ید ست و زبان هر دو ایذا است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده والا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عام تر ست کذا ذکر السیوطی و بر هر تقدیر مراد ایذا بناحق است والا بحکم شرع هر چه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع واجب گردد بیت به بی حکم شرع آب خوردن خطاست + وگر خون بفتوی بریزی رواست + و مراد آن ست که مسلمان را صفتش اینست که مردم را ایذا نکند و مسلمان باید که برین صفت باشد و هر که نه باین صفت باشد گویا مسلمان نیست نه آنکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل ست اگرچه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان گویند شعر مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن + که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست + و حقیقت مراد اینست که هر که ادای حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آرد مسلمان کامل اوست. والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه - و هجرت کننده کسی است که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته است خدای تعالی از آن بدانکه هجرت در شرع یعنی بیرون آمدن از دار کفر بدار الاسلام و گریختن از فتنهٔ دین ست و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه آنکه از موطن طبیعت برآید و از آنچه نفس و شیطان بدان داعی ست بگریزد و ترک دهد و بحقیقت شرعیت هجرت برای این غرض ست و هر که از وی این غرض حاصل شد در معنی مهاجر ست اگرچه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت بظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که مسلمانان را از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن و مقصود ازین حدیث حث و ترغیب مهاجران ست بر ترک مناهی تا بمجرد اسم و صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر ایشان است که صورت آن را در نیافتند بحصول ثواب آن بترک منهیات. هذا لفظ البخاری - این حدیث که مذکور شد لفظ بخاری ست که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و بروایت مسلم قدری مغایرتی و مخالفتی در لفظ دارد چنانکه گفت - و لمسلم ان رجلا سال النبی صلی الله علیه وسلم - و در مسلم را چنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم - ای المسلمین خیر - کدام یکی از مسلمانان بهتر ست. قال - گفت پیغمبر خدا در جواب سائل - من سلم المسلمون من لسانه و یده. و در مسلم این خبر که والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه نیست و ظاهر عبارت مؤلف موهم ست که باشد فافهم. وعن انس بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت و وی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد به بصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا فقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی ست که مرد به بصره سنة احدی و تسعین مناقب او بسیار ست رضی الله عنه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا و دین در دین چگویم اما در دنیا عمر او بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه - ایمان نمی آرد یکی از شما یعنی نمیگردد مومن کامل تا آنکه باشم من دوست داشته تر بسوی وی - من والده و ولده والناس اجمعین - از پدرش و فرزندانش و مردم همه. متفق علیه - نشان ایمان مومن کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محبوب تر و معظم از همه چیز و همه کس باشد نزد مومن چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت محبوب و مرغوب اند و سائر مردم که با ایشان علاقهای محبت و مودت در میان دارد چه بجبلت و چه باختیار باید آنست

سے کہ محبت دو قسم است یکی جبلی است کہ از اختیار بندہ بیرون است و بحکم طبیعت و جبلت بی اختیار با آنها انجذابی دارد و این قسم خارج بحث است چہ سخن در ایمان است کہ تکلیف شرع در تحصیل و تکمیل آن میرود پس مراد محبت در اینجا محبتی خواہد بود کہ اختیار را دران مدخلی باشد و تکلیف دران جاری گردد پس مراد بامحبت اینجا ترجیح جانب آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم در اداے حق بالتزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضاے وے صلی اللہ علیہ وسلم بر ہر کہ و ہر چہ غیر اوست از نفس و ولد و والد و اہل و مال و منال چنانکہ راضی شود بہلاک نفس خود و فقدان ہر محبوب نہ فوات حق وی صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ حال کمل صحابہ بود و ذکر نفس در اینجا نکرد چنانکہ در دعای ماثور کہ محبت حق جل و علا را در خواستہ است و فرمود۔ اللہم اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و ولدی زیرا کہ در محبت ولد و والد اختیار را مدخلی ہست بخلاف محبت نفس و در تکلیف کردن است بدان مداہنت خود شدتی و حرجی یافت پس تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و لہذا در بعض روایات و من الماء البارد للعطشان نیز آمدہ کہ اختیار را در وے تعلق و مدخلی نیست یا آنکہ تدریج و ترتیب را در تعلیم و تربیت رعایت کردہ تا این مرتبہ را کہ محبت نسبت بوالد و ولد حاصل کند پس ازان نسبت بنفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از عمر رضی اللہ عنہ پرسید کہ حال محبت ما را دوست میداری و بس یا غیر ما را نیز شریک میگردانی گفت کہ محبت مشترک است شما را دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستے بر سینہ عمر زد و تصرفے کرد و پرسید اکنون حال محبت چیست و چگونہ می دریابی گفت ساقط شد محبت اہل و مال و اما محبت نفس ہنوز باقی است بار دیگر دست بر سینہ عمر زد و پرسید اکنون چگونہ گفت ہمہ ساقط شد و نماند الا محبت تو یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رباعی عمرم ہمہ صرف در وفایت بادا + جان و دل و دین من فدایت بادا + محبوب من از جان و دل و عمر تو ئی + ہر چیز من خستہ برایت بادا + و بدانکہ منشاے محبت و باعث سودت حسن است یا احسان و این ہر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کائنات کہ اجمل و اکمل خلق است صلی اللہ علیہ وسلم و در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کامل الصفات حضرت واہب العطیات جل جلالہ و آن حضرت مرآت جمال و کمال اوست پس محبت را خواہ نسبت بحضرت عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم دانند ہر دو صحیح است و بحقیقت ہر دو یکی است رباعی ہم حسن و جمال بے نہایت داری + ہم جود و کرم بحد غایت داری + ہم حسن ترا مسلم و ہم احسان + محبوب تو ئی کہ ہر دو آیت داری + وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و ہم از انس روایت است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود۔ ثلث من کن فیہ۔ سہ خصلت است کہ ہر کہ باشد آن سہ خصلت در وی۔ وجد بہن حلاوۃ الایمان۔ می یابد بسبب این سہ خصلت شیرینی ایمان را و ذوق میگیرد بدان۔ من کان اللہ و رسولہ احب الیہ مما سواہما۔ اول آنکہ باشد خدا و رسول خدا نزد وے دوست داشتہ تر از ہر چیز غیر خدا و رسول او است۔ و من احب عبدا لا یحبہ الا للہ۔ دوم آنکہ چون دوست دارد بندہ را دوست ندارد او را مگر براے خدا و طلب رضای او۔ و من یکرہ ان یعود فی الکفر۔ سوم آنکہ ناخوش دارد کہ باز در آید در کفر۔ بعد ان انقذہ اللہ منہ۔ بعد از انکہ برہانید و بیرون آورد او را خدا تعالی از کفر۔ کما یکرہ ان یلقی فی النار۔ چنانکہ ناخوش میدارد کہ انداختہ شود

در آتش دوزخ۔ متفق علیه۔ وعن العباس بن عبد المطلب۔ عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود کلان تر بود
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسه سال وبعض گفته اند بدو سال و بوده ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت و عمارت
مسجد حرام و سقایه آن بوی حواله بود قدیم الاسلام بود ولیکن پنهان میداشت از اهل مکه و برآمدن او بغزوه بدر بهمراه مشرکان بکره و
جبر بود و عمر او هشتاد و هشت و آزاد کرد پیش از موت خود هفتاد بنده مناقب او بسیار ست رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم۔ گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ ذاق طعم الایمان۔ چشید مزه ایمان۔ من رضی بالله ربا۔ کسیکه خوشنود شد بخدا و
گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضاے او و بندگی کرد او را۔ وبالاسلام دینا۔ و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و
عمل کرد بانچه در وست۔ وبمحمد رسولا۔ و راضی شد بمحمد صلی الله علیه وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد طریق اتباع او را۔ ردا
و در اینجا اشارت ست بآنکه دلهاے سلیم از امراض غفلت و هوا ذوق میگیرد و تنعم می کنند بلذات معانی چنانکه تنعم
می کنند نفوس بلذات اطعمه و سلامت قلب و عافیت ازین امراض باین سه چیز بود و هر که نه این چنین بود حلاوت
ایمان را در نیابد و بدان ذوق و لذت نگیرد بلکه کار بعکس بود و ازان نفرت گیرد چنان که بیمار شکر را تلخ یابد۔ وعن
ابی هریرة رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ روایت ست از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم۔ والذی نفس محمد بیده۔ سوگند بخدایے که بقاے ذات محمد در دست قدرت اوست۔ لا یسمع
بی احد من هذه الامة۔ نشنود مرا هیچ یکے ازین امت و نرسد خبر رسالت من بوے و امت جماعه را گویند که فرستاده
شده است بایشان پیغمبرے و گروه از هر جنس را گویند۔ یهودی ولا نصرانی۔ یهودی باشد آن کس یعنی از قوم موسی
علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام۔ ثم یموت ولم یؤمن بالذی ارسلت به۔ پس بمیرد آن کس و حال آنکه ایمان
نیاورد بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من بآن۔ الا کان من اصحاب النار۔ مگر آنکه باشد آن کس از اهل دوزخیان یعنی
هر که خبر رسالت مرا شنید و ثابت شد نزد وے معجزه من و نگروید بدین من کافر ست و دائم در دوزخ بود اگر چه از اهل کتاب باشد
رواه مسلم۔ وعن ابی موسی الاشعری۔ صحابی جلیل کبیر ست نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبت بیکے از اجداد اوست
اول از یمن بمکه آمد و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد و بعد ازان در فتح خیبر بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بانعام و اکرام و دعا
و ثنای وے صلی الله علیه وسلم مشرف شد مناقب او کثیر ست رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لهم
اجران۔ سه کس اند از مردم که مر ایشان را دو اجر ست و ثواب ایشان مضاعف ست۔ رجل من اهل الکتاب۔ یکے ازان سه
کس مردی ست از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که۔ آمن بنبیه وآمن بمحمد۔ ایمان آورده به پیغمبر خود موسی یا عیسی و باوجود آن ایمان
آورد بمحمد صلی الله علیه وسلم۔ والعبد المملوک اذا ادی حق الله وحق موالیه۔ دوم ازان سه کس بنده که مملوک کسی ست چون ادا کند
حق خدا را از واجبات که فرموده و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات که فرمایند۔ ورجل کانت عنده امة یطأها۔ سوم مردیست که بود نزد وے کنیزکی که وطی
میکرد او را۔ فادبها فاحسن تادیبها۔ پس ادب کرد آن را و بیاموخت او را آداب متعلق باحوال

و اخلاق و نیک کرد تادیب او را - وعلمها فاحسن تعلیمها - و آموخت او را علم متعلق بمسائل و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن تادیب و تعلیم آنست کہ بر وجہی کرد کہ میباید کرد و بقدر کفایت کرد نہ کم از آن و بلطف و نرمی کرد نہ بعنف و درشتی - ثم اعتقها فتزوجها - پس تر آزاد کرد آن وا را پس نکاح کرد با وی - فلہ اجران - پس این مرد را دو اجر ست تکرار بجہت تاکید و مبالغہ است در ثبوت دو اجر مر این دو کس را و ثبوت دو اجر مر مرد کتابی و عبد مملوک را ظاہر ست کہ دو عمل کردند اما آن مرد را کہ وا دشت ثبوت اجر این مرد را در برابر اعتاق و تزوج ست و اما تادیب و تعلیم عام و شامل ست ہمہ مردم را و خصوصیت با اینجا ندارد و اینجا نیز توطیہ استحقاق و ایتمال اعتاق و تزوج ست متفق علیہ - و آنکہ میگویند کہ تعدد اجر بتعدد عمل حسابی ست و غرابتی ندارد و اجر مقابلہ عمل ہر چند باشد و ہر کہ بکند فضل و زیادت ثابت ست و زیادتی کہ مر این سہ کس راست کدام ست کہ مخصوص و ممتاز گردانید ایشان را بدان جواب میگویند کہ مراد ثبوت دو اجر و مضاعف اوست در تمامہ اعمال مثل نماز و روزہ و غیر آن مثلاً اگر دیگر را زادہ حسنہ است ایشان را بیست باشد و ہر ثوابی کہ دیگران را بر اعمال بدہند ایشان را دو چندان عطا کنند و ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ اعلم - وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امرت ان اقاتل الناس - امر کردہ شدہ ام من کہ کارزار کنم مردم را حتی یشہدوا ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ - تا آنکہ گواہی بدہند کہ خدا یکی ست و محمد فرستادہ او ست مراد بشہادت اینجا اقرار باین کلمہ ست یا آنچہ در حکم اوست مثل جزیہ قبول کردن و صلح نمودن و در امان در آمدن یا آنکہ صدور این قول پیش از مشروعیت این احکام بود - ویقیموا الصلوۃ ویؤتوا الزکوۃ - و تا آنکہ بر پا دارند نماز را و بدہند زکوۃ را و وجوب قتال منتہی بشہادت ست و ذکر عبادات اشارت بتمام و کمال اوست یا بیان ارکان اسلام و بعض گفتہ اند کہ بترک واجبات و فرائض و اصرار بران بتاویل فاسد نیز قتال ثابت گردد چنانکہ صدیق اکبر رضی اللہ عنہ بمنع کنندگان زکوۃ کرد بلکہ گفتہ اند کہ اگر سنتی را کہ شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومی ترک و بنہ و بران مصر و دائم باشند امام را میرسد کہ با ایشان قتال کند و تخصیص صلوۃ و زکوۃ بذکر بجہت بودن اینہا ست اصل عبادات یا اشارت ست بعبادات بدنیہ و مالیہ و در قرآن مجید نیز ہر دو باہم مذکور باشند و شاید کہ در آن وقت جز این دو عبادت فرض نشدہ باشد - فاذا فعلوا ذلک - پس چون بکنند ایشان شہادت و نماز و زکوۃ را - عصموا منی دماءہم واموالہم - باز دارند از من خونہای خود را و مالہای خود را - الا بحق الاسلام - مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکہ یکی دیگری را بکشد یا زنا کند مثلاً او را بحکم شرع بقصاص و حد باید کشت یا مالی کہ بروی واجب ست نداد مال او باید گرفت - وحسابہم علی اللہ - و حساب ایشان در آخرت بر خداست عزوجل یعنی ما حکم بظاہر اسلام وی میکنیم و خون و مال او را معصوم میداریم و اگر کفر و معصیت پنہان دارد خدا تعالی داناست بدان حکم در آخرت بباطن وی خواہد کرد - متفق علیہ - این حدیث روایت بخاری و مسلم ہر دوست - الا ان مسلما لم یذکر الا بحق الاسلام - مگر آنکہ مسلم لفظ الا بحق الاسلام ذکر نکردہ است و این حدیث دلیل ست بر قبول توبہ ملحدان و زندیقان کہ اگر بیایند و بظاہر توبہ کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخدا بگذاریم و علما را درین مسئلہ اقوال ست کہ طیبی آنرا ذکر کردہ و اصح اقوال قبول ست و اظہر اقوال آنکہ اگر یکبار الحاد کرد و باز گشت و باز دیگر گفت و زندقہ کرد و باز گشت و بر غبت توبہ کرد قبول کردہ شود و اگر مصر ست و متہم و از ترس جان بمدافعہ وقت میکند قبول کردہ نشود واللہ اعلم و آنہا کہ گویند توبہ ایشان قبول نیست

مراد آن ست کہ ایشان را البتہ می کشیم اما اگر در واقع توبہ وے صحیح ست در آخرت سود خواہد کرد۔ وعن انس۔ رضی اللہ عنہ۔
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی صلوتنا۔ کسیکہ بگذارد نماز مارا یعنی نمازی کہ در دین اسلام ست۔ واستقبل قبلتنا۔ وروی
می آرد بقبلۂ ما کہ کعبہ است۔ واکل ذبیحتنا۔ وبخورد ذبح کردہ شدہ مارا۔ فذلک المسلم الذی لہ ذمۃ اللہ۔ پس آن کس مسلمانی است
کہ مراورا ست عہد وامان وضمانیت خدا و ذمہ وذمام بکسر ذال معجمہ بمعنی عہد وامان وضمان وحرمت وحق آید واینہمہ معانی نزدیک
یکدیگر اند واہل ذمہ وذمی کہ میگوئیم ہم ازین جہت ست کہ در عہد وامان وضمانیت مسلمانان درآمدہ اند۔ فلا تخفروا اللہ فی ذمتہ
پس غدر وعہد شکنی مکنید خدا را در ذمہ او سبحانہ وتخفروا بضم تا وسکون خا وکسر فا ست از اخفار بمعنی غدر وعہد شکنی کردن واکتفا
بذکر این سہ چیز کردن نہ ذکر ارکان اسلام از شہادتین وغیر آن بجہت آنست کہ این سہ چیز نشانہائے درست ست بر اسلام و
تمیز مسلمان از غیر مسلمان چہ ہر کہ نماز بگذارد چنانکہ مسلمانان میگذارند دلالت دارد بر اعتراف وے بہ نبوت محمد صلی اللہ علیہ
وسلم وقبول آنچہ آوردہ از نزد خدا وجدا کردن ذکر استقبال قبلہ با آنکہ شرط نماز ست وچون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد
بجہت آنست کہ امر قبلہ مشہور ست ومخصوص بہ نماز ما بخلاف قیام وقرات کہ دیگران از اہل کتاب نیز دارند واکل ذبیحہ
ما نیز مخصوص باہل اسلام ست ویہود ذبیحہ ما را نمی خورند۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال اتی اعرابی
النبی۔ آمد بادیہ نشینے پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن اعرابی بآنحضرت۔ دلنی علی عمل۔ راہ نما مرا ومطلع گردان
بر کارے کہ۔ اذا عملتہ دخلت الجنۃ۔ چون بکنم آن کار را در آیم بہشت را۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب آن
اعرابی۔ تعبد اللہ ولا تشرک بہ شیئا۔ پرستش کنی خدا را وشریک نگردانی باوے چیزے را اینجا شہادتین ذکر نکرد از جہت شہرت
آن یا سوال از عملی ست کہ بعد از شہادت ست ومراد باشتراک یا پرستش بتانست یا ریا کہ در وے نیز شریک میگرداند خلق
را بخدا ولہذا در احادیث آنرا شرک اصغر خواندہ اند وظاہر درین حدیث معنی ست بعد ازان بیان کرد عبادات را بقول خود۔ وتقیم الصلوۃ المکتوبۃ
وبپا میداری نماز فرض را کہ نوشتہ شدہ وحکم کردہ شدہ است بدان۔ وتؤدی الزکوۃ المفروضۃ۔ ومی دہی زکوتے را کہ فرض
کردہ شدہ است زکوۃ نام ہمین فریضہ است ومراد از زکوۃ اینجا صدقہ ست۔ وتصوم رمضان۔ وروزہ میداری ماہ رمضان را
تخصیص کردند بفرائض زیرا کہ آن در حصول نجات از آتش دوزخ ودرآمدن در بہشت کافی ست وشاید کہ فرائض در آن وقت
زیادہ برین نبود وچون آن مرد طالب اصل درآمدن در بہشت بود۔ قال۔ گفت والذی نفسی بیدہ۔ سوگند بآن خدا کہ بقاء
ذات من در دست قدرت اوست۔ لا ازید علی ہذا شیئا ولا انقص منہ۔ زیادہ نہ کنم برین عبادات کہ فرمودی چیزے را از نوافل
ونقصان نکنم ازین فرائض چیزے را وصاحب این حال ناجی ست بی شبہہ اگرچہ بترک سنن مسئی بود وبترک نوافل خیرات
از مراتب ودرجات محروم یا مراد زیادت بر حد مشروع ست ونقصان ازان مثل زیادت رکعت ونقصان آن یا مراد آنست
کہ زیادہ نکنم در سوال ونقصان نکنم در قبول یا این سائل رسول قومی بود وسوگند خورد کہ زیادت ونقصان نکنم در رسانیدن احکام
بقوم خود یا این کلام کنایت ست از مبالغہ وشدت در اخذ واہتمام بامر شارع وحقیقت کلام مراد نیست۔ فلما ولی۔ پس چون گام

که روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت - قال النبی - گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان ینظر الی رجل من اہل الجنۃ
کسی کہ شاد میگرداند او را نظر کردن بسوی مردے از اہل بہشت یعنی ہر کہ می خواہد کہ بہشتی را ببیند - فلینظر الی ہذا - پس باید
کہ نظر کند بسوی این مرد و ببیند او را چون آنحضرت صدق و یقین و عقیدت او را باحکام دین مشاہدہ فرمود بشارت داد
او را بہ بہشت - متفق علیہ - وعن سفیان بن عبد اللہ الثقفی قال قلت سفیان بن عبد اللہ ثقفی طائفی کہ صحابی ست عامل
عمر بن الخطاب بود بر طائف رضی اللہ عنہما گفت گفتم - یا رسول اللہ قل لی فی الاسلام قولا - بگو برائے من در باب اسلام و ایمان
سخنے کہ - لا اسال عنہ احدا بعدک - محتاج نشوم کہ بپرسم از ان سخن ہیچ یکے را بعد از تو یعنی جز تو یا بعد از رفتن تو از عالم و در
روایۃ غیرک - و در روایتے بجای بعدک غیرک آمدہ و این روایت مبین معنی اول ست - قال گفت آن حضرت در جواب
وے - قل آمنت باللہ ثم استقم - بگو ایمان آوردم بخدا پس استقامت در زبان یعنے گواہی دہ بوحدانیت حق با اسماء و صفات
و افعال او و تصدیق کن او را در آنچہ خبر دادہ و قبول کن امر و نہی او را و این شامل ست تمامی آن چیزہا را کہ بآن ایمان باید آورد
پس از ان التزام کن کہ بحق آن قیام نمائی و بران استقامت ورزی و استقامت لازم ست کردن انسان ست راہ راست را
و برراست استادن و مراد اینجا بجا آوردن ست جمیع اوامر و نواہی را بر وجہ دوام و ثبات و اعتدال بی زیغ و فتور در قاموس گفتہ
استقام الامر اعتدل و در شرح حکم گفتہ کہ استقامت استواری ست در اتباع حق بر منہاج سداد بے افراط و تفریط و در قواعد الطریقۃ
فرمودہ کہ استقامت برداشتن نفس ست بر اخلاق کتاب و سنت و مرتاض و معتاد ساختن اوست بتحصیل ملکات راسخہ در وے
از فضائل - رواہ مسلم - وعن طلحۃ بن عبید اللہ رضی اللہ عنہ - قال جاء رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من
اہل نجد - روایت ست از طلحہ کہ از عشرہ مبشرہ است و برادر زادہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما و مناقب او در آخر کتاب مذکور گردد
انشاء اللہ تعالی گفت آمد مردی بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از اہل نجد بفتح نون و سکون جیم نام بلاد عرب ست از تہامہ تا
عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکہ غور بفتح غین زمین پست را - ثائر الراس - پراگندہ موی سر - نسمع
دوی صوتہ - در حالے کہ می شنویم آواز پست او را و نغمہ آن را دوے بفتح دال و ضم آن و کسر واو و تشدید یای تحتیہ
آواز پست را گویند کہ مفہوم نگردد چنانکہ آواز مگس شہد و مانند آن - ولا نفقہ ما یقول - و نمی فہمیم چیزے را کہ می گوید آن مرد
نسمع و نفقہ بفتح نون ست بر صیغہ معلوم و بیای تحتیہ مضمومہ بر صیغہ مجہول نیز روایت ست و بر تقدیر اول دوی منصوب
ست و بر ثانی مرفوع - حتی دنا من رسول اللہ - تا آنکہ نزدیک شد آن مرد از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فاذا ہو یسال
عن الاسلام - پس ناگاہ آن مرد می پرسد از احکام اسلام و فرائض وے و تواند کہ سوال از حقیقت اسلام کردہ باشد و عدم
ذکر شہادتین بجہت شہرت آن و علم بدان باشد - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات
فی الیوم واللیلۃ - پنج نماز ست در روز و شب - فقال - پس گفت آن مرد - ہل علی غیرہن - آیا ہست بر من از نمازہا غیر این
پنج نماز در روز و شب - فقال لا الا ان تطوع - پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز این پنج نمازہا مگر آنکہ از خود بیارے

از نماز چیزی که نه فریضه باشد. قال رسول الله. گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وصیام شهر رمضان. و دیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن ماه رمضان است. فقال هل علی غیره. پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز روزهٔ رمضان. قال. گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم. لا الا ان تطوع. نیست بر تو جز روزهٔ رمضان مگر آنکه روزهٔ نفل داری. قال. گفت طلحه بن عبید الله که راوی حدیث است وذکر له رسول الله و ذکر کرد برای آنمرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الزکوة. زکوة را. فقال هل علی غیرها. پس گفت آنمرد آیا هست بر من جز زکوة فقال لا الا ان تطوع. پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقهٔ نفل داری. قال. گفت طلحه فادبر الرجل. پس پشت داد و برگشت آنمرد وهو یقول. و حال آنکه می‌گوید. والله لا ازید علی هذا ولا انقص منه. بخدا سوگند که زیاده نمیکنم بر این فرائض و نه کم میکنم از آن توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت. فقال رسول الله. پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. افلح الرجل ان صدق. رستگاری و پیروزی یافت این مرد اگر راست میگوید و عمل بدان میکند طیبی رحمه الله گفته تمام از کلام وی مفهوم میشود در راست گوست پس فوز و فلاح مبنی بصدق این نیت است و ان صدق بفتح همزه نیز روایت است. متفق علیه. چون سوال آنمرد از فرائض اسلام بود ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا برای وی و اما آنکه در آنوقت حج فرض نشده بود یا آنمرد از اهل حج نبود یعنی در آن وقت واجب نشده باشد یا چون در فرض قطعی نبود ذکر نکرد یا آنچه مراد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود جز آنچه فرض بود و از اینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک شافعیه باین حدیث بر نفی فرضیت تسمیه در ذبح و امثال آن از آنچه طیبی ذکر کرده چیزی نباشد. وعن ابن عباس رضی الله عنهما. مناقب او بسیار است احتیاج به بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیزده ساله بود یا پانزده ساله باختلافی که در آن است و جبرئیل را دو بار دیده بود و اجمل الناس بود در گفتار افصح الناس بود در حدیث اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن و سلطان المفسرین بود وی تلمیذ امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب بود و بود عاقل حلیم صبور و بود طویل القامة و در مردم چنان می‌نمود که گویا بر هر کسی سوار است و عباس از وی دراز تر و عبد المطلب از وی بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه مات بالطائف سنة ثمان وستین بود عمر وی هفتاد و یک سال رضی الله عنه. قال. گفت ابن عباس. ان وفد عبد القیس بدرستی که رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل این نام پدر کلان ایشان است که ایشان را بنام وی میخوانند و اکثر نامهای قبائل این چنین است که بنام پدران میخوانند. لما اتوا النبی. چون آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال رسول الله. گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من القوم. کیست این قوم. او من الوفد. یا فرمود کیست این جماعه که رسولانند شک راوی ست قالوا ربیعة. گفتند این قوم ربیعه اند. قال. گفت آنحضرت مرحبا بالقوم او بالوفد. مرحبا این قوم را و یا این وفد را مرحب جای فراخ را گویند و این کلمه را برای اکرام و استیناس در آینده گویند یعنی در آمدی جای فراخ را و گاهی کلمه اهلا و سهلا نیز با آن ضم کنند یعنی در آمدی تو اهل خانه خود را و جای نرم و ملایم را. غیر خزایا ولا ندامی. و آمدید در حالیکه رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت و پشیمانی نه بینید و این بشارت و دعای خیر است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر این قوم را. قالوا. گفتند وفد. یا رسول الله انا لا نستطیع ان ناتیک. بدرستی که ما نمی‌توانیم که بیاییم ترا. الا فی الشهر الحرام. مگر در ماههای حرام مراد بآن ذی القعده و ذی الحجه

ومحرم ورجب ست کہ عرب دران بایکدیگر جنگ نمیکردند ومحاربہ ادرین ماہہا حرام میدانستند بجہت تعظیم داشتن این ماہہا وایمن گردانیدن
زائران بیت اللہ را پس درین اوقات ایمن بودند از بیم دشمنان در راہہا۔ وبیننا وبینک ہذا الحی من کفار مضر۔ وحائل ست میان ما
ومیان تو این قبیلہ از کافران مضر ومضر بضم میم وفتح ضاد معجمہ نیز نام قبیلہ ایست مقابل ربیعہ اولاد مضر بن نزار ودرمیان ربیعہ ومضر ہمیشہ
مخالفت ومحاربت بود۔ فمرنا بامر فصل۔ پس چون بسیار نمیتوانیم بخدمت تو آمد واز شہر الحرام پس امر کن ما را بحکم محکم وواضح کہ نیست دروی
اجمال واشکال جدا کنندہ میان حق وباطل۔ نخبر بہ من وراءنا۔ تا خبر دہیم بآن حکم کسانے را کہ در پس ما اند یعنی آن قوم خود را کہ
ایشان را گذاشتہ آمدہ ایم۔ وندخل بہ الجنۃ۔ ودر آئیم بعمل کردن بآن حکم ما وایشان بہشت را ونخبر وندخل بجزم ورفع ہر دو روایت ست
وسائلوہ عن الاشربۃ۔ وپرسیدند وفد عبد القیس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از اشربہ در ظروف مخصوصہ متنوعہ کہ ذکر اینہا بیاید
فامرہم باربع ونہاہم عن اربع۔ پس فرمود آنحضرت ایشان را بچہار خصلت وباز داشت ایشان را از چہار خصلت۔ امرہم بالایمان
باللہ وحدہ۔ امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنہا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ اتدرون ما الایمان باللہ وحدہ۔ آیا می دانید
چیست ایمان بخدا تنہا۔ قالوا اللہ ورسولہ اعلم۔ گفتند خدا ورسول خدا داناتر ست این ادب صحابہ بود در حضرت نبوت صلی اللہ علیہ
وسلم کہ چون چیزے پرسیدندے در برابر آن این کلمہ گفتندے اگرچہ خود نیز میدانستندے۔ قال۔ گفت آنحضرت ایمان آوردن
بخدا۔ شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ۔ گواہی دادن ست بالوہیت خداے تعالے ورسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم
واقام الصلوۃ وایتاء الزکوۃ وصیام رمضان۔ وچہار چیز کہ امر کرد بدان اینہاست وآنکہ حج ذکر نکرد وجہ آن بکرر گذشت و
ایمان بخدا را تفسیر باین چہار چیز کرد زیرا کہ مراد بدان اینجا اسلام ست وقول او۔ وان تعطوا الخمس من المغنم۔ وامر کرد باینکہ بدہید خمس را
از غنیمت وزیادت کرد بران جہاد بجہت اہتمام بذکر آن زیرا کہ ایشان اہل جہاد بودہ اند ومحاربہ میکردند بکفار مضر وبعض گفتہ اند نخستین
آن چہار اقامت صلوۃ است کہ با عطاے خمس چہار میشود وذکر شہادت براے تبرک ست زیرا کہ قوم مومن بودہ اند ومقر بدان وبرین
وجہ اعطاے خمس داخل ایمان باللہ وحدہ باشد۔ ونہاہم عن اربع۔ جواب ست از سوال اشربہ وگفتیم کہ مراد بدان اشربہ در ظروف مخصوصہ
است پس نہی کرد از چہار ظروف چنانکہ فرمود۔ عن الحنتم۔ نہی کرد از حنتم بفتح حاء مہملہ وسکون نون وفتح فوقانیہ کوزہ سبز۔ والدباء ونہی کرد
از دبا بالضم دال وتشدید باء موحدہ ممدودہ کدو وے نیز از ظروف خمر ست یا آن کدو بحقیقت یا صراحی کہ بر شکل آن بسازند۔ والنقیر۔
ونہی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن ومراد بیخ درخت ست کہ بکاوند ودر وے شراب نبیذ سازند۔ والمزفت۔ ونہی کرد از مزفت
بضم میم وفتح زا وفاے مشددہ بزفت طلا کردہ شدہ وزفت بکسر زای معجمہ سکون فا چیزے ست کہ کشتی ومانند آن بمالند تا آب درآید
وآن را قار وقیر نیز گویند۔ وقال احفظوہن واخبروا بہن من وراءکم۔ وگفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یاد دارید این احکام را یا این
کلمات یا این اشیا را وخبر دہید باینہا کسانے را کہ پس شما اند۔ متفق علیہ۔ ولفظہ للبخاری۔ بدانکہ مراد نہی ازین ظروف یا نہی
از استعمال اینہاست مطلقا بجہت مبالغہ در احتراز از تشبیہ بشاربان خمر واوانے آن یا نہی ست از نقیع ونبیذ انداختن دران زیرا کہ
شدت واسکار در اینہا بیشتر می آید ولہذا در احادیث آمدہ است کہ انتباذ در مشکہا بکنید بجہت آنکہ اشتداد واسکار دران دیر میکشد

ولکنتری آید و با وجود آن جمہور بر آنند کہ حرمت این در ابتداے اسلام بود کہ مبالغہ و اہتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مواد آن میشد بود
بعد ازان این حکم نسخ شد۔ **وعن عبادۃ** بن الصامت۔ رضی اللہ عنہ بضم عین و تخفیف موحدہ از نقباے انصار بود حاضر شدہ عقبہ
اولی و ثانیہ را و بدر را طویل جسیم جمیل بود و یکے از آنہا کہ جمع کردند قرآن را فرستاد او را عمر رضی اللہ عنہ بشام قاضی و معلم و ذکر او در
آخر کتاب در اسامی اہل بدر بیاید۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست از عبادہ بن صامت کہ گفت گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ وحولہ عصابۃ من اصحابہ۔ وگرد آنحضرت جماعہ بودند از یاران وے عصابہ بکسر عین جماعت از دہ
تا چہل۔ بایعونی علی ان لا تشرکوا باللہ شیئا۔ مبایعت کنید و عہد کنید مراد عقد بندید با من و اصل مبایعت از بیع ست گویا ہر کہ
عہدے بندد با کسے بفروشد ذات خود را بدست وے چنانکہ در بیع دست بر دست میزنند در معاہدت نیز عادت بران جاری شدہ
پس بیغمبر باید بیعت کنید بر آنکہ شریک نگردانید بخدا چیزے را مراد باشراک بت پرستی ست یا ریا در عمل۔ ولا تسرقوا۔ و دزدی نکنید۔
ولا تزنوا۔ و زنا مکنید۔ ولا تقتلوا اولادکم۔ و نکشید اولاد خود را چنانکہ عادت جاہلیت بود کہ اولاد را از خوف فقر می کشتند ولا تاتوا
ببھتان تفترونہ۔ و نیارید و نگوئید دروغے را کہ پیدا می کنید او را۔ بین ایدیکم وارجلکم۔ میان دستہاے خود و پاہاے خود
یعنی از ذاتہاے خود دست و پا کنایت از ذات وار ندچہ بہتان و افترا ہمان باشد کہ از پیش خود پیدا کنند مردم ازان
پاک و مبرا باشند یا پیدا می کنند از دلہا و ضمائر خود بنا بر گمانہاے فاسد و دل آدمی چون در سینہ است میان دستہا و پاہاست
یا آنکہ نسبت افترا بدست و پا بجہت آن ست کہ اکثر کار و بار بدست و پا میشود اگرچہ جمیع اعضا دران دخل دارند و این ہر سہ
وجہ در اصل مقصود یکے ست یا معنی پیدا کردن میان دستہا و پاہاے خود آن ست کہ آشکارا بر روے مردم می گویند و ان
بیحیائی و بیمروتی میدہند۔ ولا تعصوا فی معروف۔ و بیفرمانی نکنید در امرے کہ شناختہ میشود در شرع وجود او یعنی در امر مشروع
و مقابل آن منکر است کہ شناختہ نمیشود در شرع وجود او یعنی امر نامشروع۔ فمن وفی منکم فاجرہ علی اللہ پس کسے کہ وفا کند باین
مبایعت پس مزد او لازم ست بر خدا کہ بفضل خود ثواب بران میدہد۔ ومن اصاب من ذلک شیئا۔ و کسے کہ برسد و بکند ازین
گناہان مذکور غیر اشراک چیزے را۔ فعوقب بہ فی الدنیا۔ پس عقاب کردہ شود بسبب وے در دنیا چنانکہ حد زدہ شود و سزا
دادہ شود بران۔ فھو کفارۃ لہ۔ پس آن عقاب کردن کفارت ست مر او را و سبب محو و عفو آن گناہ شود و در آخرت بر آن عقابے
نہ بیند و من اصاب من ذلک شیئا۔ و کسے کہ کرد چیزے ازان گناہان۔ ثم سترہ اللہ علیہ۔ پس ترپوشید او را خداے تعالے
بروے یعنی ظاہر نشد گناہ وے و حد زدہ نشد بران۔ فھو الی اللہ۔ پس وے یعنی کار وے مفوض ست بسوے خدا
ان شاء عفا عنہ۔ اگر خواہد خداے تعالے در گذرد از وے و عقاب نکند۔ وان شاء عاقبہ۔ و اگر خواہد عقاب کند او را۔
و این مذہب اہل سنت و جماعت ست و نزد معتزلہ واجب ست عقاب عاصی و عفو و مغفرت نباشد و این حدیث حجت ست
بر ایشان۔ فبایعناہ علی ذلک۔ پس بیعت و عہد بستیم با آنحضرت برین شرط کہ مذکور شد متفق علیہ۔ **وعن ابی سعید الخدری**
رضی اللہ عنہ صحابی مشہور ست از اصحاب شجرہ از بنی خدرہ بضم خاے معجمہ بطنے ست از انصار اول مشاہد او خندق است

دوازده غزوه همراه آنحضرت غزا کرده نام او سعد بن مالک بن سنان ست و پدر او نیز صحابی ست. قال خرج رسول الله. گفت
ابو سعید خدری بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی اضحی. در روز عید قربان اضحی بفتح همزه و سکون ضاد جمع اضحاة است
و وے در اصل نام گوسفندے ست که قربانی کرده شود و بر روز نحر نیز اطلاق میکنند. او فطر. شک راوی ست که در روز
عید اضحی یا عید فطر برآمد. الی المصلی. بسوے عیدگاه. فمر علی النساء. پس بگذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جماعه زنان
و زنان نیز در عهد رسالت بار شریف بعیدگاه میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعاے مسلمانان محروم نمانند. فقال. پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم. یا معشر النساء. ای گروه زنان. تصدقن. تصدق کنید و بدهید چیزے در راه خدا. فانی اریتکن اکثر اهل النار
زیرا که بدرستی که من نموده شده ام یعنی و انا نیده شده ام باخبار وحی و یا بکشف و عیان که شما بیشترین اهل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ
طائفه زنان باشند و مردان کمتر. فقلن. و بم یا رسول الله. پس گفتند زنان و بچه چیز و چه سبب زنان بیشترین اهل دوزخ اند. قال تکثرن اللعن
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب آنکه بسیار می کنید شما ای زنان لعنت را یعنی در حرف و حکایت لعنت و نفرین بر زبان بسیاری
رود و معنی لعنت راندن و دور راندن حق تعالے ست بنده را از درگاه رحمت خود و این مخصوص کافران ست و بر کسیکه مشخص حکم بدان نتوان کرد
اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه بیقین معلوم گردد موت او بر کفر و این جز بخبر شارع معلوم نگردد و چنانکه ایمان
رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و بعنوان بتوان لعنت کرد چنانکه گویند لعنة الله علی الکافرین و لعن الله الیهود و النصارے
و لعنت گاہے بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این نه مخصوص بکافر ست و اطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تغلیظ و تشدید
آمده و بالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقائل باز گردد. و تکفرن العشیر. و کفران نعمت می کنید شوهران را
زن اگر صد ناز و نعمت از شوهر دیده باشد و یکبار که تقصیر کرد گوید هرگز از تو روے نیکی ندیده ام کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین
مهمله و کسر شین معجمه بمعنی قریب و صدیق و زوج آمده و ظاهر آن ست که مراد اینجا زوج باشد کذا قالوا. ما رایت من ناقصات عقل و دین ندیده
ام هیچ یکے از ناقصات عقل و دین را. اذهب للب الرجل الحازم. بجاے مهمله و بزاے معجمه. من احداکن. برنده تر و رباینده تر مر
عقل مرد دانا را که ضابط و هشیار ست در کار و بار خود از یکے از شما. قلن و ما نقصان دیننا و عقلنا. گفتند زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما
و بچه معلوم توان کرد آن را یا رسول الله. قال الیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل. گفت آیا نیست گواهی زن در
شرع همچو نیمه گواهی مرد چه گواهی دو زن بجاے گواهی یک مرد ست. قلن بلی. گفتند آرے گواهی زن همچو نصف گواهی مرد ست
قال فذلک من نقصان عقلها. گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این نیمه بودن گواهی زن نسبت بگواهی مرد از نقصان عقل
زن ست که آن مقدار ثقه و تحفظ در تحمل شهادت و اداے آن ندارد که مرد دارد. قال الیس اذا حاضت لم تصل و لم تصم. گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد. قلن بلی قال فذلک من نقصان دینها
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از جمله نقصان دین زن ست اگرچه آن بمحض پیدا کردن خداے تعالی ست و زن را در اینجا
اختیارے نیست و لیکن همین پیدا کردن زنان برین وجه و منع کردن وے از عبادات نه مردان را نقصان کردن ست درجه زنان را

از ورجہ مردان۔ متفق علیہ۔ وازینجا معلوم میشود کہ زیادت عبادت سبب زیادت دین ست و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچہ نقصان
آن بعذر باشد نامد آنکہ آیا حائض را ثواب نمازہا کہ از وبعذر فوت میگردد ہم چنانکہ مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات کہ بعذر مرض و
سفر از وسے فوت میگردد مینویسند و ظاہر حدیث این ست کہ نیست زیرا کہ مسافر و مریض نیت دوام دارند و اہل آن ہستند بخلاف حائض
کہ نہ از اہل نیت ست کذا قال الطیبی۔ **وعن ابی ہریرۃ**۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالی
کذبنی ابن آدم۔ گفت خداے تعالے نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم۔ ولم یکن لہ ذالک۔ و روا نیست و نمیرسد او را کہ نسبت بدروغ
کند مرا کہ پروردگار عالم از جہت بودن آن مخالف برہان و منافی مرتبۂ عبودیت۔ وشتمنی ولم یکن لہ ذالک۔ و دشنام کرد مرا و نمیرسد او را
کہ دشنام کند مرا۔ فاما تکذیبہ ایای۔ اما نسبت بدروغ کردن او مرا۔ فقولہ لن یعیدنی کما بدانی۔ پس گفتن آدمی ست کہ ہرگز باز نمی انگیزد
مرا خداے تعالے چنانچہ نخست پیدا کردہ است مرا و تکذیب درین قول راجع باخبار آلہی ست تعالے شانہ بدان یا بسبب تضمن ابداء و
اعادت را چنانچہ فرمود۔ ولیس اول الخلق باہون علی من اعادتہ۔ و نیست نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسان تر
بر من از باز برانگیختن بعد از ہلاک شدن بلکہ اعادہ آسان تر از ابداست چہ ہمہ دانند کہ شکستہ را باز بہم پیوستن آسان تر ست از اختراع
کردن و از محض عدم بوجود آوردن و این حکایت نسبت بآدمیان ست والا نزد خداوند تعالے کہ قادر مطلق ست ہمہ یکسان باشد آنجا
آسان و مشکل نمی باشد و این قول آدمی ست کہ قائل ست بابدا و اگر نیز نباشد ممکن ست او را کہ بداند اگر نظر صحیح کار فرماید۔ واما شتمہ
ایای فقولہ اتخذ اللہ ولدا۔ و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن اوست کہ گرفت خدا فرزند را چنانکہ نصارے عیسی را گویند و یہود
عزیر را علیہما السلام و مشرکان فرشتگان را گویند کہ دختران خداوند بودن این قول شتم بجہت آن ست کہ این قول را ثابت و لدست
مر اللہ تعالے را و ربانیت و استخلاف او مر او را چنانکہ عادت ست و چندین نقائص و عیوب دیگر مضاد صفات کمال کہ ازین لازم
می آید چنانچہ فرمود۔ وانا الاحد الصمد الذی لم الد ولم اولد۔ و منم یگانہ در ذات و صفات غیر محتاج بکسے و ہمہ محتاج من اند کہ نزائیم و نہ
زائیدہ شدہ ام۔ ولم یکن لی کفوا احد۔ و نیست مرا مثل مانند ہیچ یکے و این نفی زوجہ است کہ مثل زوج می باشد تا ولد از میان برآید یا ولد
را نیز شامل ست چہ وسے نیز مثل پدر می باشد۔ وفی روایۃ ابن عباس۔ و در روایت ابن عباس این چنین آمدہ۔ واما شتمہ ایای۔ و
اما دشنام دادن آدمی مرا۔ فقولہ لی ولد۔ پس گفتن اوست کہ مرا ولدست۔ وسبحانی ان اتخذ صاحبۃ او ولدا۔ و پاک و منزہ ام من ازین کہ بگیرم
زن را یا فرزند را و در بعض روایات واو ست بجاے او۔ رواہ البخاری۔ **وعن ابی ہریرۃ**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالے۔ گفت خداے تعالے۔ یؤذینی ابن آدم۔ میرنجاند مرا فرزند آدم و میکند چیزے را کہ مکروہ ست نزد
من و راضی نیستم من از ان زیرا کہ۔ یسب الدہر۔ دشنام میکند ابن آدم روزگار را و زمانہ را چنانکہ نزد محنت و نزول بلا شکایت از زمانہ
و روزگار کنند و بد گویند۔ وانا الدہر۔ و حال آنکہ منم دہر یعنی فاعل و مدبر و متصرف چون سب کردن دہر را مشعر باعتقاد فاعلیت و تصرف
اوست گویا دہر نام فاعل متصرف شد پس فرمود منم دہر یعنی دہر را کہ فاعل و متصرف اعتقاد میکنید آن فاعل و متصرف منم یا مضاف محذوف ست
ای انا مقلب الدہر و کرمانی گفتہ مراد بانا الدہر انا المدہر ست ای مقلبہ و بعض گفتہ اند دہر از اسماے حسنی آلہی ست تعالے شانہ و تعالی

آن را منکر شده اما در قاموس صحت آن مفهوم میگردد و با قطع نظر از مقام جودت معنی ندارد مگر آنکه دهر معنی فاعل و متصرف دارند و انا الدهر بنصب نیز روایت است و وجود ایذا در سب دهر بجهت آنست که ذم و سب وی مشعر نسبت تصرف باوست یا بجهت آنکه این ذم و سب راجع بجناب الٰهی میگردد زیرا که چون فاعل حقیقی اوست سب بروی واقع میشود و کذا قالوا بیدی الامر بدست قدرت من ست کار و بیدی بتشدید نیز روایت است - اقلب اللیل والنهار - میگردانم شب را و روز را و پیدا می آرم اینها را بهیئت چرخ را و در شمار روزی و هم در شب برم روز آورم روزی و هم - متفق علیه - وعن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی یسمعه من الله - نیست هیچ یکی صابر تر از خدا بر مکروهی که می شنود آن را - یدعون له الولد - میخوانند برای وی فرزند و اثبات میکنند برای وی آنچه ناشایسته جناب قدس اوست - ثم یعافیهم و یرزقهم - پس تندرست و سلامت میدارد ایشان را از بلایا و آفات و روزی میرساند ایشان را بانواع نعم و حقیقت صبر نگاهداشتن نفس است بر مکروه و ضد وی جزع ست و مراد بصبر در شان حق تعالی عدم تعجیل ست بانتقام از گناهگاران بعقوبات تاخیر و صبور یکے از اسمائے حسنی الٰهی ست تعالی و تقدس و حلیم نیز قریب بمعنی صبور ست لیکن گناهگار از صبور ایمن نبود شاید در وقتے دیگر انتقام بکشد و در حلیم ایمن ست متفق علیه - وعن معاذ - رضی الله عنه از اکابر صحابه و عظمائے ایشان ست مناقب او خارج از حد حصر و احصاست و در آخر کتاب چیزے از آن مذکور گردد رض - قال - گفت معاذ بن جبل - کنت ردف النبی - بودم من ردیف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی حمار - بر خرکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا بجهت تواضع و عدم تکلیف برین مرکب سوار شده است پس معاذ میگوید که من نیز روزے در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار بودم در حالے که - لیس بینی و بینه الا مؤخرة الرحل - نبود میان من و میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر چوبے که پس پالان میباشد و سوار بدان تکیه میکند و مؤخره بضم میم ساکن همزه و خاے معجمه مکسور ست و بهمزه مفتوح و تشدید خاے مفتوحه نیز آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب وست از حضرت صلی الله علیه وسلم و فهم و ضبط کردن کلام شریف وے - فقال - پس گفت آنحضرت یا معاذ تدری ما حق الله علی عباده - ای معاذ می دریابی که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان خود بحکم عبودیت و امر شریعت - و ما حق العباد علی الله - و چیست حق بندگان بر خدا که لازم گردانیده است وے تعالے بر خود بفضل و کرم خود - قلت الله و رسوله اعلم - گفتم خدا و رسول خدا داناتر ست - قال فان حق الله علی العباد - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدرستی حق خدا بر بندگان - ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا - این ست که پرستند او را و شریک نگردانند با وے چیزے را یعنی بت پرستی نکنند یا بآن معنی که ریا نکنند و اخلاص ورزند در عبادت - وحق العباد علی الله ان لا یعذب - و حق بندگان بر خدا این ست که عذاب نه کند - من لا یشرک به شیئا - کسے را که شریک نگردانند با وے چیزے را اگر مراد بشرک کفر باشد مراد آن ست که عذاب نکند مثل عذاب کافران و اگر ریاست عذاب اصلا نخواهد بود - فقلت - پس گفتم من - یا رسول الله افلا ابشر به الناس - آیا پس بشارت ندهم باین معنی مردم را و بشارت بکسر با و فتح و ضم نیز آمده خبر خوش رسانیدن کسے را مشتق از بشره است و اثر خبر خوش شنیدن بیشتر در بشره ظاهر می شود

قال لا تبشرهم فیتکلوا۔ فرمود آن حضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بران و ترک ندهند عمل را فیتکلوا ابتاے فوقانیہ مشددہ وکسر کاف از اتکال بمعنی اعتماد فینکلوا بفتح تحتانیہ وسکون نون وضم کاف نیز روایت است از نکول بمعنی باز استادن از چیزے۔ متفق علیہ۔ اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ باین حدیث باآنکہ نہی کرد آنحضرت ازان جوابش آنکہ معاذ رضی اللہ عنہ دانست کہ نہی مخصوص باہل آن زمان ست کہ نو عہد بسلمانی بودند و معتاد بتکالیف شرعیہ نشدہ پس از انتشار شرائع و تکلیفات ثابت شد و قضیۂ مرد نہی استقامت گرفت خبر داد و یا روایت کرد آنرا بعد از امر بوجوب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نہی از تبشیر نسبت بجماعہ مخصوص بود کہ اتکال کنند چنانکہ از حدیث آیندہ معلوم گردد و روایت کرد بآنہا کہ نہ باین صفت بودند وعن انس رضی اللہ عنہ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومعاذ ردیفہ علی الرحل قال۔ روایت ست از انس کہ آنحضرت در الحال کہ معاذ ردیف او بود گفت۔ یا معاذ قال۔ گفت معاذ۔ لبیک یا رسول اللہ وسعدیک۔ استادگی دارم در خدمت و فرمانبرداری تو ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و یاری میدہم ترا۔ قال۔ گفت آنحضرت بار دیگر۔ یا معاذ قال۔ گفت معاذ لبیک یا رسول اللہ وسعدیک قال۔ باز گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ یا معاذ قال۔ گفت معاذ۔ لبیک یا رسول اللہ وسعدیک ثلثا۔ سہ بار ندا کرد آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمہ گفت و در روے تاکید و مبالغہ است در القاے این کلام و بیدار و ہشیار کردن معاذ برلے استماع آن و معنی لبیک اجابت و فرمانبرداری ست و معنی سعدیک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی استادہ ام بخدمت و طاعت و موافقت تو بفرما چہ میفرمائی۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ ما من احد یشہد ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ۔ نیست ہیچ یکے کہ گواہی دہد و بگوید باآنکہ خدا یکے ست و محمد فرستادہ اوست۔ صدقا من قلبہ۔ از روے صدق و اخلاص ناشی از دل معرا از شائبہ کذب و نفاق۔ الا حرمہ اللہ علی النار۔ مگر آنکہ حرام میگرداند خداے تعالی آن گواہی دہندہ را بر آتش دوزخ کہ براے کافران ساختہ شدہ است یا حرام میگرداند بروے خلود در نار و ابن المسیب میگوید کہ این حکم پیش از نزول فرائض و اوامر و نواہی بود و حسن بصری گفتہ کہ مراد گفتن این کلمہ است باداے حق و فریضۂ آن و بعض گفتہ اند مراد آن ست کہ بندہ ندم و توبہ گفت و ہم بران مرد۔ قال۔ گفت معاذ یا رسول اللہ افلا اخبر بہ الناس۔ آیا پس نرسانم این خبر خوش مردم را فیستبشروا۔ پس بشارت یابند بآن و خوش دل شوند بران قال۔ گفت آنحضرت۔ اذا یتکلوا۔ اکنون کہ خبر دہی مردم را بدان اعتماد میکنند بران و ترک میدہند عمل را فاخبر بہا معاذ عند موتہ۔ پس خبر داد باین قصہ و یا باین کلمات معاذ نزد موت خود۔ تاثما۔ از جہت احتراز کردن و باز ایستادن از بزہ در کتمان علم و ترک تبلیغ ازین کلام ظاہر مفہوم میگردد کہ نہی از اخبار پیش از نہی از کتمان علم بود۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ذر۔ از زہاد صحابہ و علماے ایشان ست و مذہب او ترک ادخار مال ست اگرچہ حق آن ادا کردہ باشند مناقب او بسیار ست در آخر کتاب بیاید ان شاء اللہ تعالی رضی اللہ عنہ۔ قال۔ گفت۔ اتیت النبی۔ آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم وعلیہ ثوب ابیض۔ و حال آنکہ بود بران حضرت جامۂ سفید۔ وہو نائم۔ و آنحضرت در خواب بود۔ ثم اتیتہ وقد استیقظ۔ پستر باز آمدم و حال آنکہ بتحقیق بیدار شدہ بود و ذکر این احوال از براے تحقیق و تثبیت مزید اطلاع خود بر احوال شریف میکند تا بدانند کہ روایت از روے تثبت و تیقظ میکند

باآنکہ ذکر احوال محبوب با قطع نظر از ان شیرین ولذیذ ست وغالباً این وجی درہمین منام شد پس ذکر آن ازینجہت نیز تواند بود واللہ اعلم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ مامن عبد قال۔ نیست ہیچ بندہ کہ گفت۔ لا الٰہ الا اللہ ثم مات علی ذالک۔ پس بمرد بر اعتقاد این کلمہ و ہیچ منافی آن نہ گفت و نکرد۔ الا دخل الجنۃ۔ مگر آنکہ می درآید آن بندہ بہشت را ابوذر میگوید۔ قلت۔ گفتم من۔ وان زنی وان سرق۔ آیا می درآید بہشت را اگرچہ زنا کردہ باشد آن بندہ و دزدی کردہ باشد۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ وان زنی وان سرق۔ می درآید اگرچہ زنا کردہ باشد و دزدی کردہ باشد وچون این حکم مستبعد و مستغرب بود ابوذر باز اعادہ کرد از براے تحقیق وتثبیت وتواند کہ تکرار و اعادہ از جہت کمال سرور برحمت حق وشکر گذاری نعمت وے جل وعلا باشد باز میگوید قلت۔ گفتم۔ وان زنی وان سرق قال۔ گفت آنحضرت۔ وان زنی وان سرق قلت۔ باز گفتم۔ وان زنی وان سرق قال۔ گفت آنحضرت۔ وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر۔ می درآید بہشت را بر رغم انف ابی ذر رغم بمعنی خاک مالیدن مشتق از رغام بفتح را بمعنی خاک ومراد برغم انف درین جا خواری وانقیاد ست باکراہت چون ابوذر استبعاد کرد و استغراب نمود این حکم را گویا مطبوع ومحبوب نزد وے خلاف آن نمود پس حکم کردن بآن موجب خواری و شکست اوست و اورا باکراہ وجبر بر آن آوردن ست اینکہ مردم میگویند فلان بر رغم او این کار کرد یا گفت این معنی دارد۔ وکان ابوذر اذا حدث بہذا۔ وبود ابوذر وقتے کہ تحدیث میکرد باین حدیث۔ قال۔ می گفت این کلمہ را کہ۔ وان رغم انف ابی ذر۔ چنانکہ شنیدہ بود از حضرت در حق خود براے تذکار آن حال وتاکید وتحقیق آن والتذاذ بدان بیت کرد دشنامِ من آن محبوب جانی بلب شیئے عمر بگذشت وہنوز م لذتِ آن در دل ست۔ متفق علیہ۔ بدانکہ این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکہ مومن اگرچہ فاسق باشد و مرتکب کبیرہ می درآید بہشت را یا بعفو و مغفرت پروردگار تعالے بفضل وکرم او یا بہ شفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بعد از تعذیب و درآوردن در آتش بقدر گناہ اما حدیث حرام بودن او بر نار تاویل او آنست کہ در حدیث معاذ گفتہ شد و مذہب اہل سنت این ست کہ فاسق مؤمن ست و مآل مومن آخر بہشت ست و احادیث صحیحہ درین باب بسیار ست و اجماع سلف از صحابہ وتابعین ہمبرین بود و اعتقاد امت پیش از ظہور اہل بدعت از معتزلہ وغیر ایشان ہمین بود و مذہب ایشان آن ست کہ فاسق مومن نیست ومخلد ست در نار وعمل داخل ست در حقیقت ایمان و ایشان می گویند کہ اگر می گوییم بندہ بمجرد گفتن لا الٰہ الا اللہ بہشت درآید باعث می گردد اورا بر اعتماد وغرور و ارتکاب معاصی وفسق وفجور می گویند کہ این اعتقاد مردم را از ربقۂ ملت وقید شریعت می برآرد و نہ چنین ست کہ ایشان می گویند چہ تہدیدات و وعیدات در شان عصاۃ کہ وارد و یافتہ بسیار است و آن کافی ست در انذار و انزجار و اگر خواہند بر یک معصیت عذاب کنند کہ بیرون از حد حصر و احصا باشد و نیز آمدہ است کہ ادنے مدت عذاب مسلمانان گناہگار مدت عمر دنیا باشد کہ ہفت ہزار سال ست و در بعض روایات ہفتاد ہزار سال آمدہ و صدور این کلمہ بصدق و اخلاص و ثبات و دوام بران بے عروض منافی ومخالف از شک و تردد کارے آسان نیست خصوصاً از اہل فسق وفجور کہ دلہاے ایشان

مملو و محشوست بتراکم ظلمات و شبہات و واقع اند در ورطۂ استخفاف و استحلال و با وجود آن فسق اگر تصدیق یقینی حاصل باشد و بغلبۂ شہوت و نفس معصیتے صادر گردد و خوف و جزع و فزع و عزم بر توبہ بآن مقارن باشد بمقتضائے وعدۂ کرم امیدواری ہست کہ بخشد و بعد از جزاء و سزا دادن و عذاب و عقاب کردن آخر بہ بہشت در آرد بحکم اللہ مایشاء و یفعل ما یرید و ہو العزیز الحکیم - وعن عبادۃ بن الصامت - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من شہد ان لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و ان محمدا عبدہ و رسولہ و ان عیسیٰ عبد اللہ و رسولہ - کسیکہ گواہی دہد کہ خدا یکیست و محمد برحق و گواہی دہد کہ عیسیٰ بندۂ خداست و رسول اوست و در اثبات بندگی مر عیسیٰ را رد است بر نصاری کہ او را اللہ یا ابن اللہ میگویند و در شہادت برسالت وے رد است بر یہود کہ منکر رسالت او یند - و ابن امتہ - و گواہی دہد کہ عیسیٰ پسر داہ خدائے تعالے ست کہ مریم باشد و چون مرد را عبد اللہ میگویند زن را امۃ اللہ میخوانند و زن و مرد ہمہ غلام و داہ و بندگان پروردگار تعالے اند و ظاہر آنست کہ این رد بر نصاری ست و تاکید اوست و بعضی گفتہ کہ رد بر یہود نیز تواند بود و مراد براءت ساحت اوست از نسبت قذف و شتم کہ یہود او را میکردند - و کلمتہ القاہا الی مریم - و عیسیٰ کلمۂ حق تعالے ست کہ افگند و فرستاد او را بسوے مریم عیسیٰ را کلمۃ اللہ ازین جہت گویند کہ بمجرد کلمۂ کن پیدا شدہ بے وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جہت آنکہ تکلم کرد در گہوارہ وقت صغر سن پس مظہر کامل اسم المتکلم باشد - و روح منہ - و عیسیٰ روحے ست صادر از جناب حق او را روح بجہت آن گویند کہ احیاے اموات کردہ یا دلہاے مردہ را بحیات معنوی زندہ گردانیدہ یا مراد خداوند روح ست صادر از قدرت حق بے وساطت اصل و مادہ - و الجنۃ حق و النار حق - و گواہی دہد کہ بہشت حق ست و آتش دوزخ حق ست - ادخلہ اللہ الجنۃ - می در آرد او را خدائے تعالے در بہشت ابتدائً یا بعد از عذاب - علی ما کان علیہ من العمل - بر آنچہ دارد وے از عمل نیک یا بد و این حدیث صریح ست در مذہب اہل سنت و جماعت - متفق علیہ - وعن عمرو بن العاص - رضی اللہ عنہ از مشاہیر صحابہ ست از عقلاے قریش و اہل دہاست احوال وے در کتاب جامع المناقب باید - قال - گفت عمرو بن العاص - اتیت النبی - آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقلت ابسط یمینک فلابایعک - پس گفتم بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا و لابایعک را بکسر لام و نصب عین و بفتح لام و رفع عین ہر دو خواندہ اند - فبسط یمینہ - پس فراخ کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دست راست خود را فقبضت یدی - پس کشیدم من دست خود را - فقال - پس گفت آنحضرت - مالک یا عمرو - چہ شد ترا و چہ کار میکنی و چرا دست کشیدی ای عمرو - قلت اردت ان اشترط - گفتم من میخواہم کہ شرط کنم - قال تشترط ماذا - گفت شرط میکنی چہ شرط میکنی - قلت ان یغفر لی - گفتم این شرط میکنم کہ آمرزیدہ شود مرا گناہان کہ پیش ازین کردہ ام - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اما علمت یا عمرو ان الاسلام یہدم ما کان قبلہ - آیا نمیدانی تو ای عمرو یعنی بدانکہ اسلام آوردن می افگند و بر طرف میگرداند ہر گناہے را کہ پیش از آن بودہ مظالم و غیر مظالم - و ان الہجرۃ تہدم ما کان قبلہا - و نمیدانی کہ ہجرت و گریختن از دار حرب بدار اسلام ہدم میکند گناہان را کہ پیش از وے بودہ

وان الحج یهدم ما کان قبله - و نیز هدم میکند حج چیزے را که پیش از ان بود از گناهان هم بحسب شرح مخصوص ست بغیر
مظالم و در حج قول بهدم مظالم نیز آمده و حدیثے نیز درین باب وارد و یافته والله اعلم - رواه مسلم - و در صحیح مسلم آمده است که عمرو
بن العاص در وقت موت قلق و اضطراب بسیار می نمود و بیتابی میکرد پسر وے عبدالله بن عمرو گفت که چرا چنین اضطراب
میکنی ای پدر امیدوار باش که صحبت با رسول خدا داشته و در خدمت وے کارها کرده گفت ما را در عمر سه حالت پیش آمده
است تا آخر چه آید اول آنکه دشمن ترین مردم پیش ما رسول الله بود و با وے کارزارها کرده و کمر بعداوت او بسته بودیم ثانیاً
دوست ترین مردم نزد ما آنحضرت شده و در خدمت او بوده و قربها بر دارا و گشته بودیم ثالثاً بعد از حضرت امارتها و حکومتها
و واقعهاے غریب پیش آمده و در ان جا افراطها و تفریطها رفته و چیزها واقع شده است تا عاقبت کار آن چه باشد والله
اعلم - و الحدیثان المرویان عن ابی هریرة - و دو حدیثے که روایت کرده شده اند از ابی هریرة و در مصابیح در کتاب
ایمان آورده است اول حدیثے که در اول او این لفظ ست - قال الله تعالے انا اغنی الشرکاء عن الشرک الآخر - و حدیث
دیگر که در اول او این لفظ ست - الکبریاء ردائی سنذکرهما - لم نخام ست که ذکر کنیم آن دو حدیث را - فی بابی الریاء والکبر ان شاء الله تعالے

الفصل الثانی عن معاذ قال قلت - گفت معاذ بن جبل گفتم - یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة و یباعدنی من النار
خبر ده مرا بعملے که در آرد مرا در بهشت و دور گرداند مرا از آتش دوزخ - قال - گفت آنحضرت - لقد سالت عن عظیم - به تحقیق
پرسیدی از کارے بس بزرگ - وانه لیسیر علی من یسره الله علیه - و بدرستی و راستی این کار هر آئینه آسان ست بر کسے
که آسان گرداند آن را خداے تعالے بر آنکس بعد ازان بیان آن کار را امر کرد بقول خود - تعبد الله ولا تشرک به شیئا عبادت
کن خدا را و شریک مگردان با وے چیزے را - و تقیم الصلوٰة و برپا دار نماز را - و توتی الزکوٰة - و بده زکوٰة را - و تصوم
رمضان - و روزه دار ماه رمضان را - و تحج البیت - و قصد کن زیارت خانه کعبه را - ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر
پس گفت آنحضرت آیا راه نمایم ترا بر درهاے نیکی که نیکی از انها می در آید پس بیان کرد آنها را بقول خود - الصوم جنة -
روزه داشتن حکم سپر دارد که مانع می آید از رسیدن تیر معصیت بصائم بجهت منع شهوات و بسته شدن راه شیطان -
والصدقة تطفی الخطیئة - و عطا کردن بفقیر سرد میگرداند و محو میکند آتش گناه را - کما یطفی الماء النار - چنانچه سرد میگرداند آب
آتش را اگرچه نیکی مطلقاً میبرد و محو میگرداند بدی را بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات ولیکن در صدقه بیشتر ست که سبب
وصول نفع بغیر ست و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت مولے تعالے - و صلوٰة الرجل فی جوف اللیل -
و نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راه در آمد فیوض و انوار و سبب لطفاے ناخطیات ست **بیت** گر روز
نیابیش ز غوغاے عرب : شب محرم عاشقان ست شبهاش طلب : ثم تلا - پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از براے
استشهاد بر فضیلت نماز شب و صدقه این آیت را که تتجافی جنوبهم عن المضاجع حتے بلغ یعملون - تا آنکه رسید
آخر آیت را که جزاء بما کانوا یعملون ست و حاصل معنی این کریمه آن ست که پروردگار عالم تعالے و تقدس ستایش

میکنند شب خیزان و پہلو از بستر راحت دور دارندگان را از انچہ سوے کریم عز وعلا الشان را از نعمت با فادہ انفاق کنندہ گان را و میفرماید کہ نمیداند ہیچکس انچہ پنہان داشتہ شدہ است ایشان را و در دار آخرت از انچہ سبب قرار و آرام و لذت و سردی چشم ایشان گردد و از نعمتہاے بہشت و دیدار سوے تعالے در جزاے انچہ عمل میکردند و میگذارند نماز شب را و میدادند از اموال جلیت شرف مرد بجود دست و کرامت بسجود ۔ ہر کہ این ہر دو ندارد عدمش بہ ز وجود ۔ ثم قال ۔ پستر انتخاب کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از امور دین و شعار ملت افضل و خلاصۂ آن را و گفت ۔ الا ادلک براس الامر ۔ آیا راہ نمایم ترا باصل و سر ہمہ کارہاے دین کہ دین بے آن وجود نگیرد چنانکہ سر نسبت بجسد ۔ وعمودہ ۔ و راہ نمایم ترا بستون دین کہ بدان دین برپا بود و قوت و کمال پذیرد چنانکہ خانہ بستون ۔ وذروۃ سنامہ ۔ و راہ نمایم ترا بہ بلندی کوہان دین کہ دین از ان علو و ارتفاع گیرد ۔ وذروہ بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکہ ذروہ جبل بلند کوہ را گویند و سنام بفتح سین کوہان شتر ۔ قلت بلے ۔ چون رغبت و شوق سائل بر استماع و دریافت آن امر عظیم در دین مرتبہ باستماع صفات عظیمہ وے بیشتر شد گفت بلے بگو و راہ نما بدان ۔ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ۔ فرمود ۔ راس الامر الاسلام ۔ سر ہمہ ارکان دین اسلام ست کہ مراد بدان شہادتین ست کہ حاصل میگردد بدان اصل دین ۔ وعمودہ الصلوۃ و ستون دین نماز ست کہ قوت می یابد بدان بناے دین مسلمانی ۔ وذروۃ سنامہ الجہاد ۔ و بلندی کوہان دین کارزار کردن ست با کافران کہ بدان کار دین ارتفاع و بلندی میگیرد و چون جہاد کارزار کردن غالب سوارہ میباشد در صورت نیز بلندی دارد ۔ ثم قال الا اخبرک بملاک ذلک کلہ ۔ پستر گفت آنحضرت خبر دہم ترا بچیزے کہ قوام و نظام این ہمہ چیزہا ست کہ مذکور شدند یا ذلک اشارت باسلام ست و تاکید باعتبار اجزا و ارکان اوست و ملاک انچہ شے بدان قوام پذیرد و نظام گیرد و ملاک بکسر میم و فتح آن ہر دو آمدہ تورپشتی گوید کہ اہل لغت بکسر و فتح ہر دو میگویند و در روایت حدیث بکسر میم ست ۔ قلت بلی گفتم آرے خبر دہ مرا بدان ۔ یا نبی اللہ ۔ صلی اللہ علیہ وسلم ۔ فاخذ بلسانہ ۔ پس گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زبان شریف خود را و اشارت کرد بدان ۔ وقال ۔ و گفت ۔ کف علیک ہذا ۔ باز دار بر نفس خود و نگاہدار این را یعنی زبان را ۔ فقلت پس گفتم من بطریق تعجب و استفہام ۔ یا نبی اللہ وانا لمواخذون بما نتکلم بہ ۔ اے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما گرفت و گیر کردہ میشویم بچیزے کہ تکلم میکنیم بآن ۔ قال ثکلتک امک ۔ بگرید ترا مادر تو ۔ یا معاذ ۔ ثکل بضم موت و ہلاک و فقدان حبیب و ولد و اصل این دعاست بموت و ہلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع درین ورطہ کہ در وا افتادہ و گفتہ اند کہ این لفظے ست کہ بجریان عادت بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب و انکار مخاطب ست ۔ وہل یکب الناس فی النار آیا می اندازد مردم را در آتش دوزخ ۔ علے وجوہہم ۔ بر روہاے ایشان ۔ او علے مناخرہم ۔ شک راوی ست کہ علے وجوہہم گفت یا علے مناخرہم گفت و مناخر جمع منخر ست بفتح میم و سکون نون و فتح خاے معجمہ یا کسر وے در اصل بمعنی سوراخ بینی آید و اینجا مراد بینی ست چہ ہر کہ بر روے افتد کہ بلند ترین اجزاے روست یعنی مردم را در دوزخ نمی

اندازند - الا حصائد السنتہم - مگر سخنہاے ایشان کہ ہرچہ برزبان آید بے تمیز وبے احتیاط بگویند ونیک را از بد نشناسند وبالیعنی را از مالایعنی تمیز نکنند وحصائد جمع حصیدہ ست بمعنی آنچہ درو کردہ شود از کشت بداس ودروکردن تمیز کردہ نشود میان خشک وتر ونیک وبد تشبیہ کرد سخنان بے صرفہ گفتن را بدان واین باعتبار اکثر واغلب ست چہ ہرچہ بآدمی از او برسد از آفت وبلا در دنیا وآخرت اکثر از رہ گذر زبان برسد نظم ہرچہ بر آدمی رسد ز زیان ✣ ہمہ از آفت زبان برسد ✣ ہرچہ آمد بزبانت گفتی ✣ آنچہ آمد بدہانت خوردی ✣ دیگرے را چہ گناہ است کہ تو ✣ خویش را خویش بدوزخ بردی ✣ رواہ احمد والترمذی وابن ماجہ وعن ابی امامۃ رضی اللہ عنہ اسم او صدی بن عجلان ست بضم صاد وفتح دال مہملتین وتشدید یا باہلی صحابی ست اختلاف کردہ اند در نسب وے وآباے او باتفاق بر کنیت وے ساکن شد مصر را بعد از ان انتقال کردہ بحمص ووفات یافت دران کثیر الروایۃ ست واکثر حدیث وے نزد شامیین مات سنۃ ست وثمانین او احدی وثمانین ولہ احد وتسعون سنۃ وہو آخر من مات من الصحابۃ بالشام بر قول اکثر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب للہ وابغض للہ - کسے کہ دوست دارد کسے را براے خدا ودشمن دارد براے خدا - واعطی للہ ومنع للہ - وبدہد براے خدا وندہد براے خدا یعنی ہمہ کار ہاے او براے خدا بود وہرچہ کند بطلب رضاے حق دارد وجہ اللہ کند نہ بیت وطن براے تو گیرم سفر براے تو جویم ✣ خمش براے تو باشم سخن براے تو گویم ✣ فقد استکمل الایمان - پس بتحقیق کامل گردانید ایمان خود را چہ کمال این در ایمان اخلاص ست کہ مقام کمل صدیقان ست رزقنا اللہ - رواہ ابوداؤد - روایت کرد این حدیث را ابوداؤد - ورواہ الترمذی عن معاذ بن انس - وروایت کرد آن را ترمذی از معاذ بن انس - مع تقدیم وتاخیر - بالتقدیم وتاخیر بعض فقرہا بر بعض ولفظ مصابیح ہمان اول ست - وفیہ - ودر حدیث ترمذی بجاے فقد استکمل الایمان - فقد استکمل ایمانہ - آمدہ - وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل الاعمال الحب فی اللہ والبغض فی اللہ - فاضل ترین عملہا دوست داشتن ست کسے را از جہت خدا ودشمن داشتن از جہت خدا - رواہ ابوداؤد - معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامہ است وبودن این عمل فاضل تر از اعمال دیگر بجہت آن کہ باعث ومبناے جمیع خیرات محبت خداست وچون محبت غلبہ کرد چنانکہ ہیچکس وہیچ چیز را دوست ندارد مگر براے خدا ودشمن ندارد مگر براے خدا لابد باعث خواہد بود بر امتثال جمیع اوامر وانتہا از جمیع نواہی وامثال این حدیث از جوامع الکلم اند کہ جامع جمیع مراتب اسلام وایمان واحسان ومتضمن تمامہ احکام شریعت وآداب طریقت واسرار حقیقت ست امام غزالی گفتہ رحمۃ اللہ علیہ کہ اگر یکے طباخی را دوست دارد کہ طعام خوب می پزد وبفقرا وصلحا میخوراند این دوستی از جہت خداست واگر یکے استاد را دوست دارد تا علم از وے آموزد وآن را وسیلہ دنیا سازد این دوستی نہ از جہت خداست وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانہ ویدہ - مسلمان کامل کسے ست کہ سلامت مانند مسلمانان از زبان وے ودست وے شرح این در فصل اول در حدیث عبداللہ بن عمرو گذشت والمؤمن

من امنه الناس علی دمائهم واموالهم - ومومن کامل کسے ست که امین گیرند مردم او را بر خونهاے خود و مالهاے خود یعنی ایمن باشند از وے به آنکه تعرض کند در خون و مال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد ظاهر حدیث موهم ست مغایرت اسلام و ایمان و مسلم و مومن و اختلاف احکام ایشان و لیکن اینجا مراد باسلام و ایمان یکے ست و فقره ثانیه تاکید و تقریر اولے ست و بر اسلام سلامت مردم از شر ساخت و بر ایمان امن مردم را از وجهت تفنن رعایت مناسبت و در ثانی بر گناهان دست اقتصار نمود و گناهان زبان را تکرار نکرد زیرا که آفت زبان ظاهر و شائع ست حاجت بتکرار ندارد و آفت دست محتاج به بیان و تقریر ست کذا ذکره الطیبی و میتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق ست و محل قلب قوی و کامل تر از اسلام ست که عبارت از انقیاد و استسلام و مظاهر ست تخصیص کرد ایمان را بامن که قوی تر از سلامت ست چه در سلامت عدم اصابت ضرر ست با وجود توهم اصابت و احتمال آن و در امن قطع این توهم و احتمال ست مطلقا و نیز امن و خوف در دماء و اموال مخصوص ست نیست زبان را نیز در وے خطے تواند بود بسعایت و نمیمه و جز آن و عدم ذکر اعراض بجهت اکتفا بدماست و در حکم آن ست فافهم و بالله التوفیق - رواه الترمذی و النسائی - روایت کرده اند این حدیث را ترمذی و نسائی - و زاد البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضالة - و زیادت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان بروایت فضاله بفتح فا که از موالی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم این عبارت را که - والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله - و مجاهد حقیقی کامل کسے ست که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا که نفس ابا می آرد و تمرد می ورزد و اطاعت فرمان نمیکند یعنی با وے جنگ میکند و اسیر میگرداند و میکشد او را - بیت سهل شیری دان که صفها بشکند - شیر آن باشد که خود را بشکند - والمهاجر من هجر الخطایا والذنوب - و همچنین مهاجر حقیقی آن کسے ست که ترک میدهد و میگذارد گناهان را از صغائر و کبائر و عمد و خطا و تحقیق این نیز در حدیث عبدالله بن عمر گذشت - وعن انس - قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم - در روایت ست از انس رض که گفت کم وقتے بود که خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم براے ما - الا قال - مگر آنکه میگفت این کلمه را و وصیت میکرد بعمل بدان - لا ایمان لمن لا امانة له - نیست ایمان کسے را که نیست امانت مر او را - ولا دین لمن لا عهد له - و نیست دین مر کسے را که نیست عهد و پیمان مر او را - رواه البیهقی فی شعب الایمان - بدانکه ظاهر آن ست که مراد بامانت معنی متعارف او ست که حفظ اموال و مجالس مردم ست و ترک خیانت در ان و بعهد نگاه داشتن پیمانے که با یکدیگر به بندند پس نفی ایمان و دین براے تغلیظ و تشدید باشد و مراد و نفی ایمان کامل ست و اگر مراد بامانت تکالیف شرعیه که منطوق کریمه انا عرضنا الامانة است و بعهد میثاقے که در روز الست پروردگار تعالے از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چه آن شامل تمامه دین و ایمان ست فروعا و اصولا و برین تقدیر در کلام تکریر و تاکید ست براے تحقیق و تقریر والله اعلم

الفصل الثالث

عن عبادة بن الصامت - رضی الله عنه عبادة بضم عین و تخفیف با ابن الصامت که از کبراے انصار و نقباے ایشان ست - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت من شهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله حرم الله علیه النار - کسے که باین کلمه بصدق و یقین گواهی دهد و اقرار کند حرام میگرداند

الله تعالیٰ بر وے آتش دوزخ را شرح این سابقاً در حدیث معاذ گذشت۔ رواه مسلم۔ وعن عثمان۔ رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله۔ کسے که بمیرد حال آنکه میداند و یقین دارد بوحدانیت
حق تعالیٰ و رسالت پیغمبر۔ دخل الجنة۔ در می آید بهشت را اگرچه در مقابلهٔ گناهان که دارد در دوزخ نیز درآید و عذاب بیند
و تواند که بشفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم درگذرند از گناهان او و در نیارند او را در دوزخ۔ رواه مسلم۔ وعن
جابر۔ رضی الله عنه جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان ست کثیر الحدیث حاضر شد او و پدر
او عقبهٔ ثانیه را و حاضر شد بدر را و اصح آن ست که حاضر نشده و حاضر شده بعد از وے هژده مشهد را همراه آن حضرت و وے
از نقبائے انصار است در آخر عمر اعمی شد و امام محمد باقر سلام الله علیه و علیٰ آبائه از وے روایت دارد و خلق کثیر جز وے
مات بالمدینه سنة اربع و سبعین و قیل غیر ذلک۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان موجبتان فرمود دو خصلت
واجب گردانندہ اند جزاے خود را۔ قال رجل۔ گفت مردے۔ یا رسول الله ما الموجبتان۔ چیست معنی موجبتان
و کدام اند آن دو خصلت که واجب گردانندہ اند جزاے خود را۔ قال من مات یشرک بالله شیئا۔ کسے که بمیرد در
حالتے که شریک میگرداند بخدا چیزے را و کفر می ورزد بوے۔ دخل النار۔ در می آید البته دوزخ را و همیشه میباشد دران
۔ ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة۔ و کسے که بمیرد در حالتے که شریک نمیگرداند بخدا چیزے را می درآید البته در
بهشت در حال یا در مآل۔ رواه مسلم۔ وعن ابی هریرة رضی الله عنه۔ قال کنا قعودا حول رسول الله گفت ابو هریره
بودیم نشسته گرد پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم معنا ابو بکر و عمر۔ در حالے که بودند با ما ابو بکر و عمر۔ فی نفر۔ در ضمن جماعتے که بودند نفر
جماعت از مردان از سه تا ده و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید۔ فقام رسول الله۔ پس بایستاد و بیرون رفت پیغمبر خدا۔
صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا۔ از میان ما اظهر بفتح همزه و سکون ظا و ضم ها جمع ظهرست بمعنی پشت چون هر که درمیان
قومے ست میان پشتهاے ایشان ست زیرا که پشت هر یکے درجانبے ست از وے نیز ظهر معنی استظهار و استناد
و هر که درمیان قومے ست مستظهر و مستند ست بایشان این لفظ را مقحم آرند و زیاده میکنند و بظاهر معنی لفظ این
میشود که برآمد از میان پشتهاے ما یعنی از میان ما این لفظ همچنین شائع هست در زبان عرب۔ فابطأ علینا پس
درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما در باز آمدن و زمانے بگذشت که باز نیامد و خشینا ان یقتطع دوننا۔ و
ترسیدیم ما که تنها یافته شود آنحضرت و گرفته شود و رسانیده شود بوے مکروهی از جانب دشمنی یا جز آن جدا از ما فی
الصراح اقتطاع پارهٔ از چیزے جدا کردن۔ وفزعنا۔ و خشیت و فزع هر دو بمعنی ترسیدن ست غالباً بخشیت ترسیدن
در دل و متوهم شدن مراد ست و بفزع وجود اثر آن در ظاهر چنانکه برخاستن و فکر آن نمودن ولهذا گفت۔ فقمنا۔ پس
استادیم ما همه جماعه و نگران شدیم بیت نشست آن دلبر جانی بجانم همچو جان در تن ٭ اگر یکدم جدا افتاد جان از
تن برون آید۔ فکنت اول من فزع۔ پس بودم من نخستین کسے که ترسید و بایستاد از مجاز یا دست مجتمع و التجا

نسبت بسرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم از ابو ہریرہ مفہوم میشود و در واقع چون بنا شد کہ آن غریب نامراد را غیر از
جناب وے ولطف وکرم او پشت وپناہی و ملجاے نبود بیت جز آستان توام در جہان پناہی نیست ✻ سرمرا
بجز این درحوالہ گاہے نیست ✻ فخرجت ابتغی رسول اللہ۔ پس بیرون آمدم درحالیکہ میجویم پیغمبر خدارا صلی اللہ علیہ وسلم
حتے اتیت حائطا للانصار۔ تا آمدم ببستانے را کہ مریکے از انصار را بود۔ لبنی النجار۔ مر بنی نجار را کہ قبیلۂ الست
از انصار و حائط در اصل بمعنی دیوار ست کہ محیط ست ببستان و بر بستان نیز اطلاق کنند وگویا کہ ابو ہریرہ بقیاس و
قرینہ دریافت کہ آن حضرت درین بستان خواہد بود بلکہ بمشام محبت وے بوے از نسیم جمال او رسید کہ بدان دریافت
بیت رفت بربوے سر زلف تو حتے بچمن ✻ ورنہ کے بوے نسیم سحری بود غرض ✻ فدرت بہ لہ اجد لہ بابا۔ پس گردیدم
گرد آن بستان شاید کہ بیابم مرآن را درے و درآیم دران بستان۔ فلم اجد۔ پس نیافتم درے مرآن بستان را گویا در
آن را بستہ بودند یا ابو ہریرہ بجہت قلقے و اضطرابے کہ دران وقت داشت نیافت۔ فاذا ربیع یدخل فی جوف حائط۔
پس ناگاہ دیدم جدول صغیر کہ درمی آید درمیان دیوار۔ من بیر خارجۃ۔ از چاہے کہ بیرون آن بستان بود و
بعض گویند خارجہ نام مردے بود کہ آن چاہ از آن او بود و بر معنی اول بیر و خارجہ را بتنوین باید خواند و بر ثانی بر
بجرے تنوین و خارجہ بفتح۔ والربیع الجدول و ربیع بمعنی جدول ست یعنی جوے خرد این تفسیر از راوی ست۔ قال گفت
ابوہریرۃ۔ فاحتفزت۔ پس گرد آوردم دست و پاے خود را تا بگنجانم خود را دران جدول و درآیم فی الصراح احتفاز
بفا و زاے معجمہ خود را گرد آوردن و برسرپاے نشستن و خویشتن در چیدن۔ فدخلت علی رسول اللہ پس درآمدم برپیغمبر
خداے صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن حضرت بطریق تعجب و استفہام۔ ابوہریرۃ۔ تو ابو ہریرہ تعجب
داشت آنحضرت از درآمدن وے در بستان باوجود آن کہ راہ بستہ بود یا آنحضرت دران وقت بجہت استغراق و غلبتے
کہ از ورود وحی داشت واز خود غایب بود او را نشناخت۔ فقلت نعم۔ پس گفتم آرے منم ابو ہریرہ۔ یا رسول اللہ قال
ما شانک۔ فرمود چیست حال تو وچہ کار میکنی وچون آمدی۔ قلت کنت بین ظہرنا فقمت فابطأت علینا فخشینا ان
تقتطع دوننا ففزعنا فکنت اول من فزع فاتیت ہذا الحائط۔ ابو ہریرہ بالتمام قصہ را بخواند و صورت حال را نمود و گفت
کہ بودی تو یا رسول اللہ میان ما پس برخاستی و درنگ کردی بر ما پس ترسیدیم ما کہ مکروہی ساینده شود ترا بے ما پس
برخاستیم ما پس بودم من نخستین کسے کہ ترسید پس آمدم من این بستان را۔ فاحتفزت۔ پس درآمدم من درجدول۔
کما یحتفز الثعلب۔ چنانکہ درمی آید روباہ در سوراخ خود و در تمام قصہ برخواندن ابو ہریرہ و شکایت از جدائی و ترس از ضائعات
مکروہ نمودن اظہار کمال محبت و دوستی ست و اعتذار از درآمدن درخلوت و گستاخی دادن او این متضمن ست۔ وہؤلاء الناس
ورائی۔ و این مردم می درآیند درپس من۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ یا ابا ہریرۃ و اعطانی نعلیہ۔ وداد مرا نعلین خود را
تا نشانی آن باشد کہ از پیش حضرت وے می آیم و تخصیص نعلین بجہت آن باشد کہ ازین جنس دیگر حاضر نبود کہ بدہند بعض

مردم وجہ مناسبتی نیز بیان کردہ اند کہ دادن نعلین کہ سبب سہولت و آسانی مشی ست اشارت ہست بآنکہ بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برائے تیسیر و تسہیل امت و آسانی کار ایشان ست و نیز بشارت ست بہ ثبات قدم و استقامت بعد از شہادت چنانکہ فرمود آمنت باللہ ثم استقم۔ فقال اذھب بنعلی ہاتین۔ پس گفت ببر این نعلین مرا۔ فمن لقیک من وراء ہذا الحائط۔ پس ہر کہ پیش آید ترا از پس این بستان۔ یشہد ان لا الٰہ الا اللہ۔ درحالیکہ گواہی میدہد بالوہیت حق و نبوت پیغمبر۔ مستیقنا بہا قلبہ درحالیکہ یقین کنندہ ہست باین شہادت دل وے۔ فبشرہ بالجنۃ۔ پس بشارت دہ او را بہ بہشت یعنی خبر دہ او را کہ ہر کرا این صفت ست بہشتے ست۔ فکان اول من لقیت عمر۔ پس بود نخستین کسے کہ پیش آمدم من او را عمر۔ فقال۔ پس گفت عمرؓ۔ ماہاتان النعلان۔ چیست این نعلین۔ یا ابا ہریرۃ فقلت ہاتان نعلا رسول اللہ۔ گفتم این نعلین پیغمبر خدا اند صلی اللہ علیہ وسلم بعثنی بہما۔ فرستادہ ست مرا باینہا برائے آنکہ من لقیت یشہد ان لا الٰہ الا اللہ مستیقنا بہا قلبہ۔ ہر کرا ملاقات میکنم کہ گواہی میدہد باین کلمہ بیقین دل خود۔ بشرتہ بالجنۃ۔ بشارت دہم من او را بہ بہشت۔ فضرب عمر بین ثدیی۔ پس زد عمر میان دو پستان من۔ فخررت لاستی۔ پس بر زمین افتادم بر مقعد خود۔ فقال ارجع۔ پس گفت عمر باز گرد۔ یا ابا ہریرۃ فرجعت الی رسول اللہ۔ پس باز برگشتم بسوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاجہشت بالبکاء۔ پس اریدم و پناہ جستم بآنحضرت۔ جہش و اجہاش پناہ بردن آدمی بکسے با ارادۂ بکا چنانچہ کودک پیش مادر خود میرود و فی الصراح جہش اریدن بکسے و آمادہ گشتن گریستن را و اجہشت و جہشت ہر دو روایت ست۔ ورکبنی عمر۔ و رسیدہ آمد بالاے من عمر۔ فاذا ہو علی اثری۔ پس نگاہ کردم ناگاہ وے در عقب من ست و اثر بکسر ہمزہ و سکون مثلثہ و بفتحتین ہر دو روایت ست و ہر دو لغت فصیح ست۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مالک یا ابا ہریرۃ۔ چیست ترا و چکار میکنی و چرا میگریی ای ابوہریرہ۔ قلت۔ گفتم من کہ۔ لقیت عمر۔ پیش آمدم عمر را۔ فاخبرتہ بالذی بعثتنی بہ۔ پس خبر دادم من او را بآن حکمے کہ فرستادہ بودی مرا بدان حکم یعنی بشارت و ادن بجنت مر کسے را کہ گواہی دہد بلا الٰہ الا اللہ۔ فضرب بین ثدیی ضربۃ خررت لاستی۔ پس زد عمر در میان دو پستان من زدن سخت کہ افتادم بر مقعد خود۔ فقال ارجع۔ پس گفت عمر باز گرد۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت۔ ای عمر چہ داشت ترا بر آنچہ کردی تو یعنی چرا زدی ابوہریرہ را و باز گردانیدی او را۔ قال۔ گفت عمر۔ یا رسول اللہ بابی انت و امی۔ مادر و پدر من فداے تو باد۔ ابعثت ابا ہریرۃ بنعلیک۔ آیا برانگیختی و فرستادی ابوہریرہ را بالنعلین خود و حکم کردی کہ من لقی یشہد ان لا الٰہ الا اللہ مستیقنا بہا قلبہ بشرہ بالجنۃ۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے فرستادہ ام او را کہ این بشارت دہد۔ قال فلا تفعل۔ گفت عمرؓ پس مکن این حکم را۔ فانی اخشی ان یتکل الناس علیہا۔ زیرا کہ من می ترسم کہ تکیہ کنند مردم برین بشارت یا برین کلمہ مجرد و عمل نکنند۔ فخلہم یعملون۔ پس بگذار مردم را کہ عمل کنند۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فخلہم۔ پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم می بینی بگذار و بشارت مدہ اگر گویند چون روا باشد عمرؓ را کہ منع کند از امرے کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بآن

حکم فرمودہ باشد و بازگردانید ابوہریرہ را و نگذارد کہ بشارت دہد جوابش آن ست کہ عمر رضی اللہ عنہ علم داشت از نزد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کہ این امر ایجابی نیست و بشارت از برائے تطییب قلوب مومنان ست و اگر ایشان می شنوند اعتمادی
کنند بدان چنانکہ خود بمعاذ فرمود اذا یتکلوا ولیکن غایت رحمت و شفقت او بر ایشان بجہت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت
بحضرت خود بران داشت و چون بالتماس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلیہ
میکرد و از بشارت باز میداشت فافہم وباللہ التوفیق رواہ مسلم۔ وعن معاذ بن جبل۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفاتیح الجنۃ شہادۃ ان لا الٰہ الا اللہ۔ کلیدہا ے بہشت گواہی دادن ست باین کلمۂ طیبہ و جمع آوردن
مفاتیح باعتبار مواد و افراد مومنان ست یا باعتبار تعدد جنات یا برائے مبالغہ است گویا ہر جزوے ازوے مفتاح است
چنانچہ طیبی گفتہ است۔ رواہ احمد۔ وعن عثمان۔ رضی اللہ عنہ ذکر مناقب وے در ذکر مناقب خلفا در آخر کتاب
بیاید رضی اللہ عنہ۔ قال۔ روایت ست از عثمان کہ گفت۔ ان رجالا من اصحاب النبی۔ بدرستی کہ مردان از یاران پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم حین توفی۔ در ہنگامے کہ میرانیدہ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حزنوا علیہ۔ اندوہگین شدند بر فوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
حتے کاد بعضہم یوسوس۔ تا آنکہ نزدیک بود بعضے از ایشان کہ در وسواس و شبہہ افتد و وسوسہ حدیث النفس را گویند و در قاموس گفتہ وسوسہ
حدیث نفس و شیطان کہ دران سود وے و بہبود وے نباشد و یوسوس بکسر واوست و فتح خطاست و بمعنی وسوسہ افتاد و در وسوسہ
انگند نیز ہر دو آمدہ است۔ قال عثمان و کنت منہم۔ گفت عثمان و بودم من از ان مردان کہ نزدیک بودند کہ در وسواس افتند۔
فبینا انا جالس مر علے عمر۔ پس در اثنائے آنکہ من نشستہ بودم گذشت بر من عمر۔ وسلم۔ و سلام داد عمر۔ فلم اشعر بہ۔ پس آگاہ
نشدم من بعمر و بگذشتن وے و سلام وے۔ فاشتکے عمر الی ابی بکر۔ پس گلہ برد عمر بسوے ابوبکر رضی اللہ عنہما۔ ثم اقبلا حتے
سلما علے جمیعا۔ پس تر روے آوردند ابوبکر و عمر تا آنکہ سلام کردند بر من ہر دو۔ فقال ابوبکر ما حملک علے ان لا ترد علے
اخیک عمر سلامہ۔ چہ داشت ترا بر این کہ رد نکردی بر برادر تو کہ عمر ست سلام او را یعنی جواب سلام وے نگفتی۔ قلت ما فعلت
گفتم من نکردہ ام این کار را کہ ترک و سلام عمر ست یعنی نمیدانم کہ کردہ ام۔ فقال عمر بلے واللہ لقد فعلت۔ پس گفت عمر
بلے بخدا سوگند ہر آئینہ بتحقیق کردۂ تو آن را۔ قال۔ گفت عثمان بعمر قلت۔ گفتم۔ واللہ ما شعرت انک مررت۔ بخدا سوگند آگاہ
نشدم کہ تو گذشتہ۔ ولا سلمت۔ و نہ آگاہ شدم کہ سلام کردۂ تو۔ قال ابوبکر صدق عثمان۔ گفت ابوبکر بعمر بتقریر حال عثمان
و بوثوق بر صدق وے راست گفت عثمان باز روے آورد ابوبکر بعثمان و خطاب کرد و گفت۔ قد شغلک عن ذلک امر بتحقیق باز داشت ترا
از آگاہ شدن بمرور عمر و سلام وے امرے عظیم۔ فقلت اجل۔ پس گفتم من آرے تخمین ست کہ گفتی باز داشت مرا از ان امرے
قال۔ گفت ابوبکر۔ ما ہو۔ چہ چیز ست آن امر۔ قلت گفتم من۔ توفی اللہ تعالٰے نبیہ۔ میرانید خداے تعالٰی پیغمبر خود را۔
صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان نسالہ عن نجاۃ ہذا الامر۔ پیش از آنکہ بپرسیم ما آنحضرت را از رستگاری این امر۔ قال ابوبکر قد سألتہ
عن ذلک گفت ابوبکر بتحقیق پرسیدہ ام من آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم از نجات این امر فقمت الیہ پس ایستادم بسوے ابوبکر

ورفتم بجانب او و تمامت لہ بابی انت وامی - وگفتم مرا او را پدر و مادر من فداے تو باد - انت احق بہا - تو سزاوار تری باین
نجات و باین خصلت و پرسیدن ازان از جہت کمال قرب تو ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حرص تو بر علم و مخصوص
بودن تو بحریت اسرار - قال ابوبکر گفت ابوبکر - قلت - گفتم - یا رسول اللہ ما نجاۃ ہذا الامر چیست نجات این کار - فقال پس
گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من قبل منی الکلمۃ التی عرضت علی عمی ہر کسی کہ قبول کند از من کلمہ را کہ اظہار کردم بر عم
خود کہ ابوطالب ست - فردہا - پس قبول نکرد عم من آن کلمہ را - فہی لہ نجاۃ - پس آن کلمہ مر آنکس را نجات ست - رواہ احمد
بدانکہ طیبی در شرح نجاۃ ہذا الامر گفتہ جائز ست کہ مراد باین امر امر دین باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ و خلاص ازان بچہ چیز است
یا مراد با مر آنچہ اکثر مردم دران افتادہ اند از فریب شیطان و حب دنیا و وقوع در شہوات و ارتکاب معاصی سبب نجات ازان
چیست فرمود این کلمہ الست کہ تصدیق بدان سبب نجات از آتش دوزخ ست و مداومت و ملازمت دمی موجب صفاے
قلب و طہارت باطن کہ سبب دفع غرور شیطان و زہد در دنیا و حصول تقوی ہست انتہی پوشیدہ نماند کہ در وجہ اول
ازین دو وجہ نظر ست زیرا کہ عثمان رضی اللہ عنہ خود روایت کردہ است کہ ہر کہ بمیرد و می داند لا الہ الا اللہ را مے در آید بہشت
را پس چون گوید کہ نپرسیدم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم از آنچہ در دین سبب نجات از آتش دوزخ ست و خود چون روا
بود کہ این علم کہ اول اوائل دین اسلام ست عثمان را حاصل نباشد مگر آنکہ گویند فراموش کردہ رضی اللہ عنہ آن را
از دہشت مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب آنست کہ مراد نجات از وسوسہ شیطان ست چنانکہ سوق
حدیث دران ناظر ست و در روایت محمد بن جبیر آمدہ کہ عمر گذشت بر عثمان رض و سلام کرد بروے پس رد نکرد وی سلام را
پس شکایت پیش ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چہ منع کرد ترا از رد کردن سلام بر برادر خود گفت عثمان نخدا سوگند نشنیدم من آنرا
و من حدیث میکردم نفس خود را ابوبکر گفت در چہ وادی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان کہ می انداخت در
نفس من چیزہا را کہ دوست ندارم کہ بر زبان آرم آن را اگر چہ تمام آنچہ بر روے زمین ست مرا باشد پس گفتم با خود در وقتے
کہ می انداخت شیطان آنرا در نفس من ای کاش می پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ نجات می دہد ما را ازین حدیث
کہ می اندازد شیطان در نفسہاے ما گفت ابوبکر بدرستی کہ من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و پرسیدم از آنچہ
نجات دہد ما را ازین حدیث کہ می اندازد شیطان در نفسہای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نجات می دہد شمارا
ازان حدیث این کہ بگوئید آن کلمہ را کہ امر کردم عم خود را نزد موت و قبول نکرد رواہ ابو یعلی بسندہ و قال البوصیری
فی زوائد العشرۃ سندہ حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ شمل کہ حدیث ما شیخ ابن حجر مکی در شرح قول وی بوسوسہ
گفتہ کہ مراد بوسوسہ آنجا کہ نزدیک بود کہ مردم دران بیفتند انقضاے دین و انطفاے انوار و انقطاع سلسلہ آن بود
فتدبر - وعن المقداد انہ سمع رسول اللہ - روایت ست از مقداد بن الاسود کہ از فضلا و نجباے اصحاب است
قدیم الاسلام روایت کردہ ازوے امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب رض و نسبت او باسود از جہت آنکہ حلیف او بود یا ربیب او بود

فقال رسول اللہ

در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبه کندی ست ذکر او در آخر کتاب در ذکر اسمای اهل بدر بیاید ان شاء الله تعالی روایت می کند که وے
شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - لا یبقی علی ظهر الارض - نمی ماند بر پشت زمین - بیت مدر ولا وبر -
خانه خشت و کلوخ و نه خانه پشم مدر بفتح میم و دال مهمله خشت و کلوخ و وبر بفتح واو و بای موحده پشم یعنی خیمه و مراد
به بیت مدر شهرها و قریهاست و به بیت وبر بادیها و صحراها که اهل خیام در آنجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب ست یعنی
سفرها ہیچ مکان نباشد چه شهر و چه ده و چه بادیه و چه صحرا - الا ادخله کلمة الاسلام - مگر آنکه می در آرد خدای تعالی در آن خانه
کلمه اسلام را و در بعض نسخ ادخله الله بتصریح بذکر جلاله نیز آمده - بعز عزیز و ذل ذلیل - می در آرد الله تعالی این کلمه را در
هر خانه ملتبس بعزت شخصی که عزیز میشود و بخواری شخصی که خوار میگردد به سبب آن کلمه چنانکه فرمود - اما یعزهم الله - یا آنکه عزیز
و غالب می گرداند خدای تعالی اهل این خانها را - فیجعلهم من اهلها - پس می گرداند خدای تعالی ایشان را از اهل آن و
گرونده بدان - او یذلهم - یا خوار و زبون می گرداند ایشان را - فیدینون لها - پس مطیع و منقاد می شوند مر آن کلمه را بالقبول و به
جزیه پس چون این کلمه در همه خانها می در آید - قلت - مقداد می گوید گفتم من - فیکون الدین کله لله - پس بباشد دین همه
مر خدا را و غالب می آید بر همه ادیان طوعا و کرها - رواه احمد - وعن وهب بن منبه - بضم میم و فتح نون و تشدید موحده
مکسوره از صنعای یمن ست و تابعی ثقه است و قاضی یمن بود مات سنة اربع عشر ومائة - قیل له - گفته شد مر وهب ابن منبه
را در وقتی که ترغیب کرد مردم را بر عمل و تشدید کرد بر ترک آن و مبالغه نمود در آن - الیس - آیا نیست - لا اله الا الله مفتاح
الجنة - کلید بهشت که کشاده می شود بآن درهای بهشت پس همین کلمه کفایت ست عمل چه شرط است باشد یا نباشد
قال بلی - گفت وهب بن منبه آری لا اله الا الله کلید جنت ست - ولکن لیس مفتاح الا وله اسنان - ولیکن نیست
ہیچ کلیدی که کشاده شود بدان در مگر آنکه مر او را دندانها ست - فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک - پس اگر می
آری تو کلیدی را که مر او را دندانها ست کشاده می شود برای تو - والا لم یفتح لک - و اگر نه کشاده نمی شود برای تو
اسنان را کنایت از اعمال نیک داشت تا الیقین شود بحکم وعده کریم در آمدن بهشت با سابقان و مقربان و فوز بمراتب و درجات
مقربان مقصود و مبالغه در اثبات عمل ست - رواه البخاری فی ترجمة باب - روایت کرده است این حدیث را بخاری در ترجمه
بابی و از تعلیقات اوست و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه - چون نیک گرداند یکی از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد - فکل حسنة
یعملها تکتب بعشر امثالها - پس هر کاری نیک که می کند آن را نوشته می شود بده مانند آن - الی سبعمائة ضعف - تا هفتصد
چند ضعف بکسر ضاد یعنی مثل ست - وکل سیئة یعملها تکتب بمثلها - و هر کاری بد که می کند نوشته میشود بمانند آن حاصل
آنکه جزای نیکی یکی به ده است تا هفتصد بر اندازه صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزای بدی یکی به یکی ست - حتی یلقی الله -
تا آنکه ملاقات کند و پیش آید خدای تعالی را یعنی تا دم مرگ و لقای خدا کنایت از موت ست - متفق علیه -

وعن ابی امامة رضی الله عنه ان رجلا سأل رسول الله - روایت است از ابی امامه که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما الایمان - چیست نشان صحت و درستی ایمان - قال - گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - اذا سرتک حسنتک - چون شاد و خوشحال گرداند ترا عمل نیکی که صادر شود از تو بشکرانه توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاه وی تعالی - وساءتک سیئتک - و اندوهگین و بدحال گرداند ترا بدی که از تو بوجود آید بجهت خوف عذاب و کراهت بعد و حجاب - فانت مؤمن پس تو مومن درست ایمانی زیرا که این علامت وجود تصدیق و یقین بخدا و احکام وی و نشان ایمان بروز آخرت و جزای اعمال است و یکی از مواضع یقین که واجب ست یقین آوردن در آن یقین ست بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبدالوهاب المتقی المکی قدس الله روحه و اوصل الینا فتوحه در رساله حبل المتین فی تقویة الیقین فرموده است چهار چیز ست که سالک این راه را از یقین کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدا یکی ست بجمیع صفات کمال موصوف و هر چه در عالم رود از نفع و ضرر و خیر و شر و منع و عطا جمله بحکم و تقدیر او ست و فائده آن عدم التفات ست بسوی مخلوقات از ضر و نفع و وجود عدم النسیان دوم توکل کردن و استوار داشتن ضمانیت خدای تعالی را در رسانیدن رزق و فائده آن اجمال در طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقد اسباب سوم یقین کردن در جزای اعمال ثواب و عقاب و فائده آن اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن از معصیت چهارم یقین کردن در اطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال و فائده آن سعی کردن در صلاح ظاهر و باطن و مبالغه در آن شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان موت قلب نا اندوهگین شدن ست بر فوت طاعات و پشیمان نا بودن از وجود زلات - قال - گفت آن مرد - یا رسول الله فما الاثم - پس چیست بزه و نشان دانستن آنکه درین کار بزه کاری ست - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - اذا حاک فی نفسک شیء - چون بخلد و در ذات تو چیزی و تأثیر کند در تو و متردد سازد ترا و اطمینان و قرار نگیرد دل تو و منشرح نگردد بدان سینه تو - فدعه - پس بگذار آن کار را که این نشان آنست که وی بزه است و این ست معنی استفت قلبک فتوی طلب کن از دل خود اما مراد قلب قدسی ست متحلی بحلیه تقوی منور بنور ایمان و صافی بصفای یقین این چنین دلی اگر در کردن کاری متردد بود و خلجان پذیر شود علامت آنست که درین کار چیزی هست از بزه نه دل عامه مومنان که محشو است به ظلمت معصیت و کدورت که نیک را بد پندارد و بد را نیک انکار دو نیز باید دانست که فتوای قلب در جای معتبر ست که دلائل شرعی در ان مفقود و متعارض باشند چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یافته نشود و اقوال علما در انجا متعارض و متخالف باشند آنجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صدر و فتوای قلب معتبر است فافهم و بالله التوفیق رواه احمد

وعن عمرو بن عبسة بفتحات صحابی جلیل است سوم یا چهارم در اسلام قصه آمدن وی بملازمت شریف و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غرابتی و جلالتی نیست در بعضی مواضع ذکر کرده شده است رضی الله عنه - قال - گفت - اتیت رسول الله - آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم - در وقتیکه آنحضرت در مکه بود در ابتدای اسلام فقلت - پس گفتم - یا رسول الله من معک فی هذا الامر - کیست با تو یعنی موافق تو درین اسلام - قال حر و عبد - گفت آنحضرت

موافق است با من درین امر آزاد و بنده مراد بآن ابوبکر رض و بلال رض است و بعض گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه است و قول اول اصح
است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که و معه ابوبکر و بلال و آنکه گفته اند که مراد کل ناس است از حر و عبد مراد بآن خبر از استقبال
خواهد بود بعد از شیوع امر اسلام و قرار آن گویا که گفت که متفقت خواهد کرد ترا درین امر فرمود جماعه مردم از آزاد و بنده قلت ما الاسلام
گفتم چیست علامات اسلام و خصال آن - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم طیب الکلام و اطعام الطعام - خوبی و
نرمی کردن در سخن و طعام خورانیدن بمردم غالباً مقصود ذکر مکارم اخلاق و محامد صفات است لیکن اکتفا کردن از جمله آنها
بذکر این دو صفت که تواضع و سخاوت است و اصل است اشرا آنها بخلق الله یا این دو صفت ادخل و اصلح بود بحال
سائل و لهذا در احادیث در جواب این سوال صفات مختلفه ورود یافته است و نسبت بهر کسی صفاتی ذکر کرد که مناسب
و ملائم بحال اوست و همچنین است کلام در قول او - قلت ما الایمان - گفتم چیست ایمان و خصال و شعب آن - قال -
فرمود الصبر و السماحة - گفته اند محصل تمامه خصال ایمان صبر و سماحت است اول اشارت است بترک منهیات و ثانی
بفعل مامورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی الله عنه بقول خود الصبر عن معصیة الله و السماحة علی اداء
فرائض الله - قال - گفت عمرو بن عبسه - قلت - گفتم - ای الاسلام افضل - کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق و صفات
اسلام فاضل تر است و از مسلمانان کدام فاضل تر است - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من سلم المسلمون من
لسانه و یده کسی که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی - قال - گفت عمرو بن عبسه قلت گفتم ای الایمان
افضل - کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال و شعب ایمان فاضل تر است - قال خلق حسن - گفت فاضل ترین شعب ایمان خلق
خوش است که اصل اعمال و صعب آنهاست بنفس و انفع بخلق - قال قلت ای الصلوة افضل - کدام نماز یعنی کدام یکی از
ارکان و افعال نماز فاضلتر است - قال طول القنوت - گفت درازی قیام قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا
و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام است و علما را اختلاف است که طول قیام افضل است یا درازی سجده بعض برانند که طول قیام
افضل است و بعض گویند درازی سجده و بعض برانند که در نماز شب طول قیام افضل است و در روز سجده و دلائل همه
در شرح سفر السعادة مذکور ساخته ایم و بعض برانند که این هر دو رکن مساوی اند در فضل فضیلت قیام بقرات قرآن است
و فضیلت سجود بهیئت تذلل و خشوع و مذهب حنفیه فضیلت قیام است که مشقت در وی بیشتر و خدمت زیاده تر است
قال قلت ای الهجرة افضل - گفت گفتم کدام هجرت فاضل تر است - قال ان تهجر ما کره ربک - گفت ترک دادن تو چیزی را که
مکروه داشته است آنرا پروردگار تو و راضی نیست از آن و کلام در معنی سابقا گذشته است - قال فقلت - گفت عمرو بن عبسه چون از
احکام و ارکان اسلام پرسیدم و جواب آن شنیدیم آخر از جهاد که اعلی و ارفع ارکان دین است پرسیدیم پس گفتم - فای الجهاد افضل
پس کدام جهاد فاضل تر است - قال من عقر جواده و اهریق دمه - گفت جهاد کسی که پی کرده شده است اسپ نیک رو وی
ریخته شده خون او یعنی اسپ و سوار هر دو بکار رفت و لابد غالب سعی و اجتهاد در مردانگی و جهاد کرده باشد که باین مرتبه رسیده

ونیز محض ثواب آخرت را برده واز غنیمت ومال ودنیا پاک رفته ودنیا بدین نخورده وچون از افضل ارکان نماز پرسید افضل اوقات وے را نیز تحقیق کرده وغالباً مقصودش سوال از نماز شب وقیام آن بود۔ قال قلت ای الساعات افضل۔ گفت گفتم کدام یکے از اوقات یا کدام یکی از ساعتهای شب برای قیام وافضل ترست۔ قال جوف اللیل الآخر۔ گفت میان شب کہ در جانب آخرست کہ آن دانگ چہارم ست یا پنجم واگر ششم را نیز داخل دارند شامل گردد سدس اخیر را نیز۔ رواه احمد۔ **وعن معاذ بن جبل** قال سمعت رسول اللہ۔ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ من لقی اللہ۔ کسے کہ ملاقات کند خدا را وپیش آید جناب عزت اورا۔ لایشرک بہ شیئا۔ درحالی کہ شریک نمیگرداند باوے ہیچ چیز را۔ ویصلی الخمس۔ وبگزارد نماز ہای پنجگانہ را۔ ویصوم رمضان۔ وروزه دارد ماه رمضان را۔ غفر لہ۔ آمرزیده شود مراد اکتفا ازان اد را اقتصار بر ذکر نماز وروزه بجہت فضلیت واشہریت واہمیت آنہاست یا زکوة وحج درینوقت فرض نشده باشد یا نماز وروزه را در جناب فضل وکرم الٰہی آن قدر شرف وعزت ست کہ اگرچہ گناہان کرده وترک فرائض دیگر نموده باشد ببرکت این دو عبادت می بخشد این خاصیت ہست وہنوز مشیت باقیست واللہ اعلم۔ قلت۔ گفتم۔ افلا ابشرہم۔ آیا پس بشارت ندہم مردم را یا رسول اللہ قال دعہم یعملوا۔ گفت بگذار مردم را کہ عمل کنند شرح این سخن سابقا گذشتہ است۔ رواه احمد۔ **وعنہ**۔ انہ سال النبی۔ وہم از معاذ روایت ست کہ وے پرسید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن افضل الایمان۔ از فاضل ترین افراد ایمان وخصال وے۔ قال ان تحب للہ۔ گفت افضل صفات ایمان این ست کہ ہر کرا دوست داری برائے خدا دوست داری۔ وتبغض للہ۔ وہر کرا دشمن داری برای خدا داری۔ وتعمل لسانک فی ذکر اللہ۔ ودر کار داری زبان خود را در یاد خدا۔ قال۔ گفت معاذ۔ وماذا۔ وبعد ازان چہ کنم یا بعد ازان چیست مائی یا دیگر افضل الایمان چیست۔ یا رسول اللہ قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک۔ گفت اینکہ دوست داری مر مردم را چیزے کہ دوست داری مر نفس خود را۔ وتکرہ لہم ما تکرہ لنفسک۔ وناخوش داری مر ایشان را چیزے را کہ ناخوش داری مر نفس خود را یعنی خیرخواه ہمہ باشی وہیچکس بد نبینی۔ رواه احمد

باب الکبائر وعلامات النفاق

باب در بیان گناہان کبیره ونشانہائے نفاق وگناه کبیره آنکہ در شرع بروے حدے تعیین یافتہ یا وعیدے واقع شده یا نہی ازان بدلیل قطعی وارد یافتہ وموجب ہلاک حرمت دین گشتہ وہرچہ نہ چنین بود صغیره است ومراتب کبیره متفاوت ست بعض بزرگ تر وشنیع تر از بعض وعددی چند ازان در احادیث ذکر یافتہ چنانکہ بیاید ومنحصر نیست دران بلکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنچہ بر وحی شده بتقریب حاضران وسائلان بعضی ازان ذکر کرده وذکر باقی بر وقت دیگر گذاشتہ ومولانا جلال الدین دوانی در شرح عقائد عضدیہ از بعض اصحاب شافعی آورده کہ کبائر این ست خون بناحق ریختن وزنا ولواطت کردن ودزدی کردن وخمر وہر مسکرے کہ در حکم خمرست خوردن وگوشت خوک تناول کردن ومال کسی بغصب گرفتن وکسی را بزنا دشنام کردن وگواہی دروغ دادن وربوا خوردن وروزه ماه رمضان عمداً بے عذر شکستن وسوگند دروغ خوردن وقطع رحم کردن ومادر وپدر مسلمان را بناحق رنجانیدن واز جنگ کافران گریختن ومال

یتیمان خوردن و دروزن و کیل خیانت کردن و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت درگذرانیدن و زکوة منع نمودن و با مسلمانان ناحق جنگ کردن و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بربستن و صحابه پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن و گواهی بعید پوشیدن و رشوت گرفتن و میان دو زن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نهی منکر عند القدرة ترک دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن را مرد بے سبب تن در ندادن و از رحمت خدا ناامید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و اهانت اهل علم و حاملان قرآن کردن و ظهار کردن این قدر ذکر کرده و تفسیرے که ذکر کرده شد بیشتر ازین است و شیخ ابن حجر مکی دران کتابی نیک تصنیف کرده مسمی بزواجر نسأل الله العافیة

الفصل الاول — عن عبد الله بن مسعود۔ روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب وے افزون از شمار است در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکورست رضی الله عنه۔ قال قال رجل۔ گفت عبد الله بن مسعود که گفت مردے۔ یا رسول الله ای الذنب اکبر عند الله۔ کدام گناه بزرگ تر و بدتر است نزد خداوند تعالے۔ قال ان تدعو لله ندا و هو خلقک۔ فرمود بزرگ ترین گناهان که بالاتر از و گناهی نیست این است که بگردانی پروردگار عالم را مانند و همتا و حال آنکه تو میدانی که وی پیدا کرده ترا اگر میدانی فکر کن و بدانکه پیدا کننده جز یک ذات نشاید تعالی کبریاؤه و ند بکسر نون مانند شخص در ذات و صفات که مخالف بود او را در افعال و احکام و ضد مخالف غیر مانند و حق تعالے را نه ضد است و نه ند و بت پرستان اگرچه بتان را مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و نمیگویند و لیکن چون آنها را می پرستند و تعظیم می کنند گویا مثل و مانند او میدانند و اعتقاد دارند که ایشان را از عذاب خدا وامی رهانند و بالجمله شرک سه قسم است در وجود و در خالقیت و در عبادت۔ قال ثم ای۔ گفت آنمرد پستر بعد از کفر کدام گناه بزرگ تر است۔ قال ان تقتل ولدک خشیة ان یطعم معک۔ فرمود گناه بزرگ تر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جهت ترس آنکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر در عهد جاهلیت این کار میکردند بخوف فقر و عار اولاد صغار را می کشتند و قتل نفس مطلقا کبیره است و لیکن قتل اولاد باز بجهت خوف فقر که منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره تر و بدتر این قید ازین جهت کرد یا بملاحظه خصوص حال سائل این چنین فرمود۔ قال ثم ای۔ گفت پستر کدام گناه بعد از قتل بزرگ تر است قال ان تزانی حلیلة جارک۔ فرمود زنا کردن تست با زن همسایه تو یعنی تقیید بر بهان قیاس است که در قتل معلوم شد۔ فانزل الله تصدیقها۔ پس فرو فرستاد خداے تعالے براے تصدیق این احکام این آیت را که حق تعالے بدان مدح بندگان خاص خود میکند و میفرماید۔ والذین لا یدعون مع الله الها آخر۔ و آن کسانیکه نمی خوانند با خدای تعالے خدای دیگر را۔ ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق۔ و آنانکه نمی کشند ذاتی را که حرام گردانیده است خدای تعالے کشتن آن را مگر بحق شرع چنانکه حد و قصاص۔ ولا یزنون۔ و زنا نمی کنند۔ الآیة۔ تا آخر آیت که بیان شناعت و ترتب عذاب بران میکند و ازین آیت معلوم میشود که مقصود از حدیث بیان مطلق قتل و زنا است و آن قید ها برای قصد زیادت تشنیع و تفضیح یا رعایت خصوص حال سائل است چنانکه گفته شد۔ متفق علیه

وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکبائر۔ گناهان کبیره این گناهان اند۔ الاشراک بالله۔ شریک گردانیدن است

بخدا در وجود یا در عبادت و مراد بشرک کفرست بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آن ست که کفار مکه مشرک بودند و بتان را می پرستیدند و
در بعض مقامات که مسلمانان را منع از شرک واقع شده مراد ریا ست یا نهی ست از ارتداد - وعقوق الوالدین - دیگر رنجانیدن مادر و پدر
مسلمان را بناحق شرعی و ظاهر حدیث دران ست که رنجانیدن مادر و پدر علی الاطلاق کبیره باشد ولیکن مراد همان ست که گفته شد
بقرینهٔ احادیث دیگر و رنجانیدن پدر و مادر کافر نیز اگرچه موجب اخراج از کفر گردد درست نیست و رفق و مهربانی نمودن لازم است
اسما بنت ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد گفت یا رسول الله مادر من نزد من آمده است و وی مشرکه و معرضه است
از اسلام صله رحم کنم با وے فرمود بکن چنانکه در باب البر والصلة بیاید - وقتل النفس - دیگر کشتن کسے را بناحق - والیمین الغموس
و دیگر از گناهان کبیره سوگند دروغ خوردن بر چیزے که گذشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم و در واقع نکرده است
و نه گفته یمین غموس بفتح غین معجمه این چنین سوگند را گویند و غمس بمعنی غوطه دادن ست و این تسمیه غوطه می دهد صاحبش را در
گناه و در آتش دوزخ و بعض گویند یمین غموس آنکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانے را ببرد و قید گذشته برای آن کرده شد
که اگر بر کار آینده سوگند خورد که چنین خواهم کرد و نکرد آن را کفاره هست کفارت بدهد و از بزه آن خلاص شود - رواه البخاری و فی روایة
انس وشهادة الزور بدل الیمین الغموس - و در روایت انس وشهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده بجای
الیمین الغموس - متفق علیه - پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمرو که در وے والیمین الغموس مذکورست از افراد
بخاری ست و بروایت انس که دران بجای والیمین الغموس وشهادة الزور ست متفق علیه است **وعن ابی هریرة قال**
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات - یکسو شوید و ترک دهید هفت خصلت را که هلاک کنندگانند - قالوا
گفتند صحابه - یا رسول الله وما هن - و چه چیز اند و کدام اند آن هفت خصلت - قال - گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم -
الشرک بالله - شرک آوردن بخدا - والسحر - و جادوی کردن و تعلیم و تعلم سحر نیز همین حکم دارد و بعض گویند که آموختن او روا است تا دفع
سحر از خود تواند کرد و خیالی در حاشیهٔ شرح عقائد گفته که سحر کردن کفرست باتفاق و جماعهٔ از صحابه و غیر ایشان برآنند که ساحر را باید کشت
و بعض میگویند که اگر سحر موجبات کفر باشد باید کشت اگر ازان توبه نکند و کهانت و تنجیم و پرسیدن کاهن و منجم و رمل و شعبده
و تعلیم کردن و فرا گرفتن اینها همه حرام ست - وقتل النفس التی حرم الله الا بالحق - و کشتن نفسے که حرام گردانیده است خدا
تعالے مگر بحق - واکل الربوا - و خوردن ربا - واکل مال الیتیم - و خوردن مال یتیم - والتولی یوم الزحف - و پشت دادن و روی
گردانیدن روز جنگ کافران زحف جنبیدن و رفتن بمقصد چنانکه کودک برود و نام لشکر رانده بسوی دشمن که در رفتن به مشقت
دارد حام مشابه بزحف است و گریختن و پشت دادن یک مسلمان از دو کافر کبیره است و از زیاده بران حرام نیست و در
ابتدای اسلام گریختن یک مسلمان از ده کافر حرام بود و بعد ازان تخفیفی واقع شد و بر دو قرار یافت - وقذف المحصنات المؤمنات
الغافلات - و از کبائرست دشنام دادن بزنا زنان پارسا مسلمانان غافل از بدکاری را و حد قذف هشتاد تازیانه است و این
مسئله در فقه بتفصیل مذکورست از انجا باید جست متفق علیه **وعنه قال قال رسول الله** - و هم از ابی هریره روایت است

که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن - زنا نمی کند زنا کننده در آن هنگام که زنا میکند حال آنکه
مؤمن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و زجر و تشدید است بر ارتکاب زنا و مبالغه است
در نهی از آن - ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن - و دزدی نمیکند دزدی کننده هنگامیکه دزدی میکند و حال آنکه او مؤمن است
ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن - و نمی نوشد شراب را کسی هنگامیکه می نوشد و حال آنکه او مؤمن است - ولا ینتهب نهبة یرفع الناس
الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها وهو مؤمن - و غارت نمیکند کسی غارت کردنی که بر میدارند مردم بسوی غارت کننده در آن غارت
کردن چشمهای خود را و نگران می مانند در آن یعنی آشکارا غارت میکنند چنانکه مردم در وے می نگرند و می نالند و قدرت بر دفع
آن ندارند و حال آنکه وے مؤمن است غارت کردن مال معصوم حرام است خصوصاً باین صفت و برین حالت و نهبه بفتح نون بمعنی غارت کردن
و بضم آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی محتمل است - ولا یغل احدکم حین یغل وهو مؤمن - و خیانت نمیکند یکے از شما
از غنیمت هنگامیکه خیانت میکند و حال آنکه او مؤمن است غلول خیانت از غنیمت و دزدیدن از آن پیش از قسمت و بمعنی مطلق
خیانت نیز آمده و سابقاً در حدیث گذشت که - لا ایمان لمن لا امانة له - فایاکم ایاکم - پس دور دارید دور دارید خود را ازین گناهان
مذکوره - متفق علیه وفی روایة ابن عباس - و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده - ولا یقتل حین یقتل وهو مؤمن -
و نمی کشد کسی هنگامیکه میکشد و حال آنکه او مؤمن است - قال عکرمة قلت لابن عباس - گفت عکرمه که خادم و مولے
و کاتب ابن عباس بود و راوی از وست گفتم مر ابن عباس را کیف ینزع الایمان منه - چگونه کشیده می شود ایمان ازین
شخص - قال هکذا - گفت ابن عباس این چنین کشیده می شود - و شبک بین اصابعه ثم اخرجها - پس تشبیک کرد ابن عباس
میان انگشتان خود و در یکدیگر در آورد انگشتان را پس بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر از برای نمودن صورت بر کشیدن
ایمان که نخست مخلوط و ممزوج بود با ذات آدمی پس از آن برآمد - فان تاب عاد الیه - پس اگر توبه کرد و برگشت از آن معصیت
باز میگردد ایمان بسوے وے - و شبک بین اصابعه - و باز در یکدیگر در آورد انگشتان را برای نمودن صورت عود
و ظاهر این حدیث آنست که عود ایمان بعد از توبه از معصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی وی دارند که رجوع و برگشتن است
چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که چون بیرون آید از آن عمل باز می آید ایمان - وقال ابو عبد الله - و گفته است
بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق وے بمذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری است علیه الرحمة - لا یکون
هذا مؤمنا تاما - نمی باشد این شخص گناهگار مسلمان کامل - ولا یکون له نور الایمان - و نمی باشد مر او را درین حالت نور
ایمان که مراد بدان کمال اوست - هذا لفظ البخاری - این عبارت که گفته شد عین عبارت بخاری است و باین معنی ظاهر شد که
عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال اوست و باطل شد که بعض مردم گمان می برند که عمل نزد محدثین
جزو ایمان است و این عبارت می آرند که الایمان تصدیق بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان این عبارت صحیح است اما
بمعنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه اهل سنت و جماعت و این سخن را در مواضع دیگر مشرح تر و مدلل تر ازین گفته ایم

وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آیۃ المنافق ثلث۔ نشان منافق سہ خصلت ست۔ زاد مسلم
زیادہ کردہ است مسلم این عبارت را۔ وان صام وصلی وزعم انہ مسلم۔ واگرچہ روزہ میدارد و نماز میگزارد وگمان می برد و میگوید
کہ من مسلمانم۔ ثم اتفقا۔ پس بعد از اختلاف بخاری ومسلم بزیادت ونقصان این عبارت اتفاق دارند و در روایت این
سہ چیز کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را نشان منافق گفتہ است۔ اذا حدث کذب۔ چون سخن گوید دروغ گوید۔ واذا وعد
اخلف۔ وچون وعدہ کند خلاف کند و وفا کند بانچہ وعدہ کردہ است مگر بجہت ضرورتے کہ پیش آید وگفتہ اند کہ این
بر تقدیرے است کہ وعدہ کند خلاف کند وفائے وعدہ از مکارم اخلاق ست وتفصیل آن در باب الوعد بیاید۔
واذا اؤتمن خان۔ وچون باامانت نہادہ شود چیزے یا سخن نزد وے واعتماد کردہ شود بروے خیانت کند این سہ خصلت را
نشان منافق داشت مجتمع یا تنہا تنہا و بر ہر تقدیر صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکہ مراد آن ست کہ این
صفات لائق منافقان ست و سزاوار بحال مسلمانان آن نیست کہ از اینہا پاک و مبرا باشند چہ در اینہا باطن مخالف ظاہر ست
چنانکہ منافق را دل با زبان یکی نیست ومسلمان را باید کہ باین صفات عادت نکند ومصر بران نباشد تا مبادا بدان خو گیرد
ورفتہ رفتہ بحقیقت نفاق کشد وبالجملہ وجود علامات نفاق مستلزم وجود نفاق نیست وحقیقت مراد انذار وتحذیر مومنان ست
از اتصاف باین صفات وتشدید وتغلیظ ست بران کسانے کہ این صفات دارند وبعض گفتہ اند کہ باین کلام آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نشان داد وصحابہ را بر اشخاص منافقان کہ در زمان آنحضرت بودند صلی اللہ علیہ وسلم بذکر صفات ایشان
تا اجتناب کنند و بر حذر باشند از صحبت ایشان وتعیین باعیان اسما نکرد تا فضیحت نشوند و باعث ہیجان شر نگردد از اینجا معلوم
میشود کہ در مومنان صحابہ این صفات نبود ووجہ اول ظاہر تر ست۔ متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اربع من کن فیہ۔ چہار خصلت اند کہ ہر کس کہ باشند این چہار خصلت در وی۔ کان منافقا خالصا۔ باشد
آنکس منافق سادہ بے آمیزش ایمان۔ ومن کانت فیہ خصلۃ منہن۔ وہر کہ باشد در وی یک خصلت ازین چہار خصلت۔
کانت فیہ خصلۃ من النفاق۔ باشد در وے یک خصلت از نفاق وہمین قیاس دو سہ۔ حتی یدعہا۔ تا آنکہ بگزارد آن خصلت
را وآن چہار خصلت این ست۔ اذا اؤتمن خان۔ چون امانت سپردہ شود واعتماد کردہ شود بروے خیانت کند۔
واذا حدث کذب۔ وچون سخن کند دروغ گوید۔ واذا عاہد غدر۔ وچون عہد بندد بشکند عہد شکستن نزدیک
بمعنی خلاف وعدہ کردن ست وفردے خاص از وست۔ واذا خاصم فجر۔ وچون جدل کند وپیکار کند باہم دروغ گوید
وسرکشی ورزد وتباہی کند۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل المنافق
کالشاۃ العائرۃ بین الغنمین۔ حال منافق ومثال او مانند گوسپندے ست مائل ومتردد میان دو گلہ گوسفند تعیر الی ہذہ مرۃ
تردد میکند ومیرود بسوی این گلہ یکبار۔ والی ہذہ مرۃ۔ وبسوی این گلہ دیگر بارے چنانکہ منافق گاہی بجانب طائفہ
می آید وگاہی بجانب طائفہ دیگر میرود و دور دی میکند و در اصل عائرہ مادہ شتر را میگویند کہ میگردد تا نرے یابد کہ بروی برجہد۔ رواہ

سلم - الفصل الثانی - عن صفوان بن عسال - بفتح عین و تشدید سین مہملتین صحابی ست ساکن کوفہ در حدیث او در الشبات دوازدہ غزوہ ہمراہ آنحضرت حاضر شدہ گویند کہ عبد اللہ بن مسعود از وے روایت دارد رضی اللہ عنہ - قال قال یہودی لصاحبہ - گفت صفوان کہ گفت یہودی مر یار خود را - اذہب بنا الی ہذا النبی - ببر ما را بسوے این مردے کہ دعوی پیغمبری میکند و مردم او را پیغمبر میدانند - فقال لہ صاحبہ - پس گفت مر او را یار او - لا تقل نبی - مگو کہ پیغمبر ست - انہ لو سمعک - بدرستی کہ وے اگر بشنود این کلمہ ترا - لکان لہ اربع اعین - ہر آئینہ باشد مر او را چہار چشم کنایت ست از غایت سرور و خوش حالی چہ سرور و نشاط در قوت باصرہ بیفزاید و چون غم و محنت رسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید این چنین گفتہ اند در شرح این کلام و ممکن ست کہ گفتہ شود و اللہ اعلم کہ مراد آنست کہ اگر این کلمہ را می شنود منتظر و امیدوار ظہور امر و وجود اتباع میگردد چہ ہر انتظار دار دیگران میباشد چنانکہ گویند چشم من در راہ انتظار تو چہار ست - فاتیا رسول اللہ - پس آمدند آن ہر دو یہودی پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فسألاہ عن تسع آیات بینات - پس پرسیدند آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم از نہ آیت ظاہر و پیدا آنچہ متبادر بفہم میرسد آنست کہ مراد باین تسع آیات بینات معجزات موسی علیہ السلام باشد چنانکہ فرمود و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات یعنی ید بیضا و عصا و امثال آنکہ در تفاسیر بیان کردہ اند و لیکن آنچہ در حدیث در جواب ایشان مذکورست احکام اند کہ ہمہ ادیان ملل را شامل اند پس بعض میگویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب اشارت کرد کہ سوال از معجزات چہ میکنید از احکام دین کنید کہ اہم است و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکہ در علم بلاغت مقرر گشتہ است و بعض گویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از ذکر معجزات کہ جواب آنہا شود احکام دین نیز زیادہ کرد برای انداز و ارشاد و راوی را بجہت شہرت ذکر نکرد و بعض گویند مراد بآیات بینات ہمین احکام ست چہ احکام شرع علامات و نشانہ بر سعادت کسی کہ بدان عمل کند و شقاوت آنکہ عمل نکند و این احکام ظاہر و مبین و مشہور اند در جمیع ملل - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم لا تشرکوا باللہ شیئا - شریک نگردانید بخدا چیزے را - و لا تسرقوا - و دزدی نکنید - و لا تزنوا - و زنا نکنید - و لا تقتلوا النفس التی حرم اللہ الا بالحق - و نکشید ذاتے را کہ حرام گردانیدہ است خدائے تعالے کشتن او را مگر بحق شرع - و لا تمشوا ببری - و نبرید شخصے را کہ پاک و بیزار ست از آنچہ تہمت می کنید او را و نرسانید قصہ او را بدروغ - الی ذی سلطان - بسوی کسی کہ خداوند سلطنت و قوت و زور ست - لیقتلہ - تا بکشد او را بیگناہ و آزار رساند و ظلم کند چنانکہ نزد سلاطین یکی را میگیرانند و بکشتن و مصادرہ می دہند - و لا تسحروا - و سحر نکنید - و لا تاکلوا الربوا - و ربوا نخورید - و لا تقذفوا المحصنۃ - و دشنام بزنا نکنید زن پارسا را - و لا تولوا للفرار یوم الزحف - و پشت ندہید و روے نگردانید از برای گریختن روز جنگ کافران تا اینجا این نہ حکم کہ ہمہ ملتہا را شامل ست تمام شد بعد از بیان آن حکمی دیگر زیادہ کرد کہ مخصوص بیہود است و فرمود - و علیکم خاصۃ الیہود - و واجب ست بر شما کہ یہود اید بخصوص - ان لا تعتدوا فی السبت - کہ تجاوز از حد نکنید و بیفرمانی نورزید در شکار کردن روز شنبہ کہ نہی کردہ اند شما را از آن و گویند کہ سائلان وہ حکم برائے سوال مہیا ساختہ و دہم را کہ مخصوص بایشان ست

در دل مضمر داشته آمده‌اند و از نه حکم بصریح سوال کردند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن نه را ذکر کرد و هم را که مضمر داشته بودند باین
عبارت جدا کشف فرمود از این جهت بوسه بر دست و پای شریف دادند۔ قال گفت صفوان فقبلا یدیه و رجلیه پس
بوسه دادند آن دو یهودی هر دو دست و هر دو پای آن حضرت را صلی الله علیه وسلم۔ وقالا نشهد انک نبی۔ و گفتند گواهی میدهیم
که تو پیغمبری صلی الله علیه وسلم یعنی دانستیم و شناختیم ترا به پیغمبری چنانکه یهود می‌دانستند و این شهادت ایمانی نیست که اذعان
و قبول با وی باشد بلکه اظهار علم و معرفت است که داشتند و ایمان تنها معرفت نیست بلکه تصدیق باید چنانکه در محل خود تحقیق
یافته است و از این جهت۔ قال گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم۔ فما یمنعکم ان تتبعونی۔ پس چه باز می‌دارد شما را
از این که اذعان و قبول نمائید و متابعت کنید مرا۔ قالا ان داود۔ گفتند آن دو مرد که داود پیغمبر علیه السلام دعا کرده ان لا یزال من
ذریته نبی۔ دعا کرد پروردگار خود را که همیشه خواهد بود از فرزندان وی پیغمبری تا روز قیامت و لابد دعای وی مستجاب شده باشد
پس البته پیغمبری از فرزندان داود مبعوث خواهد شد و یهود تابع وی خواهند شد و مر ایشان را غلبه و شوکت خواهد بود۔ و انا
نخاف ان تقتلنا الیهود۔ و ما می‌ترسیم که اگر متابعت کنیم ترا و بگذاریم دین یهود را بکشند ما را یهود و این افترای محض است از یهود
یا بهبود که کذب و افترا شیمه مذموم ایشان است و هرگز داود علیه السلام این دعا نکرده است و در نخواسته و چگونه درخواهد
و وی در توریت و زبور خوانده است که محمد صلوات الله و سلامه علیه خاتم النبیین است و دین وی ناسخ تمامه ادیان و
بعض گویند که یهود قائل بودند به نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرب خصوصاً و آنحضرت را نبی الامیین میخواندند و در ینجا
نیز ملزم میشوند چه دروغ بر پیغمبر روا نباشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دعوی کرد که من فرستاده شده ام بکافه ناس پس لازم
آمد تصدیق وی در آن۔ رواه الترمذی وابوداود والنسائی۔ وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من اصل
الایمان۔ سه خصلت است از جمله اصول ایمان و قواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پا در افتد و از بیخ بر کنده شود۔
الکف عمن قال۔ یکی از آن سه چیز باز ایستادن از کسی که گفت لا اله الا الله لا نکفره بذنب۔ بیان کف است یعنی کافر ندانیم
و نگوئیم آن را که این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر گردد از وی اگرچه کبیره باشد و درین رد است مر قول خوارج را که گویند
مومن بارتکاب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد۔ ولا نخرجه من الاسلام بعمل۔ و بیرون نیاریم و حکم نکنیم به برآمدن او از مسلمانی
بهر عمل که کند و درین رد است مر قول معتزله را که گویند بنده بارتکاب کبیره بیرون می‌آید از اسلام اگرچه در نمی‌آید در کفر
و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب کبیره نه مومن است و نه کافر و فاسق را قسمی ثالث دارند غیر مومن و کافر
والجهاد ماض منذ بعثنی الله۔ و دیگر از اصول دین است که کارزار کردن با کفار دائم و مستمر است از آنگاه که برانگیخته و فرستاده است
مرا خدای تعالی و امر کرده است به جهاد۔ الی ان یقاتل آخر هذه الامة الدجال۔ تا آنکه کارزار کنند آخرین این امت در آخر
زمان دجال را و بعد از خروج دجال یاجوج ماجوج بر آیند و مجال کارزار با ایشان تنگ گردد و بی احتیاج بکارزار فانی
شوند و بعد از فنای ایشان هیچ کافری بر روی زمین نماند و شریعت جهاد منتهی گردد۔ لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل

باطل نمیکرداند وجوب جهاد را جور سلطان جائر و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگرچه پادشاه ظالم و فاسق باشد و بهر حال واجب ست موافقت وی در برآمدن باوی از برای جهاد واگر گفته شود که جور جائر محل آن ست که مبطل گردد اما ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جوابش آنست که مقصود استوای هر دو حالت ست یعنی همچنان که عدل مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدالت موجب امن و امان و عدم خوف از کفار و عدم احتیاج بغنائم ست جای آنست که از جهاد بنشینند و محتاج بدان نشوند ازین جهت فرمود ولا عدل عادل فافهم۔ والایمان بالاقدار سوم اصل دین ایمان آوردن ست بتقدیرات الٰهی و اعتقاد آنکه هرچه در عالم میرود بقضاء و قدر اوست تعالی۔ رواه ابوداود۔

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زنی العبد خرج منه الایمان۔ چون زنا میکند بنده بیرون می آید ازوی ایمان۔ فکان فوق راسه کالظلة۔ پس می باشد ایمان بالای سروی مانند سایبان وظله بضم ظای معجمه هرچه سایه کند مانند ابر یا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی ست مر ایمان را و هر چیز را دران عالم مثالی ست چنانچه از احسام لبن مثال علم و گوسفند مثال موت و ظله مثال ایمان سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارده دران آورده جملهٔ از آن در شرح ذکر کرده شده است و در تمثیل ایمان بدان اشارت ست که اگرچه بنده بسبب گناه از حکم ایمان و نورانیت وی برآمده است ولیکن هنوز در پناه و سایهٔ حمایت اوست و مطلقاً از وی مفارق نشده که باز نیاید چنانکه فرمود۔ فاذا خرج من ذلک العمل۔ پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از ان عمل زشت که زناست و در تعبیر بعمل تلویح است که حکم جمیع اعمال همین ست چه زنا و چه غیر زنا۔ رجع الیه الایمان۔ باز میگردد و می آید بسوی بنده ایمان۔ رواه الترمذی ابوداود

الفصل الثالث عن معاذ۔ قال اوصانی رسول الله۔ گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم بعشر کلمات۔ بده سخن۔ قال لاتشرک بالله شیئاً گفت انباز مگردان بخدا چیزی را و مگو کلمهٔ کفر را۔ وان قتلت وحرقت اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت و مبالغه فرمود دران و دیگران را برخصت نیز اذن کرد۔ ولاتعقن والدیک۔ و مرنجان پدر و مادر خود را و مکن خلاف فرمودهٔ ایشان مادام که آن فعل مباح باشد وان امراک ان تخرج من اهلک و مالک۔ اگرچه فرمایند ترا به بیرون آمدن از زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید ست درین باب و واجب نیست بیرون آمدن از ان از جهت حرج۔ ولاتترکن صلوة مکتوبة متعمدا۔ و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته۔ فان من ترک صلوة مکتوبة متعمدا۔ زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را العمد۔ فقد برئت منه ذمة الله۔ پس بتحقیق بیزار شد و دور شد ازوی عهد خدا که بامن و امان مومنان ثابت شده است و ظاهر حدیث وجوب قتل تارک صلوة است و همین ست مذهب شافعی و بعض ائمهٔ دیگر و در مذهب حنفیه و مالکیه او را باید زد و تعزیر کرد و حبس در زندان فرمود و گفته اند که صحابه هیچ گنگاهگار را البته بکفر نمیداشتند مگر تارک صلوة را۔ ولاتشربن خمرا۔ والبته منوش خمر را۔ فانه راس کل فاحشة۔ پس بدرستی که شراب خوردن سر هر گناه و بدکاری ست چه مدار ایمان و طاعت بر عقل است

چون عقل

چون عقل رفت ہمہ رفت نعوذ باللہ من ذلک - وایاک والمعصیۃ - ودور دار خود را از گناہ و بہ پرہیز از ان - فان بالمعصیۃ حل سخط اللہ زیرا کہ بگناہ کاری فرود می آید خشم ربی رضای الٰہی - وایاک والفرار من الزحف - ودور دار خود را از گریختن از جنگ کافران - وان هلک الناس - اگرچہ ہلاک شوند مردم این نیز مبالغہ است و قاعدہ ہمان ست کہ سابقاً گفتہ شدہ کہ یک مسلمان از پیش دو کافر نگریزد - واذا اصاب الناس موت وانت فیہم - وچون برسد مردم را مرگ از وبا و طاعون و حال آنکہ تو در ایشانی - فاثبت پس بر جای خود باش و بیرون مرو و حکم آن ست کہ در شہری کہ وبا پیدا گردد از آنجا بیرون نباید رفت و از جای دیگر ہم بآن شہر ہم نباید شد و گریختن از طاعون معصیت است و در حکم فرار از زحف ست و اگر عقد کند کہ اگر نگریزد البتہ می میرد و اگر بگریزد البتہ سلامت می ماند کافر گردد نعوذ باللہ من ذلک - وانفق علی عیالک من طولک - و صرف کن بر عیال خود از زیادتی مال خود بالای نفقہ واجب کہ بر گردن تست - ولا ترفع عنہم عصاک ادبا - و بر مدار از ایشان عصای خود را و بزن ایشان را برای ادب واخفہم فی اللہ - و بترسان ایشان را از جہت حق خدا رواہ احمد - وعن حذیفۃ قال انما النفاق کان علی عہد رسول اللہ - حذیفہ بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان ست صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و نزد او بود علم منافقین رضی اللہ عنہ گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - واما الیوم - اما امروز در زمان ما - فانما ہو الکفر او الایمان - پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سہ قسم بودند مومن و کافر و منافق و حکم شریعت دران زمان آن بود کہ منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند و ستر حال ایشان می نمودند و تعرض بحال ایشان نمیکردند از جہت حکمتہا و مصلحتہا کہ دران بود اما الان آن حکم نماند و اگر فرضاً ظاہر شود و ثابت گردد کہ کسے نفاق میکند و پنہان کفر می ورزد او را قتل میکنیم و احکام کفر بروے اجرا می نمائیم رواہ البخاری

باب فی الوسوسۃ وسوسہ در اصل لغت آواز زم و آواز پیرایہ زنان مثل خلخال و جز آن و اندیشہ بد و مراد اینجا حدیث نفس و شیطان ست از افکار فاسدہ و خواطر ردیہ کہ باعث گردد بر کفر و معصیت وانچہ باعث بر ایمان و طاعت گردد آن را الہام خوانند و وسواس بفتح واو و کسر نیز ہم باین معنی ست و بمعنی شیطان نیز آمدہ و کلمہ من شر الوسواس را بدان تفسیر کردہ اند

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تجاوز عن امتی بدرستی کہ خدای تعالیٰ درگذرانیدہ است از امت من - ما وسوست بہ صدورہا - چیزے کہ وسوسہ کرد بدان چیز سینہای ایشان - مالم تعمل بہ - مادام کہ عمل نکردہ بدان چیز - او تکلم - یا نہ گفتہ یعنی عملے کہ نباید کرد و نفس و شیطان بدان وسوسہ میدہد و در خواطر میگذرانند تا او را بکنند یا سخنی کہ نباید گفت در خاطر وسوسہ می کنند تا بگویند یعنی نویسند و بران مواخذہ نمیکنند و این از خواص این امت مرحومہ محمدیہ صلی اللہ علیہ وسلم است و امم دیگران بدان ماخوذ و معاقب بودند - متفق علیہ و ظاہر این حدیث آنست کہ بندہ بعزم معصیت ماخوذ نبود و باین رفتہ اند بعضے از علماء و صواب آنست کہ بندہ بر عزم معصیت ماخوذ ست و تفصیل مقام آنست کہ انچہ در نفس یکایک افتاد بے اختیار و آن را ہاجس نامند عفو ست از ہمہ امتہا از جہت عدم اختیار

و چون در دل افتاد و باقی ماند و در ساحت سینه جولان کرد آن را خاطر خوانند این قسم هم عفوست ازین امت و این فضل و رحمت مخصوص ست بالشان بر قیاس سهو و نسیان که آن نیز مرفوع ست ازین امت و بعد از جولان چون محبت و لذت آن پیدا آمد و خواهش حصول آن و وصول بدان حادث گشت آن را هم گویند این امت را بدین نیز مواخذه نیست و تا بعین نیارند در نامهٔ اعمال نمی نویسند بلکه اگر قصد کرد و بستر باز داشت نفس را حسنه در برابر آن می نویسند و انجا قسمی دیگر است که نام آن عزم است و آن قرار دادن نفس است بر معصیت و جد و جزم بر آن چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست جز آنکه در خارج اسباب آن مهیا نیست و اگر مهیا گردد بکند البته برین قسم مواخذه است چه این قسم از اعمال قلب ست چنانکه عقائد و اخلاق ذمیمه و بنده ماخوذ ست باعمال قلب چنانکه باعمال جوارح اما باید دانست که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بران عزم دارد مثلاً عزم زنا معصیت است و بنده بران ماخوذ و لیکن زنا نیست و مواخذه بر آن مثل مواخذهٔ زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت ست فروتر از پایهٔ زنا۔

وعنه قال۔ و هم از ابی هریرة روایت ست که گفت۔ جاء ناس من اصحاب رسول الله آمدند جماعهٔ از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ الی النبی۔ بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فسألوه۔ پس پرسیدند آن حضرت را صلی الله علیه وسلم۔ انا نجد فی انفسنا بدرستی که ما می یابیم در ذات هاے خود از وسوسه و خواطر۔ ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به۔ چیزے که سخت بزرگ و بس گران مکروه می دارد یکی از ما که بگوید بر زبان آرد آن را۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم۔ او قد وجدتموه۔ آیا بتحقیق یافته اید شما کراهیت و گرانی بر زبان آوردن آن چیز را در نفسهای خود۔ قالوا نعم۔ گفتند آرے یافته ایم۔ قال ذاک صریح الایمان۔ فرمود این گران یافتن و مکروه پنداشتن محض ایمان ست زیرا که حجت اعتقاد بطلان و قبح او و خوف و خشیت حق و تعظیم امر اوست و این همه از آثار و نتائج ایمان ست چه قبح پنداشتن معصیت چنان که بر زبان نتوان آورد از صدق ایمان است۔ رواه مسلم۔

وعنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی الشیطان احدکم۔ می آید شیطان یکے از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود و اعوان اویند بلکه اگر عام تر از شیطان جن و انس دارند نیز می شود چنان که در حدیث آینده مذکور گردد و در حقیقت وسوسه و ضلال مفوض با بلیس ست و مرجع و مدار این کار اوست فیقول۔ پس می گوید شیطان در وسوسه می دهد۔ من خلق کذا من خلق کذا۔ که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را لا بد می گوید در جواب شیطان پیدا کرد این همه را پروردگار من۔ حتی یقول۔ تا بان جا می رسد که می گوید شیطان۔ من خلق ربک۔ که پیدا کرد پروردگار ترا۔ فاذا بلغه۔ پس چون برسد شیطان این قول را۔ فلیستعذ بالله۔ پس باید که پناه جوید یکے از شما بخدا از شر شیطان۔ ولینته۔ و باید که باز آید ازین وسوسه و گفتگوے شیطان و از بحث و مجادله باوے و برخاستن از مجلس و تغییر حالت نیز موثرست دران چنانکه در حالت غضب براے دفع و فرو نشاندن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره و محاجه شیطان فتح باب وساوس و مزید اثارت شر اوست و تواند که آن لعین بشبهات و مغالطات غالب آید و قدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذه بجناب عزت حق جل و علا و طلب دفع شر از وے دیگر نیست از اسم اعظم باسم الهادی

همین نبود و اعلی اقسام استعاذه اشتغال بریاضت و تزکیه و تطهیر نفس از دنس تعلقات و تصفیهٔ قلب از نقوش اغیار ست و مجرد
استعاذه بزبان کافی نیست ولیکن این نیز ممد آن کار ست پوشیده نماند که سوال کردن که من خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخلق
ظاهر الفساد ست و مستلزم تناقض ست زیرا که هرچه موصوف بمخلوقیت ست در تحت خلق الله الخلق در آمد بعد ازان نسبت خلق بالله تعالی
وگفتن که من خلق الله نامعقول و متناقض ست فافهم متفق علیه – وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایزال الناس یتساءلون
همیشه هستند مردم که سوال و گفتگو میکنند بیکدیگر بر وجه مجادلت و محاجت یا بانفس و شیطان بر طریق وسوسه و خواطر حتی یقال هذا آنکه
گفته میشود این قول که خلق الله الخلق – پیدا کرد خدا خلق را فمن خلق الله پس که پیدا کرد خدا را فمن وجد من ذلک شیئا – پس کسی که
یابد ازین قول و ازین وسواس چیزی را فلیقل آمنت بالله و رسله پس باید که بگوید از برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منزه ست از ان
و ایمان آوردم به پیغمبران او که آورده اند تنزیهات او را از همه نقائص پس این قول بجای استعاذه و انتهاست که در حدیث سابق مذکور شد
از برای قطع راه مجادله و وسواس و طیبی گفته که آن کلمه کفر ست پس واجب گردد تدارک آن بکلمهٔ ایمان اما پوشیده نماند که کفر بر تقدیری بود
که بطریق جد و اعتقاد صادر گردد اما اگر بر طریق بحث و مناظره با یکدیگر یا بر وجه خطور و وسوسه با نفس و شیطان باشد کفر نبود پس لائق آنست
که سخن بر وجه تردید کرده شود و گفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد ست پس قول وی آمنت بالله و رسله تجدید ایمان ست و اگر بطریق خطور و وسوسه
است از برای دفع وسواس و رفع خلجان ست و ظاهر شق اخیر ست فافهم متفق علیه – وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل به قرینه من الجن نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه بتحقیق گماشته شده است بدی قرین و مصاحب وی از جنیان
وقرینه من الملائکة و قرین و مصاحب او از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین ست یکی جن که کار بد میفرماید و در وسوسه می افگند او را بشر و دیگر فرشته
که بکار نیک امر میکند و الهام می نماید بخیر و در بعض روایات آمده است که زائیده نمی شود آدمی زاد را فرزندی مگر آنکه زائیده میشود از جن اند آن فرزندی را
همزاد وی میگویند قالوا و ایاک – گفتند صحابه و خود را نیز اراده میکنی و داخل میداری درین عموم و ترا نیز قرین ست از جن – یا رسول الله
قال – گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم – و ایای – و خود را نیز داخل این حکم میدارم و مرا نیز قرینه از جن هست – ولکن الله اعاننی علیه
ولیکن خدای تعالی یاری داد مرا و غالب گردانید بر وی – فاسلم – این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند یکی برفع میم بصیغهٔ مضارع معلوم
یعنی چون اعانت داد مرا حق سبحانه و تعالی بر قرین من از جن پس سلامت میمانم از شر وی و از آفت وسوسهٔ وی المنیم و وی مسخر و منقاد
من ست دوم بفتح میم بلفظ ماضی یعنی اسلام آورد قرین من و این دو احتمال دارد یکی آنکه اسلام بمعنی استسلام و انقیاد و فرمانبردار یست
و این معنی راجع بوجه اول ست و در بعض روایات بصحیح فاستسلم نیز آمده و دیگر آنکه اسلام بمعنی ایمان ست یعنی مسلمان شد و ایمان آورد قرین
من از جن و هیچ محل استبعاد نیست در آنکه خدای تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم باین فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیده باشد
و صاحب نهایه گفته که حدیث کان شیطان آدم کافرا و شیطانی مسلما شاهد این معنی ست – فلا یامرنی الا بخیر پس امر نمیکند مرا هیچ چیز
و در هیچ حال مگر به نیکی و طاعت – رواه مسلم – وعن انس – رضی الله عنه – قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان
یجری من الانسان – بدرستی که شیطان میرود در آدمی – مجری الدم – مانند رفتن خون در بدن وی مقصود جریان وساوس و

در آدمی و بیان تصرف و تمکن او ست بر اغوا و از راه بردن او و غایت تصرف و تمکن و اگر حمل بر ظاهر کنند که جری نبات خود در بدن
آدمی سیر دو نیز دو بباشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که جریان او در اجسام کثیفه ممکن است چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بجریان
دم نیز همین معنی است والله اعلم. متفق علیه. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بنی آدم مولود۔
نیست از فرزندان آدم هیچ زائیده شده۔ الا یمسه الشیطان حین یولد۔ مگر آنکه می ساید بدست او را شیطان و می خلاند
در هنگامیکه زائیده میشود چنانکه ایذا میکند در درد ناک میگرداند او را فیستهل صارخا۔ پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه
فریاد میزند و می نالد و گریه میکند۔ من مس الشیطان۔ از دست سودن شیطان یعنی این گریه که میکند بچه در هنگام زائیده شدن باین
سبب است و غرض آن لعین ازین مس تباه گردانیدن فرزند است از فطرت اسلام و در آوردن اثر ضلالت و فساد در وجود وی۔ غیر مریم
وابنها۔ جز مریم و پسر وے که عیسی علیه السلام است که این هر دو تن از مس شیطان و افساد منزه و مطهر بودند از جهت دعای مادر
مریم او را و ذریت او را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالی و تقدس دعای او را که گفت وانی اعیذها بک و ذریتها
من الشیطان الرجیم و تفرد عیسی را در وی عصمت ازین مس دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
چه مر آنحضرت را فضائل و معجزات و کرامات است که هیچ یکی از انبیا را نیست و تواند که در مفضول صفتے باشد که در فاضل نبود چنانکه
مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی نبود گفت بنده ضعیف محرر این سطور صواب آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مستثنی است از عموم بنی آدم و آنحضرت خبر میدهد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او در طهارت ارفع و اعلی است از آن که
شیطان را در هنگام ولادت بوی دست تصرف رسد و بعضے از شراح گفته اند که متکلم از عموم کلامے که میگوید در محاورات
خارج میباشد و ذوق و حال قرینه است بران و این سخن مؤید آنست که گفتم والله اعلم۔ بیت۔ دامن اجلال آن نازک نهال باغ دین
برتر آمد زین که بروے دست نامحرم رسد۔ متفق علیه۔ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ و هم روایت از ابی هریرة است
رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان۔ آواز کردن و نالیدن فرزند
هنگامی که بیرون می آفتد از شکم مادر خلانیدنی است از شیطان و نزغ بفتح نون و سکون زاے و بغین معجمه خلانیدن نیزه و در خستن
بچوب آمده یعنی افساد و اغوا نیز آمده۔ متفق علیه۔ وعن جابر رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابلیس
یضع عرشه علی الماء۔ بدرستی که ابلیس می نهد تخت خود را بر آب بجهت اظهار تکبر و تجبر و شوکت و سطوت اگر مراد نهادن تخت است
بر روے آب پس نگاهداشتن حق تعالی آن را از باب مکر و استدراج است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال۔ ثم یبعث سرایاه
یفتنون الناس۔ پس تر می انگیزد و میفرستد ابلیس فوجهای خود را که در بلا و فتنه می اندازند مردم را سرایا جمع سریه بفتح سین مهمله
و کسر را و تشدید یا پاره از لشکر که بر دشمن بفرستد از پنج تن تا سه صد یا چهار صد و فتنه بمعنی امتحان و آزمایش و در اصل بمعنی گداختن
نقره و طلا است تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند و محنت و راحت و گناه و عذاب و جز آن را فتنه از آن گویند که همه محل
امتحان و آزمایش اند۔ فادناهم منه منزلة اعظمهم فتنة۔ پس نزدیک ترین لشکریان شیطان از روے منزلت و قدر و مرتبه

بزرگ ترین ایشان ست از روی فتنہ وگمراہ گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی ہر کہ فتنہ انگیز تر نزد وی مقرب تر و معتبر تر ست
یجیٔ احدہم فیقول - می آید یکی ازان شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید فعلت کذا وکذا کردم من چنین و چنین کاری وفتنہ - فیقول
ما صنعت شیئا پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزی را ونساختی تو کاری را - قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا جابر بروایت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ثم یجیٔ احدہم فیقول پستر می آید یکی از لشکریان او پس میگوید ما ترکتہ حتی فرقت بینہ وبین امرأتہ نگذاشتم آن فرزند آدم را
تا آنکہ جدائی افگندم میان وی و میان زن وی - قال فیدنیہ منہ پس نزدیک میگرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود و یقول نعم انت
و میگوید نیکو یار و مددگار منی تو - قال الاعمش - گفت اعمش کہ راوی این حدیث ست از جابر - اراہ قال بگمان می برم من جابر را کہ گفت
این لفظ را کہ - فیلتزمہ پس در کنار میگیرد ابلیس آن لشکری خود را و این لفظ را جابر زیادہ بر فیدنیہ گفت یا بجای او گفت ہر دو احتمال دارد فلیلتزمہ
رواہ مسلم - اکنون در معنی تفریق میان مرد و زن و وجہ تحسین ابلیس مر آنرا گفتہ اند کہ مراد بتفریق جدائی انداختن بطلاق بائنہ است تا
زن بر شوہرے حرام گردد و وطی کہ کند حرام افتد و فرزندے کہ بزاید حرام زادہ باشد پس زنا و اولاد زنا بر روی زمین بیشتر شوند
و فساد کنند و معصیتہا ورزند و باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت این چنین گفتہ اند در توجیہ این کلام و ممکن است
کہ گفتہ شود مراد بہ تفریق القاء عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و فرزندان
بسیار نیاید و موجب قطع نسل یا قلت اولاد آدم گردد واللہ اعلم - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - ان الشیطان قد ایس من ان
یعبدہ المصلون فی جزیرۃ العرب - بدرستی کہ شیطان نا امید شد ازین کہ پرستند او را نماز گزارندگان در جزیرہ عرب و زمین وی حد زمین
عرب در طول و عرض در شرح تفصیل و اختلافی کہ در دست نقل کردہ ایم و زمین عرب را جزیرہ بآن جہت خوانند کہ محیط است بوی دریای
فارس و روم و نیل و دجلہ و فرات ولکن فی التحریش بینہم - ولیکن شیطان در مقام در غلانیدن و جنگ و خصومت انداختن ست میان اہل
جزیرۂ عرب و طمع و امید دارد در ان چنانکہ بعد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در میان است حروب و وقائع اعتاد - رواہ مسلم - ماند آنکہ معنی عبادت
شیطان چیست و مراد مصلین کیست تو پشتی گفتہ کہ معنی عبادت شیطان کفر و ارتداد است و مراد بمصلین مومنان کہ بنماز بر پا میدارند
بعد ازان اشکال آورد کہ بعضی از مومنان بعد ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمہ کذاب شدند و براہ کفر و عناد رفتند
و جواب دادہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نفرمود کہ ایشان کفر و ارتداد نورزند بلکہ خبر داد از نا امید شدن شیطان از ان بجہت آنچہ
دریافت از شوکت و عزت و اجتماع و کثرت مومنان ولیکن با وجود نا امیدی وی واقع شد پس منافاتی میان این حدیث و آن
قضیہ نباشد یعنی مقصود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اخبار ست ازانکہ دولت و شوکت اسلام بجاے رسد کہ شیطان نا امید گردد کہ بعد ازو
ارتدادے واقع شود نہ عدم وقوع ارتداد قطعاً و این تقریر خالی از بعدے نیست چہ ظاہر و متبادر از نا امید شدن شیطان عدم
وقوع آن است و کنایت است ازان و طیبی گفتہ کہ مراد بمصلین مومنانند و مراد بعبادت شیطان عبادت اصنام و اگرچہ
اصحاب مسیلمہ و مانعی الزکوۃ براہ ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتہی و ممکن است کہ گفتہ شود معنی این حدیث اخبار ست
بعدم تبدیل دین و انہدام قاعدہ اسلام و عود بملت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچہ قبل از بعثت بود و این منافات

ندارد بارتداد کسی کہ مرتد گشت بلکہ اگر عبادت اصنام کند نیز منافات ندارد واللہ اعلم

الفصل الثانی۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ ان النبی۔ روایت است از ابن عباسؓ بدرستیکہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم جاءہ رجل۔ آمد او را مردے۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ انی احدث نفسی بالشیء۔ بدرستیکہ من سخن میگویم نفس خود را بچیزی از وسوسہ۔ لان اکون حممۃ احب الی۔ ہر آئینہ اینکہ من انگشت شوم دوست داشتہ شدہ تر است بسوی من۔ من ان اتکلم بہ۔ از تکلم کردن من بدان چیزکہ حدیث میکنم بانفس و بزبان آوردن آن را حممۃ بفتح حاو فتح ہر دو میم انگشت و حمم جمع وے یعنی اگر من بسوزم و مانند انگشت خاکستر و سیاہ و نابود شوم بہ کہ آن سخن زشت کہ در ضمیر دارم بر زبان آرم۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ الحمد للہ الذی رد امرہ الی الوسوسۃ۔ حمد مر خدای را کہ باز گردانید امر آن مرد را یا امر شیطان راکہ در نفس وے انداختہ بود بسوی وسوسہ یعنی بوسوسہ آورد و بہمین قدر در گذرانید و نگذاشت کہ عمل کند بدان بر زبان آرد آنرا تا مواخذہ میشد او را بران۔ رواہ ابوداود۔ وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان للشیطان لمۃ بابن آدم۔ بدرستی کہ مر شیطان را لمہ است بفرزند آدم۔ وللملک لمۃ۔ و مر فرشتہ را نیز لمہ است بوے ولمہ بفتح لام و تشدید میم از المام ست بمعنی فرود آمدن و نزدیک شدن و رسیدن یعنی ہم شیطان با اوست و ہم فرشتہ و ہر دو را با او کار ست۔ فاما لمۃ الشیطان فایعاد بالشر۔ فاما کار شیطان ترسانیدن ست بہ بدی و گفتن کہ اگر این کار خیر کردی بہ بدی گرفتار خواہی آمد چنانکہ اگر توکل بر خدا کردی و خود را بعبادت وی گذاشتی بفقر و خواری مبتلا خواہی شد۔ وتکذیب بالحق۔ و بہ نسبت بدروغ کردن بحق است۔ واما لمۃ الملک فایعاد بالخیر وتصدیق بالحق۔ واما کار فرشتہ نوید دادن است بہ نیکی و نسبت راستی کردن است بحق و انداختن یقین ست در دل مشہور آنست کہ در نیکی وعدہ میگویند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت فرقی نیست ہر یکی را در دیگری اطلاق میکنند و نیز تخصیص بر تقدیری ست کہ کلمہ خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر ہر دو برابر اند۔ فمن وجد ذلک۔ پس کسی کہ بیابد آن را یعنی وعدہ خیر راکہ لمہ ملک است۔ فلیعلم انہ من اللہ۔ پس باید کہ بداند کہ آن از خدا ست یعنی صادر ست از جناب رحمت و لطف وی فلیحمد اللہ۔ پس باید کہ شکر گوید و ثنا کند خدا را تعالی شانہ۔ ومن وجد الاخری و کسی کہ بیابد لمہ دیگر را کہ از شیطان ست فلیتعوذ باللہ من الشیطان۔ پس باید کہ پناہ جوید بخدا از وسوسہ شیطان۔ ثم قرأ۔ پستر خواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم موافق مضمون این حدیث و مؤید وے این آیت را۔ الشیطان یعدکم الفقر شیطان وعدہ میکند شما را بفقر یعنی میگوید اگر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید۔ ویامرکم بالفحشاء۔ و امر میکند بہ بخل و عرب بخل را فحشاء خوانند یا مطلق معاصی مراد ست کذا قال البیضاوی و آخر آیت اینست واللہ یعدکم مغفرۃ منہ و فضلا۔ و خدائے تعالی نوید میدہد شما را در انفاق آمرزیدن گناہان را و زیادہ بران یعنی ثواب بر انفاق می دہد زیادہ بر آنچہ انفاق کردہ آید در دنیا و آخرت و موافقت آیت بحدیث بجہت آن ست کہ چون لمہ ملک منسوب بجناب حق ست پس وعدہ مغفرت و فضل از وی تعالی در معنی لمہ ملک است۔ رواہ الترمذی وقال۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت۔ ہذا حدیث غریب۔

اینحدیث غریب ست وحسن حدیث غریب در مقدمہ معلوم شد بدانکہ این حدیث اشارتست بعلم خواطر واین علم از دقائق علوم قوم ست ودیسر نیست تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوی وتصفیہ قلب وتنویر آن بنور یقین ومشہور میان قوم آن است کہ خواطر چہار قسم است حقانی ونفسانی وملکانی وشیطانی ووجوہ تمیز میان اینہا مذکور ست در کتب قوم وبسی دقیق ست وبعضی از متاخرین مشائخ گفتہ اند کہ خاطر اگر در شہوت مباحہ است نفسانی ست واگر در محرمات ست شیطانی ست واگر در طاعات ہست ملکی واگر در قطع از ما سوی اللہ ہست حقانیست وحضرت شیخ عارف کامل عبد الوہاب متقی را قدس سرہ رسالہ ایست مسمی بمفاتیح الغیوب فی معرفۃ خواطر القلوب بسی نافع ومفید در شرح چیزے ازان نقل کردہ ایم - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ - روایت ست از ابی ہریرہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - قال - گفت - لایزال الناس یتساءلون حتی یقال ہذا - ہمیشہ اند مردم کہ می پرسند از یکدیگر تا آنکہ گفتہ میشود این سخن را - خلق اللہ الخلق فمن خلق اللہ - پیدا کرد خدا تعالی خلق را پس کہ پیدا کرد خداے را عز وجل وتعالی وتقدس - فاذا قالوا ذلک - پس چون بگویند ایشان این قول را - فقولوا - بگوئید شما ای سامعان براے رد وابطال این سوال ودفع این وسوسہ وخاطر - اللہ احد - خدا یگانہ است در ذات وصفات خود وبے ہمتاست - اللہ الصمد - خدا سیدی ست کہ محتاج ست بوی ہر کہ غیر اوست وہمہ در حوائج ومقاصد قصد بدرگاہ او دارند - لم یلد ولم یولد - نزاد او ہیچکس را ونزائیدہ نشدہ از ہیچکس - ولم یکن لہ کفوا احد - ونیست مر او را ہمتا ومانند ہیچ کسی واین صفات منافی مخلوقیت ست وجز خالق را نشاید - ثم لیتفل عن یسارہ ثلثا - پس تف باید کہ بعد از ذکر این صفات تفل کند از جانب چپ خود سہ بار کسی کہ بشنود آن کلمات را وتفل دم کردنی کہ با وے اندکی از آب دہن آید واین تفل از براے استکراہ واستقذار وخوار داشتن شیطان ست واو را تاثیری است در دفع شیطان وشر او وتخصیص جانب یسار بجہت آنکہ شیطان دران جانب میباشد - ولیستعذ باللہ من الشیطان الرجیم - وباید کہ استعاذہ جوید بخدا از ان دیو راندہ شدہ - رواہ ابو داؤد وسنذکر حدیث عمرو بن الاحوص فی باب خطبۃ یوم النحر - عنقریب ذکر کنیم حدیث عمرو بن الاحوص را کہ در مصابیح درین باب ذکر کردہ است در باب خطبہ روز نحر بجہت آنکہ مناسبت بآن باب ظاہر تر وبیشتر ست - انشاء اللہ تعالی

الفصل الثالث - عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لن یبرح الناس یتساءلون حتی یقولوا ہذا - ہمیشہ اند مردم کہ سوال ہامی کنند از یکدیگر تا آنکہ می گویند این قول را - اللہ خلق کل شیء - خداے تعالے پیدا کرد ہر چیز را فمن خلق اللہ عز وجل - پس کہ پیدا کرد خدا را - رواہ البخاری - روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ کہ مذکور شد - ولمسلم - ومر مسلم را روایتیست باین لفظ است کہ - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - قال اللہ - گفت خداے عز وجل ان امتک لا یزالون یقولون - بدرستی کہ امت تو ہمیشہ می گویند - ما کذا ما کذا - این چیست این چیست یعنی سوال می کنند از حقائق اشیاء وکاوش مینمایند از احوال آن - حتے یقولوا ہذا - تا آنکہ میگویند این قول را - اللہ خلق الخلق فمن خلق اللہ عز وجل - وعن عثمان ابن ابی العاص - قال - ثقفی ست عامل گردانید او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر طائف وہمراہ بود در حیات آنحضرت

صلی الله علیه وسلم و خلافت ابی بکر و دو سال از خلافت عمر رضی الله عنهما و بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ثقیف عزم ردت کردند وی گفت ای گروه ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول در ردت پس بگفته او باز نیامدند و مرتد نگشتند روایت کرده اند از وی حسن بصری و سعید بن المسیب و مادر او گفت چون آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم زائیدن حاضر بودم در روایت است از عثمان بن ابی العاص که گفت۔ قلت۔ گفتم۔ یا رسول الله ان الشیطان قد حال بینی وبین صلوتی وبین قرائتی۔ بدرستیکه شیطان حائل میگردد و مانع می آید میان من و میان نماز من و میان قرائت من یلبسها علی۔ تخلیط میکند قرائت را بر من و در شک می اندازد مرا در آن و وسوسه می افگند مرا۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاک شیطان آن آنکه حائل میشود میان تو و میان نماز تو و ملتبس می کند قرائت را بر تو شیطانی ست که۔ یقال له خنزب۔ گفته میشود مر او را خنزب بکسر خاء و زای و بفتح هر دو و بضم اول و فتح ثانیه و بکسر اول و فتح ثانیه و بر هر وجه نون ساکن ست و این لقب آن شیطان است که در نماز وسوسه می اندازد و خنزب در اصل بمعنی گوشت پاره گندیده را گویند۔ فاذا احسسته بدو سین اولی مفتوح و ثانیه ساکن پس چون دریابی این وسواس را فتعوذ بالله منه۔ پس پناه جوی بخدا از آن شیطان۔ واتفل علی یسارک ثلثا۔ و تفل کن بر جانب چپ خود سه بار و معنی تفل در حدیث ابو هریره معلوم شد۔ ففعلت ذلک۔ پس کردم من آن را۔ فاذهبه الله عنی۔ پس دور گردانید او را خدای تعالی از من۔ رواه مسلم۔ وعن القاسم بن محمد۔ روایت ست از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان الله علیهم اجمعین که از علمای تابعین و فقهای سبعه مدینه است و افضل اهل زمان خود ست ثقه بود و رفیع القدر عالم فقیه امام ورع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عائشه صدیقه و وی ابن خاله امام زین العابدین است و جد امام محمد باقر و جد مادری امام جعفر صادق مات سنة احدی او اثنتین ومائة و عمر وی هفتاد و یا هفتاد و دو بود رضی الله عنه۔ ان رجلا سأله که مردی پرسید او را۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ انی اهم فی صلوتی۔ من وهم میکنم در نماز خود و سهو و خاطر من بجانب دیگر و سهو میکند مرا شیطان که تو نماز تمام و درست نکرده و رکنی از نماز تو افتاده است و وهم رفتن دل بسوی چیزی بی قصد آن در نگاه داشتن حساب و جز آن۔ فیکثر ذلک علی۔ پس بسیار میشود آن وهم بر من و در روایتی فیکبر بیای موحده و این صحیح تر است یعنی بزرگ و گران می نماید این حال بر من۔ فقال له۔ پس گفت قاسم بن محمد مر آن مرد را۔ امض فی صلوتک۔ بگذر در نماز خود و تمام کن نماز را و گوش منه بگفته شیطان و اعتبار مکن وسوسه او را۔ فانه لن یذهب ذلک عنک۔ پس بدرستیکه هرگز نرود آن وهم و وسواس از تو۔ حتی تنصرف۔ تا آنکه باز میگردی تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن وانت تقول۔ و حال آنکه تو میگوئی یعنی بشیطان۔ ما اتممت صلوتی۔ آری تمام نکرده ام من نماز را چنانکه تو میگوئی لیکن قبول نمیکنم سخن ترا و اعاده نمیکنم آن را برغم تو و شکست کار تو و این اصلی عظیم ست در دفع وسواس که بوسوسه شیطان کار نکند و بر گفته او نرود۔ رواه مالک۔ در حکایت مشائخ آورده اند که بزرگی بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت که باز گردان این نماز را که خوب نگزارده گفت باز نمیگردانم گزاردم چنانکه از دست من آمد و عذر میکنم از تقصیر خود بدرگاه حق شیطان گفت مسامحه مکن در نماز باز گردان که نماز

جاے مساہلہ نیست گفت باز نمی گردانم شد ہر چہ شد پس الحاح کرد شیطان وگفت من ترا از ناصحانم وخیرخواہ توام نماز
عبادتی عظیم است ومقام ومنزلت تو نزد خداوند تعالی شانہ ارفع موجبت مکن حضرت خداوند تعالے را این چنین نمازی
گفت اعادہ نمیکنم وراضی شدم بہ پستی مقام خود گفت خدا قبول نمیکند این چنین نمازے را گفت پروردگار من کریم ست آن
قبول میکند بفضل وکرم خود این عمل ناقص مرا وزیادہ برین از دست من نمی آید تو برو من ہرگز آن را اعادہ نکنم پس شیطان
مخذول شد وبرفت وباید دانست کہ غرض ازین مبالغہ رد ونگونساری شیطان ودفع وسوسہ وبستن راہ آنست نہ کہ عمل
نادرست وناتمام کند ومساہلہ دران رضی باشد بتسویل نفس وبہانہ اعتماد برکرم حق کہ ہر چہ کند کفایت ست کریم ست می بخشد
وبدانکہ اصل وسواس از خیال عقل وتباہی اوست کہ بزور وہم کہ شیطان عالم النفس ست وبسبب وسوسہ کہ شیطان عالم
آفاق ست بر مرکز حق وغیر متقید اند گرفت وہیچ چیزی موثر در دفع آن جز تغافل وتلہی وعمل بنقیض شیطان نیست بزرگے را
در طہارت مکان نماز وسواس راہ یافت پس ہر جا کہ در طہارت مکان شک وشبہہ می بود ہمان جا نماز میکرد از برای دفع وسواس

باب الایمان بالقدر - فی القاموس - قدر بتحریک قضاء وحکم وفی النہایہ قدر آنچہ قضا نمودہ وحکم کردہ الٰہی تعالے
از امور وبسکون نیز آمدہ ولیلۃ القدر شبے کہ تقدیر نمودہ می شود وقضا کردہ می شود در وے ارزاق واعمال بندگان و
در صراح گفتہ قدر بسکون وحرکت اندازہ کردہ خداے بر بندہ از حکم واز ین عبارات ظاہر شد کہ قضا وقدر بیک
معنی ست وگاہی فرق نہند وگویند کہ قضا حکم ازلی ست وقدر وقوع آن در لایزال وباین معنی قضا سابق باشد بر قدر
چنانکہ فرمود یمحو الله ما یشاء ویثبت وعندہ ام الکتاب محو واثبات عبارت از قدر ست وعندہ ام الکتاب اشارت
بقضا وبرعکس این نیز اطلاق یابد قدر بمعنی تقدیر ازلی آید وقضا بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکہ فرمود فقضٰہن سبع سموات
ای خلقہن وباین معنی جف القلم بما ہو کائن عبارت از تقدیر باشد وکل یوم ہو فی شأن عبارت از قضا وامام غزالی در کتاب
المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفتہ کہ حکم ست وقضا ست وقدر ست متوجہ کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق ست
ووی سبحانہ مسبب ہمہ اسباب ست مجمل ومفصل واز حکم منشعب ومتفرع میگردد قضا وقدر پس تدبیر الٰہی اصل وضع اسباب
را تا متوجہ گردد بجانب مسببات حکم اوست وقائم کردن اسباب کلیہ وپیدا کردن آن مثل زمین وآسمان وکواکب حرکات
متناسبہ آن وجز آن کہ متغیر ومتبدل نمیشود ومعدوم نمی گردد تا وقتے کہ اجل آن در رسد قضا ست ومتوجہ گردانیدن
این اسباب باحوال حرکات متناسبہ محدودہ مقدرہ محسوبہ بجانب مسببات وحادث گشتن آن لحظہ بلحظہ قدر ست پس حکم
تدبیر اولی کلی را وامر اوست کلمح بالبصر وقضا وضع کلی مر اسباب کلیہ دائمہ را وقدر توجیہ این اسباب کلیہ بمسببات معدودہ
بعدد معین کہ زیادت ونقصان نگردد وازین جاست کہ ہیچ چیز از قضا وقدر وے تعالے بیرون نرود وزیادت و
نقصان نپذیرد تعالے شانہ ومراد بایمان بقدر آنست کہ ایمان آریم کہ ہر چہ در عالم واقع می شود از خیر وشر از کردار
بندگان وجز آن ہمہ بتقدیر الٰہی ست وپروردگار تعالی تقدیر کردہ کائنات را در ازل وہمہ بخلق اوست وہیچ ذرہ از تقدیر وے

بدر نرود و با وجود آن بندگان را در کردار خود اختیارے ہست کہ ثواب و عقاب بران مترتب گردد و تصویر تقریر این
مسئلہ و جمع میان قضیۂ تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بران اشکالے و صعوبتے تمام دارد و در کتب کلامیہ
تحقیق آن کردہ اند و آنچہ درین ترجمہ توان گفت این قدر ست کہ باید دانست کہ بیشک در آدمی صفتی ہست کہ او را
اختیار خوانند کہ دیدہ و دانستہ بباعثہ شوق و نفرت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر دیگرے ترجیح می کند بر خلاف
حرکت مرتعش کہ اصلا دران اختیار ندارد پس مذہب جبریہ کہ گویند حرکات آدمی مثل حرکات جمادست باطل باشد ازین
خود مشاہدہ معلوم ست و بخبر کتاب و سنت معلوم شدہ کہ ہمہ چیز در ازل تقدیر یافتہ است و ہمہ بارادت و مشیت حق پیدا
کردن اوست پس مذہب قدریہ نیز فاسد بود کہ گویند آدمی خالق افعال خود ست و مستقل ست در کار و بار خود پس حقیقت حال
میان جبر و قدر باشد چنانکہ امام عارفان ابو عبد اللہ جعفر صادق سلام اللہ علیہ و علی آبائہ الکرام فرمود لاجبر ولا قدر ولکن امر بین
امرین و بحقیقت پروردگار سبحانہ و تعالی در خلق و ایجاد اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کردہ است چنانچہ آتش
برای سوختن و گرم کردن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تیغ برای بریدن ہمہ بخلق و ایجاد
اوست ولیکن بعد خلقت این اسباب و اگر خواہد بی سبب نیز پیدا کند و اگر خواہد با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی و قصد و
اختیار او سبب ست مر پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کنندہ ہمہ اوست و وجود اسباب و مسببات و شرائط و مشروطات
ہمہ در حیطۂ قضا و قدر داخل اند و منافات با آن ندارند و امر و نہی بحکم ربوبیت و عبودیت ست و ثواب و عقاب تصرف است
در ملک خود یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و ہم یسئلون و در ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین باب
معلوم گردد و گفتہ اند کہ این سرّے ست کہ ہیچ یکی از انبیا و اولیا را بران اطلاع نداد اند و این سر بخود در انچہ کہ محل
ظہور حقیقت ست ظاہر نگردد و این مشکل جز در آنجا حل نشود و این چنین گفتہ اند و ظاہر آن ست کہ سردار انبیا و خلاصۂ
اہل اصطفا صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علیہم اجمعین ازین حکم مستثنی خواہد بود کہ علوم اولین و آخرین او را دادہ و حقائق
اشیا کماہی نمودہ اند واللہ اعلم و علمہ احکم

الفصل الاول۔ عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ۔ گفت عبد اللہ بن عمرو گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم کتب اللہ مقادیر الخلائق۔ نوشت خدای تعالی اقدار و احکام خلائق را یعنی ثابت گردانید آن را
در لوح محفوظ با جرای قلم بران یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن و بعض گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین آنہاست
چنانکہ خلاف آن نرود و این تاویل ست و ظاہر از نوشتن اثبات نقوش و حروف ست در لوح مانند آن قبل ان یخلق
السموات والارض۔ پیش از پیدا کردن آسمانہا و زمینہا بخمسین الف سنۃ۔ بمدت پنجاہ ہزار سال مراد طول مدت
و مبالغہ در تمادی ست میان تقدیر و خلق سموات و ارض نہ تعیین و تحدید این عدد مخصوص زیرا کہ تقدیر و تعیین مقادیر خلق
در ازل ست پس تعیین سبق آن بعدد معین از زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن مبنی بر تاویل کتاب است

بتقدیر و تعیین و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چہ تواند کہ تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر در لایزال بود و پیش از پیدایش آسمان و زمین بمدت مذکورہ کما لایخفی و در ینجا کلامی ست کہ در شرح ذکر آن کردہ شدہ است۔ قال وکان عرشہ علی الماء۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بود عرش وی سبحانہ بر آب بیضاوی در تفسیر کریمہ وھو الذی خلق السموات والارض فی ستۃ ایام وکان عرشہ علی الماء گفتہ یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و حائلے میان ایشان نبود نہ آنکہ عرش بر پشت آب نہادہ و متصل بدان بودہ و باین استدلال کردند بر آنکہ اول حادث از اجرام این عالم کہ بوجود آمدہ آب ست و بعض گفتہ اند کہ آب بر پشت ہوا بود انتہی و صاحب کشاف گفتہ کہ درین آیت دلیل ست بر آنکہ عرش و آب مخلوق اند پیش از خلق سموات و ارض و شیخ ابن حجر گفتہ کہ مراد بآب آب دریا نیست بلکہ آب زیر عرش چنانکہ وے سبحانہ تعالی خواستہ و محتمل کہ مراد آب دریا باشد بمعنی آنکہ حاملان عرش در دریا اند انتہی و بعض گفتہ اند کہ بودن عرش بر آب کنایت از قدرت ست واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل شیء بقدر۔ ہر چہ کہ در عالم ست بقضا و قدر الٰہی ست۔ حتی العجز والکیس۔ تا آنکہ عجز و کیس کہ از صفات آدمیان ست نیز بتقدیر اوست و مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در امضای امور بضعف رای و قلت عقل و نحوہ و مراد بکیس توانائی و چابکی در گذرانیدن کارہا بقوت رای و تصمیم عزم و کیس بفتح کاف و سکون تحتانیہ ضد حمق۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احتج آدم و موسی عند ربہما خصومت کردند و احتجاج نمودند بیکدیگر آدم و موسی علیہما السلام نزد پروردگار خود یعنی در عالمی دیگر جز این عالم کہ عالم علوی روحانی و عالم حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا بزندہ گردانیدن در عالم برزخ یا بزندہ گردانیدن آدم در زمان حیات موسی علیہما السلام کذا قالوا۔ فحج آدم موسی پس غالب آمد بحجت آدم بر موسی تفصیل این قصہ این ست کہ۔ قال موسی۔ گفت موسے آدم را۔ انت آدم الذی خلقک اللہ بیدہ۔ تو آن آدمی کہ پیدا کرد ترا خدائے تعالی بید قدرت خود۔ ونفخ فیک من روحہ۔ و دمید در تو از روح کہ مخصوص گردانید او را بتشریف خود۔ واسجد لک ملائکتہ۔ و ساجد گردانید مر ترا فرشتگان خود را واسکنک فی جنتہ۔ و سکونت داد ترا در بہشت خاص خود۔ ثم اہبطت الناس بخطیئتک الی الارض۔ پس فرود افگندی تو مردم را بسبب گناہی کہ کردی بر زمین گویا اگر این خطیہ از آدم بوجود نمی آمد ہمیشہ در بہشت میبود وی و در میان جا و لادمی او و دی پس بسبب فرود افتادن وی ایشان نیز بر زمین افتادند پس باوجود این قدر و مرتبہ کہ تو داشتی نمی بایست این کار کرد مقصود آن ست کہ بایستی کہ گناہ از تو بوجود نمی آمد۔ فقال آدم انت موسی الذی اصطفاک اللہ برسالتہ و بکلامہ پس گفت آدم در جواب موسی تو آن موسی کہ برگزید ترا خدائے تعالے بہ پیغمبری خود و بکلام خود بیواسطہ واعطاک الالواح۔ و داد ترا الواح۔ فیہا تبیان کل شیء۔ دران الواح بیان ہر چیزے ست از احکام دین کہ کفایت کند امت ترا و مراد بالواح تختہاست از زمرد یا یاقوت کہ توریت دران نوشتہ فرود آمدہ گویند کہ ضخامت توریت ہفتاد شتر بار بود و قرأت

عزری ازوی در سالی تمام میشد - وقربک نجیا - ونزدیک گردانید خدای تعالی ترا بدرگاه عزت خود مناجات کننده
ورازگوینده - فبکم وجدت الله کتب التوریة قبل ان اخلق - پس بازگو که بچند مدت یافتی الله تعالی را که نوشت توریت را
پیش ازانکه پیدا کرده شوم من - قال موسی باربعین عاما - گفت موسی نوشته شد توریت پیش از پیدا شدن تو بچهل سال
توریت خود قدیم است ولیکن نوشتن او در الواح یا در غیر آن درین مدت باشد ومراد بسال سال این عالم است یا سالیکه نزد
خدا است که هزار سالی باشد - قال آدم فهل وجدت فیها - گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مضمون این آیت را که -
وعصی آدم ربه فغوی - وگناه کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را - قال نعم - گفت موسی آری یافتم دروی - قال
افتلومنی علی ان عملت عملا - گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا برین که کردم من کاری را که - کتبه الله علی ان اعمله
نوشته است خدای تعالی برمن و تقدیر کرده که بکنم آن را - قبل ان یخلقنی باربعین سنة - پیش ازانکه پیدا کند مرا بچهل سال -
قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فحج آدم موسی - پس غالب آمد آدم موسی را باین حجت - رواه مسلم
پوشیده نماند که وجود اسباب و شرائط و امر و نهی و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقه قضا و قدر نیست و هر دو ثابت اند
بلکه این نیز داخل تقدیر است پس موسی علیه السلام بمقتضای ظاهر و عالم اسباب و موجب امر و نهی تکلم کرد و آدم علیه السلام
نطق بحقیقت و نظر بتقدیر فرمود و هر دو برحق اند زیرا که این محاجه و مناظره ایشان در عالم حقیقت بود بعد از ارتفاع حجاب
کسب و رفع تکلیف نه در عالم اسباب که قطع نظر از وسائط دران جائز نباشد ولهذا آدم علیه السلام نیز در حیات خود گفت
ربنا ظلمنا انفسنا و ازین تقریر ظاهر شد که محل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام نیست
تا موسی علیه السلام در عالم ظاهر بود و آدم علیه السلام در عالم حقیقت والله اعلم - وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول الله
گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - وهو الصادق المصدوق - واوست راست گوینده که خبر داد
است براستی و راست گفته شده که خبر داد خدای تعالی او را براستی حدیث این است که - ان خلق احدکم - بدرستیکه
ماده پیدایش یکی از شما که آب منی است - یجمع فی بطن امه - فراهم آورده میشود و گذاشته میشود در شکم مادر وی و رحم وے -
اربعین یوما نطفة - چهل روز بصورت نطفه بی تغیرے که در وے سرد و از تاثیر حرارت رحم - ثم یکون علقة مثل ذلک -
پس ترمیگردد نطفه خون بسته سرخ چهل روز دیگر - ثم یکون مضغة مثل ذلک - پس میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر
ثم یبعث الله الیه ملکا - پس می فرستد خدای تعالی بسوی وے فرشته را ظاهر حدیث آنست که فرستادن فرشته بسوی
مضغه است ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او بصورت آدمی چنانکه از
آیت قرآنی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار است پاره ازان در شرح ذکر کرده شده است و اینجا آنکه است که ذکر آن درین
ترجمه مناسب است و آن این است که پروردگار تعالی شانه قادر است که در یک لحظه بصورت آدمی درست آفریند و آفریدن بدین
ترتیب و تدریج نه از نقصان قدرت است حاشا بلکه از کمال قدرت و حکمت است چه در خلق اسباب و ترتیب مبانی

بران قدرتهای متعدده وحکمتهای متنوعه است که در پیدا کردن بے سبب بود ونیز درین تعلیم وتلقین بندگان ست
در رعایت تانی وتدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها وزمین ها در شش روز مثل این نکته گفته اند ومحققان نیز گفته اند
که این نکته تنبیه واعلام ست مر انسان را بآنکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه بطریق حصول
کمال ظاهر ورسیدن بدان درجه بدرجه وانتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا بنهایت برسد۔
فسبحان الله القدیر الحکیم وبالجمله بعد از تمامی خلقت وتسویهٔ بدن میفرستد حق تعالی فرشته را که موکل ست بر ارحام وامر میکند وی تعالی
فرشته را۔ باربع کلمات۔ بنوشتن چهار چیز واین نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت سموات وارض ست سنت الٰهی
برین جاری شده که از برای تاکید وتقریر تقدیر سابق درین وقت نیز نویسند ودر حدیث دیگر آمده است که نوشتن آن
میان دو چشم ست وسر نوشت عبارت ازان ست ودر روایتی آمده که در صحیفه نیز نویسند۔ فیکتب عمله۔ پس مینویسد آنفرشته
عمل بنده را که چه کارها خواهد کرد از نیکی وبدی۔ واجله۔ ومی نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود وکے خواهد مرد واجل مدتی
معلوم که برای چیزے وکاری بنهند وباجل گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر ست وگاهی جزو اخیر وباین وجه
اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آید۔ ورزقه۔ ومی نویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام وشراب وسائر منافع ومرافق۔
وشقی او سعید۔ ومی نویسد که بدبخت ست وی یا نیکبخت وعاقبت کار او چیست ودر بعض احادیث ذکر اثر ومضجع
ومصائب نیز آمده یعنی کجاها سفر خواهد کرد وبر روی زمین کجا خواهد گشت وکجا خواهد خفت ومرد وچه از مصائب وحوادث
بوی خواهد رسید ما ناکه این زیادتها بعد ازان وحی شده باشد والله اعلم۔ ثم ینفخ فیه الروح۔ پستر دمیده میشود درو روح
ظاهر این حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح ودر آوردن جان ست در بدن ودر روایت بیهقی نوشتن
بعد از دمیدن روح آمده ولیکن روایت بخاری ومسلم اصح واثبت ست والله اعلم وچون نوشتن سعادت وشقاوت باوجود
نوشتن عمل خفائی داشت بیان آن کرد وفرمود۔ فوالذی لا اله غیره۔ پس سوگند آن کسی ست که نیست هیچ خدا غیر وے
ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة۔ بدرستی وراستی که یکی از شما هر آئنه کار می کند بکارهای اهل بهشت از ایمان وعمل صالح۔ حتی
ما یکون بینه وبینها الا ذراع۔ تا آنکه نمی باشد میان وی ومیان بهشت مگر مقدار یکدست کنایت ست از قرب مسافت
ودر آمدن به بهشت۔ فیسبق علیه الکتاب۔ پس سبقت میکند وپیشی می نماید بروے سر نوشت وی که در تقدیر رفته ودر
شکم نوشته شده ست از شقاوت۔ فیعمل بعمل اهل النار۔ پس کار میکند بکارهاے دوزخیان از کفر وفساد۔ فیدخلها۔
پس می در آید در دوزخ۔ وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار۔ وبدرستی که یکی از شما هر آئنه عمل میکند بعمل دوزخیان حتی ما یکون
بینه وبینها الا ذراع۔ تا آنکه نمی باشد میان او ومیان دوزخ مگر یکدست۔ فیسبق علیه الکتاب۔ پس سبقت میکند بروے
سر نوشت۔ فیعمل بعمل اهل الجنة۔ پس عمل میکند بعمل بهشتیان۔ فیدخلها۔ پس می در آید در بهشت ومراد آن ست که گاهی
بر سبیل ندرت این چنین هم واقع میشود ولیکن غلبهٔ لطف ورحمت وے آن اقتضا کرده که انقلاب مردم وبر گشتن ایشان

از شر بجانب خیر بسیار آمده است اما عکس این حال در غایت قلت و ندرت والحمد لله علی ذلک متفق علیه و این حدیث دلالت کرد
بران که اعتبار بخاتمه است و در حدیث آینده بصریح نیز آید و نعم من قال بیت حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است * کس
ندانست که آخر بچه حالت گذرد * و باید دانست که در این حدیث حث و ترغیب است بر مواظبت طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن
از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا همین دم آخر عمر باشد و خاتمه بخیر گردد و این سخنی خوب است بزعم بعض مردم که بشنیدن خبر قضا و قدر از
عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسابقهٔ قضا و قدر است و بر حکم
سرنوشت است شدنی است عمل برای چیست چنانکه بعض صحابه نیز پیش از فهم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل
کنید و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما در عمل و انکار کردن شما آن را
بعد از شنیدن قضیهٔ قضا و قدر معنی ندارد چه امر و نهی از شارع وارد شده و شما را قوت فهم و خطاب داده و در شما قصد و اختیار
که بدان عمل توانید کرد پیدا کرده پس لابد درین جا چیزی خواهد بود که بجهت آن بندگان را امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب
توان نمود و از فعلی دیگر توان باز داشت و الا امر و نهی را فائده نخواهد بود و فرستادن پیغمبران را سودی نه اگرچه کنه این سر
غامض است لکنه آن نتوان رسید و لیسا اسرار که بنده را بران اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عملی و هیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف
نبود و وی تعالی مالک الملک است و هر که در ملک خود تصرف کند ظلم نباشد یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و نهایت کلام متکلمین
درین مقام باین است که لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و محققان از ارباب کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی بمقتضای صفت ربوبیت
و عهد عبودیت است و فائدهٔ آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار حقائق بواطن بندگان است تا پیدا گردد که سعید کیست
و شقی کدام و مطیع کیست و عاصی که در حقیقت اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود است و مقصود از ایجاد عالم
همین بود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف والله اعلم بحقایق الامور — وعن سهل بن سعد — کنیت وی ابو العباس
و بعض گفته اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعد بن کعب انصاری مدنی او و پدر او را صحبت است نام
او حزن بود بمعنی زمین درشت پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پانزده ساله بود وفات او در سنه احدی و تسعین و بعض گفته اند ثمان و ثمانین و وی آخر کسی است که مرد در مدینه از اصحاب
رضی الله عنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار — بدرستی که بنده هر آئینه میکند بالفعل کار دوزخیان
را وانه من اهل الجنة — و حال آنکه وی در واقع بموجب سابقهٔ ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان است — ویعمل عمل اهل الجنة وانه
من اهل النار — و گاهی میکند کار بهشتیان را و حال آنکه در واقع از دوزخیان است — وانما الاعمال بالخواتیم — و نیست اعتبار عمل
مگر بخاتمهٔ آن یعنی باخاتمه — هر کدام عمل است همان اعتبار دارد چنانکه گذشت و خواتیم بر وزن مساجد و خواتیم بر وزن مصابیح جمع خاتمه
هر دو روایت است — متفق علیه — وعن عائشة رضی الله عنها — قالت دعی رسول الله — گفت عائشه طلبیده شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الی جنازة صبی من الانصار — بسوی جنازهٔ کودکی از قبیلهٔ انصار تا نماز گذارد و جنازه بکسر جیم و فتح

هر دو آمده و بعض فرقی نیز نهاده اند که بکسر بمعنی هیت و بفتح بمعنی سدیر یا عکس یا بکسر سریر یا هیت - فقلت پس گفتم من
یا رسول الله طوبی لهذا - خوشی و نیکی باد مر این کودک را عصفور من عصافیر الجنة گنجشکی ست از گنجشکان بهشت گنجشک خوانده
بسبب خردسالی اوست و از گنجشکان بهشت گفتن بجهت بهشتی بودن او در اعتقاد وی - لم یعمل السوء نکرده است بدی را
و لم یدرکه - و در نیافته است آن را - فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - او غیر ذلک - این کلمه را بفتح واو و
سکون آن هر دو خوانده اند و معنی این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد آنکه تو میگوئی که وی بهشتی ست و حالانکه غیر آنچه
تو میگوئی که وی بهشتی نباشد واقع است و بر تقدیر سکون معنی این ست که آیا واقع آن است که تو می گوئی و نیز تواند که او
بمعنی بل بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آن است که تو میگوئی و مقصود آنست که جزم نمی توان کرد که وی بهشتی است
بعد از آن بیان کرد وجه آن را و فرمود - یا عائشة ان الله خلق للجنة اهلا - ای عائشه بدرستیکه خدا تعالی پیدا کرد از برای
بهشت جماعه را مستحق و سزاوار بدان - خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم - پیدا کرد ایشان را برای بهشت و حالانکه ایشان در صلبهای
پدران خود بودند و خلق للنار اهلا - و پیدا کرد جماعه را برای آتش اهل و سزاوار خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم - پیدا کرد ایشان را
برای آتش و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند - رواه مسلم - ظاهر این حدیث آنست که در آمدن بهشت و دوزخ
منوط و مربوط بعمل نیک و بد نیست بلکه بمحض تقدیر و قضای الٰهی ست و وی تعالی بعضی از خلق خود را برای بهشت
آفریده خواه عمل نیک کند یا نه و بعض را برای دوزخ پیدا کرده کارهای بد کند یا نه پس این صبی اگر برای دوزخ آفریده شده است
می درآید آن را اگرچه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی ای عائشه که وی بهشتی ست اما آنچه از ضروریات دین بنص کتاب و سنت
معلوم شده و اجماع اهل دین بر آن منعقد گشته آنست که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول ست اول
در آمدن در آتش دوم توقف سوم در آمدن در بهشت و این قول صحیح تر ست چه بضرورت از دین معلوم شده که پروردگار تعالی
بیگناه هیچکس را عذاب نکند و بعض گفته اند که عدم ارتضای آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سخن را از عائشه رضی الله عنها بجهت
آن بود که در وی حکم به غیب بود و جزم با یمان مادر و پدر این صبی چه صبی تابع ابوین ست در حکم بایمان و صواب آنست که صدور
این قول از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم پیش از وحی بود یا آنکه اطفال مشرکین در بهشت اند و بعد از آن وحی آمد که ایشان
در بهشت خواهند بود و پدران و مادران را که مسلمان اند در بهشت خواهند درآورد چنانکه در حدیث آمده است والله اعلم وعن علی
رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد - نیست از شما هیچ یکی - الا وقد کتب مقعده من النار
مگر آنکه حال آن ست که بتحقیق نوشته شده و تعیین ساخته شده است جای نشست او از آتش دوزخ - ومقعده من الجنة
و نوشته شده است جای نشست وی از بهشت یعنی تعیین شده است که دوزخی کیست و بهشتی کدام ست - قالوا گفتند صحابه
یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا - آیا پس چون نوشته شده و تعیین کرده شده است جای هر یک از ما در بهشت و دوزخ اعتماد
نکنیم بر این نوشته خود - وندع العمل - و ترک نکنیم عمل را زیرا که چون در آمدن در بهشت و دوزخ پیش از عمل متعین شد

عمل سبب آن نماند پس عمل برای چه کنیم - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - اعملوا فکل میسر لما خلق له - عمل کنید پس هر کس
موفق ومهیا گردانیده شده است مر چیزی را که پیدا کرده شده است آنکس برای آن چیز - اما من کان من اهل السعادة - اما کسی که هست
از اهل سعادت ودر تقدیر الٰهی بسعادت نامزد شده - فسییسر لعمل السعادة - پس موفق ومهیا گردانیده شده است مر عمل سعادت را
واما من کان من اهل الشقاوة فسییسر لعمل الشقاوة - واما کسی که هست در سابقهٔ تقدیر از اهل شقاوت مهیا گردانیده میشود مر عمل شقاوت
را یعنی وجود سابقهٔ قضا وقدر باعث بر ترک عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت امر ونهی کرده بر بندگان بمقتضای عبودیت
امتثال آن لازم شده وعمل را علامت سعادت وشقاوت گردانیده است واین نیز داخل قضا وقدر است بر هر کسی که تقدیر نموده که
عمل خواهد کرد میکند وبر هر که تقدیر کرده که نخواهد کرد نمیکند وثواب وعقاب تصرفی است که در ملک خود میکند بر هر تقدیر این سخن تمام که چون
قضا وقدر است عمل برای چه کنیم در بدایت نیست ثم قرأ - پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تائید واثبات این قول این آیت را
که - فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی - اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعات را و پرهیز کرد از نافرموده حق وتصدیق کرد
کلمه را که نیک تر از همه کلمات است یعنی کلمهٔ توحید یا ملتی را که نیک تر از همه ملتهاست یعنی ملت اسلام - الآیة - تا تمام آیت که این است
فسنیسره للعسری - واما کسی که بخل ورزید بمال یا بادای هر چه امر کرده شده بآن وبی نیاز شد بشهوات دنیا از نعیم عقبی او تقوی
نورزید وتکذیب کرد بکلمهٔ توحید وملت اسلام پس نزدیک است که مهیا گردانیم او را برای اعمالی که موَدّی است بدشواری که داخل شدن
در آتش دوزخ است - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب علی ابن آدم
بدرستی که خدای تعالی نوشته وتقدیر کرده است بر آدمی - حظه من الزنا - نصیب او را از زنا - ادرک ذلک لا محالة - در می یابد
آن نصیب خود را از زنا البته ومحاله بفتح میم وتخفیف لام بمعنی تغیر وحولان یعنی گردیدن از حالی بحالی ومعنی لا محالة لابد والبتة
یعنی این سخن را تغیر وگردیدن نبود ومعنی حدیث بیان وجه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی از زنا
اثبات کرده بخلق حواس وقوی که بهان لذت می یابد بایداع وترکیب شهوت ومیل بنساء البته آن نصیب از زنا وی
میرسد ودر می یابد لیکن وی حق تعالی نگاه میدارد از آن کسی را که میخواهد ومیگذارد بعض را از حقیقت زنا که ادخال فرج
در فرج است ومی اندازد از زنای مجازی که نظر حرام وکلام حرام است چنانکه فرمود - فزنا العین النظر - پس زنای چشم نظر حرام است
وزنی اللسان المنطق - وزنای زبان سخن حرام وبهمین قیاس زنای گوش ودست وپا ودل - والنفس تمنی وتشتهی - ونفس آدمی
آرزو میکند ومیخواهد - والفرج یصدق ذلک ویکذبه - وعورت مرد وزن گاهی تصدیق میکند وراست میگرداند آرزوی نفس وشهوت
وی را واطاعت میکند او را ودر زنا می افتد وگاهی تکذیب میکند ودروغ میگرداند او را واطاعت نمیکند وابا می آرد از زنا
متفق علیه - این حدیث را بخاری ومسلم هر دو روایت کرده اند ودر آن اتفاق دارند - وفی روایة لمسلم - ودر روایتی
مر مسلم را که متفرد است بدان این چنین آمده که - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنی
نوشته شده بر آدمی نصیب وی از زنا - مدرک ذلک لا محالة - دریابنده است آدمی آنرا البته - العینان زناهما النظر

چشمہا زناے ایشان نظر حرام ست والاذنان زناہما الاستماع ۔ وگوشہا زناے ایشان شنیدن سخنان حرام ست ۔ واللسان زناہ الکلام ۔ وزبان زناے او کلام حرام است ۔ والید زناہ البطش ۔ ودست زناے وے گرفتن ست ۔ وفی الصراح بطش حملہ کردن وسخت گرفتن ۔ والرجل زناہا الخطی ۔ وپا زناے وے گامہا زدن ورفتن ست بجانب آن ۔ والقلب یہوی ویتمنی ودل دوست میدارد وآرزو میکند ۔ ویصدق ذلک الفرج ویکذبہ ۔ وتصدیق مے کند آن را فرج وتکذیب میکند آن را ۔

وعن عمران بن حصین رضی اللہ عنہ بضم حا وفتح صاد مہملتین وسکون تحتانیہ صحابی مشہور ست اسلام آورد در خیبر ہمراہ ابوہریرۃ تا سی سال بر بستر بیماری افتادہ بود ملائکہ سلام میکردند بر وے یکباری داغ کرد پس ملائکہ نہان شدند چون بہ شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصرہ ہیچ یکے از اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقدم وافضل از عمران بن حصین رضی اللہ عنہ روایت میکند ۔ ان رجلین من مزینۃ قالا ۔ کہ دو مرد از قبیلۂ مزینہ بضم میم وفتح زاے وسکون یا ونون گفتند ۔ یا رسول اللہ ارایت ما یعمل الناس الیوم ۔ خبر دہ مرا کہ آنچہ عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا کہ دار تکلیف ست ویکدحون فیہ ۔ وکوشش می نمایند وسعی میکنند دران ۔ اشیٔ قضی علیہم ۔ آیا چیزیست کہ قضا کردہ شدہ است بر ایشان وحکم کردہ شدہ ومضے فیہم ۔ وگذشتہ است در ایشان ۔ من قدر سبق ۔ از تقدیر الٰہی کہ پیش رفتہ است در ازل ۔ اوفیما یستقبلون بہ او است در چیزے کہ استقبال مے کنند بدان چیز وپیش مے آیند در زمان آیندہ یعنی میکنند بقدرت واختیار خود بے آنکہ چیزے گذشتہ باشد پیش ازین از قضا وقدر ۔ مما اتاہم بہ نبیہم ۔ از ان چیزے کہ آوردہ است بایشان آنرا پیغمبر ایشان ۔ وثبتت الحجۃ علیہم ۔ وثابت شدہ است حجت وبرہان بر ایشان بظہور صدق پیغمبر بمعجزہ یعنی ہیچ قضا وقدر سابق نیست پیغمبران آمدہ وامر ونہی کردہ اند مردم از پیش خود بقدرت واختیار طاعت میکنند یا معصیت می ورزند چنانکہ مذہب قدریہ است ۔ فقال لا ۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیست امرے مستقبل بل شیٔ قضی علیہم ومضی فیہم ۔ بلکہ حکم کردہ شدہ است بر آدمیان وگذشتہ است در ازل در باب ایشان ۔ وتصدیق ذلک فی کتاب اللہ عز وجل ۔ وتصدیق آن ودلیل صدق بر آن در کتاب خدا است کہ فرمود ونفس وما سواہا فالہمہا فجورہا وتقوٰیہا ۔ تسویہ نفس عبارت از پیدا کردن او بر وجہ سویت واعتدال بر مقتضای حکمت ومصلحت بترکیب قوی وآلات کہ بدان مستعد فہم وافہام گردد وقابل تکلیف وصدور افعال شود والہام فجور او ہوی جبلیہ قضایاے طبیعیہ بود بترکیب حب شہوات حسیہ وردی والہام تقوی بنصوص شرعیہ وادلۂ عقلیہ بتلقین علم مقدمات یقینیہ وتصدیق حدیث در قول وے سبحانہ است فسویہا کہ دلالت دارد کہ آن ہمہ بخلق وتقدیر او ست ۔ رواہ مسلم ۔ وعن ابی ہریرۃ ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قلت ۔ گفت ابوہریرہ گفتم ۔ یا رسول اللہ انی رجل شاب ۔ من مردی جوانم ۔ وانا اخاف علی نفسی العنت ۔ ومن می ترسم بر نفس خود را عنت بفتحتین بمعنی فساد واثم وہلاک ومشقت وزنا آید ۔ ولا اجد ما اتزوج بہ النساء ۔ ونمی یابم از مال چیزے کہ بزنی بگیرم بدان زنان را کانہ یستاذنہ فی الاختصاء ۔ راوی میگوید کہ گویا ابوہریرۃ باین سخن دستوری میخواست از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خصی شدن ۔ قال فسکت عنی ۔ گفت ابوہریرہ پس خاموش شد

آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روے گردانندہ از من۔ ثم قلت مثل ذلک پس گفتم من مانند آن سخن یعنے تکرار کردم آن سخن را فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا ہریرۃ جف القلم بما انت لاق۔ ای ابو ہریرہ خشک شد قلم بچیزے کہ پیش آئندہ تست کنایت است از گذشتن تقدیر و فارغ شدن از کتابت آن۔ فاختص علے ذلک او ذرہ پس خصی شو بر علم بانکہ ہرچہ قضا رفتہ است شدنی ست و درین تہدید است بر سبب تدبیر در مقابلہ تقدیر و گریختن ازان یا بگذار اختصا را و راضی شو بقضا یعنی ہرچہ از خیر و شر شدنی ست و در ازل تقدیر آن رفتہ خواہد شد اختصا کن یا مکن و این اذن در اختصا نیست بلکہ توبیخ و ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضو بیفائدہ و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شدہ بر لفظ امر از اختصار بمعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی کہ ہرچہ مقدر است مبدل نمیگردد سخن کوتاہ کن بران و تسلیم شو و ترک اعتراض کن یا بگذار اختصا و تسلیم را و ہرچہ خواہی بگو و تہدید بر نسخہ اول اول است و بر ثانی در ثانی فافہم۔ رواہ البخاری وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان قلوب بنی آدم کلہا۔ بدرستی کہ دل ہاے فرزندان آدم ہمہ۔ بین اصبعین من اصابع الرحمن۔ میان دو انگشت اند از انگشتان خدای تعالے۔ کقلب واحد۔ این دلہا در دو انگشت وی مانند یکدل است کہ۔ یصرفہ کیف یشاء۔ میگرداند آن یکدل را چنانکہ میخواہد و مراد آنست کہ وے تعالے قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیکدفعہ باین کلام باعتبار فہم مردم و عادت ایشان است کہ تصرف در یک چیز پیش ایشان آسان ہر وسبک تر است از تصرف در اشیای متعددہ والا بحضرت پروردگار تعالے شانہ ہمہ برابر و یکسان ست نہ آنکہ آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از متشابہات ست و در متشابہات دو مذہب ست بعض توقف کنند و علم آن را بحضرت حق حوالہ نمایند و بعض آن را بر چہ مناسب عمل کنند و تاویل نمایند و بالجملہ مراد صفت جلال و جمال و قہر و لطف است کہ با دل تقلیب و تصریف بجانب طاعت می نمایند و ثانی بسوی معصیت و اشارت است بانکہ این تصریف و تقلیب در غایت سرعت نفوذ و نہایت تاثیر ست و اضافت بر حمن از جہت وسعت رحمت و غلبہ اوست بر غضب یا آن کہ غضب حلیم سخت تر ست پس اشارت بہر دو قسم تصریف تواند شد جمالی و جلالی۔ ثم قال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ از برائے تعلیم امت و تادب بحضرت صمدیت عز وجل۔ اللہم مصرف القلوب۔ ای بار خدای گردانندہ دلہا بسوے طاعت و معصیت۔ صرف قلوبنا علے طاعتک۔ بگردان دلہاے ما را بسوے طاعت خود ثابت و مستقیم دار بران و ظاہر آن ست کہ صیغہ جمع از برائے شمول امت است بلکہ در حقیقت دعا برائے ایشان ست آن جا خود نہایت اعتدال و استقامت است تصریف و تقلیب چہ باشد۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مولود الا یولد علے الفطرۃ۔ نیست ہیچ زائیدہ شدہ مگر آنکہ زائیدہ میشود بر فطرت فطر در لغت بمعنی شگافتن و نوپیدا کردن و آفریدن آید و معنی فطرت این جا خلقت مولود ست کہ زائیدہ می شود بران و مراد بآن حالتی و ہیئتی ست کہ ساختہ کنندہ و آمادہ کنندہ است او را برائے معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمیز میان حق و باطل بابداع صفت عقل و ترکیب آن در جوہر ذات وے

که متمکن گردد بدان بر هدایت و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن و برین دین اسلام ثابت بودن برآرد و اشارت کرد بآن عوارض بقول خود - فابواه یهودانه - پس پدر و مادر وے یهودی مے گردانند او را جهودا و ینصرانه - یا نصرانی میکنند او را - او یمجسانه - یا مجوسی میسازند او را یا متابعت و مطاوعت و تقلید وی مر ایشان را و عدم استعمال نظر که بدان دریابد حق را و تمیز کند میان حق و باطل یا بجبر و قهر او را در دین خود میدارند و باوجود نظر صحیح و دریافت حق متابعت ایشان میکند و اختیار دین اسلام نمی نماید و الف بمحسوسات و موهومات و انهماک در لذات و شهوات جسمانی مانع از نظر صحیح و دریافت حق نیز در حکم تهوید و تنصیر الوین است که باعث است بر تقلید و اتباع ایشان و این است مراد بقول حق سبحانه تعالے فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله چنانکه در آخر حدیث مذکور گردد و اگر گفته شود که پس این صفت خود تبدیل می یابد بتهوید و تنصیر الوین را پس لا تبدیل لخلق الله چون درست آید جوابش آنکه این استعداد و تهیؤ دریافت حق صفتے ست که قطعاً زوال نه پذیرد و ممکن نیست تبدیل از آن چه استعداد و تهیؤ هرگز مبدل نگردد و اگر فرضاً بر خلاف مقتضاے آن رود و نظر صحیح نکند و اثر آن بظهور نرسد این استعداد بحال خود است و حجت ست بروے و اگر مانعے از ظهور اثر آن بوجود نمی آید دائم و مستمر میماند آدمی بنا بر مقتضاے آن و اختیار نمی کند جز دین اسلام را که حسن وے ظاهر است نزد ارباب عقول سلیمه و انظار صحیحه چنانچه مولود ست بر محبت شیرخوارگی که تا باز ندارند دائم می ماند بر محبت آن و اینجا گفته اند بعضی از فضلا که فطرت سلیمه مجبول ست بر اختیار دین اسلام و مراد بولادت بر فطرت آن نیست که مولود ست بحقیقت بر صفت اسلام بالفعل بعد از آن پدر و مادر کافر میسازند یا بتبعیت ایشان محکوم بکفر ست چه اتصاف مولود بحقیقت اسلام که از مکاسب است معقولیت ندارد و نیز وے تبدیل پذیر است مگر آنکه به لا تبدیل لخلق الله آن مراد دارند که نمی باید که تبدیل کنند و اگرچه در بعض روایات علے فطرة الاسلام یا علے الملة که عبارت از دین اسلام است آمده اما مراد همان است که گفته شد یعنی مستعد و متهیئ اسلام زائیده شده اگر آفتے از خارج پیش نمی آمد اختیار میکرد آن را و در شرح زیاده برین سخن کرده شده و وجوه دیگر ایراد نموده شده است اینجا این قدر کفایت است بعد از آن تشبیه کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عدل قدیم و عروض آفت اعوجاج از خارج بزائیدن بهیمه بسلامت و عروض نقصان پس از آن بقول خود - کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء - چنانکه زائیده میشود چارپایه را چارپایه تام کامل سلیم الاعضاء تنتج بلفظ مجهول ست از نتج بمعنی زایانیدن و ناتج آنکه بزایاند ناقه را و متولی مر نتاج گردد چنانکه دایه در آدمی و تحقیق این لفظ در شرح بیشتر ازین واقع شده - هل تحسون فیها من جدعاء - آیا احساس میکنید و می بینید شما در آن بهائم زائیده شده بهیمه بینی یا گوش یا دست یا لب بریده را اگر از خارج آفتے بحال وے متعرض نمیشد همچنان میماند که بود - ثم یقول - پس تر گفت و خواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را - فطرت الله التی فطر الناس علیها - لازم گیرید خلقت خدا که پیدا کرده آدمیان را بر آن و دائم باشید بر مقتضاے آن - لا تبدیل لخلق الله - نیست تبدیل و تغییر مر پیدائش خدا را و نباید تغییر و تبدیل داد آنرا ذلک الدین القیم - آن یعنی موجب فطرت و مقتضاے وے دین راست و درست است - متفق علیه - وعن ابی موسے

الاشعری۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قام فینا رسول اللہ۔ ابو موسی اشعری گفت کہ ایستاد میان ما خطبہ خواند برای وعظ و تذکیر ما و اہتمام نمود بحال ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بخمس کلمات۔ بپنج سخن۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان اللہ تعالیٰ لا ینام بدرستی کہ خدای تعالیٰ خواب نمیکند و غافل نمیشود از حال بندگان و احوال تمامۂ کائنات این نخستین کلمہ الیست از آن پنج کلمہ چنانکہ شارحان گفتہ اند و کلمہ دوم۔ ولا ینبغی لہ ان ینام۔ و نمی آید از وی و نمی سزد او را کہ خواب کند یعنی محال ست بر وی خواب و باین جہت مغایر شد این کلمہ کلمہ نخستین را چہ از خواب ناکردن ناممکن بودن خواب لازم نباید کلمہ سوم یخفض القسط و یرفعہ پست میکند قسط را و بالا می برد آن را قسط بکسر کاف و سکون سین مہملہ بمعنی رزق آید پس در معنی این آیت بود کہ یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر یعنی فراخ میکند اللہ تعالیٰ رزق را مر ہر کرا میخواہد و تنگ میگرداند بر ہر کہ میخواہد و قسط بمعنی میزان نیز آید و این معنی ظاہر تر و مناسب تر ست بحدیث آیندہ کہ گفت بیدہ المیزان یخفض و یرفع و معنی خفض میزان و رفع آن وزن کردن ارزاق بندگان کہ نازل ست از جناب تقدیر و اعمال ایشان کہ صاعد ست بدرگاہ عزت وی تعالیٰ و دانانیدن مقادیر آنہا مر فرشتگان را کہ موکل اند بران با شارت ست بقول حق سبحانہ تعالیٰ کل یوم ہو فی شان و با آنکہ وے تعالیٰ حکم میکند در خلق خود بمیزان عدل و باین وجہ این کلمہ موکد و مقرر کلمہ دوم گردد کہ لا ینبغی لہ آن ینام است چہ ہر کہ در ہر لحظہ و ہر آن تصرف وے دائم و مستمر باشد خواب کردن و غافل بودن او را سزاوار نبود و ممکن نباشد کلمہ چہارم۔ یرفع الیہ عمل اللیل قبل عمل النہار برداشتہ میشود و بالا بردہ میشود بسوے درگاہ وی عملہاے بندگان کہ در شب میکنند پیش از عملہای کہ در روز میکنند۔ و عمل النہار قبل عمل اللیل و برداشتہ میشود عمل روز پیش از عمل شب یعنی ہنوز روز نشدہ و عملی دران واقع نشدہ کہ عمل شب بالا میبرند و شب نرسیدہ کہ عمل روز ببرند و درین مبالغہ است در سارعت ملائکہ موکل باعمال عباد در امتثال امر و سرعت عروج ایشان بمحال عرض و مساعد سموات و قدرت ایشان بر رفع اعمال در ادنی ساعت چہ فرق میان روز و شب جز آنی و جزء لا یتجزی نبود یا مراد آن باشد کہ برداشتہ میشود عمل شب پیش از برداشتن عمل روز و عمل روز پیش از برداشتن عمل شب و ہر یک را جدا جدا بدرگاہ میبرند و عرض مینمایند و این معنی از عبارت ظاہر ترست و لیکن جودت و بلاغت در معنی اول بیشتر است و این کلمہ نیز موکد لا ینبغی لہ ان ینام ست کلمہ پنجم۔ حجابہ النور پردہ حق سبحانہ تعالیٰ و تقدس نور است یعنی انوار جلال داشتۂ عظمت و کبریای او کہ بدہوش و متحیر میگرداند نزد ملاحظہ و مشاہدہ آن عقول و بصائر و این پردہ بحقیقت راجع بخلق ست کہ محجوب ایشانند نہ حق سبحانہ بر مثال دیدۂ کور نسبت با آفتاب و حق سبحانہ تعالیٰ را محجوب نتوان گفت کہ محجوب مغلوب و مقہور حاجب بود بلکہ محتجب گویند کہ مستتر ست بذات خود از جہت تعزز و تمنع بعظمت و جلال و کبریا و تواند کہ معنی وی آن باشد کہ وی سبحانہ محتجب ست از جہت شدت ظہور و غایت بروز چنانکہ محسوسات آفتاب کہ چون بسیار تابد دیدہ را خیرہ و تیرہ گرداند و در حقیقت صفات کہ انوار ذات اند پردہ او بنید و ذات را جز در پردۂ صفات مشاہدہ نتوان کرد و ادراک ذات بحت ممکن نباشد و ہر چہ در ادراک در آید و مشہود گردد نور صفات ست حق تعالیٰ ورای آن ست بیت
ہر چہ اندیشی پذیرای فناست ٭ آنچہ در اندیشہ ناید آن خداست ٭ واگر پردۂ صفات از میان برافتد و ذات بحت تجلی نماید کائنات

همه در احدیت ذات مستهلک و مضمحل گردند چنانکه فرموده لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه - اگر بر داشتی
این پرده را هر آئینه بسوختی انوار ذات وے هر چیزے را که نهایت رسیده است بسوی آن چیز بصر وی تعالی که خلق وی است و
چه بصر الله تعالی محیط است تمامه کائنات و رسیده است نهایات آن بهیبت هست از پس پرده گفتگوی من و تو ۰ چون
بر افتد نه تو مانی و نه من ۰ و سبحات بضمتین جمع سبحه است بضم و سکون مثل غرفات و مراد بدان نور وجه اوست در قاموس
گفته سبحات وجه الله انواره و انوار بر سبحه از آن خوانند که بینندگان و مشاهده کنندگان آن تسبیح گویند و تنزیه و تقدیس یاد کنند حقتعالی
را بجهت هیبت و دهشت جلال ذات و عظمت او تعالی شانه - رواه مسلم ۰ و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ید الله ملأی - دست جود و کرم الله تعالی پر است کنایت است از غایت زیادت غنی و کمال وسعت و نهایت جود عطای
جل جلاله و عز نواله - لا یغیضها نفقة ناقص و تهی نمیسازد او را هیچ نفقه و عطا - سحاء اللیل والنهار - ریزنده و سیل کننده است دست وے
شب و روز یعنی دائم و باقی است عطای او و سح ریختن و سیلان کردن آب از بالا و سحاح بتشدید باران سخت بارنده - ارأیتم ما انفق
منذ خلق السماء والارض - خبر دهید مرا که چه مقدار انفاق و اعطا کرده است وی تعالی از آن باز که پیدا کرده است آسمان و زمین را
فانه لم یغض ما فی یده - پس بدرستی که اعطاء و انفاق او کم نساخت چیزی را که در دست او بود - وکان عرشه علی الماء و بود در وقت
پیدا کردن آسمان و زمین عرش او بر آب شرح این کلمه در حدیث اول ازین فصل گذشت و بیده المیزان و بدست قدرت و حکمت
اوست ترازو یخفض و یرفع پست میکند و بر میدارد ترازو را شرح این نیز گذشت متفق علیه و فی روایة المسلم - و در روایتی مسلم را
این چنین آمده که یمین الله ملأی - دست راست خدا پر است چون عطا غالب بدست راست میباشد بخصوص یمین را ذکر کرده قال
ابن نمیر بضم نون گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ - ملآن سحاء لا یغیضها شیء اللیل والنهار - یعنی نمیر در حدیث خود
بجای ملأی ملآن گفت و آنچه موافق لغت است ملأی است نه ملآن چه ید مونث سماعی است و ملآن لفظ مذکر اما اگر روایت آن
صحیح باشد ید را تاویل بجود و احسان میتوان کرد و نیز بجای نفقه شیء آورد و در بعض الفاظ تقدیم و تاخیرے نیز کرد والله اعلم
وعنه قال سئل رسول الله - و هم از ابی هریره روایت است که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ذراری اولاد
المشرکین - از اطفال مشرکان که حال ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است و آن نسل جن و انس را گویند
صغار یا کبار و مراد اینجا صغار اند - قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب سائل - الله اعلم بما کانوا عاملین - خدا تعالی
داناتر است بچیزے که بودند ایشان عمل کنندگان متفق علیه ظاهر معنی حدیث این مینماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکین را بانچه دانسته
است پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را که اگر زنده می ماندند و ببلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است خدا تعالی که
بتقدیر رسیدن ببلوغ بایمان می مردی در آرد در بهشت و آنرا که دانسته است که کافر مردی در آرد در آتش این سخن مشکل است یکی
ازین جهت که چون طفل مرده معلوم شد که علم حق تعالی متعلق بود بمردن او در طفولیت پس رسیدن او بحد بلوغ و مردن بایمان یا بکفر معنی دارد
بفرض آن چه فائده کند دیگر از اصول دین و مناهج شریعت معلوم شده است که مواخذه گناهگاران بر گناهان که بر تقدیر طول عمر

از ایشان بصدور می آید منتفی ست و از اطفال که ضعیف تر و در قوت کمتر اند اتفاق وادے باشد و بضرورت دین معلوم ست
که حق تعالی بے گناه ناکرده کسی را نگیرد و بعض گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد این سوال آگاهانیده نشده از حقیقت
امر اطفال مشرکین و وحی کرده نشده چیزے بسوی او درین باب پس توقف کرد دران یا دانست و از حضرت حق اذن در کشف
و اظهار آن نیافت بجهت مصلحتی که دران باشد پس جواب داد بانچه که داد و معنی حدیث آنست که خدا داناتر ست بانچه بازگشت
ایشان بدانست و بانچه خواهد بود مآل حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جای دیگر جز بهشت و دوزخ که نه معذب شوند نه منعم
والله اعلم و مذاهب علما در اطفال مشرکین مختلف ست بعض سکوت کرده توقف ورزیده اند و بعض بعلم الهی معلق داشته چنانکه گذشت
بعض گفته که ایشان با پدران و مادران خود باشند در آتش چنانکه در دنیا تابع اند ایشان را در احکام کفر و بعض گفته اند که مولود چون پیش از تکلیف
و اختیار در ولایت ابوین از وے زائل شد و رجوع کرد باصل فطرت و گشت از اهل جنت و بعض گفته اند که در بهشت در آیند لیکن نه بر
استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملوک در قصور و منازل ایشان و بعض گویند که در جاے دیگر باشند میان بهشت و دوزخ
نه منعم و نه معذب و صواب آنست که توقف نموده شود در شان ایشان و جزم کرده نشود به هیچ جانب و هیچ قول زیرا که جزم درین باب
بے وصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم بنقل صحیح قطعی درست نباشد و آن خود یافته نشده و حدیثی قطعی درین باب
در وجود نیامده و هر چه گفته اند برای قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و همه گرفته اند پس واجب شد توقف کذا قال التوربشتی والله اعلم

الفصل الثانی - عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله - گفت عبادة بن الصامت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان اول ما خلق الله القلم - بدرستی که نخستین چیزے که پیدا کرد خدای تعالی قلم ست - فقال له اکتب
پس گفت مر او را بنویس - فقال ما اکتب - گفت چه نویسم - قال - گفت خداے تعالی - اکتب القدر - بنویس هر چیزی را
که تقدیر کرده شده است - فکتب ما کان وما هو کائن الی الابد - پس نوشت قلم انچه بود و انچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود که تعیین
مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جواب آنست آنکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بنسبت بزمان خود فرمود ما کان و ما یکون یعنی انچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود نه بنسبت بزمان تقدیر و کتابت یا گوئیم که
در حدیث اول از فصل اول معلوم شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سموات و ارض بود به پنجاه هزار سال و بود عرش الهی
دران زمان بر آب و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لایزال بود چنانچه ظاهر تعیین عدد دلالت دارد بر آن و معنی
تقدیر و تعیین مقادیر در خلق قلم نیز در لایزال ست چنانچه اولیت خلق او دلالت بر آن دارد و چون کتابت مقادیر در لایزال بود ما کان
بلفظ ماضی درست آمد - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب اسنادا - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث
غریب ست از روی اسناد و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد بوے شاذ بود چنانکه این نیز معلوم

وعن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - عن هذه الآیة - روایت ست از مسلم بن یسار که
از کبار تابعین ست و ثقه و فاضل و عابد و ورع بود و از اولیای خدا بود و هیچکس را در زمان وی بر وی فضیلت نمی نهادند

توفی سنۃ ائیۃ گفت پرسیدہ شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت کہ واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظہورہم ذریتہم الآیۃ۔ و چون گرفت
در آورد پروردگار تو ای محمد از پشتہای بنی آدم اولاد ایشان را چنانکہ از پشت آدم ذریت بی واسطہ او بر آورد و از پشت ہر کدام
ذریت او را بر آورد ہمچنین تا قیامت چنانکہ بطریق توالد و تناسل خواہد بود لیکن در آیت ذکر آدم و بر آوردن ذریت از پشت وی نکرد
از جہت ظہور آنکہ وی ابو البشر و اصل ہمہ است و از جہت آنکہ مقصود احتجاج و الزام اولاد آدم ست از یہود و غیرہم بنقض عہدی کہ کردند
میثاق بستند و تمام آیت این ست و اشہدہم علی انفسہم و گواہ گردانید ایشان را بر ذاتہای ایشان قال گفت پروردگار تعالی بایشان
الست بربکم آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی شہدنا گفتند آری تو پروردگار مائی گواہی دادیم بر ربوبیت تو ان تقولوا یوم القیمۃ
انا کنا عن ہذا غافلین۔ این گواہ گرفتن ایشان را بر ذاتہای ایشان بجہت آن بود کہ مبادا بگویید روز قیامت کہ بودیم ما ازین غافل پس
چون پرسیدہ شد عمر بن الخطاب ازین آیہ۔ فقال عمر گفت عمر در جواب این سوال سمعت رسول اللہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم یسئل عنہا۔ پرسیدہ می شد از تفسیر این آیت۔ فقال پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان اللہ خلق آدم
بدرستی کہ خدا تعالی پیدا کرد آدم را ثم مسح ظہرہ بیمینہ پس مسح کرد بدست خود پشت آدم را بدست راست خود و اسناد مسح
بحضرت حق تعالی بطریق مجاز ست باعتبار امر کردن ملکی را بدان چنانکہ گویند پادشاہ شہری بنا کرد و بنا کنندگان دیگر اند و چون
بامر پادشاہ کردند گویا پادشاہ خود بنا کرد و تخصیص یمین بجہت تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمدہ است کہ ہر دو دست
خداوند تعالی یمین ست و بالجملہ این از قبیل متشابہات ست علم حقیقت آن مفوض بعلم الہی ست عز شانہ۔ فاستخرج منہ ذریۃ
پس بیرون آورد حق تعالی از پشت آدم بر وجہی کہ گفتہ شد ذریتی را۔ فقال خلقت ہولاء للجنۃ۔ پس گفت خدای تعالے
در شان ایشان پیدا کردم این جماعہ را برای بہشت۔ و بعمل اہل الجنۃ یعملون۔ و بعمل اہل بہشت عمل میکنند۔ ثم مسح ظہرہ
فاستخرج منہ ذریۃ پس مسح کرد پشت آدم را پس بیرون آورد از ان جماعہ دیگر را از ذریت۔ فقال خلقت ہولاء للنار و
بعمل اہل النار یعملون۔ پس گفت پیدا کردم اینہا را برای آتش و بعمل اہل آتش عمل می کنند۔ فقال رجل ففیم العمل پس گفت
مردی از صحابہ پس بجہت چیست عمل و تکلیف بدان و در چہ چیز فائدہ میکند عمل۔ یا رسول اللہ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ اذا خلق العبد للجنۃ استعملہ بعمل اہل الجنۃ۔ بدرستی کہ خدای تعالے چون پیدا کند بندہ را برای بہشت
در کار میدارد او را بکار بہشتیان۔ حتی یموت علی عمل من اعمال اہل الجنۃ۔ تا آنکہ می میرد بر کاری از کارہای بہشتیان۔
فیدخلہ بہ الجنۃ۔ پس می در آرد آن بندہ را بآن عمل در بہشت۔ و اذا خلق العبد للنار استعملہ بعمل اہل النار حتی یموت علی عمل من
اعمال اہل النار فیدخلہ بہ النار۔ و چون پیدا کند بندہ را برای آتش در کار میدارد او را بکار دوزخیان تا آنکہ می میرد بر کاری از
کارہای دوزخیان پس می در آرد خدای تعالی آن بندہ را بآن عمل در دوزخ یعنی در بہشت و دوزخ کہ می در آرد بعمل می آرد
و عمل علامت مرآن ست و بعمل امر کردہ و عمل نیز قضای اوست پس مگو کہ عمل برای چیست و فائدہ آن چیست اگر چہ معنی دارد
رواہ مالک والترمذی و ابو داود۔ و عن عبد اللہ بن عمرو رض قال خرج رسول اللہ گفت عبد اللہ بن عمرو بیرون آمد

بیرون آمد یعنی از خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفی یده کتابان - وحال آنکه در هر دو دست آن حضرت صلی الله علیه
وسلم دو کتاب بود - فقال - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اتدرون ما هذان الکتابان - آیا
می دریابید که چیست این دو کتاب و چه نوشته اند دران اهل تاویل گویند که این تمثیل و تصویر و تعبیر است از معنی بصورت
و ساخته است و در تحقیق آن و تیقن بدان و متکلم چون خواهد که تحقیق قول خود نماید و غیر خود را تفهیم کند معنی دقیق خفی را بمشاهده
سامع درآنماید تصویر کند آن را بصورت و اشارات کند بدان اشارت محسوس اگر چه در خارج و عالم حس نباشد و چون کشف
کرده شد بران حضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت این امر و مطلع شد بران چنانکه شبهه و خفای نماند دران تمثیل و تصویر کرد
معنی حاصل در قلب شریف را بچیزی که گویا در دست اوست و حال آنکه در خارج کتابی نیست و نوشته نه و اهل باطن و
ارباب مکاشفه گویند که وجود کتاب حق است و محمول بر حقیقت بی شائبه مجاز و تاویل امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت
گفته که امتیاز خواص از عوام بدو چیز است یکی آنکه آنچه حاصل گردد مر عامه را از علوم بکسب و تعلم حاصل می شود مر خواص را
بی کسب و تعلم از نزد پروردگار علیم حکیم و آن را علم لدنی خوانند دیگر آنکه آنچه عامه در خواب بینند خواص آنرا در بیداری
مشاهده نمایند و حکایات مشائخ درین باب بسیار است در کتاب الرؤیا بیاید ان شاء الله تعالی و چون خواص است را این
حالت در رتبه حاصل بود فکیف سید المرسلین را صلی الله علیه وسلم لیکن ظاهر حدیث در آنست که صحابه را آن دو کتاب نمود
و لیکن مضمون آنچه در آنها بود ندانستند و مشائخ گفته اند که این اعتقاد ندارد و ایمان بحقیقت نبوت ندارد - قلنا لا - گفتیم ما در
نمی یابیم که چیست درین دو کتاب - یا رسول الله الا ان تخبرنا - مگر آنکه خبر دهی تو ما را و این التماس است از حضرت وی
تا خبر دهد از آن - فقال للذی فی یده الیمنی - پس گفت آنحضرت علیه السلام در شان آن کتابی که در دست راست
وی بود - هذا کتاب من رب العالمین - این کتابیست از پروردگار جهانیان - فیه اسماء اهل الجنة و اسماء آبائهم و قبائلهم
درین کتاب نامهای بهشتیان است و نامهای پدران ایشان و نامهای قبیله های ایشان بجهت تعیین و تمیز - ثم اجمل علی
آخرهم - پس اجمال کرده شده است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکه عادت اهل حساب است که بعد از تفصیل اعداد در آخر
عدد مجمل بنویسند که چندین شد - فلا یزاد فیهم - پس چون چندین چندین سابق در ضبط و تعیین کرده شد زیاده کرده نمیشود در ایشان تا دیگری
که نوشته نشده است در ایشان در آید - و لا ینقص منهم - و کم کرده نمیشود از ایشان تا از آنها که نوشته شده است کسی بدر رود
ابدا همیشه - ثم قال للذی فی شماله - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر آن کتاب را که در دست چپ وی بود - هذا
کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل النار و اسماء آبائهم و قبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم و لا ینقص منهم ابدا ترجمه این
الاعمال عبارت از ترجمه عبارت اول ظاهر شد - فقال اصحابه ففیم العمل - پس گفتند یاران آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس در چیست
عمل - یا رسول الله ان کان امر قد فرغ منه - اگر هست امری که پرداخته شده است از وی - فقال - پس گفت
آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان - سددوا - بگردانید عملهای خود را مستقیم بر طریق حق

وقاربوا - و بجوئيد قربت خدا را و طاعت كنيد او را كذا قال الطيبي و بعض گفته اند كه قاربوا تاكيد سددوا است يعني طلب كنيد باعمال خود
سداد و استقامت را و ميانه روي كنيد در عمل و دور شويد از افراط و سختي نكنيد و در مجمع البحار گفته كه طلب كنيد سداد را يعني صواب را
و اعتدال را ميان افراط و تفريط و اگر از آن عاجز آييد قربت بآن كنيد و در بعض روايات و قربوا آمده يعني نزديك گردانيد ديگران را
بعمل صالح حاصل آنكه عمل كنيد و از قضا و قدر ذكر نكنيد - فان صاحب الجنة يختم له بعمل اهل الجنة - پس بدرستي كه بهشتي ختم كرده ميشود مراو را
بعمل بهشتيان - وان عمل اي عمل - و اگرچه عمل كند در مدت عمر هر عملي كه باشد نيك يا بد آخر ختم كار او بر عمل نيك بود - وان
صاحب النار يختم له بعمل اهل النار وان عمل اي عمل - و دوزخي ختم كرده ميشود مراو را بعمل دوزخيان و اگرچه عمل كند هر عملي كه باشد
ثم قال رسول الله - پس اشارت كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بيديه - بهر دو دست خود و قول بمعني اشارت بسيار آيد
و در احاديث اين لفظ باين معني بسيار واقع شده قال بيده و قال براسه و قال برجله و جز آن - فنبذهما - پس انداخت
هر دو كتاب را از هر دو دست پس پشت خود و نبذ انداختن چيز از دست بجانب پيش يا پس و اينجا تفسير به پس كرده اند
اشارت بآنكه اين امريست كه پرداخت كرده شده است از آن و انداخته شده است پس پشت - ثم قال - پس گفت آنحضرت
صلى الله عليه وسلم فرغ ربكم من العباد - پرداخت پروردگار شما از كار بندگان يعني تمام كرد حكم ايشان را - فريق في الجنة و فريق
في السعير گروهي در بهشت و گروهي در دوزخ - رواه الترمذي - وعن ابي خزامة - بكسر خاء معجمه و بزاء تابعي ست
حديث او در رقي ست و ابوخزامه صحابي ديگر ست حديث او در غير رقي است كذا في جامع الاصول عن
ابيه - روايت ميكند از پدرش - قال قلت - گفت گفتم - يا رسول الله ارايت رقي نسترقيها - اي پيغمبر خدا خبر ده
ما را از حال افسونهاي كه افسونگري ميكنيم ما بآنها و رقي بضم را و فتح قاف جمع رقيه بضم و سكون بمعني افسون كه بدمندان را
يا در گلوي و بازو به بندند و حكم او آنست كه اگر بقرآن و ادعيه ماثوره باشد درست ست والا حرام و اين سخن بتفصيل در كتاب الطب
والرقى بيايد - و دواء نتداوي به - و خبر ده از دارو هاي كه تداوي ميكنيم بآن - وتقاة نتقيها - و پناه هاي كه پناه
ميجوئيم بدان و پرهيز ميكنيم از آفتها بآن مثل سپر و زره و امثال آن - هل ترد من قدر الله شيئا - آيا باز ميگرداند اينها از قضا و قدر
خداي تعالى چيزي را - قال - گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم - هي من قدر الله - اين چيزها نيز از جمله قضا و قدر الهي اند
اگر خواسته است و تقدير رفته كه شفا بخشد و پناه دهد اسباب آنها را نيز ميسر خواهد گردانيد و تقدير منافات باسباب و شرائط ندارد
همه داخل تقدير است تقدير همه را شامل ست و محيط هيچ چيز از احاطه وي بيرون نرود - رواه احمد والترمذي وابن ماجه
وعن ابي هريرة قال خرج علينا رسول الله - گفت ابوهريره بيرون آمد از خانه برما پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و نحن
نتنازع في القدر - و ما بحث و نزاع مي كرديم در مسئله قضا و قدر كه چون ست و چگونه است - فغضب حتى احمر وجهه
پس خشم گرفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم تا آنكه سرخ شد روي مبارك وي - حتى كانما فقئ في وجنتيه حب الرمان
تا آنكه گويا شكسته شده است در هر دو رخسار وي دانهاي انار - فقال ابهذا امرتم - پس گفت آيا باين تنازع

امر کرده شده اید شما - ام بهذا ارسلت الیکم - آیا باین فرستاده شده ام من بسوی شما یعنی شما را امر بطاعت و عبادت کرده اند
و مرا برای ابلاغ آن بشما فرستاده بحث کردن در قضا داخل آن نیست آن سری الٰهی ست او را بوی بگذارید و بعمل مشغول شوید
و بقضای وی راضی باشید - انما هلک من کان قبلکم حین تنازعوا فی هذا الامر - هلاک نشدند کسانیکه بودند پیش از شما مگر هنگامیکه
تنازع و بحث میکردند در شان قضا و قدر - عزمت علیکم عزمت علیکم - سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب میگردانم
بر شما - ان لا تنازعوا فیه - که نزاع نکنید درین امر - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی - و روی
ابن ماجه نحوه عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده - و روایت کرد ابن ماجه مانند آن را از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش
محدثان نحوه در جای میگویند که هر دو حدیث در معنی متحد باشند و در لفظ متغایر و در جای که لفظ و معنی هر دو موافق باشند مثل
گویند چنانکه در مقدمه گذشت - وعن ابی موسی قال سمعت رسول الله - گفت ابو موسی اشعری رضی الله عنه شنیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - ان الله تعالی خلق آدم من قبضة - بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد آدم را
از مشتی از خاک فی الصراح قبضه بالضم یکمشت از هر چیزی و بالفتح نیز آمده و مراد اینجا مشتی از خاک ست - قبضها من جمیع الارض
که گرفت آن را از تمام زمین در هر موضع وی یعنی امر کرد ملک را بگرفتن آن - فجاء بنو آدم علی قدر الارض - پس آمدند اولاد آدم
باندازهٔ زمین و تفاوت اجزای آن مختلف در صورت و سیرت - منهم الاحمر والابیض والاسود وبین ذلک - بعضی از ایشان
سرخ و بعضی سفید و بعضی سیاه و بعضی میان سرخ و سفید و سیاه - والسهل والحزن - و بعضی نرم و بعضی درشت سهل
بالفتح سین و سکون ها و کسر آن هر چیز مائل بنرمی و زمین نرم ضد حزن بالفتح و سکون زمین درشت - والخبیث والطیب - و بعض
پلید و بعض پاک و ناخوش و خوش و خبیث از زمین شوره که نروید و طیب ضد وی و این چهار از صفات باطنه است چهار اول
از ظاهره - رواه احمد والترمذی و ابو داود - وعن عبد الله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله
خلق خلقه فی ظلمة - بدرستی که خدا تعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی - فالقی علیهم من نوره - پس بینداخت بر خلق
از نور خود - فمن اصابه من ذلک النور - پس کسی که رسید او را از آن نور - اهتدی - راه راست یافت و رسید
بمقام ایمان و طاعت - ومن اخطاه ضل - و کسی که نرسید او را از آن نور گمراه شد و نرسید بآن مقام - فلذلک اقول جف القلم
علی علم الله - پس ازین جهت می گویم خشک شد قلم و گذشت تقدیر بر آنچه دانست خدا در ازل از احوال خلائق از هدایت و
ضلالت - رواه احمد والترمذی - گفته اند که مراد بخلق جن و انس ست و احتمال دارد که مخصوص بانس باشد و مراد بظلمت آنچه
مجبول اند بر آن از هواهای نفس و شهوات طبیعت که سبب ضلال و هلاک ست و مراد بنور مضاف بحق نوری که پیدا کرده
وی سبحانه آن را از آیات بینه و حجج نیره منتشره در انفس و آفاق از دلائل عقلیه و نقلیه و مراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع
و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هر که را خواست خدای تعالی که هدایت
کند و بآن انوار و آیات مهتدی و منتفع گرداند راه راست یافت و هر که را نخواست که هدایت کند و محروم گرداند از آن نور

گمراہ شد چنانچہ فرمود اومن کان میتا فاحییناہ وجعلنا لہ نورا و فرمود افمن شرح اللہ صدرہ للاسلام فہو علی نور من ربہ پس معلوم شد کہ ہدایت وضلالت بمشیت حق و تقدیر اوست جل وعلا اگر گفتہ شود کہ پیدا کردن خلق در ظلمت در چہ وقت ست اگر مراد باں وقت اخراج ذراری از ظہور بنی آدم ست پس آنجا خود ہمہ مہتدی بودند و ہمہ اقرار کردند بربوبیت حق و اثر ضلالت ہیچ ظاہر نشد و اگر وقت ولادت وخروج از بطون امہات ست ہمہ منور بنور فطرت اند چو لیکن آنکہ در روز الست کہ اقرار کردند بربوبیت حق بعض برغبت کردند وبعض بکرہ از جہت غلبہ سطوت جلال حق پس آنہا کہ برغبت کردند القا کرد برایشان نور ہدایت را و اصابت کردند از او وانہا کہ بکرہ کردند محروم ماندند ازان نور و مراد بفطرت کہ مولود اند بر آن تہیؤ و تمکن از اصابت حق ست نزد نظر صحیح و این منافات ندارد بوجود ظلمت نفس و طبیعت چہ آدمی از حیثیت روحانیت منبئی رشد و ہدایت ست و از حیثیت نفسانیت منبئی غی و ضلالت و بعد از وصول بحد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق و ہدایت حق و القای نور و ترجیح جانب روحانیت ست از حضرت سوی و اگر آن نشد محکوم نفس امارہ ومغمور در ظلمت و ضلالت ماند و سابقا معلوم شد کہ سابقہ و رای فطرت ست و انچہ در حدیث اشارہ بسابقہ تقدیر و علم و ارادہ تعالی ست و با حدیث فطرت منافات ندارد فافہم وباللہ التوفیق — **وعن انس** — رضی اللہ عنہ — قال کان رسول اللہ — گفت انس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یکثر ان یقول بسیار میکرد گفتن این قول را — یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک — ای گرداننده دلہا از حالی بحالی ثابت دار دل مرا بر دین خود بظاہر اضافت قلب بذات شریف خود کرده و در حقیقت طلب دعا برای امت ست چہ وی صلی اللہ علیہ وسلم مامون العاقبۃ ومحفوظ القلب ست و ہمچنین در جمیع ادعیہ مقصود اصلی تعلیم و تلقین امت ست بطریق تعریض و کنایت و لہذا انس گفت فقلت یا نبی اللہ آمنا بک — ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آوردیم بتو — وبما جئت بہ — و بدانچہ آوردی تو آن را فہل تخاف علینا — پس آیا می ترسی تو بر ما زوال دین و ایمان را و تطرق فتور و نقصان بدان کہ این دعا میکنی — فقال نعم — گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری میترسم شما را — ان القلوب بین اصبعین من اصابع اللہ — زیرا کہ دلہا در تصرف و قدرت الٰہی ست — یقلبہا کیف یشاء — میگرداند دلہا را چنانکہ میخواہد رواہ الترمذی وابن ماجہ — **وعن ابی موسی** — رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل القلب — حال و مثال دل در تقلب و گشتن از حالی بحالی — کریشۃ بارض فلاۃ — مانند پرے ست در زمین دشت کہ — یقلبہا الریاح ظہرا لبطن — می گردانند آن پر را بادہای مختلف دیگر داند ظاہر آن را بجانب باطن ہمچنین دل ہا را خواطر و حوادث کہ بقضا و قدر الٰہی عارض وحادث میشوند میگردانند — رواہ احمد — **وعن علی** قال قال رسول اللہ — روایت ست از علی مرتضی رضی اللہ عنہ کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع — ایمان نمی آرد و مومن نمی گردد ہیچ بندہ تا آنکہ ایمان نیارد بچہار خصلت یشہد ان لا الہ الا اللہ وانی رسول اللہ خصلت اول بدل ایمان آوردن و بزبان گواہی دادن بوحدانیت اللہ تعالی و پیغمبری من باین طریق کہ — بعثنی بالحق — برانگیختہ و فرستادہ ست مرا اللہ تعالی بجانب کافہ خلق بحق — ویؤمن بالموت — دوم ایمان آوردن بموت یعنی بفنای دنیا و ہلاک او بجمیع اجزا یا مراد آنست کہ اعتقاد کند کہ موت بحکم پروردگار تعالی ست نہ بطبیعت وفساد مزاج یا مراد عمل ست بمقتضای ایمان بموت — والبعث بعد الموت — سوم ایمان آوردن بہ برانگیختن حق تعالے

بندگان را زنده گردانیدن ایشان را بعد از مردن - ویؤمن بالقدر - چهارم ایمان آوردن بتقدیر الٰهی که در ازل همه کائنات را از جواهر و اعراض و ذوات و صفات تا ابد تقدیر کرده و تعیین نموده است - رواه الترمذی و ابن ماجه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة - دو قسم اند از امت من که نیست مر ایشان را در دین مسلمانی نصیبی و آن دو گروه کدام اند یکے مرجیه و دیگری قدریه - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب - مرجیه بهمزه از ارجاء یعنی تاخیر ست و ترک همزه نیز لغتے ست طائفه قائل اند بآنکه ایمان قول بی عمل ست و تسمیه ایشان باین نام بجهت موخر گردانیدن و ساقط کردن ایشان ست عمل را و اکثر بر آنند که مرجیه نام فرقهٔ جبریه ست که گویند بنده را فعلی نیست و اورا مدخلی و اختیاری در آن اصلا نه و نسبت فعل بوی بمنزله نسبت فعل بجمادات ست چنانکه گویند آسیا گشت و جوی روان شد و ایشان را مجبره نیز گویند و اما قدریه منسوب اند بقدر بجهت انکار ایشان آنرا و مذهب ایشان آنست که بنده خالق افعال خود ست و مستقل ست در کار خود و سابقهٔ قضا و قدر نیست و قدریه بفتح دال ست و جبریه را نیز بفتح با خوانند بجهت مشاکلت وی و اصل در وے سکون با ست نسبت بجبر و صاحب کشاف بجهت تعصبی که در مذهب اعتزال و قدر دارد اهل سنت را مرجیه و جبریه خواند بجهت آنکه عمل را در حقیقت ایمان مدخل نمیدارند و بنده را خالق افعال نمیگویند و این غلط ست زیرا که اهل سنت و جماعت ایمان را عبارت از تصدیق و اقرار دارند و عمل را سبب کمال دارند نه قول بلا عمل و مذهب ایشان توسط ست میان جبر و قدر ولیکن امر بین امرین بدانکه این حدیث و امثال آن صریح اند در تکفیر قدریه و مرجیه لیکن صواب آنست که مسارعت نباید کرد بتکفیر اهل اهوا که براه تاویل روند زیرا که ایشان اختیار کفر نمیکنند و راضی نیستند بدان بلکه بتاویل میگریزند از کفر و تمسک میکنند بکتاب و سنت و بذل مجهود مینمایند در اصابت حق ولیکن خطا کردند و نیافتند آنرا و فرق ست میان لزوم کفر و التزام آن و قول مختار از علمای امت همین ست و احتیاط هم درین ست و مانعی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله و هر چه در شان ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر ایشان باب زجر و تشدید و مبالغه در تضلیل ست و در صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای محدثین سخن ست والله اعلم - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال سمعت رسول الله - گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - می گفت - یکون فی امتی - میباشد در امت من - خسف و مسخ - خسف فرو بردن در زمین و مسخ تحویل صورتے بصورتی دیگر بدتر از آن - وذلک فی المکذبین بالقدر - و آن خسف و مسخ در تکذیب و انکار کنندگان قدر ست و از ینجا معلوم شد که قدریه نام آن جماعه است که منکر قدر اند نه آنانکه مثبت قدر اند چنانکه ایشان بما میگویند که این نام بشما مناسب تر و اولی تر ست خذلهم الله - رواه ابو داود وروی الترمذی نحوه - و از ین حدیث معلوم گردد که درین امت نیز خسف و مسخ واقع شدنی ست چنانکه در امم سابقه بود و بتحقیق وارد شده است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکه در باب ملاحم از کتاب فتن بیاید و بعضی گفته اند که مراد آنست که اگر درین امت خسف و مسخ واقع میشد درین فرقه واقع میشد والله اعلم - وعنه - و هم از ابن عمر ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القدریة مجوس هذه الامة - فرقه قدریه که انکار قدر میکنند و میگویند که بنده خالق افعال خود ست مجوس این امت اند یعنی حال اعتقاد ایشان

در ملت اسلام مشابہ حال و اعتقاد مجوس است کہ قائل اند بتعدد و آلہ و اثبات می کنند دو قادر را یزدان و اہرمن و می گویند یکے خالق
خیر و دیگری خالق شر و بعض علما براہ مبالغہ رفتہ و گفتہ اند کہ حال ایشان بدتر از حال مجوس است کہ اثبات شرکای لا تعد و لا تحصی
می کنند۔ ان مرضوا فلا تعودوہم۔ اگر بیمار شوند عیادت نکنید ایشان را۔ وان ماتوا فلا تشہدوہم۔ اگر بمیرند حاضر نشوید ایشان را
یعنی نماز نکنید بر جنازۂ ایشان یعنی رعایت نکنید اسباب ایشان و حقوق اسلام نہ در حالت حیات و نہ بعد از ممات۔ رواہ احمد
وابوداؤد۔ وعن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجالسوا اہل القدر۔ ہمنشینی نہ کنید با اہل قدر۔ ولا تفاتحوہم۔
و حاکم نسازید ایشان را مشتق از فتح بمعنی حکم چنانکہ در آیۂ کریمہ۔ ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق۔ آمدہ و حاکم را فاتح گویند و در تفسیر فتاح
کہ از اسمای حسنای الٰہی ست تعالی گفتہ اند کشایندۂ ابواب رزق و رحمت بر بندگان و حاکم میان ایشان و بعض گفتہ اند
کہ مراد بمفاتحت ایشان ابتدا بمجادلہ و مناظرہ است با ایشان و بحث و نزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شک و شبہہ نگردد
و از اینجا معلوم گردد کہ سلامت در سد باب مجادلہ و مباحثہ است با اہل بدع متعصبہ کہ ضرر رسانند در اعتقاد و می تواند کہ مراد نہی
از ابتدای کلام و مباسطت با ایشان باشد و این معنی انسب است بقول حضرت۔ لا تجالسوا و اشد و اغلظ است در ترک مصاحبت
و اختیار مجانبت خصوصاً از بحث و جدال و قیل و قال۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال
رسول اللہ۔ گفت عائشہ رض گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ستۃ لعنتہم۔ شش کس اند کہ لعنت کردہ ام من ایشان را۔ لعنہم اللہ لعنت
کناد ایشان را خدای تعالی پس این جملہ دعائیہ است یا چون گفت لعنت کردہ ام ایشان را گویا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشان را
جواب داد زیرا کہ لعنت کردہ است ایشان را خدا و اینچنین کلامی را اہل عربیت استیناف گویند۔ وکل نبی یجاب۔ و ہر پیغمبر قبول
کردہ شدہ است دعای او و این جدا کلامی ست کہ ذکر کردہ شدہ بجہت تاکید و تقریر لعنت بر ایشان۔ الزائد فی کتاب اللہ۔ یکے
ازان شش کس الحس ست کہ زیادہ کنندہ است بر کتاب خدا یعنی در آرندہ در وی چیزے کہ نیست ازان یا تحریف کنندۂ لفظاً یا معنی
اورا چنانکہ اہل کتاب کردند پس مراد بکتاب اللہ جنس آن باشد از قرآن و غیرہ و گفتہ اند کہ تواند کہ مراد بکتاب اللہ حکم اللہ باشد و ارادۂ حکم
از کتاب درست است و شائع چنانکہ کتب بمعنی فرض آمدہ است۔ والمکذب بقدر اللہ۔ دوم ازان شش کس تکذیب کنندہ بتقدیر
الٰہی ست تعالی شانہ و انکار کنندۂ آن را چنانچہ قدریہ کنند۔ والتسلط بالجبروت۔ سوم تسلط و قہر و غلبہ نمایندہ بر مردم
بتعظیم و تکبر۔ لیعز من اذلہ اللہ۔ تا گرامی و ارجمند گرداند کسی را کہ خوار گردانیدہ است او را خدای تعالی۔ ویذل من اعزہ اللہ
و خوار و بیمقدار گرداند کسی را کہ عزیز گردانیدہ است او را خدای تعالی مراد ظلمہ سلاطین و امرای جور اند کہ بہوای نفس و غلبۂ
قہرمان خود کافران و فاسقان و جاہلان را عزیز دارند و مسلمانان و صالحان و عالمان را ذلیل گردانند۔ والمستحل لحرم اللہ۔ چہارم
استحلال کنندہ مرحرم خدا را کہ مکہ است و آنچہ گرد بر گرد اوست از زمین معین کہ آن را حرم خوانند و ورای این زمین را حل گویند
بکسر حا و مستحل کسی کہ بکند در زمین حرم چیزے کہ حرام ساختہ حق تعالی در ان مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در
بعض نسخ حرم اللہ بضمتین منضبط کردہ اند جمع حرمۃ اللہ یعنی حلال گرداند چیزے را کہ حرام ست و تورپشتی گفتہ کہ این تصحیف

از کسی که نیست او را مهارت درین علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود این چنین ساخته است - والله اعلم - والمستحل من
عترتی ما حرم الله - یعنی حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبیله و اهل قرابت من چیزی را که حرام گردانیده است خدا تعالی کردن آن
با ایشان چنانکه ایذا و ترک تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان و اگرچه استحلال حرام مطلقاً خواه از حرم خدای تعالی و تقدس
و عترت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت ست ولیکن درین جا بیشتر و سخت تر ست پس تخصیص بجهت
زیادت اهتمام و تاکید در تحریم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم در حرمت و طیبی گفته که من در من عترتی
بیانیه است یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزی از محرمات را استحلال نماید عتاب و عقاب در آن عظیم تر است که با وجود شرف فرزندی
و قرابت من ارتکاب محرمات کند چنانکه در باب نساء مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده که هر که از شما ای زنان
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاحشه و بدکاری کند عذاب بروی دو چند گردد و درینجا تنبیه ست مر شرفا و سادات را که گرد محرمات
نگردند و معصیت نورزند و هتک حرمت سیادت و قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم ننمایند و بدان مغرور نشوند بیت
شرمی از روی خوب خویش بدار + که بدان روی کار زشت کنی + عجب جمیل و جلیلی عجب ملیح و صبیحی + ولے چه سود که قدر
جمال خویش ندانی + والتارک لسنتی - ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان را خدا و رسول خدا ترک کننده سنت من
و ارتکاب کننده بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف و اهانت و قلت مبالات ست کفر ست و لعنت محمول بر حقیقت و اگر
بر طریق تقصیر و تکاسل بود معصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت ست و دوری از مقام قرب و عزت ست و اگر احیانا ترک شود
معصیت نبود و مثل همین تفصیل ست در استحلال محرمات و مانند آن و بالله التوفیق - رواه البیهقی فی المدخل و رزین فی کتابه
روایت کرد این حدیث را بیهقی در مدخل که نام کتاب اوست و روایت کرد رزین در کتاب خود - وعن مطر بن عکامس رضی الله
عنه بضم میم و تخفیف کاف و کسر میم و سین مهمله و مراد از صحبت ست معدود ست در کوفیین همین یک حدیث دارد و بس و
بعض گفته اند که شناخته نشده است او را صحبت - والله اعلم - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی الله لعبد ان یموت بارض
چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مر بنده را از بندگان که بمیرد در زمینی از زمینها - جعل له الیها حاجة - بگرداند خدای تعالی
مر آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری تا بجهت آن کار و آن حاجت در آن زمین برود و بمیرد بیت از کوی تو میروم
با صد هزاران محنت و زاری + نمیدانم که روزی میبرد یا اجل مارا - رواه احمد والترمذی - وعن عائشة قالت قلت
روایت ست از عائشه که گفت گفتم - یا رسول الله ذراری المؤمنین - اطفال مسلمانان که مرده اند چیست حال ایشان در بهشت اند
یا در دوزخ ذراری جمع ذریت ست چنانکه برایا جمع بریت - قال من آبائهم - فرمود از پدران خود اند یعنی حکم پدران خود دارند و
در بهشت ملحق با ایشان - فقلت - پس گفتم - یا رسول الله بلا عمل - بے عمل در بهشت میروند یعنی ایشان عملی خیر نکرده اند
چون در بهشت میروند - قال - فرمود - الله اعلم بما کانوا عاملین - خدا دانا تر ست بچیزی که بودند این ذراری عمل کنندگان
آن را اشارت بقضا و قدر ست چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بے عمل در بهشت چگونه میروند فرمود تعجب مکن چه اطفال

اگرچہ بالفعل عملی نیست شاید کہ در علم الٰہی عمل باشد و تقدیر بروے چنین رفتہ۔ قلت۔ گفتم۔ فذراری المشرکین یعنی پس اطفال مشرکان را حکم ایشان چیست۔ قال من آبائہم۔ فرمود ایشان نیز از پدران خود اند حکم ایشان دارند۔ قلت بلا عمل قال اللہ اعلم بما کانوا عاملین۔ کلام درین مقام سابقا گذشتہ است فتذکر۔ رواہ ابوداود۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوائدۃ والموؤدۃ فی النار۔ وائدہ زن گور کنندۂ فرزند خود را زندہ و اکثر این کار زنان میکردند و موؤدۃ دخترکے گور کردہ شدہ۔ رواہ ابوداود۔ واشکال درین حدیث آنست کہ وائدہ صحیح ست بودن او در آتش از جہت کفرش اما موؤدہ کہ طفل است و ہیچ گناہ نکردہ و کفر نورزیدہ چگونہ در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شدہ اند بتوجیہات متعددہ یکی آنکہ موؤدہ از جہت آن در آتش ست کہ از اطفال مشرکین ست و رفتن او در دوزخ بحکم قضا و قدر ست چنانکہ در احادیث دیگر آمدہ است و باین اعتبار صاحب مصابیح این حدیث را درین باب آوردہ و آنانکہ قائل اند کہ اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل می کنند این حدیث را بآن کہ مراد بوائدہ دایہ است و بموؤدۃ مادر ست بمعنی الموؤدۃ لہا زیرا کہ گور میکرد اطفال را دایہ بامر مادر و بعض گفتہ اند کہ ورود این حدیث در مادۂ خاص ست بہر کہ کردہ و این حکم از عالم غیب است و غیر آن را بران قیاس نتوان کرد و حق تعالی حکم میکند در بندگان خود بہر چہ میخواہد و وی ملحق ست بقتل خضر غلام را و تواند کہ آن موؤدہ بحد بلوغ رسیدہ و کفر ورزیدہ باشد و بالجملہ حدیثے درین باب ثابت نشدہ چنانکہ جزم بدان توان کرد و مذہب صحیح ہمان توقف ست و اللہ اعلم

الفصل الثالث

عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ عز وجل فرغ الی کل عبد من خلقہ من خمس۔ بدرستی کہ خدا تعالی فارغ شدہ و منتہی شدہ تقدیر او بسوی ہر بندہ کہ از مخلوقات اوست از پنج چیز و چون فراغ محال ست بر حق عز وجل مراد بدان عدم تبدیل و تغییر تقدیر اوست و فی الصراح فراغ پرداختن از کاری پس ازان بیان آن پنج چیز کرد بقول خود من اجلہ وعملہ ومضجعہ واثرہ ورزقہ یعنی فارغ شد از اجل ہر بندہ و تعیین کرد کہ مدت عمر وی چند ست و فارغ شد از عمل ہر بندہ کہ چہ کارہا خواہد کرد نیک یا بد و فارغ شد از مضجع ہر بندہ بفتح جیم در اصل لغت جائے پہلو نہادن بر زمین و مراد اینجا سکون ست و مراد باثرہ حرکت یعنی جمیع حرکات و سکنات بندگان مقدر ست در ازل یا مراد بمضجع مکان ہست واثر حرکت او در حالت حیات یا بمعنی اشارت ست باقامت و اثر کہ بمعنی نشان پاست بر روے زمین اشارت بمسافرت و مراد برزق ہر چہ بہ بندہ رسد از منافع و مرافق۔ رواہ احمد۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت سمعت رسول اللہ گفت عائشہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت من تکلم فی شیء من القدر کسی کہ سخن کند و بحث کند در چیزے از مسائل و احکام قضا و قدر سئل عنہ یوم القیمۃ پرسیدہ میشود ازان سخن کردن روز قیامت۔ ومن لم یتکلم فیہ لم یسئل عنہ وکسی کہ سخن نکند دران پرسیدہ نمیشود ازان مقصود زجر و منع ست از خوض کردن و در افتادن در مسئلہ قضا و قدر یعنی ہیچ فائدہ نیست در تکلم کردن و در افتادن دران مگر پرسش و عتاب روز قیامت پس بہتر آنست کہ ایمان بدان بیارند و سکوت بدان ورزند و بعمل مشغول باشند و کاوش نکنند کہ فائدہ ندارد۔ رواہ ابن ماجہ۔ وعن ابن الدیلمی قال

روایت است از ابن دیلمی که از تابعین است که گفت. اتیت ابی بن کعب فقلت له. آمدم نزد ابی بن کعب که از علمای صحابه
و اجلهٔ ایشان بود پس گفتم مر او را که. قد وقع فی نفسی شیء من القدر بتحقیق افتاده در دل من چیزی از شک و شبهه از جهت آنکه اگر تقدیر
و قدر است امر و نهی چیست و ثواب و عقاب چه و اشارت کرد بقول خود فی نفسی که آن از قبیل وسوسه و حکایت نفس بود
فحدثنی. پس حدیثی بخوان مرا از احادیث آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا سخنی بگو از پیش خود. لعل الله ان یذهبه من قلبی
شاید که خدای تعالی ببرد آن شک و شبهه را از دل من. فقال. پس گفت ابی بن کعب سخنی که ازاله کرد شبهه مرا و استبعاد مرا بود نیز
و مواخذه پروردگار تعالی بندگان را و بیان کرد که وی جل و علا مالک الملک علی الاطلاق است و همه مملوک اویند میکند
هر چه میخواهد و هر تصرف که مالک در ممالیک خود کند ظلم نباشد و گفت. لو ان الله عز وجل عذب اهل سمواته و اهل ارضه. اگر آنکه
که خدای تعالی عذاب میکرد تمامه آسمانیان و زمینیان را. عذبهم وهو غیر ظالم لهم. عذاب میکرد و میرسید او را که عذاب کند ایشان را
و حال آنکه وی تعالی غیر ظلم کننده است مر ایشان را. ولو رحمهم کانت رحمته خیرا لهم من اعمالهم. و اگر رحمت میکرد ایشان را
میبود رحمت او بهتر و سودمندتر مر ایشان را از عملهای ایشان پس اشارت کرد که ایمان بقدر در جمیع کائنات عموما و در احوال
نفس آدمی خصوصا از واجبات است و برابری نمیکند بادی هیچ عملی از اعمال اگر چه بسی عظیم باشد بیرون از قدرت بشر
و شرط است مر در آمدن بهشت را و گفت. ولو انفقت مثل احد ذهبا فی سبیل الله. و اگر خرج کنی مانند کوه احد طلا در راه خدا
ما قبله الله منک حتی تؤمن بالقدر. قبول نمیکند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان بیاری بقضا و قدر. و تعلم ان ما اصابک
لم یکن لیخطئک. و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبود برای آنکه بگذرد از تو و نرسد ترا. وان ما اخطاک لم یکن لیصیبک
و بدانی که آنچه گذشته است از تو و نرسیده است نبود برای آنکه برسد ترا پس چون چیزی برسد ترا نگوئی که بسعی و کوشش من
رسید و چون نرسد نگوئی که اگر سعی میکردم میرسید بلکه بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر الهی است تعالی شانه ولو
مت علی غیر هذا لدخلت النار. و اگر فرضا بمیری بر غیر این حال و اعتقاد و ایمان بقدر هر آئینه در آئی آتش دوزخ را. قال ثم اتیت
عبد الله بن مسعود. گفت ابن الدیلمی پس آمدم عبد الله بن مسعود را که از مخصوصان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و در شان او
فرموده است که راضی شدم برای امت بر چه وی راضی است. فقال مثل ذلک. پس گفت ابن مسعود مانند این سخن که ابی بن کعب
گفته بود. قال ثم اتیت حذیفة بن الیمان. گفت پس آمدم حذیفة بن الیمان را که صاحب سر رسول صلی الله علیه وسلم بود. فقال مثل
ذلک. پس گفت حذیفه نیز مانند همان سخن. ثم اتیت زید بن ثابت. پس آمدم زید بن ثابت را که نیز از عظما و علمای صحابه بود. فحدثنی عن النبی
پس حدیث کرد زید بن ثابت مرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مثل ذلک. مانند آن. رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه. اینجا معلوم شد که حدیث
پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ابی بن کعب و ابن مسعود و حذیفه اسناد نکردند و رفع آن حضرت صلی الله علیه وسلم ننمودند زید بن ثابت رفع نمود. وعن
نافع ان رجلا اتی ابن عمر. روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و ثقه کثیر الحدیث است دیلمی است و بعض گفته اند که از مغرب است که مردی آمد
ابن عمر را رضی الله عنهما. فقال. پس گفت آن مرد با ابن عمر که ان فلانا یقرأ علیک السلام. فلان کس نام مردی بود که مذهب قدریه اختیار کرده بود و ابن

بدعت را در میان آورده بخوانانید بر تو سلام یعنی ترا سلام برسانند و لفظ عربی همچنین است که میگویند فلان خوانانید مر فلان را یا بر فلان سلام و مراد همانست
که بخوانند بر تو سلام چه هرگاه خوانند بروی سلام وی نیز بخوانند بروی سلام پس راست می آید که خوانانید او را سلام فقال پس گفت ابن عمر انه بلغنی
انه قد احدث بتحقیق شان اینست که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا کرده است در دین چیزی را که نبوده است یعنی تکذیب بقدر
و انکار آن فان کان قد احدث پس اگر هست که بتحقیق احداث کرده است فلا تقرئه منی السلام پس مخوانان او را از جانب من
سلام فانی سمعت رسول الله پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت یکون فی امتی میباشد در امت
من او فی هذه الامة یا گفت میباشد درین امت شک راوی است که این لفظ فرموده یا آن خسف و مسخ او قذف فی اهل القدر
در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اهل قدر یعنی آنها که منکر اند آن را وازینجا معلوم شد که ظهور این
بدعت و حدوث این مذهب در اواخر زمان صحابه بود رضوان الله علیهم اجمعین رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث
حسن صحیح غریب تحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث در مقدمه مبین شده است وعن علی رضی الله عنه
قال سالت خدیجة رضی الله عنها روایت است از امیر المومنین علی گفت پرسید خدیجة النبی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن ولدین
ماتا لها فی الجاهلیة از دو فرزند از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مردند او را در جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا در دوزخ
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هما فی النار آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند قال گفت علی رضی الله عنه
فلما رای الکراهة فی وجهها قال پس هرگاه که دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشی را در روی خدیجه گفت لو رایت مکانهما
لابغضتهما اگر ببینی تو مکان و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الٰهی تعالےٰ هر آئینه دشمن میداری
و بیزار میشوی از ایشان و ابغضتهما بیاء بعد از تاء از جهت اشباع کسره نیز روایت است و این صیغه همچنین در احادیث بسیار آمده قالت
گفت خدیجه یا رسول الله فولدی منک پس فرزند من که از تو شد و بمرد حال او چیست مراد عبد الله بود که او را طیب و طاهر لقب است
بجهت ولادت او در مبادی ظهور دین اسلام قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو که از من بود فی الجنة در
بهشت است ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المومنین و اولادهم فی الجنة بدرستی که مسلمانان
و فرزندان ایشان در بهشت اند وان المشرکین و اولادهم فی النار و بدرستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند ثم
قرا رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای استشهاد بر آنکه اولاد تابع پدران اند نه مادران و از برای
دفع توهم خدیجه که خیال کرده بود که چون وی مسلمان شده است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این آیت را
که والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم و آن کسانیکه ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان بایمان و آخر آیت این است
که الحقنا بهم ذریتهم پیوسته کردیم بایشان ذریت ایشان را رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره هرگاه که پیدا کرد خدای تعالی آدم را بمالید بید قدرت پشت او را یا امر کرد فرشته موکل را
بر ارحام که بمالد فسقط عن ظهره کل نسمة پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نسم و نسمة بفتح نون و سین مردم هو خالقها

من ذریته الی یوم القیامة۔ که خدا تعالی پیدا کننده اوست از اولاد آدم تا روز قیامت بهمین طریق که در اینجا توالد و تناسل خواهد بود
و در اثر ذریات از پشت بنی آدم بر آمدند و چون همه از پشت آدم بود نسبت بوی داد۔ وجعل بین عینی کل انسان منهم۔ وگردانید
میان دو چشم هر آدمی ازین آدمیان۔ وبیصا من نور۔ برق و لمعان از نور و بیص بفتح واو و کسر موحده و صاد مهمله درخشش۔ ثم عرضهم
علی آدم۔ پس عرض کرد و وا نمود ایشان را بر آدم۔ فقال۔ پس گفت آدم۔ ای رب۔ ای پروردگار۔ من هؤلاء کیستند این کسان۔ قال اولاد
ذریتک۔ گفت پروردگار تعالی ایشان اولاد تو اند۔ فرای رجلا منهم۔ پس دید آدم مردی را از ایشان۔ فاعجبه وبیص ما بین عینیه۔ پس
خوش آمد آدم را لمعان و درخشش که میان دو چشم آن مرد بود۔ فقال ای رب من هذا۔ پس گفت آدم ای پروردگار من کیست این مرد
قال داود۔ گفت پروردگار تعالی این داود پیغمبر است پوشیده نماند که از خوش آمدن برق میان دو چشم داود آدم را لازم نیاید که برق
وی اکمل و اجمل و ازید و اتم باشد شاید که در اینجا آنی باشد که در چشم آدم آن را خوب نمودند الا الیقین است که نور و لمعان سید
رسل بیشتر و تمام تر و کامل تر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی نیست۔ فقال ای رب کم جعلت عمره۔ پس گفت
آدم پروردگار را چند گردانیده عمر او را۔ قال ستین سنة۔ گفت پروردگار گردانیده ام عمر او را شصت سال۔ قال۔ چون آدم را داود
علیهما السلام خوش نمود و رابطه مودت و محبت پیدا شد گفت آدم۔ رب زده من عمری اربعین سنة۔ ای پروردگار من افزون کن او را
از عمر من چهل سال تا عمر وی همه صد سال باشد۔ قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم الا اربعین
سنة۔ پس هرگاه که گذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقی ماند و عمر آدم در آنچه مشهور است هزار سال بود۔ جاءه ملک الموت۔ آمد
آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند۔ فقال آدم اولم یبق من عمری اربعون سنة۔ آیا باقی نمانده است از عمر من
چهل سال۔ فقال۔ پس گفت ملک الموت بآدم۔ اولم تعطها ابنک داود۔ آیا ندادی تو آن چهل سال را که بقیه عمر تست
پسر را که داود است۔ فجحد آدم فجحدت ذریته۔ پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد وی و پیدا شد میان ایشان نیز انکار۔ ونسی آدم فراموش
کرد آدم نهی الله تعالی مر او را از اکل شجره۔ فاکل من الشجرة۔ پس خورد از آن شجره۔ فنسیت ذریته۔ پس فراموش کردند اولاد
او و پیدا شد در ایشان نیز فراموشی۔ وخطأ آدم وخطأت ذریته۔ وخطا کرد آدم در اجتهاد که شجره را بعین حمل کرد و خطا کردند
ذریت او و خطا با ایشان راه یافت یعنی این سه صفت انکار و نسیان و خطا از اصل آدم بود و در اولاد او از آنجا سرایت کرد۔
رواه الترمذی۔ و بدانکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون بوجود آمد که کذب است جواب میگویند که معذور
این انکار بحکم جبلت و طبیعت بود که پیدا میکند حق تعالی آن را در بشر از حرص عمر نزد پیری و کبر سن چنانکه در حدیث یشیب
ابن آدم وتشب فیه خصلتان الحدیث آمده است نه بقصد و اختیار و بعضی از احکام جبلت در انبیا باقی میگذارند و از آن منزه نیستند
وقد حقق ذلک فی موضعه والله اعلم۔ وعن ابی الدرداء۔ عن النبی۔ و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم قال۔ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ خلق الله آدم حین خلقه۔ پیدا کرد خدا تعالی آدم را هنگامیکه پیدا کرد او را۔
فضرب کتفه الیمنی۔ پس زد حق تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد فرشته را که بزند شانه راست آدم را۔ فاخرج ذریة بیضاء۔

پس بیرون آورد ذریت سفید را۔ کانهم الذر۔ گویا ایشان مورچهای خرد اند و در بعض نسخ کانهم الدر واقع شده بضم دال مهمله یعنی
مروارید و برین تقدیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحمم کرد و بر تقدیر اول بیان مقدار است۔ وضرب کتفه الیسری۔ و زد بر
شانهٔ چپ او را۔ فاخرج ذریة سوداء۔ پس بیرون آورد ذریت سیاه۔ کانهم الحمم۔ گویا که ایشان انگشتان اند در سیاهی۔ فقال للذی
فی یمینه۔ پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند۔ الی الجنة۔ اگر خطاب بایشان کرده است معنی کلام این چنین شود که بروید
بسوی بهشت و اگر خطاب بملائکه است که سخنی از حال این گروه بایشان می گویند معنی این بود که این گروه می روند بسوی جنت
یا ببرید بجنت این گروه را۔ ولا ابالی۔ و باک ندارم از آن که ایشان را حکم بجنت کردم پیش از صدور عمل مالک و متصرف
مطلق ام هر چه میخواهم می کنم۔ وقال للذی فی کتفه۔ و در بعض نسخ فی کفه۔ الیسری الی النار۔ و گفت مر آن گروه را که در کتف
چپ یا در کف چپ بودند بسوی آتش دوزخ دوید۔ ولا ابالی رواه احمد۔ وعن ابی نضرة۔ بفتح نون و سکون ضاد
معجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقة کثیر الحدیث مات سنة سبع ومائة۔ ان رجلا من اصحاب النبی۔ روایت است از ابی نضرة
که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقال له ابو عبد الله۔ که گفته می شود او را ابو عبد الله۔ دخل علیه اصحابه۔ در آمدند برو
یاران او۔ یعودونه۔ در حالتیکه بیمار پرسی می کردند او را۔ وهو یبکی۔ و حال آنکه او می گریست۔ فقالوا له ما یبکیک۔ پس گفتند یاران او
مر او را چه چیز میگریاند ترا۔ الم یقل لک رسول الله۔ آیا نه گفته است ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خذ من شاربک۔ بگیر از موی
بروت خود و لبست و کوتاه کن آن را۔ ثم اقره حتی تلقانی۔ پس بر قرار دار آن را بهمین حال و دراز مکن و دائم باش بر آن تا آنکه ملاقات
کنی و پیش آئی مرا بر حوض یا در بهشت یا در جای دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگریی و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم ترا
بشارت بملاقات خود داده و لابد آن بی اسلام نبود۔ قال بلی۔ گفت ابو عبد الله آری گفته و بشارت داده است۔ ولکنی سمعت
رسول الله۔ ولیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول۔ میگفت۔ ان الله عز وجل قبض بیمینه قبضة۔ بدرستیکه خدا تعالی
گرفت بدست راست قدرت خود مشتی یعنی جماعهٔ از آدمیان را۔ واخری بالید الاخری۔ و گرفت جماعهٔ دیگر را بدست دیگر۔
وقال۔ و گفت۔ هذه لهذه وهذه لهذه۔ این قبضه و این جماعه که در دست راست اند مر این راست یعنی بهشت را و این جماعهٔ دیگر
در دست چپ اند مر دوزخ راست۔ ولا ابالی۔ و باک ندارم۔ ولا ادری فی ای القبضتین انا۔ و در نمی یابم و نمیدانم که در کدام یکی
ازین دو قبضه ام من یعنی اگر چه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بسلامت ایمان و در آمدن بهشت یافته ام اما پروردگار تعالی
بی نیاز است و قادر مطلق هر چه خواهد بکند و گفته که می در آرم در بهشت هر کرا خواهم و می افگنم در دوزخ هر کرا خواهم و باک ندارم و هیچکس را
نرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل نمی رود موجب گریه اینست بعضی از عرفا گفته اند که اگر چه بمقتضای صدق وعده و بشارت
شارع امنی و اطمینانی حاصل میشود و لیکن خوف لا ابالی از ساحت سینه بیرون نمی نهد و بدینحال مبتنی ست تمنی صحابه با وجود
بشارت به یا لیت کذا و یا لیت کذا یکی گفته ای کاش من گوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی و خوردندی و بیرون افگندندی
و دیگری گفته ای کاش من گیاهی بودمی و خاک بودمی و این را تحقیقی و بیانی ست که در رسالهٔ تسلیة المصاب ذکر کرده شده است

رواه احمد - وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی - روایت ست از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال اخذ الله
المیثاق من ظهر آدم - گرفت خدا تعالی عهد را از ذریت که بیرون آورد از پشت آدم - بنعمان - بفتح نون نام وادی ست نزدیک
عرفات در میان مکه و طائف واین ست مراد بقول راوی و تفصیل کرد نعمان را و گفت یعنی عرفه از جهت قرب جوار آن وادی از
عرفات - فاخرج من صلبه کل ذریة ذراها - پس بیرون آورد حق تعالی از استخوان پشت آدم هر ذریتی را که پیدا کرد آن را
فنثرهم - بثای مثلثه - بین یدیه - پس پراگنده کرد ایشان را در پیش آدم - کالذر - مانند مورچهای خرد - ثم کلمهم قبلا -
پستر کلام کرد با ایشان روبرو قبل بضمتین بمعنی مواجهت و روبرو - قال الست بربکم - گفت پروردگار تعالی آیا نیستم من
پروردگار شما - قالوا بلی - گفتند آری هستی تو پروردگار ما - شهدنا - گواهی داریم بر ربوبیت تو و سخن کردن این ذرات
مثل سخن کردن نمله سلیمان ست وهو علی کل شیء قدیر - ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین - تا نگوئید روز قیامت
بدرستی که ما بودیم ازین حال غافل - او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل - یا نگوئید روز قیامت که شرک بنا آوردند مگر پدران ما پیش
ازما - وکنا ذریة من بعدهم - و بودیم ما ذریت بعد از ایشان پس اقتدا و اتباع کردیم ایشان را - افتهلکنا بما فعل المبطلون - آیا
پس هلاک میگردانی ما را بکردار اهل بطالت و این سخن از ایشان عذر نشود زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی بر هر احدی از ذریت
واقع شده و پیغمبران باخبار صادقه خبر بدان داده و تذکار نموده اند - رواه احمد - عارفان گویند که این یاد دادن عهد الست بر
غافلان و بیخبران بوده الا هوشمندان بیدار دل هنوز بگوش هوش آن سوال و جواب می شنوند بیت الست از ازل
همچنان شان بگوش + بفریاد قالوا بلی در خروش + علی بن سهل اصفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چنان یاد دارم
که گوئی دیروز بود پیر هروی قدس سره گوید که درین سخن نقص ست صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده
و صوفی در همان روز است انتهی از محققان گویند که در عالم اله ماضی و مستقبل نبود آنجا همه حال ست لیس عند الله صباح ولا مساء
بیت آنکه از حق نیست غافل یک نفس + ماضی و مستقبلش حال ست و بس + سر در انبیا صلوات الله علیه وسلامه فرمود موسی را
می بینم که با هفتاد هزار از بنی اسرائیل حج می آید و بحقیقت در همان زمان می بیند که موسی در حیات خود می آمد نه آنکه از ماضی خبر میدهد
و این کلام را تحقیقی ست در مقام خود مذکور - وعن ابی بن کعب - انصاری ست حاضر شد عقبه اولی را و بدر را کاتب وحی
واقرء صحابه ملقب بسید القراء آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور شد که سوره لم یکن الذین کفروا بروی بخواند بسیاری از صحابه
و تابعین از وی روایت دارند رضی الله عنه و احوال او در بسیاری از مواضع مذکور است - فی قول الله - روایت ست
از ابی بن کعب در تفسیر قول خدا عز و جل و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم - و این تفسیر را اگرچه ابی بن کعب رفع بحضرت
صلی الله علیه وسلم نکرده ولیکن در حکم مرفوع است چه امثال این اخبار بی سماع از سید ابرار صلی الله علیه وسلم ممکن نباشد چنانکه
مقرر شد گذشت - قال - گفت ابی بن کعب - جمعهم - فراهم آورد پروردگار ایشان را - فجعلهم ازواجا - پس خواست که بگرداند ایشان را
اصناف پس گردانید - ثم صورهم - پستر صورت بخشید ایشان را - فاستنطقهم - پس گویا گردانید ایشان را - فتکلموا - پس سخن کردند

ایشان - ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق - پس فرا گرفت بر ایشان عهد و پیمان را - واشهدهم علی انفسهم - و گواه گردانید ایشان را بر ذاتهای
ایشان - الست بربکم - گفت آیا نیستم من پروردگار شما - قالوا بلیٰ - گفتند آری تو پروردگار مائی - قال فانی اشهد علیکم السموات
السبع والارضین السبع - گفت پروردگار تعالی پس بدرستیکه من گواه می گیرم بر شما هفت آسمان و هفت زمین را - و
اشهد علیکم اباکم آدم - و گواه می گیرم بر شما پدر شما را که آدم است تا اگر انکار کنید این استشهاد و اقرار را گواهی دهند ایشان
بر شما و ثابت گردانند بر شما آن را گفته اند اول اشارت ست به نصب دلائل عقلیه و ثانی به بعثت رسل که یاد دهند ایشان را
بخطابات سمعیه - ان تقولوا یوم القیمة لم نعلم بهذا - تا نگوئید بروز قیامت ندانسته بودیم ما این قضیه - اعلموا انه لا اله غیری -
بدانید که بدرستی و راستی که شان این ست که نیست هیچ معبود بحق جز من - ولا رب غیری - و نیست پروردگار جز من - ولا
تشرکوا بی شیئا - و شریک نگردانید بمن چیزی را - انی سارسل الیکم رسلی - بدرستیکه من سرانجام است که بفرستم بسوی
شما پیغمبران خود را - یذکرونکم عهدی ومیثاقی - که یاد دهند شما را عهد مرا و پیمان مرا - وانزل علیکم کتبی - و فرود آرم بر شما
کتابهای خود را - قالوا شهدنا بانک ربنا والهنا - گفتند ایشان گواهی دادیم ما باین که تو پروردگار مائی و معبود مائی -
لا رب لنا غیرک ولا اله لنا غیرک - نیست پروردگار ما را جز تو و نیست معبود ما را جز تو - فاقروا بذلک - پس اقرار کردند بآن
ورفع علیهم آدم - و برداشته شد و مشرف و مطلع گردانیده شد بر ایشان آدم علیه السلام - ینظر الیهم - در حالیکه نگاه می کند
بجانب ایشان - فرای الغنی والفقیر - پس دید آدم توانگر را و محتاج را - وحسن الصورة ودون ذلک - و دید نیکو صورت را و
پایان تر و کمتر از آن در نیکو صورتی یعنی همه را یکسان نیافت بعض غنی و بعض فقیر و بعض خوبصورت و بعض بدصورت و جز
آن مختلف در اشکال و صفات و احوال - فقال رب لولا سویت بین عبادک - پس گفت آدم ای پروردگار من چرا
برابری نکردی میان ایشان باآنکه همه بندگان تو اند مصرع بندگانیم این یکی مقبول و آن مردود چیست - قال انی احببت
ان اشکر - گفت پروردگار تعالی از جهت آن سویت نکردم زیرا که من دوست میدارم که شکر کرده شوم اگر همه را یکسان بر
یکحال و بر یک صفت می آفریدمی حقیقت شکر بوجود نیامدی و در هر یکی چیزی بنهاده ام که در دیگری نیست و چون دریابد شکر
گوید مثلاً در فقر تقوی و فراغ وقت و سلامت از آفات هست که در غنی نیست و هکذا - ورای الانبیاء فیهم مثل السرج علیهم
النور - و دید آدم پیغمبران را در میان ذریت خود مانند چراغها که میتابد بر ایشان روشنی - خصوا بمیثاق آخر فی الرسالة والنبوة -
مخصوص گردانیده شدند پیغمبران بعهد و پیمان دیگر زیاده بر عهد الوهیت در رسالت و نبوت تا حق آنها ادا کنند
و از عهده آن بیرون برآیند و احکام و شرائع و احکام الهی بخلق برسانند از اینجا معلوم شد که در میان نبوت و رسالت فرقی
هست چنانکه در کتب کلامیه مذکور ست - وهو قوله - و این عهد رسالت و نبوت مذکور ست در قول حق - تبارک و تعالی و
اذ اخذنا من النبیین میثاقهم - و چون گرفتیم ما که پروردگار جهانیانیم از پیغمبران پیمان ایشان را در رسالت و نبوت - الی قوله
تا قول وے تعالی - وعیسی ابن مریم - تمام این آیت اینچنین ست - وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیّٖنَ مِیْثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُّوْحٍ

وَاِبْرَاہِیْمَ وَمُوْسٰی وَعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ - کَانَ فِیْ تِلْکَ الْاَرْوَاحِ - بود عیسی بن مریم در میان ارواح آن ذریات مثل میان جسام
ایشان چون بر عیسی علیہ السلام روحانیت غالب بود و مسمے بروح اللہ بود او را مصور بجسم نساخت وہم در میان ارواح گذاشت
فارسلہ الی مریم - پس فرستاد حق تعالی عیسی را کہ روح بود در میان ارواح بسوی مریم علیہا السلام فحدث عن ابی انہ دخل
من فیہا - پس حدیث کردہ شدہ از ابی بن کعب کہ عیسے در آمد در مریم از راہ دہان وی - رواہ احمد - وعن ابی الدرداء
رضی اللہ عنہ - قال بینما نحن عند رسول اللہ - گفت ابو الدرداء در اثنای آنکہ بودیم ما نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نتذاکر
ما یکون - تذاکرہ و گفتگو می کردیم چیزے را کہ پیدا میشود و حادث میگردد یعنی می گفتیم کہ بسابقہ قضاء و قدر است یا از سر نو
پیدا میشود بی آن سابقہ از ینجا ظاہر میشود کہ مذاکرہ قضا کہ نہ بطریق نزاع وجدال بود ممنوع نیست ولہذا آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم ایشان را از ان منع نکرد و زجر نمود بلکہ جواب داد و تعلیم کرد - اذ قال رسول اللہ - ناگاہ جواب داد و گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم کہ اینہمہ مقضے و مقدر است و آنچہ مقدر است قطعاً متغیر نمیگردد و ذکر کرد مثالی از ان و آن خلق مرد است
بضم خا بمعنی سیرت باطن او کہ قابل زوال و تغیر نیست بخلاف خلق وی بفتح خا بمعنے صورت ظاہر کہ متغیر میشود بحسب ظاہر
پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - اذا سمعتم بجبل زال عن مکانہ فصدقوہ - چون بشنوید کوہے را کہ جنبید و دور شد
از جای خود پس تصدیق کنید و باور دارید آن را کہ ممکن ست - واذا سمعتم برجل تغیر عن خلقہ - و چون بشنوید مردی را
کہ متغیر شد و جدا شد از خوے و خصلت خود - فلا تصدقوا بہ - پس تصدیق نکنید بدان و باور ندارید آن را - فانہ یصیر الی
ما جبل علیہ - زیرا کہ بدرستی آن مرد می گردد و باز می آید بسوی صفتے کہ مجبول و مخلوق شدہ است بر ان صفت و مقدر گشتہ بروی
پس آنکہ او را کیس و دانا و زیرک آفریدہ اند و تقدیر الٰہی بر ان رفتہ کہ چنین باشد ہرگز احمق و نادان و گول نمیگردد و بر عکس
نیز نہ و اما آنکہ در ظاہر بحسب عادت یا مصاحبت و مخالطت دانا و زیرک نماید و بعوارض و حوادث گول و نادان رنگ گردد
یا گول است کہ بعوارض و ریاضت و تجربہ دانا صفت شود آن نہ ازین قبیل است سخن در ان کس است کہ مجبول مخلوق
بر خلقی افتادہ و قضاء و قدر الٰہی در حق وی چنین رفتہ این قسم ہرگز تغیر و تبدیل پذیر نبود در ریاضت و مجاہدت و سعی و
طلب در ان قسم دیگر میسر بود نہ درین - رواہ احمد - وعن ام سلمۃ رضی اللہ عنہا - قالت - روایت ست از ام سلمہ
کہ گفت - یا رسول اللہ لا یزال یصیبک فی کل عام وجع - ہمیشہ ہستی تو کہ میرسد ترا در ہر سال دردے - من الشاۃ المسمومۃ
التی اکلت - از ان گوسفند زہر دار کہ خوردہ بودی یعنی در خیبر - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ما اصابنی شیء منہا
نرسید مرا چیزی از درد از ان گوسفند - الا وہو مکتوب علی - مگر کہ آن چیز نوشتہ شدہ و تقدیر کردہ شدہ بر من - وآدم
فی طینتہ - و حالانکہ آدم در طینت خود بود کنایت ست از تقدیر ازلی و طینت بمعنے پارۂ گل و خلقت و جبلت آید چون
ام سلمہ تکلم بظاہر مجاز کرد و نسبت حدوث درد بگوسفند زہر دار کرد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را بحقیقت برد و فرمود کہ اینہمہ
بتقدیر الٰہی ست کہ در ازل رفتہ - رواہ ابن ماجہ

باب اثبات عذاب القبر

چون قومی از مبتدعه و اهل اهوا که اکثر معتزله و بعض روافض باشند انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشهوره که قدر مشترک ازان بحد تواتر رسیده در آن ورود یافته است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن و اعتقاد بدان مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و ذکر کند احادیث وارده درین باب و عذاب مشتق ست از عذب بمعنی منع و منع زیرا که منع میکند و باز میدارد شخص را از مخالفت امر و نهی یا مشتق است از عذاب بمعنی خس و خاشاک که در آب افتد چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره گرداند عذاب نیز عیش شخص را منغص و مکدر سازد و بعض گویند مشتق از عذب است بمعنی آب شیرین چه عذاب شخص دشمن و بدخواه او را شیرین نماید و باین علاقه عذاب نام کردند و مراد بقبر عالم برزخ ست که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو و مقام نه آن گوی که مرده در روی دفن کنند چه بسا مردگان که در آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تحلیل روند الا جزوی ازان که آنرا جزو اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند پروردگار تعالی و تقدس بقدرت خود آنرا نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر خواهد هم بدان جزو روح را متعلق سازد و جانی بخشد و عذاب کند و نعمت دهد پروردگار تعالی بر همه چیز قادر است و کسیکه در عجائب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت در آن نگرد هیچ چیز را از عجائب و غرائب منکر نگردد و بلیت کند هرچه خواهد بر حکم نیست + که پیدا و پنهان نزد وش یکیست + و در تصدیق بعذاب قبر و امثال آن از مقامات ست اصح و اسلم و اقوی آنست که ایمان بیارند که ملائکه و مار و کژدم و گزیدن ایشان که در احادیث واقع شده است همه بحکم واقع موجود اند نه محض مثال خیال و آنکه ما نه بینیم و نه دریابیم در وجود آن زیان ندارد زیرا که عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید آنرا چشمی دیگر ست که بآن توان دید و اگر بچشم سر نماید بآن نیز توان دید نمی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم می آمد و می نشست و حکایات میکرد و پیام حق میگذارانید و صحابه در مجلس همه نشسته میبودند و نمی دیدند و بدان ایمان می آوردند و اگر درینجا ترددی هست فکر ایمان باز باید کرد چون نور ایمان در دل درآمد و سینه بآن نور گشاده شد دیگر هیچ مشکل نیست حقتعالی از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه نگاهدارد والله الهادی و اختلاف کرده اند که عذاب در قبر بر زنده گردانیدن میت ست یا در مقابله داشتن روح بادی یا بنوعی دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را بدریافت که حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیات ست چنانکه ظاهر احادیث دال ست بران و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی در آرند چنانکه در دنیا بود یا بجزوی از اجزای وی متعلق سازند حکیمی که از علمای شافعیه است گفته است که اگر این قول صحیح ست بهتر و مناسب تر بدان از دل آدمی باشد که ینبوع حیات و محل ادراک ست و اگر همین قدر بدانند که پروردگار تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی از الم و راحت دریابد در اعتقاد صحیح کفایت ست والله اعلم بحقیقة الحال

الفصل الاول عن البراء بن عازب صحابی است اول مشاهده او خندق ست پیش ازان صغیر شمردند او را حاضر شد احد را او غزا کرد همراه آنحضرت پانزده غزوه براء نزول کرد کوفه را و فتح کرد ری را و حاضر بود با علی رض در جمل و صفین و نهروان رضی الله عنه عن النبی - روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فرمود

مسلمان ور وقتیکہ رسیده شود در قبر گواهی میدهد بالوهیت حق و رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم - فذلک قولہ - پس آن گواهی دادن
مراد است بقول خدا تعالی کہ فرموده است - یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة - ثابت در
جای میدارد خدا تعالی مومنانرا بالقول ثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت مومنان بر قول ثابت کہ درین آیت واقع شده
است مراد بآن قرار و ثبات در جواب سوالی ست کہ مومن در قبر پرسیده میشود کہ کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو
شهادتین جواب از هرسه چیز است چہ دین اسلام همین ست - وفی روایة - و در روایتی دیگر لفظ حدیث اینچنین آمده است کہ
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال - فرمود این آیت کہ - یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر - فرود آمده
است در شان عذاب قبر - یقال لہ من ربک - گفتہ میشود مراورا کیست پروردگار تو - فیقول ربی اللہ - پس میگوید پروردگار
من خداست - ونبیی محمد - و پیغمبر من محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم متفق علیہ - ولفظ مصابیح اینچنین ست اذا قیل لہ من ربک
وما دینک ومن نبیک - چون گفتہ میشود مراورا کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو فیقول ربی اللہ و دینی الاسلام و نبیی
محمد پس میگوید پروردگار من خداست و دین من اسلام ست و پیغمبر من محمد است صلی اللہ علیہ وسلم و این لفظ اتم و اظهر ست - وعن
انس رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره - بدرستیکہ بنده چون نهاده شود در گورش - وتولی عنہ
اصحابہ - و روی بگردانند از وی یاران وی - انہ لیسمع قرع نعالہم - بدرستیکہ وی بتحقیق میشنود کوفتن نعال اصحاب را یعنی آواز پایهای
ایشانرا کہ بر زمین میروند - اتاه ملکان - می آیند او را دو فرشتہ - فیقعدانہ - پس مینشانند آن دو فرشتہ او را - فیقولان ماکنت
تقول فی هذا الرجل - پس میگویند آن دو فرشتہ چہ میگفتی تو در حق این مرد لمحمد - یعنی هذا الرجل کہ میگویند آنحضرت را میخواهند صلی اللہ
علیہ وسلم - و اشارت بهذا بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا از جهت شهرت امر و حضور اوست در اذهان ما اگرچہ غائب ست یا باحضار
ذات شریف وی عیان باین طریق کہ در قبر مثالی از حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم حاضر ساختہ باشند تا مشاهده جمال جان افزای
او عقده اشکال کہ در کار افتاده کشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد و درینجا بشارتیست مر مشتاقان
غمزده را کہ اگر بامید این شادی جان دهند و زنده در گور روند جای آن دارد شعر در ظلمت فراق تو گر جان دهم چہ غم ÷ غم نیست
گر ز ماه رخت پرتوی فتد ÷ شب عاشقان بیدل چہ شب دراز باشد ÷ تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد - فاما المومن فیقول - اما مومن
کہ مصدق فضل و کمال و دلداده حسن و جمال اوست میگوید - اشهد انہ عبد اللہ و رسولہ - گواهی میدهم به بدن و جان میگویم کہ
وی بنده خاص خدا و فرستاده بر حق اوست - فیقال لہ انظر الی مقعدک من النار - پس گفتہ میشود مر مومن را کہ نگاه کن بجای
نشست خود از آتش دوزخ کہ برای تو آماده ساختہ بودند - قد ابدلک اللہ بہ مقعدا من الجنة - بتحقیق بدل کرده است برای تو خدای
تعالی بجای نشست تو کہ در دوزخ بود جای نشستی از بهشت - فیراهما جمیعا - پس می بیند آن مومن هر دو جای را کہ از دوزخ ست
و بهشت و حکمت در نمودن هر دو جای آنست کہ فرح و سرور وی بیفزاید یکی بجهت خلاص شدن از بلیہ دوزخ و دیگر اختصاص یافتن
بعطیہ بهشت و کافر را حال بر عکس این خواهد بود - واما المنافق والکافر فیقال لہ ماکنت تقول فی هذا الرجل - اما منافق و کافر پس گفتہ میشود هر یک را

چہ می گفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم - فیقول لا ادری - پس می گوید منافق و کافر نمیدانم و در نمی یابم
کنت اقول ما یقول الناس - بودم من کہ می گفتم در شان وی آنچہ می گفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را - فیقال لہ
لا دریت ولا تلیت - پس گفتہ می شود مر او را در نیافتی تو بعقل خود و نخواندی تو قرآن را یا تبعیت نکردی اہل حق را و اصل
تلیت تلوت بود واو را بیا بدل کردند در تحقیق تلیت وجوہ بسیار است کہ در شرح آنرا ذکر کردہ ایم - ویضرب بمطارق من حدید -
و زدہ میشود ہر یک از منافق و کافر بمطارق از آہن و مطارق جمع مطرقہ بکسر میم و سکون طا خائیسک آہنگران ضربۃ - زدنی
عظیم شدید - فیصیح صیحۃ یسمعہا من یلیہ غیر الثقلین - پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی کہ می شنود آن را ہر کہ نزدیک اوست جز
آدمیان و پریان کہ اگر ایشان نیز می شنوانند تا قاعدہ ابتلا و تکلیف بجای نماند و ایمان بالغیب باشد و ضروری عیانی نگردد و نیز تا موجب انقطاع
سلسلہ معیشت نگردد و ثقلین نام جن و انس است ثقل بفتحتین در اصل رخت مسافر و حشم وی ہر چیز نفیس مصون را نیز گویند چنانکہ فرمود انی
تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ و عترتی کذا فی القاموس - متفق علیہ ولفظہ للبخاری این حدیث را بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند
ولیکن لفظ وی مر بخاری است تنبیہ در احادیث صحیحہ آنچہ مذکور شدہ ہمین نجات مومن و عذاب کافر و منافق است و این حال مومن مطیع
خواہد بود و مذکور نشدہ کہ حال مومن فاسق چیست آیا او را عذابی ہست یا نیست پس گفتہ اند کہ حکم مومن فاسق آنست کہ در جواب ہمچو مومن
مطیع است و در بشارت و فتح باب بہشت مثال آن یا در این نیز شریک باشد اما در مرتبہ کمتر باشد تواند کہ نوعی از عذاب نیز کنند مگر آن کہ
فاسقی باشد کہ خواستہ است خدا مغفرت او را واللہ اعلم - **وعن عبد اللہ بن عمر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احدکم اذا مات
عرض علیہ مقعدہ - بدرستیکہ یکی از شما چون بمیرد ظاہر کردہ میشود بروی و نمودہ می شود او را نشستگاہ وے - بالغداۃ والعشی - در بامداد
و شبانگاہ ان کان من اہل الجنۃ فمن اہل الجنۃ - اگر باشد میت از بہشتیان نمودہ میشود نشستگاہ وی از نشستگاہ بہشتیان - وان
کان من اہل النار فمن اہل النار - و اگر باشد از دوزخیان نمودہ میشود نشستگاہ وی از نشستگاہ دوزخیان - فیقال ہذا مقعدک حتی
یبعثک اللہ الیہ یوم القیمۃ - پس گفتہ میشود کہ این جای نشست تست موقوف و منتظر باش برآمدن را تا آن وقت کہ برانگیزد ترا خدای تعالی
بسوی آن جای یا بسوی خود در روز قیامت متفق علیہ - **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا ان یہودیۃ دخلت علیہا - روایت است از عائشہ کہ یہودی
زنی در آمد بروی - فذکرت عذاب القبر - پس یاد کرد آن زن قضیہ عذاب قبر را - فقالت لہا اعاذک اللہ من عذاب القبر - پس گفت
آن زن یہودیہ مر عائشہ را پناہ دہد ترا خدای تعالی از عذاب قبر و چون عائشہ رضی اللہ عنہا قضیہ عذاب قبر را ندانستہ بود و نام آنرا ہرگز
نشنیدہ حیران ماند و غریب پنداشت آنرا - فسألت عائشۃ رسول اللہ - پس پرسید عائشہ پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن عذاب
القبر - از عذاب قبر کہ آیا مردہ را عذاب در قبر میباشد - فقال نعم عذاب القبر حق - پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری
عذاب قبر حق و ثابت است - قالت عائشۃ فما رایت رسول اللہ - گفت عائشہ پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بعد
ازین حکایت - صلی صلوۃ الا تعوذ باللہ من عذاب القبر - کہ گذاردہ باشد ہیچ نمازی را مگر آنکہ استعاذہ کردہ و پناہ جستہ بخدا از عذاب قبر
احتمال دارد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز پیش از گفتن یہودیہ عذاب قبر را نمی دانستہ و وحی بدان نیامدہ بود پس از آن وحی آمد کہ عذاب

در قبر می باشند پس بعایشه خبر داد که عذاب قبر حق است و استعاذه از وی بعد از نماز در وخود ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود ولیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن یهودیه اتفاقی افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشه ازان خبردار نبود و بعد از رسیدن وحی
تعوذ بجهر کرد تا تنبیه و تذکیر کند او را و این اولی و اظهر احتمالات است - والله اعلم متفق علیه - **وعن زید بن ثابت**
انصاری مدنی کاتب وحی از اجله فقها قایم بفرائض چون هجرت کرد آنحضرت یازده ساله بود و صغیر پنداشتند او را در بدر و حاضر
شد او را و سایر مشاهد را که بعد از وی بود وی نیز یکی ازان کسانیست که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابوبکر رض و نقل کرد
در مصحف در زمان عثمان رض قال بینا رسول الله گفت زید بن ثابت در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی حائط لبنی النجار
بود در بوستانی مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار - علی بغلة له - سوار بر استری که مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود - ونحن
معه - و بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه وسلم - اذ حادت به - ناگاه برمید و خم گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از پشت خود حید لغت
مهمله خمیدن و میل کردن - فکادت تلقیه - پس نزدیک بود که بیفکند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر زمین - واذا اقبر ستة او خمسة -
ناگاه قبرها بود در آنجا شش یا پنج - فقال من یعرف اصحاب هذه الاقبر - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که می شناسد صاحبان این قبرها را
که دفن شده اند در او - فقال رجل انا - گفت مردی که من میشناسم - قال فمتی مات هؤلاء - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بگو که کی
مرده اند و در کدام زمان از عالم رفته اند - قال فی الشرک - گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند - فقال - پس گفت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها - این امت یعنی گروه آدمیان مبتلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند در گورهای خود - فلولا ان لا تدافنوا
پس اگر نمی بود ترس و ملاحظه آنکه گور نکنید شما مردهای خود را و رسم گور کردن برنیفتد از عالم - لدعوت الله ان یسمعکم - هر آئینه دعا میکردم خدای
تعالی را که بشنواند شما را - من عذاب القبر الذی اسمع منه - چیزی از عذاب قبر که میشنوم من ازان یعنی اگر بشنوید شما آواز عذاب را دیگر
مردهای خود را در گور نمی نهید در اینجا اشکال می آرند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن کردن نیست و خدای تعالی
اگر خواهد عذاب میکند مرده را اگرچه باشد در صحرا یا در شکم ماهی جز آن و نیز امر کرده شده اند مومنان بدفن اموات ترک آن از ایشان
بجهت این ترس چه گنجایش دارد و توجیه کرده اند از این اشکال بچند وجه یکی آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی و دهشتی
عارض میشود شما را که بیهوش و بیعقل میگرداند و قوت و فرصت دفن نمی ماند چنانکه در بیان ناشنیدن ثقلین صیحه میت را گذشت که اگر بشنوند
کار خانه معیشت معطل و منقطع گردد پس ترک دفن نه از جهت خوف عذاب است بلکه بسبب فوات عقل و پریدن هوش است و دیگر آنکه اگر
بشنوید عذاب و بار ادهشت و خشیتی حاصل میگردد شما را از مشاهده اموات بحدیکه نزدیک نمیتوانید آمد با ایشان تا تجهیز و تکفین کنید و دفن
نمائید و وجه دیگر آنکه طبائع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود و در شریعت نیز امر بدان کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر حدیث
محل حضور مردم و اجتماع ایشانست پس در صحراهای بعید بیفکنند تا کسی آنجا نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر عیبهای ایشان والله
اعلم - ثم اقبل علینا بوجهه فقال - پس توجه آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما بروی مبارک خود پس گفت - تعوذوا بالله من عذاب النار - پناه جوئید
بخدا از عذاب آتش - قالوا - گفتند صحابه - نعوذ بالله من عذاب النار - پناه میجوئیم بخدا از عذاب آتش - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - تعوذوا

بالله من عذاب القبر پناه بجوئید بخدا از عذاب قبر قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من عذاب القبر پناه میجوئیم بخدا از عذاب قبر قال فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن پناه جوئید بخدا از فتنها از آنچه آشکار است از فتنها که بجسد تعلق دارد و از آنچه پوشیده است
که بدل تعلق دارد یا آنچه ظاهر است بر شما و میدانند شما آنرا و آنچه پوشیده است بر شما و نمیدانید آنرا قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من الفتن ما ظهر
منها وما بطن قال فرمود تعوذوا بالله من فتنة الدجال پناه جوئید بخدا از فتنه دجال قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من فتنة الدجال رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قبر المیت اتاه ملکان اسودان ازرقان
چون گور کرده میشود مرده آیند در او دو فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ کبود چشم سیاهی رنگ یا محمول بر حقیقت چه در سیاهی
وحشتی و دهشتی میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و بشاعت صورت اما کبودی چشم مراد بدان تیز نگاه کردن و چشم
گردانیدن است چنانچه دشمن بجانب دشمن نگاه کند چشم برگردد و سیاهی پوشیده شود و سفیدی نماید و بعض گفته اند که عرب دشمن را بکبود چشمی
از آن وصف کنند که روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود چشم میباشند یقال لاحدهما المنکر والآخر النکیر گفته میشود و نام کرده میشود
مر یکی از آن دو فرشته را منکر بفتح کاف و مر دیگر را نکیر هر دو بمعنی نا آشنا و موحش اند مشتق از نکرت ضد معرفت و ظاهر آنست که منکر و نکیر
نام دو شخص است که بر سر میت متمثل حاضر آیند و بعض گفته اند که نام دو گروه است و هر کدام ازین دو گروه را افراد بسیار است و نیز گفته اند
که منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان مطیعان را نام مبشر و بشیر است والله اعلم فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل پس
بگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در شان این مرد فیقول پس میگوید میت در جواب این سوال هو عبد الله ورسوله وی بنده خداست و فرستاده
او واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فیقولان قد کنا نعلم انک تقول هذا پس میگویند آن دو فرشته تحقیق بودیم ما که
میدانستیم که تو میگوئی این جواب را یعنی سیمای ایمان در ناصیه حال تو دیده بودیم ثم یفسح له فی قبره سبعون ذراعا
فی سبعین پس فراخ کرده میشود مر میت را در قبرش هفتاد گز در هفتاد گز کنایت است از فسحت مبالغه در آن نه عدد
معین ثم ینور له فیه پس روشن گردانیده میشود مر میت را در قبرش ثم یقال له نم پس گفته میشود میت را خواب و استراحت کن
فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم پس میگوید میت باز برگردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم ایشان را ازین حال خوش خود چنانچه غریبی در شهر
غریب راحتی یابد و ذوقی بیند گوید کاشکی بروم و کسان خود را ببینم و حال خوش خود را با ایشان بنمایم فیقولان نم کنومة
العروس پس گفته می شود مر میت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نو کدخدا است و عروس مرد و زن هر دو را گویند
الذی لا یوقظه الا احب اهله الیه آن عروس که بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اهل خانه وی نزد وی چه بیدار گردانیدن
از هر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و نمیتوانند هر کس بیدار کرد مگر محبوب بیاید و بیدار گرداند حتی یبعثه الله من مضجعه
ذلک تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی ازین خوابگاه وی و ان کان منافقا قال و اگر باشد میت منافق
کافر میگوید سمعت الناس یقولون قولا شنیدم من مردم را که میگویند سخنی را در حق این مرد یعنی آن حضرت صلی
الله علیه وسلم فقلت مثله پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب انکار کردم او را لا ادری درنمی یابم حقیقت حال آ

فیقولان قد کنا نعلم انک تقول ذلک - پس می گویند فرشتگان بتحقیق بودیم ما که می دانستیم که تو می گوئی آن را یعنی نشان
کفر در روی تو یافته بودیم - فیقال للارض التئمی علیه - پس گفته میشود مر زمین را باهم بیای بروی و بپیچ او را - فتلتئم علیه - پس
بهم بر می آید و می پیچد زمین بروی - فتختلف اضلاعه - پس مختلف و متبدل میگردد پهلوهای وی یعنی پهلوهای راست بجای
چپ آید و پهلوهای چپ بجانب راست - فلا یزال فیها معذبا - پس همیشه هست وی در زمین عذاب کرده شده - حتی
یبعثه الله من مضجعه ذلک - تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی از آن خوابگاه - رواه الترمذی - **وعن البراء
بن عازب** عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاتیه ملکان فیجلسانه - می آیند مومن
را در قبر دو فرشته پس نشانند او را - فیقولان له من ربک - پس میگویند مر او را کیست پروردگار تو - فیقول ربی الله - پس میگوید
مومن پروردگار من خداست - فیقولان له ما دینک - پس میگویند مر او را چیست دین تو - فیقول دینی الاسلام - پس
میگوید دین من اسلام است - فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم - پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته شده است
در میان شما - فیقول هو رسول الله صلی الله علیه وسلم - پس میگوید مومن وی فرستادهٔ خداست - فیقولان له وما یدریک - پس
میگویند مر او را چه دریابانید ترا یعنی از کجا دانستی که وی رسول خداست - فیقول قرات کتاب الله فامنت به وصدقت -
پس میگوید مومن خواندم کتاب خدا را پس ایمان آوردم بوی و گرویدم - فذلک قوله - پس آنست مراد بقول خداوند تعالی یثبت
الله الذین امنوا بالقول الثابت یعنی مراد به تثبیت در این قول جواب فرشتگان در قبر بران وجه که مذکور شد - قال - گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی - پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که راست گفت بندهٔ من ظاهر
لفظ آنست که آواز دهنده حق جل وعلا باشد به پیدا کردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد
از جانب وی تعالی - فافرشوه من الجنة - پس بگردانید و بگسترانید برای وی فرشی از فرشهای بهشت و افرشوه روایت
بفتح همزه است از افراش - والبسوه من الجنة - و بپوشانید او را از پوششهای بهشت - وافتحوا له بابا الی الجنة - و بگشایید
برای او دری بسوی بهشت - فیفتح - پس گشاده میشود برای وی دری بسوی بهشت - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم -
فیاتیه من روحها وطیبها - پس می آید مومن را از راحت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن - ویفسح فیها
مد بصره - و فراخ کرده میشود مر مومن را در جانب بهشت که گشاده شده است دری بسوی آن تا غایتی که میرسد نظر وی - در حدیث
سابق گذشت که فسحت در قبر مومن هفتاد در هفتاد گز است و گفته شد که این کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه حد معین و
مد بصر نیز مبالغه است نه تحدید و تعیین یا این برای عموم مسلمانان باشد و مد بصر برای اهل خصوص یا متفاوت درجات بفضل الهی تعالی - واما
الکافر فذکر موته - و اما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصهٔ موت او را - قال - فرمود - ویعاد روحه فی جسده - و باز آورده میشود
روح کافر در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدن است بحقیقت چنانچه در دنیا مگر آنکه گفته شود که این مخصوص بکافر است تا محنت
گردد عذاب وی بیشتر میشود آنرا والله اعلم - ویاتیه ملکان فیجلسانه - می آیند کافر را دو فرشته پس نشانند او را - فیقولان من ربک - پس میگویند مر او را کیست پروردگار تو

فیقول - پس میگوید - ہاہ ہاہ - و این کلمہ ایست کہ حیران و دہشت زدہ و دردناک گوید چنانکہ آہ آہ و واے واے - لا ادری
نمیدانم و در نمی یابم - فیقولان لہ ما دینک - پس میگویند مراد را چیست دین تو - فیقول - پس میگوید - ہاہ ہاہ لا ادری فیقولان
ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم - پس میگویند چیست حال این مردے کہ برانگیختہ شدہ است درمیان شما فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فینادی
منادٍ من السماء ان کذب - پس آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان کہ دروغ گفت این کافر کہ نمیدانم چہ آوازہ دین اسلام و نبوت
محمد مصطفٰے صلی اللہ علیہ وسلم و سطوع انوار آن در مشرق و مغرب رفتہ بود نداند چہ معنی دارد بدانکہ در مومن بجہت اطاعت و انقیاد وے عبدی
گفت و بتشریف و اکرام اضافت بنواخت نہ در کافر اگرچہ مومن و کافر باعتبار آفرینش ہمہ بندگان او بند اما محبت و رضا مخصوص بمومنان است
فافرشوہ من النار والبسوہ من النار وافتحوا لہ بابا الی النار - پس گسترانید براے او فرشے از آتش و بپوشانید او را پوششے از آتش و بکشائید
براے او درے بسوے آتش - قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فیاتیہ من حرہا وسمومہا - پس می آید کافر را از گرمی و تاب آتش
و باد گرم آن کہ مزاج زہر دارد - قال - گفت - ویضیق علیہ قبرہ - و تنگ کردہ میشود بر کافر گور او - حتی تختلف فیہ اضلاعہ - تا آنکہ مختلف
و متبدل میگردد در قبر استخوانہاے پہلوے او - ثم یقیض لہ اعمی اصم - پس تر مسلط گردانیدہ میشود بروے فرشتہ کہ کور و کر است
کنایت است از بے مہری و بے شفقتی و بے رقتے کہ تغافل میزند از دیدن حال پریشان وے و نمی شنود و گوش نمی نہد بفریاد و نالہ
وے و رحم نمیکند بروے - معہ مرزبۃ من حدید - باوے کلوخ کوبیست از آہن و مرزبہ بکسر میم و سکون را و فتح زاے معجمہ و تشدید با و تخفیف
آن نیز خواندہ اند - لو ضرب بہا جبل لصار ترابا - این چنین مرزبہ سخت و بزرگ کہ اگر زدہ شود بوے کوہے را ہر آئینہ میگردد خاک
فیضربہ بہا ضربۃ - پس میزند آن فرشتہ کافر را بآن مرزبہ زدنی - فیصیح صیحۃ - پس فریاد کند آن فریاد کردنی کہ یسمعہا ما بین المشرق والمغرب
میشنود آواز آن زدن را ہر چہ درمیان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکہ نباتات و جمادات نیز - الا الثقلین - مگر جن و انس کہ ایشان
را نمی شنوانند بجہت حکمتے کہ در فصل اول در حدیث انس گذشت فیصیر ترابا - پس کافر میگردد خاک و نابود - ثم یعاد فیہ الروح - پس
باز آوردہ میشود در بدن وے جان پس اعادۂ روح و زندہ گردانیدن کافر در قبر مکرر می کنند و این براے تشدید عذاب و مبالغہ است در
جزاے انکار او است بعث و اعادۂ روح را و طیبی گفتہ کہ برین تقدیر در قبر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکہ بعض در تفسیر کریمہ ﴿رَبَّنَا اَمَتَّنَا
اثْنَتَيْنِ وَاَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ﴾ گفتہ اند و باین حدیث تمسک کردہ و بعض باماتت اولی ہمین میرانیدن متعارف کہ در دنیا است ارادہ نمودہ اند
و احیاے اولی در قبر و اماتت دوم میرانیدن بعد از جواب سوال ملکین و احیاے دوم بعث و نشور و بر ہر تقدیر از اقوال ایشان ظاہر
میشود کہ مردہ را بعد از سوال و جواب و نمودن جاے نشست او در بہشت و دوزخ و فتح باب بآن میمیرانند و در وقت بعث زندہ میگردانند
و از احادیث کہ مذکور شدند معلوم میگردد کہ مردہ تا قیامت در گور در عذاب و نعمت در رنج و راحت میباشد و این مگر روح او را باشد و با وجود موت
و عدم تعلق روح ببدن چنانکہ شعور و ادراک زائران و شناختن ایشان را نیز روح او را است فتدبر واللہ اعلم - رواہ احمد و ابو داؤد -
وعن عثمان - رضی اللہ عنہ - انہ کان اذا وقف علی قبر بکی - روایت است از عثمان کہ بود وے رضی اللہ عنہ چون می ایستاد
بر سر گورے میگریست و بسیار میگریست - حتی یبل لحیتہ - تا آنکہ تر میساخت ریش خود را باشک - فقیل لہ تذکر الجنۃ والنار فلا تبکی

پس گفتہ میشد مر عثمان را کہ ذکر میکنی و یاد می آری بہشت و دوزخ را و نمیگریی۔ و تبکی من ہذا۔ و میگریی ازین یعنی از ایستادن بر سر قبر و نگریستن و یاد کردن عذاب آن۔ فقال ان رسول اللہ۔ پس گفت عثمان کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفتہ است۔ ان القبر اول منزل من منازل الآخرۃ۔ بدرستی و راستی کہ قبر نخستین منزلے ست از منزلہا ے آخرت۔ فان نجا منہ پس اگر برست کسے از عذاب قبر و محنت آن۔ فما بعدہ ایسر منہ۔ پس چیزے کہ پس از وست از منازل دیگر و عقبہا ے دیگر آسان تر ست ازان۔ و ان لم ینج منہ فما بعدہ اشد منہ۔ و اگر نرست از عذاب قبر پس انچہ بعد از وست سخت تر ست ازان چنانکہ در عالم ظاہر گناہگارے را کہ در حضرت سلطان بیارند اگر در اول آمدن لطف کردند و آسان گرفتند بعد ازوے آسان تر میشود و اگر ہم از اول بپیچیدند کار سخت تر می افتد قال۔ گفت عثمان۔ و قال رسول اللہ۔ و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما رایت منظراً قط۔ ندیدہ ام من ہیچ نظر گاہے زشت و ناخوش را ہرگز۔ الا و القبر افظع منہ۔ مگر آنکہ دیدن گور زشت تر ازانست کہ محنت و شدت را بیاد دہد و عیش را منغص گرداند۔ رواہ الترمذی و ابن ماجۃ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ و عنہ قال کان النبی۔ و ہم از عثمان ست رضی اللہ عنہ کہ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا فرغ من دفن المیت وقف علیہ۔ چون می پرداخت از گور کردن مردہ می ایستاد بر وے۔ فقال پس میگفت۔ استغفروا لاخیکم۔ طلب آمرزش کنید مر برادر خود را۔ ثم سلوا لہ بالتثبیت پستر طلب بید و درخواہید برا ے وے از خدا کہ ثابت دارد او را در جواب سوال ملکین۔ فانہ الآن یسال۔ پس بدرستی کہ وے اکنون پرسیدہ میشود۔ رواہ ابوداؤد۔ و درین حدیث دلیل است کہ دعاے زندگان سود کنندہ است مردگان را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب رحمت است و ہمین است مذہب مشائخ اہل سنت و جماعت رضوان اللہ علیہم اجمعین در عقائد نوشتہ اند و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتہم عنہم نفع لہم و این دعا و طلب تثبیت غیر تلقین میت ست کہ بعد از دفن کنند و مستحب ست نزد بسیارے از شافعیہ و بعضے از حنفیہ و حدیثے از ابی امامہ رضی اللہ عنہ آمدہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون مرد یکے از برادران شما و دفن کردید او را و ریختید بر وے خاک باید کہ بایستد مردے از شما نزد سر وے و بگوید یا فلان بن فلانہ و وے یعنی میت می شنود آن را و لیکن جواب نمیدہد پستر بگوید یا فلان بن فلانہ چون باز بشنود بر می نشیند در قبر پستر بگوید یا فلان بن فلانہ درین نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدا ے تعالی ترا و لیکن شما نمی شنوید پستر گوید یاد کن اے فلان آن کلمہ را کہ برآمدہ بران از دنیا شہادۃ ان لا الہ الا اللہ و ان محمداً عبدہ و رسولہ و آنکہ راضی شدہ کہ خدا ے تعالی پروردگار تست و محمد صلی اللہ علیہ وسلم پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون گفت این را میگیرد یکے از منکر و نکیر دست دیگرے را و میگوید بیرون آئید از پیش این بندہ چہ کار داریم ما باوے اکنون کہ حق سبحانہ و تعالی تلقین کرد او را حجت او را مردے گفت یا رسول اللہ اگر نام مادر میت ندانیم چگوئیم وے کہ نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بحوا کہ مادر ہمہ است انتہی و خواندن اول سورۂ بقرہ تا مفلحون و آخر آن از آمن الرسول نیز آمدہ است و اگر ختم قرآن کنند اولے و افضل باشد و از بعض علما شنیدہ شدہ است کہ اگر مسئلہ از مسائل فقہ ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول رحمت است و مناسب حال ذکر مسئلہ فرائض است و مختار آنست کہ خواندن قرآن بر سر قبر مکروہ نیست خلافاً لبعضہم کذا قال الشیخ ابن الہمام۔ و عن ابی سعید

رضی اللہ عنہ- قال قال رسول اللہ گفت ابو سعید خدری گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیسلط علی الکافر فی قبرہ- ہر آئینہ برگماشتہ میشود بر کافر در گور او- تسعۃ وتسعون تنینا- نود و نہ اژدہا- تنہسہ وتلدغہ حتی تقوم الساعۃ- میگزند کافر را تا آنکہ بر پا میشود قیامت- تنین بکسر فوقانیہ وکسر نون اولے و تشدید آن مار بزرگ کہ آن را اژدہا گویند لدغ گزیدن است و نہس بفتح نون و سکون ہا و سین مہملہ گرفتن بدندانہائے پیش و آن نیز گزیدن ست و مقصود از ذکر ہر دو تاکید ست- لو ان تنینا منہا نفخ فی الارض- اگر اژدہائے از ان اژدہاہا دم زند در زمین- ما انبتت خضرا- نمی رویاند زمین ہیچ سبزہ را یعنی ہمہ از گرمی دم وے سوختہ میشود و خضر بفتح خا و کسر ضاد و بفتح خا و سکون ضاد و بالف ممدودہ ہر دو روایت ست- رواہ الدارمی- روایت کرد این حدیث را باین لفظ دارمی- وروی الترمذی نحوہ- و روایت کرد ترمذی مانند آن یعنی ہر دو در معنی یکے ست و در لفظ مختلف- وقال سبعون بدل التسعۃ والتسعون- وگفت ترمذی ہفتاد بجاے نود و نہ کہ در روایت دارمی واقع شدہ است و مراد بہر دو مبالغہ است و علم قطعی باین عدد موکول بشارع است و بعض علما وجہ مناسبتی ذکر کردہ اند چنانکہ طیبی آن را نقل کردہ و گفتہ است کہ در حدیث آمدہ است کہ حضرت حق سبحانہ تعالی صد رحمت آفریدہ و یکے را در دنیا فرو فرستادہ است کہ ہر مہربانی کہ در عالم ہست اثر او ست و نود و نہ را برائے آن جہان نگاہداشتہ و کافر چون تکذیب احکام الٰہی کردہ و حق عبودیت او ادا نمودہ است بجاے ہر رحمتے اژدہائے برائے او آمادہ کردہ شدہ است یا گوئیم اللہ تعالے را نود و نہ اسم است کہ بہر یکے از ان ایمان باید آورد و کافر چون انکار آن کردہ در برابر ہر عددے اژدہائے بروے گماشتہ شد انتہی و اقرب آن ست کہ این مار و کژدم تمثیل صفات ذمیمہ و اخلاق نکوہیدہ است و شاید کہ اصول اخلاق در علم شارع باین عدد باشد و بوجہے نود و نہ توان گفت و باعتبارے بہفتاد ارجاع توان نمود کذا قیل واللہ اعلم

الفصل الثالث

عن جابر- رضی اللہ عنہ- قال خرجنا مع رسول اللہ- گفت جابر بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی- بسوے سعد بن معاذ کہ از اکابر و نقباے انصار بود رضی اللہ عنہ ہنگامیکہ وفات یافت یعنی بر جنازہ او رفتیم- فلما صلی علیہ رسول اللہ- پس ہرگاہ کہ نماز گزارد بروے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و وضع فی قبرہ- و نہادہ شد سعد در قبرش- وسوی علیہ- و برابر کردہ شد خاک بروے- سبح رسول اللہ- تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم- وگفت سبحان اللہ- فسبحنا- پس تسبیح کردیم ما نیز- طویلا- تسبیح دراز بازمان دراز- ثم کبر فکبرنا- پس تکبیر بر آورد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وگفت اللہ اکبر پس تکبیر بر آوردیم ما نیز- فقیل- پس گفتہ شد- و پرسیدہ شد- یا رسول اللہ لم سبحت ثم کبرت- براے چہ تسبیح کردی و تکبیر بر آوردی- قال- گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم- لقد تضایق علی ہذا العبد الصالح قبرہ- یعنی تسبیح و تکبیر از ان جہت گفتم کہ بتحقیق تنگ گردید برین بندۂ صالح قبر وے- حتی فرجہ اللہ عنہ- تا آنکہ کشادہ داد و بیرون آورد او را خداے تعالے ازین تنگی و دشواری و تسبیح و تکبیر براے استخلاص وے بود ازین شدت یا بجہت تعجب و استغراب از مشاہدۂ این حالت رواہ احمد- ازین حدیث معلوم گردد کہ تنگی قبر و ضغطۂ آن بیا شد اگرچہ میت مردے صالح بود در غایت اصلاح و چہ مرد صالح کہ سعد بن معاذ بود کہ بجہت موت وے عرش جنبید و درہاے آسمان براے وے کشادہ شد و ہفتاد ہزار فرشتہ

برجنازۂ وے حاضر گردید وایں یا بجہت تقصیرے کہ در حضرت قرب از وے واقع شد یا سنت الٰہی برین جاری شدہ مثل ورود جہنم برہر کسے راو اللہ اعلم۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ۔ وروایت ست از ابن عمر گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ درحق سعد بن معاذ بعد از دفن وے۔ ہذا الذی تحرک لہ العرش۔ این آنکسے ست کہ جنبید بجہت وے عرش ودر روایتے آمدہ است (اہتز العرش لموت سعد بن معاذ) ودر روایتے عرش الرحمٰن ودر بیان معنی این کلام اقوال ست یکے آنکہ تحرک واہتزاز کنایت از ارتیاح ونشاط ست یعنی نشاط وفرح نمودند اہل عرش بجہت صعود روح پاک او واستبشار نمودند بقدوم شریف وے از جہت عظمت وکرامت او نزد پروردگار تعالے شانہ یا کنایت ست از عظم شان موت وشدت این حادثہ چنانکہ می گویند بموت فلانے زمین تاریک شد وقیامت برخاست یا از تحسر وتحزن از فقدان وجود شریف وصعود اعمال زکیۂ وے چنانکہ آمدہ است کہ زمین وآسمان می گریند بر موت صالحان از زمین مکانے کہ عمل می کرد بر وے واز آسمان محلے کہ صعود می کرد عمل او بران ومشرف ومبارک می گردانید آنہا را وتوجیہ وتعلیل بفرح وسرور چنانکہ در وجہ اول مذکور شد موافق است بانچہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ جبرئیل نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد وگفت کیست از امت تو کہ امشب مرد وساکنان سمٰوات بدان مسرور ومستبشر شدند پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ وقصۂ موت وے در غزوۂ خندق مذکور است۔ وفتحت لہ ابواب السماء۔ وکشادہ شد برائے وے درہائے آسمان بجہت نزول رحمت بر وے از آن یا برائے صعود روح پاک وے بران۔ وشہدہ سبعون الفامن الملائکۃ۔ وحاضر گردید او را یعنی برجنازہ او ہفتاد ہزار فرشتگان۔ لقد ضم ضمۃ ثم فرج عنہ۔ بہ تحقیق تنگ کردہ شدہ وقبض کردہ شدہ قبض کردنی سخت پس آسان کردہ شد از وے این دشواری۔ رواہ النسائی۔ وعن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہما۔ قالت قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطیبا۔ گفت اسماء دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درحالیکہ خطبہ خوانندہ است۔ فذکر فتنۃ القبر التی یفتتن فیہ المرء۔ پس یاد کرد فتنۂ قبر راکہ آزمائش کردہ میشود در وے مرد۔ فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجۃ۔ پس چون کہ یاد کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را نالیدند وفریاد برآوردند از ترس وہیبت آن مسلمان نالیدنی عظیم۔ رواہ البخاری ہکذا۔ روایت کرد این حدیث را بخاری این چنین وہمین قدر۔ وزاد النسائی۔ وزیادہ کردہ است نسائی این عبارت را کہ اسما گفت۔ حالت بینی وبین ان افہم کلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ نالیدنی وفریاد کردنی کہ مانع شد وحائل گردید میان آمد میان من ومیان فہم کردن من سخن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی چنان فریاد ونالہ از مردم برآمد کہ سخن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ میفرمودند من نشنیدم ونفہمیدم۔ فلما سکنت ضجیجہم۔ پس ہرگاہ کہ نشست وآرام یافت نالہ وفریاد ایشان قلت لرجل قریب منی۔ گفتم من مر وے را کہ نزدیک بود بمن۔ ای بارک اللہ فیک۔ ای مرد برکت کند در کار تو خدائے تعالی۔ ماذا قال رسول اللہ۔ چہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی آخر قولہ۔ در آخر کلام خود۔ قال قال۔ گفت آن مرد گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور۔ بہ تحقیق وحی کردہ شدہ است بسوئے من کہ شما در فتنہ انداختہ می شوید

و آزمایش کرده میشود در قبرها - قریبا من فتنة الدجال - فتنه که نزدیک بفتنه دجال است در غایت شدت و نهایت محنت
و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجهت عجز و اضطرار باقرار ربوبیت وے مفتون شوند میت نیز احتمال دارد که بحکم
حالت اضطرار چون هیبت و فظاعت و دهشت فرشتها را ببیند در فتنه افتد و چون از وے پرسند کیست پروردگار تو یا پیغمبر
تو از ترس چیزے بگوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک - وعن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا
ادخل المیت القبر - روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون در آورده میشود مرده در گور مثلت له الشمس عند غروبها - متمثل ساخته میشود
و نموده میشود مراد را آفتاب - چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب - فیجلس یمسح عینیه - پس می نشیند میت در حالیکه می مالد
هر دو چشم خود را - ویقول دعونی اصلی - و می گوید یا خود بگذارید مرا که نماز شام بگذارم یا آن فرشتگان میگوید که بگذارید مرا که
نماز بگذارم پس از ان هر چه خواهید بکنید یا بعد از فراغ از سوال و جواب میگوید خیال میکند که در اہل خانه خود نشسته است و این
دلالت بر رفاهیت حال وے می کند گویا که هنوز در دنیاست و بجواب رغبته بود و دلالت دارد بر رسوخ وے در اداے نماز
و مداومت و مواظبت وے بران در دنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت و تنهائی اوست و وقت شام با غریبان
نسبتے دارد که شام غریبان میگویند و غریب بوقت شام چون در شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند نظم تو زلف را
بشکستی و تاریک شد جهان ۔ اکنون فتاد شام غریبان کجا روند ۔ نماز شام غریبان چه گریه آغازم ۔ به هاے هاے غریبانه قصه
پردازم ۔ رواه ابن ماجه - وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت ان المیت یصیر الی القبر - که میت باز میگردد و میرود
بسوے قبر فیجلس الرجل فی قبره - پس می نشیند یا نشانده میشود مرد یعنی مرد صالح در گور خود - غیر فزع ولا مشعوف - در حالتے که نه ترسنده
است و نه مفتون یعنی ایمن و خوشحال و فارغ البال و اصل شعف بفتح شین و فتح غین معجمتین و سکون آن برانگیختن شر و فتنه و تباهی
ثم یقال فیم کنت - پس گفته میشود و پرسیده میشود مراد را که در چه دین و ملت بوده تو در دنیا - فیقول - پس میگوید کنت فی الاسلام -
بودم در دین اسلام - فیقال ما هذا الرجل - پس پرسیده میشود چیست صفت این مرد چه گونه است اعتقاد تو بوے -
فیقول محمد رسول الله - پس میگوید وے محمد فرستاده خداست - جاءنا بالبینات من عند الله - آورد ما را معجزات ظاهره و دیدها
را از نزد خدا - فصدقناه - پس تصدیق کردیم ما او را و راست گو دانستیم - فیقال له هل رایت الله - چون گفت که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از پیش خدا آورده گفته میشود و را آیا دیده تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده چه دلیل میگوئی و درین امتحان اوست در
تصدیق با آنکه او فرستاده خداست - فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله - پس میگوید نمیرسد و نمی سزد مر هیچ یکے را که ببیند
خداے تعالے و تقدس را در دنیا و لیکن من بدلیل ظهور صدق او میگویم معجزات بینات - فیفرج له فرجة قبل النار - پس کشاده
میشود مراد را شگافے بجانب آتش دوزخ فیفرج بتخفیف را آمده است و بتشدید نیز آمده است و فرجه بضم فا و فتح را بمعنی جانب جهت
و همچنین در همه جا - فینظر الیها یحطم بعضها بعضا - پس نگاه میکند بجانب آتش و قبح وے و می بیند او را که می شکند و پامال میکند
بعض وے بعض را این کنایت است از ازدحام و شدت زبانه هاے آتش و در هم و بر هم افتادن آنها در یکدیگر -

فیقال لہ انظر الی ما وقاک اللہ - پس گفتہ میشود مر آن مرد را کہ بنگر بجانب چیزے کہ نگاہداشتہ است ترا خدا تعالیٰ ازان و در بعض النسخ منہ مذکور است - ثم یفرج لہ فرجۃ قبل الجنۃ - پستر کشادہ میشود مر او را شگافے بجانب بہشت - فینظر الی زہرتہا و ما فیہا پس نگاہ میکند بآثار امر کنند او را بانگاہ کردن بسوے خوبی و تازگی و خوشی بہشت و آنچہ در بہشت است - فیقال لہ ہذا مقعدک - این جائے نشست تست - علی الیقین کنت - زیرا کہ بر یقین و ایمان بودہ تو در حیات دنیا - و علیہ مت و مُردی بر یقین و ایمان مردی تو و مِت بضم میم و کسر آن ہر دو صحیح است - و علیہ تبعث - و ہم بر ایمان و یقین برانگیختہ میشوی از قبر روز قیامت - ان شاء اللہ تعالیٰ - اگر خواستہ است خدا تعالیٰ و این کلمہ از برائے تبرک و تحقیق و اظہار شوق و رغبت ست چنانکہ بیمارے را یا مبتلائے را گویند خاطر جمع دار بہ میشوی و خلاص میشوی انشاء اللہ تعالیٰ - و یجلس الرجل السوء فی قبرہ و نشاندہ میشود مرد بد در قبرش و سوء بفتح سین و ضم ہر دو لغت ست - فزعا مشغوبا - ترسناک مفتون تباہ - فیقال لہ فیم کنت - پس گفتہ میشود مر او را در چہ حال و کدام دین بودہ تو - فیقول - پس میگوید - لا ادری - نمیدانم و در نمی یابم - فیقال لہ ما ہذا الرجل - پس گفتہ میشود مر او را چیست وصف این مرد - فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلتہ پس میگوید شنیدم مردم را میگفتند سخنے را پس گفتم من نیز آن را فیفرج لہ فرجۃ قبل الجنۃ - پس کشادہ میشود مر او را شگافے بجانب بہشت فینظر الی زہرتہا و ما فیہا - پس نظر میکند بسوے خوبی و تازگی بہشت و چیزیکہ در بہشت ست - فیقال لہ انظر الی ما صرف اللہ عنک - پس گفتہ میشود مر او را نگاہ کن بسوے چیزیکہ باز گردانیدہ است خدا تعالیٰ از تو - ثم یفرج لہ فرجۃ الی النار فینظر الیہا یحطم بعضہا بعضا - پستر کشادہ میشود مر او را شگافے بسوے آتش دوزخ پس نظر میکند بسوے او می بیند میشکند بعض او بعض را - فیقال لہ ہذا مقعدک - پس گفتہ میشود مر او را این جائے نشست تست - علی الشک کنت - بر شک کہ بودہ تو - و علیہ مت و بر شک کہ مُردہ تو - و علیہ تبعث انشاء اللہ تعالیٰ - و بر شک برانگیختہ میشوی اگر خواستہ است خدا - رواہ ابن ماجۃ

باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ

فی الصراح الاعتصام چنگ در زدن و چنگ در زدن بکتاب و سنت اعتقاد کردن بحقیت آن و عمل کردن ست بآنچہ دران واقع شدہ و دور بودن از بدعت و مذاہب اہل اہوا و مراد بکتاب قرآن مجید ست و سنت بمعنی سیرت و طریقہ مسلوکہ در دین آمدہ و بمعنی آنچہ مواظبت کردہ برآن حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بے وجوب مراد اینجا آنچہ امر و نہی کردہ شدہ است بدان در غیر کتاب بقرینہ مقابلت

الفصل الاول - عن عائشۃ - رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ گفت عائشہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من احدث فی امرنا ہذا - کسے کہ نو پیدا کرد در دین ما کہ این دین روشن و ہویدا است - مالیس منہ - چیزے را کہ نیست از ین دین یعنی احداث کرد چیزے کہ نیست در کتاب و سنت صریحا و نہ مستنبط از وے و نہ حکم کرد بصحت وے کتاب پس شامل شد اجماع و قیاس را و مراد چیزیست کہ مخالف و مغیر آن باشد - فہو رد - پس آن چیز بآن کس باطل و مردود ست متفق علیہ - و عن جابر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبہ بعد از حمد و صلوۃ

چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود - اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله - بهترین سخنان کتاب خداست که قرآن مجید ست - وخیر الهدی هدی محمد - وبهترین طریقه ها وسیرتهاے نیک طریقه وسیرت محمد ست صلی الله علیه وسلم - وشر الامور محدثاتها - وبدترین چیزها چیزیست که نوپیدا کرده شده است در دین که بدعت عبارت از انست - وکل بدعة ضلالة - وهر بدعت سبب گمراہی ست رواه مسلم بدانکه هرچه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت ست واز انچه موافق اصول وقواعد سنت اوست وقیاس کرده شده است بران آن را بدعت حسنه گویند وانچه مخالف آن باشد بدعت وضلالت خوانند وکل کل بدعة ضلالة محمول برین ست وبعض بدعتها ست که واجب ست چنانچه تعلم وتعلیم صرف ونحو که بدان معرفت آیات واحادیث حاصل گردد وحفظ غرائب کتاب وسنت ودیگر چیزهائیکه حفظ دین وملت بران موقوف بود وبعض مستحسن ومستحب مثل بناے رباطها ومدرسه ها وبعض مکروه مانند نقش ونگار کردن مساجد ومصاحف بقول بعض وبعض مباح مثل فراخی در طعامهاے لذیذه ولباسهاے فاخره بشرطیکه حلال باشند وباعث طغیان وتکبر ومفاخرت نشوند ومباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود چنانکه بیری وغربال ومانند آن وبعض حرام چنانکه مذاهب اهل بدع واهوا بر خلاف سنت وجماعت وانچه خلفاے راشدین کرده باشند اگرچه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت ست ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه درحقیقت سنت ست زیراکه آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا وسنت خلفاے راشدین را رضی الله عنهم اجمعین - وعن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابغض الناس الی الله ثلثة - دشمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمانان بسوی خدا سه کس اند - ملحد فی الحرم - اول الحاد کننده در زمین حرم والحاد در لغت بمعنی میل ست وبایمعنی لحد گویند آن حفره را که در یک جانب قبر کنند ودر شرع میل کردن از حق بباطل ومراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزے راکه نهی کرده شده است از ان در زمین حرم چنانچه کشتن وجنگ کردن وشکار کردن یا مطلق گناهان چنانکه مذهب ابن عباس ست که همچنانکه طاعت درین زمین مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم دارد زیراکه اسائت ادب در مقام قرب شنیع تر وقبیح تر ست ولهذا او رضی الله عنه اقامت مکه را مکروه داشته از جهت نگاهداشت حرمت وتعظیم این مکان شریف پس رفت ودر طائف سکونت ورزید - ومبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة - دوم طلب کننده در اسلام طریقهٔ جاهلیت را وشعار آن را چنانکه نوحه کردن وبر روے زدن وگریبان چاک کردن بر سر مرده وفال بد گرفتن از طیور وامثال آن - ومطلب دم امرء بغیر حق - سوم طلب کنندهٔ خون مردے را بناحق - لیهریق دمه - براے مجرد آنکه بریزد خون اورا نه براے غرضے دیگر اگرچه خون ریختن مطلقا مذموم وممنوع ست ولیکن بقصد مجرد خونریزی مذموم تر وقبیح تر ست گویا مقصود نفس معصیت وذات اوست وباید دریافت که چون طلب کننده وخواهندهٔ معصیت را این حال ست حال فاعل آن چه خواهد بود - رواه البخاری - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة - همه امت من می در آیند بهشت را - الا من ابی - مگر کسیکه سرکشی کرد

قبیل ومن ابی۔ گفتہ شد پرسیدہ شد از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ سرکشی کرد یعنی مراد بآنکہ سرکشی کرد کیست پس آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم در جواب آنکہ سرکشی کرد وآنکہ نکرد ہر دو قسم را ذکر کرد از برائے زیادت ایضاح وبیان۔ قال۔ گفت
من اطاعنی دخل الجنۃ۔ کسے کہ فرمان برداری کند مرا چنگ در زند بکتاب وسنت در آید بہشت را۔ ومن عصانی فقد ابی
وکسے کہ بیفرمانی کند وبدعت ورزد وتابع ہوائے نفس گردد پس بتحقیق سرکشی کرد ودر نیاید بہشت را۔ رواہ البخاری۔
وعن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال جاءت ملائکۃ الی النبی۔ گفت جابر بسماع از آنحضرت کہ آمدند جماعہ از فرشتگان
بسوئے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وہو نائم۔ وحال آنکہ آن حضرت خوابیدہ بود۔ فقالوا۔ پس گفتند آن فرشتگان
بیکدیگر۔ ان لصاحبکم ہذا مثلاً۔ بدرستی کہ مر یار شما را کہ اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم
قصہ وحال عجیبی ست واطلاق صاحب بر ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بنسبت بملائکہ باعتبار صحبتے ست کہ الآن حاصل
ست۔ فاضربوا لہ مثلاً۔ پس ذکر کنید وبیان نمائید مر او را آن قصہ وحال را تا بداند وامت را بدان خبر دہد۔
قال بعضہم انہ نائم گفتند بعضے ازان فرشتگان کہ وے در خواب ست بیان کردن مراد را چہ فائدہ کند کہ نمی شنود
وقال بعضہم ان العین نائمۃ والقلب یقظان۔ وگفتند بعضے از انہا کہ چشم او در خواب ست ولیکن دل بیدار ست
واین حال دائمی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ در خواب چشم مبارک وے بستہ بودے وآنچہ بچشم توان درک کرد
در نیافتی ولیکن قلب شریف وے بیدار بودے وآنچہ در حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم مذکور شدے بشنیدے
چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ تنام عینای ولا ینام قلبی۔ فقالوا۔ پس ذکر کردند آن قصہ وحال عجیب را وگفتند
مثلہ کمثل رجل بنی دارا۔ قصہ وحال عجیب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مانند این قصہ وحال عجیب ست کہ مردے
برآورد سرائے را وجعل فیہا مأدبۃ۔ وساخت در ان سرا مادبہ وآن مادبہ بہمزہ وضم دال مہملہ طعامے ست کہ مردم را
بران بخوانند وفتح دال نیز آمدہ است ودر حدیث آمدہ است کہ القرآن مأدبۃ اللہ۔ وبعث داعیا۔ وبفرستاد آن مرد
کسے را کہ بخواند مردم را بران طعام۔ فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المأدبۃ۔ پس کسے کہ پاسخ داد آن خوانندہ
را ودر آمد در سرا وخورد از ان طعام۔ ومن لم یجب الداعی لم یدخل الدار ولم یاکل من المأدبۃ۔ وکسے کہ اجابت نکرد آن
خوانندہ را ودر نیامد در سرا ونخورد از ان طعام۔ فقالوا اولوہا لہ یفقہہا۔ پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت این قصہ
واین مثل را مر او را تا بفہمد کہ مراد چیست۔ قال بعضہم انہ نائم۔ درین مرتبہ نیز گفتند بعضے از ایشان کہ وے در خواب
ست۔ وقال بعضہم ان العین نائمۃ والقلب یقظان۔ وگفتند بعض کہ چشم در خواب ودل بیدار ست۔ فقالوا۔ پس
بیان کردند تاویل آن را وگفتند۔ الدار الجنۃ۔ مراد بسرائے کہ بنا کردہ شدہ بہشت ست۔ والداعی محمد۔ وخوانندہ مردم را
بآن طعام محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم وطعامے را کہ ساختہ شدہ ومردم را بدان خواندہ شد کہ آن نعمتہائے بہشت ست
ذکر نکرد از جہت ظہور آن ومردے را کہ بنا کرد سرائے را نیز ذکر نکرد از جہت سوء ادب باطلاق مرد بر حق تعالیٰ وتقدس

اگرچہ بطریق تشبیہ است فمن اطاع محمدا۔ و چون محمد بفرمودۂ خدائے تعالیٰ میخواند پس کسے کہ فرمانبرداری کند محمد را صلی اللہ علیہ وسلم۔ فقد اطاع اللہ۔ پس بتحقیق فرمانبرداری میکند خدائے را۔ ومن عصٰی محمدا فقد عصی اللہ۔ وکسے کہ بیفرمانی کند محمد را صلی اللہ علیہ وسلم بیفرمانی میکند خدا را۔ ومحمد۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ فرق بین الناس۔ ومحمد فرق وتمیز کنندہ است میان مردم کافر ومومن وعاصی ومطیع ہر کہ تصدیق وے کرد مومن شد وہر کہ تکذیب وے نمود کافر گشت وہر کہ عمل کند بفرمودۂ وے مطیع باشد وہر کہ عمل نکند عاصی وفرق بفتح فا وسکون را بمعنی فارق وبعض بتشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کردہ اند ویکے از نامہائے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در توریت فارق نیطا است یعنی فرق کنندہ میان حق وباطل ابن جوزی در کتاب الوفا باخبار المصطفٰے ذکر کردہ کہ ابن قتیبہ روایت کردہ است کہ مسیح مر حوارین را گفت کہ من میروم وبعد از من فارقلیط می آید کہ روح حق است کہ تکلم نمی کند از نزد نفس خود ونمیگوید مگر آنچہ گفتہ میشود بوے ووے گواہی میدہد بر صدق من وہر آنچہ آمادہ گردانیدہ است خداوند تعالیٰ برائے شما خبر میدہد شما را بدان ودر حکایت یوحنا کہ یکے از حوارین است آمدہ کہ مسیح گفت فارقلیط نمی آید شما را تا آنکہ نروم من وچون می آید توبیخ میکند عالم را بر گناہان ونمیگوید سخن را از پیش خود وسیاست میکند شما را بحق وخبر میدہد شما را بحوادث وغیوب کہ می آید شما را باسرار وبیان میکند شما را ہر چیز را ووے گواہی میدہد برائے من چنانکہ گواہی میدہم من برائے او ومی آرم من برائے شما شلہا را ومی آرد وے تاویل وتفسیر آن را۔ رواہ البخاری۔

وعن انس۔ قال جاء ثلثة رہط الی ازواج النبی۔ گفت انس رض آمدہ اند سہ تن از صحابہ بسوے زنان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یسألون عن عبادة النبی۔ در حالیکہ میپرسیدند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ مقدار بود۔ فلما اخبروا بہا۔ پس چون خبر دادہ شدند بعبادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وبیان کردند ازواج مطہرہ کہ عبادت ایشان اینقدر بود۔ کانہم تقالوہا۔ بتشدید لام گویا کہ این سہ تن کم دیدند واشتند آن عبادت را وگمان ایشان آن بود کہ چون قدر ومرتبہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بزرگ تر وبلند تر است طاعت وعبادت او بیشتر خواہد بود ولیکن ادب ورزیدند وجناب عزت او را نسبت بتقصیر نداشتند۔ فقالوا۔ پس گفتند این۔ نحن من النبی۔ کجا ایم ما از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ یعنی ما را بجناب وے چہ نسبت اگر عبادت کم کند او را میرسد۔ وقد غفر اللہ لہ ما تقدم من ذنبہ وما تاخر۔ وحال آنکہ بتحقیق آمرزیدہ است خدائے تعالیٰ مر او را آنچہ پیش گذشتہ از گناہان او وآنچہ پس آمدہ او را گنجایش دارد کہ کم کند عبادت بخلاف ما کہ محتاجیم بآمرزیدہ شدن گناہان وندانستند آن عزیزان ونیک نگریستند کہ اندک عبادت از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم بیشتر از ہر بیش است از جہت کمال معرفت ووفور حضور وتمام احسان وے در عبادت ونیز آن از جہت وفور رحمت وکمال شفقت او ست بر امت ودر تعلیم رعایت حقوق نفس واہل وعیال ست ونیز استقامت در رعایت اعتدال ودوام عمل ست ولیسا باشد کہ تکثیر وافراط در عمل مفضی بفتور وملال گردد ودر توجیہ غفران ذنوب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ قرآن مجید بدان ناطق است اقوال ست بہترین اقوال آنست کہ این کلمہ تشریف ست مر آنحضرت را از جانب مولے تعالیٰ

بے آنکہ ذنب وجود داشتہ باشد چنانکہ صاحب مرشدۂ خود را بگوید کہ گناہان ترا بخشیدم تو فارغ البال باش و ہیچ اندیشہ
مکن اگرچہ آن بندہ گناہ نداشتہ باشد و توجیہ مشہور این ست کہ حسنات الابرار سیئات المقربین۔ فقال احدہم اما انا فاصلی
اللیل۔ پس گفت یکے ازان سہ کس اما من پس عہد کردم کہ نماز بگذارم در شب۔ ابدا۔ ہمیشہ یعنی تمام عمر یا تمام شب وقال
الآخر انا اصوم النہار ابدا۔ وگفت دیگرے من روزہ دارم روز ہمیشہ۔ ولا افطر۔ ونمی کشایم روزہ را۔ وقال الآخر انا
اعتزل النساء۔ وگفت دیگرے من گوشہ میگیرم از زنان۔ فلا اتزوج ابدا۔ پس نکاح نمیکنم ہمیشہ اگر این مرد زنے
نداشتہ است مراد ظاہر است واگر داشتہ باشد مراد اعتزال طلاق بود و ترک نکاح بعد ازان۔ فجاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم
الیہم فقال۔ پس آمد آن حضرت بسوے ایشان پس گفت۔ انتم الذین قلتم کذا وکذا۔ شمائید کہ میگفتید چنین وچنین۔
اما واللہ انی لاخشاکم للہ۔ آگاہ باشید بخدا سوگند بدرستی کہ من تحقیق ترسکار ترین شمائم مر خداے را۔ واتقاکم لہ۔ و پرہیزگار
ترین شمائم مر خداے تعالے را۔ لکنی اصوم وافطر۔ ولیکن من روزہ میدارم ومیکشایم نیز روزہ را یعنی گاہے میدارم
وگاہے نمیدارم۔ واصلی وارقد۔ ونماز میکنم وخواب نیز میکنم۔ واتزوج النساء۔ ونکاح میکنم زنان را وجماع میکنم
بایشان فمن رغب عن سنتی فلیس منی۔ پس کسیکہ اعراض کند از سنت من پس نیست آنکس از تابعان من متفق علیہ۔ وعن
عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت صنع رسول اللہ۔ گفت عائشہ کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شیئا عملے را۔ فرخص فیہ۔ پس آسانی
کرد در وے ومساہلہ نمود یعنی عمل برخصت کرد یا عمل برخصت فرمود مر امت را و رخصت در لغت آسانی وفراخی در کار وترخیص
رخصت دادن وآسانی کردن۔ فتنزہ عنہ قوم۔ پس تنزہ کردند و دوری جستند ازان عمل گروہی یعنی نیک ندانستند کہ برخصت
عمل کنند۔ فبلغ ذلک رسول اللہ۔ پس رسید این خبر پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فخطب فحمد اللہ ثم قال۔ پس خطبہ خواند
پس ثنا کرد خدا را پس گفت۔ ما بال اقوام یتنزہون عن الشیء اصنعہ۔ چیست حال قومہاے کہ تنزہ میکنند از عملے
کہ میکنم من آن را وسیفرمایم بآن۔ فواللہ انی لاعلمہم باللہ۔ پس بخدا سوگند بدرستی کہ من ہر آئینہ داناترین ایشانم بخدا۔
واشدہم لہ خشیۃ۔ وسخت ترین ایشانم از روے ترسیدن مر خدا را یعنی من باوجود کمال تقوے وترسکاری برخصت عمل
میکنم ایشان کیانند وچہ کس باشند کہ نکنند ودر حقیقت عمل برخصت متضمن حکمتہاست از ترفیہ نفس واظہار عجز وضعف بشریت
ومشاہدۂ تخفیف وترخیص پروردگار کہ بانضمام نیت آن حکم عزیمت گیرد ولہذا فرمودہ اند کہ خداے تعالے دوست میدارد کہ
عمل کردہ شود برخصتہاے او چنانکہ دوست میدارد کہ عمل کردہ شود بعزیمتہاے او۔ متفق علیہ وعن رافع بن خدیج
بروزن کریم الصحابی انصاری است حاضر نشد بدر را از جہت صغر وحاضر شد احد وخندق را وسائر مشاہد را و رسید او را
تیر وگفت آنحضرت گواہی میدہم من ترا در قیامت و شکست جراحت وے و در زمان عبدالملک بن مروان سنۃ ثلث وسبعین
و بود عمر وے ہشتاد و شش وبعضے گفتہ اند در زمان معاویہ وفات یافت۔ قال قدم نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ۔ گفت
قدوم آورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مدینہ را۔ وہم یابرون النخل۔ وحال آنکہ اہل مدینہ گشنی میدادند خرما را و اصلاح

میکردند و آبستن میگردانیدند آن را و آن چنین باشد که شگوفهٔ نر را در شگوفهٔ ماده در آرند تا باذن خدا آبستن گردد و یأبرون بفتح یا و سکون همزه و کسر با و ضم او ست و بضم یا و فتح همزه و کسر بای مشدده نیز روایت ست - فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق استفهام انکار - ماتصنعون - برای چه میکنید شما این عمل را - قالوا كنا نصنعه - گفتند بودیم ما از قدیم و عادت داشتیم که میکردیم این عمل را و این عمل بارور میگرداند خرما را - قال - فرمود - لعلكم لو لم تفعلوا كان خيرا - شاید که اگر نکنید شما این کار را باشد بهتر چون عمل جاهلیت ست و مر آن را تاثیری ظاهر نیست ناکردن او اولی باشد - فتركوه - پس گذاشتند آن کار را - فنفضت - پس کم آورد خرما بار را یا کم شد بار خرما - قال - گفت راوی - فذكروا ذلك له - پس گفتند این واقعه مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را - فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - انما انا بشر - نیستم من مگر بشر - اذا امرتكم بشئ من امر دينكم - چون بفرمایم شما را بکاری از کارهای دین شما - فخذوا به - پس بگیرید آن فرموده را و کار بندید آن را - واذا امرتكم بشئ من رائى - و چون بفرمایم شما را چیزی از رای و اجتهاد خود - فانما انا بشر - پس نیستم من مگر بشر شاید که خطا نیز بکنم همچنین آمده است صریحا در روایت احمد حاصل آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باجتهاد خود از ان منع کرده بود بی آنکه وحی کرده شود بسوی وی درین باب چیزی زیرا که دید آن را از امور جاهلیت و عادات آن و تاثیر آن در زیادت و نقصان معقول نیافت بی آنکه نظر فرماید در ان یا آنکه شاید آن را خاصیت باشد در ان بجریان عادت الٰهی تعالی و لهذا جزم نکرد بمنع بلکه فرمود اگر نکنید بهتر باشد و در حدیث دلالت ست بر آنکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم التفاتی نبود بامثال این از امور دنیاویه و متعلق نبود غرض وی بدان از جهت عدم تعلق سعادت دنیا و آخرت بدان و اهتمام وی نبود مگر به بیان امور متعلق بدین و چون دید که مر آن را خاصیتی ست بجریان عادت الٰهی و منعی نیز درین باب وارد نشده سکوت فرمود و اغماض نمود و این معنی آنچه در بعض روایات همدرین قضیه آمده که فرمود انتم اعلم بامور دنیاکم شما داناترید بکارهای دنیای خود یعنی مرا کاری و التفاتی بدان نیست و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم داناترست از همه کارهای دنیا و آخرت - رواه مسلم - وعن ابی موسیٰ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مثلی ومثل ما بعثنی الله به - جز این نیست که قصه و حال من و قصه و حال چیزی که فرستاده است مرا پروردگار تعالی بدان چیز از دین و شریعت و آنچه خبر میدهم از عذاب دنیا و آخرت بر عدم ایمان و طاعت - كمثل رجل اتى قوما فقال - مانند قصه و حال مردیست که آمد قومی را پس گفت آن مرد - يا قوم انى رايت الجيش بعينى - ای قوم بدرستی که من دیده ام لشکر را بدو چشم خود - وانى انا النذير العريان - و بدرستی که من خوف رساننده برهنه ام معنی این سخن آنست که عادت عرب بود که چون یکی لشکری را میدید که بغارت می آید برهنه میشد و جامه را بدست میگرفت و بلند بر میداشت و گرد سر خود میگردانید و بر قوم خود می آمد و اعلام میکرد که لشکری بغارت می آید یا دیدبان که برای خبرداری دشمن میگذاشتند چون دشمن را می دید جامه را از بدن میکشید و بلند میگردانید باین جهت برهنه میماند بعد از ان مثل شد در هر امر ناگهانی که ترسیده میشود از ان و تشبیه ست در ان دو این هر دو معنی در انذار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وجه اتم پیدا و هویداست از جهت

ظہور صدق در خبر وے و وجود کمال خوف از وقوع عذاب کہ خبر میدہد بدان۔ فالنجاء النجاء۔ بمد و قصر ہر دو آمدہ و معنی وے
شتابی کنید شتابی کنید و بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت۔ فاطاعہ طائفۃ من قومہ۔ پس فرمانبرداری کردند و باور داشتند
خبر آن مرد را بعضے از اقوام او۔ فادلجوا۔ پس رفتند و گریختند شبا شب وادلجوا بفتح ہمزہ و سکون دال و بکسر ہمزہ و تشدید دال
بہر دو وجہ خواندہ اند و اول بمعنی سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ و اوکد است۔ فانطلقوا علی مہلہم
پس رفتند بآہستگی و نرمی و آرام خود و مہلہم بفتح میم و ہا و بسکون ہا نیز روایت است و طیبی از نووی در کتاب مسلم علی مہلتہم بضم
میم و سکون ہا و بتا بعد از لام نیز روایت کردہ۔ فنجوا۔ پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند۔ وکذبت طائفۃ منہم۔
و تکذیب کردند آن مرد خبر رسانندہ را و باور نداشتند خبر او را طائفہ دیگر از قوم وے۔ فاصبحوا مکانہم۔ پس صبح کردند بایستادن
بجائے خود و نگریختند۔ فصبحہم الجیش۔ پس صبح کرد ایشان را لشکر و درآمد بر سر ایشان در وقت صبح۔ فاہلکہم واجتاحہم۔ پس
ہلاک گردانید ایشان را آن لشکر و غارت کرد و از بیخ برکند ایشان را۔ فذلک مثل من اطاعنی۔ پس آن قصہ و حال کسے
است کہ فرمانبرداری کرد مرا و باور داشت خبر مرا۔ فاتبع ماجئت بہ۔ پس پیروی کرد چیزے را کہ آوردہ ام من آن را از دین
و شریعت۔ ومثل من عصانی وکذب ماجئت بہ من الحق۔ و حال کسے کہ بے فرمانی کرد مرا و دروغ دانست چیزے را کہ آوردہ ام
من آن را از حق۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثلی کمثل رجل
استوقد نارا۔ حال من ہمچو حال مردے ست کہ افروخت آتشے را۔ فلما اضاءت ما حولہا۔ پس ہرگاہ کہ روشن شد آتش
در مکانہائیکہ گرد اوست یا روشن کرد آتش مکانہا را کہ گرد اوست یا روشن شدند مکانہا کہ گرد آتش اند و در روایت بخاری
حولہ آمدہ پس ضمیر راجع بر رجل است۔ جعل الفراش وہذہ الدواب التی تقع فی النار۔ در ایستادند پروانہا و این جنبندہا کہ
کہ عادت ایشان است کہ می افتند در آتش۔ یقعن فیہا۔ می افتند در آن آتش کہ افروختہ است آن مرد۔ وجعل یحجزہن۔ و در ایستاد
آن مرد و منع میکند و باز میدارد آن دواب را از افتادن در آتش۔ ویغلبنہ۔ و چیرہ میشوند آن دواب بر آن مرد و باز نمی آیند از
افتادن در آتش۔ فیتقحمن فیہا۔ بفتح یا و تا و قاف و حاء مہملہ مشددہ پس ازدحام میکنند و می افتند آن دواب در آتش بے فکر و اندیشہ ہلاک
فانا آخذ بحجزکم عن النار۔ پس من گیرندہ ام جائے بند ازار شما را و باز دارندہ ام شما را از آتش۔ وانتم تقحمون فیہا۔ و شما ازدحام
میکنید و می افتید در آن۔ وحجز بضم حاء و فتح جیم و سکون آن نیز گفتہ اند و زاے در آخر جمع حجزہ بالضم و سکون جائے بستن ازار مشتق از
حجز بمعنی منع و این کنایت است از شدت منع چہ ہر کہ خواہد کہ یکے را باز دارد از حرکت چنگ در زند در وے و بگیرد جامہ او را خصوصا
چون بند ازار بگیرد مجال جنبیدن بروے تنگ گردد از جہت خوف کشادہ شدن بند ازار و انکشاف عورت۔ ہذہ روایۃ البخاری
و این روایت بخاری ست۔ ولمسلم نحوہا۔ و مسلم را مانند اوست باختلاف در بعض الفاظ۔ وقال فی آخرہا۔ و گفتہ است مسلم
در پایان روایت خود این عبارت را کہ۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فذلک مثلی ومثلکم۔ پس آن مذکور حال من و حال شماست
کہ حدود الٰہی را کہ محارم و نواہی او ست کہ اجتناب باید کرد و دور باید بود از آنہا روشن و واضح بیان کردہ ام عیانا کسے کہ آتش افروزد و شما در وے می افتید

حجزہ = منع
کمر بند کر کے گرہ کرنا
حجز کم = جمع حجزہ

وبازمیدارم من شمارا ازان چنانکہ فرمود - انا اخذ بحجزکم عن النار - من گیرندہ ام جاے بند ہاست از ازار شمارا از آتش و مکرر میگویم - ہلم عن النار ہلم عن النار - بیائید بسوے من و دور شوید از آتش - فتغلبونی - پس غالب می آئید مرا و چیرہ میشوید بر من - وتقحمون فیہا - و می افتید در آتش و تغلبونی بتشدید نون و تخفیف آن بقاعدۂ نحو ہر دو درست ست ولیکن روایت بتشدید نون است متفق علیہ - وعن ابی موسی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل ما بعثنی اللہ بہ من الہدی والعلم - مثل چیزے کہ فرستادہ است مرا خدا بآن چیز کہ ہدایت و علم است - کمثل الغیث الکثیر - ہمچو مثل باران بسیار است کہ - اصاب ارضا - رسید آن باران زمینے را - فکانت منہا طائفۃ طیبۃ - پس بود از آن زمین قطعۂ لطیف و پاک و طیب از ارض انچہ برویاند گیاہ را و نقیۃ بہ نسبت وطائفۃ طیبۃ ہر دو برفع اند در روایت - قبلت الماء - پذیرفت آن قطعۂ زمین و فرو برد آب را - فانبتت الکلاء والعشب الکثیر - پس برویانید گیاہ بسیار را و کلاء بہمزۂ مقصورہ بروزن ملاء گیاہ تر باشد یا خشک و بعض مخصوص بخشک دارند و عشب بضم عین و سکون شین گیاہ تر - وکانت منہا اجادب - و بود بعضے ازان زمین زمین سخت کہ نگاہدارد آب را و زود فرو نبرد آن را و نہ رویاند و اجادب بجیم و دال مہملہ جمع جدب ہمین ست صحیح از روے روایت و موجود در اصول نسخ و قاضی عیاض گفتہ ہمچنین روایت کردہ شدہ ایم ما در صحیحین بخلاف ودر قاموس آوردہ است این لفظ را از حدیث در مادۂ جیم و دال مہملہ و بعض این لفظ را از جادب بذال معجمہ و احارب بجاے مہملہ و زا سے واجار و براء و دال روایت کردہ اند و بعض اخاذات بکسر ہمزہ و خاے معجمہ مخففہ و ذال معجمہ مخففہ در آخر تا جمع مونث نیز روایت کردہ و معانی این الفاظ در شرح مبین شدہ است و صحیح ہمان اول ست واللہ اعلم - امسکت الماء - نگاہداشت آن زمین آب را - فنفع اللہ بہا الناس - پس سودمند گردانیدہ خداے تعالی بآن زمین بسبب آبے کہ نگاہداشت مردم را و در بعض نسخ فنفع اللہ بہ یعنی نفع داد بآبے کہ در ان زمین ایستاد - فشربوا - پس نوشیدند مردم - وسقوا - و نوشانیدند آن آب را - وزرعوا - و زراعت کردند بآن آب و در بعض روایات بجاے زرعوا رعوا آمدہ از رعی بمعنی چرانیدن - واصاب منہا طائفۃ اخری - و رسید آن باران طائفۂ دیگر را از زمین - انما ہی قیعان - نیست آن طائفۂ از زمین مگر قیعان بکسر قاف و سکون یا جمع قاع بمعنی زمین ہموار فراخ و بعض گفتہ اند زمین ریگ دار کہ نرویاند گیاہ را و نگاہ ندارد آب را چنانکہ فرمود - لا تمسک ماء ولا تنبت کلاء فذلک مثل من فقہ فی دین اللہ - پس آن مجموع مذکور حال کسے ست کہ فقیہ و عالم و دانا و زیرک شد در دین خدا - ونفعہ ما بعثنی اللہ بہ - و نفع کرد او را چیزے کہ فرستاد مرا خداے تعالی بدان چیز - فعلم وعلم - پس دانست دین را و دانانید دیگران را و فقہ در لغت بمعنی فہم و ماضی وے فقہ بکسر قاف آید و در شرع بمعنی علم دین و ماضی وے فقہ بضم قاف و در حدیث بہر دو وجہ روایت آمدہ و ثانی اکثر و اشہر است - ومثل من لم یرفع بذلک راسا - و حال کسے کہ سر برنداشت بانچہ فرستادہ است مرا خداے تعالی بآن کنایت است از تکبر و عدم توجہ و اقبال بدان - ولم یقبل ہدی اللہ الذی ارسلت بہ - و نہ پذیرفت ہدایت خدارا کہ فرستادہ شدہ ام من بآن متفق علیہ - بدانکہ از آدمیان دو قسم ذکر کرد قسمے منتفع بدین و غیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع

باب وغیر منتفع بدان ومنتفع نیز دو قسم آمد منبت وغیر منبت ہمچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکے عالم عابد منتفعہ بعلم بر مثال زمین پاک کہ خورد از آب وسودمند گردید از ان در ذات خود وبرد یانید گیاہ را و سودمند گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم بعلم غیر مستبد کہ بنوافل وزیادات عمل نکرد ودرانچہ جمع کرد از علم تفقہ نورزید بر مثل زمینے کہ آب در روے قرار گرفت ومردم بدان منتفع گردیدند وآنکہ سر برنداشت وتوجہ والتفات بجانب علم نکرد وقطعاً نشنید یا شنید وبدان عمل نکرد وتعلیم ننمود وخواہ در دین در آمد یا نہ در آمد کافر شد این در رنگ شورہ زمینے است کہ قبول نکرد آب را ونگاہ نداشت آن را ونرویانید چیزے را این حاصل سخنے ست کہ بعضے از شراح صحیح بخاری ذکر کردہ اند وممکن است کہ گفتہ شود کہ قسم اول عبارت ست از کسے کہ تعلیم کرد واجتہاد نمود دران واستنباط کرد از ان معانی نکات واسرار وشرح کرد وبیان نمود آن را چنانچہ فقہاے مجتہدین وعلماے متقنین ومحققین مثل گیاہہا کہ از زمین بر آید وثمرات ونتائج بر آرد وثانی عبارت ست از کسے کہ تعلیم کرد وجمع نمود علم را ونگاہداشت آن را وتحصیل این امانت را ادا کرد باہل آن رسانید چنانکہ محدثین وحفاظ احادیث ورعاۃ آن واللہ اعلم۔ **وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت تلا رسول اللہ** گفت عائشہ خواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ این آیت را۔ **ہو الذی انزل علیک الکتاب منہ آیات محکمات وقرأ الی۔** وخواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را تا آنجا کہ فرمودہ است۔ **وما یذکر الا اولوا الالباب۔** وحاصل معنی آیت این است کہ آن خدائیکہ فرستادہ بر تو کتاب را بعضے از ان کتاب آیتہاست محکم کہ واضح است معانی آن بے شک وشبہہ در لفظ ودر معنی ہن ام الکتاب این آیتہا اصل وعمدۂ کتاب اند کہ نزد اشتباہ واحتمال رجوع بآنہا ست واخر متشابہات وآیتہاے دیگر است متشابہات بر خلاف محکم کہ در الفاظ ومعانی آن اشکالے واشتباہے ہست واین دو قسم ست یکے آنست کہ بوجہے مشکل ومشتبہ است وبوجہے مبین ومحکم وقسمے دیگر ہست کہ متشابہ ست علی الاطلاق بہیچ وجہ مبین نشود وغالب اطلاق متشابہ برین قسم افتد **فاما الذین فی قلوبہم زیغ** پس آن کسانیکہ در دلہاے ایشان میل بجانب باطل وناحق است **فیتبعون ما تشابہ منہ** پیروی میکنند چیزے را کہ متشابہ است از کتاب بجانب ہمان وجہ میروند کہ اشکال واشتباہ دارد **ابتغاء الفتنۃ وابتغاء تاویلہ** از براے طلب کردن فتنہ مامردم را در شک وشبہہ بیندازند واز براے طلب کردن تاویل حقیقت معنی آن **وما یعلم تاویلہ الا اللہ** ونمیدانند حقیقت معنی ان را کہ مال بازگشت بآن ست مگر خدا **والراسخون فی العلم یقولون آمنا بہ۔** وآنہائیکہ قوی واستوار اند در علم ویقین ایمانے میگویند ایمان آوردیم بمتشابہ کہ ہرچہ مراد حق تعالے ست حق ست اگرچہ فہم ما بدرک آن نرسد **کل من عند ربنا** ہمہ از نزد پروردگار ماست چہ محکم وچہ متشابہ وتفہیم محکم ما را راہ دادہ اند بمتشابہ وا و را درین حکمتہاست کہ عمدۂ آن اظہار عجز وشکستگی علماست کہ کمال حرص دارند بر حصول علم ودرک حقائق اشیاء **وما یذکر الا اولوا الالباب** وپند پذیر نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص۔ **قالت قال رسول اللہ۔** گفت عائشہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم **فاذا رایت۔** در بعض روایات بکسر تا آمدہ خطاب بعائشہ یعنی چون ببینی تو اے عائشہ ولیکن در اکثر روایات بفتح تا است بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی تو اے مخاطب ومؤید این روایت است انچہ گفت کہ۔ وعند مسلم رایتم ونزد مسلم رایتم آمدہ بصیغہ جمع یعنی چون ببینید شما اے مسلمانان۔ **الذین یتبعون ما تشابہ منہ۔** آن کسانے را کہ پیروی

میکنند چیزے را کہ متشابہ ست از کتاب - فاولئک الذین سماہم اللہ - پس آن کسان آنانند کہ نام بردہ و ذکر کردہ است ایشان را
خدائے تعالٰے در قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبہم زیغ چنانکہ در تفسیر آیت معلوم شد - فاحذروہم - پس پرہیز کنید از ایشان
و صحبت مدارید با ایشان و بیزار باشید از راہ و روش ایشان - متفق علیہ - وعن عبد اللہ بن عمرو - قال ہجرت الی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یوما - عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیم روز وقت سختی گرما بسوے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
روزے - قال - گفت عبد اللہ فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیۃ - پس شنید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آوازہائے دو مرد کہ اختلاف
میکردند و جدال و نزاع مینمودند در آیتے از آیات قرآن - فخرج علینا رسول اللہ - پس بیرون آمد برما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم یعرف فی وجہہ الغضب - در حالیکہ شناختہ میشود در روے مبارک وے خشم - فقال - پس فرمود - انما ہلک من کان
قبلکم باختلافہم فی الکتاب - ہلاک شدند کسانیکہ پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافے ست کہ در شک
و شبہہ انگند و بفتنہ و خصومت کشد و مودی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی کہ جائز نیست در وے اجتہاد نہ
اختلاف علماء در استنباط احکام یا در علوم بکار بادی و مقدمات آن باشد زیرا کہ این اختلاف رحمت ست و باعث توسیع
دائرہ دین و ملت و ہمیشہ بودند سلف بران و نہی نکردہ شدہ اند ازان بلکہ مامور اند بدان - رواہ مسلم - وعن سعد
بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ یکے از عشرہ مبشرہ است جملہ از احوال وے در اسامی اہل بدر در آخر کتاب بیاید ان شاء اللہ
تعالٰے - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما - بدرستی کہ بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان
از روے گناہ - من سأل عن شیء لم یحرم علی الناس - کسے ست کہ پرسید از شارع از چیزے کہ حرام کردہ نشدہ است بر مردم -
فحرم من اجل مسئلتہ - پس حرام کردہ شد آن چیز از جہت پرسیدن وے این تشدید و تغلیظ ست از جہت بودن ضرر آن
عام و باقی تا روز قیامت و مراد از سوال بے حاجت ست و آنکہ بطریق تکلف و تعنت باشد و الا اگر محتاج بسوال گردد و بطریق
تعلم و استفادہ بود پس این حکم ندارد - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون - میباشد در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغ گویان یعنی جماعۂ باشند کہ خود را از تلبیس
در صورت علماء و مشائخ صلحاء و زاہل نصیحت و صلاح نمایند تا دروغہائے خود را ترویج دہند و مردم را بمذاہب باطلہ و آراے
فاسدہ بخوانند و دجال مشتق از دجل است بمعنی خلط و تلبیس - یاتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا اباؤکم - می آرند شما را
از احادیث آنچہ نشنیدہ اید شما و نہ پدران شما یعنی بہ بہتان و افترا و مراد باحادیث یا احادیث پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم یا عام تر
ازان شامل اخبار مردم نیز - فایاکم وایاہم - پس دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشان را از خود - لا یضلونکم ولا یفتنونکم - تا گمراہ
نگردانند ایشان شما را و در فتنہ و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احتراز و پرہیز از صحبت ارباب بدعت
و مخالطت ایشان خصوصاً آنہا کہ دعوت کنند و تلبیس نمایند **مثنوی** چون بسے ابلیس آدم روے ہست ۔۔ پس
بہر دستے نشاید داد دست ۔۔ حرف درویشان بدزدد مرد دون ۔۔ تا بخواند بر سلیمے آن فسون ۔۔ زانکہ صیاد آورد بانگ صفیر ۔۔

تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر + تا کا جروان روشنی دگرمی است + کار دونان حیلہ و بیشرمی ست - رواہ مسلم - وعنہ - از ابوہریرۃ روایت
است - قال - گفت - کان اہل الکتاب یقرؤن التوراۃ بالعبرانیۃ - بودند اہل کتاب کہ میخواندند توریت را بزبان عبرانی کہ لغت
یہود بود - ویفسرونہا بالعربیۃ لاہل الاسلام - و بیان میکردند معنی آن را بزبان عربی برائے مسلمانان - فقال رسول اللہ - پس گفت
پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم لا تصدقوا اہل الکتاب - تصدیق مکنید اہل کتاب را در ہمہ چیز شاید کہ تحریف و خیانت کردہ باشند -
ولا تکذبوہم - وتکذیب نیز مکنید ایشان را در ہمہ چیز شاید کہ راست میگفتہ باشند زیرا کہ توریت در اصل حق وصدق ست ولیکن
ایشان در بعض مواضع تحریفہا کردہ و تغییرہا دادہ اند در ہرچہ نقل کنند صدق و کذب محتمل است - وقولوا آمنا باللہ وما انزل الینا -
و بگوئید بطریق ایمان ایمان آوردیم بخدا و بچیزے کہ فرود آوردہ شدہ است بسوئے ما - الآیۃ - تا آخر آیت تا آنجا کہ فرمودہ است -
وما اوتی موسیٰ وعیسیٰ - رواہ البخاری - وعنہ - وہم از ابوہریرہ است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کفی بالمرء کذبا
بس ست مرد را از روئے دروغ گفتن - ان یحدث بکل ما سمع - اینکہ حدیث کند و بگوید ہرچیزے را کہ شنیدہ است یعنی اگر کسے
ہیچ دروغ نگوید ولیکن ہرچہ بشنود بے تحقیق و تفتیش روایت کند ہمین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا کہ ہر کہ را حال این بود
البتہ در دروغ افتد چہ غالب آنست کہ ہمانچہ شنیدہ است راست نخواہد بود مقصود زجر و منع است از تحدیث بچیزے کہ معلوم
نیست صدق آن - رواہ مسلم - و در بعض نسخ رواہ البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در باب الکذب از مسلم و ابی داود
آوردہ واللہ اعلم - وعن ابن مسعود - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من نبی بعثہ اللہ فی امتہ قبلی نیست
ہیچ پیغمبرے کہ برانگیختہ است او را خدائے تعالیٰ در امت وے پیش از من و در بعض روایات فی امۃ قبلی - الا کان لہ من امتہ
حواریون - مگر آنکہ بودند مر آن پیغمبر را از امت او حواریان - واصحاب یاخذون بسنتہ ویقتدون بامرہ - وبودند او را یاران کہ اخذ
میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقہ وے و پیروی میکردند بحکم وے و حواری مرد محب و مخلص و ناصر و معین را گویند کہ خالص و پاک
باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق ست از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسیٰ را علیہ السلام کہ حواری گویند
نیز ہمین معنی ست واکثر برانند کہ اصل در تسمیہ ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسیٰ عم اند کہ حرفت ایشان گازری بود و گازر را
حواری گویند زیرا کہ وے سفید و پاک میکند جامہ را و چون ایشان از میان سائر ناس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت
عیسیٰ عم ممتاز بودند و مشہور بحواریین گشتند ہر محب مخلص را باین علاقہ حواری گفتند و بعض گفتہ اند کہ تسمیہ اصحاب عیسیٰ عم بحواریین
بجہت آنست کہ ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا نفوس مردم را از چرک جہل و معصیت بعلم و طاعت پس ازان غیر ایشان را نیز حواری گفتند
پوشیدہ نماند کہ برین تقدیر در تسمیہ مخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسیٰ عم حاجت نیست بلکہ تسمیہ آنہا و دیگر
باین صفت ست برابر است باعتبار معنی حور کہ بمعنی بیاض خالص ست چنانکہ گفتہ شد - ثم انہا تخلف من بعدہم خلوف -
بعد ازان بدرستی کہ قصہ این ست کہ پیدا میشوند بعد از رفتن و در گذشتن مخلصان و محبان و انصار و اعوان انبیا جماعۃ دیگر کہ نہ بر طریقہ اصل اند
و خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آنکہ پس از کسے بیاید و جانشین او بود ولیکن

غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید وبفتح لام در خیر و صلاح چنانکہ گویند فلان خلف صدق پدر خود است و فلانے
خلف سوء پس میفرماید کہ پیغمبر سے را اصحاب باشند مخلص و محب و ناصر و معین لبد از ایشان جانشے می آیند خلوف کہ صفت ایشان
این است کہ۔ یقولون مالا یفعلون۔ میگویند بمردم چیزے کہ خود نمی کنند۔ ویفعلون مالا یؤمرون۔ ومیکنند چیزے راکہ امر کردہ نشدہ
اند چنانچہ صفت علماے سوء امراے سوء است اعاذنا اللہ من ذلک۔ فمن جاہدہم بیدہ فہو مؤمن۔ پس کسے کہ کارزار کند ایشان
را بدست خود و تغیر دہد و در ہم شکند و کارخانۂ ظلم وفساد ایشان را پس وے مومن کامل ست۔ ومن جاہدہم بلسانہ فہو مؤمن ۔
وکسے کہ کارزار کند ایشان را بزبان ومنع کند و دشنام کند و بدگوید۔ ونصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مومن است کہ حصہ از
کمال دارد۔ ومن جاہدہم بقلبہ فہو مومن۔ وکسے کہ کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشتہ باشد بر ایشان ومحزون ومتالم
ومتغیر شود دل وے بمشاہدہ افعال و احوال ایشان او نیز مومن است در درجۂ پایان از ایمان۔ ولیس وراء ذلک من الایمان
حبۃ خردل۔ ونیست پس ازین مرتبہ از ایمان مقدار دانۂ خردل و در حدیثے دیگر وارد شدہ است کہ (وذلک اضعف الایمان) یعنی این
مرتبہ ضعیف تر وسست تر از مراتب ایمان ست۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من دعا الی ہدی کسے کہ بخواند کسے را بسوے راہ راست وارشاد کند بآن خواہ بفعل یا بقول۔ کان لہ من الاجر
مثل اجور من تبعہ۔ باشد مراو را از مزد وثواب مقدار مزدہا وثوابہاے کسانے کہ پیروی میکنند او را وعمل میکنند بہدایت او ۔
لاینقص ذلک من اجورہم شیئا۔ کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر مراو را از اجرہاے ایشان چیزے را یعنی باوجود آنکہ آن کسان را
اجرہا وثوابہا بتمام وکمال حاصل میشود این شخص دعوت کنندہ را نیز ثابت میگردد زیراکہ اجرہاے ایشان بسبب عمل وکسب
ایشان ست واجر آنکہ این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت وارشاد اوست کہ عمل اوست۔ ومن دعا الی ضلالۃ
کان علیہ من الاثم مثل آثام من تبعہ۔ وکسے کہ بخواند کسے را بگمراہی باشد بروے از بزہ بجہت گمراہ گردانیدن او ایشان را
مقدار بزہہا کسانیکہ پیروی کنند او را وگمراہ شوند بگفتۂ او۔ لاینقص ذلک من آثامہم شیئا۔ کم نمیکند آن ثبوت آثام مراو را
از آثام ایشان چیزے را۔ رواہ مسلم۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدا الاسلام غریبا۔ پیدا شد دین اسلام
در آغاز کار غریب وتنہا وبیکس۔ وسیعود کما بدا۔ وسرانجام است کہ بازگردد غریب تنہا ہمچنان شود کہ در ابتداے حال بود در شرح
این کلام دو وجہ است یکے آنکہ مراد باسلام حقیقت اوست کہ دین وملت است وبرین تقدیر مقصود تشبیہ اوست
بغریبا کہ در شہر بیگانہ باشند تنہا و دور از اہل واصحاب خود از جہت کمی مسلمانان کہ اعوان وانصار او باشند یا مراد باسلام مسلمانان
باشند بطریق مجاز وبرین تقدیر مراد غربت وقلت مسلمانان باشد در ابتداے اسلام کہ از اوطان برآمدند وہجرت نمودند چہ تنے
چند معدود نبودند وبازگشتن ایشان در آخر غریب وقلیل ہمچنانکہ در ابتدا بودند وظاہر اقول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود۔
فطوبی للغرباء۔ ناظر در معنی ثانی ست میفرماید خوشی وخرمی باد مر غریبان راکہ در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند وتمسک
بکتاب وسنت نمایند چنانکہ در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید۔ رواہ مسلم۔ وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم ان الایمان لیارز - بہمزہ وتقدیم رابرزاے - الی المدینۃ - بدرستی کہ ایمان ہر آئینہ گردمی آید وبیخیزدو بازمیگردد بسوے مدینہ کہ وطن اصلی اوست ودر حدیث دیگر کہ در فصل ثانی بیاید بسوے حجاز گفتہ کہ شامل مکہ ومدینہ است وتوجیہ آن ہمانجا کنیم - کما تارز الحیۃ الی جحرہا - چنانکہ باز میگردد ومیرود مار بسوے سوراخ خود وجحر بتقدیم جیم مضمومہ بر حاے مہلۂ ساکنہ سوراخ مار ومانند آن وتخصیص مار بتشبیہ بجہت آن ست کہ این دابہ درگرد آمدن وفراہم شدن ورفتار سخت ترست از رفتار دیگر دواب ونیز برادردن وے بعد در آمدن در سوراخ وشوار است ہمچنین دین مسلمانی بعد از ہجرت میگردد بجانب مدینہ ومی درآید وقرار میگیرد در آن چنانکہ برآوردن وے ازان ممکن نباشد وبعض گفتہ اندکہ این اشارت ست از احوال آخر زمان کہ دین مسلمانی ووجود مسلمانان کمتر شود وبجز در مدینہ وجود آن نادر باشد واضح آنست کہ این اخبار است از زمان خروج دجّال کہ بجز در مدینہ مطہرہ علم ودین در آن زمان موجود نباشد چنانکہ از احادیث مفہوم میگردد - متفق علیہ - وسند کرحدیث ابی ہریرۃ - وسرانجام است کہ ذکر کنیم حدیث ابی ہریرہ راکہ اولش این ست - ذرونی ماترکتکم فی کتاب المناسک - در کتاب مناسک حج - وحدیثی معاویۃ وجابر - وذکر کنیم دو حدیث معاویہ وجابر راکہ در اول یک حدیث این است لایزال من امتی والآخر - وحدیث دیگر کہ در اول او - ولایزال طائفۃ من امتی است - فی باب ثواب ہذہ الامۃ - در باب ثواب این امت کہ در آخر کتاب مذکور است - ان شاء اللہ تعالیٰ - پوشیدہ

نماند کہ انچہ مذکور کردہ است درین باب جز حدیث معاویہ نیست وحدیث جابر مذکور نشدہ

الفصل الثانی - عن ربیعۃ الجرشی

- بضم جیم وفتح را وشین معجمہ دمشقی اختلاف ست در صحبت وے وبود فقیہ ناسک در زمن معاویہ روایت میکند از عائشہ وسعد وابی ہریرۃ روایت میکند از وے پسر وے ابو ہشام وعطیہ بن قیس وجز ایشان - قال اُتِی نبی اللہ - گفت آمدہ شد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - یعنی آمد اورا فرشتہ - فقیل لہ - پس گفتہ شد مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بر زبان فرشتہ - لتنم عینک - باید کہ خواب کند دیدۂ تو - ولتسمع اذنک - وباید کہ بشنود گوش تو ولیعقل قلبک - وباید کہ بداند دل تو مضمون این حدیث ہمان مضمون حدیث جابر است کہ در فصل اول گذشت پس حاصل معنی آن شود کہ چشم اگرچہ در خواب ست لیکن گوش شنواست ودل بیدار پس بیان کنید برائے وے مثل کہ بشنود ومی فہمد قال - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فنامت عینی وسمعت اذنای وعقل قلبی - پس خواب کرد چشم من وشنید ند ہر دو گوش من ودریافت دل من - قال فقیل لی سیدٌ بنی دارا - پس بیان کردہ شد مثل وگفتہ شد مرا کہ مہترے بنا کرد سرائے را فصنع مأدبۃ - پس ساخت طعامے را برائے مردمان - وارسل داعیا - وفرستاد آن سید کسے راکہ بخواند مردم را برائے طعام فمن اجاب الداعی دخل الدار - پس کسے کہ پاسخ داد وپذیرفت گفتۂ خوانندہ را درآمد سرائے را - واکل من المأدبۃ - خورد ازان طعام کہ ساختہ شدہ بود - ورضی عنہ السید - وخوشنود شد از وے آن سید بجہت قبول کردن دعوت اورا با وجود آنکہ دعوت محض از برائے فائدہ آن کس ست وسید را دران نفعے وغرضے نہ - ومن لم یجب الداعی - وکسے کہ اجابت نکرد داعی را - لم یدخل الدار ولم یأکل من المأدبۃ - در نیامد سرا را ونخورد ازان طعام - وسخط علیہ السید - وخشم کردہ ناراض شد از وے سید

قال - گفت آن فرشتہ یا راوی - فاللہ ھو السید پس خدائے تعالیٰ بمثابہ آن سید است کہ بنا کردہ دار را و محمد الداعی و محمد صلی اللہ علیہ وسلم بمثابہ آنکس است کہ مردم را بطعام میخواند - والدار الاسلام - و سرا کہ بنا کردہ شدہ مشبہ باسلام است والمادبۃ الجنۃ - و طعام کہ ساختہ شدہ بہشت و نعیم اوست و در حدیث سابق دار و بہشت را گفت و مادبہ نعیم او و چون اسلام سبب در آمدن بہشت ست اینجا او را مشبہ بدار ساخت و مادبہ خود ہر دو جا نعیم بہشت است فافہم - رواہ الدارمی

وعن ابی رافع - مولائے آنحضرت اول مر عباس را بود پس بخشید او را بآن حضرت و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شد احد را و خندق را و مشاہد دیگر را کہ بعد از آن بود و حاضر نشدہ بدر را اگرچہ بود اسلام او پیش از بدر نام وے ابراہیم بود بر قول مشہور غالب آمد بر وے کنیت او و مات فی خلافۃ علی رض - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا الفین - بضم ہمزہ و سکون لام و کسر فا - احدکم متکئا علی اریکتہ - باید کہ نیابم من ہیچ یکے شما را تکیہ کنندہ بر تخت آراستہ کنود کنایت ست از تکبر و سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث - یاتیہ الامر من امری - دران حال کہ می آید یکے از شما را حکمے از احکام من - مما امرت بہ او نہیت عنہ - از آنچہ امر کردہ ام من بدان یا نہی کردہ ام از ان - فیقول لا ادری - پس میگوید آن یکے نمیدانم غیر قرآن را و متابعت نمیکنم غیر قرآن را - ما وجدنا فی کتاب اللہ اتبعناہ - چیزے کہ می یابیم در کتاب خدا پیروی میکنیم آن را خبر داد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از حال بعضے از اہل جہل و فراغت و تکبر کہ متقاعد و متکاسل اند از عمل کردن بحدیث در حکمے کہ یافتہ نمیشود در قرآن و گمان میبرند کہ احکام شرع منحصر اند در قرآن و جاہل اند بآنکہ در احادیث بسے احکام است کہ در قرآن مجید نیست و ہمچنانکہ قرآن حجت است حدیث پیغمبر نیز حجت است و چنانکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را قرآن عطا کردہ اند احادیث نیز دادہ اند و ہر دو وحی ست چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید - رواہ احمد و ابوداؤد والترمذی و ابن ماجۃ والبیہقی فی دلائل النبوۃ - وعن المقدام - بن معدی کرب - بکسر را صحابی کندی نزول کرد حمص را آمد در وفد کندہ شمار کردہ میشود او در اہل شام حدیث وے در ایشان ست مات بالشام سنۃ سبع و ثمانین و لہ احدی و تسعون سنۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انی اوتیت القرآن - دانا و آگاہ باشید بدرستی کہ دادہ شدہ است مرا قرآن - ومثلہ معہ - و دادہ شدہ است مرا مانند قرآن با قرآن کہ احادیث باشد و مماثلت در بودن اوست از وحی چنانکہ قرآن وحی ست منزل از جناب قدس الٰہی ہمچنین احادیث نیز وحی ست وارد از جانب حق غایت آنکہ وحی جلی ست و خفی و متلو و غیر متلو متلو آنکہ الفاظ و عبارات وے نیز باحکام متعلق باشد چنانکہ صحت نماز و حرمت ومس محدث و جنب و اعجاز نظم و آن قرآن ست و غیر متلو آنکہ نہ این چنین باشد و آن احادیث ست تواند کہ مراد مماثلت در عدد و مقدار باشد چنانکہ از حدیث آیندہ معلوم شود - الا یوشک رجل شبعان علی اریکتہ یقول - آگاہ باشید کہ نزدیک ست کہ مردے سیر مستغنی بر تخت خود بفراغت افتادہ میگوید علیکم بہذا القرآن - لازم گیرید بر خود این قرآن را - فما وجدتم فیہ من حلال فاحلوہ - پس چیزے کہ بیابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آن را و کنید - وما وجدتم فیہ من حرام فحرموہ -

وچیزے کہ بیابید دروے از حرام پس حرام گردانید آن را و تکنید و وصف شبعان کنایت از بلادت و سوء فہم ست کہ شبع
و شر و طعام سبب آنست یا از کبر و حماقت کہ تنعم و ترفہ موجب آن میگردد ۔ وان ما حرم رسول اللہ کما حرم اللہ ۔ و بدرستی
چیزے کہ حرام گردانیدہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مثل چیزے ست کہ حرام گردانیدہ است خدا و در بعض نسخ انما ست
کہ معنی ما د الا است بعد ازان مثال چند ذکر کرد در بیان انچہ ثابت شدہ بہ سنت رسول اللہ و مذکور نیست در کتاب اللہ فرمود
الا لا یحل لکم الحمار الاہلی ۔ آگاہ باشید حلال نیست مر شما را گوشت خر اہلی کہ در خانہ ہا میباشد احتراز کرد از خر وحشی کہ آن را گورخر
گویند کہ آن حلال ست ۔ ولا کل ذی ناب من السباع ۔ و حلال نیست ہر خداوند نیشک از درندہ ہا مثل شیر و گرگ
و سگ و مانند آن ۔ ولا لقطۃ معاہد ۔ و حلال نیست لقطہ معاہد لقطہ بضم لام و فتح قاف مال برداشتہ شدہ از زمین
و بسکون قاف نیز آمدہ و فتح افصح و اکثر است و معاہد بکسر و فتح ہا ہر دو جائز ست کسے کہ میان تو و میان او عہد بود و مراد
بوے در حدیث ذمی ست پس میفرماید کہ مال ذمی کہ در راہ افتادہ یافتہ شدہ باشد حلال نیست زیرا کہ وے و مال وے
معصوم ست چنانکہ حکم مال مسلمانان ست ۔ الا ان یستغنی عنہا صاحبہا ۔ مگر آنکہ بے نیاز باشد ازان لقطہ مالک او کہ معاہد ست
این را دو معنی گفتہ اند یکے آنکہ مالک بگذارد آن را و ببخشد مر کسے را کہ یافتہ ست دوم آنکہ شئے قلیل خسیس باشد کہ در عادت
نیاز مندی بآن نباشد و گفتہ اند کہ چون لقطہ چیزے حقیر باشد تصرف لاقط دران اگر محتاج باشد جائز ست و احکام
لقطہ بتفصیل در باب وے بیاید انشاء اللہ تعالے ۔ ومن نزل بقوم فعلیہم ان یقروہ ۔ و یکے از احکام کہ بحدیث
ثابت شدہ و در کتاب اللہ ذکر آن نیست این ست کہ کسے کہ نزول کند بر قومے و فرود آید بر ایشان پس لازم است
بران قوم کہ مہمانی کنند آن کس را و این بطریق سنت و استحباب ست نہ بسبیل فرضیت و ایجاب زیرا کہ مہمانی کردن
واجب نیست بلکہ سمت ارباب مروت و سیرت اہل ایمان ست و لہذا این حکم را در صورت نفی نیاورد و نگفت حلال
نیست مر قوم را کہ مہمانی نکند مر کسے را کہ نزول کند بر ایشان چنانکہ در قرائن او گفت ۔ فان لم یقروہ فلہ ان یعقبہم ۔ بضم
یا و سکون عین و کسر قاف ۔ بمثل قراہ ۔ پس اگر مہمانی نکنند این قوم آن کس را پس میرسد مر او را کہ جزاے فعل ایشان دہد
بمقدار مہمانی خود و بگیرد از ایشان بدل انچہ فوت شد او را یعنی جاے آن دارد کہ بگیرد و ایشان مستحق و مستاہل آن شدہ اند
کہ توان گرفت اگرچہ واجب نیست قرا بکسر قاف و براء مقصور و بظاہر این کلام ناظر در وجوب ضیافت ست پس
بعض گویند کہ این حکم در کسے ست کہ مضطر ست و اگر نگیرد خوف ہلاک دارد چنانکہ در حالت مخمصہ میباشد و بعض گفتہ اند
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم لشکرے میفرستاد و سگان بوادی و مفاوز بازاری بر پا نمی کردند کہ ازانجا چیزے
بخرند و بخورند پس سخت گرفتہ شد کار بر اہل قرے کہ براے غازیان مہمانی کنند و اگر نکنند عقوبت ایشان
این شد کہ بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت خود بر سبیل زجر چنانکہ حکم بود کہ ہر کہ از غنیمت بدزدد
و متاع او را بسوزند و ہر کہ منع زکوۃ کند نصف مال او را بگیرند و بعض گفتہ اند کہ مہمانی کردن مر کسے را کہ نزول کند

در ابتدائے اسلام واجب بود پس ازان منسوخ گشت بفرضیت زکوۃ واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد۔ روایت کرد این حدیث را ابوداؤد تا اینجا۔ وروی الدارمی نحوہ وکذا ابن ماجۃ الی قولہ کما حرم اللہ۔ وروایت کرد دارمی وہمچنین روایت کرد ابن ماجہ تا قول وے کما حرم اللہ وایشان این کلام را کہ الا لا یحل الی آخرہ ذکر نکردہ اند۔ وعن العرباض۔ بکسر عین مہملہ وسکون را وبموحدہ وضاد معجمہ۔ بن ساریۃ۔ بسین مہملہ ورا ویائے تحتانیہ صحابی ست از اہل صفہ واز گریہ کنندگان کہ فرود آمدہ درباب ایشان آیہ کریمہ (ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملہم الآیۃ) نزول کرد بشام وسکونت بحمص کرد مات سنۃ خمس وسبعین رضی اللہ عنہ۔ قال قام رسول اللہ۔ عرباض بن ساریہ گفت استاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خطبہ خواند۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ایحسب احدکم متکئا علی اریکتہ۔ آیا گمان میبرد یکے از شما تکیہ زدہ بر تخت آراستہ خود۔ یظن ان اللہ لم یحرم شیئا الا ما فی ہذا القرآن۔ گمان میبرد کہ خدائے تعالے حرام نگردانیدہ است چیزے را مگر چیزیکہ درین قرآن ست۔ الا وانی واللہ قد امرت۔ آگاہ باشید وبدرستی کہ من بخدا سوگند بہ تحقیق امر کردہ ام۔ ووعظت۔ وپند کردہ ام۔ ونہیت عن اشیاء۔ وباز داشتہ ام مردم را از چیزہا انہا لمثل القرآن۔ بدرستی کہ آنچہ امر ونہی ووعظ کردہ ام من ہر آئینہ مقدار قرآن ست۔ او اکثر۔ بلکہ بیشتر ست ازان پس ازان بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم احکامے چند ازانچہ نہی کردہ است ودر قرآن نیست بقول خود۔ وان اللہ لم یحل لکم ان تدخلوا بیوت اہل الکتاب الا باذن۔ وبدرستی کہ خدائے تعالے حلال نگردانیدہ است مر شما را کہ در آئید خانہا اہل کتاب را مگر باذن۔ ولا ضرب نسائہم۔ وحلال نگردانیدہ است مر شما را زدن زنان ایشان را در گرفتن جزیہ وخراج ومانند آن۔ ولا اکل ثمارہم۔ وحلال نگردانیدہ است خوردن میوہ ہائے ایشان را۔ اذا اعطوکم الذی علیہم۔ وقتیکہ بدہند اہل کتاب شما را چیزیکہ بر ایشان ست از جزیہ وخراج۔ رواہ ابوداؤد۔ روایت کرد این حدیث را ابوداؤد۔ وفی اسنادہ۔ ودر اسناد وے این شخص ست کہ نام وے۔ اشعث بن شعبۃ المصیصی است۔ قد تکلم فیہ۔ بہ تحقیق کہ سخن کردہ شدہ است در وے کہ ثقہ است یا نہ ومصیصی بکسر میم وتشدید صاد مہملہ اولی وبفتح میم وخفت صاد نیز گفتہ اند نسبت ست بشہرے کہ نام آن مصیصہ است ودر قاموس گفتہ کہ مصیصہ بروزن سمینہ نام شہریست بشام وتشدید دادہ نمی شود صاد را۔ وعنہ۔ وہم از عرباض بن ساریہ روایت ست۔ قال۔ گفت۔ صلی بنا رسول اللہ۔ نماز گزارد با یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم۔ یکروزے۔ ثم اقبل علینا بوجہہ۔ پس توجہ کرد بر ما بروے مبارک خود۔ فوعظنا موعظۃ بلیغۃ۔ پس پند کرد ما را پند کردنی بغایت رسان ومؤثر وقول بلیغ آنکہ مدلول وے بمقصود برسد وبالغ نیکو وسرہ وبلیغ فصیح کہ بعبارت خود کنہ ضمیر را برسد۔ ذرفت منہا العیون۔ اشک ریخت ازان موعظہ چشمہا ذرف بذال معجمہ رفتن اشک از چشم۔ ووجلت منہا القلوب۔ وترسید ازوے دلہا۔ فقال رجل۔ پس گفت مردے۔ یارسول اللہ کان ہذہ موعظۃ مودع۔ گویا این پندیست کہ وداع کنندہ است چہ شخص در وقت وداع کردن از پند ونصیحت ہرچہ کردنی ست چیزے فرو نگذارد وہرچہ گفتنی ست بگوید ودل ما از تصور وداع وجلت تو

گرفتہ میشود و محزون میگردد - فاوصنا - پس وصیت کن مارا یعنی اندرزے بکن نرم و آسان تا دل بیاساید و از جا نرود - فقال اوصیکم بتقوی اللہ - پس گفت وصیت میکنم شمارا بہ پرہیزگاری و ترس از خدا - والسمع والطاعۃ - و بقبول کردن حکم امرا و فرمانبرداری ایشان در آنچہ موافق حکم شرع بود و تقوی جمع شود - وان کان عبدا حبشیا - و اگرچہ فرضا حاکم غلام حبشی بود و این مبالغہ است در طاعت امرا و الا بندہ امیر نبود یکے از شرائط امارت آزادی ست و این چنانست کہ در حدیث آمدہ است کہ ہر کہ مسجدے بنا کند او را در بہشت خانۂ بنا کنند اگرچہ آن مسجد ہمچو آشیانۂ گنجشک بود و مسجد ہرگز ہمچو آشیانۂ گنجشک بنا شد و لیکن مقصود مبالغہ است در خردی و تنگی و تواند کہ بندۂ حبشی نائب سلطان کبیر بود برین تقدیر اطاعت وے بفرمودۂ سلطان واجب گردد پس از ان علت سمع و طاعت امرا بیان فرمود بقول خود - فانہ من یعش منکم بعدی - زیراکہ بدرستی کہ کسے بزید از شما بعد از من فسیری اختلافا کثیرا - پس سرانجام است کہ ببیند اختلاف بسیار را در مردم و در سمع و طاعت امرا امن است از فتنہ کہ پیدا گردد از اختلاف و اشارت کرد بحفظ تقوے بقول خود - فعلیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین المہدیین - پس لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت خلیفہ ہائے مرا کہ اہل رشد و رشاد و راہ یافتگانند و رشد و رشاد بمعنی راہ راست یافتن و بر رہ بودن خلاف غی و مراد بخلفائے راشدین خلفائے اربعہ داشتہ اند ہر کہ بر سیرت ایشان برود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان وارد نہ ہر کہ بہواے نفس خود بدعتے پیدا کند و بحقیقت سنت خلفائے راشدین رضی اللہ عنہم ہمان سنت پیغمبر ست صلی اللہ علیہ وسلم کہ در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شہرت نیافتہ بود و بعد از وے در زمان ایشان رواج یافتہ و مشہور گشتہ و مضاف بایشان شدہ و چون مظنہ آن بود کہ کسے آن را بجہت اضافت بایشان بدعت پندارد و رد کند منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس ہرچہ خلفائے راشدین بدان حکم کردہ باشند اگرچہ باجتہاد و قیاس ایشان بود موافق سنت نبویست اطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانکہ فرقۂ ضالہ کنند پس از ان مبالغہ کرد در وصیت باتباع سنت و فرمود تمسکوا بہا چنگ در زنید بہ سنت من و سنت خلفائے راشدین - وعضوا علیہا بالنواجذ - و سخت بزنید بر سنت دندانہا را و محکم گیرید آن را و عض گزیدن و نواجذ چہار دندان در اقصاے دندانہا کہ آنہا را اضراس علم و اضراس عقل گویند و بمعنی انیاب و مطلق اضراس نیز آید - وایاکم ومحدثات الامور - و دور دارید خود را از کارہائے نو پدید شدہ کہ در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و زمان خلفائے راشدین نبودہ اند - فان کل محدثۃ بدعۃ - زیراکہ ہر خصلت احداث کردہ شدہ بدعت ست - وکل بدعۃ ضلالۃ - و ہر بدعت ضلالت ست یا سبب ضلالت است - رواہ احمد وابوداود والترمذی وابن ماجۃ - این حدیث را این چہار کس روایت کردہ اند - الا انہما لم یذکرا الصلوۃ - مگر آنیست کہ ترمذی و ابن ماجہ ذکر نکردہ اند قصۂ نماز گزاردن را یعنی نگفتہ اند صلی بنا رسول اللہ بلکہ افتتاح حدیث از وعظنا موعظۃ کردہ اند - وعن عبداللہ بن مسعود قال خط لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطا - گفت ابن مسعود کشید آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم براے تفہیم ما خطے راست تا راہ راست را تمثیل نماید - ثم قال ہذا سبیل اللہ - پستر گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این خط را کہ راست کشیدیم راہ خدا است - ثم خط خطوطا عن یمینہ وعن شمالہ - پستر کشید خطہاے دیگر از جانب راست آن خط و از جانب چپ آن

وقال هذه سبل وگفت این راهها است۔ علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه۔ بر سر هر راه ازین راهها شیطانے ست که میخواند مردم را بآن راه و بیرون میبرد از راه راست۔ و قرأ۔ و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را۔ وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الآیة۔ پروردگار عالم میفرماید که این راه من ست راست که نمودم شما را پس پیروی کنید آن را و آخر آیت این ست که ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله و پیروی مکنید راهها را که چپ و راست میروند یعنی ادیان مختلفه و طرق زائغه تا پریشان نگردانند آن راهها شما را و دور نبرند از راه راست۔ رواه احمد والنسائی والدارمی۔ بدانکه درین حدیث و در احادیث دیگر که درین معنی ورود یافته در کتب احادیث عدد این خطوط در نظر نیامده جز آنکه در مدارک در تفسیر این آیت حدیث روایت کرده است که کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطے مستوی و فرمود این سبیل رشد است و راه خداست پیروی کنید آن را پس تر کشید در هر جانب شش شش خط مائل و فرمود این راهها است بر سر هر راه شیطانے ست که میخواند بسوے آن پس اجتناب کنید ازان و خواند این آیت را و گفت صاحب مدارک پس تر میگردد هر یکے ازین دوازده راه شش راه پس میگردد هفتاد و دو راه پوشیده نماند که افتراق امت بهفتاد و سه فرقه در حدیث صحیح وارد شده است لیکن نه باین طریق که در مدارک گفته بلکه در مواقف گفته است که کبار فرق اسلامیه هشت ست معتزله و شیعه و خوارج و مرجیه و نجاریه و جبریه و مشبهه و ناجیه بعد ازان معتزله را بست فرقه ساخته و شیعه را بست و دو فرقه و خوارج بست و مرجیه را پنج و نجاریه را سه و جبریه و مشبهه را تفریق نکرده و فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند و مجموع هفتاد و سه فرقه شد انتهی اگر گویند چگونه معلوم شود که فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند و این راه راست و راه خداست و دیگر همه راههاے نارست و هر فرقه دعوی میکند که براه راست ست و مذهب وے حق ست جوابش آنکه این چیزے نیست که بمجرد دعوی تمام شود برهان باید و برهان حقانیت اهل سنت و جماعت آنست که این دین و اسلام بنقل آمده و مجرد عقل بآن وافی نیست و بتواتر اخبار معلوم شده و بتتبع و تفحص احادیث و آثار متیقن گشته که سلف صالح از صحابه و تابعین باحسان و من بعدهم همه برین اعتقاد و برین طریقه بوده اند و این بدع و هوا در مذاهب و اقوال بعد از صدر اول حادث شده و از صحابه و سلف متقدمین هیچکس بران نبوده و ایشان تبری بوده اند ازان و بعد از حدوث آن رابطه صحبت و محبت که بآن قوم داشتند قطع کرده و رد نموده و محدثین اصحاب کتب سته و غیرها از کتب مشهوره معتمده که بنا و مدار احکام اسلام بران افتاده و ائمه فقهاے ارباب مذاهب اربعه و غیرهم ازانها که در طبقه ایشان بوده اند همه برین مذهب بوده اند و اشاعره و ماتریدیه که ائمه اصول کلام اند تائید مذهب سلف نموده و بدلائل عقلیه آن را اثبات کرده و آنچه سنت رسول صلی الله علیه وسلم و اجماع سلف بران رفته بوده مؤکد ساخته اند و لهذا نام ایشان اهل سنت و جماعت افتاده اگرچه این نام حادث ست اما مذهب و اعتقاد ایشان قدیم ست و طریقه ایشان اتباع احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و اقتدا بآثار سلف و حمل نصوص بر ظاهر ست مگر عند الضرورة و عدم اعتماد بر قول و آرا و اهواے خود بخلاف دیگران مثل معتزله و شیعه و آنها که در اعتقادات بر طریقه ایشانند تشبث بفلسفه و استرسال بآرا و اوهام ایشان نموده و مشائخ

صوفیہ از متقدمین و محققین ایشان کہ مشائخ طریقت و زہاد و عباد و مرتاض و متورع و متقی و متوجہ بجناب حق و متبرے از حول و قوت نفس بودہ اند ہمہ برین مذہب بودند چنانکہ از کتب معتمدہ ایشان معلوم گردد و در تعرف کہ معتمد ترین کتابہاے این قوم ست و شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی در شان او گفتہ است لولا التعرف ما عرفنا التصوف عقائد صوفیہ کہ اجماع دارند بر آن آوردہ کہ ہمہ عقائد اہل سنت و جماعت ست بے زیادت و نقصان و مصداق این سخن کہ گفتیم آنست کہ کتابہاے حدیث و تفسیر و کلام و فقہ و تصوف و سیر و تواریخ معتبرہ کہ در دیار مشرق و مغرب مشہور و مذکور اند جمع کنند و تفحص نمایند و مخالفان نیز کتابہارا بیارند تا ظاہر شود کہ حقیقت حال چیست و بالجملہ سواد اعظم در دین اسلام مذہب اہل سنت و جماعت ست۔ عرف ذلک من النصف بالانصاف وتجنب عن التعصب والاعتساف واللہ یقول الحق وہو یہدی السبیل۔ **وعن عبد اللہ بن عمرو** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون ہواہ تبعا لما جئت بہ۔ ایمان نمی آرد یکے از شما تا آنکہ باشد ہواے نفس او تابع و پیرو مر چیزے را کہ آوردہ ام من آن را از دین و شریعت اگر مراد متابعت ست در اعتقاد و عمل در عبادات و عادات بر وجہ کمال و تسلیم و رضا باحکام وے صلی اللہ علیہ وسلم در وقت معارضہ داعیۂ حق و باعثہ ہوا پس مراد نفی ایمان کامل ست و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت اوست مراد نفی اصل ایمان ست و فرمود ہوا تابع شود و نگفت ملتفی و منعدم گردد زیرا کہ انتفا و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب اجر و ثواب نہ کمال آنست کہ ہوا باشد و تابع حق و منقاد او باشد۔ رواہ فی شرح السنۃ۔ روایت کرد این حدیث را محی السنۃ در شرح السنۃ۔ وقال النووی فی اربعینہ۔ و گفتہ است امام نووی در چہل حدیث خود۔ ہذا حدیث صحیح رویناہ فی کتاب الحجۃ باسناد صحیح۔ **وعن بلال بن الحارث المزنی** بضم میم و فتح راے و کسر نون صحابی ست آمد بر آن حضرت در وفد مزینہ در سال پنجم از ہجرت مات سنۃ ستین ولہ ثمانون سنۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احیی سنۃ من سنتی کسیکہ زندہ گرداند و ترویج دہد سنتے از سنتہاے مرا کہ۔ قد امیتت بعدی۔ بتحقیق میرانیدہ شدہ ضایع کردہ شدہ است پس از من۔ فان من الاجر مثل اجور من عمل بہا۔ پس بدرستیکہ مر آنکس راست از اجر و ثواب مقدار اجرہا و ثوابہاے کسانیکہ کار میکنند بآن سنت۔ من غیر ان ینقص من اجورہم شیئا۔ بے آنکہ کم کردہ شود بسبب ثبوت اجر مر آنکس را از اجرہاے این کارکنندگان چیزے یعنی ہم آن عاملان را اجرہا بکمال و تمام حاصل میشود و ہم این احیاے سنت کنندہ و رواج دہندہ را مقدار اجرہاے ایشان ثابت میگردد۔ ومن ابتدع بدعۃ ضلالۃ لا یرضاہا اللہ ورسولہ۔ و کسیکہ بدعتے پیدا کند بدعت ضلالت کہ راضی نیست از آن خدا و رسول او بخلاف بدعت حسنہ کہ در وے مصلحت دین و ترویج آن باشد۔ کان علیہ من الاثم مثل آثام من عمل بہا لا ینقص ذلک من اوزارہم شیئا۔ باشد بر آن کس از بزہ مقدار بزہہاے کسیکہ عمل کند بآن بدعت کم نمی کند آن از بزہہاے ایشان چیزے را شرح این حدیث و سخن در آن در آخر فصل اول در حدیث ابی ہریرہ از روایت مسلم گذشت۔ رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجۃ عن کثیر بن عبد اللہ بن عمرو عن ابیہ عن جدہ۔ **وعن عمرو بن عوف**۔ انصاری ست حاضر شد بدر را و سکونت کرد مدینہ را رض۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ان الدين ليأرز الى الحجاز كما تأرز الحية الى جحرها۔ ترجمہ این عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشت الا آنکہ آنجا الی المدینة گفت
واینجا الی الحجاز کہ شامل مکہ ومدینہ ہر دوست چنانکہ آنجا نیز بدان اشارت کردہ شد ما ناکہ سبب ورود دران مقام بیان فضیلت مدینہ
مطہرہ بود ودرین مقام اخبار بفضیلت حرمین زادہما اللہ تعظیماً وتشریفاً واللہ اعلم۔ وليعقلن الدين من الحجاز۔ ہر آئینہ پناہ میجوید
دین از زمین حجاز ومیگیرد اورا ملجاو مسکن وباز میگردد بسوے او وقتیکہ ظاہر شود فتن ومستولی گردند اہل کفر وفساد یا در آخر زمان
در وقت خروج دجال چنانکہ گذشت معقل الاروية من راس الجبل۔ ہمچو پناہ جستن بز کوہی از سر کوہ وبر آمدن او وآن را اروية بضم
ہمزہ وسکون را وکسر واو وتشدید یا بز کوہی وبعض مخصوص بمادہ دارند۔ ان الدين بدأ غريبا وسيعود كما بدأ۔ بدرستی کہ دین پیدا
شدہ است غریب وتنہا وسر انجام ست کہ باز گردد چنانکہ بود۔ فطوبى للغرباء۔ پس خوشی وخنکی باد مر غریبان را۔ وهم الذين يصلحون ما
افسد الناس من بعدي من سنتي۔ وغربا آن کسانے اند کہ نیکو میسازند چیزے را کہ بد ساختہ اند مردم بعد از من از سنت من۔
رواه الترمذی۔ وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليأتين على امتي كما اتى على بني اسرائيل ہر آئینہ بیاید
بر امت من مانند آنچہ آمدہ وگذشتہ بر بنی اسرائیل۔ حذو النعل بالنعل۔ موافق ومطابق بایکدیگر واصل این ترکیب آنست کہ چون نعلین
بدوزند طاقات آنہا بر یکدیگر اندازہ کردہ ببرند تا برابر آیند وگویند حذوت النعل بالنعل وحذو بمعنی اندازہ کردن وبریدن نعل را وطابق
النعل بالنعل نیز گویند پس ازان مثل شد در موافقت دو چیز بیکدیگر۔ حتى ان كان منهم من اتى امه علانية۔ تا آنکہ اگر بود از بنی اسرائیل
کسے کہ آمد مادر خود را یعنی جماع کرد با وے آشکارا۔ لكان في امتي من يصنع ذلك۔ ہر آئینہ باشد در امت من کسیکہ میکند این
فعل شنیع را وگفتہ اند کہ مراد بمادر زوجۂ پدر است یعنی چہ صورت دارد کسیکہ با مادر حقیقی خود این فعل کند کہ مانعے طبعی یا نہی شرعی
ہمراہ است اما مادر زوجۂ پدر کہ نہ مادر اوست وصورت امکانے دارد از جہت عدم مانع طبعی۔ وان بني اسرائيل تفرقت على
ثنتين وسبعين ملة۔ وبدرستی کہ بنی اسرائیل جدا شدند بر ہفتاد ودو مذہب۔ وتفترق امتي على ثلث وسبعين ملة۔ وجدا میشوند امت
من از آنہا کہ ایمان آوردہ در وے بقبلہ دارند بر ہفتاد وسہ مذہب در اصول عقائد۔ كلهم في النار۔ ہمہ ایشان مستحق در آمدن دوزخ
باشند بجہت سوء اعتقاد والا بجہت عمل شاید کہ فرقۂ ناجیہ نیز در آیند وقول بآنکہ ذنوب فرقۂ ناجیہ مطلق مغفورست سخن بے دلیل
ست۔ الا ملة واحدة۔ مگر یک اہل ملت۔ قالوا من هي۔ گفتند صحابہ کیست آن یک اہل ملت۔ يا رسول الله قال ما انا عليه
واصحابي۔ فرمود اہل ملتے ست کہ من بر آنم واصحاب من بر آنند۔ رواه الترمذي وفي رواية احمد وابي داود عن معاوية۔ ودر
روایت امام احمد وابی داود از معاویہ ہمچنین آمدہ است کہ ثنتان وسبعون في النار وواحدة في الجنة وهي الجماعة۔ اہل ہفتاد
ودو ملت در آتش دوزخ اند واہل یک ملت در بہشت وآن یک ملت مسمے الجماعت ست از جہت اجتماع ایشان
بر کلمۂ حق ودر آنچہ اجماع کردہ اند بران سلف کہ براہ راست بودہ اند واین عبارت نیز درین روایت آمدہ است کہ۔ وانه
سيخرج في امتي اقوام۔ وبدرستی کہ شان اینست کہ بیرون خواہند آمد در امت من گروہہا کہ تتجارى بهم تلك الاهواء۔ روان میشود
بایشان یعنی سرایت میکند در رگ وپے ایشان آن اہوا کہ متفرق شدند بآنہا واہوا جمع ہوی بمعنی ارادہ نفس وشہوت ادکم

خوانده است ایشان را آن مذہب۔ کما یتجاری الکلب لصاحبہ۔ چنانکہ سرایت میکند کلب در صاحب خود کلب بفتح لام علتے ست
کہ عارض میشود آدمی را از گزیدن سگ دیوانہ و مستولی میگردد بر وے مشابہ مالیخولیا و سرایت میکند از وے بدیگرے و نمیتواند
کہ بجانب آب نگاہ کند و اگر بکند فریاد کند و بیطاقتی آرد و بسا کہ از تشنگی بمیرد و نتواند کہ آب بخورد و این علتے ست کہ میرسد مادہ آن
بر تمامہ بدن او و متولد میگردد از وے اعراض ردیہ و سرایت میکند در رگ و پے چنانکہ فرمود۔ لا یبقی منہ عرق ولا مفصل الا
دخلہ۔ باقی نمی ماند از صاحبش ہیچ رگے و بندے مگر آنکہ در می آید آن علت در ان و تشبیہ اہل اہوا بصاحب این علت بجہت
آنست کہ بر صاحبش مستولی گردد و اعراض ردیہ از وے متولد شود و ضرر آن از وے بدیگرے تجاوز کند چنانکہ علت بدعت و ہوا
در اہل ہوا و چنانکہ صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند آن را خورد و تشنہ بمیرد ہمچنین اہل اہوا از علم دین بگریزند و نتوانند از ان
مستفید شد و محروم از ان بمیرند و در بادیہ جہل و ہاویہ بدعت جان دہند نسأل اللہ العافیۃ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یجمع امتی۔ بدرستی کہ خدائے تعالے گرد نمی آرد امت مرا۔ او قال امۃ محمد۔
شک راوی ست کہ بجاے امتی امت محمد گفت۔ علی ضلالۃ۔ بر گمراہی و این خاصیت منقبتے ست کہ پروردگار تعالے
این امت مرحومہ را بدان مخصوص گردانیدہ است کہ ہرچہ بر آن اتفاق کنند جز حق و صواب نبود۔ وید اللہ علی الجماعۃ۔ و دست قدرت
و احسان الٰہی بر جماعت ست و این کنایت ست از حفظ و نصرت حق تعالے اہل حق را از ایذاے خلق و خوف اعداے دین
و توفیق وے سبحانہ مر ایشان را از براے استنباط احکام و اطلاع بر دریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند زائل
گرداند حفظ و عصمت و سکینہ را و بفرستد عذاب را و فاسد گرداند احوال را و بیرون آرد از انچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اصحاب
او رضی اللہ عنہم بران بودند۔ ومن شذ شذ فی النار۔ و کسیکہ تنہا افتد از جماعت و بیرون آید از سواد اعظم انداختہ میشود در
آتش دوزخ شذ اول بر صیغہ معلوم ست و دوم مجہول و معلوم نیز آمدہ و ہمچنین در حدیث آیندہ۔ رواہ الترمذی۔ وعنہ
قال قال رسول اللہ۔ و ہم از ابن عمر روایت ست کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اتبعوا السواد الاعظم۔ پیروی کنید
سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاہی ست و بمعنی جمہور و اکثر از مردم نیز بیاید چنانکہ سیاہی لشکر گویند کثرت و زیادت آن را
و مراد حث و ترغیب ست بر اتباع انچہ اکثر علما در ان جانب اند۔ فانہ من شذ شذ فی النار رواہ ابن ماجہ من حدیث انس۔ و در
بعض نسخ در ینجا بیاض ست و این عبارت در حاشیہ نوشتہ و در بعض و ابن ابی عاصم فی کتاب السنۃ نیز زیادہ کردہ۔ وعن انس
قال قال لی رسول اللہ گفت انس کہ گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح وتمسی۔ ای پسرک من اگر توانی کہ صبح
کنی و شام کنی۔ ولیس فی قلبک غش لاحد۔ و حال آنکہ نیست در دل تو کینہ و عداوت مر ہیچ کسے را۔ فافعل پس بکن کارے کہ عظیم
ست۔ ثم قال۔ پستر گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم براے مدح و ترغیب این کار یا بنی وذلک من سنتی۔ ای پسرک من و آن کار
از سنت سنیہ و طریقہ مرضیہ من ست۔ ومن احب سنتی فقد احبنی۔ و کسیکہ دوست دارد سنت مرا پس تحقیق دوست میدارد مرا چہ دوست
داشتن طریقہ و سیرت کسے را ناشی از محبت او و باعث بر آنست ومن احبنی کان معی فی الجنۃ۔ و کسیکہ دوست دارد مرا باشد

باشد در بہشت چنانکہ وارد شدہ است کہ المرء مع من احب وور حدیث اشارت ست بآنکہ دوست داشتن سنت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم مورث محبت آنحضرت ومرافقت اوست صلی اللہ علیہ وسلم چہ جاے عمل بدان رزقنا اللہ۔ رواہ الترمذی وعن
ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی۔ کسیکہ چنگ در زند وعمل کند
بسنت من نزد فساد امت من وبیرون آمدن ایشان از سنت وتقصیر کردن دران۔ فلہ اجر مائۃ شہید۔ پس مر او راست مزد
وثواب صد شہید کنایت ست از یافتن غایت جہد ومشقت دران وحصول کمال فضیلت وثواب بران۔ رواہ البیہقی
فی کتاب الزہد من حدیث ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما ودر ینجا نیز در بعض نسخ بیاض ست ودر حاشیہ این عبارت نوشتہ۔
وعن جابر عن النبی۔ روایت ست از جابر از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حین اتاہ عمر۔ وقتیکہ آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
را عمر رضی اللہ عنہ۔ فقال۔ پس گفت عمر رضی اللہ عنہ۔ انا نسمع احادیث من یہود تعجبنا۔ بدرستی کہ ما می شنویم حدیثہا وحکایتہا را از یہود
کہ خوش می آید ما را آن احادیث وحکایات۔ افتری ان نکتب بعضہا۔ آیا می بینی ورأے میفرمائی کہ بنویسیم بعضے از ان احادیث
را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق زجر وانکار۔ امتہوکون انتم۔ آیا متحیر شما در دین اسلام ودر بودن وے
دینے تمام وکامل کہ محتاج بدینے دیگر نباشد تا از اہل کتاب چیزے بگیرید واستفادہ نمائید۔ کما تہوکت الیہود والنصاری۔
چنانکہ متحیر شدند یہود ونصارے وافتادند در تیہ حیرت ووادی اشتباہ۔ لقد جئتکم بہا۔ بتحقیق آوردہ ام من ملت وشریعت را۔
بیضاء نقیۃ۔ سفید وپاک وصاف وروشن وخالص از شک وشبہہ ومبرا از اشتباہ والتباس۔ ولو کان موسی حیا ما وسعہ الا
اتباعی۔ واگر می بود موسی زندہ گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چہ جاے قوم او وتمامہ مردم غیر ایشان زیراکہ شرائع ہمہ
منسوخ شد بشریعت من۔ رواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان۔ وعن ابی سعید الخدری۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من اکل طیبا۔ کسے کہ بخورد حلال را۔ وعمل فی سنۃ۔ وکارے کند از جہت بودن او سنت اگرچہ قلیل باشد۔ وامن الناس
بوائقہ۔ وایمن باشند مردم از شرہاے او یعنی از وے بکسے شرے نرسد یعنی گمراہ نگرداند وکسے را از راہ نبرد کذا قیل وظاہر آنست کہ ج بوائق
مراد عام تر ازین باشد وبوائق جمع بائقہ است بمعنی سختی وور حدیث آمدہ است کہ در نیاید بہشت را کسے کہ ایمن نباشد
ہمسایہ او بوائق او را وتفسیر کردہ اند آن را بظلم وغش وسختی وشر۔ دخل الجنۃ۔ میدر آید بہشت را۔ فقال رجل۔ پس گفت مردے
یا رسول اللہ ان ہذا الیوم لکثیر فی الناس۔ بدرستی کہ این کار امروز در زمان ما بسیار ست در مردم بعد ازین چہ حال خواہد بود۔
قال وسیکون فی قرون بعدی۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے درین زمان بسیار ست وسرانجام ست کہ باشد
در جماعتہا کہ پیدا شوند بعد از من یعنی منقطع نمیشود خیر از امت من مطلقا اگرچہ تفاوت کند بقلت وکثرت ودر آخر زمان نیز جماعہ
خواہند بود کہ بطریقہ تقوے وسنت اقامت خواہند نمود۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر بہ۔ بدرستی کہ شما در زمانے ہستید کہ ہر کہ ترک کند از شما دہ یک انچہ امر کردہ شدہ
است بدان۔ ہلک۔ ہلاک میشود وعقاب کردہ میشود او را بران۔ ثم یاتی زمان من عمل منہم بعشر ما امر بہ نجا۔ پستر می آید زمانے کہ ہر کہ

بلند از ایشان ده یک آنچه امر کرده شده است بدان نجات یابی یا بدان از عذاب وثواب داده میشود بران واین در سنن ونوافل خیرات
خواهد بود الا در فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد وبعض گفته اند که مراد امر معروف ونهی منکرست که در زمان نبوت وقریب
بدان زمان بود چه حق ظاهر بود ودولت اسلام قوی وامداد واعانت از مسلمانان حاصل واستماع وقبول حق متوقع که باوجود
آن در ترک امر ونهی مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان که کار برنقیض آنست اگر اندکے ازان هم بوجود آید غنیمت است
وموجب اجر گردد۔ رواه الترمذی۔ وعن ابی امامة رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل قوم بعد هدی کانوا علیه
گمراه نشدند هیچ قومے پس از هدایتے که بودند بران۔ الا اوتوا الجدل۔ مگر آنکه داده شدند جدل را جدل بفتحتین شدت
در خصومت وعناد وستیزه وتعصب تا ترویج کنند مذهب باطل را وبر اندازند بناے حق را۔ ثم قرأ رسول الله پس تر خواند پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم هذه الآیة۔ این آیت را که در بیان جدل وخصومت کافران وارد است۔ ما ضربوه لک الا جدلا بل هم
قوم خصمون رواه احمد والترمذی وابن ماجة۔ وسبب نزول این آیت آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالے انکم
وما تعبدون من دون الله حصب جهنم بتحقیق شما وچیزیکه می پرستید شما جز حق همه دوزخ اند مشرکان خوشحال شدند وفریاد
برآوردند وگفتند بتان ما بهتر از عیسےٰ نیستند واگر عیسےٰ که معبود نصارے است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما راضی ایم که بتان
ما نیز باوے باشند اینجا میفرماید که (ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون) یعنی این بحث که با تو کردند نکردند مگر بطریق جدل وخصومت
چه ما تعبدون شامل عیسےٰ علیه السلام نبود زیرا که کلمۀ ما عبارت از غیر عقلا میباشد بمعنی چیز چنانکه من برائے عقلاست بمعنی کس
وایشان میدانستند که لغت عرب اینچنین ست باوجود آن بمحض جنگ وجدل وتعصب این سخن میگویند وآورده اند که ابن زبعری بکسر
زاء وفتح با وسکون عین وفتح را در آخر الف که یکے از مشرکان بود این بحث کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت واے
بر تو چه خوش جاهل بودۀ تو بزبان قوم خود۔ وعن انس رضی ان رسول الله۔ وروایت است از انس بدرستی که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم کان یقول۔ بود که میگفت۔ لا تشددوا علی انفسکم سخت نگیرید بر نفسهاے خود بارتکاب ریاضات ومجاهدات
شاقه که نفس طاقت آن ندارد والتزام آن بر نفس خود وحرام گردانیدن آنچه مباح گردانیده است آن را پروردگار تعالے
وآسان کرده است کار را بر شما۔ فیشدد الله علیکم۔ تا سبب آن شود که سخت گیرد خداے تعالے بر شما وفرض گرداند آن را
وشما را طاقت اداے حق آن نباشد ودرمانید وباز گردید۔ فان قوما شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم۔ پس بدرستی که
قومے سخت گرفتند بر خود پس سخت گرفت خدا بر ایشان۔ فتلک بقایاهم فی الصوامع والدیار۔ پس آن سخت گیرندگان بر
نفس خود باقیماندگان ایشانند در صومعه ها ودیرها صومعه بفتح میم عبادت خانۀ نصارے ودیر کلیساے رهبانان۔ رهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم۔ رهبانیتے که پیدا کردند ایشان آن را فرض نگردانیدیم ما آن را بر ایشان ومراد برهبانیت مبالغه در
عبادت وریاضت وانقطاع از مردم وپوشیدن پلاس وانداختن زنجیرها در گردن وبریدن آلت مردی وگریختن بکوه وبیابان
وامثال آن که راهبان وزاهدان اهل کتاب میکردند پس میفرماید که ایشان این چیزها را از پیش خود اختراع وابتداع نمودند

بے آنکہ ما برایشان فرض گردانیم و در آخر آیۃ میفرماید فما رعوہا حق رعایتہا پس رعایت نتوانستند کرد آن را حق رعایت آن آوردہ اند کہ آمد احمد بن ابی الحواری نزد استاد خود ابو دارانی رحمہ اللہ و گفت ریاضت کشیدند بنی اسرائیل تا آنکہ خشک شدند مثل مشکہائے کہنہ وزہ ہائے کمان و ما میخوریم و مپوشیم و آسایش میکنیم درین اندیشہ جان میکاہد کہ این چیست و چراست ابو سلیمان دارانی گفت میدانستم کہ تو تازہ خواہی آورد بدان ای احمد کہ از ما صدق میخواہند و اخلاص لسوختن و گداختن اگر دہ روز عمل کردی و اخلاص ورزیدی بہتر از دہ سال ست کہ سوختن و گداختن رضائے حق مطلوب ست کما قال (ومن لم یکن الوصال بلا نکل احسانہ ذنوب) رواہ ابوداؤد۔ **وعن ابی ہریرۃ**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل القرآن علی خمسۃ اوجہ۔ فرود آمدہ است قرآن بر پنج قسم۔ حلال وحرام ومحکم ومتشابہ وامثال۔ معنی حلال وحرام ظاہر است ومعنی محکم ومتشابہ در فصل اول در حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا معلوم شد ومراد بامثال قصص ومواعظ ست۔ فاحلوا الحلال۔ پس حلال گردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان واعتقاد کنید حلیت آن را۔ وحرموا الحرام۔ وحرام گردانید حرام را۔ واعملوا بالمحکم۔ وکار کنید بمحکم۔ آمنوا بالمتشابہ۔ وایمان آرید بمتشابہ وبدانید کہ انچہ کہ مراد حق تعالے ست از ان حق ست اگرچہ ما بدان نرسیم۔ واعتبروا بالامثال۔ وعبرت گیرید و پند پذیر شوید بامثال۔ ہذا لفظ المصابیح۔ اینکہ ذکر کردہ شد لفظ مصابیح ست۔ وروی البیہقی فی شعب الایمان۔ وروایت کردہ است بیہقی در کتاب شعب الایمان۔ ولفظہ۔ ولفظ بیہقی اینست۔ فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم۔ پس عمل کنید بحلال و پرہیز کنید از حرام و پیروی کنید محکم را و قول او وآمنوا بالمتشابہ واعتبروا بالامثال بحال خود ست ولفظ مصابیح درین معنی و بیہقی یکے ست۔ **وعن ابن عباس**۔ رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الامر ثلثۃ۔ احکام شرع سہ نوع ست۔ امر بین رشدہ۔ حکمے ست کہ ظاہر وہویدا است برہ بودن او۔ فاتبعہ۔ پس متابعت و پیروی کن آن را۔ وامر بین غیہ۔ و حکمے ست کہ پیدا است نابرہ بودن او۔ فاجتنبہ۔ پس پرہیز کن از ان۔ وکسیوہ شوا ز ان۔ وامر اختلف فیہ۔ و حکمے دیگر است کہ اختلاف کردہ شدہ است واشتباہ است در رشد وغی او۔ فکلہ الی اللہ پس بسپار او را بخدا و توقف کن دران و طلب کن رشد وہدایت دران۔ رواہ احمد

الفصل الثالث۔ **عن معاذ بن جبل** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان ذئب الانسان۔ بدرستی کہ شیطان گرگ آدمی است میرباید و میبرد آن را کہ از جماعت برآید پس ہلاک میکند کذئب الغنم۔ مانند گرگ گوسفند یاخذ الشاذۃ۔ میگیرد گوسفندے را کہ گریزندہ است وانس ناگیرندہ است بگلہ۔ والقاصیۃ۔ ومیگیرد گوسفندے را کہ دور روندہ است از گلہ بے نفرت۔ والناحیۃ۔ وگوسفندے را کہ یک جانب افتادہ است اگرچہ نگریختہ و دور نرفتہ است تا آنکہ در درون گلہ است ایمن وسلامت ست۔ وایاکم والشعاب۔ ودور دارید خود را از راہہا میان دو کوہ مقصود نہ برآمدن از میان جماعت وبیرون نیفتادن از راہ مسلوک ست چنانکہ فرمود۔ وعلیکم بالجماعۃ والعامۃ۔ وبر شما باد کہ لازم گیرید جماعت را و اکثر را اشارت ست بآنکہ معتبر اتباع اکثر وجمہور ست چہ اتفاق کل در ہمہ احکام واقع نہ بلکہ ممکن نیست۔ رواہ احمد

وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فارق الجماعۃ شبراً۔ کسیکہ جدائی کرد جماعت را مقدار یک بدست۔ فقد خلع ربقۃ الاسلام عن عنقہ۔ پس بتحقیق برکشید ربقۂ اسلام را از گردن خود یعنی محل آن شد کہ شاید از قید اسلام و بند احکام آن برآید و ربقہ بکسر را و فتح آن نیز آمدہ ریسمانے کہ در وے چند حلقہ سازند و ہر حلقہ در گردن گوسفندے اندازند و ہر حلقہ را ربقہ گویند۔ رواہ احمد و ابو داؤد وعن مالک بن انس مرسلا۔ روایت ست از امام مالک بن انس بطریق ارسال۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بہما۔ گذاشتہ ام من در میان شما دو چیز کہ البتہ گمراہ نمی شوید مادام کہ چنگ میزنید بآن دو چیز کدام ست۔ کتاب اللہ وسنۃ رسولہ۔ کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رواہ فی الموطا۔ روایت کردہ است این حدیث را امام مالک در موطا کہ نام کتاب امام مالک است و موطا مقصور و ممدود ہر دو آمدہ بدانکہ مرسل در اصطلاح مشہور روایت تابعے از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و بمعنی منقطع نیز آمدہ چنانکہ در مقدمہ گذشت پس گفتہ نشود کہ مالک تابعے نیست تا حدیث او مرسل نگردد و اولے آنست کہ بجاے مرسلا تعلیقا گوید کہ بمعنی حذف اول اسناد ست۔ وعن غضیف۔ بضم غین و فتح ضاد معجمتین۔ بن الحارث الثمالی۔ بضم ثاء مثلثہ و تخفیف میم رض شامی در صحبت وے اختلاف ست ابن ابی حاتم و پدرش و ابو ذرعہ گفتہ اند کہ صحابی ست و عجلی گفتہ کہ تابعے ثقہ است و ابن سعید او را در طبقۂ اولے از تابعین ذکر کردہ و ابن حبان در کتاب ثقات آوردہ و وے گفتہ کہ من در عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودم و با وے بیعت کردہ و مصافحہ نمودہ ام واللہ اعلم و بعضی لفظ غطیف بدل ضاد گفتہ اند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما احدث قوم بدعۃ۔ نو پدید نکرد ہیچ قومے بدعت را۔ الا رفع مثلہا من السنۃ مگر آنکہ برداشتہ شد مانند آن در مقدار و مرتبہ از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت باشد بہمین قیاس اقامت سنت قامع بدعت خواہد بود۔ فتمسک بسنۃ خیر من احداث بدعۃ۔ پس چنگ در زدن بسنت اگرچہ اندک باشد بہتر ست از نو پدید کردن بدعت اگرچہ حسنہ بود زیرا کہ باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتار می بدعت در می آید ظلمت مثلاً رعایت آداب خلا و استنجا بر وجہ سنت بہتر ست از بناے رباط و مدرسہ چہ سالک برعایت آداب سنت ترقی کند بمقام قرب و بترک او تنزل کند از آن و این مودی میگردد بترک افضل از آن تا بمرتبۂ قساوت قلب کہ آن را رین و طبع و ختم گویند میرسد نعوذ باللہ من ذلک۔ رواہ احمد۔ وعن حسان رضی اللہ عنہ۔ قال۔ در روایت ست از حسان بن ثابت کہ شاعر و صحابی مشہور ست و احوال وے در جاے دیگر ذکر کردہ شدہ است کہ گفت۔ ما ابتدع قوم بدعۃ فی دینہم۔ پیدا نکردند ہیچ قومے بدعتے را در دین خود۔ الا نزع اللہ من سنتہم مثلہا۔ مگر آنکہ کشید خداے تعالے از سنتے کہ در دین ایشان ست مانند آن۔ ثم لا یعیدہا الیہم الی یوم القیمۃ۔ پس تر باز نمیگرداند و نمیفرستد آن سنت را بسوے ایشان تا روز قیامت۔ رواہ الدارمی۔ وعن ابراہیم بن میسرۃ۔ تابعے ثقہ صحیح الحدیث بے نظیر زمان خود بود در حدیث و او در اہل مکہ است۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت ابراہیم بن میسرہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ من وقر صاحب بدعۃ۔ کسیکہ

تعظیم و تبجیل کند خداوند بدعت را۔ فقد اعان علی ہدم الاسلام۔ پس بتحقیق مدد میکند بر ویران کردن دین اسلام چہ در توقیر وے
استخفاف و استہانت سنت ست و این میکشد بویران کردن بناے اسلام و ہمین قیاس در توقیر و تبجیل اہل سنن آبادانی بناے
اسلام خواہد بود بسبب تعظیم و ترویج سنت۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان مرسلا۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔
قال من تعلم کتاب اللہ ثم اتبع ما فیہ۔ کسیکہ بیاموزد قرآن را پس تر پیروی کند احکامے را کہ در وست۔ ہداہ اللہ من الضلالۃ
فی الدنیا۔ راہ راست نماید او را خداے تعالے و برہاند از گمراہی در دنیا۔ ووقاہ یوم القیمۃ سوء الحساب۔ و نگاہ دارد
او را روز قیامت از بدی و سختی حساب۔ وفی روایۃ قال و در روایتے اینچنین آمدہ است۔ من اقتدی بکتاب اللہ لا یضل
فی الدنیا ولا یشقی فی الآخرۃ۔ کسیکہ پیروی کند بکتاب خدا گمراہ نشود در دنیا و بدبخت نگردد در آخرۃ۔ ثم تلا ہذہ الآیۃ پس تر خواند
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را۔ فمن اتبع ہدای فلا یضل ولا یشقی۔ پس کسیکہ پیروی کند کتاب مرا کہ سبب ہدایت
ست گمراہ نشود و بدبخت نگردد حاصل آنکہ دولت و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت ست پلیت تا رہے
سعادت اگر خدمتت توام گردد۔ کہ نیکبختی دنیا و دین ز خدمت تست۔ رواہ رزین۔ وعن ابن مسعود۔ رضی اللہ عنہ
ان رسول اللہ۔ روایت ست از ابن مسعود کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ ضرب اللہ مثلا صراطا مستقیما۔
گردانیدہ است خداے تعالے قصہ حال دین را یا آنچہ در وست از محارم و حدود و احکام قرآن قصہ حال راہ راست۔
وعن جنبتی الصراط سوران۔ واز ہر دو جانب آن راہ راست دو بارہ شہر ست۔ فیہما ابواب مفتحۃ۔ و در آن دو بارہ شہر
درہا ست کشادہ۔ وعلی الابواب ستور مرخاۃ۔ و بر درہا پردہ ہا ست فروہشتہ۔ وعند رأس الصراط داع۔ و بر سر راہ شخصے ست
کہ خوانندہ است مردم را۔ یقول استقیموا علی الصراط۔ میگوید راست روید بر راہ۔ ولا تعوجوا۔ و کج نروید۔ وفوق ذلک
داع۔ و بالاے آن خوانندہ دیگر است۔ یدعو۔ میخواند مردم را۔ کلما ہم عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب۔ ہرگاہ کہ
قصد میکند بندہ از بندگان کہ بکشاید درے ازان درہا و بردارد پردہ را۔ قال۔ میگوید آن داعی۔ ویحک لا تفتحہ۔
واے بر تو مکشا این در را۔ فانک ان تفتحہ تلجہ۔ پس بدرستی کہ اگر میکشائی تو آن در را می درآئی او را و اگر می درآئی عذاب الیم
میکشی در وے۔ ثم فسرہ۔ پس تر بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این مثل را کہ مراد ازان چیست فاخبر ان الصراط ہو الاسلام
پس خبر داد و گفت کہ مراد بصراط طریق اسلام ست کہ بدان راہ بہشت جاودان میرسند۔ وان الابواب المفتحۃ محارم اللہ۔ و
خبر داد کہ درہاے کشادہ کہ پردہ ہا بران فروہشتہ افعالے ست کہ حرام گردانیدہ است خداے تعالے آنہا را بر بندگان۔ (و
ان الستور المرخاۃ حدود اللہ۔ و بیان کرد کہ پردہ ہاے فروہشتہ حدہاے خدا ست کہ میان بندہ و محارم بستہ است کہ ازانہا نگذرد
و فاصل و بازدارندہ ست بندہ را ازان و آن عبارت ست از احکام وے سبحانہ۔ وان الداعی علی رأس الصراط ہو القرآن۔ و بیان
کرد کہ مراد بداعی کہ بر سر راہ ست کہ میخواند مردم را براہ راست۔ وان الداعی من فوقہ۔ و آنکہ خوانندہ است بالاے قرآن۔
ہو واعظ اللہ فی قلب کل مؤمن۔ آن پند دہندہ از جانب خدا است در دل ہر مومن و طیبی آن را تفسیر بلمۂ ملک کردہ کہ الہام

خیر میکند و تا این نباشد قرآن سود نمید ہد کار قرآن آنست کہ راہ می نماید و نشانہائے راہ بیان میکند اما قبول افتادن
آن پند پذیرشدن بدان در رفتن راہ در رسیدن بمقصود بتوفیق الٰہی وہدایت اوست کہ بندہ را بدان الہام میکند و در دل
وے پیدا آرد و ز نشاء اللہ۔ رواہ رزین۔ روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود و رواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان۔ و
روایت کرد آن را احمد در مسند خود و بیہقی در شعب الایمان۔ عن النواس۔ بفتح نون و تشدید واو۔ بن سمعان۔ بکسر سین و فتح آن صحابی
ست ساکن شام۔ وکذا الترمذی عنہ۔ وہمچنین روایت کرد ترمذی از نواس بن سمعان۔ الا انہ ذکر اختصر منہ۔ ولیکن این ست کہ ترمذی
ذکر کرد حدیث را مختصر تر از آنچہ روایت کردہ اند احمد و بیہقی وعن ابن مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال من کان مستنا۔ کسیکہ میخواہد
کہ بر و د راہ راست را فلیستن بمن قد مات۔ پس باید کہ برود راہ را واقتدا کند بکسانیکہ بتحقیق از عالم گذشتہ اند۔ فان الحی
لا تؤمن علیہ الفتنۃ۔ پس بدرستی کہ زندگان ایمن کردہ نمیشود بر ایشان از فتنہ و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود
یا تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بمردہا صحابہ را داشت و بزندگان اہل زمان خود را جز صحابہ چنانکہ گفت۔ اولٰئک اصحاب
محمد صلی اللہ علیہ وسلم کانوا افضل ہذہ الامۃ۔ آن مردہا یاران محمد اند کہ بودند فاضل تر از ہر کہ جز ایشان ست درین امت۔
وابرہا قلوبا۔ ونیک ترین امت از روئے دلہا۔ واعمقہا علما۔ و دور اندیشہ تر از روئے علم۔ واقلہا تکلفا۔ وکمتر از روئے
تکلف و تصنع در ریا و مراعات رسوم وعادات کہ متعارف ست میان مردم و بہ تکلف آن را بر خود نہند و تکلف در لغت بخود
گرفتن کارے بے فرمودن و رنج بر خود نہادن و تکلف پیش آیندہ بکارے کہ فزون باشد از حاجت و بیرون از طاقت۔
اختارہم اللہ لصحبۃ نبیہ ولاقامۃ دینہ۔ برگزید ایشان را خدائے تعالےٰ از برائے صحبت پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وسلم و برائے
داشتن دین وے این دلیل ست بر افضلیت و اکملیت صحابہ یعنی چون پروردگار تعالےٰ از میان تمامہ خلائق ایشان
را برگزید یاران پیغمبر خود ساخت معلوم شد کہ ایشان بہترین خلق و اخیار امت بودہ اند وجوہر نفوس ایشان برائے انعکاس
انوار ہدایت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکہ در قرآن مجید میفرماید (والزمہم کلمۃ التقوےٰ وکانوا احق بہا واہلہا) و بودند سزاوار تر بکلمہ
تقوےٰ و مستحق تر مر آن را و در آثار آمدہ است کہ پروردگار تعالےٰ نظر کرد در تمامہ دلہائے بندگان یافت دل محمد را صلی اللہ
علیہ وسلم روشن تر و پاک تر پس بنہاد نور نبوت را در ان و یافت دلہائے صحابہ را صاف تر و لائق تر پس برگزید برائے
صحبت وے ایشان را و این خود ظاہر است چنانکہ ہیچ عاقل نہ پسندد کہ آنہا کہ یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم و رضی اللہ عنہم و عمرہا در سایہ تربیت او بودہ و خدمت کردہ باشند و ہنوز پاک و صاف نشدہ و بدرجہ کمال
نرسیدہ باشند مریدان مشائخ را ببینید کہ در خدمت ایشان بچہ درجہ میرسند آخر این منقصت بحضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم
عائد میگردد مگر منافق باشد و منافقان خود بعد از نزول سورۂ توبہ متعین شدہ و از میان مخلصان جدا گشتہ و فضیحت و رسوا شدہ
بودند نعوذ باللہ من سوء الاعتقاد۔ فاعرفوا لہم فضلہم۔ پس بشناسید برائے ایشان فضل ایشان را۔ واتبعوہم علی اثرہم۔
و پیروی کنید ایشان را و بروید بہ نشان پائے ایشان۔ وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقہم و سیرہم۔ و چنگ در زنید

بانچہ توانید از خوبیہا و روشہائے ایشان۔ فانہم کانوا علی الہدی المستقیم۔ پس بدرستی کہ بودند ایشان بر راہ راست در یافت راستی سبحان اللہ ابن مسعود با آن بزرگی و علو شان در دین کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در حق وے فرمود رضیت لامتی ما رضی بہ ابن ام عبد راضی شدم برائے امت خود بانچہ راضی شد ابن ام عبد مراد بدان ابن مسعود است اینچنین تفصیل در تعظیم صحابہ کند چہ جائے سخن ست نسئال اللہ العافیۃ۔ رواہ رزین۔ وعن جابر ان عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ اتی رسول اللہ۔ روایت ست از جابر کہ آورد عمر نزد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم بنسخۃ من التوریۃ۔ نسخہ را از توریت۔ فقال۔ پس گفت عمر۔ یا رسول اللہ ہذہ نسخۃ من التوریۃ۔ این نسخہ الیست از توریت۔ فسکت۔ پس خاموش شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فجعل یقرأ۔ پس در ایستاد عمر کہ میخواند پس خواندن گرفت۔ ووجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتغیر۔ وحال آنکہ روئے مبارک آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از حالے بحالے میگشت از غضب۔ فقال ابوبکر رضی اللہ عنہ ثکلتک الثواکل۔ پس گفت ابوبکر عمر را بگرید ترا زنان گریہ کنندگان یعنی بمیری تو و تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب ایمان گذشت۔ ماتری بالوجہ رسول اللہ۔ نمی بینی حالتیکہ در روئے مبارک پیغمبر خدا پیدا است صلی اللہ علیہ وسلم فنظر عمر الی وجہ رسول اللہ۔ پس نگاہ کرد عمر بسوئے روئے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ ودید اثر غضب در وے۔ فقال اعوذ باللہ من غضب اللہ وغضب رسولہ۔ پس گفت عمر رضی اللہ عنہ بطریق اعتذار و استغفار پناہ میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا۔ رضینا باللہ ربا۔ راضی شدیم بخدا باین کہ وے پروردگار ماست۔ وبالاسلام دینا۔ وراضی شدیم باسلام کہ وے دین ماست۔ وبمحمد نبیا۔ وراضی شدیم بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ پیغمبر ماست۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفس محمد بیدہ۔ سوگند بخدا کہ بقائے ذات محمد در دست قدرت اوست۔ لو بدا لکم موسی۔ اگر ظاہر شود مر شمارا موسی پیغمبر۔ فاتبعتموہ وترکتمونی۔ پس متابعت کنید او را و بگذارید مرا۔ لضللتم عن سواء السبیل۔ ہر آئینہ گمراہ میشوید و دور می افتید از راہ راست۔ ولو کان حیا وادرک نبوتی لاتبعنی۔ واگر میبود موسی زندہ و در می یافت زمان پیغمبری مرا ہر آئینہ پیروی میکرد مرا۔ رواہ الدارمی۔ وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلامی لاینسخ کلام اللہ۔ کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را۔ وکلام اللہ ینسخ کلامی۔ وکلام خدا نسخ میکند کلام مرا۔ وکلام اللہ ینسخ بعضہ بعضا۔ وکلام خدا نسخ میکند بعضی را ببعضی۔ النسخ تغییر و تبدیل حکم شرعی ست بحکمے دیگر برائے اصلاح کار دین وملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم ست وبیان آنکہ این حکم تا این مدت مشروع بودہ است و در واقع تغییری و تبدیلی نیست ولیکن چون حکم دراول و ظاہر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید کہ گویا تغییر شد و نسخ بر چہار قسم ست نسخ کتاب بکتاب و نسخ حدیث بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب ولیکن ظاہر این حدیث دلالت دارد کہ نسخ کتاب بحدیث جائز نباشد یا رب مگر مراد بکلامی آن باشد کہ بطریق رائے و اجتہاد فرمودہ باشد نہ بوحی یا این حدیث منسوخ ست واللہ اعلم۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضہا بعضا کنسخ القرآن۔ بدرستی کہ حدیثہائے ما منسوخ میگرداند بعض آن بعض را ہمچو منسوخ گردانیدن قرآن بعض آن بعض را واگر مراد از

قول او کنسخ القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشد قرآن را بر چہار قسم مذکور درست گردد واین حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد۔ وعن ابی ثعلبۃ الخشنی۔ بضم خا و فتح شین منسوب ست بیکے از اجداد خود صحابی ست نام او جرہم و نام پدر او ناشب مشہور شد بکنیت و در نام او و نام پدر او اختلاف بسیار ست مشہور آنست کہ ذکر کردہ شدہ و از اہل بیعت رضوان ست نزول کرد در شام ووفات یافت دران۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض۔ بدرستی کہ خدائے تعالے فرض گردانید بعض اشیا را کہ فرائض ست۔ فلا تضیعوہا۔ پس ضائع نگردانید فرائض را۔ وحرم حرمات فلا تنتہکوہا۔ وحرام گردانید بعض چیزہا را پس نہ بشکنید حرمت آن را و مبالغہ نکنید در بارہ کردن حرمت آن۔ وحد حدودا فلا تعتدوہا۔ وبست حدہا را پس نگذرید و تجاوز نکنید از انہا۔ وسکت عن اشیاء من غیر نسیان۔ وسکوت کرد از بعض چیزہا و بیان نفرمودہ آنہارا بے آنکہ فراموش کردہ باشد کہ فراموشی بروے روا نبود بلکہ رحمت کرد و آسان ساخت کار بر شما۔ فلا تبحثوا عنہا۔ پس کاوش نکنید و نپرسید از انہا۔ روی الاحادیث الثلثۃ الدارقطنی۔ روایت کرد این سہ حدیث را دارقطنی و دارقطن محلہ الیست از بغداد دارقطنی نسبت باوست

کتاب العلم

مراد علم دین ست کہ تعلق ست بکتاب وسنت و آن دو قسم ست مبادی ومقاصد مبادی علومے کہ موقوف ست معرفت کتاب وسنت بران مثل لغت و نحو و صرف وغیر آن از علوم عربیت ومقاصد آنچہ متعلق ست باعمال واخلاق و عقائد و اینہا ہم علم معاملت ست وعلم مکاشفہ نوریست کہ بعد از سلوک طریق حق وصدق معاملت در دل افتد کہ بدان معرفت حقائق اشیا چنانکہ ہست منکشف گردد و معرفت ذات وصفات و افعال حق سبحانہ و تعالے رو نماید و این را علم حقیقت وعلم وراثت خوانند بحکم حدیث من عمل بما علم ورثہ اللہ علم ما لم یعلم ہر کہ عمل کند بانچہ دانستہ و خواندہ است از علم ظاہر روزی گرداند و بخشد او را خدائے تعالے علم آنچہ ندانستہ و نخواندہ و کریمہ واتقوا اللہ ویعلمکم اللہ نیز اشارت باین معنی ست وعلم ظاہر و باطن کہ گویند این معنی دارد و نسبت ہر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و مغز ست و احادیث و آیات کہ در شان علم و فضیلت آن وارد شدہ شامل ہمہ این اقسام ست بر تفاوت مراتب و درجات آن

الفصل الاول۔ عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلغوا عنی ولو آیۃ۔ برسانید بامت از جانب من دین و شریعت را اگرچہ آیتے باشد ظاہر از آیت آیات قرآن ست ولیکن دلالت بر رسانیدن احادیث نیز دارد چہ قرآن باوجود آنکہ منتشر و منتشر ہست و حاملان او بیشمار اند و حق سبحانہ متکفل حفظ او شدہ است ہرگاہ امر کردہ شدہ ایم ما برسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولے مامور باشیم و بعضی از آیت کلامی مراد دارند کہ مفید ست فائدۂ شریفہ را و علامت ست بر تحصل معنی کہ مراد داشتہ شدہ است بدان چنانکہ احادیث کہ از قبیل جوامع الکلم اند بلکہ تمامہ احادیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین قبیل اند پس معنی آن شود کہ برسانید از من اگرچہ یک حدیث باشد

ووجہ تخصیص حدیث بہ تبلیغ آن بود کہ قرآن را احتیاج بہ تبلیغ نیست بجہتے کہ مذکور شد۔ وحدثوا عن بنی اسرائیل۔ وحکایت کنید وخبر دہید بانچہ بشنوید از بنی اسرائیل۔ ولا حرج۔ ونیست گناہے در حدیث کردن از ایشان یا مراد آنست کہ نیست در تحدیث از بنی اسرائیل تنگیے بوجوب احتیاط ورعایت اتصال سند بنقل از عدل ثقہ ضابط چون سابقا از خواندن توریت ونوشتن آن منع کردہ فرمودہ بود کہ اگر متحیر بید شما در کار دین خود وکتاب خود کہ دست بتوریت میزنید چنانکہ در فصل ثالث از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کرد پس از ان وفرمود کہ اگر قصص ومواعظ وامثال کہ از ایشان بشنوید بدان تحدیث کنید نہ شرائع واحکام کہ منسوخ ست مانعے نیست ودر کتاب ایشان آیات غریبہ ووقائع عجیبہ ہست کہ میتوان نقل کرد واگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل وسند مساہلہ رود نیز غم نیست چہ مقصود عبرت وایقاظ ست واین باب وسعتے دارد بر قیاس آنکہ گفتہ اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز ست کذا قالوا۔ ومن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعدہ من النار۔ وہر کہ دروغ بربندد بر من دانچہ نگفتہ ام بمن اسناد کند پس باید کہ بگیرد جائے نشست خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغہ است در منع از وضع حدیث ودروغ بربستن بران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اگرچہ برائے ترغیب وترہیب باشد حرام ست واز جملہ کبائر ست باتفاق وامام محمد جوینی والد امام الحرمین آن را داخل کفر داشتہ وبر قائل حکم بخلود نار کردہ وقومے بوضع حدیث بہ قصد ترغیب وترہیب تجویز کردہ واین مذہب خطاست وحق آنست کہ وضع حدیث وروایت موضوع حرام است مگر بہ بیان وضع۔ رواہ البخاری۔ **وعن سمرۃ** بن جندب والمغیرۃ بن شعبۃ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سمرہ ومغیرہ دو صحابی مشہور اند گفتند کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ من حدث عنی بحدیث یری انہ کذب فہو احد الکاذبین ہر کسیکہ حدیث کند از من بحدیثیکہ گمان میبرد کہ آن حدیث دروغ ست پس آنکس یکے از دروغ گویندگان ودر حکم ایشان ست زیرا کہ چون اعانت کاذب کرد وشریک شد او را در اشاعت کذب شریک شد در وزر آن یری بضم یا وفتح آن ہر دو روایت ست بضم بمعنی ظن وبفتح بمعنی علم وعلم نیز اینجا بمعنی ظن خواہد بود چہ در عدم جواز روایت حدیث یقین بکذب آن شرط نبود ظن کذب کافی ست وبعض گفتہ اند بلکہ باحتمال کذب وشک وشبہہ در ان نیز روا نباشد صواب آنست کہ بمجرد احتمال ترک نتوان کرد وتفصیل کلام آنکہ اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز ست واگر در جانب کذب بود جائز نہ ودر صورت شک جواز وعدم جواز ہر دو برابر وظاہر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز ست واللہ اعلم والکاذبین بلفظ جمع وتثنیہ ہر دو روایت ست وبر تقدیر تثنیہ مراد راوی ومروی عنہ است۔ رواہ مسلم۔ **وعن معاویۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من یرد اللہ بہ خیرا یفقہہ فی الدین۔ کسے کہ میخواہد خداے تعالے بوے نیکی را فقیہ میگرداند او را در دین وفہم ودیرکی ودانائی می بخشد وران ومیکشاید دیدۂ بصیرت او را تا درک میکند معانی کتاب وسنت را ومیرسد بحقیقت مراد ازان فقہ در اصل بمعنی فہم وفطنت ست ودر عرف شرع غالب آمدہ بر علم باحکام عملیہ۔ وانما انا قاسم واللہ یعطی۔ وجز این نیستم من مگر قسمت کنندہ وخدا میدہد ہر کرا میخواہد وہر چہ میخواہد از فقہ وفہم در دین وغیر آن۔ متفق علیہ

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الناس معادن کمعادن الذہب والفضۃ۔ مردمان کانہا اند مانند کانہائے طلا ونقرہ یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق ومحاسن صفات براندازۂ استعداد وجوہر وشرف ذات چنانکہ کانے ست کہ استعداد وقابلیت آن دارد کہ درو سے لعل ویاقوت پیدا گردد وکانے دیگر استعداد طلا ونقرہ دارد وکانے دیگر آہن ومس ودیگر سرمہ وچونہ وجز آن۔ خیارہم فی الجاہلیۃ خیارہم فی الاسلام۔ نیکان آدمیان در جاہلیت نیکان ایشان اند در اسلام یعنی ہر کہ بمقتضائے استعداد وقابلیت ذات در جاہلیت نیک بود واز اخیار قبائل بود وبر اقران خود فوقیت داشت وصفات نیک داشت وکارہائے نیک کہ عقلا واہل عرف آن را پسند میکرد بعد از درآمدن در دین مسلمانی نیز صفات حمیدہ وافعال گزیدہ ازوے بوجود آید لیکن در جاہلیت بظلمت کفر وجہل مستور ومعمور بود چنانکہ طلا ونقرہ در کان بخاک ممزوج ومخلوط میباشد وبعد از درآمدن در اسلام وگداختن در بوتۂ مجاہدت وریاضت آن آلایش بدر رفت وخالص شدہ وبنور علم ومعرفت منور گشت وبہمان استعداد وجود ماثر وصفات بر اقران خود در دین فائق آمد وقول وے کہ فرمود۔ اذا فقہوا۔ وقتیکہ فقیہ شوند وعلم دین بیاموزند وصاحب بصیرت در ان شوند اشارت ست بآنکہ در دین مدار بر تحصیل علم معرفت ست واگر شرف نسبت وکرامت ذات بآن جمع باشد معتبر ست وبے آن اعتبار ندارد ولہذا گفتہ اند کہ وضیع عالم بہتر از شریف جاہل بیت حافظا علم وادب ورز کہ در حضرت شاہ ہر کہ را نیست ادب لائق خدمت نبود۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابن مسعود** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا حسد الا فی اثنین۔ نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودے ونیک بودے درین دو کس بودے وبعض گویند مراد بحسد اینجا غبطہ است کہ آرزو بردن ست کہ آنچہ دیگرے را دادہ اند مرا نیز باشد واین جائز ست اما حسد کہ عبارت از تمنی زوال نعمت غیرست جائز نبود مگر از مفسدان وظالمان وتخصیص اغتباط باین دو کس بآنکہ در ہر دو صفت محمودہ جائز ست بجہت کمال اعتبار واہتمام وشرافت وفضیلت این دو صفت ست کہ از صفات انبیا ومرسلین اند آن دو کس کدام اند رجل اتاہ اللہ مالا۔ اول مردے ست کہ داد او را خدائے تعالی مالے۔ فسلطہ علی ہلکتہ فی الحق۔ پس برگماشت وے تعالی آن مرد را بر ہلاک کردن وصرف کردن آن مال در طاعت وبفرمودہ خدا احتراز کرد از صرف مال بطریق اسراف ودر نامرضیات وہلکتہ بہ فتحتین ہلاکہ وتعبیر باہلاک اشارت ست بکمال جود یعنی باقی نمیدارد ازان چیزے اما در حق ومرضیات۔ ورجل اتاہ اللہ الحکمۃ ودیگر مرد دیگر کہ داد او را خدائے تعالی حکمت را یعنی علم دین وشریعت را۔ فہو یقضی بہا ویعلمہا۔ پس آن مرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان وتعلیم میکند آن را ودر اکثر روایات الا فی اثنتین آمدہ بتائے تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکے مال دیگر علم بصیغہ کہ مذکور شدند وتورپشتی گفتہ کہ روایت اول اوثق است متفق علیہ۔ **وعن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مات الانسان انقطع عنہ عملہ۔ چون می میرد آدمی بریدہ شود از وے یعنی ثواب واز ہر عملیکہ میکرد چنانکہ نماز وروزہ وحج وزکوٰۃ وجز آن۔ الا من ثلثۃ۔ مگر از سہ عمل۔ صدقۃ جاریۃ۔ یکے صدقۂ روان کہ بعد از وے دائم وباقی باشد مانند وقفہا وسبیلہائے خیر از چاہ وحوض ومسجد ورباط ومانند آن چنانکہ بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی ہریرۃ بیاید۔ او علم ینتفع بہ

یا علمی کہ نفع گرفتہ میشود بآن بتعلیم و تصنیف بلکہ بکتابت و انتساخ نیز واللہ اعلم ۔ او ولد صالح یدعولہ ۔ یا فرزند نیک کردار کہ دعا کند او را بعد از رفتن ازین عالم چون فرزند از وے زائیدہ و بوجود آمدہ است آن را عمل او شمردہ کہ ثواب آن بوے واصل ست رواہ مسلم ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نفس عن مومن کربۃ من کرب الدنیا ۔ کسیکہ رہائی و آسایش دہد و دور گرداند از مسلمانے اندوہے را از اندوہ ہائے دنیا چہ جائے اندوہ دین چنانکہ کسے را بر کفر و معصیت اکراہ کردہ باشند ۔ نفس اللہ عنہ کربۃ من کرب یوم القیمۃ ۔ و دور گرداند خدائے تعالے از ان کس اندوہ را از اندوہ ہائے آخرت ۔ ومن یسر علی معسر ۔ و کسیکہ آسان گرداند کار بر شخصے کہ در دشواری افتادہ است چنانکہ وامے بر گردن وے افتادہ و از ادائے آن عاجز آمدہ چیزے بوے بدہد کہ بدان وام را ادا کند یا اگر او راست از وے بنہد و ببخشد یا مہلتے بدہد تا وقت آسانی ۔ یسر اللہ علیہ فی الدنیا والآخرۃ ۔ آسان گرداند بروے خدائے تعالے در دنیا و آخرت ۔ ومن ستر مسلما سترہ اللہ فی الدنیا والآخرۃ ۔ و کسیکہ بپوشد عیب مسلمانے را و رسوا نکند او را یا بپوشد عورت مسلمان برہنہ را بجامہ بپوشد خدائے تعالے او را در دنیا و آخرت ۔ واللہ فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیہ ۔ و خدائے تعالے در یاری کردن بندہ است مادام کہ بندہ در یاری کردن برادر خود ست بدفع ضرر یا جلب نفع بہر وجہے کہ باشد ۔ ومن سلک طریقا یلتمس فیہ علما ۔ و کسیکہ برود راہے کہ طلب میکند در وے علمے را از علوم دین اگرچہ اندک باشد یا مراد بطریق وجہے از وجوہ و سببے از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف ۔ سہل اللہ لہ بہ طریقا الی الجنۃ ۔ آسان گرداند خدائے تعالے مر آنکس را بسبب سلوک طریق علم طریقے بسوئے بہشت یعنی در آرد او را در بہشت بجزائے طلب علم یا توفیق دہد برائے عملے صالح کہ سبب دخول جنت گردد ۔ وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت اللہ ۔ و فراہم نیایند گروہے در خانہ ہائے خدا یعنی خانہ کہ ساختہ باشند و اختیار کردہ باشند برائے آنکہ ۔ یتلون کتاب اللہ ۔ بخوانند قرآن را بطریق ورود و ظیفہ مسجد یا غیر مسجد ۔ ویتدارسونہ بینہم ۔ و بخوانند آن را با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق معانی آن و تصحیح الفاظ و تجوید آن درس بمعنی قرأت ست و تدارس با یکدیگر خواندن و درست تفہیم و دراست بکسر در اصل بمعنی ریاضت آید پس میفرماید کہ ہیچ قومے بتلاوت و دراست قرآن در جائے نہ نشینند ۔ الا نزلت علیہم السکینۃ ۔ مگر آنکہ فرود آید بر ایشان آرام باطن و اطمینان قلب کہ بدان میل بشہوات دنیا و خوف ما سوا از دل بدر رود و حضور مع اللہ دست دہد و صفا و نورانیت پیدا آید و در شرح صحیح مسلم گفتہ کہ مختار آنست کہ سکینہ چیزیست از مخلوقات الٰہی در روے طمانینت و رحمت ست و با وے ملائکہ اند و گاہے در صورت ابرے نزول کنند چنانکہ در کتاب فضائل القرآن بیاید انشاء اللہ تعالے ۔ وغشیتہم الرحمۃ ۔ و می پوشد و در میگیرد ایشان را رحمت ۔ وحفتہم الملائکۃ ۔ و گرد میگیرند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان ۔ وذکرہم اللہ فیمن عندہ ۔ و یاد میکند ایشان را اللہ تعالے در میان جمعے کہ نزد او یند یعنی ملاء اعلے از ملائکہ کہ مقربان جناب قدس او یند از جہت مباہات و مفاخرت بہ بندگان خود و الزام حجت بر ملائکہ کہ در بشر بعصیان طعن می کردند حیث بنزم و جعل

خودم خواندیار در خلوت ٭ کنون رقیب حسد پیشہ گو بسوز از رشک ٭ ومن بطأ بہ عملہ لم یسرع بہ نسبہ۔ وکسے کہ پس انداخت
اورا عمل او پیش نمی آرد اورا نسب یعنی ہر کہ تقصیر کرد در عمل ہر چند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند بیت بندۂ عشق
شدی ترک نسب کن جامی ٭ کہ درین راہ فلان ابن فلان چیزے نیست۔ رواہ مسلم۔ وعنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اول الناس یقضی علیہ یوم القیمۃ۔ بدرستی کہ نخستین مردے کہ حکم کردہ شود بروے روز قیامت از جہت عدم
ترک اخلاص در عمل۔ رجل استشہد۔ مردے ست کہ کشتہ شد در راہ خدا۔ فاتی بہ۔ پس آوردہ میشود در حضرت پروردگار
تعالےٰ وتقدس فعرفہ نعمۃ۔ پس می شناساند اللہ تعالےٰ آن مرد را نعمت خود را کہ بروے عطا کردہ ودر بعض نسخ نعمہ بصیغہ جمع
واول صحیح تر ست بحسب روایت۔ فعرفہا۔ پس میشناسد وے نعمت خدا را واعتراف میکند بآن۔ فقال فما عملت فیہا پس
میگوید وے تعالےٰ بآن مرد پس بگو کہ چہ عمل کردی تو در شکر این نعمت۔ قال قاتلت فیک حتی استشہدت میگوید آن مرد کارزار
کردم با کافران خالص از برائے رضائے تو تا آنکہ کشتہ شدم در راہ تو۔ قال کذبت۔ میگوید پروردگار تعالےٰ دروغ گفتی
تو کارزار نکردہ خالص از برائے رضائے من۔ ولکنک قاتلت لان یقال جری۔ ولیکن کارزار کردی برائے ریائے خلق ونام
وآوازۂ خود تا گفتہ شود فلان دلیر ست۔ فقد قیل۔ پس تحقیق گفتہ شد ویافتی تو غرض خود وجزائے عمل خود را از خلق دیگر از من
چہ طلبی۔ ثم امر بہ فسحب علی وجہہ۔ پس امر کردہ میشود فرشتگان را بجہت وے کہ بکشید اورا بر زمین بر روے پس کشیدہ میشود
حتی القی فی النار۔ تا آنکہ انداختہ میشود در آتش دوزخ۔ ورجل تعلم العلم۔ ودیگر مردے کہ آموخت علم را۔ وعلمہ۔ وآموزانید آن را۔
وقرأ القرآن۔ وخواند قرآن را۔ فاتی بہ فعرفہ نعمہ فعرفہا۔ پس آوردہ میشود اورا پس میشناساند اورا خدائے تعالےٰ نعمتہائے خود
را پس میشناسد وے آن نعمتہا را اینجا النعم بلفظ جمع آمدہ وہمچنین در ما بعد۔ قال فما عملت فیہا۔ میگوید پروردگار تعالےٰ پس چہ کار
کردۂ تو در شکر گزاری آن نعمتہا۔ قال تعلمت العلم وعلمتہ وقرأت فیک القرآن۔ میگوید آن مرد آموختم علم را وآموزانیدم آن را وخواندم خالص
از بہر رضائے تو قرآن را۔ فقال۔ پس میگوید وے تعالےٰ۔ کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم۔ دروغ گفتی ولیکن
تو آموختی علم را تا بگویند مردم کہ تو عالمی۔ وقرأت القرآن لیقال انک قاری۔ وخواندی قرآن را تا گفتہ شود کہ تو خوانندۂ قرآنی۔
فقد قیل۔ پس تحقیق گفتند مردمان آنرا۔ ثم امر بہ فسحب علی وجہہ۔ پس امر کردہ میشود بجہت وے پس کشیدہ میشود بر زمین بر روے
وے۔ حتی القی فی النار۔ تا آنکہ انداختہ میشود در آتش۔ ورجل وسع اللہ علیہ۔ ودیگر مردے کہ فراخ گردانیدہ است خدائے تعالےٰ ألقي
بروے روزی را۔ واعطاہ من اصناف المال۔ وداوہ است اورا از گوناگونہائے مال۔ کلہ۔ ہمہ مال را۔ فاتی بہ فعرفہ نعمہ
فعرفہا قال فما عملت فیہا قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیہا الا انفقت فیہا لک۔ میگوید آن مرد نگذاشتم ہیچ راہے را کہ دوست
میداری تو کہ صرف کردہ میشود مال دران راہ مگر آنکہ صرف کردم دران برائے رضائے تو۔ قال کذبت ولکنک فعلت لیقال انہ
جواد فقد قیل ثم امر بہ فسحب علی وجہہ ثم القی فی النار۔ از کلمۂ ثم معلوم میشود کہ کشیدن اینجا بر زمین ورسوا کردن بیشتر ودراز تر ست
رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یقبض العلم انتزاعا۔ بدرستی کہ خدائے تعالےٰ

نمیگیرد و باز نمی ستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن۔ ینتزعہ من العباد۔ کہ بکشد آن را از دست بندگان و باز ستاند ولکن یقبض العلم بقبض العلماء۔ ولیکن باز میگیرد علم را بمیرانیدن علما۔ حتی اذا لم یبق عالما۔ تا آنکہ چون باقی نگذارد و پایندہ ندارد ہیچ عالمے را و در روایتے لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمے۔ اتخذ الناس رؤسا جہالا۔ میگیرند مردم سران قوم جاہلان را رؤس بالضم ہمزہ و تنوین بروزن فضول جمع رأس بمعنی سر و سرور چنانکہ در روایت بخاری آمدہ و در روایت مسلم رؤسا بفتح ہمزہ و مد بروزن فصحاء جمع رئیس بمعنی مہتر و کلان تر۔ فسئلوا۔ پس پرسیدہ میشوند و استفتا نمودہ میشوند۔ فافتوا بغیر علم۔ پس فتوے میدہند بے علم و دانش۔ فضلوا و اضلوا۔ پس ہم خود گمراہ میشوند و ہم دیگران را گمراہ میکنند۔ متفق علیہ۔

وعن شقیق۔ از کبار تابعین و ثقہ و ثبت و حجت ست و از علماے عاملین ست زمان سعادت نشان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را دریافتہ ولیکن بشرف رویت مشرف نشدہ و گفتہ اند ہیچ قریہ نیست مگر آنکہ در وے کسے ست کہ دفع کردہ میشود از اہل آن بآنکس شقیق از ایشان ست و بود وے رضی اللہ عنہ مخصوص با بن مسعود و از کبار اصحاب وے۔ قال۔ گفت شقیق۔ کان عبد اللہ بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس۔ بود عبد اللہ بن مسعود تذکیر میکرد و پند و نصیحت میفرمود مردم را در ہر روز پنجشنبہ۔ فقال لہ رجل۔ پس گفت مر او را مردے۔ یا ابا عبد الرحمن۔ کنیت عبد اللہ بن مسعود ست۔ لوددت انک ذکرتنا فی کل یوم۔ ہر آئینہ دوست میدارم کاشکے تذکیر میکردے تو مارا در ہر روز قال۔ گفت ابن مسعود۔ اما انہ یمنعنی من ذلک۔ آگاہ باش بدرستی کہ شان این ست کہ باز میدارد مرا از تذکیر در ہر روز۔ انی اکرہ ان املکم۔ اینکہ من ناخوش دارم کہ ملول گردانم شمارا۔ وانی اتخولکم بالموعظۃ۔ و بدرستی کہ من گاہ گاہ در می یابم شمارا بہ پند گفتن در وقت نشاط و محل قبول و عدم ملال۔ کما کان رسول اللہ۔ چنانچہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یتخولنا بہا۔ تعہد میکرد مارا بموعظت۔ مخافۃ السامۃ علینا۔ از جہت ترس ملالت بر ما۔ متفق علیہ۔ و تخول بخاے معجمہ و لام بمعنی تعہد و تفقد ست و تفقد در اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت و حاصل آن گاہ گاہ پرسیدن و خبر گرفتن و رعایت کردن ست چنانچہ گویند فلان تفقد حال فلان میکند و یتخوننا بنون بجاے لام نیز خواندہ اند تخول و تخون ہر دو بیک معنی ست و بعض یتحولنا بجاے مہملہ و لام نیز روایت کردہ اند بمعنی طلب شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشد و روایت مشہور معتبر کہ در صحاح آمدہ یتخولنا ست بخاے معجمہ و لام۔

وعن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا تکلم بکلمۃ اعادہا ثلثا۔ روایت ست از انس کہ گفت بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میگفت سخنے را باز میگردانید آن را سہ بار حتی تفہم عنہ۔ تا فہم کردہ میشود و بے شبہہ شنیدہ شود آن سخن از وے غالبا این عادت شریف در غالب وقات نزد اہتمام بآن سخن و احتمال ناشنیدن آن بودہ باشد واللہ اعلم و در لفظ کان محدثان را سخن ست مقرر و مشہور میان جمہور آنست کہ افادہ دوام و استمرار میکند یعنی چون گویند کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ این کار میکرد مراد آن بود کہ دوام میکرد و عادت شریف این چنین بود و بعض متاخرین را درینجا سخن ست چہ در بسیارے از احادیث کان واقع شدہ کہ مجال ارادہ استمرار درانجا تنگ ست

تخوّل ــ دقت موزوں

کما لا یخفی علی المتتبع فتدبر۔ واذا اتی علی قوم فسلم علیہم۔ وچون می آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر سر قومے پس سلام میکرد
برایشان۔ سلم علیہم ثلثا۔ سلام می داد برایشان سہ کرت اینجا میگویند کہ ما را باحادیث صحیح ونقل صریح معلوم شدہ است کہ
سلام دادن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد در آمدن بر قومے یکبار بیش نبود پس این حدیث را دو توجیہ است یکے آنکہ مراد آنست
کہ یک سلام برائے استیذان می کرد تا قوم را خبر شود و درون نہ طلبند وسلام دیگر برائے تحیت کہ متعارف ومسنون ست نزد
درآمدن وسلام دیگر نزد برخاستن از مجلس وبرآمدن او نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت ممتد ست از اول
درآمدن تا آخر برآمدن توجیہ دیگر آنکہ این در استیذان ست کہ اگر یکبار ودو بار سلام گفتند ودرون نہ طلبیدند بار سوم باید گفت و
اگر این بار ہم نطلبند می باید برگشت مسنون این چنین ست۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی مسعود الانصاری۔ ابو مسعود
دیگر است وابن مسعود دیگر عبد اللہ ابن مسعود ثقفی ست از مشاہیر وعظمائے صحابہ وابو مسعود نام وے عقبہ بن عمرو الانصاری
ووی نیز مشہور وبزرگ ست۔ قال جاء رجل الی النبی۔ گفت ابو مسعود آمد مردے بسوئے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال
پس گفت آن مرد۔ انہ ابدع بی۔ بدرستی کہ باز ماندہ شتر من از سیر ابدع بلفظ مجہول از ابداع وابداع باز ماندن راحلہ از
سیر بجہت سستی یا گرانی بار۔ فاحملنی۔ پس سوار گردان مرا و اشترے بدہ۔ فقال ما عندی۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم نیست نزد من شتر یا چیزے کہ شتر دہان تو آن خرید کرایہ کرد۔ فقال رجل۔ پس گفت مردے۔ یا رسول اللہ۔
انا ادلہ علی من یحملہ۔ من راہ نمائی میکنم او را بر کسے کہ سوار گرداند او را وبدہد او را اشترے۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من دل علی خیر فلہ مثل اجر فاعلہ۔ کسی کہ راہ نماید بر خیرے پس مر او راست مانند مزد کنندہ خیر ودلالت
بخیر در حکم خیر ست وچون دلالت متضمن تعلیم ست این حدیث را در کتاب العلم آورد۔ رواہ مسلم۔ وعن جریر قال کنا فی
صدر النہار عند رسول اللہ۔ روایت ست از جریر بن عبد اللہ بجلی کہ از مشاہیر صحابہ بود وموصوف بحسن صورت وسیرت
ومحامد صفات ومکارم اخلاق وامیر المومنین عمرؓ او را تشبیہ بیوسف علیہ السلام میداد گفت بودیم ما در میانہ روز نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم فجاءہ قوم عراۃ۔ پس آمدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را گروہے برہنہ تن۔ مجتابی النمار۔ گلیم پوش ونمار بکسر نون جمع نمرہ
بفتح نون وکسر میم گلیمے کہ خطہائے سیاہ وسفید دارد چنانچہ اعراب را لباس میباشد۔ او العباء۔ شک راوی ست کہ النمار گفت
یا العباء گفت وعباء بفتح عین نیز نوعے از گلیم ست۔ متقلدی السیوف۔ شمشیرہا در گردن انداختہ۔ عامتہم من مضر اکثر ایشان از
قبیلہ مضر بودند بعد از ان مبالغہ میکند ومیگوید۔ بل کلہم من مضر۔ بلکہ ہمہ ایشان از مضر بودند۔ فتمعر وجہ رسول اللہ پس متغیر شد
روئے مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لما رای بہم من الفاقۃ۔ بسبب آنچہ دید برایشان از اثر فقر وحاجتمندی یعنی ان
از بینوائی ایشان روئے زرد شد + غم بینوایان رخم زرد کرد۔ فدخل۔ پس در آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خانہ۔ ثم
خرج۔ پس بر آمد بعد از زمانے وتفحص نمود چیزے در خانہ نیافت۔ فامر بلالا فاذن واقام۔ پس فرمود بلال را کہ اذان
گوید وتکبیر برآرد پس اذان گفت وتکبیر برآورد بلال۔ فصلی۔ پس نماز گذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ثم خطب

مجتاب = مثقوب

بستر خطبہ خواند۔ فقال۔ پس خواند این آیت را۔ یاایہا الناس اتقوا ربکم۔ ای مردمان تقوے کنید پروردگار خود را و بپرہیزید از عذاب وے۔ الذی خلقکم من نفس واحدۃ۔ آن پروردگاری کہ پیدا کرد شمارا از یکذات۔ الی آخر الآیۃ۔ تا آخر آیت کہ آخرش این ست۔ (ان اللہ کان علیکم رقیبا) بدرستی کہ ہست خدا بر شما نگاہبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدق و رعایت صلۂ ارحام ست۔ والآیۃ التی فی الحشر۔ وخواند آیت دیگر را کہ در سورۂ حشر ست و در وے نیز ذکر تصدق و خیر ست و آن آیت این ست کہ۔ اتقوا اللہ ولتنظر نفس ما قدمت لغد۔ بپرہیزید خدائے را و باید کہ بنگرد ہر نفس کہ چہ پیش فرستادہ است برائے فردائے قیامت۔ تصدق رجل۔ در اکثر نسخ بفتح آخر ست بلفظ ماضی و در بعض نسخ بجزم آخر بر ہر تقدیر گفتہ اند کہ بمعنی امر ست چنانکہ سیاق حدیث دلالت دارد بران یعنی باید کہ تصدق کند مرد۔ من دینارہ من درہمہ من ثوبہ من صاع برہ من صاع تمرہ۔ از دینار خود از درہم خود از جامۂ خود از پیمانۂ گندم خود از پیمانہ خرمائے خود ہر چہ یا بد و ہر چہ از دست برآید۔ حتی قال ولو بشق تمرۃ۔ تا آنکہ فرمود تصدق کند اگرچہ بنیم خرما باشد۔ قال۔ گفت جریر راوی حدیث۔ فجاء رجل من الانصار بصرۃ۔ پس آورد مردے از انصار ہمیانی را کہ۔ کادت کفہ تعجز عنہا۔ نزدیک بود کہ کف دست وے برنتواند داشت آن را۔ بل قد عجزت۔ بلکہ بہ تحقیق عاجز آمد کف وے از برداشتن آن و نتوانست برداشت۔ ثم تتابع الناس۔ بعد ازان پیاپے شدند مردم در آوردن صدقات۔ حتی رایت کومین من طعام وثیاب۔ تا آنکہ دیدم من دو تودہ از خوردنی و جامہا و کوم بفتح کاف و بضم آن نیز آمدہ تودہ از طعام و جائے بلند از زمین و بزرگ و بلند از ہر چیز۔ حتی رأیت وجہ رسول اللہ۔ تا آنکہ دیدم روئے مبارک پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یتہلل۔ می درخشد و روشن میگردد از خوشحالی۔ کانہ مذہبۃ۔ گویا کہ روئے مبارک او مذہبہ ست این لفظ را بہ دو نوع ضبط کردہ اند یکے بفتح میم و سکون دال مہملہ و ضم ہا و بنون بعد از وے و این را دو معنی گفتہ اند یکے شگافے و گوئے کہ در کوہ افتد و در وے آب جمع گردد و دیگر ظرفے کہ در وے روغن نگاہ دارند و مقصود تشبیہ روئے مبارک آن حضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم در صفا و روشنی بصفائی آن آب کہ در سنگ جمع گردد و بصفائی روغن کہ در ظرف باشد و بعضے از ائمۂ اہل حدیث ہمین وجہ ذکر کردہ اند و بس و وجہ دیگر بضم میم و سکون ذال معجمہ و فتح ہا بعد از وے بائے موحدہ و مشہور ہمین وجہ است و بہمین جزم کردہ قاضی عیاض و آن را دو معنی گفتہ یکے نقرۂ زراندود و این ابلغ ست در حسن و وجہ دوم اشراق آن دوم چرم زراندود و تشبیہ داد روئے مبارک را در حسن و نورانیت بدان۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ از برائے بیان فضل مردے کہ اول آوردہ صرہ را و بعد از وے دیگران متابعت او کردند۔ من سن فی الاسلام سنۃ حسنۃ۔ کسے کہ بنہاد و پیدا کرد در دین مسلمانے راہ و روش نیک را در مردم۔ فلہ اجرہا واجر من عمل بہا من بعدہ۔ پس مراد راست ثواب آن سنت کہ خود کردہ و ثواب کسے کہ کار کرد بآن سنت بعد از وے۔ من غیران ینقص من اجورہم شیٔ۔ بے آنکہ کم کردہ شود از ثوابہائے ایشان چیزے۔ ومن سن فی الاسلام سنۃ سیئۃ۔ و کسے کہ بنہاد و پیدا کرد در مسلمانان راہ و روش بد۔ کان علیہ وزرہا و وزر من عمل بہا من بعدہ من غیران ینقص من اوزارہم شیٔ۔

باشد بروے بار گناہ آن روش و بار کسے کہ کار کند بآن بعد از وے بے آنکہ کم کردہ شود از بارہاے ایشان چیزے۔ رواہ مسلم۔ شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ گذشتہ است۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمہا۔ کشتہ نمیشود ہیچ نفسے بظلم مگر کہ باشد بر پسر آدم کہ نخستین پسر بود نصیبے از گناہ خون این نفس کشتہ شدہ۔ لانہ اول من سن القتل۔ زیرا کہ آن پسر آدم نخستین آدم کسے ست کہ بنہاد رسم قتل را در بنی آدم اشارت ست بقصہ کشتن قابیل ہابیل را و آن مشہورست متفق علیہ سند کرد حدیث معاویۃ۔ وزود باشد کہ ذکر کنیم حدیث معاویہ را کہ اولش این ست۔ لا یزال من امتی فی باب ثواب ہذہ الامۃ ان شاء اللہ تعالے۔ در باب ثواب ہذہ الامۃ کہ آخرین ابواب این کتاب ست

الفصل الثانی عن کثیر بن قیس رضی اللہ عنہ۔ قال کنت جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق۔ روایت از کثیر بن قیس کہ از تابعین ست گفت بودم من نشستہ با ابو الدرداء در مسجد دمشق بکسر دال و فتح میم و کسر آن کہ پایتخت ملک شام ست بناے دمشاق بن کنعان۔ فجاءہ رجل فقال۔ پس آمد ابو الدرداء را مردے پس گفت۔ یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینۃ الرسول۔ بدرستی کہ من آمدہ ام ترا از مدینہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثہ عن رسول اللہ از جہت شنیدن حدیثے کہ رسیدہ است مرا کہ تو خبر میدہی ازان از پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ما جئت لحاجۃ۔ نہ آمدہ ام از جہت حاجتے دیگر۔ قال فانی سمعت رسول اللہ۔ گفت ابو الدرداء پس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ من سلک طریقا یطلب فیہ علما۔ کسے کہ بر رود راہے را کہ طلب کند در وے علمے را از علوم دین۔ سلک اللہ بہ طریقا من طرق الجنۃ۔ ببرد او را خداے تعالے براہے از راہ ہاے بہشت۔ وان الملائکۃ لتضع اجنحتہا رضی لطالب العلم و بدرستی کہ فرشتگان ہر آئینہ مینہند بازوہاے خود را بجہت رضامندی طالب علم مر طالب علم را و وضع جناح کنایت ست از لین جانب و انقیاد و رجوع برحمت و انعطاف و ممکن است کہ مراد گسترانیدن بازو باشد بجہت تواضع مر طالب علم را کہ سعی خود در طلب علم کہ طریق وصول بقرب حق تعالے ست مبذول میدارد خصوصا طالب علمے کہ سائر احوال او موافق طریقہ طلب علم و مطابق رضاے حق ست و طیبی گفتہ کہ مراد بوضع اجنحہ باز ماندن ست از طیران و فرود آمدن براے استماع علم چنانکہ نزول سکینہ و طواف ملائکہ بر تالیان قرآن مشعر بدان ست کہ این وضع اجنحہ از ملائکہ براے طالب علم دنیا ست یا در آخرت یا در ہر دو واللہ اعلم۔ وان العالم لیستغفر لہ من فی السموات ومن فی الارض۔ و بدرستی کہ عالم ہر آئینہ آمرزش میخواہد و تمامی کند براے او ہر کہ در آسمان ست از ملائکہ و ہر کہ در زمین ست از جن و انس و ملائکہ ارضی نیز۔ والحیتان فی جوف الماء۔ و آمرزش میخواہند عالم را ماہیان در میان آب بزبان حال گفتہ اند کہ مراد تمامہ حیوانات ست ولیکن تخصیص بذکر ماہیان اشارت بآن ست کہ آب از آسمان ببرکت علما می آید کہ معیشت ماہیان در آن ست چنانکہ واقع شدہ است بہم یمطرون و بہم یرزقون و سبب در دعاے اہل علم مر عالم را آن ست کہ صلاح عالم بالعلم ست و ہیچ چیزے از اصناف اہل عالم نیست کہ صلاح و وجود و بقاے وے

مقصود و منوط العلم نباشد پس بنوشت پروردگار تعالےٰ بہر صنعت ہر طالب علم را استغفار بجہت جزاے چیزے کہ واصل میگردد از وے بایشان و ازین حدیث معلوم میگردد کہ گناہان عالم مغفور ست باستغفار اہل زمین و آسمان مراو را انشاء اللہ تعالےٰ وہو الغفور الرحیم۔ وان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلۃ البدر علی سائر الکواکب۔ و بدرستی کہ فضل عالم بر عابد ہمچو فضل ماہ چہاردہم ست بر باقی کواکب تشبیہ کرد عالم را بماہ تمام کہ نور روے زمین را در گرفتہ است و چون فائدہ علم متعدی ست و بہمہ عالم میرسد این تشبیہ مناسب باشد بخلاف عابد کہ فائدہ وے لازم ذات اوست و بہ غیر نمیرسد چنانکہ نور کواکب و نیز تشبیہ عالم القمر بجہت آنکہ نور وے مستفاد ست از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کہ آفتاب علم دین ست بغایت مناسب ست اگر گویند کہ عالم بے عبادت نخواہد بود و عالم بے عمل را فضل نیز ہمچنین عبادت بے علم صحیح نباشد پس فرق میان عالم و عابد چیست جوابش آنکہ مراد بعالم کسے ست کہ بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرائض و سنن مؤکدات نمودہ صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم و تصنیف و جز آن میناید و کار وے نشر علم و ترویج دین ست و مراد بعابد آنکہ بعد از تحصیل علم اشتغال وے بعبادت ست و اوقات وے معمور بدان و چون فائدہ نشر علم و اشتغال بان در دین اکثر و او فر و نفع آن مر خلائق را عام تر و شامل تر ست لاجرم فضل وے بر عبادت بیشتر بود چنانکہ از احادیث دیگر مفہوم میگردد۔ وان العلماء ورثۃ الانبیاء۔ و بدرستی کہ علما وارثان پیغمبرانند کہ علم دین بوراثت از ایشان یافتہ اند و خود انبیا را جز علم ارثے نبود چنانکہ فرمود۔ وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درہما۔ و بدرستی کہ پیغمبران وارث نگردانیدہ اند کسے را یعنی پس نگذاشتہ اند بعد از خود بطریق ارث دینار را و نہ درہم را۔ وانما ورثوا العلم۔ و نگذاشتہ اند بارث مگر علم را۔ فمن اخذہ اخذ بحظ وافر۔ پس کسے کہ گرفت علم را و تعلم کرد آن را گرفت نصیبے تمام را از دین و سعادت یا مراد آنست بانکہ ہر کہ خواہد تعلم کند علم را باید کہ بگیرد از وے نصیبے تمام را و قانع نگردد باندکے از ان۔ رواہ احمد والترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ والدارمی وسماہ الترمذی قیس بن کثیر۔ و نام بردہ است ترمذی راوی حدیث را قیس بن کثیر و صحیح کثیر بن قیس ست چنانکہ مؤلف ذکر کردہ است و بخاری آن را نیز در تاریخ خود در باب کثیر آوردہ نہ در باب قیس بدانکہ این حدیث مذکور کہ ابو الدرداء روایت کرد ہمان حدیث ست کہ آن مرد در طلب وآمدہ بود یا توطیہ و تمہید ست کہ در مدح طلب او آوردہ و حدیث مطلوب دیگر خواہد بود کہ اینجا مذکور نشدہ این ہر دو احتمال گفتہ اند واللہ اعلم۔ و

عن ابی امامۃ الباہلی قال ذکر لرسول اللہ۔ گفت ابو امامہ باہلی کہ صحابی ست و منسوب ست بہ باہل بن اعصر کہ جد کلان او ذکر کردہ شد مر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم رجلان۔ دو مرد۔ احدہما عابد والآخر عالم۔ یکے از ان دو مرد عابد ست و دیگر عالم یعنی پرسیدہ شد از حضرت وے کہ کدام ازینہا فاضل تر ست۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم۔ فضل عالم بر عابد ہمچو فضل من ست بر ادنائے شما خیال باید کرد کہ این چہ مبالغہ است اول فضل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر انبیا و مرسلین ست خصوصًا بر صحابہ خصوصًا بر آنکہ از ہمہ ادنے ست۔ ثم قال

رسول اللہ - پستر گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وملائکتہ واہل السموات والارض حتی النملۃ فی جحرہا - بدرستی کہ خدا و فرشتگان وے وکسان آسمانہا وکسان زمین تا مورچہ در سوراخ خود - وحتی الحوت - وتا ماہی در آب - لیصلون علی معلم الناس الخیر - ہر آئینہ درود میفرستند بر تعلیم کنندہ مردم خیر را یعنی علم وحکمت را ودرین اشارت ست بعلت تفضیل عالم بر عابد واشارت ست بآنکہ مفضل عالمے ست کہ تعلیم میکند تا نفعت او متعدی گردد وافضل باشد از عبادت کہ غیر متعدی ست - رواہ الترمذی - روایت کرد این حدیث را باین لفظ کہ مذکور شد ترمذی - ورواہ الدارمی عن مکحول مرسلا وروایت کرد آن را دارمی از مکحول شامی کہ از کبار تابعین وثقات ایشان ست وافقہ اہل شام ست تا گفتہ اند کہ علما چہار اند ابن المسیب بمدینہ وشعبی بکوفہ وحسن بصری بہ بصرہ ومکحول بشام بطریق ارسال - ولم یذکر رجلان - وذکر نکرد دارمی این قصہ را کہ ذکر کردہ شدند مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم دو مرد - وقال - وآورد مکحول حدیث را باین عبارت کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم : فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ثم تلا ہذہ الایۃ - پستر خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را کہ - انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء - نمی ترسند خدا را از بندگان وے مگر علما - وسرد الحدیث الی آخرہ - وذکر کرد دارمی این حدیث را تا آخرش - **وعن ابی سعید الخدری** - از مشاہیر صحابہ است پسر سعد بن مالک بن سنان ست فقیہ نبیل مکثر حدیث ست واز علما وفضلا وعقلا ست واز اصحاب شجرہ است اول مشاہد او خندق است مشہور شدہ بکنیت - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الناس لکم تبع - گفت گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحابہ را کہ مردمان مر شما را کہ یاران منید وبا من صحبت داشتہ وعلم از من بے واسطہ گرفتہ اید تابعان وپیروانند - وان رجالا یاتونکم من اقطار الارض - وبدرستی کہ مردان خواہند آمد شما را از کرانہا ے زمین عرب وعجم واکثر تابعین از عجم اند وصحابہ از عرب - یتفقہون فی الدین - درحالیکہ طلب میکنند فقہ وعلم در دین چنانکہ آیۂ کریمہ (فلولا نفر من کل فرقۃ منہم طائفۃ لیتفقہوا فی الدین الآیۃ) ناطق بدان ست - فاذا اتوکم - پس چون بیایند مردم شما را - فاستوصوا بہم خیرا - پس وصیت بکنید بایشان نیکی را وتعلیم کنید ایشان را علم دین وتحقیق معنی لفظ استیصا در شرح کردہ شدہ است - رواہ الترمذی - **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الکلمۃ الحکمۃ - ودر روایتے بجاے کلمۃ الحکمۃ - ضالۃ الحکیم - وفی روایۃ ضالۃ المومن میفرماید سخن علم وحکمت گم شدۂ حکیم ست یا گم شدۂ مسلمان ست - فحیث وجدہا فہو احق بہا - پس ہرجا کہ یافت واز ہر کس کہ یافت آن کلمہ را پس آن حکیم سزاوار تر ست بآن کلمہ چنانکہ کسے گم شدہ خود را در دست ہر کہ یابد میگیرد ہمچنین حکیم از ہر جا کہ سخن دین بشنود قبول میکند وعمل بدان میکند ونظر بآن نمیکند کہ مردے فقیر وحقیر میگوید بعض بزرگان گفتہ اند کہ اگر یکے سخن حق از بایزید بسطامی بشنود وہمان سخن از داہ خود بشنود وقبول نکند متکبر باشد بیت

مرد باید کہ پند برگیرد ✻ ور نوشت ست پند بر دیوار ✻

ونیز این حدیث دلالت دارد بران کہ ہر کہ کلامے بشنود وفہم نکند معنی آن باید کہ برساند آن را بکسے کہ اہل او ست وفقیہ تر از وست چنانکہ ہر کہ گم شدہ سبیل او آنست کہ تفحص کند

ضالہ = شتر گم شدہ

و بصاحب او برساند و بران که منع علم از مستعد و اہل آن جائز نباشد چنانچہ گم شده یابنده را منع آن از صاحبش درست نیست و ہمچنانکه
منع علم از اہل آن جائز نیست اعطاے آن بنا اہل نیز روا نبود چنانکه در حدیث دیگر بیاید ﷺ بے ادب را علم و فن آموختن
دادن تیغے بدست راہزن + و این حکم چنانکه باختلاف اشخاص متعلمان و طالبان مختلف میگردد باختلاف انواع علم نیز مختلف
شود پس احکام شریعت که متعلق بمعاملات ظاہر ست عموماً ہمه کس بذل او باید کرد و حقائق و دقائق جز با اہل آن درمیان نباید نہاد
و ذکر اختلافات علما در مسائل و مذاہب باعوام نیز ہمین حکم دارد خصوصاً در زمان ما که در انکار و تردد و بہانه طلبند و در جواب حال
سائل نیز در نظر باید داشت و جنید را قدس سره گفتند که دو کس نزد تو بیایند و از یک مسئله پرسند ہر کدام را جواب دیگر گوئی و باید
که جواب از یک مسئله یکے باشد این چیست فرمود الجواب علی قدر السائل کلموا الناس علی قدر عقولہم این باشد۔ رواه الترمذی
و ابن ماجة و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و ابراہیم بن الفضل الراوی یضعف فی الحدیث۔ این حدیث را ترمذی و ابن ماجه
روایت کرده اند ترمذی گفت این حدیث غریب ست و ابراہیم بن فضل که راوی این حدیث ست ضعیف داشته
میشود در حدیث۔ وعن ابن عباس رضی الله عنہما قال قال رسول الله۔ گفت ابن عباس که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فقیه واحد اشد علی الشیطان من الف عابد۔ یک فقیه سخت تر ست بر شیطان از ہزار عابد اگر مراد بفقیه
مردے ست که داده شده است او را فہم در دین و تفطن مدارک و موارد آن پس وے مردے ست که عارف ست بمکائد
شیطان و مداخل وے و علم خواطر و تمییز آن و اگر مراد عالم باحکام دین شریعت و تفاصیل آن از ما یجوز و ما لا یجوز ست پس
لابد برحذر خواہد بود از تورع در محرمات و اتکش آنکه در استخفاف معصیت و استحلال آن نخواہد افتاد و کافر نخواہد گشت بخلاف
متعبد که نه در درجه اوست درین دو معنی۔ رواه الترمذی و ابن ماجة۔ وعن انس رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب العلم فریضة علی کل مسلم۔ طلب علم فرض ست بر ہر مسلمان و در مسند امام ابی حنیفه علی کل
مسلم و مسلمة و مراد بعلم درین جا علمے ست که ضروری وقت مسلمانان ست مثلاً چون در اسلام درآمد واجب شد بروے معرفت
صانع و صفات وے و علم بنبوت رسول صلی الله علیه وسلم و جز آن از انچه صحیح نیست ایمان بے آن و چون وقت نماز
درآمد واجب شد آموختن علم باحکام صلوٰة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلم احکام صوم و ہرگاه مالک نصاب گردید
واجب شد تعلم احکام زکوٰة و اگر پیش از ان مرد تعلم کرد عاصی نباشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و جز آن
از انچه متعلق باحکام زن و شوی ست واجب گردد و علی ہذا القیاس و صوفیه گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات
نفوس و خواطر و تفاصیل آن ست و ہر طائفه حمل بر علمے کرده اند که مخصوص باوست و صواب آنست که گفته شد چون
اخلاص و صدق نیست شرط تمامه اعمال ظاہر و باطن ست سخن صوفیه قدس الله اسرارہم اعم و اشمل باشد۔ و واضع
العلم عند غیر اہله۔ و نہنده علم نزد کسے که اہل آن نیست و تعلیم کننده مر او را کمقلد الخنازیر الجواہر واللؤلؤ والذہب۔
ہمچو در گردن اندازنده خوکان ست گوہر و مروارید و طلا را۔ رواه ابن ماجة۔ روایت کرد این حدیث را تا آخر ابن ماجه

وروی البیہقی فی شعب الایمان الی قولہ مسلم۔ وروایت کرد بیہقی ہمین قدر کہ طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم۔ وقال ہذا حدیث متنہ مشہور واسنادہ ضعیف۔ وگفت بیہقی این حدیثے ست کہ مشہور شدہ است درمیان مردم واسناد او ضعیف ست۔ وقد روی من اوجہ کلہا ضعیف۔ وگفتہ است بیہقی کہ روایت کردہ شدہ است این حدیث بوجوہ وطرق متعددہ کہ ہمہ ضعیف اند اما شک نیست کہ چون بطرق متعددہ روایت کردہ شدہ است بعض ببعض قوتے وشواہد یافت وحدیث را بدان قوتے پیدا خواہد شد وبیان طرق واحوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شدہ است درانجا باید نگریست۔ وعن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خصلتان لا تجتمعان فی منافق دو خصلت ست کہ جمع نمیشوند در منافق۔ حسن سمت ولا فقہ فی الدین۔ یکے حُسن سمت ست یعنی راہ وروش نیک وسمت دراصل بمعنی راہ راست میانہ پس ازان استعارہ کردند برائے ہیئت نیکان وروش نیک کہ در منظر خوش نماید ودیگر فقہ در دین یعنی فہم وفطانت در دریافت احکام دین ومقصود ترغیب وتحریص ست مسلمانان را تا جامع این دو صفت باشد تغلیظا وتشدید ست وے را تا در خلاف این دو صفت نیفتد۔ (رواہ الترمذی۔) ودر بعض نسخ والدارمی نیز مذکور ست۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خرج فی طلب العلم فہو فی سبیل اللہ حتے یرجع۔ کسے کہ بیرون آید از خانہ برائے طلب علم پس وے در راہ خدا است وثواب آن میابد تا ہنگام باز آمدن بخانہ چنانکہ کسے بجہاد کفار برآید تا باز آمدن در راہ خدا است ودر حج نیز ہمچنین گفتہ اند واگر گفتہ شود کہ ازینجا معلوم گردد کہ بعد از باز آمدن ثواب منقطع میگردد جوابش آنکہ ثواب در راہ خدا بودن تمام شد وبعد ازان ثواب تعلیم وتکمیل دیگران خواہد بود۔ رواہ الترمذی والدارمی۔ وعن سخبرۃ بفتح سین مہملہ وسکون خائے معجمہ وفتح بائے موحدہ۔ الازدی۔ بفتح ہمزہ وسکون زائے صحابی ست روایت کردہ است ازوے پسر او عبد اللہ واو را روایت ست در کتاب العلم۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم کان کفارۃ لما مضی۔ ہر کہ طلب کند علم را باشد این طلب وے کفارہ مر گناہان را کہ گذشتہ است وبپوشد گناہان گذشتہ وے را وآمرزیدہ شود ہر چہ پیش ازین کردہ است از گناہان اکثر در امثال این مواضع گناہان صغیرہ مراد میدارند چنانکہ در وضو ونماز وامثال آن الا در حج کہ کبائر نیز آمرزیدہ میگردد وشاید کہ در طلب علم نیز ہمچنین باشد واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث ضعیف الاسناد وابو داؤد الراوی یضعف۔ ترمذی درین حدیث سخن کردہ وگفتہ کہ ابو داؤد کہ نام وے نقیع بن الحارث ست از اہل کوفہ وقاضی ہمدان بود واعمی بود در حدیث ضعیف ست واز ثقات نیست وحدیث وے حجت نہ واین غیر ابو داؤد صاحب سنن ست کہ از ثقات وکبار محدثین ست وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لن یشبع المؤمن من خیر یسمعہ۔ سیر نمیگردد مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم حتی یکون منتہاہ الجنۃ۔ تا آنکہ میباشد عاقبت کار وے بہشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم میباشد وبرکت آن در بہشت میرود ودرین حدیث بشارت ست مر طالب علم را کہ از عالم با ایمان میرود انشاء اللہ تعالے ولقصد

دریافت این بشارت بعضے از اہل اللہ تا آخر عمر در طلب علم و تحصیل آن مے بودند با وجود حصول مرتبۂ اعلیٰ از علم رضی اللہ تعالیٰ عنہم و چون دائرۂ علم وسیع و بے نہایت ست ہر کہ مشغول ست بعلم اگرچہ بتعلیم و تصنیف باشد بحقیقت طالب علم و تکمیل آنست - رواہ الترمذی - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سئل عن علم علمہ - کسے کہ پرسیدہ شود از علمے کہ میداند آن را - ثم کتمہ - پستر پوشید آن علم را - الجم یوم القیمۃ بلجام من النار - لگام کردہ شود در دہان او از آتش دوزخ اگر علمے باشد کہ دانستن آن ضروری ست و کسے دیگر از علما نباشد کہ بیان کند آن را و مانع صحیح از ان نباشد و از جہت بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود - رواہ احمد و ابوداؤد والترمذی ورواہ ابن ماجۃ عن انس - وعن کعب بن مالک صحابی مشہور ست از شعرائے اسلام و یکے از ان سہ تن کہ تخلف کردند از غزوۂ تبوک و قبول افتاد توبہ ایشان چنانکہ منطوق قرآن مجید ست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم لیجاری بہ العلماء - ہر کہ طلب کند علم را تا ہمراہی کند علما را در بحث و گفتگوے علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباہات و مفاخرت نماید بدان - او لیماری بہ السفہاء - یا از برائے آنکہ تا جدال و نزاع کند جاہلان را و بیخردان را و در شکست اندازد ایشان را - او یصرف بہ وجوہ الناس الیہ - یا از برائے آنکہ بگرداند روہائے مردم را بسوے خود و مائل کند از ایشان مال و جاہ و صرف کند آن را در کار دنیا و شہوات نفس - (ادخلہ اللہ النار) ہر کہ علم را از برائے مجرد این اغراض طلب دارد در آرد او را خداے تعالیٰ در آتش دوزخ و اگر بحکم جبلت و طبیعت شوبے از ریا و داعیۂ نفس باشد معذور ست و احتراز از ان در حکم نا معتد و در وا این حکم ندارد چنانکہ در حدیث آیندہ اشارتے بان واقع شدہ است و گفتہ اند کہ چون پروردگار تعالیٰ خواہد کہ امرے شریف و عزیز کہ متضمن حکمت ست حادث گرداند بے اختیار داعیۂ از نفس آدمی بوجود آرد کہ تا بے تکلف و تردد آن چیز بوجود آید چنانکہ در وجود فرزند داعیۂ شہوت در مرد و زن آفریدہ کہ بے اختیار بیکدیگر میل و رغبت نمایند ہمچنین در وجود علم داعیۂ نفسانی پیدا کردہ تا بقوت باعثہ بوجود آید و اگر توفیق و عنایت الٰہی ناصر و معین حال آن بندہ گردد از ان نیز برآرد تعلمنا العلم لغیر اللہ فابی العلم ان یکون الا للہ کہ فرمودہ اند این معنی دارد و نسال اللہ العافیۃ - روی الترمذی وابن ماجۃ عن ابن عمر - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تعلم علما مما یبتغی بہ وجہ اللہ - کسے کہ بیاموزد علمے را از جنس علمے کہ طلب کردہ شود بدان علم ذات مقدس الٰہی و رضائے او و تنبیہ است بانکہ انچہ بوے وجہ اللہ توان ارادہ نمود سزاوار نیست کہ آن را در طلب متاع دنیا مستقر گرداند بیت بار سفروش بدنیا کہ بسے سود نکرد ٭ آنکہ یوسف بزر ناسرہ بفروختہ بود ٭ یا مراد آنست کہ اگر علمے باشد نہ از علوم دین و آن را وسیلۂ دنیا سازند مذموم نباشد بعد از انکہ تعلم آن مباح باشد و از علوم شرعیہ محرمہ و مکروہہ نبود طالب علمے بود کہ در تحصیل معما و عروض و قافیہ و اقسام شعر جہد بسیار می نمود و میگفت کہ من دوست میدارم کہ این علوم را وسیلۂ دنیا سازم نہ علوم دین را و طیبی مثل این سخن از بعضے زہاد و علما نیز نقل کردہ واللہ اعلم - لا یتعلمہ الا لیصیب بہ عرضا من الدنیا - نیاموزد آن علم را مگر از برائے اینکہ برسد بسبب و وسیلۂ این علم متاعے را از دنیا

در ین جا دلالت است برآنکہ حرمان از سعادت ثواب آلہی بعلت انحصار طلب علم ست در اصابت عرض دنیا واگر
مشوب ومخلوط بران باشد ونیت عمل وترویج دین نیز دارد بر اندازہ ثواب نیز یابد لیکن از مرتبہ کمال بتمام محروم باشد در
عرصے باین معنی در حدیث انما الاعمال بالنیات در صدر کتاب واقع شدہ است فقد بر۔ لم یجد عرف الجنۃ یوم القیمۃ۔
نیابد آن کس بوے بہشت را روز قیامت یعنی ریحہا۔ تفسیر عرف ست کہ بفتح عین مہلہ وسکون را بمعنی بوے خوش آید وظاہر
حدیث مبالغہ است در حرمان آنکس از در آمدن بہشت پس مراد در آمدن باشد با مقربان ومخلصان کہ اصلا عذاب نہ بینند
وابتدا بہ بہشت درآیند چنانکہ مثل این تاویل در احادیث آمدہ است وبعض گفتہ اند کہ چون بندگان را در محشر بیارند بوے
خوش از بہشت بمشام ایشان رسانند تا از ہموم ووحشت آن مقام وموقف راحتے یابند ودہاے ایشان قوت گیرد پس
این شخص ازین بوے خوش محروم باشد ولعلہ بنجار معصیت ومحبت دنیا حکم مزکوم گیرد۔ رواہ احمد وابوداؤد وابن ماجۃ۔ و
عن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نضر اللہ عبداً۔ نضر بتشدید وتخفیف ہر دو روایت ست ونضرت دلغت
در اصل بمعنی خوبی روے وروشنائی اوست ومراد اینجا رفعت قدر وعلو منزلت وزیادت بہجت وسرورست در دنیا وآخرت
میفرماید بنضارت ویاد خداے تعالی بندہ را کہ سمع مقالتے شنید کلام مرا۔ فحفظہا۔ پس یاد گرفت آن را۔ ووعاہا۔ وگرد
آورد ونگاہداشت آن را وفراموش نکرد بعد از یاد گرفتن بتکرار وتذکار۔ واداہا۔ وگذارد آن را وبرسانید یعنی بمردم ہمچنانکہ شنید
چنانکہ امانت بعینہا برسانند۔ فرب حامل فقہ غیر فقیہ۔ پس بسا بردارندہ فقہ ویاد دارندہ آن را کہ غیر فقیہ است۔ ورب
حامل فقہ الی من ہو افقہ منہ۔ وبسا بردارندہ فقہ کہ فقیہ است بسوے کسے کہ فقیہ ترست از وے پس باید کہ چنانکہ
شنیدہ است برساند تا آنکس کہ بوے میرساند مراد از ان بفہمد کہ این رسانندہ بفہمیدہ است واین حدیث دلالت
دارد برآنکہ نقل حدیث باللفظ باید ودر نقل بالمعنی علما را اختلاف ست مختار آنست کہ جائزست از کسے کہ عارف
ست بمورد کلمات وخواص تراکیب وعبارات وحاذق ست بمعرفت مقتضیات مقام واسرار ونکات واشارات
وباوجود آن نقل باللفظ اولے وافضل واحوط ست چنانکہ عبارت نضر اللہ اشارت بدان است ودرو توسیع نقل بالمعنی
سخن نیست چیزی مہم کہ کتب احادیث از کتب ستہ وغیرہا بریک حدیث متفق اند والفاظ آن مختلف ست۔ ثلث
لا یغل علیہن قلب مسلم۔ سہ خصلت ست کہ کینہ وعداوت نمیکند یا خیانت نورزد دل مسلمان در حالتے کہ برین
سہ خصلت ست لا یغل را بچند نوع خواندہ اند بفتح یا وکسر غین از غل بکسر معجمہ بمعنی حقد یعنی کینہ وبضم یا وکسر غین از اغلال
بمعنی خیانت وبفتح یا وضم غین از غلول نیز بمعنی خیانت واین کلمہ را زیادہ تحقیقے ست کہ در شرح مذکورست وآن
سہ خصلت کدام ست یکے۔ اخلاص العمل للہ۔ خالص گردانیدن عمل براے خدا کہ در ان نظر بر سمعہ وریا نباشد
بلکہ مطلقا بایا منظر غرض وعوض نبود۔ والنصیحۃ للمسلمین۔ دوم خیرخواہی وخیراندیشی مرمسلمانان را وامداد واعانت کردن
ایشان را۔ ولزوم جماعتہم۔ وسوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را وبیرون نیفتادن ازان۔ فان دعوتہم تحیط من ورائہم

زیرا کہ دعائے مسلمانان احاطہ میکند و شامل میگردد کسے را کہ در ورائے ایشان ست و ورا آمدہ بالمد بمعنی پس و پیش ہر دو آمدہ و این علت
التزام جماعت ست ومن بفتح میم و کسر آن ہر دو روایت ست و وجہ ربط این کلام یعنی ثلث لا یغل بکلام سابق یعنی نضر اللہ
عبداً آنست کہ چون ترغیب کرد براداے انچہ شنیدہ است از حضرت وے ذکر کرد انچہ مقوی و موید آن باشد تا اخلاص عمل
برائے خدا و نصیحت مر مسلمانان را و لزوم جماعت مسلمانان نبود اداے مذکور حصول نگیرد و اتمام نپذیرد و طیبی گفتہ کہ کلام
سابق توطیہ و تمہید این کلام ست و مقصود اداے ہمین کلام ست کہ جامع ست تعظیم لامر اللہ و الشفقۃ علی خلق اللہ را فافہم۔
رواہ الشافعی والبیہقی فی المدخل۔ روایت کرد این حدیث را امام شافعی و بیہقی در مدخل کہ نام کتاب بیہقی ست از
ابن مسعود۔ و رواہ احمد والترمذی وابوداؤد و ابن ماجۃ والدارمی عن زید بن ثابت۔ و روایت کردہ اند آن را این پنج کس
از زید بن ثابت۔ الا ان الترمذی و ابا داؤد لم یذکرا ثلث لا یغل علیہن الی آخرہ۔ مگر آنکہ این دو کس ذکر نکردہ اند این
کلام آخیر را کہ ثلث لا یغل علیہن الی آخرہ ست۔ وعن ابن مسعود قال سمعت رسول اللہ۔ ابن مسعود گفت کہ شنیدم
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ نضر اللہ امرأ سمع منا شیئا فبلغہ کما سمعہ۔ تر و تازہ گرداند خدائے تعالی
مردے را کہ شنید از ما چیزے را از کلام پس برسانید آن را ہمچنانکہ شنید آن را۔ فرب مبلغ اوعی لہ من سامع۔ پس
بسا کسے کہ رسانیدہ شد بوے حدیث نگاہدارندہ تر و فہم کنندہ تر ست آن را از شنوندہ مآل معنی این حدیث ہم مضمون
حدیث سابق ست باندک تفاوتے کہ در بعض الفاظ واقع است۔ رواہ الترمذی و ابن ماجۃ و رواہ الدارمی عن
ابی الدرداء و گفتہ اند اگر در طلب حدیث و حفظ و تبلیغ وے فرضاً ہیچ فائدہ نبودے جز امیدواری برکت این دعا
از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بس بودے در دنیا و آخرت اللہم ارزقنا۔ وعن ابن عباس قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم۔ پرہیز کنید حدیث کردن را از من مگر چیزے را کہ میدانید بیقین یا بظن
غالب کہ از من ست تا در ورطہ دروغ بربستن بر من نیفتید۔ فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعدہ من النار پس کسے کہ دروغ
بربندد بر من دیدہ و دانستہ پس باید کہ بگیرد جائے نشست خود را از آتش دوزخ شرح این کلام در فصل اول در حدیث اول گذشت
رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجۃ عن ابن مسعود و جابر و لم یذکر۔ و ذکر نکرد ابن ماجہ این کلام را کہ۔ اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم
وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال فی القرآن برأیہ فلیتبوأ مقعدہ من النار کسے کہ بگوید در تفسیر قرآن
برائے عقل و قیاس خود بے آنکہ مستندے از نقل داشتہ باشد پس باید کہ بگیرد جائے نشست خود را از آتش دوزخ۔
و فی روایۃ۔ و در روایتے اینچنین آمدہ است۔ من قال فی القرآن بغیر علم۔ کسے کہ بگوید و سخن کند در قرآن بے علم۔ فلیتبوأ
مقعدہ من النار رواہ الترمذی۔ وعن جندب بضم جیم و ضم دال و فتح دال نیز آمدہ نام ابوذر غفاری ست ولیکن غالب
ذکر وے بکنیت اوست و مناقب او کثیر ست و در بعض مواضع نوشتہ شدہ است و جندب بن عبد اللہ بجلی نیز
صحابی ست کہ حسن بصری و محمد بن سیرین از وے روایت دارند و جندب قسری نیز در کتاب مذکور است و گفتہ اند مشہور آنست

کہ وے علقمے ست نہ قسری و در بعض النسخ مصابیح قشیری ست تا درین حدیث کدام یکے ازین سہ مراد است واللہ اعلم —

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال فی القرآن برایہ فاصاب فقد اخطأ۔ ہر کہ بگوید در قرآن وسخن کند دران از پیش خود پس صواب کند و دریابد حق را پس تحقیق خطا کرد یعنی اگرچہ در واقع حق وصواب بتفاق افتاد اما چون در قصد وطریق آن خطا کرد حکم خطا دارد واین بر عکس حال مجتہد ست کہ اگرچہ خطا کند بر صواب ست بمعنی نیل اجر وصواب وکلام درین مقام تفصیلے دارد مجمل آنکہ مراد تفسیرست وتاویل تفسیر آنکہ جزم کند کہ مراد حق ہمین است بمعنی جز بنقل از ائمہ اہل تفسیر کہ بر سد سند آن بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم درست نباشد وتاویل آنکہ بطریق احتمال گوید کہ تواند مراد این باشد واین بشرط موافقت قواعد عربیت وقوانین شرع درست است واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی وابوداؤد۔ — عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المراء۔ بکسر میم وممدود — فی القرآن کفر — جدال ونزاع در قرآن کفرست یعنی نزدیک ست کہ بکفر کشد وبعض گفتہ اند کہ مراد بمراء درینجا شک وتشکیک ست وبرین وجہ مراد حقیقت کفر باشد۔ رواہ احمد وابوداؤد۔ — وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ — ضمیر جدہ با راجع ست بعمرو بن شعیب یا بابیہ واین اسناد بیانے دارد و در بعض مواضع گفتہ شدہ است — قال سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم قوما یتدارؤن فی القرآن — گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جد کہ شنید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قومے را کہ تدافع وتناقض میکنند در قرآن وجدال ونزاع مینمودند دران — فقال — پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم — انما ہلک من کان قبلکم بہذا ہلاک نشدند کسانے کہ پیش از شما بودند مگر باین صفت کہ — ضربوا کتاب اللہ بعضہ ببعض — زدند کتاب خدا را بعض آن را ببعض پیدا کردن تناقض میان آیات وگفتند کہ این آیت مخالف آیہ ست وآن مخالف این یا مراد خلط بعض آیات ست ببعض وعدم تمیز میان محکم ومتشابہ ومجمل ومبیّن وناسخ ومنسوخ ومعنی اول انسب ست بقول او کہ فرمود — (وانما نزل کتاب اللہ یصدق بعضہ بعضا) وفرود نیامدہ است کتاب خدا مگر آنکہ تصدیق میکند بعض او بعض را — فلا تکذبوا بعضہ ببعض — پس تکذیب نکنید بعض آن را ببعض — فما علمتم منہ فقولوا — پس آنچہ بدانید از کتاب خدا وبرسد علم شما بدان پس بگوئید وبیان بکنید — وما جہلتم فکلوہ الی عالمہ — وآنچہ ندانید ونرسد علم شما بدان پس بسپارید آن را بدانندۂ او یعنی اللہ تعالے ورسول او صلی اللہ علیہ وسلم وبعض گفتہ اند مراد عالمے ست کہ علم کتاب وتفسیر آن دارد — رواہ احمد وابن ماجہ — وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انزل القرآن علی سبعۃ احرف — فرود فرستادہ شدہ است قرآن بر ہفت حرف حرف در لغت بمعنی طرف ست واینجا ہفت نوع وہفت طریق وآنچہ مناسب این معنی افتد مراد است وشراح را اختلاف ست کہ باین ہفت حرف کہ فرمودہ اند مراد چیست اکثر بر آنند کہ مراد بآن ہفت لغت ست کہ در عرب مشہور ست ومشہور لغت فصاحت بودہ اند وآن لغت قریش وطی وہوازن واہل یمن وثقیف وہذیل وبنی تمیم ست آوردہ اند اول کہ قرآن نازل شد بلغت قریش آمد کہ لغت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود وچون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از حضرت عزت التماس کرد کہ درین امر توسعہ شود پس امر شد کہ ہر کس بلغت خویش بخوانند وہمچنین میخواندند تا زمان امیر المومنین عثمان وچون وے

رضی اللہ عنہ مصاحف متعددہ بنویسانید و ببلاد اسلام بفرستاد قرار بر ہمان لغت داد کہ زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیق و استصواب عمر فاروق رضی اللہ عنہما جمع کردہ بود و امر کرد بمحو باقی لغات بجہت مشاہدۂ اختلاف مردم بایکدیگر و تکفیر بعض مر بعض را و نماند از آن لغات مگر چیزے اندک و متفق شدند بران صحابہ و باقی ماند بعد از ایشان تا برسید بقراء سبع باسانید متصلہ و باقی ماند اختلافے کہ درین لغت مقررہ بود از ادغام و امالہ و وقف و جز آن از انچہ میان این قراء بحسب اختیار و ترجیح مختلف افتادہ است و بعض گویند کہ مراد بحرف سبع قراءات سبعہ است کہ ہمہ متواتر و ثابت اند بے شبہہ و بر ہمہ احکام قرآنیت از صحت صلوٰۃ و حرمت مس محدث و جنب و امثال آن مترتب ست و بعض ہفت معانی مراد داشتہ اند کہ قرآن بران مشتمل ست از امر و نہی و قصص و امثال و وعظ و وعد و وعید و بعض بعقائد و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعد و وعید تفسیر کردہ اند و بعض گویند کہ مراد ہفت عدد مخصوص نیست بلکہ مراد توسعہ و کثرت ست و عرب ہفت را باین معنی استعمال میکنند زیرا کہ این عدد لیست کہ قاعدہ زمان و مکان برانست کہ ما قالوا و اللہ اعلم۔ لکل آیۃ منہا ظہر و بطن۔ مر ہر آیتے را از ان حروف سبعہ کہ قرآن بران منزل ست و در بعض نسخ لکل آیۃ منہ و این ظاہر تر ست و این ضمیر راجع بقرآن ست یعنی ہر آیتے از قرآن را ظاہری و باطنی مراد بظاہر انچہ ہمہ اہل زبان می فہمند و بباطن انچہ بندگان خاص حق تعالے بران مطلع اند یا مراد بظاہر انچہ بیان میکنند آن را تفسیر و باطن انچہ کشف می نماید آن را تاویل و تفسیر انچہ متعلق بروایت ست و تاویل انچہ متعلق بدرایت ست و بعض گویند مراد بظہر ایمان آوردن ست بدان و بہ بطن عمل کردن بآن یا مراد بظہر قراءت و تلاوت ست و ببطن تفہم و تدبر یا ظہر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست کہ قصص قرآن در ظاہر اخبار ست و در باطن اعتبار۔ ولکل حد مطلع۔ بضم میم و فتح طاے مشددہ جاے بلند کہ بران بر آیند و بر پایان وے مطلع شوند و حد بمعنی طرف و نہایت یعنی ہر یک از ظہر و بطن را حدے و نہایتے ست و ہر حد و نہایت را مقامے ست کہ بہ ترقی و صعود بران مقام اطلاع واقع میشود بران حد و نہایت پس مطلع ظہر تعلم عربیت ست و علومیکہ ظاہر معنی قرآن بدان متعلق ست و معرفت اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع ظاہر عمل بمقتضاے آن تزکیۂ نفس و تصفیۂ قلب و تجلیۂ روح و تخلیۂ سر کہ بعد از حصول این بر بطون قرآن اطلاع افتد چنانکہ گفتہ است بیت جمال شاہد قرآن نقاب انگاہ بکشاید ٭ کہ دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا ٭ و بعض گفتہ اند کہ مراد بحد احکام شرع ست کہ تعیین نمودہ و حد فرمودہ است و ہر یک از احکام او را موضعے ست کہ بدان اطلاع افتد بر ہر حکم و تمامہ آن حدود و احکام و مواضع اطلاع بر آن حاصل نبود مگر حضرت رسالت را صلی اللہ علیہ وسلم و علما را در ان طبقات و منازل و مقامات ست بعضہا فوق بعض و معانی دیگر نیز گفتہ اند و انچہ مذکور شد اولے و ارجح ست و اللہ اعلم۔ (رواہ فی شرح السنۃ)

وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العلم ثلثۃ۔ علم اصول دین و شریعت سہ ہست۔ آیۃ محکمۃ۔ یکے آیتے کہ محکم ست اشارت بکتاب اللہ ست و تخصیص بآیت محکمہ بجہت آنست کہ آن ام الکتاب و اصل وے ست و محفوظ ست از احتمال و اشتباہ و ہر چہ جز اوست از متشابہات محمول بران ست و علومیکہ مبادی و وسائل آنست متعلق ست بدان۔ او سنۃ قائمۃ۔ یا سنتے کہ ثابت ست بحفظ متون و اسانید آن۔ او فریضۃ عادلۃ۔ یا فریضہ ایست کہ مثل و عدیل کتاب و سنت ست اشارت ست باجماع و قیاس کہ مستند

و مستنبط اند ازان و باین اعتبار آن را مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر ازان بلفظ فریضه کردند تنبیه بر آنکه عمل بآنها واجب
ست چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهار است کتاب و سنت و اجماع و قیاس - وما کان
سوی ذلک فهو فضل - و هرچه که هست از سوای علوم چهارین پس آن فضل است و لا یعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص
در جمع آن فضول ست غالب آمده در ما لا یعنی و آنچه خیر نیست در وے و فضول کسے که مشغول باشد بما لا یعنی بیت هرچه قال الله
و نه قال رسول * فضله باشد فضل مخوان ای فضول * رواه ابوداود و ابن ماجه - وعن عوف بن مالک الاشجعی -
صحابی ست اول مشاهد او خیبر ست و بود با وے رایت اشجع روز فتح سکونت کرد شام را و وفات یافت در وے سنه ثلث
و سبعین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص - اصل قص بمعنی اعلام اخبار و بیان ست و قصه مشتق ست ازان و قاص
کسے که قصه را بروجهیکه هست بگوید و بخواند و بمعنی وعظ گفتن و پند و نصیحت دادن نیز آید قاص واعظ را گویند و مراد اینجا این
معنی ست می فرماید که قصه نخواند و وعظ نگوید - الا امیر - مگر حاکم و امیر که پند گوید مردم را و خبر دهد ایشان را از اخبار ماضیه
تا بدان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند - او مامور - یا کسے که امر کرده است او را حاکم و ماذون و مجاز ست از پیش وے پس حکم
او حکم امیر ست - او مختال - یا مردے متکبر معجب که از برائے طلب ریاست و اتباع هوی و ریا میکند و تصدر می جوید و مختال
بخاے معجمه است و در بعض روایات محتال بحاء مهمله نیز آمده از حیله و بعض این روایت را اصح و اولی داشته اند والله اعلم و درین
زجر ست از قص و وعظ بے اذن امام زیرا که امام داناتر ست بمصالح رعیت و مهربان تر ست بر ایشان و اگر خود نگوید پیدا
کند از میان علما کسے را که بعلم و تقوی و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت
و بدعت دور باشد و ازینجا استنباط می توان کرد که تصدر بر سجاده مشیخت برائے وعظ و ارشاد و هدایت بے اذن مشائخ و اجازت
و استخلاف ایشان جائز نبود چنانکه بعض متشیخه از اهل جهل و هوی میکنند و بعضے از شارحان گفته اند که ورود این حدیث در خطبه
است که مفوض است بامر امام و هر که نائب او باشد - رواه ابوداود و رواه الدارمی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
و فی روایته او مراء - و در روایت دارمی او مراء آمده بمعنی ریا ورزنده بدل - لفظ او مختال - که در روایت ابوداود واقع شده
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر علم - کسے که فتوے دهد بے علم - کان اثمه علی من
افتاه - باشد گناه او بر گردن کسے که استفتا نمود و پرسید از وے مسئله چه باعث این فتوے بے علم که موجب
اثم ست او شده اما اگر عمداً با وجود مردے دیگر اعلم از وے پرسیده باشد پس برین وجه افتاد بمعنی استفتا باشد و این
بر تقدیرے ست که آید فتی اول بر لفظ معلوم باشد و اول بر لفظ مجهول نیز خوانده اند و معنی این شود که هر که فتوے داده شد
بغیر علم باشد گناه او بر کسے که فتوے داده است او را و این معنی ظاهرتر ست - ومن اشار علی اخیه - و کسے که امر کرد برادر
دینی را که مشورت کرده است با او - وے در مصلحت طلبیده - بامر یعلم ان الرشد فی غیره - بکارے که میداند که صلاح کار وے
در غیر آن کار ست - فقد خانه - پس بتحقیق خیانت کرد او را المستشار مؤتمن که در حدیث دیگر واقع شده است این معنی

وارد — رواه ابو داود — وعن معاویة قال ان النبی. گفت معاویه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن الاغلوطات —
نهی کرد از اغلوطات جمع اغلوطه بضم همزه و سکون غین و غلوطه بے همزه نیز آمده کلامے که در غلط انداخته شود کسے را بدان
و آن را مغالطات نیز گویند اگر بقصد اظهار فضیلت نفس خود و نقص غیر و شرمنده ساختن و رسوا گردانیدن او کنند و باعث
تهیج فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا گردد حرام ست و بعض گفته اند که اگر بطریق جزا و مکافات باشد چنانکه دیگرے را در مغالطه
انداخت آن دیگر نیز او را در آن بیندازد بحکم جزاء سیئة سیئة مثلها جائز ست چنانکه امام شافعی رح یا امام ابو یوسف رح در مجلس
هارون رشید کرد والله اعلم — رواه ابو داود — وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا الفرائض والقرآن
بیاموزید فرائض را و قرآن را — وعلموا الناس — و بیاموزانید مردم را — فانی مقبوض — زیرا که من قبض کرده میشوم و برداشته میشوم
از عالم و مراد بفرائض احکامے که فرض و لازم ست عمل بدان در دین و چون در مقابله قرآن واقع شده مراد احکامے خواهد بود که
در سنت واقع شده است و بعضے از فرائض علم مواریث مراد داشته اند — رواه الترمذی — وعن ابی الدرداء قال کنا مع
رسول الله — گفت ابو الدرداء بودیم ما با پیغمبر خدا — صلی الله علیه وسلم فشخص ببصره الی السماء — پس برداشت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چشم مبارک خود را بسوے آسمان و تیز دید بجانب آن گویا که منتظر وحی شد که فرود آید پس وحی آمد باقتراب اجل وے صلی الله علیه وسلم
ثم قال هذا اوان یختلس فیه العلم من الناس — پس گفت این وقت آنست که در ربوده شود در روے علم وحی از مردم حتی لا یقدروا
منه علی شیء — تا آنکه قادر نباشند از علم بر هیچ چیز — رواه الترمذی — وعن ابی هریرة روایة — آمده است از ابی هریره
بطریق روایت و این عبارت از رفع حدیث ست بجاے آنکه گویند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیکن چون در وی
ابی هریره را یقین نیست بآنکه وے این لفظ گفته بجاے وے لفظ روایت آورد مقصود آنست که روایت کرد ابو هریره از آن
حضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود یوشک ان یضرب الناس اکباد الابل — نزدیک ست که بزنند مردم جگرهاے شتران را
کنایت ست از سرعت سیر و طول سفر — یطلبون العلم — در حالیکه طلب میکنند علم را — فلا یجدون احدا اعلم من عالم المدینة — پس
نیابند هیچ یکے را دانا تر از عالم مدینه مطهره — رواه الترمذی وفی جامعه — و مذکور ست در جامع ترمذی که قال ابن عیینة انه
مالک ابن انس — گفت سفیان بن عیینه که از اصحاب مالک و شیوخ شافعی ست مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم مدینه که
فرموده است امام مالک ست — ومثله عن عبد الرزاق — و مانند این سخن ابن عیینه منقول ست از عبد الرزاق که از کبار مشاهیر
ائمه حدیث ست یعنی وے نیز گفت که از عالم مدینه امام مالک مراد ست — قال اسحٰق بن موسیٰ — گفت اسحٰق بن موسیٰ که از
شاگردان سفیان بن عیینه است — وسمعت ابن عیینة انه قال هو العمری الزاهد — و شنیدم ابن عیینه را که گفت آن عالم مدینه که در حدیث
مذکور ست عمری زاهد ست که در مدینه بود و از علما و زهاد وقت خود بود از اولاد عمر بن الخطاب رض — واسمه — و نام عمری زاهد عبد العزیز
بن عبد الله — پس نقل از ابن عیینه مختلف آمده ترمذی و عبد الرزاق اینچنان نقل کردند که عالم مدینه امام مالک را گفت و اسحٰق ابن موسیٰ
نقل کرد که عمری زاهد را گفت و نام عمری زاهد که مشهور ست عبید الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب رض ست و کلام درینجا

در شرح بطول و تفصیل ذکر کردہ ایم و پوشیدہ نماند کہ در تعیین و تشخیص مراد از عالم مدینہ تیقین را مجال تنگ ست ہر کس باعتقاد خود بطریق ظن گفتہ و چون امام مالک در زمان خود بحدیث و فقہ و اجتہاد و امامت ممتاز بود و باین بلدۂ طیبہ خصوصیتے و ارتباطے و ملازمتے خاص داشت مظنہ آن ہست کہ توان بروے حمل کرد اما باوجود آن در زمان وے و پس و پیش از وے درین بلدہ در اکناف عالم علما و مجتہدان و اماماں بودہ اند کہ خارج از حد عدد و حصر باشند و ظاہر آن ست واللہ اعلم کہ مصدوق کلام معجز نظام اخبار ست از حال آخر زمان کہ علم و دین منحصر و منتشر گردد در مدینۂ مطہرہ چنانچہ از بعض احادیث ظاہر میگردد کذا قیل و این قول اقرب بصواب واللہ اعلم۔ (وعنہ) — وہم از ابی ہریرہ روایت ست کہ گفت فیما اعلم واعلم بصیغۂ متکلم این لفظ ابو ہریرہ است و اعلم بلفظ ماضی از اعلام نیز خواندہ — عن رسول اللہ — در آنچہ میدانم از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ این حدیث ست کہ۔ قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ۔ بدرستی کہ خداے عزوجل یبعث می برانگیزد و پیدا میکند۔ لہذہ الامۃ۔ براے نفع این امت و تقویت و تائید دین وے۔ علی راس کل مائۃ سنۃ۔ بر سر تمامی ہر صد سال۔ من یجدد لہا دینہا۔ کسے را کہ نو میگرداند و تازہ میسازد براے این امت دین او را۔ رواہ ابوداؤد۔ بدانکہ اکثر مردم ازین حدیث چنان فہمیدہ اند کہ مراد یک شخص است از امت کہ ممتاز میگردد از میان اہل زمان خود بتجدید و نصرت دین و ترویج و تقویت سنت و قلع و قمع بدعت و نشر علم و اعزاے کلمۂ اسلام تا آنکہ تعیین کردہ اند کہ در مائۂ اول فلان بود و در مائۂ دوم فلان و بعض گفتہ اند کہ اولے حمل بر عموم ست خواہ یک کس باشد یا جمعے باشند چہ کلمۂ من واقع میشود بر واحد و بر جمع و نیز مخصوص نیست بعلما و فقہا بلکہ شامل ست ملوک و امرا و قرا و اصحاب حدیث و زہاد و عباد و علماے نحو و ارباب سیر و تواریخ و اغنیا و اسخیا کہ اموال و اشیا را بر علما و صلحا و مصارف خیر صرف کنند و باعث ترویج و تقویت دین گردند و جمیع طوائف را کہ بوجود ایشان قوتے و کمالے و رواجے در دین پیدا آید انتہی و اگر عموم بلاد و دیار نیز اعتبار کنند تا شاید کہ در یک زمان در شہرے یکے یا جماعۂ پیدا شوند باین صفت و در بلاد شد واللہ اعلم۔ (وعن ابراہیم بن عبدالرحمن العذری۔ بضم عین و سکون ذال معجمہ منسوب ست بعذرہ بن سعد کہ پدر قبیلہ ایست از خزاعۃ۔ قال قال رسول اللہ گفت ابراہیم بن عبدالرحمن کہ از ثقات تابعین ست گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یحمل ہذا العلم۔ بر میدارد و یاد میگیرد این علم را یعنی علم کتاب و سنت را۔ من کل خلف عدولہ۔ از ہر جماعت پس آیندہ از سلف عادلان ایشان کہ شایستہ روایت کردہ اند۔ ینفون عنہ تحریف الغالین۔ دور میکنند و میرانند از علم تغییر از حد درگذرندگان در امر دین را و تحریف تبدیل حق بباطل تغییر در لفظ یا در معنی۔ وانتحال المبطلین۔ و دور میکنند دروغ بستن اہل بطلان را و انتحال دعوی کردن چیزیکہ از ان دیگرے ست براے نفس خود بدروغ از شعرے یا قولے و اینجا کنایت از کذب ست و تاویل الجاہلین۔ و دور میکنند تاویل جاہلان را کہ بے علم و دانش آیات و احادیث را تاویل کنند و از ظاہر بگردانند۔ رواہ البیہقی فی کتاب المدخل مرسلا۔ روایت کرد این حدیث را بیہقی در کتاب خود کہ مدخل نام وارد بطریق ارسال۔ من حدیث بقیۃ بن الولید کہ کثیر الروایت ست از مجہولان و کثیر الغرائب و مردم اختلاف دارند در وے بعض گفتہ ثقہ است

وماموں ولیکن مدلس بود مات سنہ ست وتسعین ومائہ۔ عن معاذ بن رفاعۃ در اکثر نسخ مشکوٰۃ این چنین واقع شدہ است وصحیح معان بن رفاعہ بنون مکان ذال ودر وے نیز اختلاف ست بعض او را ثقہ گویند وبعض ضعیف ودر کاشف ذہبی معاذ بن رفاعہ ومعان بن رفاعہ ہر دو مذکور ست اما آنکہ بقیۃ بن الولید کہ از وے روایت میکند معان ست بنون۔ عن ابراہیم بن عبد الرحمن العذری ودر اصل کتاب در ینجا بیاض ست از رواہ البیہقی تا قول او العذری۔ وسند کر حدیث جابر۔ ونزدیک باشد کہ ذکر کنیم حدیث جابر را کہ در وے این کلمہ واقع ست۔ فانما شفاء العی السوال۔ نیست شفاء جہل ودر ماندگی سخن مگر پرسیدن از علما۔ فی باب التیمم۔ در باب تیمم ان شاء اللہ تعالےٰ

الفصل الثالث عن الحسن مرسلا قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من جاءہ الموت وہو یطلب العلم کسیکہ بیاید او را موت وحال آنست کہ وے طلب میکند علم را۔ لیحیی بہ الاسلام۔ تا زندہ گرداند وقوی وتازہ گرداند بآن علم دین مسلمانی را نہ برائے آنکہ حاصل کند مال وجاہ دنیا ولذات وشہوات نفسانی را۔ فبینہ وبین النبیین درجۃ واحدۃ فی الجنۃ پس میان او ومیان پیغمبران یک پایہ تفاوت ست در بہشت واین مبالغہ است در قرب او بحضرت انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین ولہذا تاکید کرد درجہ را بواحدہ۔ رواہ الدارمی۔ وعنہ مرسلا۔ وہم از حسن ست بطریق ارسال۔ قال سئل رسول اللہ گفت پرسیدہ شد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن رجلین۔ از حال دو مرد کہ۔ کانا فی بنی اسرائیل بودند در بنی اسرائیل۔ احدہما کان عالما یصلی المکتوبۃ۔ یکے از ان دو مرد بود عالم کہ میگزارد نماز فرض را۔ ثم یجلس فیعلم الناس الخیر۔ بستری نشست پس می آموخت مردم را علم۔ والاٰخر یصوم النہار ویقوم اللیل۔ ومرد دیگر روزہ میداشت روز را وبیداری بود ونماز میگزارد در شب ووے نیز عالم ست کمتر از اول یا برابر بکلہ تو اند کہ بیشتر از و باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند نہ بنشر علم وتعلیم آن۔ ایہما افضل پرسیدہ شد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ کدام یکے ازین دو مرد فاضل تر وثواب یابندہ تر ست۔ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فضل ہذا العالم الذی یصلی المکتوبۃ ثم یجلس فیعلم الناس الخیر۔ زیادت ثواب این مرد عالم کہ صفتش این ست کہ میگزارد نماز فرض را بستری نشست وتعلیم میکرد مردم را علم۔ علی العابد الذی یصوم النہار ویقوم اللیل۔ بران مرد عابد کہ روزہ میداشت روز را ونماز می گزارد در شب۔ کفضلی علی ادناکم۔ ہیچو فضل من ست بر مردے کہ ادنی وپست پایہ تر ست از شما۔ رواہ الدارمی۔

وعن علی۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعم الرجل الفقیہ فی الدین نیکو مرد یست آنکہ فقیہ است در دین وعالم ست باحکام آن ومتفطن ست دران۔ ان احتیج الیہ نفع۔ اگر احتیاج ونیازمندی آوردہ شود بوے فائدہ رساند مردم را۔ وان استغنی عنہ اغنی نفسہ۔ واگر بے نیازی کردہ شود از وے بے نیاز گرداند خود را از ایشان۔ رواہ رزین۔

حاصل معنی آنکہ لائق بحال عالم آنست کہ محتاج نگرداند خود را بسوے خلق ومیل نکند بمصاحبت خلق وطمع نکند در منافع ایشان واین نیز منقطع نگردد مطلقا وترک افادہ علم نکند بلکہ اگر مردم محتاج ومضطر باشند بوے چنانکہ عالم دیگر نباشد کہ افادہ علم کند بحکم این ضرورت در آید در مردم ونفع رساند ایشان را وافادہ کند واگر محتاج نباشند واستفادہ نمایند

بے نیاز گردد از ایشان و مشغول گردد بعبادت مولے و بخدمت علم و بمطالعہ کتب دینیہ و تصنیف و نشر علم باین طریق فافہم۔ وعن عکرمۃ۔ مولاے ابن عباس و یکے از فقہاے مکہ بود و اصل وے از بربرست از اہل مغرب شعبی گفت ہیچکس را ندیدم اعلم بکتاب اللہ از عکرمۃ تابعی ثقہ است و بعض مردم را در وے اختلاف ست و بخاری گفتہ کہ نیافتم ہیچ یکے را از اصحاب خود مگر آنکہ احتجاج میکرد بہ عکرمہ مات سنۃ سبع و مائۃ۔ ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعۃ مرۃ۔ روایت میکند کہ گفت ابن عباس او را یا مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در ہفتہ یکبار۔ فان ابیت فمرتین۔ و اگر ابا می آری از حدیث کردن در ہفتہ یکبار و زیادت بران میخواہی پس حدیث کن در ہفتہ دو بار۔ فان اکثرت فثلث مرات۔ و اگر بسیار میخواہی پس حدیث کن سہ بار و زیادت از سہ بار مکن کہ ملول خواہی ساخت مردم را۔ ولا تمل الناس ہذا القرآن۔ و ملول مساز و بستوہ میار مردم را ازین قرآن عظیم ایشان را کہ شوق و ذوق در آن مطلوب ست۔ ولا الفینک تاتی القوم وہم فی حدیث من حدیثہم۔ و باید کہ نیابم من ترا برین حالت کہ بیائی مردم را در ان حال کہ ایشان در سخنے از سخنان خود باشند فتقص علیہم۔ پس قصہ خوانی بر ایشان و وعظ گوئی۔ فتقطع علیہم حدیثہم۔ پس ببری بر ایشان سخن ایشان را فتملہم۔ پس این سبب آن گردد کہ ملول گردانی ایشان را۔ ولکن انصت۔ ولیکن خاموش بنشین۔ فاذا امروک۔ پس وقتیکہ بفرمایند و التماس نمایند از تو حدیث را۔ فحدثہم وہم یشتہونہ۔ پس حدیث کن ایشان را و حال آنکہ ایشان خوش دارند حدیث ترا خواہ سخن دنیا باشد کہ مردم در آنند یا سخن دین اگر سخن باشد قطع آن مناسب نبود و اگر سخن دنیاست شاید کہ بحکم بشریت گذشتن از ان خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن آن را ناخوش شمارند و در اثم افتند و ہیبت دین نماند یا رب مگر مصلحت در قطع سخن ایشان باشد پس بہمین تقریب ایشان را از ان سخن برآرد و نظر بر مصلحت وقت باید گماشت و انچہ ابن عباس فرمودہ است بحکم غالب و نظر بظاہر فرمودہ است رضی اللہ عنہ و خود در ان روزگار غالب بر مردم سخن دین بودہ است۔ وانظر السجع من الدعاء۔ و ترک کن و تاخیر فرما سجع از دعا را کہ بہ تکلف باشد و سبب ذہاب خشوع و تضرع گردد۔ فاجتنبہ۔ پس پرہیز کن و یکسو شو از ان۔ فانی عہدت رسول اللہ۔ پس بدرستی کہ من دریافتہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ۔ و یاران او را۔ لایفعلون ذلک۔ نمیکردند سجع را در دعا بتکلف و انچہ واقع شدہ است در ادعیہ ماثورہ از سجع بے تکلف آمدہ است چنانکہ در بعض مواضع موزون نیز افتادہ است بے قصد و ارادہ۔ رواہ البخاری وعن واثلۃ بثاے مثلثہ۔ بن الاسقع۔ بسین مہملہ و قاف صحابی ست اسلام آوردہ در ہنگامیکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تجہیز جیش تبوک میکرد و از اہل صفہ بود نزول کرد بہ بصرہ بعد از ان بشام رفت و بہ بیت المقدس صد سال عمر یافت و بعض گفتہ اند نود و ہشت رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم فادرکہ۔ کسے کہ بجوید علم دین را پس دریابد آن را۔ کان لہ کفلان من الاجر۔ باشد مر او را دو نصیب از اجر و ثواب یکے اجر طلب و مشقت کہ در تعلم و تحصیل علم دین کشیدہ است و دیگر ثواب حصول علم و تعلیم و تدریس کہ دیگران را خواہد کرد یا ثواب عملے کہ بدان خواہد کرد۔ فان لم یدرکہ کان لہ کفل من الاجر۔ پس اگر دریافت علم را و حاصل نشدہ باشد مر او را یک نصیب از ثواب بر ہر تقدیر در طلب علم باید بود اگر بدست آید

نور علی نور وگرنہ در طلب علم مردن ہم سعادت ست **بیت** گرچہ نتوان بدوست رہ بردن ❊ شرط یاری ست در طلب مردن ❊ دیگر مقصود جامی از طلبم گفتۂ کہ چیست ❊ مقصود او ہمین کہ دہد جان درین طلب۔ رواہ الدارمی۔ **وعن ابی ہریرۃ قال** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان مما یلحق المومن من عملہ وحسناتہ بعد موتہ۔ بدرستی کہ از انچہ می پیوندد و میرسد مسلمان را از ثواب کردار وے و نیکی ہاے وے پس از مرگ وے۔ علماً علمہ ونشرہ۔ علمے ست کہ دانست آن را و پراگندہ ساخت آن را و در بعض نسخ علمہ بتشدید آمدہ و برین وجہ ونشرہ تفسیر وبیان اوست یا مراد کثرت تعلیم و اشاعت اوست۔ وولداً صالحاً ترکہ وفرزند نیک کردار کہ گذاشت او را بعد از خود۔ او مصحفاً ورثہ۔ بتشدید را یا مصحفے کہ بارث گذاشت او را یا وقف کرد در حالت حیات خود۔ او مسجداً بناہ۔ یا مسجدے کہ برآورد او را۔ او بیتاً لابن السبیل بناہ۔ یا خانہ کہ براے مسافران بنا کرد آن را او نہراً اجراہ۔ یا جوے کہ روان ساخت آن را۔ او صدقۃ اخرجہا من مالہ فی صحتہ وحیوتہ۔ یا صدقہ کہ بیرون آورد آن را از مال خود در تندرستی خود و حیات خود اگرچہ تندرست نبود چنانکہ در حالت بیماری کہ امید صحت دارد۔ تلحقہ من بعد موتہ۔ می پیوندد و میرسد ثواب این چیزہا آن مسلمان را بعد از مردن مکرر آورد این را بجہت تاکید یا این متعلق ست بخصوص صدقہ بجہت اہتمام بشان وے و بعضے از شارحان گفتہ اند کہ متعلق بصدقہ است و معنی او آنست کہ آن صدقہ باقی ماند بعد از موت وے تا داخل صدقۂ جاریہ گردد و اگر گویند کہ سابقاً گذشت کہ انچہ باقی می ماند از ثواب ہمین سہ چیز ست علم و ولد و صدقۂ جاریہ و اینجا ہفت چیز ذکر کرد جوابش آنکہ اینجا انچہ بعد از علم و ولد ذکر کرد ہم داخل صدقۂ جاریہ ہست۔ رواہ ابن ماجہ والبیہقی فی شعب الایمان۔ **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا۔ قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت عائشہ شنیدم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم۔ یقول۔ میگفت۔ ان اللہ عزوجل اوحی الی انہ من سلک مسلکاً فی طلب العلم۔ بدرستی کہ خداے تعالے وحی فرستاد بسوے من کہ ہر کہ برود در راہے برا و بپیشگیرد طریقے در طلب علم۔ سہلت لہ طریق الجنۃ۔ آسان گردانم مر او را راہ بہشت را۔ ومن سلبت کریمتیہ۔ وہر کہ بربایم دو ور گردانم ہر دو چشم او را۔ اثبتہ علیہما الجنۃ۔ جزا و ثواب دہم او را در مقابلہ ہر دو چشم بہشت را کریمہ ہر عضو شریف را کہ در بدن آدمی ست گویند مراد اینجا چشم افتادہ۔ **وفضل فی علم خیر من فضل فی عبادۃ۔** وزیادتی در علم اگرچہ اندک باشد بہتر ست از زیادتی در عبادت اگرچہ بسیار بود۔ وملاک الدین الورع۔ وقوام ونظام کارخانہ دین وسبب استحکام وقوت وے ورع و تقوے ست ونزد بعض مرتبہ ورع بالاتر ست از تقوے تقوے پرہیز از حرام و ورع اجتناب از شبہہ و باصطلاح بعض تقوے کامل تر ست از ورع وصحیح آنست کہ ہر دو بیک معنی ست۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ **وعن ابن عباس** رضی اللہ عنہما۔ قال تدارس العلم ساعۃ من اللیل خیر من احیاءہا۔ درس گفتن علم وخواندن بایکدیگر و بحث و تحقیق و مذاکرہ کردن علم یکساعت از شب بہتر ست از زندہ گردانیدن تمام شب و نماز گزاردن دران احیاے لیل دو معنی دارد یکے زندہ گردانیدن شب را گویا کہ شبے کہ در وے برنخیزند و نماز نکنند دران مردہ است و بطاعت و عبادت کردن دران زندہ میگردد دیگر زندہ گردانیدن نفس خود را در شب چہ خفتہ و بیکار در حکم مردہ است۔ رواہ الدارمی۔ **وعن عبد اللہ**

بن عمرو ان رسول اللہ۔ روایت ست از عبداللہ بن عمرو کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم مر بمجلسین فی مسجدہ۔ گذشت بدو مجلس کہ در مسجد شریف وے بود یعنی صحابہ در دو جا مجلس ساختہ نشستہ بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعۂ دیگرے بمذاکرہ علم فقال کلاہما علی خیر۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اہل ہر دو مجلس را ہر دو ایشان ثابت و قائم اند بر نیکی وکار نیک می کنند۔ واحدہما افضل من صاحبہ۔ ولیکن یکے ازان دو اہل مجلس فاضل تر و بہتر از دیگر ست۔ اما ہؤلاء فیدعون اللہ ویرغبون الیہ۔ اما این جماعہ کہ مشغول اند بدعا پس میخوانند خدائے تعالے را و رغبت می کنند بسوئے او و امید دارند از وے حصول مقصود و مدعائے خود را و حصول مدعائے ایشان در مشیت حق ست۔ فان شاء اعطاہم۔ پس اگر میخواہد میدہد ایشان را بدعائے ایشان۔ وان شاء منعہم۔ و اگر میخواہد منع میکند و نمیدہد۔ واما ہؤلاء فیتعلمون الفقہ او العلم و یعلمون الجاہل۔ و اما این طائفہ دیگر کہ مشغول بمذاکرہ علم اند پس می آموزند فقہ را یا علم را شک راوی ست و می آموزانند جاہل را فائدہ ایشان نقد ست و متعدی بغیر۔ فہم افضل۔ پس ایشان فاضل تر اند از جماعۂ اول۔ وانما بعثت معلما۔ و فرمود من برانگیختہ نشدہ ام و فرستادہ نشدہ ام مگر آموزانندۂ علم و تعلیم کنندہ آن را۔ فجلس فیہم۔ پس منشست در میان این قوم کہ مذاکرہ علم میکردند بالاتر ازین چہ فضیلت باشد کہ سرور انبیا صلی اللہ علیہ وسلم با ایشان نشست و خود را از ایشان شمرد ہیہات گدایان را ازین معنی خبر نیست کہ سلطان جہان با ماست امروز۔ رواہ الدارمی۔

وعن ابی الدرداء قال سئل رسول اللہ صلعم ما حد العلم الذی اذا بلغہ الرجل کان فقیہا۔ پرسیدہ شد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چیست نہایت و مرتبہ علمے کہ چون برسد مرد آن مرتبہ را باشد فقیہ و در عداد فقہا در آید و ثواب ایشان بیابد۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینہا۔ کسے کہ یاد گیرد و برساند امت مرا چہل حدیث از کار دین ایشان گفتند کہ مراد و مقصود رسانیدن چہل حدیث ست با ایشان اگرچہ یاد نداشتہ باشد و معانی آن نفہمیدہ۔ بعثہ اللہ فقیہا۔ برانگیزد او را خدائے تعالے روز قیامت در زمرۂ فقہا۔ وکنت لہ یوم القیمۃ شافعا و شہیدا۔ و باشم من مر او را روز قیامت شفاعت کنندہ مر گناہان او را و گواہی دہندہ بر طاعت او و بحکم این حدیث علمائے کبار از سلف و خلف اربعینیات تصنیف کردہ امیدوار شفاعت و شہادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گشتہ اند ہر کسے بابے از ابواب دین آوردہ و فقیر حقیر اربعین جمع کردہ ہر حدیث در بابے دیگر و اول تالیفے کہ بعد از خدمت این علم شریف بدان توفیق یافتہ ام آن اربعین ست۔

وعن انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہل تدرون من اجود جودا۔ آیا می دریابید کیست نیک تر و سرہ تر و رسندہ تر از روے جود و کرم۔ قالوا اللہ و رسولہ اعلم۔ گفتند صحابہ خدا و رسول خدا دانا تر ست بدان۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اللہ اجود جودا۔ خدائے تعالے کامل تر و بزرگ تر ست از روے جود از ہر کہ غیر اوست۔ ثم انا اجود بنی آدم۔ بعد از حق تعالے من جواد ترم از میان آدمیان۔ واجودہم من بعدی۔ و جواد ترین انسان و در بعض نسخ اجودہم یعنی جواد ترین بنی آدم۔ رجل علم علما فنشرہ۔ مردی ست کہ حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم و تصنیف بلکہ بکتابت نیز واللہ اعلم۔ یاتی یوم القیمۃ امیرا وحدہ۔ می آید روز قیامت تنہا مانند امیرے کہ ہمراہ او تابعان و خادمان

باشند - او قال امۃ واحدۃ - شک راوی ست کہ بجاے امیر اوحدہ امۃ واحدۃ گفت یعنی تن تنہا مانند امتے وجماعتے باشند
چنانچہ در شان ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام آمدہ کہ ان ابراہیم کان امۃ مقصود آنکہ معزز و مکرم باشد میان خلائق و باشوکت
وحشمت آید در آن روز - وعنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال منہومان لا یشبعان - وہم از انس آمدہ کہ گفت آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم دو حریص سیر نمیشوند - منہوم فی العلم - یکے حریص در علم - لا یشبع منہ - سیر نمیشود از تحصیل علم ہر چند بیشتر حاصل
میکند متعطش تر میگردد - ومنہوم فی الدنیا لا یشبع منہا - وحریص در دنیا کہ در ہیچ مرتبہ سیر نمیگردد از ان - روی البیہقی الاحادیث
الثلثۃ فی شعب الایمان - روایت کرد این سہ حدیث را کہ یکے از ابی الدرداء ست و دو از انس بیہقی در کتاب شعب الایمان
وقال - وگفت بیہقی کہ - قال الامام احمد فی حدیث ابی الدرداء - گفتہ است امام احمد در حدیث ابی درداء کہ در فضیلت حفظ
اربعین حدیث روایت کرد - ہذا متن مشہور فیما بین الناس - متن این حدیث مشہور ست میان مردم - ولیس لہ اسناد صحیح -
ونیست مر او را اسناد صحیح و امام نووی در اول اربعین خود گفتہ کہ این حدیث ضعیف ست ولیکن او را طرق متعددہ است کہ
بعض ببعض قوت پذیرفتہ واتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصاً کہ ائمہ کبار آن را تلقی بقبول کردہ وعمل
بدان نمودہ اند - وعن عون - بنون تابعی زاہد عابد فقیہ ثقہ روایت میکند از ابن مسعود و ابی ہریرہ و ابن عباس و روایت
میکند از وے زہری و ابو حنیفہ - قال قال عبد اللہ بن مسعود منہومان لا یشبعان صاحب العلم وصاحب الدنیا - دو حریص سیر نمیشود
اہل علم و اہل دنیا - ولا یستویان - و برابر نیستند این دو حریص در قدر و مرتبہ - اما صاحب العلم فیزداد رضی الرحمن - اما صاحب علم
پس زیادہ میکند خشنودی مر خداے مہربان را - واما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان - واما صاحب دنیا پس نہایت
میرود در سرکشی و عصیان - ثم قرا - پس تر خواند - عبد اللہ مناسب براے تمادی صاحب دنیا در طغیان بر تقدیر توانگری این
آیت را - کلا ان الانسان لیطغی ان راہ استغنی قال قال - گفت عون کہ گفت عبد اللہ - الآخر یعنی دلیل جانب دیگر کہ رضاے
رحمن ست بزیادت حرص بر علم این آیت ست - انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء - کہ وارد ست در فضیلت علما و خوف
وخشیت ایشان از خدا و رضاے او از ایشان - رواہ الدارمی - وعن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان اناسا من امتی - وبدرستی کہ بعض مردم از امت من - سیتفقہون فی الدین - نزدیک باشد کہ تفقہ کنند و فقیہ شوند در دین
ویقرؤن القرآن - وبخوانند قرآن را - یقولون ناتی الامراء فنصیب من دنیاہم میگویند می آئیم امرا را پس میرسیم و میگیریم چیزے
از دنیاے ایشان ونعتزلہم بدیننا - وگوشہ میگیریم از ایشان با دین خود - ولا یکون ذلک - ونمیشود و راست نمی آید جمع کردن این
تفقہ در دین وتقرب امرا و سلاطین و نتیجہ نمیدہد قرب ایشان مگر ضرر و خسران را - کما لا یجتنی من القتاد الا الشوک - چنانکہ چیدہ نمیشود
از قتاد مگر خار و قتاد نام درختی ست خاردار کہ میوہ ندارد - کذلک لا یجتنی من قربہم الا - ہمچنین حاصل کردہ نمیشود از قرب امرا مگر خسران و بال
و زیانہا کہ زبان بیان وتعبیر از ان کوتاہ است یعنی از حذف مستثنیٰ مفہوم میگردد و مستثنیٰ را حذف کرد بقرینہ مقام - قال محمد بن الصباح
کانہ یعنی الخطایا - گفت محمد بن الصباح بتشدید با کہ شیخ بخاری و مسلم و ابو داؤد و احمد است ثقہ مامون مصنف سنن گویا می خواہد از ان

از خسران ہا وخطایا

مستغنی کر حذف کرد گناہان را یعنی حاصل نمیکند از قرب ایشان مگر ذنوب و خطایا را و در حذف کردن اشارت ست بآن کہ زیان صحبت در
ایشان چندان و چندان ست کہ بیان نتوان کرد۔ رواہ ابن ماجۃ۔ **وعن عبد اللہ بن مسعود** ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال لو ان
اہل العلم صانوا العلم ۔ اگر بودے کہ اہل علم نگاہ میداشتند علم را و می شناختند قدر آن را۔ ووضعوہ عند اہلہ۔ و می نہادند علم را نزد اہل آن
وقابل آن لسادوا بہ اہل زمانہم۔ ہر آئینہ مہتر میشدند بسبب علم اہل زمان خود را زیرا کہ ہر کہ عزت علم نگاہدارد علم نیز عزت او را نگاہدارد۔
ولکنہم بذلوہ لاہل الدنیا۔ ولیکن اہل علم در باختند علم را مر اہل دنیا را و نگاہ نداشتند از ایشان۔ لینالوا بہ من دنیاہم۔ تا بیابند بدل علم
چیزے از دنیاے ایشان۔ فہانوا علیہم۔ پس خوار شدند نزد اہل دنیا و سبک در آمدند در نظر ایشان۔ سمعت نبیکم۔ شنیدم پیغمبر شما را
صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ من جعل الہموم ہما واحدا ہم آخرتہ۔ کسے کہ بگرداند قصدہاے خود را یک قصد کہ قصد آخرت است
وجز آخرت مقصود ندارد۔ کفاہ اللہ تعالے ہم دنیاہ۔ بسندہ شود او را خداے تعالے مقصود دنیاے او را۔ ومن تشعبت بہ
الہموم احوال الدنیا۔ و کسے کہ متفرق و پریشان گرداند او را قصدہاے او کہ احوال و پریشانیہاے دنیا ست۔ لم یبال اللہ
فی ای اودیتہا ہلک۔ باک و پروا ندارد خداے تعالے کہ در کدام یکے از وادیہاے دنیا و احوال دنیا ہلاک گردد
آنکس۔ رواہ ابن ماجۃ۔ روایت کرد این حدیث را ابن ماجہ از ابن مسعود از قول وے لو ان اہل العلم تا آخر۔ ورواہ البیہقی
فی شعب الایمان عن ابن عمر من قولہ۔ و روایت کرد آن را بیہقی از ابن عمر از قول وے۔ من جعل الہموم الی آخرہ۔ و اول حدیث را
روایت کرد۔ **وعن الاعمش** ۔ ابو محمد سلیمان اسدی کوفی از موالی ست انس بن مالک را دیدہ ولیکن در شنیدن وے
از وے خلاف ست و از بسیارے از تابعین شنیدہ و سفیان ثوری و ابن عیینہ و غیر ایشان از وے روایت میکنند از اعلام
مشہور بعلم حدیث و قرأت بود یکہزار و سہ صد حدیث روایت کردہ گفت یحیی ابن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش میگفت
ہذا الدیباج الخسروانی و بود اعمش کہ فوت نشدہ از وے تکبیر اولے مدت ہفتاد سال ولادت از روز قتل امام حسین بود و مات سنۃ
ثمان واربعین ومائۃ و در وے تشیعی بود و مناقب او بسیار است و بعض او را سید المحدثین گفتہ اند۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت
اعمش کہ از تابعین ست گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم آفۃ العلم النسیان۔ آفت علم فراموشی ست و این در حقیقت تنبیہ است بر اجتناب
از مباشرت اسبابے کہ موجب نسیان علم آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکہ امام شافعی گفت
شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی ٭ فاوصانی الی ترک المعاصی ٭ فان العلم فضل من الٰہ ٭ وفضل اللہ لا یعطی لعاصی ۔ واضاعتہ
ان تحدث بہ غیر اہلہ۔ و ضائع و ہلاک گردانیدن علم این ست کہ حدیث کنی بعلم و بیاموزی آن را بغیر اہل علم و قابل آن۔ رواہ
الدارمی مرسلا۔ **وعن سفیان** ان عمر ابن الخطاب ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال لکعب۔ روایت ست از سفیان ثوری کہ عمر بن خطاب گفت
مر کعب احبار را۔ من ارباب العلم۔ کیستند خداوندان علم یعنی اینہا کہ مالک علم اند و رسوخ یافتہ است علم در ایشان و مستحق آن شدہ اند
کہ ایشان را ارباب علم توان خواند و رب ہر چیز مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند۔ قال۔ گفت کعب۔ الذین یعملون بما
یعلمون۔ ارباب علم آن کسانے اند کہ عمل میکنند بانچہ علم دارند۔ قال۔ گفت عمر بن الخطاب۔ فما اخرج العلم من قلوب العلماء

پس چه چیز بیرون کشید نور و بہیت و برکت علم را از دلهاے علما۔ قال الطمع۔ گفت کعب احبار بیرون کشید علم را از دلهاے علما طمع در مال
وجاه و رغبت در اسباب و اشیاے دنیا و گفته اند الطمع یصیر الاسد ذبابا طمع شیران را مگس میسازد و با طمع کلمهٔ حق گفتن دشوار ست۔
مثنوی طمع بند و دفتر حکمت بشوی ٭ طمع بگسل و هرچه دانی بگوی ٭ طمع را سه حرف ست هر سه تهی ٭ ازان نیست مر
مطمعان را بهی ٭ منقول ست از شیخ ابوالعباس مرعشی قدس سره که فرمود در ابتداے امر خود در سرحد اسکندریه افتادیم و از
مردے که مرا می شناخت بنصف درهم چیزے خریدیم و چون قلیل بود و بخاطر گذشت که شاید از من نگیرد هاتف آواز داد که السلامة
فی الدین بترک الطمع فی المخلوقین۔ رواه الدارمی۔ **وعن الاحوص بن حکیم**۔ تابعی ست انس را و عبدالله بن بسر را دیده و از
انس سند او ضعیف ست و امام احمد گفته که وے هیچ نمی ارزد و ابن معین گفته لیس بشئ و ابن عدی گفته میتوان حدیث
او نوشت و پدر او حکیم بن عمیر صحابی ست۔ عن ابیه قال سال رجل النبی۔ گفت پرسید مردے پیغمبر را۔ صلی الله علیه وسلم عن الشر
از بدی یا مردم بد یا از بدترین مردم که چه کسانند و این معنی موافق ترست بجواب و در صراح گفته که شر بمعنی بدی و بد و بدتر بیاید میگویند
فلان شر الناس و نمی گویند اشر الناس مگر در لغت ضعیف و خیر نیز بمعنی آید نیکی و نیک و نیک تر و سیاق حدیث ناظر در معنی اخیر ست
فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم۔ لا تسالونی عن الشر۔ نه پرسید مرا از شر۔ وسلونی عن الخیر۔ و پرسید مرا از خیر
یقولها ثلثا۔ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلمه را سه بار و در ان وقت ذکر کردن مردم بد و نشان نهادن بر طائفه مخصوص
به بدی بر خاطر شریف خود نیامد و لهذا اظهار کراهیت چون بیان کرد خیار ناس را نیز ذکر کرد از براے تدارک و تلافی آن کراهت
ثم قال۔ پس فرمود۔ الا ان شر الشر شرار العلماء۔ و دانا و آگاه باشید که بدترین بدان علما اند۔ وان خیر الخیر خیار العلماء۔ و بدرستیکه
نیک ترین نیکان علما اند زیرا که علما متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق بیشتر سرایت میکند که از مردم
دیگر۔ رواه الدارمی۔ **وعن ابی الدرداء** قال ان من اشر الناس عند الله منزلة یوم القیمة۔ بدرستی که از جمله بدترین مردمان نزد
خدا از روے قدر و مرتبه روز قیامت۔ عالم لا ینتفع بعلمه۔ عالمے ست که فائده نمیگیرد از علم خود و عمل نمیکند بدان و در بعض نسخ لا ینفع
بصیغهٔ مجهول نیز تصحیح کرده آمده یعنی عالمے که نفع برده نمیشود بعلم وے بترک تعلیم و تدریس و تصنیف یا بترک امر معروف و نهی منکر و موید این ست
حدیث ابی هریره که در آخر فصل آید که در وے بصیغهٔ مجهول است البته۔ رواه الدارمی۔ **وعن زیاد بن حدیر** بضم حا و فتح دال
مهملتین و سکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی ست شنیده از عمر و علی و شنیده از وے شعبی و غیره۔ قال قال لی عمر۔ گفت گفت مرا عمر
بن الخطاب رضی الله عنه۔ هل تعرف ما یهدم الاسلام۔ آیا می شناسی چه چیز میشکند بناے مسلمانی را و ویران میکند آن را و هدم بمعنی شکستن
پشت نیز آید و این معنی نیز مناسب ست۔ قال لا۔ گفت زیاد بن حدیر نمی شناسم۔ قال یهدمه زلة العالم۔ گفت عمر میشکند بناے مسلمانی
را لغزیدن عالم و گناه کردن او۔ وجدال المنافق بالکتاب۔ و جدال و نزاع منافقان بکتاب خدا از براے افساد دین و اسلام۔ و در حکم جدال منافقان
است جدال و نزاع مبتدعه بشبههٔ باطله و تاویلات زائغه که باعث شک و تشکیک در دین میشود۔ وحکم الائمة المضلین۔ و حکم کردن امراے جور گمراه کنندگان
خلق اند بر وفق هوا و شهوت خود و جبر کردن دیگران بر قبول و اطاعت آن۔ رواه الدارمی۔ **وعن الحسن** قال العلم علمان۔

روایت ست از حسن بصری رضی اللہ عنہ گفت علم دو علم ست. فعلم فی القلب. پس یک علمے ست کہ در دل ست. فذاک العلم النافع.
پس آن علمے ست سود دہندہ مردم را کہ طلب داشتہ شدہ است از پروردگار تعالے در ادعیہ ماثورہ. وعلم علی اللسان. و دیگر علمے ست
بر سر زبان کہ تاثیر نکردہ در دل و نورانی نساختہ دل را بیت علم چون بر دل زند یاری شود٭ علم چون بر تن زند ماری شود٭ فذلک
حجۃ اللہ عزوجل علی ابن آدم. پس این علم بر سر زبان حجت خداست بر آدمیان کہ بآن الزام خواہد داد و خواہد گفت کہ شما را علم ادم
چرا بدان کار نکردید و ازینجا گفتہ میشود کہ وائے بر جاہل یکبار و بر عالم ہفتاد بار کہ دیدہ و دانستہ گمراہ شد و در چاہ خذلان افتاد. رواہ الدارمی
و شیخ محقق عارف باللہ احمد ابن عطاء اللہ الاسکندری در کتاب حکم میفرماید کہ العلم النافع ہو الذی ینبسط فی الصدر شعاعہ و یکشف عن القلب
قناعہ. علم نافع علمے ست کہ بگسترد و فراخ گرداند در سینہ شعاع خود را کہ کنایت از انتشار انوار و آثار حالیہ است مشابہ شعاع آفتاب کہ بر زمین
افتد و منبسط گردد و برافگند از دل پردہ را کہ عبارت ست از حجاب مانع از فہم و ادراک حقائق اشیاء و شیخ امام ابوعبداللہ محمد بن علی الحکیم
الترمذی فرمود علم نافع علمے ست کہ ثابت و متمکن شدہ در سینہ و صورت بست در ان زیرا کہ نور چون بتابد بر دل صورت بندد در روے
تمامہ امور نیک و بد و بیفتد از ان سایہ در سینہ پس بعمل آرد نیک را و بگذارد بد را و این علم نور قلب ست کہ بر آمدہ از ان علامات ہدایت
بسوے سینہ و آنچہ بیاموزی و بکسب حاصل کنی علم لسان ست کہ ظلمت شہوت بران غالب آمدہ نورانیت او را بردہ است و بعض
گفتہ اند کہ علم نافع علم اوقات و صفائی قلب ست کہ باعث ست بر زہد در دنیا و نزدیک گردانندہ است بہشت و دور اندازندہ از دوزخ
و مورث خوف و رجا و معرفت آفات نفوس و طہارت او ست و این نورے ست کہ می اندازد حق سبحانہ در دل ہر کہ میخواہد از بندگان
خود نہ علم زبان از معقول و منقول و بالجملہ علم نافع دو قسم ست یکے علم معاملہ کہ باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان و دیگر علم مکاشفہ کہ
اثر و نتیجہ عمل ست و اول را علم درایت و ثانی را علم وراثت خوانند. **وعن ابی ہریرۃ**. رضی اللہ عنہ. قال حفظت من رسول اللہ
گفت ابوہریرہ یاد گرفتہ ام از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وعائین. دو ظرف را از علم و در بعض روایت من العلم بصریح آمدہ و وعاء
علم عبارت ست از محل آن کہ جمع شدہ در وے و طیبی گفتہ تشبیہ کرد دو نوع علم را بدو ظرف باعتبار احتوا و اشتمال ہر یک بر چیزے کہ
در دیگرے نیست. فاما احدہما فبثثتہ فیکم. اما یکے دو وعاء علم پس پراگندہ کردہ ام آن را در میان شما. واما الآخر فلو بثثتہ قطع ہذا البلعوم
واما علم دیگر اگر پراگندہ کنم آن را و ظاہر گردانم بریدہ میشود این بلعوم بضم با و موحدہ راہ گذر طعام از حلق چنانکہ راوی تفسیر کردہ بقول خود یعنی
مجری الطعام رواہ البخاری. و گفتہ اند کہ مراد باول علم احکام و اخلاق ست کہ مشترک ست میان خواص و عوام و بثانی علم اسرار کہ محفوظ
و مصون ست از اغیار از جہت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول فہم ایشان بدان و مخصوص ست بخواص از علماء باللہ از اہل عرفان و بعضے
از شارحان گفتہ اند کہ مراد بآن اخبار فتن و فساد دین ست از بنی امیہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خبر دادہ بود کہ ہلاک امت من بر دست
بعضے از بچگان قریش خواہد بود و ابوہریرہ میگفت اگر خواہم بیان کنم ایشان را نام بنام یا مراد احادیث ست کہ در ان اسامی امرائے
جور و احوال ایشان و مذمت ایشان بود و ابوہریرہ بر مردم کنایت بعضے از ان اخبار میگفت و از اظہار آن بصریح می ترسید
تا مبادا کہ بکشند او را چنانکہ میگفت اعوذ باللہ من امارۃ الستین و امارۃ الصبیان پناہ میجویم بخدا از بادشاہے شصت سال

و امارت خردان اشارت میکرد بامارت یزید بن معاویه که بر شصت سال وقوع یافت وحق تعالیٰ مستجاب گردانید دعاے ابی هریره را و برفت از عالم پیش از آن والله اعلم پوشیده نماند که اگر مراد این قائل نفی علم باطن و وجود حقائق و اسرار ست که فهم عوام بدان نرسد و افشاے آن مصلحت وقت نباشد و صلاح روزگار بعض مخاطبان دران نبود بیشک در دائرهٔ علم و دین اینچنین علمها ست پس مکابره است و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیار ست (کلموا الناس علے قدر عقولهم) نیز اشارت بآن میتواند بود و لابد هر ظاهرے را باطنے و هر شریعتے را حقیقتے خواهد بود که در بیان آن وقتے و غموضے باشد که چون بفهم عوام نرسد قائل را متهم و منسوب بچیزے دارند که نزد ایشان منکر و مذموم باشد و ایشان در ذم و انکار آن در حکم ظاهر معذور هم باشند و نهی از افشا و اظهار آن ازینجهت باشد نه بسبب مخالفت او امر دین را و علم شریعت را و اگر گوید علم حقائق و اسرار ثابت و واقع ست و لیکن در حدیث ابی هریره اشارت بچیزے دیگرست که گفته شد نه بآن علم بوجود قرائن که مذکور شد و نیز تخصیص ابی هریره بدان با وجود دیگران از عظماے صحابه و عدم فهم ایشان آن را و حکم کردن بقتل او خالی از بعدے نیست این سخن دیگرست والله اعلم - وعن عبد الله بن مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا فلیقل به - اے مردمان آگاه باشید هر کسیکه بداند چیزے را از علوم پس باید که بگوید آن را - ومن لم یعلم فلیقل الله اعلم - و کسے که نداند آن را باید که تفویض کند علم آن را بخدا پس بگوید که خدا داناترست بدان ما نمیدانیم - فان من العلم ان تقول لما لا تعلم - پس بدرستی که از جملهٔ علم و دانش است این که بگوئی تو مر چیزے را که نمیدانی - الله اعلم - چه تمیز معلوم از مجهول و دریافت این که نمیتوانم دانست نوعے از علم ست و این ست معنی آنچه مشهور ست که لا ادری نصف العلم - قال الله تعالیٰ لنبیه - گفته است خداے تعالیٰ مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم - قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین - بگو اے محمد صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قرآن از هیچ مزدے و نیستم من از تکلف کنندگان که بر بندند بر خود چیزے را که اهل آن نیستند یعنی هر آنچه مرا می دانانند و امر برسانیدن آن میکنند میگویم و میرسانم و هیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم و بزور بر خود نمی بندم و بحث و تفتیش از اشیاے غامضه که فهم بدان نرسد و دعوی فهم آن کردن و سعی و جد در دانستن آن داخل تکلف ست متفق علیه منقول ست که از عمر بن الخطاب رضی الله عنه از آیه و فاکهة و ابا پرسیدند که معنی ابا چیست فکر کرد چون در نیافت فرمود هل هذا الا التکلف یعنی معلوم ست که نام چیزے از جنس فواکه و مطاعم ست اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر کردن در دریافت آن تکلف و مالایعنی ست - وعن ابن سیرین - نام او محمد ست از کبار تابعین ست و پدر او سیرین مکاتب انس بن مالک ست و در علم رویا آیتے بود و چیزها ے غرائب از وے درین باب منقول ست - قال ان هذا العلم دین - این علم کتاب و سنت دین ست یعنی قوام و ثبات دین بدو ست - فانظروا عمن تاخذون دینکم پس نگاه کنید و ببینید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارت ست باهتمام و احتیاط در معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا نباید گرفت از هر که روایت کند خصوصا ارباب غرض از اهل هوی و بدعت که دیانت ندارند و برائے ترویج مذهب خود وضع و افترا نمایند - رواه مسلم - وعن حذیفة - از مشاهیر صحابه است ابو عبد الله کنیت اوست

ویمان نام پدر او داو راصاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند ونزد او بود علم منافقان وگفت حدیث کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بہرچہ خواہد بود تا روز قیامت از فتن ووقائع رضی اللہ عنہ۔ قال یا معشر القراء استقیموا۔ اے گروہ قرآن خوانندگان کہ قرآن را بر سر زبان دارید یا مراد علما اند کہ عمل ندارند ثابت وراست بایستید وبراہ راست بروید۔ فقد سبقتم سبقا بعیدا۔ پس بتحقیق سابق شدہ اید شما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغۂ ماضی خطاب معلوم ست مرآن کسان راکہ دریافتہ اند اوائل اسلام وصحابۂ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چہ ہرگاہ ایشان تمسک کنند بکتاب وسنت سبقت کنند ودریابند ہر چیزے را وہرکہ بعد از ایشان بیاید اگرچہ عمل کند مثل عمل ایشان نرسد بانچہ رسیدہ اند ایشان بجہت سابقیت در اسلام وسبقتم بصیغہ مجہول نیز روایت کردہ اند یعنی سبقت کردند شمارا پیشدستی بردند بر شما آنہا شیکہ متصف بودند وہستند باستقامت وسلوک طریق مستقیم۔ وان اخذتم یمینا وشمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا۔ واگر میگیرید شما ومیروید براہ چپ وراست راہ میگذارید راہ راست را ہر آئینہ بتحقیق گمراہ شوید گمراہ شدنی سخت ومیروید در گمراہی راہ دور دراز۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرة۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعوذوا باللہ من جب الحزن۔ پناہ جوئید بخدا از جب اندوہ وجب بضم جیم وتشدید با چاہ سر بر نیاوردہ واطلاق کردہ شد در حدیث بر وادی از جہت بودن او مقعر مانند چاہ۔ قالوا گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ وما جب الحزن۔ وچیست جب حزن وچہ مراد است از ان۔ قال وادٍ فی جہنم۔ فرمود وادی ست در دوزخ کہ۔ یتعوذ منہ جہنم کل یوم اربع مائة مرة۔ پناہ میجوید ازان دوزخ ہر روز چہار صد بار یعنی چنان قبیح وموحش ست کہ دوزخ از وے پناہ میجوید چہ جاے دوزخیان ودر پناہ جستن دوزخ کنایت ست از غایت شدت ومحنت در وے یا مراد حقیقت تعوذ ست بزبان وپروردگار تعالیٰ قادرست کہ دوزخ را بسخن در آرد چنانکہ از ظاہر آیات واحادیث مفہوم میگردد۔ قیل۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ ومن یدخلہا۔ وکہ می درآید آن وادی را۔ قال القراء المراؤن باعمالہم۔ فرمود می درآیند او را قرآن خوانندگان ریاکنندگان بعلماے خود وقرا بر عالمان ومتعبدان نیز اطلاق بیاید چہ علم از قرآن حاصل میگردد وعبادت بحکم اوست۔ رواہ الترمذی وکذا ابن ماجة وزاد فیہ۔ وزیادہ کردہ است ابن ماجہ در حدیث این کلام راکہ۔ وان من ابغض القراء الی اللہ الذین یزورون الامراء۔ وبدرستی کہ از جملہ دشمن داشتہ شدہ ترین قرا بسوے خدا آن کسانے اند کہ ملاقات میکنند وصحبت میدارند امرا را یعنی بجہت طمع دنیا نہ جہت امر معروف ونہی منکر یا بطریق جبر واکراہ ودفع شر وایذاے ایشان۔ قال المحاربی یعنی الجورة۔ گفتہ است محاربی کہ از راویان حدیث ست ونام او عبد الرحمن بن محمد ست روایت میکند از عمش ویحیے ابن سعید مات سنة خمس وتسعین ومائة مراد بامرا جابران وظالمان اند وتارندگان براہ دین وشریعت اعاذنا اللہ۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوشک ان یاتی علی الناس زمان۔ نزدیک ست کہ بیاید بر مردم روزگارے کہ۔ لا یبقی من الاسلام الا اسمہ۔ باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وے وعلم بوے واز عمل اثرے نے۔ ولا یبقی من القرآن الا رسمہ۔ وباقی نماند از قرآن مگر رسم وآئین وے ومراد برسم قرآن تجوید حروف

وا تقان الفاظ بے تفکر و تدبر در معانی و عمل با وامر و نواہی آن۔ مساجدہم عامرۃ۔ مسجد ہاے ایشان آباد انست کہ گرد می آیند درو سے نہ از براے عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکہ فرمود۔ وہی خراب من الھدیٰ۔ وحال آنکہ آن مساجد ویران ست از ہدایت و علم و عبادت۔ علماءہم شر من تحت ادیم السماء۔ دانشمندان ایشان بدترین مردم اند کہ زیر آسمان اند و ادیم آسمان و زمین روے آنہا و ظاہر آنہا۔ من عندہم تخرج الفتنۃ۔ از نزد ایشان بیرون می آید فتنہ و بلا و ضرر در دین باعانت ظالمان و ستمگاران۔ وفیہم تعود۔ و باز ہم در ایشان باز میگردد بمسلط گردانیدن خداے تعالےٰ ظالمان را بر ایشان چنانکہ گفتہ اند کہ ہر کہ خلق خداے را بیازارد تا دل مخلوقے بدست آرد خداے تعالےٰ ہمان ظالم را بروے برگمارد تا دمار از روزگارش برآورد۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان

وعن زیاد بن لبید صحابی ست انصاری بیرون آمد بسوے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمکہ و بود با او تا ہجرت کرد و عامل گردانید او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر حضرموت۔ روایت میکند از وے عوف بن مالک و ابو الدرداء مات فی اول ایام معٰویۃ۔ قال ذکر النبی گفت زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شیئا۔ چیزے را از فتنہ و ابتلا۔ فقال۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذاک عند اوان ذہاب العلم۔ وجود آن فتنہ و ابتلا نزد وقت رفتن علم ست از عالم۔ قلت۔ گفتم۔ یارسول اللہ و کیف یذہب العلم۔ و چگونہ میرود علم۔ ونحن نقرء القرآن۔ وحال آنکہ ما میخوانیم قرآن را و میدانیم احکام آن را۔ ونقرءہ ابناءنا۔ و می خوانانیم قرآن را و میدانانیم احکام آن را پسران خود را۔ ویقرءہ ابناؤنا ابناءہم۔ و میخوانانند او را پسران ما پسران خود را۔ الی یوم القیمۃ۔ تا روز قیامت ہمچنین سلسلہ علم میرود۔ فقال ثکلتک امک زیاد۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بگرید ترا مادر تو اے زیاد۔ ان کنت لاراک من افقہ رجل بالمدینۃ۔ بدرستی کہ بودم من ہر آئینہ گمان می بردم ترا داناتر و فہیم تر مردے در مدینہ عجب کہ مقصود از کلام من نفہمیدی و گمان بردی کہ قرآن و علم عبارت از مجرد خواندن و دانستن آن ست و ہر کہ خواند و دانست عمل کرد و این چنین نیست۔ اولیس ہذہ الیہود والنصارٰے یقرؤن التورٰیۃ والانجیل۔ آیا نیستند این جماعہ یہود و نصارٰے کہ میخوانند توریت و انجیل را۔ لا یعملون بشیئ مما فیہما۔ عمل نمیکنند بچیزے کہ سود کند ایشان را از انچہ در توریت و انجیل است۔ رواہ احمد وابن ماجۃ وروی الترمذی عنہ نحوہ وکذا الدارمی عن ابی امامۃ۔ روایت کرد این حدیث را باین لفظ کہ مذکور شد احمد و ابن ماجہ از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی ہم از زیاد بن لبید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و ہمچنین روایت کرد دارمی مانند آن لیکن از ابی امامۃ۔ وعن ابن مسعود قال قال لی رسول اللہ۔ گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تعلموا العلم وعلموہ الناس۔ بیاموزید علم را و بیاموزانید آن را مردم را۔ تعلموا الفرائض وعلموہا الناس۔ بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض را و بیاموزانید آن را مردم را۔ تعلموا القرآن وعلموہ الناس۔ بیاموزید قرآن را و بیاموزانید آن را مردم را۔ فانی امرؤ مقبوض۔ زیرا کہ بدرستی من مردے ام کہ میرانیدہ میشوم و قبض کردہ میشود روح من وقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن۔ والعلم سینقبض۔ و علم زود باشد کہ گرفتہ شدہ میگردد و در بعض نسخ سینتقص از نقصان یعنی کم میگردد۔ وتظہر الفتن۔ و پیدا میشوند فتنہ ہا و ابتلاہا بگرفتہ شدن علم و کم شدن او۔ حتی یختلف اثنان فی فریضۃ۔ تا آنکہ مختلف می شوند دو کس در حکم فرض چہ جاے سنن و نوافل لا یجدان احدا یفصل بینہما۔ نمی یابند ہیچ یکے را کہ حکم کند میان آن دو کس وجدا کند حق را از باطل۔ رواہ الدارمی

والدارقطنی - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل علم لا ینتفع بہ حال علمے کہ نفع گرفتہ نمیشود از وے بتعلیم - کمثل کنز لا ینفق منہ فی سبیل اللہ ہمچو حال گنجے ست کہ دادہ نمیشود و صرف کردہ نمیشود از وے در راہ خدا - رواہ احمد والدارمی - تمام شد کتاب العلم والحمد للہ و در پے می آید آن را

کتاب الطہارۃ

طہارۃ در لغت بمعنی نظافت و پاکی ست ضد نجاست و طہور بضم طا مصدر ست و بفتح طا ہم بمعنی مصدر آمدہ و ہم بمعنی آنچہ تطہیر کردہ شود بوے چنانکہ آب و خاک و بمعنی مطہر نیز آید و در توجیہ این خفاے ہست در شرح آن را ذکر کردہ ایم و در اصطلاح فقہا عبارت ست از نظافت از نجاست حکمے کہ آن را حدث گویند و از نجاست حقیقی کہ آن را خبث خوانند و وضو بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب کہ بدان وضو کردہ شود مشہور این ست و تحقیق آن ست کہ بفتح بمعنی مصدر نیز آید کذا قیل

الفصل الاول

عن ابی مالک الاشعری - صحابی مشہور ست عم ابوموسی اشعری رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الطہور شطر الایمان - طہارت نیمۂ ایمان ست این مبالغہ است در بیان زیادتی اجر طہارت کہ بمرتبہ ایست کہ بنصف اجر ایمان میرسد یا بمناسبت آن نصف ایمان خواندند کہ ایمان میپوشد گناہان را کہ پیشتر از آن کردہ ہمچنین وضو میپوشد گناہان را لیکن ایمان میپوشد صغائر و کبائر را و وضو نمی پوشد مگر صغائر را پس در مرتبۂ نصف ایمان باشد یا بجہت آنکہ ایمان تطہیر میکند باطن را و وضو پاک میگرداند ظاہر را و بعض گفتہ اند کہ مراد بایمان نماز ست چنانکہ در کریمۂ وما کان اللہ لیضیع ایمانکم مراد داشتہ اند و چون نماز بے آن درست نیست گویا جزو اوست مبالغۃ و اگر بیشتر مبالغہ و ادعا کنند نصف آن اعتبار کنند گویا ہمہ ارکان و شرائط نصفی ست و وضو نصفی دیگر و بعضے از محققین در تاویل این حدیث گفتہ اند کہ ایمان موجب تخلیہ از رذائل و تحلیہ بفضائل ست و مراد بطہور اینجا تخلیہ ست و این ہمہ بر تقدیرے ست کہ مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکہ اکثر و اشہر استعمالات اوست و اگر بمعنی جزو باشد یعنی پارہ ایست از ایمان برین تقدیر احتیاج باین توجیہات ندارد لیکن این نیز مبالغہ است گویا کہ داخل ست در حقیقت ایمان - والحمد للہ تملا المیزان - والحمد للہ پر میکند ترازوے اعمال را یعنی ہر کہ یکبار الحمد للہ بگوید چندان ثواب یابد کہ میزان را پر سازد - وسبحان اللہ والحمد للہ تملآن او تملا ما بین السموات والارض - و این دو کلمہ پر میکند تمام مسافت را کہ میان آسمانہا و زمین ست و او تملا شک راوی ست کہ تملآن گفت بلفظ تثنیہ یا تملا گفت بلفظ مفرد و بر ہر تقدیر بتا فوقانیہ و یا تحتانیہ ہر دو آمدہ و لفظ تثنیہ ظاہر ست کہ دو کلمہ اند و مفرد باعتبار مجموع و جملہ ہر واحد و حکمت آنست کہ سبحان اللہ اعتراف ست بتنزیہ و تقدیس وے تعالے و آن شامل ست آسمان و زمین را و ہر چہ در آنہاست چہ ہر ذرہ گواہی میدہد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وے تعالے و تقدس او از وصمت زوال و نقصان والحمد للہ اقرار ست بکمالات او و نعمتہا کہ بیرون ست از شمار و پیداست بر ان عالم و دال ست بر ان و شک نیست کہ اگر این کلمات بحقائق خود صادر گردد از قائل آن موجب میگردد شہود ذات و صفات و اسمائے الٰہی را کہ افراد عالم مظاہر اوست و پر میکند ثواب آن آن را اما مجرد الفاظ و حروف و اصوات آن مرتبہ ندارد و باوجود آن فضل خدا واسع ست و وے تعالے اندک پذیر و بسیار بخش ست و باین بیان ظاہر شد کہ اگر گویند پر میکند

زمین و آسمان را ہر چہ در زمین و آسمان ست یا پُر میکند تمام عالم را درست آید ولیکن چون مابین آسمان و زمین امرے مبین و مکشوف ست ذکر کرد آنرا و تواند کہ کنایت باشد از تمام عالم واللہ اعلم۔ والصلوۃ نور۔ و نماز روشن کنندۂ دل ست بتشہود حق و ظہور معارف و یا روشن کنندۂ روے بظہور سیماے صلاح و نور عبادت یا راہ نمایندۂ است بطریق حق و صواب و بازدارندہ از ظلمت باطل و خطا چنانچہ در قرآن مجید فرمود ان الصلوۃ تنہی عن الفحشاء والمنکر یا سبب ظہور نور او ست روز قیامت کہ روان میگردد پیش روے و جانب راست مومنان مصلی چنانکہ فرمود نورہم یسعی بین ایدیہم و بایمانہم۔ والصدقۃ برہان۔ و مال بدرویش دادن لوجہ اللہ نہ برد ہے و یا دلیل و حجت تو بیست بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار تعالے یا حجت ست مر طالب اجر را زیرا کہ آن قرضے ست کہ دادہ است مر خداوند تعالے را۔ والصبر ضیاء۔ و شکیبائی نمودن از معصیت خداے و یا بر جاے بودن در طاعت وے تعالے یا شکیبائی کردن بر بلایا و مصائب روشنائی کامل و نور تام ست چہ ضیا اتم و اکمل از نور بود و لہذا در قرآن مجید آفتاب را ضیا خواندہ و ماہ را نور آنجا کہ فرمودہ (جعل الشمس ضیاء و القمر نورا) و روشنی آفتاب اتم و اکمل ست از نور مہتاب و شک نیست کہ مدار کار و بار دین بتمام بر صبر ست و تمامۂ طاعات و عبادات از اقسام صبر اند و محتمل ست کہ مراد بصبر درینجا صوم باشد بقرینۂ ذکر صلوۃ و صدقہ چنانکہ در کریمہ (استعینوا بالصبر والصلوۃ) مراد داشتہ اند۔ والقرآن حجۃ لک او علیک۔ و قرآن دلیلے ست بر سود تو و مدد کنندہ مر ترا اگر عمل کردی بوے و نگاہداشتی حق او را و یا بر زیان تو و خصومت کنندہ بر تو اگر عمل نکردی و حق نگاہ نداشتی۔ کل الناس یغدو۔ ہمہ آدمیان بامداد میکنند ہر یک از ایشان و غدو بمعنی بامداد یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب۔ فبائع نفسہ۔ پس فروشندہ و صرف کنندہ است ذات خود را در کارے کہ متوجہ است بآن۔ فمعتقہا او موبقہا۔ پس آزاد کنندہ است نفس را از عذاب خداے تعالے یا ہلاک گردانندہ و مہیا گردانندہ است او را از براے عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکارے متوجہ در روے آرندہ است اگر دران کار آخرت را بدنیا خرید و ترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را بآخرت خرید و ترجیح نمود ہلاک شد و خود را در ورطۂ عذاب افگند بیت بدنیا توانی کہ عقبے خری ٭ بخر جان من ورنہ حسرت بری ٭ رواہ مسلم و فی روایۃ۔ و در روایتے از مسلم این زیادہ آمدہ است کہ۔ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر تملأن ما بین السماء والارض۔ این چنین گفتہ است صاحب مصابیح و مولف میگوید۔ لم اجد ہذہ الروایۃ فی الصحیحین۔ من نیافتہ ام این روایت را در صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز۔ ولا فی کتاب الحمیدی۔ و نہ در کتاب حمیدی کہ جامع است میان صحیحین۔ ولا فی الجامع۔ و نہ در جامع الاصول کہ احادیث صحاح ستہ را جمع کردہ۔ ولکن ذکرہا الدارمی ولیکن ذکر کردہ است این روایت را دارمی۔ بدل سبحان اللہ والحمد للہ۔ یعنی مسلم سبحان اللہ والحمد للہ تملأن ما بین السماوات والارض گفتہ و دارمی بجاے آن لا الہ الا اللہ واللہ اکبر تملأن ما بین السماء والارض گفتہ پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را در فصل اول درست نباشد۔

وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا ادلکم علی ما یمحو اللہ بہ الخطایا ویرفع بہ الدرجات۔ آیا راہ ننمایم شما را بر عملہاے کہ محو میکند خداے تعالے بسبب آن عملہا گناہان را و بلند میگرداند بسبب آنہا پایہاے عمل کنندگان را محو در اصل سودن و پاک کردن چیزے را چنانکہ اثر و نشان آن نماند و مراد بمحو گناہان آمرزیدن و بخشیدن

آنہاست یا سودن دستردن آنہا از دیوان اعمال و اتفاق ست علمارا کہ مراد گناہان صغیرہ است۔ قالوا بلی۔ گفتند صحابہ سبلے راہ بنما مارا آن عملہا یا رسول اللہ قال۔ فرمود آن عملہا این ست۔ اسباغ الوضوء علی المکارہ۔ بتمام و کمال کردن وضوء و رسانیدن آبہا را در ہر جاے کہ می باید رسانید در ہنگام مشقت و ناخوش آمدن آب چنانکہ در حالت بیماری و سختی سرما شلاً۔ وکثرۃ الخطی الی المساجد۔ و بسیارے گامہا در رفتن سوے مسجد ہا چنانکہ مسجد از خانہ دور باشد و تواند کہ مراد رفتن بوقار و آہستگی باشد کہ سبب بسیاری گامہاست۔ وانتظار الصلوۃ بعد الصلوۃ۔ و چشم در راہ داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگزارد و نماز آیندہ را انتظار برد و بنشیند در مسجد اگر بر آید دلش بدان آویختہ باشد۔ فذلکم الرباط۔ پس این ست رباط حقیقی کہ آن را رباط توان خواند و اصل رباط نگاہداشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند و نشستن مسلمانان دران و بربستن اسپان و دلہاے خود را دران پس این منتظر نشستن براے نماز در مسجد بمثابہ نشستن در سرحد است در مقابل شیطان و لشکر او ست تا دخل نکنند و تواند کہ اشارت بتمامہ اعمال ثلثہ باشد کہ مذکور شدند زیرا کہ اینہا می بندند راہہاے در آمد شیطان را بر نفس و مغلوب میگردانند ہواے نفس را۔ و فی حدیث مالک ابن انس۔ و در حدیث امام مالک این چنین آمدہ کہ فذلکم الرباط فذلکم الرباط مرتین۔ مکرر گردانید این لفظ را دو بار بجہت تقریر و تاکید۔ رواہ مسلم و فی روایۃ الترمذی ثلثا۔ و در روایت ترمذی سہ بار مکرر گردانید و این اعتراض ست بر صاحب مصابیح کہ در فصل اول آورد و سہ بار مکرر گردانید و صحیح آنست کہ مسلم این حدیث را از مالک کہ آورد دو بار مکرر گردانید و از غیر مالک خود اصلاً مکرر نیست۔ وعن **عثمان** رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فاحسن الوضوء۔ کسے کہ وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن و آداب آن۔ خرجت خطایاہ من جسدہ۔ بیرون آیند گناہان او از تمامہ تن او حتی تخرج من تحت اظفارہ۔ تا آنکہ بیرون آیند گناہان از زیر ناخنان او مبالغہ است در حصول طہارت متفق علیہ۔ وعن **ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ العبد المسلم۔ چون وضو میکند بندہ مسلمان او المؤمن۔ شک راوی ست فغسل وجہہ۔ پس میشوید روے خود را۔ خرج من وجہہ کل خطیئۃ نظر الیہا بعینیہ۔ بیرون می آید از روے وے ہر گناہ کہ نظر کردہ است بسوے آن گناہ بہر دو چشم خود یعنی گناہ چشم۔ مع الماء۔ ہمراہ آب۔ او مع آخر قطر الماء۔ یا گفت بیرون می آیند با آخر قطرہ از قطرہ ہاے آب اگرچہ در روے جز از چشم نیز گناہان واقع میشوند اما چون عمدہ گناہان و اکثر ان بچشم ست تخصیص بآن کرد۔ فاذا غسل یدیہ خرج من یدیہ کل خطیئۃ کان بطشتہا یداہ مع الماء او مع آخر قطر الماء۔ پس چون میشوید ہر دو دست را بیرون می آید ہر گناہے کہ میگرفت آن گناہ را ہر دو دست او یعنی گناہے کہ بدست کردہ ہمراہ آب یا ہمراہ آخر قطرہ از قطرہاے آب۔ فاذا غسل رجلیہ خرج کل خطیئۃ مشتہا رجلاہ مع الماء او مع آخر قطر الماء۔ پس چون میشوید ہر دو پاے خود را بیرون می آید ہر گناہے کہ رفتہ ست بسوے آن ہر دو پاے او بآب یا با آخر قطرہ ہاے آب۔ حتی یخرج نقیا من الذنوب۔ تا آنکہ بیرون می آید از جاے وضو پاک از گناہان یعنی صغیرہ۔ رواہ مسلم۔ وعن **عثمان** رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من امرئ مسلم تحضرہ صلوۃ مکتوبۃ۔ نیست ہیچ مردے مسلمان کہ حاضر میشود او را و در میرسد وقت نماز فرض فیحسن وضوءہا۔ پس نیکو

میکند وضوے نماز را برعایت سنن و آداب آن۔ وخشوعہا۔ ونیک میکند خشوع وخضوع نماز را واین شامل رعایت آداب ظاہر و باطن ست چنانکہ در دل ترسان باشد ونظر بر سجدہ گاہ دارد وتمامۂ ہمت وحضور بران گمارد و بجز آن مشغول نباشد وبہ بدن وجامہ وریش بازی نکند وبچپ وراست روے نگرداند وچشم نہ بندد وبعض بجہت تحصیل حضور در چشم بستن رخصت کردہ اند وبہتر آنست کہ در نماز فرض ازان احتراز کند۔ ودر تفسیر قول حق سبحانہ (والذین ہم فی صلواتہم خاشعون) گفتہ اند کہ خائف و متذلل باشند ونظر را بر سجدہ گاہ لازم دارند وآوردہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت وانتظار وحی میبرد چون این آیت نازل شد بینداخت نظر را بجانب سجدہ گاہ ودر روایتے ست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مردے را دید کہ در نماز بریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل وے ہر آئینہ خشوع میکرد اعضاے او وبعض گفتہ اند کہ در قیام نظر بسجدہ گاہ دارد ودر رکوع بر پشت پاے ودر سجدہ بجانب بینی ودر قعود بر کنار۔ ورکوعہا۔ ونیک کند رکوع نماز را تخصیص برکوع کرد وسجود ذکر نکرد زیرا کہ رکوع مقدمۂ سجود ست ونیز رکوع سخت تر ست کہ مصلی خود را گرفتہ استادہ است بخلاف سجدہ کہ بر زمین افتادہ است ونیز رکوع خاصہ نماز مسلمانان ست ودر نماز یہود ونصارے رکوع نباشد۔ الا کانت کفارۃ لما قبلہا من الذنوب ہیچ کس نکند وضو و نماز را باین صفت وہیئت مگر آنکہ باشد باین صفت این نماز پوشندہ ومحو کنندہ مر چیزے را کہ پیش ازین کردہ است از گناہان۔ مالم یؤت کبیرۃ۔ مادام کہ بوجود نیارد ونکند مصلی گناہ کبیرہ را از ذات خود ودر بعض نسخ مالم یأت نوشتہ یعنی نکند گناہ کبیرہ را واین روایت بحسب معنی ظاہر تر ست واول بحسب روایت قوی تر ومقصود آن ست کہ وضو ونماز کفارت میکند گناہان صغیرہ را نہ کبیرہ را۔ وذلک الدہر کلہ۔ واین کفارت بودن نماز گناہان را ہمیشہ است تخصیص بزمانے دون زمانے ندارد۔ رواہ مسلم۔ وعنہ۔ انہ توضأ۔ وہم از عثمان رضی اللہ عنہ روایت ست کہ وے وضو کرد۔ فافرغ علی یدیہ ثلثا پس ریخت آب بر ہر دو دست خود سہ بار۔ ثم تمضمض واستنثر۔ پستر آب در دہن کرد ودر بینی کرد وبیفشاند بینی را۔ استنثار بثاء مثلثہ بمعنی افشاندن بعد از آب کردن دروے کہ آن را استنشاق گویند پس ذکر استنثار متضمن ذکر استنشاق نیز باشد۔ ثم غسل وجہہ ثلثا۔ پستر بشست روے خود را سہ بار۔ ثم غسل یدہ الیمنی الی المرفق ثلثا۔ پستر بشست دست راست خود را تا آرنج سہ بار۔ ثم غسل یدہ الیسرے الی المرفق ثلثا۔ پستر بشست دست چپ خود را تا آرنج سہ بار۔ ثم مسح برأسہ پستر مسح کرد بسر خود ومسح گذرانیدن دست تر بر سر۔ ثم غسل رجلہ الیمنی ثلثا۔ پستر بشست پاے راست خود را سہ بار۔ ثم الیسرے ثلثا۔ پستر بشست پاے چپ خود را سہ بار وتحقیق این افعال در باب سنن الوضو بیاید۔ ثم قال رایت رسول اللہ۔ پستر گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم توضأ نحو وضوئی ہذا۔ وضو کرد مانند وضوے من کہ این ست۔ ثم قال من توضأ وضوئی ہذا۔ پستر فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کسے کہ وضو کند مانند وضوے من کہ این ست۔ ثم یصلی رکعتین۔ پستر بگزارد دو رکعت نماز بعد از وضو واقل این ست واگر بیشتر کنندہ است فاضل تر باشد۔ لایحدث نفسہ فیہما بشئی۔ درحالیکہ حکایت نکند نفس خود را درین دو رکعت بچیزے از حکایات دنیا واگر خواطر عارض گردد وآن را دفع کند وقرار نگیرد واز حضور

باز ندارد ز زبان ندارد و بعض گفتہ اند کہ مراد نبودن تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب مراد است واللہ اعلم غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔
آمرزیدہ میشود مر آنکس را آنچہ پیش گذشتہ است از گناہان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر
فرض گزارد یا سنت راتبہ نیز کفایت ست و نیت این نماز تحیۃ الوضوء یا شکر وضو چیزے نیست مطلق نماز را نیت کند اما در
در آمدن مسجد نیت تحیۃ المسجد بکند زیرا کہ تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن ست پس تحیۃ الوضوء معنی ندارد اما مسجد بملاحظہ عظمت و شرافت
روحانیت وے اگر قصد تعظیم کند و بروے سلام دہد جائے آن دارد و نماز اصل و مقصود لذاتہ است و وضو فرع و طفیل وے
وضو برائے نماز ست نہ نماز برائے وضو پس شکر وضو بہ نماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی۔ متفق علیہ و لفظہ للبخاری۔ و
عن عقبۃ بن عامر۔ بضم عین و سکون قاف صحابی ست والی بود بر مصر از جانب معویہ بعد از برادر او عتبہ بن ابی سفیان
بعد از ان عزل کردہ بمصر مردہ سنۃ ثمان و خمسین روایت کردہ اند ازوے جابر و ابن عباس و خلقے کثیر از تابعین کذا فی
جامع الاصول و در کاشف گفتہ صحابی کبیر امیر شریف فصیح مقری فرضی شاعر والی کردہ شد غزائے بحر او مرد بمصر۔ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یتوضأ۔ نیست ہیچ مسلمان کہ وضو سازد فیحسن وضوءہ۔ پس نیک سازد وضوے خود را
ثم یقوم فیصلی رکعتین۔ پستر بایستد پس بگزارد دو رکعت۔ مقبل علیھما بقلبہ و وجہہ۔ در حالے کہ وے پیش آیندہ و توجہ
نمایندہ است بران دو رکعت بدل خود و روے خود یعنی بظاہر و باطن خود و در روایتے مقبلا بنصب آمدہ و امن
بحسب اعراب ظاہر تر ست۔ الا وجبت لہ الجنۃ۔ مگر واجب گردد مر او را بفضل الٰہی تعالٰے بہشت۔ رواہ مسلم۔ و عن
عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما منکم من احد یتوضأ۔ نیست از شما ہیچ یکے کہ
وضو کند فیبلغ او فیسبغ الوضوء۔ پس بنہایت برساند یا اتمام و اکمال کند وضو را و این شک راوی ست ثم یقول۔ پستر بگوید۔
اشہد ان لا الٰہ الا اللہ و ان محمدا عبدہ و رسولہ و فی روایۃ۔ و در روایتے این چنین آمدہ کہ گوید۔ اشہد ان لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ الا فتحت لہ ابواب الجنۃ الثمانیۃ۔ مگر آنکہ کشادہ شود مر او را درہائے بہشت کہ ہشت در ست۔ یدخل
من ایہا شاء۔ در آید از ہر در این درہا کہ خواہد اینجا تامہ بہشت را یکے اعتبار کردہ و ہر یکے از انہا را در گفت و گاہے ہر کدام را بہشت
خوانند و باین حساب ہشت بہشت گویند فافہم۔ ہکذا رواہ مسلم فی صحیحہ۔ ہمچنین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود۔
والحمیدی فی افراد مسلم۔ و ہمچنین روایت کرد آن را حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیث کہ تنہا مسلم راست۔
و کذا۔ و ہمچنین روایت کرد۔ ابن الاثیر فی جامع الاصول و ذکر الشیخ محی الدین النووی فی آخر حدیث مسلم علی ما رویناہ۔ ذکر کردہ
است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجہے کہ ما روایت کردیم این عبارت را کہ۔ و زاد الترمذی۔ و زیادہ کردہ
است بر شہادتین ترمذی این دعا را۔ اللہم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطہرین والحدیث الذی رواہ محی السنۃ فی الصحاح
و حدیثے کہ روایت کردہ است آن را صاحب مصابیح در صحاح و آن حدیث این ست کہ من توضأ فاحسن الوضوء الی آخرہ
و آخرش این ست ثم قال اشہد ان لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ اللہم اجعلنی من التوابین و اجعلنی

من المتطہرین

من المتطہرین) رواہ الترمذی فی جامعہ بعینہ الا کلمۃ اشہد قبل ان محمدا۔ روایت کردہ است آن را ترمذی در جامع خود بعینہ مگر کلمہ اشہد کہ پیش از کلمۂ ان محمدا کہ آن را صاحب مصابیح ذکر کردہ است و ترمذی ذکر نکردہ و این اعتراض ست از مؤلف بر صاحب مصابیح کہ این حدیث کہ در صحاح آوردہ در صحیحین نیست بلکہ در جامع ترمذی ست و آن را در حسان می باید آورد و بدانکہ جزری در حصن حصین بر ابن ماجہ و ابن ابی شیبہ و ابن السنی در شہادتین ثلث مرات نیز ذکر کردہ و نسائی از حاکم در مستدرک این نیز آوردہ (سبحانک اللہم وبحمدک اشہد ان لا الہ الا انت استغفرک واتوب الیک) **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان امتی یدعون یوم القیمۃ غرا محجلین من آثار الوضوء۔ بدرستی کہ امت من خواندہ میشوند در محشر یا بسوے بہشت یا نام کردہ میشوند روز قیامت غر محجل از آثار وضوء و غر بضم غین و تشدید را جمع اغر سفید و روشن از ہر چیز و غرہ سفیدی را گویند کہ در پیشانی اسپ پیدا شد و محجل بضم میم و فتح جیم مشددہ اسپے کہ ہر چہار دست و پاے او سفید باشد و این امت را در روز قیامت روے و دست و پا ہمہ سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیہ کرد آن را بغر محجل۔ فمن استطاع منکم ان یطیل غرتہ فلیفعل۔ پس کسے کہ می تواند از شما کہ دراز کند غرۂ خود را باید کہ بکند کہ موجب زیادت فضل و کرامت ست و ذکر تحجیل نکرد زیرا کہ ہر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روے در اسباغ آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام کہ عادت بر بسیار آب ریختن ست دران واللہ اعلم و اطالت غرہ بآن باشد کہ از فوق جبہ تا پایان ذقن و از گوشی تا گوش دیگر بمبالغہ بشوید و اطالت تحجیل بآنکہ پاہا تا بالاے پاشنہ بشوید و ازینجا معلوم شود کہ غرہ در متوضی مخصوص بجبہہ نبود بلکہ شامل تمام روے باشد و لہذا تفسیر کرد طیبی اغر را بابیض الوجہ واللہ اعلم۔ متفق علیہ۔ **وعنہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تبلغ الحلیۃ من المؤمن حیث یبلغ الوضوء۔ میرسد سیما و نشان وضوء در دست و پاے متوضی کہ تحجیل عبارت ازان ست تا آنجا کہ میرسد آب وضوء و بعضے از حلیہ زیور مراد داشتہ اند کہ بہشتیان را در دست و پا خواہد بود و ورد کردہ شدہ است این وجہ بآنکہ حلیہ بکسر حا و سکون لام بمعنی سیما و ہیئت ست و آنچہ بمعنی زیور ست حلی بفتح حاے و سکون لام و بضم حا و سکون لام و تشدید یا ست و جواب دادہ است کہ می توان از حلیہ حلی مراد داشت اگرچہ مجاز بود۔ رواہ مسلم۔

الفصل الثانی

عن ثوبان رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استقیموا۔ استقامت ورزید بر اعمال و بر راہ راست روید و میل بہ چپ و راست نکنید و ہمیشہ ملازم طریق مستقیم باشید و چون این امرے بود در غایت صعوبت فرمود۔ ولن تحصوا۔ و ہرگز طاقت ندارید کہ استقامت ورزید و حصول آن بر وجہ تمام و کمال ممکن نیست مگر سید انبیا و خلاصۂ اصفیا را صلی اللہ علیہ وسلم و بعضے از اکمل اولیا را بر قدر و اندازۂ متابعت و مجازات بحقیقت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ذلک اعز من الکبریت الاحمر۔ **تنبیہ**۔ اینجا سخنے ست مشہور میان مردم در قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود شیبتنی سورۃ ہود پیر گردانید مرا سورۂ ہود و گفتہ اند کہ این اشارت ست بامر فاستقم کہ شدت و عظمت آن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در غم و حزن انداخت و پیر ساخت و کاتب حروف گو یا عفا اللہ عنہ کہ غم و حزن آن آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم درین امر بجہت امت بود کہ فرمود و من تاب معک و سندا تخصیص بسورۂ ہود کرد و الا این امر در سورۂ شوری

نیز آمدہ در نیجا ذکر است نیست والحق چنین میباید خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عین استقامت ومحض سلامت ست کہ توہم میل
واعوجاج درانجا صورت ندارد (مازاغ البصر وماطغیٰ) فافہم اللہم صل وسلم علیہ وچون حکم کرد بعدم طاقت بر استقامت والیفاے
حق او در جمیع افعال واحوال تنبیہ کرد برانچہ عمدہ وخلاصۂ عبادات ست کہ اگر دروے استقامت ورزند وراست باایستند تدارک
وتلافی ہمہ تقصیرات کردہ باشند وآن نماز ست پس فرمود۔ واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰۃ۔ وبدانید کہ بہترین ومقرب ترین
عملہاے شما نماز ست پس نگاہدارید شروط آن را ورعایت کنید آداب آن را واداکنید حقوق آن را پس ازان اشارت
فرمود بمقدمۂ آن کہ آن را نصف ایمان گفتہ وآن وضو وطہارت ست وگفت ولایحافظ علی الوضوء الا مومن۔ ومحافظت نکند واحتیاط
نورزد بررعایت سنن وآداب وضو مگر کسیکہ ایمان کامل دارد وبجدیست کہ نماز را بروجہ کمال اداکند۔ رواہ مالک واحمد وابن ماجۃ
والدارمی۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ علی طہر کتب لہ عشر حسنات کسیکہ وضو
سازد برطہارت نوشتہ شود براے وے دہ نیکی ظاہر امراد آن خواہد بود کہ وراے جزاے کہ متعین ست بر فعل زیادہ بران دہ حسنہ
نیز بنویسند یا مراد آن ست کہ دہ وضو بنویسند ہر یکے بدہ یا از براے آن گفت کہ توہم کردہ نشود کہ وضو بر وضو عبث وضائع ست
بلکہ بروے نیز ثواب موعود بر حسنات مترتب ست وگفتہ اند کہ این مقید ست بانکہ میان آن دو وضو نمازی گزاردہ باشند فرض
یا نفل وبعض مکروہ داشتہ اند وضو بر وضو اگر نمازی نگزارد بعد از وضوے اول۔ رواہ الترمذی

الفصل الثالث۔ عن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الجنۃ الصلوٰۃ۔ کلید بہشت و
مقدمہ در آمدن آن نماز ست چنانکہ در بے کلید کشادہ نمیشود ودر بہشت نیز بے نماز در آوردہ نمیشود واین مبالغہ وتاکید ست
در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم ایمان ست کہ بے آن در آمدن در بہشت میسر نبود ولہذا تعبیر از وے بایمان کردہ اند چنانکہ گذشت
ومفتاح الصلوٰۃ الطہور۔ وکلید نماز ومقدمۂ او طہارت ست پس طہارت مقدمہ در آمدن بہشت باشد۔ رواہ احمد۔ وعن
شبیب۔ بفتح شین معجمہ وکسر باے موحدہ۔ ابن ابی روح۔ بفتح را وسکون واو ودر نسخ مشکوۃ ہمچنین واقع شدہ است
بتوسط لفظ ابن میان شبیب وابی روح ودر بعض کتب دیگر نیز ہمچنین ست ولیکن در اکثر کتب اسماء الرجال ابی روح را کنیت
شبیب داشتہ اند نام پدرش نعیم گفتند بضم نون برہر تقدیر شبیب بروزن حبیب روایت میکند۔ عن رجل من اصحاب رسول اللہ
از مردے از یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ۔ کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم صلی صلوٰۃ الصبح۔ گزارد نماز بامداد را
فقرء الروم۔ پس خواند سورہ روم را۔ فالتبس علیہ۔ پس مشتبہ شد قراءت بروے والتباس پوشیدہ شدن کار بر کسے۔ فلما صلی
پس چون نماز بگزارد وفارغ شد ازان۔ قال۔ فرمود۔ ما بال اقوام یصلون معنا۔ چیست حال قومہاے کہ نماز میگزارند
با ما۔ لایحسنون الطہور۔ نیک نمیکنند طہارت را ورعایت نمیکنند سنن وآداب آن را۔ وانما یلبس علینا القرآن اولئک
وپوشیدہ میگردانند بر ما قرآن را مگر ایشان واینجا محل عبرت وتذکار ست مر عاقل را در تاثیر صحبت کہ سید رسل
صلوات اللہ وسلامہ علیہ بآن مرتبہ وجلالت شان در حالت قراءت قرآن در نماز کہ اعظم حالات واقرب اوقات

اوست در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکے از احادات تبرک سنن وبعض آداب وضو کہ نہ عبادت مقصود لذاتہ است متاثر گردد
چہ جائے دیگران کہ بمصاحبت ومخالطت اہل فسق وبدعت گرفتار باشند وشب وروز بایشان باشند۔ رواہ النسائی۔ و
عن رجل من بنی سلیم قال عدهن رسول اللہ۔ روایت ست از مردے از بنی سلیم بضم سین وفتح لام کہ نام قبیلہ ایست
گفت شمرد این کلمات راکہ مذکور میشوند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی یدی او فی یدہ۔ در دست من یا در دست خود شک راوی ست یعنی گرفت انگشتان مرا
یا انگشتان خود را وعقد کرد آنہا را بر کف دست پنج بار ابعد این پنج کلمہ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم التسبیح نصف المیزان
سبحان اللہ گفتن نصف میزان ست۔ والحمد للہ یملأہ۔ والحمد للہ گفتن پر میکند میزان را بعبارت سبحان اللہ یا الحمد للہ تنہا پر میکند
میزان را زیرا کہ متضمن سلب نقایص واثبات کمالات ست وسبحان اللہ تنہا بر تنزیہ از نقایص دلالت دارد واین معنی موافق حدیثے
ست کہ در اول باب گذشت کہ فرمود الحمد للہ یملأ المیزان۔ والتکبیر یملأ ما بین السماء والارض۔ واللہ اکبر گفتن پر میکند مسافتے
راکہ میان آسمان وزمین ست۔ والصوم نصف الصبر۔ وروزہ نصف صبر ست وجہش آن میتواند بود کہ ایمان تمام صبر ست بر طاعات واز معاصی
وروزہ قامع ترست شہوات نفس راکہ باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد ودر بعض حواشی نوشتہ کہ روزہ را نصف
صبر خواند باعتبار شب وروز ودر روزہ صبر در روز ست پس نصف صبر باشد۔ والطہور نصف الایمان۔ وطہارت نصف
ایمان ست توجیہ این در حدیث اول از باب گذشت۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن۔ وعن عبد اللہ الصنابحی۔
بضم صاد وتخفیف نون وکسر موحدہ وحاے مہلہ منسوب بصنابح بن زاہر بطنی از مراد وابو عبد اللہ نیز گفتہ اند وبعض گفتہ اند عبد اللہ
صنابحی صحابی ست وابو عبد اللہ صنابحی تابعی۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضاء العبد المؤمن فمضمض۔ چون وضو
سازد بندۂ مسلمان پس آب در دہن میکند۔ خرجت الخطایا من فیہ۔ بیرون می آیند گناہان از دہن وے۔ واذا استنثر خرجت
الخطایا من انفہ۔ وچون بینی می افشاند بعد از آب کردن در وے بیرون می آیند گناہان از بینی وے۔ واذا غسل وجہہ خرجت الخطایا
من وجہہ۔ وچون می شوید روے خود را بیرون می آیند گناہان از روے وے۔ حتی تخرج من تحت اشفار عینیہ۔ تا آنکہ
بیرون می آیند از زیر بیخ جاے روئیدن موے در پلک چشم۔ فاذا غسل یدیہ خرجت الخطایا من یدیہ۔ پس چون میشوید ہر دو دست
خود را بیرون می آیند گناہان از ہر دو دست وے۔ حتی تخرج من تحت اظفار یدیہ۔ تا آنکہ بیرون می آیند از زیر ناخنان ہر دو
دست وے۔ فاذا مسح براسہ خرجت الخطایا من راسہ حتی تخرج من اذنیہ۔ پس چون مسح میکند بسر خود بیرون می آیند گناہان از سر
وے تا آنکہ بیرون می آیند گناہان از ہر دو گوش وے از اینجا معلوم میشود کہ گوشہا داخل سر ست چنانکہ مذہب حنفی ست ولہذا
براے مسح گوش آب جدا نمیگیرند بلکہ بہمان آب کہ براے مسح سر گرفتہ اند گوش نیز مسح میکنند چنانکہ بیاید۔ فاذا غسل رجلیہ خرجت
الخطایا من رجلیہ حتی تخرج من تحت اظفار رجلیہ۔ پس چون می شوید ہر دو پاے خود را بیرون می آیند گناہان از ہر دو پاے وے
تا آنکہ بیرون می آیند از زیر ناخنان ہر دو پاے وے پس بوضو از ہمہ گناہان پاک میشود۔ ثم کان مشیہ الی المسجد وصلوتہ
نافلۃ لہ۔ پس تر میباشد رفتن او بسوے مسجد ونماز گزاردن او زیادتی بر پاک شدن از گناہان ومیگردد سبب رفع درجات

ونافلہ بمعنی زیادتی آید چنانکہ نماز زیادت بر فرض را نفل گویند و ولد ولد را نافلہ خوانند و تہجد را برائے آنحضرت نافلہ خوانند کہ زیادہ بر
فرض بود۔ رواہ مالک والنسائی۔ **وعن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتی المقبرۃ۔ روایت ست
از ابی ہریرہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد گورستان مدینہ را کہ نامش بقیع ست تا زیارت کند و آمرزش خواہد اہل آن مقبرہ را و مقبرہ
بفتح میم و مثلثۃ الباء و بکسر و بضم میم و فتح با نیز آمدہ۔ فقال۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ السلام علیکم دار قوم مومنین سلام
بر شما بادا اے اہل سرائے گروہ مسلمانان۔ وانا ان شاء اللہ بکم لاحقون۔ بدرستی کہ ما اگر خدا خواستہ است بشما رسندہ و شما را
دریابندگانیم و کلمہ ان شاء اللہ برائے اظہار رغبت و تبرک بذکر خدا عزوجل و تحسین کلام ست نہ برائے شک و تردد چہ رسیدن
موت و لحوق باموات یقینی ست و بعد ازانکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذکر سابقان کرد و ایشان را تصور نمود تقریبًا ذکر لاحقان کہ
بعد ازین بیایند نیز کرد از برائے اظہار شرف و کرامت و محبت و فرمود۔ وددت انا قد راینا اخواننا۔ دوست میدارم و آرزو میبرم
کہ کاش من و کسانیکہ با من اند سیدیدیم برادران خود را یعنی آنہا کہ بعد ازین بیایند۔ قالوا اولسنا اخوانک۔ گفتند صحابہ کہ با آن
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند آیا برادر نیخوانی آنہا را و ما نیستیم برادران تو۔ یا رسول اللہ قال انتم اصحابی۔ فرمود شما مصاحبان من
و یاران من در رفیق گاہ و بیگاہ و خواص درگاہ نید و اخوت اسلام امرے عام ست کہ ہمہ مسلمانان را شامل ست۔ واخواننا
الذین لم یاتوا بعد۔ و برادران ما آن کسانے اند کہ در عالم خارج نیامدہ اند ہنوز بعد ازان سوالے دیگر کردند کہ بیشک ترا فردائے
قیامت امت خود را باید شناخت و دریافت تا شفاعت کنی و امداد و اعانت نمائی ایشان را۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ
کیف تعرف من لم یات بعد من امتک۔ چگونہ می شناسی کسے را کہ بوجود نیامدہ است از امت تو و ندیدۂ تو ایشان را۔ یا رسول اللہ
فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ارایت لو ان رجلا لہ خیل غر محجلۃ۔ خبر دہید مرا کہ اگر ثابت شود کہ مردے ست کہ مر او را اسپان
سفید روئے و سفید دست و پا۔ بین ظہری خیل دہم بہم میان اسپان دیگر سیاہ خالص یکرنگ از مردم دیگر۔ الا یعرف خیلہ آیا نمی شناسد
آن مرد اسپان خود را کہ سفید روئے سفید دست و پا اند در میان اسپان دیگر کہ سیاہ یکرنگ اند۔ قالوا بلی۔ گفتند آرے میشناسد
یا رسول اللہ قال۔ فرمود۔ فانہم یاتون غرا محجلین من الوضوء۔ پس امتان من می آیند یعنی در عرصات قیامت از آثار وضو
مثل اسپان سفید روئے سفید دست و پا می شناسم ایشان را باین علامت و وضو بضم واو و فتح آن ہر دو روایت ست
بعد ازان بشارت داد مر امت مرحومہ خود را و فرمود۔ وانا فرطہم علی الحوض۔ و من سبقت کنندہ و پیش روندہ ام ایشان را تا کار ساز
مغفرت ذنوب و رفع درجات ایشان را در درگاہ عزت ساختہ گردانم و فرط بفتحتین آنکہ پیش رود تا اسباب آبخور اسپان
از دلو و رسن و پاک کردن چاہ و حوض آن راست کند و ہمین مناسبت علی الحوض فرمود و مقصود تہیہ جمع اسباب و آلات
روز قیامت ست صلی اللہ علیہ وسلم و جزاہ عنا خیر الجزا۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابی الدرداء** قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انا اول من یوذن لہ بالسجود یوم القیمۃ۔ من نخستین کسے ام کہ دستوری دادہ میشود مر او را بسجدہ روز قیامت۔ وانا اول
من یوذن لہ ان یرفع راسہ۔ و من نخستین کسے ام کہ اذن کردہ میشود مر او را کہ بردارد سر خود را از سجدہ حقیقت این حال

درحدیث شفاعت مشرح گردد کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در سراے عزت و درگاہ صمدیت باری تعالےٰ در آید و بسجدہ رود تا یک
ہفتہ سر بر زمین سجود نہادہ باشد پس حکم در رسد کہ سر بردار اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم و بخواہ اے محبوب من ہر چہ میخواہی تا دادہ شود ترا و بگو
ہر چہ میگوئی تا شنیدہ شود از تو پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سر بردارد و زبان بشفاعت خلائق بکشاید و فتح باب شفاعت نماید
چنانکہ فرمود - فانظر الی ما بین یدی - پس نگاہ میکنم بسوے خلقے کہ استادہ اند پیش رو دست من یعنی پیش من - فاعرف امتی
من بین الامم - پس می شناسم امت خود را از میان امتہاے دیگر - ومن خلفی مثل ذلک - ومی بینم پس خود مانند آن اجتماع و
ازدحام خلق - وعن یمینی مثل ذلک - ومی بینم از جانب راست خود مانند آن - وعن شمالی مثل ذلک - واز جانب چپ مانند آن
فقال رجل - پس گفت مردے - یا رسول اللہ کیف تعرف امتک من بین الامم - چگونہ می شناسی امت خود را از میان امتہا کہ گذشتہ اند
فیما بین نوح الی امتک - در میان مدتے مدید کہ میان نوح ست تا امت تو تخصیص نوح بجہت شہرت اوست میان پیغمبران والا پیش
از نوح نیز امتہا گذشتہ اند - فقال - پس گفت - ہم غر محجلون من اثر الوضوء - امت من غر محجل اند از اثر وضو - لیس احد کذلک غیرہم نیست
ہیچ یکے باین صفت ویکتا غیر ایشان از امتان دیگر اگرچہ وضو میساختہ باشند اما این کرامت کہ ظہور اثر وضو است باین صفت خاصہ
این امت ست و ازینجا لازم نمی آید کہ دیگران را وضو نباشد چنانکہ بعض مردم ازینجا فہمیدہ اند - واعرفہم انہم یؤتون کتبہم بایمانہم -
ومی شناسم ایشان را یعنی امت خود را باین کہ دادہ میشود ایشان را نامہ ہاے اعمال ایشان بدست ہاے راست
ایشان - واعرفہم تسعی بین ایدیہم ذریتہم - ومی شناسم ایشان را باینکہ میروند پیش پیش ایشان فرزندان خرد ایشان از ظاہر این
حدیث مفہوم میگردد کہ این دو صفت نیز یعنی دادن کتب ایمان وپیش رفتن ذریت ایشان خاصہ این امت باشد اما طیبی گفتہ
کہ ذکر این دو صفت از براے مجرد مدح واظہار کرامت ایشان ست نہ براے تفرقہ وتمیز واللہ اعلم - رواہ احمد -

باب مایوجب الوضوء

باب در بیان چیزہاے کہ واجب میگرداند وضو را و آن چیزہاست کہ می شکنند وضوء سابق را و واجب میگرداند وضوے دیگر را و موجب
وضو وسبب آن اگرچہ بحقیقت ارادہ صلوۃ است مقرون بقیام ولیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بوجہے کہ گفتہ شد -

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقبل صلوۃ من احدث - قبول کردہ
نمیشود و درست نمی افتد نماز کسے کہ شکستہ شد وضوے وے حتی یتوضأ - تا آنکہ بسازد وضو و این در حق کسے ست کہ آب دارد
واگر آب ندارد تیمم باید کرد بخاک - واگر آب نیابد ونہ خاک - وقدرت نداشتہ باشد بر اینہا کہ اورا فاقد الطہورین گویند آنجا بے وضو وتیمم
نماز میکند از براے نگاہداشت حرمت وقت واگر پیش از رفتن آب وخاک وقدرت بران بمیرد آثم نگردد واگر یافت قضا
کند قول مختار این ست ونزد بعض ساقط میگردد فرضیت نماز وبقول بعض بگزارد وقضا نکند - متفق علیہ - وعن ابن عمر
رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقبل صلوۃ بغیر طہور - قبول کردہ نمیشود نماز بے طہارت - ولا
صدقۃ من غلول - ونہ قبول کردہ میشود صدقہ از مال حرام فالب استعمال غلول در خیانت از غنیمت آید بمعنی مطلق خیانت نیز

مستعمل گردد و ظاہر آنست کہ مراد اینجا ہمین معنی باشد - رواہ مسلم - **وعن علی** - رضی اللہ عنہ - قال کنت رجلا مذاء - روایت ست از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ گفت بودم من مردے مذی بسیار کنندہ و مذی بفتح میم وسکون ذال و کسر ذال معجمہ وتشدید یا نیز آبیست رطوبتے کہ در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجہت قوت شہوت پدید آید - فکنت استحیی ان اسال النبی - پس بودم من کہ شرم میداشتم کہ بپرسم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم - کہ حکم آن چیست موجب غسل ست یا وضو - لمکان ابنتہ - از جہت وجود دختر وے کہ فاطمہ زہرا باشد رضی اللہ عنہا و این از کمال حیا و ادب حضرت مرتضیٰ است و تنبیہ است برانکہ داماد را ذکر حکایت شہوت و انچہ متعلق ست بمباشرت زنان نزد اصہار مناسب نباشد - فامرت المقداد - پس فرمودم مقداد بن اسود را کہ از مخلصان درگاہ بود کہ پرسد از حکم آن علی الاطلاق - فسالہ - پس پرسید مقداد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم - فقال - پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم - یغسل ذکرہ ویتوضأ - بشوید ہر کہ می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و ودی بواو و دال مہملہ بر وزن مذی و آن آبے ست غلیظ کہ بیرون می آید بعد از بول نیز ہمین حکم دارد و منی نیز اگر بشہوت وجہیدن بیرون نیاید موجب غسل نیست - متفق علیہ - **وعن ابی ہریرۃ** - رضی اللہ عنہ - قال سمعت رسول اللہ - گفت ابو ہریرہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - توضؤا مما مست النار - وضو بسازید از خوردن انچہ مساس کردہ و رسیدہ است آن را آتش یعنی پختہ شدہ است بدان - رواہ مسلم - این را دو تاویل ست یکے آنکہ مراد بوضو اینجا شستن و دہان شستن ست از برائے دور کردن چربش طعام چنانچہ سنت ست و این را وضوے طعام گویند دوم آنکہ مراد وضوے نماز ست ولیکن این حکم در ابتداے حال بود بعد از ان منسوخ شد چنانکہ گفت - قال الشیخ الامام الاجل محی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ ہذا منسوخ بحدیث ابن عباس - محی السنۃ صاحب المصابیح در شرح السنۃ گفتہ کہ این حدیث دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن انچہ پختہ شدہ باتش منسوخ ست بحدیث دیگر کہ روایت کردہ است آن را ابو داؤد و ابن ماجہ از ابن عباس چنانکہ در آخر فصل ثانی بیاید - قال ان رسول اللہ - گفت بدرستی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اکل کتف شاۃ - خورد گوشت شانہ گوسپند را - ثم صلی ولم یتوضأ - پستر نماز گزارد و وضو نکرد و بحدیث ام سلمہ کہ نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک گردانیدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پہلوے بریان کردہ شدہ را پس بخورد از ان پستر ایستاد بنماز و وضو نکرد و منسوخیت او بحدیث جابر کہ گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ترک کرد وضو کردن را از انچہ مساس کردہ است آن را آتش صریح تر ست و مفید تاخر ترک وضو را از وضو در حدیث ابن عباس و ام سلمہ معلوم و متیقن نہ - متفق علیہ - **وعن جابر بن سمرۃ** - صحابی مشہور خواہر زادہ سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابی ست نزول کرد بکوفہ و وفات یافت سنۃ اربع وسبعین وقیل ست وسبعین - ان رجلا سال رسول اللہ - روایت ست از جابر بن سمرہ کہ مردے پرسید پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم انتوضأ من لحوم الغنم - آیا وضو کنیم از خوردن گوشتہائے گوسفندان - قال - گفت - آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ان شئت فتوضأ وان شئت لم تتوضأ - اگر میخواہی وضو کن و اگر میخواہی وضو مکن - قال - گفت آن مرد پرسید - انتوضأ من

لحوم الابل۔ آیا وضو کنیم از خوردن گوشتہائے شتران۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے وضو کن از خوردن گوشت شتر و مشہور از مذہب امام احمد نقض وضو ست بخوردن گوشت شتر بایں حدیث و نزد ائمہ ثلثہ این حدیث منسوخ ست یا مراد بوضو معنی لغوی ست چنانکہ گفتہ شد و اگر گفتہ شود کہ بر تقدیر ارادہ معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند چیست و حالانکہ دسومت کہ علت مشروعیت اوست در ہر دو موجود ست گوئیم تواند کہ وجہ فرق بدبوے گوشت شتر باشد نہ گوشت گوسپند واللہ اعلم۔ قال۔ باز پرسید آن مرد۔ اصلی فی مرابض الغنم۔ آیا نماز بگزارم در جاے نشست گوسفندان۔ قال نعم۔ نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے بگزار۔ قال اصلی فی مبارک الابل۔ گفت آن مرد آیا بگزارم نماز در نشستگاہ شتران۔ قال لا۔ فرمود نے یعنی مگزار و گفتہ اند کہ نہی از گزاردن نماز در نشستگاہ شتران تنزیہی ست و علت کراہت ہم تشویش وقت و فوت حضور قلب ست بسبب رمیدن شتران و خلیدن آنہا بخلاف گوسپندان کہ ساکن و آرمیدہ اند۔ رواہ مسلم۔ و در روایتے آمدہ است کہ نماز نگزارید در نشستگاہ شتران کہ آنہا از جملہ شیاطین اند و در روایتے آمدہ کہ بر کوہان ہر شتر شیطانے ست و نیز آمدہ کہ سگ سیاہ شیطان کلاب ست و شتر شیطان دواب و بگزارید نماز را در جاے نشست گوسفندان کہ اینہا برکت اند و در حدیث ابی ہریرة نیز آمدہ کہ گوسفندان از جملہ چارپایان بہشت اند۔ وعن ابی ہریرة۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وجد احدکم فی بطنہ شیئا۔ چون یابد یکے از شما در شکم خود چیزے از پیچش باد و جنبش آن۔ فاشکل علیہ اخرج منہ شیء ام لا۔ پس مشتبہ شد بروے کہ آیا بیرون آمد از شکم چیزے از باد یا نہ۔ فلا یخرجن من المسجد۔ پس باید کہ بیرون نیاید از مسجد کنایہ ست از عدم نقض وضو کہ بیرون آمدن از مسجد براے وضو لازم آنست و اشارت ست کہ مومن را باید کہ نماز وے و جاے آرام وے در مسجد باشد۔ حتی یسمع صوتا او یجد ریحا۔ تا آنکہ بشنود آوازے را یا بیابد بوے را و این باعتبار غالب ست و مقصود حصول یقین ست بہ برآمدن بادے از شکم اگرچہ آوازے نشنود و بوے نیابد و ازینجا معلوم گردد کہ از یکے وضو وارد و در شکستہ شدن آن اشتباہے واقع شود وضوے جدید ساختن حاجت نبود زیرا کہ یقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز ست و شک نیست کہ احتیاط در اعادہ وضو خواہد بود۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن عباس قال ان رسول اللہ۔ ابن عباس گفت کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شرب لبنا۔ نوشید شیر را۔ فمضمض۔ پس آب در دہن کرد۔ وقال ان لہ دسما۔ و فرمود بدرستی کہ مر شیر را چربی ہست آنست کہ نباید از آن دہان شست و ازینجا معلوم گردد کہ ہر چہ دہان را چرب کند یا چیزے از آن در دہن باقی ماند و خوف آن باشد کہ در شکم فرو رود اگرچہ مانع قراءت نباید دہان شستن از آن مستحب ست۔ متفق علیہ۔ وعن بریدة۔ بضم با و فتح را و سکون تحتیہ اسلمی اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد آن را و بیعت کرد بیعت رضوان را و حاضر شد خیبر را و مشہور آنست کہ اسلام او در راہ مدینہ است در ہنگام ہجرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہجرت و او را مساعی جمیلہ است در حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم و باقی احوال او در موضع دیگر نیز نوشتہ شدہ است۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی الصلوات یوم الفتح بوضوء واحد۔ روایت میکند کہ آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم بگزارد چند نماز و بر داشتے پنج نماز روز فتح بیک وضو۔ ومسح علی خفیہ۔ و مسح کرد بر ہر دو موزۂ خود۔ فقال لہ عمر لقد صنعت الیوم شیئا۔ پس گفت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عمر رضی اللہ عنہ تحقیق کردی تو امروز چیزے را کہ۔ لم تکن تصنعہ۔ نبودی تو کہ بکردی آن را۔ فقال عمدا صنعتہ یا عمر۔ پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دیدہ و دانستہ کردہ ام آن را ای عمر۔ رواہ مسلم۔ بداںکہ عادت شریف آن بود کہ براے ہر نماز تازہ وضو کردے الا در روز فتح کہ از براے تعلیم امت چند نماز بیک وضو کرد و بعض گفتہ اند کہ تجدید وضو فرض بود بر ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و چون شاق آمد بروے امر کردہ شد بمسواک نزد ہر نماز و نہادہ شد از وے وضو مگر نزد حدث و بعض گفتہ اند کہ بحکم نص (اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا الآیۃ) وضو براے ہر نماز بر ہمہ کس فرض بود پس از ان منسوخ گشت ولیکن در نسخ احکام سورۂ مائدہ کلام ست واللہ اعلم۔ **وعن سوید** بضم سین مہملہ و فتح واو۔ بن النعمان۔ بضم نون صحابی ست انصاری حاضر شد بیعۃ الرضوان را و گویند کہ حاضر شد اُحد را و آنچہ بعد از وست از مشاہد و معدود ست در اہل مدینہ و حدیث وے در ایشان ست۔ انہ خرج مع رسول اللہ۔ روایت میکند کہ بیرون آمد ہمراہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عام خیبر۔ در سال غزوۂ خیبر۔ حتی اذا کانوا بالصہبا۔ تا چون بودند و رسیدند بصہبا بفتح مہملہ و سکون ہا و مد۔ وہی من ادنی خیبر۔ و صہبا نام موضعے ست از نزدیک خیبر۔ صلی العصر۔ بگزارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز دیگر را۔ ثم دعا بالازواد۔ پستر طلبید توشہ ہا را کہ ہمراہ بود۔ فلم یوت الا بالسویق۔ پس آوردہ نشد مگر سویق۔ فامر بہ فثری۔ پس امر کرد بہ تر کردن سویق پس تر کردہ شد۔ فاکل رسول اللہ۔ پس بخورد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم واکلنا۔ و بخوردیم ما نیز۔ ثم قام الی المغرب۔ پستر بایستاد بنماز مغرب۔ فمضمض و مضمضنا۔ پس مضمضہ کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و مضمضہ کردیم ما نیز۔ ثم صلی ولم یتوضأ۔ پستر نماز بگزارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و وضو نکرد و بمتابعت وے ما نیز وضو نکردیم پس معلوم شد کہ بخوردن آنچہ پختہ شود بآتش وضو واجب نگردد۔ رواہ البخاری

الفصل الثانی

عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح۔ نیست وضو واجب درین صورت خاص گر از آواز شنیدن یا بوے یافتن یعنی نہ از قرقرۂ شکم و در حاشیہ نوشتہ است کہ نزد امام احمد بقرقرہ نیز وضو بشکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن کہ اصل و اجمع کتب مذہب ایشان ست یافتہ نشد واللہ اعلم۔ رواہ احمد والترمذی۔ **وعن علی**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال۔ روایت ست از امیر المومنین علی کہ گفت۔ سألت النبی پرسیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن المذی۔ از حکم مذی۔ فقال من المذی الوضوء ومن المنی الغسل۔ جواب داد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ واجب ست از مذی وضو و از منی غسل اگرچہ حکم منی نہ پرسیدہ بود و لیکن بتقریب ذکر مذی و وجوب اشتباہ میان وے و منی آن را نیز ذکر کردہ پوشیدہ نماند کہ در فصل اول گذشت کہ وے رضی اللہ عنہ شرم داشت کہ خود نپرسید پس بمقداد فرمود تا از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسید پس اسناد سوال اینجا بخود بمجاز ست یا قضیہ متعدد بود واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی

وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الصلوۃ الطہور۔ کلید نماز کہ فتح باب نماز و در آمدن در آن بے آن میسر نگردد طہارت ست۔ وتحریمہا التکبیر۔ و چیزے کہ حرام میگرداند ہر کارے کہ جز نماز ست تکبیر ست تکبیر تحریمہ کہ میگویند۔

باین معنی ست چنانکه برای حج احرام می بندند بعض چیزها که پیش ازوی حلال بود حرام میگردد۔ وتحلیلها التسلیم۔ وچیزیکه بآن
از نماز برآیند آنچه حرام گردانیده شده بود بدان حلال گردد سلام دادن ست چنانکه محرم را چون از احرام برآید هرچه حرام شده بود حلال
گردد وباین حدیث شافعی ومالک واحمد سلام را در نماز فرض گویند که بظاهر دلالت دارد که تحلیل بجز آن حاصل نگردد ونزد ما سلام دادن
فرض نیست بلکه واجب ست وحکم واجب آنست که اگر عمداً ترک دهد نماز جائز باشد وی بصفت نقصان واگر نسیان کند سجده
سهو واجب گردد وفرض آنکه بی او اصلاً نماز جائز نباشد ودلیل ما حدیث اعرابی ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را تعلیم
نماز نمود وذکر سلام در وی نکرد واگر فرض بودی البته ذکر کردی۔ رواه۔ روایت کرد این حدیث را۔ ابوداود والترمذی
والدارمی از ابی هریره رض ورواه ابن ماجة عنه وعن ابی سعید۔ وروایت کرد او را ابن ماجه از ابی هریره وابی سعید نیز۔

وعن علی بن طلق۔ بفتح طاء وسکون لام۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ روایت ست از علی بن طلق که از
صحابه است وگفته اند که او را همین یک حدیث ست ودر بعض نسخ طلق بن علی ست وازوی خود حدیث دیگر درهمین فصل
آورده است که۔ اذا فسا احدکم۔ چون گند گیرد یکی از شما یعنی بی وضو شد بر آمدن بادی از راه معتاد۔ فلیتوضأ۔ پس
باید که وضو کند۔ ولا تاتوا النساء فی اعجازهن۔ ونیائید زنان را در جمع نکنید ایشان را در دبرهای ایشان واعجاز جمع عجز بفتح
عین وضم جیم آخر هر چیز ومراد اینجا دبر ست چون ذکر کرد فسا را که خارج ست از دبر وشکننده است طهارت را ذکر کرد
آنچه غلیظ تر وشدید تر ست ازان از اعمال متعلق بدبر بجهت تنبیه کردن برآنکه چون اینقدر پلیدی مانع از تقرب الهی ست
حال زیاده بر آن چه خواهد بود۔ رواه الترمذی وابوداود۔ **وعن معاویة** بن ابی سفیان ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
انما العینان وکاء السه۔ نیست مگر دو چشم مگر بند سر دُبر۔ ووکاء بکسر واو بند سر مشک وجز آن۔ وسه بفتح سین وضم نیز آمده وتخفیف ها
حلقه دُبر مقصود آن ست که چون کسی بیدار ست گویا بندی ست بر دُبر او وبیرون نمی آید از درون وی بادی وچون
بخفت بند ازان کشاده میشود وبیرون می آید از درون وی باد چنانکه فرمود۔ فاذا نامت العین استطلق الوکاء۔ پس
چون خواب میکند چشم میکشاید بند سر دُبر واز اینجاست که خواب تکیه زده ناقض وضو ست که سبب استرخای دُبر وعدم
ضبط اوست بخلاف هیأت دیگر از جلوس ورکوع وسجود بر وجه مسنون که مقعد در ان متمکن باشد۔ رواه الدارمی۔

وعن علی۔ رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکاء السه العینان۔ بند سر دُبر هر دو چشم ست۔
فمن نام فلیتوضأ۔ پس کسی که خواب کند پس باید که وضو کند۔ رواه ابوداود وقال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه
هذا فی غیر القاعد۔ این وجوب وضو مر نائم را در غیر کسی ست که نشسته خواب کند۔ لما صح عن انس۔ از جهت حدیثی که بصحت
رسیده است از انس۔ قال کان اصحاب النبی۔ گفت انس بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء۔ انتظار
می برند گزاردن نماز عشاء را که آن حضرت صلی الله علیه وسلم برآید وگزارده شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حتی
تخفق رؤسهم۔ تا آنکه می افتاد سرهای ایشان بر سینه های ایشان۔ ثم یصلون ولا یتوضؤن۔ پستر نماز گزاردند

بیحقق

وضو نمیکرد پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکنندۂ وضو نمیباشد و ازین حدیث تخصیص و استثنائے نوم قاعد معلوم شد
دیگر آن از اقسام خواب بر ہیئا تیکه مقعد دران متمکن باشد بقیاس بران یا باحادیث دیگر معلوم شده باشد۔ رواه ابوداؤد والترمذی
الا انه ذکر فیه ینامون بدل۔ مگر آن ست که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ ینامون را بجائے این عبارت که۔ ینتظرون العشاء
حتی تخفق رؤسهم۔ که مؤدائے آن نیز معنی ینامون ست یعنی خواب میکردند۔ وعن ابن عباس۔ رضی الله عنهما۔ قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء علی من نام مضطجعا۔ بدرستی که وضو واجب بر کسے ست که خواب کرده بر پہلو۔ فانه اذا اضطجع
استرخت مفاصله۔ زیرا که بدرستی شان این ست که چون خواب کند بر پہلو سست میگردند بندہائے او و چون سست شدند بندہا بیرون
می آید چیزے از شکم او۔ رواه الترمذی وابوداؤد۔ وعن بسرة بضم با و سکون سین مهمله بنت صفوان صحابیه قرشیه اسدیه برادر زادۂ
ورقه بن نوفل۔ قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ۔ چون مساس کند یکے از شما آلت مردی
خود را پس باید که وضو کند۔ رواه مالک واحمد وابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن طلق بن علی۔ رضی الله عنه۔ قال
سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ۔ روایت ست از طلق بن علی که ولد علی بن طلق مذکور سابق ست
و در شرح رفع اشتباہے که میان این دو اسم ست ذکر کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم مساس کردن
مرد آلت خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو را یا نه۔ قال وهل هو الا بضعة منه۔ فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا ہست ذکر مگر گوشت
پارۂ از اندام مرد و در روایتے منک بجائے منه و در روایت ترمذی الا مضغة منه او بضعة بطریق شک راوی و مضغة بر وزن
لقمه پارۂ از گوشت مقدار آنچه خائیده شود و بضعه بفتح با و کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره و بعض گفته اند بیشتر از مضغه مقصود نفی انتقاض
وضوست بمس ذکر چنانکه مس اعضائے دیگر۔ رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة نحوه۔ بدانکه انتقاض وضو بمس ذکر
مختلف فیه است میان علمائے مذہب و منقول از صحابه نیز اختلاف ست و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک
و احمد بانتقاض رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقاً که شامل ذکر و دُبر و فرج امرأة ست ناقض ست و در مذہب امام مالک
در مس امرأة فرج خود را اختلاف ست و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بے حائل ناقض ست و بروایتے از امام احمد
وضو بمس ذکر مستحب ست نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وے مطلقاً ناقض نیست چنانکه متمسک آن جماعه حدیث بسره
است که مذکور شد و عمل بسیارے از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث قیس بن طلق بن علی رض
ست که در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبه قاضی یمامه از قیس بن علی از پدرش که در متن مذکور شد و تیمنی از شرح الآثار و طحاوی
نقل کرده که گفت نمیدانم ہیچ یکے از صحابه را که فتوے داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وے
درین فتوے اکثر صحابه را و امام محمد در موطا خود آثار کثیره از سلف دران روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده از علی
و عمار و از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که مینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی ہر دو گوشت پاره اند
و فرقے نیست میان آنها و از ابن عباس روایت ست که گفت که اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آن را

و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و از امیرالمؤمنین علی و ابن مسعود و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از سعید بن المسیب و ابراهیم نخعی و عطاء بن ابی رباح و غیرهم از تابعین قول بعدم نقض نقل کرده انتهی پس مخالفت احادیث درین باب بجهت نسخ بعض مر بعض را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که متمسک حنفیه است چنانکه مؤلف گفت که . قال الشیخ الامام محیی السنة هذا منسوخ - این حدیث طلق بن علی منسوخ ست . لان ابا هریرة اسلم بعد قدوم طلق - زیرا که ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام ابوهریره در سال هفتم است در غزوه خیبر و قدوم طلق بن علی در اول هجرت در وقت بنای مسجد شریف پس لابد سماع ابی هریره متاخر خواهد بود از سماع طلق وقد روی ابوهریرة عن رسول الله - وبتحقیق روایت کرده است ابوهریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال - که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا افضی احدکم بیده الی ذکره - چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود - لیس بینه وبینها شیء - در حالیکه نیست درمیان ذکر و دست وی چیزی حائل - فلیتوضأ - پس باید که بکند وضوء - رواه الشافعی والدارقطنی - روایت کرد این حدیث را از ابی هریره شافعی و دارقطنی - ورواه النسائی عن بسرة - و روایت کرد آن را نسائی از بسره بنت صفوان - الا انه لم یذکر - مگر آنکه نسائی ذکر نکرد این عبارت را که لیس بینه وبینها شیء - این کلام شافعیه است و حنفیه میگویند که بمجرد تقدم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی هریره جزم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع ابی هریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابی هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشد هیچ یکے ازین دو امر پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود حدیث ابی هریره را بعکس و نیز ابوهریره نگفته است که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار ست و آن را مراسیل صحابه میگویند در کتب اصول حدیث بعض مردم تا اخر اسلام راوی را قرینهٔ نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است - وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقبل بعض ازواجه - عائشه رض گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا که بوس میکرد بعضے از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم گردد که این را کنایت از خود داشت - ثم یصلی ولا یتوضأ - پستر نماز میگزارد و وضو نمیکرد - رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة - این مسئله نیز مختلف فیه است میان حنفیه و ائمه دیگر که آیا بسودن بدست زن را ناقض وضوست یا نه ائمه ثلثه میگویند ناقض ست بشهوت یا بے شهوت زن اجنبی باشد یا نه تفصیلے که در کتب ایشان مسطورست و نزد شافعی مس امرأة اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض ست و نزد ما ناقض نیست تمسک ایشان بآیت قرآن ست که (او لامستم النساء) اما نزد ما مراد لمس اینجا جماع ست چنانکه در کتب تفسیر معلوم شده است و دلیل ما حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت که در نماز شب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میخاست می بودم من در خواب و میبود هر دو پاے من در سجده گاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس چون بسجده میرفت

خلہ میکرد یا ماسہ مراد میکشیدم من پا ہارا وچون بر نجاست باز دراز میکردم پا ہارا باز خلہ میکرد ولابد در خلہ کردن مساس واقع میشد پس مس کردن امراۃ ناقض نباشد واین حدیث عائشہ کہ مذکور شد از عروہ از عائشہ است ولیکن شافعیہ درین حدیث سخن دارند چنانکہ مؤلف گفت کہ۔ وقال الترمذی لا یصح عند اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة۔ یعنی اسناد این حدیث کہ عروہ از عائشہ روایت کردہ است صحیح نیست زیراکہ در روے روایت حبیب بن ثابت ست از عروہ وحبیب بن ثابت سماع از عروہ ندارد و ظاہر عبارت مؤلف موہوم ست بآنکہ عروہ از عائشہ سماع ندارد واین غلط است زیراکہ سماع عروہ از عائشہ مشہور وثابت ومتحقق ست واین معنی بنظر در عبارت ترمذی در جامع وے ظاہر گردد چنانکہ در شرح نقل کردہ ایم واین حدیث را ابراہیم تیمی کہ نیز از زہاد وعلماء وثقات تابعین ست از عائشہ روایت کردہ است ودران نیز ترمذی طعن کردہ چنانکہ گفت۔ وایضا اسناد ابراہیم التیمی عنہا۔ ونیز صحیح نیست اسناد ابراہیم تیمی از عائشہ۔ وقال ابوداود ہذا مرسل وابراہیم التیمی لم یسمع عن عائشة۔ وابوداود نیز گفتہ کہ این حدیث مرسل ست بجہت آنکہ ابراہیم تیمی از عائشہ روایت کردہ ووے از عائشہ سماع ندارد وجواب ازین کلام آن ست کہ حدیث مرسل نزد ما مقبول ومعتبر ست پس موجب طعن نباشد۔ وقد حقق ذلک فی موضعہ۔ **وعن ابن عباس** قال اکل رسول اللہ۔ ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کتفا۔ گوشت شانہ را۔ ثم مسح یدہ بمسح۔ بکسر میم وسکون سین۔ کان تحتہ۔ پستر مالید وپاک کرد دست خود را بپلاسے کہ بود تحت پاے وے۔ ثم قام فصلی۔ پستر بایستاد پس بگزارد نماز را پس معلوم شد کہ وضو بخوردن طعام پختہ واجب نشود ونیز ازینجا معلوم شد کہ شستن دست ودہان اگرچہ بیشے آلودگی در طعام نباشد لازم نیست ومسح بکسر میم پلاس وپلاس نیز فارسی معرب ست بمعنی گلیم۔ رواہ ابوداود وابن ماجة۔ **وعن ام سلمة** انہا قالت قربت النبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جنبا مشویا فاکل منہ ثم قام الی الصلوة ولم یتوضأ۔ ام سلمہ گفت نزدیک گردانیدم بسوے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پہلوے بریان کردہ شدہ را پس خورد ازان پستر بایستاد بسوے نماز ووضو نکرد۔ رواہ احمد۔

الفصل الثالث عن ابی رافع۔ مولاے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود نام او اسلم بر قول مشہور غالب آمد بروے کنیت قبطی بود نخست غلام عباس رضی اللہ عنہ بود پس بخشید بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وچون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را حاضر شد بدر واحد ومشاہد دیگر را کہ بعد ازوست۔ قال اشہد لقد کنت اشوی لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بطن الشاة۔ روایت ست از ابی رافع کہ گفت گواہی میدہم کہ بتحقیق بودم من کہ بریان میساختم براے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شکم گوسفند را یعنی آنچہ در شکم باشد از دل وجگر وجز آن۔ ثم صلی ولم یتوضأ۔ پستر میخورد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شکم گوسفند را ونماز میگزارد ووضو نمیکرد۔ رواہ مسلم۔ **وعنہ** قال اہدیت لہ شاة وہم از ابی رافع ست کہ گفت بہدیہ فرستادہ شد مر او را گوسفندے۔ فجعلہا فی القدر۔ پس گردانید ابورافع آن گوسفند را در دیگ تا بپزد۔ فدخل رسول اللہ۔ پس در آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال ما ہذا یا ابا رافع۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم

چیست این کہ در دیگ ست ای ابا رافع ۔ فقال شاۃ اہدیت لنا ۔ پس گفت ابو رافع این گوشت گوسفندے ست کہ ہدیہ
فرستادہ شدہ است برائے ما ۔ یا رسول اللہ فطبختہا فی القدر ۔ پس پختہ ام آن را درین دیگ ۔ قال ناولنی الذراع یا ابا رافع ۔ گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم بدہ مرا استخوان دست را تا بخورم ای ابا رافع و آنحضرت صلعم را گوشت ذراع خوش می آمد بجہت آنکہ زود پختہ نرم میگشت
فناولتہ الذراع ۔ ابو رافع میگوید پس دادم آنحضرت صلعم را ذراع ۔ ثم قال ناولنی الذراع الآخر ۔ پستر گفت آنحضرت بدہ مرا ذراع
دیگر ۔ فناولتہ الذراع الآخر ۔ پس دادم او را ذراع دیگر ۔ ثم قال ناولنی الذراع الآخر ۔ پستر گفت آنحضرت بدہ
مرا ذراع دیگر ۔ فقال ۔ پس گفت ابو رافع یا رسول اللہ انما للشاۃ ذراعان ۔ نمی باشد مر گوسفند را مگر دو
ذراع و ہر دو دادہ شد دیگر از کجا دہم ۔ فقال لہ رسول اللہ ۔ پس گفت مر او را پیغمبر صلعم ۔ اما انک لو سکت لناولتنی ذراعا فذراعا ما سکت
آگاہ باش بدرستی کہ تو اگر خاموش میماندی و نمیگفتی گوسفند را جز دو ذراع نمیباشد ہر آئینہ میدادی تو مرا ذراعے بعد ذراعے مادام کہ خاموش
میبودی یعنی میدادی ذراع ہر چند میطلبیدم بطریق معجزہ گویا کہ در ظہور چیزے از عالم غیب بطریق خرق عادت مشروط است کہ از ان انکار
و تردد را بدان راہ ندہند تا خللے در مادۂ یقین نیفتد و اللہ اعلم ۔ ثم دعا بماء ۔ پستر طلبید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب را فتمضمض فاہ ۔ پس مضمضہ
کرد دہان مبارک خود را ۔ و غسل اطراف اصابعہ ۔ و بشست کرانہائے انگشتان خود را از اینجا معلوم میشود کہ در شستن دست
بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن ہمان قدر کہ چرب باشد کفایت ست ۔ ثم قام فصلی ۔ پستر بایستاد آن
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بگزارد نماز ۔ ثم عاد الیہم فوجد عندہم لحما باردا ۔ پستر بازگشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسوے
اہل و عیال ابی رافع پس یافت نزد ایشان گوشت سرد را فاکل ثم دخل المسجد فصلی ولم یمس ماء ۔ پس بخورد آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم آن گوشت سرد را پستر در آمد مسجد را پس بگزارد نماز را و مساس نکرد آب را ۔ رواہ احمد ۔ روایت کرد این حدیث را
احمد از ابی رافع ۔ و رواہ الدارمی عن ابی عبید ۔ و روایت کرد آن را دارمی از ابی عبید ۔ الا انہ لم یذکر ثم دعا بماء الی آخرہ ۔
مگر آن ست کہ ذکر نکرد دارمی این عبارت را کہ ثم دعا تا آخر آن ۔ وعن انس بن مالک قال کنت انا و ابی و ابو طلحۃ جلوسا ۔
گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحہ نشستہ و جلوس جمع جالس ست ۔ فاکلنا لحما و خبزا ۔ پس خوردیم
ما گوشت و نان را ۔ ثم دعوت بوضوء ۔ پستر طلبیدم من آب وضو را ۔ فقالا لم تتوضأ ۔ پس گفتند ابی و ابو طلحہ
برائے چہ وضو میکنی ۔ فقلت لہذا الطعام الذی اکلنا ۔ پس گفتم من وضو میکنم از جہت این طعام کہ خوردیم ما ۔
فقالا أتتوضأ من الطیبات ۔ پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزہا ے پاک و حلال ۔ لم یتوضأ منہ من ہو
خیر منک ۔ وضو نکردہ است از وے کسے کہ بہتر ست از تو یعنی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس مراد بوضو کہ در بعض
احادیث واقع شدہ دست و دہان شستن ست یا اخبار ست از نسخ ۔ رواہ احمد ۔ وعن ابن عمر
رضی اللہ عنہما ۔ کان یقول ۔ روایت است از ابن عمر کہ میگفت ۔ قبلۃ الرجل امرأتہ ۔ بوسہ دادن مرد زن خود را
و جسہا بیدہ ۔ بیدہ ۔ و مس کردن مرد زن را بدست خود ۔ من الملامسۃ از جملۂ ملامسہ است یعنی آنکہ ذکر کردہ است آن را

حق تعالے در قرآن مجید سورۃ او لامستم النساء۔ م و ایجاب وضو کرده بدان بعد ازان بیان کرد آن را بقول خود۔ ومن قبل امراتہ او جسہا بیدہ فعلیہ الوضوء۔ وکسیکہ بوس کند زن خود را یا مساس کند او را بدست خود پس واجب ست بروے وضوء۔
رواہ مالک الشافعی۔ وعن ابی مسعود۔ رضی اللہ عنہ از ابن مسعود روایت ست۔ کان یقول۔ کہ میگفت۔ من قبلۃ الرجل امراتہ۔ از بوسہ دادن مرد زن خود را۔ الوضوء۔ واجب ست وضو۔ رواہ مالک۔ وعن ابن عمران عمر ابن الخطاب۔ رضی اللہ عنہا۔ قال ان القبلۃ من اللمس فتوضئوا منہا۔ ابن عمر گفت کہ عمر بن الخطاب گفت کہ بوس کردن از جملۂ لمس ست پس وضو بکنید ازان این آثار دلالت دارد برانکہ لمس امراۃ ناقض وضوست چنانکہ مذہب شافعی و مخصوص بزن اجنبی ساختہ اینہا دلالت دارند کہ مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد و ماناکہ این آثار نزد حنفیہ بصحت نرسیدہ اند در مسند ابی حنیفہ از عطا بن ابی رباح از ابن عباس آمدہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیس فی القبلۃ وضوء) و شاید کہ این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را کہ برخلاف آن وارد شدہ وصد در این کہ مؤلف ذکر کردہ مبنی بر حکم سابق باشد واللہ اعلم وعن عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوضوء من کل دم سائل۔ وضو واجب است از ہر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذہب حنفی ست و نزد ائمہ ثلثہ ناقض ہمان ست کہ بیرون آید از یکے دو راہ بول و غائط معتاد باشد یا غیر معتاد و حجت ما این حدیث ست در روایت کردہ است آن را ابن عدی در کامل از زید بن ثابت و دار قطنی در وے سخن کردہ چنانکہ گفت۔ رواہما الدار قطنی وقال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری و لا راٰہ۔ روایت کرد این حدیث را و حدیث سابق را دار قطنے و گفت عمر بن عبد العزیز اموی خلیفہ مشہور نشنیدہ است حدیث از تمیم داری کہ از صحابہ است و ندیدہ است او را زیراکہ وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علی ست رض و ولادت عمر بن عبد العزیز در سنہ سبع و خمسین۔ ویزید بن خالد و یزید بن محمد مجہولان و یزید بن خالد و یزید بن محمد کہ رواۃ این حدیث اند مجہول اند از جواب آن ست کہ حدیث مرسل نزد ما مقبول ست و در جہالت این دو راوی مذکور اختلاف ست واللہ اعلم

باب ادب الخلاء

ادب نگاہداشت حد ہر چیزے و بعض گفتہ اند کہ نگاہداشتن چیزے را کہ ستودہ است از گفتار و کردار و تفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیاید انشاء اللہ تعالے و خلاء بفتح و مد آبدست جا و در اصل بمعنی جاے خالی

الفصل الاول عن ابی ایوب الانصاری۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتیتم الغائط۔ چون بیائید شما قضاے حاجت را و غائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس ازان اطلاق کردند بر پلیدی مردم کہ اغلب براے قضاے حاجت و بیان چنین جاے برشیند میفرماید چون بیائید غائط را و بول نیز ہمین حکم دارد چنانکہ بصریح بیاید۔ فلا تستقبلوا القبلۃ ولا تستدبروہا پس روے مکنید بسوے قبلہ و نہ پشت دہید بجانب آن و لکن شرقوا او غربوا۔ و لیکن روے بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب و این مخصوص بمدینۂ مطہرہ است علی ساکنہا السلام والتحیہ زیراکہ قبلۂ مدینہ جنوبی ست و مدینہ شمالی مکہ معظمہ است پس چون احتراز کنند از استقبال

واستدبار قبلہ بضرورت روی و پشت بجانب مغرب و مشرق باید کرد و در دیار ما قبلہ غربی ست پس اگر روی بمشرق ومغرب آرند روی و پشت بجانب قبلہ افتد۔ متفق علیہ قال الشیخ الامام محی السنۃ رحمہ اللہ یعنی صاحب مصابیح گفتہ است کہ ہذا الحدیث فی الصحراء۔ این حدیث نہی از استقبال واستدبار در روشت و جای کشادہ است۔ اما فی البنیان فلا باس۔ اما در دیوار گرد برآوردہ و خانہا و عمارتہا پس باکے نیست اگر روی بقبلہ یا پشت بآن قضای حاجت کنند لما روی عن عبداللہ بن عمر از برای حدیثے کہ روایت کردہ شدہ است از عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال گفت ارتقیت فوق بیت حفصۃ لبعض حاجتی۔ برآمدم بالای خانہ حفصہ کہ از امہات المومنین و دختر عمر بن الخطاب ست از برای بعض کارہای خود۔ فرایت رسول اللہ پس دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقضی حاجتہ۔ قضای حاجت انسانی میکند۔ مستدبر القبلۃ مستقبل الشام۔ پشت دہندہ قبلہ را و روی آرندہ شام را و مکہ با شام مقابل افتادہ است کہ اگر روی بقبلہ آرند پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبلہ کنند روی بشام گردد پس ازین حدیث معلوم گردد کہ پشت بقبلہ برای قضای حاجت در خانہا درست باشد۔ متفق علیہ۔ وبدانکہ این مسئلہ مختلف فیہ است مذہب امام اعظم ابوحنیفہ آن ست کہ استقبال قبلہ و استدبار آن در بول و غائط حرام ست چہ در صحرا چہ در خانہا و نزد امام شافعی حرام ست در صحرا نہ در خانہا و ہر جا ست جمعے از علما از صحابہ و تابعین و من بعدہم رفتہ اند و بر روایتے از امام احمد در استدبار رخصتے ہست نہ در استقبال و شمنی از امام ابوحنیفہ نیز روایتے در عدم کراہت استدبار آوردہ و نیز گفتہ کہ اگر ناگاہ مستقبل قبلہ نشست غافل از آن باید کہ بگردد بقدر امکان حجت ابوحنیفہ حدیث نہی ست کہ گذشت و در اینجا فرقے نکردہ میان صحرا و خانہ و مطلق گفت و حدیث نہی را جمعے کثیر از صحابہ روایت کردہ اند و نیز علت نہی تعظیم قبلہ و احترام جانب او ست و خانہ و صحرا در اینجا برابر است چنانکہ بزاق انداختن و پا دراز کردن بآن سو و جواب از حدیث ابن عمر آن ست کہ شاید آن پیش از نہی باشد و اگر معلوم شود کہ بعد از نہی ست شاید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جانب قبلہ اندکے برگشتہ باشد و ابن عمر آن را در نیافتہ و تعمق نظر در آن نکردہ و مقام تقاضا میکند کہ تعمق و تحقیق نتوان کرد و در شرح سخن در اینجا بسیار ست واللہ اعلم۔ **وعن سلمان۔** رضی اللہ عنہ۔ قال نہانا یعنی رسول اللہ۔ روایت ست از سلمان فارسی کہ از اکابر صحابہ است و احوال شریف وے در بعض مواضع نوشتہ شدہ است کہ گفت نہی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان نستقبل القبلۃ لغائط او بول۔ از روی آوردن بالقبلہ برای آنچانہ و شاشہ۔ وان نستنجی بالیمین۔ و نہی کرد از استنجا کردن با دست راست و در بعض نسخ اوان نستنجی بکلمہ او و این مشکل میشود در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بدست چپ کند لابد عضو را بدست راست باید گرفت و این نیز کردہ است پس طریقش آن ست کہ کلوخ بدست راست گیرد و عضو بدست چپ بجنباند و ببرد عضو را بجانب کلوخ نہ کلوخ را بسوے عضو و بعض گفتہ اند کہ نہی از استنجا بیمین در غائط ست نہ در بول و این قول ضعیف ست و بعض شراح تکلفات دیگر کردہ در تعیین طریق آن پوشیدہ نماند کہ گرفتن کلوخ بدست چپ و استنجا کردن بدان نیز ممکن ست و حاجت باین تکلفات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجا مشتق از نجو ست بفتح نون

وسکون جیم انچہ بیرون آید از شکم وسین برائے طلب ست یعنی طلب نجو برائے ازالہ آن ونجو بمعنی بریدن درخت وپوست کشیدن گوسفند نیز آید وچون می برد ومیکشد نجاست را آن را استنجا نام کردند۔ وان نستنجی باقل من ثلثة احجار۔ ونهی کرد از استنجا کردن کمتر از سہ سنگ ومانند آن واین مذہب امام شافعی ست کہ گوید در استنجا البتہ سہ سنگ باید بکار برد ومذہب امام احمد نیز ہمین ست ونزد ما شرط طہارت ونظافت ست اگرچہ بکمتر ازان حاصل گردد بجہت حدیثے کہ در صحیح بخاری از عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ آوردہ کہ گفت آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم غائط را پس امر کرد مرا کہ بیارم او را سہ سنگ پس دو سنگ یافتم وسرگینے ہمراہ آن آوردم وہر دو سنگ را بگرفت وسرگین را برتافت وازینجا معلوم شد کہ دو سنگ ہم کفایت دارد والتزام سہ واجب نیست وتمسک ایشان باین حدیث مذکور از سلمان ست وبحدیث عائشہ کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون برود یکے از شما برائے قضائے حاجت خود باید کہ پاک کند بسہ سنگ واین تمسک بر تقدیرے ست کہ نہی برائے تحریم بود وامر برائے وجوب شاید کہ نہی برائے کراہت بود وامر برائے استحباب وہمچنین باید کہ باشد جمعاً بین الاحادیث۔ وان نستنجی برجیع او بعظم۔ ونہی کرد از استنجا کردن بسرگین وپلیدی آدمی یا باستخوان وعلت نہی بعض گویند آنست کہ سرگین نجس ست واستخوان ملساست کہ نجاست را دور نگرداند وصواب آن ست کہ نہی بجہت آنست کہ اینہا توشہ جنیان اند چنانکہ از حدیث ابن مسعود کہ بیاید معلوم گردد۔ رواہ مسلم۔ **وعن انس** قال کان رسول اللہ۔ گفت انس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل الخلاء یقول۔ چون می درآمد بخانہ را میگفت۔ اللہم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث۔ خداوندا پناہ میجویم بتو از خبث وخبائث متفق علیہ۔ خبث بضم خا وبا جمع خبیث بلفظ مذکر وخبائث جمع خبیثہ بلفظ مونث مراد از ذکور واناث شیاطین اند کہ از اینہا پناہ میجوید وبضم خا وسکون با نیز روایت ست بمعنی پلیدی وتوان کہ مخفف خبث بضم با باشد ودرین وزن ضم وسکون ہر دو می آید چنانکہ در کتب ورسل وسبل واستعاذہ بجہت آن ست کہ کنف ومزابل محل حضور شیاطین ست چنانچہ بصریح در حدیث دیگر بیاید غایت آنکہ ہر کہ منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکہ جمہور علما برانند تفصیل میکنند ومیگویند کہ در اماکن کہ ساختہ شدہ است برائے خلا مثل آنجا نہا این دعا را پیش از درآمدن آن بخوانند ودر غیر آن اماکن بخوانند در اوان شروع کردن دران مانند اسن جامہ برزدن وغیر آن وگفتہ اند کہ اگر فراموش کند درین وقت در دل بخواند نہ بزبان وہر کہ منع نمیکند وجائز میدارد ذکر خدا را در ہمہ جا چنانکہ منقول ست از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل۔ **وعن ابن عباس** رضی اللہ عنہما۔ قال مر النبی۔ گفت گذشت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بقبرین۔ بدو گور۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ انہما لیعذبان۔ بدرستی کہ صاحب این دو قبر تحقیق عذاب کردہ میشوند۔ وما یعذبان فی کبیر۔ وعذاب کردہ نمیشوند بجہت گناہے بزرگ یعنی در گمان ایشان یا در کاریکہ شاق ودشوار بود بر ایشان پرہیز کردن ازان نہ آنکہ ان چیز در دین کارے آسان ست وشناعتے ندارد وچگونہ چنین باشد کہ تلوث ببول وتلبس بنمیمہ از شنائع وقبائح عظیمہ اند درین چنانکہ فرمود۔ اما احدہما فکان لا یستتر من البول۔ اما یکے ازان دو صاحب قبر حالش آن بود کہ پردہ نمیگرفت در وقت بول وکشف

میکرد عورت خود را یا پرده نمیگرفت میان خود و بول و نگاه نمیداشت از ان خود را واحتیاط نمیکرد تا میرسید شاشه بول بوے واین معنی مناسب تر ست بباب ومناسب ست بروایت دیگر مسلم راست چنانکه گفت۔ وفی روایة لمسلم لا یستنزه من البول ودر روایتے دیگر مر مسلم راست که طلب نزاهت وپاکی نمیکرد از بول وبے احتیاطی میکرد در حین بول ودر استنجا ودر روایتے دیگر لا یستبری نیز آمده از برائت که نزدیک بمعنی نزاهت ست ودر روایتے لا یستنتر بنون میان دو تا واستنثار بمعنی افشاندن وکشیدن آلت بزور تا قطره از بول که در وے مانده باشد تمام بیرون آید۔ واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة۔ واما صاحب قبر دیگر پس بود که میرفت بسوے مردم بسخن چینی ونم ونمیمه رسانیدن ونقل کردن سخن یکے را بدیگرے بقصد افساد واضرار واین از اقبح قبائح واشنع شنائع ست ونزد بعض علما از کبائر ست ودر قرآن مجید مذمت آن کرده در جائیکه فرموده هماز مشاء بنمیم، ودر حدیث آمده که حق تعالے نظر نمیکند بکسیکه دو روبه است ودر صحیحین آمده که سخن چین در بهشت نه درآید وعمر بن الخطاب رضی الله عنه بکعب الاحبار گفت کدام گناه را در توریت عظیم خوانده گفت سخن چینی کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر ست گفت از سخن چینی کردن قتل حادث گردد وچندین شرہا ے دیگر پیدا آید۔ ثم اخذ جریدة رطبة۔ پستر گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخے را از خرما که تر بود۔ فشقها بنصفین۔ پس پاره کرد آن شاخ تر را بدو پاره۔ ثم غرز فی کل قبر واحدة۔ پستر بخلانید در هر قبر یکے از ان دو پاره را۔ قالوا۔ گفتند صحابه۔ یا رسول الله لم صنعت هذا۔ چرا کردی تو این فعل را یعنی خلانیدن پاره از شاخ تر در هر قبر۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لعله ان یخفف عنهما مالم ییبسا۔ کردم این کار را بامید آنکه سبک گردانیده شود عذاب از ین دو قبر تا آنزمان که تر مانند این دو شاخ پاره وخشک نشوند۔ متفق علیه۔ ودر توجیه این حدیث علما را اختلاف ست که بنا بر چه امید داشت تخفیف عذاب تا مدت رطوبت آن شاخها چیست بعض مردم برانند که بناے آن بر آن ست که نباتات تا زمانے که تر وتازه اند تسبیح میگویند حق را ومراد بشی در کریمه وان من شئی الا یسبح بحمده شئی حی ست وحیات چوب تا زمانے ست که خشک نشده است وحیات سنگ تا شکسته نشده یا تسبیح خاص مخصوص بحی است وآنکه عام ست هر شئی را بمعنی دلالت بر وجود صانع ووحدت وصفات کمال اوست وتمسک کنند این جماعه باین حدیث واندا ختن سبزه وگل وریحان بر قبور وخطابیکه از ائمه اهل علم وقدوهٔ شراح حدیث ست این قول را رد کرده است وانداختن سبزه وگل را بر قبور بتمسک باین حدیث انکار نموده وگفته که این سخن اصلی ندارد ودر صدر اول نبوده وبعض گفته اند که بناے این تحدید وتوقیت بر ان ست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وے تا مدت خشک شدن آن شاخ وکلمه لعل ناظر ست درین معنی والله اعلم وکرمانی گفته که در جریده خاصیتے نیست در دفع عذاب وبنود آن مگر به برکت دست مبارک سید انبیا صلی الله علیه وسلم بیت اگر تو دست بسائی بگور مرده دلان ٭ روان مرده درآید بعیش در بدنش ٭ وبعض گویند که علم آن مفوض وموکول ست بعلم نبوت تا در انجا چه سر باشد ودر جامع الاصول از بریده صحابی رضی الله عنه آورده کرده که وصیت کرد بدر آوردن دو جریده در قبرش تا شاید که در انجا سری باشد وسبب نجات گردد ع دل عشاق حیله گر باشد ٭ وعن ابی هریرة۔ رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا اللاعنین۔ بپرهیزید از دو کار که سبب لعنت ونفرین میشوند۔

لاعنین

قالوا وما اللاعنان گفتند صحابہ وچیست آن دو کار کہ سبب لعنت میشوند یا رسول اللہ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔
الذی یتخلی فی طریق الناس او فی ظلہم۔ آنکہ قضائے حاجت میکند در راہ مردم یا در سایۂ ایشان یعنی زیر درختے کہ مردم در سایۂ آن
می نشینند وصحبت میدارند وخواب میکنند چنانکہ عادت ست نہ در ہر سایہ زیرا کہ ثابت شدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم در نخلستان برائے قضائے حاجت نشستہ واضافت ظلہم مناسب این معنی ست وگفتہ اند کہ مراد براہ نیز راہے ست کہ
مسلوک ست نہ مہجور کہ بطریق ندرت کسے از انجا میگذرد ونیز گفتہ اند کہ مراد راہ مسلمان ست نہ کافران کذا فی مجمع البحار ودام مسلم
وعن ابی قتادۃ۔ ابو قتادہ بن لقمان انصاری ظفری از اہل عقبہ وبدر ست وتمامہ مشاہد را حاضر شدہ وروز بدر یا روز احد چشم
او بسبب زخمے کہ رسید بیرون آمدہ بر دست او فتاد وآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را گرفتہ بجائے آن نہاد پس
بہترین دو چشم او بود ووے برادر ابو سعید خدری بود از مادر مات سنۃ ثلث وعشرین وابو قتادہ انصاری سلمے نیز دیگر
از صحابہ است فارس رسول اللہ ودر حضور وے بدر را اختلاف است واحد را ومشاہدے کہ بعد اوست حاضر شد مات
سنۃ اربع وخمسین وبعض گفتہ اند در خلافت امیر المومنین علیؓ فوت کردہ وہمہ مشاہد او را حاضر شدہ ومعلوم نشدہ کہ درین حدیث
مراد کدام یکے ازین دوست فتدبر رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الاناء۔
چون بنوشد آب یکے از شما پس باید کہ دم نزند درون آوند آب بے آنکہ جدا گرداند دہان را از آوند تا چیزے از دہان و
بینی در آب نیفتد وکراہت طبعی نینداز دو آنکہ در حدیث آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در وقت آب خوردن سہ نفس میزد
مراد آنست کہ کوزہ را از دہان مبارک جدا میکرد وآب بسہ نفس میخورد وتمام این سخن در باب الاشربہ بیاید۔ واذا اتی الخلاء
فلا یمس ذکرہ بیمینہ۔ وچون بیاید یکے از شما در آبخانہ پس باید کہ نگیرد آلت خود را بدست راست خود از جہت نگاہداشت
دست راست از توہم تلوث کہ موضوع از برائے طیبات ست۔ ولا یتمسح بیمینہ۔ وباید کہ استنجا نکند بدست
راست خود طریق استنجا از بول معلوم شد چنانکہ نہ مساس ذکر بیمین لازم آید ونہ استنجا بیمین ودر استنجا از غائط امر ظاہر
ست بے اشکال۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فلیستنثر ہر کہ وضو
کند باید کہ استنثار کند بثائے مثلثہ بمعنی بینی افشاندن وسابقاً معلوم شد کہ استنثار مستلزم استنشاق ست ومن
استجمر فلیوتر۔ وکسے کہ استنجا کند بسنگ وکلوخ باید کہ کمتر از سہ نکند وکلام درین گذشت واستجمار استعمال جمار کہ بمعنی
سنگریزہ است ومراد بآن استنجا ست وبمعنی بخور کردن نیز آید از جمرہ بمعنی اخگر وبعض این حدیث را برین معنی نیز حمل
کردہ اند وسخن دران فصل اول از باب ترجل در کتاب اللباس بیاید متفق علیہ۔ وعن انس قال کان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام۔ بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در می آمد خلا را پس برمیداشتم من وپسرے دیگر
وگفتہ اند مراد وبرادان ابن مسعود ست کہ اداوہ ومسواک ونعلین حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حوالہ وے بود واو ملقب باین لقب ست۔
اداوۃ من ماء۔ اداوہ را پر از آب واداوہ بکسر ہمزہ ظرف صغیر از چرم کہ ساختہ میشود برائے آب کہ بدان طہارت کنند۔ وعنزۃ

وبر میداشتم من وآن غلام عنزہ را وعنزہ بفتحتین مهملہ ونون وزائے مفتوحات چوبے کہ در روے سنانے باشد مقدار نیم نیزه یا اندکے کلان تر وعادت شریف بود کہ خادمان عنزه راهمراه آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برمیداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برائے بول یا کلوخے از زمین جدا کنند برائے استنجا یا سترہ کنند در پیش نماز واغراض دیگر یستنجی بالماء۔ استنجا میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بآب بعد از تنقیہ بحجارة تا تعلیم کند مر امت خود را کہ شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ احب وافضل است۔ متفق علیہ۔

الفصل الثانی

عن انس۔ قال کان النبی۔ گفت انس بود پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمہ چون میخواست کہ در آید در متوضا میکشید انگشترین خود را از جہت بودن نقش نگین وے محمد رسول اللہ واز اینجا معلوم شد کہ داخل متوضا را باید کہ چیزے را کہ در روے نام خدا ورسول خدا وقرآن ست با خود نبرد ودر بعض شروح گفتہ کہ این شامل ست اسمائے تمام انبیاء را صلوات اللہ علیہم اجمعین مانند آنکہ اگر نام خدا ورسول خدا نام وے یا جزو نام وے باشد ہمین حکم دارد یا نہ واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد والنسائی والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح غریب وقال ابوداؤد ہذا حدیث منکر۔ این حدیث را ترمذی وابوداؤد ونسائی روایت کرده اند وترمذی آن را حسن وصحیح خوانده وابوداؤد منکر گفتہ ونسائی از ہر دو ساکت مانده وفی روایة وضع بدل نزع۔ ودر روایت ابوداؤد وضع آمده بجاے نزع یعنی می نہاد خاتم خود را واین لازم کشیدن ست کہ از دست میکشید وبجاے می نہاد۔

وعن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد البراز انطلق حتے لا یراه احد۔ گفت جابر کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میخواست صحرا یعنی بقضاے انسانی بیرون میرفت تا آنجا کہ نمیدید او را ہیچ یکے واز نظر غائب میشد واحتمال دارد کہ معنی آن باشد کہ میرفت تا بجائیکہ بعد از نشستن در آنجا کسے او را نمید و معنی اول اظہر واولے ست کما لا یخفی وبراز بفتح با در اصل بمعنی فضاے واسع ست کنایت میکنند بوے از قضاے حاجت انسانی از جہت کراہت تصریح باسم خاص وے تا آنچہ او را بچشم نہ بینند بگوش نیز نشنوند و این عادت مستمره است در شرع وعرف وعادت نزد اہل مروت واحتیاط وادب۔ رواہ ابوداؤد۔

وعن ابی موسی رضی اللہ عنہ۔ قال کنت مع النبی گفت بودم من با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم۔ روزے۔ فاراد ان یبول پس خواست آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بول کند۔ فاتی دمثا فی اصل جدار۔ پس آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم زمین ہموار نرم را در بیخ دیوارے۔ فبال۔ پس بول کرد۔ ثم قال۔ پستر فرمود۔ اذا اراد احدکم ان یبول۔ چون خواہد یکے از شما کہ بول کند۔ فلیرتد لبولہ۔ پس باید کہ طلب کند براے بول خود یعنی جاے مناسب را مانند اینجا کہ ہموار ونرم باشد تا آب زیر نیاید ورشاشہ بول نرسد۔ رواہ ابوداؤد۔

وعن انس رض قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد الحاجة بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون میخواست قضاے حاجت انسانی را۔ لم یرفع ثوبہ۔ برنمیداشت جامہ خود را۔ حتی یدنو من الارض۔ تا آنکہ نزدیک میشد از زمین در نشستن۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والدارمی۔

وعن ابی ہریرة۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما انا لکم مثل الوالد لولده۔ نیستم من براے شما در نصیحت وخیرخواہی مگر مانند پدر براے فرزندان خود

اعلمکم اذا اتیتم الغائط۔ تعلیم میکنم شمارا چون بیائید غائط را وبول نیز ہمین حکم دارد۔ فلا تستقبلوا القبلۃ ولا تستدبروہا۔ پس روے نیارید قبلہ را وپشت ندہید اورا۔ وامر بثلثۃ احجار۔ وامر کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بکار بردن سہ سنگ در استنجا۔ ونہی عن الروث والرمۃ بکسر را وتشدید میم ونہی کرد از استنجا کردن بسرگین وعذرہ واستخوانہاے بوسیدہ بحکم عرف وعادت فرمود کہ اغلب در صحرا افتادہ میباشد والا غیر بوسیدہ نیز جائز نیست بلکہ بطریق اولے۔ ونہی ان یستطیب الرجل بیمینہ۔ ونہی کرد از ان کہ استنجا کند مرد بدست راست و زن نیز ہمین حکم دارد واستطابۃ بمعنی استنجاست زیرا کہ پاک میگرداند جسد را بازالہ نجاست۔ رواہ ابن ماجۃ والدارمی۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کانت ید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الیمنی لطہورہ وطعامہ۔ گفت عائشہ بود دست راست آن حضرت صلی علیہ وسلم براے پاکی وچیزہاے کہ بہ نزاہت ونظافت تعلق دارد واز براے طعام کہ یکے از افراد آنست۔ وکانت یدہ الیسرے لخلائہ وما کان من اذی۔ وبود دست چپ وے براے متوضاے او وآنچہ بدان تعلق دارد از استنجا ومانند آن وآنچہ باشد از جنس پلیدی ومکروہات۔ رواہ ابوداود۔ وعنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ذہب احدکم الی الغائط فلیذہب معہ بثلثۃ احجار۔ چون برود یکے از شما بسوے آنجا پس باید کہ ببرد باخود سہ سنگ را۔ یستطیب بہن۔ کہ استنجا کند وپاک گرداند بانہا۔ فانہا تجزی عنہ۔ زیرا کہ بدرستی سہ سنگ بسندگی میکند براے او از استعمال آب یعنی چون بسہ سنگ پاک گردانید وازالہ عین نجاست کرد در اصل طہارت وجواز صلوۃ حاجت بآب نیست واگر آب نیز کند مستحب ست چنانکہ در فصل ثالث از حدیث ابی ایوب بیاید وبعض گفتہ اند کہ سنت ست در زمان ما چنانکہ بیہقی از حدیث امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ آوردہ کہ فرمود آنہا کہ پیش از شما بودہ اند می انداختند مانند پشک شتر چیزے وحاجت نبود ایشان را بآب اما شما می ریند ریدنی۔ رواہ احمد وابوداود والنسائی والدارمی۔ وعن ابن مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تستنجوا بالروث ولا بالعظام۔ استنجا مکنید بسرگین واستخوانہا۔ فانہا زاد اخوانکم من الجن۔ زیرا کہ روث وعظام توشہ وخوراک برادران شماست کہ جن اند ودر بعض روایات آمدہ است کہ استخوان خوراک جنیان ست وروث خوراک چاروا ہاے ایشان واضافت مجموع بر جن درست ست کہ چاروا ہاے ایشان تابع ایشان ست وطیبی از حاکم در دلائل النبوۃ آوردہ کہ جن استخوانے نمی یابند مگر آنکہ بران گوشتے ست کہ نخست داشتہ است ورو ثے نہ مگر آنکہ در روے دانہ ہاست کہ در نخست خوردہ۔ رواہ الترمذی والنسائی الا انہ لم یذکر۔ لیکن نسائی ذکر نکردہ است این لفظ را کہ۔ زاد اخوانکم من الجن۔ وعن رویفع بن ثابت قال قال لی رسول اللہ۔ گفت رویفع بضم را وفتح واو وکسر فا کہ صحابی ست ومعدود ست در مصریان امیر گردانید اورا معاویہ بطرابلس پس غزا کرد افریقیہ را سنۃ سبع واربعین ومرد بشام سنۃ ست وخمسین گفت گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا رویفع لعل الحیوۃ ستطول بک بعدی۔ اے رویفع شاید کہ زندگانی دراز گردد ترا پس از من ودریابی مردمانے را کہ بکنند عادات ورسوم جاہلیت را وترک دہند بعض اعمال سنت را۔ فاخبر الناس ان من عقد لحیتہ۔ پس خبر دہ مردم را کہ ہر کہ گرہ زند ریش خود را اکثر برانند کہ مراد مرغول گردانیدن ریش ست بتکلف وعلاج وسبب نہی آنست کہ این تشبیہ است بعض آنہا یکہ نہ از اہل دین مسلمانی اند مثل اہل کتاب

دحز ایشان از جهال و بعض گفته اند که عادت اهل جاهلیت بود که آن را در معرکه‌های جنگ میکردند بقصد عجب و تکبر و اهل عجم
نیز میکردند پس نهی کرده شد از ان و بعض گفته اند مراد عقد لحیه و ستر جه است تا راه زنند و روی بپوشند تا مردم نشناسند
او تقلد وترا یا کسی که قلاده سازد و در گردن بندد و زه را گفته اند که اهل جاهلیت در گردن اسپان زه می بستند و اعتقاد میکردند
که این سبب نارسیدن وزیان ناکردن چشم زخم ست پس نهی کرده شد از ان بجهت تنبیه برانکه تدبیر تغییر نمیکند تقدیر را و بعض
گفته اند مراد بربستن جرسهاست در گردن اسپ یا بستن مهره‌ها در گردن طفلان از برای دفع چشم بد۔ او استنجی برجیع دابة
او عظم۔ یا استنجا کند به پس افگندهٔ چارپایان یا باستخوان۔ فان محمدا منه بری۔ پس بدرستی که محمد از مرد این کار کننده بیزار ست ازینجا
معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و مکروهات اگرچه از کبائر نباشد سبب بیزاری و بی رضائی جناب نبوت ست ارتکاب
کبائر و فواحش را خود چه گویند۔ رواه ابوداود۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکتحل فلیوتر
کسی که سرمه کشد در چشم باید که ایتار کند یعنی بعدد طاق کشد و این را دو طریق ست یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد و این طریق
اصح و اشهر ست دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ و آخر یک میل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع وتر شود و
ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضی این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح و تفضیل جانب یمین و اول صحیح تر ست
و بر هر تقدیر این امری واجب نیست بلکه احسن و اولی ست و بنده در ان اختیار دارد چنانچه فرمود۔ من فعل فقد
احسن ومن لا فلا حرج۔ کسی که بکند ایتار را پس تحقیق نیک کرده باشد و کسی که نمیکند پس نیست بزه و گناه و تنگی۔ ومن استجمر
فلیوتر۔ و کسی که استعمال حجاره کند در استنجا پس باید که ترکند و بعض از استجمار استعمال بخور نیز اراده کرده اند۔ من فعل
فقد احسن ومن لا فلا حرج۔ کسی که بکند پس تحقیق نیک بکند و کسی که نکند پس نیست حرج و این حدیث مؤید مذهب حنفی
ست که تثلیث احجار واجب نیست۔ ومن اکل فما تخلل فلیلفظ وما لاک بلسانه فلیبتلع۔ و کسی که بخورد طعامی پس
چیزی که بخلال از دندان بکشد پس باید که بیندازد آن را و چیزی که بخاید و بیرون می آرد از گوشه‌های دهن پس باید که
فرو برد و علت دران آنست که آنچه بخلال از دندان برآید غالب مخلوط بخون میباشد بخلاف آنچه از گوشهٔ دهان برآرد و اگر
بیقین باشد که خون آلوده نیست حلال ست در هر صورت و اگر خون آلوده است بیقین در هر دو حرام ست و محمول بر صورت
عدم یقین ست آنکه فرمود۔ من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج۔ و بعض گفته اند که علت در هر دو استقذار و کراهت طبع است کراهت
در اول در فرو بردن ست و در ثانی در انداختن و باوجود آن مخیر ست اگر بکند نیک است و اگر نکند حرجی نیست۔ ومن اتی الغائط فلیستتر و کسی
که بیاید آبخانه را پس باید که پرده کند تا پوشیده شود در دستی و کشف عورت نشود۔ فان لم یجد الا ان یجمع کثیبا من رمل
پس اگر نیابد چیزی را که پرده کند بدان مگر همین قدر که جمع کند تلی را از ریگ فلیستدبره۔ پس باید که پس خود کند آن
تل ریگ را و پشت بجانب وی کرده بنشیند تا پرده گردد مراو را و اختیار استدبار بجهت آنست که در پیش بدامن جامه پرده
میتوان کرد و آسان ست کردن آن۔ فان الشیطان یلعب بمقاعد بنی آدم۔ بزه کردن اگرچه بر ریگ باشد برای آن فرموده شد

کہ شیطان بازی میکند بہ نشستنگاہ آدمیان و مراد ببازی کردن شیطان برداختن پردہ از پیش وکشادن و برہنہ کردن عورت ایشان و انداختن شان بول برتن و جامۂ ایشان و نیز آدمی چون پردہ نکند و ستر عورت نماید در وسوسہ می اندازد مردم را بنظر کردن بعورت پس پردہ باید گرفت تا راہ وسوسۂ شیطان بستہ گردد و این پردہ کردن بریگ و این ہمہ تکلف و مبالغہ کردن امرے واجب نیست بلکہ من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج - کسیکہ بکند خوب میکند و کسیکہ نکند حرج نیست - رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ والدارمی وعن عبد اللہ بن مغفل - بضم میم و فتح غین معجمہ و فتح فاے مشددہ صحابی ست از اصحاب شجرہ ساکن شد مدینہ را بعد ازان رفت بہ بصرہ و بنا کرد آنجا خانۂ و وفات یافت در آن روایت میکند از وے حسن بصری و غیر وے مات سنۃ تسع و ستین خمسین - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبولن احدکم فی مستحمہ باید کہ بول نکند یکے از شما در غسل گاہ خود و استحمام در اصل آب گرم غسل کردن ست پس ازان بر مطلق غسل اطلاق کردند اگرچہ بآب سرد بود - ثم یغتسل فیہ - پس تر وے غسل میکند دران جا بگا یعنی دور ست از عاقل کہ بول کند در جاے غسل پس ازان غسل کند در انجا - او یتوضأ فیہ - یا وضو میکند در انجا این چنین باید کہ نکند فان عامۃ الوسواس منہ - زیرا کہ اکثر وسواس ازینجا پیدا میشود کہ چون بول کند در جاے و باز ہمانجا غسل کند زیرا کہ آن جا نجس میگردد و از انجا چکیدہ ہاے آب بروے می افتد در وسواس می افکند و رفتہ رفتہ متمکن میگردد و این در جائیست کہ آب را در وی نمی دارد و جاے سخت ست و اگر جائیست کہ آب بدر میرود و ریگستان ست باکے نیست و بر ہر تقدیر نہی برائے تنزیہ است نہ تحریم - رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی الا انہما لم یذکرا - مگر این ست کہ ترمذی ونسائی ذکر نکردہ اند این لفظ را کہ - ثم یغتسل فیہ او یتوضأ فیہ - ہمین مقدار آوردہ اند کہ در جا نگاہ غسل بول نباید کرد و علت ہمین ست کہ وقتے دیگر در انجا غسل کردہ میشود یا وضو ساختہ میشود و باعث حدوث وسواس میگردد لیکن بصریح ذکر کردہ اند - وعن عبد اللہ بن سرجس - بفتح سین مہملہ اولے و اخری و کسر جیم بروزن نرگس صحابی ست متاخر الاسلام بصری ست و حدیث او در ایشان ست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبولن احدکم فی جحر - باید کہ بول نکند یکے از شما در سوراخ و جحر بتقدیم جیم مضمومہ بر حاے ساکن سوراخ جانوران خزندہ و گزندہ و علت نہی آنست کہ شاید مارے یا کژدمے در سوراخ باشد کہ بگزد و نیز میگویند کہ سوراخہا مسکن جن میباشد شاید کہ ضررے رسانند و در حکایات آمدہ است کہ سعد بن عبادہ از کبار انصار ست در سوراخے بول کرد و خبیان او را کشتند و آواز در دادند و شعرے خواندند کہ مضمونش این ست کہ ما کشتیم سعد بن عبادہ را و انداختیم دو تیر کہ خطا نکردند دل او را - رواہ ابوداؤد والنسائی - وعن معاذ رض از اکابر صحابہ و عظماء انصار است و احوال شریف وے در بعض مواضع نوشتہ شدہ است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتقوا اللاعن الثلثۃ - بپرہیزید سہ کار را کہ محل لعنت و مظنہ آنند - البراز فی الموارد - یکے آبخانہ کردن در جاہائیکہ مردم فرود می آیند و مجلس گاہ ایشان آنست یا مراد بموارد جاہائیکہ آبے ست مثل چشمہ و جوے کہ مردم بجہت آب آنجا فرود آیند - وقارعۃ الطریق - دوم در راہیکہ جاے پاکوب مردم ست یعنی محل مرور ایشان - والظل - و سوم در زیر درختے کہ مردم در سایۂ او می نشینند و بخواب میروند - رواہ ابوداؤد

وابن ماجہ۔ **وعن ابی سعید**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لایخرج الرجلان یضربان الغائط۔ باید کہ بیرون نیایند دو مرد کہ میروند بسوے آبخانہ و می نشینند۔ کاشفین عن عورتہما۔ کشادہ و برہنہ کنندہ اندام نہانی خود را۔ یتحدثان۔ در حالتے کہ سخن میکنند بیکدیگر۔ فان اللہ یمقت علی ذالک۔ زیرا کہ خداے تعالے دشمن میگیرد آنہا را برین فعل شنیع دور از مقام شرم ومروت۔ رواہ احمد وابوداؤد وابن ماجۃ۔ **وعن زید بن ارقم**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ہذہ الحشوش محتضرۃ۔ بدرستی کہ این آبخانہ ہا و مزبلہا جاہاے حاضر شدن جن وشیاطین اند وحشوش جمع حش است بفتح حا وضم نیز آمدہ در اصل بمعنی بستان ونخلستان وعادت مردم بود کہ پیش از بناے آبخانہ ہا در منازل قضاے حاجت آنجا میکردند پس ازان مطلق آبخانہ ہا را نام شد۔ فاذا اتی احدکم الخلاء فلیقل پس چون بیاید یکے از شما آبخانہ را باید کہ پناہ بجوید بخدا از خبائث جن وبگوید این کلمہ را۔ اعوذ باللہ من الخبث والخبائث۔ تصحیح لفظ وتحقیق معنی این کلام در فصل اول در حدیث ثالث معلوم شد۔ رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ۔ **وعن علی** رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ستر ما بین اعین الجن وعورات بنی آدم۔ پردہ میان چشمہاے جن واندام شرم آدمیان۔ اذا دخل احدہم الخلاء۔ چون خواہد کہ در آید یکے از ایشان محل قضاے حاجت را۔ ان یقول۔ این ست کہ بگوید۔ بسم اللہ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب واسنادہ لیس بقوی۔ گفتہ است ترمذی کہ این حدیث غریب واسناد وے قوی نیست زیرا کہ یکے از راویان وے محمد بن حمید رازی ست ومردم را اختلاف ست کہ ثقہ است یا نہ۔ **وعن عائشۃ**۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا خرج من الخلاء قال۔ گفت عائشہ کہ چون می برآمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از متوضا می گفت۔ غفرانک۔ یعنی می طلبم خداوندا از تو آمرزش ترا و در معنی این کلمہ دو وجہ گفتہ اند یکے آنکہ آمرزش میخواہد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت یا از تقصیر در وفاے شکر نعمت گوارش طعام وباقی داشتن انچہ سود کند وبیرون افگندن انچہ زیان دارد چنانکہ از حدیث انس کہ در فصل ثالث آید معلوم گردد وبعضے از مشائخ گفتہ اند کہ ذکر مناسب این حال آن ست کہ اندیشہ کند در احتیاج وتدنس خود وتنزہ وتقدس حق سبحانہ از نقائص وعیوب۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ والدارمی۔ **وعن ابی ہریرۃ**۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی الخلاء اتیتہ بماء فی تور او رکوۃ۔ گفت ابو ہریرہ رض آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون می آمد خلا را می آوردم من او را آب در تور بفتح تا و سکون واو آوندے خرد از روے یا سنگ کہ آب خوردہ میشود در وے وگاہے وضو نیز ساختہ میشود یا در رکوہ بفتح را و کسر و ضم نیز آمدہ وسکون کاف آوندے از چرم کہ آب خوردہ میشود و وضو ساختہ میشود در وے و در شرح جامع الاصول گفتہ ولو خرد از چرم کہ آن را صوفیہ ہمراہ دارند واو براے شک راوی ست یا مراد آن ست کہ گاہے دران ظرف می آوردم وگاہے درین۔ فاستنجی۔ پس استنجا میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بآن آب۔ ثم مسح یدہ علی الارض۔ پس تر می مالید دست خود را بر زمین بعد از استنجا بقصد مبالغہ در تنقیہ وتطہیر در شستن دست۔ ثم اتیتہ باناء آخر۔ پس تر می آوردم آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را آب در آوندے دیگر۔ فتوضأ۔ پس وضو میکرد گفتہ اند کہ معنی این

حدیث آن نیست کہ وضو بہ بقیہ آب استنجا درست نیست یا در آن ظرف کہ استنجا کردہ وضو نکند اتفاقاً آب نماندہ بود یا کمتر از قدر کفایت ماندہ پس آب دیگر در ظرف دیگر آوردہ وبعضے ازین حدیث چنان فہمیدہ اند کہ اگر آوند وضو جز آوند استنجا باشد مستحب ست واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد وروی الدارمی والنسائی معناہ۔ وروایت کرد دارمی ونسائی معنی این حدیث را بلفظے دیگر۔ **وعن الحکم بن سفیان** ثقفی ست وبعض گفتہ اند نام او سفیان بن حکم ست حدیث او در وضو ست ودر سماع او از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اختلاف ست ابن عبد البر گفتہ کہ سماع او نزد من صحیح ست ودر کاشف گفتہ او را صحبت ست وحدیث او مضطرب ست وبخاری گفتہ کہ وے در نیافتہ است آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم واللہ اعلم۔ قال کان النبی۔ بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا بال توضأ ونضح فرجہ۔ چون بول میکرد وضو میساخت وآب میپاشید فرج خود را۔ رواہ ابوداؤد والنسائی۔ وگفتہ اند کہ مراد موضع فرج ست از ازار وبعض گفتہ اند کہ مراد بپاشیدن آب فرج را شستن فرج است بآب استنجا یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد بآب وضو میساخت وصحیح آنست کہ مراد پاشیدن آب ست بعد از وضو برائے دفع تطرق وسواس کہ اگر تری در ازار یافتہ شود در وسواس نیفتد وحوالہ بکند آن را بآب کہ پاشیدہ بود واین سد طریق وسواس ست تا راہ نیابد وتعلیم امت ست بآن والا آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم معصوم ومطہر ست از وسواس کذا قالوا وبعض گفتہ اند کہ برائے دفع نزول بول ست تا مبادا تقاطر کند چہ آب قابض بول ست خصوصاً آب سرد ودر روایات دیگر بصریح آمدہ کہ چون وضو میکرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم وفارغ میشد از وضو میگرفت کف آبے ومی پاشید بر فرج خود۔ **وعن امیمۃ**۔ بضم ہمزہ وفتح میم وسکون یا۔ بنت رقیقۃ۔ بضم را وفتح قاف وسکون یائے تحتیہ نیز صحابیہ است معدود است در اہل مدینہ ومادر او رقیقہ خواہر خدیجہ ام المومنین ست ودر کاشف گفتہ کہ رقیقہ ہاشمیہ است۔ قالت کان للنبی صلی اللہ علیہ وسلم قدح من عیدان۔ امیمہ بنت رقیقہ کہ خواہر زادہ ام المومنین خدیجہ رضی اللہ عنہا است روایت میکند کہ بود آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم قدحے از عیدان بکسر عین جمع عود بمعنی چوب ولفظ جمع آوردن باعتبار اجزا است یا باعتبار آنکہ از چوبہائے مختلف بود واللہ اعلم ودر قاموس گفتہ کہ عیدان بالفتح عین درخت خرما کہ بلند باشد واحد وے عیدانہ است واین قدح از چوب درخت خرما بود۔ تحت سریرہ یبول فیہ باللیل۔ نہادہ میشد گاہے این قدح در زیر چارپایہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ میخفت بر آن بول میکرد دران در شب بجہت عذرے از سرما وجز آن واین آن قدح است کہ آوردہ اند کہ شخصے از تشنگان نادانستہ بگمان آب بول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از آن قدح بخورد وتا زندہ بود بوئے خوش از اندام وے یافتہ میشد وتا چند پشت در اولاد او نیز موجود بود۔ رواہ ابوداؤد والنسائی۔ **وعن عمر**۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رآنی النبی۔ گفت عمر دید مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انا ابول قائما۔ من بول میکردم ایستادہ۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ یا عمر لا تبل قائما۔ بول مکن ایستادہ۔ فما بلت قائما بعد۔ عمر رضی اللہ عنہ میگوید پس بول نکردم ایستادہ بعد از آنکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نہی کرد۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ۔ وامت ہمہ اتفاق دارند بر کراہت ایستادہ کردن بول تحریمی یا تنزیہی بجہت لازم آمدن کشف عورت

وتنجس تن و جامہ و ترک مروت واگنکہ مؤلف میگوید رحمۃ اللہ علیہ کہ۔ قال الشیخ الامام محیی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ قد صح عن حذیفۃ قال اتی النبی۔ بتحقیق بصحت رسیدہ است از حذیفہ بن الیمان کہ گفت آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سباطۃ قوم۔ خاکر و بہ گروہے را۔ فبال قائما۔ پس بول کرد ایستادہ۔ متفق علیہ قیل کان ذلک لعذر۔ گفتہ شدہ است در توجیہ این حدیث کہ بود این بول کردن انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ بجہت عذرے و این عمل در عہد جاہلیت بود کہ بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ مبعوث بود از براے تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفتہ بول کردن عمر رضی اللہ عنہ یا از بقایاے عادت جاہلیت بود یا بجہت عذرے کہ او را نیز عارض شدہ بود اما عذریکہ مر انحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم اثبات آن میکنند بعض گویند وردے بودہ در استخوان صلب وے کہ بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعض گویند کہ عرب استشفا میکنند و علاج می نمایند در دفع وجع صلب بایستادہ بول کردن۔ امام شافعی برین رفتہ و حاکم حدیث از ابن عمر آوردہ کہ بول کرد انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ بجہت دردے کہ در درون دوز انوے وے بود کذا قال الشیخ ابن حجر و بعض گویند عذر آن بود کہ براے نشستن جاے نبود بحکم ضرورت ایستادہ کرد زیرا کہ جاے آن از یکجانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بران ممکن نبود مگر آنکہ جانب بلند را پس پشت کنند و درین ہنگام کشف عورت لازم آید بر جماعہ کہ از ان راہ میگزرند و اگر جانب بلند را روی آرد بیم افتادن دارد و سباطہ در غالب نرم و بلندی باشد و قابلیت نشستن ندارد و بعض گفتہ اند کہ فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم براے بیان جواز و تعلیم امت بود و آسانی کردن بر ایشان چون اول نہی کرد کہ ظاہر در تحریم ست خواست کہ بیان کند کہ نہی تنزیہی ست و در فعل آن نیز رخصت ست و در عذر عمر رضی اللہ عنہ وجہ دیگر نیز گفتہ اند کہ وے گفتہ است کہ ایستادہ بول کردن نگاہ دارندہ تر است و بر اپس تواند کہ دران وقت او را علتے عارض بود کہ بدان ملاحظہ شدت کہ چیزے از جانب دیگر بدر آید و باوجود آن نہی کرد از ان و اما در فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاشا کہ مثل این توہم توان کرد و تکلم توان نمود واللہ اعلم

الفصل الثالث

عن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت من حدثکم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یبول قائما۔ عائشہ رضی گفت ہر کہ خبر دہد شما را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بول میکرد ایستادہ۔ فلا تصدقوہ۔ پس راست گو ندانید او را۔ ماکان یبول الا قاعدا۔ زیرا کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بول نمی کرد مگر نشستہ۔ رواہ احمد والترمذی والنسائی۔ تطبیق این حدیث با حدیث حذیفہ آن ست کہ عائشہ رض خبر از علم خود میدہد کہ درون خانہ مشاہدہ میکرد و در انجا ہرگز ندیدہ کہ ایستادہ بول میکردہ باشد و انچہ حذیفہ دید در بیرون بود و آن نیز نادر بود و مبنی بر عذر کہ بیان کردہ شد و نادر حکم معدوم دارد و انچہ مبنی بر اعذار ست بیرون از دائرۂ اعتبار ست۔ وعن زید بن حارثۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان جبرئیل علیہ السلام اتاہ فی اول ما اوحی الیہ۔ زید بن حارثہ مولاے انحضرت کہ او را متبناے آنحضرت میگفتند و زوج زینب بود و نام او در قرآن مذکور است و ذکر او در باب مناقب اہلبیت در آخر کتاب بیاید روایت میکند از آنحضرت کہ جبرئیل آمد او را در آغاز وحی فرستادن

بسوئے او۔ فعلمہ الوضوء والصلوٰۃ۔ پس تعلیم کرد جبرئیلؑ آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم وضو را و نماز را و این تعلیم فعلی بود
کہ جبرئیلؑ وضو کرد و نماز گزارد و بحضرت نمود و باین طریق تعلیم کرد چنانچہ در روایات آمدہ است و تعلیم بفعل آسان تر ست
از تعلیم بقول۔ فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفۃ من الماء فنضح بہا فرجہ۔ ظاہر عبارت آنست کہ ضمائر راجع بجبرئیل باشد و معنی
آن باشد کہ ہرگاہ فارغ شد جبرئیلؑ از وضو گرفت کفے از آب پس پاشید و تر کرد بآن اندام شرم خود را یعنی آن موضع ازار را برائے
تعلیم آن حضرت و جبرئیلؑ دران ہنگام متمثل بصورت بشر بود کہ برائے تبلیغ وحی و تعلیم احکام برآن حضرت آمدہ بود و تواند کہ
ضمائر راجع بآنحضرت باشد و تقدیر کلام چنین بود کہ تعلیم کرد جبرئیل وضو را و گرفتن کفے از آب بعد از وضو پاشیدن
آن بر فرج پس وضو کرد آن حضرت بعد از دیدن فعل جبرئیلؑ و ہرگاہ فارغ شد از وضو گرفت از آب پس پاشید
آنرا بر فرج و غرفہ بفتح غین یکبار کف آب گرفتن و بضم غین آب در کف گرفتہ شدہ و این معنی درین جا ظاہر تر ست ولیکن
روایت فتح مشہور تر ست۔ رواہ احمد والدارقطنی۔ وعن ابی ہریرۃؓ۔ قال قال رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جاءنی جبرئیل فقال۔ آمد مرا جبرئیلؑ پس گفت۔ یا محمد اذا توضأت فانتضح۔ اے محمد
چون وضو کنی تو بپاش یعنی فرج خود را۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وسمعت محمدا یعنی البخاری یقول۔ ترمذی
این حدیث را غریب گفتہ و گفتہ کہ محمد بن اسمٰعیل بخاری را شنیدم کہ می گفت۔ الحسن بن علی الہاشمی الراوی منکر الحدیث
حسن بن علی بن ربیعۃ بن الحارث بن عبد المطلب کہ راوی این حدیث ست منکر الحدیث ست و معنی حدیث منکر
در مقدمہ معلوم شد و احمد و نسائی و ابوحاتم و دارقطنی او را ضعیف میدارند۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت
بال رسول اللہ۔ گفت عائشہؓ بول کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقام عمر خلفہ بکوز من ماء۔ پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کوزہ از آب در دست گرفتہ۔ فقال ما ہذا۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیست این
آب یا عمر و برائے چہ گرفتہ ایستادہ ان را۔ فقال ماء تتوضأ بہ۔ پس گفت عمر آبے ست کہ وضو میکنی تو بدان۔ قال۔
گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما امرت کلما بلت ان اتوضأ۔ امر کردہ نشدہ ام من از درگاہ الٰہی بطریق ایجاب کہ وضو
بکنم ہر وقت کہ بول کنم۔ ولو فعلت لکان سنۃ۔ و اگر میکردم بطریق لزوم و دوام ہر آئینہ میشد سنت موکدہ در حکم واجب کہ مردم
در آن حرج میکشیدند و ازینجا معلوم میشود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گاہے ترک میداد اولے و افضل را بجہت تخفیف است
و آسانی برایشان۔ رواہ ابوداؤد و ابن ماجۃ۔ وعن ابی ایوب وجابر وانس ان ہذہ الآیۃ لما نزلت۔ روایت ست
ازین سہ صحابی رضی اللہ عنہم کہ این آیت ہرگاہ کہ فرود آمد۔ فیہ رجال یحبون ان یتطہروا واللہ یحب المطہرین۔ درین مسجد
یعنی مسجد قبا مردانند کہ دوست میدارند مبالغہ کردن در طہارت را و خدا دوست میدارد مبالغہ کنندگان را در طہارت
و مراد بدان گروہ انصار اند۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا معشر الانصار ان اللہ قد اثنی علیکم فی الطہور۔
اے گروہ انصار بدرستی کہ خداے تعالے بتحقیق ستایش کردہ است بر شما در طہارت کردن و مبالغہ در آن۔ فما طہورکم۔

پس چیست طہارت شما وچگونہ میکنید آن را ومبالغہ مینمائید دران - قالوا نتوضأ للصلوٰۃ - گفتند گروہ انصار وضو میکنیم برائے
نماز - ونغتسل من الجنابۃ - وغسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکہ ہمہ مسلمانان این چنین میکنند - ونستنجی بالماء - واستنجا میکنیم
باآب یعنی بعد از استنجا باحجار ودرین مبالغہ است در طہارۃ ومخصوص بود بایشان - قال فہو ذاکم - گفت آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم پس این ثنا گفتن حق تعالےٰ بر شما بجہت مبالغہ بسبب این بود - فعلیکموہ - پس لازم گیرید شما آن را - رواہ ابن ماجۃ
وعن سلمان - رضی اللہ عنہ - قال قال بعض المشرکین - گفت سلمان فارسی کہ گفت یکے از مشرکان - وہو یستہزئ -
وحال آنکہ آن مشرک استہزاء وسخریت وخندہ میکرد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین فعل - انی لاری صاحبکم یعلمکم - بدرستی کہ من
ہر آئینہ می بینم یار شما را کنایت است از وجود شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میکند کہ تعلیم میکند شما را چیزہائے حقیر خسیس را - حتی
الخراءۃ - تا روش نشستن با بجانہ وکیفیت وآداب آن وخراءۃ بکسر خاء معجمہ بد برائے قضائے حاجت نشستن وہیئت آن
واکثر رواۃ بفتح خا میخوانند وقصر وخرا بضم خا وہمزہ پس انگندہ آدمی وخرآن - قال اجل - گفت سلمان گفتم آرے میکند روش وآداب
ابجانہ نشستن را واین بجائے استہزاء وخندہ نیست بلکہ از کمال شفقت ورحمت اوست برامت وبیان حق وہدایت صراط مستقیم
پس ازان بیان کرد سلمان رضی اللہ عنہ آداب خلا واحکام استنجا را وگفت - امرنا ان لانستقبل القبلۃ - امر کرد مارا کہ روے
نکنیم بجانب قبلہ در وقت نشستن بقضائے حاجت - ولانستنجی بایماننا - واستنجا نکنیم بدستہائے راست خود - ولانکتفی بدون ثلثۃ
احجار - وبس نکنیم کمتر از سہ سنگ کہ - لیس فیہا رجیع ولاعظم - نیست دران سرگین ونہ استخوان - رواہ مسلم واحمد واللفظ لہ مضمون این حدیث مسلم
واحمد ہر دو روایت کردہ اند ولفظ مر احمد راست ومسلم بعبارت دیگر آوردہ - وعن عبد الرحمن - وروایت است از عبد الرحمن -
بن حسنہ بفتحات نام مادر اوست ونام پدر او عبد اللہ مطاع ست مشہور بہ نسبت مادر شدہ صحابی ست شنید ابو موسی اشعری را - قال خرج
علینا رسول اللہ - گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم وفی یدہ الدرقۃ - وبود در دست آنحضرت صلعم درقہ بدال وراو قاف مفتوحات
سپر از چرم کہ در وے نہ چوب بود ونہ پے - فوضعہا - پس نہاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن سپر را وحائل گردانید آن را درمیان خود ومردم - ثم جلس - پس
پستر نشست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - فبال الیہا - پس بول کرد بسوئے آن سپر - فقال بعضہم - پس گفت یکے از منافقان کہ حاضر بود ازانجا -
انظروا الیہ یبول کما تبول المرأۃ - نگاہ کنید بجانب این مرد بول میکند پردہ در پیش فرج خود گرفتہ چنانکہ بول میکند زن - فسمعہ النبی - پس
شنید این سخن را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال ویحک - وائے برتو ای مرد بیچارہ وویح کلمہ ایست کہ در مقام اظہار ترحم وشفقت گویند
ودردناکی برکسے کہ در مہلکہ افتادہ باشد کہ مستحق آن نبود بخلاف ویل کہ برائے کسے ست کہ مستحق مہلکہ بود واین مقام اگرچہ مقام آن
بود کہ گویند ویلک اما این از غایت حلم وخوش خلقی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ فرمود ویحک - اما علمت ما اصاب صاحب
بنی اسرائیل - آیا ندانستی تو کہ چہ رسید یار ومصاحب بنی اسرائیل را یعنی یکے از ایشان را - کانوا اذا اصابہم البول - بودند
بنی اسرائیل بحکم دین وشریعت خود کہ چون میرسید بدن یا جامہ ایشان را بول - قرضوہ بالمقاریض - می بریدند آن موضع از
بدن را یا جامہ را بکاردہا - فنہاہم - پس منع کرد وباز داشت آنکس ایشان را - فعذب فی قبرہ - پس عذاب کردہ شد آن شخص

در قبر تش بجہت نہی کردن او از این فعل تشبیہ کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انکار این منافق حجاب وستر را با وجود بودن آن امرے معروف
ومستحسن نہی کردن اسرائیلی قطع محل نجاست را کہ امرے مشروع ومعروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب را ودر اینجا مبالغہ
دیگرست در تقبیح و مذمت این شخص منافق کہ منع دینی صاحب بنی اسرائیل مذموم وقبیح بود بحکم شریعت ولیکن با قطع نظر آن بحکم طبع قطع ذکر
کہ سبب تقصیر در نفس و مال ست محل منع و انکار می نماید و مظنہ آن ہست کہ او را در اینجا معلم و در وا رند و تعذیب نکنند اما ستر وحجاب در بول
امرے محمود ومستحسن ست شرعاً وعقلاً وانکار آن در غایت قباحت و وقاحت و سبب نشد بد تعذیب - رواہ ابو داؤد و ابن ماجۃ - روایت
کرد این حدیث را ابو داؤد و ابن ماجہ از عبد الرحمن بن حسنہ - ورواہ النسائی عنہ عن ابی موسیٰ و روایت کرد آن را نسائی از عبد الرحمن
مذکور از ابی موسی اشعری - وعن مروان الاصغر ہمچنین آمدہ است در تاریخ بخاری بے نسبت تابعی ست ثقہ از تابعین بصرہ
روایت کردہ مراو را مسلم و بخاری یک حدیث - قال رایت ابن عمر اناخ راحلتہ مستقبل القبلۃ - مروان اصغر کہ ثقہ است و از طبقہ رابعہ
از تابعین گفت دیدم ابن عمر را کہ بنشاند شتر بار بردار خود را بجانب قبلہ - ثم جلس یبول الیہا - پس تر نشست در حالیکہ بول میکند بجانب
قبلہ یا راحلہ نقلت - پس گفتم من - ابا عبد الرحمن کنیت ابن عمر است - الیس قد نہی عن ہذا - آیا نیست کہ تحقیق نہی کردہ شدہ است
ازین یعنی از بول کردن بجانب قبلہ - قال بلیٰ انما نہی عن ذلک فی الفضاء - گفت ابن عمر نہی کردہ نشدہ است از بول کردن بسوے قبلہ مطلقاً
بلکہ نہی کردہ شدہ است از آن اگر در جائے کشادہ وصحرا کہ در میان تو وقبلہ چیزے حائل نباشد - فاذا کان بینک وبین القبلۃ شئی یسترک -
پس چون باشد میان تو ومیان قبلہ چیزیکہ ستر کند ترا وحائل باشد - فلا باس - پس نیست باک - رواہ ابو داؤد - وعن انس - قال
کان النبی - بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا خرج من الخلاء قال - چون بیرون می آمد از آبخانہ میگفت - الحمد للہ الذی اذہب عنی الاذیٰ شکر
مر خدائے را کہ بیرون برد از من چیزے کہ برنجاند و آزردہ گرداند و مکروہ آید بر نفس کہ عبارت از فضلات ست کہ بقائے آن در معدہ سبب
ایذا وہلاک ست - وعافانی - وصحت داد وبرہانید مرا از احتباس آن یا بر آمدن رودہ ہا ہمراہ آن - رواہ ابن ماجۃ - وعن
ابن مسعود - قال لما قدم وفد الجن علی النبی - ہرگاہ کہ قدوم آوردند ایلچیان پری بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قالوا - گفتند - یا رسول اللہ انہ
امتک ان یستنجوا بعظم او روثۃ او حممۃ - بضم حائے مہملہ وفتح میمین نہی کن امت خود را از استنجا کردن ایشان باستخوان یا سرگین یا انگشت
فان اللہ جعل لنا فیہا رزقاً - زیرا کہ خدائے تعالیٰ گردانیدہ است برائے ما در این سہ چیز روزی استخوان خوراک ایشان و سرگین علف
چاروا ہائے ایشان ست وانگشت احتمال ہر دو دارد و تصریحے در اینجا نیست یا ہم واللہ اعلم - فنہانا رسول اللہ - پس نہی کرد مارا پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم عن ذلک - ازان - رواہ ابو داؤد -

باب السواک

سواک در لغت بمعنی مالیدن وسواک بکسر سین مالیدن دندان بچوب و بر چوبے کہ بدان بمالند نیز اطلاق کنند چنانچہ مسواک
ومسواک کردن سنت است باتفاق خصوصاً نزد وضو ونزد نماز نیز نزد شافعی وپیش از فجر وظہر موکد ترست وگویند کہ چہل حدیث در فضل
مسواک وارد شدہ است ومنافع مسواک در بدن ودہن بسیارست ومسواک کردن در محافل نزد بیرون آمدن آب حلق ودہان بکراہ

داشته اند خصوصاً نزد علماء و کبرا و مسواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن ست و نزد وضو و قرأت قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب خواب یا بیخوابی یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوے و مانند آن مستحب تر ست و مسواک باید که از درخت تلخ باشد و از اراک بهتر ست و احادیث نیز دران واقع شده و در ستبری بچون خنصر باید و در درازی مقدار شبرے باید که بر عرض کنند نه طول که موجب سوده گشتن گوشت دندان ست و در بعضی روایات عرضاً و طولاً هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک پیدا نشود یا یکے دندان ندارد انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس حدیثے درین باب نیز روایت کرده و از عائشه رضی الله عنها نیز آمده و بجامه که درشت باشد نیز درست

الفصل الاول عن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی - اگر نمی بود بیم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را - لامرتهم بتاخیر العشاء - هر آئینه واجب میگردانیدم بر ایشان تاخیر کردن عشا را و در حدیث دیگر بیاید که تا ثلث و نیم شب - و بالسواک عند کل صلوة - و واجب میگردانیدم مسواک کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دال ست که مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب ست و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که براے هر نماز مسواک مستحب دارند و نزد ما مراد وقت هر نماز ست براے وضو و نزد انصاف این معنی ظاهر تر ست چه مسواک براے هر تحریمه نماز چنانکه شافعیه گویند متعسر ست خصوصاً بر وجه مسنون والله اعلم - متفق علیه - وعن شریح بن هانی - از کبار تابعین و ثقات ایشان ست ولادت او در زمان آنحضرت ست کنیت کرد آن حضرت پدر او را بوے چون قدوم آورد پدر روے بر آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او بابوالحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران هستند گفت نعم شریح و عبدالله و مسلم فرمود بزرگ ترین ایشان کدام ست گفت شریح گفت فانت ابو شریح و شریح از جملهٔ اصحاب علیؓ ست و در وقائع جمل و صفین با وے بود ثقه معمر عابد قتل سنة ثمان و سبعین - قال سألت عائشة - گفت پرسیدم عائشه را رضی الله عنها - بای شیء کان یبدأ رسول الله - بکدام چیز و بچه کار آغاز میکرد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذا دخل بیته - چون می درآمد خانهٔ خود را یعنی نخست کارے که بسبب آن از درآمدن در خانه میکرد چه چیز بود - قالت بالسواک گفت عائشه ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه می درآمد مسواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف وے و حسن معاشرت با اهل بود شاید که بجهت طول مکث در مجلس و محادثه با مردم تغیرے در دهان شریف راه یافته باشد و ازاله آن بسواک اهم و اقدم میداشت و این در حقیقت تعلیم ست مرامت را بحسن معاشرت با اهل در غایت نظافت و نزاهت در اختلاط و صحبت با ایشان و قول طیبی که گفت که در راه خانه سکوت می ورزید و بآن جهت تغیری در دهان شریف راه می یافت خالی از غرابتی نیست چه راه از مجلس که در اغلب احوال در مسجد بوده یا در حوالی آن قدر نیست که بسکوت دران تغیری در دهان راه یابد و بعضی گویند که ابتدا بسواک کنایت ست از گزاردن نماز نفل که در وضوے آن مسواک میکرد یعنی چون در خانه در آمدے اول کارے که کردے نماز نفل بود والله اعلم - رواه مسلم - وعن حذیفة - رضی الله عنه - قال کان رسول الله - گفت حذیفه بن الیمان بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذا قام للتهجد من اللیل - چون بر میخاست از براے نماز تهجد از شب - یشوص - میمالید دمی شست و نیک و پاکیزه میکرد - فاه

بالسواک۔ رسیدن تہجد را بمسواک و تہجد بمعنی ترک ہجود ست ہجود بمعنی خواب و چون نماز شب مستلزم ترک خواب ست آن را تہجد گفتند و تہجد بمعنی خواب
نیز آید چنانکہ در قاموس گفتہ و باین معنی نیز اضافت صلوٰۃ بتہجد درست ست زیراکہ این صلوٰۃ نسبتے بخواب دارد۔ متفق علیہ۔
وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشر من الفطرۃ۔ دہ خصلت از فطرت ست و فطرت
بالکسر آفرینش و فطر بفتح در اصل لغت بمعنی شگافتن ست و بمعنی خلقت آید و فاطر بمعنی خالق و بمعنی جبلتے کہ بران مولود زاید کہ بمعنی
تہیؤ و استعداد دین اسلام ست نیز آید چنانکہ گذشت و اینجا فطرت را تفسیر بسنت انبیا کردہ اند کہ قدیم ست و آنچہ اختیار کردہ اند
آن را انبیائے متقدمین و بجہت اتفاق شرائع بران حکم جبلت گرفتہ کہ مخلوق ست بران آدمی سلیم الفطرۃ و فطرت بمعنی دین
نیز آید چنانکہ در کریمہ فطرۃ اللہ التی فطر الناس علیہا بدان تفسیر کردہ اند و در حدیث تفسیر بآن نیز جائز ست و اینہا را سنت
ابراہیم نیز گویند باعتبار آنکہ نخست بر وے نازل شدہ پس از وے انبیائے دیگر اقتدا بوے کردہ اند۔ قص الشارب۔
یکے ازان دہ خصلت کوتاہ کردن سبلت ست و شارب نام موہا ست کہ بر لب زبرین ست و مختار کوتاہ کردن آنہاست
چنانکہ پیدا گردد طرف لب و پست کردن آنہا چنانکہ اثرے ازان بماند و حلق کردن مکروہ است و نزد بسیارے از علما حلق
نیز آمدہ و اصل درین باب این حدیث ست کہ احفوا الشوارب واعفوا اللحی واحفا پست گردانیدن موے لب ست و اختلاف
در حد احفا ست کہ چہ مقدار ست و روایتے کردہ شدہ است از امام ابوحنیفہ کہ شارب بمقدار ابرو باید و غازیان را زیادہ
گذاشتن نیز آمدہ است کہ باعث ہیبت در چشم اعدا ست و زیادہ گذاشتن دنبالہائے بروت کہ آن را سبالہ گویند
نیز آمدہ است و از امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ و بعض صحابہ دیگر منقول ست۔ واعفاء اللحیۃ۔ دوم فرو گذاشتن و وافر گردانیدن
ریش ست و مشہور قدر یکمشت ست چنانکہ کمتر ازین نباید و اگر زیادہ بران بگذارد نیز جائز ست بشرطیکہ از حد اعتدال
نگذرد و اگر دراز گشت بعد از دراز شدن کوتاہ کردن نزد بعض مکروہ است مذہب حسن بصری و قتادہ این ست و نزد بعض
مستحسن و این مذہب شعبی و ابن سیرین ست و حلق کردن لحیہ حرام است و روش افرنج و ہنود و جوالقیان ست کہ ایشان
را قلندریہ گویند و گذاشتن آن بقدر قبضہ واجب ست و آنکہ آن را سنت گویند بمعنی طریقہ مسلوک در دین ست یا بجہت آنکہ
ثبوت آن بسنت ست چنانکہ نماز عید را سنت گفتہ اند۔ والسواک۔ سوم مسواک کردن ست و شرح آن گذشت۔
واستنشاق الماء۔ چہارم آب در بینی کردن ست در وضو۔ وقص الاظفار۔ پنجم گرفتن ناخنان دست و پا و طریق گرفتن ناخنان
دست آن ست کہ ابتدا از سبابہ دست راست کند و ختم بابہام آن نماید چنانکہ از سبابہ دست راست ابتدا کند و بترتیب
بانگشت خنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ بترتیب تا بابہام وے برسد و ختم بابہام یمنی کند و در پا ابتدا از خنصر پائے
راست تا ابہام وے و باز از ابہام پائے چپ تا خنصر وے چنانکہ در تخلیل رجلین است و نیز گفتہ اند کہ گرفتن ناخنان
روز جمعہ مستحب ست و جزائے نیز دران نقل کردہ اند کہ ہر کہ روز جمعہ ناخنان بگیرد تا جمعہ دیگر از ہر بلا در امان باشد
و بعض علما را شعرے ست در ترتیب آن شعر قلموا الاظفار بالسنۃ والادب ٭ یوم الخمیس خوابس اوخسب ٭ و این حروف

رموز اسامی اصابع ست وبعض گو کردن ناخنان را مستحب داشته اند واگر بیدا از ند نیز باکے نیست وانداختن آن در متوضا ومغتسل مکروه
است وموروث بلاست ودفن ناخن بدندان نیز خوب نیست که موروث فقر وبرص ست کذا قیل وشیخ امام عالم عارف
عبدالوهاب متقی مکی از شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که ایشان خریطه ساخته بودند که در وے از موے وناخن وهرچه
از بدن ایشان جدا شد نگاه میداشتند ووصیت میفرمودند که اینها را در کفن ما همراه کنند شاید که ایشان را در انجا سندے
واستنباطے باشد والله اعلم - وغسل البراجم - ششم شستن براجم وپاک داشتن آنهاست وبراجم نام بندهاے انگشتان
ست وپیچش پوست آنها که چرک ها در انجا جمع شود خصوصاً آنها که کار کنند وانگشتان ایشان درشت وناملسا باشند وشستن تمام
معاطف بدن که مظنه اجتماع اوساخ ست همین حکم دارد مثل ناف وگوش وبغل وامثال آن - ونتف الابط - هفتم بر کندن
موے بغل ست وحلق کردن ونوره زدن نیز جائز ست واولے واوفق بنسبت کسے را که از نخست عادت کرده نتف ست
یا حلق ووجه تخصیص الابط به نتف آنست که وے محل رائحه کریهه است بسبب احتباس ابخره نزد مسامات ونتف مضعف
اصول شعر است وحلق مقوی آن وگفته اند که در بغلهاے شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم موے نبود ودرینجا سخن ست اما وجود رائحه
کریهه واوساخ ومانند آن در سائر بدن مبارک وے نه شاد کلا وهو الطاهر الزکی من الفرق الی القدم علیه از فرق تا قدم همه
جان ست آن نهال ۞ گویا همه از آب حیاتش سرشته اند ۞ بالاتر ازین آنست که نزد قضاے حاجت از وے رائحه طیبه فائح
میشد وفضلات او را زمین فرو میبرد بلکه گفته اند که همه پیغمبران را حال همین بود صلی الله علیه وعلیهم اجمعین **رباعی** خوبان گل گلشن
حیات اند همه ۞ شکر لب وشیرین حرکات اند همه ۞ از آدمیان غرض همین ایشانند ۞ وان باقی دیگر حشرات اند همه ۞ وحلق العانة
هشتم ستردن موهاے عانه است وعانه نام موے ست که بر فرج روید یا موضعے که در انجا روید وستردن موے که بر قبل ودبر گرد
برگرد آنست نیز مستحب ست ونتف ونوره در حکم آنست ودر روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم عانه را تنویر میکرد
والله اعلم وزنان را نتف بهتر است - وانتقاص الماء - نهم کم کردن آب ست واین را دو معنی گفته اند یکے استنجا که آب در وے
صرف مینمایند وکم میکنند چنانکه گفت - یعنی الاستنجاء - واین کلام راوی ست دیگر کم کردن بول باستعمال آب در مذاکیر چه بول
باستعمال آب باز برگردد وبایستد واگر آب استعمال نکنند فرود می آید وتقاطر میکند وبرین وجه انتقاص بقاف ست ودر روایتے
بفا نیز آمده ومعنی آن پاشیدن آب ست بر فرج چنانکه در حدیث عائشه در فصل ثالث از باب ادب الخلاء معلوم شد - قال الراوی
گفت راوی حدیث - ونسیت العاشرة - وفراموش کردم خصلت دهم را - الا ان تکون المضمضة - وگمان نمیبرم مگر آنکه باشد مضمضه
یعنی آب در دهان کردن - رواه مسلم وفی روایة الختان بدل اعفاء اللحیة - ودر روایتے الختان آمده بکسر خاء معجمه بجاے اعفاء
اللحیة این چنین گفته است صاحب مصابیح ومولف میگوید - لم اجد هذه الروایة - نیافتم من این روایت را - فی الصحیحین ولا فی کتاب
الحمیدی - نه در صحیح بخاری ومسلم ونه در کتاب حمیدی که جامع است صحیحین را - ولکن ذکرها صاحب الجامع - ولیکن ذکر کرد این روایت را
صاحب جامع الاصول در کتاب خود - وکذا الخطابی فی معالم السنن - وهمچنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن که نام کتاب او ست -

عن ابی داؤد در بروایۃ عمار بن یاسر۔ وختان سنت ست نزد امام ابوحنیفہ ومالک واحمد واکثر علماء وبعضے از شافعیہ واز شعائر اسلام ست
تا اگر اجتماع کنند اہل شہرے بر ترک آن محاربہ کند امام با ایشان چنانکہ اذان وامثال آن وواجب ست نزد شافعی وبعضے مالکیہ
وجماعہ دیگر از علماء برجال ونساء ووقت ختان بعض گویند روز ہفتم ست چنانچہ عقیقہ ونزد بعض ہفت سال ونزد بعض نہ سال ونزد
بعض ہر وقت کہ خواہند وبالجملہ باید کہ پیش از بلوغ بود خصوصاً نزد ما کہ سنت ست والا بجہت اقامت سنت ترک واجب کہ ستر عورت ست
جائز نباشد وآنکہ در بعض روایات آمدہ است کہ صحابہ بعد از بلوغ فرزندان را ختان میکردند مراد بہ بلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکہ معنی
لغوی مراد ست یعنی بعد از رسیدن بدرجہ قوت وسن تمیز واین دلیل آن جماعہ الیست کہ ختان را واجب گویند

الفصل الثانی - **عن عائشۃ** - رضی اللہ عنہا - قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السواک مطہرۃ للفم - مسواک پاک
کنندہ است مر دہن را ومطہرہ بفتح میم وسکون طاء وبعض بکسر میم تصحیح کردہ اند بر صیغہ آلہ - مرضاۃ للرب - راضی کنندہ است مر پروردگار
را یا مرضی اوست زیرا کہ سبب تکمیل وتتمیم ومنور پاکی دہن ست کہ مقدمہ مناجات وقراءت قرآن وذکر ست **بیت** ہزار بار بشستم
دہن بمشک وگلاب * ہنوز نام تو بردن مرا نمی شاید * رواہ الشافعی واحمد والدارمی والنسائی وروی البخاری فی صحیحہ
بلا اسناد * وروایت کردہ این حدیث را بخاری در صحیح خود بے اسناد بطریق تعلیق در تراجم وحکم آن در مقدمہ گذشت - **وعن
ابی ایوب** صحابی انصاری مشہور کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در اول ہجرت نزول کرامت وصول در منزل او فرمود - قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع من سنن المرسلین - چہار خصلت ست از سنتہاے پیغمبران سابق واین منافات ندارد کہ
زیادہ ہم باشد چنانکہ سابقاً دہ گفت مقام در ینجا تقاضاے ذکر ہمین چہار کرد پس برہمین اقتصار کرد یا درین وقت ہمین مقدار
وحی شدہ وقتے دیگر زیادہ بران شد - الحیاء - یکے شرم داشتن ست ومراد احتباس واحتراس نفس ست از ارتکاب قبائح چنانکہ
تستر وانقباض از ذکر فواحش وہتک مروت والا حیا صفت غریزی وخلق جبلی ست وآدمی را دران اختیار نیست - ویروی الختان
در روایت کردہ میشود الختان بجاے الحیاء واین مناسب ترست باین مقام چنانکہ در عشرہ فطرت مذکور شد ودر بعض روایات
والحناء آمدہ بکسر حاے مہملہ وتشدید نون وگفتہ اند کہ این روایت خطاء وتصحیف ست چہ اگر مراد استعمال حنا در دست وپاست پس آن
تشبیہ بہ نساست حاشا کہ از سنن انبیا باشد واگر مراد خضاب موی ست پس آن از خصائص این امت ست در امم سابق نبود
کذا قالوا - والتعطر والسواک - دوم استعمال بوے خوش نمودن وسوم مسواک کردن - والنکاح - چہارم از سنن انبیا نکاح وتزوج
نساست کہ در سائر امم از زمن آدم تا این دم مسنون ومشروع است - رواہ الترمذی - **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا - قالت
کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یرقد من لیل ولا نہار - گفت عائشہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ خواب نمیکرد نہ از شب ونہ روز فیستیقظ
پس بیدار میشد ویستیقظ برفع ونصب ہر دو روایت ست - الا یتسوک قبل ان یتوضأ - مگر آنکہ مسواک میکرد پیش از آنکہ
وضو بکند پس معلوم شد کہ مسواک پیش از وضو سنتے ست مؤکدہ - رواہ احمد وابوداؤد - **وعنہا** - قالت کان النبی - وہم از
عائشہ رض روایت ست کہ گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یستاک - مسواک میکرد فیعطینی السواک لاغسلہ - پس میداد آنحضرت

مرا مسواک را تا بشویم آن را - فابدأ بہ فاستاک - پس پیش ازانکہ بشویم مسواک را مسواک میکردم نیز من بآن بجہت تبرک باب دہان آنحضرت وغایت محبت وے وگویا آنحضرت از دادن مسواک بعائشہ ہمین قصد داشت نہ مجرد شستن ع میان عاشق ومعشوق رمز لیست - ثم اغسلہ - بعد ازان می شستم مسواک را - وادفعہ الیہ - و باز میدادم مسواک را بآن حضرت ودر وقت ہنگام مرض نیز آمدہ است کہ مسواک بعائشہ دادہ کہ بدہان خود نرم کردہ بدہد - رواہ ابوداؤد - و ازینجا معلوم میشود کہ مسواک رایکبار کہ کردند وازدہن جدا ساختند بشویند تا بار دیگر بکنند وتنبیہ ست بر تبرک باثار صالحین وتلذذ بدان

الفصل الثالث

عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ارانی فی المنام اتسوک بسواک روایت ست ازابن عمرؓ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت می بینم خود را در خواب کہ مسواک میکنم بمسواکے - فجاءنی رجلان احدہما اکبر من الآخر - پس آمدند مرا دو مرد کہ یکے ازان دو بزرگ ترست از دیگرے - فناولت السواک الاصغر منہما - پس دادم مسواک را خرد تر ازان دو را - فقیل لی کبر - پس گفتہ شد مرا بدہ بزرگ تر را - فدفعتہ الی الاکبر منہما - پس دادم مسواک را بزرگ تر ازان ہر دو و درینجا بیان فضیلت مسواک ست کہ امر کردند بدادن او بہ بزرگ ترکہ افضل ست از خرد تر و تنبیہ است بر تقدیم اکبر در امثال آن مثل طعام وشراب وطیب وجز آن - متفق علیہ - واحمد وبیہقی از ابن عمر این حدیث را بے قصہ منام نیز روایت کردہ اند کہ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کہ داد مسواک را بزرگ ترین قوم وفرمود امر کرد مرا جبرئیلؑ کہ بدہم آن را ببزرگ ترین قوم وحدیث عائشہ کہ بیاید نیز ناظر درین ست مگر آنکہ این امر ونہی ہمہ در منام بود - وعن ابی امامۃ ان رسول اللہ - روایت ست از ابی امامہ باہلی صحابی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت - ماجاءنی جبرئیل علیہ السلام قط - نیامد مرا جبرئیل ہر گز الا امرنی بالسواک - مگر آنکہ امر کرد مرا بمسواک کردن - لقد خشیت ان احفی مقدم فی - تحقیق ترسیدم از بس مبالغہ کردن در مسواک کہ پست کنم وازبیخ برکنم پیش دہان خود را احفی بضم ہمزہ وسکون حاء مہملہ وکسر فا بلفظ مضارع از احفا بمعنی سودن وپست کردن - رواہ احمد - وعن انس - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد اکثرت علیکم بالسواک ہر آئینہ بتحقیق بسیار کردم ودراز کردم بر شما سخن از جہت مسواک کردن واین مبالغہ است در رعایت امتثال این امر وگرد آوردن این فضیلت باعتبار واعتذار ست بامت در تشدید ومبالغہ درین باب چنانکہ عادت اہل کرم ومہربانی وحسن ادا در تکلیف وتحمیل - رواہ البخاری - وعن عائشۃ - رضی اللہ عنہا - قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یستن - بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسواک میکرد ومسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر سین بمعنی دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد ومانند آن بر سنگ فسان وعندہ رجلان - ونزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو مرد بودند - احدہما اکبر من الآخر - یکے ازان دو مرد بزرگ تر بود از دیگرے - فاوحی الیہ فی فضل السواک - پس وحی فرستادہ شد بسوئے آنحضرت بجہت اظہار فضیلت مسواک - ان کبر - تفسیر وحی است کہ - اعط السواک اکبرہما - بدہ مسواک را بزرگ ترین این دو را - رواہ ابوداؤد - وعنہا - قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تفضل الصلوۃ التی یستاک لہا - زیادہ میشود در ثواب نمازیکہ مسواک کردہ میشود برائے وے علی الصلوۃ التی لا یستاک لہا

بر نماز یکہ مسواک کردہ شیشود مر آن را۔ سبعین ضعفا ہفتاد چند این یا کنایت از کثرت ست یا مراد خصوص این عدد ست۔ واللہ اعلم۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن ابی سلمۃ۔ تابعی ست پسر عبدالرحمن بن عوف از مشاہیر تابعین و اعلام ایشان ثقہ امام کبیر کثیر الحدیث واسع الروایۃ احد الفقہاء السبعۃ بالمدینۃ روایت کردہ اند از وے زہری وشعبی وغیر ایشان مات سنۃ اربع وتسعین وقیل اربع ومائۃ عن زید بن خالد الجہنی۔ صحابی مشہور ست مات بالکوفۃ سنۃ ثمان وسبعین زمن عبدالملک وقیل فی آخر ایام معویۃ۔ قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ لولا ان اشق علی امتی۔ اگر نمی بود ترس آنکہ در مشقت اندازم امت خود را۔ لامرتہم بالسواک عند کل صلوۃ۔ ہر آئینہ واجب میگردانیدم برایشان مسواک کردن را نزد ہر نماز۔ ولاخرت صلوۃ العشاء الی ثلث اللیل۔ و ہر آئینہ تاخیر میکردم نماز عشاء را تا دو دانگ شب۔ قال۔ گفت ابو سلمہ۔ فکان زید بن خالد۔ پس بود زید بن خالد۔ یشہد الصلوات فی المسجد۔ حاضر میشد نماز ہا را در مسجد۔ وسواکہ علی اذنہ۔ و مسواک او بر گوش او میبود۔ موضع القلم من اذن الکاتب بجائے قلم از گوش نویسندہ۔ لا یقوم الی الصلوۃ الا استن۔ نمی استاد برائے نماز مگر آنکہ مسواک میکرد۔ ثم ردہ الی موضعہ۔ بعد از ان می نہاد آن را بجائے او یعنی در گوشش خود۔ رواہ الترمذی وابو داؤد الا انہ لم یذکر۔ مگر آنست کہ ابو داؤد ذکر نکردہ است این عبارت را کہ۔ ولاخرت صلوۃ العشاء الی ثلث اللیل وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح

باب سنن الوضوء

سنن جمع سنت ست و سنت در لغت بمعنی طریقہ و راہ و روش آید و در شرع بمعنی انچہ امر و نہی کردہ پیغمبر خدا و خواندہ مردم را بدان صلی اللہ علیہ وسلم بگفتار و کردار از انچہ نازل نشدہ بدان کتاب اللہ و گاہے بمعنی مستحب و مستحسن در دین آید خواہ دلالت کند بران کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاہے بمعنی انچہ مواظبت کردہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بران با ترک احیانا این سہ اصطلاح ست و ثالث مشہور تر ست میان اصولیان و مراد بسنن وضو اینجا افعال و اقوال پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم از فرائض و سنن و آداب کہ در وضو میکرد

الفصل الاول۔ عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا استیقظ احدکم من نومہ۔ چون بیدار گردد یکے از شما از خواب خود۔ فلا یغمس۔ و در بعض روایات فلا یغمسن بنون تاکید۔ یدہ۔ پس باید کہ البتہ فرو نبرد دست خود را۔ فی الاناء۔ در آوند آب۔ حتی یغسلہا ثلثا۔ تا آنکہ بشوید دست را سہ بار و دست شستن کہ پیش از وضو سنت ست باین حدیث ثابت ست و آنکہ مقید ساخت آن را بوقت برخاستن از خواب بجہت آن ست کہ چون آب در ان بلاد کم ست غالب احوال استنجائے ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون بخواب روند بسبب گرمی ہوا موضع استنجا عرق کند و باشد کہ دست بر انجا افتد و پلید گردد چنانکہ فرمود۔ فانہ لا یدری این باتت یدہ۔ زیرا کہ نمی داند یکے از شما کہ کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وے پس فرمود کہ نخست دستہا را بشوئید و سہ بار بشوئید تا پاک و لطیف گردد پس از ان آب از ظرف بگیرید و وضو سازید و این امرے مسنون و مستحب ست کہ بطریق احتیاط بدان حکم کردہ اند نہ فرض و واجب و اگر

بشوئید دست پاک ست و آبیکه در وے دست زده برد نیز پاک میماند زیراکه پلید شدن دست در وقت خواب یقین نیست و مجرد توہم واحتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر ناشستہ دست در آب اندارد آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت شستن دست در ابتداے وضو از وقت برخاستن از خواب ست باین علت که مذکور شد بعد ازان سنت شد اگرچه در صورت برخاستن از خواب نباشد و نزد بعض نظر بظاہر حدیث سنیت آن مخصوص ہمین صورت ست و مطلق نه متفق علیه۔ وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من منامه فتوضا۔ چون بیدار گردد یکے از شما از خواب خود بعد ازان وضو کند۔ فلیستنثر ثلثا۔ پس باید که بینی بفشاند بعد از آب کردن سه بار و اصل استنثار پراگنده انداختن چیزے را فان الشیطان یبیت علی خیشومه۔ زیراکه بدرستی که شیطان شب میکند و میباشد در بن بینی و معنے وجاے ساختن شیطان در بینی بحقیقت است و کیفیت آن موکول بعلم شارع ست و افہام و عقول را از احاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده ہمین است که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعض تاویل کنند آن را و گویند آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که ہمسایه تجاویف دماغ و محل ابداع قواے ادراکیه است جمع گردد و مانع آید از اداے حق تلاوت و فہم معانی آن باعث گردد بر فترت و کسل از رعایت خضوع و خشوع و اینها ہمه مرضیات شیطان اند پس گویا شیطان در انجا نشسته چنانکه فرمود ترک تسمیه بر طعام شیطان ہمراه بخورد و ترک ذکر نزد خواب بخوابه میگردد و این نیز احتمال ہر دو طریق دارد و این وجوه مناسب ست و طریق اول اسلم و احکم در دین واللہ اعلم۔ متفق علیه وقیل لعبد اللہ بن زید بن عاصم۔ و گفته شد مر عبد اللہ بن زید بن عاصم را که از کبار انصار است در باب وضو حدیث وے صحیح ست و از راحاکی وضوے رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم گویند قاتل مسیلمه کذاب بشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرۃ سنه ثلث وستین و عبد اللہ بن زید بن عبد ربه دیگر ست از اصحاب الاذان گویند و این صاحب وضوے رسول اللہ است صلی اللہ علیه وسلم پرسیدند از وے۔ کیف کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یتوضا۔ چگونه وضو میکرد آنحضرت۔ فدعا بوضوء۔ پس طلبید عبد اللہ بن زید آبے را که بدان وضو توان کرد تا وضو بکند و بنماید ایشان را کیفیت وضوے آنحضرت۔ فافرغ علی یدیه۔ پس ریخت آب بر ہر دو دست خود۔ فغسل یدیه مرتین مرتین۔ پس بشست ہر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار ثم مضمض واستنثر ثلثا۔ پستر آب در دہن انداخت و بفشاند بینی را بعد از آب انداختن در ان سه بار۔ ثم غسل وجهه ثلثا۔ پستر بشست روے شریف خود را سه بار۔ ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین۔ پستر بشست ہر دو دست را دو دو بار تا ہر دو آرنج۔ ثم مسح رأسه بیدیه۔ پستر مسح کرد سر مبارک خود را بہر دو دست خود و مسح دست تر بر عضو گذرانیدن یا برانداد فاقبل بهما وادبر۔ پستر برد ہر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد ازان تفسیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود که۔ بدأ بمقدم رأسه۔ آغاز کرد مسح را به پیش از سر خود۔ ثم ذهب بهما الی قفاه۔ پستر برد ہر دو دست را بجانب قفاے خود و معنے اقبال این ست۔ ثم ردهما۔ پستر باز گردانید ہر دو دست خود را۔ حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه۔ تا آنکه باز آمد بجاے

سر آغاز کردہ بود از انجا این معنی ادبار است وکیفیت مسح سر بروجہ مسنون ومستحب آن ست کہ بنہد از دو دست سہ انگشت
بر پیش سر خود وابہام وسبابہ را جدا دارد وہر دو کف دست را نیز جدا دارد وبکشد سہ انگشت مذکور را بجانب قفا بعد از ان بنہد
ہر دو کف دست را بر پس سر وبکشد بجانب پیش پس تر مسح کند بیرون ہر دو گوش خود را بہر دو ابہام ودرون ہر یک را بہر
سبابہ ہمچنین نقل کرد شمنی از محیط واز شرح کنز نقل کردہ کہ بنہد ہر دو کف واصابع را بر پیش سر خود وبکشد آن را بسوے قفا بر وجہے
کہ در گیرد تمام سر را پس تر مسح کند بہر دو انگشت ہر دو گوش را و مستعمل نمیگردد آب باین طریق زیرا کہ استیعاب بیک آب متصور
نیست مگر باین طریق ونیز مسح گوش باب سر نمیباشد مگر باٰبے کہ مسح کردہ است بدان سر را۔ ثم غسل رجلیہ۔ پس تر بشست
ہر دو پاے خود را دریں حدیث در شستن پاہا عددے واقع نشدہ ودر حدیث دیگر آمدہ کہ بشست پاہا را و پاکیزہ بشست
ودر احادیث دیگر ذکر عدد نیز آمدہ۔ رواہ مالک والنسائی۔ روایت کرد این حدیث را امام مالک در موطا ونسائی در سنن۔
ولابی داؤد نحوہ۔ ومر ابی داؤد را مانند این حدیث ست کہ مالک ونسائی روایت کردہ اند کہ در معنی یک است ودر لفظ مخالفتے
دارد۔ ذکرہ صاحب الجامع۔ ذکر کردہ است آن را صاحب جامع الاصول کہ جامع صحاح ستہ است مقصود مؤلف ازین سخن اعتراض است
بر صاحب مصابیح کہ حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آوردہ باآنکہ حدیث شیخین نیست وانچہ در صحاح است آن ست کہ مؤلف ذکر کردہ بقول خود
وفی المتفق علیہ۔ ودر حدیث بخاری ومسلم آمدہ کہ قیل لعبد اللہ بن زید بن عاصم توضأ لنا وضوء رسول اللہ۔ گفتہ شد مر عبد اللہ بن زید را
کہ وضو کن براے تعلیم ما بجہت وضوے پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فدعا باناء۔ پس طلبید آوند آب را۔ فاکفأ منہ علی یدیہ۔ پس سرنگون کرد
آوند را و بریخت آب را از ان بر دو دست خود فغسلہما ثلثا۔ پس بشست ہر دو دست را سہ بار۔ ثم ادخل یدہ۔ پس تر در آورد دست را یعنی راست
فاستخرجہا۔ پس بیرون آورد دست را از آوند۔ فمضمض واستنشق من کف واحدۃ۔ پس آب در دہن ودر بینی کرد از یک کف آب۔
ففعل ذلک ثلثا۔ پس کرد آن را سہ بار۔ ثم ادخل یدہ۔ پس تر در آورد دست خود را۔ فاستخرجہا۔ پس بیرون آورد آن را۔ فغسل وجہہ ثلثا۔
پس بشست روے خود را سہ بار۔ ثم ادخل یدہ فاستخرجہا فغسل یدیہ الی المرفقین مرتین مرتین۔ پس تر در آورد ہر دو دست خود را
پس بیرون آورد آن را پس بشست ہر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار۔ ثم ادخل یدہ فاستخرجہا فمسح براسہ۔ پس تر در آورد دست خود را
پس آورد آن را پس مسح کرد بسر خود۔ فاقبل بیدیہ وادبر۔ پس برد ہر دو دست خود را از جانب پیش وآورد از جانب پس چنانکہ
صورت آن معلوم شد۔ ثم غسل رجلیہ الی الکعبین۔ پس تر بشست ہر دو پاے خود را تا ہر دو شتالنگ۔ ثم قال ہکذا کان وضوء رسول اللہ
پس تر گفت ہمچنین بود وضوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ این لفظ حدیث متفق علیہ است کہ در مصابیح بجاے آن لفظے ذکر کرد کہ مؤلف گفت
آن روایت مالک ونسائی ست وقول مؤلف کہ گفت۔ وفی روایۃ فاقبل بہما وادبر بدأ بمقدم راسہ ثم ذہب بہما الی قفاہ ثم ردہما
حتی رجع الی المکان الذی بدأ منہ ثم غسل رجلیہ۔ این روایت ست از متفق علیہ بجاے فمسح براسہ فاقبل بیدیہ وادبر واین موافق
است انچہ صاحب مصابیح ذکر کردہ وحکم کرد بدان مؤلف کہ آن روایت مالک ونسائی ست وترجمہ آن نوشتہ شد واما این روایات دیگر
کہ ذکر میکند نیز از صحیحین ست ودر مصابیح مذکور چنانکہ میگوید۔ وفی روایۃ فمضمض واستنشق واستنثر ثلثا بثلث غرفات من ماء پس آب

در دہن کرد و آب در بینی کرد و بیفشاند بینی را سہ بار بسہ کف از آب و در بعض نسخ مصابیح و استنثر موجود نیست۔ وفی اخری۔ و در روایت دیگر از متفق علیہ این چنین آمدہ کہ فمضمض واستنشق من کفۃ واحدۃ۔ پس مضمضہ کرد و استنشاق کرد از یک کف آب۔ فعل ذلک ثلثا۔ پس کرد آن را سہ بار۔ وفی روایۃ للبخاری۔ و در روایتے دیگر کہ مخصوص بنجاری ست این چنین آمدہ فمسح راسہ فاقبل بھما وادبر مرۃ واحدۃ۔ پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بہر دو دست و ادبار کرد یکبار۔ ثم غسل رجلیہ الی الکعبین۔ پس شست ہر دو پاے خود را تا ہر دو شتالنگ۔ وفی اخری لہ۔ و در روایتے دیگر مر بخاری را آمدہ۔ فمضمض واستنثر ثلث مرات من غرفۃ واحدۃ۔ پس آب در دہان کرد و بیفشاند بینی را سہ بار از یک کف آب و غرفہ بفتح غین یکبار آب برداشتن بدست و بضم آن بری یکشت بدانکہ احادیث و روایات در مضمضہ و استنشاق مختلف آمدہ در بعض بسہ غرفہ آمدہ و در بعض بیک غرفہ بفصل و وصل و مجموع صور محتملہ آن متعدد است چنانکہ در شرح بیان کردیم و مذہب شافعی بقول صحیح آن ست کہ ہر دو بسہ غرفہ کند بہر یک مضمضہ کند بعد از ان استنشاق بطریق وصل و مذہب حنفی آنکہ ہر یک بسہ غرفہ کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع شش غرفہ باشد و ہر دو طریق در احادیث آمدہ و تواند کہ گاہے چنین کردہ باشد و گاہے چنان و ترجیح این طریق بجہت موافقت اوست بقیاس چہ بینی و دہان ہر یک عضوے علیحدہ است پس جمع کردہ نشود میان آنہا چنانکہ در سائر اعضا و لابد حدیثے کہ موافق قیاس باشد راجح است چنانکہ در علم اصول فقہ مقرر شدہ است و شمنی از فتاوے ظہیریہ نقل کردہ کہ وصل جائز است نیز نزد امام ابو حنیفہ و فصل ہم روا است نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کردہ کہ گفت جمع کردن میان مضمضہ و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن ہر یک بآب تازہ دوست تر دارم پس خلافے درمیان نماند واللہ اعلم۔ وعن عبد اللہ بن عباس۔ رضی اللہ عنہما۔ قال توضأ رسول اللہ۔ گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ وشست اعضا را۔ مرۃ مرۃ۔ یک یک بار۔ لم یزد علی ہذا۔ زیادہ کرد بر یکبار شستن رواہ البخاری۔ وعن عبد اللہ ابن زید۔ رضی اللہ عنہ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضأ مرتین مرتین عبد اللہ بن زید مذکور گفت وضو کرد بآب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و شست اعضا را دو دو بار۔ رواہ البخاری۔ وعن عثمان رضی اللہ عنہ انہ توضأ بالمقاعد۔ روایت است از عثمان کہ وے وضو کرد در موضعے کہ نام وے مقاعد است و گویند کہ عمر رضی اللہ عنہ بیرون مسجد صفہ بنا کردہ بود براے نشستگاہ مردم تا در انجا بنشینند و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را رحبہ نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است بمعنی جاے نشست۔ فقال۔ پس گفت عثمان۔ الا اریکم وضوء رسول اللہ۔ آیا ننمایم و نہ دانانم شما را کیفیت وضوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا۔ پس وضو کرد عثمان رضی اللہ عنہ سہ سہ بار۔ رواہ مسلم۔ پس از احادیث معلوم شد کہ غسل اعضاے وضو گاہے یک یک بار بود و در زمانے بود دو دو بار و در وقتے سہ سہ بار و غالب احوال سہ سہ بار بود اما یکبار اقتصار است بر مقدار فرض کہ بے آن درست نبود و دو دو بار مبالغہ است در تطہیر و آن را نور علی نور خواندہ اند و سبب مزید ثواب و مضاعفت اجر گرداندہ و سہ سہ بار کہ نہایت مرتبہ تطہیر و مبالغہ است و زیادت بر سہ تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منہی عنہ است و این بصورت زیادتی است و بمعنی نقصان چنانکہ در حدیث آمدہ و باوجود آن مبطل وضو نیست و در بعض احادیث غسل بعض اعضا سہ بار و بعض دو بار و بعض

یکبار نیز آمده و این را امور تہائے متعدد است کہ در احادیث ورود یافتہ و اینہمہ برائے بیان جواز و توسیع دائرہ ست و نزد بعض
یکبار شستن موجب اثم است از جہت ترک سنت مشہور و صحیح آنست کہ موجب اثم نیست از جہت صحت احادیث
وارده دران و امام محمد در موطائے خود گفتہ کہ شستن سہ بار افضل است و اکتفا بدو بار کفایت ست و یکبار اگر باسباغ و اکمال
باشد نیز کافی ست مذہب ابی حنیفہ این ست و شافعی گفتہ کہ دوست ندارم زیادہ بر سہ را و اگر بکند حرام نمیگویم و مشہور از
مذہب وے آن ست کہ مکروہ است کراہت تنزیہی۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال رجعنا مع رسول اللہ بازگشتیم ما با پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم من مکۃ الی المدینۃ۔ از مکہ بسوئے مدینہ۔ حتی اذا کنا بماء بالطریق۔ تا آنکہ رسیدیم ما بر سر آبے کہ در راہ مکہ
بود۔ تعجل قوم عند العصر۔ شتابی کردند و اضطرابی نمودند گروہے در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا کہ وقت نماز تنگ میشد
و میگذشت۔ فتوضؤا وہم عجال۔ پس وضو کردند این گروہ و حال آنکہ ایشان شتابی کنندگان اند در وضو عجال بکسر عین و خفت
جیم و بضم عین و شدت جیم ہر دو روایت آمده جمع عاجل بمعنی شتابان۔ فانتہینا الیہم۔ پس رسیدیم ما بایشان۔ واعقابہم تلوح
و پاشنہ ہائے پائے ایشان ہویدا بود بجہت خشکی۔ لم یمسہا الماء۔ نرسیدہ بآنہا آب۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ویل للاعقاب من النار۔ وائے مر پاشنہ ہا را از آتش دوزخ چون باعث عذاب و وعید خشکی پاشنہ ہا بود
نسبت ویل بآنہا کرد و در حقیقت عذاب متوجہ بصاحب پاشنہ ہا کہ تقصیر کردند در شستن آن و محتمل کہ عذاب مخصوص بپاشنہ ہا
باشد و ہو الظاہر و ویل بمعنی سختی عذاب و ہلاک آید و نام وادی ست در دوزخ۔ اسبغوا الوضوء کامل و تمام کنید وضو را چنانکہ ہیچ جزو از اجزائے عضو
مغسول خشک نماند و در حدیثے دیگر آمده است کہ اگر مقدار یکسر ناخن خشک بماند وضو درست نبود۔ رواہ مسلم۔ و در این حدیث
دلیل است بر آنکہ شستن پاہا در وضو فرض است کہ بر ترک آن وعید فرمود و مسح کفایت نمیکند و ہمین مذہب اند جمہور فقہائے
امصار و اعصار و ثابت نشده خلاف آن از ہیچ یکے کہ اعتبار و اعتداد داشتہ باشد در اجماع و ہر کہ بیان کرد وضوئے پیغمبر خدا را
صلی اللہ علیہ وسلم و تعلیم کرد آن را بمردم از صحابہ عظام مثل علی و عثمان و عبد اللہ بن زید کہ او را حاکی وضوئے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
گویند و انس و جابر و ابی ہریرہ و عبد اللہ بن عمر و غیر ایشان رضی اللہ عنہم اجمعین ہمہ متفق اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می شست
پاہائے مبارک خود را در وضو وقتے کہ نہ در موزہ بودند و احادیث لا تعد و لا تحصے واصل بمرتبہ تواتر معنوی درین باب ثابت
شده و بصحت رسیده اند و این وعید بر ترک آن در احادیث بیشمار وارد شده و از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما آمده کہ صحابہ مسح
میکردند پاہائے خود را تا آنکہ امر کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم باسباغ وضو و وعید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را
و منسوخ گردید آن و طحاوی از عبد الملک بن سلیمان روایت کرد کہ گفت گفتم مر عطائے خراسانی را کہ از اکابر تابعین است
آیا رسیده است ترا از ہیچ یکے از صحابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسح کرد بر قدمین گفت لا واللہ نرسیده و گفتہ اند کہ علما اجماع
کرده اند بر وجوب غسل رجلین بعد از آنکہ سابقا اختلافے در آن داشتہ اند و قاعده است کہ اجماع متاخر مرتفع میگرداند اختلاف
سابق را اگر گفتہ شود کہ اجماع آنست کہ ہمہ اتفاق داشتہ باشند بر حکمے و درین جا خود خلافے نقل میکنند کہ بعض

قائل اند بمسح و بعض بتخییر میان غسل و مسح و بعض بجمع میان ہر دو و جواب ایشان آنست کہ این خلاف و رینجا معتبر نیست از جہت ندرت
مخالف و عدم اعتداد بوے غایت آنکہ این اجماعے نباشد کہ منکر او کافر گردد و بعضے از علماے ما حکم کردہ اند بکفر مخالف آن اما طریقہ
ما سلوک طریق احتیاط است و با وجود خلاف و شبہہ آن حکم بکفر نتوان کرد واللہ اعلم و خلاصہ سخن درین باب آنست کہ
کتاب اللہ درین حکم محتمل و مشتبہ واقع شدہ و سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ بحد شہرت و تواتر رسیدہ است بیان آن
کردہ و روشن گردانیدہ کہ مراد اللہ این ست واللہ اعلم۔ وعن المغیرۃ بن شعبۃ صحابی مشہور است اسلام آورد در عام الخندق
و بعض گویند اول مشاہد او حدیبیہ است از امراے مخصوص معاویہ بن ابی سفیان و صاحب راے و مشورت او ست۔ قال
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضأ فمسح علی ناصیتہ۔ گفت مغیرہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد پس مسح کرد بر موے پیشانی
خود بدانکہ در مقدار مسح سر اختلاف واقع شدہ در مذہب امام مالک واجب مسح تمام سر است چہ در قرآن مجید امر بمسح سر کردہ و چون
سر نام تمام سر است لاجرم مسح تمام سر واجب باشد و مذہب امام شافعی آنست کہ امر بمسح مطلق سر است کل یا بعض اگرچہ
دو سہ موے باشد زیرا کہ مسح رسانیدن دست تر است بسر و این معنی در مسح بعض صادق است و نزد امام ابوحنیفہ فرض مسح
چہارم حصہ سر است و حجت ایشان حدیث ناصیہ است و ناصیہ نام چہارم حصہ سر است از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب
بودے اقتصار بر مسح ناصیہ نکردے و اگر کمتر از ان واجب یافتے گاہے براے بیان جواز آن را نیز کردے و روایات در مذہب
امام احمد مختلف است موافق مذہب ہر یکے از ائمہ ثلثہ و اغلب روایات موافق مذہب مالک است و در روایتے مسح اکثر سر و از بعض
مشائخ حرمین شنیدم کہ از مشائخ خود نقل میکرد کہ گفت الانصاف فی مسئلۃ مسح الراس مع مالک و امام ابوحنیفہ فرماید کہ آیت قرآن مجمل بود
و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعادۃ کردہ شدہ است و آنکہ فرمود وعلی العمامۃ۔ و مسح کرد بر دستار محمول
بر آنست کہ چون باداے وظیفۂ مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیہ کرد بجہت تکمیل آن و اداے سنت کہ مسح تمام سر است
بجاے مسح بقیۂ راس مسح بر عمامہ کرد از براے اقامت طریقہ تطہیر و تنظیف فی الجملہ و بر مذہب مالک از براے تتمیم وظیفہ فرض
است کہ مسح تمام سر است کہ بر بعض سر کرد و بقیہ بر عمامہ کرد و تورپشتی گفتہ کہ تواند کہ این وہم راوی باشد شاید کہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بطریق عادت دست بر عمامہ گذرانید راوی توہم کرد کہ مگر مسح کرد بر ان واللہ اعلم اما مسح بر عمامہ بطریق استقلال بے مسح سر
چنانکہ بر موزہ کنند درست نیست نزد ائمہ ثلثہ مطلقاً الا نزد امام احمد بشرط آنکہ عمامہ بر طہارت پوشیدہ باشد و ساتر تمامہ راس باشد
چنانکہ بر موزہ و ظاہر قول وے کہ فرمود۔ وعلی الخفین۔ ناظر درین معنی ست و تورپشتی گفتہ کہ تجویز کردہ اند مسح بر عمامہ جمعے از
فقہاے اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتہی والحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا
آنکہ خبرے باشد مثل مسح خفین در غایت ظہور و اشتہار مانند روشنی آفتاب واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا
قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یحب التیمن۔ گفت عائشہ کہ بود آنحضرت کہ دوست میداشت آغاز کردن از جانب راست
ما استطاع۔ تا آنکہ میتوانست و درین کلمہ اشارت ست بتاکید و محافظت این کار چنانکہ فرمود۔ فی شانہ کلہ۔ در کارہاے خود ہمہ کارہاے خود

یعنی در ہمہ کارہا ابتدا براست کردے وجانب راست اختیار کردے پس ازان بیان کارہا وتفصیل آن کرد بقول خود۔ فی طہورہ۔
در طہارت کردن چنانکہ در وضو اول دست راست شستے وپائے راست شستے اما رخسارہا وگوشہا معا شستہ میشوند۔ وترجلہ۔
ودر شانہ کردن موے سر وریش ابتدا از جانب راست کردے۔ وتنعلہ۔ ودر نعلین پوشیدن اول پاے راست درآوردے
متفق علیہ۔ وذکر این سہ چیز بر طریق تمثیل ست وہرچہ از باب تشریف وتکریم وتزئین است ہمہ ازین قبیل است چنانچہ جامہ پوشیدن
وپا در موزہ آوردن ودر مسجد درآمدن ومسواک کردن واز متوضا بیرون شدن وسرمہ کشیدن وناخن بریدن وموے بغل وشوارب
گرفتن وموے سر تراشیدن ودر حلق راس بعض یمین محلوق اعتبار کردہ اند وبعض یمین حالق کذا ذکرہ بعضہم فی مناسک الحج والاول
اصح واظہر وانچہ نہ ازین باب ست مثل بیرون آمدن از مسجد ودرآمدن در متوضا واستنجا وپاک کردن بینی وبرآوردن جامہ ومانند
آن مستحب دروے آغاز بچپ است واین ہمہ بجہت شرف وکرامت راستی ست چنانکہ فرشتہ دست راست شرف دارد بر فرشتہ

دست چپ وہمسایۂ دست راست مقدم است بر ہمسایۂ دست چپ ؏ راستی در ہمہ جا معتبر ست

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا لبستم۔ چون بپوشید پوشیدنیہا را از
جامہ ونعلین وموزہ وجز آن۔ واذا توضأتم۔ وچون وضو کنید۔ فابدؤا بایامنکم۔ پس آغاز کنید بجانب ہاے راست خود ودر
بعض روایات بایامنکم وہر دو بیک معنی ست اول جمع میمن وثانی جمع ایمن۔ رواہ احمد وابوداؤد۔ وعن سعید بن زید یکے
از عشرۂ مبشرہ است زوج اخت عمر بن الخطاب۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم اللہ علیہ نیست وضوے کامل
مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بروے پس لازم آید کہ نیست نماز مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا نبرد منقول از سلف
این لفظ است سبحان اللہ العظیم والحمد للہ وبعض گفتہ اند افضل بسم اللہ الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ مشہور این لفظ است بسم اللہ والحمد للہ
علی دین الاسلام رواہ الترمذی وابن ماجۃ ورواہ احمد وابوداؤد عن ابی ہریرۃ والدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیہ وزادوا فی اولہ۔ وزیادہ
کردہ اند احمد وابوداؤد ودارمی در اول حدیث این کلام را کہ۔ لا صلوٰۃ لمن لا وضوء لہ۔ پس معنی حدیث اینچنین باشد نیست نماز مر کسے را
کہ نیست مر او را وضو ونیست وضو مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بروے پس لازم آید کہ نیست نماز مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا
را بدانکہ تسمیہ در اول وضو سنت است یا مستحب ونزد امام احمد در روایتے باختیار جماعہ از صحابہ واجب است وشرط وضو
است بحکم این حدیث کہ نفی وضو میکند نزد عدم تسمیہ ونزد جمہور این محمول بر نفی کمال است آثار روایت احمد وابوداؤد ودارمی
کہ مذکور شد این احتمال را دور تر می اندازد کما لا یخفی وحجت جمہور قول خداوند تعالیٰ است کہ فرمود اذا قمتم الی الصلوٰۃ فاغسلوا
وجوہکم الآیۃ فرمود چون بایستید براے نماز بشوئید رویہاے خود را ودستہاے خود را وذکر تسمیہ نکرد واصحاب سنن اربعہ
روایت کردہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد تعلیم وضو فرمود وضو کنید چنانکہ امر کردہ است پروردگار تعالیٰ ودر انچہ
امر کردہ است وے تعالیٰ خود ذکر تسمیہ نیست ودر آخر فصل ثالث از ابی ہریرہ وابن مسعود وابن عمر بیاید کہ پیغمبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او وچون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضاے وضوے او

وسیاق این کلام در اثبات کمال وضوست بتسمیه واین امارت سنیت واستحباب بود وسنیت وے اختیار طحاوی وقدوری است ودر ہدایہ گفتہ کہ اصح آنست کہ مستحب است۔ وعن لقیط۔ بروزن کریم۔ بن صبرۃ۔ بفتح صاد وکسر با صحابی مشہور است معدود ست در اہل طائف۔ قال قلت۔ لقیط بن صبرہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ اخبرنی عن الوضوء خبر دہ مرا از وضو کہ حسن وے وکمال وے درچیست۔ قال اسبغ الوضوء۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تمام وکمال وتر وتازہ بکن وضو را۔ وخلل بین الاصابع وتخلیل کن میان انگشتان دست وپا وتخلیل در لغت چیزے را در میان چیزے درآوردن وتخلیل اصابع سنت است نزد ابی حنیفہ وشافعی ونزد احمد تخلیل انگشتان پا سنت است بے خلاف وآن را نیز اگر نکند باکی نیست ولیکن گفتہ است کہ تخلیل خوش آیندتر است نفس را ودر تخلیل انگشتان دست از وے دو روایت ست ومشہور آن ست کہ سنت ست ودر روایتے نیست زیرا کہ تفریج آنہا مغنی از تخلیل است ونزد مالک تخلیل مخصوص بانگشتان پا است کہ انگشتان دست بحسب خلقت از ہم جدا وکشادہ باشند واگر بیکدیگر چسپیدہ ومتصل باشند چنانکہ بے تکلف آب میان آنہا نہ در آید واجب ست تخلیل ووعیدے کہ بر ترک تخلیل در حدیث دارقطنی وارد شدہ چنانکہ در ہدایہ آوردہ است محمول برین صورت است وبعض گفتہ اند کہ این حدیث ضعیف ست کذا ذکرہ الشیخ ابن الہمام وکیفیت تخلیل انگشتان پا آنست کہ بخنصر دست چپ ابتدا کند بخنصر پاے راست وختم کند بخنصر پاے چپ وتخلیل انگشتان دست بدر آوردن بعض در بعض است۔ وبالغ فی الاستنشاق۔ ومبالغہ کن در استنشاق ودر روایتے وبالغ فی المضمضۃ والاستنشاق وحد مضمضہ پر کردن تمام دہن است بآب ومبالغہ آن ست کہ آب تا حلق برسد ونزد بعض گردانیدن آب است در تمام دہن وحد استنشاق آن ست کہ آب تا نرمۂ بینی رسد ومبالغہ در آنکہ از وے بگذرد ونزد بعض کشیدن آب بنفس تا نہایت بینی۔ الا ان تکون صائما۔ مگر آنکہ باشی روزہ دار کہ مبالغہ در آنہا درین ہنگام سنت نیست بلکہ مکروہ است بجہت توہم فساد روزہ ومضمضہ واستنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشہور در غسل ووضو وسنت است نزد امام مالک وشافعی در ہر دو وسنت در وضو وفرض در غسل نزد امام ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین۔ رواہ ابو داود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجۃ والدارمی الی قولہ بین الاصابع۔ یعنی این عبارت کہ بالغ فی الاستنشاق الا ان تکون صائما در حدیث ابن ماجہ ودارمی نیست وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأت فخلل اصابع یدیک ورجلیک۔ چون وضو کنی تو پس تخلیل کن انگشتان ہر دو دست وہر دو پاے خود را۔ رواہ الترمذی وروی ابن ماجۃ نحوہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ وعن المستورد بن شداد۔ مستورد بضم میم وسکون سین مہملہ وفتح فوقانیہ وسکون واو وکسر را ودر آخر دال شداد بفتح شین وتشدید دال معدود ست در اہل کوفہ ودر وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کودک بود ولیکن سماع دارد از وے صلی اللہ علیہ وسلم۔ قال رایت رسول اللہ۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ یدلک چون وضو میکرد میمالید ونرم میکرد۔ اصابع رجلیہ بخنصرہ۔ انگشتان ہر دو پاے خود را بانگشت خرد خود ودلک بخنصر مستلزم تخلیل است بدان وبعض گفتہ اند دلک اینجا بمعنی تخلیل است ووجہ تخصیص خنصر بتخلیل آنست کہ در آمدن وے در درون انگشتان آسان تر ست ونیز خدمت بخردان مناسب تر است۔ رواہ الترمذی وابو داود وابن ماجۃ۔ وعن انس

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ اخذ کفا من ماء۔ بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون وضو میکرد میگرفت کفے
از آب۔ فادخلہ تحت حنکہ پس می در آورد آن را زیر لحیہ شریف از جانب حلق وحنک بفتحتین درون دہان و تحت حنک زیر
زنخدان واین نزد شستن روے بود کہ از تتمۂ او ست نہ بعد از فراغ وضو چنانکہ بعض توہم کردہ اند۔ فخلل بہ لحیتہ پس تخلیل کرد
بآن کف از آب لحیہ خود را۔ وقال ھکذا امرنی ربی۔ و گفت ہمچنین امر کردہ است مرا پروردگار من۔ رواہ ابوداود۔ وعن عثمان
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یخلل لحیتہ۔ روایت است از عثمان رضی اللہ عنہ کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تخلیل میکرد لحیہ
شریف خود را۔ رواہ الترمذی والدارمی۔ بدانکہ احادیث در تخلیل لحیہ بطرق متعددہ آمدہ و در بعضے از ان سخن است و ترمذی
از بخاری آوردہ کہ گفت صحیح ترین حدیثے درین باب حدیث عامر بن شقیق است از ابی وائل و او از عثمان روایت کردہ
است و تخلیل لحیہ سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد امام ابی حنیفہ و محمد و اصح قول ابی یوسف است کذا قال الشمنی
و نزد شافعی نیز سنت است و از امام مالک گفتہ گذرانیدن دست بر آن و جنبانیدن وے کفایت است کذا قال الشمنی و نزد امام
احمد در روایتے واجب است و گفتہ اگر ترک کرد تخلیل لحیہ را بسہو روا باشد و اگر عمداً کرد اعادہ کند۔ و کیفیت تخلیل لحیہ آن ست
کہ در آرد انگشتان را زیر لحیہ و ببرد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل است چنانکہ ظاہر حدیث در السنت۔ وعن ابی حیۃ
بفتح حاء مہملہ و تشدید یاء تحتانیہ نام وے عمرو بن نصر الوادعی تابعی است حدیث کردہ از علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ۔ قال
گفت ابو حیہ۔ رأیت علیاً توضأ۔ دیدم علی را رضی اللہ عنہ کہ وضو کرد۔ فغسل کفیہ۔ پس بشست ہر دو کف دست خود را حتی انقاہما
تا آنکہ پاک گردانید ہر دو کف دست را۔ ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا۔ پستر آب در دہان کرد سہ بار و آب در بینی کرد سہ بار۔ وغسل
وجہہ ثلثا۔ و بشست روے خود را سہ بار۔ وذراعیہ ثلثا۔ و بشست ہر دو دست را تا آرنج سہ بار۔ ومسح براسہ مرۃ۔ مسح کرد بر سر خود
یکبار۔ ثم غسل قدمیہ الی الکعبین۔ پستر بشست ہر دو پاے خود را تا دو پاشنہ۔ ثم قام فاخذ فضل طہورہ۔ پستر ایستاد علی رضی اللہ عنہ
پس گرفت بقیہ آب وضو را فشربہ وھو قائم۔ پس نوشید آن آب را وحال آنکہ وے ایستادہ است۔ ثم قال احببت ان اریکم کیف کان
طہور رسول اللہ۔ پستر گفت دوست داشتم کہ بنمایم شمارا کہ چگونہ بود طہارت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و ازینجا معلوم میشود کہ آب ایستادہ
خوردن جائز باشد و بعضے آن را مخصوص بآب وضو داشتہ اند و تفصیل کلام درین مسئلہ و بیان اختلاف دران در باب الاشربہ بیاید ان شاء اللہ
تعالیٰ۔ رواہ الترمذی والنسائی۔ وعن عبد خیر بفتح خاء معجمہ و سکون تحتانیہ بلفظ ضد شر بن یزید الہمدانی مخضرم است دریافتہ
زمن آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و ملاقات نکردہ و صحبت داشتہ علی بن ابی طالب را و بود از کبار اصحاب علی رضی اللہ عنہ ثقہ
مامون روایت کرد از ابوبکر و علی عمرہ و بیست سال عمر یافتہ در روایتے است از عبد خیر کہ از کبار اصحاب امیر المومنین علی است رضی اللہ
عنہما۔ قال نحن جلوس ننظر الی علی۔ گفت نشستہ بودیم ما نگاہ میکردیم بجانب علی رضی اللہ عنہ۔ حین توضأ۔ ہنگامے کہ وضو کرد۔ فادخل یدہ
الیمنی۔ پس در آورد دست راست خود را یعنی در آوند آب۔ فملأ فمہ۔ پس پر کرد بآب دہن خود را۔ فمضمض۔ پس بجنبانید آب در وے
معنی مضمضہ جنبانیدن آب است در دہان۔ واستنشق۔ و آب در بینی کرد۔ ونثر بیدہ الیسرے۔ و بیفشاند بینی را بدست چپ خود

فعل ہذا ثلث مرات - کرد این را سہ بار - ثم قال من سرہ ان ینظر الی طہور رسول اللہ کسے کہ خوشحال میگرداند او را کہ نظر کند بسوے وضوے پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فہذا طہورہ پس باید کہ نظر کند باین وضو کہ من کردم زیرا کہ این وضو ے پیغمبر خدا است یعنی وضوے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باین طریق بود اینجا آنچہ روایت کرد ہمین مضمضہ و استنشاق است بر وجہے کہ مذکور شد ما نا کہ مقصود راوی درین مقام بیان کیفیت ہمین مضمضہ و استنشاق و استنثار و تثلیث آنہا بود و بیان آنکہ ہر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانکہ ظاہر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافے در ان نبود واللہ اعلم - رواہ الدارمی - وعن عبداللہ بن زید - رضی اللہ عنہ - قال رایت رسول اللہ - گفت دیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم مضمض و استنشق من واحد - مضمضہ کرد و استنشاق کرد از یک کف آب - فعل ذالک ثلثا - کرد آن را سہ بار اینجا نیز مقصود ہمان است کہ در حدیث علی رضی اللہ عنہ بود - رواہ ابوداؤد والترمذی - وعن ابن عباس - رضی اللہ عنہ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مسح براسہ - روایت است از ابن عباس رض کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مسح کرد بسر خود - واذنیہ - و ہر دو گوش خود - باطنہما بالسباحتین مسح کرد بباطن ہر دو گوش کہ جانب رو است بدو انگشت کہ نام آنہا سباحتین است و مشہور مسبحتین است بجہت اشارت با آنہا نزد تسبیح یا حدیث حق سبحانہ و تعالے و آن انگشتے ست کہ متصل انگشت نر ست و آن را انگشت شہادت نیز گویند و این نام اسلامی ست و در جاہلیت آن را سبابہ نام است از سب بمعنی دشنام زیرا کہ عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت مینمودند و ہم ازین جہت ذکر این نام مکروہ پنداشتہ گاہے در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق میابد و درینجا نیز در بعض نسخ بالسبابتین واقع شدہ - وظاہرہما بابہامیہ - و مسح کرد ظاہر ہر دو گوش را کہ ذو جانب سر است بہر دو انگشت نر خود - رواہ النسائی - وعن الربیع بضم را و فتح باے موحدہ و کسر یاے تحتانیہ مشددہ - بنت معوذ - بضم میم و فتح عین و تشدید واو مکسورہ در آخر ذال معجمہ صحابیہ انصاریہ بخاریہ از مبایعات تحت شجرۃ صاحب قدر عظیم روایت کرد از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم - انہا رأت النبی - کہ وے دید پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ - وضو میکرد - قالت - گفت ربیع بنت معوذ - فمسح راسہ ما اقبل منہ وما ادبر - پس مسح کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سر خود را آنچہ پیش است از وے و آنچہ پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس - وصدغیہ - و مسح کرد ہر دو صدغ خود را وصدغ بضم صاد میان گوش و چشم و موے فرو افتادہ بدین موضع - واذنیہ - و مسح کرد ہر دو گوش خود را - مرۃ واحدۃ - یکبار - وفی روایۃ انہ توضأ - و آمدہ است در روایتے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد - فادخل اصبعیہ - پس در آورد سر ہر دو انگشت خود را - فی حجری اذنیہ - در دو سوراخ ہر دو گوش و حجر بتقدیم جیم بر حاے مہملہ سوراخ - رواہ ابوداؤد - روایت کرد این حدیث را باین روایت ہم ابوداؤد - وروی الترمذی الروایۃ الاولی - و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از انہا رأت تا مرۃ واحدۃ - واحمد وابن ماجۃ الثانیۃ - و روایت کرد احمد و ابن ماجہ روایت دوم را از انہ توضأ تا اذنیہ بدانکہ احادیث در مسح سر یا مطلق آمدہ یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض احادیث مرتین نیز آمدہ و آن اولو سوم بضعف داشتہ اندا ما تثلیث مسح

ودر هیچ حدیثے صحیح نیامده چه انچه آمده همین است که وضو کرد یک یک بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است وقول شافعی به تثلیث مسح بایں حدیث است وبقیاس مسح بر غسل وجوابش این ست که این حدیث محتمل است واحادیث دیگر صریح اند که مسح یکبار میکرد وحمل محتمل بر متعین لازم است وبنائے مسح بر تخفیف است قیاس وے بر غسل نتوان کرد ودر فتح الباری گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده واکثر علما هم برآنند مگر شافعی که میگوید تثلیث مسح مستحب است وابوداؤد گفته احادیث عثمان که همه صحاح اند دلالت دارند که مسح یکبار بوده است وشیخ ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده ولیکن آنها بمخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتہیٰ وانچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار بیک آب نه بآب جدید وتمنی گفته که تثلیث مسح بآب جدید بدعت است ودر روایتے غریب از امام ابوحنیفه آمده اما تثلیث مسح بیک آب در هدایه گفته که مشروع است ومروی ست از ابی حنیفه ودر بعض شروح هدایه گفته که حسن از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر سه بار مسح کند بیک آب مسنون باشد والله اعلم۔ وعن عبد الله بن زید انه رأی النبی صلی الله علیه وسلم توضأ وانه مسح راسه۔ روایت ست از عبد الله بن زید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دید که وضو کرد ومسح کرد سر خود را۔ بماء غیر فضل یدیه۔ بآبے که جز آب زیادتی هر دو دست است یعنی آب جدید گرفت ومسح کرد وتری آب که در کف ماند از شستن دستها اکتفا نکرد ودر کتب حنفیه مذکور ست که اگر یکے مسح کرد تری آبکه باقیست از غسل اعضائے مغسوله کافی ست وحکم آن دارد که گو یا از انا گرفت وکافی نیست تری باقی از مسح وحدیثے نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند ودر حدیث نیز بروایت ابن لهیعه آمده بماء غیر بباء موحده من فضل یدیه یعنی بآبے که باقی مانده است از زیادتی یدین وصحیح همان روایت مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صریح آمده که گرفت برائے مسح سر آب جدید را پس اولے وافضل همان باشد وباآب باقی در دست نیز روا باشد۔ رواه الترمذی ورواه مسلم مع زوائد۔ ترمذی اینحدیث را همین قدر روایت کرد ومسلم نیز روایت کرده است لیکن با زیادتها که ذکر مضمضه واستنشاق وغسل وجه وباقی اعضائے وضو باشد ومصنف چون ذکر آن زوائد را در احادیث دیگر آورده است برهمین حدیث ترمذی که در وے ذکر مسح راس است بجائے جدید اقتصار نمود فافهم۔ وعن ابی امامة ذکر وضوء رسول الله۔ روایت است از ابی امامه که ذکر کرد وضوے پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قال گفت ابوامامه۔ وکان۔ وبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یمسح الماقین۔ مسح میکرد در شستن روے هر دو کنج چشم را وماق وموق بهموز وغیر مهموز طرف چشم از جانب بینی جاے روان شدن اشک کذا فی القاموس وجوهری گفته از جانب بینی وگوش هر دو ولفظ حدیث احتمال هر دو دارد ولفظ تثنیه بمعنی اول باعتبار هر دو چشم است وبمعنی ثانی بملاحظه هر یک وشک نیست که شستن هر دو داخل است در نظافت۔ وقال۔ وگفت ابوامامه یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ الاذنان من الراس۔ گوشها از سر ست وداخل در وست واز ینجا دو حکم مستفاد میگردد یکے آنکه گوشها را همراه سر مسح کرده شود وبقیه آب سر کرده شود نه بآب جدید واین حکم اول ائمۂ اربعه متفق اند ونزد بعض گوشها از روے است وهمراه وے مسح کنند وبعض گویند ظاهر گوشها از سر است وباطن از روے وایشان الاذنان من الراس را ضعیف گویند یا از قول ابی امامه دارند وحکم ثانی که مسح گوش بآب سر است

مذہب ماست ومذہب امام احمد نزد اکثر از مشائخ مذہب وے زیراکہ غالب کسیکہ وصف کردہ وضوے رسول خدارا صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کردہ کہ سر راو گوشہارا بیک آب مسح کردہ واحادیث بسیار بدان ناطق اند ونزد شافعی واحمد بروایتے ومالک گوشہارا باب جدید مسح کنند ودرین باب نیز حدیثے آمدہ غالبًا در اکثر احوال باب سر کردے واحیانًا چون در دست تری نماندے آب جدید گرفتے واللہ اعلم۔ رواہ ابن ماجہ وابوداؤد والترمذی وذکرا۔ وذکر کردہ اند ابوداؤد وترمذی کہ۔ قال حماد۔ گفتہ است حماد کہ یکے از رواۃ این حدیث است۔ لاادری۔ درنمی یابم کہ این قول۔ الاذنان من الراس من قول ابی امامۃ از قول ابی امامہ است کہ باجتہاد خود گفتہ۔ ام من قول رسول اللہ۔ یا از قول پیغمبر خدا است صلی اللہ علیہ وسلم۔ وعبارت حدیث کہ مؤلف آوردہ محتمل ہر دو معنی ست وتردد حماد ہم ازینجا ناشی ست۔ وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال جاء اعرابی الی النبی آمد بادیہ نشینے بسوے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یسالہ عن الوضوء۔ درحالیکہ میپرسید اورا از کیفیت وضوء وکمال وے۔ فاراہ ثلثا ثلثا۔ پس نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن اعرابی را شستن اعضا سہ سہ بار۔ ثم قال ہذا الوضوء۔ پس فرمود چنین است کمال وضوء۔ فمن زاد علی ہذا فقد اساء وتعدی وظلم۔ پس کسیکہ زیادہ کرد بر سہ بار شستن پس بتحقیق بد کرد واز حد در گذشت وظلم کرد۔ رواہ النسائی وابن ماجہ وروی ابوداؤد معناہ۔ وعن عبداللہ بن المغفل انہ سمع ابنہ یقول۔ روایت ست از عبداللہ بن مغفل بضم میم وفتح غین معجمہ وفتح فاے مشدد وصحابی مشہور ست کہ وے شنید پسر خود را کہ میگفت۔ اللہم انی اسالک القصر الابیض عن یمین الجنۃ۔ خداوندا من سوال میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست بہشت۔ قال۔ گفت عبداللہ ای بنی سل اللہ الجنۃ۔ ای پسرک من بطلب از خدا بہشت را۔ وتعوذ بہ من النار۔ وپناہ جوی بخدا از آتش دوزخ یعنی این تحکم وفضول کلام چیست کہ جاے معین ومقامے خاص بصفت مخصوص از بہشت طلب داری تو آن خواہ کہ ترا خداے تعالے از آتش دوزخ نگاہدارد وبہ بہشت درآرد۔ فانی سمعت رسول اللہ۔ پس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ انہ سیکون فی ہذہ الامۃ قوم۔ بدرستی کہ شان این ست نزدیک است کہ باشد درین امت گروہے کہ۔ یعتدون فی الطہور والدعاء۔ میگذرند از حد ادب واعتدال در طہارت ودر دعا اما از حد در گذشتن در طہارت بزیادت بر سہ بار شستن ودر ریختن آب اسراف نمودن ودر شستن مبالغہ تا بحد وسواس کردن ودر دعا بانبساط پا از بساط ادب کشیدن ومطلبے معین درخواستن وخارج از حیطۂ امکان وعادت طلب داشتن۔ رواہ احمد وابوداؤد وابن ماجہ۔ وعن ابی بن کعب صحابی عظیم الشان است سید القراء وسید الانصار وکاتب الوحی مناقب وے در موضع دیگر نوشتہ شدہ است رضی اللہ عنہ۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان للوضوء شیطانا یقال لہ الولہان۔ فرمود بدرستی کہ مر وضو را دیوے ست در وسواس افگندہ کہ گفتہ میشود ونام بردہ میشود مر اورا ولہان مشتق از ولہ کہ بمعنی اندوہ ورفتن عقل بسبب اندوہ وبمعنی حیرت وتسمیہ او بولہان بجہت اندوہ وتحیر او در حرص بر طلب وسوسہ وافگندن مردم را در آن یا این صفت انسانی ست کہ بجہت وسوسہ وے در حیرت واندوہ افتادہ بمجاز بران شیطان اطلاق کردہ اند۔ فاتقوا وسواس الماء۔ پس بپرہیزید وسواس او را کہ در وضو

می آرد، در اسراف آب می اندازد و از حد سنت بیرون می افگند۔ رواه الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب ولیس اسنادہ بالقوی عند اہل الحدیث۔ گفت ترمذی کہ این حدیث غریب ست کہ جز یک کس آن را روایت نکرده و اسناد او قوی نیست نزد علمائے حدیث۔ لا نعلم احدا اسنده غیر خارجۃ۔ زیرا کہ ما نمیدانیم ہیچ یکے را کہ سند آورده باشد آن را جز خارجۃ بن مصعب ابو الحجاج سرخسی۔ وہو لیس بالقوی عند اصحابنا۔ و وے نیست قوی و ثقہ نزد یاران ما کہ اہل حدیث اند و اختلاف کرده اند علمائے حدیث در وے و تضعیف کرده اند او را۔ وعن معاذ بن جبل۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ مسح وجہہ بطرف ثوبہ۔ گفت معاذ دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ مسح وجہہ بطرف ثوبہ۔ چون وضو میکرد مسح میکرد روئے مبارک خود را بگوشۂ جامۂ خود و ازینجا معلوم میشود کہ بعد از وضو عضو را بجامہ کہ پوشیده بود پاک کردن روا ست و جدا برائے آن آماده داشت و اگر ثوب را شامل آن دارند نیز دور نیست۔ رواه الترمذی۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان لرسول اللہ۔ گفت عائشہ بود مر پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم خرقۃ۔ جامہ کہ۔ ینشف بہا اعضاءه بعد الوضوء۔ می چید و میگرفت بآن خرقہ آب از اعضائے خود پس از وضو و ازینجا معلوم شود کہ جامہ علیحده داشت برائے نشف اعضائے وضو۔ رواه الترمذی وقال ہذا حدیث لیس بالقائم۔ روایت کرد آن را ترمذی و گفت این حدیثے ست کہ نیست ایستاده یعنی قوی و برپا۔ وابو معاذ الراوی ضعیف عند اہل الحدیث۔ وابو معاذ کہ روایت کننده این حدیث ست سست ست نزد اہل حدیث و ترمذی در جامع خود این ہر دو حدیث را روایت کرده و ہر دو را تضعیف نموده است و در تضعیف حدیث اول گفتہ کہ رشدین بن سعد و عبد الرحمن بن ابی الافریقی ضعیف اند در حدیث و گفتہ است کہ صحیح نیست درین باب چیزے از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و رخصت کرده اند قومے از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در منديل بعد از وضو و آنہا کہ مکروه پنداشتہ اند بجہت آنست کہ آب وضو وزن کرده میشود انتہی و در کتب حنفیہ مذکور ست کہ اگر نہ بقصد تکبر باشد مکروه نیست و اگر بقصد تکبر و تنزه باشد مکروه ست و نزد بعض اولے آنست کہ نکند زیرا کہ آن حضرت نکرده است و اگر بکند مکروه نیست و نزد بعض مکروه زیرا کہ در وے ازالہ اثر عبادت ست و آب وضو تسبیح میکند خدائے تعالے را مادام کہ تر است واللہ اعلم

الفصل الثالث عن ثابت بن ابی صفیۃ۔ تابعے ست شنیده انس را و امام محمد باقر را و سفیان ثوری و ابن عیینہ از وے شنیده اند و ائمۂ دیگر او را تضعیف کرده و گفتہ اند کہ کثیر الوہم بود در اخبار و واہی الحدیث بود و ابن معین گفتہ کہ لیس بشئی۔ قال قلت لابی جعفر ہو محمد الباقر۔ گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر را کہ محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام اللہ علیہما وعلی آبائہم الکرام مد آنکہ امام باقر از اعاظم فقہائے مدینۂ مطہره بود و ثقہ و کثیر الحدیث و روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین و ابن عمر و جابر و آمد شد و وے بر جابر بن عبد اللہ انصاری بسیار بود و از وے استماع حدیث بسیار میکرد و گویند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجابر اشارت کرده بود کہ یکے از اولاد من پیش تو تعلم خواہد نمود و ملقب بباقر بتر از نزد حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم بود و بقر در لغت شگافتن و فراخ کشادن است و سمی محمد بن علی زین العابدین بہ لتبقرہ فی العلم

آورده اند که چون امام محمد باقر نزد جابر می آمد جابر کبیر السن شده بود و نابینا گشته می پرسید کیستی تو گفتے منم محمد بن علی پس جابر میگفت
که مرحبا مرحبا یا ابن رسول الله و ولد سبطیه و ریحانیه پس دست در جیب امام محمد باقر می در آورد و بر گردن و بر سینه و بغل دست
میگذرانید و بوسه اخلاص و عقیدت در مشام انس و محبت می شمید چه بیت است ای گل ز تو خورسندم تو بوے کسے داری
دستے سرو ز تو نازم قدت بکسے ماند۔ و میگفت جابر پس از من یا ابن اخی هرچه میخواهی از احادیث رسول الله صلی الله علیه
وسلم که در هر باب احادیث بسیار از وے یاد دارم و احادیث طویل از جابر بسیار است که بتفصیل خصوصیات احوال
روایت میکرد رضی الله عنه پس ثابت بن ابی صفیه با امام محمد باقر گفت۔ حدثک جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرة
مرة ومرتین مرتین وثلثاً ثلثاً۔ آیا حدیث کرده و خبر داده است ترا جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد و شست اعضا را
گاہے یک یک بار و گاہے دو دو بار و گاہے سه سه بار۔ قال نعم۔ گفت محمد باقر آرے حدیث کرده است مرا جابر بدان
رواه الترمذی وابن ماجة۔ وعن عبد الله بن زید رضی الله عنه قال ان رسول الله۔ و روایت ست از عبد الله بن زید
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین۔ وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار۔ وقال هو نور علی نور۔ و فرمود شستن
دو دو بار نور بر نور ست یعنی طهارت بر طهارت و سنت بر فرض سبب مزید نورانیت ست و درین لفظ تلمیح است بقصه
تجلیل وعن عثمان رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ ثلثاً ثلثاً۔ گفت عثمان بن عفان که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وضو کرد سه سه بار۔ وقال۔ و فرمود هذا وضوئی ووضوء الانبیاء قبلی ووضوء ابراهیم۔ این وضوے تام و کامل است
وضوے من و وضوے پیغمبران که پیش از من بوده اند بخصوص وضوے ابراهیم خلیل الرحمن که متضمن طهارت و نظافت مخصوص
است و ازینجا معلوم میشود که وضوے پیغمبران سابق نیز همین نهج و خصوصیات بوده است مگر آنکه اشارت هذا بخصوص تثلیث
باشد بدلالت مقام چنانکه سیاق حدیث بران دلالت دارد۔ رواهما رزین۔ روایت کرد این دو حدیث را رزین۔ والنووی ضعّف
الثانی فی شرح مسلم۔ و شیخ محی الدین نووی حکم کرده است بضعف حدیث ثانی که از عثمان است رضی الله عنه در شرح صحیح مسلم
وعن انس رض قال کان رسول الله۔ گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتوضأ لکل صلوة۔ وضو میکرد براے هر نماز
وکان احدنا یکفیه الوضوء ما لم یحدث۔ و بود هر یکے از ما که بسندگی میکرد او را وضو مادام که حدث نمیکرد و وضو نمی شکست پس بعض
میگویند که واجب بود بر حضرت وے صلی الله علیه وسلم وضو کردن براے هر نماز چنانکه حدیث آینده دلالت دارد بران و بعض میگویند
که آن بطریق اخذ عزیمت و عمل بظاهر کتاب بود که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا بی وجوب ست والله اعلم۔ رواه الدارمی۔
وعن محمد بن یحیی بن حبان۔ بفتح حا و باے موحده مشدده ابو عبد الله انصاری مازنی فقیه تابعی ذکر کرده او را ابن حبان
در ثقه صاحب الطبقه روایت میکند از ابن عمر و انس و از پدر خود و وے از مشائخ امام مالک است تعدیل میکند او را مالک و ذکر
میکرد بعبادت و فقه و علم مات سنة احدی وعشرین ومائة۔ قال قلت۔ گفت محمد بن یحیی گفتم لعبید الله بن عبد الله بن عمر
مر عبید الله بن عبد الله بن عمر را که تابعی ست و ثقه قلیل الحدیث برادر سالم بن عبد الله بن عمر مات قبل اخیه سالم بعد المائة۔ ارایت

وضوء عبد اللہ بن عمر لکل صلوۃ۔ خبر دہ مرا از وضوء عبد اللہ بن عمر برائے ہر نماز۔ طاہرًا کان او غیر طاہر۔ با وضو باشد یا بے
وضو عمن اخذہ۔ از کہ گرفتہ است آن را و از کہ رسیدہ است او را این روایت۔ فقال۔ پس گفت عبید اللہ بن عبد اللہ حدثتہ اسماء
بنت زید بن الخطاب۔ حدیث کردہ است ابن عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب کہ بنت عم اوست و زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود
و کان تر از وے و از مہاجرین اولین ست اسلام آورد پیش از عمر و حاضر شد واقعہ بدر را و مشاہد دیگر را کہ بعد از ان ست شہید شد یوم الیمامہ
در خلافت ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ سال دوازدہم از ہجرت روایت کردہ است از وے عبد اللہ بن عمر و اسماء بنت زید نیز از صحابیات
است پس این اسماء حدیث کرد عبد اللہ بن عمر را۔ ان عبد اللہ بن حنظلۃ بن ابی عامر الغسیل۔ کہ عبد اللہ بن حنظلہ غسیل کہ پدر و پسر ہر دو صحابی اند و حنظلہ
غسیل از سادات صحابہ است و در روز احد شہید شد و قصہ وے کہ بدان بغسیل لقب یافتہ مشہور است و عبد اللہ در وقت وفات
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہفت سالہ بود و روایت کرد از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و وے مردے خیر و فاضل بود و امیر انصار بود
و شہید شد در وقعہ حرہ اما ابو عامر راہب پدر حنظلہ کافر از عالم رفت و داخل بادیہ شقاوت گشت۔ حدثہا ان رسول اللہ حدیث
کرد عبد اللہ بن حنظلہ اسماء بنت زید را کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان امر بالوضوء لکل صلوۃ طاہرًا کہ امر کردہ شدہ بود بوضو برائے
ہر نماز۔ طاہرًا کان او غیر طاہر۔ با وضو بود یا بے وضو۔ فلما شق ذالک علی رسول اللہ۔ پس ہرگاہ کہ سخت آمد وضو برائے
ہر نماز بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم امر بالسواک عند کل صلوۃ۔ امر کردہ شد بمسواک کردن نزد ہر نماز۔ و وضع عنہ الوضوء۔ و نہادہ شد
از ذمہ شریف وے و منسوخ گردانیدہ شد وضو برائے ہر نماز۔ الا من حدث۔ مگر از جہت بے وضوئی۔ قال۔ گفت عبید اللہ
بن عبد اللہ۔ فکان عبد اللہ یری ان بہ قوۃ علی ذالک۔ پس بود عبد اللہ بن عمر را میزد اعتقاد میکرد کہ مر او را قوت است
بر وضو کردن برائے ہر نماز یعنی اجتہاد کرد و گفت کہ موضوع و منسوخ وجوب ست و لیکن اولویت و افضلیت آن مر کسے را
کہ تواند کرد باقی ست فافہم۔ ففعلہ حتی مات۔ پس کرد عبد اللہ بن عمر وضو را برائے ہر نماز تا آنکہ مرد۔ رواہ احمد۔ وعن عبد اللہ
بن عمرو بن العاص ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مر بسعد وہو یتوضأ۔ روایت است از عبد اللہ بن عمرو کہ آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم گذشت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکہ سعد وضو میکرد و آب بسیار میریخت۔ فقال ما ہذا السرف یا سعد۔
پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیست این اسراف آب اے سعد۔ قال افی الوضوء سرف۔ گفت سعد آیا در وضو اسراف
ہست و در آب کہ نہ عزیز الوجود و کمیاب ست و مبذول ست عادۃً چہ اسراف باشد۔ قال نعم۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
آرے در آب میباشد۔ وان کنت علی نہر جار۔ و اگرچہ باشی تو بر جوئے روان و این مبالغہ است در ترک اسراف در آب چہ اسراف
درین صورت متصور نیست و بعض گویند کہ اگرچہ در ریختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضییع وقت باقی ست و نزدیک باین ست
آنچہ بعض گفتہ اند کہ مراد باسراف درین حدیث اثم است یعنی اگرچہ در اکثار آب در نہر جاری اسراف و تضییع آب نیست و لیکن در تجاوز
از تقدیر شرعی اثمی ہست۔ رواہ احمد و ابن ماجہ۔ وعن ابی ہریرۃ و ابن مسعود و ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من توضأ
ذکر اسم اللہ۔ کسے کہ وضو کند و ذکر کند نام خدا را۔ فانہ یطہر جسدہ کلہ۔ پس بدرستی کہ وے پاک میگرداند تن خود را ہمہ آن۔ ومن توضأ ولم یذکر

اسم الله لم یطهر الا موضع الوضوء - وکسیکه وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک نمیگرداند مگر جای وضو را واین حدیث مشعر است بآنکه تسمیه سنت دمستحب بود نه واجب چنانکه گذشت - وعن ابی رافع قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ وضوء الصلوٰة - بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد وضوی نماز را حرک خاتمه فی اصبعه - می جنبانید انگشتری خود را در انگشت مبارک خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات وضو است و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که خاتم اگر فراخ بود کشیدن وے سنت است و اگر تنگ باشد چنانکه آب در زیر آن نرسد واجب است - رواهما الدار قطنی وروی ابن ماجة الاخیر - روایت کرد این دو حدیث را دار قطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث اخیر را

باب الغسل

غسل بضم غین و غسل بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضمتین آب که بدان بشویند و بکسر غین چیزے که بدان سر بشویند چنانکه گل داشنان و خطمی و غسول بفتح بمعنی آب دستر شستن هر دو بیاید و غساله بضم غین آبیکه بر آید از چیزے شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و بمعنی باعث شدن دیگرے را بغسل نیز آید

الفصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس بین شعبها الاربع - چون بنشیند مرد میان چهار شعبه زن و شعبه بضم شین پاره از چیزے و شاخ درخت و اینجا دو دست و دو پاے زن ست یا دو ران و دو ساق وے یا دو ران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج - ثم جهدها - پس ترد و تعب و مشقت انداز دزن را یعنی جماع کند فقد وجب الغسل - پس تحقیق واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن - وان لم ینزل - و اگرچه انزال نکند و بیرون نیاید منی و همین است مذهب ائمه اربعه و اکثر صحابه و خلفاے اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان متفق علیه - وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الماء من الماء گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل مگر از آب یعنی خروج منی - رواه مسلم - پس بحکم این حدیث بے انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت کرد مؤلف بجواب آن بقول خود - قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله هذا منسوخ - گفت محیی السنة این حدیث انما الماء من الماء منسوخ ست چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رخصتے بود در اول اسلام بعد از آن نهی کرده شد از آن و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیارے از صحابه که این در ابتداے اسلام بود بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در فرج زن درون رفت والتقاے ختانین شد غسل واجب شد انزال شود یا نه - وقال ابن عباس - و گفت ابن عباس که این حدیث انما الماء فی الاحتلام در شان احتلام است که بے دیدن تری در وے غسل واجب نمیگردد اگرچه خوابے که دیده و لذتے که چشیده یاد دارد پس برین تقدیر احتیاج بقول تنسیخ نباشد وحق آنست که این حدیث مطلق ست چه احتلام و چه غیر احتلام ولیکن حکم در ابتداے اسلام بود پس از آن منسوخ گشت - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاحتلام ترمذی - ولم اجده فی الصحیحین - و نیافتم آن را در صحیح بخاری و مسلم این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح آورده باآنکه در صحیحین نیست و جواب ازین اعتراض آنست که مصنف این قول ابن عباس را از براے دفع تعارض حدیثین آورده است

نہ بآن طریق کہ حدیثے ست از صحاح کہ درین باب آوردہ **وعن ام سلمة** قالت قالت ام سلیم۔ گفت ام المومنین ام سلمہ کہ گفت ام سلیم کہ مادر انس بن مالک ست رضی اللہ عنہما۔ یا رسول اللہ ان اللہ لا یستحیی من الحق۔ ای پیغمبر خدا بدرستی کہ خدا شرم نمیدارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نہی کردہ از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطیہ و اعتذار ست از این سوال کردن۔ فهل علی المرأة من غسل اذا احتلمت۔ پس چون وے تعالیٰ نہی کردہ از حیا داشتن و پرسیدن حق پس میپرسم آیا ہست بر زن غسل وقتیکہ احتلام کند و خواب بیند چنانکہ مردان می بینند۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آرے ہست غسل بر زن۔ اذا رأت الماء۔ چون ببیند آب منی را چنانکہ حکم مرد ہم این چنین ست۔ فغطت ام سلمة وجهها۔ پس پوشید ام سلمہ روے خود را بجہت شرم۔ وقالت۔ وگفت۔ یا رسول اللہ او تحتلم المرأة۔ آیا خواب می بیند زن آنچنانکہ آب برآید از وے۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آرے می بیند و می برآید آب از وے تربت یمینک۔ خاک آلودہ باد دست تو اصل معنی این ترکیب دعا است بذل و افتقار بعد ازان ہمچنین زبان زد عرب شدہ کہ در وقت تعجب و مذمت این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آن را مراد ندارند و مراد آنست کہ عجب از تو ای ام سلمہ کہ این چنین میگوئی و بفراست خود درک نمیکنی کہ زن را آب منی میباشد چنانکہ مرد را اگر زن را آب منی نیست۔ فبم یشبهها ولدها۔ پس بچہ چیز و بچہ سبب مانند می افتد زن را فرزند او۔ متفق علیہ۔ این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم ہر دو مذکور است۔ وزاد مسلم بروایة ام سلیم۔ و زیادہ کرد مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را کہ آنحضرت فرمود۔ ان ماء الرجل غلیظ ابیض۔ بدرستی کہ آب مرد ستبر است و سفید۔ وماء المرأة رقیق اصفر۔ و آب زن تنگ است و زرد۔ فمن ایهما علا او سبق۔ پس ہر کدام از آب مرد یا زن کہ بالا برآید و غالب گردد یا پیشتر در رحم افتد۔ یکون منه الشبه۔ میباشد ازان مانند شدن فرزند اگر آب مرد پیشتر افتاد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن پیشتر است یا غالب مانند مادر شود۔ **وعن عائشة** رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا اغتسل من الجنابة۔ چون غسل میکرد از جنابت۔ بدأ فغسل یدیه۔ آغاز میکرد پس می شست ہر دو دست را۔ ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلوة۔ پستر وضو میکرد چنانکہ وضو میکرد برائے نماز ظاہر این کلام دلالت دارد بر شستن پاہا پیش از ریختن آب بر بدن و حدیث آیندہ از میمونہ رضی اللہ عنہا صریح است در تاخیر آن ازان غالباً ہر دو میکرد گاہے چنان و گاہے چنین و مذہب ما تاخیر است از جہت حدیث میمونہ و در ہدایہ گفتہ کہ تاخیر غسل رجلین بجہت آن ست کہ پاہا در محل آلودگی اند بآب و گل و لاے پس شستن آنہا فائدہ ندارد و اگر وضو بر سنگ و تختہ باشد مثلاً پیشتر بشوید و تاخیر نکند و محمل حدیث عائشہ این میتواند بود واللہ اعلم و نیز دلالت دارد بر مسح کردن سر درین وضو و این است ظاہر روایت از امام ابی حنیفہ رح و در روایتے مسح نیست چہ مسح کردن فائدہ ندارد و در ریختن آب بعد از وے منہدم آنست و صحیح قول اول ست و بالجملہ بعد از وضو سر مبارک می شست باین کیفیت کہ فرمود۔ ثم یدخل اصابعه فی الماء۔ پستر می درآورد انگشتان خود را در آب۔ فیخلل بها اصول شعره۔ پس تخلیل میکرد بانگشتان تو بیخہاے موے خود را۔ ثم یصب علی رأسه ثلث غرفات بیدیه۔ پستر میریخت بر سر خود سہ کف آب بہر دو دست خود۔ ثم یفیض الماء علی جلده کله۔ بعد ازان میریخت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکہ روان میشد۔

متفق علیه۔ و درین روایت ذکر غسل فرج نیست۔ و فی روایة لمسلم۔ و در روایت دیگر مر مسلم را آمده که۔ یبدأ۔ آغاز میکرد غسل را فیغسل
یدیه قبل ان یدخلهما الاناء۔ پس می شست هر دو دست خود را پیش از آنکه در آرد آنها را در آوند آب۔ ثم یفرغ بیمینه علی شماله۔ پستر
میریخت آب را بدست راست بر دست چپ آفراغ ریختن آب۔ فیغسل فرجه۔ پس می شست فرج خود را۔ ثم یتوضأ پستر
وضو میکرد۔ **وعن ابن عباس** قال قالت میمونة وضعت للنبی صلی الله علیه وسلم۔ گفت ابن عباس گفت میمونه که یکے از
ازواج مطهره و خاله ابن عباس است نهادم برائے آنحضرت غسلا۔ آبے که بدان غسل کنند و غسل بضمتین و سکون سین هر دو درست
است۔ فسترته بثوب۔ پس پوشیدم آب را بجامه یا پوشیدم آنحضرت را و زدم پیش او پرده۔ وصب علی یدیه۔ و بریخت آنحضرت بر هر دو دست خود۔ فغسلهما
پس بشست هر دو دست را۔ ثم صب علی یدیه فغسلهما۔ پستر ریخت آب بر هر دو دست پس بشست هر دو دست را۔ ثم صب بیمینه علی شماله۔
پستر بریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود یعنی دو بار بر هر دو دست آب بریخت و بشست و سوم بار بدست راست بر دست چپ
آب بریخت۔ فغسل فرجه۔ پس بشست فرج خود را یعنی بدست چپ۔ فضرب بیده الارض۔ و بعد از فراغ از شستن فرج زد دست خود را
یعنی دست چپ را که بآن شست فرج خود را بر زمین فمسحها۔ پس بسود دست چپ را بر زمین بجهت مبالغه در تنظیف و انقا۔ ثم غسلها۔
پستر بشست آن دست را۔ فمضمض واستنشق و غسل وجهه وذراعیه۔ پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و شست روے خود را و هر دو دست
را تا آرنج۔ ثم صب علی رأسه وافاض علی جسده۔ پستر بریخت آب بر سر خود بریخت و روان کرد آب بر تن خود۔ ثم تنحی۔ پستر یکسو شد از جائے
که غسل کرده بود۔ فغسل قدمیه۔ پس بشست هر دو پاے خود را این حدیث صریح است در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث
سابق و اختیار امام ابی حنیفه در مسح سر آن حدیث است و در غسل قدم باین و بآن حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد۔ فناولته ثوبا۔ میمونه میگوید رض
پس دادم آن حضرت را بعد از فراغ وے از غسل جامه را که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچیند آب را۔ فلم یأخذه۔ پس نگرفت آن جامه را
و پاک نکرد بدان بدن را و در حدیث دیگر آمده که آوردم مندیلے را پس ینفضها بدان آب را یعنی مسح نکرد بدان و پاک نکرد
و بیفشاند آب را بدست از روے خود و اختلاف کرده اند علما که پاک گردانیدن اعضا بجامه بعد از وضو مکروه است یا مستحب یا مباح
و بعض گفته اند که از جهت آن نگرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود والله اعلم۔ فانطلق وهو ینفض یدیه۔ پس روان شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وے می فشاند هر دو دست خود را ظاهر مراد از افشاندن دست است از آب اما در حدیث آمده است
که چون وضو کنید میفشانید دستها را و بعض گفته اند که مراد بنفض یدین اینجا جنبانیدن آنها است در مشی چنانکه داب اهل قوت است
در راه رفتن زیرا که افشاندن آب وضو مکروه است از جهت بودن او اثر عبادت و این معنی بعید است از مقام۔ متفق علیه
واللفظ للبخاری۔ این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و این لفظ حدیث که مذکور شد بخاری راست و مسلم
این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده۔ **وعن عائشة** قالت ان امرأة من الانصار سألت رسول الله۔ گفت عائشه که زنے
از انصار پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن غسلها من المحیض۔ از کیفیت غسل کردن وے از حیض۔ فامرها کیف تغتسل۔
پس فرمود آنحضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد کیفیت آن را۔ ثم قال خذی فرصة۔ بکسر فا و بضم و بفتح نیز آمده و سکون را

وصاد مہملہ بمعنی قطعہ و بقاف مفتوحہ نیز آمدہ بمعنی چیزے اندک و بقاف مفتوحہ وضاد معجمہ ہم روایت است نیز بمعنی قطعہ۔ من مسک
پس فرمود آن زن را بگیر پارۂ از مشک یا پارۂ از جامہ کہ خوشبو ساختہ شدہ از مشک۔ و در روایتے من ممسک آمدہ بفتح سین مشددہ
بہمین معنی یا بمعنی محکم گرفتہ شدہ بدست یا بمعنی برداشتہ شدہ و قبل و در روایتے من مسک آمدہ بفتح میم بمعنی چرم و بعض این روایت را ترجیح
کردہ اند بجہت آنکہ مشک قیمتی است و آن قوم را بجہت شدت فقر قدرت بران کجا بود کہ مشک استعمال کنند اما بحسب روایت ہمان
قوی تر ست و فقہا گفتہ اند کہ مستحب ست مر زن را کہ پارہ از مشک بگیرد یا پارہ از جامہ را تطییب سازد و ظاہر است کہ امر بدان بتقدیر
قدرت بران خواہد بود و بالجملہ بآن زن فرمود کہ بگیر قطعۂ از مشک فتطہری بہا۔ پس پاک شو بمبالغہ بآن قطعہ۔ قالت کیف اتطہر بہا۔
گفت آن زن چگونہ پاک شوم بآن قطعہ۔ فقال تطہری بہا۔ پس باز فرمود آنحضرت پاک شو بآن قطعہ۔ قالت کیف اتطہر بہا۔ باز گفت آن زن
چگونہ پاک شوم بآن۔ قال۔ باز گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق تعجب از نافہمیدن آن و مکرر پرسیدن وے۔ سبحان اللہ تطہری بہا
فاجتبذتہا الی۔ عائشہ میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوے خود و در بعض نسخ فاجتبذتہا بتقدیم با بر ذال و جبذ و جذب ہر دو بیک
معنی اند۔ فقلت تتبعی بہا اثر الدم۔ پس گفتم من براے فہمانیدن معنی تطہر طلب کن و بجوی بآن قطعہ نشان خون کہ در فرج ست یعنی معنی تطہر
ظاہر است پرسیدن چیست متفق علیہ۔ وعن ام سلمۃ قالت قلت۔ روایت است از ام سلمہ کہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ انی امرأۃ
اشد ضفر راسی۔ من زنے ام کہ سخت میکنم بافتن موے سر خود را ضفر بفتح ضاد و سکون فا تافتن و بافتن موے برکدیگر چنانکہ عادت
زنان عرب ست۔ افانقضہ لغسل الجنابۃ۔ آیا پس بشکنم آن را از براے غسل جنابت۔ فقال لا۔ پس گفت آنحضرت مشکن۔ انما
یکفیک ان تحثی۔ بسکون یا این ست جز این نیست کہ بس است ترا کہ بریزی آب بہر دو کف دست۔ علی راسک۔ بر سر خود۔ ثلث حثیات
سہ بار حثیہ مانند غرفہ در وزن و در معنی پری دو کف دست۔ ثم تفیضین علیک الماء۔ پستر بریزی و روان سازی بر تمام بدن خود آب را۔
فتطہرین۔ پس پاک میشوی۔ رواہ مسلم۔ وعن انس قال کان النبی۔ گفت انس بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ بالمد و یغتسل بالصاع
وضو میکرد بمد و غسل میکرد بصاع و مد بضم میم یک رطل و ثلث رطل و صاع چہار مد۔ الی خمسۃ امداد۔ وگاہے غسل بزیادہ از صاع میکرد تا پنج
مد و این حساب بر اہل دیار ما مبہم است و ما آن را در شرح سفر السعادۃ بر حساب اہل دیار خود فرود آوردہ تحقیق نمودہ ایم صاع بوزن آنجا
کہ سیرے سی سیر شاہی بود پنج سیر و دو سیر شاہی میشود و بوزن حال جہانگیری ابد اللہ ملکہ و سلطانہ کہ سیرے سی و شش سیر شاہی ست
چہار سیر و یک پاؤ میشود بیک سیر شاہی کم پس چون براے غسل و براے وضو مد مقرر شدہ و صاع چہار مد است حساب ہر دو وزن
مذکور مرعی باید داشت و در روایتے وضو بمد و ثلث آمدہ و غسل بسہ مد و گفتہ اند مقصود ازین تعیین و تحدید نیست کہ بزیادہ و کم ازان
درست نباشد فضیلت سیر شستن و تمام شستن است بے اسراف بہر قدر کہ باشد و اگر بقدرے کفایت کند کہ روان گردانیدن آب است
بر عضو آن نیز روا است متفق علیہ۔ وعن معاذۃ بضم میم نام زنے ست از ثقات تابعیات و عابدات روایت دارد از علی
و عائشہ و غیرہما قالت قالت عائشہ۔ گفت معاذہ گفت عائشہ رضی اللہ عنہا۔ کنت اغتسل انا و رسول اللہ۔ بودم کہ غسل میکردم
من و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من اناء واحد بینی و بینہ۔ از یک آوند کہ میان من و او میبود و آوند قدحے بود کہ سہ صاع آب دسے

میگفتم جنانکہ ہر یکے از ما دو دست می انداخت و آب میگرفت۔ فیبادر نی۔ پس زود می شتافت آن حضرت بسوے آب وپیشی میکرد از من در گرفتن آب۔ حتی اقول دع لی دع لی۔ تا آنکہ مکرر میگفتم من بآن حضرت بگذار برائے من بگذار برائے من یعنی بگذار تا من ہم آب گیرم۔ قالت۔ گفت معاذہ کہ راوی حدیث ست۔ وہما جنبان۔ و حال آنکہ آن حضرت و عائشہ ہر دو جنب بودند و غسل جنابت میکردند۔ متفق علیہ۔ و درین حدیث دلیل ست برآنکہ چون جنب دست در آب در آرد بقصد شستن دست از جنابت تاثیرے در آب نمیکند و زیان ندارد زیرا کہ گرفتن آب و استعمال آب بے اغتراف ممکن و میسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وے از جنابت در آرد تباہ میگردد آب چہ ضرورت مرتفع میگردد بآن کہ باین قصد در آرد و اگر عضوے دیگر جز دست در آید نیز ضرر دارد از جہت عدم ضرورت و منوط آوردن آن کذا نقل الشمنی عن المحیط و امام محمد در موطائے خود گفتہ کہ بودند مردان و زنان در زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ غسل میکردند معاً و آن درست ست خواہ مرد آب پیشتر گیرد یا زن و این است قول ابی حنیفہ انتہیٰ مشکل آنست کہ در آخر باب مخالطۃ الجنب حدیثے می آید کہ میفرماید کہ زن غسل نکند ببقیہ آب مرد و غسل نکند مرد ببقیہ آب زن و درین صورت کہ درین حدیث است لازم می آید غسل زن بفضل آب مرد چہ حدیث ناطق است کہ آن حضرت مبادرت مینمود و بیشتر آب میگرفت و اگر اغتراف معاً باشد نیز در کرت ثانیہ ہر دو لازم آید مگر آنکہ گویند آنچہ دران حدیث آیندہ مذکور شدہ است عزیمت است و آنچہ این جا مذکور است رخصت و کلام دران حدیث آیندہ نیز بیاید انشاء اللہ تعالیٰ

الفصل الثانی۔ عن عائشۃ۔ قالت سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الرجل یجد البلل۔ پرسیدہ شد آن حضرت از حکم مردے کہ می یابد در جامہ خود یا بر بدن خود تری را۔ ولا یذکر احتلاما۔ و یاد ندارد خواب را و لذت آن را۔ قال۔ گفت آن حضرت در جواب۔ یغتسل۔ غسل کند۔ وعن الرجل الذی یری انہ قد احتلم۔ و پرسیدہ شد از حکم مردے کہ میداند و یاد دارد کہ خواب دیدہ است۔ ولا یجد بللا۔ و نمی یابد تری را۔ قال لا غسل علیہ۔ فرمود نیست غسل بر وے مسئلہ اگر مرد و زن یکجا بہم خفتہ باشند و تری بر جامہ خواب بہ بینند و ندانند کہ از کیست و بر کدام یکے از ینہا غسل واجب گردد جواب اگر سفید ست از مرد است و غسل بر وے واجب آید و اگر زرد است از زن است و بر وے است غسل و بعض گویند اگر بر طول افتادہ است از مرد است اگر عرض افتادہ از زن و احتیاط در آنست کہ ہر دو غسل کنند کذا قال الشمنی۔ قالت ام سلیم۔ گفت ام سلیم مادر انس رضی کہ حاضر بود و شنید این مسئلہ را۔ ہل علی المرأۃ تری ذلک غسل۔ آیا ہست بر زنے کہ بہ بیند تری را و یاد ندارد خواب را و مقصودش این ست کہ آیا زن نیز تری می بیند و منی دارد۔ قال۔ پس جواب داد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ نعم۔ آرے غسل واجب ست بران زن و زن آب منی دارد۔ ان النساء شقائق الرجال۔ بدرستی کہ زنان نظائر مردان اند در خلقت و طبیعت ہر چہ مردان راست از احکام طبیعت زنان را نیز ہست مگر آنچہ مخصوص بمردان واقع شدہ و وجود منی از قبیل اصل ست و شقائق جمع شقیقہ و ہر چیز کہ دو پارہ کردہ شد ہر پارہ را شقیق پارۂ دیگر گویند و لہذا برادر را شقیق خوانند کہ دو پارہ اند از یک اصل پس زن و مرد نیز شقیق یک دیگر اند از یک اصل اند

و آن آدم است علیہ السلام - رواہ الترمذی و ابو داؤد و روی الدارمی و ابن ماجۃ الی قولہ لا غسل علیہ - ترمذی و ابوداؤد این حدیث را
تا آخر روایت کردہ اند اما دارمی و ابن ماجہ روایت ایشان تا لا غسل علیہ است و حکایت ام سلیم و سوال و جواب وے در روایت
مذکور نیست - وعنہا قالت قال رسول اللہ - گفت عائشہ گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاوز الختان الختان
چون در گذشت ختان مرد از ختان زن مراد آن ست کہ ہر دو ختان ملاقات و مساس کنند بہم و ختان موضعے از مرد و زن
کہ در ختنہ کردن آن را ببرند و آن از مرد پوستے ست بر سر عضو و از زن گوشتے ست بلند در درون مانند تاج خروس پس عائشہ
میفرماید کہ چون این دو موضع یکجا شوند بدر آمدن آلت مرد در فرج زن - وجب الغسل - واجب میگردد غسل بر مرد و زن -
فعلتہ انا و رسول اللہ - کردہ ام من و پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - آن را - فاغتسلنا - پس غسل کردیم ما ہر دو - رواہ الترمذی
و ابن ماجۃ - پس معلوم شد کہ در وجوب غسل خروج منی در کار نیست و بمجرد دخول حشفہ واجب ست و در روایت احمد و مسلم
از ابی موسیٰ اشعری آمدہ است کہ گفت اختلاف کردند مہاجرین و انصار پس گفتند انصار واجب نمیگردد غسل مگر بہ برآمدن
آب منی و مہاجران گفتند کہ واجب میگردد بمجرد مخالطت پس گفتم من کہ شفا دہم شما را ازین اختلاف پس برخاستم و نزد عائشہ رفتم
و گفتم سوالے دارم از تو و لیکن از گشتن آن شرم دارم عائشہ گفت از من بپرس ہر چہ میخواہی و شرم مکن کہ من مادر توام پس گفتم
چیست موجب غسل گفت تو درین سوال از من بکسے افتادہ کہ خبردار است یعنی من خبردارم ازین مسئلہ گفت گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم چون نشست مرد میان چہار شعبہ زن و مساس کرد ختان مرد با ختان زن بتحقیق واجب شد غسل و ازینجا معلوم گردد
کہ مراد بمجاوزت ختانین مماست آنہا است - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحت کل شعرۃ
جنابۃ - زیر ہر موئے کہ بر تن آدمی ست جنابت ست - فاغسلوا الشعر - پس بمبالغہ بشوئید موہا را چنانکہ زیر آنہا شستہ گردد -
وانقوا البشرۃ - و پاک بشوئید آنجا را از اندام کہ نہ در زیر موئے است تا بیقین از عہدہ غسل برآمدہ باشید و شعرۃ
بسکون عین و فتح آن و البشرۃ بفتحات - رواہ ابوداؤد والترمذی و ابن ماجۃ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب والحارث بن وجیہ الراوی
وہو شیخ لیس بذاک - ترمذی این حدیث را تضعیف کردہ و گفتہ کہ حارث بن وجیہ کہ روایت کنندۂ این حدیث ست پیرے ست
کہ بجہت کبر سن غفلتے و نسیانے بروے طاری شدہ و چندان قوی نیست در حفظ و ضبط روایت و وجیہ چنانکہ مشہور ست بروزن عظیم
و وجبہ بفتح واو و سکون جیم و باے موحدہ تا در آخر نیز خواندہ اند - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ - گفت
امیر المومنین علی کہ گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم من ترک موضع شعرۃ من جنابۃ لم یغسلہا - کسے کہ بگذارد جائے یک موئے از جنابت
کہ نشوید آن را فعل بہا کذا و کذا من النار - کردہ شود با وے چندین و چندین از عذاب آتش دوزخ - قال علی - گفت علی کرم
فمن ثم عادیت راسی فمن ثم عادیت راسی - پس ازین جہت دشمن داشتم موئے سر خود را پس ازین جہت دشمن داشتم موئے سر خود را
یعنی ببریدم آن را از بیخ چنانکہ دشمن دشمن را کند کنایت است از دوام حلق - ثلثا - سہ بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغہ
و تاکید - رواہ ابوداؤد و احمد والدارمی - روایت کرد این حدیث را این ہر سہ تن - الا انہما لم یکررا - لیکن احمد و دارمی تکرار

نیاوردند این عبارت را که من ثم مادیت رأسی - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یتوضأ
بعد الغسل - بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وضو نمیکرد پس از غسل یعنی بهمان وضو که در اول غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت میکرد
وبعد از فراغ از غسل وضو دیگر باز نمیکرد - رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجه - وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم
یغسل رأسه بالخطمی - بود آن حضرت که می شست سر مبارک خود را بخطمی بکسر خا و فتح نیز جائز است چیزیست که بدان
سر بشویند چنانکه گل سرشوی در دیار ما - وهو جنب - وحال آنکه آن حضرت جنب می بود و غسل جنابت میکرد - یجتزی بذلک
بسندگی میکرد بر شستن بهمان آبی که پاک میکرد سر را از خطمی - ولا یصب علیه الماء - ونمی ریخت بر سر آبی دیگر چنانکه مردم
در حمامات اولا سر بشویند و بعد از آن غسل بکنند و آب دیگر بر سر ریزند و غالبا خطمی در آب کمتر می بود چنانکه تغیر نمی داد آب را و از [illegible]
که سیلان است بیرون نمی آورد - رواه ابوداؤد - وعن یعلی قال ان رسول الله - گفت یعلی بن امیه یا یعلی بن مره هر دو صحابی اند
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رأی رجلا یغتسل بالبراز - دید مردی را که غسل میکرد در صحرا یعنی برهنه - فصعد المنبر - پس بالا برآمد آن حضرت
منبر را تا وعظ و نصیحت کند مردم را از ارتکاب این چنین شنیعت و عادت شریف بود که چون حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمام بیشتر داشت
تعلیم کند خطبه می خواند - فحمد الله - پس حمد گفت مر خدای را - واثنی علیه - وثنا خواند بر وی تعالی بستودن مراد را بیان و تفسیر
حمد است - ثم قال - پستر گفت آن حضرت - ان الله حیی - بدرستی که خدا شرم دارنده است از افتضاح بندگان و اظهار قبائح و شنائع
ایشان ستیر - بر وزن صدیق بتشدید بسیار پوشنده است گناه بندگان و عیوب ایشان را - یحب الحیاء والتستر - دوست میدارد
از بندگان شرم سازی را و پرده پوشی را یعنی حیا و تستر از صفات حق اند و دوست میدارد حق تعالی از بندگان خود تخلق باخلاق
وی بهر چه ممکن است از ایشان - فاذا اغتسل احدکم فلیستتر - پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و بپوشد اندام نهانی
خود را اگر این نیز نوعی از ستاریت است و در وی تخلق است بخلق الهی تعالی و تقدس - رواه ابوداؤد والنسائی وفی روایة
ودر روایت ابی داؤد این چنین آمده است که - قال ان الله ستیر - گفت آنحضرت که خدای تعالی ستیر است - فاذا اراد احدکم
ان یغتسل - پس چون خواهد یکی از شما که غسل کند - فلیتوار بشیء - پس باید که پوشیده کند اندام خود را بچیزی

الفصل الثالث

عن ابی بن کعب - صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کنیت او ابوالمنذر است و ابوالطفیل
نیز آمده انصاری لقب او سید القراء و سید الانصار آمده و عمر بن خطاب رض او را سید المسلمین میخواند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را
بامر الهی تعالی قرآن شنوانید روایت کرده اند از وی بسیاری از صحابه و تابعین و بود وی رضی الله عنه کاتب وحی -
قال انما کان - گفت ابی بن کعب نبود این حکم که - الماء من الماء رخصة فی اول الاسلام - مگر رخصتی در آغاز دین اسلام و حکم
کرده بودند که اگر جماع بکنید و انزال نکنید نماز بکنید مثلا - ثم نهی عنها - پستر نهی کرده شد از این رخصت و گفته شد که بی غسل نماز نکنید و در فصل
اول بیان آن گذشت - رواه الترمذی وابوداؤد والدارمی - وعن علی رضی الله عنه - قال جاء رجل الی النبی روایت است
از امیر المؤمنین علی گفت آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال - پس گفت آن مرد - انی اغتسلت من الجنابة

بدرستی کہ من غسل کردم از جنابت۔ وصلیت الفجر۔ وگزاردم نماز بامداد را۔ فرأیت قدر موضع الظفر لم یصبه الماء۔ پس دیدم بعد از نماز گزاردن مقدار جائے ناخن در بدن کہ نرسیدہ است اورا آب۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو کنت مسحت علیہ بیدک اجزاک پس فرمود آنحضرت بآن مرد اگر می بودی تو کہ مسح میکردی بر آن موضع بدست خود در وقت غسل یا بعد از آن اگرچہ بعد از مدتے می بود پس می بود کفایت ترا و تمام میشد غسل تو یعنی قضا نمیکردی تو نمازے را کہ گزاردۂ اگر گویند مسح در غسل چون اکتفا کند جوابش آنست کہ مراد بمسح اینجا غسل خفیف است و غالب آنست کہ چون دست تو بران موضع بگذرد کفایت میکند خصوصاً در وقت غسل و بعض گفتہ اند کہ این حکم سابق بود بعد از ان منسوخ شد۔ رواہ ابن ماجہ۔ **وعن ابن عمر** رضی اللہ عنہما قال کانت الصلوۃ خمسین۔ بود نماز در شب معراج پنجاہ۔ والغسل من الجنابۃ سبع مرات۔ و بود غسل از جنابت ہفت بار۔ وغسل البول من الثوب سبع مرات۔ و بود شستن بول از جامہ ہفت بار۔ فلم یزل رسول اللہ۔ پس ہمیشہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یسأل۔ سوال میکرد از حضرت عزت تخفیف در این حتی جعلت الصلوۃ خمسا وغسل الجنابۃ مرۃ وغسل الثوب من البول مرۃ۔ تا آنکہ گردانیدہ شد نماز پنج وگردانیدہ شد غسل جنابت یکبار و شستن جامہ نیز از بول یکبار۔ رواہ ابوداؤد۔ و ظاہر آنست کہ این قضیہ در معراج است و حدیث معراج مشہور است و آنچہ در صحیحین مذکور است ہمان حکم نماز است و حکم غسل جنابت و غسل ثوب در آنجا مذکور نیست و مؤلف این حدیث را از حدیث ابی داؤد آوردہ بود و اسناد این حدیث بہ ایوب بن جابر است و وے ضعیف و مختلف فیہ است نزد محدثین و شستن جامہ یکبار مذہب شافعی است و سہ بار شستن نزد وے مستحب است و در مذہب ما در نجاستے کہ مرئی نیست سہ بار شستن واجب است و اصل طہارت وے آنست کہ غالب آید بر ظن غاسل کہ پاک شد و تثلیث مظنہ آن است چنانکہ در مستیقظ از منام گذشت کذا فی الہدایہ۔

باب مخالطۃ الجنب وما یباح لہ

باب در بیان مخالطت جنب و آنچہ مباح است مر جنب را از ذکر و نوم با جنابت بعد از وضو مانند آن جنابت در لغت بمعنی دور شدن و یکسو شدن و جنابت شرعی نیز سبب دور بودن از مواضع نماز و یکسو شدن از صحبت مردم است و جنب بضمتین صاحب جنابت واحد و تثنیہ و جمع و مذکر و مؤنث در وے برابر است و مخالطت بہم آمیختن کسے بکسے و مراد اینجا مکالمت و مجالست و مصافحت و مواکلت و مشاربت و امثال آنست و اینہمہ جائز و وارد است در احادیث

الفصل الاول۔ عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال لقینی رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ پیش آمد مرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم وانا جنب۔ و حال آنکہ من جنبم۔ فاخذ بیدی۔ پس گرفت آن حضرت دست مرا۔ فمشیت معہ۔ پس رفتم باوے۔ حتی قعد۔ تا آنکہ نشست آن حضرت۔ فانسللت۔ پس بیرون آمدم از مجلس آہستہ انسلال بیرون آمدن از میان چیزے و سل برکشیدن شمشیر از نیام۔ فاتیت الرحل۔ پس آمدم منزل خود را و رحل بفتح را و سکون حاء مہملہ رخت و جائے باش مرد۔ فاغتسلت۔ پس غسل کردم ثم جئت وہو قاعد۔ پستر آمدم و حال آنکہ آن حضرت نشستہ بود۔ فقال این کنت یا ابا ہر۔ پس گفت آن حضرت کجا بودی تو ای ابا ہریرہ و ہر بکسر ہا و تشدید را بمعنی گربہ و ہرۃ بتاء مؤنث آن و ہریرہ تصغیر ہرۃ است۔ فقلت لہ۔ پس گفتم مر آن حضرت را حال خود را

وموجب بيرون رفتن را. فقال. پس گفت آن حضرت بطريق تعجب. سبحان الله ان المومن لا ينجس. بدرستى كه مسلمان پليد نميشود يعنى جنابت نجاست حكمى ست كه در شرع بدان حكم كرده اند وغسل بران واجب گردانيده اند اما بدن انسان بدان نجس نميشود ولهذا عرق جنب وسور او طاهر است ومخالطت با وى جائز. هذا لفظ البخارى. اين لفظ بخارى ست. والمسلم معناه. ومر مسلم را معنى اوست يعنى مسلم اين مضمون را بالفاظ ديگر روايت كرده. وزاد بعد قوله. وزياده كرده است مسلم بعد اين قول وى كه. فقلت له. اين عبارت را كه. لقيتنى وانا جنب فكرهت ان اجالسك حتى اغتسل. يعنى گفتم بآن حضرت در اعتذار از برآمدن از مجلس ملاقات كردى تو مرا ومن جنب بودم پس مكروه پنداشتم كه همنشينى كنم با تو تا آنكه غسل كنم. وكذا للبخارى فى رواية اخرى. وهمچنين آمده است مر بخارى را در روايت ديگر. وعن ابن عمر رضى الله عنهما. قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله. گفت ابن عمر كه ذكر كرد عمر مر پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم انه تصيبه الجنابة من الليل. كه بدرستى كه نشان اين ست كه ميرسد مر او را جنابت از شب. فقال له رسول الله. پس گفت مر عمر را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم توضأ واغسل ذكرك ثم نم. وضو كن وبشوى عضو خود را پستر خواب كن پس تو مر جائز است جنب را تا بعد از وضو اين قدر طهارت نوم است مر جنب را چون اين را كرد پاک بخواب رفت. متفق عليه. وعن عائشة رض قالت كان النبى صلى الله عليه وسلم اذا كان جنبا فاراد ان يأكل او ينام. گفت عائشه بود آن حضرت چون مى بود جنب پس ميخواست كه بخورد يا خواب كند. توضأ وضوءه للصلوة. وضو ميكرد مثل وضوى وى مر نماز را واين نيز امر مستحب است نه واجب. متفق عليه. وعن ابى سعيد الخدرى رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم اهله. چون بيايد يكى از شما زن خود را يعنى جماع كند زن خود را. ثم اراد ان يعود. پستر خواهد كه عود كند يعنى ديگر جماع كند. فليتوضأ بينهما وضوءا. پس بايد كه وضو كند ميان هر دو نوبت از جماع ببے وضو جماع بر جماع نكند. رواه مسلم. وعن انس رض قال كان النبى صلى الله عليه وسلم يطوف على نسائه بغسل واحد. بود آنحضرت كه مى گشت گرد زنان خود يعنى جماع ميكرد بيک غسل وبراے هر جماع غسلے علحده نميكرد. رواه مسلم. وظاهر اين حديث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم ورعايت نوبت بران حضرت در ازواج مطهره والا در نوبت يكے بحجره ديگرے چون ميرفت ومذهب حنفيه نيز عدم وجوب است وآن حضرت محض تفضل وتبرع ميكرد ديگر آنكه شايد كه طوف بر جميع نسا باذن صاحب نوبت باشد والله اعلم. وعن عائشة رض قالت كان النبى. گفت عائشه بود پيغمبر صلى الله عليه وسلم يذكر الله على كل احيانه. ذكر ميكرد خدا را وميبرد نام او را بر همه اوقات خود چه در حالت حدث وجنابت وچه غير آن الا قرآن كه در حالت جنابت نميخواند وذكر در متوضا نميكرد وبعض ميگويند كه مراد بذكر اينجا ذكر قلبى وتفكر در صفات وافعال وے سبحانه است. رواه مسلم وحديث ابن عباس سنذكره فى كتاب الاطعمة. وحديث ابن عباس

كه در مصابيح اينجا مذكور ست باشد كه ذكر كنيم آن را در كتاب الاطعمة انشاء الله تعالى

الفصل الثانى

عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبى. گفت ابن عباس كه غسل كرد بعضے از زنان پيغمبر صلى الله عليه وسلم فى جفنة. در آبے كه در جفنه بود بفتح جيم وسكون فا كاسه بزرگ كه آن را تغار گويند. فاراد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يتوضأ منه. پس خواست آن حضرت كه وضو كند از آبے كه فاضل مانده بود در آن كاسه از غسل بعضے از ازواج

فقالت پس گفت آن بعض ازواج - یا رسول اللہ انی کنت جنبا - یا رسول اللہ بدرستی کہ من بودم جنب و این آب بقیہ آبے ست کہ از
غسل جنابت من ماندہ بود - فقال ان الماء لایجنب - بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کہ آب جنب نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن او بدان - رواہ الترمذی و ابو داؤد و
ابن ماجۃ وروی الدارمی نحوہ وفی شرح السنۃ عنہ عن میمونۃ بلفظ المصابیح - و در شرح سنت روایت است از ابن عباس
از میمونہ بلفظے کہ در مصابیح آوردہ است و آن این ست کہ گفت میمونہ جنب شدم من و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس
غسل کردم من از جفنہ و زیادہ ماند در وے آبے از بقیہ آن پس آمد آن حضرت تا غسل کند از ان آب پس گفتم کہ من غسل کردہ ام
یا رسول اللہ از ان پس غسل کرد آن حضرت و فرمود کہ آب نمی باشد بر وے جنابت و در روایتے کہ آب جنب نمیشود و اختلاف
در لفظ مصابیح و لفظ کتاب آنست کہ در حدیث مصابیح غسل مرد از بقیہ غسل زن لازم می آید و در حدیث کتاب وضوے
مرد از بقیہ آب غسل زن و در آخر فصل ثالث بیاید کہ ہر دو منہی عنہ است جوابش ہمان کہ در فصل اول از حدیث
عائشہ گذشت وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یغتسل
من الجنابۃ ثم یستدفئ بی - غسل میکرد از جنابت پس گرمی میجست بمن یعنی اعضاے شریف خود را می چسپانید بمن تا گرم
گردد و مرا بجاے جامہ خود می ساخت کہ بآن گرم میشود - قبل ان اغتسل - پیش از انکہ من غسل کنم پس ازینجا معلوم شد
کہ بدن جنب پاک است - رواہ ابن ماجۃ وروی الترمذی نحوہ وفی شرح السنۃ بلفظ المصابیح - و در حدیث مسلم آمدہ است
کہ عائشہ حائض می بود و آب میخورد پس بآن حضرت میداد پس می نہاد آن حضرت دہن خود را بر جاے دہن وے و حیض
و جنابت یک حکم دارد - وعن علی - رضی اللہ عنہ - قال کان النبی - بود پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم یخرج من الخلاء - بیرون
می آمد از آنجا - فیقرئنا القرآن - پس میخوانانید ما را قرآن را و یاکل معنا اللحم - و میخورد با ما گوشت یعنی پیش از وضو - و لم یکن یحجبہ
او یحجزہ - شک راوی است و معنی یحجبہ و یحجزہ یکے ست یعنی باز نمیداشت آن حضرت را - عن القرآن - از خواندن
قرآن - شیء - ہیچ چیز - لیس الجنابۃ - مگر بودن جنب - رواہ ابو داؤد والنسائی وروی ابن ماجۃ نحوہ - وعن ابن عمر قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاتقرأ الحائض ولا الجنب - نخواند حائض و نہ جنب خواہ مرد یا زن - شیئا من القرآن -
ہیچ چیز را از قرآن - رواہ الترمذی - پس نزد بعض تمام آیت خواندن حرام است کمتر از آیت میتوان خواند و نزد بعض
کمتر از آیت خواندن نیز حرام ست مگر یک کلمہ و ظاہر لفظ عام ست و اگر بقصد شکر نعمت گوید الحمد للہ رب العالمین نہ بقصد
تلاوت قرآن باکے ندارد و نزد بعض دعاے قنوت خواندن نیز حرام ست و باقی ادعیہ و اذکار را باکے نہ است - وعن
عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وجہوا ہذہ البیوت عن المسجد - روے برگردانید این خانہا را از جانب
مسجد تا راہ خانہ بآن سو نرود و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید - فانی لا احل المسجد لحائض ولا جنب - زیرا کہ بدرستی
کہ من حلال نمیدارم در آمدن مسجد را براے حائض و جنب خواہ بطریق مرور باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عبور جائز است

ومالک نیز ہم برین ست وطیبی نقل کردہ کہ نزد احمد مکث نیز جائز است واللہ اعلم وظاہر حدیث بعمومہ واطلاقہ مؤید مذہب ماست۔
رواہ ابوداؤد۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تدخل الملائکۃ بیتا فیہ صورۃ۔ در نمے آیند
فرشتگان خانہ راکہ درو سے تمثال حیوانی ست۔ ولا کلب۔ ونمی در آیند خانہ راکہ درو سے سگے ست وکلام درین در باب التصاویر
بیاید۔ ولا جنب۔ ونمی در آیند در خانہ کہ درو سے جنب ست مراد کسے ست کہ جنب بودن عادت دارد وبراہ تہاون وتکاسل میرود
چنانکہ وقت نماز بگذرد وغسل نکند واین بر تقدیر سے کہ وضو نکند۔ رواہ ابوداؤد والنسائی۔ وعن عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ مولاے
بنی مخزوم بود یاسر را ابوحذیفہ واہ خود راکہ سمیہ بضم سین وفتح میم وتشدید تحتانیہ بو سے تزویج کرد وازو سے عمار بوجود آمد وپدر ومادر او
ہمہ قدیم الاسلام اند وعمار از مستضعفین ست کہ عذاب کردہ شدہ در راہ خدا یکبار سے مشرکان او را میسوختند پس آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم برو سے بگذشت وگفت یا نار کونی بردا وسلاما علی عمار کما کنت علی ابراہیم وو سے از مہاجرین اولین سابقین ست
حاضر شد بدر را وتمامہ مشاہد را وو سے از دلائل حقانیت امیر المومنین علی ست رضی اللہ عنہ کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم تقتلک
الفئۃ الباغیۃ الحدیث وکشتہ شد بصفین ومناقب او کثیر است ومادر او را ابوجہل ملعون بشنہ در فرج زد وبکشت۔ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا یقربہم الملائکۃ۔ سہ کس اند کہ نزدیک نمی آیند ایشان را فرشتگان۔ جیفۃ الکافر۔ یکے مردہ کافر وبعض ذات کافر
مراد دارند مردہ یا زندہ اما استعمال جیفہ در مردہ بیشتر ست۔ والمتضمخ بالخلوق۔ دوم مرد سے بسیار آلودہ بخلوق بفتح خا سے معجمہ نام
طیب مشہور سے ست کہ درو سے غالب زعفران ست ودرین باب زجر وتشدید است در منع ازان۔ والجنب الا ان یتوضأ۔
سوم جنب مگر آنکہ وضو کند۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن عبد اللہ بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم۔ و سے وپدر و سے وجد و سے ہمہ
تابعین اند وجد کلان و سے عمرو بن حزم صحابی ست کہ آن حضرت او را عامل یمن ساخت وکتابے بو سے نوشت چنانکہ
روایت میکند۔ ان فی الکتاب الذی کتبہ رسول اللہ۔ بدرستی کہ در کتابے کہ نوشتہ است آن را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لعمرو
بن حزم۔ مر عمرو بن حزم را بفتح حا سے مہملہ وسکون زا سے کہ آن حضرت او را در ناحیہ از یمن عامل ساختہ بود وو سے ہفدہ سالہ
بود کتابے بو سے ہمراہ ساختہ کہ درو سے بیان فرائض وسنن وصدقات ودیات وجز آن نوشتہ وآن کتاب مشہور ست
در باب سنن ودران کتاب نوشتہ بود۔ ان لا یمس القرآن الا طاہر۔ ہرگز مساس نکند قرآن را مگر کسے کہ پاک ست ومراد طاہر از حدث
داشتہ اند۔ رواہ مالک والدارقطنی۔ وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجۃ۔ نافع کہ مولاے ابن عمر است وتابعی
ثقہ است کثیر الحدیث اصل او از دیلم ست وبعض گفتہ اند از عرب ست واز کبار تابعین وائمہ ایشان ست مات سنۃ سبع عشر ومائۃ
گفت روان شدم ہمراہ ابن عمر در حاجتے کہ و سے داشت۔ فقضی ابن عمر حاجتہ۔ پس روان کرد ابن عمر آن حاجت خود را۔ وکان
من حدیثہ یومئذ ان قال۔ وبود از جملہ حدیث ابن عمر کہ دران روز کرد این کہ گفت۔ مر رجل فی سکۃ من السکک۔ گذشت مرد سے
در کوچہ از کوچہا وسکہ بکسر سین وکاف مشدد بمعنی راہ ہموار وبرابر۔ فلقی رسول اللہ۔ پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را۔
صلی اللہ علیہ وسلم وقد خرج من غائط۔ وحال آنکہ تحقیق بیرون آمدہ بود آن حضرت از آبخانہ۔ او بول۔ یا از پیشاب کردن شک

راوی است۔ فسلم علیہ۔ پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فلم یرد علیہ۔ پس باز نگردانید آن حضرت سلام بروے
یعنی نداد جواب سلام وے۔ حتی اذا کاد الرجل ان یتواری فی السکۃ۔ تا وقتیکہ نزدیک بود آن مرد کہ پنہان گردد در کوچہ۔ ضرب رسول اللہ
زد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیدیہ علی الحائط۔ ہر دو دست خود را بر دیوار۔ ومسح بہما وجہہ۔ و مسح کرد بہر دو دست روے مبارک
خود را۔ ثم ضرب ضربۃ اخری فمسح ذراعیہ۔ پستر زد ہر دو دست را بار دیگر بر دیوار پس مسح کرد ہر دو دست خود را تا آرنج یعنی تیمم کرد۔ ثم رد علی
الرجل السلام۔ پستر باز گردانید بر آن مرد سلام را۔ وقال انہ لم یمنعنی ان ارد علیک السلام۔ و فرمود کہ مرا باز نداشت از رد کردن سلام
بر تو چیزے۔ الا انی لم اکن علی طہر۔ مگر آنکہ نبودم من بر طہارت۔ رواہ ابوداؤد۔ ظاہر منظور در حدیث آئندہ آنست کہ مانع از رد سلام آن بود
کہ آن حضرت مکروہ داشت رد سلام را بے وضو بجہت اشتمال آن بر لفظ سلام کہ اسمے از اسماے الٰہی ست اگرچہ مراد بدان اینجا
معنی سلامت ست و در ینجا غایت تعظیم است مر ذکر خداوند تعالےٰ و نام او را ولیکن این مشکل می شود بآنکہ در صحیح آمدہ است کہ وے
صلی اللہ علیہ وسلم ذکر میکرد خداوند تعالےٰ را در ہر وقت بہر حال واگر گویند کہ مراد بآن ذکر قلبی ست گوئیم بصحت رسیدہ است ذکر لسانی
نزد خروج از خلا کہ میگفت الحمد للہ الذی اخرج عنی الاذی الحدیث و تسمیہ پیش از وضو نیز گذشت کہ باز نمیداشت او را از قرآن ہیچ چیز
مگر جنابت و بیرون می آمد از خلا و تعلیم میکرد صحابہ را قرآن پیش از آنکہ وضو سازد و مانند آن میگویند کہ عزیمت آن ست کہ بے وضو نام خدا
نگیرد و آنچہ شما ذکر کردید ہمہ از قبیل رخصت است کہ براے تعلیم جواز و تسہیل امر امت آن را کرد گفتم من و بخدا التوفیق کہ این جواب
جاری نمیگردد در تسمیہ قبل الوضو چہ آن از قبیل عزیمت ست بے شبہہ بلکہ ہر چہ وارد شدہ در موضع خاص مستحب ست ذکر آن کما لا
یخفےٰ پس ظاہر آن ست واللہ اعلم کہ ذکر خداے تعالےٰ بے طہارت جائز ست لیکن با طہارت افضل و اکمل وادے است
و بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آن وقت چیزے از سلطان و عظمت الٰہی جل ذکرہ وارد شدہ کہ نگذاشت او را کہ ذکر نام وے
کند بے طہارت خصوصًا در رد سلام کہ گنجائش توقف و تاخیر دارد و علی الفور واجب نہ ولیکن تا وضو کردن تاخیر نکرد در ان مبادا آن
مرد برود و برد سلام فوت شود و عہد بعید گردد پس تیمم کرد جواب سلام وے داد و تعلیم کرد کہ تیمم در امثال این کافی ست مع وجود القدرۃ
بر آب فافہم۔ وعن المہاجر بن قنفذ انہ اتی النبی۔ روایت ست از مہاجر بن قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و ذال معجمہ
در آخر نام کہ او خلف بن عمیر و مہاجر لقب او ست کہ آن حضرت فرمود ہذا المہاجر حقا و صحابی قرشی تیمی ست و بعض گفتہ اند
اسلام او در فتح مکہ است و حسن بصری وغیرہ از وے روایت کردہ اند کہ وے آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم وہو یبول
و حال آنکہ آن حضرت بول میکرد۔ فسلم علیہ۔ پس سلام کرد بر آن حضرت۔ فلم یرد علیہ۔ پس رد نکرد آن حضرت سلام را بروے
حتے توضأ۔ تا آنکہ وضو ساخت اینجا چون ہم غایب شدن مسلم و فوات او نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد پس از ان جواب سلام
وے داد۔ ثم اعتذر الیہ۔ پستر عذر خواہی کرد بوے۔ وقال۔ و فرمود۔ انی کرہت ان اذکر اللہ الا علی طہر۔ بدرستی کہ من مکروہ
پنداشتم کہ ذکر کنم نام خدا را مگر بر طہارت۔ رواہ ابوداؤد وروی النسائی الی قولہ حتے توضأ۔ روایت کرد این حدیث را
تا آخر ابوداؤد و روایت کرد نسائی تا قول او حتے توضأ و قصہ اعتذار ذکر نکرد۔ وقال۔ و گفت نسائی این عبارت را کہ

فلما توضأ رد علیہ۔ طیبی گفتہ کہ درین حدیث دلیل است بر آنکہ ہر کہ تقصیر کرد در جواب سلام بعذرے از اعذار باید کہ اعتذار کند بسوے وے تا منسوب نگردد بکبر و در بعض شروح گفتہ کہ حاشا کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در ادائے عبادت تقصیر توان گفت بلکہ تاخیر از جہت وجوہ مشروعہ بود و اعتذار محض تفضل و تبرع و مقصود زجر و تشدید بود و تنبیہ بر آنکہ سلام بر بول کنندہ مکروہ ست و ترک کلام و کراہت آن بر قضائے حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وے و تنزیہ ساحت عزت و عظمت وے تعالے کہ ذکر شود در چنین وقتے از جہت بودن سلام از اسمائے وے تعالیٰ واللہ اعلم

الفصل الثالث عن ام سلمۃؓ۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یجنب۔ بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون ثم ینام۔ بود آن حضرت کہ جنب می شد پستر خواب میکرد۔ ثم ینتبہ ثم ینام۔ بعد از خواب بیدار می شد باز خواب میکرد یعنے با جنابت مکرر خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرت بغسل نمیکرد و سابقاً معلوم شد کہ وضو کردہ بخواب میرفت و خواب آن حضرت خود ناقض وضو نبود پس بہمان وضوی بود و از غیر وے صلی اللہ علیہ وسلم اگرچہ خواب ناقض ست امّا ظاہر آنست کہ ہمان وضو کہ بعد از جنابت کردہ بخواب رفت در طہارت نوم کانی ست اگرچہ بعد از وے بیدار شدہ بعد از ان بخواب رفتہ است واللہ اعلم۔ رواہ احمد۔ وعن شعبۃ قال ان ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنابۃ۔ گفت شعبہ کہ ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت۔ یفرغ۔ بضم یا و کسر را۔ بیدہ الیمنی علی یدہ الیسری۔ میریخت آب بدست راست خود بر دست چپ۔ سبع مرار۔ ہفت بار۔ ثم یغسل فرجہ۔ پستر می شست فرج خود را۔ فنسی مرۃ کم افرغ۔ پس فراموش کرد ابن عباس یکبار کہ چند بار ریختہ است فسالنی۔ پس پرسید مرا کہ چند بار ریختہ شدہ است آب۔ فقلت لا ادری۔ پس گفتم من در نمیابم و یاد ندارم من کہ چند بار شستہ شد۔ فقال۔ پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ۔ لا ام لک وما یمنعک ان تدری۔ نیست مادر مر ترا یا مباد مادر ترا چہ چیز باز داشت ترا از در یافتن و یاد داشتن و لا ام لک کلمہ ایست کہ عرب بطریق ذم و دشنام آن را ذکر کنند و لا اباً لک نیز در مثل این مقام مذکور گردد و ازینجا معلوم میشود کہ تلمیذ را باید کہ در پیش شیخ از عمل او حاضر و مستیقظ باشد و غافل نبود تا عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل کند و شیخ را میرسد کہ او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید۔ ثم یتوضأ وضوءہ للصلوٰۃ۔ پستر وضو میکرد ابن عباس ہمچو وضوے وے برائے نماز۔ ثم یفیض علی جلدہ الماء۔ پستر میریخت بر بدن خود آب را۔ ثم یقول ہکذا کان رسول اللہ۔ پستر میگفت ابن عباس ہمچنین بود پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یتطہر۔ غسل میکرد و مبالغہ میکرد در طہارت رواہ ابوداؤد۔ بدانکہ انچہ وارد شدہ است در احادیث از شستن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستہا را پیش از شستن فرج یا مطلق ست یا دو بار یا سہ بار است و در فصل اول از باب الغسل ہم از روایت ابن عباس گذشت کہ ریخت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بے ذکر عدد معین پس انچہ از ابن عباس شعبہ روایت کرد کہ ہفت بار آب ریخت در صورتے مخصوص باشد بجہت مبالغہ در تطہیر و تنظیف چنانکہ در تطہیر اوانے در بعض احادیث آمدہ است و شیخ ابن حجر گفتہ کہ شاید بجہت نجاستے بود کہ در دست چپ وے بود و این وجہ افادہ عدد سبع نمیکند مگر آنکہ قید کنند

کہ بجاستے سخت بود کہ جز بمبالغہ در غسل نرود و سبع عددے ست کہ روئے بکمال دارد و اگر گویند کہ آن اتفاقاً بود از ابن عباس پس سوال و از شعبہ نزد ایشان و درشتی نمودن بر عدم درایت منافات دارد بآن چہ این ظاہر در وجوب رعایت عدد است۔ **وعن ابی رافع** مولائے آنحضرت است و بعض گفتہ مولائے عباس بود کہ بآن حضرت بخشیدہ بود نام او اسلم است در اصل قبطی ست اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاہدے کہ بعد از وست و گفتہ اند کہ چون بشارت آورد باسلام عباس آنحضرت او را اعتاق کرد۔ قال ان رسول اللہ۔ گفت ابی رافع کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم طاف ذات یوم علی نسائہ۔ گشت کہ یک روزے بر زنان خود و بگذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با ہمہ ایشان یغتسل عند ہذہ و عند ہذہ۔ در حالے کہ غسل میکند نزد این و نزد این یعنی نزد ہر کدام غسلی علیحدہ کرد۔ قال فقلت لہ گفت ابو رافع پس گفتم من مر آنحضرت را۔ یا رسول اللہ الا تجعلہ غسلا واحدا آخرا۔ آیا نمیگردانی یا چرا نمیگردانی آن غسل را یعنی چرا بعد از ہمہ یک غسل نکردی والا مخفف و مشدد ہر دو روایت است۔ قال۔ فرمود۔ ہذا۔ این ہر بار جدا غسل کردن۔ ازکی۔ زیادہ شوندہ تر است از روئے ثواب۔ واطیب۔ و خوش آیندہ تر است نفس را۔ واطہر۔ و پاک تر و لطیف تر ست و ظاہر آنست کہ این ہر سہ بیک معنی ست یا قریب در معنی اند برائے تاکید و مبالغہ مکرر آوردہ و طیبی گفتہ کہ ظاہر آنست کہ تطہیر برائے ظاہر ست و تزکیہ و تطییب برائے باطن با اول یعنی تزکیہ از برائے ازالۂ اخلاق ذمیمہ و ثانی یعنی تطییب برائے تجلی باوصاف حمیدہ و از ینجا ظاہر شد کہ از انجا کہ بعد از ہمہ یک غسل کرد چنانکہ در فصل اول از حدیث انس گذشت از برائے تعلیم رخصت و تسہیل امر بر امت بود۔ رواہ احمد و ابوداؤد۔ **وعن الحکم** بن عمرو۔ صحابی ست نزول کرد بصرہ را و معدود است در ایشان و والی گردانید او را زیاد بر بصرہ پس از ان عزل کرد و والی خراسان ساخت پس مرد بمرو سنۃ خمسین یا احدے و خمسین روایت کرد از وے حسن بصری و غیر وے۔ قال نہی رسول اللہ۔ گفت نہی کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یتوضأ الرجل۔ از وضو کردن مرد بفضل طہور المراۃ۔ ببقیۂ آب طہارت زن خواہ بقیۂ آب وضو باشد یا غسل۔ رواہ ابوداؤد و ابن ماجۃ والترمذی و زاد۔ و زیادہ کردہ است ترمذی این لفظ را بطریق شک راوی۔ او قال بسورہا۔ یا گفت وضو نکند مرد بسور زن و سور بضم سین و سکون واو بقیہ شئے و بیشتر اطلاق وے بر بقیۂ طعام یا شراب کہ کسے بخورد یا بنوشد واقع شود اما مراد اینجا فضل طہور و بقیۂ آب طہارت ست و شک راوی در مجرد لفظے ست کہ تلفظ کردہ بدان آن حضرت کذا قال الشیخ ابن حجر۔ وقال۔ و گفت ترمذی۔ ہذا حدیث حسن صحیح۔ **وعن حمید الحمیری** قال۔ حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بن سبا بکسر حا و سکون میم تابعی جلیل القدر است و از قدمائے تابعین از ثقات بصریین و ائمۂ ایشان است و محمد بن سیرین گفت کہ حمید اعلم اہل بصرہ و افقہ ایشان بود گفت۔ لقیت رجلا صحب النبی۔ ملاقات کردم مردے را کہ صحبت داشتہ است پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم اربع سنین۔ چہار سال۔ کما صحبہ ابوہریرۃ۔ چنانکہ صحبت داشتہ آن حضرت را ابوہریرہ کہ در غزوۂ خیبر کہ در سال ہفتم از ہجرت بود ایمان آورد۔ قال نہی رسول اللہ۔ گفت آن مرد کہ نہی کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یغتسل المراۃ بفضل الرجل۔ از غسل کردن زنے بزیادتی و بقیۂ آبے کہ غسل کردہ است بدان مرد۔ او یغتسل الرجل بفضل المراۃ۔ یا غسل

کند مرد بہ بقیہ آبے کہ غسل کردہ است بدان زن - زاد مسدد زیادکردہ است مسدد بروزن منظم کہ از کبار اتباع تبع تابعین است در مرتبہ احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہما این عبارت راکہ - ولیغترفا جمیعا - و باید کہ آب بگیرند از ظرف ہر دو از مرد و زن یکبارگی نہ بنوبت اگرچہ در اغتراف جمیعا نیز در کرت دوم غسل ہر یکے از فضل دیگر لازم می آید چنانکہ سابقا در حدیث عائشہ رضی در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان کردیم اما این قدر عفو است و نہی عنہ غسل است بفضلے کہ بعد از غسل در ظرف بگذارد - رواہ ابوداؤد والنسائی وزاد احمد فی اولہ و زیادہ کردہ است امام احمد از حمید حمیری در اول این حدیث این کلام را کہ - نہی ان یمتشط احدنا کل یوم - نہی کردہ است آنحضرت از ینکہ شانہ کند یکے از ما ہر روز - او یبول فی مغتسلہ یا بول کند در جائے غسل کردن - رواہ ابن ماجۃ عن عبداللہ بن سرجس - بدانکہ نزد اہل حدیث در طریق اسانید این دو حدیث سخن است و اگرچہ ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفتہ است و لیکن بیہقی تضعیف آن کردہ و امیری گفتہ کہ خطابی گفت اہل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نہی اغتسال رجل بفضل ماء مرأۃ و اغتسال امرأۃ بفضل ماء رجل و اگر ثابت شود محمول است بر تنزیہ و شیخ ابن حجر گفتہ کہ ہیچ یکے از امت بآن نرفتہ و محال است کہ حدیث صحیح باشد و بعکس آن عمل نکردہ و بسوے آن نرفتہ باشد و درین قول شیخ نظر است چہ بعضے از ائمہ مذہب امام احمد حنبل بدان رفتہ اند بطریق تعبد بدان قائل شدہ اند چنانکہ در شرح بتفصیل بیان کردہ ایم

باب احکام المیاہ

باب در بیان حکمہائے انواع آبہا چنانکہ آب آسمان و آب زمین و چشمہ و غیر چشمہ کہ دریا ست و آب ایستادہ و روان و قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و پس خورد و حیوانات و آب حوضہا کہ در بیابانہا می باشند و آب گرم شدہ در آفتاب و غیر آن از آنچہ درین باب مذکور شدہ۔

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لایبولن احدکم - باید کہ بول نکند یکے از شما - فی الماء الدائم الذی لایجری - در آب ایستادہ کہ نمی رود و روان نیست - ثم یغتسل فیہ - پس تر وے غسل میکند در آن آب و این گویا علت نہی از بول کردن است یعنی دور است از عاقل کہ بول کند در آب و حال آنکہ غسل کند در وے - متفق علیہ - باید دانست کہ مراد آب قلیل است چہ اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیگردد و غسل در وے جائز و بعض گفتہ اند کہ اگر خود کثیر ہم باشد و متنجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید کہ او را دیدہ دیگران ہم بول کنند و عادت گردد و رفتہ رفتہ آب تغیر یابد و مراد بتغیر آب تغیر صفات اوست از رنگ و بو و مزہ نہی بر تقدیر اول برائے حرمت است و بر تقدیر ثانی برائے کراہت و قید لایجری برائے آنست کہ آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و نزد بعض شافعیہ آب اگر قلیل باشد و ہر چند جاری باشد نکردہ است و قید اغتسال اتفاقیست و وضو نیز عین حکم دارد و غائط نیز در حکم بول است بلکہ سخت تر و بدتر از ان و گفتہ اند کہ این ہمہ تفصیل در روز است و در شب قضائے حاجت در آب مطلق مکروہ و ممنوع است از جہت ترس ایذائے جن کہ میگویند کہ جائے ایشان در شب ہر جا کہ آب است می باشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی - و فی روایۃ لمسلم قال - و در روایتے مر مسلم را آمدہ است

لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم وھو جنب - غسل نکند یکے از شما در آب ایستادہ وحالانکہ وے جنب ست واین اعتبار از برائے
قلیل است زیراکہ کثیر حکم جاری دارد ومعنی قلیل وکثیر در فصل ثانی معلوم گردد - قالوا کیف یفعل - گفتند چون در آب غسل نکند چگونہ
کند سیا با ہریرۃ قال - گفت ابو ہریرہ - یتناولہ تناولا - بگیرد آب را گرفتنے یعنے بردارد آب را بدست وغسل کند بیرون آب ازیجا
معلوم میگردد کہ اگر جنب دست در آب در آرد تا آب بگیرد وغسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب برائے شستن دست
از جنابت در آرد مستعمل گردد کذا قال الشمنی - وعن جابر قال نہی رسول اللہ - گفت جابر نہی کرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
ان یبال فی الماء الراکد - از بول کردن در آب ایستادہ - رواہ مسلم - وعن السائب بن یزید - حلیف بنی امیہ یا بنی عبد شمس
است ولادت او در سال دوم از ہجرت ست وحاضر شد حجۃ الوداع را با پدرش در ہفت سالگی صحابی صغیر است روایت
میکند از پدرش عامل گردانیدہ بود او را عمر رضی اللہ عنہ بر بازار مدینہ - قال ذہبت بی خالتی الی النبی - گفت سائب برد مرا خالہ من
نزد پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فقالت - پس گفت خالہ من - یارسول اللہ ان ابن اختی وجع - بدرستی کہ پسر خواہر من دردناک
ورنجور ست - فمسح راسی - پس بسود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدست مبارک خود سر مرا - ودعا لی بالبرکۃ - ودعا کرد مرا
ببرکت وزیادتی خیر - ثم توضا - پستر وضو کرد آن حضرت - فشربت من وضوئہ - پس نوشیدم از آب وضوے آن حضرت
مراد بقیہ آب وضو است کہ در ظرف ماندہ یا آبے کہ از اعضاے شریف جدا گشتہ وگفتہ اند کہ ظاہر احتمال اول است واکثر علما
برانند چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ صحابہ جنگ میکردند بر سر آب وضوے آنحضرت اینجا نیز گفتہ اند کہ بقیہ آب وضو مراد ست
واگر آب جدا گشتہ از اعضاے شریف مراد باشد قول امام ابی حنیفہ بہ نجاست آب مستعمل مشکل میگردد مگر آنکہ گفتہ شود تجویز شرب
او مر سائب را بجہت تداوی بود یا طہارت آن از خصائص آن حضرت دارند وخود چگونہ طاہر نباشد وتن پاک او رسیدہ وزوال
نجاست حکمے کہ در حدیث است نیز بتماس بدن شریف تاثیر وسرایت نکردہ وحال آنکہ بعضے از علما بطہارت فضلات وے
صلی اللہ علیہ وسلم رفتہ اند کہ وجود شریف وے از سر تا پا ظاہر وباطن مزکی ومطہر است - ثم قمت خلف ظہرہ - پستر ایستادم من
پس پشت آن حضرت - فنظرت الی خاتم النبوۃ - پس نگاہ کردم بخاتم النبوت - بین کتفیہ - میان ہر دو شانہ آن حضرت -
مثل زر الحجلۃ - مانند زر حجلہ زر بتقدیم زاے مکسورہ بر راے مہملہ وحجلہ بتقدیم حاے مہملہ بر جیم ہر دو مفتوح خانۂ عروسی و آن خانہ
می باشد مثل خرگاہ تکمہا دارد کلان تشبیہ کردہ خاتم نبوت را در مقدار بآن ودر بعض روایات آن را تشبیہ کردہ اند بہ بیضۂ کبوتر و آن
گوشت پارہ بود باین شکل بغایت نورانی ودرخشانی ودر بعض روایات آمدہ کہ در باطن او مکتوب بود اللہ وحدہ لا شریک لہ
در ظاہر توجہ حیث شئت فانک منصور وایں را خاتم نبوت بجہت آن گفتند کہ در کتب متقدمہ آن حضرت را صلی اللہ علیہ
وسلم بدان نعت کردہ بودند پس آن علامتی ونشانے بود برآنکہ وے نبی موعود بود یا علامت بود کہ وے خاتم النبیین است وبعد
از وے پیغمبرے نباشد وگویند کہ در وقت رحلت آن را از کتف مبارک برداشتند وباین شناختند کہ وے صلی اللہ علیہ وسلم
از دنیا انتقال کرد وتحقیق این در ابواب الشمائل آنحضرت در اواخر کتاب بیشتر ازین بیاید ان شاء اللہ تعالے - متفق علیہ

الفصل الثانی - عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما - قال سئل رسول اللہ - گفت ابن عمر پرسیدہ شد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم عن الماء یکون فی الفلاۃ من الارض - از حال آبے کہ بیاشد در بیابان صحرا از زمین - وما ینوبہ من الدواب والسباع وحال آنچہ بنوبت می در آیند دران آب از چارپایان و درندگان و میخورند ازان و بول و سرگین میکنند دران - فقال اذا کان الماء قلتین - پس گفت آن حضرت چون باشد آب مقدار دو قلہ - لم یحمل الخبث - برنمیدارد و قبول نمیکند پلیدے را یعنی پلید نمی شود بافتادن چیزے از پلیدے دران و قلہ بضم بمعنی جرۂ عظیم یعنی سبوے بزرگ کہ دران آب کنند و در اصل قلہ چیزے بلند را گویند چنانچہ کوہ و کوہان و تارک سر و جرہ را نیز قلہ از جہت بلندی وے گویند و ازان جہت کہ برمیدارد او را مردے بزرگ و مقدار قلہ دو نیم مشک خرد کہ آن را قربہ گویند داشتہ اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و قربہ مقدار یک سبوے کلان کہ متعارف دیار ماست باشد و بحساب شرع پنجاہ من گفتہ اند پس قلتین دو بست و پنجاہ من باشد و بعض گفتہ اند مقدار قربہ صد رطل عراقی ست و رطل عراقی صد و بیست و ہشت درہم و من شرعی چہل پیسہ سیر شاہی است و این مذہب امام شافعی و امام احمد ست کہ چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد مادام کہ رنگ و بوے و مزہ آب را تغیر ندہد الا آنکہ نزد امام احمد نجاست اگر بول و غائط سیلان کنندہ باشد متنجس مے گرداند مگر آنکہ مانند حوضہا باشد کہ در راہ مکہ است و غریب آن ست کہ در کتب شافعیہ آوردہ اند کہ ہمہ آب نجس چون رفتہ رفتہ مقدار قلتین شود پاک میگردد و باز چون اندکے ازان آب کم شود باز نجس می گردد گویا قلتین را نزد ایشان تاثیر و خاصیت است در طہارت آب واللہ اعلم - رواہ احمد و ابوداؤد و الترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجۃ وفی اخری لابی داؤد - و در روایتے دیگر مر ابی داؤد را این چنین آمدہ کہ - فانہ لا ینجس - و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف ست و صاحب سفر السعادۃ گوید جمعے میگویند کہ این حدیث صحیح نشدہ و جمعے میگویند کہ این حدیث صحیح ست و اکابر اہل حدیث آن را در مصنفات خود ذکر کردہ اند انتہی و این حدیث در صحیحین نیست و علی بن مدینی کہ امام ائمہ حدیث است و از شیوخ بخاری است و از اقران احمد بن حنبل است گفتہ کہ این حدیث ثابت نشدہ است از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و گفتہ اند کہ وے مخالف اجماع صحابہ است کہ زنگی در چاہ زمزم افتادہ بود پس ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمامہ آب و این بحضور صحابہ بود و ہیچکس انکار بران نکرد واللہ اعلم و گفتہ اند ہیچیک از فریقین را در تقدیر و تحدید آب در تنجس و عدم آن حدیثے صحیح ازان حضرت ثابت نیست و طحاوی کہ از ائمہ مذہب حنیفہ است گفتہ کہ حدیث قلتین اگرچہ صحیح است ولیکن ما عمل بدان نکردیم از جہت آنکہ قلہ مشترک ست میان چند معنی جرہ و قربہ و سرہ و بیقین معلوم نمی شود کہ مراد بدان چیست و تفصیل مقام آن ست کہ مذہب اصحاب ظواہر آن ست کہ آب پلید نمیگردد بہیچ چیز و بہیچ حال خواہ روان باشد یا ایستادہ کم باشد یا بسیار خواہ تغیر یابد رنگ و بو و مزہ وے یا نیابد و عامۂ علما از فقہا و محدثین برانند کہ اگر کثیر باشد متنجس نمی گردد و اگر قلیل بود میگردد و آنکہ در حدیث بیر بضاعہ واقع شدہ است کہ الماء طہور لا ینجسہ شئی و تمسک اصحاب ظواہر است مراد بدان ماء کثیر است و اختلاف ست میان ائمہ اربعہ در مقدار قلیل و کثیر نزد امام مالک آنچہ

تغیر بیابد بلون در یح وطعم وے کثیر است وانچہ تغیر یابد قلیل پس وے ہمین تغیر وعدم تغیر را معیار قلت وکثرت داشتہ ونزد امام
شافعی واحمد ہرچہ بقلتین برسد کثیر وہرچہ کمتر ازان باشد قلیل ونزد امام ابوحنیفہ واصحاب او کہ اگر آب آن قدر بود کہ بجنبانیدن
اجزاے او از ہم جدا نگردد نزد بعض بغسل ونزد بعض بوضو ونزد بعض بدست بے شدت وعنف کثیر ست والا قلیل ونزد متاخرین
مشائخ بمساحت قرار یافتہ ونزد بعض بدہ دردہ ونزد بعض بہ بست دربیست وبعض ظن غالب دارند اگر ظن غالب وصول
نجاست بجانب دیگر ست وضو نکند والا بکند وتحقیق دلائل وتفصیل آن در شرح سفر السعادۃ کردہ شدہ است ودر شرح
نیز آوردہ شد فلیطلب ثمہ۔ وعن ابی سعید الخدری قال۔ گفت۔ قیل۔ گفتہ شد۔ یارسول اللہ انتوضا من بئر
بضاعۃ۔ آیا وضو بسازیم از آب این چاہ کہ نام او بیر بضاعۃ است بضم باے موحدہ وضاد معجمہ ومشہور است در مدینہ
مطہرہ۔ وہی بیر یلقی فیہا الحیض۔ وحال آنکہ آن چاہے ست کہ انداختہ می شود دروے حیض بکسر حا وفتح یا جمع حیضہ
بکسر وسکون خرقہ جامہ بخون حیض آلودہ۔ ولحوم الکلاب۔ وانداختہ میشود دروے گوشتہاے سگان۔ والنتن۔
وانداختہ میشود نتن بفتح نون وسکون تا بوے بد ومراد اینجا چیزہاے بدبو است۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ان الماء طہور لا ینجسہ شیئ۔ بدرستی کہ آب این چاہ پاک است پلید نمی گرداند او را چیزے زیرا کہ بسیار
وچشمہ دار ست وگفتہ اند کہ این چاہ دران وقت جاری بود ورہے ببساتین داشت مثل جوے روان اگرچہ دہ دردہ نبود
وآن قدر نبود کہ آب وے بتحریک منفصل نگردد فافہم ودر بعض روایات از مشائخ مذہب ما چاہ چشمہ دار حکم آب جاری دارد۔
رواہ احمد والترمذی وابی داود والنسائی۔ وعن ابی ہریرۃ قال سال رجل رسول اللہ۔ پرسید مردے پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یارسول اللہ انا نرکب البحر۔ بدرستیکہ ما سوار میشویم دریا را۔ ونحمل معنا القلیل من الماء۔
وبرمیداریم با خود اندک از آب۔ فان توضانا بہ عطشنا۔ پس اگر وضو کنیم بآن آب کہ برداشتہ ایم تشنہ می مانیم۔ افنتوضا بماء البحر
آیا بگیریم ازان آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان توضی بآب دریا ناشی از فہم تخصیص بود از کریمہ وانزلنا
من السماء ماء طہورا یا مخالفت وے آب آسمان را در اوصاف۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
در بیان جواز توضی بآب دریا۔ ہو الطہور ماؤہ۔ دریا پاک کنندہ است آب وے۔ والحل میتتہ۔ وحلال است خود مردہ او
مراد ماہی ست کہ او را ذبح نمیکنند ومیتۃ بفتح میم چیزے کہ او را ذبح نکنند وذبح ماہی ہمین شکار کردن وبرآوردن ست از آب
واگر در آب مردہ بمذہب ما حلال نیست وتحقیق آن در کتاب صید وذبائح بیاید ان شاء اللہ تعالے۔ رواہ مالک والترمذی
وابوداود والنسائی وابن ماجۃ والدارمی۔ وعن ابی زید عن عبد اللہ بن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لہ۔ ابو زید مخزومی
کہ از تابعین است ومولاے عمرو بن حریث ست وبخاری او را تضعیف کردہ از عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ روایت میکند
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت مر او را۔ لیلۃ الجن۔ در شب جن وآن شبے ست کہ جنیان نزد حضرت رسالت
صلی اللہ علیہ وسلم آمدند وآن حضرت ایشان را دعوت کرد وبر ایشان قرآن خواند وایشان بر قوم خود باز گشتند

وحقیقت حال با ایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب میجو است برای وضو ابن مسعود حاضر بود و مطهره با خود داشت پس آن حضرت از وی پرسید۔ ما فی اداوتک۔ چه چیز است در مطهرۂ تو۔ قال قلت نبیذ گفت ابن مسعود گفتم نبیذ است در مطهرۂ من۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ تمرة طیبة وماء طهور۔ نبیذ حیثیت خرمای پاک و آب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو بلی شبهه۔ رواه ابوداود۔ روایت کرد اینحدیث را این مقدار ابوداود۔ وزاد احمد والترمذی۔ و احمد و ترمذی نیز زیادت کردند که۔ فتوضأ منه۔ پس وضو کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازان نبیذ که در مطهره بود وقال الترمذی ابوزید مجهول۔ و ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابوزید که روایت وی از ابن مسعود آورده اند مردی مجهول است و گفته اند که ابوزید مولای ابن حریث که حدیث وضوی نبیذ از ابن مسعود روایت کرده و از وی ابوفزاره روایت کرده حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را در ضعفا آورده و حاکم نیز بضعف وی حکم کرده و گفته اند که وی را جز این یک حدیث نیست و بعض ابوفزاره را نیز تضعیف نموده اند و در مصابیح گفته است۔ وصح عن علقمة عن عبدالله بن مسعود قال۔ و بصحت رسیده است از علقمة بن قیس که تابعی مشهور است فقیه کبیر الشان و گفته اند که صحابه از وی علم میپرسیدند و بود اشبه الناس بعبدالله بن مسعود در راه و روش مات سنة اثنین و ستین که روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود۔ لم اکن لیلة الجن مع رسول الله۔ نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم۔ و چون ابن مسعود درین شب باحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد صحیح نباشد بدانکه نبیذ تمر آنست که خرما را در آب بنیدازند و چندر روز بگذارند تا شیرینی از وی جدا گردد و تیزی پیدا کند و این تا بسیار تیز و تند نشود حلال است و برای آنحضرت نیز میساختند و تمامه احوال و احکام آن در باب الاشربه بیاید انشاء الله تعالی و وضو به نبیذ تمر مختلف فیه است و حنفیه اگر آب خالص یافته نشود جائز دارند و با وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جائز نه و اینحدیث ابوزید را که از ابن مسعود روایت کرده دلیل آن می آرند و شافعیه درینحدیث بجهتی که معلوم شد طعن مینمایند و تضعیف میکنند و نزد تحقیق حق با امام ابوحنیفه است و جهالت راویان حدیث مرتفع است و بودن ابن مسعود در لیلة الجن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و تحقیق پیوسته است و چون آنحضرت بدعوت جن مشغول شد ابن مسعود را در یکجای نشاندند و دائره گرد وی کشید و فرمود تا ازین دائره بیرون نرود و آنکه گفت وی دران شب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبودم یعنی در وقت مفاوضه و مکالمه با جن حاضر نبودم یا در وقت بیرون آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه نبودم و در آخر شب پیوستم و سخن درینجا دراز است در شرح بسط نموده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم۔ وعن کبشة بنت کعب بن مالک وکانت تحت ابن ابی قتادة۔ و روایت است از کبشه انصاریه بفتح کاف و سکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری که از مشاهیر صحابه است و قصۂ وی در تخلف از غزوۂ تبوک مشهور است و بود این دختر کعب زن پسر ابی قتاده ابی قتاده نیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و ابن حبان گفته که کبشه را نیز صحبت است کذا فی التقریب۔ ان اباقتادة دخل علیها۔ روایت می کند کبشه که ابوقتاده

در آمد بر وی یعنی بر کبشہ فسکبت لہ وضوء - پس ریخت کبشہ برای ابوقتادہ آب وضو را در ظرفی و در بعض روایات فسکبت
بلفظ متکلم نیز آمدہ - فجاءت ہرۃ تشرب منہ - پس آمد گربہ کہ بنوشد از ان آب کہ برای وضو نہادہ بود - فاصغی لہا الاناء -
پس مائل و کج گردانید ابوقتادہ برای گربہ ظرف آب را تا باسانی آب بخورد - حتی شربت - تا آنکہ بخورد گربہ آب را
قالت کبشہ فرآنی انظر الیہ - گفت کبشہ پس دید مرا ابوقتادہ کہ نگاہ می کنم بجانب وی از روی تعجب از انکہ ماند گربہ را
تا از ظرفی کہ در وی آب وضو نہادہ بود بخورد - فقال - پس گفت ابوقتادہ - اتعجبین یا ابنۃ اخی - آیا عجب داری ای
دختر برادر من بر عادت عرب کہ مخاطب را برادر زادہ و پسر عم می خوانند اگرچہ در واقع نہ چنین باشد و اخوت اسلام
خود باقی ست - قالت فقلت نعم - گفت کبشہ پس گفتم من آری عجب دارم از ان - فقال ان رسول اللہ - پس گفت
ابوقتادہ بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفتہ است کہ - انہا لیست بنجس - بدرستیکہ گربہ نیست پلید کہ آب بدہان
انداختن وی پلید گردد و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح جیم نیز خواندہ اند بمعنی پلیدی - انہا من الطوافین علیکم او الطوافات - بدرستیکہ
گربہ از طواف کنندگان و گرد شما بر آیندگان است اگر نر است از طوافین است کہ بمعنی مذکور است و اگر مادہ است از طوافات
است کہ بمعنی اناث است پس کلمہ او برای شک راوی نباشد بلکہ لفظ آن حضرت باشد صلی اللہ علیہ وسلم و تواند کہ
برای شک بود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم من الطوافین فرمود یا من الطوافات و طواف صیغہ مبالغہ است کہ افادت
غلبہ و کثرت می کند و مراد آنست کہ چون وے گرد شما بسیار می گردد اگر حکم بنجاست پس خوردۂ او کنیم در حرج و مشقت
افتید بنا بر آن رخصت کردیم یا مراد آن ست کہ وے دائم گرد شما میگردد و چنانکہ سائلان و محتاجان گردند پس مواسات
و مہربانی با وی لازم باشد بر ہر تقدیر باعث مساہلہ و مسامحہ آمدہ و نزد امام ابوحنیفہ سؤر ہرہ مکروہ است اگر آب دیگر یافتہ
نشود وضو کند بآن و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود و لیکن مکروہ و نزد ابی یوسف و ائمہ دیگر طاہر است منقول
از ابی حنیفہ بکراہت بجہت آنست کہ در حدیث دیگر ہرہ را از سباع خواندہ و سؤر سباع نجس است و لیکن حدیث انہا من
الطوافین آورد و نجاست را بکراہت - رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی -

وعن داود بن صالح بن دینار عن امہ ان مولاتہا ارسلتہا بہریسۃ الی عائشۃ - داود بن صالح بن دینار مدنی کہ از
کبار تابعین ست و از موالی انصار و بعض گفتہ اند مولای ابوقتادۂ انصاری بود از مادر خود روایت میکند کہ زنی آزاد کنندہ
مادر او بود فرستادہ مادر او را با ہریسہ کہ طعام مشہور ست مشتق از ہرس کہ بمعنی کوفتن سخت است و بمعنی اکل شدید نیز آمدہ
نزد عائشہ رضی اللہ عنہا - قالت - گفت مادر وی کہ ہریسہ بردہ بود - فوجدتہا تصلی - پس یافتم عائشہ را کہ نماز می کند
فاشارت الی ان ضعیہا - پس بدست باز نمود بجانب من کہ بنہ ہریسہ را و از ینجا معلوم میشود کہ مانند این اشارت کردن
روا است در نماز و نماز بدان تباہ نگردد و در بعض روایات فقہیہ آمدہ است کہ اشارت مفہمہ مفسد نماز ست و این حدیث
خلاف آنست و مفسد نماز یا کلام ست یا فعل کثیر - فجاءت ہرۃ - پس آمد گربہ - فاکلت منہا - پس خورد پارۂ از ان ہریسہ - فلما

انصرفت عائشۃ من صلوتہا۔ پس ہرگاہ برگشت وفارغ شد عائشہ از نماز خود۔ اکلت من حیث اکلت الہرۃ۔ خورد ہریسہ را از ہمانجا کہ خوردہ بود گربہ گویا این زن تعجب کرد پرسید۔ فقالت ان رسول اللہ۔ پس گفت عائشہ بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال انہا لیست بنجس۔ گفتہ است کہ گربہ پلید نیست وپس خوردۂ او پلید نہ۔ انہا من الطوافین علیکم۔ بدرستیکہ گربہ از جملہ گردندگانست برگرد شما و گفت۔ انی رایت رسول اللہ۔ بدرستیکہ من دیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ بفضلہا۔ وضو میکرد بآبی کہ باقی می ماند از گربہ۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن جابر قال سئل رسول اللہ۔ گفت جابر پرسیدہ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم انتوضأ بما افضلت الحمر۔ آیا وضو کنیم بآبی کہ زیادہ وباقی گذاشتہ اند خران۔ قال نعم۔ فرمود آری وضو کنید۔ وبما افضلت السباع کلہا۔ وبانچہ باقی گذاشتہ اند درندگان نیز ہمہ درندگان۔ رواہ فی شرح السنۃ۔ وازینجا معلوم میگردد کہ سور سباع پاک باشد چنانکہ مذہب شافعی ست ونزد ما سور سباع نیز نجس ست زیراکہ آن متولد ست از لحم وی کہ نجس ست ومذہب امام احمد نیز ہمین ست باختلافی کہ در روایات ست نزد اصحاب او واحادیثی کہ در طہارت آن آمدہ در صحت آنہا سخن ست واگر بصحت برسند مراد حوضہا وغدیرہای بزرگ خواہد بود کہ در بیابان ہاست چنانکہ بیاید واگر درندہا علی العموم مراد باشند لازم آید کہ سور کلب نیز پاک باشد وایجانب ہیچکس نرفتہ۔ فائدہ۔ در محیط گفتہ است کہ اگر سگ عضو انسانی یا جامۂ او را بگیرد اگر در حال غضب بگیرد پلید نگردد واگر بطریق مزاح وملاعبت گیرد پلید گردد چہ وے در حالت غضب بدندان گیرد فقط در دندانہای وی رطوبت نیست ودر حالت مزاح بلبہا میگیرد وآنہا رطب اند کذا قال الشمنی۔ وعن ام ہانی قالت اغتسل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہو ومیمونۃ۔ روایت است از ام ہانی بنت ابی طالب اسم او فاختہ بود وبعض گفتہ اند ہانکہ اسلام آورد در سال فتح روایت میکند از وی علی وابن عباس وجماعۂ کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد از خمسین در زمان معاویہ کہ گفت غسل کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ومیمونہ بنت حارث کہ از امہات المومنین ست۔ فی قصعۃ فیہا اثر العجین۔ بآبی کہ در کاسہ کلان بود کہ در وی اثر وبقیہ خمیر بود وگفتہ اند کہ مگر اثر خمیر در قصعہ بسیار نبود چنانکہ تغیری یابد آب کذا قال الشافعیۃ ونزد ما اگر تغیر نیز یابد یکے از اوصاف آب نیز طاہر روا ست مگر آنکہ آب را از طبع وی کہ سیلان ست برآرد۔ رواہ النسائی وابن ماجۃ

الفصل الثالث

عن یحیی ابن عبدالرحمن قال ان عمر رضی اللہ عنہ خرج فی رکب فیہم عمرو بن العاص۔ یحیی بن عبدالرحمن کہ از تابعین ومدنی وثقہ ورفیع القدر وکثیر الحدیث ست خفید ابن حاطب ابن ابی بلتعہ کہ صحابی مشہور بود گفت کہ امیرالمومنین عمر بیرون آمد در سواران کہ در میان ایشان عمرو بن العاص نیز بود۔ حتی وردوا حوضا۔ تا آنکہ فرود آمدند بر بالای حوضی۔ فقال عمرو یا صاحب الحوض ہل ترد حوضک السباع۔ پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب حوض آیا فرود می آیند ودر می آیند برای آب خوردن در حوض تو درندگان۔ فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لاتخبرنا۔ پس گفت امیرالمومنین عمر ای صاحب حوض خبر مدہ ما را بآن یعنی خبر دادن تو وخبر ندادن تو برابر ست نزد ما چنانکہ فرمود۔ فانا نرد علی السباع وترد علینا۔ زیراکہ ما فرود می آئیم بر درندگان وفرود می آیند ایشان بر ما یعنی آبی ست بسیار گاہی ما می آئیم وگاہی

درندگان می آیند حضرت ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت۔ رواه مالک وزاد رزین قال۔ روایت کرد
این حدیث را مالک و زیادت کرده است رزین گفته است که۔ زاد بعض الرواة فی قول عمر۔ زیادت کرده اند بعض راویان در
قول عمر ابن خطاب این را که گفت۔ وانی سمعت رسول الله۔ و بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول۔ که
میگفت و میفرمود۔ لها ما اخذت فی بطونها۔ مر سباع راست چیزے که گرفتند در شکمهای خود و نوشیدند از آب۔ وما بقی فهو
لنا طهور وشراب۔ وچیزی که باقی ماند از آب پس آن برای ماست پاک کننده و نوشیدنی۔ وعن ابی سعید الخدری
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن الحیاض التی بین مکة والمدینة۔ روایت است از ابی سعید خدری که از ان حضرت صلی
الله علیه وسلم پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و مدینه اند۔ ترده السباع والکلاب والحمر۔ فرود می آیند و در می آیند آن
را درندگان و سگان و خران۔ عن الطهر منها۔ پرسیدند از طهارت کردن از ان حوضها که آیا طهارت حاصل میشود از ان۔ فقال
لها ما حملت فی بطونها ولنا ما غبر۔ پس گفت آن حضرت مر سباع وکلاب وحمر راست آنچه برداشتند در شکمهای خود و مارا
است آنچه باقی ماند۔ طهور۔ پاک کننده است۔ رواه ابن ماجة۔ وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال لا تغتسلوا
بالماء المشمس۔ امیر المومنین عمر گفت که غسل نکنید بآب گرم شده در آفتاب۔ فانه یورث البرص۔ زیرا که بدرستیکه غسل کردن
بآب گرم شده بآفتاب می آرد برص را۔ رواه الدارقطنی۔ این اثر ست از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آن بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت نرسیده کذا قالوا و در تنزیه الشریعة از عائشه آورده که گفت گرم کردم برای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص ست رواه ابن نعیم فی الطب والدارقطنی
فی الافراد وفی السنن وابن حبان از انس آورده که گفت غسل نکنید بآبی که گرم شده است در آفتاب که وی میرساند
ببرص و گفته که در اسانید این احادیث کذابان و وضاعان اند که قبول کرده نمی شود از ایشان حدیث و ثابت
نشده و از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزے اما از عمر رضی الله عنه درین باب این قول بثبوت رسیده و شافعی آن
را بسندی آورده که رجال وی ثقات اند مگر ابراهیم که در وے اختلاف است و شیخ وی صدقه ضعیف است و دار قطنی
از طریق دیگر آورده و منذری و غیر وے آن را تحسین نموده است والله اعلم و دیگر بدانکه قول عمر که مولف آورده مخصوص
بغسل است و در سفر السعادة گفته در استعمال آب گرم شده بآفتاب حدیثی صحیح نشده و این شامل غسل و وضو و جز
آن است و پوشیده نماند که بر تقدیر ثبوت مراد اعتیاد و دوام بر ان خواهد بود یا نزد عدم معارض و مانع از ان چنانکه
در بعض اطعمه که اطبا از ان منع کرده اند و گفته اند

باب تطهیر النجاسات

نجاست پلیدی ضد طهارت و پاکی و نجس بفتح جیم و کسر آن پلید و در اصطلاح فقها بالفتح بمعنی پلیدی آید و بکسر بمعنی پلید و نجس
منجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آید و نجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد ارادهٔ انواع است که مختلف است احکام آن۔

الفصل

الفصل الاول - عن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اذا شرب الکلب فی اناء احدکم - چون آب خورد سگ در آوند یکے از شما - فلیغسلہ سبع مرات - پس باید کہ بشوید آن آوند را ہفت بار - متفق علیہ - وفی روایة لمسلم - و در روایتے مر مسلم را این چنین آمده کہ - قال طہور اناء احدکم اذا ولغ فیہ الکلب پاک شدن ظرف یکے از شما چون آب خورد سگ دران ظرف و ولوغ خوردن سگ آب باطراف زبان و آن مخصوص است بدرندگان - ان یغسلہ سبع مرات - بشستن آن ظرف است ہفت بار - اولہن بالتراب - نخستین ازان ہفت بار شستن بخاک است بدانکہ شستن ظروف بولوغ کلب ہفت بار مذہب اکثر محدثین است و مذہب ائمہ ثلثہ ہم ہمین است الا امام ابوحنیفہ کہ نزد وے حکم سائر نجاسات دارد و آنچہ در حدیث آمده است محمول بر احتیاط است نہ وجوب یا این در ابتدای اسلام بود پس ازان منسوخ گشت واللہ اعلم و آنکہ گفت اولہن بالتراب روایت مسلم است و در روایت ابوداؤد اخراہن آمده و در ترمذی اولہن او اخراہن و در روایتے نزد بزار احداہن آمده و در روایتے از امام احمد ہشت بار بشویند باز بخاک - وعنہ قال قام اعرابی - گفت ابوہریره ایستاد بادیہ نشینے و اعراب بادیہ نشینان عرب را گویند و بعض گویند بادیہ نشین را اگرچہ از عجم نیز بود و اعراب گویند فبال فی المسجد - پس بول کرد اعرابی در مسجد - فتناولہ الناس - پس گرفتند اورا مردم و در اعتقاد ند در وے تا نگذارند کہ بول کند - فقال لہم النبی - پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم دعوه - بگذارید اورا اگر بول کند - وہریقوا علی بولہ سجلا من ماء - و بریزید بر جای بول او دلوی از آب - او ذنوبا من ماء - شک راوی است کہ سجلا فرمود یا ذنوبا این بر تقدیری کہ سجل و ذنوب بیک معنی باشد و بعض گفتہ اند کہ سجل بفتح سین و سکون جیم دلو عظیم کہ پر آب باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک بوے و برین تقدیر او برای تخییر باشد صواب آن است کہ ہر دو بمعنی دلو عظیم پر آب است و او برای شک فانما بعثتم میسرین - زیرا کہ برانگیختہ نشده اید و پیدا کرده نشده اید شما مگر آسانی کننده در دین و مہربانی نماینده - ولم تبعثوا معسرین - و برانگیختہ نشده اید دشواری دہنده و این صفت آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم کہ بغایت رفق و مہربانی و سہولت و سماحت دین و شریعت موصوف است صحابہ را کہ بتبعان او یند بآن موصوف ساخت مقصود ترغیب و تحریض بر رفق و لطف است بآن اعرابی کہ بول کرد - رواه البخاری - و این حدیث دلالت دارد برانکہ زمین پاک میگردد بریختن آب بر نجاست بکثرت غلبہ و برانکہ غسالہ نجاست و رشاشہ پاک است اگر بر جای دیگر افتد از جامہ و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکد و علما را درینجا اختلاف است مختار آنست کہ اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید است و اگر جدا گردد و رنگ و بوی آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار و طیبی گفتہ کہ این حدیث دلالت دارد برانکہ زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک ازان واجب نیست و نزد ابی حنیفہ زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن بگذارند زمین میباید کند و خاک ازان برداشت تا پاک گردد انتہی و

معلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بخدا توفیق که حدیث دلالت نکرد بر آنکه قوم در انجا نماز کردند پیش
از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوی و رنگ بول بجهت غلبه آب بر
وی برطرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت است والله اعلم ۔ **وعن انس** رضی الله عنه ۔ قال بینما نحن
فی المسجد مع رسول الله گفت انس در اثنای آنکه ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ جاء اعرابی ۔ ناگاه آمد اعرابی ۔
فقام یبول فی المسجد پس ایستاد که بول کند در مسجد ۔ فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ۔ پس گفتند صحابه ۔ مه مه یکن یکن
و ازینجا معلوم میشود که تناول و درافتادن با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بود نه بدست اگر قضیه یکی باشد فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تزرموه ۔ قطع نکنید بول او را ۔ دعوه ۔ بمانید او را ازرام بتقدیم زای بر راء قطع
کردن بول کسی را وزرم منقطع شدن بول و اشک و جز آن و درین غایت شفقت و مهربانی و حلم و کرم ست از ان حضرت بر غربا و
نادانان و لهذا منع کرد و نصیحت نمود او را بنهایت نرمی و شفقت و حکمت در نهی از ازرام اعرابی آن بود که مسجد چون آلوده شد و در
قطع بول بروی ضرر است و باوجود آن جامه آن پلید میگردد و مواضع متعدد از مسجد متنجس خواهد شد فترکوه حتی بال ۔ پس گذاشتند او را
تا آنکه بول کرد ۔ ثم ان رسول الله ۔ پستر بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاه ۔ خواند آن اعرابی را ۔ فقال له ان هذه المساجد
لا تصلح لشیء من هذا البول والقذر ۔ پس گفت آنحضرت مر او را که این مسجد لائق نیست و نمی سزد مر چیزی را ازین بول و پلیدی ۔ انما هی
لذکر الله والصلوة وقراءة القرآن ۔ نیست مساجد مگر برای ذکر خدا تعالی کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن ۔ او کما قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ۔ یا چنانکه گفت آنحضرت این لفظ در جای میگویند که بخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد نیست پس میگوید که
با این لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظی دیگر که مشابه اوست ۔ قال ۔ گفت راوی ۔ وامر رجلا من القوم ۔ و فرمود آنحضرت مردی
را از صحابه که دلوی آب بیارد و بریزد در انجا که بول کرده است ۔ فجاء بدلو من ماء فسنه علیه ۔ پس آورد آن مرد دلوی را از آب
پس ریخت آنرا بر بول و سن بسین مهمله ریختن و اگر بریزد پریشان کند شن گویند بشین معجمه و در حدیث بمهمله است در نسخ متعدده معتبره
و در بعض نسخ فشنه بمعجمه نیز واقع شده است متفق علیه ۔ **وعن اسماء بنت ابی بکر** ۔ رضی الله عنها ۔ قالت سألت امرأة
رسول الله ۔ گفت اسماء بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد و والده عبد الله بن الزبیر پرسید زنی پیغمبر خدا
را صلی الله علیه وسلم فقالت ۔ پس گفت آن زن ۔ یا رسول الله ارأیت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة ۔ خبر ده
یکی از ما را چون برسد جامه او را خون از حیض و حیضه بکسر حاء و فتح آن هر دو آمده است کیف تصنع ۔ چکند و چگونه پاک کند جامه
را از ان ۔ فقال رسول الله ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احداکن الدم من الحیضة ۔ چون برسد
جامه یکی از شما را خون حیض ۔ فلتقرصه ۔ پس باید که بمالد آنرا بسر انگشتان و ناخنان ۔ ثم لتنضحه بماء ۔ پستر بشوید او را و نضح در
لغت بمعنی پاشیدن آب است ولیکن در احادیث نزد ما محمول بر شستن ست ۔ ثم لتصل فیه ۔ پستر اگر خواهد که نماز بگزارد
در ان جامه یعنی بیشتر از آنکه خشک گردد چنانچه در احادیث آینده بیاید متفق علیه ۔ **وعن سلیمان بن یسار** مولای

ام المومنین میمونہ برادر عطای بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین ست فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت یکی از فقهای سبعه مدینه مات سنه سبع و مائة۔ قال سالت عائشة عن المنی یصیب الثوب۔ گفت سلیمان پرسیدم عائشه را رضی الله عنها از حکم منی که میرسد جامه را۔ فقالت کنت اغسله من ثوب رسول الله۔ گفت عائشه بودم من که می شستم منی را از جامه پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم فیخرج الی الصلوة۔ پس بیرون می آمد آنحضرت بنماز۔ واثر الغسل فی ثوبه۔ ونشان شستن که تری میباشد در جامه آنحضرت بود۔ متفق علیه۔ وعن الاسود وهمام۔ اسود بن یزید بن قیس نخعی برادرزاده علقمه بن قیس ست و بود اسن از عم خود و هی خال ابراهیم نخعی ست زمان آنحضرت را دریافته و خلفای اربعه را دیده و از اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهرزاده کا او ابراهیم وغیر او هشتاد حج و عمره برآورده و بود صائم تا وقت موت و ختم میکرد در دو شب مات سنه اربع وخمسین او سبعین وهمام نخعی نیز تابعی کوفی ثقه ست از عباد اهل کوفه و علماے آن روایت می کند از ابن مسعود و عائشه و جز ایشان از صحابه و روایت کرد از وے ابراهیم وغیر وے مات سنه خمس وستین پس روایت میکنند این دو تابعین۔ عن عائشة قالت کنت افرک المنی من ثوب رسول الله۔ گفت عائشه بودم من که میمالیدم منی را یعنی خشک را از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم۔ روایت کرد اینحدیث را مسلم بروایت اسود و همام از عائشه۔ وبروایة علقمة والاسود عن عائشة نحوه۔ و روایت کرد علقمه و اسود از عائشه مانند آن۔ وفیه۔ و درین روایت این زیادتی نیز هست که۔ ثم یصلی فیه۔ پس نماز میگزارد آنحضرت دران و این احادیث دلیل ست بر نجاست منی چنانکه مذهب ما و مذهب مالک در روایتی از احمد ست و نزد شافعی و مشهور از مذهب احمد منی طاهر ست و دلیل ایشان آنست که منی اصل و ماده پیدایش دوستان خداست پس چگونه گوئیم که نجس ست و دارقطنی و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد جامه را پس فرمود که آن بمثابه آب بینی ست و آب حلق ست کفایت میکند که بمالی آنرا بخرقه یا بخششے و دلیل ما احادیث است که وارد شده در غسل ازان و فرک برای تسهیل امر ست بجهت شدت ابتلا نه از جهت طهارت و اگر گویند شاید که غسل و فرک از جهت کمال لطافت باشد نه برای طهارت جوابش آنکه این خلاف ظاهر ست و تمام دلیل آنست که منی را با اشیای نجسه جمع کرده اند چنانکه در هدایه حدیث آورده است که یغسل الثوب من النجس البول والغائط والدم والمنی والقی و آنکه ایشان گویند که منی اصل آفرینش دوستان خداست علقه که خون بسته است نیز ماده آفرینش دوستان خداست و خون باتفاق نجس ست و نیز گاهی پاک از پلید پیدا میگردد چنانکه شیر از خون و منی همچنانکه اصل اولیای خداست اصل اعدای خدا نیز هست پس چگونه گوئیم که آن پاک است و اما حدیث ابن عباس که آورده اند در صحت اینحدیث سخن ست و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم۔ وعن ام قیس بنت محصن بکسر میم و سکون حا و فتح صاد مهمله خواهر عکاشه بن محصن ست اسلام آورده بمکه قدیم و هجرت کرده بمدینه جمعی از صحابه و تابعین از وے روایت کرده اند۔ انها اتت بابن لها۔ روایت است از ام قیس که وی آورد پسری را که مر او را بود صغیر لم یاکل الطعام۔ پسر خرد شیرخواره که نخورده است هنوز طعام را۔ الی رسول الله۔ آورد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ فاجلسه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجره۔ پس بنشاند آنحضرت

آن پسر را در کنار مبارک شریف خود - فبال علی ثوبه - پس بول کرد آن پسر در کنار شریف آنحضرت - فدعا بماء - پس طلبید آن حضرت
آبی را فنضحه ولم یغسله - پس پاشید آب بران جامه و نه شست آنرا متفق علیه - بدانکه مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام
نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث دلالت دارد بران و بعضی از شافعیه فرق کرده اند
میان صبی و صبیه و کفایت نضح در اول است نه در ثانی و نزد امام ابی حنیفه و مالک همه جا غسل میباید و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان
غسل است ولم یغسله بآن معنی ست که مبالغه در غسل نکرد از جهت عموم دلائل که دلالت دارد بر غسل بول و شمنی از طحاوی نقل
کرده که مراد بنضح اینجا صب است یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و بی فشردن و در حدیث آمده است از عائشه رضی الله عنها که خردی
را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود آنحضرت بریزند آب بروی ریختنی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیه صب
باعصر می باید پس در هر دو غسل است ولیکن در بول صبیه مبالغه و تاکید بیشتر است و وجوه فرق میان صبی و صبیه در شرح ذکر کرده شده
است و اظهر وجوه آنست که با پسران ابتلاء و اختلاط بیشتر از دختران است پس در ایجاب غسل و مبالغه دران حرج و مشقت
است - وعن عبد الله بن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر - چون دباغت داده شد
چرم پس بتحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست با آنچه گندگی و تباهی آنرا ببرد خواه بادویه یا بآفتاب دادن باشد نه بخشک
شدن و در باد گذاشتن و اهاب بکسر همزه چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد کذا فی القاموس و شمنی گفته که اهاب جلد پیش از
دباغت و بعد از دباغت ادیم گویند - رواه مسلم - بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمه اربعه خواه میته
بود یا مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب میته کلامی هست و محققان ایشان بطهارت
اند و احادیث درین باب مشهور است و پوست خنزیر و آدمی ازان مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب نجاست
و در کلب اختلاف است و صواب آنست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابو حنیفه
و ابی یوسف و دیگر ائمه بخلاف این است و از سلف منقول است که باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و از دندان فیل دسته
و شانه میگرفتند و بیهقی از انس آورده که آن حضرت را شانه بود از عاج آورده اند که برای فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی
آبائها الکرام دو دستوانه خرید از عاج و مشهور آنست که عاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان گفته اند که نام حیوان
دیگر است دریائی که آن را ذبل خوانند و بعض گویند که نام سلحفاة بحری است والله اعلم - وعنه قال تصدق علی مولاة
لمیمونة بشاة - و هم از ابی هریره است که گفت تصدق کرده شده بر جاریه آزاد کرده شده که مر ام المومنین میمونه را بود
بگوسفندی - فماتت - پس بمرد آن شاة و مرده افتاده بود - فمر بها رسول الله - پس گذشت بر آن شاة مرده افتاده
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هلا اخذتم اهابها - پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید شما پوست آن را - فدبغتموه - پس
دباغت میکردید آن را - فانتفعتم به - پس سود مند میشدید بدان - فقالوا انها میتة - پس گفتند اهل خانه میمونه این شاة
خود مرده است و انتفاع بدان حرام - فقال انما حرم اکلها - پس فرمود آن حضرت حرام نیست مگر خوردن میته مطلق انتفاع

بدان و در بعض نسخ حرم بضم حا و تشدید را متفق علیہ۔ وعن سودة زوج النبی۔ روایت است از سوده کہ از ازواج مطہرہ پیغمبرست۔ صلی اللہ علیہ وسلم قالت ماتت لنا شاة۔ گفت سوده مرد گوسفندے کہ مارا بود۔ فدبغنا مسکہا پس باغت دادیم ما چرم اورا مسک بفتح میم وسکون سین چرم سلخ کردہ شدہ۔ ثم مازلنا ننبذ فیہ۔ پس ہمیشہ بودیم ما کہ نبیذ می ساختیم در مشکے کہ از آن مسک ساختیم۔ حتی صار شنا۔ تا آنکہ گشت مشکے کہنہ دریدہ شدہ شن بفتح شین معجمہ وتشدید نون۔ رواہ البخاری

الفصل الثانی۔ عن لبابة بنت الحارث۔ ام الفضل ہلالیہ خواہر ام المؤمنین میمونہ و زوجہ عباس بن عبد المطلب ام عبد اللہ بن عباس و فضل بن عباس۔ قالت کان الحسین بن علی رضی اللہ عنہما فی حجر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فبال علی ثوبہ گفت لبابہ بود امام حسین بن علی مرتضے در کنار آن حضرت پس بول کرد بر جامہ شریفہ وی۔ فقلت البس ثوبا واعطنی ازارک۔ لبابہ میگوید کہ گفتم مر آن حضرت را بپوش جامہ را و بدہ مرا ازار خود۔ حتی اغسلہ۔ تا آنکہ بشویم آن را۔ قال انما یغسل من بول الانثی۔ گفت آنحضرت شستہ نمیشود جامہ مگر از بول دختر۔ وینضح من بول الذکر۔ و پاشیدہ میشود آب از بول پسر شرح این حدیث در حدیث ام قیس معلوم شد۔ رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجہ وفی روایة لابی داؤد والنسائی عن ابی السمح۔ و آمدہ است در روایتے مر ابی داؤد و نسائی را از ابی السمح بفتح سین وسکون میم کہ خادم آن حضرت بود۔ قال۔ گفت یغسل من بول الجاریة ویرش من بول الغلام۔ شستہ شود از بول دختر و پاشیدہ شود از بول پسر کہ شیرخوارہ باشد و طعامے نخوردہ باشد۔

وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وطی احدکم بنعلہ الاذی۔ چون سپر کند یکے از شما بپاپوش خود پلیدی را و اذی در اصل لغت چیزے مکروہ است کہ طبع از ان نفرت آرد و اطلاق او بر مقذورات ہم ازین جہت ست۔ فان التراب لہ طہور۔ پس بدرستی کہ مابعد آن خاک مر او را پاک کنندہ است اگرچہ خاکے باشد کہ بعد از سپر کردن اذی بروے گذشتہ است و مراد نجاست خشک کہ چیزے از ان تعلق گرفتہ است بنعل یا خف پس دلک کرد آن را بارض و اما رطب بدلک زائل نمیگردد مذہب امام اعظم و امام محمد این ست و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر ست و انہ رطب نیز بدلک پاک میگردد و ایشان میگویند کہ امر مبنی بر یسر و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم ست اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و توربشتی این حدیث را تاویلے دیگر کردہ است و گفتہ کہ مراد بہ بودن تراب مطہر آنست کہ منتعل چون سپر کند نجاست را بعد از ان برود اثر آن تراب میرسد او را کہ در آید در مسجد و سپر کند زمین او را یعنی مراد بطہارت در حق جواز صلوة نیست بلکہ طہارت در حق دخول مسجد و وطی ارض اوست زیرا کہ طہارت درینجا مستحسن است اگرچہ واجب نیست و این تاویل خالی از بعدے نیست بحسب ظاہر عبارت حدیث و بالجملہ مراد آنست کہ نجاستی نیست کہ بچسپد بجامہ و بدن و ملوث گرداند بلکہ مس یابس از آنست کہ موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب ست باجماع۔ رواہ ابو داؤد ولابن ماجة معناہ۔ روایت کرد این حدیث را ابو داؤد باین لفظ کہ مذکور شد و ابن ماجہ این معنی را بلفظے دیگر آوردہ۔ وعن ام سلمة قالت لہا امراة۔ و روایت است از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ گفت او را زنے

انی اطیل ذیلی۔ بدرستی کہ من دراز میکنم دامن جامۂ خود را۔ وامشی فی المکان القذر۔ در راہ میروم در جاے پلیدی یعنی
اورا بچہ چیز پاک کنم و بشویم یا چکنم۔ قالت۔ گفت ام سلمہ۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یطہرہ ما بعدہ
پاک میگرداند اورا چیزے کہ بعد از رفتن در مکان قذر ست یعنی بعد ازان کہ در جاے پاک راہ میروی تماسکے کہ بان میرسد
پاک میگرداند اورا چنانکہ در حدیث ابی ہریرہ معلوم شد و درین حدیث ام سلمہ البتہ حمل بر قذر یابس می باید کرد چہ اجماع منعقدست
کہ جامہ چون پلید گردد پاک نشود مگر شستن بخلاف نعلین و خفین کہ جماعہ از تابعین بران رفتہ اند کہ پاک میشوند بدلک
اگرچہ نجاست رطب باشد چنانچہ قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد۔ رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابوداؤد و الدارمی
وقالا۔ گفتہ اند ابوداؤد و دارمی کہ۔ المرأۃ ام ولد لابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف۔ آن زن کہ پرسید از ام سلمہ
این مسئلہ ام ولد است مر ابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن مرأۃ مجہول نباشد و این حدیث مطعون نگردد
وعن المقدام بن معدی کرب۔ بکسر میم صحابی ست معدود در اہل شام نزول کرد حمص را و وفود آوردہ بران حضرت
از کندہ روایت میکند از آن حضرت و از صحابہ و روایت میکنند از وے جمعے از تابعین مات بالشام سنۃ سبع و
ثمانین۔ قال نہی رسول اللہ۔ گفت نہی کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن لبس جلود السباع۔ از پوشیدن
پوستہاے درندگان چنانکہ شیر و پلنگ و مانند آن۔ والرکوب علیہا۔ و از سوار شدن بران پوستہا مراد گسترانیدن
آنہاست و زیر نشستن بر آنہاست یا بر زمین انداختن و سواری کردن و علت نہی آن گفتہ اند کہ آن از سیرت
جباران و داب متکبران است پس نہی تنزیہی است و بر قول کسے کہ میگوید موہاے میتہ نجس ست و پاک نمیگردد
بدباغت نہی تحریمی نیز میتواند شد۔ رواہ ابوداؤد و النسائی۔ وعن ابی الملیح۔ بفتح میم۔ بن اسامۃ عن ابیہ عن النبی
صلی اللہ علیہ وسلم انہ نہی عن جلود السباع۔ روایت است از ابو الملیح کہ نام وے عامر بن اسامۃ بن عمیر ہذلی ست
و از ثقات تابعین ست و پدر او اسامہ از صحابہ است ظاہر آنست کہ مراد ابو الملیح سابق باشد و ابو الملیح فارسی دیگر نیز ہست
تابعی ثقہ کہ آن حضرت منع کرد از پوستہاے درندگان۔ رواہ احمد و ابوداؤد و النسائی۔ و نہی از جلود سباع
شامل ست لبس و افتراش و رکوب بران۔ وزاد الترمذی و الدارمی ان تفترش۔ و درین روایت مخصوص بافتراش
گردد وعن ابی الملیح انہ کرہ ثمن جلود السباع۔ روایت است از ابی الملیح کہ وے مکروہ داشتہ است بہاے
چرمہاے درندگان را و این مذہب ابو الملیح است و بعضی قید کردہ اند کہ مراد پیش از دباغت ست کہ بجہت نجاست
بیع آن مکروہ و حرام داشتہ است و در نسخۂ اصل درینجا بیاض است و در حاشیہ نوشتہ اند کہ رواہ الترمذی
فی کتاب اللباس و سندہ جید۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی و سند وے سرہ و نیکو است۔ وعن عبد اللہ
بن عکیم بضم عین و فتح کاف باہلی اسلامی ست کہ دریافتہ زمان سعادت نشان آن حضرت را و شناختہ نشدہ ازو را
روایت و اختلاف ست در صحبت وے و صحیح آن ست کہ تابعی ست۔ قال اتانا کتاب رسول اللہ۔ گفت آمد

مارا کتاب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان لا تنتفعوا من المیتۃ۔ کہ سود مند نشوید از خود مردہ۔ باہاب ولا عصب۔ نہ بپوست ونہ بہ پے۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ۔ این حدیث وامثال آن متمسک بعضے از اہل مذہب امام احمد است کہ جلد میتہ را طاہر ندارند اگرچہ مدبوغ باشد و در صحت احادیث واردہ در طہارت آن تکلم کنند وبعضے از ایشان کہ التزام صحت آنہا میکنند عموم قرآن را کہ فرمودہ است (حرمت علیکم المیتۃ) اگرچہ مدبوغ باشد بسبب تخصیص نکنند وگویند کہ مقصود حرمت ہر چیز وے است بانچہ مقصود از اہاب انتفاع بدوست چنانکہ مقصود از لحم اکل است وحدیثے از دارقطنی نقل کنند کہ آن حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ من رخصت کردہ بودم شمارا در جلود میتہ وچون بیاید شمارا کتاب من سود مند نشوید از میتہ نہ باہاب ونہ بہ پے واین مشعر ست کہ نہی بعد از رخصت ست وحق آن است کہ احادیث طہارت بعد از دباغت بسیار اند ومشہور کہ بمثل آن زیادت بر کتاب میتوان کرد واہاب نام جلد ست پیش از دباغت وخود در حدیث بخاری ومسلم آمدہ کہ حرام از میتہ اکل اوست نہ ہمہ چیز چنانکہ گذشت وجمہور ائمہ از مذہب امام احمد ومحققین ایشان نیز بہمین جانب اندکہ ظاہر ست وحدیث عبد اللہ بن عکیم ضعف واضطرابی دارد کہ مقاومت باآن احادیث نمیتواند کرد ودر صحت او نیز سخن ست وصحیح آن است کہ وے تابعی مخضرم ست واللہ اعلم ومؤلف بعد ازین حدیث کہ دلالت دارد بر نجاست اہاب میتہ احادیث آورد کہ دلالت دارند بر طہارت آن بعد از دباغت اشارت بآنکہ مراد درین حدیث اہاب پیش از دباغت ست پس گفت۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر ان یستمتع بجلود المیتۃ اذا دبغت۔ گفت عائشہ کہ آن حضرت امر کرد بطریق اباحت بہ نفع کردن بپوستہای میتہ وقتیکہ دباغت دادہ شوند واگر بملاحظہ منع اضاعت واسراف امر استحباب نیز مراد دارند صورتے دارد واللہ اعلم رواہ مالک وابوداؤد۔ وعن میمونۃ قالت مر علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجال من قریش۔ گفت میمونہ کہ گذشتند بر آنحضرت چند مرد از قریش کہ یجرون شاۃ لہم مثل الحمار۔ میکشیدند گوسفند مردہ کہ مر ایشان را بود مانند خر در ضخامت بجہت کلانی یا فربہی یا بسبب آماسیدگی۔ فقال لہم رسول اللہ۔ پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لو اخذتم اہابہا کاشکے میگرفتید شما پوستش او را۔ قالوا انہا میتۃ۔ گفتند کہ این شاۃ خود مردہ است پوست او را چگونہ گیریم۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یطہرہا الماء والقرظ۔ پس گفت آن حضرت پاک میگرداند آن را آب وقرظ بفتحتین برگ درخت سلم کہ بوے پوست پیرایند۔ رواہ احمد وابوداؤد۔ وعن سلمۃ بن المحبق۔ بضم میم وفتح حاے مہملہ وکسر باے موحدہ مشددہ وغالب بر زبان محدثان فتح باست صحابی ست معدود در بصریین روایت میکند از وے حسن بصری وغیر وے۔ قال ان رسول اللہ۔ گفت کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جاء فی غزوۃ تبوک۔ آمد در جنگ تبوک کہ نام موضعے است در جانب شام وآخر غزوات آن حضرت است در سال نہم علی اہل بیت۔ بر اہل خانہ۔ فاذا قربۃ معلقۃ۔ پس ناگاہ مشکے آویختہ بود۔ فسال الماء۔ پس طلبید آنحضرت آب را۔ فقالوا۔ پس گفتند اہل آن خانہ۔ یا رسول اللہ انہا میتۃ۔ این قربہ

از پوست میتہ است کہ باغت دادہ شدہ است۔ قال دباغہا طہورہا۔ فرمود آں حضرت دباغت دادن او پاک کنندۂ اوست۔ رواہ احمد وابوداؤد

الفصل الثالث۔ عن امراۃ من بنی عبد الاشہل قالت قلت۔ روایت است از زنے از قبیلہ عبد الاشہل کہ مجہول ست ومعلوم نیست حال وے گفت گفتم۔ یا رسول اللہ ان لنا طریقا الی المسجد منتنۃ۔ بدرستی کہ ما را راہے ست بسوئے مسجد گندیدہ۔ فکیف نفعل اذا مطرنا۔ پس چگونہ احتیاط واحتراز کنیم وقتیکہ باران دادہ میشویم۔ قالت۔ گفت آن زن فقال۔ گفت آن حضرت۔ الیس بعدہا طریق ہی اطیب منہا۔ آیا نیست بعد ازان راہ گندہ راہ دیگر کہ خوشتر وپاکیزہ تر باشد ازان۔ قلت بلے۔ گفتم آرے ہست۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فہذہ بہذہ۔ پس این راہ پاک بعد از وے می آید مقابل ست باین راہ کہ گندہ است یعنی ازان راہ گندہ اگر نجاستے میرسد براہ پاک کہ می آئی ازان نجاست پاک میشوی چنانکہ در حدیث لبابہ بنت الحارث وام سلمہ گذشت الا آنکہ درین حدیث ذکر نعلین وثوب نیست واحتمال ہر دو دارد ونیز بہ قرینہ مطر ظاہر میشود کہ رطوبتے در نجاست باشد واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن عبد اللہ بن مسعود۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کنا نصلی مع رسول اللہ۔ گفت ابن مسعود بودیم ما کہ نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ولا نتوضأ من الموطی۔ ووضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامہ یا نعلین را از آلودہ شدن نجاستے کہ در جائے سپردن بودے۔ رواہ الترمذی۔ این نیز محمول بر چیزے خشک از نجاست خواہد بود کہ متعلق میشد تر کہ آلودہ میشد چہ شستن ازان مجمع علیہ است چنانکہ گذشت۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔ قال کانت الکلاب تقبل وتدبر فی المسجد فی زمان رسول اللہ۔ گفت ابن عمر بودند سگان کہ پیش می آمدند وپس میرفتند یعنی آمد ورفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلک۔ پس نبودند اصحاب کہ میپاشیدند چیزے را از آب از جہت آن۔ رواہ البخاری۔ واین بر تقدیرے کہ سگان تر نباشند نجاستے کہ از وے آنجا جدا گردد پس آب نمیریختند از مجرد درآمدن سگان وگفتہ اند کہ این در ابتداے اسلام بود بر اباحت اصلیہ پس ازان وارد شد امر بتکریم مساجد وتطہیر آن محافظت آن از درآمدن کلاب وحیوانات وساختن درہا ودربند ہا تا آنکہ یک وقتے امر کردہ بکشتن سگان۔ وعن البراء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا باس ببول ما یوکل لحمہ۔ روایت ست از براء بن عازب کہ صحابی مشہور ست گفت فرمود صلعم نیست باک ببول آنچہ خوردہ میشود گوشت وے۔ وفی روایۃ جابر۔ ودر روایت جابر این چنین آمدہ کہ قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما اکل لحمہ فلا باس ببولہ۔ چیزی کہ خوردہ میشود گوشت وی پس نیست باک ببول وی وتمسک کردہ است بظاہر این حدیث کسی کہ قائل است بطہارت بول ماکول اللحم چنانکہ مالک واحمد وبعضے از شافعیہ وآن نزد ابی حنیفہ وابی یوسف نجاست خفیفہ است از جہت تعارض آثار شاید کہ تاویل نزد ایشان آنست کہ باس عظیم ندارد وغالب استعمال این کلمہ درجائی بود کہ جانب نقیض حکم اولی واحری است واللہ اعلم۔ رواہ احمد والدارقطنی

باب المسح علی الخفین

بدانکہ مسح موزہ جائز ست بہ سنت واخبار وآثار مشہورہ تا آنکہ ہر کہ اعتقاد آن نکند مبتدع کذا فی الہدایہ وتصریح کردہ جمعے

از حفاظ کہ حدیث مسح علی الخفین متواتر ست و جمع کردہ اند بعضے از محدثان راویان آن را از صحابہ از ہشتاد در گذشتہ اند و عشرۂ مبشرہ از ایشانند و ابن عبد البر گفت نمیدانم کہ ہیچ یکے از علماے سلف انکار آن کردہ اند کذا فی المواہب اللدنیہ و حسن بصری گفتہ کہ دریافتم ہفتاد نفر از صحابہ را رضی اللہ عنہم کہ ہمہ اعتقاد میکردند مسح خفین را و کرخی گفتہ کہ میترسم کفر را برانکہ قبول ندارد مسح موزہ را زیرا کہ آثارے کہ در وے آمدہ در خبر تواتر ست و امام ابو حنیفہ گفتہ کہ قائل نشدم بمسح موزہ تا آنکہ آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد ازان بدانکہ مسح کردن بر موزہ رخصت ست و عزیمت شستن پاے ست و در ہدایہ گفتہ کہ ہر کہ اعتقاد ندارد مسح موزہ را مبتدع ست اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جہت اخذ بعزیمت ماجور باشد و در مواہب لدنیہ گفتہ کہ علما را اختلاف ست کہ مسح کردن بر موزہ فاضل تر ست یا برکشیدن آنہا و پاہا شستن بعض گفتہ اند کہ مسح کردن فاضل تر ست از جہت رد بر اہل بدع از روافض و خوارج کہ طعن میکنند بر آن و مختار در مذہب امام احمد ہمین ست و امام نووی گفتہ کہ مذہب اصحاب ما آن ست کہ غسل افضل ست از جہت بودن وے اصل الا بشرط آنکہ ترک نکند مسح را و در روایتے از امام احمد ہر دو برابر ست از جہت ورود شریعت بہر دو و صاحب سفر السعادت گفتہ مر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را تکلف نبود در ہیچ جانبے نہ در مسح و نہ در غسل اگر موزہ پوشیدہ بودے نکشیدے تا پاے بشوید و اگر پا برہنہ بودے موزہ نہ پوشیدے تا مسح کند و علما را اختلاف ست دران و احسن اقوال ہمان ست کہ موافق سنت باشد انتہی

الفصل الاول عن شریح۔ بضم شین معجمہ و فتح را۔ بن ہانی۔ بہمزہ در آخر از جملۂ اصحاب امیر المومنین علی است تقدم است ولادت او در زمان آن حضرت ست و پدر او ہانی صحابی ست و آن حضرت او را مکنی بابو شریح ساختہ۔ قال سالت علی ابن ابی طالب عن المسح علی الخفین۔ گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزہ ہا کہ حکم آن چیست فقال جعل رسول اللہ۔ پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ ایام و لیالیہن للمسافر۔ سہ روز و شبہای سہ روز مر مسافر را و یوما و لیلۃ للمقیم۔ و یکروز و یک شب مر مقیم را۔ رواہ مسلم۔ وعن المغیرۃ بن شعبۃ انہ غزا مع رسول اللہ۔ روایت ست از مغیرہ بن شعبہ کہ صحابی مشہور ست کہ وے غزا کرد ہمراہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم غزوۂ تبوک۔ کہ آخرین غزوات آنحضرت ست قال المغیرۃ فتبرز رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل الغائط۔ پس بصحرا بر آمد آن حضرت بجانب قضای حاجت انسانی فحملت معہ اداوۃ۔ پس برداشتم با آن حضرت آب را در ظرفے کہ آن را اداوہ گویند و اداوہ بکسر آوند خرد از چرم و در باب وضو تحقیق معنی آن گذشت۔ قبل الفجر۔ پیش از نماز بامداد۔ فلما رجع۔ پس ہرگاہ کہ بازگشت آنحضرت از جانب صحرا۔ اخذت اہریق علی یدیہ من الاداوۃ۔ آب ریختن گرفتم بر ہر دو دست مبارک وی از اداوہ و ازینجا معلوم میشود کہ استعانت بغیر در وضو جائز ست و تخصیص آن بحالت سفر وجہی ندارد و اللہ اعلم فغسل یدیہ و وجہہ۔ پس بشست آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر دو دست خود را و روی خود را۔ وعلیہ جبۃ من صوف۔ و بر بدن مبارک آنحضرت جبہ بود از پشم جبہ جامہ کہ بریدہ و دوختہ شدہ باشد و قمیص جامہ کہ جیب دارد

وقبا آنکہ جیب ندارد واسم جبہ ہمہ را شامل ست۔ ذہب یحسر عن ذراعیہ رفت آن حضرت وخواست کہ کشف کند وبرہنہ کند ہر دو ارش دست خود را۔ فضاق کم الجبۃ۔ پس تنگ آمد آستین جبہ۔ فاخرج یدیہ من تحت الجبۃ۔ پس بیرون آورد ہر دو دست خود را از زیر جبہ۔ والقی الجبۃ علی منکبیہ۔ وانداخت جبہ را بر ہر دو دوش مبارک خود واین جبہ ایست کہ در احادیث ذکر او واقع شدہ است کہ بود مے جبۂ رومیہ بود وتنگ بود وازینجا معلوم شود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جامۂ تنگ پوشیدہ است لیکن می گویند کہ آن را در سفر می پوشید۔ وغسل ذراعیہ۔ وبشست ہر دو ذراع خود را۔ ثم مسح بناصیتہ پس تر مسح کرد موے پیشانی خود را کہ آن را چہارم حصۂ سر میدارند۔ وعلی العمامۃ۔ ومسح کرد بر عمامہ از براے تکمیل مسح راس واقامت سنت مسح چنانکہ تحقیق آن در باب وضو گذشت۔ ثم اھویت لانزع خفیہ۔ مغیرہ میگوید پس تر خم شدم ودست برآوردم تا بکشم موزہا ے آن حضرت را۔ فقال دعھما فانی ادخلتھما طاھرتین۔ پس فرمود بگذار ومکش موزہ ہا را زیرا کہ من درآوردہ ام پا ہای را در حالتے کہ پاک اند یعنی پوشیدہ ام آنہا را بر طہارت ودرینجا کلامی ست کہ در شرح آن را ذکر کردہ ایم۔ فمسح علیھما۔ پس مسح کرد بر ہر دو موزہ۔ ثم رکب ورکبت۔ بعد ازان سوار شد آن حضرت وسوار شدم من۔ فانتھینا الی القوم۔ پس منتھی شدیم ورسیدیم القوم وقد قاموا الی الصلوۃ۔ وحال آنکہ بتحقیق ایستادہ بودند بنماز گویا اشارتے از حضرت یافتہ بودند کہ اگر آمدن ما دیر کشد شما نماز بگزارید۔ ویصلی بھم۔ ومیگزارد نماز بقوم یعنی امامت میکرد۔ عبدالرحمن بن عوف وقد رکع بھم رکعۃ۔ وبتحقیق گزاردہ بود وے با قوم یک رکعت۔ فلما احس بالنبی۔ پس ہرگاہ کہ آگاہ شد بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذہب یتاخر۔ رفت کہ پس تر شود وآنحضرت بامامت پیش آید۔ فاومی الیہ۔ پس اشارت کرد آنحضرت بجانب عبدالرحمن بن عوف کہ پیش ایستادہ باش وبحال خود باش فادرک النبی۔ پس دریافت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم احدی الرکعتین معہ یکے از دو رکعت با عبدالرحمن بن عوف۔ فلما سلم قام النبی صلی اللہ علیہ وسلم وقمت معہ۔ پس ہرگاہ سلام داد امام بایستاد آن حضرت وایستادم من نیز بادی۔ فرکعنا الرکعۃ التی سبقتنا۔ پس گزاردیم ما رکعتے را کہ سابق شدہ بود وآن رکعت ما را دگزاردہ بود امام با قوم چنانکہ حکم مسبوق است۔ رواہ مسلم وازین حدیث معلوم شد کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ببعض اصحاب اقتدا کردہ است ومجموع آن دو بار است یکبار دیگر بابی بکر صدیق کرد در مثل ہمین واقعہ کہ بعبدالرحمن بن عوف گزارد واما آنکہ در مرض اخیر گزارد آنجا امام آن حضرت بود وابوبکر مقتدی بود بوی چنانکہ در محل خود تحقیق یافتہ است

الفصل الثانی۔ عن ابی بکرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ رخص للمسافر ثلثۃ ایام ولیالیھن وللمقیم یوما ولیلۃ ابوبکرۃ تبا در آخر صحابی ثقفی کہ نام او نفیع است بضم نون وفتح فا روایت میکند ازان حضرت کہ رخصت کرد براے مسافر سہ شبا روز ومر مقیم را یک شبا روز۔ اذا تطھر فلبس خفیہ۔ وقتے کہ طہارت کرد پس پوشید ہر دو موزۂ خود را۔ ان یمسح علیھما۔ کہ مسح کند بران در وضوے کہ بعد ازین خواہد کرد۔ رواہ الاثرم فی سننہ۔ روایت کرد این حدیث را اثرم شاگرد امام احمد در سنن خود۔ وابن خزیمۃ والدارقطنی۔ وروایت کرد ابن خزیمہ ودارقطنی۔ وقال الخطابی ھو صحیح الاسناد۔

وگفتہ است خطابی کہ این حدیث صحیح ست اسنادش۔ ہکذا فی المنتقی۔ این چنین ست در منتقی بضم میم وسکون نون وفتح قاف کہ نام کتاب خطابی ست۔ وعن صفوان بن عسال۔ بفتح عین مہملہ وسین مشددہ صحابی ست ساکن کوفہ دوازدہ غزوہ کردہ وگفتہ اند کہ عبداللہ بن مسعود از وے روایت کردہ۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا اذا کنا سفرا۔ گفت بود آنحضرت کہ امر میکرد مارا وقتیکہ می بودیم ما مسافر۔ وسفر بفتح سین وسکون فا جمع سافر ست چنانچہ صحب جمع صاحب ورکب جمع راکب ست۔ ان لا ننزع خفافنا۔ بکسر خا۔ ثلثۃ ایام ولیالیہن۔ کہ نکشیم موزہ ہائے خود را از پایہائے سہ روز و شبہائے آن الا من جنابۃ۔ مگر از غسل جنابت کہ در وے مسح بر موزہ درست نیست و موزہ را باید کشید۔ ولکن من غائط وبول ونوم لیکن در وضو کردن از غائط وبول ونوم نمی باید کشید و ہمراں مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعدہ عربیت کلامے ہست کہ در شرح آن را بیان کردہ ایم۔ رواہ الترمذی والنسائی۔ وعن المغیرۃ بن شعبۃ قال وضأت النبی۔ گفت وضو ساز انیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یعنی ریختم آب بر اعضای شریف وی۔ فی غزوۃ تبوک۔ در جنگ تبوک فمسح علی الخف واسفلہ۔ پس مسح کرد آن حضرت بالائے موزہ را کہ بر پشت قدم ست و پایان آن را کہ جانب پایان قدم است۔ رواہ ابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی۔ وگفت ترمذی۔ ہذا حدیث معلول۔ این حدیث معلول ست و در وی اسباب و علل است کہ قادح اند بصحت آن وگفت۔ وسالت اباذرعۃ ومحمدا یعنی البخاری عن ہذا الحدیث۔ و پرسیدم اباذرعہ را کہ از کبار ائمہ حدیث است و پرسیدم بخاری را ازین حدیث کہ آیا صحت دارد۔ فقالا لیس بصحیح۔ پس گفتند این دو امام کہ این حدیث صحیح نیست۔ وکذا ضعفہ ابوداؤد۔ وہمچنین تضعیف کردہ است این حدیث را ابوداؤد و وجہ ضعف این حدیث دو چیز گفتہ اند یکے آنکہ اتصال این حدیث بمغیرہ ثابت نشدہ است بلکہ بورّاد بر وزن خراد کہ کاتب و مولائے مغیرہ بود و وجہ دیگر آنکہ روایت کردہ است او را ثور بن یزید از رجا بن حیوۃ از کاتب مغیرہ و ثور سماع ندارد از رجا و در اکثر طرق مغیرہ مطلق واقع شدہ است کہ مسح علی الخفین بے ذکر اعلے واسفل و در حدیث آیندہ آمدہ است کہ مسح علی ظاہرہما پس درین حدیث اضطرابے ہست واین نیز از اسباب قادحہ در صحت ست۔ وعنہ انہ قال رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یمسح علی الخفین علی ظاہرہما۔ وہم از مغیرہ بن شعبہ است کہ گفت دیدم آنحضرت را کہ مسح میکرد بر موزہ ہا بر ظاہر آنہا۔ رواہ الترمذی وابوداؤد۔ وعنہ قال توضأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومسح علی الجوربین والنعلین۔ وہم از مغیرہ است کہ گفت مغیرہ وضو کرد آن حضرت و مسح کرد بر جوربین ونعلین۔ رواہ احمد والترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ۔ جورب موزہ کہ بر بالائے موزہ پوشیدہ مے شود تا باشنہ و آن را جرموق و موق نیز گویند و در شرح ابن ہمام از جوہری و مطرزی آوردہ کہ موق موزہ کوتاہ کہ پوشیدہ می شود بالای موزہ و در شرح کتاب خرقی گفتہ جرموق موزہ کشادہ کہ پوشیدہ شود بالائے موزہ در بلاد باردہ و مسح بر جورب وقتیکہ پوشیدہ شود موزہ را بالا و پایان ہر دو بر طہارت جائز ست نزد محمد وابی یوسف مطلقاً و نزد امام ابی حنیفہ اگر ثخین و مجلد و منعل باشد چنانکہ راہ رفتن بآن ممکن بود و نابستہ بر ساق بایستد جائز ست و الا نہ مگر آنکہ نرم باشد چنانکہ آب مسح

بموزہ درون می رسد گویا کہ ایشان مسح کردہ بر جوربین جائز است نزد امام احمد و نزد شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگرچہ منعل باشد و این حدیث حجت است بروے و روایت کردہ شدہ است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و ابن عباس و جز ایشان رضی اللہ عنہم اجمعین

الفصل الثالث- عن المغیرۃ قال مسح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی الخفین- روایت است از مغیرہ گفت کہ مسح کرد آن حضرت بر خفین- فقلت- پس گفتم من بطریق استفہام- یا رسول اللہ نسیت- فراموش کردی یعنی شستن پایہا را کہ برنکشیدی موزہ ہا را- قال بل انت نسیت- فرمود من فراموش نکردہ ام بلکہ تو فراموش کردہ یعنی خطا کردہ در نسبت کردن نسیان بمن درین فعل- بہذا امرنی ربی- باین امر کردہ است مرا پروردگار من- عزوجل- و من بفرمودہ او کردہ ام نہ بفراموش کردن شستن پایہا را گویا این اول بار است کہ مغیرہ مسح موزہ را دیدہ و خیال کرد کہ مگر از شستن پایہا فراموش شدہ باشد پس فرمود امر الٰہی این چنین شدہ و مناسب آن بود کہ مغیرہ می پرسید کہ آیا حکمے تازہ شدہ است و وجوب غسل رجلین ساقط گشتہ- رواہ احمد و ابوداؤد- وعن علی رضی اللہ عنہ- انہ قال- گفت امیر المومنین علی- لوکان الدین بالرای- اگر می بود کار و بار دین برائے و حکم عقل- لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاہ- ہر آئینہ می بود پایان موزہ بہتر و سزاوار تر بمسح کردن از بالائے آن از جہت بودن جانب پایان محل تنجس و تلوث پس تطہیر و تنظیف آن اولی و انسب باشد- وقد رأیت رسول اللہ- و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را- صلی اللہ علیہ وسلم یمسح علی ظاہر خفیہ- مسح میکرد بر ظاہر یعنی بر بالائے موزہ ہائے خود- رواہ ابوداؤد و الدارمی معناہ- روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابوداؤد و دارمی بمضمون آن بما بعبارت دیگر آوردہ و ازینجا معلوم گردد کہ حکم عقل و اتباع وے در مقابلہ حکم شارع و قیاس در برابر نص باطل است

باب التیمم

تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روے و دست بدان بنیت تطہیر و قصہ ابتدائے شریعت تیمم آن است کہ در صحیح بخاری از عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت میکند کہ گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بعضے از سفرہائے وی تا بودیم بہ بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آن حضرت برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و در ان منزل آب نبود و با خود آب نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی کہ چہ کرد عائشہ نگاہ داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر خود را بر زانوے من نہادہ بخواب رفتہ بود پس گفت مرا ابوبکر کہ نگاہ داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آبے پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچہ خدا خواستہ است کہ بگوید و طعن کرد بدست خود در تہیگاہ من و نتوانستم جنبید بجہت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آن حضرت و صبح کرد بے آب پس فرستاد خدای تعالٰے آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این نخستین برکت شما در دین ای آل ابوبکر عائشہ میگوید پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتم گردن بند را در شیب شتر

و در حدیث دیگر آمده که عائشه بعاریت گرفت قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم گشت قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردے را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگزاردند نماز بے وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالے آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشه جزاے خیر دهد ترا خداے تعالے اے عائشه بخدا سوگند فرود نیامد ترا امرے که ناخوش داری آن را مگر آنکه گردانید خداوند تعالے آن را براے تو و براے مسلمانان خیر دیگر بدانکه علما را اختلاف است در آنکه تیمم دو ضربه است یکے براے وجه دوم براے هر دو دست تا آرنج یا یک ضربه است براے روے و کفهاے دست و اول قول ابی حنیفه و صاحبیه و مالک و محفوظ و مختار از مذهب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل ست و قول علی مرتضے و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله و سفیان ثوری و اکثر علماے اعصار و امصار و ثانی مذهب مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و غیر ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی ست و تحقیق آن ست که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر در مذهب ثانی ماول اند و تمامه این مبحث در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم

الفصل الاول عن حذیفة رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضلنا علی الناس بثلث فزونی داده شده است ما را در شرف و کرامت بر مردم که پیغمبر ازما گذشته اند از انبیا و امت هاے ایشان بسه خصلت و سه فضیلت۔ **جعلت صفوفنا کصفوف الملائکة۔** گردانیده شده است صفهاے ما در معرکه جنگ با کافران یا در نماز بجماعت که جهاد است بانفس و جنود شیطان مثل صفوف فرشتگان در صورت و هیئت با تمام صف اول یا در قرب و دنو یا در تعظیم و تکریم و در قول خداوند تعالے که فرموده است وَالصَّافَّاتِ صَفًّا قسم است بملائکه و مصلین۔ **وجعلت لنا الارض کلها مسجدا۔** و گردانیده شده است براے ما زمین همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و تواند که مراد موضعے باشد که مبنی و مهیا گردانید براے نماز و چون جائز شد نماز در همه مکانها گویا که آن مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنائس این چنین است عبارت حدیث و شاید که در مسافرت چیزے میساخته باشند و نامی نموده باشند مثل صوامع و کنائس ایشان و در غیر آن درست نه۔ **وجعلت تربتها لنا طهورا اذا لم نجد الماء۔** و گردانیده شده خاک زمین براے ما پاک کننده که کنایت از تیمم است وقتیکه نیابیم آب را۔ **رواه مسلم۔** و ازین حدیث تخصیص تراب براے تیمم معلوم گردد و مذهب شافعی و احمد در اقوی روایتین و ابی یوسف این ست و در روایتے از ابو یوسف و احمد بر ریگ نیز درست ست و نزد امام ابو حنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتے درست است بهر چه از جنس زمین ست و آن هر چه بآتش نگدازد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان حدیث جابر ست که در صحیح بخاری ست که وجعلت لی الارض مسجدا و طهورا و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولے و احوط است که درین عمل بحدیث حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که

مخصوص بتراب ست مفوت عمل باین حدیث میگردد کذا قیل وبعض گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست چه تربت هر مکان آنچه درو ست از تراب وغیره اما در قاموس گفته است که ترب بالفتح وتراب وتربت همه بیک معنی ست ونیز روایت بلفظ تراب آمده است چنانکه ابن خزیمه وغیر او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهورا کذا فی فتح الباری وبدانکه خصائص وفضائل آن حضرت صلی الله علیه وسلم که بآن ممتاز ومخصوص ست از انبیاے سابق در ظاهر وباطن بیحد وبے شمار است جمعی از علما بعض آن را ذکر کرده اند وچندے ازان در شرح نقل کرده شده است والله اعلم وعن عمران قال کنا فی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم۔ گفت عمران بن الحصین که از مشاهیر صحابه وعالیقدر ست سی سال صاحب فراش بود وملائکه بروے سلام میدادند رضی الله عنه بودیم ما در سفرے بآنحضرت صلی الله علیه وسلم فصلی بالناس پس نماز بگزارد بمردم یعنی امامت کرد ایشانرا۔ فلما انفتل پس هرگاه که برگشت وفارغ شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز۔ اذا هو برجل معتزل لم یصل مع قوم۔ ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملابس ست با مردے در گوشه نشسته که نماز نکرده است با قوم فقال ما منعک یا فلان ان تصلی مع القوم۔ پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه منع کرد ترا ای فلان از نماز گزاردن با قوم قال اصابتنی جنابة ولا ماء۔ گفت آنمرد مانع این ست که رسیده است مرا جنابت ونیست آب که بدان غسل کنم۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ علیک بالصعید۔ بر تو باد که لازم گیری صعید را۔ فانه یکفیک۔ زیرا که وی بسنده است ترا وصعید بمعنی خاک آید وبعض گفته اند صعید بمعنی روی زمین ست وغالباً این مرد عالم بود بجواز تیمم برای حدث نه برائے جنابت ولهذا بیان نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیفیت تیمم را متفق علیه۔ وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه۔ روایت ست از عمار بن یاسر گفت آمد مردے نزد امیر المومنین عمر۔ فقال انی اجنبت فلم اصب الماء۔ پس گفت آن مرد که من جنب شدم پس نیافتم آب را چه کار کنم یعنی تیمم کنم برائے جنابت ودرین حدیث جواب عمر مذکور نیست وگویا عمر رضی الله عنه خاموش ماند در جواب مسئله وے که تیمم برائے جنابت درست باشد یا نه پس عمار قضیه از سرگذشت خود نقل کرد که بدان معلوم گردد که تیمم برای جنابت کافی ست ودر بعض طرق مسلم ونسائی آمده است که عمر فرمود لا تصل وبعض شراح زیاده کرده اند یعنی حتے تجد الماء واین مذهب مشهور ست از عمر وابن مسعود نیز موافق اوست ومیان ابن مسعود وابی موسے بر سر این مناظره رفته که جنب را تیمم هست یا نه وابن مسعود ازان رجوع نموده وبعض گفته اند که توقف عمر رضی الله عنه بجهت عدم تذکر قضیه بود که دران سفر بود وبیاد او نیامد ولهذا در بعض روایات آمده است که عمر بعمار گفت از خدا بترس یا عمار که چه میگوئی۔ فقال عمار لعمر۔ پس گفت عمار مر عمر را۔ اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت۔ آیا یاد نداری که بودیم ما در سفرے من وتو یعنی هر دو جنب بودیم فاما انت فلم تصل۔ فاما تو که عمر بن الخطابی نگزاردی نماز را وتوقف کردی دران بگمان آنکه تیمم مر جنابت را کفایت نمی کند واما انا فتمعکت۔ واما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجاے غسل است تمام بدن را باید کرد وآنکه در قران مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود وازینجا معلوم میشود که از صحابه در زمان آن حضرت اجتهاد واقع میشد

و بر مجتهد ملامت نیست اگرچہ صواب نکند و چون عمل کرد براجتهاد اعاده نیست بر وے و لهذا آن حضرت صلی الله علیہ وسلم عمار را رضی الله عنہ امر باعاده نکرد ـ فصلیت ـ عمار گفت پس از آن نماز گزاردم من ـ فذکرت ذلک للنبی ـ پس ذکر کردم آن را برائے پیغمبر صلی الله علیہ وسلم فقال انما کان یکفیک هکذا ـ پس گفت آن حضرت این است جز این نیست کہ کفایت میکند ترا همچنین ـ فضرب النبی صلی الله علیہ وسلم ـ پس بزد آن حضرت برائے بیان هکذا کہ مراد بدان صورت تیمم است ـ بکفیہ الارض ـ بهر دو کف دست خود زمین را ـ ونفخ فیهما ـ و دمید در هر دو کف دست از برای تخفیف غبار آنها تا مشوه و زشت نشود بدان روے کہ در حکم مثلہ است ـ ثم مسح بهما وجهہ وکفیہ ـ پس تر مسح کرد بهر دو کف دست خود روے خود را و هر دو کف دست خود را باین طریق کہ مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعض روایات بواو آمده بتقدیم وجہ بر کفیہ و بعکس نیز آمده و در بعض تیمم آمده بتقدیم کفیہ بر وجہ و از اینجا معلوم می شود کہ ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشیخ ـ رواه البخاری ـ روایت کرد این حدیث را بخاری ـ ولمسلم نحوه ـ و مر مسلم را مانند این آمده ـ وفیہ ـ و در روایت مسلم این چنین است ـ قال ـ گفت آن حضرت ـ انما یکفیک ان تضرب بیدیک الارض بسنده بود ترا کہ میزدی بهر دو دست خود زمین را ـ ثم تنفخ ـ پس تر میدمیدی هر دو کف دست را ـ ثم تمسح بهما وجهک وکفیک ـ پس تر مسح می کردی بهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست خود را این حدیث دلالت دارد کہ ضربہ واحد کفایت میکند در تیمم چنانکہ مذهب بعض است برخلاف مذهب جمهور و شیخ محی الدین نووی ازین جواب گفتہ است کہ مقصود آنحضرت بیان صورت ضربہ است برای تعلیم عمار و نمودن او را کہ زدن دست بر زمین این چنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکہ کرد عمار رضی الله عنہ نہ بیان کیفیت تیمم همہ و تمامہ آنچہ حاصل می گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آن حضرت ضرب را و لهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داؤد و جز آن آمده است آنچہ نص در بودن تیمم دو ضربہ و نیست در بعض روایات این حدیث ضربہ واحده صریحاً بلکہ گفت ضرب بکفیہ الارض ثم مسح وجهہ وکفیہ و این باطلاق خود احتمال تعدد نیز دارد و اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بجهت آن است کہ مقصود بیان تیمم تمامہ نیست پس اقتصار کرد بر آن از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین تا مرفقین در احادیث دیگر در جاے کہ مقصود ذکر تیمم بتمامہ بود و بعض می گویند کہ مراد بکفین اینجا یدین است و چنانکہ گاہے ید ذکر میکنند و کف مراد میدارند مثل قولہ تعالی والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما اگر کف ذکر کنند و مراد ید دارند دور نباشد و کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکہ ظاهر شده کہ قول بضربتین ارجح و اقوی است والله اعلم ـ وعن ابی الجهیم ـ بضم جیم و فتح ها و سکون یاے تحتانیہ ـ بن الحارث بن الصمة بکسر صاد و تشدید میم مفتوحہ انصاری صحابی مشهور است خواهرزاده ابی بن کعب باقیماند تا امارت معاویہ ـ قال مررت بالنبی گفت ابو الجهیم گذشتم من بر پیغمبر صلی الله علیہ وسلم وهو یبول ـ و حال آنکہ آن حضرت بول میکرد فسلمت علیہ ـ پس سلام کردم بر وے ـ فلم یرد علی ـ پس نگفت جواب سلام مرا حتی قام الی جدار ـ تا آنکہ ایستاد آن حضرت بجانب دیوارے فمسحہ ـ پس

کاوید دیوار را۔ حت بمہلہ و ثناۃ تراشیدن منی خشک از جامہ و برگ از درخت و حتات تراشہ ہر چیز۔ بعصا کانت معہ یعنی بعصیے
کہ با آن حضرت بود عادت شریف بود کہ چوبے سرکج در دست می بود یا ہمان عنزہ مراد است کہ خادمان می برداشتند چنانکہ
در کتاب طہارت گذشت و ظاہر عبارت معہ ناظر درین معنی ست و کاویدن دیوار برائے آن بود کہ غبارے از دیوار بدست
بچسپد اگرچہ شرط نیست و لہذا در حدیث دیگر از ابی الجہیم کہ بیاید ذکر آن نیست۔ ثم وضع یدیہ علی الجدار۔ پستر نہاد ہر دو دست
خود را بر دیوار۔ فمسح وجہہ و ذراعیہ۔ پس مسح کرد روئے مبارک خود را و ذراعین خود را۔ ثم رد علی۔ پستر گفت جواب سلام
مرا بجہت تعظیم اسم الٰہی کہ السلام ست و تحقیق این در باب الخلا گذشت و مؤلف می گوید کہ صاحب مصابیح این حدیث را
در صحاح ذکر کردہ۔ ولم اجد ہذہ الروایۃ فی الصحیحین۔ و نیافتم من این روایت را در صحیحین۔ ولا فی کتاب الحمیدی۔
و نہ در کتاب حمیدی کہ جامع است میان صحیحین۔ ولکن ذکرہ فی شرح السنۃ۔ ولیکن ذکر کردہ است آن را محیی السنۃ
در شرح سنۃ از طریق شافعی۔ وقال۔ و گفتہ است۔ ہذا حدیث حسن

الفصل الثانی عن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم
بدرستی کہ خاک پاک کنندہ مسلمان است۔ وان لم یجد الماء عشر سنین۔ اگرچہ نیابد آب را فرضاً دہ سال و درینجا مبالغہ و تاکید
است در طہوریت خاک و تنبیہ بران کہ خاک خلف مطلق ست مر آب را چنانکہ مذہب ما است نہ ضروری مثل وضوی معذور
چنانکہ مذہب شافعی ست و تحقیق این معنی در اصول فقہ و فروع آن در فقہ مذکور است۔ فاذا وجد الماء فلیمسہ بشرہ۔ پس
چون یابد آب را پس باید کہ برساند و صرف کند آب را بشرۂ خود را یعنی اندام خود را۔ امس بضم یا بکسر میم از امساس معنی مسح است
و مراد اینجا وضو ست و البشر بالتحتین البشرۃ بمعنی ظاہر جلد و مراد اندام است۔ فان ذلک خیر زیرا کہ بدرستی آب نیکوست و افضل است
در تطہیر و مراد آن نیست کہ نزد وجود آب وضو و تیمم ہر دو جائز است و لیکن وضو اولیٰ و افضل است بلکہ وضو واجب است و تیمم
اصلاً جائز نہ و لفظ خیر بایں معنی کہ اینجا است نیز می آید چنانکہ در قول حق تعالیٰ اصحاب الجنۃ یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا
رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و روی النسائی نحوہ الی قولہ عشر سنین۔ وعن جابر قال خرجنا فی سفر۔ گفت جابر
بن عبد اللہ انصاری بیرون آمدیم ما در سفری۔ فاصاب رجلا منا حجر۔ پس رسید مردے را از رفیقان ما سنگے فشجہ
فی راسہ۔ پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد۔ فاحتلم۔ پس محتلم شد آن مرد۔ فسأل اصحابہ۔ پس پرسید یاران
خود را۔ ہل تجدون لی رخصۃ فی التیمم۔ آیا می یابید برائے من رخصت در تیمم۔ قالوا ما نجد لک رخصۃ۔ گفتند یاران او
نمی یابیم برائے تو رخصت در تیمم۔ وانت تقدر علی الماء۔ و حال آنکہ تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد او
فہم کردند این جماعہ از قول حق سبحانہ فلم تجدوا ماء کہ وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و ندانستند کہ
مراد قدرت بر استعمال و عدم تضرر بآن ست۔ فاغتسل۔ پس غسل کرد آن مرد۔ فمات۔ پس بمرد۔ فلما قدمنا علی النبی۔
پس ہر گاہ کہ ما قدوم آوردیم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اخبر بذلک۔ خبر کردہ شد آنحضرت باین واقعہ۔ قال۔ فرمود۔

قتلوہ قتلہم اللہ۔ کشتند اورا بکشد ایشان را خداے تعالی۔ و ازین جا معلوم شد کہ تکلم بمجاز و اسناد بسبب جائز است
از اہل حقیقت بعد از انکہ اعتقاد قلبی بر حقیقت ثابت باشد۔ الا ساٴلوا اذا لم یعلموا۔ چرا سوال نکردند علما را وقتی کہ ندانستند
حکم را۔ فانما شفاء العی السؤال۔ پس نیست شفا و دور شدن علت عجز و نادانی و نافہمیدن مراد و نرسیدن بوے
مگر سوال کردن و رسیدن از دانایان۔ انما کان یکفیہ ان یتیمم۔ جز این نیست کہ بس بود اورا کہ تیمم کردے
ویعصب علی جرحہ خرقۃ۔ و می بست بر جراحت خود جامہ پارہ را۔ ثم یمسح علیہا۔ پستر مسح میکرد بران خرقہ۔ ویغسل سائر
جسدہ۔ و می شست باقی اندام خود را درین حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن۔ رواہ ابوداؤد وروی
ابن ماجۃ عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس۔ وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر۔ بیرون آمدند دو مرد
در سفرے۔ فحضرت الصلوۃ۔ پس در آمد وقت نماز۔ ولیس معہما ماء۔ و نبود با ایشان آب۔ فتیمما صعیدا طیبا۔ پس قصد
کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند۔ فصلیا۔ پس بگزاردند نماز۔ ثم وجدا الماء فی الوقت۔ پستر یافتند آب را در وقت نماز
یعنی ہنوز وقت باقی بود کہ آب یافتند۔ فاعاد احدہما الصلوۃ بوضوء۔ پس باز گردانید یکے ازان دو مرد نماز را بوضوء
ولم یعد الآخر۔ و باز نگردانید دیگرے۔ ثم اتیا رسول اللہ۔ پستر آمدند آن دو مرد نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فذکرا ذلک۔
پس ذکر کردند این قصہ را۔ فقال للذی لم یعد۔ پس گفت آن حضرت مر آنکس را کہ باز نگردانید نماز را۔ اصبت السنۃ۔ یافتی
تو طریقہ مسلوک را در دین کہ بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعادہ نکردی حکم شریعت ہمین ست۔ واجزأتک
صلوتک۔ و بس است ترا نمازے کہ کردی۔ وقال للذی توضأ و اعاد۔ و گفت آنحضرت مر آنکسے را کہ وضو کرد و باز گردانید
نماز را۔ لک الاجر مرتین۔ مر ترا است اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار باداے فرض بہ تیمم بجہت عذر و بار دیگر بگزاردن نماز
نفل نزد زوال عذر۔ رواہ ابوداؤد والدارمی۔ روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و دارمی۔ وروی النسائی نحوہ
و روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعض الفاظ۔ وقد روی ہو وابوداؤد ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا۔ و بتحقیق
روایت کرد نسائی و ابوداؤد نیز از عطاء بن یسار کہ از تابعین ست بطریق ارسال

الفصل الثالث۔ عن ابی الجہیم بن الحارث بن الصمۃ۔ بکسر صاد و فتح میم مشددہ۔ قال اقبل النبی۔ گفت
پیش آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من نحو بئر جمل۔ از جانب موضعے کہ میخواندند اورا بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف است
بمدینہ۔ فلقیہ رجل۔ پس ملاقی شد آن حضرت را مردے کہ ہمین ابوالجہیم باشد کہ راوی حدیث است و ذکر کردہ است خود را بلفظ
غائب بیان کردہ است آن را شافعی در روایت خود از طریق اعرج۔ فسلم علیہ۔ پس سلام کرد آن مرد بر آنحضرت۔ فلم
یرد النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس نداد آن حضرت جواب سلام اورا۔ حتی اقبل علی الجدار۔ تا آنکہ روی آورد آنحضرت
بر دیوار۔ فمسح بوجہہ و یدیہ۔ پس مسح کرد بر روے مبارک خود و ہر دو دست خود۔ ثم رد علیہ السلام۔ پس جواب سلام
داد اورا این حدیث ہر دو طریق را محتمل ست و در حدیث سابق از ابی الجہیم وجہہ و ذراعیہ بود و در بعض روایات درین

حدیث نیز وجہ وذراعیہ آمدہ است اما از ضرب وضربتین ساکت است۔ متفق علیہ۔ وعن عمار بن یاسر انہ کان یحدث انہم تمسحوا۔ ودر روایت است از عمار کہ وے حدیث می کرد کہ صحابہ مسح کردند۔ وہم مع رسول اللہ۔ در حال آنکہ ایشان بودند با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالصعید۔ بخاک۔ لصلوۃ الفجر۔ برائے نماز بامداد۔ فضربوا باکفہم الصعید۔ پس بزدند بکفہای دست خود خاک را۔ ثم مسحوا الوجوہ بہم مسحۃ واحدۃ۔ پستر مالیدند بروئہائے خود یکبار مالیدنی یعنی تکرار نکردند چنانکہ در وضو میکنند ثم عادوا فضربوا باکفہم الصعید۔ پستر بازگشتند پس بزدند بکفہائے خود صعید را۔ مرۃ اخری۔ بار دیگر۔ فمسحوا بایدیہم کلہا۔ پس بمالیدند بدستہائے خود تمامہ دستہا را۔ یعنی الی المناکب والآباط۔ تا دوشہا بر ظاہر وتا بغلہا در باطن من بطون ایدیہم۔ بیان آباط است۔ رواہ ابوداؤد۔ این حدیث از عمار نص است در ضربتین وحدیث مذکور در فصل اول از وے ظاہر در ضربۃ واحدہ وتاویلش معلوم شد ولیکن درین حدیث تا مناکب وآباط آمدہ وغالبا نظر قوم بدان افتاد الی در آیت تیمم مقید بغایت نیامدہ وید تمام کل است از غیر ملاحظہ فرعیت تیمم بر وضو وعدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکہ از حدیث وذراعیہ معلوم می گردد وجمہور نظر کردند بر فرعیت تیمم وخلفیت آن از وضو با حصول بیان از جانب شارع فافہم۔

باب الغسل المسنون

بدانکہ مولف درین باب چہار غسل ذکر کرد غسل جمعہ وغسل بعد از غسل میت وبعد از حجامت ونیز در اسلام وغسل عیدین ذکر نکرد با آنکہ مسنون ومستحب است نزد ائمہ زیرا کہ نزد محدثین حدیثے در غسل عیدین بصحت نرسیدہ ومولف در باب عیدین نیز حدیثے نیاوردہ ودر جامع الاصول نیز از کتب ستہ درین باب حدیثے نیاوردہ ودر کتب دیگر نیز یافتہ نشدہ الا دو حدیث یکے از فاکہہ ابن سعد ودیگر از زیاد بن عیاض وہر دو حدیث را گفتہ اند کہ ضعیف اند در شرح ذکر آن کردہ شدہ است ودر جامع الاصول از عبداللہ بن عمر از حدیث مؤطا آوردہ کہ عبداللہ بن عمر روز عید فطر پیش از آنکہ بمصلے رود غسل می کرد وگفتہ اند کہ شدت مبالغہ او در باب متابعت تقاضا میکند کہ حدیثے درین باب صحیح شدہ است ونیز مولف غسل روز عرفہ ذکر نکرد ودر کتب احادیث نیز یافتہ نمی شود وفقہا ذکر کردہ اند وغسل برای احرام خود باتفاق مسنون است ودر احادیث صحیحہ واقع ادرا مگر از جہت آن ذکر نکرد کہ در مجلس مذکور ساختہ است اما غسل جمعہ را نیز در باب الجمعہ ذکر کردہ است واینجا نیز ذکر کرد بعد از آن بدانکہ اختلاف است در غسل جمعہ ہمہ ائمہ متفق اند بر سنیت واستحباب آن الا امام مالک ودر روایتے از امام احمد کہ نزد ایشان واجب است از جہت ورود آن بصیغہ امر چنانکہ فرمود من جاء منکم یوم الجمعۃ فلیغتسل کسیکہ بیاید از شما نماز جمعہ را باید کہ غسل کند وبتصریح لفظ وجوب نیز آمدہ چنانکہ گفت غسل الجمعۃ واجب علی کل مسلم غسل جمعہ واجب است بر ہر بالغ مسلم وجمہور علما گویند کہ مراد بوجوب تاکید ومبالغہ است در استحباب بدلیل احادیث دیگر کہ در جواز وضو وارد شدہ است چنانکہ از احادیث کہ در باب آوردہ معلوم گردد

الفصل الاول۔ عن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاء احدکم الجمعۃ فلیغتسل چون خواہد کہ بیاید یکے از شما نماز جمعہ را پس باید کہ غسل کند ومختار آن است کہ غسل برائے نماز جمعہ است کہ بآن طہارت

نماز جمعہ بگزارد و بعض گفتہ اند کہ غسل برائے تعظیم و تکریم روز جمعہ است و در روایتے نصب احدکم و رفع الجمعۃ مناسب این قول است
و برین توجیہ معنی عبارت آن باشد کہ چون بیاید یکے از شما را جمعہ متفق علیہ۔ وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم غسل یوم الجمعۃ واجب علی کل محتلم۔ غسل کردن روز جمعہ واجب است بر ہر بالغ و در روایتے علی کل مسلم آمدہ
و مراد بآن نیز مسلم بالغ است زیرا کہ بر صغیر ہیچ چیز واجب نبود۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل۔ واجب و سزاوار است بر ہر مسلمان کہ غسل کند۔ فی کل سبعۃ ایام یوما۔ در ہر ہفت روز یک روز
مراد روز جمعہ است۔ یغسل فیہ رأسہ وجسدہ۔ بشوید دران روز سر خود را و بدن خود را کہ درین ہفت روز چرکین شدہ و بدبوئے
گشتہ است و درین کلام اشارتست بسبب وجوب غسل در روز جمعہ متفق علیہ

الفصل الثانی عن سمرۃ بفتح سین و ضم میم۔ بن جندب۔ صحابی مشہور است حلیف انصار نزول کرد کوفہ را بعض
گویند بصرہ را معدود است در بصریین و والی بود بران و حافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکنند از وی حسن بصری و ابن سیرین
و شعبی مات بالبصرۃ سنۃ تسع وخمسین وقیل ست وستین۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ یوم الجمعۃ کسیکہ وضو
کند روز جمعہ۔ فبہا۔ پس باین خصلت و فعلت میاید اہل فضیلت و طہارت را یا معنی آن است کہ بروی باد کہ اخذ کند باین
فعلت کہ در اداے فرض کافی است۔ ونعمت۔ و نیکو خصلت است این در حد ذات اگرچہ مفضول است نسبت با غسل۔ ومن
اغتسل فالغسل افضل۔ و کسے کہ غسل کند پس غسل فاضل تر است۔ رواہ احمد و ابوداؤد والترمذی والنسائی والدارمی۔
وعن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من غسل میتا فلیغتسل۔ کسی کہ بشوید میت را پس باید کہ غسل
کند از جہت مزید نظافت باحتمال اصابت رشاشہ غسل و جز آن۔ رواہ ابن ماجۃ۔ روایت کرد این مقدار ابن ماجہ۔ وزاد۔
و زیادہ کردہ است۔ احمد والترمذی وابوداؤد۔ این را کہ۔ ومن حملہ فلیتوضأ۔ و کسے کہ بردارد میت را یا جنازہ را کہ در وے
میت است باید کہ وضو کند و گفتہ اند کہ مراد بحمل میت مس اوست و این توجیہ مناسب است بمعنی اول یا مراد آنست کہ باید کہ در وقت
حمل با وضو باشد تا ممکن باشد مرا و را نماز و این ملائم معنی ثانی است و بعض گفتہ اند کہ برداشتن میت قربت است و قربت با طہارت
اولی است و بر ہر تقدیر وضو بجہت حمل واجب نیست ہمچنین غسل بسبب غسل میت واجب نیست مختار نزد اکثر علما این است
و در جامع الاصول می آرد کہ اسماء بنت عمیس زوجہ ابی بکر صدیق غسل داد ابوبکر را بعد از موت وی پس از ان پرسید از انہا کہ حاضر بودند
از مہاجران و گفت کہ من روزہ دارم و امروز سخت برد است آیا واجب است بر من غسل ہمہ فرمودند کہ واجب نیست و از موطا
می آرد کہ ابن عمر تجہیز و تکفین کرد پسری را کہ از سعید بن زید بود و برداشت او را پس از ان برآمد و نماز گزارد و وضو نکرد و ترمذی گفت
کہ درین باب از علی و عائشہ نیز حدیث آمدہ است و حدیث ابی ہریرہ حسن است و گفت اختلاف کردہ اند اہل علم در کسے کہ غسل
دہد میت را بعض گفتہ اند واجب است بروے غسل و نیز و بعض واجب است بروے وضو و بعض گفتہ اند کہ مستحب است غسل و اولی آنست
کہ وضو کند و عبد اللہ بن المبارک گفتہ کہ نہ غسل کند نہ وضو۔ وعن عائشۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یغتسل من اربع۔

روایت کرد عائشہ کہ آن حضرت غسل میکرد خواہ بطریق وجوب یا استحباب از چہار چیز۔ من الجنابة۔ از جنابت۔ ولیوم الجمعة۔
وروز جمعہ۔ ومن الحجامة۔ واز خون کم کردن۔ ومن غسل المیت۔ اما غسل از جنابت واجب است وروز جمعہ سنت از حجامت
وغسل میت مستحب واز جمع کردن این سہ چیز بجنابت لازم نیاید کہ اینہا نیز واجب باشند چنانکہ اشارت بدان کردیم۔ رواہ ابوداؤد
مانند آنکہ از ظاہر این حدیث مفہوم میگردد کہ آن حضرت بنفس نفیس خود میت را غسل میداد واز آن غسل میکرد وبعض گفتہ اند
معنی آن است کہ اعتقاد میکرد اغتسال را از آن وامر میکرد بدان وآن حضرت ہرگز میت را بدست خود غسل نداده ودر بعض
شروح از صاحب ازہار نقل کردہ کہ اول اقرب است از عبارت وصاحب حاوی از شافعی حکایت کردہ کہ آن حضرت
آن را کردہ است واصحاب وے نیز کردہ اند واللہ اعلم۔ وعن قیس بن عاصم صحابی ست قدوم آورد بر آن حضرت
در وفد تمیم واسلام آورد در سال نہم وچون دید او را آن حضرت فرمود ہذا سید اہل الوبر وبود عاقل حلیم شریف جواد معدود است
در بصریین روایت میکنند از وے حسن بصری وغیر او مانہ اسلم۔ روایت ست از قیس بن عاصم کہ وے اسلام آورده۔
فامره النبی۔ پس امر کرد او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان یغتسل بماء وسدر۔ کہ غسل کند بآب وبرگ کنار واین امر
برائے وجوب ست اگر جنب باشد والا مستحب ست واستعمال سدر بآب بجہت مبالغہ در تطہیر وتنظیف ست۔ رواہ الترمذی
وابوداؤد والنسائی۔ وظاہر عبارت آن ست کہ امر کرد او را باغتسال بعد از اسلام مگر مراد باسلم ارادۂ اسلام باشد چنانکہ
در لفظ ابی داؤد آمدہ کہ قال قیس بن عاصم اتیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ارید الاسلام فامرنی ان اغتسل وگفتہ اند
کہ اصح آن است کہ امر کردہ شود اول بشہادتین بعد از آن بغسل وادہ شود واختلاف کردہ اند کہ آن واجب ست یا مستحب
وثانی اصح ست وہمچنین مستحب ست کہ شستہ شود جامہ ہائے او وحلق کردہ شود واختتان نمودہ شود

الفصل الثالث۔ عن عکرمة۔ مولائے ابن عباس از فقہائے مکہ وتابعین ست اصل او از بربرت باقی احوال
در مواضع دیگر نوشتہ شدہ است۔ قال ان اناسا من اہل العراق جاؤا۔ روایت ست از عکرمہ گفت کہ بعض مردم از عراق
آمدند نزد ابن عباس۔ فقالوا پس گفتند۔ یا ابن عباس اتری الغسل یوم الجمعة واجبا۔ آیا اعتقاد می کنی غسل را در جمعہ واجب
قال گفت۔ لا۔ اعتقاد نمیکنم غسل را روز جمعہ واجب۔ ولکنہ اطہر۔ ولیکن غسل کردن پاک کنندہ تر است پس اطہر اسم
تفضیل است از تطہیر بحذف زوائد چنانکہ مذہب بعض نحاۃ ست یا پاک تر ست صاحب وے۔ وخیر لمن اغتسل۔ وغسل
بہتر ست مر کسے را کہ غسل بکند۔ ومن لم یغتسل فلیس علیہ بواجب۔ وکسے کہ غسل نکند پس نیست بر وے غسل واجب
واثم نمی گردد وے بترک آن۔ وساخبرکم کیف بدأ الغسل۔ گفت ابن عباس وسرانجام ست کہ خبر دہم شما را کہ چگونہ بود آغاز
مشروعیت غسل روز جمعہ۔ کان الناس مجہودین۔ بودند اکثر مردم مشقت یابندگان در کار معیشت۔ یلبسون الصوف۔ می پوشیدند
جامہ پشمینہ بجہت فقر ونارسائی۔ ویعملون علی ظہورہم۔ وکار میکردند بر پشتہائے خود۔ وکان مسجدہم ضیقا۔ وبود مسجد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کہ نماز میکردند مسلمانان در آن تنگ۔ مقارب السقف۔ نزدیک بود سقف وی ودر بعض نسخ سقف بضمتین بلفظ

جمع آوردہ گویا مراد اجزاے سقف اند آوردہ اند کہ بلندی مسجد شریف ہفت دست بود۔ انما ہو عریش۔ نبود مسجد مگر مانند خانہ
کہ برای سایہ بسازند از برگہا و شاخہای خرما ہمچنین بود سقف آن مسجد و عریش نیز آن خانہا را گویند کہ برای رز بسازند فخرج رسول اللہ
پس بیرون آمد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فی یوم حار۔ در روزے گرم۔ وعرق الناس فی ذالک الصوف۔ و خوی کردہ بودند
مردم دران پشمینہا کہ پوشیدہ بودند حتی ثارت منہم ریاح اذی بذالک بعضہم بعضا۔ تا آنکہ بر می جست از ایشان بوہائے کہ ایذا
میکردند بسبب آن بعضے از ایشان بعض را۔ فلما وجد رسول اللہ۔ پس ہر گاہ کہ یافت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم تلک الریح
آن بوہا را۔ قال۔ گفت۔ یا ایہا الناس۔ ای مردم۔ اذا کان ہذا الیوم۔ چون باشد این روز یعنی روز جمعہ۔ فاغتسلوا۔ غسل
کنید۔ ولیمس احدکم۔ و باید کہ بساید یکے از شما۔ افضل ما یجد من دہنہ۔ بہتر و خوشتر از انچہ بیابد از روغن خود۔ وطیبہ۔ و خوشبوی
خود۔ قال ابن عباس ثم جاء اللہ بالخیر۔ پستر آورد خداے تعالے برائے مسلمانان نیکی و توانگری و فراخی و خیر مال کثیر را گویند
ولبسوا غیر الصوف۔ و پوشیدند جز جامہاے پشمینہ را۔ وکفوا العمل۔ و کفایت کردہ شدند عمل را کہ دران مشقت میکشیدند
و وجہ معیشت بہم میرسانیدند یعنی فراخ شد وجہ معیشت بے مشقت۔ ووسع مسجدہم۔ و فراخ گردانیدہ شد مسجد ایشان و
نخستین کسے کہ توسعہ در مسجد کرد عمر بن الخطاب بود پس از وے عثمان بن عفان رضی اللہ عنہما۔ وذہب بعض الذی کان یوذی
بعضہم بعضا من العرق۔ و رفت پارہ از انچہ ایذا میکردند بسبب آن بعض مردم بعض را از عرق۔ رواہ ابوداؤد وحاصل این
حکایت آن ست کہ در ابتدا مامور بودند بطریق وجوب بغسل بعلتے کہ مذکور شد و چون علت منتہی شد حکم نیز منتہی شد بانتہای
علت چنانکہ برطرف شد سہم مؤلفۃ القلوب ببرطرف شدن علت آن و بعض گفتہ اند کہ غسل اول واجب بود بعد ازان منسوخ گشت
اما قول بنسخ بے علم بتاریخ بعید ست و بعض گفتہ اند کہ غسل ہرگز واجب نبود و مراد بوجوب در جائے کہ واقع شدہ است تاکید استحباب ست
پس معنی قول ابن عباس آن باشد کہ غسل ہمیشہ مستحب بود و بعلت مذکور سابقا در غایت تاکید و مبالغہ بود پس ازان تاکید و مبالغہ رفت
واصل استحباب باقی ماند و وجہ اول اوجہ است و بعضے از شراح بدان تصریح کردہ اند واللہ اعلم

باب الحیض

حیض در لغت بمعنی سیلان ست حاض الوادی می گویند چون سیلان کند آب وے و حوض نیز ازوست و در شرع عبارت ست
از خونے کہ از رحم آید بے علت و ولادت و انچہ بعلت آید آن را استحاضہ گویند و انچہ بعد از ولادت زود آن را نفاس خوانند
بالکسر و محیض نیز بمعنی حیض آید و حیضہ بکسر حا حالتے کہ زن بران باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و گفتہ اند کہ حکمت در پیدا کردن
حیض تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف می گردد بحکمت الٰہی بتغذیہ ولد ازین جہت است کہ حیض نمی آرد حاملہ و چون
بیرون می آید انچہ فاضل ماندہ از غذاے ولد ازان خون آن نفاس باشد بعد ازان شیر میگرداند آن خون را کہ مادہ حیض بود
و باین سبب کم ست کہ مرضعہ حیض آرد و اگر نہ حاملہ و نہ مرضعہ بود باقی می ماند خون و چون مصرفی ندارد بیرون می آید و اغلب
ہر ماہ شش روز یا ہفت روز یا کم یا زیادہ چنانکہ طبیعت و مزاج نساء اقتضا کند بیرون آید اما ابتداے حیض در حدیث

آمدہ است کہ این چیزیست کہ نوشتہ است آن را پروردگار تعالیٰ بر دختران آدم و نیز آمدہ است کہ نخست کہ فرستادہ شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود کہ مردان و زنان ایشان در مساجد جمع می شدند و نماز میکردند و مختلط می گشتند پس فرستاد خدای تعالیٰ بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفتہ اند کہ بنات آدم کہ در حدیث واقع شدہ است منافات بنسای بنی اسرائیل ندارد کہ بنات آدم بیواسطہ مراد نیست و حاکم و غیر او از ابن عباس آوردہ کہ ابتدای حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بہشت واللہ اعلم

الفصل الاول عن انس۔ قال ان الیہود کانوا اذا حاضت المرأۃ فیہم۔ گفت انس کہ یہود بودند وقتی کہ حیض می کرد زنی در میان ایشان۔ لم یواکلوہا۔ باہم نمی خوردند با آن زن۔ ولم یجامعوہن فی البیوت۔ و نمی در آوردند زنان را در خانہ و ہمنشینی نمی کردند با ایشان در خانہا۔ فسأل اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم النبی۔ پس پرسیدند یاران پیغمبر پیغمبر را از این حال یہود کہ حق ست یا باطل۔ فانزل اللہ تعالیٰ۔ پس فرو فرستاد خدای تعالیٰ برای رد یہود این آیت را کہ ویسألونک عن المحیض الآیۃ۔ تا آخر آیت تفسیرش آنکہ می پرسند ترا از حکم حیض قل ہو اذی بگو در جواب ایشان کہ حیض چرک و پلیدی ست کہ طبع از آن نفرت وارد و ایذا میکشد فاعتزلوا النساء فی المحیض پس گوشہ گیرید از زنان و یکسو کنید زنان را در حالت حیض ولا تقربوہن حتی یطہرن و نزدیک نشوید زنان را تا آنکہ پاک شوند۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ در تفسیر و بیان مراد از عدم قرب با زنان در حال حیض۔ اصنعوا کل شیء الا النکاح۔ بکنید با زنان ہمہ چیز از مواکلت و مجالست و مخالطت مگر جماع۔ فبلغ ذلک الیہود۔ پس رسید این سخن یہود را۔ فقالوا ما یرید ہذا الرجل۔ پس گفتند یہود نمیخواہد این مرد یعنی حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیہ۔ کہ بگذارد از کار و بار ما چیزی را مگر آنکہ مخالفت کند با ما در آن چیز۔ فجاء اسید۔ بضم ہمزہ و فتح سین مہملہ۔ بن حضیر۔ بضم حاء مہملہ و فتح ضاد معجمہ و عباد بفتح عین و تشدید موحدہ۔ بن بشر۔ بکسر بای موحدہ و سکون شین معجمہ ہر دو صحابی مشہور اند پس آمدند این دو صحابی۔ فقالا پس گفتند۔ یا رسول اللہ ان الیہود تقول کذا وکذا۔ بدرستی کہ یہود می گویند از مضار و مفاسد و علل و اسقام و مجالست و مخالطت زنان در حالت حیض چنین و چنین۔ فلا نجامعہن۔ پس مجالست و مصاحبت نکنیم با زنان درین حال و در بعض نسخ افلا نجامعہن بلفظ استفہام و در بعض فلا تجامعہن بلفظ نہی مخاطب۔ فتغیر وجہ رسول اللہ۔ پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیہما۔ تا آنکہ گمان بردیم ما کہ بتحقیق خشم گرفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن دو صحابی کہ این حرف گفتند و سوء ادب نمودند۔ فخرجا۔ پس بیرون آمدند آن دو صحابی۔ فاستقبلتہما ہدیۃ من لبن۔ پس پیش آمد آن دو کس را شخصی کہ می آورد پیشکش از شیر الی النبی۔ بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فارسل فی آثارہما۔ پس فرستاد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در پے ایشان کسی را و طلبید ایشان را فسقاہما۔ پس بنوشانید ایشان را شیر کہ ہدیہ آوردہ بودند تا ظاہر شود اثر عنایت و التفات و تبدیل یابد جہل و نادانی ایشان بعلم و دانش کہ شیر مظہر آن ست۔ فعرفا انہ لم یجد علیہما

پس دانستند آن دو صحابی کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خشم نگرفتہ است برایشان۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کنت اغتسل انا والنبی۔ گفت عائشہ بودم من کہ غسل میکردم من با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من اناء واحد۔ از یک ظرف۔ وکلانا جنب۔ وحال آنکہ ما ہر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطۃ الجنب بتفصیل گذشت۔ وکان یامرنی فاتزر۔ و بود آن حضرت کہ امر می کرد مرا کہ ازار بہ بندم در بستہ خود پس ازار را می بستم و اتزر بنای مشدد آمدہ و بمقتضاے قاعدۂ صرف فائتزر باید بہمزہ پیش از تا و تحقیق این در شرح کردہ شدہ است۔ فیباشرنی۔ پس می سود و میرسانید بدن خود را ببدن من۔ وانا حائض۔ و من حائض می بودم از این حدیث معلوم میشود کہ استمتاع بچیزے کہ در ازار است حرام ست و حد ازار نزد فقہا از ناف تا زانو است و این مذہب امام ابو حنیفہ و شافعی و مالک است و احادیث دیگر ناظر درین ست و از حدیث سابق معلوم شد کہ استمتاع از حائض بما دون فرج یعنی وطی جائز ست و این مذہب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعض اصحاب شافعیہ ست و گفتہ اند کہ گویا در آخر امر توسعہ و ترخیص کردند و جز وطی ہر چہ باشد تجویز نمودند اما شک نیست کہ احتیاط و احتراس در قول ابی حنیفہ است و کرمانی گفتہ کہ شافعیہ را درینجا سہ مذہب ست اصح آن ست کہ حرام است و دوم آنکہ مکروہ است کراہت تنزیہی و مختار این ست و سوم آنکہ اگر شخصے باشد کہ ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و از فرق و اشتعال بجود یا بجہت ضعف شہوت یا بسبب قوت ورع جائز ست والا نہ۔ وکان یخرج رأسہ الی۔ و عائشہ مے گوید کہ بود آن حضرت کہ بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوے من کہ در خانہ می بودم۔ وہو معتکف۔ و حال آنکہ آن حضرت معتکف می بود۔ فاغسلہ پس می شستم من سر مبارک او را۔ وانا حائض۔ و من حائض می بودم و از ینجا معلوم می شود کہ بیرون آوردن معتکف بعض اعضاے خود را از مسجد جائز است و مباشرت اعضاے حائض درست ست متفق علیہ۔ وعنہا قالت کنت اشرب وانا حائض وہم از عائشہ است کہ گفت بودم من کہ می نوشیدم آب از کوزہ یا کاسہ و حال آنکہ من حائضم ثم اناولہ النبی۔ پستر میدادم آن را بہ پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فیضع فاہ علی موضع فی۔ پس می نہاد آن حضرت دہن مبارک خود را بر جاے دہن من فیشرب پس می نوشید از غایت محبتے و عنایتے کہ بمن داشت۔ واتعرق العرق۔ و می بودم من کہ میخوردم بدندان گوشت را از استخوان وانا حائض۔ و حال آنکہ من حائض می بودم و عرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار یا استخوانے کہ گوشت از وے خوردہ شدہ است۔ ثم اناولہ النبی۔ بعد از ان میدادم آن استخوان را بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فیضع فاہ علی موضع فی۔ پس می نہاد دہن خود را بر جاے دہن من و درینجا فیاکل نہ گفت گویا مقصود ہمان دہان نہادن بجای دہان محبوب بود نہ گوشت خوردن چہ گاہے باشد کہ گوشتے بر آن استخوان نباشد بخلاف آب کہ بقیہ میداشت۔ رواہ مسلم۔ وعنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتکی فی حجری وانا حائض۔ بود آن حضرت تکیہ میکرد در کنار من و من حائض می بودم و حجر بفتح ہا و کسر ہر دو آمدہ است۔ ثم یقرأ القرآن۔ پستر می خواند آنحضرت قرآن را۔ متفق علیہ وعنہا قالت قال لی النبی۔ گفت عائشہ گفت مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ناولینی الخمرۃ من المسجد۔ بدہ و بیار برای من خمرہ را از مسجد و خمرہ بضم خاے معجمہ و سکون میم

وراسجادۂ خود از حصیر بہان قدر کہ یک کس بران نماز تواند کرد وگرفتن آن از مسجد آنچنان بود کہ از بیرون دست دراز کند
وبگیرد۔ فقلت انی حائض۔ پس گفتم من کہ من حائضم چگونہ دست در مسجد درآرم۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت دست درآر یا کہ
نیست۔ ان حیضتک لیست فی یدک۔ بدرستی کہ حیض تو نیست در دست تو۔ رواہ مسلم۔ وعن میمونۃ قالت کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فی مرط۔ گفت میمونہ بود آن حضرت کہ نماز میگزارد در مرط بکسر میم وسکون را گلیم دراز از صوف یا خز بعضہ علی
وبعضہ علیہ پارۂ ازان گلیم بر من بودے وپارۂ بر آن حضرت۔ وانا حائض۔ وحال آنکہ من حائض بودم۔ متفق علیہ۔ وازینجا
معلوم می شود کہ ہمہ اعضاے حائض پاک ست جز فرج والا نماز در جامۂ کہ پارہ از وے بر نجاست بود وپارۂ بر مصلی روا نبود

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتی حائضا او مرأۃ فی دبرہا۔ کسے کہ
بیاید حائض را یا زنے را در دبرش خواہ حرہ باشد یا امۃ تا جماع کند او را در جانب پس۔ او کاہنا۔ یا بیاید کاہن را و منجم
در حکم اوست تا بپرسد ایشان را وتحقیق معنی کاہن در باب الکہانۃ از کتاب طب ورقے بیاید انشاء اللہ تعالے۔ فقد کفر بما
انزل علے محمد۔ پس بتحقیق کافر شد بدینے کہ فرستادہ شدہ است بر محمد۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ والدارمی۔ وفی روایتہما
ودر روایت ابن ماجہ ودارمی این چنین آمدہ کہ۔ فصدقہ بما یقول۔ یعنی کسے کہ بیاید کاہن را پس تصدیق کند او را در چیزے
کہ میگوید واعتقاد کند کہ وے راست می گوید۔ فقد کفر۔ پس بتحقیق کافر شد بآنکہ اگر مراد اتیان بطریق استحلال وتصدیق
باشد پس کفر محمول بر ظاہر ست واگر نہ این چنین باشد مراد کفران نعمت ست ومقصود تغلیظ این شنائع وتشدید بر آن ست
وشیخ ابن حجر مکی در شرح کتاب گفتہ کہ کفر نیست باتیان امرأۃ در دبر اگر حلیلہ باشد یا امۃ البتہ محمول بر کفران نعمت ست
از جہت شہرت خلاف دران پس اجماع بر تحریم وے نیست چہ جاے آنکہ از ضروریات دین باشد وباستحلال این چنین چیزے
کفر لازم نیاید با آنکہ حدیث ضعیف است چنانکہ می گوید انتہی وبرین تقدیر اتیان اجنبیہ در دبر شنیع تر وقبیح تر ومنکر تر باشد
اما اتیان ذکور در غایت شدت وشناعت ست کہ استحلال آن بے شبہ موجب کفر باشد کہ فوق آن متصور نیست۔ وقال الترمذی
وگفتہ است ترمذی در تضعیف این حدیث۔ لا نعرف ہذا الحدیث الا من حکیم الاثرم عن ابی تمیمۃ عن ابی ہریرۃ۔ نمی شناسیم
این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم کہ روایت کردہ است آن را از ابی تمیمہ ووے از ابی ہریرہ وگفتہ است معنی این حدیث
نزد اہل علم محمول ست بر تغلیظ وگفتہ است کہ تضعیف کردہ است بخاری این حدیث را از جہت اسنادش وابو تمیمۃ الہجیمی نام
وے طریف بن مجالد است انتہی۔ ودر تقریب گفتہ است از حکیم اثرم بصری در وے لین است از طبقۂ سادسہ است ودر میزان
الاعتدال گفتہ کہ لیس بہ باس ودر کاشف گفتہ است کہ طریف بن مجالد توثیق کردہ است او را در تو و ہفت رفتہ از عالم
ودر تہذیب گفتہ کہ یحیی ابن معین گفتہ است کہ وے ثقہ است وعجلی گفتہ است انشاء اللہ تعالے وعن معاذ بن جبل
قال قلت۔ روایت است از معاذ بن جبل کہ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ ما یحل لی من امراتی وہی حائض۔ چہ چیز حلال ست مرا
از زن من در حالتیکہ وے حائض ہست۔ قال ما فوق الازار۔ فرمود آن حضرت حلال ست چیزی کہ بالاے ازار ست

این مؤید مذہب امام ابی حنیفہ است وباوجود آن فرمود۔ والتعففت عن ذلک افضل۔ وپارسائی نمودن وباز ایستادن ازان فاضل ترست از ترس آنکہ مبادا بوطی کشد کہ حرام ست واما آن حضرت مامون است ازان۔ رواہ رزین وقال محیی السنۃ اسنادہ لیس بقوی۔ روایت کرد این حدیث را رزین وگفت محیی السنۃ کہ اسناد او قوی نیست۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وقع الرجل باہلہ وہی حائض۔ وقتے کہ جماع کند مرد با اہلیہ خود در حالت حیض فلیتصدق بنصف دینار پس باید کہ تصدق کند بنصف دینار کہ بحساب دیار ما نزدیک بیک روپیہ وثمن آن باشد وبعض یک دینار گفتہ وبعض عتق رقبہ گفتہ وبعض گفتہ کہ در آغاز خون دینار ودر پایان آن نصف دینار یا دینار در زمان خون ونصف دینار بعد از انقطاع وبعض عتق رقبہ گفتہ طیبی گفتہ کہ اکثر برانند کہ کفارت آن استغفارست وبس شافعی واصحاب ابی حنیفہ برین اند۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجہ۔ وعنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا کان دما احمر فدینار واذا کان اصفر فنصف دینار۔ وہم از ابن عباس ست از آنحضرت کہ فرمود وقتے کہ باشد حیض خون سرخ پس کفارت آن دینارست وچون باشد زرد کفارت او نصف دینارست واین موافق آن قول ست کہ از بعض نقل کردہ شدہ کہ در آغاز خون دینارست ودر پایان آن نصف و احتمال دارد کہ ہم در آغاز زرد باشد۔ رواہ الترمذی۔ وگفتہ است کہ کفارت نزد اتیان حیض از ابن عباس آمدہ واین قول بعضے از اہل علم ست وامام احمد واسحٰق باین قائل اند وابن مبارک گوید کہ استغفار کند پروردگار خود را ونیست کفارت بروے واز بعض تابعین نیز ہمچنین منقول ست وسعید بن جبیر وابراہیم نخعی از ایشان اند۔

الفصل الثالث

عن زید بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ روایت است از زید بن اسلم کہ مولائے عمر بن الخطاب و از اکابر تابعین ست وامام زین العابدین علی بن الحسین در مجلس او می نشست وسماع حدیث میکرد باقی احوال در جائے دیگر نوشتہ شدہ وارسال میکرد در حدیث گفت کہ مردے پرسید ازان حضرت پس گفت آن مرد مایحل لی من امرأتی وہی حائض۔ چہ چیز حلال ست مرا از زن من در حالتے کہ وے حائض ست۔ فقال لہ رسول اللہ پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تشد علیہا ازارہا۔ استوار می بندی بروے ازارش را ثم شانک باعلاہا پس ترا کار تو باعلائے اوست یعنی ما فوق الازار مباح است وما تحت الازار حرام چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است۔ رواہ مالک والدارمی مرسلا وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کنت اذا حضت نزلت عن المثال علی الحصیر۔ گفت عائشہ بودم من چون حیض میکردم فرود می آمدم از بستر بر بوریا۔ فلم نقرب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس نزدیک نمی شدیم ما یعنی ازواج پیغمبر آن حضرت را۔ ولم ندن منہ حتی نطہر۔ وقریب نمی شدیم از وے تا آنکہ پاک نمی شدیم۔ رواہ ابوداؤد۔ ظاہر این حدیث منافی ست بعض احادیث گذشتہ را کہ دلالت دارند بر مباشرت ومخالطت آنحضرت با ازواج مطہرۂ خود در حالت حیض وجواب می دہند با آنکہ شان ایشان بآن حضرت ونگاہداشت ادب این چنین بود کہ ملاحظہ میکردند از خود جرأت ومبادرت نمیکردند تا آنکہ آن حضرت ایشان را بخود می طلبید پس میرفتند وبعض گفتہ اند کہ این حدیث منسوخ ست باحادیث مباشرت ومخالطت بستر بدانکہ در اکثر نسخ

فلم تقرب ست بنون چنانکہ تقریر کردیم و میگو نید و رجمیع نسخ اصل ابی داود ہمچنین ست و بعض فلم تقرب بیا نیز روایت کردہ اند یعنی نزدیک نمی آمد آنحضرت و یا از قربان ست بمعنی جماع واللہ اعلم

باب المستحاضۃ

مستحاضہ زنے را گویند کہ میرود خون از وے نہ از حیض و نفاس بلکہ از رگے کہ نام او عاذل است و الفاظ کہ مشتق ست از استحاضہ ہمہ بلفظ مجہول مستعمل میشوند و بعض الفاظ ہستند کہ جز مجہول مستعمل نمیشوند چنانکہ جن از جنون و اغمی از اغماء و ذلک سماعی و حکم وی حکم معذوران ست مثل سلسل بول و مانند آن یعنی نماز میگزارد و روزہ میدارد و جماع با وے حرام نیست و تفصیل احکام وی در احادیث بیاید

الفصل الاول عن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت جاءت فاطمۃ بنت ابی حبیش۔ بضم حاے مہملہ و فتح موحدہ و سکون تحتانیہ و شین معجمہ۔ الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقالت۔ گفت عائشہ کہ فاطمہ کہ یکے از صحابیات است و قرشیہ اسدیہ است آمد نزد آن حضرت پس گفت۔ یا رسول اللہ انی امرأۃ استحاض فلا اطہر۔ بدرستی کہ من زنے ام کہ استحاضہ کردہ میشوم دائم پس ہرگز پاک نمی شوم۔ افادع الصلوۃ۔ آیا پس بمانم نماز را قیاس بحیض کرد کہ ہمچنانکہ در حالت حیض نماز گزاردن درست نیست در استحاضہ نیز نباشد۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ لا۔ بمان نماز را۔ انما ذلک عرق و لیس بحیض۔ نیست آن خون استحاضہ مگر خون رگے از رگہا و نیست حیض کہ از رحم میرود و در حیض چون در ہر ماہے چندر روز البتہ میرود و از جہت دفع حرج و مشقت نماز و روزہ را عفو کردند و چون در قضاے نماز نیز حرج بود نہ در قضای روزہ قضای روزہ واجب گردانیدند نہ قضای نماز بعد از ان حکم استحاضہ بیان فرمود بقول خود۔ فاذا اقبلت حیضتک فدعی الصلوۃ۔ پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معتادہ است ہمان ایام عادت خواہد بود و اگر مبتدیہ است اکثر حیض کہ دہ روز ست این در مذہب ماست و نزد ائمہ دیگر در مبتدیہ عمل بتمیز می کنند یعنی اگر خون سیاہ غلیظ است از حیض ست و اگر نہ چنین است از استحاضہ چنانکہ در حدیث آئندہ بیاید و چون تمیز متعسر است اعتبار اکثر حیض را ترجیح کردہ اند و ظاہر آن ست کہ زن مذکورہ معتادہ بود واللہ اعلم۔ واذا ادبرت۔ و چون بگذرد ایام حیض تو فاغسلی عنک الدم پس بشو از خود خون را۔ ثم صلی پس تر نماز بگزار۔ متفق علیہ

الفصل الثانی۔ عن عروۃ بن الزبیر۔ تابعی کبیر ست برادر عبد اللہ بن الزبیر پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق رض عن فاطمۃ بنت ابی حبیش انہا کانت تستحاض۔ عروہ بن الزبیر از فاطمہ مذکورہ روایت میکند کہ وے بسیار بود کہ استحاضہ کردہ مے شد فقال لہا النبی۔ پس گفت مر او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان دم الحیض فانہ دم اسود۔ چون باشد خون حیض پس بدرستی آن می باشد در غالب احوال خون سیاہ۔ یعرف۔ شناختہ می شود باین نشان۔ فاذا کان ذلک فامسکی عن الصلوۃ۔ پس چون باشد خون سیاہ پس نگاہدار خویش را از نماز کہ آن خون حیض است۔ فاذا کان الآخر فتوضأی وصلی۔ پس چون باشد خون دیگر یعنی جز سیاہ پس وضو کن و نماز گزار چنانکہ حکم معذوران ست۔ فانما ہو عرق۔ پس نیست وی مگر خون رگ کہ استحاضہ است نہ خون رحم کہ حیض است۔ رواہ ابو داؤد والنسائی۔ وعن ام سلمۃ قالت ان امرأۃ کانت تہراق الدم۔ بضم تا و فتح ہا گفت

ام سلمہ کہ زنے بود کہ میریخت خون را وتحقیق این لفظ و ترکیب آن در شرح کردہ شدہ است۔ علی عہد رسول اللہ۔ در زمان پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاستفتت لہا ام سلمۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس استفتا کرد و پرسید مسئلہ را برائے وے ام سلمہ ازان حضرت۔ فقال لتنظر عدد اللیالی والایام التی کانت تحیضہن من الشہر۔ پس گفت آن حضرت باید کہ نظر کند شمار شبہا و روزہا را کہ بود آن زن کہ حیض می کرد دران شبہا و روزہا از ماہ۔ قبل ان یصیبہا الذی اصابہا۔ پیش ازانکہ برسد آن زن را آنچہ رسیدہ است یعنی علت استحاضۂ دائمی۔ فلتترک الصلوۃ قدر ذلک من الشہر۔ پس باید کہ ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماہ۔ فاذا خلفت ذلک فلتغتسل۔ پس چون خود بگذارد آن قدر را از زمان یعنی فارغ شود ازان پس باید کہ غسل کند۔ ثم لتستثفر بثوب۔ پستر باید کہ ببندد جامہ میان ہر دو ران خود مثل پاردم اسپ کہ منع کند سیلان دم را۔ استثفر بمثلثہ و فاے مفتوحتین پاردم۔ ثم لتصل۔ پس باید کہ نماز بگزارد و وضو کند برای ہر نماز چنانکہ حکم معذور است۔ و جائز است او را دخول مسجد و اعتکاف و طواف و امثال آن۔ رواہ مالک وابوداؤد والدارمی وروی النسائی معناہ۔ وعن عدی بن ثابت عن ابیہ عن جدہ۔ روایت است از عدی بن ثابت از پدرش از جدش۔ قال یحیی بن معین۔ گفتہ است یحیی بن معین در تعیین نام جد عدی اسمہ دینار۔ نام جد عدی دینار است وعدی بن ثابت تابعی ثقہ است ابن حبان او را در ثقات ذکر کردہ امام مسجد شیعہ بود در کوفہ و واعظ ایشان ابن معین گفتہ کہ شیعی مفرط است و دارقطنی گفتہ رافضی غالی ست اما ثقہ و صدوق است مات سنۃ ست عشر و مائۃ۔ عن النبی۔ جد عدی روایت میکند از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال فی المستحاضۃ۔ کہ آن حضرت گفتہ است در حق مستحاضہ۔ تدع الصلوۃ ایام اقرائہا۔ ترک میکند نماز را در روزہاے حیضہاے خود کہ در ہر ماہ میدید۔ التی کانت تحیض فیہا۔ آن روزہا کہ بود آن مستحاضہ کہ حیض میکرد دران روزہا۔ ثم تغتسل۔ پستر غسل میکند۔ وتتوضا عند کل صلوۃ۔ و وضو می کند در وقت ہر نماز۔ وتصوم وتصلی۔ و روزہ میدارد و نماز میگزارد۔ رواہ الترمذی وابوداؤد۔ وعن حمنۃ۔ بفتح حاے مہملہ و سکون میم بنت جحش۔ بتقدیم جیم مفتوحہ بر حاے مہملہ ساکنہ خواہر ام المومنین زینب بنت جحش ست تحت مصعب بن عمیر بود و چون شہید شد مصعب طلحہ بن عبد اللہ گرفت۔ قالت کنت استحاض حیضۃ کثیرۃ شدیدۃ۔ گفت حمنہ بودم من کہ استحاضہ کردہ می شدم استحاضہ بسیار سخت۔ فاتیت النبی۔ پس آمدم پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم استفتیہ۔ تا طلب فتوی کنم ورا۔ واخبرہ۔ و خبر دہم او را از حال خود و واقعۂ خود۔ فوجدتہ فی بیت اختی زینب بنت جحش۔ پس یافتم من آنحضرت را در خانۂ خواہر من زینب بنت جحش کہ یکے از امہات ام المومنین است۔ فقلت۔ پس گفتم۔ یا رسول اللہ انی استحاض حیضۃ کثیرۃ شدیدۃ۔ بدرستی کہ من استحاضہ کردہ می شوم استحاضہ بسیار سخت۔ فما تامرنی فیہا۔ پس چہ می فرمائی مرا در حکم آن استحاضہ۔ قد منعتنی الصلوۃ والصیام۔ بتحقیق منع کرد مرا استحاضہ نماز و روزہ را۔ قال انعت لک الکرسف۔ گفت آنحضرت بیان کنم مر ترا پارۂ پنبہ را کہ برکنی بدان فرج خود را۔ کرسف بضم کاف و سین پنبہ۔ فانہ یذہب الدم۔ زیرا کہ آن دور میکند

خون را منع می کند از بیرون آمدن آن لفرج ظاہر تا خون لفرج ظاہر نیاید حکم حیض و استحاضہ متحقق نگردد۔ قالت۔ گفت حمنہ
ہو اکثر من ذلک۔ خون بیشتر است ازین کہ باز دارد آن را کرسف۔ قال فتلجمی۔ بفتح تا و لام و جیم مشدد فرمود پس لجام
بہ بند فرج خود را یعنی جامہ بہ بند بر صورت لگام اسپ یعنی با وجود کرسف یا بی آن و ظاہر اول ست۔ قالت۔ گفت حمنہ
ہو اکثر من ذلک۔ خون بیشتر ازان ست۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فاتخذی ثوبا۔ پس بگیر جامہ را یعنی زیر لگام۔ قالت
ہو اکثر من ذلک۔ گفت ازین ہم بیشتر ست۔ انما اثج ثجا۔ خبر این نیست کہ میریزم خون را ریختنی سخت مانند باران
فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سامرک بامرین۔ سرانجام است کہ امر کنم ترا بدو چیز۔ ایہما صنعت۔ ہر کدام
یکے ازان دو را کہ بکنی و قوت آن و قدرت بران داشتہ باشی نہ بر دیگرے۔ اجزا عنک من الآخر۔ بسندگی می کند ترا از دیگری ایہما
را برفع و نصب ہر دو خواندہ اند۔ وان قویت علیہما۔ و اگر قوی و قادری بر ہر دو کہ ہر کدام را کہ بتوانی کرد۔ فانت اعلم۔
پس تو داناتری بانچہ اختیار میکنی ازان دو۔ قال لہا۔ گفت آن حضرت مر حمنہ را در بیان حقیقت استحاضہ و تسلیہ و تعزیہ
وے۔ انما ہذہ رکضۃ من رکضات الشیطان۔ نیست این علتے کہ رسیدہ است ترا یعنی استحاضہ یا این خبط و حیرت کہ افتادہ
تو دران مگر رکضہ از رکضات شیطان یعنی افساد و اضرار از شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وے بر تو در امر دین تو در طہارت
و نماز تو و اصل رکض دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دوانیدن و ازینجا معلوم می شود کہ شیطان
را تصرفی در بدن آدمی نیز ہست کہ بعلتہا گرفتار می گرداند کہ بدن از عبادت پروردگار تعالی باز میدارد بعد ازان بیان آن دو امر
می کند و می فرماید فتحیضی۔ بفتح تا و حا و یاے مشددہ۔ ستۃ ایام او سبعۃ ایام۔ پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن
از ترک وطی و صلوۃ و صوم شش روز یا ہفت روز از انچہ موافق باشد ترا از عادت زنان کہ مماثل و مشارک اند در سن و قرابت
و مسکن یا مخیر گردانید او را میان یکے ازین دو عدد از جہت بودن آنہا متعارف و غالب در عادت زنان و تواند کہ او را ی
شک بود و آن حضرت یکے ازین دو عدد ذکر کردہ باشد و آنکہ فرمود۔ فی علم اللہ۔ معنیش آن ست کہ رجوع تو بآن عادت
مندرج است در انچہ دانیدہ است ترا خداے تعالے بر زبان من یا داخل است در انچہ دانستہ و تشریع نمودہ است مر مردم را
و اگر او براے شک باشد این قول راوی می شود یعنی واللہ اعلم کہ پیغمبر ستۃ ایام فرمود یا سبعۃ ایام۔ ثم اغتسلی۔ پس غسل کن
بعد از گذشتن این مدت چنانکہ زنان بعد از انقطاع حیض میکنند۔ حتی اذا رایت انک قد طہرت۔ تا آنکہ چون دیدی
و دانستی تو کہ پاک شدی یعنی حکم طہارت یافتی بگذشتن ایام مذکورہ۔ واستنقات۔ و پاکیزہ شدی بحسب مقدور
فصلی ثلثا و عشرین لیلۃ۔ پس بگزار نماز بیست و سہ شب بر تقدیرے کہ ایام حیض ہفت روز اعتبار کنی۔ او اربعا و عشرین لیلۃ
یا بیست و چہار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دہی۔ و ایامہا۔ و در روزہاے این شبہا یعنی بوضو کردن براے
ہر نماز چنانکہ حکم معذوران ست۔ وصومی۔ و روزہ دار۔ فان ذلک یجزیک۔ پس بدرستی کہ آن کفایت میکند ترا۔
وکذلک فافعلی کل شہر۔ و ہمچنین بکن در ہر ماہ شش روز یا ہفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جاری کن

وبیست وسہ روز یا بیست وچہار روز نماز وروزہ کن۔ کما تحیض النساء۔ چنانکہ حیض می بینند زنان۔ وکما یطہرن۔ وچنانکہ پاک می شوند ایشان۔ میقات حیضہن وطہرہن۔ در وقت حیض خود وطہر خود از ان بیان امر ثانی از ان دو امر کرد کہ تخییر گردانید در ان بقول خود۔ وان قویت علی ان تؤخرین الظہر۔ واگر قوت داری در ایام استحاضہ بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظہر از وقت۔ وتعجلین العصر۔ وشتابی کردن عصر وگزاردن آن در اول وقت۔ فتغتسلین وتجمعین بین الصلوتین الظہر والعصر۔ پس یک غسل کنی وجمع کنی میان این دو نماز کہ ظہر وعصر ست۔ وتؤخرین المغرب وتعجلین العشاء ثم تغتسلین وتجمعین بین الصلوتین۔ تاخیر کنی مغرب را وشتابی کنی عشا را بگزاردن آن در اول وقت پس غسل کنی وجمع کنی میان دو نماز۔ فافعلی۔ پس بکن این دو غسل را وجمع را میان این نمازہا۔ وتغتسلین مع الفجر۔ واگر قوت داری کہ یک غسل دیگر کنی با نماز فجر۔ فافعلی۔ پس بکن آن را وبگزار بآن نماز فجر۔ وصومی۔ و روزہ بدار۔ ان قدرت علی ذلک۔ اگر قدرت داری بر انچہ ذکر کردہ شد و تاخیر ظہر ومغرب از وقت کہ گفت دو احتمال دارد یکے آنکہ بعد از گذشتن وقت بگزارد در وقت عصر وعشا چنانکہ جمع میکنند مسافر بر مذہب شافعی جمع تاخیر چنانکہ از کلام طیبی معلوم می گردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بر ان وجہ کہ حنفیہ تاویل میکنند جمع مسافر را وآن را جمع صوری نام میکنند چنانکہ شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کردہ وحدیث آینده نیز ظاہر در ان ست پس حاصل این امر ثانی آن شد کہ ہر روز سہ غسل بکنید یکے برای ظہر وعصر ودیگرے برای مغرب وعشا وغسل دیگر برای فجر وصورت دیگر آن ست کہ برای ہر نماز غسل کند چنانکہ در ضمن قول وی فرمود ان قویت علی ان تؤخرین الظہر الی آخرہ اشارت ست بآن زیرا کہ ازین عبارت عجز وی از غسل کردن برای ہر نماز مفہوم می گردد واین مذہب امیر المومنین علی وعبداللہ بن مسعود وابن الزبیر وجماعۂ از تابعین ست وطیبی گفتہ کہ این مذہب اشبہ دالیق است بلفقہ ومذہب ابن عباس جمع است بین الصلاتین بغسل واحد واین مذہب اشبہ است باین حدیث کہ در وے تسہیل وتیسیر ست نسبت بغسل برای ہر نماز واشارت باین ست کہ گفت۔ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہذا اعجب الامرین الی۔ واین یعنی غسل کردن بر وجہ مذکور خوش آیندہ تر ست نزد من از امر دیگر کہ غسل است برای ہر نماز چنانکہ عادت شریف اوست در تسہیل وتیسیر بر امت ودر حدیث آمدہ است کہ ما خیر بین الامرین الا اختیار ایسرہما۔ رواہ احمد وابو داؤد والترمذی

الفصل الثالث

عن اسماء بنت عمیس۔ بضم عین وفتح میم صحابیہ جمیلہ عاقلہ صالحہ ہست ہجرت کرد ہمراہ زوج خود جعفر بن ابیطالب بحبشہ پس زائید برای وے عبداللہ بن جعفر را ومحمد وعون را پس ہجرت آورد بمدینہ وچون شہید شد جعفر تزوج کرد او را ابو بکر صدیق وتولد کرد محمد بن ابی بکر را وچون صدیق وفات یافت تزوج کرد او را علی ابن ابیطالب پس زائید برای وے یحیے ولبود از خادمان ومحبان ومخلص فاطمہ زہرا واہل بیت نبوت روایت کردہ اند جمعے از صحابہ مثل عمر بن الخطاب وعبداللہ بن عباس وابو موسے اشعری رضوان اللہ علیہم اجمعین۔ قالت قلت۔ گفت اسما گفتم۔ یا رسول اللہ ان فاطمۃ بنت ابی حبیش استحیضت منذ کذا وکذا۔ فاطمہ بنت ابی حبیش استحاضہ کردہ شدہ است چندین وچندین مدت یعنی مدت دور ودراز۔ فلم تصل۔ پس نماز نگزاردہ

فقال رسول الله ـ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ـ ابطریق تعجب ـ سبحان الله ان هذا من الشیطان ـ بدرستی که این علت از شیطان ست که وے را از نماز باز میدارد چنانکه در حدیث حمنه گذشت انما هذه رکضة من رکضات الشیطان لتجلس فی مرکن میباید که بنشیند آن زن در مرکن بکسر میم و سکون راء و فتح کاف نام آوند کلان ست که گرفته می شود در روے آب برای غسل ـ فاذا رأت صفارة ـ بضم صاد ـ فوق الماء ـ پس چون بینند وی بالاے آب و این علامت آخر وقت ظهر ست چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گونه می شود بلکه از ابتداے وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این غیر اصفرار است که در آخر وقت عصر می باشد و عصر یوم دران وقت مکروه است مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید ـ فلتغتسل للظهر والعصر غسلاً واحداً ـ پس باید که غسل کند مر ظهر را و عصر را یک غسل ـ وتغتسل للمغرب والعشاء غسلاً واحداً ـ و غسل کند از برای مغرب و عشا یک غسل وتغتسل للفجر غسلاً واحداً ـ و غسل کند مر فجر را یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت ـ وتوضأ ـ و باید که وضو کند فیما بین ذلک ـ در میان این غسلها یعنی براے عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشا در صورت غسل برای مغرب و عشا این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشته اند که مراد نوافل است در اوقاتے که در میان این نمازهاست اگر خواهد نفل بگزارد و وضو نکند ـ رواه ابوداؤد و قال ـ و گفت ابوداؤد ـ روی مجاهد عن ابن عباس ـ روایت کرده است مجاهد از ابن عباس که گفت ـ لما اشتد علیها الغسل ـ هرگاه که سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل براے هر نماز ـ امرها ان تجمع بین الصلوتین فرمود آن حضرت او را که جمع کند میان دو نماز بیک غسل تمام شد بعون الله و توفیق وی کتاب الطهارة والحمد لله و تعالی میگرداند ـ

کتاب الصلوٰة

صلوٰة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوٰة ازین جهت گفتند که مشتمل ست برین معنی و صلی بمعنے بریان کردن گوشت و تصلیه بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلی بمعنی نرم کردن چوب و راست گردانیدن وے بآتش نیز آمده و این معانی نیز مناسب ست بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را میگدازد و بآتش مجاهده میسوزد گناهان او را و راست میگرداند از اعوجاجے که در طبیعت اوست

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوات الخمس نمازهاے پنجگانه ـ والجمعة الی الجمعة ـ و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر ـ ورمضان الی رمضان ـ و روزه ماه رمضان تا روزهٔ ماه رمضان دیگر ـ مکفرات لما بینهن ـ کفارت کننده و پوشنده و محو کننده اند مر گناهان را که واقع شده اند در میان اینها ـ اذا اجتنبت الکبائر ـ وقتے که یکسو کرده شوند و پرهیز کرده شوند گناهان کبیره که آنها پوشیده و بخشیده نمیشوند مگر بتوبه اما صغائر بخشیده می شوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد و گفته اند که بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکرر گردد موجب تخفیف در کبائر شود و اگر از گناهان صغیره و کبیره هیچ ندارد موجب رفع درجات گردد ـ رواه مسلم ـ اگر گویند که چون صغائر همه بنمازهای یومیه مکفر شدند برای جمعه چه ماند و چون بجمعه ها مکفر گشتند رمضان کفارت چه چیز گردد جوابش آنکه مراد آن ست که این اعمال هم

مکفر اند و صلاحیت آن دارند که اگر یکے نشد دیگرے می شود مثلاً اگر یکے در نماز تقصیر کرد جمعه مکفر گردد و اگر در جمعه یا در هر دو تقصیر کرد
رمضان مکفر میگردد و اگر همه جمع شوند مجموع مکفر گردد و باعث زیادت تکفیر و تنویر شود بر مثال چراغهای متعدد افروخته شده
که هر یکے در روشن کردن خانه کفایت دارد۔ وعنه وهم از ابی هریره است۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ارأیتم لو ان نهراً بباب احدکم۔ خبر دهید مرا اگر ثابت شود جوے که روان ست بر در خانه یکے از شما۔ یغتسل فیه کل یوم
خمساً غسل می کند وے دران جوے هر روز پنج وقت۔ هل یبقی من درنه شئی۔ آیا باقی می ماند از چرک و ریم وے
که بر اندام خود دارد هیچ چیزے۔ قالوا۔ گفتند صحابه در جواب آنحضرت۔ لا یبقی من درنه شئی۔ باقی نمی ماند از چرک وے
چیزے۔ قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن الخطایا۔ فرمود آنحضرت پس آن حال و مثال نمازهای پنجگانه است
که محو می کند و پاک میگرداند خدائے تعالے بآنها گناهان را یعنی گناهان صغیره را۔ متفق علیه۔ وعن ابن مسعود
رضی الله عنه۔ قال ان رجلاً اصاب من امرأة قبلة۔ گفت ابن مسعود که مردے رسید از زنے بوسه را یعنی بوسه کرد
او را و گفته اند که نام آن مرد ابو الیسر ست بفتح یائے تحتانیه و سین مهمله از قبیلهٔ انصار بود خرما می فروخت پس زنے بروی
آمده تا خرما بخرد پس او را بآن زن میل شهوانی پیدا شد گفت خرما درون خانه بهتر و شیرین تر ازین است پس باین بهانه زن را
درون خانه برد و با وے بوس و کنار کرد و زن گفت از خدا بترس چه میکنی پس آن مرد پشیمان شد۔ فاتی النبی۔ پس آمد پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم فاخبره۔ پس خبر داد آن حضرت را ازین حال پس آنحضرت هیچ نگفت و فرمود تا حق تعالی چه فرماید بعد از آن
آن مرد نماز کرد۔ فانزل الله تعالی۔ پس فرو فرستاد خدای تعالے این آیه را که۔ واقم الصلوة طرفی النهار۔ و بر پادار نماز را در هر دو طرف
روز که بامداد و شبانگاه است بامداد نماز صبح و شبانگاه ظهر و عصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است۔ وزلفاً من
اللیل۔ و بگزار نماز را در چند ساعت که نزدیک بروز اند و مراد بدان نماز مغرب و عشا است و زلف بضم زا و فتح لام جمع زلفه
بمعنی قرب و نماز شام و خفتن نزدیک بروز و دران جانب اند چنانکه ظلم جمع ظلمت و بعضے از طرفی النهار نماز صبح و ظهر و عصر
و مغرب مراد داشته اند صبح و ظهر یک طرف و عصر و مغرب طرف دیگر و زلفاً من اللیل را مخصوص بعشا گردانیده۔ ان الحسنات
یذهبن السیئات۔ مقصود این ست بدرستی که نیکی ها می برند بدیها را و مراد به بدی گناه صغیره است که مکفر میگردد بنماز و روزه و مرجئه
این آیت را بر عموم حمل کرده اند و در سیئات کبائر را نیز داخل داشته و جمهور اهل سنت بر آنند که مخصوص بصغائر ست
بدلیل احادیث که دلالت دارند بران کذا فی فتح الباری۔ فقال الرجل۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول الله الی هذا۔ آیا مراست
این حکم و این فضل مخصوص بمن ست۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ لجمیع امتی کلهم۔ مر همه امت مراست و کلهم مبالغه است در
تاکید و در بعض روایات کلهم نیست۔ وفی روایة۔ و در روایتے این چنین واقع شده۔ لمن عمل بها من امتی۔ مر هر کس
راست که عمل کند بحسنات از امت من۔ متفق علیه۔ وعن انس۔ رضی الله عنه۔ قال جاء رجل فقال۔ گفت انس آمد
مردے پس گفت۔ یا رسول الله انی اصبت حداً۔ بدرستی که من رسیده ام و کرده ام فعلے را که موجب حد است۔ فاقمه علیّ

پس بر پا کن حد را بر من و بزن حد مرا۔ قال ولم یسالہ عنہ۔ گفت انس نپرسید آن حضرت او را کہ چہ فعل کردہ ست۔ وحضرت الصلوٰۃ و حاضر شد نماز و در رسید وقت آن۔ فصلی مع رسول اللہ۔ پس بگزارد آن مرد نماز با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فلما قضی النبی صلی اللہ علیہ وسلم الصلوٰۃ قام الرجل۔ پس ہرگاہ کہ پرداخت آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد۔ فقال۔ پس گفت۔ یا رسول اللہ انی اصبت حداً فاقم فی کتاب اللہ۔ بدرستی کہ من کردہ ام کارے کہ موجب حد است پس اقامت کن در من حکمی را کہ در کتاب خدا ست فقال الیس قد صلیت معنا۔ گفت آن حضرت آیا نیست کہ بتحقیق گزاردۂ تو نماز با ما۔ قال نعم۔ گفت آرے گزاردہ ام نماز با شما۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فان اللہ قد غفر لک ذنبک۔ پس خاطر جمع دار زیرا کہ خدای تعالی بتحقیق آمرزید مر ترا گناہ ترا او حدک شک راوی ست کہ ذنبک فرمود یا حدک۔ متفق علیہ۔ بدانکہ ظاہر از اصابت حد آن ست کہ ارتکاب کبیرہ کردہ باشد مثل زنا یا سرقہ و جز آن و آن حضرت حکم کرد بآمرزیدہ شدن آن بسبب نماز گزاردن وے با آن حضرت پس ازینجا معلوم میگردد کہ کبائر نیز مکفر میگردد مگر آنکہ آن مرد گمان بردہ باشد کہ آن فعل موجب حد ست اگرچہ در واقع نہ چنان بود یا مراد بحد تعزیر داشت و نیز ظاہر از نا پرسیدن آن حضرت و تحقیق ناکردن کہ صغیرہ کردی یا کبیرہ آنست کہ مغفرت شامل ہر دو قسم است مگر آنکہ گویند کہ آنحضرت دانست بقرینہ یا بوحی کہ صغیرہ کردہ است و موجب حد نکردہ است ازین جہت نپرسید و ہم ازین جہت گفت آن مرد در کرت ثانیہ کہ اقامت کن در من کتاب خدا را یعنی حد باشد یا نباشد ہرچہ حکم خدا است اقامت فرما کذا قالوا گفتم من و بجد التوفیق شاید کہ آن خصوصیات نماز گزاردن ہمراہ آن حضرت بودہ باشد در قصہ سابق ثابت نشدہ ست نماز گزاردن آن مرد با آنحضرت بلکہ حضا ایشان گفتہ کہ امر کرد آن حضرت آن مرد را کہ وضو بکند و بگزارد دو رکعت را و این نکتہ در خاطر کاتب حروف در مدینہ مطہرہ افتاد در بعض زیارات شریف امید کہ بر صواب باشد و پرتوے از نورانیت آن وقت باشد واللہ اعلم۔ وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ۔ قال سالت النبی۔ گفت ابن مسعود پرسیدم پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم ای الاعمال احب الی اللہ تعالی۔ کدام یکے از عملہا محبوب تر و فاضل تر است نزد خدای تعالے۔ قال صلوٰۃ لوقتہا۔ فرمود محبوب ترین عملہا نماز گزاردن ست در وقتش کہ مکروہ نباشد و در لفظ بخاری علی وقتہا و در بعض روایات فی اول وقتہا نیز آمدہ و گفتہ اند کہ این روایت ضعیف است۔ قلت ثم ای۔ گفت ابن مسعود گفتم بعد ازین کدام عمل محبوب تر است۔ قال بر الوالدین۔ فرمود نیکے کردن بمادر و پدر و فرمانبرداری کردن و نرنجانیدن ایشان را۔ قلت ثم ای۔ گفتم بعد از وے کدام عمل احب ست۔ قال الجہاد فی سبیل اللہ۔ فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشدہ باشد۔ قال حدثنی بہن۔ گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت باین اعمال یا باین کلمات۔ ولو استزدتہ لزادنی۔ و اگر طلب زیادت می کردم ازان حضرت و می پرسیدم از حضرت وی دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسائل را زیادہ می کرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت و التفات آن حضرت است و لیکن رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بران داشت کہ نپرسیدم چنانکہ در روایت مسلم آمدہ است متفق علیہ بدانکہ احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمدہ است و در بعض احادیث آمدہ کہ بہترین اعمال اسلام اطعام طعام و افشای

سلام است و نماز گزاردن در شب وقتی که مردم در خواب باشند و نیز آمده افضل اعمال آنست که مردم از دست و زبان تو سلامت مانند و نیز آمده که افضل اعمال جهاد ست که در وے خیانت نکند در غنیمت و حج مبرور که در وے معصیت نکند و نیز آمده که افضل اعمال ذکر خداست و آمده است که بهترین اعمال آنکه دایم کنند و بران مواظبت نمایند و گفته اند که اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است هر قومے را چیزے فرمود که بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و دران راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف اوقات ست چنانکه جهاد از ابتدائے اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاهر اند برانکه نماز فاضل تر از صدقه است و باوجود آن در وقت مواسات مضطر صدقه فاضل تر از نماز گردد و بالجمله وجوه فاضل ترین وحیثیات مختلف ست هر کدام بوجهے وحیثیتے در جاے خود فاضل تر از دیگرے ست و این سخن اصلی عظیم است در باب خیریت و افضلیت فاحفظ۔ **وعن جابر** رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بین العبد وبین الکفر ترک الصلوٰۃ حدے که واقع است میان بنده و میان کفر همین ترک نماز ست چه نماز حاجز و فاصل بود که نمیگذاشت که بنده بکفر برسد چون فاصلۂ نماز از میان رفت مانع بر طرف شد و بنده بکفر رسید چنانکه دیوارے میان دو کس میباشد و نمیگذارد که این بآن رسد چون دیوار از میان افتاد فاصله بر طرف شد و این بآن واصل گشت این چنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را و توجیهات دیگر نیز دارد که در شرح مذکور است فتدبر۔ رواه مسلم۔ و این تغلیظ و تشدید ست بر ترک نماز و اشارت ست بآنکه تارک صلوٰۃ نزدیک ست که کافر گردد و نزد اصحاب ظواهر کافر ست و از بعض صحابه نیز چنین ها مروی ست که نزدیک تکفیر ست و نزد بعض علما که شافعی و مالک از ایشانند واجب ست قتل وے اگرچه کافر نگردد و نزد حنفیه واجب ست ضرب و حبس و زندان تا وقتے که بگزارد نماز را

الفصل الثانی

عن عبادة بن الصامت۔ روایت ست از عباده بضم عین و تخفیف موحده که از مشاهیر صحابه و کبار ایشان ست احوال وے در مواضع نوشته شده است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خمس صلوات افترضهن اللہ تعالیٰ۔ پنج نماز ست که فرض گردانیده است آنها را خداے تعالیٰ۔ من احسن وضوءهن و صلاهن لوقتهن کسے که نیک کند برعایت سنن و آداب وضو برائے آن نماز ها و بگزارد آنها را در وقت شان۔ و اتم رکوعهن و خشوعهن۔ و تمام و کمال بجا آرد احکام و ارکان آنها را خصوصاً رکوع و سجود را که معنی بندگی و انقیاد در انها بیشتر ست و مخصوص بنماز اند و اکثر مردم دران تهاون می نمایند۔ کان له علی اللہ عهد ان یغفر له۔ میباشد برخدا عهد که بیامرزد او را مراد وعده حق تعالیٰ ست بآمرزیدن آنکس و چون وعدۂ او حق ست و خلف دران جائز نه تعبیر بعهد کرد که متعهد میگردد و لازم میکند کسے برخود و نگاه میدارد آن را۔ و من لم یفعل ذلک۔ و کسے که نکند آن را و نگزارد نماز را بران وجه۔ فلیس له علی اللہ عهد پس نیست مر او را برخدا عهد لازم بآمرزیدن وے۔ ان شاء غفر له و ان شاء عذبه اگر میخواهد می آمرزد او را و اگر میخواهد عذاب میکند او را و درین حدیث دلیل ست بر آن که تارک صلوٰۃ کافر نیست و مرتکب کبیره واجب نیست تعذیب وے

ومخلد نیست در نار چنانکه مذهب اهل سنت وجماعت ست - رواه احمد وابو داؤد وروی مالک والنسائی نحوه **وعن ابی**
امامة - رضی الله عنه روایت ستاز ابوامامه باهلی که از مشاهیر صحابه ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلوا خمسکم - بگزارید پنج نماز خود را - وصوموا شهرکم - و روزه دارید ماه خود را که رمضان ست - وادوا زکوة اموالکم
وبدهید زکوة مالهاے خود را اظهار اوران وقت که این حکم کرده اند حج فرض نشده بود - واطیعوا اذا امرکم - وفرمان برداری
کنید خداوند امر خود را که خلیفه ونائب خدا است اگر بر خلاف فرمودهٔ خدا ورسول خدا امر نکند - تدخلوا جنة ربکم -
می درآئید بهشت پروردگار خود را - رواه احمد والترمذی - **وعن عمرو** بن شعیب عن ابیه عن جده - حال این اسناد
در مواضع نوشته شده است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا اولادکم بالصلوة وهم ابناء سبع سنین - امر کنید
فرزندان خود را بنماز گزاردن وحال آنکه ایشان هفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گزاردن - واضربوهم علیها وهم
ابناء عشر سنین - و بزنید فرزندان خود را بر نا گزاردن نماز چون ده ساله شوند از براے مبالغه وتاکید - وفرقوا بینهم فی المضاجع
وجدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاه ها چنانکه برادر وخواهر در یک بستر نخسپند این نیز احتیاط ست مر پرهیزیدن
از مواضع تهمت چون در سن هفت سالگی بدن آدمی را قوتے وشدتے پیدا می آید ودر هر هفت سال حالتے دیگر پیدا میکند
چنانکه در جاے خود مبین گشته است مناسب آمد که در سن هفت سالگی امر بدان کرده شود ودر هفت سال دیگر خود
بحد بلوغ میرسد وچون عدد ده عقد اول بود ونزدیک بآن رسید مبالغه دران فرمود بآنکه اگر نکنند بزنند وتادیب نمایند
وهم ازین جهت فرمود که تفریق کنید در مضاجع که وصول بحد بلوغ مظنۂ شهوت ووقوع در مفسده است - رواه ابوداؤد
روایت کرد این حدیث را ابوداؤد از عمرو بن شعیب - وکذا رواه فی شرح السنة عنه - وهمچنین روایت کرد محیی السنة
در شرح السنة از عمرو بن شعیب - وفی المصابیح - و روایت کرد در کتاب مصابیح - عن سبرة - بفتح سین مهمله وسکون
باے موحده بن معبد - بفتح میم وباے موحده صحابی ست ساکن مدینه نوزده حدیث روایت کرده - **وعن بریدة**
رضی الله عنه - بضم با وفتح را اسلمی از مشاهیر صحابه است احوال او در مواضع نوشته شده است - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم العهد الذی بیننا وبینهم الصلوة - عهد وامانے که میان ما ومیان منافقان ست نماز ست وما که منافقان را نمی کشیم
واحکام اسلام بر ایشان جاری میگردانیم بجهت آن ست که ایشان تشبهے بمسلمانان در انقیاد ظواهر احکام دارند وعمده
دران حاضر شدن ایشان براے نماز ولزوم جماعت ست - فمن ترکها فقد کفر - پس هر کس که از ایشان نگزارد نماز را پس بتحقیق
ظاهر شد کفر او وبیرون آمد از دائرهٔ اسلام وجاری نمیگردد بروے احکام ومحتمل که این حکم مخصوص بمنافقان نباشد
وضمیر بینهم راجع بجمیع اُمت اجابت باشد واین معنی مناسب تر ست بقول او فقد کفر - رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجه

الفصل الثالث

عن عبدالله بن مسعود - رضی الله عنه - قال جاء رجل الی النبی - آمد مردے نزد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم - این مرد همان ابوالیسر ست که قصهٔ او گذشت یا دیگرے ست وظاهر همین ستاز جهت اختلاف

وصغائرست که در هر دو حدیث است والله اعلم۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول الله انی عالجت امرأة فی اقصی
المدینة۔ من رسیده ام و ملاعبت کرده ام با زنے وگرفته ام او را در نهایت مدینه در جانب دور از ان۔ وانی اصبت
منها مادون ان امسها۔ و بدرستی که من رسیده ام از ان زن وکرده ام با وے انچه جز جماع و پایان تراز وست
مانند بوس وکنار وجز آن۔ فانا هذا فاقض فی ماشئت۔ پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من هر چه میخواهی
فقال له عمر۔ پس گفت مر آن مرد را عمر رضی الله عنه۔ لقد سترک الله۔ بتحقیق پوشیده است ترا خدائے تعالیٰ این حال ترا
بر مردم و آشکارا نساخت۔ لو سترت علی نفسک۔ اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بهتر بود و حکم هم همچنین ست که گناه پوشیده
را توبه هم پوشیده باید کرد و آشکارا کردن گناه پوشیده هتک حرمت شریعت است۔ قال ولم یرد النبی صلی الله علیه وسلم شیئا
گفت عبدالله بن مسعود و جواب باز نداد آن مرد را آن حضرت چیزے یا رد نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر عمر رض درین سخن
که گفت۔ وقام الرجل فانطلق۔ وایستاد آن مرد و روان شد۔ فاتبعه النبی۔ پس بفرستاد در پس آن مرد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم رجلا۔ مردے را۔ فدعاه۔ پس خواند او را۔ وتلا علیه هذه الآیة۔ وخواند بر ان مرد این آیت را که
واقم الصلوٰة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات۔ تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد۔ ذلک ذکری للذاکرین
آن یاد دادن و پند کردن ست مر یاد کنندگان را این تتمه آیت است که در انجا مذکور نبود۔ فقال رجل من القوم۔ پس گفت
مردے از قوم و بعض گفته اند که آن مرد عمر ست رضی الله عنه و بعض گفته اند معاذ بن جبل۔ یا نبی الله هذا له۔ اے پیغمبر خدا
آیا این حکم مر او راست۔ خاصة فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ بل للناس کافة۔ بلکه برائے مردم ست همه۔ رواه مسلم۔
وعن ابی ذر۔ رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج زمن الشتاء۔ روایت است از ابی ذر که آن حضرت بیرون آمد
در زمان زمستان۔ والورق یتهافت۔ وحال آنکه برگهائے درختان می افتاد پیاپے چنانکه در خزان می افتد۔ فاخذ بغصنین
من شجرة۔ پس گرفت آن حضرت دو شاخ را از درختے۔ قال۔ گفت ابوذر۔ فجعل ذلک الورق یتهافت۔ پس افتادن
گرفت برگهائے آن درخت بیشتر از انچه بطور خود می افتاد چنانکه عادت ست که بجنبانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد۔ قال فقال
گفت ابوذر پس گفت آنحضرت و ندا کرد مرا که۔ یا ابا ذر قلت لبیک۔ بخدمت ایستاده ام چه میفرمائی۔ یا رسول الله قال۔
گفت آنحضرت۔ ان العبد المسلم لیصلی الصلوٰة یرید بها وجه الله۔ بدرستی که بنده مسلمان هر آئینه میگزارد نماز را در حالی که میخواهد
با آن نماز ذات پاک خداوند تعالیٰ را بے شائبه غرض و عوض بلکه بمحض امتثال امر و طلب رضائے او سبحانه۔ فتهافت عنه ذنوبه
پس پیاپے می افتد از بنده گناهان او۔ کما تهافت هذا الورق عن هذه الشجرة۔ چنانچه می افتد این برگها ازین درخت و تهافت
در هر دو جا برفع روایت ست و در ثانی بفتح تا نیز آمد۔ رواه احمد۔ **وعن زید بن خالد الجهنی** بضم جیم و فتح ها رضی الله عنه۔
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی سجدتین لا یسهو فیهما۔ کسے که بگزارد دو رکعت نماز را که سهو و غفلت نکند در ان
یعنی بحضور دل و خشوع باطن بگزارد۔ غفر له ما تقدم من ذنبه۔ بیامرزد خدائے تعالیٰ مر او را هر چه گذشته است از گناه وے

یعنی صغائر۔ رواہ احمد۔ **وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص** عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ ذکر الصلوۃ یوما۔ روایت
از عبد اللہ بن عمرو کہ آن حضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزے۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ من حافظ علیہا
کسے کہ نگاہبانی کند بر نماز بادامت و اداے آن بفرائض و واجبات و سنن و آداب آن۔ کانت لہ نورا
باشد مر او را نماز سبب نورانیت۔ و برہانا۔ و حجت قوی و پیدا۔ و نجاۃ۔ و سبب رستگاری او از عذاب یوم القیمۃ
روز قیامت۔ ومن لم یحافظ علیہا۔ و کسے کہ محافظت نکند بر نماز و نگزارد بر وجہ مذکور۔ لم تکن لہ نورا ولا برہانا
ولا نجاۃ۔ نباشد نماز برائے وے نور و نہ برہان و نہ نجات۔ وکان یوم القیمۃ۔ و باشد آنکس روز قیامت مع قارون
وفرعون و ہامان و ابی بن خلف۔ با این کافران کنایت ست از در آمدن او در دوزخ و تغلیظ و تشدید است
مدان اگرچہ اینہا ہمیشہ در دوزخ باشند و در جاے بدتر ازان باشند و ابی بن خلف بفتح لام یکے از اشقیاے قریش ست
کہ آن حضرت او را بدست شریف خود روز احد بدوزخ رسانید و او را اشقیاے امت گویند۔ رواہ احمد والدارمی
والبیہقی فی شعب الایمان۔ **وعن عبد اللہ بن شقیق** قال کان اصحاب رسول اللہ۔ عبد اللہ بن شقیق کہ از ثقات
تابعین ست و کبار ائمۂ ایشان ست از عمر و علی و عثمان و عائشہ سماع دارد مات سنۃ ثمان و مائۃ گفت بودند
یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یرون شیئا من الاعمال ترکہ کفر غیر الصلوۃ۔ اعتقاد نمی کردند ہیچ عملے را کہ ترک
او کفر باشد جز نماز۔ رواہ الترمذی۔ **وعن ابی الدرداء**۔ **قال** اوصانی خلیلی۔ گفت ابو الدرداء اندرز
کرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان لا تشرک باللہ شیئا۔ کہ انباز مگردان بخدا چیزے را
و کافر مشو۔ وان قطعت وحرقت۔ و اگرچہ پارہ پارہ کردہ شوی و سوختہ شوی وصیت ست باخذ عزیمت و قطعت بتشدید
و تخفیف ہر دو روایت ست و حرقت بتشدید۔ ولا تترک صلوۃ مکتوبۃ متعمدا۔ و ترک مکن نماز فرض را دیدہ و دانستہ
و اگر خواب برد یا فراموش گردد آن چیزے دیگر ست۔ فمن ترکہا متعمدا فقد برئت منہ الذمۃ۔ پس ہر کہ ترک کند نماز فرض را دیدہ
و دانستہ پس تحقیق بیزار شد از وے عہد مسلمانی و بر آمد از دائرۂ اسلام۔ ولا تشرب الخمر۔ و منوش شراب را۔ فانہا
مفتاح کل شر۔ زیرا کہ وے کلید ہر بدی ست چہ مانع و زاجر از بدی عقل ست و چون عقل رفت در ہر بدی کشادہ شد
و لہذا او را ام الخبائث خوانند۔ رواہ ابن ماجۃ۔

باب المواقیت۔ مواقیت جمع میقات ست بمعنی وقت و وقت زمان مفروض برائے امرے و تعیین و تقدیر
اوقات خمسہ برائے نمازہا بحکم شارع ست و عقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعض معانی و حکمت ہا دران
می تواند یافت کہ مناسب باشد مثلا چون آدمی زاد در شب در خواب بود و از شکرانۂ نعمت شب از امن و امان و عافیت
غافل و از تحصیل اسباب معیشت معطل و حکم میت داشت و بہ بر آمدن روز حیاتے تو نصیب وے شد و مستعد تحصیل
اسباب زندگانی گشت از برائے شکرانہ این نعم و تلافی تقصیرات گذشتہ نماز فجر تشریع فرمودند و چون اسباب معیشت

حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطاعم و مشارب رجز آن مخصوص گشت شکرانه آن نماز پیشین فرض گردانیدند و چون عادت انسانی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت است از برای تلافی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر به بازار رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام مشروع شد و چون بعد از وی عادت تعیشی و منام جریان داشت نماز خفتن فرض کردند از برای اتمام شکر نعمتهای نهار و تحسین خاتمه که در حکم موت برادر آن ست و بالجمله عبادات همه از برای شکرانه نعم ست و چون نعمتهای الهی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باید که بنده یک ساعت از عبادت مولی تعالی فارغ نباشد فضل و رحمت وی سبحانه اقتضای آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که عمده اوقات است مقسوم و مقصور گردانید و گرنه در حقیقت غفلت از یاد حق و تقصیر در شکر وی تعالی بابلیا از کفران نعمت ست مثنوی هر آن کو غافل از حق یکزمان ست ❊ در آن دم کافرست اما نهان ست ❊ اگر آن غفلتش پیوسته بودی ❊ در اسلام بروی بسته بودی ❊ نعوذ بالله من الکفر والکفران

الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس - ابتدا به بیان وقت ظهر بجهت آن ست که وی اول نمازیست که بجماعت گزارده شد بآمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز چنانکه در فصل ثانی بیاید و باین جهت او را صلوة الاولی یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین هنگام میل کردن آفتاب ست از میانه آسمان بجانب مغرب که آن را وقت زوال گویند اول وقت این ست و آخر وقتش آنکه می فرماید - وکان ظل الرجل کطوله - و بگردد سایه شخصی مقدار درازی وی ورای فیء زوال که عبارت است از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیزی را در اکثر بلاد که آفتاب در انجا بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه میباشد ورای این سایه تا وقتیکه سایه مثل آن چیز گردد وقت پیشین است - مالم یحضر العصر - مادام که حاضر نگردد عصر و در نیاید وقت وی گشتن سایه مثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه بامام مالک نسبت کرده اند و در شرح مبین شده است پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر است و ابتدای وقت عصر - و وقت العصر مالم تصفر الشمس - و وقت نماز دیگر از ابتدای گشتن سایه مانند درازی شخص ست مادام که زرد نشده است آفتاب و این وقت اختیار است که کراهت ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است و مراد باصفرار شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب است که بر دیوارها افتاده است چنانچه بیاید و بدانکه مذهب ائمه ثلثه و ابی یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص است بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر و این حدیث دلیل ایشان است و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین است و بعض گفته اند که فتوی هم برین است و مشهور از مذهب وی رضی الله عنه آن ست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است به مثلین و دلیل ایشان در ابراد آن گفته که حدیث ابردوا بالظهر که بیاید دلالت دارد بر ابراد ظهر و اشد حرور دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل است

پس در حدیثین تعارض آمد و احتیاط دران ست که وقت لشک در نگذر دو دلائل دیگر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته اند که مختار آن ست که ظهر را از مثل در نگذرانند و عصر پیش از مثلین نکنند و الله اعلم - ووقت صلوٰة المغرب مالم یغب الشفق - و وقت نماز شام از غروب آفتاب ست تا آنکه غائب نشده است شفق و شفق نزد اکثر ائمہ عبارت است از سرخی که بعد از فرو رفتن آفتاب پیدا آید و عامه اہل لغت نیز بر آنند و نزد امام ابوحنیفه و طائفه از علما سفیدی که بعد از سرخی پیدا گردد و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی ست و دلائل جانبین در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر ست و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در حضر گاهی نزول میکند حمرت پس می پوشد آن را دیوار یا دیگر آن برده میشود که غائب شد و چون غائب گردد بیاض یقین می گردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت ست ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت و بالجمله احتیاط در حق مغرب اعتبار حمرت است و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمہ مذهب شافعی ست گوید اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند دور نباشد و دلیل این قول آن ست که جبرئیل آن را در هر دو روز در یک وقت گزارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتهای دیگر نماز باشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمہ دیگر است و شیخ محی الدین نووی گفته است که احادیث صحیحه مصرح است بقول قدیم و اختیار کرده اند آن را بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعض قول جدید است و الله اعلم - ووقت صلوٰة العشاء الی نصف اللیل الاوسط - و وقت نماز خفتن از غائب شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طیبی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر ست چه نصف شب معتدل شش ساعت ست پس شش ساعت تاخیر باید کرد و این در ثلث کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب دراز ترین شبها و عکس این اولی و انسب ست فافهم و بر هر تقدیر این حد وقت مختار ست و وقت جواز تا قبیل طلوع فجر ست - ووقت صلوٰة الصبح من طلوع الفجر مالم تطلع الشمس - و وقت نماز بامداد از بر آمدن صبح صادق ست تا آن زمان که بر آمده است آفتاب و ظاهر حدیث در انست که وقت صبح همه وقت اختیار ست و بعض گفته اند که وقت اختیار تا اسفار است و بعد از وے وقت جواز ست - فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوٰة - پس چون بر آید آفتاب باز مان از نماز - فانها تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب می بر آید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سر وی چنانکه آمده است که شیطان می ایستد در مواجهه آفتاب و نزدیک میگرداند سر خود را بوی و همچنین در وقت غروب پس می باشد در مقابل کیکه می پرستند آفتاب او واقع میشود سجده کفار بسوی وی پس می اندازد در خیال خود و در خیال اعوان خود که این عبادت برای اوی کنند و بسوی او سجده می برند پس نهی کرد آنحضرت امت خود را از نماز کردن درین وقت تا عبادت پرستندگان حق در غیر وقت عبادت پرستندگان شیطان باشد و به دین خالص موصوف باشند و در بیان معنی قرن توجیهات دیگر نیز

کرده اند که در شرح مذکور اند رواه مسلم۔ وعن بریدة قال ان رجلا سال رسول الله۔ گفت بریده که مردی
پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة۔ از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست۔
فقال له صل معنا هذین یعنی الیومین۔ پس گفت آن حضرت مر آن مرد را بگزار با ما نماز درین دو روز تا بنمایم ترا اوقات نماز را
فلما زالت الشمس امر بلالا۔ پس چون برگشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید۔ فاذن۔ پس اذان گفت بلال۔ ثم امره۔
پستر فرمود او را که تکبیر بر آرد۔ فاقام الظهر۔ پس تکبیر بر آورد وی ظهر را۔ ثم امره فاقام العصر۔ پستر امر کرد بلال را پس تکبیر
بر آورد عصر را۔ والشمس مرتفعة بیضاء نقیة۔ وحالانکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلایش زردی و تیرگی و درین
حدیث ذکر مثل یا مثلین نیست و شک نیست که ارتفاع و بیاض و تفاوت در مثلین نیز می باشد۔ ثم امره فاقام المغرب
پستر فرمود او را پس تکبیر بر آورد مغرب را حین غابت الشمس۔ هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بمجرد فرو رفتن آفتاب بی تاخیر
ثم امره فاقام العشاء۔ پستر امر کرد او را پس تکبیر بر آورد عشاء را۔ حین غاب الشفق۔ هنگام ناپیدا شدن شفق۔ ثم امره فاقام
الفجر۔ پستر امر کرد او را پس تکبیر بر آورد فجر را۔ حین طلع الفجر۔ هنگامیکه بر آمد صبح صادق درین روز بگزارد آنحضرت
نماز در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نماز ها کدام است۔ فلما ان کان الیوم الثانی۔ پس چون شد روز دوم
امره فابرد بالظهر۔ فرمود او را بسرد گردانیدن وقت و گفت پس سردی کن در گزاردن ظهر۔ فابرد بها۔ پس
سردی کرد دران۔ فانعم ان یبرد بها۔ پس زیادتی کرد و مبالغه نمود در سرد گردانیدن وقت چنانکه شکست یافت
گرمی بتمام سوق حدیث دران است که این ابراد و مبالغه دران بجهت تاخیر از اول وقت بود برای تعلیم آخر وقت
چنانکه در دیگر نماز ها کردند و ابراد ظهر صیف بجهت آنکه شدت حر از فیح جهنم چنانکه بیاید دیگر است تا آنکه درین وقت که
این سائل آمده فصل تابستان بود فافهم و شرح آن در باب تعجیل الصلوة بیاید۔ وصلی العصر والشمس مرتفعة۔ و گزارد نماز
عصر را درین روز دوم و حالانکه آفتاب درین روز نیز بلند بود و تابان۔ اخرها فوق الذی کان۔ تاخیر کرد آن را
بیشتر از آنچه بود دیروز و این صریح نیست در گزاردن آن در مثلین چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع می باشد و شافعیه
بر ان حمل میکنند بقرینه روایات دیگر۔ وصلی المغرب قبل ان یغیب الشفق۔ و بگزارد نماز مغرب را پیش از آنکه غائب
گردد شفق و درین عبارت اشارتی است بتاخیر مغرب درین روز نسبت بروز اول یعنی متصل غروب نگزارد همین قدر
کرد که پیش از شفق گزارد فافهم۔ وصلی العشاء بعد ما ذهب ثلث اللیل۔ و بگزارد عشاء را بعد از رفتن سه یک از شب
و در حدیث سابق تا نیم شب فرموده و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است چنانکه معلوم شد و نزد
حنفیه تاخیر عشا تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی کراهت و بعد از نیم شب با کراهت و نزد بعض
تا نیم شب با کراهت بی اثم و بعد از نیم شب با اثم۔ وصلی الفجر فاسفر بها۔ و بگزارد نماز بامداد را وقت روشن شدن
صبح و تاخیر کرد۔ ثم قال این السائل عن وقت الصلوة۔ پستر گفت آن حضرت کجا است آن سوال کننده از وقت

وکیسیت آن - فقال الرجل انا - پس گفت آن مرد منم - یا رسول اللہ قال وقت صلوتکم بین ما رأیتم - فرمود وقت نماز شما در میان
این دو وقت است کہ دیدید یعنی اول وقت و آخر آن را شناختید و مابین آن ہمہ وقت است - رواہ مسلم

الفصل الثانی عن ابن عباسؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امنی جبرئیل عند البیت مرتین - امامت کرد مرا جبرئیل نزد خانہ کعبہ دو بار یعنی گزارد ہر نماز را دو بار در دو روز فصلی بی الظہر حین زالت الشمس - پس بگزارد بمن ظہر را در وقتیکہ گشت آفتاب - وکانت قدر الشراک - و بود آفتاب یعنی سایہ اصلی کہ در وقت زوال آفتاب میباشد در ان وقت مقدار بند نعل از زوال ظاہر آنست کہ مراد عرض شراک باشد و سایہ اصلی کہ آنرا فی زوال گویند مختلف میگردد باعتبار اختلاف امکنہ و اوقات بعض بلاد باشند کہ در وی در بعض فصول صلا سایہ اصلی نباشد چنانکہ در مکہ معظمہ در نوزدہم سرطان ہر بلدی کہ در تحت میل کلی بود از جہت بودن آفتاب بر سمت الراس و تفاوت آن بحسب عرض بلد است چنانکہ در علم ہیئت تحقیق کردہ شدہ است و از برای معرفت آن طریقہا ست مذکور در کتب - وصلی بی العصر حین صار ظل کل شیء مثلہ و بگزارد جبرئیل با من نماز عصر را در وقت گشتن سایہ ہر چیز مقدار آن چیز ورای سایہ اصلی - وصلی بی المغرب حین افطر الصائم - و بگزارد با من نماز مغرب را در ہنگام افطار کردن روزہ دار - وصلی بی العشاء حین غاب الشفق - و گزارد با من عشاء را ہنگام ناپیدا شدن شفق - وصلی بی الفجر حین حرم الطعام والشراب علی الصائم - و گزارد با من نماز با مداد را در ہنگام حرام شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزہ دار کہ وقت طلوع صبح صادق است درین روز ہمہ نماز ہا را در اول وقت گزارد - فلما کان الغد صلی بی الظہر حین کان ظلہ مثلہ - پس چون شد فردا گزارد با من ظہر را ہنگام بودن سایہ ہر چیز مانند آن - وصلی بی العصر حین کان ظلہ مثلیہ - و بگزارد با من عصر را ہنگام بودن سایہ ہر چیز دو چندان درین حدیث ذکر اصفرار و غروب نیست ثبوت آن با حادیث دیگر ست کہ مثبت زیادت اند - وصلی بی المغرب حین افطر الصائم - و گزارد با من مغرب را درین روز نیز ہنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم گردد کہ مغرب را یک وقت است بخلاف نمازہای دیگر چنانکہ قول جدید شافعی است اما در حدیث سابق اشارتی بتعدد آن ہست چنانکہ گفتیم - وصلی بی العشاء الی ثلث اللیل - و گزارد با من عشاء را تا ثلث اخیر شب - وصلی بی الفجر فاسفر - و گزارد با من فجر را پس اسفار کرد - ثم التفت الی - بعد از ان روی آورد جبرئیل بجانب من - فقال - پس گفت - یا محمد ہذا وقت الانبیاء من قبلک - این وقت نماز پیغمبران است کہ پیش از تو بودہ اند کہ ہر کدام از ایشان بعضے ازین اوقات داشتند اگرچہ مجموع خمس اوقات مخصوص این امت ست فافہم - والوقت ما بین ہذین الوقتین - و وقت نماز وقتی ست کہ میان این دو
وقت ست و این دو وقت اول و آخر وقت اند - رواہ ابوداؤد والترمذی

الفصل الثالث عن ابن شہاب - زہری کہ تابعی مشہور است یکے از اعلام امت و ائمہ ایشان ست در فقہ و حدیث و کنیت او ابو بکر و نام او محمد است و اکثر مذکور بکنیت و نسبت میگردد - ان عمر بن عبدالعزیز اخر العصر شیئا روایت می کند کہ عمر بن عبدالعزیز اموی کہ از تابعین ست و احوال وی در امارت و عدالت مشہور و معروف ست تاخیر کرد گزاردن نماز عصر را اندکے یعنی از وقت اختیار نہ آنکہ تاخیر کرد تا وقت مکروہ - فقال لہ عروۃ - پس گفت مراد را عروہ بن الزبیر

که از کبار تابعین و خواهرزاده عائشه صدیقه و پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق است - اما ان جبرئیل قد نزل - آگاه باش ای
عمر بن عبدالعزیز که جبرئیل بتحقیق فرود آمد فصلی امام رسول الله - پس بگزارد نماز پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی امامت
کرد آنحضرت را و امام بفتح همزه و کسر آن هر دو روایت ست مقصودش تذکیر آن حدیث امامت جبرئیل ست که بگزارد در روز اول
نمازها در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن در اعتقاد وی و لابد نماز در اول وقت فضیلت دارد و تو چون
تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگرچه اندک تاخیری بود - فقال له عمر اعلم ما تقول یا عروة - پس گفت مر عروه را عمر بن عبدالعزیز
بدان و هشیار که چه میگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه
باش تا خطا نکنی و در ورطه کذب نیفتی اگرچه عروه جلیل الشان ست با وی از سهو نتوان گفت اما عظمت شان روایت او را برین
تنبیه و تغلیظ داشت - فقال - پس گفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و تثبت و تیقظ خود که من درین باب علم یقینی دارم و این
حدیث را از کسے شنیده ام که وے از صحابی شنیده و وے از حضرت رسول شنیده چنانکه می گوید سمعت بشیر بن ابی مسعود یقول
سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول الله - شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را که نیز از کبار تابعین ست و ابو مسعود انصاری از مشاهیر
صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود را که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یقول میفرمود - نزل جبرئیل فامّنی - فرود آمد جبرئیل بر من برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا فصلیت معه - پس گزاردم
نماز با جبرئیل علیه السلام - ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه - مجموع پنج بار است که عدد نمازهای
پنجگانه است یحسب - بضم سین - باصابعه خمس صلوات - دران حال که می شمرد آن حضرت بعقد انگشتان مبارک خود پنج نماز را
و یحسب بیا است و بنون نیز روایت است یعنی می شمریم بالعقد اصابع آن حضرت و اول ظاهر تر است و بر هر تقدیر مقصود ازین
کلام بیان ضبط و اتقان خودش است احوال شریف را - متفق علیه - وعن عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - انه کتب الی
عماله - روایت کرده شده است از امیرالمومنین عمر که وے بنوشت بجانب گماشته های خود - ان اهم امورکم عندی الصلوٰة
بدرستیکه مهم ترین کارهای شما نزد من نماز است و ذکر کلمه عندی برای تشدید و مبالغه است که همه از سطوت و صولت عمری
ترسان و لرزان بودند - من حفظها و حافظ علیها حفظ دینه - کسیکه حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدارد
دین خود را و ذکر این دو کلمه مکرر یا برای تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ یاد داشتن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است
در وقت مستحب و بمحافظت ادای او بشرائط و آداب و اهتمام برعایت صفات آن یا مراد باول حفظ احکام ظاهره
و بدوم محافظت احوال باطنه - ومن ضیعها فهو لما سواها اضیع - و کسیکه ضائع گرداند و هلاک کند نماز را پس وی مر چیزهای
دیگر را که جز نماز است ضائع کننده تر خواهد بود چه هر که بعمده ارکان دین و اهم مهمات آن نه پردازد بغیر آن چه خواهد پرداخت
ثم کتب ان صلوا الظهر ان کان الفیئ ذراعا - پس تر نوشت عمر بجانب عمال خود که بگزارید نماز ظهر را وقت بودن فیئ زوال یک
گز یعنی بعد از وے متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود و این در جاهای خاص و زمانهای مخصوص خواهد بود که این جاعم

در اینجا خواہند بود وجہ معلوم شد کہ فی زوال مختلف می گردد باختلاف امکنہ و اوقات - الی ان یکون ظل احدکم مثلہ تا آن وقت کہ باشد سایۂ یکے از شما مقدار قامت او کہ آن آخر وقت اوست - والعصر والشمس مرتفعۃ بیضاء نقیۃ - و بگزار عصر را و حالانکہ آفتاب بلند سفید پاکیزہ است - قدر مایسیر الراکب فرسخین او ثلثۃ - مقدار آنچہ سیر کند سوار میانہ رو دو فرسنگ یا سہ فرسنگ - قبل مغیب الشمس پیش از فرو رفتن آفتاب - والمغرب اذا غابت الشمس - و بگزار ید مغرب را وقتیکہ ناپیدا گردد آفتاب - والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل - و بگزار ید عشاء را وقتیکہ غائب گردد شفق تا ثلث شب - فمن نام فلانامت عینہ فمن نام فلانامت عینہ - پس کسیکہ خواب کند پس خواب مکناد چشم او دعای بد است بہ بیقراری دل و بے آرامی بر کسیکہ تغافل وہد از نماز عشاء و بخواب رود و تکرار سہ بار برائے تاکید و مبالغہ است - والصبح والنجوم بادیۃ مشتبکۃ - و بگزار ید نماز صبح را و حالانکہ ستارہ ہا پیدا و در ہم باشند کنایت از تاریکی ست - رواہ مالک - **وعن ابن مسعود قال کان قدر صلوٰۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الظہر فی الصیف** - بود مقدار زمان گزاردن آن حضرت نماز پیشین را در تابستان - ثلثۃ اقدام الی خمسۃ اقدام - زمانیکہ سایہ سہ قدم بود تا پنج قدم در ظہر صیف - و فی الشتاء خمسۃ اقدام الی سبعۃ اقدام - و در زمستان پنج قدم تا ہفت قدم و زیادتی سایہ در زمستان بجہت آنست کہ سایۂ اصلی درین فصل بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصاً در حرمین شریفین والا این ہر دو وقت برابر است و بہر تقدیر این حدیث صریح است در تاخیر ظہر از وقت زوال و اللہ اعلم و قدم عبارتست از ہفت یک قامت شخص و طول ہر چیزی بہفت قدم اعتبار کردہ اند باعتبار آنکہ قامت ہر آدمی بہفت قدم اوست - رواہ ابوداؤد والنسائی

باب تعجیل الصلوٰۃ

باب در بیان فضیلت شتاب گزاردن نماز را و مذہب ائمہ درین مختلف ست و نزد امام شافعی نماز گزاردن در اول وقت افضل ست مطلقاً بے تفصیل و ابراد ظہر صیف کہ در احادیث امر بدان واقع شدہ و تاکید و مبالغہ رفتہ است رخصت است نزد ایشان و آن نیز برائے کسیکہ برائے دریافت جماعت براہ دور میرود نہ برائے آن کسیکہ تنہا می گزارد یا در مسجدے کہ بر در خود دارد و بعض شافعیہ ابراد را تاویل بزوال کردہ اند چنانکہ بیاید و مذہب مالک نیز نزدیک باین است الا آنکہ بعضے از اصحاب وی در شدت حر تنہا گزار را تبرید افضل دارند و مختار و مذہب احمد نیز ہمچنین است ولیکن تبرید در مذہب وی مستحب ست مر طالب جماعت را و تقدیم عصر نیز افضل ست نزد ایشان و مغرب را خود یک وقت است تعجیل در وی مستحب باجماع و تاخیر عشا مستحب ست نزد امام احمد و نزد مالک مبادرت افضل ست مگر بجہت اجتماع مردم تاخیر کنند باکے نیست و نزد امام ابوحنیفہ ابراد ظہر و اسفار فجر و تاخیر عشا مستحب ست و تاخیر عصر نیز تا آنجا کہ بآفتاب تغیری راہ نیابد نیز افضل میدارند و اینمعنی بتفصیل با دلایل در ضمن شرح احادیث مبین گردد ان شاء اللہ تعالی و بدانکہ ظاہر از کلام بعضے از شراح آنست کہ کلمات

میکند در تعجیل صلوٰة و گزاردن آن در اول وقت وقوع دمی الفصل اول

الفصل الاول عن سیار بفتح سین مهمله و تشدید تحتانیه بن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بصری است از مشاهیر تابعین قال گفت دخلت انا وابی علی ابی برزة الاسلمی در آمدم من و پدر من بر ابی برزه اسلمی که از صحابه است فقال له ابی کیف کان رسول الله پس گفت مر او را پدر من چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة میگزارد نماز فرض را و در چه وقت میگزارد فقال کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی پس گفت ابو برزه بود آنحضرت که میگزارد نماز پیشین را که میخوانید شما آنرا نماز پیشین و وجه تسمیه بودن اوست پیشین نمازے که گزارده شد با جبرئیل با امامت چنانکه گذشت حین تدحض الشمس هنگام لغزیدن و زوال پذیرفتن آفتاب و لابد این در غیر صیف خواهد بود از جهت وقوع ابراد در وی قولاً و فعلاً ویصلی العصر و میگزارد آن حضرت نماز عصر را ثم یرجع احدنا الی رحله فی اقصی المدینة پستر باز می گشت یکی از ما بسوی رخت و جای باش خود که در نهایت مدینه داشت والشمس حیة و حالانکه آفتاب زنده است کنایت ست از گرمی و صفائی لون وی از تغیر و زردی و شافعیه میگویند که این وقت در رسیدن سایه بمثلیه نمی باشد و این محل بحث و تردد ست و نیست ما قال فی المغرب میگوید راوی فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب و اگر چیزی نگفته باشد هم جای آن دارد زیرا که در وی اختلاف وقت نیست وکان یستحب ان یؤخر العشاء التی تدعونها العتمة و بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر کردن نماز عشاء را که میخوانید شما او را عتمه بفتح عین و فتح تاء نام ثلث لیل ست بعد از غیبوبت شفق و در اصل بمعنی تاریکی شب است و این نامی ست که اعراب نماز عشاء را بدان میخواندند و در آخر از ان نهی واقع شده است و مراد تاخیر تا ثلث است چنانکه میگوید وکان یکره النوم قبلها و بود آنحضرت که مکروه می پنداشت خواب را پیش از گزاردن نماز عشاء والحدیث بعدها و مکروه می پنداشت سخن کردن را بعد از وے و در هر دو رخصتے هست در خواب اگر بقصد طلب تخفیف و دفع کسل و حصول نشاط از برای نماز باشد خصوصاً در رمضان و در کلام اگر ضرورتے باشد و لایعنی نبود وکان ینفتل من الصلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود آنحضرت که بر میگشت از نماز بامداد و فارغ می گشت از آن در هنگام شناختن مرد همنشین خود را و مقصود آنست که شروع در آن در تاریکی میکرد و در آخر فصل ثانی بیاید که امر میکرد باسفار و گزاردن نماز فجر در روشنی ویقرأ بالستین الی المائة و میخواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آیت را و زیاده بران تا صد وفی روایة و در روایتے این چنین آمده است که ولایبالی بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل و باک نمیداشت از پس گزاردن نماز عشاء را تا سه یک از شب اگرچه ظاهر این عبارت در اباحت است اما با استحباب منافات ندارد چنانکه احادیث بدان ناطق اند ولایحب النوم قبلها و دوست نمیداشت خواب کردن را پیش از عشاء والحدیث بعدها و سخن کردن را بعد از وی و ازین روایت لازم نمی آید کراهت چه لازم نیست که هرچه محبوب نبود مکروه باشد مگر آنکه دوست نا داشتن کنایت از دشمن داشتن باشد متفق علیه وعن محمد بن عمرو بن الحسن بن علی رضی الله عنهم تابعی ست کنیت او ابو عبدالله است ثقه است روایت میکند از ابن عباس و جابر و بخاری و مسلم از وی

حدیث دارند۔ قال سألنا جابر بن عبد اللہ عن صلوٰۃ النبی۔ گفت پرسیدم جابر را از اوقات نماز پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم فقال کان یصلی الظہر بالہاجرۃ۔ پس گفت جابر می گزارد آن حضرت نماز ظہر را در نیم روز یعنی بعد از زوال والعصر
والشمس حیۃ۔ ومیگزارد عصر را وحالانکہ آفتاب زندہ است یعنی روشن وتابان بود ودر حدیث سابق گفت کہ بعد از باز گشتن
بر حل زندہ بود از ینجا معلوم شد کہ زندگی آفتاب وتابان وروشن بودن او مخصوص باول وقت نیست وحد وی ہمان ست
کہ بزردی نکشد چنانکہ مذہب حنفی ست۔ والمغرب اذا وجبت۔ ومیگزارد مغرب را وقتیکہ می افتاد آفتاب وغروب میکرد۔
والعشاء اذا اکثر الناس عجل واذا قلوا اخر۔ ومیگزارد عشاء را بدین طریق کہ چون بسیار حاضر می بودند مردم شتابی میکرد وچون
کم می بودند دیر می کرد از ینجا معلوم شد کہ بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جائز بلکہ مستحب ست وگفتہ اند کہ امام ابو حنیفہ
واصحاب وی رحمۃ اللہ علیہم کہ التزام اول وقت نمیکنند ہم ازین جہت ست نہ از جہت عدم فضیلت اول وقت کہ اول وقت بذاتہ
افضل ست ولیکن تعارض بعض جہات دیگر تاخیر اولی وواجب میگردد۔ والصبح بغلس۔ ومیگزارد نماز صبح را در تاریکی وظاہر ست
کہ این بجہت حضور جماعت کثیر بود زیرا کہ صحابہ بقیام لیل خو کردہ بودند واز خواب شب ملول می شدند در عشاء بجہت بعض
بقایای حوائج بنا بر تفرق گوند راہ می یافت واللہ اعلم وغلس بفتحتین تاریکی آخر شب مخلوط بہ بیاض صبح ودر روایتی بغیس بیاء
بجای لام نیز آمدہ بسین مہملہ وبشین معجمہ نیز روایت ست وہر سہ لفظ بیک معنی ست وبعض گفتہ اند کہ غبش بمعجمہ بیش از غلس ست
بمہملہ وغلس بعد از غبس وہر سہ در آخر شب است وغبش بمعجمہ در اول شب نیز استعمال می یابد پوشیدہ نماند کہ این حدیث نص
نیست در دوام واگر باشد ہم امر باسفار واقعشدہ وقول نزد ما ارجح است از فعل متفق علیہ۔ وعن انس رضی اللہ عنہ
قال کنا اذا صلینا خلف النبی۔ گفت انس بودیم ما چون نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بالظہائر۔ در نیم روزہا
سجدنا علی ثیابنا۔ سجدہ میکردیم بر جامہ ہای خود۔ اتقاء الحر۔ از جہت پرہیز کردن از گرمی زمین کہ بجبہہ منجر رود از ینجا
معلوم می گردد کہ سجدہ بر جامہ ہای مصلی کہ پوشیدہ باشد درست ست وشافعیہ تاویل میکنند بجامہ غیر ملبوس یعنی اکثر
سجدہ بر خاک میکردند وچون زمین بسیار گرم می بود چیزے برای سجدہ میگسترانیدند ونزد ایشان سجدہ بر جامہ کہ بجنبد
بجنبش مصلی روا نیست چنانکہ در بیان سجود بیاید متفق علیہ ولفظہ للبخاری۔ ومانا کہ آوردن مؤلف این حدیث را در
باب تعجیل صلوٰۃ باین خیال کہ گرمی زمین در اول وقت بیشتر می باشد ونہ چنین ست چہ در بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین
گرم می باشد بلکہ گرم تر می باشد چنانچہ در حدیث آیندہ بگوییم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوٰۃ۔ وقتیکہ سخت شود گرمی پس سرد کنید نماز یعنی نماز ظہر را تاخیر کنید از اول
وقت تا بشکند سورت حرارت ودر حدیث بخاری آمدہ است کہ صحابہ ابراد میکردند تا تلہا را سایہ بر زمین می افتاد وتلہا چون
منبسط است سایہ بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزہای دراز مانند منارہ وجز آنکہ سایہ آنہا زود تر نمایان گردد واز ابن
مسعود تا پنج قدم آمدہ ودر بعض روایات آمدہ کہ در سایہ ہای دیوار بنماز میرفتند ودیوارہا در ان زمان ہفت گز بود وبعض

تا میانهٔ وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت برودت وے نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعض شافعیه گفته اند
بعید ست و بودن او سردتر نسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب مؤثرتر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت
صبح نسبت به نیم شب تجربه میگردد هرچند که آفتاب نزدیک تر می آید و نیز در باب مواقیت گذشت که سرد گردد و بسیار سرد گردد
در هدایه میگوید که سخت تر گرمی در ان دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل پس ابراد در تاخیر ازان باشد و بالجمله احادیث صحیحه در
مبالغه با براد وارد شده است اما آنکه در حدیث خباب آمده که ما شکایت کردیم آن حضرت را از گرمی نیم روز پس قبول نکرد از
ما محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود والله اعلم و آنچه امام شافعی میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز برای
کسانیکه در طلب جماعت بمسجد ها می شتابند و مشقت می کشند و هر که تنها بگزارد یا در مسجد قوم خود بگزارد دوست میدارم
که تاخیر نکند از اول وقت مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که دلالت دارد بر آنکه
آن حضرت در سفر نیز امر میکرد با براد با وجود آنکه همه در یک منزل جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسیکه رفته است
بسوے تاخیر ظهر در شدت حر اولے و اشبه است باتباع - وفی روایة للبخاری عن ابی سعید بالظهر - و در روایت
مر بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالظهر واقع شده بجای بالصلوٰة و درین روایت این زیادت نیز آمده است که برای
تعلیل این حکم فرمود - فان شدة الحر من فیح جهنم - زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراگنده شدن گرمی وست -
واشتکت النار الی ربها - و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی وارجح و اظهر است و نووی گفته است
و هو الصواب زیرا که پروردگار تعالی قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز نطق را و استعداد آن از فضول نفس و گرفتاری
بعادت فقالت - پس گفت آتش - رب اکل بعضی بعضا - پروردگار من خورد اجزاے من یکدیگر را کنایت است از اختلاط
اجزا و ازدحام آنها گویا هر کدام میخواهد که فانی گرداند دیگری را و بنشیند بجای آن - فاذن لها بنفسین - پس دستوری داد
پروردگار تعالی مر آتش را بدو نفس بر آوردن و دم زدن که مراد بدان زبانه زدن و بیرون آمدن اوست چنانکه تنفس
در حیوان نفس فی الشتاء و نفس فی الصیف - یکے در زمستان و دومے دیگر در تابستان و نفس و نفس بر نوع وجه هردو روایت
ست و همچنین لفظ اشد در قول وی - اشد ما تجدون من الحر و اشد ما تجدون من الزمهریر - سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی و سخت تر
آنچه می یابید از سردی از ان دو نفس ست که در تابستان و زمستان میزند - متفق علیه - وفی روایة للبخاری - و در روایتی
دیگر مر بخاری را این چنین آمده که - فاشد ما تجدون من الحر من سمومها و اشد ما تجدون من البرد من زمهریرها - پس سخت تر آنچه
می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه می یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد اوست
و حکمت در منع از نماز درین وقت با وجود مشقت آن است که سلب خشوع می کند یا از آنکه وقت انتشار عذاب است بجهت
آنکه گرم شدن دوزخ وقت عذاب وست و اول ظاهر تر است و اینجا سخن است یکے آنکه شکایت آتش کردن و از وے
دم سرد بر آمدن چه معنی دارد جوابش آنکه مراد بنار که در حدیث واقع شده محل اوست که دوزخ است و در دوزخ طبقه ای

زمهریر هم هست دوم آنکه بیقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس آن را از آثار دم زدن دوزخ داشتن
چه وجه دارد جوابش آنکه سختی گرمی و سردی را فرمودند نه اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که سختی گرمی و سردی نیز از جهت
قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکه باوجود آنکه تواند که دم دوزخ سخت ترمیساخته باشد نفی آن باوجود خبر مخبر صادق
خارج از طریقهٔ اسلام است سوم آنکه بمقتضاے این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه سختی سردی
در وقت بامداد است تا برآمدن آفتاب اگر تا آن وقت تاخیر کنند وقت بگذرد۔ وعن انس رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ
گفت انس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یصلی العصر میگزارد نماز دیگر را۔ والشمس مرتفعة حية۔ و حالانکه آفتاب بلند و زنده یعنی تابان
بی شوب زردی می بود۔ فیذهب الذاهب الی العوالی۔ پس می رفت رونده بسوی جای ها که بالای مدینه
اند بجانب مسجد قبا و مسجد بنی قریظه و جز آن۔ فیاتیهم والشمس مرتفعة۔ پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز
بقدری بلند و بالای افق می بود و غروب نکرده بود۔ وبعض العوالی من المدینة علی اربعة امیال۔ و بعض جانبها از عوالی مدینه
بر چهار کروه می بود۔ او نحوه۔ یا مانند این مقدار مسافت و نزدیک بآن ست و این قول زهری ست که راوی از انس است
تا کدام جانب میرفت بجانبی که چهار میل ست یا کمتر ازان و تیز میرفت یا آهسته سوار میرفت یا پیاده و بر هر تقدیر ازینجا
لازم می آید که آن مقدار بگذارند که ربع نهار باشد و سایه مثله بود چنانچه ائمه میگویند واللہ اعلم متفق علیہ وعنه قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تلک صلوة المنافق۔ آن نماز عصر که در آخر وقت قبل غروب عمدا بی عذر بگزارد نماز منافق است
یا کسیکه صفت نفاق دارد۔ یجلس یرقب الشمس۔ می نشیند در حالیکه انتظار میبرد آفتاب را۔ حتی اذا اصفرت۔ تا آنکه
چون زرد گردد آفتاب۔ وكانت بين قرنی الشیطان۔ و باشد میان دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت
قام۔ برمیخیزد برای نماز۔ فنقر اربعا۔ پس سجده مے کند شتاب شتاب بی طمانینت چنانکه مرغ دانه می چیند و چهار سجده باوجود
آنکه نماز عصر را هشت سجده می باشد باعتبار آن فرمود که هر دو سجده را یک رکن اعتبار کرد یا اراده جنس یا باستبار یک رکعت
یا چون سر یکبار برنداشت گویا هر دو سجده حکم یک سجده گرفت و تخصیص بیان بعصر برای باعث تهاون و تقصیر باشد که هنگام
مشغولی مردم است ببیع و شرا یا بقصد مبالغه در تقبیح و تشدید بجهت فضل این نماز ظاهر است که احوال نمازهای دیگر هم برین
قیاس خواهد بود۔ لا یذکر اللہ فیها الا قلیلا۔ ذکر نمیکند خدا را در ان نماز مگر اندک اشارتست به تهاون و تقصیر در ارکان ظاهر و خشوع
باطن و در قرآن مجید در شان منافقان واقع است که ولا یذکرون اللہ الا قلیلا۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الذی یفوته صلوة العصر۔ آن کسیکه در میگذرد او را نماز عصر فکانما وتر اهله وماله۔ برفع و نصب
هر دو روایت است و بر روایت رفع معنی آن ست که گویا نقصان کرده شد اهل خانه آن کس و مال وی و بر تقدیر نصب نقصان
کرده شد آن مرد مصیبت زده شد در اهل وے و مال وے و این معنی باصل معنی وتر مناسب تر است در روایت جمهور
هم بنصب است و بیان این در شرح کرده شده است۔ متفق علیہ۔ وعن بریدة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

من ترک صلوٰة العصر فقد حبط عمله۔ کسیکه ترک کند نماز عصر را دیده و دانسته پس بتحقیق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وی و مراد حقیقت حبط نیست زیرا که این بکفر و ارتداد است یا بموت بر ان بنا بر اختلافی که در آن ست و مقصود تغلیظ و تشدید و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازی که فاضل ترین نمازهاست و در بعض روایات مطلق صلوٰة مکتوبه نیز واقع شده است نعم امام احمد حنبل بر آن ست که تارک نماز عمداً کافر ست و کلام در ان گذشت در آخر کتاب الصلوٰة۔ رواه البخاری

وعن رافع بن خدیج۔ بروزن کریم صحابی انصاری ست حاضر نشده بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق و مشاهد دیگر را روایت میکنند از وے جماعهٔ صحابه و تابعین۔ قال کنا نصلی المغرب مع رسول الله۔ بودیم ما که میگزاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصرف احدنا وانه لیبصر مواقع نبله۔ پس برمی گشت یکی از ما از نماز و حالانکه وی هر آئینه میدید جا هاے افتادن تیر هاے خود را بعد از انداختن آن نه تیرها را امید یه که آن در روز هم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب ست و آن مستحب ست باتفاق۔ متفق علیه۔

وعن عائشة رضی الله عنها قالت کانوا یصلون العتمة۔ گفت عائشه بودند آنحضرت و اصحاب وے که میگزاردند نماز عشا را۔ فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول۔ در اجزای وقت که میان غائب شدن شفق و سه یک از شب ست پس می بود ابتداے وقت وے غائب شدن شفق و انتهاے آن ثلث لیل و این وقت فضیلت و اختیار ست و وقت جواز وسیع تر ازین ست چنانکه معلوم شد متفق علیه۔

وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصلی الصبح۔ و هم روایت ست از عائشه گفت بود آن حضرت که هر آئینه میگزارد نماز بامداد را فتنصرف النساء متلفعات بمروطهن۔ پس برمی گشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده روها و بدنهاے خود را بچادرها و گلیمهای خود ما یعرفن من الغلس۔ شناخته نمی شدند این زنان از جهت تاریکی و قید پیچیدن و پوشیدن روے و بدن بجهت آن ست که اگر کشاده باشند البته شناخته می شوند درین قسم از تاریکی که دران وقت می باشد گاهے باوجود پوشش نیز بعض متشخصات می توان شناخت و تاریکی دران وقت آن قدر بود که شناخته نمی شدند بآن و این حدیث بدانچه در حدیث ابی برزه گذشت که می شناخت مرد هم نشین خود را منافاتے ندارد چه آن از نزدیک است و این از دور۔ متفق علیه

وعن قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم و زید بن ثابت تسحرا۔ روایت ست از قتاده که از مشاهیر تابعین ست و حافظ و مفسر و ائمه بود و احفظ اهل زمان خود بود و گفته است هر چه شنید گوش من یاد داشت آن را دل من مات سنة سبع عشر ومائة روایت می کند سعید بن المسیب و حسن بصری از انس که آن حضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند فلما فرغا من سحورهما۔ پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و سحور بضم سین طعام در وقت سحر خوردن و بفتح طعام وقت سحر و هر دو ضبط کرده شده است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است۔ قام نبی الله صلی الله علیه وسلم الی الصلوٰة۔ ایستاد آنحضرت متصل آن بنماز یعنی نماز صبح فصلی۔ پس بگزارد نماز آنحضرت و در روایتی فصلیا یعنی گزاردن آن حضرت و زید بن ثابت و در روایتے دیگر فصلینا پس نماز بگزاردیم ما۔ قلنا لانس کم کان بین فراغهما من سحورهما و دخولهما فی الصلوٰة۔ پس گفتیم ما

مر انس را و پرسیدیم از وے کہ چہ مقدار زمان بود میان فارغ شدن آن حضرت و زید بن ثابت از سحر خوردن و میان
در آمدن ایشان در نماز۔ قال۔ گفت انس۔ قدر ما یقرأ الرجل خمسین آیۃ۔ مقدار خواندن مرد پنجاہ آیت را یعنی متوسط
نہ کوتاہ نہ دراز و قدر برفع و نصب ہر دو آمدہ است و در روایت دیگر پنجاہ آیت یا شصت آیت آمدہ و از ینجا حکم
تاخیر سحور معلوم میگردد و تعجیل فجر نیز مفہوم می شود و گفتہ اند کہ این تخمین ست و عامہ را عمل کردن بآن متعذر ست اگر سحور
را بگاہ تر ازین وقت بخورند اصلح است۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ۔ قال قال لی رسول اللہ گفت
ابوذر گفت مر اپیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کیف انت اذا کانت علیک امراء۔ چگونہ خواہد بود حال تو و چہ خواہی کرد وقتیکہ مسلط
خواہند گشت بر تو بادشاہان کہ در مخالفت ایشان اثارت فتنہ است۔ یمیتون الصلوٰۃ۔ می میرانند نماز را و رعایت
نمی کنند شرائط و آداب آن را۔ و یوخرون عن وقتہا۔ یا پس می اندازند نماز ہا را از اوقاتش یعنی از اوقات مختار و افضل
قلت فما تامرنی۔ ابوذر میگوید گفتم من پس چہ میفرمائی مرا و چہ کنم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ صل الصلوٰۃ لوقتہا۔ بگزار نماز را
در وقتش سنجان اور کتہا معہم فصل۔ پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگزار با ایشان نیز۔ فانہا لک نافلۃ۔ پس بدرستی
نماز ی کہ ہمراہ ایشان بگزاری نفل خواہد بود برائے تو۔ رواہ مسلم۔ و ازینجا معلوم میشود کہ اگر امام تاخیر کند در وقت
نماز خصوصاً کہ بوقت مکروہ انداز د ماموم را باید کہ نماز خود را در اول وقت گزارد و لیکن بگزارد با امام تا فضیلت وقت
و جماعت ہر دو دریابد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواہد بود از جہت کراہت تنفل در آن وقت و عدم مشروعیت نفل
سہ رکعت یا آنکہ ارتکاب این مکروہ اہون است از اثارت فتنہ و اختلاف کلمہ کہ لازم می آید از مخالفت امرا می جائز بود
بدانکہ شراح گفتہ اند کہ مراد باین امرا امرای بنی امیہ اند و تحقیق واقع شدہ آنچہ خبر داد بدان مخبر صادق و بودند این جماعہ کہ
رعایت نمیکردند احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اما ابوذر رضی اللہ عنہ موت وی در زمان خلافت عثمان رض
بود در سنہ اثنین و ثلثین و وے در شام بود در امارت معاویہ بن ابی سفیان کہ از جانب امیر المومنین عثمان داشت
پس نزاع کرد با معاویہ پس طلبید او را عثمان بمدینہ پس اقامت نکرد بمدینہ و بربذہ کہ موضعی ست بیرون مدینہ
سکونت کرد و ہمانجا از عالم رفت و لہ قصۃ طویلۃ۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم من ادرک رکعۃ من الصبح۔ کسیکہ دریابد رکعتے را از نماز صبح قبل ان تطلع الشمس پیش از انکہ برآید آفتاب فقد ادرک
الصبح۔ پس بتحقیق دریافت صبح را۔ ومن ادرک رکعۃ من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر۔ و ہر کہ دریابد یک رکعت
را از نماز عصر پیش از انکہ فرو رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمی گردد نماز وی بلکہ باید کہ رکعت دیگر با وے
ضم کند و تمام گرداند نماز را۔ متفق علیہ۔ و قول اکثر اہل علم ہمین است کہ بطلوع آفتاب و غروب وے نماز فجر و عصر
باطل نمی گردد و امام ابو حنیفہ و اصحاب وی بر آنند کہ نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میگردد اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد
مگر در روایتی از ابی یوسف کہ میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع و لیکن صبر کند تا برآید آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث

حجت میگردد بر ایشان وجواب آن ست که تعارض واقعشد میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی از صلوٰۃ خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کنند دو آیت رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض در حدیث رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در نماز عصر و احادیث نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل ست و نقصانی در ان نه پس واجب میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصانی طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زردی گیرد ناقص ست پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس بطریان نقصان بسبب غروب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد و شافعیه احادیث نهی را مخصوص بنوافل میدارند و فرائض را در اوقات ثلثه جائز و ظاهر احادیث در عموم ست و درین مقام زیاده کلامی ست که در حاشیه ذکر کرده شده است۔

وعنه قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیه وسلم اذا ادرک احدکم سجدۃ من صلوٰۃ العصر۔ وقتیکه دریابد یکی از شما رکعتی از نماز عصر قبل ان تغرب الشمس۔ پیش از انکه غروب کند آفتاب۔ فلیتم صلوته۔ پس باید که تمام کند نماز خود را باداء رکعت دیگر۔ واذا ادرک سجدۃ من صلوٰۃ الصبح قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلوته۔ و چون دریابد رکعتی را از نماز صبح پیش از طلوع کردن آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است و مراد بسجده رکعت است۔ رواه البخاری

وعن انس قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیه وسلم من نسی صلوٰۃ او نام عنها۔ کسیکه فراموش کند نمازی را یا خواب کند غافل ازان۔ فکفارتها ان یصلیها اذا ذکرها۔ پس کفارت آن نماز این ست که بگزارد نماز را وقتیکه یاد آرد آن را و بیدار گردد از خواب بیداری را جدا ذکر نکرد زیرا که یاد آوردن لازم اوست و خود نماز وقتی خواهد کرد که بعد از بیداری یاد خواهد آمد۔ وفی روایة۔ و در روایتی این زیادت آمده که۔ لا کفارۃ لها الا ذلک۔ نیست کفارت مر آن را مگر همان قضا کردن یعنی مال کفارت نماز نمی شود چنانکه در صوم فدیه میدهند متفق علیه۔

وعن ابی قتادۃ۔ ابو قتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور ست عقبی بدری حاضر شد تمام مشاهد را و از فضلای صحابه بود برادر ابو سعید خدری بود از مادر۔ قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیه وسلم لیس فی النوم تفریط۔ نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست۔ انما التفریط فی الیقظة۔ تقصیر نیست مگر در بیداری که پیش از غلبه بخواب رفت و یا کاری کرد که سبب خواب و نسیان شد مثل پهلو نهادن و شطرنج باختن و بکاری مشغول شدن که بحکم عادت فراموشی آرد۔ فاذا نسی احدکم صلوٰۃ او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها فان اللّٰہ تعالی قال واقم الصلوٰۃ لذکری۔ زیرا که بدرستی و راستی خدای تعالی گفته است و برپا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن من ست رواه مسلم

الفصل الثانی۔ عن علی رضی اللّٰہ عنه۔ ان النبی۔ روایت است از امیر المومنین علی که پیغمبر صلی اللّٰہ علیه وسلم قال گفت یا علی ثلث لا تؤخرها۔ ای علی سه خصلت تاخیر مکن در بجا آوردن آن۔ الصلوٰۃ اذا اتت۔ یکی نماز چون بیاید یعنی در آید وقت آن واتت بدو تای فوقانیه است و آنت بنون و بتا با مد الف نیز روایت ست و بعض گفته اند که این روایت صحیح تر ست و اول تصحیف است واللّٰہ اعلم۔ والجنازۃ اذا حضرت۔ دوم جنازه وقتیکه حاضر شود اگر وقت مکروه نباشد و در

گزاردن نماز جنازہ در اوقات ثلثہ اختلاف ست سغناقی در شرح ہدایہ میگوید افضل در نماز جنازہ آنست کہ بگزارد و تاخیر نکند۔ والایم افا وجدت لہا کفوا۔ سوم زنی بے شوی و قتیکہ بیابی مر او را کفو و ایم بفتح ہمزہ و کسر یاے تحتانیہ مشددہ زنی کہ شوی ندارد بکر بود یا ثیب رواہ الترمذی۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوقت الاول من الصلوۃ رضوان اللہ۔ اول وقت از نماز و گزاردن نماز در ان سبب رضاے خداے تعالی ست جز انچہ در وی تاخیر مستحب ست چنانچہ تبرید ظہر و اسفار فجر و جز آنجا کہ تاخیر سبب تکمیل نماز و تتمیم ثواب بود مثل حضور جماعت۔ والوقت الآخر عفو اللہ۔ و گزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خداست یعنی در گذشتن از مواخذہ مصلی یا براے ذمہ و تفصیل مذہب ائمہ در اول وقت در اول باب معلوم شد و نیز مذکور شد کہ گزاردن در نصف اول کفایت میکند در ان۔ رواہ الترمذی۔ وعن ام فروۃ قالت سئل النبی صلی اللہ علیہ وسلم ای الاعمال افضل۔ ام فروۃ بفتح فا و سکون را صحابیہ انصاریہ است و بعض گفتہ اند کہ دختر ابو قحافہ خواہر ابو بکر صدیق است گفت پرسیدہ شد آنحضرت کہ کدامین عمل فاضل تر است۔ قال الصلوۃ لاول وقتہا۔ فرمود گزاردن نماز در اول وقتش نماز خود فاضل ترین اعمال ست بعد از ایمان و لابد در اول وقت گزاردن فاضل تر خواہد بود اگر بجماعت میسر گردد و مستحب نبود در وی تاخیر و در بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز افضل خواندہ اند و افضلیت در انجا اضافی خواہد بود اما نماز افضل علی الاطلاق است چنانچہ سابقا گذشت۔ رواہ احمد والترمذی و ابو داؤد وقال الترمذی لا یروی الحدیث۔ روایت کردہ نمیشود این حدیث۔ الا من حدیث عبد اللہ بن عمر العمری۔ مگر از حدیث عبد اللہ بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب کہ باین نسبت او را عمری خوانند مات سنۃ احدی و سبعین و مائۃ۔ وہو لیس بالقوی عند اہل الحدیث و وی نیست قوی در حفظ و ضبط نزد اہل حدیث اگرچہ متعبد بود و زاہد و مرتاض و لیکن زہد و شغل عبادت او را باز دہ بود و از حفظ حدیث و ضبط آن باز داشتہ و او را برادرے بود عبید اللہ بن عمر بصیغہ تصغیر وی ثقہ و ثبت بود و احمد بن صالح او را بر امام مالک تقدیم میکرد و عمری بسیار زند سابقا در تحقیق عالم مدینہ کلام در ان واقع شدہ است و در شرح استیفا نمودہ شدہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت ما صلی رسول اللہ۔ گفت عائشہ نگزارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ لوقتہا الآخر مرتین۔ ہیچ نمازی را در آخر وقتش دو بار۔ حتی قبضہ اللہ تعالی۔ تا آنکہ گرفت روح پاک او را خداے تعالی و وفات یافت۔ رواہ الترمذی۔ یعنی اگرچہ واقع شدہ است آنحضرت را کہ گزاردہ است نمازے را در آخر وقت اما زیادہ از یکبار نبودہ است و آن ہم ان بار بود کہ مردی آمد سائل از اوقات صلوۃ پس بگزارد ہر نماز در روز دوم در آخر وقت از براے تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از بحث است مقصود گزاردن بامت است و در روایتی الا مرتین نیز آمدہ پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاہر آنست کہ مراد گزاردن بغیر مقصد تعلم و تعلیم باشد و بعض گفتہ اند مقصود عائشہ رضی اللہ عنہا اخبار از حال شریف است بعد از تزوج وی و از انچہ احاطہ کردہ است علم وی بدان واللہ اعلم و این سخن در گزاردن در آخر وقت است کہ بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت مواضع بسیار است کہ در شرح آن را بیان کردہ ایم و شافعیان ہمہ را حمل بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی در این حدیث نیز تکلم کردہ و گفتہ است کہ این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست۔ وعن ابی ایوب روایت است از ابو ایوب انصاری کہ از کبار

صحابہ و مشاہیر ایشان است و آنحضرت بعد از ہجرت چندگاہ منزل او را بنزول شریف مشرف داشت - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تزال امتی بخیر - ہمیشہ اند امت من پیوستہ بہ نیکی - او قال - یا گفت بجای بخیر - علی الفطرۃ - یعنی ہمیشہ اند بر آفرینش اسلام مالم یؤخروا المغرب - مادام کہ تاخیر نکنند نماز مغرب را - الی ان تشتبک النجوم - تا آنکہ مختلط شوند ستارہ ہا کنایت ست از کثرت نجوم - رواہ ابوداؤد و روی الدارمی عن العباس - و از ظاہر عبارت چنان مفہوم میشود کہ این قدر تاخیر نباید و اگر کمتر ازین واقع شود باکے ندارد یا گویند کہ اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است ہر چند کمتر بود و نیز در ینحدیث اشارت گونہ میتوان یافت ببودن شفق بیاض چہ ظاہر از عبارت آن ست کہ تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد ولیکن مکروہ است و این حالت بعد از حمرت ہست واللہ اعلم - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لولا ان اشق علی امتی - اگر نبود سخت پنداشتن من بر امت تاخیر عشاء را - لامرتہم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل - ہر آئینہ امر می کردم ایشان را کہ تاخیر کنند گزاردن نماز عشاء را تا ثلث شب - او نصفہ - یا تا نیم شب و در بعض شروح گفتہ کہ این شک راوی ست و ہر کدام یکی ازین دو در صحاح نہ بطریق شک واقع شدہ و ظاہر اینحدیث بر استحباب تاخیر عشاء است از اول وقت کما لا یخفی - رواہ احمد والترمذی و ابن ماجۃ - وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتموا بہذہ الصلوٰۃ - در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی نماز عشاء را - فانکم قد فضلتم بہا علی سائر الامم - زیراکہ بدرستی شما فضل دادہ شدہ اید باین نماز بر باقی امتہا - ولم تصلہا امۃ قبلکم - و نگزاردہ است آن را ہیچ امتی کہ پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگزارید مشقت بیشتر خواہد بود و فضیلت بیشتر خواہد داشت - رواہ ابوداؤد - و اینحدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشاء و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و تیقن بدان بعید است چنانکہ حمل اسفار الصلوٰۃ صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکہ باید

وعن النعمان بن بشیر - از صغار صحابہ است و اول مولودے ست در انصار بعد از ہجرت و در وقت وفات آن حضرت ہشت سالہ بود کشتند او را اہل حمص بامر مروان سنۃ اربع و ستین - قال انا اعلم بوقت ہذہ الصلوٰۃ صلوٰۃ العشاء الآخرۃ گفت نعمان بن بشیر کہ من دانا ترم بوقت این نماز عشائے پسین باشد و عشائے آخرہ برائے آن گفت کہ گاہے عشاء بر نماز مغرب نیز اطلاق می کنند - کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلیہا لسقوط القمر لثالثۃ - میگزارد آن حضرت آن را در وقت افتادن ماہ و غروب وے در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثر می افتد در شب سوم نزدیک غائب شدن شفق سرخ و درین سخن نظر است چہ حساب تقاضا میکند کہ در قرب خمس از شب باشد پس در ینحدیث نیز دلالت ہست بر تاخیر عشاء ولیکن نہ تا ثلث - رواہ ابوداؤد والدارمی - وعن رافع ابن خدیج - صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بدر را از جہت صغر و حاضر شد احد را و مشاہدے را کہ بعد از وست ہمہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسفروا بالفجر - اسفار کنید بفجر و در روشنی بگزارید آن را - فانہ اعظم للاجر - پس بدرستیکہ اسفار بفجر بزرگ تر است از جہت مزد و ثواب - رواہ الترمذی و ابوداؤد والدارمی ولیس عند النسائی - و نسائی نیز اینحدیث را روایت کردہ ولیکن نیست نزد او این عبارت کہ فانہ اعظم للاجر بدانکہ ظاہر متبادر از عبارت حدیث آنست کہ شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور و انتشار اوست و

جز این گفته اند تاویل و تکلف ست وحد اسفار چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرائت مسنون که از چهل تا شصت یا زیاده تا صد است بطریق ترتیل تواند خواند و بعد از فراغ از نماز اگر فرضاً سهوے در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعادهٔ وضو و نماز پیش از طلوع آفتاب و گفته اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما این چنین کرده اند و مذهب شافعی تغلیس است یعنی در اول وقت بتاریکی گزاردن و میگویند مراد باسفار تاخیر است تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم مبادرت نزد ظن بطلوع و بتشکیک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آنست که این عظمیت از جهت خصوصیتی ست که در اسفار ست نه از جهت تحقق وقت که وی عام است اوقات تمام نماز ها را و بعض گفته اند که امر باسفار در شبهای ماهتاب ست احتیاطاً از جهت تبیین فجر در ان شبها و طحاوی که از ائمهٔ مذهب ما ست میگوید که ابتدا بتغلیس کند و ختم باسفار و جمع کند میان هر دو بتطویل قرائت و گفته اند که این تاویل اولی و احسن و افضل است که بدان توفیق میان احادیث حاصل می گردد و لیکن ظاهر مذهب حنفی آن ست که ابتدا و ختم هر دو باسفار کنند و چندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب افتد و در روایتی از امام احمد تقدیم افضل است و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان ست که فضل جماعت احب و اولی ست و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن و فرمود در شتا تغلیس کن بفجر و تطویل کن قرائت را آنقدر که طاقت آرند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان و در صیف اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خوابناک توقف کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که این در روایت بر تقدیری ست که همه حاضر آیند یا بعض و اگر همسایه با همه تاخیر کنند پس اولی تاخیر است لی خلاف و امام شافعی و ائمهٔ دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دارند گویند که در تقدیم مسارعت است در ادای عبادت پس افضل باشد بحکم قول حق سبحانه (وسارعوا الی مغفرة من ربکم) و ما میگوییم که در اسفار تکثیر جماعت ست و بتشکیک تکثیر جماعت افضل است و مسارعت بمغفرت در چیزی ست که افضل ست نزد خدا و معنی فقهی درین باب آنست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح است باجماع بی کراهت و تقلیل جماعت امرے مکروه است و اندا ختن مردم در مشقت نیز مکروه است چنانچه معاذ را منع کرد از تطویل قرائت و فرمود فتان انت و حالانکه تطویل قرائت در نماز سنت ست نحو تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جاے نماز تا بر آمدن آفتاب مستحب ست و رعایت تاکید و این در اسفار میسر است و در تغلیس متعسر و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار ست و آنچه مروی ست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر ها باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عائشه که در فصل اول گذشت که فینصرف النساء متلفعات معارض ست با حدیث و قول ارجح است از فعل نزد ما و شاید که آن در وقتے بود که زنان مامور بودند به بیرون آمدن بنماز بعد از ان منسوخ گشت بمامور گشتن ایشان بقرار در بیوت والله اعلم

الفصل الثالث عن رافع بن خدیج قال کنا نصلی العصر مع رسول الله - بودیم ما که می گزاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم ینحر الجزور - بعد از ان نحر کرده می شد شتر و جزور به فتح جیم و ضم زاے شتر کشتنی واقع مے شود

بر گردانند اما لفظ وی مؤنث است کذا فی الصراح ۔ فیقسم عشر قسم ۔ پس قسمت کرده میشد آن شتر کشته ده قسم ۔ ثم تطبخ لیسیره
پخته میشد ۔ فناکل لحما نضیجا قبل مغیب الشمس ۔ پس میخوردیم گوشت پخته نرم شده پیش از غروب شدن آفتاب متفق علیه ۔
از ینحدیث بظاهر تعجیل عصر بتبینک معلوم گردد که در وقت بلوغ ظل تا مثل یا قریب آن باشد چنانچه مذهب ائمه ثلثه است و این
و روایتی از امام ابی حنیفه و نزد بعض فتوی همبرین است و شاید که در بعض احیان تقصد تعلیم و تقریر همچنین می کردند و دلالت کا ان
بر دوام و استمرار منظور فیه است و شیخ ابن الهمام گفته که تخرج در و تقسیم وی ده قسم و طبخ وی چنانکه ذکر کرده شده است آسان
بر جماعه طباخان ماهر که کثیر باشند جلدی کنند در مدت قلیل چنانکه مشاهده کرده میشود در اسفار و محکی از امام احمد آنست که افضل در وقت
عصر در غیر روز ابر تاخیر ست تا آخر وقت مختار و ظاهر مذهب نزد ما استحباب تاخیر عصر است مادام که تغیر نیافته آفتاب و دلیل بران
حدیث ابن مسعود است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگزارد عصر را در حالانکه آفتاب سفید و روشن بودی و مقصود
ابن مسعود بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و نیز در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل
افضل است از ادا اورا اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است که نظر در وی خیره نگردد و نزد بعض تغیر
شعاع آفتاب که بر دیوارها افتد و مختار نزد صاحب هدایه و بعض ائمه اول ست و بعض گفته اند که چون آفتاب یکدو نیزه بالاست
متغیر نیست و چون فروتر ازان آمد تغیر یافت ۔ **وعن عبد الله بن عمر** رضی الله عنهما ۔ قال مکثنا ذات لیلة گفت ابن عمر درنگ
کردیم ما یک شبی ۔ ننتظر رسول الله ۔ در حالیکه انتظار می بردیم برآمدن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم صلوٰة العشاء الاخرة ۔
از برای نماز عشای پسین این قید از برای آن ست که گاهی مغرب را نیز عشا میخوانند گویا آن عشای اولی است ۔ فخرج الینا
حین ذهب ثلث اللیل او بعده ۔ پس بیرون آمد آنحضرت بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از وے ۔ فلا ندری اشیئ
شغله فی اهله ۔ پس در نیافتیم ما آیا چیزے باز داشت اورا در اهل خانه وی ۔ او غیر ذلک ۔ یا جز آن چنانچه در ذات شریف حادثه
و عذرے پیدا شد که مشغول داشت ۔ فقال حین خرج ۔ پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اعتذار بجهت زیادت تاخیر و شفقت
و رحمت او برامت و تسلیه و تثبیت ایشان ۔ انکم لتنتظرون صلوٰة ما ینتظرها اهل دین غیرکم ۔ بدرستیکه شما هر آئینه انتظار می برید
نمازی را که انتظار می برند آنرا هیچ اهل دین از یهود و نصارے جز شما زیرا که نماز عشا مخصوص بین امت مرحومه است
چنانکه گذشت ۔ ولولا ان تثقل علی امتی ۔ واگر نمی بود خوف گران آمدن برامت من لصلیت بهم هذه الساعة ۔ هر آئینه
میگزاردم این نماز را با ایشان درین ساعت ۔ ثم امر المؤذن ۔ پستر امر کرد مؤذن را به تکبیر برآوردن فاقام الصلوٰة وصلی
پس تکبیر برآورد مؤذن و نماز گزارد آنحضرت ۔ رواه مسلم ۔ و ازینجا معلوم میگردد که گزاردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است
چنانکه مذهب امام ابی حنیفه است و گاهی در اول وقت نیز میگزارد وقتیکه حاضر می آمدند اکثر صحابه چنانچه در حدیث دیگر آمده است
که چون بیشتری آمدند پیشتر میگزارد و چون پستری آمدند پسترے گزارد و مذهب امام احمد همین است ۔ **وعن**
جابر بن سمرة ۔ صحابی ست و پدر او نیز صحابی ست خواهرزاده سعد بن ابی وقاص نزول کرد کوفه را و وفات یافت در وی

در سنة اربع وسبعین وقیل سنة ست وستین - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الصلوات نحو من صلوتکم - بود آنحضرت میگزارد
نمازها را مانندی از نماز شما و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات - وکان یؤخر العتمة بعد صلوتکم شیئا - و
لیکن بود که تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما بچیزی این حدیث صریح است در تاخیر عشا و ناگزاردن عشا در اول وقت
بخواه ایشان در اول وقت میگزارند یا بعد از وی - وکان یخفف الصلوة - و بود آنحضرت که سبک میگزارد نماز فرض را بجهت
رعایت ضعفا از مقتدیان و این بحکم غالب احوال است والا آمده است که در نماز مغرب سورهٔ اعراف خوانده و تحقیق این در محلش
بیاید ان شاء الله تعالی - رواه مسلم - وعن ابی سعید قال صلینا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة العتمة - گفت ابو سعید
خدری گزاردیم ما با آنحضرت نماز عشا را شبی - فلم یخرج - پس بیرون نیامد یک شبی - حتی مضی نحو من شطر اللیل - تا آنکه گذشت
نزدیک نیم شب - فقال - پس بیرون آمد و گفت - خذوا مقاعدکم - بگیرید نشستگاه های خود را یعنی صفها بسته ید برای نماز
فاخذنا مقاعدنا - پس گرفتیم ما نشستگاه های خود را و بستیم صفها - فقال ان الناس قد صلوا واخذوا مضاجعهم - پس گفت آن
حضرت که مردم دیگر از اهل روی زمین گزاردند نماز را یعنی نماز شام را و بخفتند چنانکه گذشت که هیچ یکی از اهل دین انتظار
نمی برد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و ممکن است که گفته شود معنی آن ست که مردم دیگر از اهل محلها که نه درین مسجد حاضر
اند نماز عشا گزاردند و خفتند و این معنی مناسب تر می نماید باین قول که - وانکم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة - و بدرستیکه شما حکم
آن دارید که گویا همیشه در نماز ید مادام که انتظار می برید نماز را - ولولا ضعف الضعیف وسقم السقیم - واگر نمی بود سستی و ناتوانی ضعیفان
و بیماری بیماران - لاخرت هذه الصلوة الی شطر اللیل - هر آئینه تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب ازین دو حدیث معلوم می شود
که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا روا است بلکه مستحب ست بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حق ولا اقل مکروه خود نباشد -
رواه ابوداؤد والنسائی - وعن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد تعجیلا للظهر منکم - گفت ام سلمه بود آنحضرت
سخت تر و بیشتر در شتابی کردن ظهر را از شما یعنی در غیر شدت حر از جهت استحباب ابراد در آن - وانتم اشد تعجیلا للعصر منه - و شما
سخت ترید در شتابی کردن عصر را از آن حضرت مقصود تحریص و ترغیب بر التزام اتباع است در همه جا و ازین حدیث نیز ظاهر
میگردد که آنحضرت عصر را فی الجمله تاخیر میکرد - رواه احمد والترمذی - وعن انس قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوة - چون می بود سخت گرمی سرد میکرد نماز ظهر را - واذا کان البرد عجل - و چون میبود سردی شتابی
میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت - رواه النسائی - وعن عبادة بن الصامت - صحابی مشهور ست از نقبای انصار ست
حاضر شد بدر را و سائر مشاهد را مناقب وی بسیار است مکرر نوشته شده است - قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم
انها ستکون علیکم بعدی امراء - بدرستیکه قصه این ست سرانجام است که باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاهان که یشغلهم اشیاء
عن الصلوة لوقتها - باز میدارد ایشان را چیزها از مشاغل و شهوات ایشان از گزاردن نماز در وقت مستحب آن - حتی یذهب وقتها -
تا آنکه میرود وقت آن - فصلوا الصلوة لوقتها - پس بگزارید شما نماز را در وقتش که مختار و مستحب است - فقال رجل - پس گفت مردی -

یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آیا نماز بگزارم با ایشان نیز۔ قال نعم۔ فرمود آرے بگزار چنانکہ در حدیث ابی ذر گذشت۔ رواہ ابوداؤد
وعن قبیصۃ بفتح قاف وکسر موحدہ وصاد مہملہ۔ بن وقاص۔ بتشدید قاف صحابی ست ساکن بصرہ معدود است در ایشان
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکون علیکم امراء من بعدی۔ میباشند مسلط وغالب شما بادشاہان پس از من۔ یؤخرون الصلوٰۃ
تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار۔ فہی لکم پس ثواب آن نماز کہ ایشان میگزارند ونفع آن برای شما است چہ اگر بیش از ان در وقتش
گزاردہ اید این نماز کہ با ایشان میگزارید نافلہ خواہد بود برائے شما واگر نگزاردہ اید وہمین با ایشان در آخر وقت میگزارید نیز شمارا
ضرر ندارد زیرا کہ شما بجہت خوف فتنہ ودفع مفسدہ میگزارید۔ وہی علیہم۔ وضرر این نماز ووبال تاخیر بر گردن ایشان ست فصلوا
معہم ما صلوا القبلۃ۔ پس بگزارید نماز ہمراہ ایشان مادام کہ بگزارند بجانب قبلہ واین قید اتفاقی ست واحتمال دارد کہ بحقیقت
باشد فرضاً اگر نہ بجانب قبلہ بگزارند واز ربقۂ اسلام بیرون آیند نمی باید گزارد۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن عبید اللہ بن عدی
بن الخیار انہ دخل علی عثمان۔ روایت ست از عبید اللہ بن عدی قرشی نوفلی کہ از کبار تابعین ست ودر زمان نبوت متولد شدہ کہ
وے در آمد بر امیر المومنین عثمان۔ وہو محصور۔ وحالانکہ عثمان رضی اللہ عنہ تنگ گرفتہ وگرد کردہ شدہ بود دران واقعہ کہ شہید
شد۔ فقال۔ پس گفت عبید اللہ بن عدی بہ عثمان۔ انک امام عامۃ۔ بدرستیکہ تو امام ہمہ مسلمانانی خلیفۂ عہدی۔ ونزل بک
ماتری۔ وفرود آمدہ است بتو بلای وحادثہ کہ می بینی۔ ویصلی لنا امام فتنۃ۔ ونماز میگزارد برای ما وامامت میکند رئیس وسرکار
اہل بغی وفتنہ کہ برانگیختہ شدہ است ونام وی کنانۃ بن بشیر بود۔ ونتحرج۔ وپرہیز میکنیم ما از وے ونمیخواہیم کہ بگزاریم نماز بعقب
وی۔ فقال الصلوٰۃ احسن ما یعمل الناس۔ پس گفت عثمان رضی اللہ عنہ نماز بہترین عملہاست کہ میکنند مردم۔ فاذا احسن الناس فاحسن
معہم۔ پس چون نیک کنند مردم نیکی کن ہمراہ ایشان وشریک شو با ایشان در نیکی۔ واذا اساؤا فاجتنب اساءتہم۔ وچون بد کنند
پس یکسو شو وپرہیز کن از بدی ایشان حاصل کہ با مردم در نیکی شریک باش نہ در بدی واین سخن از عثمان رضی اللہ عنہ صادر است
از غایت دینداری وانصاف ونصیحت ودرین دلیل ست بر گزاردن نماز خلف ہر بر وفاجر چنانکہ مذہب اہل سنت وجماعت است۔ رواہ البخاری

باب در توابع ومتممات

انچہ در باب سابق گذشت از فضائل صلوات واوقات آن۔

الفصل الاول

عن عمارۃ بضم عین مہملہ وتخفیف میم۔ بن رویبۃ۔ براء وبای موحدہ بر صیغۂ تصغیر صحابی ست
ثقفی ست معدود است در کوفیین۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت عمارہ شنیدم آنحضرت را میگفت
لن یلج النار احد صلی قبل طلوع الشمس وقبل غروبہا۔ البتہ در نیاید آتش دوزخ را کسیکہ نماز گزاردہ است پیش از بر آمدن آفتاب
وپیش از فرو رفتن آفتاب۔ یعنی الفجر والعصر۔ میخواہد آن حضرت از نماز پیش از طلوع وپیش از غروب نماز فجر وعصر را۔ رواہ مسلم
پوشیدہ نماند کہ ظاہر حدیث دلالت دارد کہ ہر کہ این دو نماز بگزارد وبران مواظبت نماید ہرگز در دوزخ نہ در آید نہ از جہت
ترک صلوٰۃ ونہ بجہت ارتکاب گناہان دیگر ولیکن این خلاف مقرر است میان جمہور علما از اختصاص کفارت بصغایر وطیبی

گفت کہ ظاہر از حال کسیکہ محافظت کند برین دو نماز با وجود تشاغل کہ در نماز فجر و تشاغل کہ در عصر ست آنست کہ در اعمال دیگر نیز تقصیر و تفریط نخواہد کرد پس آمرزیدہ میشود مراد او و در آوردہ نمی شود در آتش دوزخ فقد بر ظاہر آنست کہ مراد مبالغہ در بیان فضل این دو نماز است کہ جاے آن دارد کہ محافظت کنندہ بر آنہا اصلا در دوزخ نہ در آید ولیکن پروردگار تعالے جزا بدہد بندگان را بر ہر عمل و با وجود آن اگر خواہد بخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوٰۃ و ہر گناہے کہ کردہ باشد واللہ اعلم

وعن ابی موسیٰ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی البردین دخل الجنۃ - کسیکہ بگزارد نماز بامداد و شبانگاہ را می در آید بہشت را اکثر برانند کہ مراد نماز فجر و عصر است کہ در سردی روز واقع اند اول و آخر و بعض فجر و عشا را مراد داشتہ اند و حدیث سابق موید و مقوی قول اول است - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتعاقبون فیکم ملائکۃ باللیل و ملائکۃ بالنہار - درپے یکدیگر فرود می آیند در میان شما جماعۂ از فرشتگان در شب و جماعہ از فرشتگان در روز از براے ضبط احوال بندگان و بر داشتن اعمال ایشان - و یجتمعون فی صلوٰۃ الفجر و صلوٰۃ العصر و جمع میشوند این دو جماعت بیکدیگر در نماز فجر کہ طائفہ اعمال شب را میبرند و طائفہ دیگر براے اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر کہ عملہاے روز را می برند و دیگران می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن یکے از وجوہ فضیلت این دو وقت و نماز گزاردن دران این ست - ثم یعرج الذین باتوا فیکم - پستر بالا میروند آن کسانیکہ شب کردند در میان شما - فیسألہم ربہم - پس می پرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود - وھو اعلم بہم - و حالانکہ وے تعالی داناتر است باحوال بندگان خود ولیکن می پرسد از براے اظہار فضیلت و مباہات بدان نزد ملائکہ کہ طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد و مدح میکردند خود را بتسبیح و تقدیس و لہذا می پرسد از ملائکہ شب کہ عمل در وی افضل و ادخل است در صدق اخلاص و نیز گفتہ اند کہ ملائکہ شب افضل اند از ملائکہ روز بجہت آنکہ شب افضل ست از روز می پرسد - کیف ترکتم عبادی - چہ گونہ و بر چہ حال گذاشتید بندگان مرا - فیقولون ترکناہم وہم یصلون - پس میگویند گذاشتیم ایشان را در حالیتکہ ایشان نماز میکنند کہ نماز فجر باشد واتیناہم وہم یصلون - و آمدیم ایشان را در حالیتکہ ایشان نماز می کنند کہ نماز عصر بود - متفق علیہ - وعن جندب القسری - بفتح قاف و سکون سین مہملہ صحابی ست و قسر بطنی ست از قیس - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی صلوٰۃ الصبح فہو فی ذمۃ اللہ - کسیکہ بگزارد نماز صبح را پس آنکس در عہد و امان و زینہار خداست - فلا یطلبنکم اللہ من ذمتہ بشیء پس باید کہ نہ طلبد و نپرسد خدا تعالے شما را از ذمۂ خود بچیزے یعنی باید کہ کارے نکنید کہ بدان عہد خدا بشکنید و خدا طلب کند و مواخذہ کند شما را بران یعنی مرنجانید گزارندہ نماز صبح را کہ شکست در عہد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون عہد خدا شکستید و خیانت در امانت او کردید البتہ عذاب میکند خدا شما را و نمیتوانید از عذاب وے تعالی گریخت - فانہ من یطلبہ من ذمتہ بشیء یدرکہ زیرا کہ بدرستیکہ شان این ست کہ ہر کہ طلب کند خدا او را بچیزے از ذمہ خود در می یابد او را و از وے تعالی جاے گریز نیست - ثم یکبہ علی وجہہ فی نار جہنم - پستر می اندازد خدا تعالی او را بر روی وے در آتش دوزخ - رواہ مسلم و فی بعض نسخ المصابیح القسری

در بعض نسخ مصابیح بلکہ در سائر نسخ وے عن جندب القشیری ست بضم قاف و فتح شین معجمہ و سکون یای تحتانیہ بدل القسری۔ بجای القسری بفتح قاف و سکون سین و این غلط است و توربشتی گفتہ کہ در ہیچ کتابے از کتب حدیث نیافتم کہ نسبت بقشیر کردہ باشند
وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول۔ اگر بدانند مردم ثوابی کہ در اذان گفتن و در یافتن صف اول است۔ ثم لم یجدوا الا ان یستہموا علیہ۔ پستر بر وند و نیابند مگر آنکہ قرعہ بینداز ند لاستہموا۔ ہر آئینہ قرعہ می انداز ند یعنی فضیلت ندا و صف اول بحدی ست کہ اگر نزاع کنند بر سر آن ندا و صف اول قرعہ بیندازند تا بنام کہ افتد جای آن دارد۔ ولو یعلمون ما فی التہجیر لاستبقوا الیہ۔ واگر بدانند فضیلتے کہ در نیم روز رفتن ست برای نماز پیشین ہر آئینہ پیشی میجو بند بسوی آن و این در غیر صورت گرمی ہوا خواہد بود چہ ابراد در ان مستحب و مرغوب ست و بعض گفتہ اند کہ مراد بتہجیر تبکیر ست و بتکبیر مبادرت گرفتن بہر چیز و زود رفتن بآن و استعمال تہجیر بمعنی تبکیر مخصوص لغت اہل حجاز ست و مقصود تبکیر بہر نماز ست و مخصوص بظہر نہ و برین تقدیر نیز مراد نماز ی خواہد بود کہ تاخیر از اول وقت دروی مستحب نیست و بعض تہجیر را مخصوص بجمعہ داشتہ اند و تحقیق این معنی در کتاب الجمعہ بیاید انشاء اللہ تعالی۔ ولو یعلمون ما فی العتمۃ والصبح لاتوہما ولو حبوا۔ واگر بدانند فضیلتے کہ در گزاردن نماز عشاء و صبح است ہر آئینہ بیایند آن را و ندہ بر ہر دو دست و سینہ یا بر مقعد چنانکہ کودک رود یعنی اگر قوت بر پا رفتن نداشتہ باشند می آیند باین طریق کہ ضعیفان روند متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ۔ وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیس صلوۃ اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء۔ نیست ہیچ نمازے گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن چہ این ہر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بروی ریا توانند گزارد۔ ولو یعلمون ما فیہما لاتوہما ولو حبوا۔ واگر بدانند ثوابی کہ درین دو نماز است و فضیلتے کہ در ان نہادہ اند ہر آئینہ می آیند این دو نماز را اگرچہ بطریق حبو باشد متفق علیہ۔ وعن عثمان رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی العشاء فی جماعۃ۔ کسیکہ بگزارد نماز عشاء را بجماعت۔ فکانما قام نصف اللیل۔ پس چنانستی کہ گویا نماز گزارد و تہجد کرد نیمہ شب۔ ومن صلی الصبح فی جماعۃ فکانما صلی اللیل کلہ۔ و کسیکہ گزارد نماز صبح را بجماعت پس گویا نماز گزارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشاء است کہ این در حکم نماز تمام شب ست و آن در حکم نماز نیمہ شب یا مراد آنست کہ بگزاردن نماز عشاء ثواب قیام نصف لیل یافتہ است و بنماز فجر کہ میگزارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع ثواب تمامہ شب حاصل میشود واللہ اعلم۔ رواہ مسلم وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یغلبنکم الاعراب۔ باید کہ غالب نیایند و چیرہ نشوند بادیہ نشینان۔ علی اسم صلوتکم المغرب۔ بر نام نماز شما کہ مغرب است قال۔ گفت آن حضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبۂ اعراب بر نام نماز مغرب۔ ویقول الاعراب ہی العشاء۔ میگویند اعراب کہ نماز مغرب عشاء است یعنی مغرب را عشاء نام می کنند کہ در عشی واقع است کہ بمعنی شبانگاہ است۔ وقال۔ و گفت لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء۔ باید کہ غالب نیایند اعراب بر نام نماز شما کہ عشاء است کہ آن را عتمہ میخوانند فانہا فی کتاب اللہ العشاء۔ زیرا کہ نماز عشاء در قرآن مجید نام کردہ شدہ است بعشاء آنجا کہ فرمود یا ایہا الذین آمنوا

لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم تا قول وے من بعد صلوة العشاء یعنی تکلم نکنید شما بر عادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامی که ایشان میخوانند و بخوانید بنامی که کتاب وسنت بدان ناطق است پس بظاہر اگرچہ نہی مر اعراب راست بغلبه ناکردن ولیکن در حقیقت مر مسلمانان راست نہی از موافقت ایشان تا غلبۂ ایشان لازم نیاید و ازینجا معلوم گردد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع گرداند و از تکلم بانچه زبان زد اہل جاہلیت وارباب بطالت است باید نگاہداشت و بعد از انکه نہی فرمود علت نہی بیان کرد اشارت فرمود بوجه تسمیه اعراب عشاء را العتمہ از برای تتمیم کلام وازالۂ خفا بقول خود - فانها تعتم - بضم تا وسکون عین وفتح تا ہی ودوم وکسر آن ومعنی بر تقدیر فتح تا آنست که زیرا که بدرستی نماز عشاء در تاریکی در آورده می شود بحلاب الابل - بدوشیدن شتران که اعراب شتران را بعد از پنہان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که وقت عشاست باین جهت عشاء را عتمه می گفتند که بمعنی سخت تاریکی ست وبر تقدیر کسر تا این معنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن شتران را واین نام مر این وقت را در زبان عرب مشہور بود وچون نوبت اسلام رسید و نماز درین وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشاء را صلوة العتمه میگفتند پس نہی کرده شد ازان و مکروه داشته شد بجهت تشبیه باہل جاہلیت وبجهت آن نیز که عتمه بمعنی تاریکی ست ونماز ہمه نور ست وانچه در بعض احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق آن پیش از نہی بود والله اعلم - رواه مسلم - **وعن علی رضی الله عنه - ان رسول الله** - روایت است از امیر المومنین علی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق گفت روز خندق که آن را غزوۂ احزاب خوانند ودر تردد جنگ وتیر اندازی چهار نماز فوت شد ودران میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت از برای اظهار زیادت فضل نماز عصر فرمود - حبسونا عن صلوة الوسطی - منع کردند و باز داشتند کافران ما را از نماز میانه وفاضل تر - صلوة العصر - که نماز عصر است - ملاء الله بیوتهم وقبورهم نارا - پر گرداند خدای تعالی خانه های ایشان را وگورهای ایشان را آتش واین دعاست بر ایشان بعقاب دنیا وآخرت پوشیده نماند که در روز احد چندین آزارها از کافران بوجود مبارک رسید ودعای بد نکرد واینجا کرد بسبب آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است وآنجا نخواست که بجهت نفس خود دعا کند متفق علیه - وازین حدیث معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است وقول اکثر علما از صحابه وتابعین وابوحنیفه واحمد وجز ایشان ہمین است پس در قرآن مجید نیز محمول برین خواهد بود دیگر مجال خلاف نماند وغالباً اختلافی که در صحابه وتابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در فصل آینده بیاید پیش از شنیدن حدیث در سیدن آن بود یا باجتهاد خود که در تاویل قرآن کرده بودند وبعد از صحت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است والله اعلم

الفصل الثانی عن ابن مسعود وسمرة بن جندب قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الوسطی صلوة العصر - گفتند این دو صحابی عظیم مشہور که گفت آن حضرت صلوة وسطی نام نماز عصر است - رواه الترمذی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی وگفته است هذا حدیث صحیح واین حدیث را حسن البصری از سمره روایت کرده واز بخاری نقل کرده که وے گفته است حدیث حسن از سمره صحیح است وحسن از سمره سماع دارد - **وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله**

وسلم فی قولہ تعالیٰ۔ ابو ہریرہ از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالے۔ ان قرآن الفجر کان مشہودا۔ بدرستیکہ قرآن فجر کہ مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از وے بقرآن باعتبار بودن قرأت است از ارکان نماز چنانکہ تعبیر میکنند از نماز برکوع و سجود مشہود است واگر از قرآن فجر قرأت او را نیز مراد دارند چنانکہ بعض کردہ اند و امام فخر رازی آنرا ترجیح نمودہ است نیز درست است و از انجا فضل نماز فجر لازم می آید۔ قال۔ فرمود آنحضرت در معنی مشہود بودن نماز فجر کہ۔ تشہدہ ملائکۃ اللیل وملائکۃ النہار۔ حاضر میشوند دران وقت فرشتگان شب کہ صعود میکنند بآسمان و می برند اعمال شب او فرشتگان روز کہ نزول می نمایند بزمین و فرود می آیند برائے ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راہ و اینمعنی در نماز عصر نیز موجود است ولیکن منافات ندارد بآنکہ در تفسیر این کریمہ اینمعنی آمدہ و اگر در حق نماز عصر نیز ورود یافتہ بودی تفسیر آن نیز ہمین بودے۔ رواہ الترمذی

الفصل الثالث۔ عن زید بن ثابت وعائشۃ رضی اللہ عنہما۔ قالا الصلوٰۃ الوسطے اصلوٰۃ الظہر۔ گفت زید بن ثابت و عائشہ کہ مراد بصلوٰۃ الوسطے نماز ظہر است۔ رواہ مالک عن زید۔ روایت کردہ است این قول را امام مالک در موطا از زید بن ثابت۔ والترمذی عنہما تعلیقاً۔ روایت کردہ است آن را ترمذی از زید و عائشہ بطریق تعلیق کہ بمعنی حذف اسناد است از اول حدیث بعض یا کل یعنی ترمذی آن را بی اسناد روایت کردہ است و گفتہ است در جامع خود وقال زید بن ثابت وعائشۃ صلوٰۃ الوسطی صلوٰۃ الظہر و این قول دو صحابی ست و موقوف ست برایشان کہ آنرا رفع بہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نکردہ اند۔ وعن زید بن ثابت قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلے الظہر بالہاجرۃ گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بر آن کہ صلوٰۃ الوسطے نماز ظہر است بود آنحضرت میگزارد نماز پیشین را در نیمروز۔ ولم یکن یصلی صلوٰۃ اشد علی اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منہا۔ و نبود ہیچ نماز سخت تر بر اصحاب از این نماز۔ فنزلت حافظوا علی الصلوات والصلوٰۃ الوسطے۔ نگاہبانی کنید بر ہمہ نمازہا خصوصاً نمازی کہ فاضل تر است و میانہ است و این دلالت میکند کہ صلوٰۃ وسطی نمازی ست مخصوص بزیادت فضیلت کہ بوی بخصوص امر کردہ اند و این دو صفت در نماز ظہر موجود است اما فضیلت بجہت آنکہ گفتہ است کہ ہیچ نمازی سخت تر از ان نبود و ہر عملی کہ سخت تر فاضل تر چنانکہ وارد شدہ است کہ افضل العبادات احمزہا ای اشدہا و اما میانہ بودن وی برای اثبات آن میگوید کہ۔ وقال۔ و گفت زید بن ثابت۔ ان قبلہا صلوٰتین۔ بدرستیکہ پیش از نماز ظہر دو نماز است یکی نہاری و دیگری لیلی کہ فجر و عشا باشد۔ وبعدہا صلوٰتین۔ و پس از وی نیز دو نماز است ہمین صفت کہ عصر و مغرب است و نیز در میانہ روز است پس باید کہ مراد بصلوٰۃ وسطے نماز ظہر باشد و این دلیل ست کہ زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفتہ و ازینجا ظاہر میشود کہ این قول باجتہاد است چنانکہ گفتیم فافہم۔ رواہ احمد وابو داؤد۔ وعن مالک بلغہ ان علی ابن ابی طالب وعبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما۔ کانا یقولان الصلوٰۃ الوسطی اصلوٰۃ الصبح۔ روایت است از امام مالک کہ رسیدہ است او را کہ علیؓ و ابن عباسؓ میگفتند کہ صلوٰۃ وسطی نماز صبح است زیرا کہ وی مشہود است و واقع است میان دو نماز روز و دو نماز شب و حد مشترک

است میان آنها۔ رواه فی الموطا ورواه الترمذی عن ابن عباس وابن عمر تعلیقا۔ و مذهب امام مالک و امام شافعی نیز همین است
و نووی گفته که احادیث صحیحه وارد شده است در آنکه صلوة وسطی نماز عصر است و ماوردی که از ائمه شافعیه است گفته شافعی
تصریح کرده است که آن نماز صبح است ولیکن چون احادیث بصحت رسیده است که نماز عصر است مذهب شافعی همین خواهد
بود بحکم وصیتی که وی کرده است که اگر حدیث صحیح بیابید که من برخلاف آن حکم کرده باشم بدانید که مذهب من همان است
که بدان حدیث وارد شده و بزنید مذهب مرا بر دیوار رضی الله عنه **وعن سلمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول** سلمان فارسی گفت که شنیدم آن حضرت را که می گفت ۔ **من غدا الی الصلوة الصبح غدا برایة الایمان** ۔ کسیکه برود
بسوی نماز بامداد میرود برایت ایمان بجنگ شیطان و لشکر او چنانکه غازیان با علمها بروند۔ **ومن غدا الی السوق
غدا برایة ابلیس** ۔ وکسیکه بامداد برود بجانب بازار میرود برایت ابلیس و مراد آن ست که نماز ناگزارده برود و از انجا
بیاورده برود و اگر بعد از آن برود و بقصد کسب رزق حلال وکفایت معیشت عیال نه این چنین خواهد بود ۔ رواه ابن ماجه

باب الاذان

اذان در لغت بمعنی دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آوردن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص و
مشهور آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبدالله بن زید انصاری ست و دیدن عمر بن الخطاب نیز بعد از وی چنانکه در
حدیث بیاید و بعض گفته اند که ابوبکر صدیق نیز دید و امام غزالی گفته که ده صحابی اند که اذان بخواب دیدند و بعض بعد چهارده
تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب دیدن صحابه وحی نیز آمد و بعض گویند باجتهاد از آنحضرت ثابت شده و در روایتے از
امیرالمؤمنین علی آمده که چون آنحضرت بمعراج رفت تا بسدره و عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از آنجا بر آمد آنحضرت از
جبرئیل پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت سوگند بخدای که ترا بحق فرستاده نزدیک ترین خلق بدرگاه عزت منم و ندیدم این فرشته
را از آن باز که پیدا کرده شده ام مگر درین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر از پس پرده آواز آمد راست گفت بنده
من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را و تحقیق آن ست که آن حضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید
اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گوید و آن حضرت در مکه بے اذان نماز میگزارد تا بمدینه آمد و درین باب
با اصحاب مشورت کرد و بعضے از اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود بر زمین سنت اذان باشد والله اعلم

الفصل الاول عن انس رضی الله عنه قال ذکروا النار والناقوس ۔ گفت انس یاد کردند بعض صحابه
رضی الله عنهم آتش و ناقوس را ۔ **فذکروا الیهود والنصارے** ۔ پس یاد کردند بعض دیگر از اصحاب یهود و نصاری را این حدیث
مختصر است از حدیث دراز از اول و قصه آنست که در فصل ثالث بیاید از ابن عمر که مسلمانان چون بمدینه قدوم آوردند
خواستند که وقتی معین گردانند برای نماز که در آن وقت همه خبردار شده حاضر آیند پس بعض گفتند آتشے باید افروخت در جایے
بلند تا چون آن را ببینند همه فراهم آیند یا ناقوسے باید زد تا چون آواز آن را بشنوند حاضر شوند پس گفتند که آتش افروختن برای

اعلام وقت نماز عادت یهود است و ناقوس زدن رسم نصاری است و تشبیه به آنها خوب نباشد و ناقوس را تفسیر کرده اند بچوب بزرگ دراز که زده شود بچوب خرد کوتاه و برنند آن را ترسایان در وقت نماز و در بعض روایات بوق واقع شده نسبت به یهود و در بعض قرن و بوق و قرن معروف اند دمیده می شود در آن و در بعض شروح هدایه ناقوس برای نصاری و بوق برای یهود و نار برای مجوس واقع شده لیکن اینجا خدشه میشود که مجوس را نماز نمی باشد مگر مراد آن باشد که آتش افروختن در باب آتش پرستان است از تجاوب آن خوش نباشد و تورپشتی گفته که مشهور از یهود نفخ قرن است و شاید که بعضی از ایشان آتش افروزند و بعض قرن در دمند و بالجمله قرار بر اذان و اقامت افتاد - فامر بلال ان یشفع الاذان پس امر کرده شد بلال را که جفت کند اذان یعنی دوگان دوگان گوید الفاظ آنرا - وان یوتر الاقامة - و امر کرده شد که طاق گرداند اقامت را یعنی یگان یگان گوید کلمات آنرا و مذهب امام مالک و شافعی و بعض علما این است که کلمات اذان را دو دو بار گویند و اقامت را یک یک بار و در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو دو بار است و احادیث نیز درین وارد است و گویند که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دوگان دوگان بود و بعضی از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از برآمدن اقامت را یگان یگان ساختند و در شرح تحقیق این مقام تفصیل کرده شده است آنجا باید نگریست - قال اسمعیل - گفته است اسماعیل بن ابراهیم که از راویان این حدیث است در صحیح بخاری و مسلم است - فذکرته لایوب - پس بعد از آنکه شنیدم این حدیث را ذکر کردم آنرا مر ایوب را که وی نیز این حدیث را از روا دارد فقال - پس گفت ایوب همه الفاظ اقامت یک یک بار باید گفت - الا الاقامة - مگر لفظ قد قامت الصلوة که دو بار باید گفت متفق علیه و این حدیث را بخاری نیز تنها روایت کرده است و در روی این استثنا مذکور نیست و امام مالک اخذ بدان کرده در نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند - وعن ابی محذورة صحابی است نام او سمره و بعض گفته اند اوس و بعض سلمان و بعض سلمه و قول اول صحیح تر است مؤذن آن حضرت است در مکه راوی ترجیع در اذان است - قال القی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم التاذین هو بنفسه - گفت ابومحذوره القا کرد بر من و تلقین نمود مرا آنحضرت اذان گفتن را وی بذات شریف خود - فقال قل - پس فرمود بگو الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر - چهار بار و در روایتی دو بار نیز آمده و در مذهب امام مالک دو بار است - اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله ثم تعود - فرمود پستر باز میگردی بذکر شهادتین - فتقول - پس میگوئی بار دیگر - اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله - و این را ترجیع میگویند و این سنت است در اذان نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت است و ظاهر مذهب وی عدم ترجیع است چنانکه مذهب ما است و در ترجیع دو دو بار شهادتین را به آواز پست میگویند باز برمیگردند و به آواز بلند میگویند و تمسک ایشان این حدیث است و علمای حنفیه میگویند که این تکرار از برای تعلیم ابی محذوره بوده است نه برای تشریع و وی بار اول پست گفت و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و بلند بگو و حدیثی دیگر از ابی محذوره آمده است که در آن ترجیع نیست و در حدیث عبدالله بن زید که اصل در باب اذان است نیز ترجیع نیست و در اذان بلال که رئیس و قدوه مؤذنان است نیز ترجیع نیامده

دو بار اذان ابن ام مکتوم که وی نیز در مسجد شریف اذان میگفت و سعد قرظه که موذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشده و اذان ابی محذوره از قصه است که اذان ظاهر میگردد که تعلیم تکرار شهادتین مراد در انه برای تشریع بود و در شرح آن را نقل کرده ایم - حی علی الصلوۃ حی علی الصلوۃ روی آرید و شتابی کنید بنماز - حی علی الفلاح حی علی الفلاح - شتابی کنید بخیر یکه سبب نجات و پیروزیست - الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه مسلم

الفصل الثانی - عن ابن عمر رضی الله عنهما - قال کان الاذان علی عهد رسول الله - گفت ابن عمر بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین - دو دو بار - والاقامة مرة مرة - و بود کلمات اقامت یک یک بار - غیر انه کان یقول - جز آنکه بود موذن که می گفت - قد قامت الصلوۃ قد قامت الصلوۃ - مکرر دو بار رواه ابو داؤد والنسائی والدارمی - وعن ابی محذورة ان النبی صلی الله علیه وسلم علمه الاذان تسع عشرة کلمة - روایت است از ابی محذوره که آن حضرت تعلیم کرد او را اذان نوزده کلمه این بر قاعده ترجیع است - والاقامة سبع عشرة کلمة - و تعلیم کرد او را اقامت هفده کلمه این صریح است در آنکه اقامت دو دو بار است که از نوزده چهار کلمه ترجیع رفت و دو قد قامت الصلوۃ زیاده شد و حجت امام ابی حنیفه این حدیث است و حدیث اول اگر صحیح است منسوخ است باین والله اعلم - رواه احمد والترمذی و ابو داؤد والنسائی والدارمی و ابن ماجه - وعنه قال قلت - هم از ابی محذوره روایت است که گفت گفتم - یا رسول الله علمنی سنة الاذان - بیاموز مرا طریق گفتن اذان - قال فمسح مقدم راسه - گفت ابو محذوره پس مسح کرد آن حضرت پیش سر مبارک خود را گویا که این اشارت است بآنکه تعلیم اذان امری شریف است که اگر جسم بودی سزاوار بودی که بر سر نهاده شدی چنانکه کسے از کسی چیزے میخواهد پس میگوید بالراس والعین اینچنین است در شرح شیخ ابن حجر - قال تقول - گفت آن حضرت برای تعلیم اذان بابی محذوره میگوئی - الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر ترفع بها صوتک - بر میداری باین کلمات آواز خود را یعنی اینجا چنین نیست که اول دو بار پست میگوئی و بار دو دیگر را بلند میگوئی چنانکه در شهادتین بلکه همه را بآواز بلند میگوئی چنانکه در اذان مستحب است - ثم تقول - پس میگوئی - اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله اشهد ان محمداً رسول الله تخفض بها صوتک - پست میکنی باین کلمات آواز خود را - ثم ترفع صوتک بالشهادة - پس بلند میکنی آواز خود را بکلمات شهادت و میگوئی - اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله اشهد ان محمداً رسول الله حی علی الصلوۃ حی علی الصلوۃ حی علی الفلاح حی علی الفلاح فان کان صلوۃ الصبح قلت - پس اگر باشد نمازے که برای او اذان میگوئی نماز صبح میگوئی - الصلوۃ خیر من النوم الصلوۃ خیر من النوم الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه ابو داؤد - وعن بلال رضی الله عنه - قال قال لی رسول الله - گفت بلال گفت مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم لا تثوبن فی شیء من الصلوۃ الا فی صلوۃ الفجر - تثویب مکن در هیچ نمازے مگر در نماز فجر تثویب در لغت رجوع کردن و بازگشتن و مراد اینجا اعلام بعد از اعلام است که یکبار باذان اعلام کردند بار دیگر باز اعلام میکنند و تثویب چند قسم است الصلوۃ خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر و آنچه در زمان نبوت بود سنت

همین است و بعد از ان علمای کوفه حی علی الفلاح حی علی الفلاح احداثها کردند درمیان اذان و اقامت و بعد از ایشان هر قومی چیزے متعارف ساختند اما مخصوص بنماز فجر که وقت خواب و محل کسل است بعد از ان متاخرین در جمیع نماز ها مستحسن ساختند و مستحسن داشتند و این احداثات بعد از احداثها است و بدعت است و از امیر المومنین علیؓ انکار آن منقول است و آورده اند که ابن عمر بمسجدے در آمد و مؤذن را شنید که در جز نماز فجر تثویب کرد پس از مسجد بر آمد و گفت بیرون روید از پیش این مرد که مبتدع است۔ رواه الترمذی و ابن ماجة وقال الترمذی ابو اسرائیل الراوی لیس هو بذاک القوی عند اهل الحدیث۔ این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که ابو اسرائیل که راوی این حدیث است نیست وی آن چنان قوی نزد محدثان۔ **وعن جابر** ان رسول الله۔ روایت است از جابر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لبلال۔ گفت مر بلال را۔ اذا اذنت فترسل۔ چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو هشته گو و شتابے مکن۔ واذا اقمت فاحدر۔ و چون اقامت گوئی شتابی کن و تیز گو۔ واجعل بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکله و بگردان میان اذان و اقامت خود مقدار انچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود۔ والشارب من شربه۔ و فارغ گردد آب نوشنده از نوشیدن خود۔ والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته۔ و فارغ گردد آنکه محتاج است ببول و غائط چون در آید در آبخانه براے تقضای حاجت خود۔ ولا تقوموا حتی ترونی۔ و بر نخیزید برای نماز بجهة تکبیر بر آوردن تا آنکه ببینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه و در فقه مذکور است که تا چون حی علی الصلوٰۃ گوید باید برخاست شاید که آن حضرت نیز درین وقت بیرون می آمدند۔ رواه الترمذی وقال لا نعرفه الا من حدیث عبد المنعم۔ گفت ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم که از مجهولان و ضعیفان است۔ واسناده مجهول و اسناد این حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را شواهد است و طرق آن همه ضعیف اند و بعض گفته اند که این را حدی معین نیست جز تمکن دخول وقت و اجتماع مصلیین و هیچکس از علما اختلاف نکرده در تطوع میان اذان و اقامت چنانکه بیاید۔ **وعن زیاد بن الحارث الصدائی**۔ بضم صاد مهمله منسوب بصداء قبیله است از یمن صحابی ست بیعت کرد آن حضرت را و اذان گفت پیش وے معدود است در بصریین۔ قال امرنی رسول الله۔ گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اذن۔ که اذان گو۔ فی صلوٰۃ الفجر۔ این امر باذان در نماز بامداد بود۔ فاذنت پس اذان گفتم فاراد بلال ان یقیم۔ پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت گوید۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اخا صداء قد اذن۔ بدرستیکه برادر صداء یعنی زیاد بن الحارث الصدائی تحقیق اذان گفته است و هر که از قبیله میباشد او را برادر آن قبیله میخوانند۔ ومن اذن فهو یقیم۔ و هر کسیکه اذان می گوید پس همان کس اقامت میگوید رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة

الفصل الثالث

عن ابن عمر رضی الله عنهما۔ قال کان المسلمون حین قدموا المدینة۔ گفت ابن عمر

بودند مسلمانان در وقتی کہ آمدند از مکہ بمدینہ یجتمعون۔ فراہم می آمدند فیتحینون للصلوٰۃ۔ پس اندازہ میکردند و مطلبیدند
وقتی را کہ بیایند در وے برای نماز۔ ولیس ینادی بہا احد۔ و نبود کہ آواز میداد و میخواند بنماز ہیچ یکی فتکلموا یوما فی
ذالک۔ پس سخن کردند و مشاورت نمودند روزے دران باب۔ فقال بعضہم اتخذوا مثل ناقوس النصاری۔ پس گفتند بعض مسلمانان
بگیرید ناقوسی مانند ناقوس ترسایان کہ برائے وقت نماز میزدند۔ وقال بعضہم قرنا مثل قرن الیہود۔ و بعض گفتند بگیرید
شاخی مانند شاخ یہود کہ میدمیدند آن را۔ فقال عمر۔ پس گفت عمر رضی اللہ عنہ۔ اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوٰۃ
آیا می گیرید ناقوس و قرن را و بر نمی انگیزید مردے را کہ آواز بکند و بخواند بنماز۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔
صلی اللہ علیہ وسلم یا بلال قم فناد بالصلوٰۃ۔ ای بلال برخیز و نداکن بنماز ظاہر آنست کہ مراد اینجا مجرد فریاد کردن و خبر کردن
است بہر آمدن وقت نہ اذان شرعی بطریق خاص و باین وجہ حاصل میشود توفیق میان احادیث پس گویا در ابتدا مجرد
ندا بود و پس از ان دیدن خواب پیشتر تشریع اذان بوحی یا باجتہاد و در بعض احادیث آمدہ است کہ بلال ندا میکرد بنماز بلفظ
الصلوٰۃ جامعۃ متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ بن زید بن عبد ربہ قال۔ روایت است از عبد اللہ بن زید انصاری خزرجی
کہ از مشاہیر صحابہ است و او را صاحب اذان گویند رض۔ لما امر رسول اللہ۔ چون امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
بالناقوس یعمل۔ بناقوس کہ ساختہ شود۔ لیضرب بہ للناس لجمع الصلوٰۃ۔ تا زدہ شود او را برائے مردم برای جمع آمدن
برای نماز از اینجا معلوم میشود کہ با وجود اختلاف صحابہ در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بدان واقع شد کہ ساختہ
شود و شاید کہ امر بطریق تخییر باشد واللہ اعلم۔ طاف بی وانا نائم رجل۔ در خیال درآمد مرا در حالانکہ من در خوابم مردی
یعنی دیدم مردی را در خواب کہ یحمل ناقوسا فی یدہ۔ بر میدارد ناقوسی را در دست خود۔ فقلت یا عبد اللہ اتبیع الناقوس
پس گفتم ای بندۂ خدا آیا میفروشی این ناقوس را۔ فقال وما تصنع بہ۔ گفت آن مرد چہ میکنی آن را۔ فقلت ندعو بہ الی
الصلوٰۃ گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ افلا ادلک علی ما ہو خیر من ذالک۔ آیا
میخواہی ناقوس را پس راہ نمایم و تعلیم نکنم ترا بر چیزے کہ آن بہتر است از ان۔ فقلت لہ بلی۔ پس گفتم من مر آن مرد را بلی
راہ بنما بچیزی کہ بہتر است از ان۔ قال۔ گفت عبد اللہ بن زید۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ تقول۔ میگوئی۔ اللہ اکبر الی
آخرہ۔ تا آخر اذان بر کیفیت سابق۔ وکذا الاقامۃ۔ و ہمچنین میگوئی اقامت را از اینجا ظاہر میشود کہ اقامت مثل اذان است
در عدد کلمات و شافعیہ گویند کہ معنی عبارت این است کہ ہمچنین تعلیم کرد اقامت را و تشبیہ در مجرد تعلیم است۔ فلما اصبحت اتیت
رسول اللہ۔ میگوید عبد اللہ بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرتہ بما رایت۔ پس خبر
دادم آنحضرت را بانچہ دیدم در خواب۔ فقال انہا لرؤیا حق۔ پس گفت آن حضرت بدرستیکہ این خواب کہ تو دیدی خواب
راست است انشاء اللہ تعالی۔ اگر خواستہ است خدای تعالی استعمال این کلمہ درین مقام از برای تبرک و اظہار رغبت
است نہ از برای شک و تردد و بعض گویند کہ معنے کلام اظہار ترقب و توقع است در نزول وحی بعد از خواب یا حصول الیقین باجتہاد

راستعمال

واستصواب وگویا در همین وقت وحی شد واجتهاد کرد پس فرمود عبد الله بن زید را فقم مع بلال۔ پس بایست با بلال
فالق علیه ما رأیت۔ پس القا کن بروی چیزی را که دیده در خواب۔ فلیؤذن به۔ پس باید که اذان بگوید بلال و اعلام
کند بآنچه دیده تو۔ فانه اندی صوتا منک۔ زیرا که بدرستی نرم‌تر و بلندتر و شیرین‌تر و بهتر ست آواز وی از تو۔
فقمت مع بلال۔ پس ایستادم با بلال۔ فجعلت القیه علیه۔ پس در ایستادم که القا میکنم آن کلمات را بروی۔ ویؤذن به
و اذان میگوید وی بدان۔ قال۔ گفت عبد الله بن زید فسمع بذلک۔ پس شنید این قصه را یا اذان بلال را۔ عمر بن
الخطاب وهو فی بیته۔ وحالانکه عمر در خانهٔ خود بود۔ فخرج یجر رداءه۔ پس بیرون آمد عمر در حالیکه میکشید ردای خود را۔ یقول
میگوید۔ یا رسول الله والذی بعثک بالحق۔ سوگند بخدائے که فرستاده است ترا براستی۔ لقد رأیت مثل ما اری۔ هر آئینه
بتحقیق دیدم من مانند آنچه نموده شده است عبد الله بن زید و در بعض روایات آمده است که عمر بن الخطاب شنید
آواز اذان را از فرشته در آسمان در بیداری و عبارت این حدیث که فرمود دیدم من آنچه نموده شده وی ایمای باین معنی دارد
والله اعلم۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فللّٰه الحمد۔ پس مر خدای راست سپاس و ستایش
بر توافق این دو رؤیت یا بر رؤیت تو که از پیش حق ملهم و ناطق بصدق و صوابی۔ رواه ابو داؤد والدارمی وابن ماجه
الا انه لم یذکر الاقامة۔ مگر آنست که ابن ماجه ذکر نکرد اقامت را که در روایت دیگران واقع شده۔ وقال الترمذی و
گفته است ترمذی۔ هذا حدیث صحیح لکنه لم یصرح قصة الناقوس۔ لیکن ترمذی ذکر نکرده است قصهٔ ناقوس را و لفظ حدیث نزدوے
این ست که گفت عبد الله بن زید که چون صبح کردیم آمدیم ما نزد آن حضرت پس خبر دادیم مر آن حضرت را بخواب پس فرمود که این
خواب حق است پس گفت برخیز با بلال که هست وے از تو نرم آوازتر و القا کن بروے آنچه گفته شده است مر ترا و باید که ندا
کند بلال بآن پس چون شنید عمر بن الخطاب ندائے بلال را بیرون آمد بسوے رسول خدا صلعم و حالانکه میکشید وی ازار خود
را و میگوید یا رسول الله سوگند بخدائے که فرستاده است ترا براستی هر آئینه دیدم من مانند آنچه وی میگفت پس گفت رسول
خدا۔ فللّٰه الحمد فذلک اثبت۔ **وعن ابی بکرة** قال خرجت مع النبی۔ گفت ابی بکره ثقفی که نام وی نفیع بن الحارث است بیرون
آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لصلوٰة الصبح۔ وقت نماز صبح۔ فکان لا یمر برجل الا ناداه بالصلوٰة۔ پس بود آنحضرت
که نمیگذشت بهیچ مردے از ان مردان که در خواب بودند مگر آنکه ندا میکرد او را بنماز۔ او حرکه برجله۔ یا میجنبانید او را بپائے
مبارک خود و ازینجا معلوم میشود که بیدار کردن کسے را برای نماز جائز است خواه بخواندن یا بجنبانیدن۔ رواه ابو داؤد۔ **وعن**
مالک بلغه۔ روایت ست از مالک که رسیده است او را۔ ان المؤذن جاء عمر یؤذنه لصلوٰة الصبح۔ که مؤذن آمد عمر را رضی الله
عنه که اعلام کند او را از برای نماز بامداد بعد از ان که اذان گفته بود۔ فوجده نائما۔ پس یافت مؤذن عمر را در خواب۔ فقال
پس گفت مؤذن۔ الصلوٰة خیر من النوم فامره عمر ان یجعلها فی نداء الصبح۔ پس امر کرد مؤذن را عمر که بگرداند این کلمه را در اذان صبح
از حدیث ابی محذوره سابقاً معلوم شد که آن حضرت بلال را امر کرد که در اذان بامداد این کلمه را بگوید و در بعض روایات که

آمدہ است کہ بلال نزد آن حضرت آمد و گفت الصلوٰۃ خیر من النوم آن حضرت خوش کرد و فرمود این را در اذان میگفتہ باشی و ماناکہ این سنت در مدینہ بعد از آن حضرت متروک شدہ بود و در عہد امیر المومنین عمر باین تقریب روشن و تازہ شد واللہ اعلم۔ رواہ فی الموطا۔ **وعن عبد الرحمن** بن سعد بن عمار بن سعد موذن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت عبد الرحمن حدثنی ابی۔ حدیث کرد مرا پدر من کہ سعد بن عمار است۔ عن ابیہ۔ از پدر خود کہ عمار بن سعد ست۔ عن جدہ۔ و پدر پدر من از جد پدر من کہ سعد قرظہ است بفتح قاف و را و زاے معجمہ کہ موذن آن حضرت بود در مسجد قبا بدانکہ سعد کہ موذن آنحضرت است صحابی است و عمار بن سعد پسر وے تابعی مقبول است از طبقہ ثالثہ و پسر وے عبد الرحمن مستور ست از طبقہ سادسہ روایت می کند و ہر یکے روایت می کند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت می کند از پدر خود کہ سعد بن عمار ست و وی از پدر خود کہ سعد صحابی ست و جد پدر پدر جد ست و ضمیر ابیہ و جدہ ہر دو راجع بابی است فافہم۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر بلالا ان یجعل اصبعیہ فی اذنیہ۔ آن حضرت فرمود بلال را کہ بگرداند ہر دو انگشت خود را در ہر دو گوش خود۔ وقال انہ ارفع لصوتک۔ و گفت آنحضرت کہ گردانیدن انگشتان را در گوش بلند گرداندہ تر ست مر آواز ترا۔ رواہ ابن ماجہ

باب فضل الاذان واجابۃ المؤذن

فضل اذان در حد ذات خود بسیار است چنانکہ در احادیث بیاید سخن دران ست کہ اذان گفتن فاضل تر است یا امامت کردن و مختار آن ست کہ اگر بداند کہ حقوق امامت تمام بجا می تواند آورد امامت افضل والا اذان و سخن کردہ اند دران کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بنفس نفیس خود اذان گفتہ است یا نہ در حدیث آمدہ است کہ آنحضرت در سفرے بود و قوم ہمہ سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و ہم بر مراکب نماز کردند و بعض این را تاویل کنند کہ مراد امر باذان است و این روش در زبان عرب بسیار است کہ ہر کہ امر بچیزی کند گویند وے کرد چنانکہ گویند بادشاہ قلعہ بنا کرد و خلعت پوشانید و حقیقت آن ست کہ امر بدان کردہ است و در روایت دارقطنی تصریح نیز آمدہ است کہ امر کرد باذان واللہ اعلم و در ہدایہ از ابی یوسف آوردہ است کہ گفت دیدم امام ابو حنیفہ را کہ اذان و اقامت مغرب گفت و نشست درمیان و مختار و ظاہر از کلام سغناقی آنست کہ امامت نیز خود کرد فتدبر و اجابت موذن واجب ست کہ اگر چند کس اذان گویند حرمت مر اول راست و اگر از جوانب اذان بشنود واجب ست اجابت موذن مسجد خود را و اگر در مسجد باشد اجابت لازم نبود از جہت حصول اجابت فعلی و در قاری قرآن دو قول است مختار عدم اجابت است۔

الفصل الاول عن معاویۃ قال سمعت رسول اللہ۔ گفت معاویہ شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت۔ المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیمۃ۔ مؤذنان دراز گردن تر اند از دیگران روز قیامت کنایت است از بزرگی و گردن فرازی ایشان دران روز یا از ترقب و انتظار اذن در در آمدن بہشت و امتداد دیدہ بالای سید ایشان و فضل و کرامت حق چہ ہر کہ منتظر و امید دار چیزی باشد نگران او گردد و گردن بجانب وی دراز کند یا کنایت است

از قرب و دنو از درگاه عزت و بعض اعناقا روایت کرده اند بکسر همزه بمعنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی به بهشت -
رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نودی للصلوٰة ادبر الشیطان - وقتیکه آواز کرده
می شود برای نماز و خوانده می شود بسوی آن یعنی اذان گفته می شود پشت میدهد شیطان و میگریزد - له ضراط - درحالیکه
شیطان تیز میزند - حتی لا یسمع التاذین - تا نشنود اذان را بعض گویند که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی است متغذی
اگر تیزی بزند عجب نباشد پس تیز میراند و میگریزد چنانکه خر بگریزد و بعض گویند که تشبیه داده شد غافل کردن شیطان خود را از
شنیدن اذان باآوازی که پر میکند گوش را و باز میدارد از شنیدن جز آن و از آن تعبیر بضراط کرد برای تقبیح و تشنیع آن و در روایت
مسلم له حصاص واقع شد بضم حای مهمله و اهمال صادین بمعنی سخت دویدن - فاذا قضی النداء اقبل پس چون تمام کرده شد
اذان پیش می آید شیطان - حتی اذا ثوب بالصلوٰة ادبر - تا آن وقتیکه اقامت گفته شد برای نماز پشت میدهد و میگریزد -
حتی اذا قضی التثویب اقبل - تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید - حتی یخطر بین المرء ونفسه تا آنکه حائل میگردد و در
می آید میان مرد و نفس وی و در وسوسه می اندازد او را - یقول اذکر کذا اذکر کذا - میگوید یاد کن چنان را یاد کن چنان را - لما
لم یکن یذکر - یاد میدهد چیزها را که نبود که یاد داشت آن - حتی یظل الرجل لا یدری کم صلی - تا آنکه میگردد مرد چنانکه در نمی
یابد که چند رکعت گزارده است متفق علیه - اگر گویند که چه سبب است که شیطان از اذان بگریزد و از تلاوت قرآن و نماز
نگریزد جوابش آنکه حق تعالی در کلمات اذان هیبتی و عظمتی نهاده که او را در خوف و رعب می اندازد و نیز گفته اند که سر درین
آنست که اگرچه وی مقدمهٔ نماز است اما از عجب و ریا عاری است و نماز بجهت کمال فضیلت که دارد آدمی را در ریا و عجب
می اندازد و از ان رخنهٔ وسوسهٔ شیطان راه می یابد و قرآن نیز همچنین است بالجمله در اذان این خاصیت نهاده اند
والله اعلم - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یسمع مدی صوت المؤذن جن و
لا انس - نمی شنود غایت آواز مؤذن را نه جن و نه انس - ولا شیء - و نه هیچ چیز از حیوانات و نباتات و جمادات - الا شهد له
یوم القیمة - مگر آنکه گواهی میدهد برای او روز قیامت بایمان و فضل و کرامت و مدی بفتح میم و دال غایت چیزی و
نهایت آن و تخصیص بذکر غایت بجهت آن کرد که چون گواهی بدهد که هر که آواز پست شنود چه در نهایت آواز پست
میباشد پس آنکه نزدیک آواز بلند بشنود بطریق اولی گواهی خواهد داد - رواه البخاری - وعن عبد الله بن عمرو بن
العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم المؤذن - چون بشنوید مؤذن را که اذان میگوید - فقولوا مثل
ما یقول - پس بگوئید مانند آنچه وی می گوید - ثم صلوا علی - پستر درود بفرستید بر من - فانه من صلی علی صلوٰة صلی الله
علیه بها عشرا - از برای آنکه بدرستی هر که درود بفرستد بر من یک بار درود بفرستد خدای تعالی بر وی ده بار
و این جزای درود فرستادن بر من همیشه است پس درین وقت نیز بفرستید که وقت مبارک است و دعا در
وی مستجاب است - ثم سلوا الله لی الوسیلة - پستر سوال کنید خدا را و بخواهید از برای من وسیله را - فانها منزلة

فی الجنۃ۔ زیراکہ وسیلہ درجہ است در بہشت کہ۔ لاتنبغی الا لعبد من عباد اللہ۔ نمی سزد و نمی رسد آن منزلت مگر برائے یک بندہ از بندگان خدا۔ وارجوان اکون انا ہو۔ و امید میدارم کہ باشم من آن بندہ فمن سال لی الوسیلۃ پس ہر کہ بخواہد وسوال کند از خدا برای من وسیلہ را۔ حلت علیہ الشفاعۃ۔ فرود آید بروے و واجب گردد برای وی شفاعت۔ رواہ مسلم۔ وسیلہ در لغت سبب و دستاویز توسل نزدیکی جستن بچیزے وسیلہ کرد بخدا و توسل کرد بسوی خدا یعنی تقرب جست بسوی او عمل و مراد بوسیلہ کہ بسوال آن برائے پیغمبر امر واقع شدہ قرب درگاہ عزت و علو درجہ نزد او ست در آنحضرت جل جلالہ و عظم شانہ کہ سبب شفاعت آن حضرت گردد مر خلق را عموما و خصوصا و حصول منزلت و مرتبت در بہشت نیز اثر و نتیجہ آن قرب و درجہ است و باین جہت تفسیران بمنزلتی کہ در جنۃ ست واقع شدہ و ارجو تواضع و تادب است مر حضرت الہیہ او بحقیقت کنایت است از جزم و یقین بحصول آن چہ رجای حبیب در حضرت مجیب ہرگز خیبت نہ پذیرد۔ وعن عمر رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال المؤذن۔ وقتی کہ بگوید موذن۔ اللہ اکبر اللہ اکبر فقال احدکم پس بگوید یکی از شما۔ اللہ اکبر اللہ اکبر ثم قال۔ پس بگوید موذن۔ اشہد ان لا الہ الا اللہ قال۔ بگوید یکی از شما۔ اشہد ان لا الہ الا اللہ ثم قال۔ پس بگوید موذن۔ اشہد ان محمدا رسول اللہ قال۔ بگوید یکے از شما۔ اشہد ان محمدا رسول اللہ ثم قال حی علی الصلوۃ قال لا حول ولا قوۃ الا باللہ ثم قال حی علی الفلاح قال لا حول ولا قوۃ الا باللہ۔ در احادیث در اجابت حیعلتین ہمین کلمہ آمدہ و انچہ بعض مردم می گویند ما شاء اللہ کان و ما لم یشاء لم یکن آن را اصلی یافتہ نشدہ است و جمع میان حیعلہ و حوقلہ روایتی ست از حنابلہ۔ ثم قال اللہ اکبر اللہ اکبر قال اللہ اکبر اللہ اکبر ثم قال لا الہ الا اللہ قال لا الہ الا اللہ من قلبہ۔ بگوید مستمع اذان آن را از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص۔ دخل الجنۃ۔ در می آید بہشت را۔ رواہ مسلم۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یسمع النداء۔ کسیکہ بگوید ہنگام شنیدن اذان۔ اللہم رب ہذہ الدعوۃ التامۃ۔ و در روایت بیہقی آمدہ اللہم انی اسالک بحق ہذہ الدعوۃ التامۃ و مراد بدعوت تامۃ دعوت توحید ست کہ از منقصت شرک منزہ است و از تغییر و تبدیل محفوظ و تا روز نشور باقی ست و بحقیقت اتم اقوال لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ است کہ جامع تمامہ سعادات دنیا و آخرت است۔ والصلوۃ القائمۃ اشارت است بمضمون حی علی الصلوۃ و اگر از صلوۃ دعا مراد دارند از قائمۃ دائمۃ پس این بیان و تاکید دعوت تامہ می شود۔ آت محمدا الوسیلۃ والفضیلۃ۔ بدہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبہ و درجہ زیادہ بہمہ خلائق۔ وابعثہ مقاما محمودا۔ و برانگیز و ایستادہ کن محمد را صلی اللہ علیہ وسلم در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقامے کہ ستودہ شود صاحب وے بزبان ہمہ کس و رشک برند بروے تمامہ خلائق و آن مقام قرب و شفاعت است کہ تمامہ عالمیان حیران و سرگردان باشند و ہیچکس از انبیاء و رسل از ہیبت و دہشت دم نتوانند زد و سر بالا کرد پس آنحضرت در سرا پردۂ عزت در آید و این در بکشاید و در حدیث آمدہ است کہ پروردگار تعالی حمدے با آن حضرت تعلیم و تلقین کند کہ چنان

بانجمد حق تعالے را ابستاید در رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است کہ آن حضرت را بر عرش بنشانند وخلعت خاص از حلۂ خضرا بپوشانند و اذن دہند کہ ہرچہ خواہد بگوید و ہرچہ رضاے اوست بخواہد آن روز معلوم شود کہ مقام محمدے صلی اللہ علیہ وسلم چیست و صدر و سلطان آن مجلس و معرکہ کیست ے آن چشم و چراغ اہل بینش ÷ سلطان سریر آفرینش ے در مقامیکہ صدارت بہ بزرگان بخشند ÷ چشم دارم کہ بجاه از ہمہ افزون باشی ÷ الذی وعدتہ - آن مقام محمود کہ وعده کرده اورا بقول تو کہ در قرآن مجید فرموده عسیٰ ان یبعثک ربک مقاما محمودا) حلت لہ شفاعتی یوم القیمۃ - ہر کہ این دعا بعد از اذان بخواند فرود می آید شفاعت من مر او را روز قیامت و مستحق میگردد آن را اگرچہ ہمہ امت گناہگاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند ولیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و شفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود و بعضے از علما رحمہم اللہ امثال این بشارت را کنایت از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشتہ اند چہ شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد چنانکہ در حدیث من زار قبری وجبت لہ شفاعتی این نکتہ بیان کرده اند اللہم ارزقنا - رواه البخاری - وعن انس - رضی اللہ عنہ قال کان النبی - گفت انس بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یغیر اذا طلع الفجر - غارت میکرد و تاراج بر سر دشمنان میرفت بوقت بر آمدن صبح و غارت سخت دوا بندن اسپان برای قتل و نہب و عادت شریف آن بود کہ چون بر سر قومی بغارت میرفت در ہنگام نماز بامداد میرفت برای امتحان کفر و اسلام آنہا چنانکہ میگوید - وکان یستمع الاذان - و بود آنحضرت کہ گوش می نہاد اذان را - فان سمع اذانا امسک - پس اگر می شنید بانگ نماز را می ایستاد و غارت نمیکرد کہ مسلمانانند - والا اغار - و اگر نمی شنید غارت میکرد کہ کافرانند پس وجود و عدم اذان را علامت ایمان و کفر ایشان می ساخت و در روایت فقہیہ آمده است کہ اگر قومی اذان گفتن ترک دہند مستحق قتال میشوند کہ اگرچہ سنت است اما شعار اسلام است - فسمع رجلا یقول - پس شنید آن حضرت یکباری کہ بغارت رفتہ بود مردے را از ان قوم کہ میگوید - اللہ اکبر اللہ اکبر فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی الفطرة - بر فطرت اسلامی تو ای مرد پس گواہی داد بایمان وی - ثم قال - پس گفت آن مرد - اشہد ان لا الٰہ الا اللہ فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خرجت من النار - این تاکید است مر ایمان او را و معنی آن ست کہ بر آمدی از استحقاق آتش یا اگر گناہی کنی و بشومی آن در آتش در آئی آخر بیرون می آئی از ان فافہم - فنظروا الیہ - پس نگاه کردند بسوی آن مرد تا بدانند کہ کیست - فاذا ہو راعی معزی - پس ناگاه وی چرانندۀ بزہاست و معزی بکسر میم و سکون عین و زاے بمد و قصر و معز بفتحتین و فتح و سکون بر خلاف ضان - رواه مسلم - وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یسمع المؤذن - کسیکہ بگوید ہنگام شنیدن اذان - اشہد ان لا الٰہ الا اللہ وحده لا شریک لہ وان محمدا عبده ورسولہ رضیت باللہ ربا وبمحمد رسولا وبالاسلام دینا شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشتہ است - غفر لہ ذنبہ - آمرزیده شود مر او را گناه وی یعنے صغائر چنانچہ

مذہب ماست۔ رواہ مسلم۔ **وعن عبد اللہ** رض بن مغفل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بین کل اذانین
صلوۃ بین کل اذانین صلوۃ۔ درمیان ہر دو اذان نماز است۔ ثم قال فی الثالثۃ۔ بعد ازان فرمود در کرت سوم
لمن شاء۔ مر ہر کرا بخواہد یعنی لازم نیست کہ بگزارد اگر خواہد بگزارد و اگر خواہد نگزارد متفق علیہ بدانکہ مراد بدو اذان اینجا
اذان و اقامت است اقامت را نیز اذان گفت از جہت مشابہت و مجاورت چنانکہ قمرین میگویند شمس و قمر را و میخوانند
امام حسن و حسین را حسنین رض یا از جہت آنکہ اذان بمعنی اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکہ اذان اعلام است
بحضور وقت نماز و مراد آن ست کہ بعد از اذان نماز باید کرد کہ وقت شریف ست و دعا در وی مستجاب یا اشارت است
بنوافل پیش از فرض و استبعاد وے کہ درین حکم است در نماز مغرب است کہ بعد از اذان وے پیش از ادای فرض
نافلہ مکروہ است چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ و اصحاب اوست اما در حدیث بخاری از انس آمدہ است کہ گفت چون اذان
میداد موذن برای مغرب برمیخاستند قومے از صحابہ و میرفتند بجانب ستونہای مسجد و میگزاردند پیش از فرض دو رکعت
نماز تا آنکہ آنحضرت صلعم از خانہ بیرون می آمد و ایشان را در نماز میدید و منع نمیکرد و زیادت کرد مسلم کہ چون غریبی از بیرون
می آمد گمان می برد کہ نماز فرض گزاردہ شدہ است از بس کہ مردم را در نماز میدید و بعض مردم گمان بردند کہ این دو
رکعت راتبہ مغرب بود و نہ چنین است کہ این دو رکعت بود کہ بعد از اذان میگزاردند و آن حضرت مخیر گردانیدہ بود صحابہ
را در ان و امام ابو حنیفہ میگوید کہ این در اول بود کہ چون نہی کردہ شدہ بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بیان کردن
حضرت باین حدیث وقت جواز را بعد از اذان منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیار است در شرح آن را ذکر کردہ ایم

الفصل الثانی عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الامام ضامن۔ امام پذیرندہ و بر دارندہ
و بر خود گیرندہ است کار و بار نماز مقتدیان را پس بر میدارد قرائت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع دریابند
او را و نگاہ میدارد بر ایشان افعال صلوۃ و اعداد رکعات را۔ والموذن موتمن۔ و اذان گوینده امانت دار است در
محافظت اوقات در نماز و روزہ۔ اللہم ارشد الائمۃ۔ خداوندا راہ راست نما امامان را و توفیق دہ ایشان را بعلم و عمل
و صلاح حال۔ واغفر للموذنین۔ و بیامرز موذنان را در تقصیر و تفریطے کہ بوجود آید از ایشان درین حدیث تفضیل یکی از
امامت و اذان بر دیگری مقصود نیست بلکہ مقصود بیان حال ہر یک و دعا بخیر است مر ہر کدام را فافہم۔ رواہ احمد و ابوداؤد
والترمذی والشافعی وفی اخری لہ بلفظ المصابیح۔ و در روایت دیگر مر شافعی را بلفظے است کہ در مصابیح است کہ گفتہ
است الائمۃ ضمناء والموذنون امناء فارشد اللہ الائمۃ وغفر للموذنین۔ **وعن ابن عباس** رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اذن سبع سنین۔ کسیکہ اذان گوید ہفت سال۔ محتسبا۔ حسبۃ للہ و برای طلب اجر و ثواب
در رضای او۔ کتب لہ براءۃ من النار۔ نوشتہ شود برای وی بیزاری از آتش دوزخ۔ رواہ الترمذی و ابن ماجۃ۔ **وعن**
عقبۃ بن عامر۔ صحابی مشہور است والی مصر بود از جانب معاویہ بعد از برادر وی عقبۃ بن ابی سفیان بعد ازان عزل کرد

اورا وفات یافت در مصر سنة ثمان وخمسين - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يعجب ربك من راعي غنم تعجب دارد
پروردگار تو یعنی عظیم است نزد وی و راضی است ازان از چرانندۂ گوسفندان - في رأس شظية للجبل در سر بلندی از
کوه - يؤذن بالصلوٰة ويصلي - اذان میگوید برای نماز هرچند جماعت ندارد وی گزارد نماز را - فيقول الله ليس میگوید
خدای عزوجل بفرشتگان - انظروا الى عبدي هذا - نظر کنید بسوی بندۂ من که این مرد - يؤذن ويقيم الصلوٰة
اذان میگوید و برپا میدارد نماز را - يخاف مني - میترسد از من در ترک سنت و وجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است
قد غفرت لعبدي بتحقیق آمرزیدم این بندۂ خود را - وادخلته الجنة - و درآوردم او را در بهشت رواه ابوداؤد
والنسائي - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة على كثبان المسك يوم القيمة - سه کس بر تلهای
مشک اند روز قیامت - کثیب بمثلثه تل ریگ کثب گرد کردن - عبد ادى حق الله وحق مولاه - یکی بنده که بگزارد حق
خدا را وحق خداوند خود را در حقیقت آن نیز چون بفرمودۂ شرع است حق خداست مقصود آنست که طاعت خدای کند
در همه ابواب و بار تکلیف بر وی بیشتر است - ورجل ام قوما وهم به راضون - و دیگر مردی امامت کرد گروهی را و
ایشان از وی راضی اند بجهت رعایت احکام و ارکان سنن و آداب نماز و صحت قرأت و حسن آن - ورجل ينادي بالصلوات
الخمس - و دیگر مردے که اذان می گوید پنج وقت نماز را - كل يوم وليلة - هر روز و شب - رواه الترمذي وقال هذا
حديث غريب - وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤذن يغفر له مدى صوته - بانگ نماز
گوینده آمرزیده میشود مراو را تا غایت آواز او یعنی هر مقدار که آواز بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد و اگر آواز
را تا غایت رساند غایت مغفرت یابد و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را گناهان باشند که پر کنند این مسافت را که
از مکان اذان است تا جای که آواز میرسد آمرزیده میشود برای او و مؤید معنی اول است روایت مد صوته - ويشهد له كل رطب و
يابس - و گواهی میدهد برای او هر تر و خشک اگرچه ظاهر این لفظ در نباتات است یا در جمادات و نباتات اما مراد هر چیز
است چنانچه در قول حق سبحانه (ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين) یا گویند که چون جمادات و نباتات گواهی داد جن و انس
بطریق اولی دهند - وشاهد الصلوٰة يكتب له خمس وعشرون صلوٰة - و حاضر آینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود
مراو را بست و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گزار ببیست و پنج درجه و این حقیقت
راجع بفضل اذان است که بسبب وی جماعت شد و باین درجه رسیده - ويكفر عنه ما بينهما - و بخشیده میشود مراو را گناهان
که واقع میشوند در میان هر دو نماز که حاضر آمده است برای آنها - رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة وروى النسائي و روایت
کرده است نسائی - الى قوله - تا قول وی - كل رطب ويابس - وفضل شاهد صلوٰة را روایت نکرده - وقال و گفته است
نسائی این زیادتی را که - وله مثل اجر من صلى - و مر مؤذن راست مثل ثواب کسیکه نماز گزارده است چه دال بر خیر شریک
فاعل وست در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که سبب اجتماع ایشان برای نماز شده نه آنکه مؤذن را ثواب مقدار

ثواب تمامہ نماز گزارندگان می باشند تا لازم می آید کہ اذان افضل از نماز است۔ وعن عثمان بن ابی العاص قال
قلت۔ عثمان بن ابی العاص ثقفی کہ صحابی مشہور است عامل گردانیدہ بود اورا آنحضرت بر طائف و ہمران بود در حیات آن
حضرت علیہ السلام و در خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین گفت گفتم یا
رسول اللہ اجعلنی امام قومی۔ بگردان مرا امام قوم من۔ قال انت امامہم۔ فرمود آن حضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام
این جماعت۔ واقتد باضعفہم۔ واقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرأت و
دیگر ارکان چنان مکن کہ ضعیفان بر نتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دہند۔ واتخذ مؤذنا لا یاخذ علی اذانہ اجرا۔ و بگیر مؤذنی
را کہ نگیرد بر اذان خود اجرت را۔ رواہ احمد و ابوداؤد و النسائی۔ وعن ام سلمۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت علمنی رسول اللہ
گفت ام سلمہ تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اقول عند اذان المغرب۔ این کہ بخوانم نزد بانگ نماز شام این دعا
اللہم ہذا اقبال لیلک۔ خداوندا این وقت وقت پیش آمدن شب تست کہ پیدا کردہ آن را۔ وادبار نہارک۔ و وقت پشت دادن
روز تست۔ واصوات دعاتک۔ و این آوازہای خوانندگان است بعبادت تو یعنی وقت آوازہاست و در روایتی و
حضور صلوتک زیادہ آمدہ است۔ فاغفر لی۔ و در روایتی اسألک ان تغفر لی۔ رواہ ابوداؤد والبیہقی فی الدعوات الکبیر
وعن ابی امامۃ او بعض اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت است از ابی امامہ باہلی کہ صحابی مشہور است
یا از بعض اصحاب آن حضرت یعنی این حدیث را بعض رواۃ از ابی امامہ روایت کردہ اند و بعض مجمل آوردہ و گفتہ از بعض
اصحاب رسول اللہ بے آنکہ نام صحابی ببرد۔ قال ان بلالا اخذ فی الاقامۃ۔ گفت کہ بلال شروع کرد در اقامت گفتن۔ فلما ان
قال۔ پس چون گفت۔ قد قامت الصلوٰۃ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اقامہا اللہ وادامہا۔ برپا دارد
نماز را خدا و پایندہ دارد آنرا۔ وقال فی سائر الاقامۃ۔ و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت۔ کنحو حدیث عمر فی الاذان
مانند حدیث عمر در اذان کہ در فصل اول گذشت یعنی بگوید ہرچہ بشنود و تفصیل در آن حدیث مبین گشتہ است۔ رواہ ابوداؤد
وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامۃ۔ رد کردہ نمیشود دعا میان
اذان و اقامت ظاہر عبارت این حدیث عام تر است کہ خواہ متصل باذان کند یا بفاصلہ و بہتر آنست کہ متصل کند تا موافق گردد
بحدیث آیندہ کہ فرمود عند النداء۔ رواہ ابوداؤد والترمذی۔ وعن سہل بن سعد قال۔ گفت سہل بن سعد ساعدی
انصاری صحابی مشہور است و آخر من مات من الصحابۃ بالمدینۃ۔ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثنتان لا تردان۔ دو خصلت
رد کردہ نمیشوند یا گفت۔ قلما تردان۔ کم است کہ رد کردہ شوند و قلت کنایت از عدم است۔ الدعاء عند النداء۔ یکی دعا
نزد اذان۔ وعند الباس۔ و دیگر دعا نزد جنگ با کافران۔ حین یلحم بعضہم بعضا۔ در وقتیکہ بچسپند بعضی از جنگ کنندگان بعض را
و در یکدیگر بیفتند و یکدیگر را بکشند و لحم بمعنے کشتن و بہم چسپیدن در جنگ ہر دو آمدہ و الحام نیز باین معنی ست و یلحم بفتح یا و جاء بضم یا بکسر حاء
ہر دو روایت است۔ وفی روایۃ۔ و در روایتی بجای عند الباس۔ وتحت المطر۔ آمدہ و ظاہر عبارت آنست کہ زیر باران باشد

و یاران بروی می باریده باشد و احتمال دارد که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است - رواه
ابوداؤد والدارمی الا انه لم یذکر - اینحدیث را ابوداؤد و دارمی هردو روایت کرده اند لیکن دارمی ذکر نکرده است این روایت
را که و تحت المطر - وعن عبد الله بن عمرو قال رجل - گفت مردے - یا رسول الله ان المؤذنین یفضلوننا - بدرستیکه
مؤذنان زیاده می شوند مارا در اجر و ثواب که ایشان اذان مے گویند و ما نمی گوئیم - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قل کما یقولون - بگو آنچه مؤذنان می گویند و اجابت کن ایشان را - فاذا انتهیت فسل تعطه - پس چون برسی
بآخر سی بخواه از خدائے تعالیٰ چیزے تا داده شوی آن را این زیادت است بجواب و اشارت است بآنکه اگر جواب
مؤذن بگوید و بعد از ان دعای کند زیاده میشود در فضل - رواه ابوداؤد - و ازین حدیث مستفاد میشود که در مسجد نیز جواب
مؤذن بگوید که ثواب اذان بیابد بر خلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کار نیست فافهم

الفصل الثالث - عن جابر قال سمعت النبی - گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ان الشیطان
اذا سمع النداء بالصلوٰة - بدرستیکه چون شیطان می شنود آواز اذان را - ذهب - میرود و دور میرود - حتی یکون مکان روحاء
تا آنکه میباشد در جای روحا بفتح را و سکون حا و مد - قال الراوی - گفته است راوی - والروحاء من المدینة علی ستة و ثلثین میلاً
روحا از مدینه بر سی و شش میل است و بعض چهل نیز گفته - رواه مسلم - وعن علقمة بن وقاص قال انی لعند معویة علقمه بن وقاص که از کبار
تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم - اذا اذن مؤذنه - ناگاه اذان گفت مؤذن معاویه - فقال معویة کما قال مؤذنه پس
گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن وی - حتی اذا قال - تا چون گفت مؤذن - حی علی الصلوٰة قال - گفت معاویه
لا حول و لا قوة الا بالله فلما قال - پس چون گفت مؤذن حی علی الفلاح قال - گفت معاویه - لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم - درین
مرتبه العلی العظیم زیاده کرد - وقال بعد ذلک ما قال المؤذن - و گفت بعد از ان آنچه گفت مؤذن - ثم قال سمعت رسول الله - پس گفت
معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قال ذلک - گفت آن را که من گفتم - رواه احمد - وعن ابی هریرة قال کنا مع
رسول الله - گفت ابوهریره بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقام بلال ینادی - پس بایستاد بلال در حالیکه اذان میگوید
فلما سکت قال رسول الله - پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من قال مثل هذا یقیناً
دخل الجنة - هر کس که بگوید مانند این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از سر یقین در می آید بهشت را - رواه النسائی
سوق حدیث از برای بیان فضل مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب کسیکه مثل گفته وی گفت
این باشد ثواب وی نیز خواهد بود - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت کان النبی - گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه
وسلم اذا سمع المؤذن یتشهد - چون می شنید مؤذن را که شهادتین میگفت - قال - میگفت آنحضرت - و انا و انا - یعنی و انا اشهد و انا
اشهد تکرار راجع بتکرار شهادتین است - رواه ابوداؤد - وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اذن
ثنتی عشرة سنة وجبت له الجنة - کسیکه اذان گوید دوازده سال می در آید و واجب گردد مر او را بهشت سابقا در فصل ثانی هفت

سال فرمود شاید که اول دوازده سال وحی شده باشد بعد از ان تفضل و کرم حق وسیع شده فرمود که اگر هفت سال هم بگوید بس است بلکه بشارت زیادت آمد که کتب له براءة من النار و اینجا فرمود وجبت له الجنة مگر آنکه براءة از خلود مراد دارند یا گوئیم که در آذان دوازده سال این زیادت است که فرمود وکتب له بتأذینه فی کل یوم ستون حسنة و نوشته شود بجزای اذان گفتن وی هر روز شصت نیکی - ولکل اقامة ثلثون حسنة - و مر هر اقامت را سی نیکی در ظاهر زین بنا در آن دارد که کلمات اقامت فرادی باشد و محتمل که کثرت فضل اذان باعتبار کثرت تعب و مشقت دران باشد و هر تقدیر تعیین عدد موکول بعلم شارع است واللہ اعلم - رواہ ابن ماجۃ - وعنہ قال کنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب - هم از ابی هریره است گفته بودیم ما که امر کرده می شدیم بدعا نزد اذان مغرب و شاید که دعا همان است که در حدیث ام سلمه گذشت -

رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب در لواحق و متممات آنچه گذشت در دو باب سابق -

الفصل الاول عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان بلالا ینادی بلیل - بدرستیکه بلال اذان میدهد در شب تا مردم پیش از وقت بغسل و استنجا و وضو مهیا و مستعد نماز شوند و از اینجا معلوم می شود که برای نماز بامداد اذان در شب گفتن درست است چنانکه مذهب امام ابو یوسف است و امام شافعی نیز برین است - فکلوا واشربوا حتی ینادی - پس بخورید و بنوشید در سحر رمضان تا آنکه ندا دهد - ابن ام مکتوم - که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و از اینجا معلوم میشود که آنحضرت را دو مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بودی یکی برای سحر اذان میداد و دیگری برای نماز و شافعیه میگویند که برای صبح دو مؤذن سنت است یکی پیش از فجر در نصف اخیر از شب اذان دهد و دیگری بعد از فجر در اول وقت - قال - گفت راوی - وکان ابن ام مکتوم رجلا اعمی - و بود ابن ام مکتوم مردی نابینا - لا ینادی حتی یقال له اصبحت اصبحت - ندا نمیداد تا آنکه گفته میشد او را صبح شد صبح شد یعنی نزدیک شد صبح بمبالغه می گفتند صبح شد و این تاویل از جهت آن کردیم که فرمود تا ندای ابن ام مکتوم بخورید و بنوشید چون وی ندا بعد از بر آمدن صبح و مکرر خبر دادن مردم بدان اذان میداده باشد خوردن و نوشیدن تا آن وقت چگونه جائز باشد کذا فی بعض الشروح فافهم - متفق علیہ - وعن سمرۃ بن جندب صحابی مشهور است از حفاظ مکثرین نزول کرد بصره و روایت کرده اند ازوی حسن بصری و شعبی و جز ایشان - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال - باید که باز ندارد شمارا از طعام سحر اذان گفتن بلال زیرا که وی اذان بشب میگوید - ولا الفجر المستطیل - و نه باز دارد صبح دراز که تمام سفیدی است که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز می افتد و زود منفصل می شود و تاریک می گردد و آنرا صبح کاذب گویند و تشبیه بدم گرگ دهند - ولکن الفجر المستطیر فی الافق - ولیکن باز دارد صبح پراکنده یعنی منتشر شونده در کرانه آسمان یعنی از جنوب و شمال که بعد اضمحلال فجر مستطیل پیدا گردد و باقی ماند - رواہ مسلم ولفظہ للترمذی - وعن مالک بن الحویرث - کنیت او ابو سلیمان است صحابی است

اقامت کردند نزد آنحضرت بیست شب نزول کرده بصره را سال سنة اربع وسبعین فی عهد عبدالملک - قال اتیت النبی - گفت مالک بن الحویرث آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم انا وابن عم لی - من و پسر عم که مرا بود و ظاهراً آنکه برای وداع آمده بودند - فقال - پس فرمود آنحضرت - اذا سافرتما فاذنا واقیما - چون مسافر شوید شما پس اذان گوئید و اقامت گوئید یعنی باید که اذان و اقامت در میان شما واقع شود و چون حاضر بود - ولیؤمکما اکبرکما - و باید که امام شود بزرگ ترین شما متعین شد که اذان آن دیگر گوید که نه اکبر است و ظاهر آنکه آن هر دو در علم و ورع مساوی بوده اند یا مراد با کبر افضل است و ازینجا معلوم شد که افضلیت در اذان شرط نیست و با وجود آن باید که مؤذن عالم باوقات و صالح و متدین و رفیع الصوت و خوش آواز بود و کلمات اذان صحیح ادا تواند کرد - رواه البخاری - وعنه قال قال لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا کما رأیتمونی اصلی - و هم از مالک بن الحویرث است که گفت گفت ما را آنحضرت بگزارید نماز را چنانچه دیدید مرا که میگزارم - واذا حضرت الصلوٰة فلیؤذن لکم احدکم - و چون در آید وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما - ثم لیؤمکم اکبرکم - پستر باید که امامت کند شما را بزرگ ترین شما - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال ان رسول اللہ - گفت ابوهریره که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حین قفل من غزوة خیبر - در هنگام برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینه - سار لیلة - راند شبی - حتی اذا ادرکه الکری عرس - تا وقتیکه دریافت او را خواب فرود آمد تا استراحت کند و تعریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت - وقال لبلال اکلأ لنا اللیل - و فرمود بلال را که نگاهبانی کن برای ما شب را - فصلی بلال ما قدر له - پس نماز گزارد بلال آن قدر که تقدیر کرده شد برای وی - ونام رسول اللہ - و خواب کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم واصحابه - و یاران وی - فلما تقارب الفجر استند بلال الی راحلته - پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکیه زد بلال بسوی شتر خود - موجه الفجر - متوجه بجانب فجر موجه بکسر جیم بمعنی متوجه از وجه بمعنی توجه چنانکه قدم بمعنی تقدم و در نسخه سماع بفتح جیم نیز ضبط کرده اند - فغلبت بلالا عیناه - پس غلبه کرد بلال را چشمان او و بی اختیار در خواب شد - وهو مستند الی راحلته - و حالانکه وی تکیه زده است بسوی شتر خود - فلم یستیقظ رسول اللہ - پس بیدار نشد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ولا بلال - و بیدار نشد بلال - ولا احد من اصحابه - و نه هیچ یکی از صحابه آنحضرت - حتی ضربتهم الشمس - تا آنکه زد ایشان را شعاع آفتاب یعنی برآمد آفتاب - فکان رسول اللہ - پس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اولهم استیقاظا - نخستین قوم از روی بیداری - ففزع رسول اللہ - پس ترسید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - از خواب رفتن و نماز فوت شدن بشهود صفت جلالیه حق تعالی - فقال ای بلال - پس گفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد ترا و چرا بخواب رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی - فقال بلال - پس گفت بلال - اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک - گرفت نفس مرا و عارض شد بوی آنچه گرفت نفس ترا - قال - فرمود آن حضرت - اقتادوا - بکشید شتران را و برآیند ازینجا - فاقتادوا رواحلهم شیئا - پس بکشیدند شتران خود را اندکی از آن وادی و برآمدند و نزدیک بآنجا فرود آمدند و در سبب برآمدن از آن وادی اختلاف دارند کسیکه تجویز نمی کند چنانکه اصحاب باقتضاء روایت را در وقت منهی میگوید که برآمدن بجهت آن بود که آن وادی جای شیطان بود که تا بلند گردد آفتاب و آنکه تجویز نمی کند دیرا مخصوص بنوافل میدارد چنانکه شافعیه میگویند

که سبب بر آمدن آن بود که آن وادی جاے شیطان بود چنانکه در روایت دیگر بیاید ـ ثم توضأ رسول الله ـ پس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وامر بلالا ـ وامر کرد بلال را که اقامت گوید برای نماز ـ فاقام الصلوة ـ پس اقامت گفت بلال فصلی بهم الصبح ـ پس گزارد آن حضرت با صحابه نماز بامداد را ظاهر این حدیث آن است که اذان در نماز قضا نیست و مذہب شافعی این ست در یک قول وی و قول دیگر از وی آنست که نه اذان ست و نه اقامت و در ہدایه گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان و اقامت و شیخ ابن الہمام احادیث در یں معنی از مسلم و ابی داؤد و جز ایشان و از مؤطا آورده و گفته که آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن ندارد و چگونه منافی باشد حالانکه بصحت رسیده که باذان و اقامت ہر دو گزارده انتہی و آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم ست بدخول وقت و خواندن باجتماع و در فائتہ ہیچ ازین دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات نیز و لہذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت بگوید کذا قال السغناقی ـ فلما قضی الصلوة ـ پس ہرگاه که قضا کرد نماز را ـ قال ـ گفت ـ من نسی الصلوة فلیصلها اذا ذکرہا ـ کسیکه فراموش کند بخواب یا بجز آن نماز را پس باید که بگزارد آن را وقتیکه یاد آرد آن را ـ فان الله تعالی قال ـ زیرا که بدرستی خدای تعالی فرموده است ـ واقم الصلوة لذکری ـ و برپا دار نماز را در وقت یاد کردن من و یاد کردن نماز یاد کردن خداست ـ رواه مسلم تنبیه ـ اینجا اشکالی می آرند که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم ست چون چشم در خواب باشد پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است کذا قالوا و اگر گویند چرا بکشف و وحی و الہام در نیافت گوئیم این فعل باری تعالی است اگر دران وحی نفرستاد و کشف نکرد چه توان کرد در اینجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف متابعت گردد و جواب دیگر آن ست که نعم دل بیدار است ولیکن تواند که او را حالتے و شہودے دست دہد که دران مستغرق گردد از ما سواے مشہود و از جمیع صور و معانی ذاہل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحی مثل این حالت روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که جز خدای رب العزة حقیقت آن را نداند فافہم و بالله التوفیق ـ وعن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا ـ چون اقامت گفته شود برای نماز پس برنخیزید حتی ترونی قد خرجت ـ تا آنکه به بینید مرا که بتحقیق بیرون آمدم از درون خانه فقہا گفته اند مذہب آن ست که نزد حی علی الصلوة باید برخاست و شاید که بیرون آمدن آنحضرت درین وقت بود متفق علیه ـ وعن ابی ہریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تاتوہا تسعون ـ چون اقامت گفته شود نماز را پس نیائید نماز را بشتاب دوان ـ وآتوہا تمشون وعلیکم السکینة والوقار ـ و بیائید نماز را در حالیکه می روید برفتار معتاد و غالب ست بر شما آرام و وقار و آہستگی و گرانبارے ـ فما ادرکتم فصلوا ـ پس

آنچه دریابید با امام پس بگزارید۔ وما فاتکم فاتموا۔ وآنچه فوت گردد شما را دریابید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام برخاسته بگزارید و گفته اند علامت سبکی و غفلت بلکه بی عقلی و حماقت دویدن است برای نماز واگر شتابی کنید و خواهید که تکبیر اولیٰ دریابید پیش از این می بایست مستعد و متهیٔ شد شتابی که محمود است این ست۔ متفق علیه وفی روایة لمسلم فان احدکم اذا کان یعمد الی الصلوٰۃ۔ زیرا که یکی از شما وقتیکه قصد می کند نماز را و میرود بسوے نماز۔ فهو فی صلوٰۃ۔ پس وی در نماز ست پس رونده را حق تعالیٰ محدود و میگردانند نماز باید که در همه جا دریابد وے باشد و حاضر وقت باشد و از بعض علما مسارعت به تکبیر اولیٰ منقول و ماثور است۔ وهذا الباب خال عن الفصل الثانی۔ و این باب تهی است از فصل ثانی

الفصل الثالث

الفصل الثالث۔ عن زید بن اسلم قال عرس رسول الله۔ گفت زید بن اسلم که از کبار تابعین است تعریس کرد پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم لیلة بطریق مکة۔ شبی در راه مکه شاید که قصه متعدد است یا از وهم راوی ست والا وقوع تعریس در طریق مدینه بود و مضمون این حدیث همان مضمون حدیث ابی هریره است که گذشت و گفت که در وقت رجوع از خیبر بود بمدینه بعض از ثقات و بها که ظاهر می گردد۔ ووکل بلالا ان یوقظهم للصلوٰۃ۔ و وکیل گردانید آنحضرت بلال را که بیدار گردانند صحابه را در وقت نماز۔ فرقد بلال ورقدوا۔ پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه اصحاب۔ حتی استیقظوا۔ تا آنکه بیدار شدند۔ وقد طلعت علیهم الشمس۔ و حالانکه بتحقیق طلوع کرد بر ایشان آفتاب۔ فاستیقظ القوم۔ پس بیدار شدند قوم فقد فزعوا۔ پس بتحقیق ترسیدند برین تقصیر خود۔ فامرهم رسول الله۔ پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم ان یرکبوا۔ اینکه سوار شوند۔ حتی یخرجوا من ذلک الوادی۔ تا آنکه بیرون آیند از آن وادی۔ وقال ان هذا وادیة شیطان۔ و گفت آن حضرت که این وادی ست که در وے شیطان است۔ فرکبوا حتی خرجوا من ذلک الوادی۔ پس سوار شدند تا آنکه برآمدند از آن وادی۔ ثم امرهم رسول الله۔ پستر امر کرد ایشان را پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم ان ینزلوا۔ که فرود آیند نزدیک به آن وادی۔ وان یتوضأوا۔ و امر کرد که وضو سازند۔ وامر بلالا ان ینادی للصلوٰۃ وامر کرد بلال را که اذان گوید برائے نماز۔ او یقیم۔ یا اقامت گوید شک راوی است۔ فصلی رسول الله۔ پس نماز بگزارد پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم بالناس ثم انصرف وقد رای من فزعهم۔ پستر برگشت از نماز و حالانکه بتحقیق دید از ترس ایشان۔ فقال یا ایها الناس ان الله قبض ارواحنا۔ پس گفت آن حضرت از برای تسلیه و ازاله فزع ایشان ای مردمان بدرستیکه خدا تعالیٰ گرفت جانهای ما را در خواب۔ ولو شاء لردها الینا فی حین غیر هذا۔ واگر میخواست باز میگردانید جانهای ما را بسوی ما در وقتی جز این وقت یعنی بیش از این وقت۔ فاذا رقد احدکم عن الصلوٰۃ او نسیها۔ پس چون خواب کند یکے از شما از نماز یا فراموش کند نماز را۔ ثم فزع الیها۔ پستر بیدار گردد یا یاد آورد و پناه آرد بسوے نماز۔ فلیصلها کما کان یصلیها فی وقتها۔ پس باید که بگزارد نماز را چنانکه بود که مے گزارد آن را در وقتش یعنے باذان واقامت و جماعت و سائر شرائط و آداب۔ ثم التفت رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر الصدیق۔ رضی الله عنه پستر روی گردانید و نگریست

آنحضرت بجانب ابو بکر صدیق ۔ فقال ۔ پس گفت آن حضرت ۔ ان الشیطان اتی بلالا وھو قائم یصلی ۔ بدرستیکہ شیطان
آمد بلال را و حالانکہ وے ایستادہ است و نماز میگزارد ۔ فاضجعہ ۔ پس بخوابانید اورا و بیند اخت اورا بر زمین ۔ ثم لم یزل
یھدئہ ۔ پستر ہمیشہ شد شیطان کہ ساکن میگردانید و آرام میداد بلال را ۔ کما یھدأ الصبی ۔ چنانکہ تسکین دادہ میشود کودک
در خواب تا بخواب رود ۔ فی الصراح ہدء ہدوء آرمیدن و اہدا آرام دادن و دست زدن کودک را تا بخواب شود ۔ حتی
نام ۔ تا آنکہ خواب کرد بلال ۔ ثم دعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلالا ۔ پستر بخواند آن حضرت و طلبید بلال را در پیٔ حقیقت حال
را ۔ فاخبر بلال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل الذی اخبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابابکر ۔ پس خبر داد بلال آن حضرت
را مانند آنچہ خبر دادہ بود آنحضرت ابو بکر را ۔ فقال ابو بکر ۔ پس چون مشاہدہ کرد ابو بکر این معجزہ را کہ خبر از غیب بود گفت اشھد
انک رسول اللہ ۔ گواہی میدہم کہ تو پیغمبر خدائی ۔ رواہ مالک مرسلا ۔ روایت کرد مالک اینحدیث را بطریق ارسال زیراکہ
زید بن اسلم تابعی ست ۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق المؤذنین
للمسلمین ۔ دو خصلت اند آویختہ شدہ در گردنہای بانگ نماز گویندگان مر مسلمانان را وگذاشتہ اند در عہدۂ ایشان
تا نگاہدارند آنہا را و احتیاط نمایند و دیانت ورزند در آنہا آن دو خصلت کدام است صیامھم وصلوتھم ۔ روزۂ مسلمانان
و نماز ایشان روزہ در افطار و تسحر و نماز در رعایت اول وقت و آخر ۔ رواہ ابن ماجۃ

باب المساجد ومواضع الصلوٰۃ

مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز است و نزد فقہا بکسر جیم نام خانۂ خاص کہ برای نماز گزاردن بنا کنند و بفتح سجدہ گاہ و بمعنی جبہہ
نیز آمدہ و مساجد اعضاء ہفتگانہ کہ بدان سجدہ کنند و مراد بمواضع صلوٰۃ اینجا جاہای کہ نماز دران مکروہ بود یا مکروہ نبود چنانکہ در احادیث بیان آن بیاید
الفصل الاول ۔ عن ابن عباس ۔ رضی اللہ عنہما قال لما دخل النبی صلی اللہ علیہ وسلم البیت ۔ روایت است
از ابن عباس گفت ہنگامیکہ در آمد آن حضرت خانۂ کعبہ را در روز فتح مکہ ۔ دعا فی نواحیہ کلھا ۔ دعا کرد در کرانہای خانہ
ہمہ کرانہا یعنی در ہر چہار گوشۂ خانہ ۔ ولم یصل حتی خرج ۔ و نماز نگزارد آن حضرت درون خانہ تا آنکہ بیرون آمد ۔ فلما خرج رکع
رکعتین فی قبل الکعبۃ ۔ پس چون بیرون آمد گزارد دو رکعت در پیش در کعبہ و مقابل آن و قبل بضمتین و بضم و سکون ہر دو روایت
ست و اول فصیح تر ست ۔ وقال ۔ و گفت آن حضرت ۔ ہذہ القبلۃ ۔ این ست قبلہ اشارت بجانب کعبہ کرد و بیان فرمود کہ امر
قبلہ بر توجہ بجانب وی قرار یافتہ و ہرگز منسوخ نگردد نہ بآن معنی کہ قبلہ ہمین جانب پیش است و توجہ بجانب دیگر روا نیست
و این ظاہر است و نہ بمعنی آنکہ توجہ بہ بیت از خارج معتبر است و درون خانہ نماز درست نیست چنانکہ امام مالک گوید در
نماز فرض و بعض علما در نفل نیز ۔ رواہ البخاری و رواہ مسلم عنہ و عن اسامۃ بن زید ۔ وعن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ
عنہما ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخل الکعبۃ ۔ و روایت است از ابن عمر کہ آن حضرت در آمد کعبہ را ۔ ھو ۔ آنحضرت
و اسامۃ بن زید و عثمان بن طلحۃ الحجبی ۔ کہ حاجب خانۂ کعبہ و صاحب مفتاح وی بود ۔ و بلال ابن رباح ۔ ہمہ در آمدند

فاغلقها علیہ۔ پس بست بلال یا عثمان در کعبہ را بر آنحضرت تا مردم نہ در آیند و ہجوم نکنند و تشویش ندہند۔ ومکث فیہا۔ و درنگ کرد آن حضرت درون کعبہ را۔ فسألت بلالا حین خرج۔ ابن عمر گوید پس پرسیدم بلال را ہنگامیکہ بیرون آمد بلال یا آنحضرت۔ ماذا صنع رسول اللہ۔ چہ کار کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم درون کعبہ کہ در آمد۔ فقال جعل عمودا عن یسارہ۔ پس گفت بلال گردانید آن حضرت یک ستون خانہ را از چپ پائے خود۔ وعمودین عن یمینہ۔ وگردانید دو ستون را از راستای خود۔ وثلٰثۃ اعمدۃ وراءہ۔ وگردانید سہ ستون را در پس خود۔ وکان البیت یومئذ علی ستۃ اعمدۃ۔ و بود خانۂ کعبہ دران روز بر شش ستون اگرچہ الآن بر سہ ستون است بجہت تغیرانی کہ در بناے این خانۂ مبارک واقع شدہ چنانکہ در کتب تواریخ مذکور است۔ ثم صلی۔ پس نماز بگزارد آنحضرت متفق علیہ۔ ازین حدیث کہ ابن عمر از بلال روایت کردہ معلوم شد کہ آنحضرت در درون خانہ کہ در آمد نماز گزارد و از حدیث سابق کہ ابن عباس از اسامہ روایت کردہ است معلوم شد کہ نگزارد و وجہ تطبیق درین دو حدیث آنست کہ تواند کہ چون در کعبہ در آمدند و در را بستند ہر یکی در گوشہ بدعا مشغول شد پس اسامہ آنحضرت را در گوشہ مشغول بدعا دید و خود در گوشۂ دیگر رفت و او نیز بدعا مشغول شد و بلال نزدیک با آنحضرت بود و آنحضرت بعد از دعا نماز گزارد پس بلال در نماز دید و اسامہ ندید زیرا کہ او دور بود و مشغول بدعا بود و نیز نماز ہم دو رکعت بود و سبک گزارد و در بستہ بود و نیز آمدہ است کہ آنحضرت اسامہ را بیرون فرستادہ بود تا آبی بیارد کہ بدان صورتہا کہ در دیوار ہا کشیدہ بودند بشوید پس تواند کہ نماز گزاردن آنحضرت درین فرصت باشد کہ اسامہ بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد یعنی آن۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ فی مسجدی ہذا۔ یک نماز درین مسجد من۔ خیر من الف صلوٰۃ فیما سواہ۔ بہتر است از ہزار نماز در مسجدی کہ جز اوست۔ الا المسجد الحرام۔ مگر مسجد حرام کہ نماز در وی از نماز در مسجد من بہتر است تا آنکہ آمدہ است کہ یک نماز در مسجد حرام برابر صد ہزار نماز است در غیر وی آنچہ مطابق احادیث و موافق مذہب اکثر ائمہ است این است بخلاف مالکیہ کہ این عبارت را بران حمل کنند کہ نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز در مسجد حرام بکمتر از ہزار و این بنا بر مذہب امام مالک است کہ قائل است بافضلیت مدینہ از مکہ و جواب بعد از تسلیم قول بافضلیت مدینہ چنانکہ مذہب دوست آنکہ افضلیت منحصر در مضاعفت ثواب نیست گو مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام بیشتر از مسجد نبوی باشد صلی اللہ علیہ وسلم ولیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض و منافع کہ مخصوص مدینۂ مطہرہ است در فضلیت آن کافیست و نیز مضاعفت بکثرت عدد است و شرف و نفاست ورای آن است و تواند کہ یک چیز نفیس تر از صد ہزار بود چنانکہ یک جوہر بصد ہزار فلس زر د پس تواند کہ یک نماز در مسجد شریف بجہت قرب و جوار وی صلی اللہ علیہ وسلم نفیس و عظیم تر بود از صد ہزار نماز کہ در مسجد حرام باشد و این مبحث تفاضل مکہ و مدینہ را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام تر تفصیل تر ذکر کردہ ایم از انجا باید جست متفق علیہ۔ وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تشد الرحال الا الی ثلٰثۃ مساجد۔ بستہ نشود بارہا یعنی اختیار کردہ نشود سفر مگر بسوی سہ مسجد۔ مسجد الحرام۔ یکی کعبہ کہ او را مسجد حرام گویند زیرا کہ صید

وقتال ومانند آن دران حرام است- والمسجد الاقصی- دوم بیت المقدس که او را مسجد اقصی خوانند زیرا که دران زمان مسجدی پیش
از وی بنا کرده نشده بود وپس انتهای مساجد بوی باشد یا بجهت بعد مسافت وی از مسجد حرام- ومسجدی هذا- سوم مسجد من که
این ست- متفق علیه- ظاهر این حدیث نهی ست از اختیار سفر بموضعی جز این سه موضع که پروردگار تعالی بمزید فضل وعظمت
وکرامت اینها امتیاز ومخصوص گردانیده است بخلاف مواضع دیگر که در فضل وبرکت قریب اند وبزبان شارع صحیح یکی از
آنها مخصوص بخصوص فضل نشده مقصود آنست که از حیثیت تقرب وتعبد بذوات آن مواضع قصد نمایند وسفر کنند والا اگر حاجتی
افتد مثل تحصیل علم وتجارت واداى بعض حقوق مثلاً آن دیگر است وسفر باین قصد جائز اما در مسافرت برای زیارت
قبور صالحین ورسیدن بمواضع متبرکه اختلاف است بعض مباح دارند وبعض حرام گویند کذا فی مجمع البحار والله اعلم وبعض گفته
اند که قصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد واگر نذر کنند در غیر این سه مسجد واجب نمیگردد وفای آن وبعضی از علما گفته
اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجدی دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام است
وگفت بنده مسکین کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه وما نا که مقصود بیان اهتمام شان این سه بقعه وسفر
کردن بجانب آنهاست که متبرک ترین مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند وبغیر آن گرانی مشقت کشیدن نمی کنند
نه آن که سفر بجز این مواضع درست نباشد مصرع دل اگر بار کشد باز بکاری باری والله اعلم- وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مابین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة- موضعی که میان خانه من ومنبر من ست روضه
ایست از روضه های بهشت ودر روایتی بین قبری ومنبری ودر روایتی بین حجرتی ومصلائی وروضه در اصل بمعنی مرغزار
وبستان وجای نمناک بود ودر تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن درین موضع سبب درآمدن بهشت است
ودر حدیث دیگر حلقه های ذکر را ریاض جنت خوانده است واین موضع شریف نیز مجمع ملائکه وجن وانس است که در وی
ذکر حق می نمایند وتسبیح وتقدیس میکنند واین هر دو سخن ضعیف است چه این معنی خصوصیت باین مکان تخصیص ندارد وحکم
تمامه مساجد وبقاع خیر همین است ونزد اهل التحقیق این سخن محمول بر ظاهر بی تاویل است یا بآن معنی که این بقعه را بجنس ودر قیامت
بردارند وبهشت برند ومثل سائر البقاع ارض فانی وهالک نگردد یا بآن معنی که این بقعه بعینه از بهشت است که بزمین آورده اند چنانکه
حجر اسود را برای خلیل آوردند واین روضه را برای حبیب فرستادند اگر چه در حس ظاهر ازین عالم مینماید در دیده باطن از ان عالم است وآدمی تا
محجوب بحجب طبیعت ظلمانیه وگرفتار عادت بشریه است انکشاف حقائق اشیا وادراک امور اخرویه از وی دورست وبجهت همین است
عدم ظهور آثار اماکن جنت از عدم جوع وظما وامثال آن درین مکان والله اعلم وامثال همین تاویلات وتحقیقات است در قول وی
که فرمود- ومنبری علی حوضی- ومنبر من که الآن در مسجد قائم است بر حوض من ست ودر روایتی آمده که ان منبری علی ترعة من ترع
الجنة- وترعه بضم تا وسکون را بمعنی در وراه درآمد آب وآبخور ودرپایه منبر آمده روایت است که روزی آن حضرت بر منبر خود ایستاده بود
فرمود قدم من درین ساعت بر ترعه از ترعه های جنت ست ودر روایتی آمده است که فرمود پای من بر عقر حوض من است

و عقر بفتح عین و سکون قاف جای در آمد آب در حوض و از ینجا معلوم میشود که این موضع از مسجد شریف روضۂ از ریاض بہشت
ست که منبر منیف بر آن قائم ست و بعض گفته اند که این اخبار ست از منبرے که آنحضرت را روز قیامت باشد و نهاده شود
بر حوض کوثر نه این منبر که در مسجد شریف ست و این سخن بعید ست از سیاق حدیث کما لا یخفی متفق علیه - وعن ابن عمر
قال کان النبی - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یاتی مسجد قباء - می آمد مسجد قبا را - کل سبت - هر روز شنبه - ماشیا وراکبا -
پیاده و سوار - فیصلی فیه رکعتین - پس میگزارد در وے دو رکعت نماز و این مسجد قبا مسجدی ست در سه کروہی مدینه منوره
آن مسجدی ست که در اول ہجرت پیش از در آمدن مدینه بنا کرده شده و بقول مشهور کریمه لمسجد اسس علی التقوی
من اول یوم در شان او ست و قبا بضم قاف نام موضعی ست مسجد این در وے ست متفق علیه - وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب البلاد الی الله مساجدها - دوست داشته ترین جا ہا از شہر ہا بسوی خدا مسجد ہا ست
که در این عبادت خدا می کنند و بکار دین مشغول اند - وابغض البلاد الی الله اسواقها - و دشمن داشته ترین جا ہا از شہر ہا بازار ہا ست
که در انجا بکار دنیا مشغول اند و از یاد خدا غافل اند - رواه مسلم - وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من بنی لله مسجدا - کسیکه بنا کند برائے خدا و طلب رضا و قصد عبادت وی تعالی مسجدی را - بنی الله له بیتا
فی الجنة - بنا کند خدای تعالی برای وے خانه در بہشت و در روایتی بیتا مثله و مماثلت در رفعت و وسعت و صفا و
نفاست و الا مماثلت در خانه ہای دنیا و بہشت صورتے ندارد و در حدیثے دیگر آمده است که اگر چه مسجد وے بود مانند
آشیانه کنجشک و این مبالغه است در خردی و تنگی - متفق علیه - و بعضے از علما گفته اند که این حدیث متواتر ست - و
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غدا الی المسجد او راح - کسیکه برود به مسجد در اول روز
یا برود در آخر روز - اعد الله له نزله من الجنة - آماده گرداند خدائے تعالے برائے وی طعام مهمانی او را در بہشت
کلما غدا او راح - ہر گاه که بامداد کند و شبانگاه کند و نزل بضم نون و سکون زائے و ضم آن طعامی که برای مهمان در
اول نزول وی پیش آرند و درین اشارت ست بآنکه مسجد گویا خانۂ خدا ست ضیافت میکند وے تعالی زائران را و محروم
نمیگذارد و پاک و منزه است کریم از آنکه محروم گذارد مهمان خود را و یکی از نیات و مراقبات که در در آمدن مسجد باید کرد
این ست چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیه - وعن ابی موسی قال قال
رسول الله - روایت ست از ابی موسے اشعری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوٰة -
بزرگ ترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز - ابعدهم فابعدهم ممشی - دورترین ایشان ست پس دورترین ایشان
مر رفتن را هر یک باندازۂ بعد مسافت از مسجد - والذی ینتظر الصلوٰة حتی یصلیها مع الامام - و آن کسیکه نشسته است در مسجد
و انتظار می برد نماز را تا بگزارد آن را با امام - اعظم اجرا من الذی یصلی ثم ینام - بزرگ تر است از روئے اجر از آن
کسیکه می گزارد نماز تنها پس تر بخواب میرود و انتظار جماعت نمی برد اگر چه در اول وقت میگزارد و اگر فرضا یکی با جماعت

قلیل یا با کسیکہ احق بامامت نیست گزارد و دیگرے انتظار جماعت کثیر بر دو بکسے گزارد کہ احق بامامت ست باین قیاس عظیم تر باشد و راجر منوی خصوصاً کہ باعث بران تکاسل و تہاون بود و این سند است بر افضلیت اسفار در فجر نزد حنفیہ۔ متفق علیہ۔ وعن جابر رضی اللہ عنہ۔ قال خلت البقاع حول المسجد۔ خالی شد جاہای گرد مسجد نبوی صلعم بسبب آنکہ مردند ساکنان آن یا رفتند بجاے دیگر۔ فاراد بنو سلمۃ ان ینتقلوا قرب المسجد۔ پس خواستند بنو سلمہ بکسر لام کہ نام قبیلہ ایست از انصار کہ بیایند از منازل خود کہ دورتر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند در نزدیکی مسجد۔ فبلغ ذالک النبی۔ پس رسید این خبر انتقال ایشان پیغمبر را صلے اللہ علیہ وسلم فقال لہم۔ پس گفت آن حضرت مر ایشان را۔ بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا قرب المسجد۔ رسیدہ است مرا کہ شما میخواہید کہ انتقال کنید از منزلہای خود در قرب مسجد قالوا نعم۔ گفتند آری۔ یا رسول اللہ قد اردنا ذالک۔ بتحقیق خواستہ ایم ما آن را۔ فقال یا بنی سلمۃ دیارکم تکتب آثارکم پس گفت آن حضرت ای پسران سلمہ لازم گیرید جاہاے خود را کہ آنجا می باشید نوشتہ میشود در نامہ اعمال ثواب گامہا کہ شما میزنید در آمدن در مسجد۔ دیارکم تکتب آثارکم۔ لازم گیرید دیار خود را نوشتہ می شود آثار شما مکرر فرمود از برای تاکید و ترغیب یعنی ہمانجا باشید کہ ہستید ہر چند از دورتر می آیید ثواب بیشتر می یابید۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبعۃ یظلہم اللہ فی ظلہ۔ ہفت قوم از مردم کسان اند کہ در پناہ خود می در آرد ایشان را خداے تعالے۔ یوم لا ظل الا ظلہ۔ روزیکہ نیست ہیچ پناہی جز پناہ وی ظل در اصل بمعنی سایہ است و بمعنی کنف و عزت و غلبہ و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفتہ اند کہ می نشانند در زیر عرش تا از تاب آفتاب قیامت در امان باشند۔ امام عادل۔ یکی از آن ہفت بادشاہی عادل ست کہ در رعیت پروری و دادگستری بر فرمودہ خدا و رسول خدا رود و داد مظلومان دہد۔ وشاب نشأ فی عبادۃ اللہ۔ دوم جوانے کہ پیدا شدہ در پرستش خدا و ہم از کودکے متعبد و صالح برخاستہ۔ ورجل قلبہ معلق بالمسجد اذا خرج منہ۔ سوم مردے کہ دل وے آویختہ است بہ مسجد وقتیکہ بیرون آید از آن۔ حتی یعود الیہ۔ تا آنکہ باز گردد بسوے مسجد و بیاید در وے۔ ورجلان تحابا فی اللہ۔ چہارم ہر یکے از دو مرد کہ دوست میدارند یکدیگر را از جہت خدا و دین وی و طلب رضای وی و تقرب بوی تعالی۔ اجتمعا علیہ وتفرقا علیہ۔ فراہم آمدند بر محبت خدا و جدا شدند بر محبت خدا کنایت ست از خلوص محبت در حضور و غیبت۔ ورجل ذکر اللہ خالیا ففاضت عیناہ۔ پنجم مردے کہ یاد کرد خدا را تنہا پس اشک ریخت ہر دو چشم او و قید تنہائی براے آن ست کہ تکلف و ریا در آن مدخلے نباشد۔ ورجل دعتہ امراۃ ذات حسب وجمال۔ ششم مردے کہ خواند او را زن صاحب جاہ و جمال و خواست کہ از راہ برد۔ فقال انی اخاف اللہ۔ پس آن مرد گفت بدل خود و باز داشت نفس را یا بزبان گفت بآن زن بدرستیکہ من میترسم خدا را۔ ورجل تصدق بصدقۃ۔ ہفتم مردیکہ صدقہ کرد بنوعی از صدقہ۔ فاخفاہا۔ پس پنہان کرد صدقہ را۔ حتی لا تعلم شمالہ ما تنفق یمینہ۔ تا آنکہ نداند دست چپ او آنچہ میدہد دست

رست او کنایت ست از غایت ستر و اخفا - متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله - و هم از ابی هریره است که گفت
گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته - نماز مرد که میگزارد در مسجد بجماعت
زیاده گردانیده می شود ثواب آن در نماز او که میگزارد تنها در خانه خود - وفی سوقه - و در بازار خود که در آن برای کسب
و تجارت می نشیند - خمسا و عشرین ضعفا - بیست و پنج درجه - و ذلک انه اذا توضأ - و آن تضعیف ثواب بسبب
آنست که چون وضو کند مرد - فاحسن الوضوء - پس نیک کرد وضو را و رعایت کرد آداب و شرائط آن را - ثم خرج
الی المسجد - پس بیرون آمد بسوی مسجد - لا یخرجه الا الصلوة - در حالتی که بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد ادای آن
بر وجه مسنون نه غرضی دیگر - لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة - نمی نهد هیچ گامی مگر آنکه بلند گردانیده میشود مر او را بآن
گام پایه در ثواب - وحط عنه بها خطیئة - و کم کرده می شود از وی بآن گام گناهی - فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه - پس
چون نماز گزارد همیشه اند فرشتگان که درود می فرستند بر وی - ما دام فی مصلاه - تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود
در نشستنگاه از انجا درود و باین صیغه میفرستند که - اللهم صل علیه اللهم ارحمه - خداوندا درود بفرست بروی خداوندا رحمت
کن او را - ولا یزال احدکم فی صلوة ما انتظر الصلوة - و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این بار از
برای بیان فضیلت نشستن در مصلی میفرماید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود فرستادن فرشتگان می شود
وفی روایة - و در روایتی انچنین آمده است که - قال - گفت آنحضرت - اذا دخل المسجد کانت الصلوة تحبسه - چون در آمد بمسجد
بود در حالی که بتحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن - وزاد فی دعاء الملائکة - و زیاده کرده است درین روایت
در دعای فرشتگان این عبارت را که - اللهم اغفر له - خداوندا بیامرز مر او را - اللهم تب علیه - خداوندا رجوع کن برحمت بر وی
ما لم یؤذ فیه - مادام که نرنجاند در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست و زبان خود - ما لم یحدث فیه - مادام که حدث نکند و وضو نشکند
در مسجد که آن نیز سبب ایذای ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز ست و در بعض روایات یحدث بتشدید دست از تحدیث یعنی تکلم
نکند بکلام دنیا و ازین جا معلوم میشود که این فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن بر آن ست و اگر نماز گزارده بجای
دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعض مشائخ به خلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش و قتت در یاد
این نیت صحیح ست در دی فضیلت ذکر و تسبیح حاصل ست اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح به بعض العلماء متفق علیه
وعن ابی اسید بضم همزه و فتح سین صحابی انصاری ست ساعدی و بعض بفتح همزه نیز گفته اند - قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل - وقتیکه در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید و بخواند این دعا را - اللهم
افتح لی ابواب رحمتک - خداوندا بگشای بر من درهای رحمت خود را بدر آمدن درین مکان شریف ببرکت آن یا توفیق
نماز در ان یا در نماز بکشف حقائق آن - واذا خرج فلیقل - و چون بر آید از مسجد پس باید که بگوید - اللهم انی اسألک من فضلک
خداوندا من سوال می کنم ترا دی طلبم از برای فزونی کرم تو که مراد بدان رزق حلال ست که بعد از بر آمدن از نماز بطلب آن

میرود و کسب می کند و تواند که مراد عود مسجد باشد که موجب زیادتی ثواب بر ثواب ست که بار اول حاصل شده - رواه مسلم
وعن ابی قتادة ان رسول اللہ - و روایت ست از ابی قتادہ انصاری که صحابی مشهور ست عقبی بدری حاضر شد
همه مشاهد را از فضلای صحابه بود که پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم قال - گفته است - اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین - چون در آید
یکی از شما مسجد را پس باید که بگزارد دو رکعت قبل ان یجلس - پیش از آنکه بنشیند متفق علیه - و این حدیث متمسک شافعیه ست
در ایجاب تحیة المسجد بحمل امر بر وجوب و نزد ما امر برای ندب است و ظاهر سیاق حدیث ناظر برین ست و الا لازم آید که
واجب باشد پیش از جلوس و نه چنین ست بالاتفاق - وعن کعب بن مالک - صحابی مشهور و قصه تخلف او از غزوه تبوک و
توبه وی از احادیث قصص ست و بود وی رضی اللہ عنه از شعرای اسلام - قال کان النبی صلی اللہ علیه وسلم لا یقدم من سفر الا نهارا
فی الضحی - کعب بن مالک گفت بود آنحضرت که قدوم نمی آورد از هیچ سفر مگر روزانه در وقت چاشت - فاذا قدم بدأ بالمسجد پس
چون قدوم می آورد آغاز میکرد به در آمدن در مسجد فصلی فیه رکعتین - پس میگزارد در مسجد دو رکعت - ثم جلس فیه - پس می نشست در مسجد
تا مردم بزیارت بیایند و سعادت ملازمت شریف دریابند و بعض مردم باین حدیث استدلال بر سنیت صلوة ضحی کرده اند و تحقیق
آن در باب صلوة الضحی بیاید ان شاء اللہ تعالی و ازین حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم گردد و آنکه عادت
شریف نشستن در مسجد پیش از در آمدن بخانه بود و اگر بعد از در آمدن بخانه نشیند نیز جائز است کذا قالوا متفق علیه - وعن ابی هریرة
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد - هر که بشنود مردی را که می جوید گم شده را در مسجد
فلیقل لا ردها اللہ علیک - پس باید که بگوید باز نگرداند آن گم شده را خدای تعالے بسوئے تو یعنی نیابی آن را فان
المساجد لم تبن لهذا - زیرا که مسجد ها بنا کرده نشده است برائے این کار و مانند آن از آنچه نه عبادت ست چنانچه خرید
و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید از برائے زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برائے
عبادت نه آن که از ته دل این دعا بکند و بخواهد که مسلمانی گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و
باز گرد این کار نگردد و دور باشد و اللہ اعلم - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة
المنتنة - کسیکه بخورد ازین درخت ناخوش بوی اشارت به پیاز ست یا سیر و در فصل ثانی بیاید که کسیکه بخورد ازین دو درخت
یعنی پیاز و سیر - فلا یقربن مسجدنا - پس باید که نزدیک نگردد مسجد ما را - فان الملائکة تتأذی مما یتأذی منه الانس
زیرا که بدرستی آزار میکشند فرشتگان از چیزیکه آزار می کشند آدمیان از بوے های ناخوش و هر چه بوی ناخوش دارد از
ماکولات و غیر ماکولات درین حکم داخل ست از گنده دهنی و گنده بغلی و در حکم مسجد ست جمیع مجالس و مجامع عبادات از مجلس علم
و ذکر و سائر مجالس مسلمانان و مسجد مخصوص مسجد نبوی نیست و لهذا در بعض روایات مساجدنا واقع شده بلفظ جمع و در بعض مسجدی
نیز واقع شده و آن مخصوص بزبان آنحضرت است بطریق اتفاق و شک نیست که کراهت آن در مسجد شریف اشد و اغلظ خواهد
بود متفق علیه - وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة - آب دهن افگندن در مسجد

گناه است - وکفارتها دفنها - وپوشنده آن گناه و دور کننده بزه آن را گور کردن بزاق است یعنی بزاق در مسجد نباید کرد و
اگر واقع شد گور باید کرد که بزه آن را می برد و بزاق و بصاق و بساق بزای و صاد و سین آب دهن که از دهن بیرون افگنند
تا آن در دهن است آن را ریق گویند - متفق علیه - وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال
امتی - ظاهر گردانیده شد برمن و نموده شد مرا کارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان - حسنها وسیئها - کارهای
نیک ایشان و کارهای بد ایشان - فوجدت فی محاسن اعمالها - پس یافتم در کارهای نیک امت - الاذی یماط عن الطریق -
پلیدی و آنچه آزار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از راه - ووجدت فی مساوی اعمالها - و یافتم در کار
های بد ایشان - النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن - آب دهن که باشد در مسجد گور کرده نشود و نخاعه که آن را نخامه نیز گویند
آب دهن که از سینه بر آید یا از بینی - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی
الصلوٰة - چون ایستاد یکی از شما بنماز - فلا یبصق امامه - پس باید که نبیندازد آب دهن پیش روی خود بجانب قبله - فانما
یناجی الله - و در بعض نسخه فانه یناجی الله - مادام فی مصلاه - زیرا که وے مناجات می کند و توجه می آرد مگر خدای تعالے
را مادام که در جای نماز خود است پس گویا ذات پاک وے تعالی و تقدس مقابل و محاذی است پس آب دهن بآن جانب
انداختن از ادب نبود - ولا عن یمینه - و نه بیندازد بجانب دست راست خود - فان عن یمینه ملکا - زیرا که بجانب راست وی
فرشته ایست بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات است که از مظاهر رحمت آلهی است که غالب است بر مظاهر غضب یا مراد ملکی است که
حاضر شود نزد نماز از برای تائید و الهام بر دل مصلی و آمین گفتن برای دعای او و حکم زائر دارد و حق مزور آنست که
اکرام کند زائر را زیاده بر آنچه میکند بآنهای که همیشه با وی ملازم اند که کرام الکاتبین باشند - ولیبصق عن یساره - و باید که بیفگند
آب دهن را در جانب چپ خود - او تحت قدمه - یا بیفگند زیر پای خود - فیدفنها - پس گور کند آن را - وفی روایة ابی سعید تحت
قدمه الیسری - و در روایت ابی سعید خدری آمده است که بیندازد زیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در جامه
بگیرد و بمالد - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه - آنحضرت
گفت در بیماری خود که برنخاست ازان لعن الله الیهود والنصاری - لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را - اتخذوا قبور انبیائهم
مساجد - که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها - متفق علیه - چون دانست آنحضرت قرب اجل را و ترسید از امت که مبادا قبر
شریف وی آن کنند که یهود و نصاری بقبور انبیای خود کردند بیاگاهانید ایشان را بر نهی ازان بلعن بر یهود و نصارے که
قبور انبیا را مساجد گرفتند و این بر دو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان
بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت مولی تعالی دارند ولیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت
حق موجب قرب و رضای وی تعالی است و موقع وے عظیم تر است نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در
تعظیم انبیای او و این هر دو طریق نا مرضی و نامشروع است اول خود شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از

جہت آنکہ در وے نیز شراکت بخداست اگرچہ خفی ست و ہر دو طریق لعن متوجہ است و نماز گزاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام ست ہیچکس را دران خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند بی توجہ بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع کہ مدفن جسد مطہر ایشان است و با مداد نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی یابد در ینجا محذوری لازم نمی آید و باکے نیست کذا قال الشیخ ابن حجر الہیثمی المکی - وعن جندب نام ابوذر غفاری و در نام وی رضی اللہ عنہ اختلاف بسیار است و جندب جزوی از صحابہ نیز ہستند یکے جندب بن عبد اللہ بجلی و جندب قسری تا اینجا اوکیست - قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول شنیدم آن حضرت را کہ میگفت - الا وان من کان قبلکم بکسر آن و فتح آن آگاہ باشید و بدانید کہ میگویم کسانیکہ می بودند پیش از شما - کانوا یتخذون قبور انبیاءھم و صالحیھم مساجد بودند کہ میگرفتند قبرہای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجد ہا - الا فلا تتخذوا القبور مساجد - آگاہ باشید پس نگیرید قبرہا را مسجد ہا - انی انھاکم عن ذلک - بدرستیکہ من شما را نہی کردم ازان - رواہ مسلم - وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم - بگردانید در خانہ ہائے خود چیزے از نماز ہائے شما کہ نوافل باشد تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و منور بنور عبادت باشد - ولا تتخذوھا قبورا - و نگیرید و نسازید خانہای خود را مانند گورہائے کہ مردہ صفت در وے افتادہ باشید و ہیچ کار نکنید یا در خواب باشید و چون نوم اخ الموت است خانہ کہ در وے بخواب رفتہ باشد مشابہ قبر باشد متفق علیہ

الفصل الثانی عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما بین المشرق والمغرب قبلۃ - میان مشرق و مغرب قبلہ است و این محمول است بر قبلہ مدینہ مطہرہ کہ واقع است بجانب جنوب زیرا کہ وی شمالی مکہ معظمہ است یا مراد آن ست کہ ہیچ جہتے از جہات نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکہ قبلہ است مر قومی را بحسب اختلاف جہات بلاد بموجب (وحیث ما کنتم فولوا وجوھکم شطر المسجد الحرام) رواہ الترمذی - وعن طلق بن علی قال خرجنا - طلق بن علی کہ صحابی ست و روایت کردہ است از وی قیس و عبد اللہ بن بدر و جماعہ گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود - وفدا الی رسول اللہ قصد کنندگان بسوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - و وفد بفتح واو و سکون فا جماعہ را گویند کہ بر رئیس قومے بیایند از برای مہمی چنانکہ زیارت یا ایلچی گری و این جماعہ طلق از برای بیعت اسلام آمدہ بودند چنانکہ گفت - فبایعناہ - پس بیعت کردیم ما آنحضرت را - وصلینا معہ - و نماز گزاردیم با وے - واخبرناہ ان بارضنا بیعۃ لنا - و خبر دادیم آنحضرت را کہ در زمین ما کلیسائے ست برای ما و این قوم نصاری بودند کہ ایمان آوردند و خواستند کہ آن کلیسا را بشکنند - فاستوھبناہ من فضل طہورہ - پس طلب بخشش کردیم از آن حضرت از باقی آب وضوی وے و در لفظ استوھبناہ اشارت است کہ آب وضوی آنحضرت مثل مالے و گنجی ست کہ طلب بخشش آن از حضرت وے نمایند - فدعا بماء - پس طلبید آنحضرت آبی را - فتوضا - پس وضو کرد - وتمضمض - و آب در دہن کرد یعنی بعد از وضو از بقیہ آب وضو - ثم صبہ لنا فی اداوۃ - پس بریخت آن آب ما

برای ما در ظرفی از چرم - وامرنا - وامر کرد ما را ببر آمدن از نزد وی - فقال اخرجوا - پس گفت بیرون آئید - فاذا اتیتم
ارضکم - پس چون بیائید شما زمین خود را - فاکسروا بیعتکم - پس شکنید کلیساہاے خود را - وانضحوا مکانہا بہذا الماء - و بپاشید
و تر کنید جاے آن کلیسا را کہ شکستہ اید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعہ گردد - واتخذوہا مسجدا - و بگیرید
آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجاے وی مسجدے - قلنا ان البلد بعید - عرض کردیم ما کہ شہر ما از مدینہ مطہرہ دور است - والحر
شدید - و گرما سخت است - والماء ینشف - و آب در ظرف خشک می گردد در ہواے گرم و نشف بخود کشیدن جامہ خوے
را و کاغذ سیاہی را و حوض آب را - فقال مدوہ من الماء - پس فرمود آن حضرت افزون کنید آن را از آب یعنی بریزید در وی
آبی دیگر - فانہ لا یزیدہ الا طیبا - زیرا کہ بدرستی آن آب بقیہ وضو کہ در اداوہ است زیادہ نمیگرداند این آب را کہ بروے
ریختہ شدہ است با این آب او را مگر برکت و خوشی را یعنی ہیچ نقصانے ندارد اگر آب دیگر میریزند برکت افزون میگردد و در
نظر آن قوم در عالم اسباب افتاد و پرسیدند کہ آب در اداوہ بحرارت آفتاب خشک نگردد پس آنحضرت نیز تدبیر از ہمین عالم کرد
و اگر ساکت می ماندند و بفضل علم آن حضرت اکتفا میکردند میرسید آن آب تمام و کمال و ہرگز آفتاب را راہ تصرف در آن نمی بود
شک و تردد و تسبب در راہ یقین و عالم قدرت سد راہ مقصود است واللہ علی کل شئ قدیر و درین حدیث استحباب تبرک
است بہ بقیہ آب وضو و پس ماندہ آنحضرت و نقل آن ببلاد و مواضع بعیدہ مانند آب زمزم و آن حضرت چون در مدینہ
میبود آب زمزم را از حاکم مکہ می طلبید و تبرک می ساختند و فضل وارثان او کہ علما و صلحا اند و تبرک بآثار و انوار ایشان ہمبرین قیاس
است - رواہ النسائی - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت امر رسول اللہ - گفت عائشہ امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
ببناء المسجد فی الدور - ببر آوردن مسجد در سراہا و محلہ ہا و قبیلہ ہا اگر بقصد ضرار نباشد تا ہر قومے در محلہ خود جماعت میکردہ
باشند - وان ینظف ویطیب - وامر کرد کہ پاکیزہ داشتہ شوند مسجد ہا و خوشبو گردانیدہ شوند بقصد تعظیم این بقعہ و حضور ملائکہ و نشاط
مومنان و ینظف و یطیب بیا و تا معاً ضبط کردہ شدہ اند - رواہ ابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ - وعن ابن عباس
رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما امرت بتشیید المساجد - امر کردہ نشدہ ام من از نزد خدا تعالی
بہ بر افراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجد ہا - قال ابن عباس - گفت ابن عباس برای خبر دادن از فعل مردم بعد
از ان حضرت نظر بعادت نفوس آدمیان - لتزخرفنہا - ہر آئینہ مزخرف می کنید شما مسجد ہا را - کما زخرفت الیہود والنصاری
چنانکہ مزخرف کردند یہود و نصارے و زخرف در اصل طلا و کمال حسن چیزے را گویند یعنی نقش خواہند کرد در وے
اندود خواہند ساخت بطلا و بعض متاخران آن را تجویز کردہ گفتہ اند کہ مردم خانہ ہا شید و مزخرف و مطلا میسازند اگر ما مسجد را
بخشت و گل سادہ بنا کنیم شاید کہ در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید - رواہ ابوداؤد - وعن انس قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان من اشراط الساعۃ ان یتباہی الناس فی المساجد - بدرستیکہ از علامات قیامت است کہ
تفاخر کنند و بنازند مردم بمسجد ہا و تحسین بنا و تزویق و تفتیش و تطویل آن بطریق سمعہ و ریا تا مردم مدح و ثناے ایشان گویند

رواه ابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجه - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اجور امتی - عرض کرده شد بر من ونموده شد مرا عملهاے امت من که بر آن ثواب می یابند - حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد تا خس وخاشاک وگرد وخاک که بیرون می آرد او را مرد از مسجد وقذی آنچه در چشم و آب افتد از خاک وخاشاک وچرک ودر اینجا اشارتست که مسجد مشابه چشم انسان ست که آثار می کشد زوحانیت وحی از آن یا مانند آب زلال است از چشمه حیات معنوی که بدان تبره می گردد و هر که پاک دارد آن را از آن منظور نظر رحمت وسیراب شراب صفوت گردد وعرضت علی ذنوب امتی - وعرض کرده شد بر من گناهان امت من فلم ار ذنبا اعظم - پس ندیدم هیچ گناهی بزرگ تر من سورة من القرآن - از فراموش کردن سوره از قرآن - او آیة - یا فراموش کردن آیتی - اوتیها الرجل ثم نسیها که داده شد آن سوره یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد آن را و درین زجر و تشدید است بر فراموش کننده قرآن بعد از یاد گرفتن وبعضے از علماے شافعیه آن را از کبائر شمرده اند اعاذنا الله منه - رواه الترمذی وابوداؤد - وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی المساجد - گفت بریده بن الحصیب که صحابی مشهور است فرمود پیغمبر خدا بشارت ده مر روندگان را در تاریکی ها بمسجدها - بالنور التام یوم القیمة - بروشنائی تمام در روز قیامت تلمیح ست بقول حق عزوجل (نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا) رواه الترمذی وابوداؤد ورواه ابن ماجه عن سهل بن سعد وانس - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رایتم الرجل یتعاهد المسجد - وقتیکه بینید مردی را که تعهد و تفقد میکند مسجد را و خبر میگیرد از وے و ملازمت می نماید او را و محافظت نمودن و مرمت کردن و جاروب دادن ونماز گزاردن و بعبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن و اینها اعلے و اجل اقسام تعاهد اند - فاشهدوا له بالایمان - چون کسے را ببینید که این چنین میکند پس گواهی دهید و حکم کنید بقطع مرا و را که وے مومن ست - فان الله یقول - زیرا که خدا تعالی میفرماید - انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر - معمور میدارد مسجدهاے خدا را مگر کسیکه ایمان آورده است بخدا و روز آخرت - رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی - وعن عثمان بن مظعون قال - گفت عثمان بن مظعون - یا رسول الله ائذن لنا فی الاختصاء - دستوری ده ما را در خصی شدن تا از خطره زنا و خواطر آن باز رهیم - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس منا من خصی - نیست از ما و بر طریقه و سنت ما کسیکه خصی سازد دیگری را - ولا اختصی - ونه کسیکه خصی شود از خود - ان خصاء امتی الصیام - بدرستیکه خصی شدن امت من روزه داشتن است که بدان شکست شهوت طبعی و نفسانی حاصل میشود خصوصاً در وقتیکه امساک جوارح و اعضا و قوی از نامشروعات و نامرضیات با آن ضم گردد - فقال - پس گفت عثمان بن مظعون - ائذن لنا فی السیاحة - اذن کن ما را و دستوری ده برفتن در زمین و گشتن در آفاق عالم - فقال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله - پس گفت آنحضرت بدرستیکه سیاحت امت من رفتن است از براے جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و گشتن در زمین که محمود است

از برائے ہمہ اوست باقی بیہودہ در زمین گشتن چیزے نیست و در حدیث دیگر آمدہ است کہ لاسیاحۃ فی الاسلام۔ فقال۔
پس گفت عثمان بن مظعون۔ ائذن لنا فی الترہب۔ اذن کن مارا در رہبانیت چنانکہ بعض اہل کتاب مے کردند عزلت
میگزیدند و مشاغل دنیا و لذات آن را بالکلیہ ترک میدادند و گرد زنان تعطعائی گردیدند و از ہمہ کس و ہمہ چیز یکسو می شدند و ایشان
را راہب می گویند و ترہب در اصل از رہب است بمعنی خوف۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت کہ۔ ان ترہب امتی الجلوس فے
المساجد انتظار الصلوۃ۔ بدرستیکہ ترہب امت من نشستن است در مسجد ہا بانتظار نماز کہ از ہمہ کس و ہمہ چیز رو گردانیدہ متوجہ بہ
پروردگار می نشینند و آن ترہب کہ رہبان می کردند چیزے نیست و عاقبت آن محمود نہ و آن را بنزلت نمی برند۔ رواہ فے
شرح السنۃ۔ وعن عبدالرحمن بن عایش۔ بہ تحتانیہ وشین معجمہ اختلاف است در صحبت وی و ابوحاتم گفتہ کہ ہر کہ گفتہ است در
روایت وی سمعت رسول اللہ خطا کردہ واللہ اعلم۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رایت ربی۔ دیدم پروردگار خود را عزو جل
اگر این دیدن در خواب است چنانکہ در روایتی آمدہ پس اشکالی ندارد و اگر در بیداری ست چنانکہ در رعایت دیگر آمدہ است
پس این از خصائص آنحضرت ست چنانکہ در شب معراج بر قول مختار یا ماول است بدیدن مثالی بتمثیل حق جل و علا بدان
مثال۔ فی احسن صورۃ۔ در نیکو صورتی اگر این بیان صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است کہ متجلی بصفت جمال
و لطف و کرم بود و اطلاق صورت بر صفت شائع است چنانکہ گویند صورت حال چنین است و صورت مسئلہ این ست و اگر بیان
حال خود میکند کہ من دران وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال و خود چون نباشد کہ وقت شہود خاص و
تجلی تام و انعام عام بود۔ قال فیم یختصم الملاء الاعلی۔ گفت پروردگار تعالی و پرسید از من کہ در چہ چیز خصومت می کنند ملائکہ و ملاء
جماعت از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آن ست کہ کدام اعمال است کہ فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در
برداشتن آن و صعود قبول منازعت و مسابقت می نمایند یا رشک می برند بر آدمیان دران فضائل و رغائب کہ با وجود شہوات
جسمانی بدان مخصوص و متمیز می شوند۔ قلت۔ می فرماید آن حضرت کہ گفتم من در برابر این سوال پروردگار۔ انت اعلم۔ تو دانا تری
کہ کدام است آن اعمال۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فوضع کفہ بین کتفی۔ پس نہاد پروردگار تعالی دست قدرت و انعام خود را
میان دو شانہ من کنایت است از تخصیص وے بمزید فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکہ ملوک بعض از خادمان خود کنند چون
خواہند کہ مخصوص گردانند ایشان را بمزید قرب و افاضہ نعم۔ فوجدت بردہا بین ثدیی۔ پس یافتم من سردی دست مولٰی
تعالی را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول اثر فیض بقلب شریف و حصول برد یقین و چون حصول این اثر
موجب حصول علوم و اتساع فیض آن بود فرمود فعلمت ما فی السموات والارض۔ پس دانستم ہر چہ در آسمان ہا و ہر چہ در زمین
بود عبارت است از حصول تمامہ علوم جزوی و کلی و احاطہ آن۔ وتلا۔ و خواند آنحضرت مناسب این حال و بقصد استشہاد بر امکان
آن این آیت را کہ۔ وکذلک نری ابراہیم ملکوت السموات والارض۔ و ہمچنین نمودیم ابراہیم خلیل اللہ علیہ الصلوۃ والسلام را
ملک عظیم تمامہ آسمانہا و زمین را۔ و لیکون من الموقنین۔ و تا آنکہ گردد ابراہیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات و توحید

و اہل تحقیق گفتہ اند کہ تفاوت است درمیان این دو روایت زیرا کہ خلیل علیہ السلام ملک آسمان و زمین را دید و حبیب
ہر چہ در آسمان و زمین بود حالی از ذات و صفات و ظواہر و بواطن ہمہ را دید و خلیل حاصل شد مراد را یقین بوجوب
ذاتی و وحدت حق بعد از دیدن ملکوت آسمان و زمین چنانکہ حال اہل استدلال و ارباب سلوک و محبان و طالبان میباشد
و حبیب حاصل شد مراد را الیقین و وصول الی اللہ اول پس از ان دانست عالم را و حقائق آن را چنانکہ شان مجذوبان و محبوبان
و مطلوبان ست و اول موافق است بقول ما رأیت شیئا الا رأیت اللہ بعدہ و ثانی بہ ما رأیت شیئا الا رأیت اللہ قبلہ و ثم کان
تابینہما۔ رواہ الدارمی مرسلا۔ روایت کرد این حدیث را دارمی از عبد الرحمن بن عائش کہ از تابعین ست بطریق ارسال۔
والترمذی نحوہ۔ و مر ترمذی را مانند این حدیث است باختلاف در بعض الفاظ۔ عنہ و عن ابن عباس و معاذ بن جبل۔ از
عبد الرحمن مذکور و از ابن عباس و از معاذ بن جبل۔ و زاد فیہ۔ و زیادہ کردہ است ترمذی در حدیث این را کہ قال گفت
پروردگار تعالی بعد از افاضہ علوم و اعادہ کرد سوال را کہ۔ یا محمد ہل تدری فیم یختصم الملأ الاعلی۔ ای محمد آیا درمی یابی کہ
در چیز خصومت می کنند ملائکہ۔ قلت نعم۔ این بار گفتم آرے می دانم در چہ چیز خصومت میکنند۔ فی الکفارات خصومت
میکنند در کفارات یعنی در اعمالے کہ سبب بخشیدن و پوشیدن گناہان می گردند۔ والکفارات المکث فی المساجد بعد الصلوات
و آن اعمال کہ کفارات گناہان می شوند سہ اند یکے از انہا درنگ کردن در مسجد بعد از نماز ہا مشغول بذکر و دعا یا برای
انتظار نماز ہای دیگر۔ والمشی علی الاقدام الی الجماعات۔ دوم رفتن بر پاہا یعنی پیادہ رفتن بسوی جماعت ہای نماز۔ و
ابلاغ الوضوء فی المکارہ۔ سوم رسانیدن وضو بحد کمال و اسباغ او در احوالی کہ مکروہ و ناخوش دارد طبیعت آن را چنانکہ
در حال مرض و سرمای ہوا۔ و من فعل ذلک عاش بخیر۔ و ہر کس کہ بکند آن را زندگانی می کند بنیکی۔ و مات بخیر۔ و می میرد بہ
نیکی و کان من خطیئتہ کیوم ولدتہ امہ۔ و می گردد پاک از گناہان خود ہمچو در روز زائیدن مادر او او را۔ و قال۔ و گفت
پروردگار تعالی۔ یا محمد اذا صلیت فقل۔ ای محمد چون نماز بگزاری پس بگو و بخوان بعد از نماز این دعا را۔ اللہم انی اسألک
فعل الخیرات۔ خداوندا بدرستیکہ من سوال میکنم ترا کردن نیکیہا را۔ و ترک المنکرات۔ و گذاشتن کار ہای بد را کہ ناشناختہ شدہ
و نا آشنا اند در دین۔ و حب المساکین۔ و سوال میکنم دوستی مسکینان را کہ ایشان را دوست دارم من یا ایشان دوست
دارند مرا و آں یکی ست چون ایشان را دوست دارم ایشان نیز مرا دوست خواہند داشت چہ ہر کس دوست دارد خود را ازدست
دارد محبت یکی ست در جانبین پر تو انداختہ محب محبوب ست و محبوب محب۔ و اذا اردت بعبادک فتنۃ۔ و چون خواہی بہ بندگان
خود ابتلا و آزمایش و گمراہی در دین یعنی بلای بفرستی کہ بدان بیم زوال ایمان باشد۔ فاقبضنی الیک غیر مفتون۔ پس
بمیران مرا پیش از انکہ گرفتار فتنہ شوم و دین و ایمان از دست و ہم این دعا و امثال این برای تعلیم امت و تربیت ایشان
ایشان است۔ قال۔ گفت پروردگار تعالی برائے زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وسلم بعد از ان کہ بیان کرد
کفارات را یا گفت آن حضرت برائے زیادت بیان بابت حصول علم از جانب حق۔ والدرجات۔ و علامات

که بآن قدر و مرتبۀ بندگان در درگاه حق بلند گردد نیز سه اند۔ افشاء السلام۔ یکی فاش گفتن سلام یعنی ظاهر و بلند گفتن سلام
بر آشنا و بیگانه۔ واطعام الطعام۔ دوم خورانیدن طعام بمسکینان و محتاجان و تصدق کردن برایشان و امداد و اعانت
نمودن ایشان را۔ والصلوة باللیل والناس نیام۔ سوم نماز گزاردن بشب در حالتی که مردم در خواب باشند که آن بصدق
و اخلاص نزدیک تر ست و مشقت و ریاضت در ان بیشتر اشارت است باجتماع صفت تواضع و جود و عبادت ببیت شرف
مرد بجود ست و کرامت بسجود و به سر که این هر دو ندارد عدمش به از وجود و بعد و لفظ هذا الحدیث کما فی المصابیح۔ ولفظ این حدیث
بران وجهی که در مصابیح ست۔ لم اجده عن عبد الرحمن الا فی شرح السنة۔ نیافتم من آن را از عبد الرحمن بن عایش
مگر در شرح سنة که آن نیز تصنیف صاحب مصابیح ست۔ وعن ابی امامة قال۔ گفت ابو امامه باهلی که صحابی ست
و ابو امامه از تابعین نیز هست مشهور همین صحابی ست۔ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة کلهم ضامن علی الله۔ سه کس
اند که همه ایشان خداوند ضمان اند که واجب ست بر خدا بجهت وعدۀ وے که تخلف نمیکند که نگاه دارد ایشان را از فتنه و خسارت
و ضرر آفت دنیا و دین۔ رجل خرج غازیا فی سبیل الله۔ یکے از ان سه کس مردے ست که بیرون آمد قصد کننده غزا را
در راه خدا۔ فهو ضامن علی الله۔ پس وے خداوند ضمان است بر خدا۔ حتی یتوفاه فیدخله الجنة۔ تا آنکه بمیراند او را خدا
پس در آورد او را در بهشت این سعادت دینی ست۔ او یرده بما نال من اجر۔ یا باز گرداند او را زنده با آنچه یافته است از ثواب غزا
این نیز سعادت دینی است۔ او غنیمة۔ یا باز گرداند با آنچه یافته است از مال غنیمت این سعادت دنیاست بر هر تقدیر سود و سعادت
دنیا یا دین حاصل است۔ و رجل راح الی المسجد۔ دوم مردی ست که رفته است بسوی مسجد۔ فهو ضامن علی الله۔ پس وی هم خداوند ضمان ست بر خدا
و واجب ست بر خدا حفظ و رعایت و وقایت و اجر و ثواب وی۔ و رجل دخل بیته بسلام۔ سوم مردی ست که در آمده است خانۀ خود را
بسلام۔ فهو ضامن علی الله۔ پس وی نیز ضامن است بر خدا و در آمدن در خانه بسلام دو معنی دارد یکی آنکه نزد در آمدن در
خانه سلام گوید بر اهل خانه و ضمانت در اینجا بحصول خیر و برکت در وے و در اهل خانه او ست دوم آنکه لازم گیرد خانه را و بیرون
نیاید از ان برای طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضمون در ینجا سلامت از آفات و فتن است و چون مراد درین
در قسم اخیر ظاهر بود تصریح بدان نفرمود۔ رواه ابو داود۔ وعنه و هم از ابی امامه است۔ قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من خرج من بیته متطهرا۔ کسیکه بیرون آید از خانۀ خود بطهارت۔ الی صلوة مکتوبة۔ بسوی نماز فرض۔ فاجره
کاجر الحاج المحرم۔ پس اجر او همچو اجر کسے ست که حج برآینده است احرام بسته نماز مشبه بحج است و وضو مشبه باحرام و وجه
تشبیه ثبوت اجر و ثواب است از وقت برآمدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانکه در باب فضیلت حج واقع شده است
نه مساوات در ثواب بجمیع وجوه یا این از باب الحاق ناقص بکامل ست از جهت مبالغه در ترغیب و الا اجر بر قدر تعب ست
اگرچه نماز از جهت ذات اهم و ارجح ست۔ ومن خرج الی تسبیح الضحی۔ و کسیکه بیرون آید بسوے نماز چاشت تسبیح و سبحه
بضم نماز نفل را گویند۔ لا ینصبه الا ایاه۔ و در تعب و مشقت نه در آرد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص بقصد نماز برآید بی شوب

سمعہ وریا وغرضی دیگر - فاجرۃ کاجر المعتمر - پس ثواب آنکس ہمچو ثواب کسی ست کہ عمرہ بجا می آرد وعمرہ نسبت بحج
ہمچو نماز نفل است نسبت بنماز فرض - وصلوٰۃ علی اثر صلوٰۃ لا لغو بینہما - ونمازی برپے نمازی دیگر کہ نیست کلام بیہودہ
در دے - کتاب فی علیین - علیےست مکتوب در دیوان حفظہ یا در اعلے مراتب واشرف آن ست وگفتہ اند کہ علیین
نام مقامی ست در آسمان ہفتم - رواہ احمد وابوداؤد - **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا
مررتم بریاض الجنۃ فارتعوا - ووقتیکہ بگذرید شما بر مرغزارہا وبستانہای بہشت پس بچرید - قیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ وما
ریاض الجنۃ - وچیست ریاض جنت - قال المساجد - گفت ریاض جنت مسجدہاست کہ عمل در وی سبب در آمدن در
ریاض جنت است - قیل - پرسیدہ شد - وما الرتع - وچیست چریدن یعنی چیست کہ می باید چرید - یا رسول اللہ قال
سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر رواہ الترمذی - **وعنہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتی المسجد
لشیء فہو حظہ - کسیکہ بیاید مسجد را برای چیزے یعنی غرضی وکار دینی یا دنیاوی پس ہمان چیز نصیب اوست وحاصل
وقت اوست مضمون این حدیث فردےست از افراد انما الاعمال بالنیات - رواہ ابوداؤد - **وعن فاطمۃ**
بنت الحسین عن جدتہا فاطمۃ الکبریٰ - رضی اللہ عنہما تابعیہ ہاشمیہ است خواہر علی ابن الحسین ع زین العابدین ع تزوج کرد اورا
حسن بن الحسین بن علی ع بن ابی طالب وچون وفات یافت زوج او تزوج کرد عمرو بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمہ
صغری دختر امام حسین از جدۂ وے کہ فاطمۂ زہرا است رضی اللہ عنہم - قالت کان النبی - گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
اذا دخل المسجد - چون می درآمد مسجد را - صلی علی محمد وسلم - صلوٰۃ میفرستاد بر پیغمبر وسلام یعنی میگفت صلی اللہ علی محمد وسلم
یا اللہم صل علی محمد وسلم - وقال - ومی گفت - رب اغفر لی ذنوبی - خداوندا بیامرز مر اگناہان مرا ونیکی گفت اللہم
صل علی یا صلی اللہ علی واللہم اغفر لمحمد از جہت تعلیم امت است لفظے را کہ بدان تکلم نمایند یا مناسبتی کہ این اسم شریف
را بصلوٰۃ ورحمت ست وانکسارے کہ در اللہم اغفر لی ست - وافتح لی ابواب رحمتک - وبکشا مرا درہاے مہربانی خود را
واذا خرج - وچون بیرون می آمد آن حضرت از مسجد میگفت - صلی علی محمد وسلم وقال رب اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب
فضلک رواہ الترمذی واحمد وابن ماجہ وفی روایتہما - ودر روایت احمد وابن ماجہ اینچنین آمدہ است کہ - قالت -
گفت فاطمہ رضی اللہ عنہا - اذا دخل المسجد - چون می درآمد آنحضرت مسجد را - وکذا اذا خرج - وہمچنین وقتیکہ بیرون می آمد - قال -
میگفت - بسم اللہ والسلام علی رسول اللہ بدل - بجاے صلی علی محمد وسلم - وقال الترمذی لیس اسنادہ بمتصل - وگفتہ است
ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل - وفاطمۃ بنت الحسین ع لم تدرک فاطمۃ الکبرےٰ - وفاطمہ دختر امام حسین درنیافتہ
است فاطمۂ بزرگ را جدۂ امام حسین ع در وقت وفات فاطمہ زہرا ہشت سالہ بیش نبودند پس البتہ راوی درین متروک است
وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال نہی رسول اللہ - نہی کرد پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم عن تناشد
الاشعار فی المسجد - از خواندن شعرہا در مسجد مراد شعر زور وباطل است کہ خواندن آن نامشروع است خصوصاً در مسجد

کہ مکان طاعت و عبادت است اما شعر کہ در توحید باری سبحانہ و تعالیٰ و نعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و تابعان وی رضی اللہ عنہم و مواعظ و نصائح باشد بہمہ حال در ہمہ جا محمود و مستحسن است و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای حسان کہ مدح وی و ہجو دشمنان وے می گفت در مسجد منبرے بر پا می کرد و میفرمود کہ روح قدس تائید می کند حسان را مادام کہ مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا۔ وعن البیع والاشتراء فیہ۔ و نہی میکرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر معاملات دنیا ہم برین قیاس است۔ وان تحلق الناس یوم الجمعۃ قبل الصلوٰۃ فی المسجد۔ و نہی کرد از حلقہ کردہ نشستن مردم روز جمعہ پیش از نماز در مسجد اگرچہ برای مذاکرۂ علم و مشغولی ذکر باشد و در بیان سبب نہی چند وجہ گفتہ اند یکی آنکہ تحلق مخالف ہیئت اجتماع مصلیان ست دیگر آنکہ اجتماع برائے نماز جمعہ کارے بزرگ است کہ تا ازان فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر گنجایش ندارد و تحلق پیش ازان موہم غفلت ازان ست و باین دو وجہ نہی مخصوص تحلق در وقت خطبہ نباشد سوم آنکہ وقت انصات و اشتغال باستماع خطبہ و توجہ بآن ست و باین وجہ مراد نہی از تحلق نزد خطبہ باشد و نیز نہی در دو وجہ اول تنزیہی باشد و در سوم تحریمی۔ رواہ ابو داؤد والترمذی۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رایتم من یبیع او یبتاع فی المسجد۔ چون بہ بینید کسے را کہ میفروشد یا میخرد در مسجد۔ فقولوا۔ پس بگوئید۔ لا اربح اللہ تجارتک۔ سودمند نگرداند خدا تعالیٰ سوداگری ترا۔ واذا رایتم من ینشد فیہ ضالۃ۔ و چون بہ بینید کسی را کہ میجوید در مسجد گم شدہ را۔ فقولوا لا ردہا اللہ علیک۔ پس بگوئید باز نگرداند و نرساند آن را خدا تعالیٰ بر تو۔ رواہ الترمذی والدارمی۔ وعن حکیم بن حزام۔ بحاے مہملہ مکسورہ و زاے برادر زادۂ ام المومنین خدیجہ ہست و لادت او پیش از عام الفیل بسیزدہ سال و عمر او صد و بیست سال بود شصت در جاہلیت و شصت در اسلام از اشراف قریش و فضلای قوم است باقی احوال وی در جای دیگر ثبت یافتہ است۔ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یستقاد فی المسجد۔ نہی کرد آنحضرت از طلب قصاص کردن و کشتن قاتل در مسجد۔ وان ینشد فیہ الاشعار۔ و از خواندن اشعار در مسجد۔ وان تقام فیہ الحدود۔ و برپا کردن حدہا مثل حد زنا و حد شرب و جزآن در مسجد و باید کہ بعد از ثبوت حد و قصاص زدن و کشتن بیرون مسجد کنند۔ رواہ ابو داؤد فی سننہ۔ روایت کرد این حدیث را ابو داؤد در سنن خود۔ وصاحب جامع الاصول فیہ عن حکیم۔ و روایت کرد صاحب جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بی نسبت ابن حزام و ظاہر آن ست کہ مراد ہمین حکیم ابن حزام خواہد بود چہ حکیم از صحابہ یکی ہمین حکیم بن حزام ست دیگر حکیم بن معاویۃ التمیمی است و در صحبت وی اختلاف ست واللہ اعلم۔ وفی المصابیح عن جابر۔ و روایت کرد در مصابیح از جابر و این در اصول یافتہ نشدہ است۔ وعن معاویۃ بن قرۃ عن ابیہ تابعی عالم عامل ولادت او یوم الجمل ذکر کردہ او را ابن حبان در ثقات دریافت ہفتاد تن را از صحابہ روایت میکند از پدر خود و روایت می کند از وے قتادہ و شعبہ و اعمش و جز ایشان۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن ہاتین الشجرتین معاویہ بن قرہ از پدرش قرہ بضم قاف و تشدید را روایت کرد کہ آن حضرت نہی کرد از خوردن این دو درخت۔

یعنی البصل والثوم - این تفسیر از راوی ست که گفت مراد ازین شجرتین پیاز و سیر ست - وقال - وگفت آن حضرت من
اکلها فلا یقربن مسجدنا - کسیکه بخورد آنهارا پس باید که نزدیک نیاید مسجد مارا مبالغه است در نا درآمدن مسجد که نزدیک آن
نگردد و چه جای درآمدن - وقال ان کنتم لابد آکلیها - وگفت آن حضرت اگر هستید شما ناچار خورنده این دو درخت - فامیتوهما
طبخا - پس بمیرانید یعنی دور کنید بوی آنهارا به پختن و سابقاً معلوم شد که هرچه بوی بد دارد از ماکولات وجز آن داخل است
درین حکم و مراد به مسجد عام تر است و مخصوص بمسجد نبوی نیست و مجالس و مجامع خیر همین قیاس اند - رواه ابوداؤد
وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الارض کلها مسجد - زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی
جائز است بی کراهت - الا المقبرة والحمام - مگر مقبره و حمام اما مقبره از جهت آنکه غالب در وی قذارت و اختلاط
تربت اوست با نجه جدا میگردد از مرده یا از نجاست و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتی نه
و بعض بر آنند که نماز در مقبره مکروه است مطلقاً از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر
بقصد تعظیم باشد و اگرنه حکم مقبره دارد و اما حمام از جهت آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است - رواه ابوداؤد
والترمذی والدارمی - وعن ابن عمر رضی اللہ عنهما - قال نهی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یصلی فی سبعة
مواطن - نهی کرد آن حضرت از نماز گزاردن در هفت جا - فی المزبلة - بفتح با وضم آن جای سرگین انداختن و زبل
بکسر زای سرگین و دیگر نجاسات در حکم آن ست بلکه بعض سخت تر از آن - والمجزرة - بجیم و زای و در جای ذبح کردن حیوانات
از جهت محاذات نجاسات - والمقبرة - و در مقبره چنانکه گذشت - وقارعة الطریق - و در میان راه که جای پاکوب
مردم است که می گذرند از آن از جهت شغل خاطر به گذرندگان و تنگ کردن جای بر ایشان و نیز اگر مردم بی ضرورت
از پیش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ایشان را ضرورتے باشد مصلی بزه کار می شود - وفی الحمام - و در حمام چنانکه گذشت -
وفی مواطن الابل - و در جای نشاندن شتران تا از رمیدن ایشان تشویشی راه نیابد - وفوق ظهر بیت اللہ - و بر پشت
خانه کعبه از جهت تادب - رواه الترمذی وابن ماجة - وعن ابی هریرة رضی اللہ عنه - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم صلوا فی مرابض الغنم - بگزارید نماز در جای نشستن گوسفندان - ولا تصلوا فی اعطان الابل - و مگزارید در
نشستگاه شتران بجهت آنکه مذکور شد که تنفر شتران موجب تشویش ست بخلاف گوسفندان که تنفرے ندارند و تشویش
نمی رسانند - رواه الترمذی - و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برائے تحریم است یا تنزیه و بر هر تقدیر علت نهی نه آنست
که مکان نجس ست و الا جائز نباشد و اماکن نجسه منحصر نیست در آن و نیز برین تقدیر ظاهر آن بود که می گفتند نهی کرد از گزاردن
نماز در مکان نجس بلکه علت همسائگی نجاست و قرب اوست حتے که اگر بساطے گسترده باشند و بالائے سجاده نماز کنند
نیز مکروه است - وعن ابن عباس قال لعن رسول اللہ - گفت ابن عباس لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم زائرات القبور - زنان را که زیارت کنند قبرها را بدانکه آن حضرت در ابتدای حال منع کرده بود از زیارت قبرها

مردان را و زنان را پس از آن رخصت کرد و فرمود نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون زیارت کنید آنها را پس بعض میگویند
که این رخصت شامل ست مردان و زنان را اگرچه بصیغهٔ ذکور واقع شده چنانکه عادت شرع ست در اغلب احکام که
خطاب بمردان میکنند و زنان نیز در داخل اند در آن و بعض گویند رخصت مخصوص بمردان است و زنان باقی اند بر نهی از جهت
کثرت جزع و نوحه گری و این حدیث اگر بعد از رخصت مردان است چنانکه ظاهر است مؤید این قول است - والمتخذین علیها
المساجد والسرج - و لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که میگیرند بر قبور مسجد ها یعنی سجده برندگان بجانب
قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و کسانی را که می گیرند چراغها را بر قبور بقصد تعظیم و نزد بعض حرام است اگرچه نه بقصد تعظیم باشد
از جهت اسراف و تضییع مال و بعض گویند که اگر آن جا رهگذر مردم باشد یا در سایهٔ چراغ کاری میکرده باشند جائز است در این
صورت چراغ گرفتن بجهت قبر نیست بلکه بجهت کارے دیگر ست که قبر در آن منظور نیست - رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی

وعن ابی امامة قال ان حبرا من الیهود سأل النبی - گفت ابو امامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم ای البقاع خیر - که این از جاها بهتر است و این متضمن سوال از بدترین بقعه ها نیز هست کما لایخفی - فسکت عنه - پس
خاموش ماند آنحضرت از جواب این سوال - وقال - و گفت آن حضرت - اسکت حتی یجیء جبرئیل - خاموش میباشم تا آنکه
بیاید جبرئیل - فسکت - پس خاموش ماند آن حضرت تا آمدن جبرئیل - وجاء جبرئیل - و آمد جبرئیل علیه السلام فسأل - پس
پرسید آنحضرت - فقال ما المسئول عنها باعلم من السائل - پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقاع که
کدام یکی از آنها بهتر ست داناتر از سوال کننده یعنی من هم نمیدانم که بهترین بقعه ها کدام است چنانکه شما نمیدانید - ولکن اسأل
ربی - و لیکن میپرسم پروردگار خود را - تبارک و تعالی ثم قال - پس تر گفت جبرئیل یا محمد انی دنوت من الله دنوا - من
نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که - ما دنوت منه قط - نزدیک نشده بودم در مدت عمر از آن جناب هرگز - قال -
گفت آنحضرت - وکیف کان - و چگونه بود آن نزدیکی تو از الله تعالی - یا جبرئیل قال - گفت جبرئیل - کان بینی و بینه -
بود میان من و میان خدا - سبعون الف حجاب من نور - هفتاد هزار پرده از نور متن نور از جهت آن گفت که جبرئیل
روحانیست آن جا حجاب ظلمانی و جسمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب نسبت بمخلوقات است نه نسبت بخالق و
حق سبحانه محجوب نیست محجوب بندگان اند چنانکه حجاب آفتاب نسبت باعمی که محجوب اوست نه آفتاب و حجاب خلق از خالق دو قسم است
ظلمانی جسمانی و نورانی روحانی و آدمیان بعض محجوب اند برویت نعم از منعم و بعض برویت اسباب از مسبب و بعض برویت
شهوات مباحه یا محرمه و دیگر حجابهای طبیعی و نفسانی و ملائکه و بعضے از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی ها و صفات و
افعال حق و کروبیان محجوب اند بنور مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس بیت در ره همه پرده های خیال چه نماند
سراپرده الاجلال + و بالجمله صفات پردهٔ ذات اند و انه لیغان علی قلبی هم ازین قبیل ست و هیچکس نسبت بذات اقدس
بے پرده نیست و اگر پرده نباشد کائنات همه بنور ذات سوخته گردد بیت هست از پس پرده گفت و گوی من و تو چون

پردہ برافتد نہ تو مانے و نہ من بہ رمزے ازین معنی در اول کتاب نیز گذشتہ است واللہ اعلم پس جبرئیل میگوید کہ بنہایت
مرتبۂ قرب رسیدم و از حق سبحانہ پرسیدم - فقال - پس گفت وی سبحانہ - شر البقاع اسواقہا - بدترین جایہا بازارہاست
و خیر البقاع مساجدہا - و بہترین جاہا مسجد ہاست - رواہ ابن حبان فی صحیحہ عن ابن عمر - روایت کرد این حدیث را
ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر در اصل کتاب درین موضع بیاض است

الفصل الثالث عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت
ابوہریرہ شنیدم آن حضرت را کہ میفرمود - من جاء مسجدی ہذا - کسیکہ بیاید بمسجد مرا کہ این مسجد عظیم الشان واضح البرہان است
و مساجد دیگر تابع وے و فرع وے خواہند بود درین حکم - لم یأتہ الا لخیر یتعلمہ او یعلمہ - نیاید مگر برای کار نیک کہ خود بیاموزد
یا بیاموزاند دیگری را و نماز و ذکر و اعتکاف نیز ہمین حکم دارند و تخصیص تعلم از جہت اظہار فضیلت اوست - فہو بمنزلۃ المجاہد
فی سبیل اللہ - پس آن کس در اجر و ثواب بسبب مجاہدہ نفس ہمچو کسی ست کہ جہاد میکند در راہ خدا - ومن جاء لغیر ذلک - و کسیکہ
بیاید برای کار دیگر جز امر خیر ہمچو لہو و لعب و عبث و مرور - فہو بمنزلۃ الرجل ینظر الی متاع غیرہ - پس آن کس ہمچو مردیست
کہ می نگرد بجانب متاع دیگری کہ این مرد آن متاع ندارد و حسرت میخورد این کس نیز در آخرت چو ثواب آنکس کہ درین مسجد
خیر کردہ است می بیند حسرت میخورد و متالم میگردد کہ چرا ازین دولت محروم ماندم - رواہ ابن ماجۃ والبیہقی فی شعب الایمان
وعن الحسن مرسلا قال قال رسول اللہ - روایت است از حسن بصری کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یأتی علی الناس
زمان - می آید بر مردم زمانی کہ - یکون حدیثہم فی مساجدہم فی امر دنیاہم - میباشد گفت و گوے ایشان در مسجدہای ایشان در
کارہای دنیای ایشان - فلا تجالسوہم - پس ہم نشینی نکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگرچہ ہمزبانی نکنید فلیس للہ فیہم
حاجۃ - پس نیست مر خدای تعالی را در ایشان حاجتے کنایت است از بیزاری حق از ایشان و عدم اعتنا و مبالات
با ایشان و بر آمدن ایشان از عہد وے و پناہ وے و الا وی تعالی منزہ است از حاجت - رواہ البیہقی فی شعب الایمان - این
حدیث دلالت دارد بر کراہت سخن دنیا در مسجد ہا و اخبار و آثار در ذم کلام دنیا در مسجد و منع از ان بسیار آمدہ است و شاید
کہ مراد آن خواہد بود کہ عبث و لایعنی باشد و بسیار باشد و بسیار فاحش و غلیظ باشد والا یک کلمہ و دو کلمہ کہ درین مرتبہ نباشد
داخل آن نخواہد بود و در خلق شریف آن حضرت صلعم آمدہ است کہ بعض صحابہ می گفتند بود آنحضرت کہ چون ما ذکر طعامی کردیم
ذکر میکرد آن را با ما و چون دنیا ذکر میکردیم ذکر میکرد آن را با ما و غالب مجلس شریف در مسجد بود واللہ اعلم - وعن السائب
بن یزید صحابی صغیر است حاضر شد حجۃ الوداع را ہمراہ پدر خود و ہفت سالہ بود و روایت میکند از یزید خود قلیل الحدیث حلیف
بنی امیۃ یا بنی عبد الشمس - قال کنت نائما فی المسجد - گفت سائب بودم من خوابیدہ در مسجد نبوی فحصبنی رجل - پس زد مرا سنگریزہ
مردے - فنظرت فاذا عمر بن الخطاب - رضی اللہ عنہ پس چون بیدار شدم ناگاہ می بینم کہ عمر بن الخطاب حاضر است - فقال
اذہب فاتنی بہذین - پس گفت عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد بدو مرد کہ نشستہ بودند در مسجد و سخن میکردند و آواز بلند

فحصبنہ بہا۔ پس آوردم نزد عمر آن ہر دو مرد را۔ فقال ممن انتما۔ پس گفت از کدام جماعہ اید شما۔ او من این انتما۔
یا گفت از کجا اید شما شک راوے ست۔ قالا من اہل الطائف۔ گفتند آن دو مرد از اہل طائف ایم نام جائے
مشہور ست از زمین حجاز سہ مرحلہ از مکہ و قبر ابن عباس دران ست۔ قال۔ گفت عمر رضی اللہ عنہ۔ لو کنتما من اہل
المدینۃ۔ اگر می بودید شما از اہل مدینہ یعنے مے شناختید حرمت مسجد شریف را یا مردم غریب نمی بودید مستحق عفو و
شفقت۔ لاوجعتکما۔ ہر آئینہ دردناک می گردانیدم و می زدم شمارا۔ ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول اللہ بلند
می گردانید آوازہای خود را در مسجد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری۔ ازین جا معلوم میشود کہ بلند گردانیدن
آواز در مسجد نہ ادب ست خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کہ مقام خاص و محل ورود نور حضور است
و در بحث علم کہ آواز بلند گردد رخصتی ہست۔ **وعن مالک** قال بنی عمر رحبۃ فی ناحیۃ المسجد۔ روایت است
از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی اللہ عنہ فضائی در یکسوے مسجد تسمی البطیحاء۔ نامیدہ شد آن رحبہ را بطیحا
بضم با و فتح طا بمعنے زمین سنگریزہ۔ وقال۔ و گفت در بیان سبب بنا کردن این رحبہ۔ من کان یرید ان یلغط۔
کسیکہ خواہد غوغا کند در گفتگو با مردم و لغط بالغین معجمہ و طائے مہملہ مفتوحتین بانگ و خروش۔ او ینشد شعرا یا بخواند
شعرا۔ او یرفع صوتہ۔ یا بلند گرداند آواز خود را۔ فلیخرج الی ہذہ الرحبۃ۔ پس باید کہ بیرون رود از مسجد و برود
بسوے این رحبہ۔ رواہ فی الموطا۔ روایت کرد این حدیث را مالک در موطا کہ نام کتاب اوست۔ **وعن**
انس قال رای النبی۔ گفت انس دید پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم نخامۃ فی القبلۃ۔ نخامہ را در دیواری کہ در جانب
قبلہ مسجد بود و نخامہ بضم نون بزاق کہ از حلق بر آید و آن را نخاع نیز گویند۔ فشق ذلک علیہ۔ پس دشوار آمد آن بران
حضرت۔ حتی رئی فی وجہہ۔ فقام فحکہ بیدہ۔ تا آنکہ دیدہ شد اثر ناخوشی در روی مبارک وے پس برخاست آنحضرت
انا نجا کہ نماز می کرد پس مالید و تراشید نخامہ را بدست مبارک خود۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ان احدکم اذا قام الی
الصلوۃ۔ بدرستیکہ یکی از شما چون بایستد بسوی نماز۔ فانما یناجی ربہ۔ پس مناجات میکند و راز می گوید مگر پروردگار
خود را۔ وان ربہ بینہ و بین القبلۃ۔ و بدرستیکہ پروردگار او تعالی و تقدس میان او و میان قبلہ است بسبب توجہ حضور
او بجانب حق۔ فلا یبزقن احدکم قبل قبلتہ۔ پس باید کہ بزاق نیفگند یکے از شما بجانب قبلہ بجہت رعایت ادب۔ ولکن
عن یسارہ۔ ولیکن باید کہ بفگند بزاق بجانب چپ خود۔ او تحت قدمہ۔ یا بفگند زیر پاے خود۔ ثم اخذ طرف ردائہ
فبصق فیہ۔ پس گرفت آن حضرت گوشہ ردائے خود را پس بزاق افگند در وے۔ ثم رد بعضہ علی بعض۔ پس
باز گردانید پارہ ردا را بر پارہ دیگر یعنی مالید بجامہ۔ فقال او یفعل ہکذا۔ پس گفت یا بکند ہمچنین و گفتہ اند کہ اگر در مسجد
است البتہ ہمچنین کند و در غیر مسجد اختیار دارد کہ در جانب چپ بیندازد یا زیر پا چنانکہ گذشت۔ رواہ البخاری۔ **وعن**
السائب بن خلاد وہو رجل من اصحاب النبی۔ و سائب بن خلاد مردی ست از یاران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و گفتہ

او ابوسهله است مدنی ست و عامل عمر بود رضی الله عنه بر یمن۔ قال۔ گفت سائب که۔ ان رجلا ام قوما۔ مردی امامت
کرد قومی را فبصق فی القبلة۔ پس بصاق کرد در جانب قبله اگر در مسجد بود کراهت سخت تر بود و اگر در مسجد نبود کراهت بسبب
ترک ادب قبله باقی ست۔ و رسول الله۔ و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ینظر۔ میدید آنرا۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم لقومه۔ مر قوم اورا که امامت ایشان میکرد۔ حین فرغ۔ هنگام که فارغ شد از امامت۔ لا یصلی لکم
امامت نکند این مرد مر شمارا۔ فاراد بعد ذلک ان یصلی لهم۔ پس خواست آن مرد بعد از آن که امامت کند
مر این قوم را فمنعوه۔ پس باز داشتند اورا از امامت کردن۔ فاخبروه بقول رسول الله۔ و چون وی طلب منع رسید
خبر دادند اورا بگفته پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ که فرموده بود امامت نکند وی مر شمارا۔ فذکر ذلک لرسول الله۔ پس
ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر اورا از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی الله علیه وسلم۔ که آیا در واقع منع
کرده مارا از امامت کردن۔ فقال نعم۔ پس گفت آنحضرت آری منع کرده ام۔ وحسبت انه قال۔ و گمان میبرم که آنحضرت گفت
بآن مرد در بیان سبب منع از امامت۔ انک قد آذیت الله و رسوله۔ بدرستیکه تو ای مرد آزار کردی خدا را و رسول خدا را بارتکاب
منهی عنه خصوصا در نماز و در مسجد بزاق کردن جانب قبله۔ رواه ابو داود۔ وعن معاذ بن جبل قال۔ روایت ست از
معاذ بن جبل که۔ احتبس عنا رسول الله۔ باز داشته شد از ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات غداة عن صلوة الصبح۔ در
یک وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد حتی کدنا نتراءی عین الشمس۔ تا نزدیک بودیم ما که ببینیم
آفتاب را طلوع کرده۔ فخرج سریعا۔ پس بیرون آمد از خانه شتابان۔ فثوب بالصلوة۔ پس تکبیر آورده شد برای
نماز۔ فصلی رسول الله۔ پس نماز گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتجوز فی صلوته۔ و سبک و شتاب بگزارد نماز را بر خلاف
عادت شریف در نماز بامداد۔ فلما سلم دعا بصوته۔ پس چون سلام داد خواند بآواز بلند۔ فقال لنا۔ پس گفت مارا
علی مصافکم کما انتم۔ بر جای خود باشید در جایهای که صفها بسته اید برای نماز چنانکه هستید نشسته۔ ثم انفتل الینا۔ پس
برگشت آن حضرت از نماز روی بجانب ما۔ ثم قال اما انی ساحدثکم ما حبسنی عنکم الغداة۔ پس گفت آگاه باشید بدرستیکه
من خبر دهم شمارا که چه چیز باز داشت مرا از شما درین بامداد۔ انی قمت من اللیل۔ این ست که بدرستی من برخاستم پاره
از شب چنانکه عادت بود در برخاستن از برای نماز تهجد۔ فتوضأت۔ پس وضو کردم۔ وصلیت ما قدر لی۔ و بگزاردم از
نماز انچه تقدیر کرده شد برای من و خدا خواست۔ فنعست فی صلوتی۔ پس خواب کردم در نماز و نعاس بضم نون گرانی
اول خواب که آن را بفارسی پینکی گویند چنانچه فرمود۔ حتی استثقلت۔ تا آنکه گران شدم و این لفظ صریح است که این رویت
در خواب بود و در روایتی آمده که فاستیقظت پس بیدار شدم و این دلالت دارد برآنکه بعد از بیدار شدن از آن
خواب بود والله اعلم۔ فاذا انا بربی۔ پس ناگاه می بینم من که با پروردگار خودم۔ تبارک و تعالی فی احسن صورة۔ در نیکوترین صفت
و حالتی بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت۔ فقال۔ پس گفت پروردگار تعالی۔ یا محمد قلت

گفتم لبیک رب۔ ایستاده ام در خدمت توجه می فرمائی پروردگار من۔ قال۔ گفت۔ فیم یختصم الملأ الاعلیٰ۔ در چه
چیز بحث و نزاع می کنند فرشتگان معنی این عبارت گذشت۔ قلت۔ گفتم۔ لا ادری۔ در نمی یابم و نمیدانم۔ قالها ثلثا
گفت این کلمه را پروردگار تعالیٰ و پرسید از من سه بار و هر بار همین جواب گفتم۔ قال فرأیته وضع کفه بین کتفی۔ گفت
آن حضرت پس دیدم پروردگار تعالیٰ را که نهاد دست قدرت خود در میانه هر دو شانهٔ من۔ حتی وجدت برد انامله بین
ثدیی۔ تا آنکه یافتم سردی انگشتان او در میان هر دو پستان خود۔ فتجلی لی کل شیء و عرفت۔ پس ظاهر شد و روشن گشت مرا
هر چیز از علوم و شناختم همه را۔ فقال۔ پس گفت پروردگار تعالیٰ۔ یا محمد قلت۔ گفتم۔ لبیک رب۔ قال۔ گفت۔ فیم
یختصم الملأ الاعلیٰ۔ در چه چیز خصومت میکنند ملأ اعلیٰ۔ قلت فی الکفارات۔ گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی
عملهائیکه کفارت گناهان گذشته میشوند۔ قال۔ گفت پروردگار تعالیٰ۔ ماهن۔ چه چیز اند و کدام اند کفارات۔ قلت۔ گفتم
کفارات سه چیز اند۔ مشی الاقدام الی الجماعات۔ یکی رفتن بپایها بسوی جماعتهای نماز۔ والجلوس فی المساجد بعد
الصلوات۔ دیگر نشستن در مسجدها بعد از نمازها۔ واسباغ الوضوء حین الکریهات۔ دیگر کامل و سیراب کردن وضو در
حالتهائیکه ناخوش میدارد طبیعت استعمال آب را چنانکه در سرما و بیماری۔ قال۔ گفت پروردگار تعالیٰ۔ ثم فیم۔ بعد از آن
در چه چیز خصومت و بحث میکنند۔ قلت فی الدرجات۔ گفتم در درجات یعنی عملهای که بدان پایه در ثواب و قرب الٰهی تعالیٰ
بلند و بیشتر گردد۔ قال ماهن۔ گفت پروردگار تعالیٰ چه چیز اند و کدام اند درجات۔ قلت اطعام الطعام۔ گفتم درجات خورانیدن
طعام است بمسکینان و محتاجان و مهمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق یکے از آن میان اطعام است که عام است نفع او
و سخت است احتیاج بدان۔ ولین الکلام۔ دیگر نرمی کردن در سخن و بمردم بخلق و لطف بودن و باز پرسیدن شان و شکسته دلان
درشتی نمودن۔ والصلوٰة باللیل والناس نیام۔ دیگر نماز کردن بشب و حالانکه مردم در خواب اند۔ قال سل۔ گفت
پروردگار تعالیٰ سوال کن و بطلب از خیرات و دعا کن برای خود هر چه خواهی۔ قلت۔ گفتم دعا کردم باین دعا۔ اللهم انی
اسالک فعل الخیرات و ترک المنکرات وحب المساکین وان تغفرلی و ترحمنی واذا اردت فتنة فی قوم فتوفنی غیر مفتون۔
ترجمه این الفاظ در فصل ثانی معلوم شد باندک تفاوتی که درینجا است با زیادتی طلب آمرزش و مهربانی و اینجا این زیادتی
نیز هست که۔ واسالک حبک۔ و سوال میکنم از تو دوستی ترا که من ترا دوست دارم تا آنکه تو مرا دوست داری۔ وحب
من یحبک۔ و سوال میکنم دوستی کسی را که دوست دارد ترا بهر دو معنی۔ وحب عمل یقربنی الی حبک۔ و دوستی کاری که نزدیک
گرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی اول متعین است۔ فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انها حق۔ پس گفت آن حضرت
بعد از تحدیث این واقعه که این واقعه که دیدم و گفتم راست و درست است۔ فادرسوها ثم تعلموها۔ پس بخوانید آن
را و یاد گیرید معانی و الفاظ آنرا بعد از ان تعلیم کنید آنرا بمردم۔ رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث
حسن صحیح۔ گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است۔ وسألت محمد بن اسمٰعیل عن هذا الحدیث۔ و گفت پرسیدم محمد بن اسمٰعیل را

را یعنی بخاری را ازین حدیث که چه حال دارد۔ فقال پس گفت محمد بن اسمعیل بخاری۔ ہذا حدیث صحیح۔ وعن عبد اللہ
بن عمرو بن العاص قال کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا دخل المسجد میگفت در وقت
درآمدن مسجد این کلمات را۔ اعوذ باللہ العظیم۔ پناہ میجویم بخدای بزرگ۔ وبوجہہ الکریم۔ وبذات پاک وی که جامع جمیع
بزرگیہاست وگفتہ اند که ہر کرا ایکرم وصف کردی گویا ہمہ صفات کمال وصف کردی۔ وسلطانہ القدیم۔ وسلطنت و
قہرمانی وی که قدیم است۔ من الشیطان الرجیم۔ از شیطان سنگسار کردہ شدہ۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فاذا قال ذلک
پس چون بگوید کسی این کلمات را نزد درآمدن مسجد۔ قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم میگوید شیطان نگاہداشتہ شد این
بندہ از شر من تمامہ روز۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن عطاء بن یسار قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ عطاء بن
یسار که از تابعین است ومشاہیر علماء وکبار ایشان است ثقہ کثیر الحدیث مولی ام المومنین میمونہ مات سنة اربع وتسعین بر
قول مشہور وہو ابن اربع وثمانین گفت که گفت آن حضرت صلعم۔ اللہم لاتجعل قبری وثنا یعبد۔ خداوندا مگردان قبر مرا مانند
بتی که پرستیدہ میشود۔ اشتد غضب اللہ علی قوم اتخذوا قبور انبیائہم مساجد۔ سخت شد یا سخت باد خشم خدا بر گروہی که گرفتند
قبرہای پیغمبران خود را مسجدہا بروجہی که سابقاً معلوم شد۔ رواہ مالک مرسلا۔ وعن معاذ بن جبل قال کان النبی صلی
اللہ علیہ وسلم یستحب الصلوة فی الحیطان۔ بود آنحضرت که دوست میداشت نماز را در حیطان۔ قال بعض رواتہ۔ گفتند بعضی از راویان
این حدیث در بیان مراد بحیطان یعنی البساتین میخواہند از حیطان بساتین را۔ وحیطان در اصل جمع حائط است بمعنی دیوار
که احاطہ میکند موضعی را و بمعنی بستان می آید بجہت احاطہ دیوار با بوی۔ رواہ الترمذی وقال۔ روایت کرد این حدیث
را ترمذی وگفت۔ ہذا حدیث غریب۔ این حدیث غریب است۔ لانعرفہ الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر۔ نمی شناسیم
آنرا مگر از حدیث حسن بن ابی جعفر۔ قد ضعفہ یحیی بن سعید وغیرہ۔ بتحقیق ضعیف گفتہ او را یحیی بن سعید وغیر وی از بعض ائمہ
حدیث وگفتہ اند که حسن بن ابی جعفر شتاب است در روایت حدیث ومنکر الحدیث است ویحیی بن سعید که از نقاد ائمہ حدیث
است از وی روایت نمی کرد وابو حاتم گفتہ که حسن مستجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد از صناعت
حدیث وحفظ آن بوی غفلتی ووہمی راہ یافت واللہ اعلم۔ وعن انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم صلوة الرجل فی بیتہ بصلوة نماز مرد در خانہ خود برابر است ومحسوب است بیک نماز۔ وصلوتہ فی مسجد القبائل بخمس
وعشرین صلوة۔ ونماز وی در مسجد محلہا محسوب است به بیست وپنج نماز۔ وصلوتہ فی المسجد الذی یجمع فیہ بخمسمائة صلوة ونماز
وی در مسجدی که جمعہ گزاردہ میشود در وے برابر پانصد نماز۔ وصلوتہ فی المسجد الاقصی۔ ونماز وی در بیت المقدس
بخمسین الف صلوة۔ به پنجاہ ہزار نماز ودر بعض نسخ بالف صلوة بہزار نماز وبعضی از علما نوشتہ اند و براول که صواب
ہمین است۔ وصلوتہ فی مسجدی بخمسین الف صلوة۔ ونماز او در مسجد من به پنجاہ ہزار نماز است۔ وصلوتہ فی المسجد الحرام
بمائة الف صلوة۔ ونماز او در مسجد حرام بصد ہزار نماز۔ رواہ ابن ماجہ۔ وعن ابی ذر قال قلت۔ گفت ابوذر گفتم یا رسول اللہ

ای مسجد وضع فی الارض اول - کدام مسجد است کہ نہادہ شد و بنا کردہ شد در زمین نخست - قال مسجد الحرام - گفت نخستین مسجدی کہ بنا کردہ شدہ است در زمین مسجد حرام است کہ کعبہ معظمہ است - قلت ثم ای - گفتم بعد ازان کدام مسجد است کہ نہادہ شدہ است قال - گفت آنحضرت - ثم المسجد الاقصیٰ - بعد ازان مسجد اقصیٰ ست - قلت کم بینہما - گفتم چند مدت است میان بناے این دو مسجد - قال اربعون عاما - گفت چہل سال - ثم الارض لک مسجد - پس تر زمین تمام مر ترا مسجد است یعنی حکم مسجد دارد کہ جائز ست نماز در روی چنانکہ فرمود - تحیث ما ادرکتک الصلوٰۃ فصل - پس ہر جا کہ دریابد ترا نماز و برسد وقت نماز پس بگزار نماز را متفق علیہ - درین جا اشکال آوردہ اند کہ بانی کعبہ ابراہیم است علیہ الصلوٰۃ والسلام و بانی بیت المقدس سلیمان علیہ السلام و میان الشان بیشتر از ہزار سال است پس چہل سال چون گفت جواب دادہ اند کہ ابن جوزی گفتہ است کہ اشارت در حدیث باول بنا نہادن این دو مسجد ست و نیست ابراہیم نخستین کسیکہ بنا کردہ کعبہ را و نہ سلیمان نخستین کسیکہ بنا کردہ بیت المقدس را زیرا کہ بتحقیق روایت کردہ شدہ است کہ اول کسیکہ بنا کرد کعبہ را آدم بود پس ازان منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند کہ بعضے از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را نہادہ باشند پس ازان بنیاد نہاد ابراہیم کعبہ را شیخ ابن حجر عسقلانی گفت کہ بتحقیق یافتم شاہدے برای این سخن زیرا کہ ابن ہشام در کتاب التیجان گفتہ است کہ چون بنا کرد آدم کعبہ را امر کرد اورا پروردگار تعالےٰ بسیر کردن بسوے بیت المقدس و بنا کردن آن پس بنا کرد آن را و عبادت کرد در وے و بناے آدم کعبہ را خود مشہور است و برین تقدیر فاصلہ چہل سال بعید نباشد کذا فی بعض الشروح واللہ اعلم

باب الستر

ستر پوشیدن و مراد اینجا پوشیدن عورت ست کہ از شرائط نماز ست و مؤلف درین باب احادیث آوردہ در لباس ہا کہ حضرت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ نماز دران کردہ اند و آنچہ مکروہ ست دران نماز قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت

الفصل الاول

عن عمر بن ابی سلمۃ - روایت است از عمر بن ابی سلمہ مخزومی قرشی کہ ربیب آن حضرت بود پسر ام سلمہ صحابی صغیر است ولادت وے در ارض حبشہ است در سنہ ثانیہ از ہجرت و در وقت وفات آنحضرت نہ سالہ بود و یاد گرفت ازان حضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبدالملک سنہ ثلث وثمانین رض قال رایت رسول اللہ - گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فی ثوب واحد - نماز میگزارد در یک جامہ کہ ردا است مشتملا بہ - درحالیکہ اشتمال کنندہ بود آن حضرت بآن جامہ - فی بیت ام سلمۃ - در خانۂ ام سلمہ و صورت اشتمال آنست کہ طرفے است از جامہ کہ بر دوش راست است از زیر دست راست گرفتہ بر دوش چپ بنید از دو طرف چپ کہ بر دوش چپ است از زیر دست چپ گرفتہ بر دوش راست بنید از دو پستر بہ بندد ہر دو طرف را بر سینہ و غالبا احتیاج بہ بستن ہر دو طرف بر سینہ بر تقدیرے ست کہ گوشہ ہاے جامہ دراز نباشد و بیم واشدن بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج بہ بستن نباشد

چنانکه از لباس فقرائے یمن ظاهر میگردد ولهذا در عبارت بعض شارحان این قید واقع نشده و اشتمال را توشح نیز
گویند ماخوذ از وشاح بمعنی حمائل که در گردن اندازند۔ واضعا طرفیه علی عاتقیه۔ در حالتی که نهنده بود هر دو طرف جامه
را بر دوش خود چنانکه تصویر کرده شد متفق علیه۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یصلین احدکم فی الثوب الواحد۔ باید که نماز نگزارد یکے از شما در یک جامه که لیس علی عاتقیه منه شیء۔ نیست بر هر دو دوش
وے از آن جامه چیزے بهمان طریق که در معنی اشتمال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود و تا بدست
گرفته نگاه ندارد و بر این تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است
نماز درست است نزد ائمه ثلثه و جمهور علما الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث متفق علیه۔ وعنه قال
سمعت رسول الله۔ و هم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت۔ من صلی فی ثوب واحد
فلیخالف بین طرفیه۔ کسیکه گزارد در یک جامه نماز پس باید که مخالفت کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت
اشتمال گفته شد۔ رواه البخاری۔ وعن عائشة رضی الله عنها۔ قالت صلی رسول الله۔ گفت عائشه نماز
گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی خمیصة لها اعلام۔ در خمیصه که مر او را علمها بود و خمیصه جامه از خز یا صوف سیاه
علم دار و اگر سیاه و علم دار نبود خمیصه نگویند۔ فنظر الی اعلامها نظرة۔ پس نگاه کرد آن حضرت بجانب علمهائی که مر آن خمیصه
را بود یک نگاه کردنی۔ فلما انصرف قال۔ چون برگشت آن حضرت و فارغ شد از نماز گفت۔ اذهبوا بخمیصتی هذه الی
ابی جهم۔ ببرید این خمیصه مرا پیش ابی جهم که صحابی مشهور بود و معمر بود از پیران قریش و این خمیصه را وی بخدمت هدیه آورده
بود و چون آنحضرت را علمهای وی ناخوش آمد باز پس فرستاد و فرمود که این خمیصه را نزد وی ببرید۔ وائتونی بانبجانیة ابی جهم
و بیارید برای من انبجانیه وی را انبجانیه بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر بای موحده و فتح نیز آمده گلیم پشمین درشت
از فروترین جامه ها منسوب بموضعی که انبجان نام دارد و طلبیدن انبجانیه از ابی جهم برای آن بود که چون وی فرستاده بود و
باز پس فرستادن آن شکسته خاطر نگردد و سبب ناخوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود که۔ فانها الهتنی آنفا عن صلوتی۔ پس بدرستیکه
این خمیصه در نظر افتادن بر نقوش و اعلام و الوان آن بازداشت مرا از ذوق و حضور نماز اکنون متفق علیه۔ وفی روایة للبخاری
و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده۔ قال کنت انظر الی علمها وانا فی الصلوة۔ گفت آنحضرت بودم من نگاه میکردم بجانب علم
آن خمیصه و حالانکه من در نماز ام۔ فاخاف ان یفتنی۔ پس ترسیدم من که در فتنه بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور
در آن و از اینجا معلوم میگردد که صور و نقوش ظاهره را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیرهائی هست با وجود علو مقام
و کمال نزاهت و نظر بتحقیق این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت ست چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه
اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر و صاف تر نمایان تر و آلودگان و تیره دلان را از آن معنی آگاهی نبود و نزد من این
تعلیم است مر امت را و تنبیه هست مر ایشان را بر تثبیت و احتیاط و اجتناب از مباشرت و ملابست ملاهی و شاغل والله اعلم بحقیقة الحال

وعن انس رضی الله عنه قال - روایت ست از انس گفت - کان قرام - بکسر قاف و تخفیف را بود پرده باریک
رنگین منقش - لعائشة - مر عائشه را - سترت بجانب بیتها - پوشیده بود عائشه بآن پرده گوشهٔ خانهٔ خود را ظاهر این ست که
دیوار خانه را بدان پوشیده و مزین ساخته بود و بعض گفته اند مثل حجلهٔ عروس ساخته بود و بعض گویند که متاعی که در خانه
داشت باین پرده آن را پوشیده بود زیراکه از پوشیدن دیوارها و پرده گرفتن آن نهی کرده اند پس عائشه چگونه آن را
ارتکاب نموده باشد و تواند که این حال پیش از نهی باشد والله اعلم فقال لها النبی - پس گفت مر عائشه را پیغمبر صلی
الله علیه وسلم امیطی عنا قرامک هذا - دور کن و بردار از پیش ما پردهٔ خود را - فانه لایزال تصاویره تعرض لی فی صلوتی پس
بدرستیکه همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد برمن در نماز من - رواه البخاری - وعن عقبة بن عامر قال اهدی
لرسول الله - گفت عقبة بن عامر جهنی که صحابی مشهور است هدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فروج حریر
قبای ابریشم و فروج بفتح فا و تشدید رای مضمومه و در آخر جیم قبائی که از پس چاک دارد چنانکه برای سواری کنند
اهدا کننده آن اکیدر بود کلان تر دومة الجندل و بعض گویند دیگری بود - فلبسه - پس پوشید آنحضرت آن قبا را و این پیش
از تحریم لبس حریر بود و بعض گویند بعد از تحریم بود و از برای استمالت خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشیده و این سخن بغایت
بعید ست و مخالف سوق حدیث - ثم صلی فیه - پستر نماز گزارد در آن قبا - ثم انصرف - پستر بازگشت از نماز - فنزعه - پس
بکشید آن قبا را از بدن مبارک - نزعا شدیدا - کشیدنی سخت - کالکاره له - همچو کراهت دارنده آن را - ثم قال لاینبغی هذا
للمتقین - لائق و سزاوار نیست اینچنین جامه مر متقیان را خصوصا مهتر و بهتر و سرور متقیان را صلی الله علیه وسلم یعنی اگر(چه)
مباح و روا ست ولیکن از مقام عزیمت و فضیلت دور ست و تواند که همین ابتدای تحریم و مقدمهٔ آن باشد والله اعلم متفق علیه

الفصل الثانی

عن سلمة بن الاکوع قال قلت - گفت سلمه بن الاکوع که صحابی مشهور ست و از شجاعان و
دلیران روزگار بود پیاده بر سواران میبر(د) گفتم - یا رسول الله انی رجل اصید - من مردی ام که شکار میکنم و پیراهن تنهای پوشم
که ازار با وی نباشد تا دنبال شکار با ساقی توانم دوید - افاصلی فی القمیص الواحد - آیا نماز کنم در یک پیراهن - قال نعم گفت
آری بگزار نماز در آن یک پیراهن - وازرره - و تکمه کن پیراهن را یعنی بربند گریبان را اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان
گردد در رکوع و سجود - ولو بشوکة - اگرچه تکمه کردن و بستن به خاری باشد - رواه ابوداود - روایت کرد این حدیث را ابوداود
باین لفظ - وروی النسائی نحوه - و روایت کرده است نسائی مانند آن بلفظ دیگر - وعن ابی هریرة قال بینا رجل
یصلی - گفت ابوهریره در اثنای آنکه مردی میگزارد نماز را - مسبل ازاره - که دراز کننده و فرو هشته است ازار خود را و اصل
اسبال دراز کردن جامه و فرو هشتن آن تا زمین بطریق ناز و تکبر و مخصوص نیست بازار لیکن بیشتر استعمال در ازار یابد - قال له
رسول الله - گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذهب فتوضا - برو پس وضو کن - فذهب وتوضا - پس رفت آن مرد و
وضو کرد - ثم جاء - پستر باز آمد - فقال رجل - پس گفت مردی دیگر که حاضر بود - یا رسول الله ما لک امرته ان یتوضا - چه بود ترا که امر کرد(ی)

اورا بآنکه وضو کند - قال - گفت آن حضرت - انه کان یصلی وهو مسبل ازاره - از جہت آنکه وی نماز میگزارد و حالانکه وی
اسبال کننده ست ازار خود را - وان الله لا یقبل صلوۃ رجل مسبل ازاره - و بدرستی خدا تعالی قبول نمیکند نماز مردی را که اسبال
کننده است ازار خود را از جہت ناز و تکبر و ثواب نمیدہد بران اگرچه اصل صحت دارد و از ذمه ساقط میگردد - رواه ابو داود
مانند آنکه قبول نا کردن نماز از وی چگونه علت امر بوضو گردید درین دو وجه گفته اند یکی آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وی
مرتکب معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر خطایا و بخشیدن گناہان ست و دور میگرداند اسباب آن را همچو
غضب و مانند آن و طیبی گفته که شاید سر در امر بتوضی با وجود طهارت آن ست که فکر کند مرد در سبب امر کردن پس وی بیابد قباحت
این فعل خود را که ارتکاب کرده ست و حق تعالی ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بطهارت ظاهر پاک گرداند باطن
او را از تکبر و خیلا که باعث شده است او را بر اسبال ازار زیرا که طهارت ظاهر موثر ست در طهارت باطن و ظاهر و در فهم چنان می در آید که
اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراهت دران کردن تا شراح بیان آن چنین کرده اند فافهم - وعن عائشة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوۃ حائض الا بخمار - قبول کرده نمیشود نماز زن بالغه که در سن حیض رسیده است الا بسر پوش و
خمار بکسر خا معجمه در اصل چیزیکه پوشیده شود بدان سر و اکنون استعمال او در سر پوش زنان آید و در صراح گفته که خمار بالکسر معجر زنان
یعنی سر و موی زنان عورت است و واجب است ستر آن در نماز و این در حره است و امة حکم مرد دارد در عورت چنانکه در کتب
فقه معلوم شده است - رواه ابو داود والترمذی - وعن ام سلمة انها سألت رسول الله - روایت است از ام سلمه که وی
پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصلی المرأة فی درع وخمار - آیا نماز گزارد زن در پیراهن و معجر - لیس علیها ازار - که نباشد بر تن وی
ازار - قال - گفت آنحضرت بگزارد - اذا کان الدرع سابغا - وقتیکه باشد پیراهن وی تمام یعنی دراز چنانکه یغطی ظهور قدمیها -
بپوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت است - رواه ابو داود - روایت میکرد این حدیث را ابو داود - وذکر جماعة
وقفوه علی ام سلمة - و ذکر کرد ابو داود جماعتی را از ائمه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند که این
قول ام سلمه است نه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شده است وعن ابی هریرة
ان رسول الله - روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن السدل فی الصلوۃ - نهی کرد از سدل در نماز
و صورت سدل آنکه جامه بر سر و دوش بیندازد و اطراف جامه را در جوانب رها کند و گذاشتن ردا بر دوش و رها کردن
اطراف آن و پوشیدن قبا بی آنکه دستها در آستین در آرد و نیز داخل سدل ست - وان یغطی الرجل فاه - و نهی کرده است
از پوشیدن مرد دهن خود را در نماز بجامه یا بدست و بعض شارحان تفسیر کرده اند آن را بتلثیم که بستن دهن است بگوشه دستار
و سبب نهی آن گفته اند که این فعل یهود است و بعض گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشانست و بعض گفته اند
که مانع است از قرائت و تحسین آن و صاحب فائزه و آروغ یا آنکه از دهن او بوئی می آید آن مستثنی است و بستن دهن بدست
درین صورتها مستحب و مستحسن ست - رواه ابو داود والترمذی - وعن شداد بن اوس صحابی ست برادرزاده حسان

بن ثابت نزول کرد بیت المقدس را معدود است در شامیین - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خالفوا الیہود مخالفت
کنید یہود را بگزاردن نماز در موزہ و نعلین - فانہم لا یصلون فی نعالہم ولا خفافہم - زیرا کہ یہود نمیگزارند نماز در نعلہای خود و موزہ ہای
خود و ازین جا معلوم می شود کہ عمل برخصت از برای اظہار خلاف با اہل ضلالت مستحسن و مرغوب است و ہر چند رخصت است
اما چون متضمن خلاف با ایشان است حکم عزیمت می کرد - رواہ ابوداؤد - وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال
بینما رسول اللہ - در اثنای آنکہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یصلی باصحابہ - نماز میگزارد با یاران خود - اذ خلع نعلیہ -
ناگاہ برکشید از پا نعلین خود را - فوضعہما عن یسارہ - پس بنہاد نعلین خود را در چپ پای خود تا آنکہ کسے در جانب چپ آن
حضرت نبود و الا در آن جانب نمی نہاد از جہت ورود نہی از آن چنانکہ در حدیث آئندہ بیاید - فلما رای ذلک القوم - پس
چون دیدند برکشیدن نعلین را از آن حضرت صحابہ - القوا نعالہم - برکشیدند از پاہای خود نعلہای خود را و بیند اختند - فلما قضی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوتہ - پس چون تمام کرد آن حضرت نماز خود را - قال ما حملکم علی القائکم نعالکم - فرمود چہ داشت
شما را بر انداختن شما نعلہای خود را - قالوا رایناک القیت نعلیک - گفتند دیدیم ما ترا کہ انداختی نعلین خود را - فالقینا نعالنا
پس انداختیم ما نیز نعلہای خود را بمتابعت تو - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان جبریل اتانی - پس گفت آنحضرت بدرستیکہ
جبرئیل آمد مرا - فاخبرنی ان فیہما قذرا - پس خبر داد مرا کہ در نعلین من پلیدی ہست و قذر بفتح قاف و ذال معجمہ در اصل انچہ
مکروہ پندارد آن را طبع و ظاہر آنجا ستی نبود کہ نماز بآن درست نباشد بلکہ چیزی بود مستقذر کہ طبع آن را ناخوش دارد و الا
نماز از سر میگرفت کہ بعضی از نماز بآن گزاردہ بود و خبر دادن جبرئیل بآن و برآوردن از پا بجہت کمال تنظیف و تطہیر بود کہ
لائق بجال شریف وی بود و بعضی از شافعیہ گویند کہ استصحاب نجاست بنسیان منع نمیکند از درست بودن نماز نظر بظاہر
این حدیث و این قول قدیم است مر شافعی را بعد از آن فرمود آن حضرت - اذا جاء احدکم المسجد فلینظر - وقتیکہ خواہد یکی از شما کہ درآید
در مسجد پس باید کہ نگاہ کند - فان رای فی نعلیہ قذرا - پس اگر بہ بیند در نعلین خود پلیدی را - فلیمسحہ ولیصل فیہما - پس باید کہ
مسح کند آن پلیدی را و بگزارد نماز در نعلین و تحقیق این در باب تطہیر النجاسات گذشت - رواہ ابوداؤد والدارمی - وعن
ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم فلا یضع نعلیہ عن یمینہ - چون نماز بگزارد یکی
از شما پس باید کہ ننہد نعلین خود را در راستای خود - ولا عن یسارہ - و نیز باید کہ ننہد در چپ پای خود - فتکون عن یمین غیرہ -
پس باشد در راستای غیر او یعنی اگر بجانب دست چپ خود بنہد در جانب دست راست دیگری کہ در پہلوی وی در جانب
چپ او ایستادہ است واقع می شود و چون در راستای خود خوش ندارد در راستای دیگری چون روا دارد در حدیث ہر چہ
بر جان خویش پسندی بر جان دیگری پسند - الا ان لا یکون عن یسارہ احد - مگر آنکہ نباشد در جانب چپ او ہیچ یکی
ولیضعہما بین رجلیہ - و باید کہ بنہد نعلین را میان دو پای خود - وفی روایۃ - و در روایتی این زیادت آمدہ است کہ -
او لیصل فیہما - یا باید کہ بگزارد نماز را در نعلین و برنکشد آنہا را از پا - رواہ ابوداؤد و روی ابن ماجہ معناہ -

الفصل الثالث - عن ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی گفت ابوسعید خدری در آمدم بر پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم فرأیتہ یصلی علی حصیر - پس دیدم کہ نماز می گزارد آن حضرت بر بوریا - یسجد علیہ سجدہ میکرد بر وی وازینجا
معلوم شد کہ نماز گزاردن وسجدہ کردن بر چیزے کہ حائل باشد میان وے وزمین درست است خواہ از جنس رویدگیہای
زمین باشد یا نہ واگرچہ درین حدیث حصیر تخصیص بذکر یافتہ ولیکن دلائل دیگر دارند کہ بر غیر آن چنانکہ جامہ با صوف نیز
جائز است وبعض گویند بر غیر آنچہ از جنس رویدگیہاے زمین باشد خوب نیست - قال گفت ابوسعید - ورأیتہ یصلی فی ثوب
واحد متوشحا بہ - ودیدم آن حضرت را کہ نماز میگزارد در یک جامہ در حالتی کہ متوشح بود بآن جامہ چنانکہ گذشت - رواہ مسلم
وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال رأیت رسول اللہ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یصلی حافیا ومتنعلا - نماز میگزارد
گاہی پاے برہنہ وگاہے نعلین پوشیدہ - رواہ ابوداؤد - وعن محمد بن المنکدر - تابعی ست شنیدہ از جابر وانس و
عائشہ وابوہریرہ وجز ایشان - قال صلی بنا جابر فی ازار قد عقدہ من قبل قفاہ - گفت نماز گزارد جابر بن عبد اللہ انصاری
صحابی مشہور در ازارے کہ بتحقیق بست آن را در جانب گردن خود ازار چادر یست کہ او را در تہ می بندند وجابر آن ازار بلند
کرد تا گردن وبر بست وتاہین را پوشیدہ نماز گزارد - وثیابہ موضوعۃ علی المشجب - وحالانکہ جامہ ہای وے نہادہ شدہ بود
بر مشجب بکسر میم وسکون شین معجمہ وفتح جیم چوبہای کہ سرہاے آنہا را باہم پیوندند وپایہای آن را کشادہ دارند وجامہا
را بر وے نہند وگاہے مشک آب را نیز بیاویزند تا آب سرد گردد واہل عرف اینجا آن را سہ پایہ خوانند - فقال لہ قائل
پس گفت مر جابر را گویندہ - تصلی فی ازار واحد - آیا میگزاری تو نماز در یک ازار باوجود آنکہ جامہ ہاے تو حاضر است
فقال - پس گفت جابر - انما صنعت ذلک لیرانی احمق مثلک - نکردم من آن را مگر براے آنکہ تا بہ بیند مرا جاہلی مانند تو
و بداند کہ نماز گزاردن در یک جامہ جائز است وخلاف سنت نیست ووصف بحماقت بجہت مبادرت وی بانکار پیش از
تامل وسوال ودرین تنبیہ ست بر ترک طعن واعتراض بر اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بترک سنت وحسن ظن
با ایشان اگرچہ بظاہر خلاف صواب نماید وبرہمین قیاس علمای راسخ در علم از اہل استقامت واولی سوال واستفسار است
نہ اعتراض وانکار - وایّنا کان لہ ثوبان علی عہد النبی - وکدام یکی از ما بود مر او را دو جامہ در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
واگرچہ بعد از وسعت وقدرت نماز گزاردن در دو جامہ وتجمل در ہیئت نماز مستحب ومستحسن است لیکن براے غرض تعلیم وتنبیہ بر
جواز در یک جامہ نیز مستحسن است چنانکہ جابر کرد نہ بطریق تہاون وتساہل - رواہ البخاری - وعن ابی بن کعب از مشاہیر
صحابہ وعظماے ایشان است کاتب وحی وحافظ قرآن مناقب او بسیار است وعمر رضی اللہ عنہ او را سید المسلمین میخواند
قال - گفت - الصلوۃ فی الثوب الواحد سنۃ - نماز گزاردن در یکجامہ سنت وطریق مسلوک است در دین وجائز است چنانکہ
گفت - کنا نفعلہ مع رسول اللہ - بودیم ما کہ میکردیم آن را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ولا یعاب علینا - وعیب گرفتہ نمی شد بر ما
فقال ابن مسعود - پس گفت ابن مسعود - انما کان ذلک اذ کان فی الثیاب قلۃ - نبود نماز گزاردن در یک جامہ مگر وقتیکہ بود

در جامہ ہا کمی۔ فاذا وسع اللہ فالصلوٰة فی الثوبین ازکی۔ پس چون فراخ گرداند خدای تعالی ارزاق را پس نماز گزاردن در دو جامہ فاضل تر و در ثواب زیادہ تر است از جہت حسن ادب و اظہار نعمت و تحسین ہیئت۔ رواہ احمد۔

باب السترة

سترہ بضم سین و سکون تا آنچہ پوشیدہ شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچہ ایستادہ شود پیش مصلی تا متمیز شود سجدہ گاہ او و بزہ کار نگردد گذرندہ بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونے یا چوبی جز آن و باید کہ درازی او کم از ذراعی نبود و سطبری از انگشتی و احکام آن در احادیث بیاید

الفصل الاول عن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال کان النبی۔ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یغدو الی المصلی۔ میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید۔ والعنزة بین یدیہ تحمل و عنزہ در پیش آن حضرت برداشتہ میشد و عنزہ بفتحات نام نیزۂ خرد است کہ سنان دارد و بمقدار سہ گز و عادت چنان بود کہ خادمان شریف آنرا می برداشتند برای مصلحتہا و کارہا کہ یکی از ان سترہ ساختن است در نماز چنانکہ می گوید۔ وتنصب بالمصلی بین یدیہ۔ و ایستادہ کردہ میشد بمصلا پیش آن حضرت و سترہ ساختہ میشد فیصلی الیہا۔ پس نماز میگزارد آن حضرت بسوی آن۔ رواہ البخاری۔

وعن ابی جحیفة بتقدیم جیم مضمومہ بر حاے مفتوحہ از صغار صحابہ است در وقت وفات آن حضرت بحد بلوغ رسیدہ بود و لیکن شنیدہ است از وے و امیر المومنین علی او را بر بیت المال کوفہ گذاشتہ بود۔ قال رایت رسول اللہ گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بمکة۔ در مکہ۔ وہو بالابطح۔ و حالانکہ بود آن حضرت در ابطح کہ نام وادی ست نزدیک بمکہ در راہ منی و آن را مسیل و بطحا نیز گویند و مکہ را اجبہ آن نیز بطحا گویند و آنحضرت صلعم بجہت مکان المصلی خوانند و ابطح مسیل آب کہ در وی سنگ ریزہ ہای خرد بود۔ فی قبة حمراء من ادم۔ بود آن حضرت در خیمۂ سرخ از چرم و ادم بفتحتین چرم دباغت کردہ شدہ۔ ورایت بلالا اخذ وضوء رسول اللہ۔ و دیدم بلال را کہ گرفت آب باقی ماندہ از وضوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ورایت الناس یبتدرون ذلک الوضوء۔ و دیدم مردم را کہ می شتافتند و شتابی می کردند برای گرفتن آن آب۔ فمن اصاب منہ شیئا تمسح بہ۔ پس کسیکہ میرسید و می یافت چیزی را از ان آب مسح میکرد بآن آب و می مالید بر روے خود و باندام خود۔ ومن لم یصب منہ اخذ من بلل ید صاحبہ۔ و کسیکہ نمی یافت از ان آب میگرفت از تری دست یار خود۔ ثم رایت بلالا اخذ عنزة۔ پس دیدم بلال را کہ گرفت عنزہ را۔ فرکزہا۔ پس محکم بند آن را در زمین و سترہ ساخت۔ وخرج رسول اللہ۔ و بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی حلة حمراء۔ در جفت جامہ ازار و ردا کہ خطہای سرخ داشت چنانکہ جامہ ہای چیدہ در دیار ما می باشد نہ آنکہ مراد جامہ سرخ خالص باشد کہ آن مکروہ است کراہت تحریمی و تحقیق آن در باب لباس بیاید ان شاء اللہ تعالی۔ مشمرا۔ در حالتی کہ دامن برزدہ بود آن حضرت و برداشتہ گوشۂ ازار را الساق صلی الی العنزة بالناس رکعتین گزاردن آن حضرت متوجہ بجانب عنزہ با مردم دو رکعت۔ ورایت الناس والدواب۔ و دیدم مردم را و چارپایہ ہا را یمرون بین یدی العنزة۔ میگذشتند پیش عنزہ پس معلوم شد کہ بعد از نصب سترہ گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان

آثم نمی شوند۔ متفق علیہ۔ وعن نافع عن ابن عمر ان النبی ۔ روایت ست از نافع از ابن عمر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
کان یعرض راحلتہ۔ بود کہ می نشاند شتر سواری خود را برپہنا بجانب قبلہ فیصلی الیہا۔ پس نماز میگزارد آنحضرت بسوی
راحلہ و یعرض بفتح یا و سکون عین و بضم را و کسر آن و ضم افصح است و بضم یا و فتح عین و کسر رای مشدد نیز روایت است و عرض
تعریض برپہنا نہادن متفق علیہ۔ این مقدار از حدیث بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند۔ وزاد البخاری۔ و زیادت کردہ
است بخاری این عبارت را کہ۔ قلت افرایت اذا ہبت الرکاب۔ گفت نافع گفتم با بن عمر خبر دہ مرا کہ چون بیرون میرفتند
شتران برای چریدن و آب خوردن چہ کار میکرد آن حضرت و بجانب چہ چیز نماز میکرد۔ قال۔ گفت ابن عمر۔ کان یاخذ
الرحل۔ بود آن حضرت می گرفت پالان شتر را۔ فیعدلہ۔ پس راست می نہاد آن را مشتق از عدل یا از تعدیل فیصلی
الی آخرتہ۔ پس میگزارد آن حضرت بجانب چوب پسین پالان و آخرہ بفتحات بمد و بمد و کسر خای چوبی کہ تکیہ میکند بان
شتر سوار و چون آن چوب بلندی دارد آن را سترہ می ساخت و بسوی آن نماز می کرد۔ وعن طلحۃ بن عبید اللہ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وضع احدکم بین یدیہ۔ و قتیکہ بنہد یکی از شما پیش خود۔ مثل مؤخرۃ الرحل۔ مانند پسین پالان
شتر و مؤخرہ بضم میم و سکون ہمزہ و کسر خای و فتح آن و بضم میم و فتح ہمزہ و تشدید خای مشددہ بمعنی آخرہ کہ در حدیث سابق
گذشت و آخرہ فصیح تر از مؤخرہ است تا آنکہ گفتہ اند کہ ظاہر آن ست کہ لفظ آن حضرت آخرۃ الرحل است و راوی بلغت خود
مؤخرۃ الرحل روایت کردہ زیرا کہ قریش افصح عرب است از روی لغت و آنحضرت افصح قریش است فلیصل۔ پس
باید کہ نماز بگزارد۔ ولا یبال من مرور ذلک۔ و باک ندارد کسیکہ بگذرد پیش آن سترہ و قطع نمیکند خشوع او را یا باک
ندارد کسیکہ بگذرد و آثم نمی گردد۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی جہیم بضم جیم و فتح ہا و سکون تحتانیہ صحابی معروف است خواہر
زادہ ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیہ۔
اگر بداند گذرندہ پیش مصلی کہ چہ گناہ است بروی۔ لکان ان یقف اربعین۔ ہر آئینہ باشد ایستادن و نگذشتن از پیش مصلی تا
چہل۔ خیرا لہ من ان یمر بین یدیہ۔ بہتر مر او را از گذشتن و ے پیش مصلی۔ قال ابو النضر۔ گفتہ است ابو النضر بضاد معجمہ کہ یکی از رواۃ
این حدیث ست از ابی جہیم۔ لا ادری قال۔ درنمی یابم کہ گفت۔ اربعین یوما۔ چہل روز۔ او شہرا او سنۃ۔ یا گفت چہل ماہ یا چہل
سال و از احادیث دیگر معلوم می شود کہ چہل سال گفتہ و مبالغہ ہمدرین ست متفق علیہ۔ وعن ابی سعید قال قال
رسول اللہ۔ گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت۔ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم الی شئ یسترہ من الناس۔ چون نماز
بگزارد یکی از شما بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم یعنی سترہ برپا کند کہ حائل گردد میان وی و مردم۔ فاراد احد ان یجتاز
بین یدیہ۔ پس خواست یکی کہ بگذرد پیش وی یعنی میان وی و سترہ۔ فلیدفعہ۔ پس باید کہ براند و دور کند او را۔ فان
ابی فلیقاتلہ۔ پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید کہ کشش کند با وی و در روایتے فلیقتلہ پس باید کہ بکشد او را و این
مبالغہ است در دفع و طرد و گفتہ اند اگر بچیزے دفع کند کہ جائز ست دفع کردن بآن و ناگاہ کشتہ شود و بمیرد قصاص

واجب نگردد و در روایت اختلاف است - فانما ہو شیطان - زیرا کہ نیست وے مگر شیطان یعنے کار شیطان کنندہ کہ آن قطع خشوع است یا مراد شیطان الانس است چہ شیطان بر جن و انس ہر دو اطلاق می یابد و مردم شریر را شیطان الانس گویند - ہذا لفظ البخاری - این لفظ بخاری ست - و لمسلم معناہ - و مر مسلم را معنی اوست و لفظ او دیگر ست - **وعن ابی ہریرة** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقطع الصلوٰة المرأة والحمار والکلب - می برد و باطل میگرداند نماز را زن کہ از پیش مصلی بگذرد و ہمچنین خر و سگ - ویقی ذالک مثل مؤخرة الرحل - ونگاہ میدارد قطع را از راہ یا فتن نماز و منع میکند آنرا نہادن چیزے مانند مؤخرہ رحل در پیش و سترہ ساختن آن را چنانکہ معلوم شد - رواہ مسلم - بدانکہ جمہور علما از صحابہ و غیرہم بر انند کہ قطع نمیکند ہر چہ و ہر کہ از پیش مصلی بگذرد و چہ این سہ چیز و چہ غیر آن و احادیث کہ وارد شدہ است دران چنانکہ این حدیث وجز آن محمول ست بر مبالغہ و تاکید در نصب سترہ یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوٰة است کہ سر صلوٰة و روح اوست یا مراد آنست کہ نزدیک ست کہ قطع شود بجہت شغل دل مصلی بدان و تخصیص این سہ چیز بذکر از جہت شدت شغل است دران اما در زن خود ظاہر ست و اما حمار پس از جہت کثرت ملازمت شیطان مر او را چنانکہ استحباب تعوذ از شیطان نزد نہیق حمار دلالت دارد بران و اما کلب پس از جہت غلظ نجاست وی و بعض بر انند کہ مرور زن حائض و سگ سیاہ قاطع است و این قول را بعائشہ و ابن عباس نسبت میکنند - **وعن عائشة** قالت کان النبی - گفت عائشہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یصلی من اللیل - نماز میگزارد در شب - وانا معترضة بینہ و بین القبلة - و من بر پہنا افتادہ بودم میان آن حضرت و میان قبلہ - کاعتراض الجنازة - ہمچو بر پہنا افتادن جنازہ پیش در پیش نماز کنندگان اشارت است بآنکہ تمام مقابل افتادہ بودم نہ در یک گوشہ و با وجود آن آنحضرت نماز میکرد پس معلوم شد کہ پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را - متفق علیہ - **وعن ابن عباس** قال اقبلت راکبا علی اتان - روایت ست از ابن عباس گفت کہ پیش آمدم من سوار بر مادہ خری واتان بفتح ہمزہ و کسر نیز آمدہ و حمار مذکر و مؤنث ہر دو را گویند و اتان مخصوص است بانثی و اتانہ نیز آمدہ و در ذکر اتان اشارت ست بآنکہ چون مرور مادہ خر قاطع نباشد مرور مرأة نیز نخواہد بود - وانا یومئذ قد ناہزت الاحتلام - و من دران روز بتحقیق نزدیک شدہ بودم مدت بلوغ را - ورسول اللہ - و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یصلی بالناس بمنی - میگزارد نماز با مردم در منی کہ بر سہ میل است از مکہ - الی غیر جدار - بسوی دیواری کہ سترہ می باشد - فمررت بین یدی بعض الصف - پس گذشتم من پیش بعض صف نماز - فنزلت - پس فرود آمدم - وارسلت الاتان ترتع - و رہا کردم و سر دادم مادہ خر را کہ بچرد - ودخلت فی الصف - و در آمدم در صف نماز - فلم ینکر ذالک علی احد - پس انکار نکرد آن را بر من ہیچ یکی یعنی سوارہ بر مادہ خر پیش صف نماز آمدن و مادہ خر را در پیش صفوف سر دادن از جہت عدم قطع اتان صلوٰة را و از جہت عدم بلوغ من اگرچہ قریب بدان شدہ بودم - متفق علیہ

الفصل الثانی

عن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم - چون نماز بگزارد یکے از شما - فلیجعل تلقاء وجہہ - پس باید کہ بگرداند در مقابل روے خود - شیئا - چیزے را از جنس دیوار یا درخت و ستون و جز آن

فان لم یجد فلینصب عصاہ - پس اگر نیابد چیزے راکہ بگرداند آن را مقابل روئے خود پس باید کہ ایستادہ کند عصای خود را
ونخلاند آن را در زمین و اگر زمین سخت بود بنہد عصا را بر ان طولاً نہ عرضاً تا بر مثال خلا بندن بود - فان لم یکن معہ عصا -
پس اگر نباشد باوی عصا فلیخطط خطا - پس باید کہ بکشد خطے را بر زمین - ثم لا یضرہ مامر امامہ - پس ترزیان ندارد او را چیزی
کہ بگذرد پیش او در قطع خشوع - رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ - بدانکہ خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد است و بعضے
از متاخرین مشائخ ما نیز بآن قائل شدہ و نزد اکثر مشائخ ما و نزد مالک خط معتبر نیست و امام محمد گفتہ الخط لیس بشیٔ و شافعی نیز در
قول جدید آنرا نفی کردہ و گفتہ کہ حدیث وارد دریں باب ضعیف و مضطرب است و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد زیرا کہ بعید
متمیز و مرئی نہ و مختار صاحب ہدایہ نیز ہمین است و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ سنت اولی ست باتباع و فی الجملہ ظہورے
و امتیازی ہم وارد و موجب جمعیت خاطر و دفع انتشار می گردد بعد ازان اختلاف ست در صفت خط نزد بعض بر شکل ہلال معتبر
است و نزد بعض طویل بجانب قبلہ و نزد بعض بر عرض یمیناً و شمالاً و مختار قول بطول است کذا فی بعض الشروح - وعن سہل
ابن ابی حثمۃ بفتح حای مہملہ و سکون مثلثہ صحابی صغیر است ولادت وی در سنہ ثالث از ہجرت است انصاری ست مات فی امارۃ
معاویۃ مراو را چند حدیث است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم الی سترۃ - چون نماز گزارد یکی از شما بسوئے
سترہ - فلیدن منہا - پس باید کہ نزدیک بایستد از سترہ بقدر امکان سجود - لا یقطع الشیطان علیہ صلوتہ - تا نبرد شیطان بر وی
نماز وی را بوسوسہ و قدرت یافتن بران چہ اگر دور باشد از سترہ احتمال مرور دارد و بخطور آن در وسوسہ می افتد - رواہ
ابوداؤد - وعن مقداد بن الاسود قال ما رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی الی عود - گفت مقداد ندیدم من آنحضرت
را کہ بگزارد نماز بسوی چوبی - ولا عمود ولا شجرۃ - و نہ بسوئے ستونی و نہ درختے - الا جعلہ علی حاجبہ الایمن او الایسر - مگر آنکہ
میگردانید آنرا برابر ابروی راست خود یا بر وے چپ خود - ولا یصمد لہ صمدا - و قصد نمیکرد مر آنرا قصد کردنی راست کہ میان
دو چشم وی افتد بلکہ میل میکرد از وی از جہت خوف مشابہت بعبادت اصنام و کمال تنزہ ازان اگرچہ از وی ظاہر باشد -
رواہ ابوداؤد - وعن الفضل بن عباس رضی اللہ عنہما - قال اتانا رسول اللہ - گفت فضل بفتح فا و سکون ضاد معجمہ نام
برادر ابن عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ونحن فی بادیۃ لنا - و بودیم ما در بادیہ کہ ما را بود - معہ عباس
و ہمراہ آنحضرت عباس بود عرب را رسم است کہ از شہر بر آیند و در بادیہ خیمہ زنند و منزل سازند و چندگاہ آنجا بگذرانند و ہر
جماعہ را بادیہ معین و جای مخصوص است کہ در انجا باشند پس آنحضرت در بادیہ کہ اہل بیت عباس را بود آمد - فصلی فی صحراء - پس
نماز گزارد در صحرا کہ - لیس بین یدیہ سترۃ - نبود پیش آنحضرت سترہ از دیوار و درخت و عصا و جز آن و ازینجا معلوم شد کہ سترہ نہادن واجب
نیست بلکہ امری مستحب ست اگر گذرگاہ مردم بود - وحمارۃ لنا وکلبۃ - و خرکی ما را بود و سگکی نیز بود - تعبثان بین یدیہ - بازی میکردند
پیش آنحضرت در نماز و تعبثان بفتح تا و با - فما بالی بذلک - پس باک نداشت آنحضرت بآن و تا در حمارۃ و کلبۃ یا برای تانیث است
یا برای وحدت - رواہ ابوداؤد و النسائی نحوہ - وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یقطع الصلوۃ

شیئی - یعنی برود و باطل نمیگرداند نماز را چیزی از آنچه بگذرد در پیش مصلی - وادرؤا ما استطعتم - و دفع کنید و برانید بقدری که توانید
از برای نگاه داشت خضوع و خشوع - فانما هو شیطان - زیرا که آن گذرنده شیطان است - رواه ابوداود

الفصل الثالث - عن عائشة رضی الله عنها - قالت کنت انام بین یدی رسول الله - گفت عائشه بودم من که خواب میکردم
پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته - و حالانکه هر دو پاے من در قبلۂ آنحضرت بود یعنی در سجده گاه او - فاذا سجد غمزنی
پس چون میخواست که سجده کند زیر میکرد پاے مرا - فقبضت رجلی - پس می کشیدم و گرد می آوردم من هر دو پای خود را - فاذا
قام بسطتها - و چون می ایستاد میکشادم و دراز میکردم پا ہا را - قالت - گفت عائشه - والبیوت یومئذ لیس فیها مصابیح - و خانه های
ما در آن هنگام نبود در آنها چراغ گویا این اعتذار است از عائشه از دراز کردن عائشه پاہای خود را در سجده گاه آنحضرت و اما دراز
کردن وی رضی الله عنها پا ہا را بار دوم بعد از غمز آنحضرت پا ہا را شاید که بگمان آن باشد که آنحضرت انتقال کرده باشد از آنجا بستر
ایستاده باشد یا غفلتی که آدمی را در حالت خواب می باشد والله اعلم - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لو یعلم احدکم ماله - اگر بداند یکی از شما آنچه مراد راست از گناه - فی ان یمر بین یدی اخیه - در گذشتن از پیش
برادر مسلمان در نماز - معترضا فی الصلوٰۃ - بر پهنا رونده در نماز - کان لان یقیم مائة عام خیرا له - باشد هر آئینه ایستادن او صد سال
بهتر مر او را - من الخطوة التی خطا - از گامی که بزند آن را - رواه ابن ماجة - وعن کعب الاحبار قال روایت است از کعب احبار
که گفت - لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه - اگر بداند گذرنده از پیش مصلی آنچه بر وے است از گناه - لکان ان یخسف به خیرا له -
هر آئینه باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر مر او را - من ان یمر بین یدیه - از گذشتن وی از پیش مصلی - وفی روایة - و در
روایتی بجای خیرا له - اهون علیه - آمده یعنی باشد خسف او در زمین آسان تر بر وی - رواه مالک - وعن ابن عباس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة - چون نماز بگزارد یکی از شما بدون ستره - فانه یقطع صلوته الحمار
بدرستیکه قطع میکند نماز او را گذشتن خر - والخنزیر والیهودی والمجوسی والمرأة - و گذشتن خوک و جهود و آتش پرست
و زن و تاویل این در فصل اول گذشت - و یجزی عنه اذا مروا بین یدیه - و بسندگی میکند این مذکورات از عدم قطع صلوٰۃ
چون بگذرند از پیش مصلی - علی قذفة بحجر - بر یک سنگ انداز و گفته اند که مراد بآن رمی جمارست در حج و مقدار آن سه ذراع گفته اند - رواه ابوداود

باب صفة الصلوٰۃ

در صفت کردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گزارد و ارکان و اجزای آن چیست و از ینجا لازم نیاید که تحریمه
خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه صلوٰۃ چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود

الفصل الاول - عن ابی هریرة رضی الله عنه - ان رجلا دخل المسجد ورسول الله - روایت است از ابی هریره
که مردے در آمد در مسجد و حالانکه پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحیة المسجد نشسته بود در گوشه مسجد - فصلی - پس نماز
گزارد آن مرد و در وی رعایت تعدیل ارکان و قومه و جلسه خوب نکرد - ثم جاء فسلم علیه - پس تر آمد آن مرد پس سلام کرد بر آنحضرت

فقال له رسول اللّٰه - پس گفت مر او را پیغمبر خدا - صلی اللّٰه علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل - باز گرد بمصلای خود پس بگزار نماز را - فانک لم تصل - زیرا که بدرستی تو نگزارده نماز را - فرجع - پس بازگشت آن مرد فصلی - پس باز بگزارد نماز بار دوم بهمان طریق که نخست گزارده بود - ثم جاء فسلم - پستر باز آمد پس سلام کرد - فقال - پس گفت آن حضرت - و علیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل - باز گرد پس بگزار نماز زیرا که تو نماز نگزارده - فقال فی الثالثة - پس گفت آن مرد در کرت سوم - او فی التی بعدها - یا در کرتے که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم - علمنی - بیاموزان مرا - یا رسول اللّٰه نماز را که چگونه بگزارم پس آنحضرت تعلیم کرد او را نماز و تعلیم وضوء و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط است - فقال - پس گفت آنحضرت - اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء - چون خواهی که بالستی برای نماز پس بکمال و تمام تازه کن وضوء را - ثم استقبل القبلة - پستر روے آر بجانب قبله - فکبر - پس تکبیر گو - ثم اقرا بما تیسر معک من القرآن - پستر بخوان انچه آسان و آماده گردد از قرآن که با تست و محفوظ تست - ثم ارکع حتی تطمئن راکعا - پستر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع - ثم ارفع حتی تستوی قائما - پستر بردار سر از رکوع تا آنکه برابر ایستی - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا - بعد ازان سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پستر بردار سر از سجده تا آرام گیری در نشستن - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا باز سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پستر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری این نشستن را جلسه استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجدتین بنشینند و بعد ازان برای رکعت دوم برخیزند - وفی روایة - و در روایتی بجای این عبارت که (ثم ارفع حتی تطمئن جالسا) اینچنین آمده است که - ثم ارفع حتی تستوی قائما - پستر بردار سر از سجده دوم تا آنکه راست بالستی یعنی برای رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسه استراحت نیامده و سخن در جلسه استراحت در حدیث دوم مالک بن الحویرث بیاید - ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها - پستر بکن انچه مذکور شد در همه نماز خود - متفق علیه و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آن حضرت نفی کرد ازان نماز مرد را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد باز بگزار و این نشان فرضیت است که فعل بانتفای آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این حدیث چنان کنند که مراد از نفی صلوة نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده است که آن حضرت صلی اللّٰه علیه وسلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و انچه نقصان کردی ازان نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب و سنت است که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعادهٔ نماز آن مرد را از برای آن بود تا بے کراهت و نقصان واقع شود نه بجهت آنکه باطل و معدوم بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردے و ازان باز داشتی و نگذاشتی آن را که بے فرائض نماز بگزارد و اللّٰه اعلم - **وعن عائشة** رض قالت کان رسول اللّٰه - بود پیغمبر خدا - صلی اللّٰه علیه وسلم یستفتح الصلوة بالتکبیر - شروع می کرد نماز را بتکبیر احرام

رواه مسلم

والقراءة - و شروع می کرد قرائت بالحمد لله رب العالمین یعنی بسورهٔ فاتحه گویا که این نام آن سوره شده است از جهت
ذکر این کلمه در اول وے چنانکه گویند چه میخوانی گوید الم ذلک الکتاب میخوانم و مراد تمام سوره میدارد و ازینجا لازم نمی آید
که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخواندند اگر مراد عدم جهر به بسمله باشد پس نزد ما بے تاویل راست ست و نزد شافعی بتاویل
مذکور از جهت اختلاف در جهر بسمله - وکان اذا رکع لم یشخص راسه - و بود آن حضرت چون رکوع میکرد بلند نمیکرد سر مبارک
خود را - ولم یصوبه - و پست نیز نمیکرد - ولکن بین ذلک - ولیکن نگاه میداشت میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت
و گردن را - وکان اذا رفع راسه من الرکوع لم یسجد حتی یستوی قائما - و بود آنحضرت چون برمیداشت سر خود را از رکوع بسجده نمیرفت
تا آنکه راست ایستاده نمیشد که آن را قومه میگویند - وکان اذا رفع راسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی جالسا - و بود چون
برمیداشت سر خود را از سجده بسجدهٔ دوم نمیرفت تا آنکه جلسه ای کرد تمام - وکان یقول فی کل رکعتین التحیة - و بود آنحضرت که میخواند
بعد از هر دو رکعت التحیات را - وکان یفرش رجله الیسری - و بود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی فرش خود میگردانید
آنرا و می نشست بران - وینصب رجله الیمنی - و ایستاده می کرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو قعده
اولی و اخری همچنین میکرد و همین ست قول امام ابوحنیفه و اصحاب او و در حدیث ابی حمید افتراش در قعدهٔ اولے و تورک در
قعدهٔ ثانیه نیز آمده و این قول امام شافعی است و نزد امام مالک تورک ست در هر دو قعده و نزد بعض مالکیه افتراش در هر دو
قعده نیز آمده چنانکه قول امام ابی حنیفه است و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد ست در تشهد اخیر آن تورک ست
و اگر یک تشهد ست افتراش ست و هر چهار امام را درین مسئله قولے علیحده است و وجه قول امام ابوحنیفه آن ست که در بسیارے
از احادیث مطلق افتراش واقع شده و آمده است که سنت در تشهد این ست و نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بود بے تقیید
باولی و اخرے و جلوس برین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق ست و در حدیث آمده است که افضل الاعمال احمزها اے
اشدها و در بعض احادیث تورک در قعدهٔ اخیره نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیرا که قعود در وی طویل ست
و مناسب ست آسانی و معنی تورک بر سرین نشستن ست و درینجا تورک را دو صورت گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای
راست را و بگرداند پای چپ را زیر ران راست و بگذارد هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگستراند پای چپ را و ایستاده کند
پای راست را و بیرون آرد هر دو پای را از زیر ران بجانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین - وکان ینهی عن عقبة الشیطان
و بود آن حضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بعقبه بضم عین و سکون قاف اقعا است که باتفاق در نماز مکروه ست و
صورتش آنست که هر دو سرین را بر زمین بچسپاند و ایستاده کند هر دو ساق را و بنهد هر دو دست را بر زمین چنان که
سگ می نشیند و طیبی گفته که عقبه آن ست که هر دو سرین را بر پاشنه ها بنهد و همین بلفظ عقبه مناسب تر است - وینهی ان
یفترش الرجل ذراعیه - و نهی میکرد از آنکه بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و برندارد آنها را
افتراش السبع مانند گستراندن درنده و ستهارا بر زمین و قید مرد بجهت آن کرد که زن را باید که افتراش کند که آن ستر نزدیک تر

است۔ وکان یختم الصلوۃ بالتسلیم۔ و بود آن حضرت که ختم می کرد نماز را بسلام و آن فرض ست نزد امام شافعی و واجب ست
نزد ما و تحقیق آن در شرح کرده شده است۔ رواه مسلم۔ وعن ابی حمید الساعدی قال فی نفر من اصحاب رسول اللہ
گفت ابو حمید صحابی مشهور است انصاری از بنی ساعده حدیث وی اجمع احادیث ست در بیان نماز آنحضرت مشهور ست
بکنیت و در نام او اختلاف بسیار ست مشهور عبد الرحمن ست درمیان جماعه از یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و نفر
بفتحتین از سه تا ده را گویند۔ انا احفظکم لصلوۃ رسول اللہ۔ من یاد دارنده ترم از میان شما نماز پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم رایته اذا کبر جعل یدیه حذاء منکبیه۔ دیدم آن حضرت را چون تکبیر احرام میگفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل
هر دو دوش خود و این مذهب شافعی ست و نزد ما مقابل نرمه هر دو گوش دارند و این نیز در احادیث آمده و در بعض روایات
تا بالای گوش نیز آمده و امام ابو حنیفه متوسط را اختیار کرده و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفها می دست
مقابل دوش بود و نزد انگشتان برابر گوش و سر انگشتان دیگر تا بالای گوش و توانند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده
باشد و اللہ اعلم۔ و اذا رکع امکن یدیه من رکبتیه۔ و چون رکوع میکرد آنحضرت محکم و توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو
یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را به هر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را در رکوع کشاده و در
سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد۔ ثم هصر ظهره۔ پس پیچید و تا گردانید پشت خود را و خمیده بجانب زمین تا
هموار و برابر نشیند با گردن هصر بصاد مهمله کشیدن و مائل گردانیدن و شکستن۔ فاذا رفع راسه استوی۔ پس چون برمیداشت
سر مبارک را از رکوع برابر و درست ایستاده میشد۔ حتی یعود کل فقار مکانه۔ تا آنکه باز می نشست همه بندهای استخوان
پشت بجای خود و فقار بفتح فای مقدم بر قاف بندها و مهره های استخوان پشت واحد فقاره بفتح فا و فقره بکسر فا و سکون
قاف و فتح آن نیز گویند و فقر بمعنی درویشی مشتق ازوست که از گرسنگی و ناتوانی پشت شکسته شده است۔ فاذا سجد وضع یدیه
پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل روی۔ غیر مفترش ولا قابضهما۔ نگسترانیده دستهارا بر زمین
و نه گرد آرنده آنهارا بسوی پهلو بلکه انگشتان و کفها بر زمین نهاده و ذراعها و بازوهارا بردارنده چنانکه اگر خواهد بزغاله
گذرد از میان آنها بدر رود و درین حدیث این مذکور نشد که از قومه بسجده رود نخست زانوهارا بر زمین نهد یا دستهارا هر دو
درست ست و اول فاضل تر و مختار اکثر ائمه است۔ واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة۔ و بجانب قبله میداشت سر انگشتان
هر دو پای خود را در حالت سجده۔ فاذا جلس فی الرکعتین۔ پس چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد جلس علی رجله الیسری
می نشست بر پای چپ خود۔ ونصب الیمنی۔ و ایستاده میکرد پای راست را۔ فاذا جلس فی الرکعة الآخرة۔ پس چون
می نشست در رکعت آخر برای قعده اخیره۔ قدم رجله الیسری۔ پیش می آورد پای چپ خود را۔ ونصب الاخری۔ و
ایستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد۔ وقعد علی مقعدته۔ و می نشست بر نشستگاه خود۔ رواه البخاری۔
وعن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا افتتح الصلوۃ۔ روایت ست از ابن عمر که آنحضرت

بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو گوش خود چون شروع میکرد نماز را - واذا كبر للركوع - و چون تكبير می آورد برای رکوع - واذا رفع راسه من الركوع - و چون سر بر میداشت از رکوع - رفعهما كذلك - بر میداشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دو شها - وقال - و میگفت - سمع الله لمن حمده - شنید خدا مر کسی را که ستود او را یعنی پسندید و اجابت نمود ثنای او را و دعای او را - ربنا لك الحمد - خداوندا مر تراست حمد و مخصوص به تست حمد یعنی هر حمدی که گویند و برای هر که گویند راجع بجناب تست که پیدا کننده همه چیز و همه کس توئی یا حمد گفتن مر ذات ترا مخصوص به تست جز تو کسی ثنای تو نتواند گفت و گوهر این سا چنانکه باید کس نتواند سفت بیت ما را چه حد حمد و ثنای تو بود * هم حمد و ثنای تو سزای تو بود * و در روایتی بزیادت اللهم بالای ربنا و بزیادت واو بر لك الحمد نیز آمده و ازین حدیث معلوم میشود جمع میان تسمیع و تحمید و نزد امام ابوحنیفه این در منفرد است و امام تسمیع کند و مقتدی تحمید زیرا که در حدیث قسمت کرد آن را بین امام و مقتدی و نزد امام ابو یوسف تحمید نیز گویند تا از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون نگردد - وكان لا يفعل ذلك في السجود - و نبود آنحضرت که میکرد رفع یدین را در سجده یعنی در وقت سر برداشتن از سجده و رفتن بسجده و بعض شافعیه آن را نیز کنند اما مختار آنست که نکنند و آنچه بصحت رسیده نزد شافعیه رفع یدین است نزد استفتاح و رفتن برکوع و سر برداشتن از ان و در غیر این سه موضع به ثبوت نرسیده كذا في سفر السعادة - متفق عليه -

وعن نافع ان ابن عمر رضي الله عنهما كان اذا دخل في الصلوة - روایت است از نافع مولای ابن عمر که ابن عمر بود چون در می آمد در نماز و شروع میکرد در آن - كبر ورفع يديه - تکبیر میگفت و بر میداشت هر دو دست خود را - واذا ركع رفع يديه - و چون رکوع میکرد بر میداشت هر دو دست خود را - واذا قال - و چون میگفت - سمع الله لمن حمده رفع يديه واذا قام من الركعتين رفع يديه - و چون می ایستاد از دو رکعت بر میداشت هر دو دست خود را - ورفع ذلك ابن عمر الى النبي - و رفع کرده است این حدیث را ابن عمر به پیغمبر صلی الله علیه وسلم - یعنی روایت کرده است که آنحضرت همچنین کرده است و حدیث مرفوع آن بود که آن را نسبت برسول صلی الله علیه وسلم بکنند از قول و فعل و آنچه از صحابی آمده آن را موقوف خوانند چنانکه در مقدمه گذشت - رواه البخاري

وعن مالك بن الحويرث قال كان رسول الله - گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا كبر رفع يديه - چون تکبیر تحریمه میگفت بر میداشت هر دو دست خود را حتى يحاذي بهما اذنيه - تا آنکه مقابل میکرد هر دو دست خود هر دو گوش خود را - واذا رفع راسه من الركوع - و چون بر میداشت سر خود را از رکوع - فقال - پس میگفت - سمع الله لمن حمده فعل مثل ذلك - میکرد مانند آن یعنی بر میداشت هر دو دست خود را محاذی هر دو گوش - وفي رواية - و در روایتی همچنین آمده که - حتى يحاذي بهما فروع اذنيه - تا آنکه محاذی میگردانید هر دو دست بالاهای هر دو گوش را - متفق عليه - بدانکه برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه است میان ما و شافعیه و احادیث و آثار در هر دو جانب آمده و قدر متحقق در وی آنست که یا هر دو بوده است گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده است یا رفع یدین در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته است و از آنکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه که عالم بود بشرائع اسلام و احکام آن متفقد بود باحوال رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم آنحضرت بود در حضر و سفر آن را نمیکرد ند ظاهر احتمال

ثانی ست واز امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه نیز عدم رفع روایت میکنند واگر فرضاً هر دو بود عدم رفع راجح ست بآنکه وی
از جنس سکونست که مناسب تر ست بحال صلوٰة که خضوع وخشوع است وکلام درین مقام واسع ست جمله از ان در شرح سفر السعادة ذکر
کرده ایم والله اعلم — **وعنه انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی** — وهم از مالک بن الحویرث ست که وی دید آنحضرت را که نماز میگزارد
فاذا کان فی وتر من صلاته — پس چون بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت وسه رکعت — **لم ینهض حتی یستوی قاعدا** — نمی ایستاد
تا برابر می نشست یعنی بعد سر برداشتن از سجده می نشست پس از ان برمیخاست — **رواه البخاری** — واین جلسهٔ استراحت است
که شافعیه بدان قائل اند ونزد ایشان سنت است وکیفیت آن کیفیت جلوس در قعدهٔ اولی ست وبعد از جلوس هر دو دست
تکیه بر زمین کرده برمیخیزند ونزد امام ابو حنیفه وامام احمد بروایتی مختار آن از جهت عذر وحاجت بود بکبر سن وغیر آن پس
هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه وتمسک امام شافعی باین حدیث ست وترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح
است وعمل بر وست نزد اهل علم وبهمین قائل اند بعضی از اصحاب انتهی ودلیل ما حدیث ابی هریره است که هم ترمذی
آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم برمیخاست بر صدر قدمین یعنی بی آنکه بنشیند واگرچه بعض طرق این حدیث ضعیف ست
لیکن صحیح الاصل ست کذا قال الشیخ ابن الهمام وابن ابی شیبه از ابن مسعود آورده که وی برمیخاست در نماز بر صدر قدمین خود
بی آنکه بنشیند واز علی وعمر وابن عمر وابن الزبیر همچنین آورده واز نعمان بن ابی عیاش آورده که دریافتم بسیاری از اصحاب چون بر
میداشتند سر را از سجدهٔ دوم از رکعت اولی وثالثه برمیخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند ودیگر اخبار وآثار درین باب بسیارست
واگر بعض احادیث واخبار برخلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن وضرورت خواهد بود — **وعن وائل بن حجر انه رای النبی**
روایت ست از وائل بن حجر که صحابی مشهور ست واز ملوک یمن بود ودر پیش آنحضرت معزز بود واحوال او در جای دیگر
نوشته شده است که وی دید پیغمبر را **صلی الله علیه وسلم رفع یدیه حین دخل فی الصلوٰة** — برداشت هر دو دست خود را هنگامی که
درآمد در نماز — **وکبر** — وتکبیر بر آورد ودر صحیح مسلم بی واو ست — **ثم التحف بثوبه** — پس پیچید ودر گرفت دستها را بجامهٔ خود ظاهر
آنست که بدو را پیچید ودر آورد وبعض گفته اند که مراد در آوردن دستهاست در آستین وگفته اند که شاید بجهت سختی سرما بود
ثم وضع یده الیمنی علی الیسری — پس تر نهاد دست راست خود را بر دست چپ — نهادن دست راست بر دست چپ متفق علیه
است میان ائمه الا امام مالک که نزد وی ارسال ست با جواز وضع ولیکن نزد امام ابو حنیفه وبروایتی از امام احمد
در زیر ناف نهند ونزد شافعی برابر سینه یعنی بالاتر از ناف وبروایتی از احمد مخیرست خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه واحادیث
در هر دو آمده وگفته اند که امر درین باب واسع ست هرچه کند درست ست وآنچه متیقن ست نهادن دست راست
بر چپ ودر زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده ویقین نه وچون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه معهود ومعتاد ست در
شاهد اختیار کرده وآن تحت سره است — **فلما اراد ان یرکع** — پس هنگامی که خواست که رکوع کند — **اخرج یدیه من الثوب** —
بیرون آورد هر دو دست را از جامه — **ثم رفعهما وکبر فرکع** — پس تر برداشت دستها را وتکبیر گفت ودر رکوع رفت و

ازینجا معلوم میشود که دستها را در وقت برداشتن و تکبیر گفتن از جامه و آستین بیرون باید آورد۔ فلما قال پس چون گفت سمع الله لمن حمده رفع یدیه۔ برداشت هر دو دست را۔ فلما سجد سجد بین کفیه۔ چون سجده کرد سجده کرد میان هر دو کف دست یعنی سر را در وقت سجده میان دو دست داشت۔ رواه مسلم۔ وعن سهل بن سعد صحابی مشهور ست آخر من مات بالمدینة۔ قال کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل ید الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوٰة۔ بودند مردم که امر کرده میشدند بنهادن مرد دست راست را بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع چون دست را بر دست یا بند دست می نهادند ناچار نزدیک بذراع واقع میشد که بر ذراع نهد چنانکه اصلا بر دست نهاده نشود و تقیید رجل اتفاقی ست و امرأة را نیز همین حکم است۔ رواه البخاری۔ وعن ابی هریرة قال کان رسول الله۔ گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوٰة چون می ایستاد بنماز۔ یکبر حین یقوم۔ تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد و مراد تکبیر تحریمه است۔ ثم یکبر حین یرکع۔ پس ازان تکبیر میگفت در وقتیکه برکوع میرفت۔ ثم یقول۔ پس میگفت۔ سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة۔ در وقتیکه بر میداشت استخوان پشت خود را از رکوع۔ ثم یقول وهو قائم۔ پس میگفت و حالانکه وی ایستاده است۔ ربنا لک الحمد ثم یکبر پس تکبیر میگفت۔ حین یهوی۔ در وقتیکه فرو میرفت یعنی برای سجده۔ ثم یکبر حین یرفع راسه۔ پس تکبیر می گفت در وقتیکه سر بر میداشت یعنی از سجده۔ ثم یکبر حین یسجد۔ پس تکبیر میگفت در وقتیکه بسجده دوم میرفت۔ ثم یکبر حین یرفع راسه۔ پس تکبیر میگفت در وقتیکه سر بر میداشت از سجده دوم۔ ثم یفعل ذلک فی الصلوٰة کلها۔ پس میکرد آنچه مذکور شد در نماز همه نماز۔ حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد و تمام می کرد نماز را۔ ویکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس۔ و تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد از دو رکعت از قعدهٔ اولے درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال نه رفع یدین۔ متفق علیه۔ وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوٰة طول القنوت۔ بهترین نماز نمازے ست که وردی درازی قنوت است و قنوت بمعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده و مراد اینجا قیام داشته اند پس معلوم شد که طول قیام در نماز افضل ست زیرا که در وے مشقت و خدمت و طاعت بیشتر و ظاهر تر ست و علما را اختلاف است که قیام در نماز فاضل تر ست یا سجود و این حدیث متمسک طائفه ایست که میگویند قیام افضل است و نیز ذکری که در قیام است قرآن ست و قرآن افضل ست از تسبیح و مذهب حنفیه نیز همین است و این بحث در شرح سفر السعادة بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلب ثمه۔ رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من اصحاب النبی۔ گفت ابو حمید در میان ده کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بصلوٰة النبی۔ من داناترم در میان شما بکیفیت نمازی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گزارده و ازینجا معلوم میشود که اگر یکے دعوے اعلمیت کند بحکم واقع برائے مصلحت دینی نه بغرض نفسانی درست باشد۔ قالوا۔ گفتند آن جماعه از صحابه که پیش ایشان این دعوی کرد۔ فاعرض۔ پس چون دعوے میکنی که تو داناتری عرض کن بر ما و ظاهر کن آنرا تا بدانیم که صحیح است دعوی تو۔ قال کان رسول الله۔ گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوٰة رفع یدیه حتی یحاذی

بہما منکبیہ۔ چون می ایستاد برای نماز بر میداشت ہر دو دست را تا آنکہ برابر میگردانید آنہا را با ہر دو دوش خود۔ ثم یکبر۔ پستر تکبیر میگفت
این حدیث صریح است در تاخیر تکبیر تحریمہ از رفع یدین چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است۔ ثم یقرأ۔ پستر قرأت میکرد۔ ثم یکبر و یرفع
یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ۔ پستر تکبیر میگفت و بر میداشت ہر دو دست را تا برابر می گردانید ہر دو دست را برابر دو دوش خود۔ ثم
یرکع و یضع راحتیہ علی رکبتیہ۔ پستر رکوع می کرد و مے نہاد ہر دو کف دست خود را بر ہر دو زانوی خود۔ ثم یعتدل۔ پستر
اعتدال میکرد در رکوع و در تفسیر اعتدال می گوید کہ۔ فلا یصبی رأسہ ولا یقنع۔ یصبی بضم یا و فتح صاد مہملہ و کسر بای مشددہ
ولا یقنع بضم یا و سکون قاف و کسر نون پس پایان نمی کرد سر را و نہ بر میداشت بلکہ برابر و ہموار میداشت پشت و سر را و مطلب
آنست کہ اعتدال بمعنی اطمینان دارند چنانکہ در جلسہ میان ہر دو سجدہ و جلسہ استراحت خواہد گفت۔ و فلا یصبی رأسہ و لا یقنع
جدا دارند و این معنی در روایت ابن حبان و مسلم لا یصوب بی فا ظاہر تر ست و در لفظ یصبی تحقیقی ست کہ در شرح ذکر کردہ شدہ است
ثم یرفع رأسہ فیقول۔ پستر بر میداشت سر خود را پس میگفت۔ سمع اللہ لمن حمدہ۔ و درین حدیث ذکر ربنا لک الحمد نیست۔ ثم
یرفع یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ معتدلا۔ پستر بر میداشت ہر دو دست خود را تا دو دوشہا باعتدال تام۔ ثم یقول۔ پستر میگفت۔ اللہ
اکبر ثم یہوی الی الارض ساجدا۔ پستر می افتاد بجانب زمین برای سجدہ۔ فیجافی یدیہ عن جنبیہ۔ پس دور میداشت ہر دو دست خود را
از ہر دو پہلو۔ و یفتخ اصابع رجلیہ۔ و دو تا می کرد انگشتان ہر دو پا را چنانکہ سر ہای انگشتان بجانب قبلہ بودی و فتخ بخای
معجمہ سست کردن انگشتان پای وقت نشستن و اصلہ اللین کذا فی الصراح۔ ثم یرفع رأسہ۔ پستر بر میداشت سر از سجدہ و
یثنی رجلہ الیسری۔ و دو تا می کرد یعنی می گسترانید پای چپ خود را۔ فیقعد علیہا۔ پس مے نشست بران۔ ثم یعتدل حتی یرجع کل عظم فی
موضعہ۔ پستر اعتدال و اطمینان میکرد درین نشستن تا آنکہ باز می گشت ہر استخوان در جای خود۔ معتدلا۔ در حالتیکہ تمام
معتدل است و این تاکید یعتدل میکند۔ ثم یسجد۔ پستر سجدہ میکرد یعنی بتکبیر چنانکہ از حدیث سابق معلوم شد۔ ثم یقول۔ پستر میگفت۔
اللہ اکبر و یرفع۔ و بر میداشت سر را۔ و یثنی رجلہ الیسری۔ و دو تا میکرد پای چپ خود را۔ فیقعد علیہا۔ پس می نشست بر پای چپ از
برای جلسہ استراحت۔ ثم یعتدل۔ پستر قرار میگرفت۔ حتی یرجع کل عظم الی موضعہ۔ تا آنکہ باز می گشت ہر استخوان بجای خود۔ ثم
ینہض۔ پستر برمیخاست۔ ثم یصنع فی الرکعۃ الثانیۃ مثل ذلک۔ پستر می کرد در رکعت دوم مانند آنچہ کرد در رکعت نخستین مراد
اکثر آنست از جہت عدم استفتاح۔ ثم اذا قام من الرکعتین۔ پستر چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قرأت تشہد و ذکر
آن درین روایت نیست چنانکہ در روایت دیگر کہ مرابی داود را ذکر کند بیاید۔ کبر و رفع یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ۔ تکبیر گفت و
بر داشت ہر دو دست را تا مقابل دو دوش۔ کما کبر عند افتتاح الصلوۃ۔ چنانکہ تکبیر گفتہ بود اول نزد شروع کردن در نماز۔ ثم یصنع ذلک
پستر می کرد از آنچہ مذکور شد۔ فی بقیۃ صلوتہ۔ در باقی نماز خود۔ حتی اذا کانت السجدۃ التی فیہا التسلیم۔ تا آنکہ چون می بود
سجدہ دوم از رکعتے کہ بعد از وے تشہد است و در وے سلام است۔ اخرج رجلہ الیسری۔ بیرون می آورد پای چپ خود را
و قعد متورکا علی شقہ الایسر۔ و مے نشست بر سرین بر جانب چپ۔ ثم سلم۔ پستر سلام میداد۔ قالوا۔ گفتند آن صحابہ

که میان ایشان گفته بود که من داناترم بنماز آن حضرت - صدقت - راست گفتی - هکذا کان یصلی - همچنین بود آن حضرت
که نماز میگذارد ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی اعلمیت از ابی حمید
رضی الله عنه درست نیاید پس حمل بران باید کرد که تصدیق ایشان مر او را بجهت وثوق بخبر اوست والله اعلم - رواه ابوداود
والدارمی وروی الترمذی و ابن ماجة معناه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - و این حدیث در سفر السعادة از صحیح ابن
حبان و مسلم نیز روایت کرده است - وفی روایة لابی داود من حدیث ابی حمید - و در روایتی مر ابی داود را از حدیث
ابی حمید این چنین آمده که - ثم رکع فوضع یدیه علی رکبتیه - پستر رکوع کرد پس نهاد هر دو دست را بر هر دو زانوی خود
کانه قابض علیهما - گویا که وی پنجه گیرنده است بر دو زانو - ووتر یدیه - و زه ساخت هر دو دست را و توتیر زه کردن کمان
را یعنی دور گردانید مرفقین را از پهلوها گویا که مرفقین مشابه زه گشتند و پهلوها مشابه کمان که بران زه کنند چنانکه گفت - فنحاهما عن
جنبیه - پس دور داشت هر دو دست را از هر دو پهلوی خود - وقال - و گفت - ثم سجد - پستر سجده کرد - فامکن انفه وجبهته الارض - پس
ممکن و ثابت گردانید بینی خود را و پیشانی خود را بر زمین ازینجا معلوم میشود که سجده به بینی و پیشانی هر دو باید کرد و آنحضرت
نیز بهرین مواظبت می کرد و احادیث نیز متعاضد و متوافق اند بران و اگر بر یکی ازین اقتصار کند جائز است نزد امام ابوحنیفه
اما مکروه است و بروایتی بجبهه تنها مکروه نه و نزد صاحبیه جائز نبود و در حدیث آمده است که سجده بهفت عضو باید و بروایتی
بهفت استخوان روی و دو دست و دو زانو و دو پای و در حدیث صحیحین بجای روی پیشانی واقع شده و تحقیق آن
در باب السجود بیاید - ونحی یدیه عن جنبیه - و یکسو داشت هر دو دست خود را یعنی مرفقین را از هر دو پهلوی خود - ووضع
کفیه حذو منکبیه - و نهاد هر دو کف دست را برابر هر دو دوش خود - وفرج بین فخذیه - و کشاده کرد میان هر دو ران خود غیر
حامل بطنه علی شیء من فخذیه - بازنهنده شکم خود را بر چیزی از دو ران خود - حتی فرغ - تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده - ثم
جلس - پستر نشست - فافترش رجله الیسری - پس بگسترانید پای چپ خود را - واقبل بصدر الیمنی علی قبلته - و پیش داشت
پشت پای راست بر قبله خود و این مستلزم ایستاده داشتن اوست - ووضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی - و بنهاد کف دست
راست را بر زانوی راست خود - وکفه الیسری علی رکبته الیسری - و کف دست چپ را بر زانوی چپ خود - و اشار
باصبعه یعنی السبابة - و اشارت کرد در وقت اشهد ان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است ببرداشتن آن در نفی و نهادن
در اثبات و سبابه انگشتی که متصل است بانگشت نر است و او را سبابه از ان گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آید و عرب در
وقت دشنام اشارت بدان کنند و این اسم جاهلیت است و در اسلام آنرا مسبحه و سباحه گویند که در وقت تسبیح و توحید بدان
اشارت کنند و همین اشارت همچنانکه اشارت است بتوحید باری تعالی متضمن سب و شتم شیطان نیز هست کذا قیل - وفی اخری
و در روایت دیگر مر ابی داود را این چنین آمده که - واذا قعد فی الرکعتین - و چون می نشست بعد از دو رکعت برای
تشهد اول - قعد علی بطن قدمه الیسری - می نشست بر کف پای چپ خود - ونصب الیمنی - و ایستاده می کرد پای

راست را - واذا کان فی الرابعۃ - وچون می بود در رکعت چہارم این در رباعی است وحکم رکعت سوم در ثلاثی نیز ہمین خواہد بود - افضی بورکہ الیسری الی الارض - مساس میکرد ومیرسانید سرین چپ را بسوے زمین - واخرج قدمیہ من ناحیۃ واحدۃ - و بیرون مے آورد ہر دو پاے خود را از یک جانب کہ جانب راست است - وعن وائل بن حجر انہ ابصر النبی صلی اللہ علیہ وسلم حین قام الی الصلوۃ رفع یدیہ - روایت است از وائل ابن حجر بتقدیم حاء برجیم صحابی مشہور است از ابنای ملوک یمن بود و بشرف اسلام مشرف شد و نزد حضرت معزز و مکرم گشت کہ وی دید آنحضرت را ہنگامیکہ می ایستاد بنماز بر میداشت ہر دو دست خود را - حتی کانتا بحیال منکبیہ - تا آنکہ می شدند در مقابلہ ہر دو دوش وی - وحاذی ابہامیہ اذنیہ - و برابر میکرد ہر دو انگشت نر خود را ہر دو گوش خود را - ثم کبر - پستر تکبیر می برآورد و این حدیث نیز موافق مذہب امام ابو حنیفہ است در تاخیر تکبیر از رفع - رواہ ابوداؤد و فی روایۃ لہ - و در روایتے مر ابی داؤد را ایجای حاذی ابہامیہ اذنیہ این چنین آمدہ کہ - یرفع ابہامیہ الی شحمۃ اذنیہ - بر می داشت ہر دو انگشت نر خود را بسوے نرمۂ دو گوش خود - وعن قبیصۃ بفتح قاف وکسر با - بن ہلب بضم ہا وسکون لام وبعض گفتہ اند صواب بفتح ہا وکسر لام ست تابعی ثقہ است و پدر او را صحبت است قدوم آورد پدر وے بر آن حضرت و کل بود پس آن حضرت دست مبارک خود را فرود آورد بر سرش پس روئید موے او و ہلب بضم موے را گویند و اہلب مویدار و این لقب اوست و نام وی یزید بن عدی ست و بعض گفتہ اند سلام و صحیح قول اول ست - عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود کہ ہلب است قال - گفت پدر وے - کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یؤمنا - امامت میکرد مارا - فیاخذ شمالہ بیمینہ - پس میگرفت دست چپ خود را بدست راست خود - رواہ الترمذی وابن ماجۃ - وعن رفاعۃ بکسر را - بن رافع صحابی انصاری خزرجی ست کنیت او ابو معاذ است بدری ست و پدر او از نقبا است و وے برادر مالک بن رافع و خلاد بن رافع ست و وی اول کسے ست کہ ایمان آورد از قبیلۂ خزرج وحاضر شد عقبہ اولی را و بود با علی رضی اللہ عنہ در حرب جمل و صفین - قال - گفت - جاء رجل - آمد مردے - فصلی - پس نماز بگزارد - فی المسجد - در مسجد - ثم جاء فسلم علی النبی - پستر آمد پس سلام داد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اعد صلوتک فانک لم تصل - باز گردان نماز خود را زیراکہ بدرستی تو نماز نکردہ - فقال علمنی - پس گفت تعلیم کن مرا یا رسول اللہ کیف اصلی - کہ چگونہ نماز بگزارم - قال اذا توجہت الی القبلۃ - فرمود آنحضرت چون روی آری بجانب قبلہ - فکبر - پس تکبیر بگو - ثم اقرء بام القرآن - پستر بخوان سورۂ فاتحہ را - وما شاء اللہ ان تقرء - وبخوان چیزے را یعنی سورتی دیگر را با فاتحہ کہ خواہد خدا تعالی کہ بخوانی یعنی چیزے را کہ بخواہی تو وچون خواست بندۂ بخواست حق میباشد باین عبارت میگویند - فاذا رکعت فاجعل راحتیک علی رکبتیک - پس چون رکوع کنی پس بگردان ہر دو کف دست خود را بر ہر دو زانوی خود ومکن رکوعک - ومحکم کن وبقرار وآرام کن رکوع خود را - وامدد ظہرک - و دراز کن و برابر بدار پشت خود را - فاذا رفعت فاقم

صلبک - پس چون برداری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را - وارفع راسک - وبردار سر خود را
یعنی راست بایست - حتی ترجع العظام الی مفاصلها - تا آنکه باز گردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود وجاهای
خود - فاذا سجدت فمکن للسجود - پس چون سجده کنی پس قرار کن واطمینان کن برای سجود - فاذا رفعت فاجلس علی
فخذک الیسری - پس چون برداری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ خود احتمال دارد که این را بعد از
هر دو سجود میگوید پس مراد جلسۂ استراحت بود واحتمال دارد که مراد سر برداشتن از سجدۂ اولی باشد وبر هر تقدیر اختصاری درین
کلام کرده - ثم اصنع ذلک فی کل رکعۃ وسجدۃ - پستر بکن این مذکور را در هر رکوع وسجود - حتی تطمئن - تا آنکه قرار وآرام گیری در
رکوع وقومه وسجده وجلسه - هذا لفظ المصابیح - این لفظ مصابیح است - ورواه ابوداود مع تغییر یسیر - وروایت کرد آنرا ابوداود با اندک
تغییری - وروی الترمذی والنسائی معناه - ومضمون این حدیث مضمون همان حدیث ابی هریره است که در اول باب گذشت
باختلافی که در بعض الفاظ واقع است ومباحث وتحقیقات همان ست که مذکور شد - وفی روایۃ للترمذی - ودر روایتی مر ترمذی
را این چنین آمده که - قال - گفت آن حضرت برای تعلیم آن مرد - اذا قمت الی الصلوۃ فتوضأ - چون خواهی که بایستی بسوی
نماز پس وضو کن - کما امرک الله به - چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی بوضو - ثم تشهد - پستر اذان گو - فاقم - پس
اقامت گو وبعضی از تشهد قرائت شهادتین مراد داشته اند که خواندن آن بعد از وضو فضیلت کثیر دارد واز اقامت بر پا
داشتن نماز وگزاردن آن - فان کان معک قرآن - پس اگر باشد با تو یعنی در حفظ تو مقداری از قرآن - فاقرأ - پس بخوان -
والا - واگر نباشد با تو قرآن ویاد نداری چیزی از آن - فاحمد الله - پس حمد بگو خدای تعالی را - وکبره - وتکبیر بگو وبه بزرگی یاد
کن اورا - وهلله - وتهلیل کن وتوحید کن اورا از اینجا معلوم می شود که هر که قرآن یاد نداشته باشد سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر بجای قرآن بخواند چنانکه کسی ایمان آورد وتا در آمدن وقت نماز فرصت یاد گرفتن قرآن نشد ذکر وتسبیح وتهلیل
بکند ونزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحۃ الکتاب که هفت اند وظاهر آن مرد نیز نومسلم بود وهنوز احکام
وشرائع به تمام نیاموخته بود واز ینجا بود تقصیر وی در ادای نماز کما ینبغی - ثم ارکع - پستر رکوع رو - **وعن الفضل**
بن عباس هم از اولاد عباس است واو را مناقب بسیار است کنیت او ابو محمد ست وبعض گفته اند ابو عبد الله وفات یافت در
زمان امیر المؤمنین عمر در طاعون عمواس سنه ثمان عشر وبعض گفته اند کشته شده یوم الیرموک سنه خمس عشر والله اعلم - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوۃ مثنی مثنی - یعنی نماز نفل افضل آنست که دو دو گزارند چه در روز وچه در شب وامام شافعی برین رفته
است ونزد امام ابوحنیفه چهار چهار رکعت افضل است در روز ودر شب وبقول ابی یوسف ومحمد در شب دو دو ودر روز چهار چهار
رکعت ودلیل امام شافعی این حدیث است ودلیل صاحبیه قیاس بر تراویح وامام ابوحنیفه میگوید بصحت رسیده است که آنحضرت بعد
از عشا چهار رکعت میگزارد ودر صلوۃ ضحی نیز چهار رکعت آمده ونیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است بادامت تحریمه وهر عبادت
که در وی مشقت بیشتر فاضل تر وآنکه فرمود که نماز دو دوگان دوگان است محمول بر آنست که نماز نفل فرد نباید یعنی یک رکعت وسه

رکعت نمی باید گزارد نه آنکه افضل آنست بجهت دلیلی که گفتیم که مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم و تصحیح رسیده است که آنحضرت نماز تهجد دو دو گزارده است۔ تشهد فی کل رکعتین۔ التحیات خواندن است در هر دو رکعت این بیان مثنی مثنی است و تاکید اوست۔ وتخشع۔ و فروتنی کردن و نیازمندی کردن است در باطن۔ وتضرع۔ وزاری کردن و فروتنی نمودن بر ظاهر۔ وتمسکن۔ مسکینی و نامرادی داشتن۔ ثم تقنع یدیک۔ پستر برمیداری هر دو دست خود را اقناع دست برداشتن در دعا۔ یقول۔ وین قول ابن عباس است در تفسیر کلام آنحضرت یعنی میگوید آنحضرت و میخواهد باین قول خود که ثم تقنع یدیک آنچه تفسیر کرده است را که۔ ترفعها الی ربک۔ برمیداری هر دو دست را بسوی پروردگار خود۔ مستقبلا ببطونهما وجهک۔ مقابل کننده کفهای دست را روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است۔ وتقول۔ و میگوئی۔ یارب یارب۔ ای پروردگار من ای پروردگار من قبول کن دعای مرا و بده مطلوب مرا۔ ومن لم یفعل ذلک۔ و کسیکه نکند این مذکور را با دعا را۔ فهو کذا وکذا۔ پس آنکس یا نماز آنکس چنین و چنین است کنایت است از لحوق نقصان و خسارت بحال وی۔ وفی روایة فهو خداج۔ و در روایتی آمده که آن نماز خداوند خداج است یعنی نقصان و خداج بکسر خاے معجمه در آخر جیم زائیدن بچه پیش از مدت زائیدن ناقص الخلقة۔ رواه الترمذی

الفصل الثالث۔ عن سعید بن الحارث بن المعلی۔ بضم میم و تشدید لام۔ قال صلی لنا ابو سعید الخدری۔ گفت سعید بن حارث انصاری که از مشاهیر تابعین است و ثقه است و قاضی مدینهٔ مطهره بود نماز گزارد برای ما یعنی امامت کرد ما را ابو سعید خدری که صحابی مشهور است۔ فجهر بالتکبیر۔ پس بلند گفت تکبیر را۔ حین رفع راسه من السجود۔ هنگام برداشتن سر خود از سجده۔ وحین سجد۔ و هنگام سجده کردن بار دوم۔ وحین رفع من الرکعتین۔ و هنگام برداشتن سر از دو رکعت و ایستادن برای رکعت سوم۔ وقال هکذا رایت النبی۔ و گفت همچنین دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم۔ رواه البخاری۔ مقصود آنست که امام جهر کند بتکبیرات و تخصیص باین جهر تکبیر اتفاقی است شاید که سخن در اینها افتاده باشد و اگر مخصوص باشد قیاس کرده میشود ماسوای آن از تکبیرات و سمع الله لمن حمده بران و در روایت اسمعیلی ذکر باقی تکبیرات نیز آمده و گفت بیمار شد ابو هریره یا غائب شد پس بگزارد ابو سعید پس جهر کرد بتکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث۔ و در غیر روایت اسمعیلی این زیادت نیز آمده که جهر کرد ابو هریره و چون برگشت از نماز گفته شد او را که مردم اختلاف کردند در نماز تو که در ان جهر کردی بتکبیر پس بمنبر بر آمد و گفت باک ندارم از شما که اختلاف کنید یا نکنید و دیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که اینچنین میکرد و نماز را گویا که اختلاف داشتند مردم دران زمان در بلند گفتن تکبیر یا پست گفتن آن و مروان و غیر او از بنی امیه پست می گفتند و ابو هریره امامت میکرد مردم را در امارت مروان بمدینه کذا فی بعض الشروح۔ وعن عکرمة قال صلیت خلف شیخ بمکة۔ گفت عکرمه که مولای ابن عباس و از فقهای مکه است نماز گزاردم در پس پیری در مکه و گفته اند که مراد باین پیر ابو هریره است۔ فکبر ثنتین وعشرین تکبیرة۔ پس تکبیر گفت یعنی جهر بیست و دو تکبیر و این در نماز چهارگانی است بضم کردن تکبیر افتتاح و تکبیر قیام از تشهد اول۔ فقلت لابن عباس انه احمق۔ پس گفتم مر ابن عباس را که وی یعنی آن شیخ احمق است یعنی جاهل و بیخبر است که جهر میکند بتکبیرات۔ فقال۔ پس گفت

ابن عباس عکرمہ را تکلّفات مکن - بگو بید ترا مادر تو وابن دعائی ست کہ بقصد زجر ومنع کنند وگاہی بمعنی تعجب نیز اطلاق کنند وحقیقت آن کہ دعا بمرگ اوست مراد نیست - سنۃ ابی القاسم - ابن چہار تکبیر سنت ابی القاسم محمد رسول اللہ است - صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری - وعن علی بن الحسین رضی اللہ عنہما مرسلاً - روایت است از امام زین العابدین علی بن امام حسین بطریق ارسال - قال کان رسول اللہ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یکبر فی الصلوٰۃ کلما خفض ورفع - تکبیر میگفت در نماز ہر گاہ کہ پست میکرد سر خود را چنانکہ در وقت رفتن برکوع وسجود وہر گاہ کہ برمیداشت سر را چنانکہ در قومہ وجلسہ - فلم تزل تلک صلوتہ صلی اللہ علیہ وسلم - پیوستہ بود این صفت نماز آنحضرت - حتی لقی اللہ - تا آنکہ ملاقات کرد خدا را ورسید بدرگاہ او یعنی وفات یافت - رواہ مالک - وعن علقمۃ قال قال لنا ابن مسعود - گفت علقمہ بن قیس بن مالک کہ از کبار فقہاء ومشاہیر تابعین واز یاران ابن مسعود است وعلقمہ چند کس اند از تابعین وآنکہ مخصوص است بسماع از ابن مسعود اوست وغیر او روایت دارد از ابوبکر وعمر وعثمان گفت مارا ابن مسعود - الا اصلی بکم صلوٰۃ رسول اللہ آیا نگزارم با شما نماز را چنانکہ میگزارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فصلی - پس بگزارد ابن مسعود با ایشان نماز آنحضرت را - ولم یرفع یدیہ الا مرۃ واحدۃ - وبرنداشت ہر دو دست خود را مگر یکبار - مع تکبیرۃ الافتتاح - با تکبیر تحریمہ این حدیثی ست از ان احادیث کہ در عدم رفع یدین آمدہ چنانکہ مذہب حنفیہ است رواہ ابو داؤد والترمذی والنسائی وقال ابو داؤد لیس ہو بصحیح علی ہذا المعنی - نیست این حدیث صحیح برین معنی وترمذی دو باب عقد کردہ اول در رفع یدین وبابی دیگر در عدم رفع یدین ودرین باب این حدیث را آوردہ وگفتہ کہ درین باب از براء بن عازب نیز حدیث آمدہ وحدیث ابن مسعود حسن است وبا این قائل اند بسیاری از صحابہ وتابعین وقول سفیان ثوری واہل کوفہ این است نعم از عبد اللہ بن المبارک در باب اول نقل کردہ کہ حدیث رفع یدین ثابت است وحدیث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نہ وجز این حدیث در باب عدم رفع اخبار وآثار بسیار ست چنانکہ سابقاً علی الاجمال اشارت بدان کردیم - وعن ابی حمید الساعدی صحابی مشہور ست انصاری از بنی ساعدہ حافظ صلوٰۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الی الصلوٰۃ استقبل القبلۃ - بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز روی می آورد بسوی قبلہ - ورفع یدیہ - و برمیداشت ہر دو دست خود را - وقال - ومی گفت - اللہ اکبر رواہ ابن ماجہ - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ - قال صلی بنا رسول اللہ گفت گزارد با ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الظہر - نماز ظہر را - وفی مؤخر الصفوف رجل - ودر صف پایان از صفہا مردی بود - فاساء الصلوٰۃ - پس بد گزارد نماز را - فلما سلم ناداہ رسول اللہ - پس چون سلام داد آن مرد آواز داد وبخواند او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - وفرمود - یا فلان الا تتقی اللہ - ای فلان نمی ترسی از خدا وپرہیز نمی کنی از عذاب وی - الا تری کیف تصلی - آیا نمی بینی کہ چگونہ نماز میگزاری - انکم ترون انہ یخفی علی شی مما تصنعون - بدرستیکہ شما گمان می برید کہ پوشیدہ است بر من چیزی از انچہ میکنید شما - واللہ انی لاری من خلفی - بخدا سوگند بدرستیکہ من ہر آئینہ می بینم از پس پشت خود - کما اری من بین یدی - چنانکہ می بینم از پیش روی خود - رواہ احمد - بدانکہ این دیدن آنحضرت

صلی الله علیه وسلم از پیش و پس بطریق خرق عادت بود بوحی یا بالهام وگاه گاهی بود نه دائم ومؤید آن ست آنچه در خبر آمده است که چون ناقهٔ آن حضرت گم شد و دریافت که کجا رفت منافقان گفتند که محمد می گوید که خبر آسمان میرسانم ونمیداند که ناقهٔ او کجا هست پس فرمود آن حضرت والله من نمیدانم مگر آنچه بدانانده مرا پروردگار من اکنون نمود مرا پروردگار من که وی در جای چنین وچنان است ومهار وے در شاخ درختی بند شده است ونیز فرموده است که من بشرم نمیدانم که در پس این دیوار چیست یعنی بے دانانیدن حق سبحانه ولاجرم چون نماز افضل وارفع حالات آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم انکشاف حقائق اشیا واعیان موجودات واطلاع بران درین حالت اتم واکمل بوده باشد وشهود آنحضرت موجب استغراق وغیبت از کائنات نبود چنانکه حال متمکنان که کائن بائن اند میباشد ومشائخ میگویند قدس الله اسرارهم که نماز مقام کشف وحضور است نه محل غیبت واستغراق واضمحلال وبعض میگویند که میان دو کتف آنحضرت صلی الله علیه وسلم آلهٔ ابصار نیز مخلوق بود مانند سوراخ واین سخن غریب است وبروایت صحیح ثابت نشده والله اعلم

باب ما يقرأ بعد التكبير

باب در بیان چیزی که خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدآنکه در احادیث صحیحه ادعیه واذکار در استفتاح صلوة وارد شده چنانکه انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض وسبحانک اللهم وجز آن وآن مستحب است نزد شافعیه در فرائض ونوافل کلا وبعضا ونزد حنفیه وهمچنین در ظاهر مذهب مالک واحمد مقتصر است بر سبحانک اللهم وبحمدک الی آخره وهرچه جز این مروی ومنقول است محمول بر نماز تهجد بلکه مطلق نوافل است کذا فی الهدایه ونزد امام ابی یوسف جمع است میان ثنا که مراد بوی سبحانک اللهم است ومیان توجیه که وجهت وجهی است ومختار طحاوی همین است ومصلی مخیر است که توجیه بعد از ثنا گوید یا قبل از وی ومشهور تاخیر توجیه است از ثنا

الفصل الاول - عن ابی هریرة قال کان رسول الله - گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یسکت بین التکبیر وبین القراءة اسکاتة - خاموش می شد میان تکبیر ومیان قرائت خاموش شدنی یسکت بفتح یا وضم کاف است چنانکه مشهور است وبضم یا وکسر کاف نیز روایت است بمعنی اول واسکاتة بکسر همزه مصدر ثانی بمعنی سکوت بر روایت ثانی بر قیاس وبر اول بر خلاف قیاس ومراد بسکوت درینجا ترک جهر است نه سکوت از ذکر - فقلت بابی انت وامی - ابو هریره میگوید پس گفتم من بآن حضرت پدر ومادر من فدای تو باد - یا رسول الله اسکاتک بین التکبیر وبین القراءة ما تقول - می پرسم ترا خاموش شدن تو میان تکبیر ومیان قرائت چیست که چه میگوئی وچه میخوانی دران اسکاتک روایت مشهور بنصب است وبرفع نیز روایت است - قال اقول - گفت آنحضرت میگویم این کلمات را - اللهم باعد بینی وبین خطایای - بار خدایا دوری کن میان من ومیان گناهان من که کرده ام - کما باعدت بین المشرق والمغرب - چنانکه دوری کرده میان مشرق ومغرب طلب میکند محو گناهان گذشته را بتوبه وآمرزیدن بر وجه مبالغه وتاکید - اللهم نقنی - خداوندا پاک گردان مرا ودر روایتی نق قلبی پاک گردان دل مرا - من الخطایا - از گناهان کرده وناکرده - کما ینقی الثوب الابیض من الدنس - چنانکه پاک گردانیده میشود

جامهٔ سفید از چرک ریم ناک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از گناهان آینده و تخصیص بجامهٔ سفید بجهت
مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشتر است اگرچه قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت که مولود است آدمی زاد بران —
اللهم اغسل خطایای — خداوندا بشوی گناهان مرا که کرده ام — بالماء والثلج والبرد — بآب و برف و ژاله اشارت است بانواع مطهرات
و اقسام مغفرت و مبالغه در غسل و تنقیه است و ثلج بسکون لام و برد بفتح را — متفق علیه — وعن علی رضی الله عنه — قال کان النبی
گفت امیر المؤمنین علی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوٰة — چون می ایستاد بنماز — وفی روایة — و در روایتے
بجای کان اذا قام الی الصلوٰة این عبارت آمده است که — کان اذا افتتح الصلوٰة — بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز کبر
ثم قال — تکبیر می برآورد پستر میگفت — وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض — روی آوردم بسوی کسیکه شگافته و از عدم
بوجود آورده آسمانها و زمین را — حنیفا — مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق — وما انا من المشرکین — و نیستم از کافران
انباز کننده جز حق را بحق در عبادت — ان صلوٰتی ونسکی — بدرستیکه نماز من و عبادت من — ومحیای ومماتی — و زندگی
من و مردن من — لله رب العالمین — مر خدایرا است که پروردگار جهانیان است — لا شریک له — نیست انباز او را
در ربوبیت و استحقاق عبادت — وبذلک امرت — و بتوحید و اخلاص و روے آوردن بسوے حق امر کرده شده ام
وانا من المسلمین — و من از جملهٔ اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان ام امر حق را چه
امر تشریعی و چه امر ارادی تکوینی و در روایتی چنانکه در فصل ثالث بیاید (وانا اول المسلمین) و من اول مسلمانانم و گفته اند که
این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی الله علیه وسلم که اول و سابق است در اسلام بر هر که جز اوست چه هر پیغمبر سابق است
در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید بآن حضرت امر واقع شده که این چنین بگوید و از غیر حضرت وی این سخن درست
نیاید و دروغ بود و پس بعض گفته اند که نماز بوے فاسد گردد و صحیح آن است که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند
نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد و گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که اگر این جمله را خبر ندارند و مقصود انشاء تجدید ایمان
و اسلام و اظهار انقیاد و استسلام و اظهار غایت اطاعت و انقیاد دارند وجهے دارد چنانکه خدام ملوک نزد ورود امر و حکم ایشان
می گویند هرچه فرمان شود و نخست کسیکه امتثال امر نماید و گردن باطاعت و انقیاد نهد من باشم مقصود اظهار و انشای
رغبت و اطاعت است والله اعلم — اللهم انت الملک — خداوندا توئی بادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت
لا اله الا انت — نیست هیچ معبودے بحق مگر تو — انت ربی وانا عبدک — توئی پروردگار من و من بندهٔ توام — ظلمت نفسی
ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی — واعترفت بذنبی — و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده که هر بنده که به گناه
خود معترف آید بدرگاه من آمرزم او را — فاغفر لی ذنوبی — پس بیامرز مرا گناهان مرا — جمیعا — همه — انه لا یغفر الذنوب
الا انت — زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو — واهدنی لاحسن الاخلاق — و راه نما مرا به نیکوترین خوها — لا یهدی
لاحسنها الا انت — راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچکس مگر تو — واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت — و برگردان

از من خلقہای بد را بر میگرداند از من خلقہای بد را مگر تو۔ لبیک۔ استادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم بر آن و سعدیک۔ و یاری و نصرت میدہم دین ترا دائم۔ والخیر کلہ فی یدیک۔ و نیکی ہمہ در دو دست قدرت تست۔ والشر لیس الیک و بدی بنسبت منسوب و مضاف نبوَد ناد باد تعظیما۔ اگرچہ ہمہ با آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش شر نسبت کہ حق سبحانہ را در پیدا کردن ہر چیز حکمتہا است شر اگر ہست در مخلوقات ست چنانکہ گفت من شر ما خلق و بعض گویند معنی الشر لیس الیک آن ست کہ شر بنسبت نزدیک گرداندہ بسوے تو کہ بدان بدرگاہ تو تقرب توان جست یا بنسبت شر صعود کنندہ بسوی تو در رسندہ بدرگاہ قبول تو چنانکہ فرمود الیہ یصعد الکلم الطیب۔ انا بک والیک۔ من وثوق کنندہ و استواری کنندہ ام بتو و التجا آرندہ ام بسوے تو یا منم بتو وی میرم بتو و بقدرت تو و باز می گردم و بر میگردم بسوے تو یا من قائم بتو و رغبت کنندہ ام بسوے تو۔ تبارکت وتعالیت۔ بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنہ ذات و صفات تو استغفرک واتوب الیک۔ آمرزش میخواہم از تو و باز مے گردم از گناہان بسوے تو۔ واذا رکع قال۔ و چون رکوع میکرد میگفت۔ اللہم لک رکعت۔ خداوندا برائے تو و طاعت تو و رضائے تو رکوع کردم و رکوع در لغت پشت خم دادن۔ وبک آمنت۔ و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو۔ ولک اسلمت۔ و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم۔ خشع لک سمعی وبصری۔ فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من۔ ومخی وعظمی وعصبی۔ و مغز استخوان من و استخوان من و پے من تقدیم مغز و استخوان شاید کہ بجہت آن باشد کہ خشوع از باطن بظاہر می آید و ہمین نکتہ تقدیم عظم بر عصب بتوان بود۔ فاذا رفع راسہ قال۔ پس چون بر میداشت سر خود را میگفت۔ اللہم ربنا لک الحمد۔ ای خدائے پروردگار ما مر تراست ستودن۔ ملا السموات والارض وما بینہما۔ پری آسمانہا و زمین و چیزیکہ میان آسمان و زمین است۔ وملا ما شئت من شیء بعد۔ و پری چیزیکہ خواہی بوجود آوردن پس از آسمانہا و زمین و چیزیکہ میان آسمان و زمین ست از ممکنات معدومہ چون کمال قدرت وی سبحانہ آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامہ مقدورات و ممکنات را گرفتہ است ہمہ سپاس و ستایش وے پر خواہد بود۔ واذا سجد قال۔ و چون سجدہ میکرد میگفت۔ اللہم لک سجدت وبک آمنت ولک اسلمت۔ خداوندا ترا سجدہ کردم نہ غیر ترا اشارت ست باخلاص عمل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را۔ سجد وجہی للذی خلقہ۔ سجدہ کرد روئے من یا ذات من مر کسے را کہ پیدا کرد او را۔ وصورہ۔ و مر کسے را کہ صورت داد او را العینی و جہ مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن۔ وشق سمعہ وبصرہ۔ و شگافت شنوائی او را و بینائی او را و مراد آلت شنوائی و بینائی ست کہ مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شگاف اند تعبیر بشق کرد۔ تبارک اللہ احسن الخالقین۔ بزرگ است خدا کہ نیکوترین پیدا کنندگان است و پیدا کنندہ او ست تنہا و جزوی پیدا کنندہ نسبت جمیع خالقین باعتبار ظاہر ست چنانکہ مصوران می سازند۔ ثم یکون من آخر ما یقول بین التشہد والتسلیم۔ پس میبود از آخر آنچہ میگفت آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا۔ اللہم اغفر لی ما قدمت وما اخرت۔ خداوندا بیامرز مرا گناہان کہ پیش کردہ ام

وانچہ پس کردہ ام وما اسررت وما اعلنت - وگناہان کہ پنہان کردہ ام وانچہ آشکار کردہ ام - وما اسرفت - وانچہ اسراف
کردہ ام وافزونی کردہ ام واز حد اعتدال درگذشتہ ام در اعمال ومال وجاہ وامثال آن - وما انت اعلم بہ منی - وگناہان
کہ تو داناتری بآن از من - انت المقدم وانت المؤخر - توئی کہ پیش کنندہ ہرکرا خواہی از بندگان خود در قدر وعزت
ودر دنیا وآخرت وپس افگندہ ہرکرا خواہی - لا الہ الا انت رواہ مسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم - وفی روایۃ للشافعی -
ودر روایتی کہ مر شافعی راست ہمچنین آمدہ کہ بعد از قول وی - والشر لیس الیک - این کلمات گفتہ - والمہدی من ہدیت - و
ہدایت کردہ شدہ وراہ یافتہ شدہ کسی ست کہ تو ہدایت کردہ وبمقصد رسانیدہ اورا - انا بک والیک - شرح این معلوم شدہ - لا منجا منک
نیست نجات ورستگاری از عذاب وقہر تو - ولا ملجا الا الیک - ونیست پناہ وتکیہ گاہ مگر بسوی جناب رحمت تو ومنجا بالف
است وملجا بہمزہ وگاہی این را نیز بالف خوانند بموافقت منجا - تبارکت - بزرگی وعظیمی تو - وعن انس ان رجلا جاء
فدخل الصف - روایت ست از انس کہ مردی آمد پس درآمد در صف نماز - وقد حفزہ النفس - وحالانکہ بتحقیق در تعب ومشقت
انداخت آن مرد را دم بجہت سخت دویدن وی برای نماز واصل حفز بجای مہملہ وفا وزای منجمی دفع کردن ودر شتاب
آوردن وبرکندن از جای - فقال - پس گفت آن مرد - اللہ اکبر الحمد للہ حمدا کثیرا طیبا - حمد مر خدای را حمدی بسیار پاک
ولطیف مبارکا فیہ - برکت کردہ شدہ در وے - فلما قضی رسول اللہ - پس ہرگاہ کہ گزارد وتمام کرد پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم صلوتہ - نماز خود را - قال - گفت - ایکم المتکلم بالکلمات - کدام یکے از شما بود گوئندہ این سخنان را - فارم
القوم - پس خاموش ماندند این گروہ کہ نماز می کردند وحاضر بودند از ملاحظہ آنکہ شاید خطای از ایشان بوجود آمد کہ
موجب خطاب وعتاب گردد - ارم بفتح ہمزہ ورا وتشدید میم بمعنی سکت ودر بعض روایات ازم بزای وتخفیف میم نیز آمدہ
وازم بمعنی امساک از کلام آید - فقال - پس باز فرمود آنحضرت - ایکم المتکلم بالکلمات فارم القوم - این بار نیز سکوت
ورزیدند از ترس عتاب - فقال ایکم المتکلم بہا - باز فرمود کہ کدام یکی از شما متکلم بود باین کلمات این بار فرمود - فانہ لم یقل
باسا - مترسید واندیشہ نکنید زیرا کہ آن گوئندہ نگفتہ است سخنی را کہ موجب اثم وبزہ گردد - فقال رجل - پس گفت مردے
جئت وقد حفزنی النفس - آمدم وبتحقیق تنگ گرفتہ مرا النفس فقلتہا - پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان واقعست
والا در گفتن این کلمات واعتذار از ان دخلی ندارد - فقال لقد رایت اثنی عشر ملکا یبتدرونہا - گفت آنحضرت بتحقیق دیدم
دوازدہ فرشتہ را کہ سبقت میکردند وشتابی می نمودند این کلمات را - ایہم یرفعہا - تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات
را بمصعد قبول در جناب حضرت الہی عز اسمہ تعیین عدد دوازدہ مفوض بعلم شارع ست وبعضی از محققین گفتہ اند کہ ہر یکی از
جواہر واعراض ارواح مجردی ست کہ مقدم وبرپا دارندہ اوست پس گویا ظاہر شدند ارواح این حروف مذکورہ کہ دوازدہ
اند باسقاط مکررات وعدم اعتبار الف وہمزہ کہ اول صورت او در خط ظاہرست نہ در لفظ وثانی در لفظ نہ در خط چنانکہ بیان
کردہ شدہ است در جای خود ودر حدیث دیگر وارد شدہ کہ دیدم سی وچند فرشتہ را باعتبار مکررات والتفات واللہ اعلم - رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ - گفت عائشہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا افتتح الصلوٰۃ قال - چون آغاز میکرد نماز را میگفت سبحانک اللہم تنزیہ میکنم ترا و پاکی باد میگیم تنزیہی کہ لائق باشد بجناب قدسی ترا بخدا - وبحمدک - وتسبیح میکنم ملتبس ومختلط بحمد تو وستایش ذات پاک تو پس این جملہ در معنی سبحان اللہ والحمد للہ باشد - وتبارک اسمک - وبزرگ ست نام تو - وتعالی جدک - وبلند ست عظمت وسلطنت وغنای تو وجد بمعنی بخت وبزرگ شدن در چشم مردم آید - ولا الٰہ غیرک - ونیست الٰہ جز تو - رواہ الترمذی وابوداؤد - روایت کرد این حدیث را ترمذی وابوداؤد از عائشہ - ورواہ ابن ماجۃ عن ابی سعید - وروایت کرد آنرا ابن ماجہ از ابی سعید خدری - وقال الترمذی ہذا حدیث لانعرفہ الا من حارثۃ - وگفت ترمذی اینحدیثی ست کہ نمی شناسیم ما آن را مگر از روایت حارثہ - وقد تکلم فیہ من قبل حفظہ - وتحقیق سخن کردہ شد وطعن کردہ شدہ است در حارثہ از جانب حفظ وضبط وی یعنی حارثہ مردیست کہ ضبط وحفظ وے حدیث را قوی نیست بدانکہ استفتاح بسبحانک اللہم ثابت ست ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از خلفای راشدین وقائل اند بدان اجلہ علمای حدیث مثل سفیان ثوری واحمد بن حنبل واسحاق بن راہویہ وروایت کردہ اند آنرا اعلامی ائمہ حدیث ورفتہ اند بدان بسیاری از علمای تابعین واختیار کردہ آنرا امام اعظم ابو حنیفہ وجزوے از مجتہدین وترمذی نیز در جامع خود گفتہ کہ درین باب حدیث آمدہ از علیؓ وعائشہ وعبد اللہ بن مسعود وجابر وجبیر بن مطعم وابن عمرؓ وعمل برین ست نزد اہل علم از تابعین وغیر تابعین غایت آنکہ ترمذی در حدیثی کہ از ابی سعید آمدہ از طریق حارثہ تکلم کردہ واین ضرر ندارد بصحت حدیث از طرق دیگر وتحقیق آنست کہ افتتاح بسبحانک اللہم صحیح وثابت ومستمر ست وبادعیہ دیگر زیادہ نیز مبود وکلام درین مقام در شرح زیادہ برین واقع شدہ فلینظر ثمہ - وعن جبیر بن مطعم انہ رای رسول اللہ - روایت ست از جبیر بن مطعم کہ قرشی نوفلی ست از اولاد عبد مناف واحوال وے در مواقع نوشتہ شدہ است کہ وی دید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یصلی صلوٰۃ - میگزارد نماز را از نماز ہای فرض یا نفل - قال - گفت بعد از تکبیر احرام - اللہ اکبر کبیرا اللہ اکبر کبیرا اللہ اکبر کبیرا سہ بار - والحمد للہ کثیرا والحمد للہ کثیرا - نیز سہ بار - وسبحان اللہ بکرۃ واصیلا - وتنزیہ میکنم خدا را بامداد وشبانگاہ وتخصیص این دو وقت بذکر بجہت فضیلت اینہاست کہ زمان اجتماع ملائکہ لیل ونہار اند - ثلثا - قید اخیر ست یعنی این نیز سہ بار ست چنانکہ آن دو کہ مکرر مذکور شدند - اعوذ باللہ من الشیطان - پناہ میجویم بخدا از شیطان من نفخہ ونفثہ وہمزہ - از نفخ شیطان ونفث وے وہمز وے مراد بنفخ شیطان تکبر وخود پسندی ست کہ آدمی را در دمی اند از دو نفسے را بر وے می آراید واو در نظر وے بزرگ می درآرد گویا کہ در وی میدمد و پر باد میکند ومراد بنفث کہ بمعنی دم کردن است سحر داشتہ اند کہ شیطان آدمی را می کند یا باعث بر کردن آن می شود واین معنی مناسب تر ست بقول حق سبحانہ ومن شر النفاثات فی العقد کہ مراد بآن زنان ساحرہ اند وبعض گویند مراد بنفث شعر ست کہ مے دمد ومی افگند در نفس آدمی وی برآرد از دہان وے مانند افسون ومراد شعر مذموم خواہد بود کہ متضمن معنی کفر وفسق وہجو مسلمانان است

جامهٔ سفید از چرک ریم پاک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از گناهان آینده و تخصیص بجامهٔ سفید بجهت
مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشتر است اگرچه قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت که مولود است آدمی زاد بران —
اللهم اغسل خطایای — خداوندا بشوی گناهان مرا که کرده ام — بالماء والثلج والبرد — بآب و برف و ژاله اشارت است بانواع مطهرات
و اقسام مغفرت و مبالغه در غسل و تنقیه است و ثلج بسکون لام و برد بفتح را — متفق علیه — وعن علی رضی الله عنه — قال کان النبی
گفت امیر المؤمنین علی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوٰة — چون می ایستاد بنماز — وفی روایة — و در روایتی
بجای کان اذا قام الی الصلوٰة این عبارت آمده است که — کان اذا افتتح الصلوٰة — بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز کبر
ثم قال — تکبیر می آورد پس میگفت — وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض — روی آوردم بسوی کسیکه شگافته و از عدم
بوجود آورده آسمانها و زمین را — حنیفا — مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق — وما انا من المشرکین — و نیستم از کافران
انباز کننده جز حق را بحق در عبادت — ان صلوٰتی ونسکی — بدرستیکه نماز من و عبادت من — ومحیای ومماتی — و زندگی
من و مردن من — لله رب العالمین — مر خدای را است که پروردگار جهانیان است — لاشریک له — نیست انباز مر او را
در ربوبیت و استحقاق عبادت — وبذلک امرت — و بتوحید و اخلاص و روی آوردن بسوی حق امر کرده شده ام
وانا من المسلمین — و من از جملهٔ اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان امر حق را چه
امر تشریعی و چه امر ارادی و در روایتی چنانکه در فصل ثالث بیاید (وانا اول المسلمین) و من اول مسلمانانم و گفته اند که
این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی الله علیه وسلم که اول و سابق است در اسلام بر هرکه جز اوست چه هر پیغمبر سابق است
در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید بآن حضرت امر واقع شده که این چنین بگوید و از غیر حضرت وی این سخن درست
نباید و دروغ بود پس بعض گفته اند که نماز بوے فاسد گردد و صحیح آن است که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند
نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد و گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که اگر این جمله را خبر ندارند و مقصود انشاء و تجدید ایمان
و اسلام و اظهار انقیاد و استسلام و اظهار رغبت اطاعت و انقیاد دارند وجهی دارد چنانکه خدام ملوک نزد ورود امر و حکم ایشان
می گویند هرچه فرمان شود و نخست کسیکه امتثال امر نماید و گردن بطاعت و انقیاد نهد من باشم مقصود اظهار و انشاء
رغبت و اطاعت است والله اعلم — اللهم انت الملک — خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت
لا اله الا انت — نیست هیچ معبودے بحق مگر تو — انت ربی وانا عبدک — توئی پروردگار من و من بندهٔ توام — ظلمت نفسی
ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی — واعترفت بذنبی — و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده که هر بنده که به گناه
خود معترف آید بدرگاه من آمرزم او را — فاغفر لی ذنوبی — پس بیامرز مرا گناهان مرا — جمیعا — همه — انه لا یغفر الذنوب
الا انت — زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو — واهدنی لاحسن الاخلاق — و راه نما مرا به نیکوترین خوها خصلتها — لا یهدی
لاحسنها الا انت — راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچکس مگر تو — واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت — و برگردان

از من خلقہا ہی بدرا برنگردانید از من خلقہای بدرا مگر تو ۔ لبیک ۔ ایستادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم بر آن و سعدیک ۔ و یاری و نصرت میدہیم دین ترا دائم ۔ والخیر کلہ فی یدیک ۔ و نیکی ہمہ در دو دست قدرت تست ۔ والشر لیس الیک و بدی نیست منسوب و مضاف بتو ۔ تادبا و تعظیما ۔ اگرچہ ہمہ بآفرینش تست و بحقیقت در آفرینش شر نسبت کرد حق سبحانہ را در پیدا کردن ہر چیز حکمتہا است شر اگر ہست در مخلوقات ست چنانکہ گفت من شر ما خلق و بعض گویند معنی والشر لیس الیک آن ست کہ شر نیست نزدیک گرداندہ بسوے تو کہ بدان بدرگاہ تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کنندہ بسوی تو و رسندہ بدرگاہ قبول تو چنانکہ فرمود الیہ یصعد الکلم الطیب ۔ انا بک والیک ۔ من وثوق کنندہ و استواری کنندہ ام بتو و التجا آرندہ ام بسوے تو یا میزیم و می میرم بتو و بقدرت تو و باز می گردم و بر میگردم بسوے تو یا من قائم بتو و رغبت کنندہ ام بسوے تو ۔ تبارکت و تعالیت ۔ بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنہ ذات و صفات تو استغفرک و اتوب الیک ۔ آمرزش میخواہم از تو و باز مے گردم از گناہان بسوے تو ۔ و اذا رکع قال ۔ و چون رکوع میکرد میگفت ۔ اللہم لک رکعت ۔ خداوندا برائے تو و طاعت تو و رضائے تو رکوع کردم و رکوع در لغت پشت خم دادن ۔ و بک آمنت ۔ و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو ۔ و لک اسلمت ۔ و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم ۔ خشع لک سمعی و بصری ۔ فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من ۔ و مخی و عظمی و عصبی ۔ و مغز استخوان من و استخوان من و پے من تقدیم مغز و استخوان شاید کہ بجہت آن باشد کہ خشوع از باطن بظاہر می آید ہمین نکتہ تقدیم عظم بر عصب میتوان بود ۔ فاذا رفع راسہ قال ۔ پس چون برمیداشت سر خود را میگفت ۔ اللہم ربنا لک الحمد ای خدائے پروردگار ما مر تراست ستودن ۔ ملأ السموات والارض و ما بینہما ۔ پری آسمانہا و زمین و چیزیکہ میان آسمان و زمین است ۔ و ملأ ما شئت من شئ بعد ۔ و پری چیزیکہ خواہی بوجود آوردن پس از آسمانہا و زمین و چیزیکہ میان آسمان و زمین ست از ممکنات معدومہ چون کمال قدرت وی سبحانہ آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامہ مقدورات و ممکنات را گرفتہ است ہمہ سپاس و ستایش وے پر خواہد بود ۔ و اذا سجد قال ۔ و چون سجدہ میکرد میگفت ۔ اللہم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت ۔ خداوندا ترا سجدہ کردم نہ غیر ترا اشارت ست باخلاص عمل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را ۔ سجد وجہی للذی خلقہ ۔ سجدہ کرد روئے من یا ذات من مر کسے را کہ پیدا کرد او را ۔ و صورہ ۔ و مر کسے را کہ صورت داد او را لعینی و جہ مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن ۔ و شق سمعہ و بصرہ ۔ و شگافت شنوائی او را و بینائی او را و مراد آلت شنوائی و بینائی ست کہ مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شگاف اند تعبیر بشق کردہ ۔ تبارک اللہ احسن الخالقین ۔ بزرگ ہست خدا کہ نیکوترین پیدا کنندگان ہست و پیدا کنندہ اوست تنہا و جز وی پیدا کنندہ نیست جمع خالقین باعتبار ظاہر ست چنانکہ مصوران می سازند ۔ ثم یکون من آخر ما یقول بین التشہد والتسلیم ۔ پس میبود از آخر آنچہ میگفت آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا ۔ اللہم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت ۔ خداوندا بیامرز مرا گناہان کہ پیش کردہ ام

وانچه پس کرده ام وما اسررت وما اعلنت - وگناهان که پنهان کرده ام وانچه آشکار کرده ام - وما اسرفت - وانچه اسراف
کرده ام وافزونی کرده ام واز حد اعتدال درگذشته ام در اعمال ومال وجاه وامثال آن - وما انت اعلم به منی - وگناهان
که تو داناتری بآن از من - انت المقدم وانت المؤخر - توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر وعزت
در دنیا وآخرت وپس افگننده هر کرا خواهی - لا اله الا انت رواه مسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم - وفی روایة للشافعی -
ودر روایتی که مر شافعی راست اینچنین آمده که بعد از قول وی - والشر لیس الیک - این کلمات گفته - والمهدی من هدیت - و
هدایت کرده شده وراه یافته شده کسی ست که تو هدایت کرده وبمقصد رسانیده - انا بک والیک - شرح این معلوم شده - لا منجا منک
نیست نجات ورستگاری از عذاب وقهر تو - ولا ملجا الا الیک - ونیست پناه وتکیه گاه مگر بسوی جناب رحمت تو منجا بالف
است وملجا بهمزه وگاهی این را نیز بالف خوانند بموافقت منجا - تبارکت - بزرگی وعظیمی تو - وعن انس ان رجلا جاء
فدخل الصف - روایت ست از انس که مردی آمد پس درآمد در صف نماز - وقد حفزه النفس - وحال آنکه بتحقیق درتعب ومشقت
انداخت این مرد را دم بجهت سخت دویدن وی برای نماز واصل حفز بحای مهمله وفا وزای بسختی دفع کردن ودر شتاب
آوردن وبرکندن از جای - فقال - پس گفت آن مرد - الله اکبر الحمد لله حمدا کثیرا طیبا - حمد مر خدای را حمدی بسیار پاک
ولطیف مبارکا فیه - برکت کرده شده در وی - فلما قضی رسول الله - پس هرگاه که گذارد وتمام کرد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم صلوته - نماز خود را - قال - گفت - ایکم المتکلم بالکلمات - کدام یکے از شما بود گوینده این سخنان را - فارم
القوم - پس خاموش ماندند این گروه که نماز می کردند وحاضر بودند از ملاحظه آنکه شاید خطایی از ایشان بوجود آمد که
موجب خطاب وعتاب گردند ارم بفتح همزه ورا وتشدید میم بمعنی سکت ودر بعض روایات ازم بزای وتخفیف میم نیز آمده
وازم بمعنی امساک از کلام آید - فقال - پس باز فرمود آنحضرت - ایکم المتکلم بالکلمات فارم القوم - این بار نیز سکوت
ورزیدند از ترس عتاب - فقال ایکم المتکلم بها - باز فرمود که کدام یکی از شما متکلم بود باین کلمات این بار فرمود - فانه لم یقل
باسا - مترسید واندیشه نکنید زیرا که آن گوینده نگفته است سخنی را که موجب اثم وبزه گردد - فقال رجل - پس گفت مردے
جئت وقد حفزنی النفس - آمدم وبتحقیق تنگ گرفت مرا النفس فقلتها - پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان واقعست
والا در گفتن این کلمات واعتذار از آن دخلی ندارد - فقال لقد رأیت اثنی عشر ملکا یبتدرونها - گفت آنحضرت بتحقیق دیدم
دوازده فرشته را که سبقت میکردند وشتابی می نمودند این کلمات را - ایهم یرفعها - تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات
را بمقصد قبول در جناب حضرت الهی عز اسمه وتعیین عدد دوازده مفوض بعلم شارع ست وبعضی از محققین گفته اند که هر یکی از
جواهر واعراض واروح مجردی ست که مقدم وبرپا دارنده اوست پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که دوازده
اند باسقاط مکررات وعدم اعتبار الف وهمزه که اول صورت او در خط ظاهرست نه در لفظ وثانی در لفظ نه در خط چنانکه بیان
کرده شده در جای خود ودر حدیث دیگر وارد شده که دیدم سی وچند فرشته را باعتبار مکررات والفات والله اعلم - رواه مسلم

الفصل الثانی۔ عن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ۔ گفت عائشہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا افتتح الصلوٰۃ قال۔ چون آغاز میکرد نماز را میگفت سبحانک اللہم۔ تنزیہ میکنم ترا و پاکی یاد میکنم تنزیہی کہ لائق باشد بجناب قدسی تو ابجدا۔ وبحمدک۔ و تسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمد تو و ستایش ذات پاک تو پس این جملہ در معنی سبحان اللہ والحمد للہ باشد۔ وتبارک اسمک۔ و بزرگ ست نام تو۔ وتعالی جدک۔ و بلند ست عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آمدہ۔ ولا الٰہ غیرک۔ و نیست الٰہ جز تو۔ رواہ الترمذی وابوداود۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابوداود از عائشہ۔ ورواہ ابن ماجۃ عن ابی سعید۔ و روایت کرد آنرا ابن ماجہ از ابی سعید خدری۔ وقال الترمذی ہذا حدیث لا نعرفہ الا من حارثۃ۔ و گفت ترمذی این حدیثی ست کہ نمی شناسیم ما آن را مگر از روایت حارثہ۔ وقد تکلم فیہ من قبل حفظہ۔ و تحقیق سخن کردہ شدہ و طعن کردہ شدہ است در حارثہ از جانب حفظ و ضبط وی یعنی حارثہ مردیست کہ ضبط و حفظ وے حدیث را قوی نیست بدانکہ استفتاح بسبحانک اللہم ثابت ست از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجلہ علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راہویہ و روایت کردہ اند آنرا علمای ائمہ حدیث و رفتہ اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کردہ آنرا امام اعظم ابوحنیفہ و جزوے از مجتہدین و ترمذی نیز در جامع خود گفتہ کہ درین باب حدیث آمدہ از علیؓ و عائشہ و عبد اللہ بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمرؓ و عمل برین ست نزد اہل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکہ ترمذی در حدیثی کہ از ابی سعید آمدہ از طریق حارثہ تکلم کردہ و این مضر نیست در صحت حدیث از طرق دیگر و تحقیق آنست کہ افتتاح بسبحانک اللہم صحیح و ثابت و مستمر ست و بادعیہ دیگر زیادہ نیز میبود و کلام درین مقام در شرح زیادہ برین واقع شدہ فلینظر ثمہ۔ وعن جبیر بن مطعم انہ رای رسول اللہ۔ روایت ست از جبیر بن مطعم کہ قرشی نوفلی ست از اولاد عبد مناف و احوال وے در مواضع نوشتہ شدہ است کہ وی دید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یصلی صلوٰۃ۔ میگزارد نماز را از نمازہای فرض یا نفل۔ قال۔ گفت بعد از تکبیر احرام۔ اللہ اکبر کبیرا اللہ اکبر کبیرا اللہ اکبر کبیرا سہ بار۔ والحمد للہ کثیرا والحمد للہ کثیرا۔ نیز سہ بار۔ وسبحان اللہ بکرۃ واصیلا۔ و تنزیہ میکنم خدا را بامداد پگاہ و شبانگاہ و تخصیص این دو وقت بذکر بجہت فضیلت اینہاست کہ زمان اجتماع ملائکہ لیل و نہار اند ثلثا۔ قید اخیر ست یعنی این نیز سہ بار ست چنانکہ آن دو کہ مکرر مذکور شدند۔ اعوذ باللہ من الشیطان۔ پناہ میجویم بخدا از شیطان من نفخہ و نفثہ و ہمزہ۔ از نفخ شیطان و نفث وے و ہمز وے مراد بنفخ شیطان تکبر و خودپسندی ست کہ آدمی را در وی می اندازد و دمیدن را بر وے می آراید و او را در نظر وے بزرگ می در آرد گویا کہ در وی میدمد و پر باد میکند و مراد بنفث کہ بمعنی دم کردن است سحر داشتہ اند کہ شیطان آدمی را می کند یا باعث بر کردن آن می شود و این معنی مناسب تر ست بقول حق سبحانہ و من شر النفاثات فی العقد کہ مراد بآن زنان ساحرہ اند و بعض گویند مراد بنفث شعر ست کہ سے دمد می بندد و بنفس آدمی بدمی برآرد و از دہان وے مانند افسون و مراد شعر مذموم خواہد بود کہ متضمن معنی کفر و فسق و ہجو مسلمانان است

و مراد بهمز غیبت کردن و افتادن در مردم بعیب گوئی و طعن داشته اند و بعض گفته اند که بهمز شیطان وسوسه مراد است
که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی (اعوذ بک من همزات الشیاطین) وساوس و خطرات مراد داشته اند۔
رواه ابو داؤد و ابن ماجة الا انه لم یذکر والحمد لله کثیرا وذکر فی آخره من الشیطان الرجیم۔ روایت کرده اند این حدیث را
ابو داؤد و ابن ماجه ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ الحمد لله کثیرا را و ذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و راوی از
عمر رضی الله عنه در تفسیر این سه چیز نقل میکند و میگوید که و قال عمر رضی الله عنه نفخه الکبر و نفثه الشعر و همزه الموتة۔ نفخ شیطان کبر است
و نفث وی شعر و همز وی موتة بضم میم و سکون واو و تاء فوقانیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود آدمی را و می اندازد
او را مانند مست اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت برسد متعین گردد که مراد همین است۔ وعن سمرة بفتح سین و ضم
میم بن جندب بضم جیم و فتح دال و ضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث در بصره بود و حسن بصری و غیر وی از وی شنیده در
مواضع متعدده احوال وی نوشته شده است۔ انه حفظ عن رسول الله۔ روایت است از سمره که وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم سکتتین۔ دو سکته یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد۔ سکتة اذا کبر۔ یک سکته چون تکبیر برآورد که بعد از وی
دعای استفتاح میخواند و سکته اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت مطلق و در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دعای استفتاح بجهر میخواند و گفته اند که آن از برای خاطر مقتدیان بود تا بدانند که میخواند و باید خواند۔ و سکتة اذا فرغ
من قراءة۔ و سکته دیگر چون فارغ می شد از خواندن۔ غیر المغضوب علیهم ولا الضالین۔ و چون این حدیث سمره بن جندب
با ابی بن کعب که از عظمای صحابه است رسید۔ فصدقه۔ پس تصدیق کرد او را و قبول کرد ابی بن کعب۔ رواه ابو داؤد و
روی الترمذی و ابن ماجة والدارمی نحوه۔ بدانکه سکته اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه و غیر ایشان برای خواندن
دعای استفتاح و سکته دوم سنت است نزد شافعی و از احمد نیز آمده چنانکه طیبی گفته تا مقتدیان قرائت فاتحه کنند و منازع امام در
قرائت نشوند که نهی واقع شده است از آن و سکته دیگر گفته اند میان ولا الضالین و آمین برای دفع توهم آنکه آمین از فاتحه است
و چهارم بعد از فراغ از سوره فصل میکرد بدان میان قرائت و تکبیر رکوع و در مذهب حنفیه و مالکیه نیست مگر سکته استفتاح و آن
در حقیقت سکته نیست چنانکه گفته شد۔ وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نهض من الرکعة الثانیة
چون برمیخاست از رکعت دوم۔ استفتح القراءة۔ آغاز میکرد قرائت را۔ بالحمد لله رب العالمین ولم یسکت۔ و سکوت
نمیکرد برای خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث دران است که ابتدا به بسمله نمی کرد و شافعیه که قائل اند بجزئیت بسمله مر
فاتحه را تاویل میکنند که مراد بالحمد لله تمام سوره است بالبسمله چنانکه گذشت یا مراد آن ست که جهر به بسمله نمیکرد و حکم برخاستن از
رکعت اولی نیز همین است ولیکن تخصیص آن حکم برخاستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در اینجا چون شفعی از نماز تمام
شده جای توهم است که در اینجا نیز سکته برای خواندن دعای استفتاح باشد کذا فی صحیح مسلم همچنین است حدیث در صحیح مسلم۔
و ذکر الحمیدی فی افراده۔ و ذکر کرده است این حدیث را حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده در افراد مسلم۔ و کذا صاحب الجامع

عن مسلم وحده - همچنین ذکر کرده است صاحب جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده از مسلم تنها این کلام اعتراض است
از مولف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در حسان آورده نه در صحاح

الفصل الثالث - عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استفتح الصلوۃ کبر ثم قال ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین اللهم اهدنی لاحسن الاعمال واحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت وقنی سیئ الاعمال وسیئ الاخلاق لا یقی سیئها الا انت رواه النسائی - شرح این حدیث در فصل اول معلوم شد و در آنجا وانا من المسلمین بود و اینجا انا اول المسلمین ونکته درین سخن نیز مبین گشت و درینجا اعمال واخلاق هر دو مذکور است و در آنجا اخلاق بتخصیص بذکر یافته و در آنجا (واصرف عنی ولا یصرف عنی) بود و اینجا وقنی ولا یقی است ومعنی هر دو عبارت یکی است وتفنن در عبارت است - وعن محمد بن مسلمة - بفتح میم ولام وسکون سین انصاری اشهلی است حاضر شد تمام مشاهد را الا تبوک که آن حضرت او را بمدینه گذاشته رفته بود از فضلاے صحابه بود و اسلام آورد بر دست مصعب بن عمیر بمدینه وگوشه گرفت در ایام فتنه بامر نبوی رضی الله عنه مات سنة ست واربعین - قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام یصلی تطوعا قال - چون می گزارد آن حضرت نماز نفل را میگفت - الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین - شرح این گذشت - وذکر الحدیث مثل جابر - وذکر کرد حدیث را چنانکه جابر کرد - الا انه قال - مگر آن است که محمد بن مسلمه گفت - وانا من المسلمین - وجابر وانا اول المسلمین گفت - ثم قال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم انت الملک لا اله الا انت سبحانک وبحمدک - شرح این نیز گذشته است - ثم یقرأ - پس می خواند آن حضرت قرآن را ظاهر آنست که قرأۃ بعد از استعاذہ وبسمله خواهد بود چنانکه در احادیث دیگر آمده است مقصود راوی
اینجا بیان این است که پیش از قرأت دعاے استفتاح میخواندند - رواه النسائی

باب القرأۃ فی الصلوۃ

قرأت در نماز نزد جمهور ائمه وعلما فرض است ونزد شافعی در تمام نماز ونزد مالک در سه رکعت باعتبار اقامت اکثر مقام کل ونزد ما در دو رکعت ومذهب امام احمد در قول مشهور موافق مذهب شافعی است ودر روایتی موافق مذهب ما ونزد حسن بصری وزفر در یک رکعت ومروی از ابو بکر اصم وسفیان بن عیینه قرأت سنت است ومبنای صلوۃ بر افعال است نه اقوال ولهذا ساقط می گردد نماز بجهت عدم قدرت بر افعال با وجود قدرت بر اقوال نه در عکس کذا فی شروح الهدایة

الفصل الاول - عن عبادة - بضم عین وتخفیف موحده - بن الصامت - از نقبای انصار وعظمای صحابه است ودر مواضع احوال وے نوشته شده است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوۃ لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب - نیست نماز مر کسے را که نخواند فاتحة الکتاب را - متفق علیه وفی روایة لمسلم - ودر روایتی مر مسلم را - لمن لم یقرأ بام القرآن - نیست نماز مر کسے را که نخواند ام القرآن را این نیز نام سورۂ فاتحه است بجهت اشتمال وے بر مقاصد قرآن

کہ ثنا بر خدا عز اسمہ و تعبد با مر و نہی و بیان وعدہ و عید او ست یا چون مبداء و مفتتح قرآن است گو یا اصل و منشاء او ست فصاعدا۔ پس بخواند فوق فاتحہ و زیادہ بر ان یعنی فاتحہ البتہ می باید خواند و مقتصر بر فاتحہ ہم نیست و اگر چیزے زیادہ کند نیز درست است تمسک کردہ باین حدیث شافعی و احمد و در رد سیستے بر فرضیت قرأت فاتحہ در نماز زیرا کہ نفی کرد نماز از کسیکہ فاتحہ نخواند و نزد ما مراد نفی کمال است بدلیل قول حق سبحانہ (فاقرؤا ما تیسر من القرآن) و نیز فرمود آن حضرت باعرابی (اقرأ ما تیسر معک من القرآن) پس فرض کہ نماز بے وی روا نبود خواندن چیزی می از قرآن باشد ہر چہ باشد از فاتحہ یا جز آن و خواندن فاتحہ واجب باشد کہ نماز بے وی ناقص بود۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی صلوٰۃ لم یقرأ فیہا بام القرآن فہی خداج۔ کسیکہ بگزارد نمازے را کہ نخواند در وی فاتحہ را پس آن نماز ناقص است خداج بکسر خا انداختن ناقہ بچہ را پیش از مدت و بمعنی مطلق نقصان آید۔ ثلثا۔ سہ بار فرمود این کلمہ را و تاکید کرد آن را بقول خود۔ غیر تمام۔ و در بعض نسخ غیر تام۔ فقیل لابی ہریرۃ انا نکون وراء الامام پس گفتہ شد مر ابی ہریرہ را کہ ما می باشیم پس امام پس آنجا ہم بخوانیم۔ فقال۔ گفت ابوہریرہ۔ اقرأبہا فی نفسک۔ بخوان فاتحہ را پس امام نیز اما آہستہ چنانچہ بشنوانی خود را۔ فانی سمعت رسول اللہ۔ زیرا کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول قال اللہ تعالیٰ۔ میگفت کہ گفتہ است خدای تعالیٰ۔ قسمت الصلوٰۃ بینی و بین عبدی نصفین بخش کردہ ام نماز را میان خود و میان بندہ خود دو نیم یعنی نیمی برائے بندہ و نیمے برائے من حمد و ثنا برای من است و دعا و سوال برای بندہ و لعبدی ما سأل۔ و مر بندہ مراست چیزے کہ سوال کردہ و در خواستہ است از من مراد الصلوٰۃ درینجا فاتحہ است و ہمین ست وجہ استدلال ابی ہریرہ باینحدیث بر فرضیت قرأت فاتحہ بر مقتدی یعنی پس چون شان فاتحہ این باشد لابد بود از قرأت وی در نماز لزوما و حتما یا گوئیم بلکہ حدیث دلالت دارد کہ فاتحہ عین نماز و کل اوست مبالغۃ چنانچہ در الحج عرفۃ پس اقل جزو نماز داخل در وے باشد نہ خارج از حقیقت آن فلیتہم تعبدا از ان بیان کرد مناصفہ فاتحہ را میان خدا و بندہ بقول خود۔ فاذا قال العبد۔ پس چون میگوید بندہ۔ الحمد للہ رب العالمین قال اللہ میگوید خدا تعالیٰ حمدنی عبدی ستود مرا بندہ من۔ واذا قال۔ و چون میگوید بندہ۔ الرحمن الرحیم قال۔ میگوید اللہ تعالیٰ۔ اثنی علی عبدی۔ ثنا گفت بر من بندہ من بصفات کمال۔ واذا قال۔ و چون میگوید بندہ۔ مالک یوم الدین قال میگوید خدا تعالیٰ مجدنی عبدی بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بندہ من و مجد شرف و کرم واسع و گفتہ اند مجید آنست کہ شرف ذات را با حسن افعال منضم گرداند این سہ خالص مر خدا راست جل جلالہ۔ و اذا قال۔ و چون میگوید بندہ۔ ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا می پرستیم و از تو یاری میجوئیم در تمامہ مہمات خصوصا در پرستیدن۔ قال۔ میگوید خدا تعالیٰ۔ ہذا بینی و بین عبدی۔ این مشترک است میان من و بندہ من چہ عبادت برائے خدا و استعانت برائے بندہ۔ و لعبدی ما سأل۔ و مر بندہ مراست چیزے کہ سوال کرد و در خواست نمود آن را از استعانت و استمداد۔ و اذا قال۔ و چون می گوید بندہ۔

اہدنا الصراط المستقیم - بنماے مارا راہ راست - صراط الذین انعمت علیہم - راہ آن کسانے کہ نعمت دادہ بر ایشان - غیر المغضوب علیہم ولا الضالین - نہ آنانکہ خشم گرفتہ شدہ است بر ایشان ونہ گمراہان - قال - میگوید خداے تعالیٰ ہذا لعبدی - این سہ چیز مر بندہ مراست - ولعبدی ما سأل - ومر بندہ مراست انچہ سوال کرد حاصل آنکہ فاتحہ ہفت آیت است سہ خاص بحق وثناے او وسہ مخصوص بہ بندہ وسوال ودعاے او ویکی مشترک است ونصف شد میان خدا وبندہ واین حدیث دلالت میکند بر آنکہ بسملہ داخل فاتحہ وجزو او نیست چنانکہ مذہب ماست ویکی از ہفت آیت صراط الذین انعمت علیہم است - رواہ مسلم - وعن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم وابا بکر وعمر کانوا یفتتحون الصلوٰۃ - روایت است از انس کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وابو بکر وعمر رضی اللہ عنہما ابتدا میکردند نماز را - بالحمد للہ رب العالمین - رواہ مسلم سابقًا معلوم شد کہ ظاہر حدیث آن است کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم نمیخواندند ولیکن قرائت آن مجمع علیہ است وہیچ یکی را وران خلاف نیست وادخل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با حادیث دیگر نیز ثابت شدہ خواہ بسملہ را جزو فاتحہ دارند چنانکہ شافعیہ میگویند یا ندارند چنانکہ مذہب حنفیہ است ولیکن در اول صلوٰۃ فقط نزد امام ابو حنیفہ کہ او را مفتاح الصلوٰۃ میدارد مثل تعوذ ودر روایتی از وے وبمذہب صاحبیہ در اول ہر رکعت زیرا کہ تسمیہ مفتاح قرائت است وہر رکعت مستقل است دران واز جہت احتیاط واختلاف علما در جزئیت تسمیہ مر فاتحہ را ودر میان فاتحہ وسورت مگر نزد امام محمد در صلوٰۃ سریہ پس شافعی تاویل میکند این حدیث را کہ مراد بالحمد للہ رب العالمین تمام سورہ است چنانکہ گذشت وما میگوئیم کہ مراد نفی جہر است بہ بسملہ نہ نفی قرائت آن وتحقیق ثابت شدہ است از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم واز خلفاے راشدین وصحابہ دیگر رضوان اللہ علیہم اجمعین کہ جہر نمیکردند بسملہ را اگرچہ نماز جہریہ می بود وشیخ ابن الہمام از بعض حفاظ نقل کردہ کہ ہیچ حدیثی ثابت نشدہ کہ صریح باشد در جہر تسمیہ مگر آنکہ در اسناد وے سخن است وہیچ یکے از ارباب مسانید اربعہ مشہورہ اخراج نکرد حدیثی دران باوجود آنکہ کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیف نیز وچندین از صحابہ وتابعین وتبع تابعین وغیرہم از ائمہ لاتعد ولاتحصے ذکر کردہ اند کہ جہر نمیکردند واحیانًا اگر از بعض جہر روایت کردہ اند برائے تعلیم بود یا بجہت کمال قرب بعضے از مقتدیان آن را شنیدہ وترمذی دو باب عقد کردہ یکے برائے جہر تسمیہ ودیگرے در ترک جہر وترجیح کردہ احادیث ترک جہر را وگفتہ کہ برین جانب اند اکثر از اہل علم از اصحاب از ابی بکر وعمر وعثمان وعلی وغیرہم وتابعین ومن بعدہم وکلام درین مقام در شرح زیادہ برین کردہ شدہ است چنانکہ ظاہر شد کہ مذہب امام ابو حنیفہ اصح وارجح است - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا امن الامام فامنوا - چون آمین گوید امام آمین بگوئید شما ظاہر معنی حدیث آن است کہ امام بعد از قرائت فاتحہ آمین میگوید چون وی آمین بگوید شما نیز آمین بگوئید وبعض گفتہ اند معنی آنست کہ چون امام دعا میکند واہدنا الصراط المستقیم تا آخر سورہ میخواند واین محل تامین امام است شما نیز منتہی تامین باشید تا با وی آمین بگوئید چنانکہ میگویند چون بادشاہ کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساختہ

و آمادۂ کوچ باشید تا چون وقت کوچ وی برسد شما نیز با وی کوچ کنید و حاصل ہر دو معنی یکی ست غایت آنکہ از ظاہر معنی
اول تقدم امام در تامین مفہوم میگردد و اگر ہمچنین ہم باشد دور نیست چنانکہ در سائر افعال حال ماموماں با امام است مگر اینجا
مبادرت بآمین و موافقت با امام و معیت مستحب باشد فافہم بعد ازان تعلیل کرد تامین امام و ماموم را ہر دو بقول خود - فانہ من وافق
تامینہ تامین الملائکۃ - یعنی ملائکہ نیز آمین میگویند پس شما نیز گوئید زیراکہ ہر کہ موافق افتد آمین گفتن وے با آمین گفتن فرشتگان
غفرلہ ما تقدم من ذنبہ - آمرزیدہ می شود مر او را ہر چہ پیش رفتہ است از گناہان وے پوشیدہ نماند کہ ظاہر چنان می نماید کہ
ز باید ہر کہ موافق آید تامین وے استجابت کردہ میشود مر او را و قبول کردہ می شود دعاے وے مغفرت ذنوب از کجا آمد مگر آنکہ
گوئیم حق جل و علا مغفرت ذنوب را از خصائص این موافقت و لوازم وے گردانیدہ است با حصول اجابت نیز
و شاید کہ ملائکہ درین وقت استغفار نیز میکردہ باشند مر آمین گویندگان را چنانکہ نشینندہ در مسجد بانتظار نماز را دعا می کنند
برحمت و مغفرت و خود کار فرشتگان ہمیشہ دعا و استغفار است مر مومنان را چنانکہ در قرآن مجید فرمودہ است
یسبحون بحمد ربہم و یستغفرون لمن فی الارض خصوصاً نزد مباشرت امر خیر پس حاصل معنی آن باشد کہ ہر کہ موافق افتاد تامین او
تامین ملائکہ را مغفور است و ہر کہ مغفور است مستجاب است دعاے او فافہم متفق علیہ فی روایۃ قال اذا قال الامام - و در روایتے
گفت آن حضرت چون بگوید امام - غیر المغضوب علیہم ولا الضالین - کہ وقت تامین است - فقولوا - پس بگوئید - آمین فانہ من
وافق قولہ قول الملائکۃ غفرلہ ما تقدم من ذنبہ ہذا لفظ البخاری - این لفظ بخاری ست - و لمسلم نحوہ - و مر مسلم را مانند این است
یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف - و فی اخری للبخاری - و در روایت دیگر مر بخاری را این چنین آمدہ است - قال اذا امن
القاری - چون آمین گوید قاری کہ عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگرچہ در غیر نماز باشد - فامنوا - پس آمین
بگوئید - فان الملائکۃ تؤمن - زیراکہ ملائکہ آمین میگویند - فمن وافق تامینہ تامین الملائکۃ غفرلہ ما تقدم من ذنبہ - و آمین بمعنی
استجب است و معنی وے چنین باد و بعض گفتہ اند اسم الٰہی ست و مراد طلب اجابت است از وے تعالے و بعض گفتہ اند درجہ
ایست در بہشت کہ قائل آن مستحق آن درجہ میگردد و بمد الف و قصر وے با تخفیف میم ہر دو آمدہ و اکثر روایت بمد الف است
اما بمد و تشدید میم بعض گفتہ اند خطا است و تحقیق آنست کہ آن نیز لغتی ست در ان و لیکن قلیل ست فتدبر و عن ابی موسے
الاشعری قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم اذا صلیتم - چون بگزارید نماز بجماعت و قید نکرد بجماعت بجہت فہم آن از
سیاق حدیث کہ فرمود - فاقیموا صفوفکم - پس راست گردانید صفہاے خود را و صف در لغت رشتہ و مراد باقامت صفوف
تسویۂ آنہا است و برابر و ہموار ساختن چنانکہ اعوجاج و فرجہ دران نباشد و اتمام صف را نیز داخل آن داشتہ اند ثم لیؤمکم
احدکم - پس تر باید کہ امامت کند شمارا یکے از شما ہر کہ کند جائز ست و آنکہ در حدیث دیگر آمدہ کہ اعلم و اقرأ و اکبر باید براے
بیان اولٰے و افضل است - فاذا کبر فکبروا - پس چون تکبیر برآرد امام پس تکبیر برآرید شما - و اذا قال - و چون بگوید -
غیر المغضوب علیہم ولا الضالین فقولوا - پس بگوئید آمین - یجبکم اللّٰہ - پاسخ دہد شمارا خداے تعالے و قبول کند دعاے

شمارا- فاذا کبر فکبروا واذا رکع فارکعوا- پس چون تکبیر گوید امام در رکوع کند پس تکبیر گوئید شما در رکوع کنید و مدلول کلمۂ فا آن ست
کہ مقتدیان تکبیر و رکوع و ہر فعل کہ کنند عقب فعل امام و متصل وے کنند چنانکہ میفرماید- فان الامام یرکع قبلکم و یرفع قبلکم
زیرا کہ امام رکوع میکند پیش از شما و بر میدارد سر پیش از شما چہ شان امام تقدم و سبقت است و چون باید کہ مقدار
زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد- فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم- پس گفت آن حضرت- فتلک بتلک
یعنی آن لحظہ کہ سبقت کرد شما را امام در تقدیم رکوع منجبر میگردد بآن لحظہ کہ تاخیر کردید از وے در رکوع بعد از برداشتن وے
سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان ہر دو- قال- گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
واذا قال- و چون بگوید امام- سمع اللہ لمن حمدہ- می شنود خداے تعالے کسے را کہ حمد میگوید او را و قبول میکند
سخن او را- فقولوا- پس بگوئید- ربنا لک الحمد- پروردگار ما تراست حمد- یسمع اللہ لکم- می شنود خداے تعالے
حمد شما را و ربنا لک الحمد بواو نیز آمدہ و بزیادت اللہم نیز روایت ست بے واو و جمع میان اللہم و واو و بعض گفتہ اند
صحیح نیست روایت آن و سیوطی گفتہ کہ روایت آن از عبد الرزاق آمدہ است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیہنی
نیز آمدہ است انتہی و درین حدیث دلیل است مر امام ابو حنیفہ را کہ می گوید کہ امام تسمیع کند و ماموم تحمید و مذہب امام مالک
و امام احمد نیز ہمین است و مذہب امام شافعی جمع است مر امام را میان ہر دو و ہمچنین ماموم و منفرد و نزد ابو یوسف و محمد امام
جمع کند و مختار طحاوی نیز ہمین است و در روایتے از ابی حنیفہ نیز آمدہ و لیکن تحمید سراً و در نفس خود گوید اما جمع مر منفرد را نزد
ہمہ است و اکتفا بیکے نیز جائز است و ظاہر اکتفا بتحمید است و در صورت جمع میان ہر دو تسمیع در حالت رفع راست است
و تحمید در حالت قیام ہمچنین گفتہ است تمر تاشی از حنفیہ و گفت اگر تسمیع در حالت رفع نگفتہ در حالت استوا نگوید و بعض
گفتہ اند ہر دو گوید- رواہ مسلم و فی روایۃ لہ عن ابی ہریرۃ و قتادۃ- و در روایتے مر مسلم را از ابی ہریرہ و قتادہ این کلمہ را
زیادہ کردہ کہ- واذا قرأ فانصتوا- و چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است مر ابو حنیفہ را در منع
قرأت مر مقتدی را و عدم وجوب قرأت بروے خواہ نماز جہری باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام درین مسئلہ
بتفصیل بیاید و عن ابی قتادۃ- انصاری عقبی بدری ست حاضر شدہ ہمہ مشاہد را و از مشاہیر صحابہ است احوال وے
در جاے دیگر گذشتہ شدہ است- قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الظہر فی الاولیین بام الکتاب و سورتین میخواند
آن حضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحہ و دو سورہ یعنی در ہر رکعت فاتحہ و یک سورہ- و فی الرکعتین الاخریین
بام الکتاب + و میخواند در دو رکعت پسین فاتحہ- و یسمعنا الآیۃ احیانا- و می شنوانید آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما را آیتے
از آیات سورہ کہ میخواند گاہ گاہ ظاہر آن ست کہ این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند کہ بعد از فاتحہ سورہ میخواند یا فلان
سورہ میخواند یا براے بیان جواز آنکہ در صلوٰۃ سریہ یکان آیتے جہراً بخواند مفسد نیست و بعض گویند کہ این محمول ست
بر غلبۂ استغراق و در تدبر کہ بے اختیار جہر حاصل می شد و ظاہر مفہوم اسماع در قصد و اختیار است تخصیص بظہر اتفاقی ست

ويطول في الركعة الاولى ما لا يطيل في الركعة الثانية - و دراز می کرد در قرات رکعت نخستین آن قدر که دراز نمیکرد در رکعت ثانیه ویسمعنا الآیة احیانا در شمسیکرد عنایتی ایزاد شنوانید ما را آیت گاه گاه یعنی گاه گاہی بجہر میخوا ند آیتے تا معلوم شود که قرأت اینقدر سوره سرا نمودی

بسیین وهکذا في العصر و همچنین در نماز دیگر - وهکذا في الصبح - و همچنین در نماز بامداد یعنی دراز می کرد در رکعت اولی را بر ثانیه متفق علیه - بدانکه تطویل رکعت اولی مذهب ائمه ثلثه است در همه نمازها و مذهب امام محمد نیز همچنین است بنص در ظهر و عصر و صبح و بقیاس مغرب و عشا بر آنها و عبدالرزاق از معمر در آخرین حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود که مردم رکعت اولی در یابند و ابوداود و ابن خزیمه همچنین روایت کرده اند کذا في بعض الشروح و نزد امام ابوحنیفه و ابویوسف این مخصوص بنماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الاہر دو رکعت در استحقاق قرأت برابرند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث پایان آمده که في کل رکعة قدر ثلثین و اطالت در حدیث محمول است بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکمتر از سه آیت و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا في شرح ابن الهمام والله اعلم

وعن ابی سعید الخدری قال کنا نحزر قیام رسول الله - بودیم ما که اندازه می کردیم ایستادن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم في الظهر والعصر - در نماز پیشین و نماز دیگر حزر بجای مهمله و زای در اندازه کردن کشت و میوه بر درخت فحزرنا قیامه في الرکعتین الاولیین من الظهر قدر قرأة الم تنزیل السجدة پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظهر مقدار خواندن سورهٔ الم تنزیل السجدة مراد خواندن مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت موافق این معنی ست قول وی - وفي روایة في کل رکعة قدر ثلثین آیة - و در روایتے همچنین آمده که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه سورهٔ مذکوره بیست و نه آیت است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی می شود - وحزرنا قیامه في الاخریین قدر النصف من ذلک - و اندازه کردیم قیام آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمه از ان ازینجا معلوم می شود که در رکعتین اخریین ظهر نیز سوره میخواند مختصر تر از آنچه در اولیین میخواند - وحزرنا في الرکعتین الاولیین من العصر علی قدر قیامه في الاخریین من الظهر - و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر - وفي الاخریین من العصر علی النصف من ذلک - و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف از ان - رواه مسلم - بدانکه ائمه همه قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز ست و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز جائز است و قرأت افضل است و نخعی و ثوری و تمامه علماے کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمداً سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه آمده که قرأت در ما بعد اولیین واجب است و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود روایت آورده است که فرموده اند قرأت کن در اولیین و تسبیح گو در اخریین کذا ذکر الشمنی و نیز گفته است که اگر در اخریین فاتحه و سوره خواند سجدهٔ سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قرأت فاتحه تنها در اخریین سنت است و ترک سوره واجب نیست و اصح نزد احمد آن ست که قرأت سوره در اخریین مکروه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاه گاهے زیاده کرده بر فاتحه در اخریین لیکن مستحب ترک سوره است وعن جابر بن

سمرۃ بفتح سین وضم میم وے وپدر وے صحابی اند خواہر زادۂ سعد بن ابی وقاص ست روایت دارد از آن حضرت و از عمر وعلی رضی اللہ عنہما۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الظہر باللیل اذا یغشی میخواند آن حضرت گاہے در نماز ظہر سورہ واللیل اذا یغشی۔ وفی روایۃ بسبح اسم ربک الاعلی۔ ودر روایتے آمدہ است کہ میخواند سبح اسم ربک الاعلی و دانستن اینکہ این سورہ ہا را میخواند یا بقول آن حضرت باشد یا آنکہ می شنوایند آیتے را احیانا چنانکہ گذشت۔ وفی العصر نحو ذلک ومیخواند در عصر مانند این سورہ ہا در قصر وطول۔ وفی الصبح اطول من ذلک۔ ومیخواند در نماز بامداد دراز تر از آن۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ در بعض احادیث واقع شدہ است کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میخواند در نماز فلانی سورۂ فلانی بے بیان آنکہ در رکعت اولے میخواند یا در رکعت ثانیہ یا در ہر دو رکعت یا در یک رکعت لاعلی التعیین اولے یا ثانیہ عبارت ہم این احتمالات را شامل است اما حمل بر ہر دو رکعت مستلزم تکرار یا تبعیض سورہ ہاست وہر دو بعید است اگرچہ جائز ست اما وقوع آن از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نادر است وفقہا گفتہ اند کہ خواندن تمام سورہ اگرچہ قصیر بود افضل است از خواندن بعض سورہ اگرچہ طویل باشد وحمل بر قرأت در رکعتے خواہ اولے یا اخرے ظاہر ترین احتمالات است بحسب عبارت ودر جامع الاصول از حدیث نسائی آمدہ است از قطبہ بن مالک کہ گفت گذاردم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز صبح پس خواند در یکے از دو رکعت وے والنخل باسقات اگرچہ در حدیث ترمذی فی الرکعۃ الاولے واقع شدہ است واحتمال دارد کہ مراد بیان رکعت اولے باشد زیرا کہ در اکثر احادیث بیان رکعت اولے واقع است وشنیدم از بعضے از ثقات فقہائے مکہ از ائمہ حنفیہ کہ اجلۂ فقہا گفتہ اند از تعیین طوال مفصل واوساط وقصار آن معتبر در رکعت اولے است واین بیان وتفصیل کہ کردہ شدہ از ہیچ یکے از شراح در نظر نیامدہ فتدبر واللہ اعلم۔ وعن جبیر بن مطعم بضم میم وسکون طائے مہملہ وکسر عین صحابی قرشی است از اشراف قریش سید حلیم وقور۔ قال سمعت رسول اللہ۔ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی المغرب بالطور میخواند در نماز مغرب سورۂ والطور را۔ متفق علیہ۔ وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول اللہ۔ ام الفضل کہ زوجۂ عباس و مادر عبد اللہ بن عباس وفضل بن عباس ست گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات عرفا۔ کہ میخواند در مغرب سورۂ والمرسلات را۔ متفق علیہ۔ بدانکہ این دو حدیث وحدیثے کہ واقع شدہ است کہ میخواند در نماز مغرب سورۂ اعراف وانفال ودخان را وہمچنین احادیث کہ در نماز ہائے دیگر واقع شدہ اند دلالت دارند بر عدم تعیین قرأت چنانکہ ائمہ فقہا رحمۃ اللہ علیہم قرار دادہ اند از طوال مفصل در فجر وظہر واوساط در عصر وعشا وقصار در مغرب ودر آخر فصل ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ بیاید کہ گفت ہیچ سورہ از مفصل نیست نہ صغیر نہ کبیر کہ نہ شنیدم من از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ امامت می کرد مردم را بدان در نماز فرض واصل ودلیل در تعیین فقہا این سورہ را کتاب امیر المومنین عمر است بجانب ابی موسے اشعری رضی اللہ عنہما کہ والی کوفہ بود از جانب وے کہ نوشت این تفصیل را در آن کتاب وقرار یافت امر قرأت بر آن وبالجملہ امر قرأت در زمان حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در طول وقصر مختلف بود باختلاف احوال واوقات حکم

ومصالح وتعلیم جواز ورخصت وبعد ازان مقرر شد امر بر کتاب عمر ابد او را رضی اللہ عنہ دلیلی وسماعی از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وسلم درین باب خواہد بود وشاید کہ غالب احوال حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم ہمچنین وبرین نہج خواہد بود واحیانًا بر خلاف آن وبس است از روے حجت ودلیل قول عمر رضی اللہ عنہ وعن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی۔ روایت ست از جابر کہ بود معاذ بن جبل کہ میگزارد نماز با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم یاتی فیؤم قومہ۔ پستر می آمد پس امامت میکرد قوم خود را۔ فصلی لیلۃ مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العشاء۔ پس بگزارد معاذ یکشبے بآن حضرت نماز عشاء را ثم اتی قومہ فامہم۔ پستر آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را۔ فافتتح بسورۃ البقرۃ۔ پس شروع کرد بسورۂ بقرہ۔ فانحرف رجل فسلم پس برگشت از نماز مردے پس سلام داد آن مرد یعنی قطع کرد نماز را وبرآمد ازان واین خود محل سلام نبود کہ محل آن آخر نماز است ولیکن آن مرد خواست کہ بسلام برآید از جہت تشبیہ بتمام صلوٰۃ۔ ثم صلی وحدہ وانصرف پستر گزارد آن مرد نماز تنہا وبرگشت وبرآمد از نماز۔ فقالوا لہ انافقت یا فلان۔ پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان کہ از جماعت برآمدی وکسل کردی از نماز چنانکہ در شان منافقان است۔ واذا قاموا الی الصلوٰۃ قاموا کسالی قال لا واللہ۔ گفت آن مرد منافق نشدہ ام بخدا سوگند مرا واز جہت کسل نہ برآمدہ ام ولیکن از جہت عجز زیرا کہ من طاقت ندارم تحمل این ہمہ تطویل را ولی توانم ایستاد ولاٰتین رسول اللہ۔ وہر آئینہ بتحقیق می آیم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فلاخبرنہ۔ پس بتحقیق خبر میکنم من آن حضرت را از فعل معاذ۔ فاتی رسول اللہ۔ پس آمد آن مرد پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت۔ یا رسول اللہ انا اصحاب نواضح۔ ما خداوندان شتر انیم کہ آب میکشیم بآن نواضح جمع ناضحہ بضاد معجمہ وناضح شتر آب کش ناضحہ مونث۔ نعمل بالنہار۔ کار میکنیم در روز یعنی در شب کوفت آن میکشیم۔ ان معاذا صلی معک العشاء ثم اتی قومہ۔ وبدرستی کہ معاذ نماز گزارد با تو عشاء را پستر آمد قوم خود را۔ فافتتح بسورۃ البقرۃ۔ پس افتتاح کرد بسورۂ بقرہ وخواندن گرفت آن را۔ فاقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی معاذ فقال۔ پس روے آورد آن حضرت بر معاذ پس گفت۔ یا معاذ افتان انت۔ آیا در فتنہ اندازندۂ تو مردم را وگریزانندہ از ملازمت جماعت وافگنندہ در فساد باختلاف وباز ایستادن از دین۔ اقرأ۔ بخوان۔ والشمس وضحٰہا واللیل اذا یغشٰی وسبح اسم ربک الاعلی۔ واذا السماء انفطرت وسورۂ انشقاق والبروج والطارق نیز آمدہ۔ متفق علیہ بدانکہ شافعیہ باین حدیث استدلال کردہ اند بر جواز اقتداے مفترض بمتنفل زیرا کہ معاذ چون یکبار ہمراہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز گزارد فرض از وی ساقط شد پس نمازے کہ با قوم بگزارد نفل باشد ونماز قوم خود فرض بود وآنحضرت این معنی را از معاذ تقریر فرمود وسلم داشت اعتراضے کہ بر معاذ کرد ہمین بود کہ چرا قرأت دراز میخوانی ونفرمود کہ امامت تو این جماعہ را درست نیست زیرا کہ تو نفل میگزاری وایشان فرض وجواب ازین استدلال آن ست کہ این بر تقدیری تمام شود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دانستہ باشد کہ معاذ بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اقتدا میکند وفرض ادا میکند پس ازان میرود وقوم را امامت میکند شاید کہ معلوم نشدہ باشد ودلالت میکند برین معنی حدیثے کہ امام احمد روایت کردہ کہ آن حضرت با معاذ گفت مباش

فتان یا ابا من بگزار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت تردید کرد در احد الامرین و مشروع گردانید مراد از این دو چیز یا نماز
گزاردن همراه آن حضرت و نگزاردن با قوم از جهت لزوم اقتدائے مفترض به متنفل یا گزاردن با قوم تخفیفا و چون همراه حضرت
نگزارد مفترض شد و اقتدای مفترض بمفترض صحیح بود کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و احتمال دارد که معاذ همراه آن حضرت به نیت نفل میگزارده باشد
از جهت ادراک فضیلت جماعت با وے و فرض را تاخیر میکرده باشد برائے امامت القوم **وعن البراء قال سمعت رسول الله**
گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اول مشاهد وے خندق است و با امیر المؤمنین علی بود در حرب جمل و صفین و نهروان
و مات بالکوفة فی ایام مصعب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العشاء میخواند در نماز عشاء والتین والزیتون
وما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم هیچ یکے را خوش آواز تر از آنحضرت متفق علیه و در حدیث بخاری از براء بن
عازب آمده که آن حضرت در سفر بود پس خواند در عشاء در یکے از دو رکعت والتین والزیتون و از اینجا معلوم می شود که مراد
قرأت در احدی الرکعتین است لا علی التعیین چنانکه در حدیث جابر بن سمره گفتیم و آن را اظهر احتمالات داشتیم **وعن جابر**
بن سمرة قال کان النبی گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر بق والقرآن المجید ونحوها میخواند در نماز بامداد سوره ق
را و مانند سوره ق و کانت صلوته بعد تخفیفا رواه مسلم طیبی در شرح این کلام گفته که بود نماز آن حضرت بعد از نماز فجر
یعنی در باقی نماز ہائے چہارگانه سبک و این معنی در حدیث جدا نیز آمده است که در نماز بامداد قرأت طویل کردی و گفته اند که سبب
در تطویل قرأت صلوة فجر آن بود که نزول رحمت ربانی و ورود فیض رحمانی که در ثلث اخیر شب می باشد تا انقضائے صلوة صبح
و برداشتنے تا طلوع فجر میماند پس تطویل قرأت و ذکر و تسبیح دران وقت اولے و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوة صبح آن بود
که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیرے در خدمت واقع شده و کدورتے و زنگے بر آئینه دل نشسته پس تطویل
آن موجب تلافی و عذر این تقصیر و ازاله این زنگ و کدورت بود و نیز هنوز اشتغال بامور معاش و اسباب دنیوی نشده و
وقتے ست که دل با زبان و گوش موافق و مواطی بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسان تر و روشن تر باشد و در سفر السعادة
و شرح وے نکته ہائے زائد نیز برین گفته شده است و این مذکور نیز از انجاست و شیخ مشائخ حدیث ما ابن حجر مکی در شرح
این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آن حضرت بعد از آن زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه کم
بودند و منحصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجارت و زراعت و ضعیف و بیمار تخفیف
نمود و ممکن ست که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آن حضرت تطویل میکرد و هنوز شمار کرده می شد نماز وے سبک یعنی
سبک می نمود نزد مقتدیان از جهت ذوقے و لذتے و حضورے که دست میداد ایشان را از استماع قرأت وے صلی الله
علیه وسلم و از جهت طے و سرعتے که در قرأت آن حضرت نهاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخف صلوة فی تمام صاحب سفر السعادة میگوید که مراد ازین حدیث آن ست که تطویل
صلوة وے صلی الله علیه وسلم نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمود وے بسببے که گفته شد و تخفیف امرے نسبی ست فا

وعن عمرو بن حریث بضم حاے مہملہ وفتح راو ثاے مثلثہ کنیت او ابو سعید است قرشی مخزومی آں حضرت را دیدہ و آں حضرت دست مبارک بر سر او بر آوردہ وبہ برکت وخیر دعا کردہ ودر وقت رحلت آں حضرت وے از دہ سالہ بود روایت میکند از ابو بکر و ابن مسعود و روایت میکند از وے عطاء بن السائب وغیرہ أنہ سمع النبی۔ روایت میکند کہ وے شنید پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الفجر۔ میخواند در نماز فجر۔ واللیل اذا عسعس۔ مراد اذا الشمس کورت است کہ این کلمہ در آنجا واقع است رواہ مسلم۔

وعن عبد اللہ بن السائب قال صلی لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الصبح بمکۃ فاستفتح سورۃ المؤمنین۔ گفت عبد اللہ بن السائب کہ صحابی ست مخزومی واہل مکہ قرأت از وے گرفتہ اند واو از ابی بن کعب گرفتہ و روایت کردہ است از وے مجاہد وعطاء و عبد اللہ بن السائب تابعی دیگر است گزارد آں حضرت برائے ما یعنی امامت کرد مارا نماز صبح را بمکہ ودر روایتے از نسائی در فتح مکہ پس شروع کرد در خواندن سورۃ قد افلح المؤمنون حتی جاء ذکر موسے وہارون او ذکر عیسے۔ تا رسید آنحضرت ذکر موسے وہارون را یا ذکر عیسے را کہ درین سورہ واقع شدہ۔ اخذت النبی۔ گرفت پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم سعلۃ بفتح سین وضم آن وسکون عین سرفہ وگفتہ اند کہ گرفتن سرفہ بجہت گریہ بود۔ فرکع۔ پس برکوع رفت آں حضرت وتمام نساخت قرأت نمود۔ رواہ مسلم وعن ابی ہریرۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الفجر یوم الجمعۃ بالم تنزیل فی الرکعۃ الاولی۔ بود آنحضرت کہ میخواند در نماز فجر روز جمعہ سورہ الم السجدہ را در رکعت نخستین۔ وفی الثانیۃ۔ ومیخواند در رکعت دوم ہل اتی علی الانسان متفق علیہ۔ خواندن این دو سورہ در فجر جمعہ متعارف وموکد ومستمر است نزد شافعیہ وبرین است عمل ایشان در حرمین شریفین ودر کتب ما مذکور است کہ متعین نگرداند چیزے از قرآن را بنمازے معین وہمین را مثال می آرند ومیگویند چنانکہ تعیین این دو سورہ بفجر جمعہ وتعیین سورۃ جمعہ ومنافقون برائے نماز جمعہ اما این سخن بعد از صحت حدیث وورود عمل رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم خالی از غرابتے نیست ومحقق حنفیہ شیخ ابن الہمام از طحاوی واسبیجابی نقل کردہ کہ این بر تقدیرے ست کہ آن را لازم وحتم داند وجز آن را مکروہ پندارد اما اگر از جہت تیسر وتبرک بقرأت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخواند باکے ندارد بشرط آنکہ احیانا جز آن را نیز میخواندہ باشد تا جاہل گمان نبرد کہ جز آن جائز نیست وتحقیق وارد شدہ است در احادیث صحیحہ تعیین قرأت در بعض صلوات چنانکہ خواندن قل یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ احد در سنت نماز فجر وخواندن سبح اسم ربک الاعلے وقل یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ احد در نماز وتر وامثال آن ونیز شیخ ابن الہمام گفتہ کہ مقتضاے دلیل عدم مداومت است نہ مداومت عدم چنانچہ حنفیہ حصر میکنند بلکہ مستحب است کہ خواندہ شود گاہ گاہے تبرکا بالماثور انتہی وگفت بندہ ضعیف عفا اللہ عنہ شک نیست کہ بعد از صحت حدیث مجال اعتذار بایہام وجوب وعدم صحت وغیر آن تنگ است پس ظاہر آن نیست کہ نزد حنفیہ دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثابت نشدہ است بلکہ گاہی بقصد انذار وتبشیر میخواندہ باشند چنانکہ از انجا وجہ خواندن این دو سورہ گفتہ اند کہ اینہا مشتمل اند بر ذکر مبدأ ومعاد ودخول جنت ونار واین معانی در روز جمعہ است وقیامت قایم روز جمعہ میشود ظاہر میگردد وچنانکہ در محافل ومجامع عظیمہ سورۂ ق واقتربت میخواندند پس اگر احیانا میخواندند بہتر

وفا فضل تر باشد واللہ اعلم و عن عبید اللہ بن ابی رافع - مدنی ست از مشاہیر تابعین شنید از امیر المومنین علی
و بود کاتب وے رضی اللہ عنہ و ابو رافع مولاے آن حضرت است رضی اللہ عنہ - قال استخلف مروان ابا ہریرۃ علی المدینۃ
وخرج الی مکۃ - گفت خلیفہ و جانشین خود گردانید مروان بن الحکم در وقت امارت خود ابو ہریرہ را بر مدینہ مطہرہ و بیرون آمد خود
در فت بمکہ براے حج و جز آن فصلی لنا ابو ہریرۃ الجمعۃ - پس بگزارد ابو ہریرہ براے ما یعنی امامت کرد نماز جمعہ را - فقرأ
سورۃ الجمعۃ فی السجدۃ الاولے و فی الآخرۃ اذا جاءک المنافقون - پس خواند ابو ہریرۃ در رکعت اولے سورۂ جمعہ را و خواند در رکعت
دوم سورۂ اذا جاءک المنافقون را - فقال سمعت رسول اللہ - پس گفت ابو ہریرہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ بہما یوم الجمعۃ
میخواند این دو سورہ را در روز جمعہ یعنی در نماز جمعہ - رواہ مسلم و عن النعمان بن بشیر بفتح با و کسر شین صحابی ست اول مولودے
کہ در انصار آمدہ بعد از ہجرت و در زمان وفات آن حضرت ہشت سالہ بود و احوال او در جاے دیگر نوشتہ شدہ است - قال
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی العیدین و فی الجمعۃ - میخواند آن حضرت در نماز عید فطر و اضحے و در نماز جمعہ سبح اسم ربک
الاعلی و ہل اتاک حدیث الغاشیۃ قال - گفت نعمان بن بشیر و اذا اجتمع العید و الجمعۃ فی یوم واحد - و چون جمع میشد و اتفاق
می افتاد عید و جمعہ در یک روز - قرأ بہما فی الصلوتین - میخواند ہمین دو سورہ را در نماز عید و نماز جمعہ از ینجا تاکد استحباب قرأت
این دو سورہ در نماز عید و جمعہ مفہوم می شود و از ینجا معلوم می شود کہ خواندن سورۂ جمعہ و منافقون در جمعہ دائمی نبود - رواہ مسلم -
و عن عبید اللہ ان عمر ابن الخطاب سال ابا واقد اللیثی - عبید اللہ بن عتبہ بن مسعود پسر برادر زادۂ عبد اللہ بن مسعود کہ تابعی ست
و امام و از فقہاے سبعہ مدینہ است روایت میکند کہ عمر بن الخطاب پرسید ابا واقد لیثی را کہ از صحابہ است رض - ما کان یقرأ بہ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الاضحی و الفطر - چہ چیز بود یعنی کدام سورہ بود کہ میخواند آن را آن حضرت در عید قربان و عید رمضان
فقال کان یقرأ فیہما بق و القرآن المجید و اقتربت الساعۃ - پس گفت ابو واقد میخواند در ہر دو عید سورۂ ق و سورۂ قمر را گفتہ اند
کہ مقصود امیر المومنین در پرسیدن از ابی واقد تقریر و تمکین در ذہن حاضران بود تا بدانند والا عدم علم وے رضی اللہ عنہ
با وجود ملازمت و قرب کہ در ان حضرت داشت بدان بعید است واللہ اعلم - رواہ مسلم - و عن ابی ہریرۃ قال ان
رسول اللہ - گفت ابو ہریرہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قرأ فی رکعتی الفجر - خواند در رکعتین سنت نماز فجر قل یا ایہا الکافرون
و قل ہو اللہ احد - باید دانست کہ چون رکعتین فجر گویند یا رکعتین مغرب مراد سنت آنہا است و فرض را صلواۃ فجر و صلواۃ مغرب میگویند
رواہ مسلم - و عن ابن عباس قال کان رسول اللہ - گفت ابن عباس کہ بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی رکعتی الفجر
میخواند در رکعتین فجر این دو آیت را یکے قولوا آمنا باللہ و ما انزل الینا الآیۃ کہ در سورۂ بقرہ است در رکعت اولے - و التی فی آل عمران
دوم آیتے کہ در سورہ آل عمران است - قل یا اہل الکتاب تعالوا الی کلمۃ سواء بیننا و بینکم الآیۃ - در رکعت دوم - رواہ مسلم
خواندن این دو آیت ظاہرا احیانا بود و غالب احوال خواندن - قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد - بود و از ینجا معلوم
می شود کہ خواندن بعض سورہ خصوصا اگر دو ساہ سورہ مکرو نیست و اگر باشد در فرائض خواہد بود و حق آن ست کہ در انچہ ثابت و صحیح

شده روایت آن قول بکراهت مجال ندارد واگر سخن خواهد بود در ثبوت وصحت آن خواهد بود والله اعلم

الفصل الثانی - عن ابن عباس قال کان رسول الله - گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یفتتح صلاته شروع میکرد نماز خود را یعنی قرأت را - ببسم الله الرحمن الرحیم رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بذاک روایت کرد این حدیث را ترمذی وگفت این حدیث شیئے ست که نیست اسناد آن قوی ظاهر آن ست که مراد جهر بتسمیه خواهد بود والا در افتتاح بتسمیه خلافے نیست ودر بعض روایات صریح نیز آمده که کان یجهر ببسم الله الرحمن الرحیم واحادیث ترک جهر اصح وارجح است چنانکه در فصل اول گذشت - وعن وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم وگاہے مشتبه میگردد بتقدم جیم بر حا شیخ ما از شیخ خود نقل میکرد که میگفت برائے حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این را حجر می باید - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم رسول خدا را - صلی الله علیه وسلم قرأ - خواند - غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقال پس گفت آمین مد بها صوته - دراز کرد بآمین آواز را احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد واحتمال دارد که مراد مد الف باشد که افصح ست وظاهر معنی اول ست بقرینه روایات دیگر که در بعض جا آمده - یرفع بها صوته - برمیداشت بآمین آواز خود را واین صریح ست در جهر ودر بعض برمیداشت آواز تا آنکه میشنوانید صف اول را پس می لرزید بوے مسجد ودر روایتے چنانکه می شنید کسے که قریب می بود در صف اول ودر بعض روایات خفض صوت بآمین نیز آمده است ووجه تطبیق میان این دو روایت بآن کرده اند که مراد بخفض عدم قرع عنیف ست یعنی عدم مبالغه در جهر وبجهر اسماع کسے که قریب می بود در صف اول چنانکه در روایت آمده است - رواه الترمذی وابوداؤد والدارمی وابن ماجه - بدانکه آمین بعد از خواندن فاتحه سنت ست باتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچه آمین نگوید امام وے ودر تامین مقتدی در صلوٰة سریه بر تقدیر سماع خلاف است نزد بعض بگوید از جهت ظاهر حدیث ونزد بعض نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر وسماع کذا فی شرح الهدایة لابن الهمام ووارد شده است در جهر بتامین احادیث ومذهب شافعی واحمد این ست ودر مذهب مالک خلاف ست ودر مذهب ابوحنیفه جهر نکند مطلقاً واحادیث در جانب جهر بیشتر وصحیح تر آمده وبعض علما در عدم جهر نیز تصحیح حدیث نموده اند واز عمر ابن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت چهار چیز ست که امام در روے اخفا کند تعوذ وبسمله وآمین وسبحانک اللهم وبحمدک واز ابن مسعود رض نیز مثل این آمده وتواند که جهر واخفا هر دو بوده باشد تارةً فتارةً والله اعلم - وعن ابی زهیر بضم زاے وفتح ها - النمیری - بضم نون وفتح میم نام وے یحیی ابن نقیر ست بقاف معدود ست در اهل شام حدیث او در آمین ست ذکر کرده است اورا ابن عبد البر در صحابه وگفته که اسناد این حدیث قائم نیست والله اعلم - قال خرجنا مع رسول الله - گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات لیلة - یک شبے - فاتینا علی رجل قد الح فی المسئلة - پس آمدیم بر مردے که بتحقیق ستیهیده است در دعا وسوال وطلبیدن مراد از جناب حق ومبالغه کرده است در آن - فقال النبی صلی الله علیه وسلم اوجب ان ختم پس گفت آنحضرت واجب ولازم گردانید قبول واجابت دعا وحصول مراد را اگر مهر کرد یا تمام کمال کرد دعا را ومعنی اول مناسب ست بحدیث آمین خاتم رب العالمین یعنی آمین مهر پروردگار ست تعالے که آفات وبلا با دفع کرده میشود بوے چنانچه خاتم نگاه داشته میشود بوے کتابها هرچه مهر کرده میشود

براں از فساد و اظہار اسرار ۔ فقال رجل من القوم بای شیء یختم ۔ پس گفت مردے از قوم کہ حاضر بود بچہ چیز ختم کند ۔ فقال
بآمین ۔ پس گفت آں حضرت ختم کند بآمین کہ بمنزلہ مہر ست و تمام و کامل میگردد دعا بوے ۔ رواہ ابوداؤد ۔ وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا ۔ قالت ان رسول اللہ ۔ گفت عائشہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلی المغرب بسورۃ الاعراف ۔ گزارد نماز
مغرب را بسورۂ اعراف ۔ فرقہا فی الرکعتین ۔ جدا جدا کرد این سورہ را در دو رکعت یعنی پارۂ از آن در رکعت اولے را
خواند و پارۂ دیگر را در رکعت دوم ۔ رواہ النسائی ۔ و شک نیست کہ وقت مغرب گنجایش آن دارد خصوصاً اگر شفق تام حاصل
باشد یا آنچہ بود در قرأت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از سعت وقت و مزید شوق ۔ و بعضے از شافعیہ گفتہ اند کہ اگر نیز وقت
برآمدہ باشد باکے نیست و شروع در وقت بس ست در صحت نماز و بعضے از ایشان گفتہ اند کہ مراد بسورہ بعض سورہ است
و در روایت بخاری و ابوداؤد و نسائی از زید بن ثابت قرأت بسورۂ اعراف آمدہ بے ذکر تفریق و در روایتے قرأت سورۂ
مائدہ و اعراف نیز آمدہ وعن عقبۃ بن عامر صحابی مشہور ست روایت کردہ اند از وے بعض صحابہ مثل جابر و ابن عباس
و از تابعین خلق کثیر و بود والی مصر از جانب معاویہ بعد از برادر وے عتبہ بن ابی سفیان ۔ قال کنت اقود لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ناقتہ فی السفر ۔ گفت عقبہ بن عامر بودم من کہ می کشیدم مر آن حضرت را ناقہ او را در سفر ۔ فقال لی ۔ پس گفت آں حضرت
مرا ۔ یا عقبۃ الا اعلمک خیر سورتین قرئتا ۔ آگاہ باش کہ بدانام ترا بہترین دو سورتے کہ خواندہ شوند ۔ فعلمنی ۔ پس دانانید مرا
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قال فلم یرنی سررت بہما جدا ۔ پس ندید و نیافت آں حضرت مرا کہ خوشحال کردہ شدہ ام
یعنی خوش شدہ باشم باین دو سورہ در بودن آنہا بہترین سورہ خوش شدن بسیار یا اصلا از جہت عدم اشتمال این دو سورہ بر علم
توحید و تنزیہ و صفات کمال مثل بعض سورہ ہای دیگر یا در دو فضیلت و عظمت بعض سور چنانچہ فاتحہ و سورۂ بقرہ مثلاً فلما نزل لصلوٰۃ الصبح
صلی بہما صلوٰۃ الصبح للناس ۔ پس ہرگاہ کہ فرود آمد آن حضرت برای نماز صبح بگزارد باین دو سورہ نماز صبح برای مردم فلما فرغ التفت
الی ۔ پس چون فارغ شد از نماز باز برگشتہ نگریست و دید بجانب من ۔ فقال یا عقبۃ کیف رأیت ۔ پس گفت ای عقبہ چگونہ دیدی یعنی
دیدی و فہمیدی فضل این دو سورہ کہ چہ مقدار است چون آنحضرت در نفس عقبہ استبعادی در خیریت این دو سورہ دریافت
خواند آنہا را در نماز صبح کہ بوجہ فاضل ترین نمازہا است و مستحب ست در وے تطویل قرأت تا بداند خیریت آنہا را و گفتہ اند
کہ مراد خیریت و افضلیت آنہاست در باب تعوذ نہ مطلق و لہذا آنہا را در نماز سفر خواند کہ محل و معرض آفات است و لفظ قرئتا
اشارتے باین معنی دارد ۔ رواہ احمد و ابوداؤد و النسائی ۔ وعن جابر بن سمرۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی صلوٰۃ
المغرب لیلۃ الجمعۃ ۔ میخواند آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نماز مغرب شب جمعہ قل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد ۔ رواہ
فی شرح السنۃ و رواہ ابن ماجۃ عن ابن عمر الا انہ لم یذکر لیلۃ الجمعۃ ۔ این حدیث را در شرح سنہ از جابر بن سمرہ روایت کردہ
و ابن ماجہ از ابن عمر کردہ ولیکن ابن ماجہ ذکر نکردہ شب جمعہ را و تقیید بدان نکرد و مطلق روایت کرد کہ میخواند در نماز مغرب
این دو سورہ را و حدیث بذکر لیلۃ الجمعۃ صحیح ست کذا فی شرح الشیخ ۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال ما احصی ما سمعت

رسول اللہ۔ عبداللہ بن مسعود گفت کہ شمار نمی توانم کرد از بس کثرت کہ چہ مقدار شنیدہ ام پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی الرکعتین بعد المغرب وفی الرکعتین قبل صلوٰۃ الفجر۔ میخواند در دو رکعت سنت کہ بعد از مغرب اند و در دو رکعت کہ پیش از نماز فجر اند۔ بہ قل یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ احد رواہ الترمذی ورواہ ابن ماجۃ عن ابی ہریرۃ الا انہ لم یذکر بعد المغرب لیکن ابن ماجہ از ابوہریرہ ذکر نکردہ است رکعتین بعد المغرب را اگرچہ ابن عمر در حدیث سابق روایت کردہ وعن سلیمان بن یسار عن ابی ہریرۃ قال۔ سلیمان بن یسار کہ از کبار تابعین واز فقہائے سبعہ مدینہ است از ابی ہریرہ روایت کرد کہ گفت ابوہریرہ۔ ما صلیت وراء احد اشبہ صلوٰۃ برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فلان۔ نگزاردم پس ہیچ یکی کہ مانندتر باشد نماز وے بنماز آن حضرت از فلان گویند کہ مراد از فلان شخصے بود کہ والی مدینہ بود از جانب مروان ابن عبدالملک وبعض گفتہ اند کہ آن عمر بن عبدالعزیز بودہ واین قول خطاست زیرا کہ ولادت عمر بن عبدالعزیز بعد از فوت ابی ہریرہ است بیک دو سال نعم مثل این قول انس در شان عمر بن عبدالعزیز گفتہ است چنانکہ در باب الرکوع بیاید واین صحیح ست زیرا کہ انس زمان عمر بن عبدالعزیز را دریافتہ است وبعض گویند کہ مراد از فلان علی مرتضیٰ ست رضی اللہ عنہ وکرم اللہ وجہہ وبعض گویند کہ عمرو بن سلمہ بن نفیع ست کہ امام قوم خود بودہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وبالجملہ۔ قال سلیمان صلیت خلفہ۔ گفت سلیمان بن یسار گزاردم من نماز پس آن مرد کہ ابوہریرہ او را اشبہ صلوٰۃ برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ بود۔ فکان یطیل الرکعتین الاولیین من الظہر۔ پس بود آن مرد کہ دراز میکرد دو رکعت نخستین را از ظہر ویخفف الاخریین۔ وسبک میکرد دو رکعت پسین را از ظہر بانکہ نمیخواند در اخیرین از ظہر چیزے جز فاتحہ یا میخواند سورۂ قصیر مقصود تطویل قرأت ظہر ست۔ ویخفف العصر وسبک میکرد قرأت عصر را۔ ویقرأ فی المغرب بقصار المفصل۔ ومیخواند در مغرب سورتہائے کوتاہ از مفصل۔ ویقرأ فی العشاء بوسط المفصل۔ ومیخواند در نماز عشاء سورتہائے میانہ از مفصل در درازی وکوتاہی۔ ویقرأ فی الصبح بطوال المفصل۔ ومیخواند در نماز صبح سورتہائے دراز مفصل در نماز ظہر طوال مفصل نگفتہ بلکہ مجمل گفت کہ تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد از قصار واوساط ہیچ نگفت ومعمول متقرر آلان در ظہر قرأت از طوال مفصل ست چنانکہ در صبح و در عصر از اوساط چنانکہ در عشا بدانکہ مراد بمفصل بر قول مشہور از سورۂ حجرات تا آخر قرآن است ومفصل از ان جہت گویند کہ در وے فصول یعنی فصل بہ بسملہ بسیار ست وبعض گفتہ اند از جہت قلت منسوخ در وے وسور در وے سہ قسم ست طوال اوساط وقصار طوال نزدی تا سورہ بروج واوساط از بروج تا والضحیٰ وباقی قصار اند و در فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتذکر۔ رواہ النسائی ورواہ ابن ماجۃ الی ویخفف العصر وعن عبادۃ بن الصامت قال کنا خلف النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوٰۃ الفجر فقرأ۔ گفت عبادہ بودیم ما پس آن حضرت در نماز بامداد پس قرأت کرد آن حضرت فثقلت علیہ القرأۃ۔ پس گرانی کرد بروی قرأت ودشوار شد۔ فلما فرغ قال لعلکم تقرؤن خلف امامکم پس ہرگاہ کہ فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود کہ شاید شما کہ میخوانید پس امام خود ونفرمود میخوانید پس من اشارت بآنکہ اقتدا مقتدی خاموش بودن وگوش داشتن است بقرأت امام او را ہر کہ باشد من باشم یا غیر من وسبب ثقل وعسر قرأت بظاہر آن می نماید کہ سماع اصوات قارئین باشد کہ موجب

تشویش وقت والتفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم ولیکن قول وے صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن منافی این معنی ست زیراکہ این نزد جهر ست وآن متیقن ست پس لعلکم چرا فرماید وگفته اند که تواند که سبب ثقل تاثر آن حضرت صلی الله علیه وسلم باشد از نقصے که ناشی میباشد مرایشان را از عدم اتصاف واستماع قرأت آن حضرت وکامل گاہے متاثر میشود بنقص ناقص چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزے آن حضرت در نماز صبح افتتاح قرأت کرد وبسته شد وبیان کرد که سبب این بستگی آن ست که قومے پس من می ایستند که وضو را خوب نمی کنند وبآداب نمیا زند چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید - قالوا نعم - گفتند آرے میخوانیم - یا رسول الله قال لا تفعلوا - گفت نکنید این کار ونخوانید خلف امام - الا بفاتحة الکتاب مگر فاتحة الکتاب راکہ آن را خوانده باشید - فانه لا صلوٰة لمن لم یقرأ بها - زیراکہ نیست نماز مر کسے راکہ نخواند فاتحة الکتاب را ظاہر این حدیث در فرضیت قرأت فاتحه است وجوابش سابقاً معلوم شد - رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی معناه - ومر نسائی را معنی این حدیث ست ودر لفظ مخالف است - وفی روایة لابی داؤد - ودر روایتے مرابی داؤد را این عبارت نیز آمده است که - قال - گفت آنحضرت - وانا اقول - ومن میگویم در دل خود وقتے که ثقیل شد قرأت بر من - مالی ینازعنی القرآن چه شد مرا که نزاع وکشاکش میکند مرا قرآن ونمی آید وآسان نمیگردد بر من قرأت پس دانستم که سبب آن خواندن شماست قرآن را پس من - فلا تقرؤا بشیئ من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن - پس نخوانید چیزے را از قرآن وقتے که جهر میکنم من بقرآن مگر فاتحة الکتاب را واز قول وے صلی الله علیه وسلم اذا جهرت مفهوم میگردد که اگر در نماز سری بخوانند رواست وتفصیل این در شرح احادیث آینده بباید وعن ابی هریرة ان رسول الله - روایت ست از ابی هریره که پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم انصرف من صلوٰة جهر فیها بالقرأة - برگشت از نمازے که جهر کرد در وے بقرأت - فقال هل قرأ معی احد منکم آنفا - پس پرسید آیا خواند همراه من یکے از شما اکنون فقال رجل نعم - پس گفت مردے آرے خواندم - یا رسول الله قال انی اقول مالی انازع القرآن فرمود من می گفتم در دل خود که چه شده است مرا که کشاکش کرده میشوم یا کشاکش میکنم قرآن را انازع بفتح زاے وکسر آن هر دو روایت ست وقول وے ینازعنی القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول ست - قال فانتهی الناس عن القرأة مع رسول الله گفت ابوهریره پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه بالقرأة من الصلوات در چیزے که جهر می کرد آن حضرت در ان از نمازها - حین سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم - هنگامے که شنیدند آن سخن را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که دلالت بر نهی از خواندن ایشان می کرد - رواه مالک واحمد وابوداؤد والترمذی والنسائی وروے ابن ماجة نحوه وعن ابن عمر والبیاضی - روایت از ابن عمرو بیاضی بفتح موحده وتخفیف تحتانیه وبضاد معجمه منسوب ببیاضه بن عامر بن زریق نام او عبدالله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته ببیاضی ومذکور میگردد بهمین نسبت بے ذکر نام - قال قال رسول الله - گفت ابن عمرو بیاضی گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ان المصلی یناجی ربه - بدرستی که مصلی راز میگوید با پروردگار خود ومناجات سخن پنهانی گفتن دو کس که دیگرے بران مطلع نگردد فلینظر

ما ینا جیہ بہ۔ پس باید کہ نظر کند و ببیند شید مصلی چیزے را کہ مناجات میکند پروردگار خود را بدان چیز از ذکر و قرآن پس بیارد آن را در غایت حضور قلب و تامل و تدبر دران و خضوع و خشوع۔ ولا یجہر بعضکم علی بعض بالقرآن۔ و آواز بلند نکند بعضے از شما بر بعض بقرآن چہ در نماز و چہ در غیر آن از مصلی و نائم و قاری و ذاکر تا سبب ایذا و تشویش نگردد و اجماع است بر آنکہ مکروہ است ماموم را جہر اگرچہ قرأت امام را نمی شنود۔ رواہ احمد وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ گفت آن حضرت۔ صلی اللہ علیہ وسلم انما جعل الامام لیوتم بہ۔ گردانیدہ نشدہ است امام مگر برائے آنکہ اقتدا کردہ شود بوے و پیش روے کردہ شود مراد را پس باید موافقت کرد باوے و متابعت نمود مر اورا۔ فاذا کبر فکبروا و اذا قرأ فانصتوا۔ پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما و چون قرأت کند امام خاموش شوید شما و گوش نہید قرأت اورا کہ متابعت در قرأت این ست و خواندن باوے مخالفت و نزاع کردن باوے و تشویش دادن است مر اورا۔ رواہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ۔ بدانکہ مذہب شافعی وجوب قرأت فاتحہ است بر ماموم در صلوٰۃ سریہ و جہریہ و جائز است قرأت ما وراے فاتحہ نیز و مذہب امام مالک و احمد و شافعی نیز در قولے وجوب قرأت در سریہ است فقط و در جہریہ استماع قرأت امام کافی ست و نزد بعضے از اصحاب احمد بخواند فاتحہ را در سکتات امام و بیان سکتات در باب مایقرأ بعد التکبیر گذشت و نزد بعضے از اصحاب وے اگر نشنود بجہت کری یا دوری بخواند در جہریہ و اگر نخواند ہم تمام است نماز وے زیراکہ ہر کرا امام است قرأت امام قرأت اوست و واجب نیست بروے قرأت و منصوص و معروف نزد این امام اجل ہمین است و مذہب امام ابوحنیفہ آن ست کہ نخواند نہ در جہریہ و نہ در سریہ لیکن در روایتے از محمد استحباب قرأت آمدہ است و نزد شیخین مکروہ است و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ کراہت تحریمی ست از جہت ورود وعید و حق آن ست کہ قول محمد مثل قول شیخین است و عبارات محمد در کتب او مصرح ست بدان و در آثار گفتہ است و بہ ناخذ و باین آمدہ است عامہ آثار و اخبار و گفتہ است کہ فاسد میگردد نماز در قول جمعے از صحابہ و مخفی نماند کہ احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین انتہی و کلام امام محمد در موطاے او مملو است باخبار و آثار درین باب واللہ اعلم ائمہ می گویند کہ قرأت رکن نماز است پس شریک باشند امام و ماموم دران بلا ضمیمہ فرقے کہ امام مالک و احمد در سریہ و جہریہ اعتبار کردہ اند و مارا دلیل این حدیث است کہ من کان لہ امام فقراءۃ الامام قراءۃ لہ و این حدیث صحیح است و جز بخاری و مسلم ہمہ او را روایت کردہ اند و در ہدایہ گفتہ است کہ و علیہ اجماع الصحابۃ و در شرح زیادہ برین سخن کردہ شدہ است فلیتدبر وعن عبداللہ بن ابی اوفی قال جاء رجل الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال انی لا استطیع ان اخذ من القرآن شیئا۔ آمد مردے بحضرت رسالت پس گفت من نمی توانم کہ بگیرم از قرآن چیزے و یاد آرم آن را فعلمنی ما یجزئنی۔ پس تعلیم کن مرا آن چیزے کہ بسندگی کند مرا یعنی بجاے قرآن نشیند۔ قال قل۔ گفت آن حضرت بگو۔ سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ۔ متبادر بافہام بقرینہ ایراد این حدیث در باب قرأت در نماز آن میگردد کہ مراد عدم استطاعت آن مرد است برائے

اخذ چیزے از قرآن مقدارے کہ صحیح گردد بدان نماز و این بعید است جدا زیراکہ مستبعد است کہ عاجز آید عربی متکلم بلسان
کلام از تعلم مقدار آنچہ صحیح باشد بدان نماز اگر ہمین مقدار کہ ازین کلمات ست آیتے یا زیادہ بر آن از قرآن می آموخت کفایت
میکرد میگویند کہ این مردے ست کہ ہمین ساعت اسلام آوردہ و وقت نماز در رسیدہ و گنجایش حفظ چیزے ندارد از
قرآن پس بیاموخت او را آن حضرت این کلمات و با وجود این استبعاد بر طرف نمیگردد و پس ظاہر آنست کہ مراد بحفظ چیزے
از قرآن ست کہ آن را ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد و لابد چیزے بسیار از قرآن باید کہ در خور آن بود و
بعضی مردم ہستند کہ حفظ آن مقدار بر ایشان آسان نمی گردد پس آموخت او را آن حضرت این کلمات را کہ ہر یک گنجینہ ایست
از گنجہاے الٰہی تا مداومت کند بران و ورد خود سازد آن را شب و روز کذا قالوا واللہ اعلم۔ قال۔ گفت آن مرد۔
یارسول اللہ ہذا للہ۔ مضمون این کلمات ہمہ براے خدا است حمد و ثنا و تکبیر و تمجید اوست۔ فما ذا لی۔ پس چیست براے
من یعنی دعائے و سوالے از حضرت حق کہ بدعا و مراد من بر آید بدان۔ قال قل۔ گفت آن حضرت بگو این دعا را اللہم
ارحمنی وعافنی واہدنی وارزقنی۔ این سوال و جواب نیز نزد انصاف ناظر رہمان است کہ آن مرد طلب ورد و دعائے
نمودہ نہ طلب قرآن براے صحت نماز و ہمچنین قول او۔ فقال۔ پس اشارت کرد آن مرد۔ ہکذا بیدیہ ہمچنین بہر دو دست خود
وقبضہما۔ و در بست ہر دو دست را یعنی اشارت کرد کہ یاد گرفتم و نگاہ داشتم آنچہ فرمودید چنانکہ چیزے نفیس بدست افتد و آن را
نگاہ دارند و باین وجہ اشارت کنند بہر دو دست و قبض کنندہ ہمان مرد باشد و ظاہر سیاق کلام ہمین است و مؤید این ست قول راوی
کہ گفت فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اما ہذا فقد ملأ یدیہ من الخیر۔ اما این مرد پس تحقیق پر کرد ہر دو دست خود را
از نیکی و تواند کہ اشارت کنندہ آن حضرت باشد صلی اللہ علیہ وسلم براے تنبیہ و ترغیب آن مرد بر حفظ آن و امتثال آنچہ امر کردہ شد
بدان و چون آنحضرت فہمید و دانست از آن مرد کہ حفظ میکند و امتثال می آرد فرمود۔ اما ہذا فقد ملأ یدیہ من الخیر رواہ ابوداؤد
روایت کرد این حدیث را تا آخر ابوداؤد۔ وانتہت روایۃ النسائی عند قولہ الا باللہ۔ و منتہی شدہ است روایت نسائی
نزد قول آنحضرت لا حول ولا قوۃ الا باللہ و قال یارسول اللہ الی آخرہ در روایت نسائی نیست وعن ابن عباس
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا قرأ۔ روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت بود چون میخواند این آیت را سبح اسم ربک
الاعلیٰ قال۔ میگفت سبحان ربی الاعلیٰ بقصد امتثال این امر کہ سبح است۔ رواہ احمد و ابوداؤد وعن ابی ہریرۃ رض
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ منکم بالتین والزیتون۔ گفت ابوہریرہ گفت آنحضرت کسے کہ بخواند از شما سورۃ والتین
والزیتون را۔ فانتہی الی۔ پس منتہی گردد و برسد باین قول کہ۔ الیس اللہ باحکم الحاکمین۔ آیا نیست خداے تعالیٰ حاکم ترین حاکمان
فلیقل۔ پس باید کہ بگوید۔ بلیٰ۔ آرے ہست خداے تعالیٰ حاکم ترین حاکمان۔ وانا علی ذلک من الشاہدین۔ و من بر بودن
او احکم الحاکمین از گواہی دہندگان و ایمان آرندگان ام۔ ومن قرأ۔ و کسے کہ بخواند سورۃ۔ لا اقسم بیوم القیمۃ فانتہی الی۔ پس
تا برسد باین آیہ۔ الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی۔ آیا نیست آن خداے کہ پیدا کرد از نطفہ مردہ زان را توانا بر زندہ گردانیدن

مردہ ہا۔ فلیقل بلی۔ پس باید کہ بگوید آرے ہست قادر بر زندہ گردانیدن مردہ ہا۔ ومن قرء۔ وکسیکہ بخواند سورۂ۔ والمرسلات
عرفا فبلغ۔ پس برسد این آیت را۔ فبای حدیث بعدہ یؤمنون۔ پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان می آرند می گروند بہ پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم۔ فلیقل۔ پس باید کہ بگوید۔ آمنا باللہ۔ ایمان آوردیم بخدا۔ رواہ ابوداؤد۔ روایت کرد این حدیث را تا اینجا
ابوداؤد۔ والترمذی الی قولہ۔ وروایت ست مر ترمذی را تا قول او۔ وانا علی ذلک من الشاہدین۔ کہ در جواب الیس اللہ
باحکم الحاکمین است در سورۂ والتین وذکر لا اقسم بیوم القیمۃ والمرسلات عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکہ امثال این
جوابہا نزد قرأت آیات قرآنی بسیار است ونزد شافعیہ در نماز وغیر نماز برابر است ودر نماز نیز جائز میدارند ولہذا در باب القرأۃ
فی الصلوٰۃ آوردہ اند والا حق بالیست در باب تلاوت قرآن وآداب آن می آوردند ونزد ما ونزد مالکیہ محمول بر غیر حالت نماز
است تا توہم نشود کہ از قرآن است توربشتی میگوید اگر کسے گمان برد کہ در نماز بود نظر بظاہر اطلاق حدیث گوییم کہ در نماز
نفل خواہد بود نہ فرض چنانکہ در حدیث حذیفہ آمدہ است کہ چون آنحضرت میگزارد نماز شب را نمیرسید بآیت رحمت مگر آنکہ
می ایستاد وطلب رحمت میکرد ونمیرسید بآیت عذاب مگر آنکہ می ایستاد وپناہ از عذاب می جست وہیچ یکی مثل ابن حجر
جہر میکرد از نماز ہاے فرائض روایت نکردہ انتہی وعن جابر قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی اصحابہ فقرء
علیہم سورۃ الرحمن۔ گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ایشان سورۂ الرحمن علم القرآن را من اولہا
الی آخرہا۔ از اول سورہ تا آخرش۔ فسکتوا۔ پس خاموش ماندند اصحاب۔ فقال لقد قرأتہا علی الجن لیلۃ الجن پس گفت
آنحضرت بتحقیق خواندم این سورہ را بر جنیان در شبے کہ آمدہ بودند وجمع شدہ بودند بر من برای ایمان آوردن وقرآن شنیدن
فکانوا احسن مردودا منکم۔ پس بودند جن نیکوترین در جواب بازدادن واجابت نمودن از شما ورد اینجا بآن معنی ست کہ جواب
سلام را رد سلام میگویند ورد بمعنی بازگردانیدن ومردود نیز بمعنی رد می آید لیقال ردہ ردا ومردودا العبد ازان بیان کرد حسن رد
جنیان را۔ کنت کلما اتیت علی قولہ۔ بودم من ہرگاہ کہ می آمدم بر قول وے تعالے کہ۔ فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام
نعمتے از نعمتہاے پروردگار خود تکذیب وانکار میکنید خطاب بجن وانس است۔ قالوا۔ می گفتند جن در جواب این کلام۔ لا بشیٔ
من نعمک ربنا نکذب۔ نہ بہیچ چیزے از نعمتہاے تو ای پروردگار ما انکار میکنیم۔ فلک الحمد۔ پس مر تراست حمد۔ رواہ الترمذی

وقال ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث

الفصل الثالث۔ عن معاذ بن عبداللہ الجہنی بضم جیم وفتح ہا تابعی مدنی ثقہ است ذکر کردہ است اورا ابن سعد
در طبقۂ ثالثہ از اہل مدینہ مات سنۃ ثمان عشرۃ ومائۃ۔ قال ان رجلا من جہینۃ اخبرہ انہ سمع رسول اللہ۔ گفت بدرستی
مردے از قبیلۂ جہینہ خبر داد اورا کہ وے شنید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم قرأ فی الصبح۔ خواند در نماز صبح۔ اذا زلزلت
فی الرکعتین کلیتہما۔ در ہر دو رکعت۔ فلا ادری انسی ام قرأ ذلک عمدا۔ پس در نمی یابم من کہ آیا فراموش کردہ بفراموشی خواند یا خواند
آن را دیدہ ودانستہ شیخ ابن حجر در شرح خود گفتہ کہ ظاہر آن ست کہ عمدا خواند براے بیان جواز واعلام آنکہ اصل سنت

بتکریر سورۂ واحد در ہر دو رکعت حاصل میگردد انتہی و میتوان گفت کہ شاید مقام اقتضاے تکریر آں کردہ باشد باسماع قول حق سبحانہ فمن یعمل مثقال ذرۃ خیرا یرہ ومن یعمل مثقال ذرۃ شرا یرہ مر حاضران را کہ جامع انواع وعد و وعید است در غایت تاکید و ایجاز چنانکہ فرمودہ آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در شان مردے کہ شنید آں را و گفت بس است مرا ہمیں دو کلمہ۔ فقہ الرجل۔ گویا تمام علم فقہ درین دو کلمہ مندرج است واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد وعن عروۃ مراد عروہ بن الزبیر است بن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہم قرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکی از فقہاے سبعہ مدینہ فقیہ عالم کثیر الحدیث ثبت ثقہ مامون صائم الدہر ولد سنۃ اثنتین وعشرین ومات سنۃ اربع وتسعین۔ قال ان ابابکر الصدیق رضی اللہ عنہ صلی الصبح فقرأ فیہما بسورۃ البقرۃ فی الرکعتین کلیتہما۔ عروہ بن الزبیر گفت کہ ابابکر الصدیق رضی اللہ عنہ گزارد نماز صبح را پس خواند دروی سورۂ بقرہ را در ہر دو رکعت ظاہر در انجا این ست کہ تفریق کرد سورہ را پارۂ در رکعت اولے خواند و پارۂ در رکعت دیگر چنانکہ آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سورۂ اعراف خواند در نماز مغرب بہمین طریق۔ رواہ مالک وعن الفرافصۃ بفتح فاے اولے و کسر فاے ثانیہ و نزد بعض بضم فاے اولے بن عمیر بتصغیر عمر الحنفی منسوب بہ بنی حنیفہ قبیلہ ایست از یمامہ تابعی مشہور است۔ قال ما اخذت سورۃ یوسف الا من قرأۃ عثمان بن عفان ایاہا فی الصبح۔ گفت فرافصہ یاد نگرفتم من سورہ یوسف را مگر از خواندن عثمان رضی اللہ عنہ آں سورہ را در نماز صبح۔ من کثرۃ ما کان یرددہا۔ از بسیاری تکرار کردن عثمان آں سورہ را از ینجا معلوم میشود کہ مواظبت بر تکرار یک سورہ باکے ندارد۔ رواہ مالک وعن عامر بن ربیعۃ صحابی ست حلیف آل خطاب ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدر را و تمامہ مشاہد را مات سنۃ اثنین وثلثین وقیل خمس وثلثین قال صلینا وراء عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ الصبح۔ گفت عامر بن ربیعہ گزاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را۔ فقرأ فیہما پس خواند در وے و در بعض نسخ فیہا یعنی در نماز صبح بسورۃ یوسف وسورۃ الحج۔ سورۂ یوسف و سورۂ حج را قرأۃ بطیئۃ۔ قرأت آہستہ بدرنگ قیل لہ اذن لقد کان یقوم حین یطلع الفجر۔ گفتہ شد مر عامر را آنگاہ ہر آئینہ بتحقیق بود عمر بر منیخاست برای نماز فجر ہنگام آمدن فجر یعنی صبح صادق یعنی لگاہ بر میخاست در اول وقت تا گنجایش این قرأت دراز می بود۔ قال اجل۔ گفت عامر آرے بر میخاست ہنگام طلوع میکرد فجر اجل بفتح ہمزہ و جیم حرف تصدیق است بمعنی آرے ہمچو نعم۔ رواہ مالک وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال ما من المفصل سورۃ صغیرۃ ولا کبیرۃ الا قد سمعت رسول اللہ۔ گفت نیست از مفصل ہیچ سورتے نہ خرد و نہ بزرگ مگر آں کہ شنیدم بتحقیق پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یؤم بہا الناس فی الصلوۃ المکتوبۃ۔ امامت میکرد بدان سورہ مردم را در نماز فرض۔ رواہ مالک وعن عبداللہ بن عتبۃ بن مسعود۔ برادر زادہ عبداللہ بن مسعود است مدنی الاصل ساکن شد کوفہ را دریافت زمان نبوت را ذکر کردہ عقیلی اورا در صحابہ و غلط کردہ وے تابعی است از کبار تابعین۔ قال قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوۃ المغرب بحم الدخان۔ گفت میخواند آں حضرت در نماز مغرب حم الدخان را۔ رواہ النسائی مرسلا۔ روایت کرد این حدیث را نسائی بطریق ارسال زیرا کہ عبداللہ بن عتبہ تابعی است

باب الركوع

ركوع در لغت بمعنی پشت خم دادن ركع الشيخ پشت خم شد بجهت پیری و ركوع نماز هم ازينجا است و ركوع بمعنی صلوة نیز آمده و ركع اى صلى

الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقيموا الركوع والسجود - راست و درست و برابر كنيد ركوع را و سجود را چنانكه در سنت آمده است و در باب صفة الصلوة گذشت - فوالله انى لاراكم من بعدى ليس بخدا سوگند بدرستی كه من هر آئينه مى بينم شما را از پس خود يعنى پوشيده نيست بر من آنچه مى كنيد شما شرح اين در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حديث ابى هريرة گذشت متفق عليه - وعن البراء قال كان ركوع النبى صلى الله عليه وسلم وسجوده وبين السجدتين واذا رفع من الركوع ما خلا القيام والقعود قريبا من السواء روايت است از براء بن عازب كه صحابى است و احوال وے مكرر نوشته شده است بود ركوع آن حضرت و سجود وے و نشستن ميان دو سجده و ايستادن وچون بر میداشت سر از ركوع غير قيام كه براے قراءت ميكرد و غير قعود كه براے تشهد مى نشست نزديك به برابر يعنى قيام كه در وے قراءت ميكرد وے شك دراز مى بود و قعود كه در وے التحيات ميخواند نيز دراز مى شد اما باقى اركان از ركوع و قومه و سجود و جلسه همه برابر و نزديك بيكديگر در مقدار مى بودند متفق عليه و از بعض احاديث مفهوم مى گردد كه قيام و قعود نيز با ركوع و سجود و قومه و جلسه برابر مى بود تا دليلش آن ست كه چون قيام دراز مى كرد آن اركان را نيز دراز ميكرد از آنچه معهود نشست در ان و لائق بحال آن و چون در قيام تخفيف مى نمود در ان اركان نيز تخفيف ميكرد و تا همه اركان نماز نيز متناسب و متشابه واقع ميشد نه آنكه ركوع و سجود با قيام و قعود برابر مى بود نعم در نماز خسوف و كسوف واقع شده است كه ركوع و سجود بر مقدار قيام مى بود و شارحان آن را نيز بهمين نوع تاويل كرده اند تتمه اين كلام در اول فصل ثالث در حديث عوف بن مالك بيايد انشاء الله تعالى - وعن انس قال كان النبى صلى الله عليه وسلم اذا قال بود آنحضرت چون ميگفت سمع الله لمن حمده قام حتى نقول قد اوهم بفتح همزه و ها و سكون واو يعنى مى ايستاد و بسيار مى ايستاد تا آنكه ميگفتيم ما كه بتحقيق ترك كرد آن ركعت را و قيام از سر گرفت و بعض تفسير بنسيان نيز كرده اند و در رو مى ازد حيثيتا نعت سخن آن ست ثم يسجد ويقعد بين السجدتين حتى نقول قد اوهم - پس سجده ميكرد و مى نشست ميان دو سجده تا آنكه ميگفتيم بتحقيق وهم كرد - رواه مسلم وعن عائشة رضى الله عنها قالت كان النبى صلى الله عليه وسلم يكثر ان يقول فى ركوعه وسجوده - بود آن حضرت كه بسيار ميگفت در ركوع خود و سجود خود سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لى يتاول القرآن - يعنى ميكرد آن حضرت باين تسبيح و استغفار بيان مراد قرآن كه فرمود فسبح بحمد ربك واستغفره - امر كرده است كه تسبيح گو بحمد پروردگار خود و آمرزش خواه از وے و در ركوع و سجود ميگفت زيراكه افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احاديث ديگر معلوم مى شود كه در غير ركوع و سجود نيز ميگفت آورده اند كه اغلب ذكر آن حضرت در آخر عمر بعد از نزول سوره اذا جاء نصر الله همين بود متفق عليه - وعنها ان النبى صلى الله عليه وسلم كان يقول فى ركوعه وسجوده - و هم از عائشه روايت است كه بود آن حضرت مى گفت در ركوع خود و سجود خود سبوح قدوس رب الملائكة والروح - سبوح قدوس هر دو صيغه مبالغه اند در تنزيه و طهارت بضم و فتح و ضم اكثر است و مراد بروح جبرئيل است

که اد را روح الامین گویند و بعض گویند نام ملکی موکل ست بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی ست و بعض گویند روح خلقے
دیگر ست جز ملائکه و بشر عظیم تر از ملائکه۔ رواه مسلم۔ وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انی نهیت ان
اقرأ القرآن راکعا او ساجدا۔ گفت ابن عباس که گفت آن حضرت آگاه باشید بدرستی که من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن یعنی در رکوع
و سجود یعنی حق تعالی اسمه تعیین کرده هر هیئتے از هیئات نماز را بنوعے از انواع ذکر و مخصوص گردانید قیام را که اول هیئت و اعظم آن ست
و داخل در خدمت بقرآن که اعلی و اقدم و اعظم و افضل اذکار ست و بعد از تعیین و تخصیص وی تعالے و تقدس گنجائش ندارد که
خلاف آن کنند و اگر کنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبدی ست که عقل ما را بدرک آن راه نیست و بعضے از مردم حکمتے و علتے در آن نیز
برانگیزند و گویند که رکوع و سجود هیئت خضوع و تذلل و خواری ست پس نهی کرده که کتاب کریم که عالی و عظیم الشان ست درین هیئت
خوانده شود و طیبی از خطابی نقل کرده که گفت گویا مکروه داشته که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا در برابری داده شود
میان هر دو و این هر دو نکته خالی از چیزے نیست حقیقت همان است که بندگی در امتثال امر و تعبد بحکم شارع است ؎ زبان
تازه کردن باقرار تو * نه انگیختن علت از کار تو * هر چه نماید که بکن آن بکن * و آنچه بگوید که مگو آن مگو * بدانکه اگر قرآن در رکوع
و سجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آن ست که نگردد و چون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع و سجود تعیین فرمود آنچه وظیفه عبادت ست
در آن و فرمود۔ فاما الرکوع فعظموا فیه الرب۔ اما رکوع پس تعظیم کنید و به بزرگی یاد کنید در وی پروردگار تعالے را و مشاهده کنید
عظمت حق را که مناسب حال قرب و تذلل است و از ینجاست قول سبحان ربی العظیم۔ واما السجود فاجتهدوا فی الدعاء۔
و اما سجده پس کوشش کنید در دعا فقمن ان یستجاب لکم۔ پس سزاوار است دعا در سجده که قبول کرده شود مر شما را از جهت
حصول قرب بموجب قول وے سبحانه (فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان) رواه مسلم۔ بدانکه دعا بر دو نوع است دعای
ثنا و تمجید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالے را و تقدیس و تمجید و ثنا و ستایش کند درگاه عزت و جلال او را و دعای طلب و
سوال که بخواند او را بطلب حوائج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم وهاب در حقیقت طلب
و سوال است و دعا که امر فرمود بتکثیر آن در سجده متناول هر دو نوع است و از ینجا ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند و از تصریح دعا
منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و لیکن میگویند بنده باید که درین حالت مخلص باشد در تعظیم و ذکر حق تا بحکم من شغله ذکری
عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین۔ فرمود کسے که باز دارد او را ذکر من از درخواست نمودن از من میدهم او را زیاده تر
از آنچه بدهم سوال کنندگان را و بافضل و اعظم از آنچه خواهش کند فائز گردد حقیقت و جمع و تطبیق آن ست که در نوافل بصریح
دعا نیز ممتثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کند چنانکه بعضے از محققین حنفیه گفته اند وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قال الامام۔ چون گوید امام۔ سمع الله لمن حمده فقولوا۔ پس بگوئید شما۔ اللهم ربنا لک الحمد
فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه۔ زیرا که هر که موافق افتد قول او بقول ملائکه آمرزیده شود مر او را چیزیکه
پیش رفته است از گناهان وے و قبول کرده شود دعاے او و در فصل اول از باب القرأة فی الصلوة کلام متعلق باین مقام

گذشتہ است۔ متفق علیہ وعن عبد اللہ بن ابی اوفیٰ۔ وے ویدر وے صحابی ست حاضر شد حدیبیہ وخیبر را وھو
آخر من مات من الصحابۃ بکوفۃ سنۃ ست او سبع وثمانین۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع ظھرہ من الرکوع قال
بود آن حضرت چون برمیداشت پشت خود را از رکوع میگفت۔ سمع اللہ لمن حمدہ اللھم ربنا لک الحمد ملأ السمٰوات وملأ الارض۔
پری آسمانہا وپری زمین۔ وملأ ما شئت من شئ۔ بعد پری آنچہ بخواہی وپیدا کنی چیزی را بعد ازین از ممکنات معدومہ این حدیث
دلالت دارد بر جمع امام میان تسمیع وتحمید چنانکہ مذہب شافعی ست وقدم الکلام فیہ۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی سعید الخدری قال کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع رأسہ من الرکوع قال۔ بود آنحضرت چون برمیداشت سر خود را از رکوع می گفت۔ اللھم ربنا لک الحمد ملأ السمٰوات
وملأ الارض وملأ ما شئت من شئ بعد اھل الثناء والمجد۔ ای سزاوار ستایش وبزرگی۔ احق ما قال العبد وکلنا لک عبد۔ سزاوار
ترین وراست ترین چیزے کہ بگوید بندہ وحال آنکہ ہمہ ما مر ترا بندہ ایم این کلام است کہ۔ اللھم لا مانع لما اعطیت۔ خداوندا نیست
ہیچکس بازدارندہ چیزے را کہ تو دہی۔ ولا معطی لما منعت۔ ونیست ہیچکس دہندہ چیزے را کہ تو بازداری ودر بعض روایات
ولا راد لما قضیت نیز آمدہ ونیست بازدارندہ مر چیزے را کہ تو قضا کردہ۔ ولا ینفع ذا الجد منک الجد۔ وسود نمیکند خداوند
بخت ومال ودولت را از قہر وعذاب تو بخت وجد بفتح جیم بہرہ وبخت وتوانگری وبے نیازی وبعض جد بمعنی پدر
پدر نیز مراد دارند یعنی نسب فائدہ ندارد نزد تو عمل می باید وفضل تو ودر روایتے بکسر جیم نیز آمدہ بمعنی کوشش در حرص
دنیا وجمع اموال یا در گریختن از عذاب تو۔ رواہ مسلم۔ وعن رفاعۃ بکسر راء ابن رافع قال گفت رفاعہ صحابی انصاری بدری
است وپدر او از نقبائے انصار است مات سنۃ احدے واربعین۔ کنا نصلی وراء النبی۔ بودیم ما کہ نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم فلما رفع رأسہ من الرکعۃ قال۔ پس ہرگاہ کہ برداشت آن حضرت سر خود را از رکوع گفت سمع اللہ لمن حمدہ فقال رجل وراءہ
پس گفت مردے کہ در پس آن حضرت بود۔ ربنا ولک الحمد حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ۔ اے پروردگار ما مر تراست حمد حمدے بسیار
پاک از شائبہ شرک وریا افزونی کردہ شدہ در آن حمد بکثرت اخلاص وحضور۔ فلما انصرف قال من المتکلم آنفا۔ پس ہرگاہ کہ
برگشت آن حضرت از نماز وفارغ شد گفت کہ بود گویندہ این سخن اکنون۔ قال انا۔ گفت آن مرد من بودم گویندہ این سخن۔
قال رأیت بضعۃ وثلثین ملکا۔ گفت آن حضرت دیدم سی وچند فرشتہ را۔ یبتدرونہا ایھم یکتبھا اول۔ میشتافتند بسوی این کلمہ وشتابی
میکردند کہ کدام یکے بنویسد نخست بجہت فضل وکرامت وقبول این سخن۔ رواہ البخاری

الفصل الثانی عن ابی مسعود الانصاری نام او عقبہ بن عمرو بن ثعلبہ است حاضر شد عقبہ ثانیہ را واو را بدری
گفتہ اند وجمہور برآنند کہ نسبت او بہ بدر بجہت سکونت اوست بہ بدر نہ بسبب حضور وغزوۂ بدر را ساکن شد کوفہ را ووفات
یافت در خلافت علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ وبعض گفتہ اند در سنۃ احدے او اثنتین واربعین۔ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لا تجزئ صلوٰۃ الرجل حتی یقیم ظھرہ فی الرکوع والسجود کفایت نمیکند وقبول نمی افتد نماز مرد تا آنکہ راست
وبرابر گرداند پشت خود را در رکوع وسجود واین حکم محمول است بر ظاہر نزد شافعی کہ قومہ وجلسہ فرض است نزد وے

ونزد ابوحنیفہ کہ نزد وے سنت اند محمول است بر تشدید و مبالغہ۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ والدارمی و
قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح۔ وعن عقبۃ بن عامر قال لما نزلت۔ گفت عقبہ ہرگاہ کہ فرود آمد این آیت فسبح باسم
ربک العظیم قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اجعلوہا فی رکوعکم۔ بگردانید این کلمہ را یا این تسبیح را در رکوع تان فلما نزلت
پس ہرگاہ کہ فرود آمد سبح اسم ربک الاعلی قال اجعلوہا فی سجودکم۔ گفت بگردانید این را در سجود تان و مراد چیزیست کہ مطلوبست
باین امر یعنی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی۔ رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ والدارمی وعن عون بن عبد اللہ
عن ابن مسعود عون بن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود ہذلی زاہد فقیہ ثقہ کوفی پسر برادر زادہ عبد اللہ بن مسعود برادر عبید اللہ بن عبد اللہ بن
عتبہ تابعیست شنید ابوہریرہ را و ابوموسے را و شنید از وے مسعودی و مسعر و قتادہ و ابوحنیفہ و گاہے ہست اورا عون بن
عتبہ نیز میگویند نسبت بجد و غالب روایات وے از صحابہ مرسل است و ترمذی گفتہ کہ روایت از ابن مسعود و ابن عباس مرسل است
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعہ۔ چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم
ثلث مرات۔ سہ بار۔ فقد تم رکوعہ۔ پس بتحقیق تمام شد رکوع وے بروجہ سنت۔ وذلک ادناہ۔ و این سہ بار گفتن فروترین
پایہ تسبیح رکوع است و گفتہ اند مراد ادنائے کمال است والا اصل تمام یکبار گفتن است و سہ بار گفتن ادنی کمال است ولیکن
ادنائے کمال و اعلیٰ پنج بار یا ہفت بار و غایت کمال را حد نیست و بعض تا دہ گفتہ اند و بعض تا آنکہ برسانند بسہو و بعض
تا قریب مقدار قیام چنانکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بعض احیان کردہ و امام را رعایت حال مقتدیان لازم است
وہمچنین است کلام در سجود۔ واذا سجد فقال فی سجودہ۔ و چون سجدہ کند یکی از ایشان پس بگوید در سجود خود سبحان ربی الاعلی ثلث مرات
فقد تم سجودہ وذلک ادناہ رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ وقال الترمذی لیس اسنادہ بمتصل۔ و گفتہ است ترمذی اسناد
این حدیث متصل نیست۔ لان عونا لم یلق ابن مسعود۔ زیرا کہ عون ابن عبد اللہ ملاقات نکردہ است ابن مسعود را پس البتہ راوی
میان ابن مسعود ہست کہ ذکر کردہ نشدہ است پس این حدیث منقطع باشد و معنی حدیث منقطع در مقدمہ معلوم شد وعن حذیفۃ
از کبار صحابہ است صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعندہ علم المنافقین رضی اللہ عنہ انہ صلی مع النبی۔ روایت است
از حذیفہ کہ وے نماز گزارد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وکان یقول فی رکوعہ۔ و بود آن حضرت می گفت در رکوع خود۔
سبحان ربی العظیم وفی سجودہ۔ و می گفت در سجود خود سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیۃ رحمۃ الا وقف وسال نمی آمد آنحضرت
بر ہیچ آیت رحمت مگر آنکہ می ایستاد و سوال میکرد و می طلبید رحمت را۔ وما اتی علی آیۃ عذاب الا وقف وتعوذ۔ و نمیرسید بہیچ آیت عذاب
مگر آنکہ توقف میکرد و پناہ می جست از عذاب۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والدارمی و روی النسائی وابن ماجۃ الی قولہ الاعلیٰ
روایت کرد نسائی و ابن ماجہ تا قول وی سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیۃ رحمۃ تا آخر ذکر نکردہ۔ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن
صحیح و در بعض روایات این حدیث در صلوٰۃ لیل آمدہ است کذا ذکرہ التورپشتی

الفصل الثالث۔ عن عوف بن مالک صحابی اشجعی ست رضی اللہ عنہ منسوب باشجع نام مردی اول مشاہد وی

خیبر ست و بود باوے رایت شجع روز فتح ساکن شد شام را و مرد در وے سنۃ ثلث وسبعین روایت کرد از آنحضرت و از
عبد اللہ بن سلام و روایت کردہ اند از وے از صحابہ جابر و ابو ہریرہ و مقدام بن معدی کرب و بسیارے از تابعین۔ قال
قمت۔ گفت ایستادم و نماز شب کردم۔ مع رسول اللہ۔ با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و بعض گفتہ اند مراد بقمت صلیت است
و آن در نماز کسوف بود۔ فلما رکع مکث قدر سورۃ البقرۃ۔ پس ہر گاہ کہ رکوع کرد آن حضرت درنگ کرد در رکوع مقدار آنچہ سورۂ
بقرہ خواندہ شود از این حدیث ظاہر می گردد کہ رکوع مقدار قیام بود کہ در وے سورۂ بقرہ خواندہ شود چنانکہ در نماز کسوف
آمدہ است برخلاف تا دیلے کہ برائے تسویہ رکوع بقیام کنند چنانکہ در فصل اول در حدیث برا گذشت۔ ویقول
فی رکوعہ سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمۃ رواہ النسائی۔ وعن ابن جبیر بضم جیم و فتح با مراد سعید بن
جبیر است کہ از تابعین است و احوال شریف وے در موضع دیگر نوشتہ شدہ است و قصہ او با حجاج ظالم مشہور است
قال سمعت انس بن مالک یقول۔ گفت شنیدم انس را کہ میگفت۔ ما صلیت وراء احد بعد رسول اللہ۔ نگزاردم نماز
پس ہیچ یکے بعد از پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم اشبہ صلوٰۃ بصلوٰۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ہذا الفتی۔ کہ مشابہ تر بود
نماز وے بنماز آن حضرت از این جوان۔ یعنی عمر بن عبد العزیز قال قال۔ گفت ابن جبیر گفت انس بن مالک۔ فحزرنا رکوعہ
عشر تسبیحات وسجودہ عشر تسبیحات۔ پس اندازہ کردیم رکوع آن جوان را دہ تسبیح وسجود آن دہ تسبیح یعنی دران مقدار از زمان
کہ وے رکوع وسجود میکرد تا دہ تسبیح میگفتیم و وے ہم دہ تسبیح میگفتہ باشد یا کمتر یا زیادہ و ہمچنین بود حال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
رواہ ابوداؤد والنسائی۔ وعن شقیق قال ان حذیفۃ رایٰ رجلا لا یتم رکوعہ ولا سجودہ۔ روایت است از شقیق بن سلمہ
کہ تابعی مشہور است کہ گفت بدرستی کہ حذیفہ از کبار صحابہ است و او را صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند
و علم منافقان نزد وے بود دید مرد ے را کہ تمام نمی کرد رکوع خود را و نہ سجود خود را ظاہر در ترک طمانینت است و اگر شامل
اعتدال و از ہم بہتر باشد۔ فلما قضی صلوٰتہ دعاہ فقال لہ حذیفۃ ما صلیت۔ پس ہر گاہ کہ ادا کرد و فارغ شد آن مرد از نماز
خواند حذیفہ آن مرد را نزد خود پس گفت مر او را حذیفہ نماز نگزاردۂ تو یعنی صحیح نیست این نماز کہ تو کردۂ۔ قال۔ گفت
شقیق۔ واحسبہ قال۔ و گمان میبرم حذیفہ را کہ با آن مرد این کلمہ نیز گفت کہ ولو مت مت علی غیر الفطرۃ التی فطر اللہ محمدا
صلی اللہ علیہ وسلم۔ و اگر می میری تو توبہ ناکردہ از این چنین نماز می میری بر غیر سنت و دین اسلام کہ پیدا کردہ است خدای تعالے
محمد را بر آن دین و در ین کمال مبالغہ و تشدید است بر ترک اتمام رکوع وسجود۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی قتادۃ
قال قال رسول اللہ۔ گفت ابی قتادہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اسوء الناس سرقۃ الذی یسرق من صلوٰتہ
بدترین مردم از روی دزدی کردن کسے ست کہ می دزد داز نماز خود۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ وکیف یسرق من صلوٰتہ
و چگونہ می دزد داز نماز خود و دزدیدن از نماز چہ معنی دارد۔ قال لا یتم رکوعہا ولا سجودہا۔ گفت دزدیدن از نماز این معنی دارد
کہ تمام نکند رکوع نماز را و نہ سجود نماز را چنانکہ شخصے می دزد و مال کسے را۔ رواہ احمد۔ وعن النعمان بضم نون و سکون عین

بن مرۃ بضم میم وتشدید راے مفتوحہ تابعی ثقہ انصاری ست وبعض او را در ذکر صحابہ آوردہ اند آن وہم است وحق آنست

کہ تابعی ست واحادیث او مرسل است - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ماترون فی الشارب والزانی والسارق

گفت آن حضرت و پرسید از صحابہ چہ میگوئید وچہ رائے میزنید در شان خمر نوشندہ وزنا کنندہ ودزدی کنندہ کہ عقوبت معصیت

آن چہ مقدار است ودرچہ مرتبہ است - وذلک قبل ان تنزل فیہم الحدود - وآن پرسیدن آن حضرت حال شارب وزانی وسارق را

پیش ازان بود کہ فرود آید درین کارہا آیات حدود وظاہر افادہ این قول راوی ازبیان وجہ سوال است بقولش ماترون

با آنکہ بعد از نزول حدود شک نیست کہ اقبح واشنع در سوا اند واللہ اعلم - قالوا - گفتند صحابہ - اللہ ورسولہ اعلم - خدا ورسول خدا

دانا تراند بدان - قال - گفت آن حضرت - ہن فواحش - این گناہان کبائر اند فواحش از ذنوب آنچہ سخت باشد قبیح وی واز

حد گذرد بدی او - وفیہن عقوبۃ - ودرین گناہان گرفتنی سخت است - واسوء السرقۃ الذی یسرق من صلوتہ - وبدترین

دزدی دزدی کسے ست کہ می دزدد از نماز خود - قالوا وکیف یسرق من صلوتہ - گفتند چگونہ می دزدد از نماز خود یا

رسول اللہ قال لایتم رکوعہا ولاسجودہا - فرمود آن حضرت تمام نمی کند رکوع آن را ونہ سجود آن را - رواہ مالک وروی الدارمی نحوہ

باب السجود وفضلہ

باب دربیان کیفیت سجدہ کردن وفضیلت آن وسجود در لغت سر برزمین نہادن وفروتنی کردن وسر فرود آوردن

ودر شرع روے برزمین نہادن بروجہ مخصوص

الفصل الاول - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ - روایت است از ابن عباس

کہ گفت گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم امرت ان اسجد علی سبعۃ اعظم - امر کردہ شدہ ام من کہ سجدہ کنم بر ہفت استخوان

علی الجبہۃ والیدین والرکبتین واطراف القدمین - بر پیشانی ودو دست ودو زانو وکرانہاے ہر دو پاے کہ این ہمہ را

در سجدہ برزمین باید نہاد ودر روایتے بجاے جبہہ وجہ واقع شدہ ودر روایت دیگر جبہہ وانف آمدہ وازینجاست کہ اکثر

ائمہ بران رفتہ اند کہ بینی وپیشانی ہر دو باید نہاد وبے آن سجدہ روا نباشد ودر مذہب حنفیہ سجدہ بجبہہ وانف ہر دو افضل است

واگر بیکے ازین دو کنند کفایت است پس اگر بجبہہ تنہا کنند نزد امام ابوحنیفہ وصاحبیہ در روایتے بے کراہت واگر بانف

تنہا کنند نزد صاحبیہ جائز نیست ودر روایتے از امام نیز جائز نبود ودر روایت دیگر جائز باکراہت واما نہادن دستہا وزانوہا سنت است

نزد حنفیہ وشافعیہ ابواللیث گوید اگر زانوہا برزمین ننہد جائز نبود کذا فی شرح ابن الہمام واما وضع قدمین اگر ہر دو پاے بردارد نماز

فاسد است واگر یکپاے بردارد مکروہ است - ولا نکفت الثیاب ولا الشعر - وامر کردہ شدہ ایم ماکہ گرد نیاریم وفراہم نیاریم جامہا را

ونہ مویہا را در نماز اما گرد آوردن جامہ چنانکہ در ہنگام سجود رفتن جامہ ہا را گرد آرند تا خاک آلودہ نشود یا بے این غرض ہمین طور گرد آرند

یا دامن برزنند وبعض کر بستن وعذبہ در دستار خلانیدن داخل آن دارند وکر بستن را در نماز بعض مستحب دارند بعض کردہ وفراہم آوردن

موی جمع کردن آنہاست در زیر دستار وبعض گویند کہ کردہ آن است کہ بیافند یا بچیزے بربندند وگرہ زنند اما اگر بے آن جمع باشند

مکروہ نیست۔ متفق علیہ۔ وعن انس رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتدلوا فی السجود۔ اعتدال کنید در سجدہ کردن ظاہر آن ست کہ مراد باعتدال طمانینت است چنانکہ در رکوع وطیبی گفتہ مراد باعتدال در سجود آن ست کہ ہموار دارد پشت و بر زمین نہد ہر دو دست را و بردارد از زمین ہر دو آرنج را و بردارد شکم را از رانہا۔ ولا یبسط احدکم ذراعیہ انبساط الکلب۔ و باید کہ نگستراند یکے از شما ہر دو دست خود را ہمچو گسترانیدن سگ۔ متفق علیہ۔ وعن البراء بن عازب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجدت فضع کفیک۔ چون سجدہ کنی بنہ ہر دو کف دست خود را یعنی بر زمین۔ وارفع مرفقیک۔ و بردار ہر دو آرنج خود را و این حکم مردان ست اما زنان نہند آرنجہا را بر زمین و بچسپانند پہلوے خود را کہ در ستر ادخل و اقرب ست۔ رواہ مسلم۔ وعن میمونۃ قالت کان النبی۔ میمونہ کہ یکے از امہات المومنین است گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد جافی بین یدیہ۔ چون سجدہ میکرد دور میداشت و یکسو میداشت ہر دو بازوے خود را پہلوہا و شکم را از رانہا حتی لو ان بہمۃ ارادت ان تمر تحت یدیہ مرت این مقدار دور میداشت و فرجہ میگذاشت کہ اگر بزغالہ میخواست در زیر دستہاے مبارک وے بگذرد میگذشت بہمہ بفتح با و سکون ہا بچہ بز یا میش کہ در اول زائیدہ آن را سخلہ گویند بفتح سین مہملہ و سکون خاے معجمہ و چون بقدری کلان تر شود و راہ رود بہمہ خوانند۔ ہذا لفظ ابی داود کما صرح فی شرح السنۃ باسنادہ۔ و این حدیث باین عبارت کہ مذکور شد لفظ ابی داود ست چنانچہ صاحب مصابیح خود تصریح کردہ است باآنکہ این لفظ ابی داود است در شرح سنت باسناد وی ولمسلم بمعناہ۔ و در روایت مر مسلم را بمعنی او ست و لفظ وے دیگر است و آن لفظ این است کہ۔ قالت گفت میمونہ۔ کان النبی بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد لو شاءت بہمۃ ان تمر بین یدیہ لمرت۔ و درین روایت جافی بین یدیہ مذکور نیست و بجاے ارادت شاءت و بجاے مرت لمرت ست۔ مقصود مولف اعتراض است بر صاحب مصابیح کہ لفظ ابی داود را در فصل اول آوردن کہ معقود و موضوع براے حدیث شیخین ست مناسب نیست۔ وعن عبد اللہ بن مالک ابن بحینۃ۔ بضم موحدہ و فتح مہملہ نام مادر عبد اللہ است و مالک نام پدر او ست و لہذا مالک را منون میخوانند و الف را بر سر ابن اثبات میکنند تا نداند کہ مالک ابن بحینہ است بلکہ عبد اللہ را دو صفت است ابن مالک و ابن بحینہ و وے با بن بحینہ مشہور است و مشہور ابن ست و وے صحابی ست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان ست مات فی امارۃ معویۃ ما بین سنۃ اربع و خمسین و ثمان و خمسین قال کان النبی۔ گفت عبد اللہ بن مالک بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد فرج بین یدیہ۔ چون سجدہ می کرد کشادہ میداشت و فرجہ میگذاشت میان دو دست خود۔ حتی یبدو بیاض ابطیہ۔ تا آنکہ ظاہر میشد سفیدی ہر دو بغل آن حضرت ظاہر در ین نماز کہ وے دید جامہ بر بدن مبارک نبود و مراد ظہور موضع او ست و بیاض ابطیہ بجہت آن گفت کہ بغل ہاے آن حضرت سفید بود چنانکہ تمام بدن نہ مکدر و نہ سیاہ چنانچہ در مردم دیگر می باشد۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی سجودہ۔ گفت ابو ہریرہ کہ میخواند آن حضرت در سجدۂ خود این دعا را۔ اللہم اغفرلی ذنبی کلہ۔ خداوندا بیامرز مرا گناہ مرا ہمہ۔ دقہ وجلہ۔ گناہ باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیر و کبیر۔ دق بکسر دال وجل بکسر جیم این ہر دو بمعنی دیگر

مستعمل می شوند و میگویند مالہ دق ولا جل ای دقیق ولا جلیل۔ واولہ وآخرہ وگناہ اول وآخر۔ وعلانیتہ وسرہ۔ وگناہ
آشکارا و نہانی و در بعض نسخ سرہ بر علانیہ مقدم است۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ قالت فقدت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لیلۃ من الفراش۔ گفت عائشہ کہ گم کردم آنحضرت را شبے از جامۂ خواب ونیافتم او را نزد خود۔ فالتمستہ پس جستم
آن حضرت را۔ فوقعت یدی علی بطن قدمیہ۔ پس افتاد دست من بر کف پائے آن حضرت و ازینجا معلوم میشود کہ مس مرأۃ ناقض
وضو نیست چنانکہ مذہب ما ست۔ وہو فی السجدۃ۔ وحال آنکہ وے در سجدہ است و در بعض نسخ فی المسجد بفتح جیم یعنی سجدہ گاہ
وہما منصوبتان۔ وہر دو پائے آن حضرت ایستادہ بود چنانکہ در حالت سجدہ می باشند۔ وہو یقول۔ وآنحضرت میگفت
ومیخواند این دعا را۔ اللہم انی اعوذ برضاک من سخطک۔ خدایا بدرستیکہ من پناہ میجویم بخشنودی تو از خشم تو وسخط بفتح سین
وخا خلاف رضا۔ وبمعافاتک من عقوبتک۔ وبعافیت دادن تو وسلامت داشتن تو از آفات ومکروہات از عذاب تو
وسزا دادن تو بر گناہان۔ واعوذ بک منک۔ وپناہ میجویم بتو از تو یعنی بصفات جمالیۂ لطیفۂ تو از صفات جلالیۂ قہریۂ تو خلاصہ
معنی این وفقرہ اولے ہمین است کہ چون ہیچکس جز تو مالک وقادر نیست پناہ از تو جز بتو صورت ندارد۔ لا احصی ثناء علیک
شمار نمی توانم کرد ہیچ ستایش را بر تو ونمی توانم ثنا گفت ترا۔ انت کما اثنیت علی نفسک۔ چنانکہ ثنا میگوئی تو بر تو ہیچکس
ترا چنانکہ توئی نشناسد وچون نشناسد ثنا چگونہ گوید چہ ثنا بر اندازۂ شناخت است۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یکون العبد من ربہ وہو ساجد۔ نزدیک ترین بودن بندہ از پروردگار خود
حاصل ست در حالے کہ سجدہ کنندہ است۔ فاکثروا الدعاء۔ پس بسیار کنید دعا را در حالت سجدہ۔ رواہ مسلم۔ وعنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قرأ ابن آدم السجدۃ فسجد۔ چون میخواند آدمی آیت سجدہ را پس سجدہ میکند
اعتزل الشیطان یبکی۔ گوشہ می گیرد ودور میرود شیطان در حالے کہ میگرید۔ یقول یا ویلتی امر ابن آدم بالسجود فسجد فلہ
الجنۃ۔ ای ہلاک من واندوہ وفضیحت من امر کردہ شد آدمی زاد بسجدہ پس سجدہ کرد پس مر او را ست بہشت۔ وامرت بالسجود فابیت
فلی النار۔ وامر کردہ شدم من بسجدہ پس سر باز زدم وسجدہ نکردم پس مرا ست آتش۔ رواہ مسلم۔ وعن ربیعۃ۔ بفتح را وکسر با
بن کعب۔ اسلمی ست معدود در اہل مدینہ واز اصحاب صفہ است وبود وے رضی اللہ عنہ خادم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وملازم درگاہ در سفر وحضر و بود از قدمائے صحابہ۔ قال کنت ابیت مع رسول اللہ۔ بودم من کہ شب میکردم با پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم فاتیتہ بوضوئہ۔ پس می آوردم آن حضرت را آب وضوی او را وتیار میداشتم آن را۔ وحاجتہ۔ ومی کردم حاجتہا وخدمتہائے
دیگر آن حضرت را مانند جامہ ومسواک وشانہ وجز آن۔ فقال لی سل۔ پس گفت آن حضرت مرا طلب ہر چہ میخواہی از خیر دنیا
وآخرت۔ فقلت اسالک مرافقتک فی الجنۃ۔ پس گفتم من سوال می کنم ومیخواہم از تو ہمراہی ترا و با تو بودن در بہشت۔ قال
گفت آنحضرت۔ او غیر ذلک۔ این کلمہ بفتح واو وسکون آن در رفع غیر ونصب آن خواندہ اند بقاعدۂ نحو آن را تحقیقے ست
در محلش مذکور وحاصل معنی آنکہ چیزے دیگر خواہ کہ این مرتبہ کہ تو میخواہی بس عظیم است۔ قلت ہو ذاک۔ گفتم مدعا ومقصود من

ہمان ست کہ عرض کردم دیگر نمیشود ۔ بیت من از تو ہیچ مرادے دگر نمیخواہم ✤ ہمین قدر بکنی کز خودم جدا نکنی ✤ قال فاعنی
علی نفسک بکثرۃ السجود ۔ گفت آن حضرت پس چون بجدی تو در حصول این مطلب یاری دہ مرا و مدد کن بر نفس خود در حصول مطلب
خود را بر بسیار کردن سجدہ یعنی بنماز گزاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبہ شدن یعنی من خود سعی می کنم در حصول
مطلب تو اما ترا ہم باید کہ کوششے کنی و کارے کنی و از پا نہ نشینی چنانکہ طبیب بر بیمار گوید کہ من علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم
بشرطیکہ انچہ بفرمایم ترا بدان کار کنی و برفرمودۂ من روی کہ بطریق تحصیل شفا و تدبیر کار این ست ۔ بیت فتح قفل ارچہ از کلید است
ای عزیز ✤ جنبش از دست تو میخواہند نیز ✤ رواہ مسلم ۔ و از فوائد این حدیث آن ست کہ خدمت بزرگان و راضی ساختن
ایشان موجب سعادت و حصول موہبت و کرامت ست و چہ بزرگ و کدام بزرگ کہ سید کائنات و اجود و اکرم اہل عالم و خلاصۂ
موجودات ست صلی اللہ علیہ وسلم و از اطلاق سوال کہ فرمود سل بخواہ و تخصیص نکرد بمطلوبے خاص معلوم می شود کہ کارہا ہمہ بدست ہمت و
کرامت اوست صلی اللہ علیہ وسلم ہرچہ خواہد ہر کرا خواہد باذن پروردگار خود بدہد ۔ بیت فان من جودک الدنیا و ضرتہا ✤ و من علومک علم اللوح
والقلم ✤ بیت اگر خیریت دنیا و عقبےٰ آرزو داری ✤ بدرگاہش بیا و ہرچہ میخواہی تمنا کن ✤ و تنبیہ است بر آنکہ طالب صادق را
باید کہ مطلوب جز نعم آخرت کہ باقی و دائم ست نخواہد و بحظوظ دنیویہ فانیہ التفات نکند لاسیما اتم نعم و افضل کمالات یعنی مرافقت
و معیت حضرت سید کائنات علیہ افضل الصلوات و التحیات ست و لیکن باید کہ در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیر از خود راضی نباشد
و بمجرد ہوس و آرزو اکتفا نکند کہ بیکار نشستن و آرزو داشتن آہن سرد کوفتن ست ۔ بیت کار کن کار بگذر از گفتار ✤ کاندرین راہ
کار دارد کار ع فرد آن گرفت جان برادر کہ کار کرد ✤ خصوصاً نماز کہ بہترین کارہا و جامع تر و تمام ترین عبادتہاست چنانکہ
حقیقت جامعیہ محمدیہ است و باللہ التوفیق و عن معدان بفتح میم و سکون عین ۔ بن ابی طلحۃ ۔ تابعی ست شنید عمر بن الخطاب
و ابا الدرداء و ثوبان را و بعض ابن ابی طلحہ را گفتہ اند شامی ست رضی اللہ عنہ ۔ قال لقیت ثوبان مولی رسول اللہ ۔ گفت
معدان پیش آمدم ثوبان را کہ آزاد کردہ پیغمبر خدا بود ۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت ۔ پس گفتم ثوبان را ۔ اخبرنی بعمل اعملہ یدخلنی اللہ
الجنۃ ۔ خبر دہ و بیاموز مرا کارے کہ بکنم آن کار را تا در آرد مرا خدائے تعالےٰ بسبب آن کار بہشت را فسکت ۔ پس خاموش
ماند ثوبان و ہیچ جواب نگفت ۔ ثم سألتہ فسکت ۔ باز پرسیدم باز خاموش ماند و جواب نگفت گویا کہ سکوت ثوبان بجہت
تحیر و تفکر بود در آنکہ چہ گوید یا برائے طلب مزید شوق و رغبت سائل تا قدر آن را بشناسد ۔ ثم سألتہ الثالثۃ ۔ پس تر پرسیدم
او را بار سوم ۔ فقال سألت عن ذلک رسول اللہ ۔ درین مرتبہ جواب داد و گفت پرسیدم من ازین عمل کہ تو می پرسی پیغمبر خدا را ۔
صلی اللہ علیہ وسلم فقال علیک بکثرۃ السجود للہ ۔ پس گفت آن حضرت در جواب بر تو باد کہ سجدہ بسیار کنی و نماز بسیار گزاری برای خدا
فانک لا تسجد للہ سجدۃ الا رفعک اللہ بہا درجۃ ۔ زیرا کہ بدرستی تو نمی کنی مر خدا را سجدہ مگر آنکہ بر میدارد و بلند میگرداند ترا اللہ
تعالےٰ بسبب آن سجدہ درجۂ عظیم و پایۂ بزرگ در درگاہ عزت و قرب ۔ و حط عنک بہا خطیئۃ ۔ و فرو می آرد و کم میکند
وے تعالےٰ از تو بآن سجدہ گناہے را یعنی سجدہ ہم سبب کفارت سیئات میگردد و ہم موجب رفع درجات و زیادت

حسنات و بہترین طریق دفع ضرر و جلب نفع موجب نجاح و فلاح ست۔ قال معدان ثم لقیت ابا الدرداء فسألته فقال لی مثل ما قال لی ثوبان۔ گفت معدان بعد از ان ملاقات کردم ابو الدرداء را کہ از کبار صحابہ است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدرداء مرا مانند آنچہ گفتہ بود مرا ثوبان از سوال کردن از ان حضرت از عملے کہ در بہشت درآرد و جواب دادن آنحضرت کہ آن عمل کثرت سجود ست۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی عن وائل بن حجر۔ بضم حاء و سکون جیم۔ قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد وضع رکبتیہ قبل یدیہ۔ گفت دیدم آن حضرت را کہ چون بسجدہ میرفت می نہاد بر زمین ہر دو زانوے خود را پیش از نہادن ہر دو دست خود۔ و اذا نہض رفع یدیہ قبل رکبتیہ۔ و چون بر میخاست از سجدہ بر میداشت ہر دو دست خود را پیش از برداشتن ہر دو زانو گفتہ اند نہادن اعضاے سجدہ بر نسبت قرب ست بزمین ہر چہ بزمین نزدیک تر نہادن او پیشتر و برداشتن بر عکس آن و در نہادن پیشانی و بینی ترتیبے نیست کہ ہر دو در حکم یک عضو اند و نزد بعض بینی پیشتر نہد کہ نزدیک ترست بزمین و شمنی گفت اگر دشوار افتد نہادن زانوہا پیش از دست بجہت عذرے مانند موزہ و جز آن نہد دستہا را پیشتر۔ رواہ ابو داؤد والترمذی والنسائی و ابن ماجۃ والدارمی وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعیر۔ گفت ابو ہریرہ کہ گفت آنحضرت چون بسجدہ رود یکے از شما پس باید کہ ننشیند چنانکہ می نشیند شتر و می نہد زانوہا را پیشتر۔ ولیضع یدیہ قبل رکبتیہ۔ و باید کہ نہد ہر دو دست را پیشتر از دو زانوے خود۔ رواہ ابو داؤد والنسائی والدارمی۔ این حدیث بظاہر مخالف حدیث اول ست کہ دلالت دارد بر نہادن دستہا پیش از زانوہا و حدیث اول دلالت دارد بر نہادن زانوہا پیش از دستہا و در میان ائمہ نیز اختلاف است جمہور ائمہ و ابو حنیفہ و شافعی و احمد بن حنبل در آنچہ مشہور ست از مذہب وے عمل بحدیث وائل بن حجر کردہ اند و زانوہا را پیش از دستہا می نہند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتے از وے و طائفہ از ائمہ حدیث عمل بحدیث ابی ہریرہ میکنند و دستہا را پیش از زانوہا می نہند و گفتہ اند کہ حدیث وائل بن حجر اصح و اثبت ست از حدیث ابی ہریرہ و جماعۃ از حفاظ آن را تصحیح نمودہ و ترجیح کردہ اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آن ست کہ عمل باقوی و اصح کنند و بعض گفتہ اند کہ حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی ہریرہ است و در صحیح ابن خزیمہ آمدہ است کہ چون آنحضرت بسجدہ میرفت ابتدا میکرد برکبتین و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری آمدہ کہ ما می نہادیم دستہا را پیش از زانوہا پس امر کردہ شدیم بنہادن زانوہا پیش از دستہا و باین ہر دو وجہ اشارت کرد مؤلف بقول خود۔ وقال ابو سلیمان الخطابی حدیث وائل بن حجر اثبت من ہذا۔ گفت خطابی کہ از علماے حدیث و شراح آن ست کہ حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قوی ترست از این یعنی از حدیث ابی ہریرہ۔ وقیل ہذا منسوخ۔ و بعض گفتہ اند کہ این یعنی حدیث ابی ہریرہ منسوخ ست بحدیث وائل بن حجر چنانکہ بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کردہ کہ گفت ظاہر نشدہ است بر من ترجیح یکی ازین دو مذہب بر دیگری از روے سنت انتہی

وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول بین السجدتین۔ بود آنحضرت کہ می گفت در میان دو سجدہ در وقتے کہ سر از سجدہ نخستین برداشتہ می نشست این دعا را۔ اللہم اغفرلی وارحمنی واہدنی وعافنی وارزقنی۔ رواہ ابو داؤد والترمذی

وعن حذیفۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول بین السجدتین۔ در روایت ست از حذیفہ کہ آں حضرت میگفت میان دو سجدہ این کلمہ را۔ رب اغفرلی رواہ النسائی والدارمی۔ درین حدیث زیادہ برین کلمہ نیامدہ است شاید کہ گاہے اقتصار می نمود بر طلب مغفرت کہ اصل وعمدہ مطالب ست حذیفہ ہمین را شنید و روایت کرد و در اوقات دیگر زیادہ نیز برین می گفتند ابن عباس آن را روایت کرد

الفصل الثالث۔ عن عبدالرحمن بن شبل۔ بکسر شین معجمہ وسکون بائے موحدہ صحابی انصاری ست معدود در اہل مدینہ نزول کرد حمص را مات فی امارۃ معویۃ بن ابی سفیان۔ قال نہی رسول اللہ گفت نہی کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن نقرۃ الغراب۔ از دانہ چیدن زاغ کنایت ست از مبالغہ کردن در تخفیف سجود وعدم رعایت اعتدال و در بعض احادیث نقر دیک واقع شدہ یعنی دانہ چیدن خروس ومبالغہ درین بیشتر ست۔ وافتراش السبع۔ ونہی کردہ از گسترانیدن درندہ مانند سگ وشیر دخبر آن دستہا را چنانکہ در فصل اول از حدیث انس گذشت و در بعض روایات افتراس بسین مہملہ نیز آمدہ بمعنی شکار کردن و دریدن واین افتراش بشین معجمہ مقدمۂ افتراس بسین مہملہ است کہ چون درندہ خواہد بر شکار حملہ کند پایہا را بگسترانند و نہد و۔ وان یوطن الرجل المکان فی المسجد کما یوطن البعیر۔ ونہی کرد از وطن گرفتن مرد مکانے مخصوص را از مسجد وقرار گرفتن دران و باز داشتن دیگران را ازان مکان چنانچہ شتر را می باشد کہ جاے مخصوص برائے خود میگیرد و جز وے در انجا نمی نشیند وچون مسجد جاے عامہ وحق تمامہ مسلمانان ست تخصیص مکان بخود و حجر مردم ازان مکروہ وممنوع باشد واثر این نہی در مسجد شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر میگردد کہ بعض مردم امکنہ معہودہ مشہرکہ را چنانچہ قرب منبر شریف وبعض اسطوانات منیف بنفس خود مخصوص میگردانند و مردم را ازان نعمت محروم میدارند۔ رواہ ابوداؤد والنسائی والدارمی۔ وعن علیؓ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا علی انی احب لک ما احب لنفسی۔ اے علی من دوست میدارم مر ترا آنچہ دوست میدارم ذات خود را۔ واکرہ لک ما اکرہ لنفسی۔ وناپسند میدارم مر ترا آنچہ ناپسند میدارم مر خود را۔ لاتقع بین السجدتین۔ اقعامکن میان دو سجدہ واقعا نہادن سرین ہا بر زمین وایستادہ داشتن زانوہا این چنین تفسیر کردہ در ہدایہ وگفتہ وہو الصحیح و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ این احتراز ست از قول کرخی کہ گفت اقعا ایستادہ داشتن پایہا چنانکہ در حالت سجدہ می باشد ونہادن سرین ہا بر پاشنہا وصحیح قول اول ست زیرا کہ اقعا را صفت کلب داشتہ اند واین مناسب معنی اول ست وثانی نیز مکروہ است ولیکن بمعنی اقعا نیست وبعض علما را در کراہت این معنی خلاف ست واز ابن عباس آمدہ است کہ گفت اقعا سنت پیغمبر ماست صلی اللہ علیہ وسلم وآنرا برین معنی اخیر حمل کردہ اند کذا فی شرح ابن الہمام۔ رواہ الترمذی۔ وعن طلق بن علی الحنفی۔ منسوب ست بہ بنی حنیفہ کہ قبیلہ ایست از یمامہ صحابی ست والد قیس راوی حدیث عدم انتقاض وضو بمس ذکر چنانکہ در کتاب الوضو گذشت قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاینظر اللہ عزوجل الی صلوۃ عبد لایقیم فیہا صلبہ بین خشوعہا وسجودہا۔ قبول نمیکند خدای تعالے

نماز بندہ را کہ ایستادہ نمیکند راست نمیدارد استخوان پشت خود را در رکوع نماز و سجود آن ۔ رواہ احمد ۔ **وعن نافع ان ابن عمر کان یقول** ۔ روایت ست از نافع کہ مولائے ابن عمر ست کہ عبد اللہ بن عمر می گفت ۔ من وضع جبہتہ بالارض کسے کہ نہد پیشانی خود را بر زمین یعنی سجدہ کند ۔ فلیضع کفیہ علی الذی وضع علیہ جبہتہ ۔ پس باید کہ نہد ہر دو کف دست خود را بران مکانے کہ نہادہ است بران مکان پیشانی خود را یعنی باید کہ در سجدہ دستہا نیز بر زمین نہد یا مراد آن ست کہ دستہا قریب بجاے نہد کہ جبہہ می نہد و دور تر و پست تر و پیشتر نہ نہد و گفتہ اند کہ اگر در جاے بلند سجدہ میکند دستہا را نیز بران جا نہد و پایان تر ازان نہد یا معنی عبارت آن ست کہ دستہا را نیز بر وجہے بر زمین نہد کہ جبہہ را نہادہ است یعنی مستقبل قبلہ نہد ۔ ثم اذا رفع فلیرفعہما ۔ پستر چون بردارد وجہ را باید کہ بردارد ہر دو دست خود را ۔ فان الیدین تسجدان کما یسجد الوجہ ۔ زیرا کہ بدرستی ہر دو دست سجدہ میکنند چنانکہ سجدہ میکند روے پس باید کہ دستہا را بر زمین نہد و بردارد چنانکہ روی را می نہد و برمیدارد و این قول مرجح معنی اخیر ست کہ عبارت سابق را بران حمل کردہ شد ۔ رواہ مالک

باب التشہد

شہادت خبر راست دادن کہ از روے دل یا زبان یکی باشد و گواہی دادن و بمعنی علم یقینی نیز آید و تشہد گواہ گشتن و اظہار علمے کہ در دل ست و در شرع اشہد ان لا الہ الا اللہ و ان محمدا رسول اللہ و ذکری کہ در قعدۂ صلوۃ خوانند بجہت اشتمال او بر شہادتین

الفصل الاول ۔ عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد فی التشہد ۔ بود آن حضرت کہ چون می نشست در تشہد اول یا ثانی ۔ وضع یدہ الیسرے علی رکبتیہ الیسرے ۔ می نہاد دست چپ خود را بر زانوے چپ ووضع یدہ الیمنی علے رکبتیہ الیمنی ۔ و می نہاد دست راست خود را بر زانوے راست خود ۔ وعقد ثلثہ و خمسین ۔ و عقد می کرد پنجاہ و سہ را ۔ واشار بالسبابۃ ۔ و اشارت می کرد آن حضرت بانگشت سبابہ کہ نام انگشتے ست کہ ہمسایۂ انگشت نر ست و سبابہ از سب است بمعنی دشنام کردن و عادت عرب آنست کہ بآن در مقام دشنام اشارت کنند و در زبان شرع نام وے مسبحہ است و انگشت شہادت نیز گویند پس آن حضرت اشارت می کرد باین انگشت بوحدانیت حق تعالے و صورت اشارت آن ست کہ بردارد آن را نزد تلفظ بکلمۂ الا اللہ یا نزد تکلم اللہ و مشہور آن ست کہ بردارد این انگشت را نزد نفی و بنہد نزد اثبات و از بعض ائمہ شافعیہ منقول ست کہ برداشتہ دارد آن را تا آخر شہادت و باید کہ بجانب فوق اشارت نکند تا موہم جہت نگردد ۔ وفی روایۃ ۔ و در روایتے این چنین آمدہ است کہ ۔ کان اذا جلس فی الصلوۃ وضع یدیہ علی رکبتیہ بود آن حضرت کہ چون می نشست در نماز براے تشہد می نہاد ہر دو دست خود را بر ہر دو زانوے خود ۔ و رفع اصبعہ الیمنی التی تلی الابہام یدعو بہا ۔ و برمیداشت انگشت دست خود را کہ نزدیک ست بانگشت نر در حالتی کہ دعا می کرد بآن انگشت و مراد بدعا ہمان اشارت ست بوحدانیت حق نزد تہلیل چنانکہ مذکور شد و ذکر را دعا نیز گویند زیرا کہ مستجلب انعام و اکرام ست ویدہ الیسری علی رکبتہ ۔ و دست چپ آن حضرت بر زانوے وے بود ۔ باسطہا علیہا ۔ در حالتے کہ گسترانندہ

آن بود بر زانو یعنی عقدے و اشارتے کہ میکرد بانگشت دست راست میبود و دست چپ ہمچنان بر زانوے چپ بر حال خود میداشت۔ رواہ مسلم۔ اگر گوئی کہ شرح حدیث کردی و مضمون آن معلوم گشت ولیکن معنی عقد ثلث و خمسین معلوم نشد کہ چیست بدانکہ اہل حساب عقد ہا دارند کہ در انگشتان می بندند و ہر یکے را از انہا برائے عددے معین وضع کردہ انداز احاد و عشرات و مآت و الوف چنانچہ ارقام مثلاً ہمین عقد پنجاہ و سہ کہ درین حدیث مذکور ست صورتش آن ست کہ قبض کند خنصر و بنصر و وسطے را و بسط کند مسبحہ را کہ آن را سبابہ نیز می گویند و بنہد طرف انگشت نر را کہ آنرا ابہام خوانند در بیخ مسبحہ و شافعی و احمد بروایتے باین اخذ کردہ اند عملا بہذا الحدیث دیگر عقد تسعین و صورت او آن ست کہ قبض کند خنصر و بنصر را و بسط کند مسبحہ را و بنہد سر ابہام را بر سر وسطے و حلقہ بندد و نزد حنفیہ و مختار در مذہب احمد ہم این است و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است و این در حدیث مسلم از عبداللہ بن الزبیر در حدیث آیندہ بیاید و در حدیث احمد و ابی داؤد از وائل بن حجر آمدہ است و نزد مالک قبض کند ہمہ انگشتان دست راست را و بسط کند سبابہ را و شافعیہ را در کیفیت این تحلیق وجہے دیگر نیز آمدہ است و آن نہادن سر انگشت وسطے است میان دو عقدۂ ابہام و در روایت ثالث آن ست کہ بسط کند ہمہ انگشتان را تا مستقبل قبلہ شوند چنانکہ در حالت سجود و در بعض احادیث اشارت بے عقد نیز آمدہ و مختار بعض حنفیہ این ست غالباً عمل آن حضرت نیز مختلف بود گاہے چنین و گاہے چنان و وجہ تطبیق در اکثر مواضع کہ روایات مختلف آمدہ ہمین است مانند آنکہ از حنفیہ ما وراء النہر و ہندوستان این عمل عقد و اشارت ترک یافتہ و مختار نزد متقدمین ہمان اول بود و در متاخرین ایشان خلافے ظاہر شدہ و مختار نزد علماے حرمین و غیر آن از بلاد عرب عمل بدان ست و محقق حنفیہ شیخ ابن الہمام گفتہ کہ در اول تشہد تا شہادتین بسط کند و در وقت تہلیل عقد و اشارت کند تا عمل بہر دو طریق جمع گردد و گفتہ است قول بمنع اشارت خلاف روایت و درایت ست و حضرت شیخ علی متقی رحمہ اللہ رسالہ درین باب نوشتہ جانب عمل را راجح ساختہ اند و در شرح سفر السعادۃ از ان نقل کردہ ایم و در محیط گفتہ است رفع سبابہ یمنی نزد ابی حنیفہ و محمد از سنن ست و ہمچنین مروی ست از ابو یوسف و علامہ نجم الدین زاہدی گفتہ کہ متفق اند روایات از اصحاب ما ہمہ در بودن وے سنت و چون مذہب ائمہ از محدثین و فقہا و بسیارے از صحابہ و تابعین و علماے کوفہ و مدینہ برین است و بسیار است اخبار و آثار در ان عمل بدان اولے و ارجح باشد۔ وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد یدعو۔ بود آن حضرت کہ چون می نشست در نماز کہ دعا کند مراد بدعا تشہد ست۔ وضع یدہ الیمنی علی فخذہ الیمنی ویدہ الیسرے علی فخذہ الیسرے می نہاد دست راست خود را بر ران راست خود و دست چپ خود را بر ران چپ خود۔ واشار باصبعہ السبابۃ۔ و اشارت می کرد بانگشت سبابہ چنانکہ معلوم شد۔ ووضع ابہامہ علی اصبعہ الوسطے۔ و می نہاد انگشت نر خود را بر سر انگشت میانہ خود چنانکہ مذہب ما ست از عقد تسعین۔ ویلقم کفہ الیسرے رکبتہ۔ و می گردانید زانوے خود را در دست چپ

مانند لقمہ در دہن۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی۔ عبد اللہ بن مسعود گفت بودیم ما
چون نماز می کردیم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قلنا السلام علی اللہ قبل عبادہ گفتیم با لفظ السلام علی اللہ پیش از سلام فرستادن
بر بندگان وے سبحانہ۔ السلام علی جبریل السلام علی میکائیل السلام علی فلان۔ و نیز میگفتیم سلام بر جبریل سلام بر میکائیل سلام
بر فلان و مراد بفلان ملائکہ دیگر باشند غیر جبریل و میکائیل کہ سلام بر ایشان میفرستادند و تواند کہ بعض انبیاء و مرسلین را
ذکر میکردہ باشند مثل آدم و ابراہیم و نوح و غیر ایشان علیہم السلام واللہ اعلم۔ فلما انصرف النبی صلی اللہ علیہ وسلم اقبل علینا
بوجہہ پس ہرگاہ کہ برگشت آن حضرت از نماز پیش آمد بر ما و روے آورد بما۔ قال لا تقولوا۔ گفت مگوئید۔ السلام علی اللہ
فان اللہ ہو السلام۔ زیرا کہ خداے تعالے خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقائص و آفات و سلامت بخش ست
ہر کرا خواہد از بندگان از آفات ظاہر و باطن پس سلامت او راست و از وست دعا کردن بسلامت کسے را سزد کہ او را
احتیاجے باشد و خوفے و سلام اسم باری تعالے ست بمعنی سالم یا مسلم۔ فاذا جلس احدکم فی الصلوۃ فلیقل۔ پس چون
بنشیند یکے از شما در نماز پس باید کہ بگوید۔ التحیات للہ والصلوات والطیبات۔ مراد بتحیات عبادات قولیہ میدارند و بصلوات
عبادات بدنیہ و بطیبات عبادات مالیہ قاعدہ است کہ چون کسے در حضرت ملوک در آید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس
از ان خدمت کند و تذلل نماید بعد از ان تحفہ لائق درگاہ بگذراند تا لائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد شیخ محی الدین
نووی گفت تحیت بمعنی سلام و ملک و بقا و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورد زیرا کہ ہر ملوک را از عرب و عجم تحیات بود مخصوص
کہ تعظیم و تکریم می کردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات ہمہ مر خدای راست و بر دیگران عاریتے بیش نیست
بیت خداے راست بزرگی و ملک بے انباز ٭ دگر بہر کہ بر بینی بعاریت وادست ٭ و نیز مراد بتحیات اقسام تعظیم دارند
و بصلوات نمازہاے فرض و نفل و بطیبات کلمات طیبہ و تمامۂ اعمال طیبہ۔ السلام علیک ایہا النبی و رحمۃ اللہ و برکاتہ۔
دعا بخیر و سلامت است بر تو ای پیغمبر و مہربانی خدا و افزونی ہاے خیر و کرم وے و وجہ خطاب بآن حضرت بجہت ابقای
این کلام ست بر آنچہ در اصل بود کہ در شب معراج از جانب پروردگار تعالے و تقدس بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطاب
بسلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم امت نیز ہمان لفظ اصل گذاشت تا ایشان راند کر آن حال کرد و نیز آن ہمیشہ نصب العین
مومنان و قرۃ العین عابدان است در جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادت و آخر آن کہ وجود نورانیت و انکشاف
درین محل بیشتر و قوی تر ست و بعضے از عرفا گفتہ اند کہ این خطاب بجہت سریان حقیقت محمدیہ است در ذرائر موجودات و افراد
ممکنات پس آن حضرت در ذات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید کہ ازین معنی آگاہ باشد و ازین شہود غافل
نبود تا بانوار قرب و اسرار معرفت متنور و فائض گردد۔ السلام علینا۔ سلام بر ما کہ حاضر اند از گروہ مصلی و ہر کہ با دست
از ملائکہ و مومنان انس و جن ہمہ درین جا داخل اند۔ وعلے عباد اللہ الصالحین۔ و بر تمامۂ بندگان خدا کہ نیکو کار اند
حاضر و غائب و دور و نزدیک و بر زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد است بندۂ صالح آن بود کہ ادا سے حق عبودیت

بر وجہے کہ فرمودہ اند چنانکہ باید بجائے آرد و استقامت بران ورزد و بہیچ وجہ خللے و فسادے در کارخانہ حال ظاہر و باطن وے راہ نیابد و صلاح اعلاے مناصب وارفع مقامات است و لہذا وصف کردہ است بدان حق جل وعلا انبیاء و رسل را و صواب آن ست کہ صلاح را مراتب بسیار ست بعضها فوق بعض و ہمہ را بر قدر صلاح نصیبے از سلامت حاصل ست و اقصے درجات و اعلا مراتب صلاح آن ست کہ شیخ ما و شیخ انس و جان غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز در کتاب خود مسمے بفتوح الغیب ذکر کردہ است کہ صلاح حالت زوال ارادت و فنائے مطلق است و بودن بندہ قائم بر مراد حق و فعل او صالح بحقیقت کسے ست کہ باین مقام رسیدہ باشد و لطف حق متولی امور وے شدہ قولہ تعالے ان ولیی اللہ الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین و این بندہ ایست کہ دست تدبیر از جلب منافع و مصالح و دفع مضار و مفاسد خود باز داشتہ و ید تقدیر متولے تربیت وے گشتہ بے آنکہ او را اختیارے و تدبیرے از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایہ و میت با غاسل و گوے پیش چوگان انتہی و چون بندہ باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات نفسی و آفاقی سلامت خواہد بود و چون خود را تسلیم کرد سلامت ماند یعنی اسلم تسلم این خواہد بود اللہم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ذکر بعض عباد و اشخاص علے التعیین بر ذات کریم خود کہ منبع تمامہ برکات و خیرات ست منع کرد اشارت کرد بوجہ آن و فرمود۔ فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض ۔ پس بدرستی کہ وقتے کہ بگوید بندہ این عبارت بدلیل عموم میرسد اثر آن ہر بندہ صالح را کہ در زمین و آسمان است حاجت تخصیص چیست بعد ازان ختم بر شہادتین کرد کہ خلاصہ کار و اصل تمامہ اعمال است و فرمود۔ اشہد ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ و بعد ازان کہ بحقیقت اسلام متصف شد و در مقام قرب و قبول متمکن گشت اشارت کرد بدعا و سوال ہر چہ خواہد و فرمود۔ ثم لیتخیر من الدعاء اعجبہ الیہ فیدعوہ پس تر باید کہ اختیار کند و برگزیند از دعا ہر چہ خوش آیندہ تر ست بسوے وے پس دعا کند و بخواہد از خدا متفق علیہ وعن عبد اللہ بن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا التشہد کما یعلمنا السورة من القرآن گفت ابن عباس بود آنحضرت می آموخت ما را تشہد را چنانکہ می آموخت ما را سورہ از قرآن را تاکید و مبالغہ در ضبط و حفظ آن فکان یقول التحیات المبارکات الصلوات الطیبات للہ السلام علیک ایہا النبی ورحمة اللہ وبرکاتہ السلام علینا وعلے عباد اللہ الصالحین اشہد ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمدا رسول اللہ رواہ مسلم۔ این تشہد ابن عباس است و عمل اکثر شافعیہ باین است و مذہب ما بہ تشہد ابن مسعود است و آنچہ در حدیث سابق گذشت تشہد ابن مسعود بود و میان این دو تشہد تفاوتے در لفظ و معنی موجود است و گفتہ اند کہ تشہد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفتہ است کہ صحیح ترین حدیثے کہ روایت کردہ شدہ است در تشہد حدیث ابن مسعود ست و در مذہب امام احمد نیز ہمین است و اکثر اہل علم از صحابہ و تابعین برآنند و بتحقیق وارد شدہ است امر بدان و بتعلیم آن در مسند امام احمد گفتہ کہ امر کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابن مسعود را کہ تعلیم کند آن را بہ مردم و در روایتے آمدہ کہ گفت ابن مسعود کہ گرفت آن حضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشہد چنانکہ

تعلیم میکرد مرا قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیه است و حدیث ابن عباس که گفت از افراد مسلم روایت کرده است آن را اصحاب کتب ستة الا البخاری و تشهد امام مالک تشهد عمرست التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبی الخ این چنین است و در رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب مالک ست و گفته اند که نماز جائز ست بهر وجه که خواند سخن در اولی و افضل ست و بدان که در تشهد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بے الف و لام ذکر کرده است و مؤلف گفت ولم اجد فی الصحیحین ولا فی الجمع بین الصحیحین - و نیافتم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نه در جمع بین الصحیحین که کتاب حمیدی ست سلام علیک و سلام علینا بغیر الف و لام ولکن رواه صاحب الجامع عن الترمذی - و لیکن روایت کرده است آن را صاحب جامع الاصول که کتب ستة را جمع کرده است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آن را در فصل اول درست نباشد والله اعلم بالصواب

الفصل الثانی - عن وائل بن حجر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسهٔ تشهد - قال - گفت - ثم جلس - پس نشست آن حضرت یعنی بعد از برداشتن سر از سجدهٔ دوم رکعت دوم نشست آن حضرت - فافترش رجله الیسرى - پس بگسترانید پای چپ خود را - و وضع یده الیسرى علی فخذه الیسرى و نهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود - و حد مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی - و گردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود و این موافق است بحدیثے که تصحیح کرده است آن را بیهقی جعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و این لفظ را بوجوه دیگر نیز خوانده اند و در شرح آن را ذکر کرده ایم - و قبض ثنتین - و قبض کرد دو انگشت را از انگشتان دست راست که خنصر و بنصر باشد - و حلق حلقه - و بست حلقه یعنی از وسطی و ابهام چنانکه عقد تسعین است و مذهب حنفی است و قول قدیم شافعی - ثم رفع اصبعه - پس برداشت انگشت خود را یعنی سبابه را - فرأیته یحرکها یدعو بها - پس دیدم آن حضرت را صلی الله علیه وسلم که میجنبانید آن انگشت را در حالتی که دعا میکند بوے مراد اشارت ست بتوحید نزد تهلیل چنانکه گذشت - رواه ابو داؤد والدارمی

و عن عبد الله بن الزبیر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یشیر باصبعه اذا دعا ولا یحرکها - بود آن حضرت که اشارت میکرد با انگشت خود چون دعا می کرد و نمی جنبانید آن را در حدیث اول فرمود که می جنبانید انگشت را و درین حدیث میفرماید که نمی جنبانید آنجا که فرمود می جنبانید مراد برداشتن اوست برائے اشارت که مستلزم جنبانیدن اوست از مکان خویش و اینجا که فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکریر تحریک است و درین نفی مذهب امام مالک است که نزد ایشان این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشهد و میگویند که این انگشت اتصالی برگهائے دل دارد و جنبانیدن وے سبب ایقاظ دل و حضور اوست والله اعلم - رواه ابو داؤد و النسائی و زاد ابو داؤد - و زیاده کرده است ابو داؤد این لفظ را که - ولا یجاوز بصره اشارته - و در نمی گذشت بینائی او از اشارت وے یعنی از این انگشت که بر میداشت و آن را اشارت می کرد بوے یعنی نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمیدید از جهت شهود معنی توحید که اشارت می کرد بآن - و عن ابی هریرة قال ان رجلا کان یدعو باصبعیه - گفت ابو هریره بود مردے

الاول

کہ دعامی کرد بدو انگشت یعنی بسبابۂ ہر دو دست وگفتہ اند کہ آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکہ ابوداؤد و نسائی بروایت کردہ اند۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم احد احد۔ توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت کہ خدا ایک ست۔ رواہ الترمذی والنسائی والبیہقی فی الدعوات الکبیر وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجلس الرجل فی الصلوٰۃ وہو معتمد علی یدہ۔ گفت ابن عمر نہی کرد آن حضرت از نشستن مرد در نماز حال آنکہ وے تکیہ کنندہ است بر دست خود یعنی بنہد ہر دو دست خود را در تشہد بر زمین وتکیہ کند بر آنہا یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخاستن۔ رواہ احمد وابوداؤد۔ ومعنی اخیر مناسب تر است بروایت دیگر کہ گفت۔ وفی روایۃ لہ۔ ودر روایتے دیگر مر ابوداؤد را این چنین آمدہ است کہ۔ نہی ان یعتمد الرجل علی یدیہ اذا نہض فی الصلوٰۃ۔ نہی کرد آن حضرت از اعتماد و تکیہ کردن مرد بر ہر دو دست وقتے کہ برخیزد واین روایت موافق مذہب حنفیہ است ومنافات دارد بمذہب شافعیہ کہ قائل اند بجلسۂ استراحت کہ مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن وایشان میگویند کہ این روایت ضعیف است واللہ اعلم وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الرکعتین الاولیین کانہ علی الرضف حتے یقوم۔ بود آنحضرت در دو رکعت اولے یعنی در جلسۂ اولے کہ برائے تشہد می نشست خواہ نماز ثلاثی باشد یا رباعی گویا کہ بر سنگ گرم کردہ شدہ باتش نشستہ است تا آنکہ برمیخاست ومی ایستاد کنایت ست از زود برخاستن از قعدۂ اولی وشتابی کردن دران ورضف بفتح را وسکون ضاد معجمہ وبفتح نیز آمدہ سنگ گرم کردہ شدہ باتش کہ در شیر می اندازند تا گرم گردد رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی۔

الفصل الثالث

عن جابر رضی اللہ عنہ۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا التشہد کما یعلمنا السورۃ من القرآن۔ بود آن حضرت کہ تعلیم میکرد مارا التشہد را چنانکہ تعلیم میکرد سورۂ از قرآن را باین طریق کہ۔ بسم اللہ وباللہ بنام خدا وبتوفیق واعانت وے۔ التحیات للہ والصلوات والطیبات السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا وعلی عباد اللہ الصالحین اشہد ان لا الہ الا اللہ واشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ اسال اللہ الجنۃ واعوذ باللہ من النار۔ سوال میکنم خدا را بہشت وپناہ میجویم بخدا از آتش دوزخ۔ رواہ النسائی۔ این نیز وجہے ست از وجوہ تشہد وگویا کہ ابتدا ببسم اللہ نیز داخل وجہ تشبیہ تعلیم اوست بتعلیم قرآن ونووی در اذکار خود گفتہ است کہ بخاری ونسائی گفتہ اند کہ زیادت تسمیہ صحیح نیست از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعن نافع قال کان عبد اللہ بن عمر اذا جلس فی الصلوٰۃ وضع یدیہ علی رکبتیہ واشار باصبعہ واتبعہا بصرہ۔ روایت است از نافع کہ گفت بود ابن عمر چون می نشست در نماز می نہاد ہر دو دست خود را بر ہر دو زانوے خود واشارت می کرد بانگشت خود ودر پے میفرستاد آن انگشت را بصر خود یعنی در وقت اشارت نظر بر انگشت میداشت چنانکہ گذشت۔ ثم قال قال رسول اللہ۔ پستر می گفت ابن عمر گفتہ است پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لہی اشد علی الشیطان من الحدید۔ ہر آئینہ این اشارت بانگشت سبابہ سخت تر است بر شیطان از آہن کہ بوے بکشند مثل تیر وشمشیر یعنی السبابۃ۔ میخواہد باین انگشت سبابہ را بجہت اشارت کردن بوی بتوحید شہادت

برایمان وقطع طمع شیطان از وقوع مصلی در شرک وکفر۔ رواہ احمد۔ وعن ابن مسعود کان یقول من السنۃ اخفاء التشہد روایت ست از عبداللہ بن مسعود کہ میگفت از سنت ست پنہان وپست خواندن التحیات یعنی سنت آن ست کہ التحیات را بلند نخوانند وجہر نکنند۔ رواہ ابوداود والترمذی وقال۔ وگفتہ است ترمذی۔ ہذا حدیث حسن غریب

باب الصلوٰۃ علی النبی وفضلہا

صلوٰۃ بمعنی دعا ورحمت واستغفار آید وذرود بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم وصلوٰۃ از بندگان طلب افاضہ رحمت شاملہ خیر دنیا وآخرت است از جناب حق بر حبیب وے صلی اللہ علیہ وسلم ووے سبحانہ امر کردہ است مومنان را بفرستادن صلوٰۃ وسلام بروے صلی اللہ علیہ وسلم واجماع کردہ اند برآنکہ این امر برائے وجوب است پس بعض گفتہ اند واجب است ہر بارکہ ذکر شریف وے بگذرد وبعض گویند کہ فرض است یکبار در عمر چنانکہ شہادت بنبوت وے صلی اللہ علیہ وسلم وزیادہ بران مستحب ومسنون واز اوکد سنن اسلام وشعار آن قاضی ابوبکر گفت فرض گردانید حق جل وعلا بر مومنان کہ صلوٰۃ وسلام فرستند بر پیغمبر وے ونگردانید مرآن را وقتے معین پس واجب ست کہ بسیار گفتہ شود صلوٰۃ وغفلت ورزیدہ نشود دران وبعضے از علما قول اول را اصح داشتہ اند وشافعی فرض گردانید آن را در تشہد وگفتہ اند کہ این قول شافعی شاذ است موافقت نکردہ است او را دران ہیچکس از علما ونزد امام ابوحنیفہ واجب است صلوٰۃ فی الجملہ وسنت است در تشہد وفضائل صلوٰۃ برآن حضرت لاتعد ولاتحصے ست ونبذہ ازان درکتاب جذب القلوب ذکر کردہ ایم ودر رسالہ جدا نیز انتخاب نمودہ چیزے بسیار افزودہ شدہ است واختلاف کردہ اند کہ آیا جائز است صلوٰۃ وسلام بر غیر انبیا باستقلال یانے ومختار نزد جمہور آنست کہ مخصوص است بانبیا ومشارکت نیست بایشان جز ایشان دران بلکہ ذکر کردہ شود بمغفرت ورحمت ورضوان ونقل کردہ است طیبی کہ آن خلاف اولے است وبعض گفتہ اند حرام است یا مکروہ کراہت تحریمی یا تنزیہی ومتعارف در متقدمین تسلیم بود بر اہل بیت رسول از ذریت وازواج مطہرہ ودر کتب قدیمہ از مشائخ اہل سنت وجماعت کتابت آن یافتہ می شود ودر متاخرین ترک آن متعارف شدہ است واللہ اعلم

الفصل الاول عن عبدالرحمن بن ابی لیلے بفتح اللامین۔ قال لقینی کعب بن عجرۃ۔ بضم عین وسکون جیم وفتح را روایت ست از عبدالرحمن بن ابی لیلے انصاری مدنی کہ از ثقات تابعین ست ودریافت صد وبیست صحابی را کہ ہمہ از انصار بودند عبداللہ بن الحارث گفت گمان نمی برم کہ زنان مانند وے زائیدہ باشند ولادت یافت در شش سال کہ باقی ماندہ بود از خلافت عمر ودید او صحابی ست از اہل غزوہ احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجرہ را کہ صحابی ست از اصحاب شجرہ۔ فقال۔ پس گفت کعب۔ الا اہدی لک ہدیۃ سمعتہا من النبی۔ آیا نفرستم برائے تو ہدیہ وکلامی کہ شنیدہ ام آن را از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ وہدیہ بفتح ہا وکسر دال وتشدید یا تحفہ کہ بکسے بفرستند بطریق احترام واکرام وانچہ بفقرا دہند بطریق ترحم وتعطف آن را صدقہ نام است۔ فقلت۔ عبدالرحمن میگوید پس گفتم بکعب بن عجرہ۔ بلے بفرست

دبگو۔ فاهد لی۔ پس چون هدیتے دست داده است ترا الفرست آن هدیه را بمن واین تاکید است بر چیزی که مفهوم شده است
از بلے۔ فقال۔ پس گفت کعب بن عجرة۔ سالنا رسول الله۔ پرسیدیم ما یعنی صحابه پیغمبر خدا را۔ صلی الله علیه وسلم فقلنا۔
پس گفتیم۔ یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت۔ چیست کیفیت درود فرستادن بر شما ای اهل بیت نبوت مقصود سوال
از کیفیت درود فرستادن بر حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم وذکر اهل بیت به تبعیت واستطرادست وگویند اهل بیت کنایت از ذات
شریف وے است واهل بمعنی آل ست وآل فلان میگویند ومراد ذات فلان را میدارند چنانکه در آل داؤد ونحو آن گفته اند واهل بیت
گفتن تلمیح است بقول حق تعالے رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت وقرینه بر اراده این معنی قول اوست که۔ فان الله قد علمنا کیف
نسلم علیک۔ زیراکه خدا تعالے بتحقیق دانا نید ما را کیفیت سلام فرستادن بر تو که در التحیات تعلیم کردی وآن را تعلیم الٰہی
گفتند زیراکه تعلیم آن حضرت تعلیم الٰہی ست زیراکه وے نطق نمیکند در احکام مگر بوحی۔ قال۔ گفت آن حضرت برائے
تعلیم کیفیت صلوة۔ قولوا۔ بگوئید۔ اللهم صل علے محمد وعلے آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلے آل ابراهیم۔ خداوندا
درود بفرست بر محمد وبر آل محمد چنانکه درود فرستادۀ بر ابراهیم وبر آل ابراهیم۔ انک حمید مجید۔ بدرستی که تو ستوده شده بر
صفات کمال وبزرگی وگرامی پس صلوة بفرست بر اندازۀ کمال وبزرگی خود۔ اللهم بارک علی محمد وعلے آل محمد کما
بارکت علی ابراهیم وعلے آل ابراهیم انک حمید مجید۔ خداوندا برکت ده وافزون گردان خیر ونعمت خود را بر محمد وبر
آل محمد چنانکه برکت دادۀ بر ابراهیم وبر آل ابراهیم۔ متفق علیه۔ این حدیث را بخاری ومسلم هر دو روایت کرده اند۔ الا
ان مسلما لم یذکر علے ابراهیم فی الموضعین۔ مگر آن ست که مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی نه در صلوة
ونه در برکت ولفظ او این ست کما صلیت علی آل ابراهیم وکما بارکت علی آل ابراهیم چون آن حضرت از آل ابراهیم است
تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند وآل رجل اهل وعیال او را گویند وبمعنی اتباع نیز آمده وبا این معنی واقع شده است که آل من
کل مومن ودر روایتے کل مومن تقی وظاهر آن ست که مراد در حدیث معنی اتباع باشد وبعض آل را تفسیر باهل بیت کنند
بمعنی کسے که حرام ست بر وے صدقه ومراد بنو هاشم اند وامام فخر رازی گفته که اولے آن ست که گفته شود اهل بیت
ازواج واولاد آن حضرت اند وعلی نیز از ایشان ست بجهت اختلاط ومعاشرت وے فاطمه را رضی الله عنهما وگاهے
مخصوص به فاطمه وعلی وحسن وحسین افتد چنانکه قصه مباهلت وحدیث کساء دال است بران وخطاب انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم را مخصوص بایشان دارند وحق آن ست که ازواج مطهرات نیز داخل این خطاب اند زیراکه
سوق آیت قرآنی منادی ست بدخول دو وجه تطبیق درین قول آن ست که بیت بیت نسب ست چنانکه اولاد جد قریب را
بیت فلان گویند وباین معنی بنو هاشم اهل بیت آن حضرت اند صلی الله علیه وسلم وبیت سکنی وباین معنی ازواج داخل اند
وبیت ولادت واولاد آن حضرت اهل بیت ولادت اند وکلام درین مقام در خاتمه رساله که در ذکر تفسیر بحثت مسمے
بتحقیق الاشارة فی تعمیم البشارة تالیف یافته است مشبع تر کرده شده است تا آنکه درین حدیث اشکال کرده شده است

اللهم صلی علی محمد وعلی آل محمد
صلی ابراهیم وعلی آل ابراهیم
حمید مجید

که بفعینه تشبیه لازم می آید که صلوٰة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد و جواب‌ها داده است که شهرت و ظهور کافی است در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهاے دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد و تمامه اجوبه بانفیها در رساله جدا نوشته ایم آنجا باید نگریست وعن ابی حمید بضم حا و فتح میم - الساعدی - بکسر عین - قال - گفت - قالوا گفتند صحابه - یا رسول الله کیف نصلی علیک - چگونه درود فرستیم بر تو - فقال رسول الله - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قولوا بگوئید - اللهم صل علی محمد وازواجه وذریته کما صلیت علی ابراهیم - و در بعض نسخ علی آل ابراهیم و بارک علی محمد وازواجه وذریته کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ علی آل ابراهیم ست وگفته اند که در روایت احمد ذکر ابراهیم در صلوٰة و آل ابراهیم در برکت ست انک حمید مجید متفق علیه - وشیخ ابن حجر گفته است که حق آن ست که ذکر محمد و ابراهیم و همچنین ذکر آل محمد و آل ابراهیم در اصل حدیث ثابت است وبعض رواة آن را حفظ کرده وبعض نکرده و بالجمله این صیغه صلوٰة بالفاظ مختلفه آمده است وخواندن آنچه در حدیث اول مذکور شد کافی ست کذا سمعنا من المشائخ وآنکه در بعض روایات وارحم محمدا کما رحمت و ترحمت واقع شده بصحت نرسیده آنرا کذا قالوا - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا - فرمود که هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خداے تعالے بر وے ده بار - رواه مسلم - اینجا می پرسند که چگونه روا باشد که بر آن حضرت درود یکبار بود و بر مصلی ده بار جوابش آن است که یکبار صفت فعل مصلی ست که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزای آن ده درود وازدر گاه رحمت حق بر وے میرسد از ینجا لازم نمی آید که بر آنحضرت از جناب حق یک درود میرسد داگر فرضا یکے هم باشد شاید که آن یکے در شرف ونفاست برابر صد هزار درود باشد چنانکه یکجوهر در قیمت برابر صد هزار فلس باشد

الفصل الثانی - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوٰة واحدة صلی الله علیه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطیئات - فرود افگنده و کم کرده می شود از وے ده گناه - ورفعت له عشر درجات - و برداشته و بلند کرده می شود مر او را ده پایه در قرب حق - رواه النسائی - وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوٰة - نزدیک تر و پیوسته ترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان درود گوینده ست بر من وآنکه در حدیث دیگر واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آن حضرت صلی الله علیه وسلم میگردد سببش همین است که بجهت حصول قرب بآن حضرت نور رحمت حق که فائض میگردد بر جوهر شریف وے بآنکس نیز میرسد که حقیقت معنی شفاعت است - رواه الترمذی - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام - بدرستی که مر خداے تعالے را فرشتگانند رونده در زمین که میرسانند مرا از امت من سلام وصلوٰة که میگویند بر من - رواه النسائی والدارمی - و در خبر دیگر آمده است که می برند نام او را و نام پدر او را و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان چنانکه میگوید بنده بیچاره مسکین عبد الحق بن سیف الدین یقرئک السلام شعر لک البشارة فاخلع ما علیک فقد ؛ ذکرت ثم علی ما فیک من عوج ؛ جان میدهیم در آرزو ای قاصد آخر باز گو ؛ در مجلس آن نازنین حرفی

کہ از نامیرود ﴿۵﴾ وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من احد یسلم علی۔ نیست ہیچ یکے کہ سلام میفرستد
برمن۔ الا رد اللہ علی روحی۔ مگر آنکہ باز میفرستد خدائے تعالے برمن روح مرا۔ حتی ارد علیہ السلام۔ تا آنکہ رد میکنم
بروے سلام را یعنی جواب سلام وے میگویم۔ رواہ ابوداؤد والبیہقی فی الدعوات الکبیر۔ درینجا اشکال می آرند کہ مضمون
این حدیث مخالف حدیث حیات آن حضرت است صلی اللہ علیہ وسلم در برزخ زیرا کہ رد روح بر آن حضرت در وقت سلام
دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وے در بعض اوقات وجواب میدہند کہ مراد بعود روح نہ عود اوست
ببدن بعد از مفارقت بلکہ افاقت و توجہ اوست باین عالم و سماع صلوة و سلام امت و آن حضرت مشغول است در
برزخ باحوال ملکوت و مستغرق است در مشاہدۂ رب العزة چنانکہ در دنیا در حالت وحی میبود پس تعبیر کردہ شد از افاقت
وے ازان مشاہدہ و استغراق برد روح چنانکہ در حدیث معراج واقع شدہ کہ فاستیقظت وانا بالمسجد الحرام پس بیدار شدم
وحال آنکہ من در مسجد حرام ومعراج در خواب نبود بر مذہب حق پس مراد افاقت و بر آمدن اوست از مشاہدۂ آن عالم و نیز
حیات انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہ وعلیہم ورد روح ببدن ایشان بعد از ذاقت موت است یکبار بجریان سنت الٰہی
و بعد ازان ہیچ زمانے خالی نیست از صلوة وسلام امت ومفارقت روح در وے مرة بعد اخرے مکرر داخل تعذیب ست
کہ واجب است تنزیہ ساحت عزت و کرامت وے صلی اللہ علیہ وسلم ازان پس باید کہ دائم در حیات باشد فافہم وباللہ
التوفیق سخن دران ماند کہ این فضیلت رد سلام ازان حضرت مخصوص بزائران قبر شریف اوست مثل داخل مجلس
کہ سلام گوید یا عام است مر ہر کسے را کہ سلام فرستد چنانکہ در تشہد و غیر آن و ظاہر ہمین است الا آنکہ سلام زائران از نفس
شریف بیواسطہ سماع کند و رد سلام کند و بر دیگران بواسطت ملائکہ سیاحین بود چنانکہ از حدیث ابی ہریرہ در فصل
ثالث ظاہر میگردد ﴿۶﴾ وعنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ و نیز روایت است از ابی ہریرہ
کہ گفت شنیدم آن حضرت را کہ میفرمود۔ لا تجعلوا بیوتکم قبورا۔ مگردانید خانہ ہائے خود را مانند قبرہا کہ مثل مردہا دران
افتادہ و خفتہ باشید و ہیچ عبادتے و نمازے در وے نکردہ باشید و ہمچنانکہ در مساجد عبادت میکنید و اکتساب
انوار مینمائید چیزے ازان در خانہ ہا نیز میکردہ باشید تا انوار و برکات آن شامل خانہ و اہل خانہ نیز شود و فرائض را
در مسجد بگزارید و نوافل در خانہ ہا کنید و گزاردن نوافل در خانہ ہا افضل است از کردن آن در مسجد یا مراد آن است کہ در خانہ
مردہ ہا را دفن نکنید و دفن آن حضرت در خانہ از خواص اوست صلی اللہ علیہ وسلم۔ ولا تجعلوا قبری عیدا۔ و مگردانید
قبر مرا عیدگاہ کہ اجتماع کنید بران بزینت و سرود و لہو و لعب کہ موجب غفلت ست چنانکہ یہود و نصارے بر قبور انبیائے
خود کنند و بعض گویند کہ مراد آن ست کہ زیارت مرا مثل عید نسازید کہ در سالے جز یکدو بار حاضر نیائید پس این ترغیب و تنبیہ است
بر کثرت زیارت و حاضر آمدن بآن درگاہ عالم پناہ رزقنا اللہ۔ وصلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم۔ و درود فرستید
برمن و اندیشہ مکنید از بعد مسافت زیرا کہ درود شما میرسد مرا ہر جا کہ باشید بیت در راہ عشق مرحلۂ قرب و بعد نیست ؛

می بینیت عیان و دعای فرستمت ٭ و درینجا تسلیه و تبشیر ست مر بعض مشتاقان را که اگر بسبب دوری ضروری از سعادت قرب صوری محروم باشند باید که از توجه و حضور قلبی غافل نباشند و خود را از ساحت حضور دور خیال نکنند که بوسیله صلوة و سلام در وصول آن حضرت نزدیک اند مصرع قرب جانے چو بود بعد مکانے سهل ست ٭ رواه النسائی وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره روایت است گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی۔ خاک آلوده باد بینیه مردے یعنی خوار باد و هلاک باد مردے که ذکر کرده شوم یعنی برده شود نام من نزد آن مرد و درود نفرستد بر من ظاهر این حدیث آن ست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم برده شود درود فرستادن واجب گردد از جهت ورود وعید بر ترک آن مگر آنکه گویند آنچه دلیل وجوب ست لحوق وعید بعذاب آخرت ست و این وعید برغم الانف از آن قبیل است و غایت آن دلالت بر استحباب و افضلیت است یا آنکه میگویند در امثال این عبارت حقیقت دعا مراد نیست بلکه مراد نوعے از تقبیح و توبیخ ست۔ ورغم انف رجل دخل علیه رمضان ثم انسلخ قبل ان یغفر له۔ و خاک آلوده شده باد مردے که در آید بروے ماه رمضان پس بگزارد این ماه پیش از آنکه آمرزیده شود مر آن مرد را یعنی عبادت نکند و قیام بحق این ماه ننماید که سبب آمرزش وے گردد۔ ورغم انف رجل ادرک عنده ابواه الکبر او احدهما فلم یدخلاه الجنة۔ و خوار باد مردے که دریابد نزد وے مادر و پدر وے بزرگ سالے را یا دریابد یکے از مادر و پدر پس در نیارند پدر و مادر او را به بهشت یعنی نیکی نکند با ایشان و بجائے نیارد حق ایشان را و حاصل نکند رضائے ایشان را تا سبب در آمدن او بهشت را شوند۔ رواه الترمذی۔ وعن ابی طلحة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء ذات یوم والبشر فی وجهه۔ روایت ست از ابی طلحه انصاری که صحابی مشهور است زوج ام انس نام او زید بن سهل و آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آواز ابو طلحه در لشکر بهتر از صد مرد است آمد آن حضرت روزے یعنی پیش یاران خود و حال آنکه اثر خوشحالی و تازگی و کشادگی در روے مبارک بود۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ انه جاءنی جبرئیل۔ بدرستی که شان این ست که آمد مرا جبرئیل فقال پس گفت جبرئیل ان ربک یقول۔ بدرستی که پروردگار تو میگوید۔ اما یرضیک۔ آیا راضی نمی سازد ترا۔ یا محمد ان لا یصلی علیک احد من امتک الا صلیت علیه عشرا و لا یسلم علیک احد من امتک الا سلمت علیه عشرا۔ این که صلوة نفرستد بر تو هیچ یکے از امت تو مگر که صلوة بفرستم من بروے ده بار و سلام نفرستد بر تو هیچ یکے از امت تو مگر که سلام بفرستم بروے ده بار رضا و خوشحالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازین بشارت یا بجهت شکرانه قدر و بزرگی اوست نزد خداوند سبحانه یا بجهت حصول ثواب مر امت را که غایت حرص و خواهش آن حضرت طلب خیر است برائے ایشان۔ رواه النسائی والدارمی وعن ابی بن کعب قال قلت۔ روایت است از ابی بن کعب که از عظمائے صحابه است و احوال شریف وے در موضع دیگر نوشته شده است گفت گفتم۔ یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک۔ بدرستی که من بسیار میفرستم درود را بر تو یعنی میخواهم که بسیار فرستم۔ فکم اجعل لک من صلوتی۔ پس چه مقدار از زمان بگردانم و معین سازم برائے تو

یعنی برائے درود فرستادن بر تو از صلوة خود یا مراد آن ست کہ درود بسیار میفرستم ولیکن میخواہم کہ آن را عددے معین ووقتے معین سازم وشیخ ابن حجر در شرح خود گفتہ کہ مراد از صلوة دعاست یعنی من زمان معین دارم کہ دران برائے نفس خود دعا می کنم میخواہم کہ درود بر تو فرستم وبسیار فرستم چہ مقدار از ان زمان برائے درود فرستادن بر تو صرف کنم پس حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باختیار او گذاشت وفرمود ہر چند بیشتر کنی بہتر۔ فقال پس فرمود۔ ماشئت۔ ہر مقداری کہ میخواہی از زمان صلوة خود بر درود صرف کن۔ قلت الربع۔ ابی بن کعب میگوید گفتم من کہ چہار یک از زمان صلوة خود صرف کنم بر درود۔ قال ماشئت۔ گفت آنحضرت ہر چہ میخواہی بکن اگر ربع میخواہی ربع بکن۔ فان زدت فہو خیر لک۔ پس اگر زیادہ کنی از ربع بہتر ست مر ترا۔ قلت النصف۔ گفتم نصف زمان را بگردانم برائے درود۔ قال ماشئت۔ گفت آنحضرت ہر چہ میخواہی نصف کن اگر نصف میخواہی۔ فان زدت فہو خیر لک۔ پس اگر زیادہ کنی بہتر است مر ترا۔ قلت فالثلثین۔ گفتم پس دو ثلث زمان را بگردانم برائے درود۔ قال ماشئت فان زدت فہو خیر لک قلت اجعل لک صلوتی کلہا۔ گفتم بگردانم برائے تو زمان دعائے خود را ہمہ۔ قال اذا تکفی ہمک ویکفر لک ذنبک۔ گفت آنحضرت آنگاہ کہ ہمہ زمان خود را برائے صلوة من میگردانی کفایت کردہ می شود وبر آوردہ می شود ہمہ مقصودہائے تو دینی ودنیاوی ولوشیدہ میشود برائے تو ہمہ گناہان تو ظاہر وباطن واول وآخر۔ رواہ الترمذی۔ وسبب انجاح مرام در صلوة بر حضرت سید انام علیہ الصلوة والسلام آن ست کہ چون بندہ سوال طلب ورغبت خود در محاب ومرضی خدا ورسول خدا صرف کرد بصدق واخلاص آن را بر محاب ومطالب نفس خود ایثار نمود لاجرم مستحق جزائے کامل وقابل فیض خاص ومستوجب کفایت جمیع مہمات گشت من کان للہ کان اللہ لہ من شغلہ ذکری عن مسئلتی الحدیث ومن یتق اللہ یجعل لہ مخرجا الآیة نیز دلیل آن ست چون شیخ اجل اکرم عبد الوہاب متقی رحمة اللہ علیہ این مسکین را از زیارت مدینہ طیبہ وداع می کرد فرمود بدانید وآگاہ باشید کہ درین راہ ہیچ عبادتے بعد از ادائے فرائض چون صلوة بر حضرت سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم نیست باید کہ تمامہ اوقات خود را صرف آن کنید وبچیزے دیگر نپردازید عرض کردہ شد کہ آن را عددے معین ہم باشد فرمود اینجا تعین عدد شرط نیست چندان بخوانید کہ بدان رطب اللسان شوید وبرنگ او رنگین شوید ودران مستغرق گردید۔ وعن فضالة۔ بفتح فا۔ بن عبید۔ بضم عین وفتح با ابو محمد انصاری اوسی صحابی ست اول مشاہد وے احد ست وبیعت کردہ تحت الشجرة وحاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام وساکن شد دمشق را ووالی شد قضائے دمشق را برائے معاویہ در زمان خروج او بصفین ومات بہا سنة ثلث وخمسین بر قول اصح۔ قال بینا رسول اللہ۔ گفت فضالہ در اثنائے آنکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قاعد نشستہ بود۔ اذ دخل رجل فصلی۔ ناگاہ در آمد مردے پس نماز بگزارد آن مرد۔ فقال۔ پس گفت آن مرد بعد از نماز۔ اللہم اغفر لی وارحمنی فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عجلت ایہا المصلی۔ شتابی کردی اے مصلی کہ دعا کردی پیش از حمد خدا وصلوة بر من۔ اذا صلیت فقعدت۔ چون نماز بگزاری پس نشینی بعد از نماز احتمال دارد کہ مراد قعدہ نماز باشد یا نشستن

بعد از فراغ از نماز برائے دعا و این اظہر و اوفق است بسیاق حدیث۔ فاحمد اللہ بما ہو اہلہ۔ پس ثنا گو بر خدا بچیزے کہ وی تعالےٰ
اہل آن ست از صفات کمال۔ وصل علی۔ و درود فرست بر من۔ ثم ادعہ۔ پستر دعا کن خدا را و درخواست کن از وے
ہر چہ میخواہی تعلیم کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن مرد را ادب دعا کہ پیش از دعا حمد و صلوۃ باید گفت بعد از ان دعا کرد از
احادیث دیگر معلوم شدہ است کہ بعد از دعا نیز حمد باید گفت و درود فرستاد۔ قال۔ گفت فضالہ بن عبید کہ راوی حدیث ست
ثم صلی رجل آخر بعد ذلک۔ پستر نماز گزارد مردے دیگر بعد از مرد نخستین۔ فحمد اللہ وصلی علی النبی۔ پس حمد گفت این مرد خدا را
عزوجل و درود فرستاد بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال لہ النبی۔ پس گفت مر این مرد را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ایہا المصلی
ادع تجب۔ ای مصلی دعا کن ہر چہ خواہی اجابت کردہ میشوی و قبول کردہ میشود دعائے تو۔ رواہ الترمذی و روایت کرد ابوداؤد
والنسائی نحوہ وعن عبد اللہ ابن مسعودؓ قال کنت اصلی والنبی۔ گفت ابن مسعود بودم من کہ نماز میکردم و پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم حاضر۔ حاضر بود و در بعض نسخ مصححہ لفظ حاضر موجود است و در بعض نسخ لفظ حاضر کہ موجود نیست مقدر و مراد ست
وابوبکر وعمر معہ۔ و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما نیز با آن حضرت حاضر بودند۔ فلما جلست بدأت بالثناء علی اللہ۔ پس ہرگاہ کہ نشستم بعد از
گزاردن نماز آغاز کردم بحمد و ثنا بر خدائے عزوجل۔ ثم الصلوۃ علی النبی۔ پستر ابتدا کردم بدرود بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم دعوت
لنفسی۔ پستر دعا کردم برائے خود۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سل تعطہ سل تعطہ۔ سوال کن دادہ می شوی
سوال کن دادہ می شوی ہر چہ میخواہی و می طلبی این کلمہ را مکرر فرمود بقصد تاکید و طلب مزید۔ رواہ الترمذی

الفصل الثالث۔ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان یکتال بالمکیال الاوفی
یکتال بفتح یا و ضم آن ہر دو تصحیح کردہ اند بر وجہ اول معنی این می شود کسے کہ شاد میگرداند او را کہ بہ پیماید ثواب را او بر وجہ ثانے
پیمودہ شود برائے او ثواب بہ پیمانہ تمام تر و رسان تر یعنی کسے کہ میخواہد کہ حاصل گردد مراد او بر وجہ اتم و اکمل۔ اذا صلی
علینا اہل البیت فلیقل۔ چون صلوۃ لفرستد بر ما کہ اہل بیت نبوت و کرامت ایم پس باید کہ بگوید این چنین درود لفرستد
کہ۔ اللہم صل علی محمد النبی الامی وازواجہ امہات المومنین وذریتہ واہل بیتہ کما صلیت علی ابراہیم انک حمید مجید۔ امی لقب خاص
آن حضرت ست کہ مذکور است در توریت و انجیل و سائر کتب سماویہ و امی در لغت کسے را گویند کہ خواندن و نوشتن نداند
در مکتب نرفتہ و از کسے نیاموختہ منسوب بام یعنی ہمچنانکہ از شکم مادر بر آمدہ است نظم نگار من کہ بمکتب نرفت و خط
ننوشت ✤ بغمزہ مسئلہ آموز صد مدرس شد ✤ تبسمے کہ ناکردہ قرآن درست ✤ کتب خانہ چند ملت بشست ✤ بہ تعلیم آداب
او را چہ حاجت ✤ کہ او خود ز آغاز آمد مؤدب ✤ و آن حضرت را باوجود صحت این معنی امی نسبت بام القرے اکہ نام مکہ
معظمہ ست نیز میگویند یا نسبت بام الکتاب کہ نام لوح محفوظ است در مکتب ملکوت سبق ادبنی ربی میخوانند صلی اللہ علی
النبی الامی وآلہ وسلم۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن علی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم البخیل الذی
من ذکرت عندہ فلم یصل علے۔ بخیل سخت و تمام در بخل کسے ست کہ ذکر کردہ شوم من و بردہ شود نام من نزد وے

پس درود نفرستد بر من یعنی آن نہ بخیل است کہ مال خود را از وجود میل طبیعت وحکم جبلت از خود جدا نتوان کرد بخل این ازین گروہ
کہ بحکم کسل وغفلت یک کلمہ بنام آن سرور نمی تواند از نفس خود بیرون آورد وادائے حق وشکر نعمت گذارد وادائے محبت واجبائے
آن ست کہ جانہا فدائے او کنند چہ جائے یک کلمہ کہ بنام وے بر زبان آرند شعر حبذای پیک مشتاقان بدہ پیغام دوست
تا کنم جان از سر رغبت فدائے نام دوست۔ رواہ الترمذی ورواہ احمد عن الحسین بن علی رضی اللہ عنہما۔ قال الترمذی ہذا
حدیث حسن صحیح غریب۔ معانی این الفاظ وتوجیہ اجتماع این صفات در حدیث واحد در مقدمہ معلوم شد فتذکر
وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علی عند قبری سمعتہ۔ کسیکہ درود بفرستد بر من نزد
قبر من می شنوم من صلوٰۃ او را۔ ومن صلی علی نائیا ابلغتہ۔ وکسیکہ درود بفرستد بر من از دور نہ در حضور قبر
رسانیدہ شود صلوٰۃ او مرا کہ ملائکہ سیاحین میرسانند وبر ہر تقدیر رد سلام میکنم وجواب سلام وے میگویم ازینجا
میتوان دانست کہ سلام بر آن حضرت چہ تفضیلت دارد وسلام گوینده بر آن حضرت را خصوصا بسیار گوینده را چہ
شرف است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت است چہ جائے آنکہ ہر سلام را جواب بشنود بیت بہر سلام
مکن رنجہ در جواب آن لب ہا کہ صد سلام مرا بس یکے جواب از تو۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان وعن عبد اللہ
بن عمرو قال من صلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم واحدۃ صلی اللہ علیہ وملائکتہ سبعین صلوٰۃ۔ عبد اللہ بن عمرو گفت کسیکہ
درود بفرستد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یک درود فرستد خدائے تعالے بروے وفرشتگان وے ہفتاد
درود این قول عبد اللہ بن عمرو ست اما از حضرت شنیدہ گفتہ است چہ ثواب اعمال وے وکمیت وکیفیت جز
بشنیدن از حضرت نبوت نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ رواہ احمد
وعن رویفع بضم را وفتح واو وسکون یا وکسر فا صحابی ست۔ بن ثابت۔ الانصاری معدود است در مصریین امیر
گردانید او را معویہ بر طرابلس پس غزا کرد افریقیہ را سنۃ سبع واربعین ومات برقۃ وقیل بالشام سنۃ ست وخمسین وہست
از اہل مصر روایت میکند۔ ان رسول اللہ۔ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ من صلی علی محمد۔ کسیکہ درود
فرستد بر محمد۔ وقال۔ وبگوید۔ اللہم انزلہ المقعد المقرب عندک یوم القیمۃ۔ خداوندا فرود آر محمد را در جائے نشستگاہ
کہ نزدیک گردانیدہ شدہ ست نزد تو روز قیامت۔ وجبت لہ شفاعتی۔ واجب می گردد مر او را شفاعت من اگرچہ شفاعت
آن حضرت ثابت است مر تمامہ مسلمانان را اما گوینده این درود را باین صیغہ واجب ومتحتم است وشفاعتے خاص و
درجتے مخصوص است وران چنانکہ در زائران قبر شریف وارد شدہ است۔ رواہ احمد۔ وعن عبد الرحمن
بن عوف قال خرج رسول اللہ۔ بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حتے دخل نخلا۔ تا آنکہ در آمد در نخلستان خرما۔
فسجد۔ پس سجدہ کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ فاطال السجود۔ پس دراز کرد سجدہ را حتے خشیت ان یکون اللہ تعالے
قد توفاہ۔ تا آنکہ ترسیدم من کہ باشد خدائے تعالے کہ بتحقیق میرانیدہ است آن حضرت را۔ قال فجئت انظر۔

گفت عبد الرحمن بن عوف پس آمدم ورحالیکہ نگاہ میکنم۔ فرفع راسہ۔ پس برداشت سر خود را۔ فقال۔ پس فرمود مالک۔ چہ شدہ است ترا و چہ میکنی تو۔ فذکرت ذلک لہ۔ پس ذکر کردم من و گفتم حالت خشیت خود را کہ مرا رسیدہ است او را خدائے تعالے۔ قال فقال ان جبرئیل علیہ السلام قال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ جبرئیل گفت مرا الا ابشرک ان اللہ عزوجل یقول لک۔ آیا بشارت ندہم ترا کہ بتحقیق خدای عزوجل میگوید ترا من صلی علیک صلیت علیہ۔ کسیکہ درود فرستد بر تو صلوٰۃ فرستم بر وے۔ ومن سلم علیک سلمت علیہ۔ وکسیکہ سلام فرستد بر تو سلام فرستم بر وے۔ رواہ احمد۔ وعن عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ قال۔ گفت عمر۔ ان الدعاء موقوف بین السماء والارض۔ بدرستی کہ دعا ایستادہ گرداندہ میشود میان آسمان و زمین یعنی۔ لا یصعد منہ شیء۔ بالا نمیرود و یا بالا بردہ نمی شود ازان دعا چیزے۔ حتی تصلی علی نبیک۔ تا آنکہ درود فرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت و قبول دعا موقوف بر درود فرستادن است و درود خود مستجاب و مقبول و مصعد قبول و اصل و موصول است بطفیل و توسل وے نیز دعا بمحل قبول میرسد شعر مور مسکین ہوسے داشت کہ در کعبہ رسد دست در پائے کبوتر زد و ناگاہ رسید۔ رواہ الترمذی

باب الدعاء فی التشہد

درکتب فقہ مذکور است کہ بعد از خواندن التحیات و درود دعا کند بہر چہ خوش آید او را بعد از آنکہ مشابہ کلام ناس نباشد بسوال و طلب آن از ایشان ممکن نبود و سابقا در باب تشہد از حدیث ابن مسعود گذشت کہ ثم لیتخیر من الدعاء اعجبہ الیہ۔ و ادعیہ مخصوص ازان حضرت نیز آمدہ یا ناکہ مراد اعجب از ہمین ادعیہ ماثورہ خواہد بود و یا بجملہ توسل و تمسک باین ادعیہ اولے و افضل و اکمل است از جہت بودن آنہا تمام تر و جامع تر مقاصد دنیا و آخرت را و باللہ التوفیق

الفصل الاول عن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدعو فی الصلوٰۃ۔ بود آن حضرت کہ دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشہد۔ یقول۔ میگفت۔ اللہم انی اعوذ بک من عذاب القبر۔ خداوندا پناہ میجویم بتو از عذاب کہ در گور بود بیان آن بتفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت واعوذ بک من فتنۃ المسیح الدجال۔ و پناہ میجویم بتو از ابتلا و آزمائش مسیح دجال کہ در آخر زمان برآید و دعوی خدائی کند و با ستدراج خوارق عادت بر دست وے ظاہر گردد و مردم را گمراہ گرداند و تفصیل این احوال در اواخر کتاب در باب علامات الساعۃ بیاید و مسیح اسم مشترک است اطلاق کردہ می شود بر دجال علیہ اللعنۃ و بر عیسے علیہ السلام و لیکن چون مطلق واقع شود مراد عیسے علیہ السلام افتد و نزد ارادہ آن ملعون مقید گردانند بدجال چنانکہ درین حدیث واقع شدہ است و وجہ تسمیہ وے و حضرت عیسے علیہ السلام باین نام و آنچہ متعلق ست بدان در محلش بیاید انشاء اللہ تعالے۔ واعوذ بک من فتنۃ المحیا والممات۔ و پناہ میجویم بتو از ابتلائے حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنہ محیا آنچہ موجب زیغ و زلل و میل و انحراف

گردد از راه راست و ثبات بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلاء و محن و اسباب ضلالت و بطالت و بفتنہ
ممات وسوسۂ شیطان در حالت نزع و سوال منکر و نکیر و اگر وسوسۂ شیطان را داخل فتنہ محیا دارند فتنہ ممات مخصوص
بفتنہ قبر نیز وجہے دارد۔ اللھم انی اعوذ بک من الماثم۔ خداوندا من پناه میجویم بتو از گناه و از امرے کہ سبب وقوع
در اثم گردد۔ والمغرم۔ و از وام کہ بر گردن نشیند و اداے آن دشوار افتد یا در معصیت کنند اما اگر در طاعت و کار خیر
کنند و از وفاے آن عاجز نباید آن محل استعاذت نیست و با وجود آن امر دین بے صعوبتے نیست شاید کہ بمیرد
و در شد و وفا بدان نکنند و گرفتار ماند و چون آن حضرت استعاذت می کرد از وام و در نظر ظاهر کار آن آسان مینماید
فقال لہ قائل۔ پس گفت مر آن حضرت را گویندہ از صحابہ۔ ما اکثر ما تستعیذ من المغرم۔ عجب بسیار است استعاذۂ
تو از وام۔ فقال۔ پس بیان کرد آن حضرت قباحت وام و شناعت آن را و گفت۔ ان الرجل اذا غرم حدث
بدرستی کہ مرد چون وام دار می شود سخن میکند با مردم از احوال و معاملت خود و اظهار فقر و فاقہ تا دین مدهند یا در تمهید عذر
خود در تقصیر اداے آن در ماضی۔ فکذب۔ پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب تر است بقول وے۔ ووعد فاخلف
و وعده میکند بوفاے آن در مستقبل پس خلاف وعده میکند۔ متفق علیہ۔ **وعن ابی ہریرة** قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فرغ احدکم من التشہد الآخر۔ گفت آن حضرت چون فارغ گردد یکے از شما از تشہد
پسین۔ فلیتعوذ باللہ من اربع۔ پس باید کہ پناه جوید بخدا از چہار چیز۔ من عذاب جہنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات
ومن شر المسیح الدجال رواه مسلم۔ **وعن ابن عباس** ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یعلمہم ہذا الدعاء کما یعلمہم السورة
من القرآن۔ روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت می آموزانید صحابہ را این دعا را چنانچہ می آموزانید سورۂ از
قرآن را بتاکید و اہتمام و امر بخواندن و تعہد بحفظ آن۔ یقول قولوا۔ میگفت بگوئید۔ اللھم انی اعوذ بک من عذاب جہنم واعوذ
بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا والممات رواه مسلم۔ **وعن ابی بکر الصدیق**
رضی اللہ عنہ قال قلت یا رسول اللہ علمنی دعاء ادعو بہ فی صلوتی۔ ابوبکر صدیق با آن حضرت عرض داشت کہ بیاموزان
مرا اے پیغمبر خدا دعائے کہ دعا کنم بآن در نماز خود یعنی بعد از تشہد اخیر و فہم این قید بجہت آنکہ دعائے کہ متعارف و مقرر
بود خواندن آن در نماز در این محل بود۔ قال قل۔ گفت آن حضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را۔ اللھم انی ظلمت
نفسی ظلما کثیرا۔ خداوندا بتحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار و در اکثر روایات کثیرا بثاے مثلثہ است و در بعض
روایات مسلم کبیرا بموحده آمده و امام نووی در اذکار گفتہ کہ اگر در خواندن هر دو را جمع کنند بهتر باشد۔ ولا یغفر الذنوب
الا انت۔ و نمی آمرزد همہ گناهان بندگان را هیچ کس مگر تو۔ فاغفرلی مغفرة من عندک پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص
از نزد تو۔ وارحمنی۔ و رحمت و مهربانی کن مرا۔ انک انت الغفور الرحیم۔ بدرستی کہ توئی آمرزنده گناهان و مهربانی کننده
بر بندگان۔ متفق علیہ۔ **وعن عامر بن سعد** عن ابیہ۔ روایت میکند عامر بن سعد بن ابی وقاص کہ تابعیے

ثقه است شنید پدر خود را و عثمان و عائشه را و شنید از وے زہری وغیره روایت میکند از پدر خود۔ قال۔ گفت سعد کنت اری رسول الله۔ بودم من که میدیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یسلم عن یمینه وعن یساره۔ سلام میداد از جانب راست و از جانب چپ حتی اری بیاض خده۔ تا اینکه میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی مقدار روے در سلام می گردانید که رخسار روشن او دیده می شد زہے سعادت کسیکه در پہلوے او می بود بیت

کاشکے اندر نمازم جا شود پہلوے تو۔ تا بتقریب سلام افتد نظر بر روے تو۔ رواه مسلم۔ وعن سمرة بفتح سین وضم میم صحابی مشہور احوال او در مواضع دیگر نوشته شده۔ بن جندب۔ بضم جیم و دال و فتح دال نیز آمده۔ قال کان رسول الله۔ گفت سمره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة۔ چون می گزارد نماز را۔ اقبل علینا بوجهه۔ توجه می کرد بہ ما بر روے مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیکے از دو جانب رو راست یا چپ و اقرب آن ست که مراد بعد از سلام باشد چه آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام و فراغ از نماز گاہے برمیگشت بجانب دست راست و گاہے بدست چپ چنانکه در احادیث بیاید و گاہے روے بجانب قوم و پشت بسوے قبله نیز می نشست۔ رواه البخاری۔ وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم ینصرف عن یمینه۔ بود آنحضرت که برمیگشت از نماز از جانب دست راست خود رواه مسلم۔ وعن عبد الله بن مسعود قال۔ گفت ابن مسعود لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من صلوته۔ باید که نگرداند یکے از شما شیطان را نصیبے از نماز خود و بیان کرد آن را بقول خود۔ یرى ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه۔ ببیند و اعتقاد کند یا گمان برد که حق است و لازم ست بروے که برنگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود یرى بفتح یا وضم آن ہر دو روایت ست بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی ظن۔ لقد رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم کثیرا ینصرف عن یساره۔ ہر آئینه بتحقیق دیدم من آن حضرت را بسیار که برمیگشت از جانب چپ خود۔ متفق علیه۔ حاصل مقام آنکه آن حضرت بعد از سلام دادن گاہے برمی گشت از جانب یمین و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال این چنین بود که سلام میداد و دعا می خواند و بجانب حجره شریف که در جانب یسار است میرفت و گاہے برعکس این می کرد از جانب یسار برمیگشت و بر جانب یمین می نشست و اول را بر عزیمت حمل کرده اند که در روے تیامن است و فعل آن حضرت در اکثر احوال این چنین بود و لیکن ابن مسعود مے گوید که ثانی اگرچه رخصت است و کم بود اما در سنت اعتقاد وجوب نباید گرفت و از ترخیص شارع اعراض نباید نمود که در حدیث آمده است که حق تعالے دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهاے او و شافعیه ازین دو حدیث اخذ کرده اند که مصلی را باید که برگردد بصورت حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین است چنانکه منزل او در انجانب است یا کارے دارد بآن جانب بجانب یمین برگردد و اگر بجانب چپ ست بجانب چپ برگردد و از امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همچنین مروی ست و بازگاہے آن حضرت صلی الله علیه وسلم مستقبل قوم نیز می نشست و روے بجانب ایشان می کرد و پشت بسوے قبله اگر کارے میداشت با ایشان و خطابے میکرد و سخنے میگفت چنانکه

در حدیث سابق گذشت اذا صلی صلوة اقبل علینا بوجہہ و در حدیث بخاری و سلم آمده است کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
چون فارغ میشد از نماز بامداد استقبال می کرد بوجہ شریف خود اصحاب را و می گفت آیا دیده است ہیچ یکے از شما
خوابے طلب می کرد خوابے را کہ در روے بشارت بفتح یکے بود و غیر این احادیث دیگر نیز ظاہر در ین معنے ست فتدبر
وعن البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول اللہ۔ گفت براء بن عازب رضی اللہ عنہ بودیم ما چون نماز میکردیم
در پس پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم احببنا ان نکون عن یمینہ۔ دوست میداشتیم کہ باشیم در جانب راست آنحضرت
یقبل علینا بوجہہ۔ کہ اقبال و توجہ آرد بر ما بروے مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی بیشتر از ان کہ
روے بجانب چپ کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بمشاہدۂ جمال وے مستسعد شویم و بخطاب کریم وے
مشرف گردیم و اقتباس انوار و استمداد اسرار از مواجہت شریف او بنمائیم خصوصا در وقت رجوع وے از جناب
حق و انصراف از صلوة کہ قرة العین و محل نہایت شہود و وقت نہایت قرب اوست صلی اللہ علیہ وسلم و این یکے
از وجوہ فضیلت ایستادن ست در جانب یمین امام و سر آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم امر میکرد بزرگان صحابہ را کہ
نزدیک بوے بایستند۔ قال فسمعتہ۔ گفت براء بن عازب پس شنیدم آن حضرت را یقول۔ میگفت آنحضرت
بعد از سلام در دعائے کہ می کرد۔ رب قنی عذابک۔ خداوندا نگاه دار مرا از عذاب خود۔ یوم تبعث او تجمع عبادک
روز قیامت کہ بر می انگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را و تجمع شک راوی ست کہ تبعث گفتہ یا تجمع از ینجا معلوم میشود
کہ بندگان خاص و مقربان درگاه از عذاب وے می ترسند و برحمت وے پناه میجویند و این برائے تعلیم امت ست
کہ از ادب درگاه آگاه باشند۔ رواه مسلم وعن ام سلمة قالت ان النساء فی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کن اذا سلمن من المکتوبة قمن۔ گفت ام سلمہ کہ زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرض بر میخاستند
و میرفتند پیش از مردان۔ وثبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ومن صلی من الرجال ما شاء اللہ۔ و بر جائے خود
می بود آن حضرت و ہر کہ نماز گزارده بود از مردان تا زمانے کہ خواستہ بود خدا پس گاہے ہمین قدر می نشست
کہ می گفت اللہم انت السلام ومنک السلام الی آخره و گاہے بقدرے می نشست و دعا می کرد و قرآن میخواند و تبلیغ
احکام میکرد و گاہے می نشست در مصلائے خود تا برآمدن آفتاب بنا بر اختلاف احوال و مقتضیات آن۔ فاذا
قام رسول اللہ۔ پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قام الرجال۔ می ایستادند مردان۔ رواه البخاری سند کر
حدیث جابر بن سمرة فی باب الضحک انشاء اللہ تعالے۔ و سر انجام ست کہ ذکر کنیم حدیث جابر بن سمره را کہ در وے
ذکر نشستن آن حضرت است بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب در باب ضحک کہ ذکر ضحک آنحضرت نیز در وے واقع ست
و مؤلف ذکر آن حدیث را دران باب مناسب تر دید

الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول اللہ۔ گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال انی لاحبک یا معاذ۔ پس گفت آن حضرت بدرستی کہ من ہر آئینہ دوست میدارم ترا ای معاذ فقلت وانا احبک۔ پس گفتم ومن دوست میدارم ترا۔ یا رسول اللہ قال فلا تدع ان تقول فی دبر کل صلوۃ گفت آنحضرت پس ترک مکن این را کہ گوئی در پس ہر نماز این دعا را ظاہر از ایراد این حدیث در باب الدعا فی التشہد خواندن او ست بعد از التحیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادت معلوم میشود کہ خواندن او بعد از فراغ از نماز بود۔ رب اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک۔ ای پروردگار من یاری دہ مرا بر یاد کردن تو و سپاس داشتن تو و نیک کردن عبادت تو بجا آوردن آن بصفت شہود و مراقبہ کہ الاحسان ان تعبد ربک کانک تراہ الحدیث۔ رواہ احمد وابوداؤد والنسائی الا ان اباداؤد ولم یذکر۔ لیکن ابوداؤد ذکر نکردہ است این کلمہ را کہ۔ قال معاذ وانا احبک۔ و این حدیث مسلسل است باین فعل اخذ بیدی ویقول انا احبک و بکاتب حروف نیز از قبل بعضے از علماے یمن رسیدہ است والحمد للہ علی ذلک وعن عبد اللہ بن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یسلم عن یمینہ بود آن حضرت کہ سلام میداد از راست اے خود و میگفت۔ السلام علیکم ورحمۃ اللہ حتے یری بیاض خدہ الایمن۔ تا آنکہ دیدہ می شد سفیدی رخسار راست وے۔ وعن یسارہ۔ و سلام میداد از چپ اے خود و میگفت۔ السلام علیکم ورحمۃ اللہ حتی یرے بیاض خدہ الایسر۔ تا آنکہ دیدہ می شد سفیدی رخسار چپ وے۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی ولم یذکر الترمذی۔ و ذکر نکردہ است ترمذی این کلمہ را۔ حتی یرے بیاض خدہ۔ نہ در ایمن و نہ در الیسر و ہمین مقدار آوردہ کان یسلم عن یمینہ السلام علیکم ورحمۃ اللہ و ہمچنین در جانب دیگر و این ائمہ این حدیث را از عبد اللہ بن مسعود روایت کردہ اند۔ ورواہ ابن ماجۃ عن عمار بن یاسر و روایت کردہ است او را ابن ماجہ از عمار بن یاسر و معلوم نشد کہ ابن ماجہ موافق ابوداؤد والنسائی ست در ذکر حتے یرے بیاض خدہ یا با ترمذی ست در عدم ذکر آن و ہو الظاہر۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان اکثر انصراف النبی۔ گفت ابن مسعود بود بیشتر برگشتن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من صلوتہ۔ از نماز خود۔ الے شقہ الایسر الے حجرتہ۔ بسوے پہلوے چپ خود بجانب حجرۂ خود کہ بجانب الیسر مسجد بود۔ رواہ فی شرح السنۃ وعن عطاء الخراسانی عن المغیرۃ قال قال رسول اللہ۔ روایت ست از عطاے خراسانی کہ از مشاہیر تابعین است و بلخی ست ولادت یافت سنہ خمسین و وفات یافت سنہ خمس وثلثین ومائۃ ابوحاتم گفت ثقہ است ونسائی گفتہ لا باس بہ روایت کرد از وے مالک و معمر از مغیرہ بن شعبہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یصلی الامام فی الموضع الذی صلی فیہ حتی یتحول نگزارد امام جاے کہ گزاردہ است در وے تا آنکہ برگردد و انتقال کند از جاے خود بجاے دیگر و گفتہ اند کہ این حکم مخصوص بامام نیست بلکہ شامل ست مقتدیان را نیز و وجہ تحول در امام آن ست کہ توہم نکند کسے کہ ہنوز در نماز فرض ست و بعض گویند کہ وجہ تحول آن ست کہ تا گواہی دہند ہر دو موضع بعبادت و بعض گویند اظہار تکثیر عبادت و بعض گویند تاخیر رتبہ نفل از رتبہ فرض و این وجوہ شامل امام مقتدیان و تمامہ مصلیان ست باید کہ نفل در جاے فرض نگزارند۔ رواہ ابوداؤد وقال

عطاء الخراسانی لم یدرک المغیرۃ ۔ وگفت ابوداؤد عطاے خراسانی در نیافتہ و ندیدہ است مغیرہ را پس این حدیث متصل نباشد زیرا کہ فوت مغیرہ بن شعبہ سنہ خمسین ست وولادت عطاے خراسانی در سنہ خمسین ست پس حدیث منقطع ست

وعن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم حضہم علی الصلوٰۃ ونہاہم ان ینصرفوا قبل انصرافہ من الصلوٰۃ ۔ روایت ست از انس کہ آن حضرت برانگیخت و برغلانید صحابہ را بر نماز یعنی تاکید و ترغیب کرد بر محافظت وا دامت آن وسیاق حدیث دلالت کند کہ مراد مبادرت ومسارعت بجماعت وادراک تکبیرہ اولی باشد با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ونہی کرد از ین کہ برگردند پیش از برگشتن وے صلی اللہ علیہ وسلم از نماز خود چنانکہ پیشتر از حضرت سلام بدہند واز نماز برآیند یا بعد از سلام دادن پیشتر از ان کہ آن حضرت برخیزد برخیزند و بروند و منتظر ذکر ودعا نہ نشینند ونہی بر معنی اول تحریمی ست وبر ثانی تنزیہی ست ۔ رواہ ابوداؤد ۔

الفصل الثالث ۔ عن شداد ۔ بفتح شین وتشدید دال ۔ بن اوس ۔ بفتح ہمزہ وسکون واو وکنیت او ابو یعلی ست برادر زادہ حسان بن ثابت او راو پدر او را صحبت است نزول کرد بہ بیت المقدس ومعدود ست از اہل شام ابوالدردا گفت کہ شداد دادہ شدہ است علم را وحلم را ۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی صلوٰتہ ۔ بود آنحضرت کہ می گفت در نماز خود یعنی در آخر نماز در تشہد یا بعد از سلام عقیب صلوٰۃ و در روایت احمد آمدہ ۔ فیہا او فی دبرہا ۔ یعنے میگفت در نماز یا بعد از نماز و مؤلف این را در باب دعا بعد از تشہد آوردہ فقد بر ۔ اللہم انی اسئلک الثبات فی الامر خداوندا من سوال میکنم ترا و میخواہم از تو استقامت و پایدار بودن در کار دین ۔ والعزیمۃ علی الرشد ۔ وہمت وآہنگ بر رشد واہتدا و رشد ورشاد بر راہ بودن و بر راہ شدن خلاف غی ۔ واسالک شکر نعمتک ۔ وسوال می کنم ترا توفیق شکر نعمت تو کہ سبب مزید نعمت وحفظ اوست از ہلاک وزوال ۔ وحسن عبادتک ۔ وخوبی ونیکوئی عبادت ترا ۔ واسالک قلبا سلیما ومیخواہم ترا دلے بے گزند وبے عیب یعنی نہی از عقاید فاسدہ ومیل بشہوات والتفات بما سواے تو ۔ ولسانا صادقا ۔ وزبانی راست گو ۔ واسالک من خیر ما تعلم ۔ وسوال میکنم ترا از نیکی آنچہ میدانی تو کہ آن خیر ست نہ آنچہ من خیر پندارم چہ بسا چیزے را خیر پندارد ودوست دارد و در نفس الامر شر باشد و در آوردن کلمہ من کہ مفید تبعیض ست بجہت آن ست کہ تمامہ خیر کسے را حاصل نیست مگر آنچہ قسمت اوست یا من زائدہ است وسوال کل خیر وتمامہ آن در ادعیہ ماثورہ بسیارست واعوذ بک من شر ما تعلم ۔ و پناہ میجویم بتو از بدی آنچہ میدانی تو ۔ واستغفرک لما تعلم ۔ وطلب آمرزش میکنم از تو مر گناہانے کہ میدانی تو واینہمہ تعلیم امت ست کہ این چنین خواہند والا آن حضرت را حاصل ست خیر کل خیر و شر را گو سراپردہ حالی وے مجال نیست وآمرزیدہ شدہ است او را ما تقدم وما تاخر واکثر حال ادعیہ ماثورہ ہم برین ست یا این ہمہ تواضع وتذلل و اظہار بندگی ست وشہود کبریاے حق ولاابالی در گاہ اوست ۔ رواہ النسائی وروے احمد نحوہ وعن جابر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی صلوٰتہ بعد التشہد ۔ می گفت آن حضرت در نماز خود بعد از تشہد احسن الکلام کلام اللہ واحسن الہدی ہدی محمد صلی اللہ علیہ وسلم ۔ بہترین کلامہا کلام خداست وبہترین سیرتہا سیرت محمد ست صلعم وہدی بفتح

ہا و سکون دال بیرت نیک و این کلام از آن حضرت در خطبہ ہا ماثور ست کہ بعد از حمد و ثنای حق این را می گفت و در تشہد نیز آمدہ است و مضمون آن تاکید و تقریر شہادتین ست۔ رواہ النسائی وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسلم فی الصلوۃ تسلیمۃ تلقاء وجہہ۔ گفت عائشہ کہ بود آن حضرت کہ سلام میداد آن حضرت یک سلام بجانب روے مبارک خود۔ ثم یمیل الی الشق الایمن شیئا۔ پس میل میکرد می خمید بسوے پہلوے راست اندکے یعنی ابتداء سلام مستقبل قبلہ می کرد پس میل می کرداند کے در اثنا ے سلام و تمام میکرد سلام را چنانچہ نمودہ میشد بیاض خد او چنانکہ در روایات سابقہ گذشت و مذہب امام مالک یک سلام ست بظاہر این حدیث و ائمہ ثلثہ و دیگر علما بر دو سلام اند از جہت کثرت احادیث وارده دران و تاویل حدیث عائشہ آنست کہ جہر میکرد بیک سلام و سلام دیگر خفیہ میگفت۔ رواہ الترمذی

وعن سمرۃ قال امرنا رسول اللہ۔ روایت ست از سمرہ بن جندب کہ گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان نرد علی الامام۔ کہ رد میکنیم سلام را بر امام یعنی مقتدیان کہ سلام گویند نیت جواب سلام امام کنند و ازینجا معلوم می شود کہ امام نیت سلام بر مقتدیان میکند۔ ونتحاب ان یسلم بعضنا علی بعض۔ و امر کرد کہ یکدیگر را دوست گیریم یا بسلام دادن بعض با بر بعض یعنی در سلام دادن در نماز نیت سلام بر یکدیگر کنیم کہ آن باعث محبت و مودت ست و در سلام نماز نیت ملائکہ مقربین نیز باید کرد چنانکہ در احادیث آمدہ است و در فقہ نیز مذکور است۔ رواہ ابو داؤد

باب الذکر بعد الصلوۃ

بدانکہ جہر بذکر مطلقا و بعد از نماز مشروع ست وارد شدہ است در وے احادیث چنانکہ بیاید و اختلاف ست در انکہ مصلی بعد از نماز یا کہ بعد از وے نماز سنت ست برخیزد یا نشستہ ماند و بعد از برخاستن در مکان فرض سنت بگزارد یا انتقال کنند در مکان دیگر نزد اکثر مختار آن ست کہ بالشیند و در جاے دیگر سنت بگزارد و مستحب ست کہ قوم نقض کنند صفوف را و امام نیز بیمین و بیش رود تا منشتبہ نگردد بر مردم کہ در آیند کہ ہنوز در جماعت اند و ناگاہ یکے از در آیندگان بنابرین توہم اقتدا کند و فاسد گردد اقتداے او و بعض گویند اگر بعض ادعیہ مختصر کہ بصحت رسیدہ است خواندن آن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مثل اللہم انت السلام ومنک السلام تبارکت یاذا الجلال والاکرام و آیۃ الکرسی اگر بصحت رسد حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکہ اکثر بر آنند نشستہ بخواند درست ست و نیز اختلاف ست کہ فضل انحراف و انتقال بجانب یمین ست یا بہ یسار و صحیح آن ست کہ مخیر ست بہر جانب کہ انتقال کند و اکثر بر آنند کہ بجانب یسار انتقال کند تا یسار او یمین گردد و در مسجد شریف نبوی بجانب یسار کہ حجرہ شریف در آنجانب ست افضل ست باتفاق و از انچہ باید دانست آن ست کہ تقدیم رواتب منافی نیست بعدیتی را کہ در باب بعض ادعیہ و اذکار در احادیث واقع شدہ است صرح بہ الشیخ ابن الہمام و تعجیل قیام نسبت مغرب منافی نیست مر خواندن آیۃ الکرسی و امثال آن را چنانکہ در حدیث صحیح وارد شدہ است کہ بخواند بعد از نماز فجر و مغرب دہ بار لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شئ قدیر

دآنکہ بعض مردم تعجیل کنند چنانکہ آیۃ الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزے نیست و مخالف سنت است کہ در خواندن قل یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ احد در سنت مغرب وارد شدہ است

الفصل الاول عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالتکبیر متفق علیہ۔ گفت ابن عباس کہ بودم من کہ می شناختم تمام شدن نماز آن حضرت را بتکبیر و اختلاف کردہ اند شراح در بیان مراد بتکبیر بعض گفتہ اند کہ مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکہ در صحیحین از ابن عباس آمدہ است کہ رفع صوت بذکر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم معہود بود وگفت ابن عباس می شناختم من انقضاء صلوۃ را بدان بیشتر آوردہ است بخاری این حدیث را پس معلوم شد کہ مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفتہ اند کہ مراد تکبیر است کہ در تسبیح و تحمید و تکبیر کہ بعد از نماز دہ دہ بار یا سی و سہ بار میگویند واقع است و بعض میگویند کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سہ بار و بعض میگویند کہ این در ایام منا بود کہ تکبیرات تشریق میگفتند و طیبی گفتہ است کہ مراد تکبیراتے ست کہ در نماز نزد سر برآوردن و فرو بردن در رکوع و سجود میگویند و مراد آن است کہ من می شناختم انقضاء ہر ہیئت را کہ انتقال میکرد از وے بدیگرے بتکبیر و این وجہ بعید است از عبارت و بر سر تقدیر مشکل می شود کہ این قول ابن عباس چہ معنی دارد مگر وے رضی اللہ عنہ حاضر نمی شد در نماز قاضی عیاض گفتہ است کہ وے صغیر بود شاید کہ در حضور بجماعت مواظبت نمی نمود و احتمال دارد کہ حاضر می شد و در آخر صفوف می ایستاد پس نمی شناخت انقضاء نماز را بہ تسلیم واللہ اعلم وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم لم یقعد الا مقدار ما یقول۔ گفت عائشہ بود آن حضرت کہ چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچہ می گفت این کلمات را۔ اللہم انت السلام ومنک السلام۔ خداوندا توئی سالم و منزہ از جمیع نقایص و متصف بتمامہ کمالات و از تست سلامت بندگان از ہمہ آفات و مخافات۔ تبارکت یا ذا الجلال والاکرام۔ بزرگی تو اے خداوند صفات سلبیہ و ثبوتیہ۔ رواہ مسلم۔ و این ذکر ہمین مقدار در احادیث واقع شدہ و بصحت رسیدہ است و بعض والیک یرجع السلام زیادہ کردہ اند وگفتہ اند کہ آن در روایات نیامدہ و درا و بعض مشائخ زیادہ بر این نیز میخوانند معلوم نمی شود کہ این زیادت از ایشان است یا روایتے ہم دارند واللہ اعلم۔ وعن ثوبان قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انصرف من صلوتہ استغفر ثلثا۔ گفت ثوبان کہ مولاے حضرت رسالت پناہ و حاضر گاہ و بیگاہ درگاہ بود چون برمیگشت آن حضرت از نماز خود یعنی تمام می کرد و سلام میداد استغفار می کرد سہ بار و میگفت استغفر اللہ استغفر اللہ استغفر اللہ ہمچنین آمدہ است تفسیر آن از بعض سلف و در بعضے روایات آمدہ است کہ میگفت سہ بار استغفر اللہ الذی لا الٰہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ۔ وقال۔ و میگفت نیز بعد از استغفار۔ اللہم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواہ مسلم۔ وعن المغیرۃ بن شعبۃ صحابی مشہور است احوال وے در موضعے نوشتہ شدہ است۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فی دبر کل صلوۃ مکتوبۃ

بود آن حضرت کہ می گفت در پس ہر نماز فرض۔ لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیٔ قدیر اللہم
لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد۔ شرح این سابقاً در باب الرکوع گذشتہ است متفق علیہ
بدانکہ آنحضرت این کلمات واذکار دیگر کہ در احادیث آمدہ است می گفت وگفتہ اند کہ در بعض احیان سلام میداد وبر میخاست
بے آنکہ ہیچ چیزے بگوید وبخواند ودر بعضے اوقات این اذکار کل یا بعضے ازان میخواند وبعض در ترتیب خواندن آن گفتہ اند
کہ اول استغفار باید کرد وبعد از وے اللہم انت السلام بعد ازان لا الٰہ الا اللہ وحدہ الخ واذکار ودعوات دیگر بسیار است
کہ در کتب احادیث مذکور اند در روایت آمدہ کہ آنہا را بعد از نماز میخواند ومعنی بعدیت ہمان ست کہ گفتہ شد ولازم نیست کہ بعد
از فرض متصل بخواند وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم من صلوتہ یقول بصوتہ
الاعلیٰ۔ بود آن حضرت چون سلام میداد از نماز خود می گفت بآواز بلند۔ لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک لہ الحمد
وہو علی کل شیٔ قدیر لا حول ولا قوۃ الا باللہ لا الٰہ الا اللہ ولا نعبد الا ایاہ لہ النعمۃ ولہ الفضل ولہ الثناء الحسن لا الٰہ الا اللہ مخلصین
لہ الدین ولو کرہ الکافرون رواہ مسلم۔ این حدیث صریح است در جہر بذکر کہ آن حضرت بآواز بلند میخواند اما بعض علما گفتہ اند
کہ بلند خواندن آن حضرت برائے تعلیم اصحاب بود ونووی در مہذب گفتہ کہ افضل اخفا است درین دعا خواہ آن خواہ امام
بود یا منفرد مگر آنکہ حاجت بود بتعلیم آن وہم برین حمل کردہ شدہ است جہر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بآن وبعد ازانکہ محفوظ
گشت اخفا افضل است وحق آن ست کہ اوقات مختلف است گاہے ذوق وحضور در اخفا دست دہد وگاہے در
جہر شوق دگرمی افزاید وجہر بذکر مشروع است بلا شبہہ وعن سعد انہ کان یعلم بنیہ ہٰؤلاء الکلمات۔ روایت ست
از سعد بن ابی وقاص کہ وے بود کہ می آموزانید پسران خود را این کلمات را ویقول ان رسول اللہ۔ ومی گفت کہ بدرستیکہ
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یتعوذ بہن دبر الصلوۃ۔ بود کہ پناہ می جست بخدا بگفتن این کلمات در پس نماز وکلمات
این ست۔ اللہم انی اعوذ بک من الجبن۔ خداوندا پناہ میجویم بتو از بددلی وترسندگی بر جان۔ واعوذ بک من البخل۔ وپناہ
میجویم بتو از بخل۔ واعوذ بک من ارذل العمر۔ وپناہ میجویم بتو از فرومایہ ترو ناکس ترعمر مراد آخر عمر است کہ بحد خرافت کشد وقوی سست
وبیکار گردد واز علم ومعرفت وعبادت باز دارد۔ واعوذ بک من فتنۃ الدنیا وعذاب القبر۔ وپناہ میجویم بتو از ابتلاء وآزمایش
دنیا وعذاب گور۔ رواہ البخاری وعن ابی ہریرۃ قال ان فقراء المہاجرین اتوا رسول اللہ۔ روایت ست
از ابی ہریرہ کہ فقرائے مہاجران آمدند پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فقالوا۔ پس گفتند۔ قد ذہب اہل الدثور بالدرجات العلیٰ
والنعیم المقیم۔ بردند خداوندان اموال بسیار پایہ ہائے بلند را از اجر وثواب وقرب در رضای حق ونعمت پایندہ کہ نعمت بہشت است
فقال وما ذاک۔ پس گفت آنحضرت وچیست این سخن وچیست سبب بردن ایشان درجات اعلیٰ ونعیم مقیم را۔
قالوا۔ گفتند صحابہ سبب آن این ست کہ۔ یصلون کما نصلی۔ نماز میگزارند ایشان چنانچہ نماز میگزاریم ما۔ ویصومون کما نصوم
وروزہ میدارند چنانچہ روزہ میداریم ما۔ ویتصدقون ولا نتصدق۔ وصدقہ میدہند ایشان وصدقہ نمیدہیم ما۔ ویعتقون ولا

نعتق۔ و بردہ آزاد میکنند ایشان و آزاد نمیکنیم ما یعنی ایشان در عبادات بدنیہ شریک ما اند و بعبادات مالیہ ممتاز اند فقال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افلا اعلمکم شیئا تدرکون بہ من سبقکم۔ آیا پس یاد نیاموزانم شما را عملے کہ دریابید بسبب آن عمل فضل کسانے
را کہ پیشی کردہ اند شما را از متقدمین این امت یا امم سابقہ نیز۔ وتسبقون بہ من بعدکم۔ و پیشی کنید شما بسبب آن عمل کسانے را کہ بعد
از شما ایمان بیارند یا بعد از شما پیدا شوند و درینجا بیان فضلے عظیم ست مر ایشان را و برای آنچہ شکایت کردہ بودند از ان
از انحطاط درجہ ایشان از اغنیا و مقصود این جا ہمین بود۔ ولا یکون احد افضل منکم۔ و نباشد ہیچ یکی از اغنیا فاضل تر و زیادہ تر در
اجر و ثواب از شما۔ الا من صنع مثل ما صنعتم۔ مگر کسے کہ بکند از ایشان مانند آن عملے کہ شما کنید۔ قالوا بلی۔ گفتند آری تعلیم کن
یا رسول اللہ قال تسبحون وتکبرون وتحمدون دبر کل صلوٰۃ ثلثا وثلثین مرۃ۔ فرمود تسبیح کنید و تکبیر گوئید و حمد خوانید پس ہر نماز
سی و سہ بار ظاہر عبارت و اکثر روایات در ان ست کہ ہر کدام سی و سہ بار باشد و در روایتے مجموع سی و سہ بار ہر کدام
یازدہ بار نیز آمدہ است و در بعض تقدیم و تاخیرے ہم در ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر واقع شدہ است و در حدیث دیگر صریح
آمدہ است کہ زیان نمیکند ترا ہر کدام از ینہا ابتدا کنی۔ قال ابو صالح گفت ابو صالح کہ یکی از رواۃ این حدیث ست از ابی ہریرہ
تابعی است۔ فرجع فقراء المہاجرین الی رسول اللہ۔ پس باز برگشتہ آمدند فقراے مہاجران بسوی پیغمبر خدا۔ صلی اللہ
علیہ وسلم فقالوا۔ پس گفتند۔ سمع اخواننا اہل الاموال بما فعلنا ففعلوا مثلہ۔ شنیدند برادران ما کہ مالدار انند آنچہ کردیم ما از تسبیح
و تحمید و تکبیر پس کردند مانند آن پس باز افضلیت ایشان را لازم آمد۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء۔ یعنی زیادتی اغنیا بر شما فضل خدا است کہ میدہد وے تعالی فضل خود را ہر کرا می خواہد
چہ توان کرد صبر کنید و بر قضاے الٰہی و قسمت وے تعالے راضی باشید کہ وے سبحانہ فضل نہادہ بعضے از بندگان خود
را بر بعض۔ متفق علیہ۔ این حدیث بخاری و مسلم است۔ ولیس قول ابی صالح الی آخرہ الا عند مسلم۔ ولیکن نیست قول
ابی صالح کہ گفت فرجع فقراء المہاجرین الے آخرہ مگر نزد مسلم و منفرد است بدان بخاری و در بعض روایات آمدہ است
کہ فقرا در آیند بہشت را پیش از اغنیا نیم روز کہ پانصد سال ہست یعنی اگرچہ اغنیا را فضل بر فقرا ثابت شد لیکن لطف حق سبحانہ
تلافی کرد آن را بسبب دخول فقرا اغنیا در بہشت دیگر بدانکہ حدیث مخصوص ست بفقراے مہاجرین نہ عام جمیع فقرا
را یا رب مگر قیاس کنند حال سائر فقرا را بر حال فقراے مہاجرین واللہ اعلم۔ وفی روایۃ للبخاری۔ و در روایتے مر
بخاری را این چنین آمدہ است کہ تسبحون فی دبر کل صلوٰۃ عشرا وتحمدون عشرا وتکبرون عشرا بدل ثلثا وثلثین پس ہر یکے
دہ بار بود و مجموع ثلثین گردد و در روایتے ہر یکے یازدہ بار نیز آمدہ است تا مجموع ثلثا وثلثین شود چنانکہ گفتیم و درین حدیث
دلیل است بر فضل غنی بر فقیر وقتے کہ برابر باشد اعمال ہر دو و در جانب فضل فقیر بر غنی نیز دلائل است و علما را اختلافات است
در انکہ غنی شاکر افضل است یا فقیر صابر و دلائل جانبین در محل خود مذکور است و سبقت دخول فقرا در بہشت از اغنیا منافی
فضل اغنیا و علو درجات ایشان نیست چہ آن بجہت خفت اثقال و یسر حساب ایشان است واللہ اعلم۔ وعن کعب

بن عجرۃ۔ بضم عین وسکون جیم وبرا صحابی ست از اہل بیعت شجرہ قصۂ اسلام او در موضعے نوشتہ شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم معقبات۔ بضم میم وفتح عین وکسر قاف مشددہ وبای موحدہ بمعنی بعض عقب بعض آیندہ در لفظ صفت کلمات است چنانکہ در صفت ملائکہ کہ برائے محافظت آدمیان می آیند نیز در قرآن مجید واقع شدہ کہ لہ معقبات من بین یدیہ ومن خلفہ یحفظونہ وصفت این کلمات این ست۔ لایخیب قائلہن اوفاعلہن۔ نومید گردانیدہ نمی شود از یافت مطلوب گوینده آنہا یا کنندہ آنہا شک راوی است۔ دبر کل صلوۃ مکتوبۃ۔ درپس ہر نماز فرض۔ ثلث وثلثون تسبیحۃ۔ سی وسہ بار سبحان اللہ گفتن۔ وثلث وثلثون تحمیدۃ۔ سی وسہ بار الحمد للہ گفتن۔ واربع وثلثون تکبیرۃ۔ وسی وچہار بار اللہ اکبر گفتن تا مجموع صد بار گردد۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سبح اللہ فی دبر کل صلوۃ ثلثا وثلثین۔ کسے کہ تسبیح کند خداوند را وبپاکی یاد کند او را پس ہر نماز بگوید سبحان اللہ سی وسہ بار۔ وحمد اللہ ثلثا وثلثین وثنا گوید خدا را وبگوید الحمد للہ سی وسہ بار۔ وکبر اللہ ثلثا وثلثین۔ وبہ بزرگی یاد کند خدا را وبگوید اللہ اکبر سی وسہ بار۔ فتلک تسعۃ وتسعون۔ پس این مجموع نود ونہ کرت می شود۔ وقال تمام المائۃ۔ وبگوید برائے تمام کردن عدد صد این کلمہ را۔ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر۔ ودر بعض روایات بعد از ولہ الحمد یحیی ویمیت ودر بعض ہو حی لا یموت ودر بعض بیدہ الخیر نیز آمدہ است۔ غفرت خطایاہ۔ آمرزیدہ شود گناہان آنکس۔ وان کانت مثل زبد البحر۔ واگرچہ باشد گناہان وے مانند کف دریا در کثرت۔ رواہ مسلم۔ درین روایت تمامی صد باین ذکر ست کہ مذکور شد ودر حدیث سابق بسی وچہار بار گفتن تکبیر بہر وجہ کہ خواند کفایت کند وفائز گردد بمقصود واین ورد در وقت نوم نیز آمدہ است ودر انجا ہمین سی وچہار بار گفتن تکبیر است چنانکہ در محل خود بیاید انشاء اللہ تعالی

الفصل الثانی۔ عن ابی امامۃ قال قیل۔ روایت ست از ابی امامہ باہلی کہ صحابی مشہور ست ساکن شد مصر را پستر انتقال کرد بحمص ووفات یافت دران واز کثرین است در روایت واکثر حدیث وے نزد شامیین است واز بقایاے صحابہ بود بحمص روایت دارد از حضرت رسول واز بسیارے از صحابہ ودر وقت وفات آن حضرت سی وسہ سالہ بود وبعض گفتہ اند سی سالہ بود ومات سنۃ ست وثمانین وقیل احدے وثمانین ولہ احدے وتسعون سنۃ گفت گفتہ شد بآن حضرت یعنی پرسیدند صحابہ۔ یا رسول اللہ ای الدعاء اسمع۔ کدام دعا مسموع تر است یعنی قریب تر وزود تر است اجابت وقبول او۔ قال جوف اللیل الآخر۔ فرمود دعاے درون شب یا معنی آن ست کدام وقت از اوقات دعا مستجاب ومقبول است در وے دعا وقول وے الآخر صفت جوف است یعنی میان شب کہ در جانب آخر باشد کہ مراد بدان وقت سحر است چنانکہ تفصیل آن در باب قیام اللیل بیاید ولفظ جوف والآخر برفع ونصب ہر دو روایت است ویحتمل نیز جائز است وہمچنین قول وے۔ ودبر الصلوات المکتوبات۔ وعقب نمازہاے فرض ظاہر عبارت متصل فرض است واگر بعد از رواتب باشد امید است کہ ہمین حکم داشتہ باشد چنانچہ سابقاً اشارتے بدان کردہ شد۔ رواہ الترمذی

وعن عقبۃ بضم عین وسکون قاف - بن عامر قال امرنی رسول اللہ - گفت فرمود مرا پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم
ان اقرأ بالمعوذات فی دبر کل صلوۃ - کہ بخوانم معوذات را در پس ہر نماز و معوذات بکسر واو و تشدید آن سورتہائے کہ
در اول آن استعاذہ است میگویند آن خود دو سورہ بیش نیست قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و جواب
میگویند کہ گاہے لفظ جمع را بر دو نیز اطلاق می کنند و بعض میگویند کہ درینجا سورۂ اخلاص را تنہا یا با سورۂ کافرون نیز
داخل معوذات داشتہ اند بطریق تغلیب یا باعتبار آنچہ درین دو سورہ است از توحید و برأت از شرک کہ در معنی استعاذہ
است از شرک و بعض گویند کہ مراد بمعوذات آیات است کہ متضمن استعاذہ است لفظاً و معنًی و این دو سورہ نیز داخل آن ست
یا مراد کلمات معوذہ است و در روایتے بالمعوذتین آمدہ بلفظ تثنیہ فلا اشکال - رواہ احمد و ابو داؤد والنسائی والبیہقی
فی الدعوات الکبیر وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان اقعد مع قوم یذکرون اللہ من صلوۃ الغداۃ
حتے تطلع الشمس - گفت آن حضرت ہر آئینہ نشستن من با گروہے کہ ذکر میکنند خدا را بعد از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب
احب الی من ان اعتق اربعۃ من ولد اسمعیل - دوست داشتہ شدہ تر ہست بسوے من از آزاد کردن من
چہار مرد از اولاد اسمعیل ولان اقعد مع قوم یذکرون اللہ من صلوۃ العصر الی ان تغرب الشمس احب الی من ان اعتق
اربعۃ - ظاہر آن است کہ این اربعہ را نیز از اولاد اسمعیل دارند و احتمال دارد کہ ندارند باد عائے فضلیت ذکر در اول روز
نسبت بآخر بدانکہ ظاہر از نشستن با ذاکران شریک شدن ست با ایشان در ذکر و اگر مجرد قعود و مجالست با ایشان
مراد باشد نیز صورت دارد چنانکہ حدیث ہم القوم لا یشقے جلیسہم کہ در کتاب دعوات بیاید ناظر در آن ست و نیز بدانکہ
حقیقت سر عدد اربعہ موکول بعلم شارع است و ہمچنین ہر جا کہ عدد است و بعض علما مناسبات تقریب الفہم بظن و تخمین ذکر کنند
چنانکہ باین عمل کہ این جزا بر آن موعود ست منقسم بچہار است ذکر اللہ و قعود و اجتماع بر آن و صبر تا بر آمدن آفتاب و فرو رفتن
آن واللہ اعلم و تخصیص باولاد اسمعیل از جہت شرف و فضل ایشان است - رواہ ابو داؤد - وعنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من صلی الفجر بجماعۃ - کسے کہ بگزارد نماز بامداد را بجماعت - ثم قعد یذکر اللہ حتی تطلع الشمس پس بنشیند
درجائے کہ یاد میکند خدائے تعالے را تا آنکہ بر آید آفتاب - ثم صلی رکعتین - پس بگزارد دو رکعت اقل این ست
و تا دوازدہ رکعت نیز آمدہ است و اول وقت وے بحکم ظاہر این حدیث طلوع آفتاب است و بعض ہم برین اند و نزد جمہور
تا بلند شدن آفتاب مقدار یک نیزہ و در روایات نیز آمدہ است و مشہور در مردم این ست کہ این را نماز اشراق گویند و در
بعض روایات نیز باین اسم موسوم شدہ است و اکثر در احادیث این را صلوۃ ضحٰے نام شدہ و ظاہر آن ست کہ این ہر دو
نماز یکی ست اول وقت وے نزد ارتفاع شمس است و آخر وے قبل زوال و در باب صلوۃ ضحٰے کلام متعلق باین مقام بیاید
انشاء اللہ تعالے و بالجملہ ہر کہ دو رکعت درین وقت بگزارد - کانت لہ کاجر حجۃ وعمرۃ - باشد مر او را مثل اجر حج و عمرہ
و اجر حج باداے فرض در جماعت و اجر عمرہ بگزاردن دو رکعت نفل چنانکہ حج فرض است و عمرہ نفل - قال قال رسول اللہ

گفت انس کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برائے تاکید و مبالغہ در زیادت اجر برین عمل۔ تامة تامة تامة صفت عمرہ است یا ہر کدام و این اگرچہ بحقیقت مثل آن نباشد زیرا کہ اجر بقدر تعب است ولیکن مشابہ بادست و چندان ثواب است کہ گویا عین اوست و این را از باب الحاق ناقص بکامل دارند۔ رواہ الترمذی

الفصل الثالث

عن الازرق۔ بفتح ہمزہ و تقدیم زائے بر را در آخر قاف۔ بن قیس۔ از تابعین است حارثی بصری معدود است از کوفیین ثقہ است مات سنة احدے و عشرین و مائة۔ قال گفت صلی بنا امام لنا یکنی ابا رمثة۔ گزارد نماز با ما بجماعت اماسے کہ مارا بود کہ کنیت کردہ می شود ابا رمثہ بکسر را و سکون میم و ثائے مثلثہ صحابی ست۔ قال۔ گفت ابو رمثہ۔ صلیت ہذہ الصلوٰة مع رسول اللہ۔ گزاردم این نماز را با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و این نماز اشارت است بنمازے کہ گزاردہ چنانچہ ظہر یا عصر باشد مثلاً۔ او مثل ہذہ الصلوٰة۔ شک راوی ست و مثل باین ملاحظہ گفت کہ این نمازے کہ با ایشان گزاردہ است بعینہ و شخصہ آن نماز نیست کہ با آنحضرت گزاردہ اگرچہ نوع یک ست و احتمال دارد کہ مثل باعتبار آن گفتہ باشد کہ این نماز کہ با ایشان گزاردہ غیر آن نمازے باشد کہ با آن حضرت گزاردہ چنانکہ آن ظہر بود و این عصر مثلاً فافہم۔ قال وکان ابوبکر و عمر یقومان فی الصف المقدم عن یمینہ۔ گفت ابو رمثہ و بودند ابوبکر و عمر کہ می ایستادند در صف اول از جانب راست آنحضرت۔ وکان رجل قد شہد التکبیرة الاولیٰ من الصلوٰة۔ و بود مردے کہ حاضر شدہ بود و دریافتہ بود تکبیر اولے را از نماز یعنی در رکعت اولے در آمدہ بود و مسبوق نبود۔ فصلی نبی اللہ۔ پس نماز بگزارد و تمام کرد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ثم سلم عن یمینہ و عن یسارہ۔ پس تر سلام داد از جانب راست خود و از جانب چپ خود۔ حتی رأینا بیاض خدیہ۔ تا آنکہ دیدیم ما مقتدیان سفیدی ہر دو رخسارہ آنحضرت را آنکہ در جانب یمین بود رخسار ایمن دید و کسے کہ در جانب یسار بود ایسر دید۔ ثم انفتل کانفتال ابی رمثة۔ پستر برگشت آن حضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رمثہ۔ یعنی نفسہ۔ میخواہد ابو رمثہ نفس خود را یعنی برگشت آن حضرت ہمچو برگشتن من خود را بلفظ غایب یاد کرد و این تفنن است در عبارت و این برگشتن او بجانب چپ خواہد بود یا بجانب راست چنانکہ از فعل آن حضرت مروی ست۔ فقام الرجل الذی ادرک معہ التکبیرة الاولیٰ من الصلوٰة۔ پس برخاست آن مرد کہ دریافتہ بود با آن حضرت تکبیر اولے را از نماز و فائدہ این قید کہ دریافت تکبیر اولے آن ست کہ وے مسبوق نبود کہ برائے اتمام برخاستہ باشد بلکہ برائے گزاردن سنت راتبہ برخاست چنانکہ فرمود۔ یشفع۔ در حالتے کہ جفت میکند نماز را با نماز یعنی برخاست تا راتبہ بگزارد۔ فوثب۔ پس بجہید۔ عمر فاخذ بمنکبہ۔ پس گرفت عمر دوش آن مرد را و در بعض نسخ بمنکبیہ یعنی ہر دو دوش او را فہزہ۔ پس بجنبانید او را۔ ثم قال اجلس۔ پستر گفت عمر بنشین۔ فانہ لن یہلک اہل الکتاب الا انہ لم یکن بین صلوتہم فصل۔ پس بدرستی کہ ہلاک نگردانیدہ است اہل کتاب را مگر ہمین کہ نبود در میان نماز ایشان فصل مراد بفصل اینجا بالتحول است و نقل از مکان نماز بمکان دیگر چنانچہ در حدیث ابی ہریرہ آمدہ است کہ آیا عاجز می آید یکے از شما چون نماز بگزارد کہ پیش رود یا پس رود یا راست

یا چیا پا یا امر او تکلم یا خروج ست چنانکہ در روایت مسلم آمدہ است از سائب کہ گفت امر کرد مارا رسول خدا کہ وصل نکنیم نماز را تا آنکہ سخن کنیم یا بیرون آئیم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد از صلوٰۃ دال بران است کہ مراد بعدم فصل ترک ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید کہ ذکرے بکند از انچہ وارد شدہ است در احادیث بعد از ان برخیزد چنانکہ مذہب بعض است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفریضہ چنانکہ مذہب بعض است۔ کما مر والله اعلم فرفع النبی۔ پس برداشت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بصرہ۔ چشم خود را۔ فقال۔ پس گفت۔ اصاب اللہ بک یا ابن الخطاب۔ برساند ترا خداے تعالیٰ اے پسر خطاب حق را یعنی ہمیشہ ترا براہ صواب برد و الہام صواب کند مقصود تصویب عمر است رضی اللہ عنہ درین فعل۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن زید بن ثابت۔ کہ صحابی مشہور است کاتب وحی و یکے از فقہائے صحابہ و احلۂ ایشان قائم بفرائض در وقت ہجرت یازدہ سالہ بود جامع قرآن در زمان ابوبکر و ناقل آن در مصحف در زمان عثمان رضی اللہ عنہم۔ قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوٰۃ ثلثا و ثلثین و نحمد ثلثا و ثلثین و نکبر اربعا و ثلثین۔ امر کردہ شدہ ایم از حضرت رسول کہ تسبیح کنیم در پس ہر نماز سی و سہ بار و حمد گوئیم سی و سہ بار و تکبیر بر آریم سی و چہار بار۔ فاتی رجل فی المنام من الانصار پس آمدہ شد مردے در خواب از قبیلۂ انصار یعنی آمد آن مرد را فرشتہ در خواب در حدیث آمدہ است کہ رویای صالح از ملک الرؤیا است کہ بنماید مرد را و رویاے غیر صالح از شیطان ست۔ فقیل امرکم رسول اللہ۔ پس گفتہ شد مر آن انصارے را یعنی گفت او را آن فرشتہ در خواب آیا امر کردہ است شما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان تسبحوا فی دبر کل صلوٰۃ کذا و کذا۔ کہ تسبیح کنید در پس ہر نماز چندین و چندین بار اکتفا کرد بتسبیح کرد از جہت اختصار یا ہمہ را تسبیح نام کرد کہ مفید تنزیہ و تقدیس الٰہی اند سبحانہ و تعالیٰ۔ قال الانصارے فی منامہ نعم۔ گفت انصارے در خواب خود آرے امر کردہ است۔ قال۔ گفت آن فرشتہ در خواب۔ فاجعلوہا خمسا و عشرین خمسا و عشرین پس بگردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست و پنج بار در ہر سہ۔ واجعلوا فیہا التہلیل۔ و بگردانید دران کلمات لا الٰہ الا اللہ را بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود۔ فلما اصبح غدا علی النبی۔ پس ہر گاہ کہ صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ پس خبر داد آن انصاری آن حضرت را۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فافعلوا۔ پس چون رویای صالح ست بکنید چنانکہ آن مرد گفتہ است و این بہ تقریر آنحضرت یکی از وجوہ این ذکر حجت شد و اگر آنحضرت تقریر نمی کرد حجت نمی شد فافہم۔ رواہ احمد والنسائی والدارمی۔ وعن علی رضی اللہ عنہ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی اعواد ہذا المنبر۔ روایت از علی مرتضیٰ گفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت بر چوبہاے این منبر من قرأ آیۃ الکرسی فی دبر کل صلوٰۃ۔ کسیکہ بخواند آیۃ الکرسی را در پس ہر نماز۔ لم یمنعہ من دخول الجنۃ الا الموت۔ باز نمیدارد او را از در آمدن بہشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا کہ موت مانع از دخول جنت نیست بلکہ موصل است بآن و ظاہر آن مینماید کہ گویند الا الحیوۃ چہ حیات مانع دخول جنت است کہ درین عالم باے بند آن ست و جواب میگویند کہ مانع از دخول جنت معجلاً وجود موت ست و نبودن او

شرط دخول جنت کہ موجل است اگر وجود موت وشرطیت وے نمی بود بالفعل در بہشت می در آمد یا مراد آنست کہ اگر وجوب
موت ولزوم ذوق امر ہر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمی بودی در آمد در بہشت الآن معجلا ولیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت
در بہشت وبہشت جای موت نبود باین جہت در دخول جنت تاجیل وتاخیر راہ یافت وطیبی گفتہ کہ موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی ودخول جنت
چون متحقق گردد ومنقضی گردد حاصل گردد دخول جنت وبعض گویند مراد از موت بودن بندہ است در قبر پیش از بعث وچون مبعوث شود
در آید در بہشت بے توقف۔ ومن قرأها حین یاخذ مضجعه۔ وہر کہ بخواند آیة الکرسی را ہنگامے کہ میگیرد خوابگاہ خود را۔ آمنه الله علی داره
ودار جاره واہل دویرات حوله۔ ایمن گرداند ورا خداے تعالے بر سراے او وسرای ہمسایہ او واہل چند سرایہا کہ گرد اویند۔ رواه البیهقی
فی شعب الایمان وقال اسناده ضعیف۔ بدانکہ صاحب سفر السعادة جزو اول این حدیث را کہ من قرأ آیة الکرسی لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت
از نسائی آوردہ ودر روایتے قل ہو اللہ احد را نیز بآن ضم کردہ وگفتہ کہ این حدیث را جماعتے دیگر غیر نسائی نیز روایت کردہ اند
مثل طبرانی ورویانی ودارقطنی وابن حبان وغیر ایشان وبعضے از حفاظ میگویند صحیح است وابن جوزی در موضوعات ذکر کردہ
وحفاظ بر ابن جوزی ازین جہت طعن کردہ اند وجزو ثانی را باین لفظ آوردہ من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة
الله الی الصلوة الاخری وگفتہ این حدیث را جماعتے از صحابہ روایت کردہ اند از انجملہ امیر المومنین علی است وجابر بن عبد الله
وعبد الله بن عمر وانس ابن مالک ومغیرة بن شعبة وابو امامة واختلاف طرق وتعدد مخارج حدیث دال است بر اینکہ
این حدیث را اصلے صحیح است وموضوع نیست انتہی وفضیلت آیة الکرسی چہ بعد از نماز خواندہ وچہ غیر آن بسیار است
والله اعلم وعن عبد الرحمن بن غنم۔ بفتح معجمه وسکون نون اشعری شامی دریافت جاہلیت او اسلام آورد در زمان
آن حضرت اما بملازمت شریفہ وے نرسید والتزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در یمن تا وقت وفات معاذ وبخاری گفتہ
کہ او را صحبت است وقول اول صحیح تر است روایت میکند از قدماے صحابہ وبود افقہ شام کہ تابعین بروے در شام
تفقہ کردند وبود او را جلالت وقدر توفی سنة ثمان وسبعین۔ عن النبی۔ روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قال من قال قبل ان ینصرف ویثنی رجلیه۔ کسے کہ بگوید پیش از آنکہ بگردد از نماز ودو تا گرداند پایہاے خود را یعنی ہم بران وضعے
باشد کہ در تشہد می نشیند۔ من صلوة المغرب والصبح۔ از نماز شام وبامداد۔ لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده
الخیر یحیی ویمیت وہو علی کل شیء قدیر عشر مرات۔ ودر بعض روایات بیده الخیر یحیی ویمیت نیست دہ بار۔ کتب له بکل واحدة
عشر حسنات۔ نوشتہ می شود مر آنکس را بہر یکے ازین کلمات دہ نیکی۔ ومحیت عنه عشر سیئات۔ ومحو کردہ می شود مراد را دہ بدی۔ ورفع
له عشر درجات۔ وبلند گردانیدہ می شود مراد را دہ پایہ۔ وکانت له حرزا من کل مکروه۔ وباشد ہر یکے ازین کلمات
مراد را امان وپناہ از ہر امر ناخوش۔ وحرزا من الشیطان الرجیم۔ وپناہ از شیطان سنگسار کردہ شدہ۔ ولم یحل لذنب
ودر روایتے لم ینبغ۔ ان یدرکه۔ ودروا نیست ونمیرسد ہیچ گناہے را کہ دریابد واحاطہ کند او را وتاثیر کند در وے
یعنی بتوفیق توبہ واستغفار یا عفو ومغفرت کردگار۔ الا الشرک۔ مگر کفر کہ بجریان سنت الٰہی عفو ومغفرت بدان تعلق نمیگیرد۔

وکان من افضل الناس عملا۔ و باشد گوینده این کلمات از فاضل ترین و زیاده ترین مردم از روے عمل۔ الا رجلا یفضله مگر مردے کہ زیاده و غالب شود او را۔ یقول افضل مما قال۔ بگوید فاضل تر و زیاده تر از انچه گفته است آنکس۔ رواه احمد۔ روایت کرد این حدیث را احمد۔ و روے الترمذی نحوه عن ابی ذر الی قوله الا الشرک۔ و روایت کرد ترمذی مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغائر تا قول وے الا الشرک۔ ولم یذکر صلوة المغرب ولا بیده الخیر۔ و ذکر نکرد ترمذی نماز مغرب را و نه لفظ بیده الخیر را۔ وقال۔ و گفت ترمذی۔ هذا حدیث حسن صحیح غریب وعن عمر بن الخطاب۔ رضی الله عنه۔ عن النبی صلی الله علیه وسلم بعث بعثا قبل نجد۔ آنحضرت فرستاد لشکرے را بجانب نجد که بلاد مشهور است از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمین بلند را گویند فغنموا غنائم کثیرة۔ پس آوردند مالهاے بسیار را۔ واسرعوا الرجعة۔ و شتاب کردند باز گشتن را از ان حرب۔ فقال رجل منا لم یخرج۔ پس گفت مردے از ما که بیرون نیامده بود و همراه ما بجنگ۔ ما رأینا بعثا اسرع رجعة ولا افضل غنیمة من هذا البعث۔ ندیدیم ما لشکرے را که شتاب تر باشد بر گشتن وے از جنگ و نه فاضل تر و زیاده تر غنیمت وے ازین لشکر که زود بر گشت و بسیار آورد غنیمت۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم الا ادلکم علی قوم افضل غنیمة واسرع رجعة۔ آیا راه ننمایم شما را بر گروهے که افضل اند از روے غنیمت و اسرع اند از روے رجعت قوما شهدوا صلوة الصبح ثم جلسوا یذکرون الله حتی طلعت الشمس۔ میخواهم باین قوم قومے را که حاضر شدند نماز بامداد را پس نشستند در حالتے که ذکر میکنند خدا را تا بر آمدن آفتاب۔ فاولئک اسرع رجعة وافضل غنیمة۔ پس آنجماعه اسرع اند از روی رجعت و افضل اند از روے غنیمت که در یکساعت چندان ثواب حاصل کردند که از حد عدد و حصر بیرون ست۔ رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب و حماد بن ابی حمید الراوی هو ضعیف فی الحدیث۔ بخاری گفته که وے منکر الحدیث است و ابن معین گفته منکر حدیث وے چیزے نیست و نسائی گفته که وے ثقه نیست

باب مالایجوز من العمل فی الصلوة

باب در ذکر احادیث وارده در عملهاے که جائز نیست کردن آن در نماز و در بعض نسخ و ما یباح منه زیاده کرده یعنی عملهاے که مباح است کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمال است که فاسد میگرداند نماز را و بعض مکروه است و بعض مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن اختلاف در تفسیر عمل کثیر است بعضے گویند انچه بیک دست توان کرد قلیل است و انچه دران احتیاج بدو دست افتد کثیر و مراد آن ست که شان آن عمل و جریان عادت دران استعمال دو دست است چنانکه دستار بستن و پیراهن در بر کشیدن و ازار پوشیدن و تیر از کمان انداختن اگر این عمل ها را در فرض بیکدست هم کند مفسد ست و هر عملے که جریان عادت دران بیکدست است مثل ازار کشادن و کلاه بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد و اختیار عامۀ علما بران ست که اگر بحالے باشد که هر که از دور نگرد یقین کند که وے در نماز نیست و اگر در شک افتد یا شک نیز نکند آن قلیل است و مختار نزد بعض آن ست که سه فعل متوالی کثیر است و ما دون آن عمل قلیل کذا ذکر الشمنی

ونیز نقل از خلاصہ کردہ است کہ اگر مردے امامت میکند یک کس را ودرین میان ناشے درآمد واقتدا کرد وپیشتر رفت اگر مقدار آنچہ میان صف اول وامام میباشد رفت فاسد نمیگردد ونیز اگر در نماز مشی کند اگر مقدار صف واحد رود فاسد نمیگردد واگر مقدار دو صف رود بدفعہ واحدہ فاسد میگردد واگر مشی مقدار یک صف کرد وبایستاد وباز تا صف دیگر رفت باز بایستاد فاسد نمیشود واز فتاوی ظہیریہ آوردہ است کہ مختار آنست کہ اگر بسیار گردد فاسد است ودر حاشیہ شمنی بعلامت ظہر نوشتہ است اگر در نماز آفتاب درآمد وگرمی آن ایذا میکند اگر بجانب سایہ رود بقدر دو گام فاسد گردد

الفصل الاول عن معٰویة بن الحکم۔ بفتحتین صحابی سلمی ست معدود در اہل حجاز ساکن مدینہ در بنی سلیم

قال بینا انا اصلی مع رسول اللہ۔ گفت درا ثنای آنکہ من نماز میگذاردم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذ عطس رجل من القوم ناگاہ عطسہ زد مردے از قوم۔ فقلت۔ پس گفتم من۔ یرحمک اللہ فرمانی القوم بابصارہم۔ پس انداختند مرا قوم نظرہاے خود را ودر لفظ رمانی کہ از رمی ست بمعنی تیر انداختن اشارت است بشدت وحدت نظرہاے ایشان یعنی تیز تیز نگاہ کردند بجانب من کہ در نماز وے جواب عاطس میدہی۔ فقلت واثکل امیاہ۔ پس گفتم من وای پسر مردن مادر من وثکل بضم مثلثہ وسکون کاف وضم آن وبفتحتین نیز آمدہ مردن پسر یا دوست پسر باشد یا غیر وے واین لفظے ست کہ عرب در وقت تعجب واستبعاد امرے استعمال کنند وگفتم در دل خود۔ ما شانکم تنظرون الی۔ چہ شدہ است شارا کہ این ہمہ نگاہ میکنید بسوی من فجعلوا یضربون بایدیہم علی افخاذہم۔ پس درایستادند کہ می زنند دستہاے خود را بر رانہاے خود از جہت زیادتی تعجب وانکار واظہار اعتراض برمن۔ فلما رایتہم یصمتوننی۔ پس ہرگاہ کہ دیدم من ایشان را کہ خاموش میگردانند مرا فہمیدم کہ اشارت میکنند مرا بخاموشی وانکار میکنند برمن متغیر شدم ودر خشم آمدم بجہت جہل من بقبح آنچہ ارتکاب کردم ومبالغہ ایشان در انکار برمن وخواستم کہ چیزے بگویم وانتقام کشم از ایشان۔ لکنی سکت۔ لیکن من سکوت کردم وعمل نکردم بمقتضای غضب۔ فلما صلی رسول اللہ۔ پس ہرگاہ کہ گذارد نماز وفارغ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فبابی ہو وامی۔ پس پدر ومادر من فدای او باد۔ ما رایت معلما قبلہ ولا بعدہ احسن تعلیما منہ۔ ندیدم وندانستم ہیچ تعلیم کنندہ را نہ پیش از وے ونہ بعد از وے نیکوتر از روے تعلیم ومہربان تر از وے۔ فواللہ ما کہرنی ولا ضربنی ولا شتمنی۔ پس بخدا سوگند قہر نکرد مرا ونزد مرا ودشنام نکرد مرا وکہر بانگ بر زدن وقہر کردن وبترش روئی پیش آمدن کسے را بجہت خوار داشت وے ودر قرآن در آیت واما الیتیم فلا تقہر فلا تکہر نیز قرات است

وقال۔ وفرمود۔ ان ہذہ الصلوة لا یصلح فیہا شئ من کلام الناس۔ این نماز کہ مارا امر کردہ اند بگزاردن آن نیکو نیست وروا در وے چیزے از سخن مردم ومراد بسخن مردم سخنے ست کہ خطاب توان کرد ایشان را بآن وتوان طلبید از ایشان در مسائل آوردہ اند اگر از کسے کہ در نماز است پرسند کہ از چہ جنس است مال تو بگوید الخیل والبغال والحمیر کہ کلمات قرآنی ست یا شخصی کہ پیش او کتابے نہادہ اند ومردے یحیی نام ایستادہ پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب اگر مراد افادہ معنی ست فاسد میگردد نماز واگر ارادہ قرات کند فاسد نمیشود۔ انما ہی التسبیح والتکبیر وقراءة القرآن۔ نیست نماز مگر تسبیح وتکبیر وخواندن قرآن کہ اینہا از

جنس کلام آدمیان نیست واگر یکے سوگند خورد کہ سخن نکند و تسبیح و تکبیر گوید و قرآن خواند حانث نمیگردد۔ او کما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ یعنی لفظ حضرت این ست کہ گفتہ شد یا لفظے دیگر گفت آنحضرت کہ این معنی را افادہ میکند و ازینجا معلوم شد کہ تشمیت عاطس یعنی یرحمک اللہ گفتن حرام است در نماز و مفسد است او را و آن حضرت کہ او را امر نکرد باعادۂ نماز بجہت آنکہ وے جاہل بود و نشنیدہ بود کہ اباحت تکلم منسوخ شدہ است چنانکہ اعتذار کرد آن مرد کہ من نو عہدم بجاہلیت دلالت دارد بران یعنی بگیر بر من تسخن کردن من در نماز کہ من ندانستم کہ آن حرام است و مفسد نماز است مگر آن و نزد شافعی و ابو یوسف تشمیت در نماز اگر چہ حرام است اما باطل نمیگرداند نماز را زیرا کہ آن دعا است بمغفرت و رحمت از جہت آنکہ آنحضرت امر نکرد او را باعادہ و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ اگر مصلی برائے نفس خود خطاب کند و بگوید یرحمک اللہ فاسد نمیگردد نماز چنانکہ گوید یرحمنی و اگر عاطس حمد گوید در نفس خود فاسد نمیگردد در ظاہر روایت و بروایتے از ابی حنیفہ آمدہ است کہ آن بر تقدیرے ست کہ حمد گوید در نفس خود و لبہا نجنباند و اگر بجنباند فاسد میگردد و باز معاویہ بن الحکم میگوید کہ۔ قلت۔ گفتم یا رسول اللہ انی حدیث عہد بجاہلیۃ من نو عہدم بجاہلیت و نزدیکم بآن۔ وقد جاءنا اللہ بالاسلام۔ و بتحقیق آوردہ است خداے تعالے ما را دین اسلام را۔ وان منا رجالا یاتون الکہان۔ و بتحقیق از ما مردانے اند کہ می آیند کاہنان را و کاہنان در عرب جماعہ بودند کہ با جن و شیاطین و ارواح خبیثہ مناسبتے و قربتے داشتند و شیاطین چیزہاے راست و دروغ آوردہ بر ایشان القا میکردند و ایشان با دعاے علم غیب بمردم بدان خبر میدادند و بیان آن بتفصیل در باب الکہانۃ بیاید انشاء اللہ تعالے۔ قال فلا تاتہم گفت آنحضرت پس چون اعتقاد بدین اسلام کردہ میا کاہنان را۔ قلت و منا رجال یتطیرون۔ گفتم و از ما مردانے اند کہ فال بد و شگون میگیرند و می پرانند جانوران را اگر بجانب دست راست پریدند آنرا نیک میدانند و بکارے کہ پیش می آید میروند و اگر بدست چپ رفتند آنرا بد میدانند و بآن کار نمیروند و اصل در تطیر این ست بعد ازان بہر نوع ہر قسم کہ فال بد گیرند ممنوع است و بیان این نیز در باب الفال والطیرۃ بیاید۔ قال۔ فرمود آن حضرت۔ ذلک شئ یجدونہ فی صدورہم فلا یصدنہم۔ آن تطیر چیزی ست کہ می یابند آن را در سینہ ہاے خود از وہم و شوم پس باید کہ باز ندارد ایشان را از کارے کہ پیش کردہ اند کہ ہمہ بقدرت خدا است و موثر نیست مگر وے و اگر خلجانے در دل بگذرد توکل بر خدا کردہ باید گذشت و دعائے کہ ماثور است باید خواند چنانکہ در باب خود بیاید۔ قال قلت و منا رجال یخطون۔ گفتم و از ما مردانے اند کہ خطہا می کشند اشارت بعلم رمل میکنند و خطہای وے و تعرف احکام و احوال مغیبات ازان۔ قال کان نبی من الانبیاء یخط۔ فرمود آن حضرت کہ بود پیغمبرے از پیغمبران کہ این خطہا می کشید مراد ادریس پیغمبر است یا دانیال پیغمبر علیہما السلام۔ فمن وافق خطہ فذاک۔ پس کسے کہ موافق افتد خط او خط آن پیغمبر را پس آنکس مصیب است و درینجا التصریح نفرمود بنہی از اشتغال آن بجہت انتساب وی ببعض انبیاء و نگاہداشت ادب نبوت با وجود اختلاف شرائع و منسوخیت آن و ازینجاست کہ بعض باین حدیث تمسک در اباحت وی کنند و اکثر علما گفتہ اند کہ باین حدیث استدلال بر اباحت آن نتوان کرد زیرا کہ معلق گردانید بر موافقت خط آن پیغمبر و راہے نیست بعلم آن بچہ توان دانست کہ موافق است و از آنحضرت

صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و اصحاب وے رضوان اللہ علیہم اجمعین و از علمای سلف رحمہم اللہ نصے در روایتے در اشتغال باشکال
رمل نتوان یافت و در حقیقت قول آنحضرت فمن وافق خطہ زجر و تعجیز است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع از ان
و ہو الصواب و اشکال تکسیر و عملہاے دیگر کہ ازین عالم است نزد علماے متقنین و مشائخ محققین ہمین حکم دارد و یکے از
مشائخ گفتہ است کہ شعر با ابن البونی در اشکالہ ÷ و وافق النساج و امثالہ ÷ و شیخ ابو العباس بونی مردے ست از اہل دعوت
اسمار علم تکسیر و خواص حروف میگوید کہ جدائی کن و دور باش از بونی در شکلہاے کہ او میکشید و موافقت کن نساج و اقران وے
ظاہر شیخ ابوبکر نساج معاصر ابن شیخ ابو العباس بونی بودہ است رحمہم اللہ۔ رواہ مسلم قولہ لکنی سکت ہکذا وجدت فی صحیح مسلم وفی
کتاب الحمیدی۔ در اول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت و اما مؤلف می گوید ہمچنین یافتہ ام من در متن صحیح مسلم و در کتاب
حمیدی کہ جمع بین الصحیحین کردہ است و میگوید صحح فی جامع الاصول بلفظ کذا فوق لکنی۔ و صحیح گردانیدہ شدہ است این
لفظ لکنی سکت در جامع الاصول کہ جمع صحاح ستہ کردہ است بنوشتن لفظ کذا فوق لکنی و لفظ کذا علامت تصحیح است
چون میخواہند کہ بر لفظے کہ مظنہ عدم صحت دارد نشان صحت نہند لفظ کذا بر بالاے او می نویسند چنانکہ صاد می نویسند یا صح
می نویسند یعنی این لفظ ہمچنین واقع شدہ در کتب اصول و صحیح است گمان عدم صحت بروے نمی باید کرد و این لفظ لکنی در کنی سکت
بظاہر مستدرک مینماید بس است کہ بگوید فلما رأیتم یصمتونی سکت و در مصابیح ہم نیست و براے توجیہ وے تقدیرے در کلام
میکنند چنانکہ در ترجمہ اشارت بدان کردہ شدہ است فافہم **وعن عبد اللہ** بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم
وہو فی الصلوٰۃ۔ عبد اللہ بن مسعود میگوید بودیم کہ سلام میگفتیم بر آن حضرت و حال آنکہ آن حضرت در نماز میبود۔ فیرد علینا پس
رد می کرد بر ما سلام را و جواب سلام ما می گفت۔ فلما رجعنا من عند النجاشی۔ پس ہر گاہ کہ باز آمدیم ما از نزد نجاشی کہ پادشاہ
حبشہ بود و صحابہ از شر کفار مکہ ہجرت کردہ بودند بجانب حبشہ و قدوم آوردند بر نجاشی و وے بسابقہ علمے کہ بہ بعثت
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از توریت و انجیل داشت و بر دین نصارے بود ایمان با آن حضرت آوردہ و قدوم صحابہ را
غنیمت دانستہ عنہم اکرام کرد و حق دوستی اسلام بجاے آورد و بحضرت تحف و ہدایا فرستاد و نجاشی بفتح نون و بعض بکسر
نون نیز نقل کردہ اند و صاحب قاموس بکسر نون افصح داشتہ و تخفیف جیم و آن افصح است و تشدید یا و گفتہ اند کہ صواب
تخفیف او ست و ابن تین گفتہ کہ یا ساکن است زیرا کہ اصلی ست نہ یاے نسبت و صاحب قاموس تشدید یا گفتہ و لیکن تخفیف را
افصح داشتہ و نجاشی در سنہ تسع از عالم رفتہ و آن حضرت با صحابہ در مدینہ بر وے نماز غائبانہ گزاردہ پس ابن مسعود میگوید
کہ چون از نزد نجاشی باز آمدیم۔ سلمنا علیہ۔ سلام گفتیم بران حضرت در نماز بر عادت قدیم کہ داشتیم۔ فلم یرد علینا پس رد نکرد
آن حضرت این بار بر ما و جواب سلام ما نگفت۔ فقلنا پس گفتیم ما۔ یا رسول اللہ کنا نسلم علیک فی الصلوٰۃ فترد علینا۔ بودیم ما
کہ سلام میگفتیم بر تو در نماز پس جواب سلام ما میگفتی و الآن کہ سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست۔ فقال ان فی الصلوٰۃ لشغلا۔
پس فرمود آن حضرت بدرستی کہ در نماز ہر آئینہ کار روائی عظیم است کہ محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت است مقصود آنکہ

تکلم کردن کہ جواب سلام از انجملہ است ومباح بود در نماز منسوخ گشت متفق علیہ۔ وعن معیقیب۔ بضم میم وفتح عین وسکون یا وکسر قاف وسکون یائے ثانیہ در آخرش موحدہ صحابی ست اسلام آورد بمکہ وہجرت کرد بحبشہ واقامت کرد دران تا آنکہ قدوم آورد بران حضرت بمدینہ وخاتم آن حضرت حوالہ او بود واستعمال کردند ورا ابوبکر وعمر بر بیت المال وورکاشعت گفتہ کہ او بدری ست مبتلا شدہ بجذام ودر خدمت امیر المومنین عثمان می بود وفاتش نیز در زمان وے بود وبعض گفتہ اند در زمان امیر المومنین علی بود ومعیقیب دیگر ست تابعی ثقہ روایت میکند از ابن عمر وروایت کردہ است ازوے اعمش۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد۔ روایت میکند از آنحضرت در شان مردیکہ برابر وہموار میکند خاک را از انجا کہ سجدہ میکند۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ان کنت فاعلا فواحدۃ یعنی مکن واگر میکنی یکبار کن وزیادہ بران مکن معلوم نمی شود کہ منع از زیادت بر یکبار بجہت آن ست کہ مفسد صلوٰۃ است یا مکروہ است این مبنی بر تفسیر فعل کثیر کہ گذشت۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الخصر فے الصلوٰۃ نہی کرد آن حضرت از خصر بفتح خائے معجمہ وسکون صاد مہملہ در نماز متفق علیہ۔ ودر اکثر روایات نہی عن الاختصار ودر روایتے نہی ان یصلی مختصرا ودر روایتے مختصرا خصر در لغت میان مردم خاصرہ تہیگاہ وتفسیر کردہ اند خصر واختصار را بنہادن دست ودر حدیث آمدہ است اختصار راحت اہل نار است واشکال میکنند کہ اہل نار را راحت نمی باشد وجواب میدہند کہ مراد آن ست کہ چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار وبعض گویند کہ این فعل یہود است ومراد باہل نار ایشانند ونیز روایت آمدہ است کہ ابلیس نہاد دست خود را بر خاصرہ در وقتے کہ افتاد بر زمین ورسید او را منصب لعن وبعض تفسیر کردہ اند اختصار را بگرفتن مخصرہ یعنی عصا در دست کہ در نماز بران تکیہ کردہ بایستند وبعض تفسیر کنند اختصار را باختصار سورہ کہ تمام نخوانند وآن مکروہ است یا اختصار بر آیات سجدہ تا سجدہ نکنند یا ترک آیت سجدہ کہ بآن قرأت رسیدہ است تا سجدہ نکنند یا اختصار نماز وکوتاہی قیام ورکوع وسجود واین معنی از محتملات لفظ است ودر روایتے کہ لفظ اختصار واقع شدہ است وتفسیرے کہ مشہور است از صحابہ وسلف ہمان اول است وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت سالت رسول اللہ۔ گفت عائشہ پرسیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن الالتفات فی الصلوٰۃ۔ از نگریستن بچپ وراست در نماز۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ ہو اختلاس یختلسہ الشیطان من صلوٰۃ العبد۔ التفات ربودنی ست کہ میکند آن را شیطان از نماز بندہ یعنی میگیرد ومیرباید شیطان از نماز بندہ کمال آن را متفق علیہ۔ باید دانست التفات کہ مکروہ است آن ست کہ بپیچید گردن خود را تا بیرون آید از مواجہہ قبلہ واگر سینہ نیز بگرداند تا تمام از مواجہہ قبلہ برآید فاسد میگردد نماز اما بگوشہ چشم نگریستن کہ آن را ملاحظہ گویند نہ مفسد است ونہ مکروہ اما باید کہ آن را نیز بسیار نکند وعادت نگرداند واز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حدیثے روایت کردہ اند کہ گاہے ملاحظہ می کرد بگوشہ چشم باحوال مقتدیان می نگریست ولیکن در صحت این حدیث سخن است کسے از امام احمد پرسید وگفت بعض از اہل حدیث روایت میکنند باسناد کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ملاحظہ والتفات

می کرد امام احمد بروے انکار عظیم کرد و رنگ روے او متغیر شد و بدن او در ارتعاش و ارتعاد افتاد و گفت این حدیث را اسناد صحیح نیست **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لینتھین اقوام عن رفعھم ابصارھم عند الدعاء فی الصلوٰۃ الی السماء۔ البتہ باید کہ باز آیند گروہ ہاے مردم از برداشتن ایشان نظرہاے خود را نزد دعا در نماز بسوے آسمان۔ او لتخطفن ابصارھم۔ تا آنکہ ربودہ شود بینائی ہاے ایشان یعنی باید کہ باز آیند از برداشتن بصرہا و اگر باز نیایند ربودہ می شود بصرہا و در روایت کردہ شدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برمیداشت در نماز بصر خود را بسوے آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانہ الذین ہم فی صلوتہم خاشعون پست کرد سر خود را۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابی قتادۃ** قال رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یؤم الناس و امامۃ بنت ابی العاص علی عاتقہ۔ گفت ابو قتادہ دیدم من آنحضرت را کہ امامت میکرد مردم را و حال آنکہ امامہ دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت می بود و ابو العاص داماد آن حضرت بود زوج زینب کہ یکے از بنات مطہرۂ آن حضرت بود و این امامہ دختر زینب بود کہ در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمدہ متعلق شدہ بود و آنحضرت او را بر کتف خود نشاندہ نماز میکرد۔ فاذا رکع وضعہا۔ پس چون رکوع می کرد آن حضرت می نہاد او را بر زمین و تا رکوع کردن و سجدہ کردن آن طفل بر زمین افتادہ می بود۔ واذا رفع من السجود اعادہا۔ و چون برمیداشت سر را از سجود و باز میداشت بر کتف اینجا کسے را توہم می شود کہ این برداشتن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم امامہ را و نہادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل ہم باشد لابد مکروہ بود پس خطابی میگوید کہ برداشتن امامہ بقصد و تعمد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبود بلکہ وے بجہت غایت محبت و الفت کہ با آن حضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمدہ چسپیدہ متعلق شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس این برداشتن و نہادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت آنہا با آنحضرت در صورت فعل بمجاز است پس حاجت نیست کہ گویند این فعل کثیر نبود و فعل کثیر آن ست کہ متوالی باشد و این چنین نبود زیرا کہ طمانیت در ارکان نماز از آن حضرت بسیار بود یا گویند کہ این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص با آنحضرت باشد و گفتہ اند کہ این از غایت رعایت خشوع آن حضرت بود کہ اگر بر می داشت گریہ میکرد و موجب شغل نیز می شد بیشتر از شغل رفع و اختلاف کردہ اند کہ این در نماز فرض بود یا نفل و ظاہر از قول وے یؤم الناس آن ست کہ در نماز فرض بود و نیز در روایتے آمدہ است کہ در نماز ظہر یا عصر بود و بعض گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل بجماعت نیز می گزارد و الظاہر ہو الاول واللہ اعلم۔ متفق علیہ۔ **وعن ابی سعید** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا تثاءب احدکم فی الصلوٰۃ فلیکظم ما استطاع۔ تثاءب بہمزہ است و تثاوب بواو خطا ست و اسم از وے ثؤبا می آید بضم مثلثہ و فتح ہمزہ و مد بمعنی فازہ و آن تنفسے ست کہ میکشاید از وے دہن و سبب وے امتلاے معدہ و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم ست و لہذا نسبت کردہ اند آن را بشیطان و فرمودہ التثاؤب من الشیطان میفرماید چون فازہ کند یکے از شما در نماز باید کہ رو کند و باز دارد آن را تا آن کہ تواند طریق در بستن دہان آن ست کہ فراہم آرد لبہا را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنہد پشت دست چپ بر دہان و در روایتے

فلیکظم فاہ بزیادت لفظ فاہ پس گو بہ بندد دہان خود را۔ فان الشیطان یدخل۔ زیرا کہ شیطان می در آید یعنی در دہن وے۔
رواہ مسلم وفی روایۃ البخاری عن ابی ہریرۃ قال اذا تثاءب احدکم فی الصلوٰۃ فلیکظم ما استطاع ولا یقل ہا۔ ونگوید ہا و این
لفظیست کہ در وقت فاژہ نزد عدم ضبط حال از دہان برمی آید و در بعض نسخ ہا مکرر آمدہ پس میفرماید نگوید این لفظ را۔
فانما ذٰلکم من الشیطان یضحک منہ۔ زیرا کہ نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان میخندد شیطان از آن مراد بخندہ شیطان رضا
وخوشحالی اوست ازین حالت از جہت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تشویہ و تقبیح شکل و صورت وعن
ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان عفریتا
من الجن تفلت البارحۃ۔ بدرستی کہ خبیثے از خبیثان لیکایک برآمد و بگریخت وسے شب یعنی از میان جنیان کہ بند کردہ است
ایشان را سلیمان پیغمبر علیہ السلام۔ لیقطع علی صلوتی۔ تا ببرد بر من نماز را و عفریت بکسر عین و سکون فا و تشدید را نیز آمدہ
شیطان قوی سرکش ظالم و عفارہ خبث و شیطنت و بعضے گویند کہ از عفر و تعفیر ست بمعنی غلطیدن و غلطانیدن در شب
خاک یعنی شیطان قوی کہ می غلطاند قرین خود را در خاک۔ فامکننی اللہ منہ۔ پس قادر گردانید مرا خداے بر وے۔ فاخذتہ
پس گرفتم من او را۔ فاردت ان اربطہ علی ساریۃ من سواری المسجد۔ پس خواستم کہ بر بندم او را بر ستونے از ستونہاے مسجد
حتی تنظروا الیہ کلکم۔ تا آنکہ نگاہ کنید بوے ہمہ شما۔ فذکرت دعوۃ اخی سلیمان۔ پس یاد کردم من دعای برادر خود را کہ سلیمان است
علیہ السلام۔ رب ہب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی۔ پروردگارا ببخش مرا ملکی و سلطنتے کہ نشاید و نباید ہیچ یکی را بعد از من مراد باین ملک
تسخیر جن و شیاطین و تصرف کردن در ایشان داشتہ اند و چون سلیمان علیہ السلام این دعا کرد و این ملک را بالخصوص بخود خواست کرد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نخواست کہ اظہار تصرف کند در وے و شکستگی در کارخانہ ملک سلیمان افگند و الا بالقوۃ تصرف و قدرت و سلطنت
وے صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ بر آن بود و ملک و ملکوت جن و انس و تمامہ عوالم بتقدیر و تصرف الٰہی عز و علا در حیطہ قدرت و تصرف وے
بود فرددتہ خاسئا۔ پس براندم من او را خرد و خوار راندہ یا بندہ مقصود خود را از من۔ متفق علیہ۔ وعن سہل بن سعد قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نابہ شیء فی صلوتہ۔ کسے کہ نازل شود و حادث گردد او را چیزی در نماز وی چنانچہ بخوانند او را کسے
یا اذن طلبد در در آمدن و نمیداند آنکس کہ وے در نماز ست فلیسبح۔ پس باید کہ تسبیح کند مصلی و گوید سبحان اللہ تا بداند آنکس
کہ وے در نماز است و دست بر ہم نزند کہ آواز بر آید۔ فانما التصفیق للنساء۔ زیرا کہ دست بر ہم زدن نیست مگر برای زنان لائق نیست
بوقار و گرانباری مردان وفی روایۃ۔ و در روایتے ہمچنین آمدہ است۔ قال۔ گفت۔ التسبیح للرجال والتصفیق للنساء۔
تسبیح برائے مردان و تصفیق مر زنان راست و طریق تصفیق آن ست کہ بطن کف ایمن را بر ظہر کف ایسر زنند و بطن کف
بر بطن کف نزنند کہ طریق لعب ست اگر بزنند نماز فاسد گردد کذا فی شرح مسلم متفق علیہ

الفصل الثانی عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ۔ قال کنا نسلم علی النبی۔ گفت ابن مسعود بودیم ما کہ
سلام می گفتیم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وہو فی الصلوٰۃ۔ و حال آنکہ آن حضرت در نماز می بود۔ قبل ان نأتی ارض الحبشۃ

پیش از آنکہ بیائیم ما از زمین حبشہ را و ہجرت کنیم بسوے وے۔ فیرد علینا۔ پس رد میکرد آن حضرت بر ما سلام را و میگفت جواب سلام ما را۔ فلما رجعنا من ارض الحبشۃ۔ پس ہرگاہ کہ باز گشتیم ما از زمین حبشہ۔ اتیتہ۔ آمدم من آن حضرت را۔ فوجدتہ یصلی۔ پس یافتم من او را کہ نماز میگزارد۔ فسلمت علیہ۔ پس سلام گفتم بروے۔ فلم یرد علی۔ پس رد نکرد بر من سلام را ونگفت جواب سلام مرا۔ حتی اذا قضی صلوتہ قال۔ تا آنکہ تمام کرد نماز خود را گفت۔ ان اللہ یحدث من امرہ ما یشاء۔ بدرستی کہ خداے تعالیٰ نو پیدا میکند از امر دین و حکم خود ہر چہ میخواہد۔ وان مما احدث ان لا تکلموا فی الصلوٰۃ۔ وتحقیق از جملہ آنچہ نو پیدا کردہ است از امر خود این است کہ سخن نکنید در نماز۔ فرد علی السلام۔ پس رد کرد بعد ازین سخن بر من سلام را وقال انما الصلوٰۃ لقراءۃ القرآن وذکر اللہ۔ وگفت نیست نماز مگر براے خواندن قرآن و ذکر خدا۔ فاذا کنت فیہا فلیکن ذلک شانک۔ پس چون باشی تو در نماز پس می باید کہ باشد کار تو ہمین خواندن قرآن و ذکر خدا و بس۔ رواہ ابوداؤد۔

وعن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی۔ روایت است از ابن عمر گفت گفتیم مر بلال را چگونہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یرد علیہم۔ رد میکرد بر ایشان سلام را۔ حین کانوا یسلمون علیہ۔ ہنگامے کہ سلام میدادند ایشان بروے وہو یصلی۔ در حالے کہ وے نماز میگزارد۔ قال۔ گفت بلال۔ کان یشیر بیدہ۔ بود کہ آن حضرت اشارت میکرد بدست خود باین طریق کہ بسط میکرد کف خود را پس میکردانید بطن کف را اسفل و ظہر او را فوق چنانکہ در حدیث ابی داؤد وترمذی ونسائی از ابن عمر آمدہ وگاہے بسندگی میکرد باشارۂ انگشت چنانچہ ہمین سہ کس روایت کردہ اند از صہیب وصاحب سفر السعادۃ گفتہ است کہ گاہے ایما میکرد بسر مبارک خود وما این را صریحاً در حدیث نیافتیم وبعض شراح نوشتہ اند کہ جائز است رد سلام باشارت چشم وسر بے ذکر حدیث واللہ اعلم ماند آنکہ رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ وآنچہ منسوخ شد رد سلام بکلام بود وہو الظاہر۔ رواہ الترمذی وفی روایۃ النسائی نحوہ وعوض بلال صہیب۔ ودر روایت نسائی بدل بلال صہیب واقع شدہ یعنی در روایت ترمذی اینچنین آمدہ کہ ابن عمر از بلال سوال کرد ودر روایت نسائی آمدہ کہ ابن عمر از صہیب پرسید پس احتمال دارد کہ از ہر دو پرسیدہ باشد کذا فی شرح الشیخ وآنچہ در روایت ترمذی وابی داؤد ونسائی است آنست کہ صہیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم وحال آنکہ وی نماز می کرد پس سلام کردم بروے پس رد کرد سلام را باشارت اصبع وذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کردہ اند۔

وعن رفاعۃ بکسر را بن رافع قال صلیت خلف رسول اللہ۔ گفت نماز گزاردم پس پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فعطست۔ پس عطسہ کردم فقلت الحمد للہ حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیہ مبارکاً علیہ۔ ثنا مر خداے را ثناے بسیار پاک برکت کردہ شدہ در ذات آن ثنا برکت کردہ شدہ مر ثنا گوئندہ را بر ان ثنا ودر جزاے آن۔ کما یحب ربنا ویرضی۔ چنانکہ دوست میدارد پروردگار ما حمد را وخشنود است از ان حمد واز گوئندۂ آن۔ فلما صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصرف۔ پس ہرگاہ کہ نماز گزارد آن حضرت برگشت۔ فقال من المتکلم فی الصلوٰۃ۔ پس گفت وپرسید چہ کس بود سخن کنندہ در نماز۔ فلم یتکلم احد۔ پس سخن نکرد

وجواب نداد هیچ یکے از ترس آنکه موجب زجر و عتاب نگردد۔ ثم قالها الثانیة۔ پس گفت آن حضرت این کلمه را که چه کس بود
سخن کننده در نماز دوم بار۔ فلم یتکلم احد۔ پس جواب نداد هیچ یکے۔ ثم قالها الثالثة۔ پس گفت آن حضرت این را سوم بار
فقال رفاعة۔ پس چون ضرورت شد که جواب آن حضرت باید داد گفت رفاعه۔ انا۔ من بودم متکلم۔ یا رسول الله فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده۔ سوگند بآن خداے تعالے که بقاے من در دست قدرت اوست
لقد ابتدرها بضعة وثلثون ملکا۔ هر آئینه بتحقیق شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات و برداشتن آنها را بصعود قبول سی و چند
فرشته۔ ایهم یصعد بها۔ که کدام یکے از انها بردارد آن کلمات را۔ رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی۔ و این حدیث دلالت
دارد برآنکه عاطس در صلوة اگر حمد گوید اگرچه بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن الهمام گفته اگر در نفس خود گوید و لب نجنباند فاسد نمیگردد
واگر بجنباند فاسد گردد انتهی مگر این حدیث در وقتے وارد شده باشد که مباح بود تکلم در صلوة والله اعلم۔ وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التثاؤب فی الصلوة من الشیطان۔ خمیازه کردن خصوصا در نماز از شیطان است زیرا که آن مجلب
کسل و نوم و ثقل بدن و سستی و سببے سیری ست و شیطان بدان راضی ست و در حدیث آمده است که ان الله یحب العطاس
ویکره التثاؤب و محبت عطسه بجهت آنکه وے علامت تری دماغ و فرح و نشاط است برعکس تثاؤب و با وجود آن وارد شده
که عطسه شدیده از شیطان ست چنانکه تثاؤب مفرط و آن حضرت پست میکرد آواز را بعطسه و می بست دهان را با تثاؤب
و تمامه فی باب العطاس والتثاؤب۔ فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع۔ ترجمه این گذشت۔ رواه الترمذی۔ روایت
کرد این حدیث را ترمذی۔ وفی اخری له ولابن ماجة۔ و در روایت دیگر مر ترمذی را و در روایت ابن ماجه بجاے فلیکظم ما استطاع۔
فلیضع یده علی فیه۔ پس باید که بنهد دست خود را بر دهن خود و کظم لبها فراهم آوردن و لب بدندان گرفتن نیز می شود چنانکه گذشت
ولیکن چون در حدیث نهادن دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد۔ وعن کعب
ابن عجرة۔ بضم عین مهمله و سکون جیم صحابی ست از اصحاب شجره۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ احدکم فاحسن
وضوءه۔ وقتے که وضو کند یکے از شما پس نیک کند وضو را بشرائط و آداب و توجه و حضور و گفته اند هر مقدار توجه و حضور و ادب
که در وضو دست دهد همان مقدار در نماز روے نماید۔ ثم خرج عامدا الی المسجد۔ پس برآید بسوے مسجد قاصد و ناوی امتثال
امر و عبادت و تقرب و مناجات۔ فلا یشبکن بین اصابعه فانه فی الصلوة۔ پس باید که تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی نه درآرد
انگشتان را در یکدیگر زیرا که چون به نیت نماز میرود گویا که در نماز است و تشبیک در نماز منهی عنه است از جهت منافات وے
بخشوع و خضوع و بریں قیاس هرچه بحالت صلوة منافات دارد و دریں تنبیه است که بنده را باید که در طریق صلوة حاضر و متخشع رود
و با ادب و وقار باشد۔ رواه احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی۔ بدانکه از تشبیک اصابع نهی واقع شده است
طیبی گفته شاید که نهی از جهت بودن آن دست علامت خصومت و فتنه و درهم افتادن و در وقتے که ذکر کرد آن حضرت فتن را
تشبیک کرد میان اصابع پوشیده نماند که تشبیک براے اتفاق و التیام نیز ذکر کرده اند چنانکه در باب عطاے خمس الی ذوی القربے

از برائے اتفاق بنی ہاشم و بنی المطلب ذکر کردہ شدہ است و ظاہر آن ست کہ سبب نہی بجہت بودن او ست بر خلاف حال خشوع و خضوع و لہٰذا تخصیص کردہ اند نہی را بحالت نماز یا رفتن نماز و بخاری در صحیح خود از برائے تشبیک الاصابع فی المسجد بابے عقد کردہ و باز دو حدیث آوردہ کہ دلالت بر جواز آن دارند و گفتہ اند کہ نہی بر تقدیرے ست کہ بر طریق عبث باشد و جواز بطریق تمثیل و غرض افادہ معنی چنانکہ در ذکر رفتن کردہ اند۔ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال اللہ عزوجل مقبلا علی العبد وہو فی صلوتہ۔ ہمیشہ است خدائے تعالے اقبال آرندہ و بنظر لطف و عنایت و محبت نگرندہ بر بندہ در حالیکہ بندہ در نماز است۔ مالم یلتفت۔ مادام کہ چپ و راست ننگرد بندہ۔ فاذا التفت انصرف عنہ۔ پس چون بچپ و راست بنگرد بندہ بر میگردد خدائے تعالے از اقبال و باز میگرداند نظر عنایت و لطف را از بندہ فی الحال۔ رواہ احمد وابوداؤد والنسائی والدارمی۔ و ترمذی از حدیث انس آوردہ و تصحیح نمودہ است کہ چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بروے پروردگار تعالے بوجہ کریم خود و چون التفات کند بجانب غیر نگرد بندہ بگوید پروردگار تعالے یا ابن آدم بجانب کہ می نگری ترا کسے ہست بہتر از من کہ بسوے او می نگری روے خود بجانب من آر چون بار دوم التفات بکند باز حق جل وعلے ہمچنین بگوید چون بار سوم نگرد بگرداند خدائے تعالے وجہ کریم خود را از وے و این معنی را شاعر در لباس مجاز ادا نمودہ میگوید رباعی

آمد سحر آن دلبر خونین جگران + گفت اے ز تو بر خاطر من بار گران + شرمت بادا کہ من بسویت نگران + باشم تو نہی چشم بسوے دگران +

وعن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یا انس اجعل بصرک حیث تسجد۔ اے انس بگردان بینائی خود را آنجا کہ سجدہ میکنی ظاہر این حدیث دلالت دارد بر استحباب نظر بسوے موضع سجود در تمام نماز و ہمین است عمل شافعیہ چنانکہ کلام بیضاوی در تفسیر کریمہ فی صلوتہم خاشعون دال است بران و لیکن طیبی گفتہ کہ مستحب ست کہ نظر کند در قیام بموضع سجود و در رکوع بر پشت پا و در سجود بر بینی و در تشہد بکنار و این موافق است با نچہ علمائے حنفیہ گفتہ اند باز یادتی آنکہ نظر کند در سلام بر دوشہائے خود کذا فی النہایۃ شرح الہدایۃ و بعض علما گفتہ اند کہ در حرم شریف نظر بر کعبہ دارد و اینجا ذکر راوی در اصل کتاب بیاض است و در حاشیہ نوشتہ اند۔ رواہ البیہقی فی سنن الکبیر من طریق الحسن عن انس یرفعہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا بنی۔ اے پسرک من تشریف کرد انس را بخطاب بجہت صغر سن وے و صدق او در خدمت و محبت وے صلی اللہ علیہ وسلم و وے ہشت سالہ بود کہ آن حضرت ہجرت کرد و در بخدمت شریف در آمد۔ ایاک والالتفات فی الصلوٰۃ۔ دور دار خود را از التفات کردن در نماز۔ فان الالتفات فی الصلوٰۃ ہلکۃ۔ زیرا کہ بدرستی التفات کردن در نماز سبب ہلاک شدن ست در آخرت از جہت بودن او طاعت شیطان در وے گردانیدن از توجہ بحضرت رحمن و ہلکۃ بفتح ہا و لام ہلاک بمعنی نیست شدن۔ فان کان لا بد ففی التطوع لا فی الفریضۃ۔ پس اگر ہست کہ چارہ نیست ترا از التفات کردن و راضی می شوی بنقصان نماز و فوت کمال پس بارے در نماز نفل کن کہ کار آن نسبت بفرض سہل است نہ در نماز فرض کہ اہتمام بکمال و تمام آن ضروری ست و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا کہ نوافل مکملات فرائض اند۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابن عباس قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یلحظ فی الصلوٰۃ یمینا

وشمالاً۔ بود آنحضرت که بگوشهٔ چشم مینگریست در نماز بجهت تعلیم آنکه آن مبطل نیست یا بجهت نگاه باحوال بعض مقتدیان
وطیبی گفته شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهت حدیثے که گذشت وگفته اند که شارع اگر فعل مکروه کند بجهت تعلیم اصل جواز
مکروه نباشد۔ ولا یلوی عنقه خلف ظهره۔ ونمی پیچید ونمیگردانید گردن وسر خود را بجانب پس پشت و یمین وشمال هم میلے
بآن طرف دارد فافهم پس معلوم شد که آنچه مکروه است باعنق ست نه بلحظ عینین۔ رواه الترمذی والنسائی۔ سابقاً گذشت
کما اسناد این حدیث صحیح نیست والله اعلم وعن عدی بن ثابت تابعی انصاری کوفی ست وابن حبان او را
در ثقات ذکر کرده وابو حاتم گفته صدوق ست وگفته اند که شیعی مفرط است وبعض گفته اند رافضی غالی ست ولیکن ثقه است
و بود امام مسجد شیعه وعالم وقاضی ایشان مات سنة ست عشر ومائة ونام جد او دینار است۔ عن ابیه عن جده رفعه۔ روایت است
از عدی بن ثابت از پدرش از جدش که رسانیده است جدش حدیث را بآنحضرت۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ العطاس بضم عین
وتخفیف طا عطسه زدن۔ والنعاس بضم نون وتخفیف عین بخواب شدن یا ثقل خواب یا اول آن۔ والتثاوب۔ وفاژه کردن
فی الصلوة۔ در نماز۔ والحیض۔ وحائض شدن۔ والقیء۔ وقے کردن۔ والرعاف من الشیطان۔ بضم را خون از بینی
رفتن این همه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطان اند وسبب رضاء وخوشحالی او یند که سبب نقصان نماز وبطلان آن می شوند
وعطسه اگرچه محبوب الٰهی تعالیٰ ست اما کثرت وشدت وے گاهے مانع قرأت وحضور در حضرت حق واستغراق در مناجات
او میگردد ونعاس وتثاوب خود ظاهر است وحیض وقے ورعاف نیز مقید اند بوجود آنها در نماز ولیکن تخصیص ذکر فی الصلوة
در پهلوے سه چیز اول بجهت آن کرد که آنها جمع می شوند به نماز ومبطل آن نیستند بخلاف سه چیز اخیر که مبطل صلوة اند واگرچه این
اشیا همه امور طبیعیه اند که وارد می شوند بر آدمی بے اختیار وے وقادر نیست بر دفع آن ولیکن موجب ارتضا واستحسان
شیطان می شوند بجهتے که ذکر کرده شد۔ رواه الترمذی۔ وعن مطرف۔ بضم میم وفتح طا وتشدید راے مکسوره وفا در آخر
بن عبد الله بن الشخیر۔ بکسر شین معجمه وکسر خاے معجمه مشدده وسکون تحتانیه وراء در آخر۔ عن ابیه۔ روایت میکند مطرف که از
تابعین ست از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابه است۔ قال اتیت النبی۔ گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو یصلی ولجوفه
ازیز کازیز المرجل۔ وحال آنکه آن حضرت نماز میگزارد ومر درون آنحضرت را آواز جوش بود مانند جوش دیگ سنگین یا مسین ازیز
بفتح همزه وکسر زاے اولے وسکون تحتانیه سخت جوشیدن دیگ با آواز وے که می برآید از آن ومرجل بکسر میم وسکون را وفتح
جیم دیگ از سنگ یا آهن ومس ودر مشارق گفته مرجل دیگ وبعض گویند از مس یعنی میخواهد راوی ازین عبارت آنکه میگریست
آن حضرت با جوش درون۔ وفی روایة قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وفی صدره ازیز کازیز الرحی من البکاء۔ ودر
روایت دیگر این چنین آمده که گفت دیدم که نماز میگزارد آن حضرت ودر سینهٔ مبارک وے آواز بود از گریه مانند آواز
آسیا که میگردد۔ رواه احمد۔ روایت کرد این حدیث را امام احمد بهر دو روایت۔ وروی النسائی الروایة الاولی وابوداود
الثانیة۔ وروایت کرد نسائی روایت نخستین را وروایت کرد ابوداود روایت دوم را وازین حدیث معلوم شد که گریه باطل نمیگرداند نماز را

ودر ہدایہ گفتہ کہ اگر بنالد یا آہ کشد یا بگرید و آواز بلند گردد اگر از یاد کردن بہشت و دوزخ ست قطع نمیکند نماز را و اگر از رنج یا مصیبت ست قطع میکند۔ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام احدکم الی الصلوٰۃ فلا یمسح الحصی چون بایستد یکے از شما بنماز پس باید کہ ہموار نکند زمین را از سنگ ریزہ و در روایتے فلا یسوی الحصی از تسویہ بمعنے برابر گردانیدن۔ فان الرحمۃ تواجہہ۔ زیرا کہ بدرستی رحمت مواجہت میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد بروے پس لائق نیست کہ درین مقام سوء ادب و لعب بکنے کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعض گویند مراد آن ست کہ رحمت نازل می شود و بر چیزے می افتد کہ مواجہ مصلی ست کہ زمین باشد یا سنگے باشد پس باید کہ ہم بر سنگے سجدہ کند و تغییر ندہد۔ رواہ احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ۔ وعن ام سلمۃ قالت رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم غلاما لنا یقال لہ افلح۔ گفت ام سلمہ دید آنحضرت غلامے را کہ مارا بود گفتہ میشد او را افلح یعنی نام او افلح بود و در روایتے رباح آمدہ۔ اذا سجد نفخ۔ چون سجدہ می کرد می دمید یعنی زمین را تا گرد آلود نگردد روے وے۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ یا افلح ترب وجہک۔ خاک آلودہ کن روے خود را و دم مکن کہ تذلل و تمسکن درین صورت بیشتر ست۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الاختصار فی الصلوٰۃ راحۃ اہل النار۔ نہادن دست بر تہیگاہ در نماز آسایش اہل دوزخ ست و آسایش در دوزخ نمی باشد لیکن کافران بتوہم آنکہ شاید آسایشے یابند میکنند و کلام درین حدیث در فصل اول در حدیث ابوہریرہ گذشت۔ رواہ فی شرح السنۃ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقتلوا الاسودین فی الصلوٰۃ الحیۃ والعقرب۔ بکشید دو سیاہ را در نماز کہ مار و کژدم است و گفتہ اند کہ بزند بیک زدن یا دو زدن و اگر سہ بار زند پیہم نماز فاسد گردد۔ رواہ احمد وابوداؤد والترمذی وللنسائی معناہ۔ و مر نسائی را معنی این حدیث ست یعنی این معنی را بلفظ دیگر روایت کردہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی تطوعا والباب علیہ مغلق۔ گفت عائشہ بود آن حضرت کہ میگزارد نماز نفل را و حال آنکہ در بر آنحضرت بستہ بود یعنی در بستہ نماز میگزارد۔ فجئت فاستفتحت۔ پس آمدم من پس طلب کردم کشادن در را۔ فمشی ففتح لی۔ پس راہ رفت آن حضرت پس بکشاد در را برائے من یعنی از انجا کہ برائے نماز ایستادہ بود قدمے چند زد و بکشاد در را۔ ثم رجع الی مصلاہ۔ پس باز گشت بجائے کہ نماز میگزارد۔ وذکرت ان الباب کان فی القبلۃ۔ و ذکر کرد عائشہ کہ در خانہ بود در جانب قبلہ یعنی نزد آمدن آن حضرت بکشادن در تحول از قبلہ لازم نیاید و بر گشتن بمصلا بطریق باز پس رفتن بود و پس بر آمدن و بر گشتن استقبال قبلہ بحال خود بود و نیز گفتہ اند کہ خانہ تنگ بود و گنجایش زیادہ بر یک دو خطوہ نداشت۔ رواہ احمد وابوداؤد والترمذی و روے النسائی نحوہ۔ وعن طلق بن علی رضی اللہ عنہ صحابی ست روایت میکند از وے پسر وے قیس ابن طلق بن علی۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوٰۃ۔ چون گند کند یکے از شما یعنی باد می بر آید بے آواز در نماز۔ فلینصرف فلیتوضأ۔ پس باید کہ بر گردد از نماز پس وضو کند و در روایتے ولیتوضأ بواو۔ ولیعد

الصلوة - و باید که باز گردانند نماز را و این بر وجه افضلیت و اولویت است و اگر بنا کند بشرطیکه در فقه مذکور است نیز جائز است - رواه ابو داؤد و روی الترمذی مع زيادة و نقصان ٥ و عن عائشة رضي الله عنها - انها قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا احدث احدكم في صلوته - چون بشکند وضوء یکے از شما در نماز ش - فلياخذ بانفه ثم لينصرف - پس باید که بگیرد بینی خود را پس بر گردد از نماز تا در خیال مردم افتد که رعاف حادث شده و خون از بینی میرود و پرده حیا از نقض وضو در نماز بر نیفتد که در عادت آن را داخل نقض میدارند و در غیبت نیفتند و حیا و بیم عیب کردن مردم و بے آبروئی در نماز کردن بحدث نیفگند و ازین جهت گفته اند که هر که در نفس الامر محق بود و در ظاهر محل اعتراض باید که بر نفس خود ستر و کتمان کند تا مردم آبروی وے نیفگنند و بعیبے که ندارد منسوب نگردانند این از باب کذب نیست بلکه از جمله معاریض بفعل است و از زوادی ریا نیز نیست بلکه از تحمل و تستر است و در وے رخصت است کذا قالوا - رواه ابو داؤد ٥ حكايت آورده اند که در عهد امیر المومنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از شخصے حدثے واقع شد و آن شخص بواسطه شرم بوضوء بر آمد هم بحدث خواست که نماز کند عمر رضي الله عنه فرمود بیائید تا همه وضو کنیم که قصورے ندارد و در وضو بر وضو نور على نور است تا آن شخص موسوم بعیب نگردد و در ورطه بے وضو نماز کردن نیفتد - ٥ وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا احدث احدكم وقد جلس في آخر صلوته - چون بشکند وضو یکے از شما و حال آنکه بتحقیق نشسته است در آخر نماز خود یعنی بمقدار تشهد نشسته - قبل ان يسلم - پیش از آنکه سلام گوید - فقد جازت صلوته - پس بتحقیق روا شد و تمام گشت نماز وے و این موافق مذهب امام ابی حنیفه است که سلام دادن نزد وے فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بفعل نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدث را بر تعمد آن حمل کنند تا فعل حاصل شود پس ظاهر این حدیث مؤید مذهب ما من باشد که خروج بفعل مصلی را فرض نمیدارند - رواه الترمذی وقال هذا حديث اسناده ليس بالقوى - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثے ست که اسناد وے نه قوی ست - وقد اضطربوا في اسناده - و بتحقیق اضطراب کرده اند راویان در اسناد وے و در مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آن ست که روایت کرده شود بر وجوه مختلفه و این علامت ضعف است از جهت دلالت بر عدم ضبط رواة آن

الفصل الثالث عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج الى الصلوة - روایت میکند ابو هریره که آن حضرت بیرون آمد برائے نماز - فلما كبر انصرف - پس هرگاه که تکبیر بر آورد برائے احرام برگشت - واومأ اليهم ان كما كنتم - و اشاره کرد بسوے صحابه که بحال خود باشید چنانکه هستید - ثم خرج - پس تر بیرون آمد از مسجد فاغتسل - پس غسل کرد - ثم جاء ورأسه يقطر - پس تر آمد آنحضرت و حال آنکه می چکید آب از سر مبارک وے - فصلى بهم - پس بگزارد نماز با صحابه - فلما صلى قال اني كنت جنبا - پس هرگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستی که من بودم جنب - فنسيت ان اغتسل - پس فراموش کردم که غسل کنم و بفراموشی در نماز در آمدم - رواه احمد و روى مالك عن عطاء بن يسار مرسلا

روایت کرد این حدیث را امام احمد از ابی ہریرہ و روایت کرد آن را امام مالک از عطاء بن یسار کہ از تابعین ست بطریق ارسال
و معنی ارسال در مقدمہ معلوم شد و استدلال کردہ اند شافعیہ باین حدیث بر آنکہ نماز مقتدیان باطل نمیشود بظہور بطلان نماز امام
چہ آنحضرت بنماز در آمد و قوم نیز در نماز در آمدند بعد از ان ظاہر گشت جنابت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و باطل شد نماز وی و مقتدیان
ہم بران تحریمہ باقی و مستمر ماندند و حکم ببطلان نماز ایشان نکردند و امر باعادت تکبیر احرام واقع نشدہ مذہب حنفیہ آن ست کہ فساد
نماز امام متضمن فساد نماز قوم ست زیرا کہ امام ضامن نماز ماموم ست و در حدیث آمدہ است کہ الامام ضامن و جواب میگویند اصحاب
ما کہ ازین حدیث این معلوم نشد کہ قوم نیز تکبیر احرام بر آوردہ بودند و در نماز داخل شدہ شاید کہ استشعار آن حضرت بجنابت بعد
از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکہ در صحیح مسلم آمدہ است کہ ایستاد آن حضرت در مصلای خود پیش از انکہ تکبیر آورد
پس برگشت و غسل کرد بر آمد پس اگر قضیہ حدیث کتاب و حدیث مسلم یکی ست بران حمل باید کرد کہ خواست کہ تکبیر گوید و در نماز در آید
و اگر دو قضیہ است جواب ہمان ست کہ گفتہ شد کہ بر آمدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از تکبیر قوم بود و شیخ ابن الہمام از
امام محمد در کتاب الآثار می آرد کہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت در باب مردے کہ امامت کرد قومے را جنب یا بے وضو
اعادت کند امام نماز را و اعادت کنند قوم نیز و نیز می آرد کہ یکبار امیر المومنین علیؓ نیز امامت کرد قومے را جنب یا بے وضو پس
اعادہ کرد نماز را و امر کرد ایشان را کہ اعادہ کنند۔ **وعن جابر قال کنت اصلی الظہر مع رسول اللہ** گفت جابر بودم من کہ میگزاردم
نماز پیشین را با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاخذ قبضۃ من الحصی پس می گرفتم مشتے را از سنگریزہ ہا لتبرد فی کفی تا سرد گردد در
کف دست من۔ اضعہا لجبہتی اسجد علیہا۔ می نہادم زیر پیشانی خود در حالتے کہ سجدہ میکنم بران۔ لشدۃ الحر۔ می کردم من این فعل را
از جہت سختی گرما ازین جا معلوم می شود کہ این مقدار فعل عفو ست در نماز و کثیر ہم نیست زیرا کہ میگرفت آن را بیک گرفتن بدست
رواہ ابوداؤد وروی النسائی نحوہ۔ **وعن ابی الدرداء قال قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی**۔ گفت ابو درداء
ایستاد آن حضرت در حالے کہ نماز میکند فسمعناہ یقول۔ پس شنیدم آن حضرت را کہ میگوید۔ اعوذ باللہ منک۔ پناہ میجویم
بخدا از تو۔ ثم قال العنک بلعنۃ اللہ۔ پستر گفت آن حضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا۔ ثلثا۔ سہ بار گفت این قول را۔ وبسط یدہ کانہ
یتناول شیئا۔ و فراخ کرد آن حضرت دست خود را گویا کہ میگیرد چیزے را۔ فلما فرغ من الصلوۃ قلنا پس ہرگاہ کہ فارغ شد آنحضرت
را از نماز گفتیم ما۔ یا رسول اللہ قد سمعناک تقول فی الصلوۃ شیئا لم نسمعک تقولہ قبل ذلک۔ بتحقیق شنیدیم ترا کہ میگفتی در نماز چیز
را کہ نشنیدیم ترا کہ میگفتی آن را پیش از ان۔ ورأیناک بسطت یدک۔ و دیدیم ترا کہ فراخ کردی دست خود را۔ قال ان عدو اللہ
ابلیس جاء بشہاب من نار۔ گفت آن حضرت کہ دشمن خدا کہ ابلیس ست آورد شعلہ را از آتش و در بعض نسخ آمدہ جاء بشہاب من نار
آتش لیجعلہ فی وجہی تا بگرداند آن را و بزند در روے من۔ فقلت۔ پس گفتم۔ اعوذ باللہ منک ثلث مرات سہ بار ثم قلت
پستر گفتم۔ العنک بلعنۃ اللہ التامۃ لعنت میکنم ترا بلعنت خدا کہ تام و کامل است۔ فلم یستأخر۔ پس پس نرفت
و دور نشد ثلث مرات۔ این کلمہ را ہم سہ بار گفتم و لعنت خدا کردم۔ ثم اردت اخذہ۔ پستر خواستم کہ بگیرم او را و در بعض نسخ

ان آخذه - والله لولا دعوة اخينا سليمان لاصبح موثقا يلعب به ولدان اهل المدينة - بخدا سوگند کہ اگر نمی بود دعای برادر ما کہ سلیمان ست کہ بہ تسخیر جن واختصاص او بتصرف در ایشان کردہ ہر آئینہ صبح میکرد این شیطان بستہ شدہ کہ بازی میکردند بوے خردان اہل مدینہ شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید گذشت ولیکن در ان حدیث عفریت من الجن واقع شدہ ودرین جا ابلیس ومیگویند کہ تصرف وتسخیرے کہ سلیمان علیہ السلام را بود بر جن بود نہ بر ابلیس و جواب میگویند کہ چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت وظاہر شد سلیمان را بروے نیز تصرف باشد چنانکہ بر جن ومیتوان گفت کہ مراد با بلیس این جا شیطان آدم نیست بلکہ جن است وابلیس محمول بر معنی لغوی ست از ابلاس بمعنی نومیدی از رحمت حق - رواہ مسلم وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر مر علی رجل وهو یصلی - روایت ست از نافع مولاے ابن عمر گفت کہ ابن عمر گذشت بر مردے وحال آنکہ آن مرد نماز میگزارد - فسلم علیه پس سلام کرد ابن عمر بران مرد - فرد الرجل كلاما پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را بکلام چنانکہ متعارف ست - فرجع الیه عبد الله ابن عمر فقال له پس برگشت ابن عمر بسوے آن مرد پس گفت مر او را - اذا سلم علی احدکم وهو یصلی فلا یتکلم ولیشر بیده - وقتیکہ سلام کردہ شود بر یکے از شما و آن یکی نماز میگزارد پس باید کہ جواب سلام دی بکلام ندہد وباید کہ اشارہ کند بدست چنانکہ سابقا گذشت - رواہ مالک

باب السهو

ودر بعض نسخ باب سجود السهو سهو نسیان وغفلت وبے خبری آدمی از چیزیست کہ در دست ودر ذہن وان بجانب دیگر و باید دانست کہ سهو ونسیان بر رسول خدا صلی الله علیہ وسلم در اقوال در انچہ متعلق باخبار وابلاغ باشد جائز نیست ودر افعال اختلاف ست ومختار نزد اہل حق جواز ست زیرا کہ احادیث صحیحہ درین باب وارد شدہ پس چارہ نیست از قائل شدن بدان و محذوری ہم لازم نمی آید بلکہ متضمن حکمت ست وبحقیقت از جملہ اتمام نعمت برامت واکمال دین ایشان ست تا بشرف اقتدا واتباع سنت مشرف شوند چنانکہ فرمودہ است انما انسی لاسن واگرچہ وجود سنت بقول وامر نیز می باشد چنانچہ مثلا می فرمود ہر کہ سهو کند در نماز واجب ست بر وے سجدہ اما وقوع سهو از انحضرت وشرعیت فعل سجدہ مستلزم و متضمن حصول شرف اقتدا است فافہم وباید فہمید کہ وقوع سهو ونسیان از انحضرت از کدام مقام ست لابد از مرتبہ اشتغال واستغراق در مقامی خواہد بود کہ دست عقول از دامن ادراک آن قاصر ست

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم ان احدکم اذا قام یصلی جاءہ الشیطان - بدرستی کہ یکے از شما چون می ایستد کہ نماز میگزارد می آید او را شیطان - فلبس علیہ پس می پوشد شیطان کار بروی وخلط میکند ودر شک وشبہہ می افگند او را ولبس بضم لام وسکون با پوشیدن کار بر کسے وآمیختن تاریکی با روشنائی ولبس بہ تخفیف وتشدید ہر دو روایت ست وتشدید مفید مبالغہ وتکثیر ست - حتی لا یدری کم صلی - تا آنکہ در نمی یابد کہ چند رکعت گزاردہ است - فاذا وجد ذلک احدکم فلیسجد سجدتین وهو جالس - پس چون بیابد آن لبس وشک را یکے از شما پس باید کہ سجدہ کند دو سجدہ وحال آنکہ وے نشستہ است متفق علیہ - بدانکہ این صورت شک ست وفرق میان شک وسہو آن ست کہ در سہو جزم میکند بیک جانب

و در شک تردد دارد کہ این است یا آن و گویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز در شک نیفتادہ از جہت بودن آن از تلبیس شیطان
اما در سہو و نسیان افتادہ بغلبۂ استغراق و توجہ بعالم دیگر و حکم شک نیز حکم سہو است در وجوب سجدتین و حکم وی بتفصیل در حدیث
آیندہ بیاید۔ وعن عطاء بن یسار تابعی ثقہ مشہور است و از کبار علماے مدینہ مولاے میمونہؓ عن ابی سعید قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شک احدکم فی صلوتہ۔ چون شک کند یکے از شما در نماز خود۔ فلم یدرکم صلی۔ پس در نیابد
کہ چند رکعت گزاردہ است۔ ثلثا او اربعا۔ سہ یا چہار۔ فلیطرح الشک۔ پس باید کہ بیندازد شک را یعنی آن رکعت را کہ شک در وست
ولیبن علی ما استیقن۔ و باید کہ بنا نہد بر چیزی کہ یقین دارد و متیقن ست وجود وے یعنی اقل چنانکہ در صورت شک سہ یا چہار بر
سہ بنا نہد و قرار دہد۔ ثم لیسجد سجدتین۔ پستر باید کہ سجدہ کند دو سجدہ چنانکہ سجدۂ سہو می باشد۔ قبل ان یسلم۔ پیش از آنکہ سلام دہد
و در روایت بخاری این قید نیست و ازینجاست اختلاف ائمہ در بودن سجدۂ سہو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکہ تفصیل در شرح حدیث دیگر
بیان کنیم و بعد از ان فائدۂ سجدتین بیان میفرماید بقول خود۔ فان کان صلی خمسا۔ پس اگر ہست مصلی کہ گزاردہ است پنج رکعت
را یعنی شک کردہ در سہ یا چہار و بنا نہاد بر سہ و در واقع چہار رکعت بود و چون رکعت دیگر گزارد پنج رکعت شد۔ شفعن لہ صلوتہ۔ شفع میسازند
این پنج رکعت را بسبب این دو سجدہ کہ در حکم یک رکعت اند مر مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجدۂ سہو در حکم شش
رکعت میشوند۔ وان کان صلی اتماما لاربع۔ و اگر گزاردہ است رکعت دیگر را بعد از بنا نہادن بر سہ از برای تمام کردن مر چہار را
چنانکہ در واقع ہم سہ رکعت بود پس این رکعت چہار رکعت تمام شد۔ کانتا ترغیما للشیطان۔ می باشند این دو سجدہ خوار گردانیدن
و بینی بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچہ برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست کہ شفع گردانند نماز مصلی را چنانکہ بر تقدیر اول بود
ولیکن فائدۂ سجدتین رغم شیطان است کہ میخواست کہ در شک اندازد و از عبادت باز دارد و مصلی برغم او سجدہ کرد و در عبادت
افزود۔ رواہ مسلم۔ روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء ابن یسار از ابی سعید خدری۔ ورواہ مالک عن عطاء مرسلا۔
و روایت کرد آن را مالک از عطاء ابن یسار بطریق ارسال بے ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقدمہ معلوم شدہ۔ وفی روایتہ
شفعھا بھاتین السجدتین۔ و در روایت مالک بجای شفعن لہ صلوتہ کہ در روایت مسلم مذکور شدہ ہمچنین واقع شدہ شفعھا
بھاتین السجدتین یعنی شفع میگرداند مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجدہ چنانکہ وجہش معلوم شدہ بشنو بدانکہ ظاہر این حدیث
دران ست کہ در صورت شک بنا بر اقل نہد کہ یقین ست و عمل بتحری یعنی غالب ظن نکند و مذہب جمہور ائمہ ہمین ست و ترمذی
میگوید کہ نزد بعضے از اہل علم در صورت شک اعادہ کند نماز را و امام ابو حنیفہ گوید کہ اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت
او نشدہ است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبۂ ظن بر جانب واحد واقع شود بہمان عمل کند و اگر غلبۂ ظن حاصل نشود بنا بر اقل نہد
و سجدۂ سہو کند زیرا کہ بنا نہادن بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع چنانکہ در قبلہ و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمدہ کہ
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیہ و در این حدیث را شمنی در شرح نقایہ و در شرح جامع الاصول
از حدیث نسائی نیز در تحری صواب آوردہ و امام محمد در موطای خود گفتہ کہ آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمدہ و گفت کہ اگر

وہمچنین کردہ نشود پس نجات از سہو وشک متعذر گردد ودر اعادہ در صواب کثرت شک و اعتبار ترجیح غظیم است انتہی گفت
بندۂ ضعیف صانہ اللہ عاشاہ کہ حاصل مقام این ست کہ درین باب سہ حدیث آمدہ اول اذا شک احدکم فلیستانف او
کما قال دوم من شک فی صلوتہ فلیتحر الصواب سوم این حدیث کہ درین باب مذکور ست کہ حاکم است بہ بنا نہادن بر یقین پس
جمع کرد ابو حنیفہ میان این ہر سہ حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار وثانی بر صورت وقوع تحری بر یک جانب وثالث
بر عدم وقوع تحری واین کمال جامعیت ونہایت تحقیق است در مذہب امام اعظم اکرم رضی اللہ عنہ واللہ اعلم وعن عبد اللہ
بن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی الظہر خمسا۔ روایت ست از ابن مسعود کہ آنحضرت گزارد نماز ظہر را پنج رکعت
فقیل لہ پس گفتہ شد مر آن حضرت را۔ ازید فی الصلوٰۃ۔ آیا زیادہ کردہ شد در نماز کہ چہار رکعت بود پنج حکم شد۔ فقال وما ذاک
پس گفت آنحضرت وچیست این پرسیدن شما وبرائے چہ می پرسید مگر زیادہ از چہار رکعت گزاردہ ام۔ قالوا صلیت خمسا گفتند
گزاردۂ پنج رکعت فسجد سجدتین بعد ما سلم پس سجدہ کرد دو سجدہ بعد از سلام دادن۔ وفی روایۃ قال۔ ودر روایتے آمدہ است
کہ فرمود۔ انما انا بشر مثلکم۔ نیستم من مگر آدمی مانند شما۔ انسی کما تنسون۔ فراموش میکنم چنانکہ فراموش میکنید شما۔
فاذا نسیت فذکرونی۔ پس چون فراموش کنم من یاد دہید مرا۔ واذا شک احدکم فی صلوتہ فلیتحر الصواب پس چون شک
کند یکے از شما در نماز خود پس باید کہ تحری وطلب کند صواب را بغالب ظن فلیتم علیہ پس باید کہ تمام کند بنا بر غالب ظن ثم یسلم۔
بعد ازان باید کہ سلام گوید۔ ثم یسجد سجدتین۔ بعد ازان باید کہ سجدہ کند دو سجدہ متفق علیہ۔ درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست مراد
آن ست یعنی اگر تحری فائدہ نکند بنا بر اقل نہد وتمام کند وشافعیہ چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل
دارند ونزد حنفیہ در صورت گزاردن خمس تفصیل ست اگر سہو کرد از قعدۂ اخیرہ وبرخاست برای رکعت خامسہ رجوع کند بقعدہ
مادام کہ سجدہ نکردہ است برای رکعت خامسہ واگر سجدہ کرد باطل گردد فرض او ونفل کند خامسہ را واگر کردہ است قعدہ اخیرہ
وبرخاست پیش از سلام رجوع کند بقعدہ مادام کہ سجدہ نکردہ است برای خامسہ واگر سجدہ کرد تمام گشت فرض وضم کند بوے
سادسہ ومستحسن ست کہ سجدہ کند برائے سہو از سلام وظاہر حدیث دلالت دارد بر آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ضم نکرد
سادسہ را واکتفا کرد بسجدہ برائے سہو چنانکہ مذہب شافعی ست وجواب ازین در شرح گفتہ شدہ است فتدبر۔ وعن ابن
سیرین عن ابی ہریرۃ قال صلی بنا رسول اللہ۔ ابن سیرین کہ از مشاہیر تابعین ست احوال وی در موضع دیگر ذکر کردہ شدہ است
روایت میکند از ابی ہریرہ کہ گفت نماز گزارد با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی امامت کرد احدی صلوتی العشی یکے از
دو نماز شبانگاہ را کہ نماز ظہر باشد یا عصر وعشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند۔ قال۔ گفت ابن سیرین۔ قد سماہا ابو ہریرۃ
ولکن نسیت انا۔ بتحقیق نام بردہ بود آن نماز را بتعیین ولیکن فراموش کردم من۔ قال فصلی بنا رکعتین۔ پس بگزارد آنحضرت
با ما دو رکعت۔ ثم سلم۔ بعد ازان سلام داد یعنی سہو کرد وبرخاست برای رکعت سوم۔ فقام الی خشبۃ معروضۃ فی المسجد پس ایستاد
آنحضرت بسوی چوبے کہ بر عرض نہادہ شدہ بود در مسجد ودر بعضے از نسخ مشکوٰۃ لفظ فی المسجد نیست ولیکن در بخاری ہست

فاتکا علیہا۔ پس تکیہ کرد بران چوب۔ کانہ غضبان۔ باین صفت کہ گویا آنحضرت خشمگین ست۔ ووضع یدہ الیمنی علی الیسری۔
ونہاد دست راست خود را بر دست چپ خود۔ وشبک بین اصابعہ۔ ودر یکدیگر درآورد انگشتان خود را۔ ووضع خدہ الایمن علی
ظہر کفہ الیسری۔ ونہاد رخسارۂ راست خود را بر پشت کف دست چپ خود۔ وخرجت سرعان الناس من ابواب المسجد۔ وبیرون
آمدند بیشتر وزودتر برآیندگان مردم از درہای مسجد۔ وسرعان بفتح سین ورا اوائل ناس کہ شتابی کنند بفتح وبسکون را نیز آمدہ وبسکون وضم
نیز ضبط کردہ اند مراد گروہی اند کہ بعد از گزاردن نماز برای ذکر ودعا توقف نکنند وشتاب از ہمہ پیشتر برآیند وجماعہ را کہ از معرکہ جنگ
از ہمہ پیشتر برآیند وبے صبری نمایند نیز میگویند۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ بمشاہدۂ این حالت از آن حضرت کہ ہم بر دو رکعت سلام
دادہ برآمد۔ قصرت الصلوۃ۔ کوتاہ شد یا کوتاہ کردہ شد نماز۔ وقصرت بفتح قاف وضم صاد وبضم قاف وکسر صاد ہر دو روایت ست
یعنی از چہار رکعت بدو رکعت آمد۔ وفی القوم ابوبکر وعمر۔ ودر میان صحابہ کہ حاضر بودند ابوبکر وعمر رضی اللہ تعالی عنہما نیز بودند۔
فہاباہ ان یکلماہ۔ پس ترسیدند وبزرگ داشتند ابوبکر وعمر آنحضرت را از آنکہ سخن کنند او را از حقیقت حال وہیبت ترس یا بزرگی داشتن
چنانکہ از بادشاہ ہیبت می باشد نہ از درد وخوف۔ وفی القوم رجل فی یدیہ طول۔ ودر میان صحابہ مردی بود کہ در ہر دو دست وی درازی
بود واز این جہت۔ یقال لہ۔ گفتہ میشد او را۔ ذو الیدین۔ خداوند دو دست وبعض گویند کہ از آنجہت ذو الیدین میگفتند کہ بہر دو دست
کار می کرد وبعض گویند از آنجہت کہ دو پسر داشت ومضمون حدیث صریح ست کہ وجہ تسمیہ بدان درازبودن دستہا ست نام او
عمیر بن عبد عمرو وکنیت او ابو محمد وبعض گویند نامش خرباق بود بکسر خاے معجمہ وبعض گویند کہ خرباق نام مردی دیگر است کہ او را
ذو الشمالین گویند وبعض گویند خرباق غیر ذو الیدین وذو الشمالین ست وقیل غیر ذلک واللہ اعلم۔ قال۔ گفت این مرد کہ ذو الیدین ست
یا رسول اللہ انسیت۔ آیا فراموش کردی وسہو شد ترا۔ ام قصرت الصلوۃ۔ یا کوتاہ شد یا کوتاہ کردہ شد نماز۔ فقال لم انس ولم تقصر۔
پس گفت آن حضرت نہ فراموش کردہ ام ونہ کوتاہ شد ونہ کوتاہ کردہ شد نماز۔ فقال اکما یقول ذو الیدین۔ پس گفت وپرسید
آن حضرت از صحابہ آیا واقع این چنین ست کہ میگوید ذو الیدین۔ فقالوا نعم۔ پس گفتند آرے ہمچنین ست کہ وے میگوید۔
فتقدم وصلی ما ترک۔ پس پیش رفت آن حضرت وبگزارد آن دو رکعت را کہ ماندہ بود ونگزاردہ۔ ثم سلم۔ پس سلام داد۔
ثم کبر۔ پس تکبیر برآورد۔ وسجد مثل سجودہ واطول۔ وسجدہ کرد مانند سجود خود کہ در نماز کردہ بود یا دراز تر از آن بجہت اعتذار
از وقوع تقصیر ومشاہدۂ عظمت حق ونفاذ حکم وتقدیر وے سبحانہ۔ ثم رفع راسہ وکبر۔ پس برداشت سر از سجدہ وتکبیر
گفت۔ ثم کبر وسجد مثل سجودہ او اطول۔ پس تکبیر گفت وسجدہ کرد مانند سجود معتاد یا دراز تر از آن۔ ثم رفع راسہ وکبر۔ پس برداشت
سر خود را وتکبیر گفت حاصل کہ دو سجدہ کرد چنانکہ در سہو مشروع است۔ فربما سالوہ۔ پس بعد از روایت کردن ابن سیرین
حدیث بنحوے کہ مذکور شد بسا کہ پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفہام وگفتند۔ ثم سلم۔ یعنی آیا گفت ابوہریرہ
ثم سلم یعنی سجدتین سہو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام۔ فیقول۔ پس میگفت ابن سیرین در جواب سوال ایشان نبئت ان
عمران بن حصین قال ثم سلم۔ آگاہانیدہ شدہ وخبر دادہ شدہ ام کہ عمران بن حصین در حدیث خود گفتہ است ثم سلم

یعنی این لفظ را از حدیث ابوہریرہ محفوظ ندارم ولیکن مرا خبر دادہ اند کہ عمران بن حصین کہ وے نیز روایت کردہ است
در حدیث خود ثم سلم گفتہ است و آنکہ من در حدیث ابی ہریرہ ثم سلم ذکر کردہ ام از روایت عمران بن حصین ست کہ در اینجا
در آوردہ ام و در روایتے آمدہ است کہ از ابن سیرین پرسیدند کہ در سجدتین سہو تشہد ہست پس گفت نیست تشہد در حدیث
ابی ہریرہ ولیکن من دوست میدارم کہ خواندہ شود تشہد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشہد بیاید متفق علیہ
ولفظہ للبخاری وفی اخری لہما۔ و در روایت دیگر مر بخاری ومسلم را۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدل۔ بجای لفظ
لم انس ولم تقصر۔ این لفظ آمدہ است۔ کل ذلک لم یکن۔ ہیچ چیز از نسیان وقصر نبود و دیگر این عبارت آمدہ است کہ فقال
پس گفت ذوالیدین۔ قد کان بعض ذلک۔ بتحقیق بود یکی از این دو چیز یا نسیان یا قصر یا رسول اللہ۔ بدانکہ شراح حدیث را
در بیان علوم این حدیث کلام طویل است و شیخ در فتح الباری آن را استیفا کردہ اگر تمامہ آن را نقل کنیم کلام دراز گردد لیکن
در اینجا دو کلام است کہ باید آوردہ اول در قول وے صلی اللہ علیہ وسلم کل ذلک لم یکن یعنی نہ قصر بود و نہ نسیان و این اخبار است
برخلاف واقع و اجماع کردہ اند بر عدم جواز سہو در اخبار و خلاف در افعال ست و ثانی در اتمام صلوٰۃ و عدم استیناف
آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بعض گفتہ اند در جواب از اشکال اول کہ عدم جواز نسیان در
اقوال و اخبار ے ست کہ متعلق باشد بہ تبلیغ شرائع و احکام وحی نہ در جملہ اخبار و این جواب ضعیف است زیراکہ اخبار بر خلاف
واقع کذب و منقصت ست اگرچہ نہ عمداً بود و واجب ست تنزیہ ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از آن و ہمین ست
مذہب جمہور و ایشان میگویند کہ مراد بقول وے ہیچ نبود نہ نسیان و نہ قصر آن ست کہ در اعتقاد من نیست نہ نقص الا مر و این
خبر صادق است بے شبہہ یا این قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت من شعور بدان ندارم و این صادق است و جواب
از اشکال ثانی میگویند کہ تکلم و فعل کہ مفسد نماز ست بر تقدیرے ست کہ عمداً باشد نہ بسہو و نسیان چنانکہ مذہب شافعی ست
و این جواب تمام نیست در تکلم از ذوالیدین و صحابہ دیگر چہ تکلم ایشان نہ بسہو بود مگر آنکہ گویند ایشان تابع رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بودند و ایشان را حکمے مستقل نیست و این جواب خالی از ضعفے نیست و جواب مذکور جاری نیست بر مذہب حنفیہ
چہ نزد ایشان کلام عمداً و سہواً مطلق مفسد نماز ست پس ایشان میگویند کہ وقوع این قضیہ پیش از نسخ جواز کلام و افعال است
در نماز و در اینجا کلام ست مذکور در شرح و مذہب امام احمد حنبل آن ست کہ کلام در نماز عامداً و ساہیاً مفسد نماز است مگر آنکہ
برائے مصلحت نماز باشد از امام یا از ماموم چنانکہ درین قضیہ ست۔ واللہ اعلم وعن عبداللہ بن بحینۃ بضم موحدہ و فتح
مہملہ و سکون تحتیہ نام مادر عبداللہ ست چنانکہ مشہور ست و نام پدر او مالک است و در بعض اسانید عبداللہ بن مالک
ابن بحینہ ست بتنوین مالک و اثبات الف تا صفت مالک نگردد صحابی ست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین
مات فی امارۃ معاویۃ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی بہم الظہر۔ روایت ست کہ آنحضرت گزارد با صحابہ نماز پیشین را
فقام فی الرکعتین الاولیین لم یجلس۔ پس ایستاد آنحضرت در دو رکعت اول و نشست و نہ کرد قعدہ اولے۔

فقام الناس معہ۔ پس ایستادند مردم با آنحضرت۔ حتی اذا قضی الصلوۃ وانتظر الناس تسلیمہ۔ تا آنکہ چون تمام کرد نماز را و چشم داشتند مردم کہ سلام گوید۔ کبر وہو جالس۔ تکبیر گفت وحال آنکہ وے نشستہ است۔ فسجد سجدتین قبل ان یسلم۔ پس سجدہ کرد دو سجدہ پیش از آنکہ سلام گوید۔ ثم سلم۔ پستر سلام داد از نماز۔ متفق علیہ

الفصل الثانی عن عمران بن حصین ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی بہم فسہا۔ روایت است از عمران بن حصین کہ صحابی مشہور است و احوال وے در مواضع نوشتہ شدہ کہ آنحضرت نماز گزارد با صحابہ پس سہو کرد۔ فسجد سجدتین۔ پس سجدہ کرد دو سجدہ برائے سہو۔ ثم تشہد ثم سلم۔ پستر تشہد خواند پستر سلام داد و درین حدیث تعیین موضع سہو نکردہ و ذکر تشہد کردہ و در احادیث دیگر ذکر تشہد نیست و این حدیث موافق مذہب ماست و مذہب امام احمد نیز ہمین ست و بعض مالکیہ و شافعیہ نیز ہم برین اند و اختلاف ست کہ صلوۃ و دعا کہ در تشہد آمدہ است در تشہد کہ پیش از سجدہ است بخواند یا در آنکہ بعد از وست اختیار کرخی کہ از حنفیہ است بر ثانی ست و در ہدایہ گفتہ صحیح ہمین ست و در بعضے از شروح ہدایہ گفتہ کہ صواب آن است کہ در اول بخواند و طحاوی گفتہ کہ در ہر دو بخواند و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوے قاضی خان

رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب۔ از جہت تفرد راوی وے بزیادہ تشہد یا مخالفت روات دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفتہ است کہ این حدیث صحیح ست بر شرط شیخین و بیہقی و ابن عبد البر غیر ایشان تضعیف کردہ اند آن را۔ وعن المغیرۃ بن شعبۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الامام فی الرکعتین۔ چون ایستاد امام در دو رکعت و قعدہ نکرد۔ فان ذکر قبل ان یستوی قائما فلیجلس۔ پس اگر یاد آورد کہ قعدہ نکردہ است پیش از برابر شدن و تمام ایستادن پس باید کہ بنشیند و تشہد بخواند ظاہر حدیث آن است کہ سجدہ سہو نکند و در ہدایہ گفتہ است کہ بعضے گفتہ اند کہ سجدہ کند از جہت تاخیر و اصح آن ست کہ نکند۔ وان استوی قائما۔ و اگر تمام ایستاد۔ فلا یجلس ولیسجد سجدتی السہو پس باید کہ نہ نشیند و سجدہ کند دو سجدہ سہو۔ رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ۔ و این حدیث دلالت دارد کہ معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاہر مذہب ما آن ست کہ اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشہد بخواند و اگر بقیام اقرب باشد برنگردد و نہ نشیند و اختلاف کردہ اند در تفسیر اقرب بعض گفتہ اند کہ اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب ست و اگر نہ بقعود اقرب ست و بعض گفتہ اند اگر سرین با و زانو با برداشت بہ قیام اقرب است و اگر نہ بہ قعود و بعض گفتہ اند معتبر برداشتن زانوہا ست شیخ ابن الہمام گفت اعتبار اقربیت روایتے ست از ابی یوسف کہ اختیار کردہ اند آن را مشائخ بخارا اما ظاہر مذہب نزد عدم استوا قیام عود ست و ہو الاصح

الفصل الثالث۔ عن عمران بن حصین ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی العصر وسلم فی ثلث رکعات۔ آنحضرت گزارد نماز دیگر را و سلام داد در سہ رکعت۔ ثم دخل منزلہ۔ پستر در آمد منزل خود را۔ فقام الیہ رجل یقال لہ الخرباق۔ پس ایستاد و رفت بسوے آنحضرت مردے کہ گفتہ می شود او را خرباق۔ وکان فی یدیہ طول۔

وبود در ہر دو دست وے درازی تحقیق آن ست کہ این مرد ہمان ذوالیدین است کہ سابقاً ذکر او رفت کذا فی شرح الشیخ۔ فقال۔ پس گفت۔ یارسول اللہ فذکر لہ صنیعہ۔ پس یاد داد آن مرد مر آن حضرت را کار آن حضرت را کہ کرد یعنے سلام دادن در سہ رکعت۔ فخرج غضبان یجر رداءہ۔ پس بیرون آمد آن حضرت خشمگین در حالیکہ می کشید رداے مبارک خود را ہیچ معلوم نمی شود کہ سبب سہو چہ بود و باعث این خشم و اضطراب چہ واللہ اعلم باسرارہ۔ حتی انتہی الی الناس فقال۔ تا آنکہ رسید آن حضرت بسوے مردم کہ حاضر بودند پس فرمود۔ اصدق ہٰذا۔ آیا راست میگوید این مرد۔ قالوا نعم۔ گفتند آرے راست میگوید۔ فصلی رکعۃ۔ پس بگزارد آن حضرت یک رکعت را کہ ماندہ بود از نماز و سہو کردہ بود۔ ثم سلم۔ پستر سلام داد۔ ثم سجد سجدتین۔ پستر سجدہ کرد دو سجدہ براے سہو۔ ثم سلم۔ پستر سلام داد و از نماز برآمد۔ رواہ مسلم۔ پوشیدہ نماند کہ مخالفت میان این حدیث عمران بن حصین و حدیث ابی ہریرہ کہ گذشت از دو وجہ است یکی آنکہ آنجا سلام بر دو رکعت بود و اینجا بر سہ و آنجا گفت اعتماد کرد بر خشبہ کہ در مسجد بود و اینجا میگوید در آمد در منزل در وجہ ثانی خود ممکن است کہ ہر دو امر باشد ابوہریرہ یکے را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگرے اما مخالفت در وجہ اولے صورت اجتماع ندارد و ازین جہت حکم کردہ اند کہ واقعہ متعدد است و در ہر دو واقعہ متکلم ذوالیدین باشد واللہ اعلم۔ وعن عبد الرحمٰن بن عوف قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ شنیدم آن حضرت را می گفت۔ من صلی صلوٰۃ یشک فی النقصان کسے کہ بگزارد نمازے را کہ شک میکند در نقصان چنانکہ شک کرد در رباعی کہ سہ گزاردہ یا چہار۔ فلیصل حتی یشک فی الزیادۃ۔ پس باید کہ بگزارد تا آنکہ شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکہ در صورت مذکور سہ رکعت قرار دہد پس رکعت دیگر بگزارد تا شک افتد کہ چہار رکعت شد یا پنج باحتمال آنکہ شاید در نفس الامر چہار رکعت باشد و این رکعت پنجم باشد این معنی دارد کہ فرمود بگزارد تا شک کند در زیادت۔ رواہ احمد۔ بدانکہ سہو از آنحضرت در چند موضع واقع شدہ اول از قعدہ اولے چنانکہ در حدیث عبد اللہ بن بحینہ وارد شدہ دوم از دو رکعت اخیر چنانکہ در حدیث ذوالیدین واقع شدہ سوم از یک رکعت اخیر چنانکہ در حدیث خرباق آمدہ چہارم در زیادت خامسہ چنانکہ در حدیث عبد اللہ بن مسعود پس مجتہدان بران قیاس کردند و گفتند کہ ہر کہ فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجدۂ سہو بروے واجب گردد و اصحاب ظواہر ہم برین مواضع کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجدہ نکنند دیگر بدانکہ از احادیث کہ وارد شدہ اند درین باب معلوم شد کہ آن حضرت در بعض مواضع سجدہ سہو پیش از سلام کردہ و در بعض بعد از سلام و ظاہر آنست کہ فعل آن حضرت گاہے چنان بود و گاہے چنین و ہر دو جائز باشد ولیکن مذاہب ائمہ متفرق افتاد و امام شافعی در ہمہ جا قبل السلام گوید و احادیث را کہ وارد شدہ اند در وے ترجیح نماید بلکہ دعوی کند کہ احادیث واردہ در سجدہ بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن بود کہ قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشد واللہ اعلم و امام اعظم در ہمہ جا بعد از سلام کند از جہت کثرت احادیث واردہ در وے و قوت آنہا و در کتب ستہ از عبد اللہ بن مسعود آمدہ است

که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کرد بعد از سلام اگرچه از عبدالله بن بحینه قبل از سلام نیز آمده کذا ذکر الشیخ ابن الهمام ونیز ابوداؤد وابن ماجه واحمد وعبدالرزاق از ثوبان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم وچون فعل وقول متعارض آمده تمسک بقول کردیم وقول اقوی ست از فعل نزد امام ابوحنیفه چنانکه در اصول فقه ثابت شده وشمنی گفته که این قول جمعی از صحابه است که سعد بن ابی وقاص وعبدالله بن مسعود وعمار بن یاسر وابن عباس وابن الزبیر از ایشانند رضی الله عنهم اجمعین وامام مالک گوید هر جا که سهو به نقصان است سجده قبل السلام کند وهر جا که بزیادت است بعد از سلام واگر جمع گردد هر دو سهو سجده کند هر دو را قبل از سلام ومزنی وابوثور از ائمه شافعیه هم برین قول اند وابن عبدالبر گفته که قول مالک موافق نظر عقل ست زیرا که در صورت نقص جبر نقصان ست پس باید که داخل اصل صلوٰة باشد ودر زیادت ترغیم شیطان ست ودرین سخن نظر ست ومذهب امام احمد آن ست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل السلام کرده قبل السلام باید کرد ودر هر موضع که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد وگفته اند که این قول اقوی واقرب بصواب است ونقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب چیزے مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد وباید دانست که اختلاف مذکور در سجود که بعد از سلام باید یا قبل سلام در افضلیت واولویت است ودر اصل جواز اختلاف نیست صرح به فی کتب الائمة الاربعة وهما بودن سلام یک یا دو اول قول محمد ست ومختار فخر الاسلام وگفته است که مقابل روے دهد وقیل بجانب یمین ودر هدایه گفته که اصح آن ست که دو سلام دهد واختیار شمس الائمه این است بعد ازان اختلاف ست در تشهد بعد از سجود سهو وآن مذکور است در بعض احادیث ومذهب ما این ست چنانکه گذشت

باب سجود القرآن

اختلاف کرده اند در سجده تلاوت ائمه ما بر آنند که واجب ست وامام مالک وشافعی واحمد بر آنند که سنت ست وفعل آن افضل از ترک است ودر روایتے از امام احمد نیز واجب ست اگر در نماز باشد وحجت وجوب آیات واحادیث ست که در ذم ترک آن واقع شده وتاکید ومبالغه که در اداے آن ورود یافته وگویند که سجده جزو صلوٰة است که بجهت تخفیف واقتصار بران کرده شده پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه ولیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم نه فرضیت وتمسک ائمه دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت خواندم سوره والنجم را در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وسجده نکرد وجواب آن ست که وجوب سجده تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد ونیز تواند که قرارت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکرد بجهت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجده والنجم باشد که در وے اختلاف ست والله اعلم وطهارت شرط است در سجده تلاوت واز هیچکس خلاف دران منقول نشده الا در روایتے از ابن عمر آمده که وے رضی الله عنه بے وضو نیز میکرد وهیچ یکے از علما درین حکم راه موافقت وی نرفته الا الشعبی ونیز میگویند

کہ گاہے شعبی در راہے میرفت و اشارتے بسجدہ میکرد بغیر جہت قبلہ بے وضو میگذشت کذا قال الشیخ و بعضے از سلف
برین ہم رفتہ اند کہ سجدۂ تلاوت بر مستمع است نہ بر سامع اگر اتفاقاً بے قصد آیت سجدہ بگوش رسید سجدۂ واجب نگردد
و بعض گویند کہ اگر قاری سجدہ نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز
روایت کردہ اند و بعض گفتہ اند کہ وجوب بر تقدیرے ست کہ قاری قصد قرأت کند نہ بر قصد قصہ و حکایت چنانکہ قصہ خوانان
می خوانند و مذہب ما و جمہور ائمہ بر آنند کہ واجب ست بر قاری و بر سامع مطلقاً بشرائط صلوة و ہو المختار

الفصل الاول۔ عن ابن عباس قال سجد النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالنجم۔ سجدہ کرد آن حضرت بسورۂ نجم
کہ در آخر آیت سجدہ دارد۔ وسجد معه المسلمون والمشرکون۔ و سجدہ کردند ہمراہ آن حضرت مسلمانان و کافران۔ والجن والانس
و جنیان و آدمیان مراد ہمین جن و انس کہ درین مجلس حاضر بودہ باشند بطریق تکریر و تاکید یا ہر کہ بر روی زمین از آدمیان
و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شدہ۔ رواہ البخاری۔ گفتہ اند سجدۂ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بجہت امتثال امر الٰہی تعالیٰ بود و سجود شکر گزاری نعم عظیمہ وے سبحانہ کہ معدود اند در اول سورہ و سجدۂ مسلمانان
بجہت متابعت آن حضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجدۂ مشرکان بجہت سماع اسمہائے آلہہ شان بود از لات
و عزے و مناة یا از جہت ظہور سطوت و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریائے توحید الٰہی عزوجل
چنانکہ تاب و طاقت اختیار باطل شد و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر از ان کسے کہ اشقی و اطغی قوم بود
کہ کفے از خاک بر گرفت و بر جبہہ زشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکہ در فصل ثالث بیاید و درین جا قصہ است
از وضع زنادقہ و مفتریات ایشان خذلہم اللہ کہ بعضے از ارباب سیر و تواریخ کہ مولع اند بذکر غرایب و عجایب آوردہ اند
و علمائے محدثین حکم بوضع آن کردہ و ابطال آن نمودہ اند و آن این است کہ آنحضرت در نجم ذکر اسمائے لات و عزی و مناة
مدح ایشان کرد و گفت شعر تلک الغرانیق العلی + وان شفاعتہن لترتجی + یا بسہو بر زبان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رفت
یا شیطان باواز بلند مشابہ بصوت شریف آن را از پیش خود خواندہ مشرکان را شنوانید و سجدۂ مشرکان ازین جہت بود کہ گفتند
اکنون محمد مدح آلہہ ما کرد ما را با وے نزاعے نماند ما میدانیم کہ خالق محیی ممیت علیم قدیم رزاق یکے ست اینہا شفعاے
ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برائے ایشان کرد و این قصہ عقلاً و نقلاً بوجوہ باطل و موضوع ست و کلام در وی بسیار ست
پارۂ از ان در شرح بیان کردہ ایم واللہ یقول الحق وہو یہدی السبیل۔ وعن ابی ہریرة قال سجدنا مع النبی۔ گفت ابو ہریرہ
سجدہ کردیم ما با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربک۔ پس ثابت شد کہ درین دو سورہ سجدہ ہست
و مردود گشت قول کسے کہ گفت در مفصل سجدہ نیست و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از آمدن بمدینہ در وے سجدہ
نکردہ چنانکہ در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی اللہ عنہما بیاید۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن عمر قال کان رسول اللہ
بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ السجدة ونحن عنده۔ میخواند آیت سجدہ را در حال آنکہ ما نزد وے بودیم۔ فیسجد ونسجد معه۔ پس

سجده میکرد آن حضرت و سجده میکردیم ما با وے تقریر و حم۔ پس انبوہے میکردیم ما۔ حتی یا یجد احدنا لجبهته موضعا یسجد علیه۔ تا آنکه نمی یافت یکے از ما پیشانی خود را جائیکه سجده کند بران۔ متفق علیه۔ پوشیده نماند که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاہر علامت وجوب سجده است و اگر واجب نبود ے این همه ازدحام برائے چه کردندے و الله اعلم و عن زید بن ثابت قال قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت سوره والنجم را پس سجده نکرد در وے و این بعد از تحول بمدینه بود و این همان حدیث است که قائلان بعدم وجوب سجده تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب آن معلوم شد و واجب باشد آوردن آن متفق علیه۔ و عن ابن عباس قال سجدة ص لیس من عزائم السجود۔ ابن عباس گفت که سجده سوره ص نیست از سجداتے که امر کرده شد بدان و عزیمت در اصل قصد قلب بر شئے فی الصراح عزم بالفتح والضم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزے پس از ان استعمال کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت باصالت وقد رایت النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها۔ و بتحقیق دیدم آن حضرت را که سجده میکرد دران گفته اند که سجده کردن آن حضرت دران بجهت موافقت داؤد علیه السلام و شکر قبول توبه وے بود و در حدیث نیز آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد برادرم داؤد بجهت قبول توبه وے و ما نیز سجده میکنیم بشکر گزاری آن۔ و فی روایة قال مجاهد قلت لابن عباس أسجد فی ص۔ مجاهد که از تابعین است و از فقهاے مکه و قرار اوست و از اعلام علما و مشاهیر ایشان ست و سی بار قرآن بر ابن عباس عرض کرده بود وفات سنة اربع و مائة گفت گفتم من ابن عباس را ما سجده کنم در سوره ص فقرأ پس خواند ابن عباس این آیت را۔ و من ذریته داؤد و سلیمان حتی اتی تا آنکه آمد و رسید باینجا که فرموده است حق تعالے و امر کرده است حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فبهدٰهم اقتده۔ پس بهدایت این پیغمبران که مذکور شد اقتدا کن و پیروی کن۔ فقال پس گفت ابن عباس نبیکم پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم ممن امران یقتدے بهم۔ از جمله آن کسانے ست که امر کرده شده اند که اقتدا کند بایشان پس تو سزاوار تری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داؤد علیه السلام سجده کرد و آن حضرت بموافقت وے سجده کرد ما را نیز باید کرد رواه البخاری۔ اگر گوئی نسبت اقتدا و تبعیت با آن حضرت صلی الله علیه وسلم چگونه باشد و حال آنکه وے مقتدی و متبوع و افضل و اکمل از همه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر و تاخر وجود عنصری اوست از انبیا علیهم السلام چنانکه او را تابع ملت ابراهیم گفته اند بلکه همین را دلیل افضلیت و اکملیت وے صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون وے تابع و عامل بهدی همه آنها باشد لاجرم جامع و شامل کمالات همه بود و افضل و اکمل همه گردد بیت خوبی و ناز و کرشمه حرکات و سکنات * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری * علیه افضل الصلوات والتسلیمات و اتمها و اکملها و این حدیث متمسک شافعیه است در عدم وجوب سجده ص و آن نزد ما و نزد مالک و نزد احمد در روایتے واجب ست چنانچه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب نهایت آنکه بیان کرده سبب سجده داؤد را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود را که از جهت شکر قبول توبه داؤد و موافقت وے بود و سجده ما بمتابعت آن حضرت و اقتدا با نبیا که مامور ست آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدان

و در حقیقت ہمہ عبادات از فرائض و واجبات بجہت شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم و قول ابن عباس کہ این سجدہ از عزائم نیست باین معنی باشد کہ وجوب وی از ان قبیل نیست کہ ابتداءً بطریق تعبد بدان امر کردہ شدہ باشد بلکہ واجب شدہ باین سبب مذکور واللہ اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبداللہ مزنی آوردہ کہ گفت در خواب دیدم کہ سورہ ص می نویسم و چون بآیت سجدہ رسیدم دوات و قلم و ہر چہ حاضر بود ہمہ را دیدم کہ بسجدہ در افتادند پس این قصہ را بحضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم عرض کردم بعد ازان سجدہ می کرد آنحضرت درین سورہ پس معلوم شد کہ امر بمواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچہ در اوائل نہ از عزائم بود و ظاہر شد کہ این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصہ بود کذا ذکرہ الشیخ ابن الہمام

الفصل الثانی عن عمرو بن العاص قال اقرأہ - و در بعض نسخ اقرأنی - رسول اللہ - گفت خوانانید و دانانید مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خمس عشرۃ سجدۃ فی القرآن - پانزدہ آیت سجدہ در قرآن - منہا ثلث فی المفصل - از انجملہ سہ سجدہ در مفصل کہ از سورہ حجرات تا آخر قرآن و بیان مفصل و اختلاف در مبدای آن در کتاب الصلوٰۃ گذشت و سہ سجدہ در مفصل یکے در آخر سورہ والنجم دوم در اذا السماء انشقت سوم در سورہ اقرأ - وفی سورۃ الحج سجدتین - و خوانانید در سورہ حج دو سجدہ یکے در آیہ الم تر ان اللہ یسجد لہ من فی السمٰوات ومن فی الارض الآیۃ و دوم در یا ایہا الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا - رواہ ابوداؤد و ابن ماجۃ - بدانکہ ائمہ ہمہ باتفاق دارند کہ مجموع سجدات قرآنی چہاردہ است الا نزد امام مالک در روایتے و در قول قدیم از شافعی در مفصل سجدہ نیست و امام ابوحنیفہ قائل است بسجدہ ص و قائل نیست بسجدہ دوم حج و میگوید مراد بآن سجدہ نماز ست بقرینہ ذکر ارکعوا و امام شافعی و امام احمد بر عکس و در روایتے از امام احمد پانزدہ است باثبات سجدہ ص و دوم حج چنانکہ این حدیث مثبت آن ست و گفتہ اند کہ حدیث عمرو بن عاص ضعیف ست و صلاحیت احتجاج ندارد و بعضے از رواۃ آن مجہول اند - وعن عقبۃ بن عامر قال قلت - گفت عقبہ بن عامر گفتم بطریق استفہام - یا رسول اللہ فضلت سورۃ الحج بان فیہا سجدتین - فضیلت دادہ شدہ سورہ حج باینکہ در وے دو سجدہ اند - قال نعم - گفت آن حضرت آرے - ومن لم یسجدہما فلا یقرأہما - و ہر کہ سجدہ نکرد ہر دو سجدہ را پس گویا نخواند ہر دو آیت را خواندنی کامل معتبر - رواہ ابوداؤد والترمذی و این حدیث نیز ضعیف ست چنانکہ گفت - وقال ہذا حدیث لیس اسنادہ بالقوی - و گفت ترمذی این حدیثے ست کہ نیست اسناد وے قوی زیرا کہ یکے از راویان وے ابن لہیعہ است و وے ضعیف است اگرچہ از ائمہ حدیث ست و لیکن در آخر عمر خللے و خلطے بحفظ وے راہ یافت کہ موجب عدم اعتماد بر حدیث وے گشت - وفی المصابیح فلا یقرأہا کما فی شرح السنۃ - و واقع شدہ است در مصابیح بجائے فلا یقرأہما بالضمیر تثنیہ کہ راجع بآیتین سجدہ است فلا یقرأہا بوحدت ضمیر کہ عاید بسورۃ است و در شرح السنۃ نیز ہمچنین ست و درینجا مبالغہ بیشتر ست کہ دلالت میکند بر آنکہ ہر کہ ہر دو سجدہ نکرد گویا تمام سورہ نخواند و ترک سجدہ مفوت ثواب قرأت تمام سورہ است - وعن ابن عمر ان النبی - در روایت ست از ابن عمر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سجد فی صلوٰۃ الظہر - سجدہ کرد در اثنائے رکعت نماز پیشین سجدہ تلاوت - ثم قام فرکع - پستر بایستاد از سجود پس

رکوع کرد۔ قرأ وانہ قرأ تنزیل السجدۃ۔ پس دانستند واعتقاد کردند صحابہ کہ آن حضرت خواند سورۂ الم تنزیل الکتاب را کہ در وے
آیت سجدہ است واین اعتقاد نہ از مجرد سجدہ کردن وایستادن و برکوع رفتن حاصل شد بلکہ آیتے از سورہ شنیدند کہ بدان
دانستند کہ این سورہ خواند وآنحضرت گاہے آیتے از سورہ می شنوانید تا بدانند کہ فلان سورہ خواند یا بے اختیار از جہت
غایت شوق وحضور جہر ظاہر می شد چنانکہ در باب القرأت گذشت۔ رواہ ابو داؤد۔ وظاہر این حدیث دلالت دارد
کہ بعد از سجدہ کردن و برخاستن باقی سورہ را نا خواندہ برکوع رفت واین جائز ست ونیز جائز است کہ باقی سورہ بخواند بعد از ان
برکوع برد غایت آنکہ بر تقدیر اول قرأت بعض سورہ لازم می آید وآن فی الجملہ جائز ست واز ینجا لازم نمی آید قیام رکوع مقام
سجود قرأت جائز نباشد چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ رض است زیرا کہ آن نزد وے واجب نیست اگر بکند روا ست فافہم وعنہ انہ قال
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ علینا القرآن۔ گفت ابن عمر بود آن حضرت میخواند برما قرآن را۔ فاذا مر بالسجدۃ کبر وسجد
وسجدنا معہ۔ پس چون میگذشت بآیت سجدہ تکبیر میگفت وسجدہ میکرد وسجدہ میکردیم ما باوے پس معلوم شد کہ سجدہ بر قاری
وسامع ہر دو میباشد۔ رواہ ابو داؤد۔ وعنہ انہ قال ان رسول اللہ۔ وہم از ابن عمر ست کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
قرأ عام الفتح سجدۃ۔ خواند در سال فتح آیت سجدہ را فسجد الناس کلہم۔ پس سجدہ کردند مردم ہمہ۔ منہم الراکب والساجد علی الارض
بعضے از سجدہ کنندگان سوار بودند وبعض سجدہ کنندگان بر زمین۔ حتی ان الراکب لیسجد علی یدہ۔ تا آنکہ سوار تحقیق سجدہ می کرد
بر دست خود وشاید کہ بعضے از سواران فرود آمدہ بر زمین نیز سجدہ کردہ باشند ولفظ حدیث نص نیست در آنکہ سواران ہمہ
سوارہ بر دست سجدہ میکردند فافہم۔ رواہ ابو داؤد۔ واین واقعہ جز آن واقعہ است کہ آن حضرت سورۂ والنجم خواند ومسلمانان
وکافران ہمہ باوے سجدہ کردند چنانکہ گذشت زیرا کہ آنجا در میان مشرکان یکے بود کہ کفے از خاک وسنگریزہ گرفت وبر جبہہ
خود زد وگفت بس ست مرا این قدر ودر عام فتح مشرکان موجود نبودند وآن قصہ در مکہ است پیش از فتح فتدبر۔ وعن
ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لم یسجد فی شیء من المفصل منذ تحول الی المدینۃ۔ روایت ست از ابن عباس
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ نکرد در چیزے از مفصل از ان باز کہ انتقال کرد بمدینہ اگرچہ پیش از ان بمکہ سجدہ کردہ بود
وتمامہ آدمیان از مسلمانان وکافر وجن وانس باوے سجدہ کردند۔ رواہ ابو داؤد۔ واین حدیث مخالف حدیث ابی ہریرہ آمد
کہ گفت سجدہ کردیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربک واسلام ابی ہریرہ بعد از تحول بمدینہ است
در سال ہفتم از ہجرت وگفتہ اند کہ حدیث ابی ہریرہ اصح واصح ست وبسیارے صحابہ روایت کردہ اند سجدہ را در مفصل ومثبت
مقدم است بر نافی۔ وعن عائشۃ رض قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی سجود القرآن باللیل۔ گفت
عائشہ بود آن حضرت کہ میگفت ومیخواند در سجدۂ تلاوت در شب این دعا را سجد وجہی للذی خلقہ وشق سمعہ وبصرہ۔
سجدہ کرد روی من یا ذات من مر کسے را کہ پیدا کرد اورا وشگافت شنوائی اورا وبینائی اورا یعنی گوش وچشم را کہ شگاف ہاند تو سمع
وبصر در انجا نہادہ۔ بحولہ وقوتہ۔ سجدہ کرد بقدرت وتوانائی وتوفیق او وتقیید بلیل اتفاقی ست کہ عائشہ این دعا را

ازآنحضرت درشب شنیده وگفتن این قول بازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم درمطلق سجدۂ تلاوت بے تقیید بشب یا روز نیز آمده وخواندن این دعا نیز مروی ست رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا وظاہر مذہب حنفیہ آن ست کہ تسبیح مسنون در سجدۂ صلوتیہ کفایت میکند در سجدۂ تلاوت چہ سجده صلوتیہ افضل است وچون درانجا کفایت کند درین جا بالطریق اولے کند وباوجود آن شک نیست کہ انچہ صحیح شده است روایت آن از ادعیہ خصوص در سجدۂ تلاوت خواندن آن ورد وے اولے وانسب خواہد بود۔ رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عباس قال جاء رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال گفت ابن عباس آمد مردے بحضرت رسالت پناه پس گفت۔ یارسول اللہ رایتنی اللیلۃ وانا نائم کانی اصلی خلف شجرة۔ دیدم من خود را امشب وحال آنکہ من درخوابم گویا نماز میکنم در پس درختے۔ فسجدت۔ پس سجده کردم یعنی سجدۂ تلاوت۔ فسجدت الشجرة لسجودی۔ پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من یا بجہت سجده کردن من فسمعتہا تقول پس شنیدم آن درخت را کہ میخواند در سجده این دعا را۔ اللہم اکتب لی بہا عندک اجرا۔ خداوندا بنویس براے من باین سجده پاداش را۔ وضع عنی بہا وزرا۔ وبنہ از من بسبب وے گرانی بزه را۔ واجعلہا لی عندک ذخرا۔ وبگردان این سجده را براے من نزد خود ذخیره وتقبلہا منی کما تقبلتہا من عبدک داؤد۔ وبپذیر آن را از من چنانکہ پذیرفتہ سجدۂ را از بندۂ خود کہ داؤد است علیہ السلام قال ابن عباس فقرأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم سجدة۔ گفت ابن عباس پس خواند آن حضرت بعد از شنیدن خبر این خواب از ان مرد آیت سجدۂ را در ہمین مجلس بقصد خواندن این دعا یا وقتی دیگر کہ خواندن آیت سجده اتفاق افتاد۔ ثم سجد۔ پس سجده کرد فسمعتہ وہو یقول مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة۔ پس شنیدم آن حضرت را وحال آنکہ وے میگوید مانند انچہ خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت ودعاے او۔ رواه الترمذی وابن ماجۃ الا انہ لم یذکر۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی وابن ماجہ مگر آنکہ ابن ماجہ ذکر نکرد این لفظ را۔ وتقبلہا منی کما تقبلتہا من عبدک داؤد۔ معلوم نمی شود کہ آن مرد سورۂ ص خوانده یا سورۂ دیگر وظاہر از روایت ذکر این لفظ چنان در ذہن می افتد کہ سورۂ ص خوانده باشد واز عدم ذکر آن اطلاق وما نا کہ مبنی روایتین این مرد احتمال ست اما از قرأت آن حضرت کہ در روایت اوے مطلق آورده قرأت آیتے از آیات سجده است مطلقا واللہ اعلم۔ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ وترمذی گفتہ است کہ این حدیث بر سر دو روایت غریب است

الفصل الثالث۔ عن ابن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرأ والنجم فسجد فیہا وسجد من کان معہ۔ روایت ست از عبد اللہ ابن مسعود کہ آن حضرت خواند سورۂ والنجم را پس سجده کرد وسجده کرد کسیکہ بود با وے غیر ان شیخا من قریش اخذ کفا من حصی او تراب فرفعہ الی جبہتہ وقال یکفینی ہذا۔ جز آنکہ پیر مردے از قریش گرفت کفے از سنگریزه یا از خاک پس برداشت آن را بسوی پیشانی خود وگفت بس است مرا ہمین مقدار از سجده تکبر کرد وتمرد ورزید وباوجود آنکہ ہمہ مشرکان کہ با او بودند سجده کردند۔ قال عبد اللہ فلقد رأیتہ بعد قتل کافرا۔ گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر را

را بعد ازین واقعہ کشتہ شد در حالت کفر گفتہ اند کہ آن مقتول امیہ بن خلف بود بلفتح لام کشتہ شد روز بدر و دیگرے برادر ابی بن خلف بود کہ کشت او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بدست شریف خود در احد و بعض گفتہ اند کہ عتبہ بن ربیعہ بود و بعض گفتہ اند ولید بن مغیرہ و بعض گفتہ سعید بن العاص و قول اول اصح است و ازین جا معلوم شد کہ این قضیہ پیش از قضیہ فتح مکہ است از جہت عدم وجود این کافر در ہنگام فتح متفق علیہ و زاد البخاری فی روایۃ وہو امیۃ بن خلف۔ این حدیث متفق علیہ است و زیادہ کردہ است بخاری در روایتے کہ آن پیر کہ سجدہ نکرد و کفے از حصے یا تراب برداشت و بجبہہ خود زد امیہ بن خلف بود پس معلوم شد کہ معتمد و مختار ہمین ست چنانکہ گفتیم۔ وعن ابن عباس قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم سجد فی ص۔ و روایت ست از ابن عباس کہ آن حضرت سجدہ کرد در سورۂ ص۔ وقال سجدہا داؤد توبۃ۔ و گفت آنحضرت کرد سجدہ سورۂ ص را داؤد و سے یعنے در قضیہ کہ در سورۂ ص از وے مذکور است از افتتان پروردگار تعالے مر او را بجہت توبہ و استغفار از تقصیرے کہ از وے واقع شدہ بود۔ ونسجدہا شکرا۔ و میکنیم ما آن سجدہ را از جہت شکر گزاری قبول توبۂ داؤد زیرا کہ انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہم حکم شخص واحد دارند و افاضۂ نعمت از حق تعالے بر یکے افاضہ بر ہمہ است و پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم حکم پدر مشفق دارد و نسبت بایشان پس حاصل می گردد مر او را از تذکر نعمت بر ایشان اجل فرح و اعظم سرور۔ رواہ النسائی

باب اوقات النہی

باب در بیان اوقاتے کہ نہی کردہ شدہ است از نماز گزاردن دران و این شامل است اوقات ثلثہ را کہ حرام است نماز دران کہ وقت طلوع و غروب و استوا است و دو وقت دیگر مکروہ است دران کہ ما بعد فجر و عصر ست و در مذہب ما نہی شامل فرض و نفل ہر دو است پس دران سہ وقت جائز نیست نماز نہ ادا و نہ قضا مگر عصر یومیہ و نہ نماز جنازہ و نہ سجدہ تلاوت و در نماز جنازہ وقتے کہ حاضر گردد درین اوقات و در سجدۂ تلاوت چون خواندہ شود درین با قولے ہست و جائز ست در وقت دیگر و شروع در نفل جائز ست و لیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر مکروہ و اگر تمام کند از عہدہ بر می آید و قطع افضل است کذا فی شرح ابن الہمام عن المبسوط و نزد شافعی و احمد جائز ست قضا از جہت قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فلیصلہا اذا ذکرہا و صلوٰۃ الجنازۃ چون حاضر گردد و تحیۃ المسجد اگر اتفاق افتد دخول در مسجد و لیکن اگر بقصد تحیت درین اوقات در آید تا خیر کند قضا را تا درین اوقات بگزارد جائز نشود زیرا کہ این داخل تحری این اوقات و این بحکم حدیث ممنوع ست چنانکہ بیاید و ہمچنین جائز ست صلوٰۃ کسوف از جہت خوف فوات بانجلا و رکعتین بعد از وضو و رکعتین احرام و طواف و سجود تلاوت چون خواندہ شود درین اوقات و نیز کراہت نزد ما شامل ست تمامہ از منہ و امکنہ را نزد شافعی و ہر کہ موافق اوست در روز جمعہ وقت استوا جائز ست و در مکہ معظمہ نیز جائز ست در ہمہ اوقات و نزد امام احمد جائز ست رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از وے در روایت است و امام مالک گفت در یافتم من اہل فضل را مگر آنکہ اجتہاد و کوشش میکردند و میگزاردند نماز در نصف النہار و مذہب حنفیہ احوط است

زیرا کہ چون مبیح و محرم جمع گردد ترجیح محرم مر است واللہ اعلم

الفصل الاول- عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یتحری احدکم فیصلی عند طلوع
الشمس ولا عند غروبہا- باید کہ طلب نکند و قصد نہ نماید یکے از شما پس بگزارد نماز نزد بر آمدن آفتاب و باید کہ نگزارد
نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحری دراصل بمعنی طلب احری و احری بمعنی لائق تر و سزاوار تر بود و مراد اینجا مطلق معنی
طلب و قصدست و معنی اصلی نیز معتبر و منظورست چہ ہر کہ قصد وقتے میکند برائے نماز آن را سزاوار تر ولائق تر میداشتہ
میکند واز اینجا گفت امام شافعی کہ تحیت مسجد و قضائے نماز بقصد درین اوقات جائز نبود و اگر اتفاقاً بود جائز است
وما میگوئیم کہ مقصود از حدیث نہی از صلوٰۃ است درین اوقات مطلقاً- وفی روایۃ قال- ودر روایتے این چنین
آمدہ و باین عبارت آمدہ است کہ گفت آنحضرت- اذا طلع حاجب الشمس- چون بر آید ابروے آفتاب مراد وقت
طلوع ست کہ چون گوشۂ از آفتاب می بر آید مشابہ ابرو می باشد و در قاموس گفتہ کہ حاجب الشمس ناحیۃ ازان و در
صراح گفتہ حواجب شمس کرانہائے وے- فدعوا الصلوٰۃ- پس بگذارید نماز را و نگزارید آن را- حتی تبرز- تا آنکہ
پیدا گردد و بیرون آید تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار یک نیزہ صبر کنند بہتر باشد چنانکہ در حدیث
دیگر بیاید- واذا غاب حاجب الشمس- وچون فرو نشیند و ناپیدا گردد کرانۂ آفتاب- فدعوا الصلوٰۃ حتی تغیب- پس
بگذارید نماز را تا آنکہ فرو نشیند تمام قرص وے- ولا تحینوا بصلوٰتکم طلوع الشمس ولا غروبہا- و نگزارید نماز خود را وقت
طلوع آفتاب را و نہ غروب او را یا قریب نشوید یا منتظر نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست کہ نگزارید نماز
در وقت طلوع و غروب- فانہا تطلع بین قرنی الشیطان- زیرا کہ آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان شرح این عبارت
در باب مواقیت گذشت و ذکر غروب نکرد اکتفاءً و اختصاراً- متفق علیہ- وعن عقبۃ بن عامر قال ثلث ساعات
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ینہانا ان نصلی فیہن- سہ ساعت و سہ زمان بود کہ آن حضرت باز میداشت ما را کہ نماز
کنیم دران سہ ساعت- او نقبر فیہن موتانا- یا دفن کنیم درین سہ ساعت مردہ ہائے خود را مراد از قبر کردن نماز جنازہ است
والا دفن کردن مردہ ہا و نہادن ایشان را در قبر درین اوقات منہی عنہ نیست باجماع کذا قالوا آن سہ ساعت
کدام است- حین تطلع الشمس بازغۃ- یکے ہنگام اول بر آمدن آفتاب بزغ بمعنی تابش آفتاب و ابتدائے بر آمدن
وے آید- حتی ترتفع- تا آنکہ بلند گردد مقدار یک نیزہ- وحین یقوم قائم الظہیرۃ- دوم ہنگام ایستادن ایستادہ شوندہ
نیم روز کہ مراد بدان سایہ است یا آفتاب- حتی تمیل الشمس- تا آنکہ کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت زوال-
وحین تضیف الشمس للغروب حتی تغرب- سوم ہنگام میل کردن آفتاب از برائے غروب تا تمام غروب کند و فرو رود
رواہ مسلم- وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوٰۃ بعد الصبح حتی ترتفع الشمس-
نیست نماز بعد از نماز بامداد تا آنکہ بلند شود آفتاب- ولا صلوٰۃ بعد العصر حتی تغیب الشمس- و نیست نماز بعد از نماز دیگر

تا آنکہ فرو رود آفتاب مراد نفی صلوۃ کامل خواہد بود زیراکہ نماز درین دو وقت مکروہ است نہ حرام متفق علیہ - وعن عمرو
بن عبسۃ بفتحات عین وسین مہملتین صحابی مشہور ست احوال شریف وے وقصۂ ابتدائے اسلام وے در موضع
نوشتہ شدہ است - قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ - قدوم آورد آنحضرت مدینہ را - فقدمت المدینۃ فدخلت
علیہ فقلت اخبرنی عن الصلوۃ - پس قدوم آوردم من نیز پس درآمدم برآن حضرت پس گفتم خبر دہ مرا از نماز یعنی از وقت آن
بدلیل جواب - فقال - پس گفت آن حضرت - صل صلوۃ الصبح - بگزار نماز بامداد را - ثم اقصر عن الصلوۃ حین تطلع الشمس
حتی ترتفع - پستر باز آئی از نماز ہنگامے کہ طلوع کند آفتاب تا آنکہ بلند گردد و اقصر بفتح ہمزہ امر ست از اقصار چون تخفیف
باز آید از چیزے باوجود قدرت بران میگویند اقصرت بہمزہ و اگر عاجز است از ان میگویند قصرت بے ہمزہ این چنین است
استعمال عرب - فانہا تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان - زیراکہ آفتاب طلوع میکند در وقتے کہ طلوع میکند میان
دو قرن شیطان - وحینئذ یسجد لہا الکفار - ودرین ہنگام سجدہ میکنند آفتاب را کافران - ثم صل - بعد ازان بگزار
نماز نفل ہرچہ خواہی - فان الصلوۃ مشہودۃ - زیراکہ نماز درین وقت یا مطلق حاضر میشوند در ان ملائکہ یا گواہی میدہند
بدان برائے مصلی وقول او - محضورۃ - بضاد معجمہ بر معنی اول تاکید دیگر یست و در روایتے مشہودۃ مکتوبۃ آمدہ
یعنی حاضر میشوند او را ملائکہ و می نویسند در نامۂ اعمال بندہ اجر و شہود ملائکہ ہم از بہر کتابت ست - حتی یستقل الظل
بالرمح - تا آنکہ کم میشود سایہ در نیزہ کہ خلانیدہ میشود در زمین و میرسد بغایت قلت را چنانکہ در وقت استوا میباشد
و استقلال بمعنی ارتفاع نیز آمدہ بلند می شود سایہ بر رمح و بر زمین نمی افتاد و در بعض روایات حتی یستقل الرمح بالظل نیز آمدہ
و مآل معنی ہر دو عبارت یک ست یا محمول بر قلت است - ثم اقصر عن الصلوۃ - پستر باز آئی از نماز - فان حینئذ تسجر جہنم -
پس بدرستی کہ درین ہنگام یعنی وقت استوا افروختہ میشود و تافتہ می شود دوزخ و تسجر بہ تخفیف و تشدید ہر دو در روایت ست
فاذا اقبل الفئ فصل - پس چون پیش آید سایۂ زوال پس بگزار نماز ظہر و ہرچہ خواہی از نوافل - فان الصلوۃ مشہودۃ محضورۃ
حتی تصلی العصر - تا آنکہ بگزاری نماز دیگر را - ثم اقصر عن الصلوۃ حتی تغرب الشمس - پستر باز آئی از نماز تا آنکہ فرو رود
آفتاب - فانہا تغرب بین قرنی الشیطان - زیراکہ بدرستی کہ آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان - وحینئذ یسجد لہا
الکفار - ودرین ہنگام سجدہ میکنند مر او را کافران - قال فقلت - گفت عمرو بن عبسہ گفتم - یا نبی اللہ فالوضوء حدثنی عنہ
ای پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را و خبر دہ مرا از فضیلت آن - قال - گفت آن حضرت - ما منکم رجل یقرب وضوءہ بفتح واو
نیست ہیچ مردے کہ نزدیک گرداند آب وضوے خود را اشارت ست باہتمام او در امر طہارت تا بنفس خود متعہد احضار
و تہیۂ آن میگردد و مشقت میکشد و غیرے را در عبادت موے شریک نمیگرداند فیمضمض ویستنشق - پس آب در دہن و بینی
میکند - فینتثر - بنا مثلثہ پس بیفشاند یعنی در استنشاق برائے مبالغہ در تطہیر و تنظیف الف کہ محل مبیت شیطان ست
چنانکہ در باب فضل وضو گذشت - الا خرت خطایا وجہہ وفیہ وخیاشیمہ - مگر آنکہ ساقط میگردد گناہان روی او
خطایا

یعنی باطن روے ودہان وبینی او وخرت بخاے معجمہ وتشدید را از خرور بمعنی افتادن از جانب بالا بجیم وتخفیف را از جریان نیز روایت ست۔ ثم اذا غسل وجہہ کما امرہ اللہ۔ پس چون بشست ظاہر روے خود را بران وجہے کہ امر کردہ است او را خداوند تعالے۔ الا خرت خطایا وجہہ من اطراف لحیتہ مع الماء۔ مگر آنکہ می افتد گناہان روے وے از کرانہاے ریش وے ہمراہ آب۔ ثم یغسل یدیہ الی المرفقین۔ پس تر می شوید ہر دو دست خود تا ہر دو آرنج۔ الا خرت خطایا یدیہ من انا ملہ مع الماء۔ مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو دست وے از سر دست انگشتان وے ہمراہ آب ثم یمسح راسہ۔ پس تر مسح میکند سر خود را۔ الا خرت خطایا راسہ من اطراف شعرہ مع الماء۔ مگر آنکہ می افتد گناہان سر وے از کرانہاے موے ہمراہ آب۔ ثم یغسل قدمیہ الی الکعبین الا خرت خطایا رجلیہ من انا ملہ مع الماء۔ پس تر می شوید ہر دو پای خود را تا ہر دو پاشنہ مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو پاے وے از سر انگشتان وے ہمراہ آب۔ فان ہو قام فصلی۔ پس اگر آن مرد ایستاد پس نماز گزارد۔ فحمد اللہ واثنی علیہ ومجدہ بالذی ہو لہ اہل۔ پس بستود خدا را وستایش کرد بر وی و بزرگی یاد کرد او را بصفاتے کہ وے تعالے سزاوار آن ست۔ وفرغ قلبہ للہ۔ وخالی گردانید دل خود را براے یاد خدا گویا درین قول اشارت ست بتطہیر از ذنوب باطن چنانکہ در وضو طہارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید ترتیب کہیئتہ یوم ولدتہ امہ بران۔ الا انصرف من خطیئتہ کیوم ولدتہ امہ۔ مگر آنکہ باز میگردد از نماز پاک از گناہ خود مانند ہیکل ونہاد خود روز زائیدن مادر او را۔ رواہ مسلم۔ وعن کریب بضم کاف وفتح را۔ ان ابن عباس والمسور۔ بکسر میم وسکون سین مہملہ۔ بن مخرمۃ۔ بفتح وسکون خاے معجمہ وفتح را ابن اخت عبد الرحمن بن عوف صحابی صغیر ست وبود ولادت وے بعد از ہجرت بمکہ وقدوم آورد بمدینہ سنۃ ثمان ووقت وفات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وی ہشت سالہ بود وشنید از آنحضرت ویاد داشت وتحدیث کرد بمکہ تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکہ وبود در روے تا مرد معاویہ ومکروہ داشت بیعت یزید را تا آنکہ فرستاد یزید لشکرے را بمکہ ومحاصرہ کرد آن را پس رسید مسور را حجرے از احجار منجنیق ووے نماز می کرد پس کشتہ شد رضی اللہ عنہ۔ وعبد الرحمن بن الازہر۔ بفتح ہمزہ وسکون رای نیز صحابی برادر زادہ عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را وبود از اقران ابن عباس روایت ست از کریب کہ مولاے ابن عباس است وثقہ است کہ این سہ صحابہ۔ ارسلوہ الی عائشۃ۔ فرستادند او را بسوے عائشہ رضی اللہ عنہا۔ فقالوا۔ پس گفتند این سہ کس بکریب اقرء علیہا السلام۔ بخوان بر عائشہ سلام را۔ وسلہا عن الرکعتین بعد العصر۔ وبپرس عائشہ را از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر کہ جائز ست گزاردن آنہا یا نہ وآن حضرت گزاردہ است یا نہ گویا ایشان شنیدہ بودند گزاردن آن حضرت را این دو رکعت۔ قال۔ گفت کریب۔ فدخلت علی عائشۃ۔ پس در آمدم بر عائشہ رضی اللہ عنہا فبلغتہا ما ارسلونی۔ پس رسانیدم عائشہ را پیامے کہ فرستادہ بودند ایشان مرا بدان پیش او کہ سوال از حکم رکعتین بعد العصر است۔ فقالت سل ام سلمۃ۔ پس گفت عائشہ بپرس ام سلمہ را کہ او عالم ست بدان کریب میگوید۔ فخرجت الیہم فردونی الی ام سلمۃ

پس بیرون آمدم از پیش عائشہ و رفتم بسوی ابن عباس وغیرہ پس باز فرستادند مرا ایشان بسوے ام سلمہ تا از وے
پرسم این غایت ادب وہوشیاری بود از کریب کہ خود از پیش عائشہ نزد ام سلمہ نرفت زیراکہ ایشان او را نزد عائشہ فرستادہ
بودند نہ نزد ام سلمہ نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمہ فرستادند نزد ام سلمہ رفت۔ فقالت۔ پس گفت
ام سلمہ سمعت النبی۔ شنیدم من پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم نیہی عنہما۔ نہی می کرد از گزاردن دو رکعت بلکہ مطلق نماز
بعد از نماز عصر۔ ثم رأیتہ یصلیہما۔ پستر دیدم آن حضرت را کہ میگزارد این دو رکعت را۔ ثم دخل۔ پستر دران حضرت گویا گزاردن
آن در مسجد بود پس از ان در آمد در خانہ یا در صفہ دار بود پس در آمد در درون خانہ۔ فارسلت الیہ الجاریۃ پس فرستادم
من بسوے آن حضرت داہ را۔ فقلت قولی لہ۔ پس گفتم آن جاریہ را بگو مر آن حضرت را۔ تقول۔ میگوید ام سلمہ
یا رسول اللہ سمعتک تنہی عن ہاتین۔ شنیدم ترا کہ نہی میکردی از گزاردن آن دو رکعت۔ واراک تصلیہما۔ و الان می بینم
ترا کہ میگزاری آنہا را۔ قال۔ گفت آن حضرت در جواب این سوال۔ یا ابنۃ ابی امیۃ۔ ای دختر ابی امیہ نام پدر ام سلمہ
سہل بن مغیرہ مخزومی ست و کنیت او ابو امیہ بود۔ سألت عن الرکعتین بعد العصر۔ پرسیدی از گزاردن این دو رکعت
بعد از نماز عصر۔ وانہ اتانی ناس من عبد القیس۔ سببش این ست کہ بدرستی کہ شان این ست کہ آمدند مرا مردم از قبیلہ
عبد القیس برائے تعلم احکام دین۔ فشغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظہر۔ پس باز داشتند مرا از گزاردن دو رکعت کہ بعد از
نماز پیشین است۔ فہما ہاتان۔ پس این دو رکعت کہ گزاردم بعد از عصر آن دو رکعت است کہ نگزاردہ بودم بعد از پیشین
متفق علیہ۔ و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ تعلیم علم دین و احکام شریعت و ہدایت خلق اہم و اقدم است بر گزاردن نماز
نافلہ اگرچہ سنن رواتب بود و نیز دلالت دارد بر آنکہ نوافل موقتہ اگر فائت گردد در وقتش قضا کردہ شود بعد از وقت چنانکہ
شافعیہ برانند و نزد حنفیہ در وقت می توان گزارد نہ در غیر وقت و شاید کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شروع کردہ باشد دران
و بجہت ضرورت تعلیم و ہدایت نقض کردہ از این جہت قضا کرد واللہ اعلم اگر گفتہ شود کہ این حدیث دلالت ندارد مگر بر آنکہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت بعد از عصر کہ گزارد بجہت شغل وفد عبد القیس بود از رکعتین بعد از ظہر اما با حادیث دیگر کہ از عائشہ
در صحیح بخاری آمدہ است و دلالت دارند بر مواظبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بران چہ کار میکنید چنانکہ گفت وی رضی اللہ عنہا
سوگند بآن خدای کہ برد آنحضرت را از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکہ ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتے گفت
کہ ترک نمی کرد این دو رکعت را آشکارا و نہان و گفت نیامد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد من روزی بعد از عصر مگر آنکہ گزارد دو رکعت
را جوابش آنکہ با حادیث صحیحہ ثابت شدہ است کہ نماز بعد از نماز صبح و عصر مکروہ است و جمہور علما نیز ہم برین اند و عمر رضی اللہ عنہ نہی
میکرد از ان و میزد بران و لیکن گزاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شدہ و سخن درین باب بسیار ست پارۂ از ان در شرح
گفتہ شدہ است و صواب آن ست کہ گزاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بران از خصائص آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم
با وجود آنکہ امت را نہی کرد از ان چنانکہ خود صوم وصال میداشت و دیگران را نہی میکرد از ان و بعض گویند کہ نہی از صلوۃ

بعد العصر بجہت آن ست کہ مبادا واقع نشود در وقت غروب و بی آن مکروہ نیست و زدن عمر رضی اللہ عنہ مردم را بران ہم
ازین جہت بود و بعض میگویند کہ مکروہ نیست نماز بعد از صبح و بعد از عصر مگر در حق کسے کہ قصد کند بنماز طلوع شمس و غروب آن
را چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ لا تحینوا الصلوۃ کم طلوع الشمس و لا غروبہا چنانکہ در اول باب گذشت و جمہور بر کراہت صلوۃ اند
بعد از ہر دو وقت مطلقا نقل است کہ امام احمد را دیدند کہ درون خانہ پنہان از مردم دو رکعت نماز میگزارد گفتند چرا در مردم میگزاری
فرمود از ترس مردم ظاہر اندہب این امام اجل برخلاف مذہب مردم بود و چون جمہور ناس برین بودند نخواست مخالفت کرد واللہ اعلم

الفصل الثانی عن محمد بن ابراہیم عن قیس بن عمرو۔ روایت ست از محمد بن ابراہیم کہ از صغار تابعین است از
قیس ابن عمرو کہ صحابی انصاری ست۔ قال رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یصلی بعد صلوۃ الصبح رکعتین گفت دید آنحضرت
مردی را کہ میگزارد بعد از گزاردن نماز صبح دو رکعت۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ الصبح رکعتین رکعتین
آیا می گزاری نماز صبح را دو رکعت دو رکعت باین طریق کہ میگزاری فرض را دو رکعت و میگزاری بعد از وے دو رکعت دیگر نفل
و حال آنکہ میدانی کہ بعد از وے نمازی نیست۔ فقال الرجل انی لم اکن صلیت الرکعتین اللتین قبلہما۔ پس گفت آن مرد بدرستیکہ
من نگزاردہ بودم آن دو رکعت را کہ پیش از دو رکعت کہ فرض اند یعنی رکعتین سنت۔ فصلیتہما الآن۔ پس گزاردم آن دو رکعت را
اکنون۔ فسکت رسول اللہ۔ پس خاموش ماند پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و انکار نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد کہ اگر سنت فجر
پیش از فرض گزاردہ نشود بعد از وے باید قضا کرد و ہمین ست مذہب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفہ و ابی یوسف قضا نیست
مر سنت فجر را نہ پیش از طلوع شمس و نہ بعد از ان مگر آنکہ با فرض قضا شود چنانکہ در لیلۃ التعریس کردند امام محمد گفتہ کہ دوست دارم
کہ قضا کردہ شود تا وقت زوال و شیخین گویند کہ اصل در سنن عدم قضا ست و قضا مخصوص است بواجب و حدیث وارد
نشدہ است مگر در قضاے آن بہ تبعیت فرض پس باقی ماند ما وراے آن بر اصل کہ عدم قضا ست و حدیث محمد بن
ابراہیم ضعیف ست احتجاج بآن نتوان کرد اما سائر سنن قضا کردہ نشوند بعد از وقت تنہا و در قضاے آن بہ تبعیت فرض
اختلاف ست کذا فی الہدایہ و ترمذی گفتہ کہ قومے از علماے مکہ قائل شدہ اند بحدیث قیس و گفتہ اند کہ باکی نیست کہ بگزارد
مرد دو رکعت بعد از مکتوبہ پیش از طلوع آفتاب و حدیثے دیگر نیز آوردہ اند از ابی ہریرہ من لم یصل رکعتی الفجر فلیصلہما بعد ما تطلع الشمس
و این چنین رسیدہ است از عمل ابن عمر و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحق انتہی۔ رواہ ابو داود
و روی الترمذی نحوہ و قال اسناد ہذا الحدیث لیس بمتصل۔ و گفتہ است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست۔ لان محمد
بن ابراہیم لم یسمع من قیس بن عمرو۔ زیراکہ محمد بن ابراہیم کہ روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو وی سماع ندارد ازوے۔
و فی شرح السنۃ و نسخ المصابیح عن قیس بن قہد نحوہ۔ و در شرح السنۃ و نسخہای مصابیح از محمد بن ابراہیم از قیس بن قہد بفتح قاف
و سکون ہا مانند این حدیث روایت کردہ شدہ و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس بن قہد ہر دو آوردہ و گفتہ کہ صحیح نزد حفاظ
قیس بن عمرو ست و در تقریب و کاشف ذہبی قیس بن عمرو را ذکر کردہ نہ قیس بن قہد را و در بعض کتب قیس ابن عمرو قیس بن قہد ہر دو

مذکور اند وگفته اند که ہر دو از بنی نجار اند وگفته اند آنکه محمد بن ابراہیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از وے روایت کرده قیس ابن قہد ست وبعض گفته اند قیس بن عمرو واللہ اعلم۔ وعن جبیر بن مطعم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ روایت است از جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی واسلام آورده پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشراف قریش بود که آنحضرت فرمود۔ یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بہذا البیت۔ ای پسران عبد مناف ودر روایتے یا بنی عبد المطلب باز مدارید ہیچ یکے را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه۔ وصلی ایة ساعة شاء من لیل ونہار۔ ونماز بگزارد ہر ساعتے که خواہد از شب وروز۔ رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی۔ در طواف کردن ہر ساعت که خواہد خواه در وقت طلوع وغروب واستوا وبعد از نماز فجر ونماز عصر وخواه جز آن باشد خلافے نیست خلاف در نماز ست نزد شافعی جائز ست ہر نماز که باشد خواه رکعتین طواف یا جز آن بظاہر این حدیث ونزد احمد جائز ست رکعتین طواف خاصة بتبعیت طواف ونزد ما جائز نیست ہیچ نماز وحکم مکه حکم سائر بلاد ست در حرمت وکراہت از جہت عموم حدیث نہی واز جہت آنکه محرم راجح است وبعض گویند حکم نہی ناسخ ست واللہ اعلم۔ وعن ابی ہریرة ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن الصلوة نصف النہار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة۔ روایت ست از ابی ہریره که آن حضرت نہی کرد از نماز گزاردن نیم روز تا برگردد آفتاب مگر روز جمعه۔ رواه الشافعی۔ واین نیز مذہب شافعی ست چنانکه گذشت باین حدیث وگفته اند که احادیث وارده در اطلاق نہی مشاہیر اند واین حدیث ضعیف ست صلاحیت معارضه بآن احادیث ندارد یا آنکه محرم راجح ست بر مبیح نزد تعارض۔ وعن ابی الخلیل عن ابی قتادة قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کره الصلوة نصف النہار حتے تزول الشمس ابو الخلیل بخاے معجمه که از ثقات تابعین ست روایت میکند از ابی قتاده که از مشاہیر صحابه است که گفت بود که آنحضرت که مکروه میداشت نماز را در نیم روز تا برگردد آفتاب۔ الا یوم الجمعة۔ مگر در روز جمعه۔ وقال ان جہنم تسجر الا یوم الجمعة۔ وگفت که دوزخ گرم کرده می شود وتابانیده می شود یعنے در نیم روز مگر در روز جمعه وتسجر بتخفیف وتشدید ہر دو روایت ست رواه ابوداؤد وقال ابو الخلیل لم یلق ابا قتادة۔ روایت کرد این حدیث را ابوداؤد وگفت ابو الخلیل ملاقات نکرده است

ابو قتاده را پس اسناد این حدیث متصل نباشد واللہ اعلم

الفصل الثالث۔ عن عبد اللہ بن الصنابحی بضم صاد مہمله وکسر باو حاے مہمله منسوب بصنابح بطنی ست از مراد صحابی ست وبعض ابو عبد اللہ صنابحی گفته وصواب آن ست که ابو عبد اللہ تابعے ست وعبد اللہ صنابحی صحابی ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشمس تطلع ومعہا قرن الشیطان۔ بدرستی که آفتاب طلوع میکند وحال آنکه با وے قرن شیطان ست معنی قرن شیطان گذشت۔ فاذا ارتفعت فارقہا پس چون بلند میگردد آفتاب جدائی میکند شیطان آفتاب را۔ ثم اذا استوت قارنہا۔ باز چون وقت استواے شود نزدیک میگردد شیطان آفتاب را۔ فاذا زالت فارقہا۔ پس چون وقت زوال می شود جدا می گردد۔ فاذا دنت للغروب قارنہا پس چون

نزدیک میشود مر غروب را نزدیک میگردد اورا۔ فاذا غربت فارقها۔ پس چون غروب میکند جدا میگردد۔ ونهی رسول الله
ونهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الصلوة فی تلک الساعات۔ از نماز گزاردن درین ساعتها۔ رواه مالک
واحمد والنسائی۔ روایت کرده است این حدیث را مالک واحمد ونسائی ومالک باوجود آنکه روایت کرده است این حدیث را قائل نیست
بحرمت صلوة وقت استوا وگفته که درنیافتیم ما اهل فضل را مگر آنکه کوشش می کردند ومیگزاردند نماز در نیم روز۔ وعن ابی بصرة
بفتح موحده وسکون صاد مهمله۔ الغفاری۔ بکسر غین معجمه صحابی ست نام وے حمیل بضم حای مهمله وفتح میم وبعض بفتح حا وکسر
میم گفته وجمعے بفتح جیم نیز گفته اند واین وهم ست والله اعلم۔ قال صلی بنا رسول الله۔ گفت نماز گزارد با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بالمخمص۔ بضم میم وفتح خاے معجمه وتشدید میم مفتوحه ودر آخرش صاد مهمله نام جاے ست۔ صلوة العصر گزارد نماز
دیگر را۔ فقال ان هذه صلوة عرضت علی من کان قبلکم۔ پس گفت که این نمازی ست که عرض کرده وظاهر کرده شده بر کسانی
که پیش از شما بوده اند از امم سابقه۔ فضیعوها۔ پس ضائع کردند اورا وبجاے نیاوردند حق اورا ومواظبت نکردند بران فمن
حافظ علیها کان له اجره مرتین۔ پس کسے که محافظت کند ومداومت نماید بران باشد مر اورا مزد وی دو بار دو جهت
یکے بجهت آنکه عملے ست وبر هر عمل اجرے ست دیگر بجهت محافظت بران برخلاف پیشینیان۔ ولا صلوة بعدها حتی یطلع
الشاهد۔ ونیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شاهد۔ والشاهد النجم۔ وشاهد ستاره ایست از جهت حضور او در شب
یا گواهی دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب ست۔ رواه مسلم۔ وعن معاویة قال۔ وروایت ست از معاویه
بن ابی سفیان که گفت۔ انکم لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول الله۔ بدرستی که شما میگزارید دو رکعت نماز را که بتحقیق صحبت
داشتیم ما پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فما رأیناه یصلیها۔ پس ندیدیم ما آن حضرت را که میگزارد آن را۔ ولقد نهی عنها۔
وهر آئینه بتحقیق نهی کرده است ازان۔ یعنی الرکعتین بعد العصر۔ مراد میدارد باین نماز دو رکعت بعد از عصر را گزاردن
آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن را در خانه بود وتاویل آن در حدیث کریب گذشت۔ رواه البخاری۔ وعن ابی ذر
قال وقد صعد علی درجة الکعبة۔ گفت ابوذر وحال آنکه بتحقیق برآمده بود وے بر پایه زینه کعبه که بوے در کعبه بجهت
بلندی در می آمدند ووے الآن از چوبے ست بر شکل منبر که زینه ها دارد ودر مقابل در کعبه نزدیک بزمزم نهاده اند
ودر هر دو طرف پایها مثل پایهاے عرابه ساخته وچون خواهند که مردم را در کعبه در آرند اورا کشیده متصل بباب سازند پس بر وے
برآیند ودرون در آیند وچون فارغ شوند باز در جاے خودش کشیده بیارند واحتمال دارد که دران زمان نیز این چنین بود یا طور
دیگر بود والله اعلم پس ابوذر رضی الله عنه برین درجه برآمد وگفت۔ من عرفنی فقد عرفنی۔ کسے که میشناسد مرا می شناسد مرا
براست گوئی وصدق لهجه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکرد آسمان وبرنداشت زمین براستے گو تر از ابوذر۔ ومن لم
یعرفنی فانا جندب۔ وکسے که نمی شناسد مرا پس باید که بداند مرا که من جندب ام تا قرار گیرد واطمینان یابد دل وے
بصدق آنچه روایت می کنم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم وجندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن نام ابوذر ست

پس روایت کرد وے رضی اللہ عنہ وگفت۔ سمعت رسول اللہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم لقول میگفت۔ لاصلوۃ بعد الصبح حتی تطلع الشمس نیست نماز بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب۔ ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس۔ ونیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن آفتاب۔ الا بمکۃ الا بمکۃ الا بمکۃ۔ مگر بمکہ سہ بار مکرر فرمود ودر بعض نسخ جز دو بار نیست۔ رواہ احمد ورزین

باب الجماعۃ وفضلہا

اختلاف کردہ اند کہ جماعت سنت ست یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایہ بعض گفتہ اند کہ فرض عین ست مگر بعذر واین قول امام احمد وداؤد وعطا وابی ثور ست ایشان میگویند کسے کہ بشنود بانگ نماز وحاضر نیاید درست نیست نماز او وبعض گویند فرض کفایہ است وطیبی گفتہ ظاہر نصوص شافعی دلالت دارد برآنکہ جماعت فرض کفایہ ست واکثر صحابہ برانند ونزد بعض سنت مؤکدہ است درحکم واجب مذہب امام ابوحنیفہ واصحاب او این ست وشیخ ابن ہمام نقل کردہ کہ اکثر مشائخ ما براین اند کہ جماعت واجب ست وتسمیہ او بسنت بجہت آن ست کہ ثبوت وجوب آن بسنت است ودر بدائع گفتہ کہ واجب ست بر حر وعاقل وبالغ کہ معذور نیست حاضر شدن بمسجد برائے جماعت واگر در نیابد جماعت واجب نیست گشتن در مسجد ہائے دیگر باتفاق واگر برود نیکوست واگر در مسجد حی تنہا بگزارد ہم نیکوست وقدوری گفتہ کہ اہل وعیال خود را جمع کند ودر خانہ بجماعت بگزارد ونیز اختلاف کردہ اند کہ جماعت در مسجد حی افضل است یا در مسجد جامع واگر دو مسجد جامع باشند اختیار کند اقدم را واگر ہر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را واگر در اقرب گزاردہ اند وشنید تکبیر مسجد البعد را اگر در اقرب درآمدہ است نرود واگر نہ درآمدہ است برود واتفاق دارند کہ جماعت بعذر ساقط میگردد واز جملہ اعذار مرض ست وبریدگی دست وپا از دو جانب وفالج واختفا از سلطان وضعفے کہ نتواند بدان راہ رفت وکوری ونزد ابی حنیفہ وبعض گفتہ اند باتفاق وباران وگل ولائے وسختی سرما در قول صحیح ودر روایت ابی یوسف کہ گفت پرسیدم ابوحنیفہ را از حضور جماعت در گل ولائے فرمود بہتر آن ست کہ ترک نکند وامام محمد حدیثے روایت کردہ کہ اذا ابتلت النعال فالصلوۃ فی الرحال

الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ الجماعۃ تفضل صلوۃ الفذ نماز ے کہ بجماعت بگزارند زیادتی میکند در ثواب بر نماز ے کہ تنہا بگزارند۔ بسبع وعشرین درجۃ۔ بہ بست وہفت پایہ فذ بفتح فا وتشدید ذال معجمہ بمعنی فرد وتنہا ودر روایتے بخمس وعشرین آمدہ یعنی بہ بیست وپنج وگفتہ اند کہ در اکثر روایات بست وپنج آمدہ است مگر در حدیث ابن عمر آمدہ کہ بیست وہفت است شاید کہ نخست بیست وپنج وحی شد پس از ان زیادہ کردہ شد تفضلا وانعاما ونیز اختلاف بتفاوت حال صلوۃ ومصلی ست یا بیست وہفت درجہ یہ است وبیست وپنج در سریہ وبعض گفتہ اند کہ در ذکر قلیل وکثیر منافاتے نیست از جہت وجود قلیل در ضمن کثیر واختلاف است در آنکہ این فضیلت مخصوص بجماعت در مسجد ست یا عام بعض گفتہ اند کہ مخصوص بجماعت در مسجد ست وبرہر تقدیر علم تخصیص عدد موکول بعلم شارع است کہ جز او را بحقیقت بران اطلاع نیست وبعض علما مناسبات دران ذکر کردہ اند واللہ اعلم

متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از ابی هریره که گفت آنحضرت
والذی نفسی بیده - سوگند بآن کسے که بقاے نفس من در دست قدرت اوست - لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب
بتحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم پس جمع کرده شود هیزم - ثم آمر بالصلوٰة فیؤذن لها - پستر امر کنم باذان گفتن
براے نماز پس اذان گفته شود مر اورا - ثم امر رجلا فیؤم الناس - پستر امر کنم مردے را بامامت کردن مردم را پس
امامت کند ایشان را - ثم اخالف الی رجال - پستر بیایم بسوے مردانے که حاضر نشده اند براے نماز تا بگیرم ایشان
را یکایک یا معنی این ست که مخالفت کنم چیزے را که ظاهر کرده ام از اقامت صلوٰة با مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم
بسوی آن مردان براے معاقبت و تعذیب ایشان - وفی روایة لایشهدون الصلوٰة - و در روایتے این زیادت مذکور است
که الی رجال لایشهدون الصلوٰة مخالفت کنم بسوے مردانے که حاضر نمی شوند نماز را و اگر مذکور نیست هم مراد است چنانکه در ترجمه
ظاهر کردیم و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام است - فاحرق علیهم
بیوتهم - پس بسوزم بر ایشان بمبالغه خانه هاے ایشان را تا سوخته شوند ایشان در ان و در حدیث مبالغه است در اهتمام
بتعذیب جماعه که حاضر نمیشوند بجماعت که آن حضرت بنفس شریف خود مقید بامامت نمی شود و دیگرے را خلیفه میگیرد جهة
بتحریق آن جماعت مقید میشود - والذی نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد عرقا سمینا - و بخدا سوگند اگر بداند یکے از ایشان که
وی می یابد استخوان فربه را و عرق بفتح عین و سکون را استخوانے که گرفته شده است از وی گوشت و بعض گفته اند که عرق استخوان
با گوشت و اگر گرفته شود از وے گوشت آن را عرق گویند بضم عین - او مرماتین - بکسر میم و بفتح آن تثنیه است یعنی یا
می یابد دو سم گاو یا گوسپند را که نیکو اند در نظر حرص و طمع و دنائت همت وے و بعض مرماتین را تفسیر بدو گوشت پاره
کرده اند - لیشهد العشاء - هر آئینه حاضر میگردد بنماز عشا را بیان دنائت همت وے میکند که براے این چنین امر خسیس حقیر دنیاوی
حاضر می آید و براے ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید زہے بے تمیزی و بیخبردی - رواه البخاری و لمسلم نحوه
وعنه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم رجل اعمیٰ - و هم از ابی هریره روایت ست که آمد آن حضرت را مردے نابینا
بعض گفته اند مراد ابن ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در بعض روایات تصریح بدان واقع شده و بعض گویند
غیر اوست - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله انه لیس لی قائد یقودنی الی المسجد - بدرستی که شان این است که نیست
مرا کشنده یعنی شخصے که دست مرا بگیرد و بکشد بسوے مسجد و قود کشیدن ستور و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس
فسأل رسول الله - پس طلب کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرخص له - که رخصت دهد
مر اورا و تکلیف نکند حضور مسجد را - فیصلی فی بیته - پس بگزارد آن مرد نماز در خانه خود و بمسجد نیاید - فرخص له - پس رخصت کرد
آن حضرت مر اورا - فلما ولی دعاه - پس هرگاه که پشت داد آن مرد خواند آنحضرت اورا - فقال هل تسمع النداء بالصلوٰة
پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را براے نماز یعنی میشنوی اذان را - قال نعم - گفت آرے می شنوم اذان را

قال فاجب۔ فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بہر نوع کہ باشد و درین کمال مبالغہ است در حضور مسجد بشنیدن اذان
رواہ مسلم۔ وعن ابن عمر انہ اذن للصلوۃ۔ بضم ہمزہ وکسر ذال مشددہ وبفتح ہمزہ وفتح ذال ہر دو در روایت آمدہ بر وجہ
اول معنی آن شود کہ آمدہ است از ابن عمر کہ اذان گفتہ شد در مسجد وے یا نزد وے برائے نماز و بر وجہ ثانی اذان گفت
ابن عمر وظاہر سیاق حدیث ہمدرین ست واز عبارت بخاری ہمین معنی ظاہر می شود کہ ابن عمر خود اذان گفتہ باشد بر تقدیر
اذانے واقع شد برائے نماز۔ فی لیلۃ ذات برد وریح۔ در شبے کہ خداوند سرما و باد بود۔ ثم قال۔ پس گفت موذن یا ابن عمر
در اذان۔ الا صلوا فی الرحال۔ آگاہ باشید و بدانید بگزارید نماز در مسکنہا و منزلہا در حل مسکن مرد وانچہ با اوست
از رخت واکثر اطلاق کردہ میشود بر انچہ با اوست در سفر و دور نیست کہ وقوع این قضیہ در سفر باشد۔ ثم قال ان رسول اللہ
پس گفت ابن عمر کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یامر الموذن اذا کانت لیلۃ ذات برد ومطر یقول۔ بود آن حضرت
کہ امر می کرد موذن را وقتے می بود شبے خداوند سرما و باران کہ بگوید۔ الا صلوا فی الرحال۔ ازینجا معلوم شد کہ باد
و باران و سرما از اعذار ترک حضور جماعت ست وظاہر آن ست کہ امر صلوا فی الرحال برای اباحت باشد کہ مفید رخصت است
و تواند کہ محمول بر ندب بود از جہت غایت شفقت و تیسیر بر امت۔ متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوۃ۔ چون نہادہ شد طعام یکے از شما و برپا کردہ شد نماز و تکبیر بر آوردہ شد
فابدوا بالعشاء۔ پس آغاز کنید بطعام۔ ولا یعجل۔ بفتح یا و سکون عین وفتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس برائے نماز۔
حتی یفرغ منہ۔ تا آنکہ فارغ گردد از طعام خوردن وعشا بالفتح عین طعام شبانگاہی خوردن وتخصیص بدان جہت آن ست
کہ عادت عرب در طعام تغذی وتعشی ست کہ در چاشتگاہ و شبانگاہ بخورند و وقت نماز جز در صورت دوم نبود وظاہر آنست
کہ امر بابتداء بطعام در صورت احتیاج وضیاع طعام ست یا غلبۂ گرسنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد۔ وکان ابن عمر
یوضع لہ الطعام ویقام الصلوۃ۔ و بود ابن عمر رضی اللہ عنہما کہ نہادہ می شد برائے وے طعام وتکبیر بر آوردہ می شد
برائے نماز۔ فلا یاتیہا حتی یفرغ منہ۔ پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکہ فارغ می شد از طعام۔ وانہ یسمع قرأۃ الامام۔
و بدرستی کہ ابن عمر ہر آئینہ می شنید قرأت امام را از جہت قرب منزل ایشان از مسجد شریف وابن عمر موصوف است
بکمال سنت واتباع و وجود این فعل از وے ناشی از کمال استقامت وتمکین ست۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا۔ انہا قالت سمعت رسول اللہ۔ روایت ست از عائشہ کہ وے گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ لا صلوۃ بحضرۃ طعام۔ نیک نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام۔ ولا ہو یدافعہ
الاخبثان۔ ونہ در حالے کہ وے یعنی مصلی مدافعت میکنند و زور می آرند او را بول وغائط کہ موجب نقصان وضو
و شغل خاطر ست واگر تنگ گردد وقت چنانکہ اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود بگزارد چنانکہ است ذکرہ الطیبی۔
رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اقیمت الصلوۃ فلا صلوۃ الا المکتوبۃ۔ چون اقامت

کرده شد نماز پس جائز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کنند یا نشسته باشند۔ رواه مسلم۔ وازینجا معلوم می گردد
که سنت فجر نیز چون تکبیر برآورده شد مقید نشود بلکه موافقت امام کند وبجماعت درآید وباین قائل ست شافعی ونزد ما اگر داند
که یک رکعت با امام خواهد یافت سنت بگزارد پس ازان درآید اما بر در مسجد بگزارد نه در صف جماعت از جهت امکان جمع
هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد بجماعت درآید که ثواب جماعت عظیم تر ست وشیخ ابن الهمام گفته است
که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد وبعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد نزد ابی حنیفه وابی یوسف ودر قول محمد
اعتبار ندارد چنانکه در جمعه وگفته اند که آنچه منقول ست از فقیه اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس ازان قطع کند
آن را پس لازم گردد بشروع وواجب گردد قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آن را امام سرخسی که این شروع است
در عبادت به قصد افساد وابطال عمل قصداً منهی عنه است اگرچه بقصد اداے بار دیگر باشد ودفع مفسده مقدم ست بر جلب
مصلحت بدانکه در حرم شریف ابتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز وبر شافعیه در نماز مغرب که شافعیه نماز برخیزند
وایشان به سنت مشغول شوند یا نشسته مانند وبعضے ازایشان نماز قضا اگر داشته باشند همراه امام کنند وبعضے نماز نفل
بگزارند با جماعت وبعضے همراه شافعیه گزارند ودر اقتداے حنفی با شافعی سخنی هست وکاتب حروف نیز در ابتدای اقامت آن مقام
شریف متردد ومتذبذب بود تارة فتارة عمل بیکے ازین طریق میکرد شکایت حال بحضرت شیخ برد فرمود تذبذب را بگذار وراه مدید
وبر مذهب خود مستقیم باشید وازشیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما پیش ازما چیزے قرار داده اند وترتیبے نهاده
برهان باشید ووحدت وجهت از دست مدهید ایشان دانند که قرار داده اند پس بفرموده شیخ برهمین طریق یقین دست داد
واز تذبذب برآمد۔ وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استاذنت امرأة احدکم الی المسجد فلا یمنعها
وقتے که طلب اذن کند واجازت طلبد زن یکے از شما بسوے مسجد پس باید که منع نکند آن زن را وباز ندارد اورا از رفتن
بسوے مسجد براے دریافت نماز بجماعت وگفته اند که این حکم در پیرزنے ست که مشتهات نیست ونمی برآید بطیب وزینت
ودرین زمان مکروه است برآمدن زنان برای جماعت از جهت فساد زنان ونیز برآمدن زنان دران زمان بقصد تعلم
شرائع بود واحتیاج نیست بدان درین زمان از جهت شیوع واشتهار احکام شریعت وتستر بحال زنان اولی ست متفق علیه
وعن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ روایت ست از زینب که زن
عبد الله بن مسعود بود وصحابیه است روایت کرده است از وے زوج وی وابوسعید خدری وابوهریره وعائشه گفت
مارا آن حضرت۔ اذا شهدت احدکن المسجد فلا تمس طیبا۔ چون حاضر شود یکے از شما مسجد را پس باید که مساس نکند چیزے
خوشبو را۔ رواه مسلم۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء
الآخرة۔ هر زنے که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما نماز عشا را وبخور بفتح با وخفت خا گرفتن دود طیب سوخته
وبلفح با آن چیزے که اورا بسوزند ودود اورا بگیرند در جامه ودر بدن مثل عود وعنبر وجز آن ومراد به عشای آخره

نماز عشا ست وقید آخرہ برائے آن ست کہ گاہے بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند وتخصیص ذکر عشای آخرہ بجہت آنست کہ وقت تاریکی ست ووقوع فتنہ دروی بیشتر ونزدیک تر ست نہ برائے تخصیص حکم وحصر آن در وی۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تمنعوا النساء کم المساجد وبیوتہن خیر لہن منع نکنید زنان خود را مسجد ہا را یعنی زنان اگر بمسجد بیایند منع نکنید ولیکن اگر در خانہ ہا گزارند بہتر وخانہ ہائے ایشان بہتر ست مر ایشان را۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ المرأۃ فی بیتہا افضل من صلوتہا فی حجرتہا۔ نماز زن در درون خانہ اش فاضل تر ست از نماز وے در حجرہ اش حجرہ در اصل بمعنی ناحیہ وبمعنی خانۂ خرد آید واین جا تفسیر کردہ اند بصحن بیت واز زین العرب منقول ست کہ مراد بحجرہ چیزی است کہ در ہائے خانہ ہا بسوئے اوست مصدوق این معنی ہمان صحن خانہ است۔ وصلوتہا فی مخدعہا افضل من صلوتہا فی بیتہا۔ ونماز زن در مخدعش افضل ست از نماز وے در خانہ اش ومخدع بکسر میم وفتح آن وگاہے ضم نیز دہند وفتح دال خانہ درون خانہ کہ نہادہ می شود در وے امتعہ نفیسہ از خدع بمعنی اخفا یعنی زن ہر چند نہان تر ودرون تر بگزارد بہتر ومناسب تر۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابی ہریرۃ قال انی سمعت حبی ابا القاسم۔ گفت ابوہریرہ کہ من شنیدم محبوب خود را کہ ابوالقاسم ست وحب بکسر حا وتشدید با بمعنی محبوب صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ لا تقبل صلوۃ امرأۃ تطیبت للمسجد۔ پذیرفتہ نمی شود نماز زنے کہ خوشبوے کردہ است برائے در آمدن بمسجد حتی تغتسل غسلہا للجنابۃ۔ تا آنکہ غسل کند ہمچو غسل او کہ برائے جنابت میکند مقصود شستن بدن ست از طیب وتعبیر بغسل جنابت اشارت ست بآنکہ طیب برائے در آمدن در مسجد ہر گاہ کہ مبہی ومہیج شہوت است در حکم جماع ست ولہذا تفسیر کردہ آن را بزنا وطیبی گفتہ کہ این بر تقدیرے ست کہ طیب تمامہ بدن را مالیدہ اما اگر موضع معین را مالیدہ ہمان موضع معین را بشوید۔ رواہ ابوداؤد وروی احمد والنسائی نحوہ۔ وعن ابی موسے قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل عین زانیۃ۔ ہر چشم کہ بنظر بد نگرد بشہوت در زن یا مرد بیگانہ نگاہ کند زنا کنندہ است بزنائے چشم۔ وان المرأۃ اذا استعطرت فمرت بالمجلس۔ وبدرستی کہ زن چون خوشبوے بمالد پس بگزرد بمجلسے کہ در وی مردانند وخواہد کہ خود را با ایشان بنماید بنظر شہوت فہی کذا وکذا پس آن زن چنین وچنین است یعنی زانیہ۔ رواہ الترمذی ولابی داؤد والنسائی نحوہ۔ وعن ابی بن کعب قال صلی بنا رسول اللہ۔ نماز گزارد با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یوما۔ روزے۔ الصبح۔ نماز بامداد را فلما سلم قال اشاہد فلان۔ پس ہر گاہ کہ سلام داد گفت آیا حاضر ست فلان کس نام شخصے را برد۔ قالوا لا۔ گفتند حاضر نیست۔ قال۔ باز گفت۔ اشاہد فلان۔ نام کسے دیگر را برد۔ قالوا لا۔ این بار نیز گفتند حاضر نیست۔ قال ان ہاتین الصلوتین اثقل الصلوات علی المنافقین۔ فرمود این دو نماز یعنی صبح وعشا گران ترین نماز ہاست بر منافقین وضم عشا با صبح بقرینۂ حال بود یا علم سابق بدان داشتند واز اینجا مفہوم می گردد کہ آن دو شخص کہ حاضر نشدند موسوم بودند بنفاق واللہ اعلم۔

ولو تعلمون ما فیہما لاتیتموہما ولو حبوا علی الرکب۔ واگر میدانستید ثوابے کہ در گزاردن این دو نماز ست ہر آئینہ می آمدید
این دو نماز را ہر زانوہا رونده یعنی انسان وخیزان وحبو در اصل بر دستہا وزانوہا راه رفتن وبعضی گفتہ بر دستہا
وشکم رفتن وفی الصراح حبو غیژیدن کودک۔ وان الصف الاول علی مثل صف الملائکۃ۔ وبدرستی کہ صف اول از نماز مانند
صف فرشتگان ست در فضل وشرف کہ بدرگاه کبریائے الٰہی ایستاده می باشند۔ ولو علمتم ما فضیلتہ لابتدرتموه۔ واگر میدانستید
کہ چیست فضیلت صف اول ہر آئینہ شتابی میکردید ومی شتافتید دریافتن آن را در رسیدن بدان۔ وان صلوٰة الرجل
مع الرجل ازکے امن صلوتہ وحده۔ وبدرستی کہ نماز گزاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر وگوارنده تر وفاضل تر ست از گزاردن وی تنہا
وصلوتہ مع الرجلین ازکی من صلوتہ مع الرجل۔ ونماز وے با دو مرد فاضل تر ست از نماز وے با یک مرد۔ وما کثر فہو احب
الی اللہ تعالےٰ۔ وہرچہ بسیار ست از جماعت پس آن دوست داشتہ شده تر ست بسوے خدا وبیشتر ست از روی
ثواب۔ رواه ابوداؤد والنسائی۔ وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من ثلثۃ فی قریۃ ولا بدو لا تقام فیہم
الصلوٰة۔ نیست سہ مرد در دیہے یا در بادیہ کہ برپا کرده نمی شود در میان ایشان نماز یعنی بجماعت۔ الا قد استحوذ علیہم الشیطان
مگر آنکہ چیره می گردد وغالب می آید بر ایشان شیطان۔ فعلیک بالجماعۃ۔ پس بر تو باد کہ لازم گیری جماعت را۔ فانما یاکل
الذئب القاصیۃ۔ زیرا کہ می خورد گرگ مگر شاتے را کہ دور افتاده است از رمہ وتنہا گشتہ وبعضی گفتہ اند کہ این حدیث دلالت دارد
بر بودن جماعت فرض کفایت فافہم۔ رواه احمد وابوداؤد والنسائی۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من سمع المنادی فلم یمنعہ من اتباعہ عذر۔ کسے کہ بشنود بانگ نماز را پس باز ندارد او را پیروی کردن آن
وبمسجد حاضر آمدن ہیچ عذرے وبہانہ۔ قالوا۔ گفتند وپرسیدند صحابہ در میان کلام آن حضرت کہ۔ وما العذر۔ وچیست عذر
کہ بوجود آن کسے را در حاضر نیامدن معذور می توان داشت۔ قال خوف۔ فرمود ترس ہلاک یا زیان از دشمن یا درنده وامثال
آن۔ او مرض۔ یا بیماری وضعف کہ بوجود آن نمی تواند آمد۔ لم تقبل منہ الصلوٰة التی صلی۔ قبول کرده نمی شود از وی نمازے
کہ گزارده است بے جماعت اگرچہ در مسجد بود این حدیث بظاہر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید ومبالغہ است
در اہتمام بدان واللہ اعلم۔ رواه ابوداؤد والدارقطنی۔ وعن عبد اللہ بن ارقم صحابی ست اسلام آورده سال
فتح وکاتب وحی بود وکاتب ابوبکر وعمر بود وتولیت بیت المال می کرد برائے عثمان بے اجرت بعد از ان استعفا نمود از ان
قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت۔ اذا اقیمت الصلوٰة ووجد احدکم
الخلاء۔ وقتے کہ برپا کرده شود نماز وتکبیر بر آورده شود وبیابد یکے از شما حاجت بر فتن در متوضا برائے بول یا غائط
بطریق مدافعت۔ فلیبدأ بالخلاء۔ پس باید کہ آغاز کند برفتن بسوے خلا یعنی اگرچہ فوت گردد جماعت چہ امر طہارت
وتکمیل آن اہم واقدم ست از جماعت۔ رواه الترمذی وروی مالک وابوداؤد والنسائی نحوه۔ وعن ثوبان
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث لا یحل لاحد ان یفعلہن۔ سہ خصلت ست کہ حلال نیست ہیچ یکی را کہ بکند آنہا را۔

لا یؤمن رجل قوما فیخص نفسہ بالدعاء دونہم۔ امامت نکند مردے گروہے را پس مخصوص گرداند نفس خود را بدعا یعنی دعا بصیغہ واحد کند کہ مخصوص بوے گردد و بلفظ جمع نکند تا شامل قوم نیز گردد۔ فان فعل ذلک فقد خانہم پس اگر کند آن را پس بتحقیق کہ بے امانتی و بے دیانتی کرد ایشان را ولا ینظر فی قعر بیت قبل ان یستاذن۔ و نگاہ نکند در درون خانہ پیش از آنکہ طلب اذان کند برائے درآمدن۔ فان فعل ذلک فقد خانہم۔ پس اگر بکند آن را پس بتحقیق بی امانتی کرد ایشان را ولا یصل وہو حقن حتی یتخفف۔ و باید کہ نماز نگزارد در حال آنکہ وی باز دارندہ است بول را و حقن بنون باز داشتن بول در حکم دست باز دارندہ غائط و او را حقب گویند بباء موحدہ تا آنکہ سبک شود۔ رواہ ابوداؤد وللترمذی نحوہ۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تؤخروا الصلوٰۃ لطعام ولا لغیرہ۔ تاخیر نکنید نماز را از جہت طعام نہ از جہت غیر طعام و گفتہ اند کہ این محمول است بر اخراج نماز از وقت یا بر عدم حضور طعام و قرب حضور و آنکہ در حدیث سابق است بر تقدیر حضور طعام ست و بعض گفتہ اند کہ نہی در حقیقت راجع بعدم احضار طعام ست یعنی در وقت حضور نماز حاضر نمی باید آورد طعام را تا موجب تاخیر نماز نگردد۔ رواہ فی شرح السنۃ

الفصل الثالث

عن عبد اللہ ابن مسعود قال لقد رایتنا وما یتخلف عن الصلوٰۃ الا منافق قد علم نفاقہ۔ گفت ابن مسعود ہر آئینہ بتحقیق دانستیم خود را و صحابہ دیگر را کہ حکم میکردیم بآنکہ واپس نمی ماند از نماز بجماعت مگر منافقی کہ بتحقیق معلوم بود و ظاہر بود نفاق وی و آنکہ پنہان بودے نفاق وے آن نیز تخلف نمیکرد۔ او مریض یا بیمارے کہ اصلا طاقت و قدرت نداشت کہ بہ مسجد بیاید۔ ان کان المریض لیمشی بین رجلین بتحقیق بود بیمار کہ راہ میرفت میان دو مرد و تکیہ کردہ بر ایشان حتی یاتی الصلوٰۃ۔ تا آنکہ می آمد در مسجد برائے نماز و ظاہر این کلام دلالت دارد بر وجوب جماعت۔ وقال ان رسول اللہ۔ و گفت ابن مسعود کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علمنا سنن الہدی تعلیم کرد ما را سنتہا کہ اخذ آن و عمل کردن بدان موجب ہدایت و رسیدن بدرگاہ قرب و رضائے الٰہی تعالیٰ ست و اکثر اطلاق این لفظ بر سنن مؤکدہ آید و غیر مؤکدہ را سنن زوائد گویند۔ وان من سنن الہدی الصلوٰۃ فی المسجد الذی یؤذن فیہ۔ بدرستی کہ از جملہ سنن ہدے ست نماز کردن در مسجدے کہ اذان گفتہ شدہ است در وے این قول دلالت دارد بر آنکہ جماعت سنت ست نہ واجب مگر بسنت اینجا طریقہ مسلوکہ در دین مراد دارند یا آنکہ ثبوت و وجوب او بسنت ست۔ وفی روایۃ قال من سرہ ان یلقی اللہ غدا مسلما۔ و در روایتے آمدہ است کہ ابن مسعود گفت کسے کہ خوشحال میگرداند او را و میخواہد کہ ملاقات کند خدائے را و پیش آید مر او را مسلمان کامل۔ فلیحافظ علی ہذہ الصلوات الخمس۔ پس باید کہ نگاہبانی کند برین نمازہائے پنجگانہ ظاہر سیاق حدیث درین ست کہ مراد گزاردن آنہا باشد بجماعت چنانکہ دلالت دارد بروے قول او حیث ینادی بہن۔ یعنی بگذارد آنہا را در جائے کہ آواز دادہ می شود و خواندہ می شود برای آنہا یعنی در مسجد۔ فان اللہ شرع لنبیکم سنن الہدی۔ پس بدرستی کہ خدائے تعالیٰ مشروع کردہ و راہ نہادہ است برائے پیغمبر شما

طریقہ ہاے ہدایت را۔ وان ہن من سنن الہدٰے۔ وبدرستی کہ گزاردن این نماز ہاے پنجگانہ از جملہ آن طریقہ ہاست۔ ولو انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی ہذا المتخلف فی بیتہ۔ واگر ثابت شود کہ شما گزارید نماز را در خانہ ہاے خود چنانکہ میگزارد این شخص واپس ماندہ ودور افتادہ از محل قرب وخیر ظاہر ا شخصے بود کہ بجماعت حاضر نمیشد ودر حاشیہ نوشتہ اند کہ جاے بود در مدینہ منافق نشان واللہ اعلم۔ لترکتم سنۃ نبیکم۔ ہر آئینہ ترک کردید شما سنت پیغمبر خود را۔ ولو ترکتم سنۃ نبیکم لضللتم۔ واگر ترک کردید سنت پیغمبر خود را ہر آئینہ گمراہ شدید۔ وما من رجل یتطہر فیحسن الطہور۔ ونیست ہیچ مردے کہ طہارت کند از وضو یا غسل پس نیک کند وبشرائط وآداب کند طہارت را۔ ثم یعمد الی مسجد من ہذہ المساجد۔ پستر قصد کند وبرود بسوے مسجدے ازین مساجد۔ الا کتب اللہ لہ بکل خطوۃ یخطوہا حسنۃ۔ مگر آنکہ بنویسد خداے تعالٰے مر او را بہر گام کہ میزند نیکی عظیم وثواب جزیل۔ ورفعہ بہا درجۃ۔ وبلند گرداند بہر گام پایۂ ارجمند در درگاہ قرب وکرامت۔ وحط عنہ بہا سیئۃ۔ وفرو وکم گرداند بوے بدی را ومکفر گرداند آن را بدان۔ ولقد رأیتنا وما یتخلف عنہا الا منافق معلوم النفاق۔ وبتحقیق دانستیم خود را وصحابہ را وتخلف نمیکرد از ان مگر منافق کہ معلوم بود نفاق وے۔ ولقد کان الرجل یؤتی بہ یہادی بین الرجلین حتے یقام فی الصف۔ وبتحقیق بود مرد بیمارے کہ آوردہ می شد در حالتے کہ تکیہ میکرد ومیل می کرد از غایت ضعف میان دو مرد تا آنکہ ایستادہ کردہ می شد در صف نماز جماعت کسے را بدوش آوردن چنانکہ یکے بر یک جانب باشد ودیگری بر جانب دیگر۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لولا ما فی البیوت من النساء والذریۃ۔ گفت آن حضرت اگر نمی بود چیزے کہ در خانہ ہاست از زنان ودختران۔ اقمت صلوٰۃ العشاء وامرت فتیانی یحرقون ما فی البیوت بالنار۔ بر پا میکردم نماز عشا را وامر میکردم خادمان خود را کہ بمبالغہ می سوختند چیزے را کہ در خانہ ہاست از متاع بآتش بلکہ آن مردان را کہ مکلف اند وبجماعت حاضر نمی آیند بآتش ازینجا معلوم می شود کہ عقوبت تارک جماعت تحریق ست واین عقوبت در ہیچ جا واقع نشدہ است مگر درینجا ودر خیانت از غنیمت وبعض گویند اینجا نیز مراد تہدید وتشدید ست وحقیقت کلام مراد نیست واللہ اعلم۔ رواہ احمد۔ وعنہ قال امرنا رسول اللہ۔ وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا کنتم فی المسجد فنودی بالصلوٰۃ۔ وقتے کہ باشید شما در مسجد پس اذان گفتہ شود براے نماز۔ فلا یخرج احدکم حتی یصلی پس باید کہ بیرون نیاید یکے از شما تا آنکہ بگزارد نماز را۔ رواہ احمد۔ بدانکہ درین باب احادیث متعددہ آمدہ چنانکہ در حدیث آیندہ وابوداؤد از سعید بن المسیب نیز آوردہ کہ بیرون نیاید از مسجد ہیچ یکے بعد از ندا مگر منافق ودیگر آنکہ بیرون آرد او را حاجت وے میخواہد رجوع را واین نہی در مذہب ما مقید ست بآنکہ منتظم نباشد بوجود وے امر بجماعت مسجد دیگر والا مکروہ نیست زیرا کہ این در معنی تکمیل ست اگرچہ در صورت ترک ست واگر بیشتر ازان گزاردہ است در عصر ومغرب وفجر بر آید اما در عصر وفجر از جہت عدم تنفل بعد از ایشان واما مغرب از جہت عدم مشروعیت نفل سہ رکعت ودر ظہر وعشا ہم اگر بر آید باکے نبود زیرا کہ وے باجابت کردہ است داعی حق را یکبار مگر آنکہ مؤذن آغاز در تکبیر کند برین تقدیر نہ آید تا متہم بترک جماعت نگردد

ونزد ائمہ دیگر اعادہ کند البتہ ونزد امام احمد اگرچہ بجماعت گزاردہ باشد ونزد ما حدیث نہی مقدم وراجح ست از جہت زیادت وصحت آن واز جہت آنکہ محرم مقدم ست بر مبیح یا محمول ست بر ما قبل النہی از جہت جمع بین الادلہ ودر بعض احادیث استثنائے مذکور نیز ورود یافتہ است واللہ اعلم۔ وعن ابی الشعثاء بفتح شین معجمہ وسکون عین مہملہ وثاء مثلثہ وبمد۔ قال خرج رجل من المسجد بعد ما اذن فیہ۔ ابو الشعثاء کہ از ثقات تابعین ست گفت بیرون آمد مردے از مسجد بعد از آنکہ اذان گفتہ شد در مسجد۔ فقال۔ پس گفت۔ ابو ہریرة اما ہذا فقد عصی ابا القاسم۔ اما این مرد پس بہ تحقیق گناہ کرد ابو القاسم را صلی اللہ علیہ وسلم رواہ مسلم۔ وعن عثمان ابن عفان۔ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرکہ الاذان فی المسجد۔ کسی کہ دریابد اورا بانگ نماز در مسجد۔ ثم خرج لم یخرج لحاجة۔ پستر بیرون آید در حالی کہ بیرون نیامدہ است برائے کارے ضروری۔ وہو لا یرید الرجعة۔ ووے نمیخواہد باز آمدن را در مسجد۔ فہو منافق۔ پس وے منافق ست ورجعت بفتح را وکسر ہر دو روایت ست۔ رواہ ابن ماجة۔ وعن ابن عباس عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من سمع النداء فلم یجبہ فلا صلوٰة لہ۔ کسے کہ بشنود اذان را پس اجابت نکند ودر مسجد بنماز نیاید پس نیست نماز مر اورا۔ الا من عذر۔ مگر از جہت عذرے از اعذار کہ سابقاً شمردہ شد۔ رواہ الدار قطنی۔ وعن عبد اللہ ابن ام مکتوم۔ صحابی ست مشہور کہ اعمی بود۔ قال۔ گفت۔ یا رسول اللہ ان المدینة کثیرة الہوام والسباع۔ بدرستی کہ مدینہ بسیارست در وے گزندہا ودرندہا۔ وانا ضریر البصر۔ ومن نابینا ام۔ فہل تجد لی من رخصة۔ پس آیا می یابی برای من رخصت در دین وآسانی کہ روا داری برائے من عدم حضور جماعت۔ قال ہل تسمع حی علی الصلوٰة حی علی الفلاح۔ فرمود آن حضرت آیا می شنوی این کلمات را کہ میخوانند بنماز وبشارت میدہند برستگاری ودریافت مقصود وغرض شنیدن اذان ست وتخصیص حیعلتین باین جہت ست کہ گفتہ شد۔ قال نعم۔ گفت عبد اللہ آرے می شنوم۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فحی ہلا۔ پس اجابت کن وبیا۔ ولم یرخص۔ ورخصت نکرد وگفتہ اند حی ہلا کلمہ ایست کہ در مقام حث واستعجال استعمال کنند نہادہ شد بجای اجب ودر حاشیہ نوشتہ حیہل بمعنی بیا وبشتاب واین لفظیست مرکب از حی وہل وہر دو کلمہ تعجیل اند وچون وقف کنی حی ہلا گوئی وروا بود کہ در حال وصل تنوین در آری وگوئی حی ہلاً وتحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشتہ۔ رواہ ابو داؤد والنسائی۔ وعن ام الدرداء قالت۔ گفت ام درداء کہ زوجۂ ابو الدرداء ست۔ دخل علی۔ در آمد بر من۔ ابو الدرداء وہو مغضب وحال آنکہ وے در غضب در آوردہ شدہ است وخشمگین ست۔ فقلت ما اغضبک۔ پس گفتم من چہ چیز در غضب آوردہ است ترا وباعث خشم تو چیست۔ قال۔ گفت ابو الدرداء۔ واللہ ما اعرف من امر امة محمد۔ بخدا سوگند نمی شناسم من از کار امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم شیئا۔ چیزے را۔ الا انہم یصلون جمیعا۔ مگر آنکہ ایشان نماز میگزارند بجماعت یعنی وآن را نیز ترک میکنند۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة بفتح حاء مہملہ وسکون مثلثہ۔ قال ان عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ فقد سلیمان بن ابی حثمة فی صلوٰة الصبح گفت کہ عمر

رضی الله عنه گم کرد پدرم را که سلیمان بن ابی حثمه است و از کبار تابعین ست و قرشی عدوی ست در نماز صبح یعنی
نیافت وندید او را در جماعت و حاضر نشد وے برای جماعت نماز بامداد - وان عمر غدا الی السوق - و بدرستیکه
عمر رفته بود بامداد بجانب بازار - ومسکن سلیمان بین المسجد والسوق - وجاے سکونت و خانهٔ سلیمان در میان مسجد
و بازار بود - فمر علی الشفاء ام سلیمان - پس بگذشت بر شفا بکسر شین و فا که نام مادر سلیمان ست واز مهاجرات اولی
بود واز عقلاے نسا و فضلا و غازیات ایشان بود و آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد وی می آمد و قیلوله می کرد و
گویند که نام وی لیلے بود و شفا لقب بود که بر وے غالب آمده - فقال لها لم ار سلیمان فی الصبح - پس گفت عمر شفا
را ندیدم سلیمان را در نماز صبح سببش چه باشد - فقالت انه بات یصلی فغلبته عیناه - پس گفت شفا که وے یعنی سلیمان
شب نماز کرد پس غالب آمد او را دو چشم او یعنی غلبه کرد خواب بر وی - فقال - پس گفت عمر - لان اشهد
صلوٰة الصبح فی جماعة احب الی ان اقوم لیلة - هر آئینه حاضر شدن من نماز بامداد را در جماعت دوست داشته شده تر
است بسوے من از قیام من در شب وگزاردن نماز در شب و درین دلیل ست که نماز صبح بجماعت گزاردن
فاضل تر از نماز شب و تهجد ست و لهذا گفته اند که اگر قیام لیل موجب ثقل در نماز فجر گردد ترک آن اولے ست رواه
مالک - وعن ابی موسے الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة - دو کس و آنچه
بالاے آنها و بیشتر از آنهاست جماعت ست اگر دو کس باشند یکے امام شود و دیگرے مقتدی جماعت حاصل میشود
رواه ابن ماجة - وعن بلال بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال قال رسول الله - بلال که یکے از پسران عبد الله
بن عمر بن الخطاب ست تابعی مدنی صالح الحدیث رضی الله عنهم روایت می کند از پدرش که گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا النساء حظوظهن من المساجد - منع نکنید زنان را نصیب هاے ایشان را از مسجد ها -
اذا استاذنکم - وقتیکه طلب اذن کنند زنان شمارا براے رفتن بمسجد - فقال بلال والله لنمنعهن - پس گفت بلال
بخدا سوگند هر آئینه منع می کنیم ما زنان را از رفتن بمسجد - فقال له عبد الله - پس گفت عبد الله مر او را بطریق زجر
و شدت - اقول قال رسول الله - میگویم من که گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتقول انت لنمنعهن - و
میگوئی تو در برابر امر آن حضرت البته منع می کنیم ما - وفی روایة سالم عن ابیه قال - و در روایت سالم بن عبد الله
بن عمر از پدرش آمده که گفت - فاقبل علیه عبد الله فسبه سبا ما سمعته سبه مثله قط - پس پیش آمد بر بلال عبد الله بن عمر پس
دشنام کرد او را دشنامے که نشنیده بودم او را که دشنام کرده بود او را مانند آن - وقال اخبرک عن رسول الله -
و گفت خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم وتقول والله لنمنعهن - ومیگوئی تو والله البته منع میکنیم ما زنان را
و در بعض روایات آمده است که دیگر هرگز عبد الله بن عمر با آن پسر سخن نگفت و راضی نشد و درین حدیث دلیل است که
رای معارض نمیگردد نص را - رواه مسلم - وعن مجاهد عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یمنعن

17993

رجل الهان یا توا المساجد - روایت میکند مجاهد که از علمای تابعین و قرای ایشان و اعلام دین ست از ابن عمر که آن حضرت گفت باید که منع نکند هیچ مردے کسان خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخت و غیر ایشان از آمدن ایشان بمسجدها - فقال ابن لعبد الله ابن عمر - پس گفت پسری که مر عبد الله بن عمر را بود که نام او بلال باشد لیکن درین حدیث مبهم آورد و تعیین اسم نکرد - فانا نمنعهن - پس ما البته منع میکنیم یا نمیگذاریم زنان را که بمساجد روند - فقال عبد الله اخبرک عن رسول الله - حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و تقول هذا - و میگوئی تو این سخن را - فما کلمه عبد الله حتی مات پس کلام نکرد آن پسر را عبد الله تا آنکه مرد عبد الله با آن پسر و درین حدیث هجران دلالت است از جهت ترک سنت - رواه احمد

باب تسویة الصف

مراد به تسویه صف آن ست که متصل بایستند و درمیان فرجه نگزارند و پس و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفوف متعدد باشند بر سمت واحد قیام نمایند و در رنگ خطوط متوازیه گردند و درمیان ایشان برابر باشد و رعایت ترتیب نمایند و این از آداب ظاهر ست که ترک آن موجب اختلال احوال باطن ست کما قالوا الظاهر عنوان الباطن چنانکه در حدیث بیاید که برابر بایستید و اختلاف نکنید تا مختلف نگردد دلهای شما چنانکه شرح آن کرده شود

الفصل الاول عن النعمان بضم نون - بن بشیر - بفتح با و کسر شین از صغار صحابه است تولد او بر سر چهارده ماه از هجرت ست و وے اول مولود ست در انصار بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن زبیر اول مولود ست از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود اهل مدینه میگویند که او را از آنحضرت سماع نیست و اهل عراق صحیح میدارند سماع او را - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا - بود آن حضرت که برابر میکرد صفهای ما را یعنی در نماز - حتی کانما یسوی بها القداح - تا آنکه گویا برابر میکرد بآن صفوف قداح را قداح جمع قدح بکسر قاف چوب تیر پیش از آنکه پر و پیکان نشانند و بعد از پر و پیکان نشاندن سهم خوانند و آن مثل ست در راستی و همواری که بوی چیزها را راست و هموار گردانند و درینجا مبالغه ست که صف ها را بمثابه است و برابر میکرد که تیرها را بوی راست و هموار توان کرد و بعض شارحان گویند اینجا عبارت محمول بر قلب ست و معنی آنست که گویا برابر میکند بآنها القداح - حتی رای انا قد عقلنا عنه - تا آنکه دید و دانست آنحضرت که ما به تحقیق فهمیدیم و آموختیم از قول و فعل وی این سنت و این ادب برا در نماز - ثم خرج یوما فقام - پس تر بیرون آمد آن حضرت روزی از خانه پس بایستاد - حتی کاد ان یکبر - تا آنکه نزدیک بود که تکبیر برآرد برای احرام - فرای رجلا بادیا صدره من الصف - پس دید مردے را که ظاهر و بیرون ست سینه آن مرد از صف - فقال عباد الله لتسون صفوفکم - پس گفت ای بندگان خدا هر آئینه باید که برابر و هموار کنید شما صفهای خود را - او لیخالفن الله بین وجوهکم - یا آنکه به تحقیق مخالفت می اندازد خدای تعالی درمیان ذاتهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بیاید که اختلاف نکنید که مختلف گردد دلهای شما و آن بسبب این ست که در اختلاف و تقدم تفوق

بعض بر بعض تنافر قلوب و حدوث کینہ و وحشت و اثارت عداوت ست و شاید کہ آن منجر گردد باختلاف کلمہ و دین و اخلال شوکت اسلام یا در ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول او طریان ظلمت و کدورت ست بر قلوب کہ سرایت می کند بظواہر باوجود آنکہ شاید در روے سرے و خاصیتے باشد در حدوث اختلاف چنانکہ از سیاق احادیث ظاہر می گردد و بعض گویند مراد بمخالفت وجوہ آن ست کہ بگرداند او را خداے تعالی بجانب پشتہا یا مسخ کند بصورت بعض حیوانات چنانکہ در مخالفت امام واقعشدہ است کہ نمی ترسد آنکہ بر میدارد سر پیش از امام کہ بگرداند سر او را مانند سر حمار۔ رواہ مسلم۔ **وعن انس** قال اقیمت الصلوٰۃ فاقبل علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوجہہ تکبیر گفتہ شد براے نماز پس روے آورد بر ما و التفات کرد بجانب ما بروے مبارک خود پیغمبر خدا۔ فقال پس گفت۔ اقیموا صفوفکم و تراصوا۔ راست گردانید صفہاے خود را و متصل بایستید تا درمیان فرجہ نماند چنانکہ سنگہا و خشتہای بنا بیکدیگر متصل می نشینند و در تمام نماز ہم برین حال باشید و ازان غافل نشوید۔ فانی اراکم من وراء ظہری پس بدرستیکہ من بینم شما را از پس پشت خود بدل یا بچشم بطریق اعجاز و در نماز نورانیتی خاص حاصل می شد کہ بدان منکشف می گردید و تحقیق این معنی سابقاً گذشتہ است۔ رواہ البخاری۔ روایت کرد این را بخاری۔ و فی المتفق علیہ و در حدیث متفق علیہ این چنین آمدہ است کہ۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ اتموا الصفوف۔ تمام کنید صفہا را۔ فانی اراکم من وراء ظہری۔ و اتمام صفوف یا بمعنی تسویہ آنہاست یا بمعنی آن کہ تا صف اول تمام نشود صف دوم نسازند و بہتر آن ست کہ شامل ہر دو معنے ارادہ نمایند۔ **وعنہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سووا صفوفکم فان تسویۃ الصفوف من اقامۃ الصلوٰۃ۔ برابر سازید صفہاے خود را زیرا کہ تسویہ صفوف از جملہ اقامت نماز ست کہ امر کردہ شدہ است بدان و مدح کردہ شدہ است در آیات کثیرہ مثل یقیمون الصلوٰۃ و اقیموا الصلوٰۃ و المقیمین الصلوٰۃ و جز آن و گفتہ اند کہ در ہر موضع کہ مدح کردہ شدہ است صلوٰۃ و فاعل را با آن اقامت ست و اما اصل صلوٰۃ گاہے ذم بدان نیز آمدہ مثل فویل للمصلین الذینہم عن صلوتہم ساہون۔ متفق علیہ۔ این حدیث در بخاری و مسلم ہر دوست الا ان عند مسلم۔ مگر آن ست کہ نزد مسلم بجاے لفظ من اقامۃ الصلوٰۃ۔ من تمام الصلوٰۃ۔ واقعشدہ و مآل معنی ہر دو عبارت یکے ست۔ **وعن ابی مسعود الانصاری** قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یمسح مناکبنا فی الصلوٰۃ۔ روایت ست از ابی مسعود انصاری کہ از مشاہیر صحابہ است سواے ابن مسعود رضی اللہ عنہما گفت بود آن حضرت کہ مسح می کرد کتفہاے ما را در نماز و بدست برابر و ہموار می ساخت آنہا را و تسویہ میکرد صف نماز را و یقول استووا و لا تختلفوا فتختلف قلوبکم۔ برابر شوید و موافق باشید و اختلاف نکنید پس مختلف گردد دلہاے شما شرح این گذشت لیلنی بحذف یا و تخفیف نون و در بعض نسخ لیلینی بہ ثبوت یا و نون تاکید و بعض رواۃ بثبوت یا و سکون وے نیز روایت کردہ اند و گفتہ اند کہ این غلط ست و صواب آن ست کہ صحیح ست و لیکن نادرست

منکم اولوا الاحلام والنہی - بیان ترتیب صفوف می کند و پیغمبر باید باید کہ متصل شوند مرا در صف اول بالغان خداوندان
عقل واحلام گاہے جمع حلم دارند بکسر حا بمعنی تثبت و وقار و حقیقت حلم حفظ النفس ست نزد ہیجان غضب و تعقل نیز تفسیر
کنند باعتبار لزوم و گاہے جمع حلم دارند بضم بمعنی خواب یا لغ و نہی بضم نون و فتح ہا جمع نہیہ بمعنی عقل زیرا کہ وی ناہی ست
مرد را از کارہا ناشایستہ و بر معنی اول از قبیل تاکید و تفسیر بود و حکمت در ایلای اہل عقل و فضل آنست کہ تا یاد گیرند کیفیت
صلوۃ و احکام آن را و برسانند بامت - ثم الذین یلونہم - پس تر آن کسانیکہ قریب اند بایشان در رتبہ چنانکہ صبیان
و آنہا کہ قریب بلوغ اند کہ ایشان را مراہق خوانند - ثم الذین یلونہم - پس تر آن کسانیکہ نزدیک و متصل اند بایشان
چنانکہ خنا ئے کہ علامت مردی و زنے ہر دو دارند و متعین ست کہ بعد از وے صف نسا خواہد بود - قال - گفت
ابو مسعود - فانتم الیوم اشد اختلافا - پس شما امروز سخت ترید از روے اختلاف در کلمہ و وقوع فتن و این بسبب ترک
تسویہ صفوف و عدم امتثال امر شارع ست - رواہ مسلم - وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لیلینی منکم اولوا الاحلام والنہی ثم الذین یلونہم ثلثا - در یحدیث ثم الذین یلونہم راسہ بار ذکر کردہ است پس مراتب صفوف
چہار خواہد بود و در حدیث سابق مرتبہ نسا ذکر نکردہ از جہت تعین آن و ذکر کردہ است در ہدایہ کہ صف اول برای مردان
ست بعد از وے صبیان بعد از وے نسا و ذکر نکرد صاحب ہدایہ خنا ئے را و شیخ ابن الہمام گفتہ است کہ صف خنا ئی
میان صبیان و نساست تحقیق ست در وقایہ و مذہب شافعیہ نیز ہمین ست چنانچہ در شرح شیخ مذکور است -
و ایاکم وہیشات الاسواق - و دور دارید خود را از بلند کردن آوازہا در مساجد چنانکہ در بازارہا می کنند یا مراد
اختلاط بالغان با صبیان و ذکور با اناث ست چنانچہ مختلط می شوند در اسواق یا مراد آن ست کہ دور باشید از بازارہا
و اشتغال بکارہائے آن تا مانع آید از سبقت کردن بجماعت و اتصال با من در صف اول و بعض گفتہ اند معنی حدیث
آنست کہ حذر کنید از نماز گزاردن در بازارہا و در مواضع کہ مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات کہ ہیشات و ہیشات
جمع ہیشہ است و ہوشہ بمعنی فتنہ و تہیج و اضطراب و بمعنی جماعت مختلط نیز آید - رواہ مسلم - وعن ابی سعید الخدری
قال رای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اصحابہ تاخرا - گفت دید آن حضرت در یاران خود پس ماندگی را یعنی در
صفوف صلوۃ یا در اخذ علم و طلب مزید و بر وجہ اول معنی قول وے - فقال لہم تقدموا - پس گفت مر ایشان را پیش
آیید و در صف سابق بالستید - وائتموا بی - و اقتدا کنید بمن یعنی بالستید پس من متصل تا افعال مرا دیدہ بکنید - ولیأتم
بکم من بعدکم - و باید کہ اقتدا کنند بشما و متابعت نماید شمار اکسیکہ پس شما ایستادہ است زیرا کہ صف پسین متابعت
پیشین میکند و افعال او را دیدہ مے کند تا آنہائے کہ سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام در حرکات و سکنات وے
و اسبق و اسرع اند در اتباع وے - ولا یزال قوم یتاخرون حتی یؤخرہم اللہ - ہمیشہ اند قومی کہ پس می ایستند در
صفوف تا آنکہ پس می افگند ایشان را خدا از عظیم ثواب و فضل رحمت خود و بر وجہ ثانی پیشتر نہید قدم و مبادرت نمایید در طلب

علم و معرفت و اکتساب فضائل و کمالات و اقتدا کنید درین باب بمن که با وجود مرتبهٔ رسالت و غفران ذنوب ما تقدم و ما تأخر چگونه مبالغه میکنم در عمل و ریاضت و طلب یا این بیان تقدم و مزید طلب ست یعنی تقدم و تبادر نمائید بطلب همین ست که اتباع من کنید قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و چون شما کامل شوید درین تکمیل دیگران میکنید و دیگران که پس از شما بیایند متابعت شما کنند یا این امر بدیگران ست که ایشان نیز در طلب و تعطش متابعت شما کنند و هر که دور افتاد از طلب و سستی کرد دوران دور افتاد و از مرتبهٔ قرب و وصول شعر تو راه نرفته ازان معذوری * ورنه کس زد این درکه برو نگشودند * هر قدر که تو امید تقصیر نکنید حیثیت اندرین ره گران چنان نکنی * دست و پای بزن زیان نکنی * و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی ست و لیکن بعض محدثان آن را در باب تسویهٔ صفوف آورده اند و آن نیز در طلب قرب و کمال ست و لیکن مخصوص نیست با آن والله اعلم - رواه مسلم - وعن جابر بن سمرة قال خرج علينا رسول الله گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص ست بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرآنا حلقا - پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چند کس با یاران و مخصوصان خود نشسته و حلق بکسر حا جمع حلقه و بفتح حا و سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع لغت مشهور این ست و بعض گفته اند بفتح حاست مثل تمر و تمره و حلقه بفتح لام نیز آمده و جمع وی حلق بفتحتین و بعضی از علما لغت آن را منکر اند - فقال مالي اراكم عزين - چیست مرا که می بینم شما را حلقه حلقه نشسته انکار ست بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و اختلاف و مباینت آنهاست و موجب و مؤثر در آن هست و عزین جمع عزه بکسر و تخفیف گروه مجتمع از مردم و در باب الجمعه بیاید که این تحلیق روز جمعه بود در وقت خطبه یا پیش از نماز - ثم خرج علينا - پس بیرون آمد آن حضرت بر ما بار دیگر - فقال الا تصفون كما تصف الملائكة عند ربها - پس گفت آیا صف نمی بندید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود نزد قیام بجای طاعت و این در نماز خواهد بود - فقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله كيف تصف الملائكة عند ربها - چگونه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود - قال يتمون الصفوف الاولى ويتراصون في الصف - گفت تمام میکنند صفهای نخستین را و پیوسته بیکدیگر می ایستند در صف اگر گوئی صف نخستین یکی خواهد بود جمع آوردن بچه ملاحظه است جوابش آنکه ملائکه هر جا در آسمان و در هر بقعه بر زمین صفها می بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند - رواه مسلم - وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها وشرها آخرها - بهترین صفهای مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پسین آنهاست - وخير صفوف النساء آخرها وشرها اولها - و بهترین صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان پیشین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف به بندند و مقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متأخر از مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت - رواه مسلم

الفصل الثاني

عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رصوا صفوفكم - پیوسته و استوار کنید

صفہاے خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوستہ نہادن سنگ و خشت آن - وقاربوا بینہا - و نزدیکی کنید میان صفہا و نزدیک بہم بایستید یعنی ست از فرجہ - وحاذوا بالاعناق - و برابر کنید گردن ہا را یعنی ست از پیش و پس ایستادن - فوالذی نفسی بیدہ انی لاری الشیطان یدخل من خلل الصف - پس سوگند بخدای کہ بقای ذات من در دست قدرت اوست بدرستیکہ من ہر آئینہ می بینم شیطان را کہ می درآید از کشادگی و رخنہ صف - کانہا الحذف - گویا کہ آن شیاطین حذف اند بجاے مہملہ و ذال معجمہ مفتوحتین و فا گوسفندان سیاہ ریزہ از گوسفندان حجاز و یمن کذا فی شرح الشیخ و تفسیر کردہ است آن راوی در حدیث ابی امامہ بچہ ہای میش کہ خرد اند و در روایتی کانہا بنات حذف گویا کہ آنہا دختران حذف اند - رواہ ابو داؤد - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتموا الصف المقدم - تمام کنید صف پیش را - ثم الذی یلیہ - پستر تمام کنید صفی را کہ متصل ست و بعد از وست مراد آخر صف اولی ست نہ ثانی - فما کان من نقص فلیکن فی الصف المؤخر - پس اگر باشد از کمی و ناتمامی باید کہ باشد در صف پسین رواہ ابو داؤد - وعن البراء بن عازب قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الذین یلون الصفوف الاولی - بود آن حضرت کہ می گفت بدرستی خداے تعالی و فرشتگان وے درود میفرستند بر کسانیکہ متصل اند صفہاے پیشین را چون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت صف دوم نیز کہ متصل وست کہ بعد از صف اول او را نیز فضل ست بر صفہای دیگر کہ پستر از وست یا مراد بالذین یلون الصفوف الاولی کسانیکہ ایستادہ اند دران ولیکن این حتی خلاف ظاہر لفظ ست واللہ اعلم - وما من خطوۃ احب الی اللہ من خطوۃ یمشیہا یصل بہا صفا - و نیست ہیچ گامے دوست و داشتہ شدہ تر بسوے خدا از گامے کہ برود بوے تا بہ پیوند دبوے صف را یعنی اگر در صف فرجہ باشد برود در انجا و بایستد و صف را پیوستہ گرداند یمشیہا و تصل بتاء خطاب نیز روایت کردہ اند - رواہ ابو داؤد - وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وملائکتہ یصلون علی میامن الصفوف - بدرستیکہ خدا و فرشتگان وے درود میفرستند بر جانب ہاے دست راست صفوف یعنی بر کسانیکہ در جانب یمین ایستادہ اند و گفتہ اند کہ ایستادن بر یمین امام اگرچہ دور باشد از وے فاضل تر است از ایستادن بر یسار او اگرچہ نزدیک بود بوے و بعضی از علماے شافعیہ گفتہ اند کہ این در غیر مسجد شریف ست و در وے ایستادن بجانب یسار امام فاضل ست کہ قبر شریف دران جانب ست رحم اللہ قائلہ - رواہ ابو داؤد - وعن النعمان بن بشیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسوی صفوفنا اذا قمنا الی الصلوٰۃ - بود آنحضرت کہ برابر میکرد و درست میساخت صفہای ما را وقتیکہ می ایستادیم در نماز بامر یا بدست چنانکہ گذشت - فاذا استوینا کبر - پس چون برابر می شدیم و خوب می ایستادیم در نماز تکبیر گفتی آنحضرت برای احرام - رواہ ابو داؤد - وعن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

یقول عن یمینه اعتدلوا سووا صفوفکم - بود آں حضرت می گفت از جانب دست راست خود راست بایستید برابر کنید صفهای خود را - وعن یساره اعتدلوا سووا صفوفکم - و از جانب دست چپ نیز می گفت از جهت غایت اهتمام و احتیاط در آن - رواه ابوداؤد - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیارکم الینکم مناکب فی الصلوٰة - بهترین شما کسانے اند که نرم ترست کتفهاے ایشان در نماز این راچند وجه معنی گفته اند یکے آنکه منقاد ترست مر کسے را که کتف او را که بیرون برآمده است از صف پیش و پس کشد تا برابر گردد صف و بعض گفته اند که اگر یکے خواهد که در صف در آید منع نکند او را و بگذارد که در آید خصوصاً که برای سد خلل صف و فرجه آن در آید و گویند که لین منکب کنایت از سکون و خشوع و سکینه و وقارست - رواه ابوداؤد

الفصل الثالث

عن انس قال کان النبی - بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقول - می گفت - استووا استووا استووا - سه بار مکرر میگفت برابر است و درست بایستید در صف نماز - فوالذی نفسی بیده انی لاراکم من خلفی کما اراکم من بین یدی - پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست بدرستیکه من می بینم شما را از پس خود چنانکه می بینم شما را از پیش خود - رواه ابوداؤد - وعن ابی امامة - بضم همزه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله و ملائکته یصلون علی الصف الاول - بدرستیکه خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر صف اول - قالوا - گفتند - یا رسول الله وعلی الثانی - و بر ثانی نیز یعنی بفرما بر صف اول و بر صف ثانی و این را عطف تلقی میگویند که مخاطب تلقین میکند متکلم را که عطف کند و این را نیز ذکر کند - قال - گفت آنحضرت در برابر ایشان - ان الله و ملائکته یصلون علی الصف الاول - باز دعا برای صف اول کرد و صف ثانی را ذکر نکرد - قالوا - باز گفتند صحابه - یا رسول الله وعلی الثانی قال - باز گفت آنحضرت - ان الله و ملائکته یصلون علی الصف الاول قالوا یا رسول الله وعلی الثانی قال وعلی الثانی - بار سوم گفت وعلی الثانی مانا که بالتماس آنحضرت درین مرتبه رحم شده باشد اگر صف ثانی بصف اول درین فضیلت و معلوم گشت انحطاط او در درجه از صف اول - وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم - و گفت آنحضرت - سووا صفوفکم - برابر سازید صفهای خود را وحاذوا بین مناکبکم - و راستی و برابری کنید میان مناکب خود - ولینوا فی ایدی اخوانکم - و نرمی کنید در دستهای برادران خود این عبارت بمعنی اول که در حدیث ابن عباس گفته شد مناسب ترست ولینوا بتخفیف و تشدید هر دو روایت کرده اند و صواب تخفیف ست - وسدوا الخلل - و به بندید فرجه های صف را - فان الشیطان یدخل فیما بینکم بمنزلة الحذف زیرا که بدرستیکه شیطان می در آید در میان شما در رنگ خذف - یعنی اولاد الضان الصغار - میخواهد بخذف بچه های میش را که خرد اند - رواه احمد - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیموا الصفوف وحاذوا بین المناکب وسدوا الخلل ولینوا بایدی اخوانکم فلا تذروا فرجات الشیطان - پس نگذارید فرجه های شیطان را - ومن وصل صفا وصله الله - و کسیکه به پیوند و صف را و متصل دارد به پیوند داو را خدا بفضل و رحمت خود - ومن قطعه قطعه الله - و کسیکه

به برود و رخنه کند دران به برداورا خدا و دور اندازد از مقام قرب و رحمت و کرامت۔ رواه ابوداؤد۔ روایت کرد این حدیث را ابوداؤد۔ وروی النسائی منه قوله۔ و روایت کرده است نسائی ازین حدیث قول او را۔ ومن وصل صفا الی آخره۔ و اول حدیث را از اقیموا الصفوف تا این قول روایت نکرده۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم توسطوا الامام۔ بگردانید امام را میان خود چنانکه بایستید پس وی را نشاگو جیاپ۔ وسدوا الخلل۔ و به بندید فرجه را۔ رواه ابوداؤد۔ وعن عائشة قالت قال رسول الله۔ روایت ست از عائشہ رضی گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزال قوم یتاخرون عن الصف الاول۔ همیشه بودند گروهی که پس می افتادند از صف نخستین و طلب نمیکردند بهیمنی را در غنائم فضل و ثواب۔ حتی یؤخرهم الله فی النار۔ تا آنکه پس انداخت خدا ایشان را و منحط گردانید مرتبۂ ایشان را و انداخت در آتش دوزخ۔ رواه ابوداؤد۔ وعن وابصة۔ بکسر بائے موحده و بعد از ان صاد مهمله۔ بن معبد بفتح میم و سکون عین مراو را صحبت ست قدوم آورد در سنه تسع صالح و گریان بود نزول کرد کوفه را بعد از ان آمد بجزیره و مرد برقه و قبر او در انجاست۔ قال رای رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحده۔ دید آنحضرت مردے را که می گزارد نماز پس صف نخستین تنها۔ فامره ان یعید الصلوٰة۔ پس امر فرمود او را که باز گزارد نماز را بجهت تغلیظ و تشدید بر تقصیر از تقدم نه از جهت بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و بعض ائمه دیگر باطل میگردد اگر نماز تنها گزارد پس صف باوجود امکان دخول در صف از جهت این حدیث و احادیث دیگر و بعضے از اهل مذهب ایشان استثنا کرده اند نماز جنازه را و قتیکه پنج کس باشند از برائ تحصیل سه صف که مستحب ست دران و بخلاف زن که پس مردان بگزارد و نیز فساد صلوٰة نزد ایشان بر تقدیرے ست که تمام نماز خلف صف تنها بگزارد اما اگر احرام خلف صف به بندد و بعد از ان بصف در آید فاسد نگردد چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکره معلوم گردد و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گزار در پهلوی امام بر دست چپ همین ست۔ رواه احمد والترمذی و ابوداؤد وقال الترمذی هذا حدیث حسن۔ و ابن حبان و حاکم آن را تصحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکند لا صلوٰة للذی خلف الصف و نزد ائمه دیگر محمول بر نفی کمال ست

باب الموقف

باب در بیان جائے ایستادن امام و ماموم در نماز که پیشتر بایستد یا در پهلوی جانب دست راست

الفصل الاول۔ عن عبد الله بن عباس قال بت فی بیت خالتی میمونة۔ گفت ابن عباس شب کردم در خانه خالۂ خود میمونه که یکے از ازواج مطهره است۔ فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی۔ پس برخاست آنحضرت که نماز شب کند پس من نیز برخاستم و وضو کردم و آب وضوئے آن حضرت را مهیا ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد من نیز ایستادم۔ فقمت عن یساره۔ پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا مختصر ست و تمام آن در باب قیام اللیل بیاید انشاء الله تعالی۔ فاخذ بیدی من وراء ظهره۔ پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت

خود - فعدلنی کذلک من وراء ظهره الی الشق الایمن - پس بگردانید مرا آنحضرت یعنی دست من گرفته از پس پشت خود بجانب دست راست یا در رفتن گفتن این لفظ تصویر کرده باشد و نموده باشد گردانیدن را دیگر لک اشارت بانحالت ست چنانچه عادت ست در امثال این حکایات خصوصاً عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند فانهم - متفق علیه - وعن جابر قال قام رسول الله - روایت ست از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیصلی - تا بگزارد نماز را ظاهر در نماز شب ست چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال نافلۂ دیگر هم دارد که گاهی بجماعت واقع می شد فجئت حتی قمت عن یساره - پس آمدم تا ایستادم از جانب چپ آن حضرت - فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمینه - پس گرفت آن حضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاده کرد مرا از جانب راست خود - ثم جاء جبار بن صخر - پس آمد جبار بہ تشدید بن صخر که از انصار بود و از جملۂ هفتاد تن بود که در لیلۃ العقبہ حاضر بودند - فقام عن یسار رسول اللہ پس بایستاد جانب چپ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاخذ بیدینا جمیعا - پس گرفت آن حضرت دست هر دو مارا همه - فدفعنا پس دور کرد و براند هر دو مارا هم مرا از جانب راست و هم جبار را از جانب چپ - حتی اقامنا خلفه - تا آنکه ایستاده گردانید مارا پس خود از ینجا معلوم شد که مقتدی اگر یکے بود جانب راست امام بایستد و اگر زیاده اند خلف امام بایستند رواه مسلم - وعن انس قال صلیت انا و یتیم فی بیتنا خلف النبی - گفت انس نماز گزاردم من و یتیمے که در خانۂ ما بود پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وام سلیم خلفنا - وام سلیم که نام مادر انس ست پس ما بود ازین حدیث معلوم شد ایستادن صبی با رجل در صف چه یتیم صبی را گویند و بعض گفته اند که یتیم نام برادر انس ست که صبی نبود پس دلالت نیست مر این حدیث را برایستادن صغیر با مرد و می توان گفت که چون نماز نفل بود مسامحه رفته باشد و آن احکام سابق در نماز فرض ست و الله اعلم - رواه مسلم - وعنه ان النبی - و هم از انس ست که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صلی به و بامه او خالته - نماز گزارد با وے و با مادر وے که ام سلیم ست یا با خاله وے شک راوی ست - قال - گفت انس - فاقامنی عن یمینه واقام المرأة خلفنا - پس ایستاده گردانید مرا جانب راست خود و ایستاده گردانید زن را که مادر وی یا خاله وی باشد پس یا در حدیث ذکر یتیم نیست - رواه مسلم - وعن ابی بکرة انه انتهی الی النبی - روایت ست از ابی بکره که صحابی مشهور ست که وی رسید بسوے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و هو راکع - و حالانکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابو بکره و تحریمه بست پیش از آنکه بصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیابد و داخل رکعت گردد و فضل تکبیرۂ اولے دریابد - فرکع قبل ان یصل الی الصف - پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف - ثم مشی الی الصف - پس تر مشی کرد بر رکوع بسوے صف - فذکر ذلک للنبی - پس ذکر کرده شد این فعل ابی بکره مر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال زادک الله حرصا - زیاده گرداند ترا خدا ابتغاء الی الرأے طلب خیر و وصول بمقام قرب - ولا تعد - و باز مگرد باین فعل که اقتدا منفرد آغاز شد خلف صف تا رکوع بدیش از وصول بصف یا مشی بسوے صف در نماز پس این امر ست بایستادن در موضعے که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد

که انفراد خلف صف مبطل صلوٰۃ نیست زیرا که امر باعادہ صلوٰۃ نکرد و بعض رواۃ ولا تعد بسکون عین و ضم دال نیز ضبط کرده اند از عود یعنی دو بیدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدویدن برسد و اول صحیح تر ست روایۃ و درایۃ رواه البخاری

الفصل الثانی عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کنا ثلثة ان یتقدمنا احدنا و قتیکه باشیم ما سه کس در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و اقتدا کنند بوی دو کس رواه الترمذی وعن عمار انه ام الناس بالمدائن روایت ست از عمار بن یاسر رضی الله عنه که وی صحابی مشهور ست و در صحبت امیر المومنین علی رضی الله عنه بود و در صفین کشته شد و آنحضرت او را فرموده بود تقتلک الفئة الباغیة که وی امامت کرد مردم را بمدائن که نام شهری ست و قام علی دکان یصلی والناس اسفل منه و بایستاد عمار بن یاسر بر دکانی و بایستادند مردم که اقتدا کردند بوی پایان تر از آن فتقدم حذیفة فاخذ علی یدیه پس پیش رفت حذیفه پس گرفت هر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و بنهاد دست خود را بر وی فاتبعه عمار پس متابعت کرد و انقیاد نمود عمار حذیفه را حتی انزله حذیفة تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان فلما فرغ عمار من صلوته پس هرگاه که بپرداخت عمار از نماز خود قال له حذیفة گفت مر او را حذیفه الم تسمع رسول الله آیا نشنیده تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول که می گفت اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام ارفع من مقامهم چون امامت کند مردی قومی را پس باید که نایستد آن مرد در جای بلند تر از جای ایستادن این قوم او نحو ذلک یا مانند این میگفت آنحضرت لفظ حضرت مشخص معلوم حذیفه نبود ازین جهت این شک کرد که باین لفظ گفت یا مانند این گفت فقال عمار لذلک اتبعتک حین اخذت علی یدی پس گفت عمار از آن جهت متابعت کردم من ترا هنگامیکه گرفتی تو هر دو دست مرا و فرود آوردی رواه ابو داود از اینجا ظاهر میشود که عمار میدانست این مسئله را و شنیده بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر گفته شود که چون میدانست چرا از اول مرتکب این فعل کرد جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون تعرض کرد او را حذیفه یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز داشت پس از آن بگفته حذیفه اختیار کرد اولی و افضل را بدانکه مذهب نزد ما آنست که مکروه است که امام تنها بر دکان باشد زیرا که درین تشبه است باهل کتاب که ایشان مخصوص میگردانند امام خود را بمکان مرتفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند مکروه نباشد و همچنین اگر قوم بر دکانی باشند و امام تنها پایان مکروه نبود در ظاهر روایة از جهت عدم تشبه و بعض گویند مکروه است بجهت آنکه دروی خوار داشتن امام است و تقصیر کردن در حق وی و اختلاف ست در مقدار دکان و ارتفاع وی که متعلق ست بوی کراهت بعض گفته اند که مقدار قامت میانه است و بعض گفته اند مقدار آنچه واقع گردد بوی امتیاز و گفته اند مثل ذراع چنانچه ستره و این قول مختار شیخ ابن الهمام گفته که وجه ثانی اوجه است زیرا که موجب کراهت شبهه خوار داشتن امام است متحقق می گردد در وی و مقتصر نیست بقدر ذراع و معلوم نشده است مقدار دکان که عمار ابن یاسر رضی الله عنه بر وی نماز می کرد اگر مقدار آن معلوم بودی

حجت میشد بر آنکه مخالف اوست و بتحقیق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر منبر پس بایدتخصیص کرد کہ ارتفاع
مکروه زیاده بر آن ست یا گفته شود که کراهت بر تقدیری ست که برائے غرض صحیح نباشد یا آن را از خصائص آنحضرت
داشت واللہ اعلم انتہی۔ وعن سہل ابن سعد الساعدی انہ سئل من ای شئ المنبر سہل بن سعد ساعدی کہ از انصار
ست وآخر کسے ست کہ وفات یافتہ از صحابہ در مدینہ پرسیده شده که از چہ چیز بود منبر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنے
از کدام قسم چوب بود اگر از چوب بودن او سائل را یقین از پیش معلوم بوده والا توان ده که مراد آن باشد که از چہ چیز بود
از سنگ بود یا از چوب۔ وظاہر از عبارت جواب که گفت۔ فقال ہو من اثل الغابۃ۔ پس گفت سہل آن یعنے منبر
از اثل غابہ بود اول ست واثل بفتح ہمزه وسکون مثلثه طرفا بسکون راء مده که آن را درخت گز گویند وبعض گفته اند که
اثل درختی ست مشابہ طرفا عظیم تر از وے وغابہ بتخفیف بامعنی بیشہ است و غالب آمده بر موضعی بحجاز کہ درختان
بسیار دارد ودر شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل است از مدینہ۔ عملہ فلان مولے فلانۃ لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ساخت آن منبر را فلان که غلام فلان زن بود برائے آن حضرت ونام آن غلام باقوم رومی بود وبعض گفته اند
میمون وقول اول مشہور تر ست ودر نام وے اقوال دیگر نیز ہست که اعتبار ندارد واما نام زن معلوم نه شده
وبعضے گفته اند عدانه بعین ودال مہملتین ومثلثه وبعض گفته اند عائشه و از انصاریات بود وبعض گفته از مہاجرات
واین غلام نجار بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بآن زن فرمود که اگر غلام نجار تو برائی ما منبری سازد پس ساخته شد
سه پایه ارتفاع ہر پایہ منبر سے و درازی ذراع پس نہاده شد در مسجد۔ وقام علیہ رسول اللہ۔ وایستاد بروی پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم حین عمل ووضع۔ در ہنگامیکه ساخته شد ونہاده شد۔ فاستقبل القبلۃ۔ پس روی کرد آنحضرت بقبلہ۔
وکبر۔ وتکبیر گفت برای احرام۔ وقام الناس خلفہ۔ وایستادند مردم پس آن حضرت۔ فقرأ ورکع ورکع الناس خلفہ
پس قرأت کرد آن حضرت ورکوع کرد ورکوع کردند مردم که پس وے بودند۔ ثم رفع راسہ۔ پستر برداشت سر مبارک
خود را از رکوع۔ ثم رجع القہقری۔ پستر باز گشت بجانب پس۔ فسجد علی الارض۔ پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر۔ ثم عاد
الی المنبر۔ پستر بعد از سجدتین باز بر منبر رفت وایستاد۔ ثم قرء ثم رکع۔ پستر قرأت کرد وپستر رکوع کرد ودر بعض نسخ و
رکع بواو۔ ثم رفع راسہ۔ پستر برداشت سر خود را از رکوع۔ ثم رجع القہقری۔ پستر برگشت بجانب پس۔ حتی سجد علی
الارض۔ تا آنکه سجده کرد بر زمین۔ ہذا لفظ البخاری۔ اینکه مذکور شد لفظ بخاری ست۔ وفی المتفق علیہ نحوه۔ ودر حدیث
متفق علیہ که بخاری ومسلم ہر دو روایت کرده اند مانند این لفظ ست۔ وقال فی آخره۔ وگفته ست بخاری در آخر حدیث
فلما فرغ اقبل علی الناس۔ پس ہرگاه که فارغ شد آن حضرت از نماز روے آورد بر مردم۔ فقال۔ پس گفت۔ ایہا
الناس۔ آگاه باشید ای مردمان۔ انما صنعت ہذا لتاتموا بی۔ نکردم من این را که بر منبر برآمدم وبلند تر که نماز گزاردم
مگر برای آنکه اقتدا کنید بمن ومتابعت کنید مرا۔ ولتعلموا صلوتی۔ وتا بدانید نماز مرا ودر بعض لتعلّموا بتشدید لام یعنی تا

بیاموزید نماز مرا که بچه صفت و چه کیفیت می کنم و این از مواضعی ست که از حدیث کراهت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی ست چنانکه در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شده و ائمهٔ شافعیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع امام ست و قتیکه برای غرضی و حاجتی نبود و غرض آن حضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود کیفیت نماز را ماند آنکه توهم نکنید که این فعل کثیر بود که مفسد صلوٰة است زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول و عروج بیک خطوه یا دو خطوه میسر بود خصوصاً اگر ایستادن آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر پایهٔ پایان بود والله اعلم۔ وعن عائشة قالت صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجرته والناس یاتمون به من وراء الحجرة۔ گفت عائشه رض نماز گزارد آن حضرت در حجرهٔ خود و مردم اقتدا می کردند بوے از پس حجره۔ رواه ابوداؤد۔ گفته اند که مراد بحجره این جا محلی ست که گرفته بود آن حضرت در مسجد از حصیر و قتیکه ارادهٔ اعتکاف کرده بود و مراد بصلوٰة دروے نمازے ست که چند شب از رمضان گزارد و مردم بوے اقتدا کردند و چون بسیار هجوم آوردند ترک کرد تا مبادا فرض گردد چنانکه این حدیث در محل خود بیاید نه مراد حجرهٔ عائشه رض یا حجرهٔ بعض دیگر از امهات المومنین ست که در آنجا گزارده و مردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی افتند در مثل این صورت رویت ماموین امام را چنانچه نزد بعض علما ست یا اطلاع بر احوال وے که نزد بعض دیگر شرط ست و این مفقود ست بظاهر درین صورت

واگر این را می کرد در مرض موت می کرد که معذور بود کذا قالوا والله اعلم

الفصل الثالث

عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوٰة رسول الله۔ گفت ابومالک اشعری که از مشاهیر صحابه است و او را ابومالک اشجعی نیز گویند و در اسم او اختلاف است آیا خبر ندهم شما را بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ و موقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوٰة۔ قال۔ گفت ابومالک در بیان آن۔ اقام الصلوٰة برپا کرد آن حضرت نماز را۔ وصف الرجال خلفه۔ و صف بست آن حضرت مردان را یعنی ایستاده گردانید ایشان را پس خود۔ وصف خلفهم الغلمان۔ و ایستاده کرد پس مردان خردان را و ذکر نساء نکرد شاید که درین جا حاضر نبودند۔ ثم صلی بهم۔ پس تر بگزارد نماز با ایشان۔ فذکر صلوٰته۔ پس ذکر کرد ابومالک کیفیت نماز آن حضرت را۔ ثم قال۔ پس تر گفت آن حضرت یا گفت ابومالک از جانب آن حضرت۔ هکذا صلوٰة۔ همچنین ست نماز۔ قال۔ گفت۔ عبدالاعلی۔ که راوی حدیث ست از ابی مالک۔ لا احسبه الا قال۔ گمان نمی برم ابومالک را مگر آنکه گفت۔ امتی۔ یعنی روایت کرد از آنحضرت که گفت هکذا صلوٰة امتی۔ رواه ابوداؤد۔ وعن قیس بن عباد۔ بضم عین و تخفیف موحده از طبقهٔ اولی از تابعین بصری و ثقه است قلیل الحدیث از خیار صالحین شیعی بود بمنا له و متعبد روایت میکند از علی و عمر و ابی بن کعب و عبدالله بن سلام و روایت کرده است از وی حسن بصری قتله الحجاج۔ قال بینا انا فی المسجد فی صف المقدم۔ گفت در اثنای آنکه من در مسجد بودم ایستاده در صف اول۔ فجبذنی رجل من خلفی جبذة۔ پس کشید مرا مردے از پس کشیدنی سخت فنحانی و قام مقامی۔ پس یکسو کرد مرا و ایستاد بجاے ایستادن من۔ فوالله ما عقلت صلوٰتی۔ پس بخدا سوگند در نیافتم

من نماز خود را و فراموش کردم کہ چگونہ میگزارم کہ چند رکعت گزاردہ ام بجہت آنکہ حاصل شد مرا از غضب بسبب تشبیک و تاخیر کردن مرا از مکان فاضل باوجود سبقت من بوے فلما انصرف اذا ھو ابی بن کعب۔ پس ہرگاہ کہ برگشت آن مرد از نماز و تمام کرد ناگاہ آنمرد ابی بن کعب ست کہ از عظماے صحابہ بود۔ فقال یا فتی لا یسوءک اللہ۔ پس گفت ای جوان اندوہناکہ نگرداند ترا خداے تعالی بسبب آنچہ کردم من باتو۔ ان ھذا عھد من النبی۔ بدرستیکہ این عہدیست از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم الینا بسوے ما کہ خداوندان احلام و نہی و اہل فضل و علم ایم۔ ان نلیہ۔ کہ پیوستہ باشیم ما باوی در صف اول پس ہمچنین بعد از وی صلے اللہ علیہ وسلم می ایستیم بحکم وی تعالی با ائمہ۔ ثم استقبل القبلۃ۔ پستر روی آورد ابی بن کعب قبلہ را۔ فقال۔ پس گفت ہلک اہل العقد و رب الکعبۃ۔ ہلاک شدند اہل عقد یعنی امراکہ رعایت امور مردم و اہتمام ہمہ احکام دینا و دین حتی ربط صفوف در نماز و ایستادن وران بدست ایشان ست۔ ثلثا۔ سہ بار گفت ابی این عبارت راکہ۔ ثم قال اللہ علیہم آسے۔ لیتر گفت بخدا سوگند نہ برایشان اندوہ و حسرت میخورم۔ ولکن آسی علی من اضلوا۔ ولیکن اندوہ میخورم بر کسانیکہ گمراہ میکنند امرا ایشان را کہ رعایا باشند کہ متابعت میکنند امرا را و میتوان گفت کہ معنی عبارت این ست کہ اندوہ میخورم بر کسانیکہ گمراہ کردند امرا را کہ آنہا علما اند کہ مداہنت کنند در امور شریعت و بسبب آن گمراہ میشوند امرا چنانکہ گفتہ اند فساد رعیت بفساد ملوک ست و فساد ملوک بفساد علما و ظاہر آن ست کہ خرن ابی بر کسانے باشد کہ می آیند بعد از ان زمان از امرای بنی امیہ و غیر ہم و طیبی گفتہ شاید کہ ابی بن کعب تعریض کردہ با امرای عہد خود و انتہی مخفی نماند کہ موت ابی بن کعب در خلافت عثمان ست و بعض گفتہ اند در خلافت عمر رضی اللہ تعالی عنہما و قول اول صحیح ترست و ماناکہ شکایت از بعض امرا و احکام ایشان باشد خصوصاً امرای امیر المومنین عثمانؓ واللہ اعلم۔ قلت۔ قیس بن عباد میگوید گفتم من برای ابی کعب۔ یا ابا یعقوب۔ کنیت ابی بن کعب است ما تعنی باہل العقد۔ وجہ میخواہی تو باہل عقد وکرا می خواہی۔ قال الامراء رواہ النسائی

باب الامامۃ

امامۃ پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد درین جا پیشوای در نماز ست کہ آن را امامت صغرے خوانند و امامت کبرے پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف در امور اہل عالم ست و درین باب بیان می کند کہ مستحق امامت اولے و احرلے بآن کیست

الفصل الاول

عن ابی مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست از ابی مسعود انصاری گفت گفت آن حضرت۔ یؤم القوم اقرأھم لکتاب اللہ۔ امامت میکند قوم را خوانا ترین ترکتاب خدا را یعنی بہتر و نیکو تر تجوید کنندہ قرآن را و رعایت کنندہ مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آن را بعد از ان کہ عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچہ عالم نباشد بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب کہ حادث گردد در نماز۔ فان کانوا فی القراءۃ سواء فاعلمھم بالسنۃ۔ پس اگر باشد قوم ہمہ برابر در قرأت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز

ومسائل وحوادث بعد از انکه خوب میتواند خواند قرأت مسنونہ را واین مذہب امام احمد ست نزد اکثر اصحاب وی وامام
ابو یوسف نیز بہمین جانب ست از جہت این حدیث وحدیث ابی سعید وابن عباس کہ بیایند ومذہب امام ابوحنیفہ
ومالک وشافعی واحمد در روایتی آن ست کہ اعلم وافقہ مقدم ست بر اقرأ زیرا کہ احتیاج بقرأت در یک رکن ست و
بعلم در تمامہ ارکان وگویند احادیث کہ دلالت کنندہ اند بر تقدیم اقرأ بجہت آنست کہ قہتر اقرأ در ان زمان اعلم بودہ اند
زیرا کہ ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن ازین جہت تقدیم کردہ شدہ است اقرأ در حدیث و در زمان ما نہ چنین
ست پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الہدایۃ اگر گفتہ شود پس چیست معنی قول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فان کانوا سے
القرأۃ سواء فاعلمہم بالسنۃ دربرین تاویل کہ شما گفتید مساوات در قرأت مستلزم مساوات در علم سنت جواب آنکہ این قول
بحسب ظاہر وغالب ست نہ قطعی وکلی زیرا کہ مقرر ست کہ ابی بن کعب اقرأ بود وابن مسعود اعلم پس متصور ست مساوات در
قرأت با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این متصور ممکن را بر تقدیر اتفاق وقوع آن یا گوئیم کہ این را بحسب زمان
ما فرمود کذا فی بعض شروح الہدایۃ وشیخ ابن الہمام گفتہ کہ اقرأ و اعلم بکتاب بود چنانکہ دعوی کردہ اند وانچہ حدیث دلالت
دارد بران آنست کہ اگر در قرأت وعلم باحکام کتاب برابر بود پس امامت کند آنکہ اعلم بسنت ست ونیز گفتہ اند کہ بہترین
انچہ استدلال کردہ شود بدان بر تقدیر اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر ست در ایام مرض باوجود آنکہ در صحابہ اقرأ از وے
بودند نہ اعلم ودلیل اول قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اقرأکم ابی ودلیل ثانی قول ابی سعید کان ابو بکر اعلمنا واین در آخر
امر بود از ان حضرت کذا قال الشیخ - فان کانوا فی السنۃ سواء فاقدمہم ہجرۃ - پس اگر باشند در علم بسنت ودر قرأت برابر پس
امامت کند دیرینہ ترین مردم در ہجرت یعنی ہر کہ ہجرت بمدینہ پیشتر آورد ودرین فضیلت سابق ومتقدم شد وی بامامت وتقدم
در نماز اولی واحق باشد ودر فقہ بعد از مساوات در علم وقرأت اورع واتقی را مقدم داشتہ اند زیرا کہ چون وجوب ہجرت از
وطن منسوخ گشت بجای وی ہجرت از ذنوب وخطایا کہ موطن طبیعت ست اعتبار کردند ودر حدیث آمدہ است المہاجر من
ہجر الخطایا والذنوب - فان کانوا فی الہجرۃ سواء فاقدمہم سنا - پس اگر باشند در علم وقرأت وہجرت کہ بمعنی ورع باشد برابر پس امامت
کند کلان ترین قوم در سن وسال ودر بحدیث ہمین مقدار از مراتب مذکور شدہ وگفتہ اند کہ اگر در سن ہم برابر باشند ہر کہ
خوش خو ترو صبیح وجمیل شکل تر بود امامت کند واگر در صورت وشکل نیز برابر باشند ہر کہ شریف النسب تر بود مقدم بود واگر در تمامہ این امور
برابر باشند قرعہ بیندازند یا اختیار بدست قوم ست کذا ذکر الشیخ ابن الہمام وگفتہ کہ نزد بعض مسافر ومقیم برابر اند ونزد بعض مقیم
اولی ست یعنی برای مقیمان ودر حاوی کہ در مذہب امام شافعی ست بعد از سن نسب را تقدیم کردہ وبعد از وی نظیف
الثوب وبعد از وی حسن الصوت وبعد از وی حسن الصورۃ - ولا یؤمن - بفتح تحتیہ وضم ہمزہ وفتح میم وتشدید نون -
الرجل الرجل فی سلطانہ - ونباید کہ امامت کند مرد مرد را در محل ولایت ومقام حکم وسلطنت وی ودر جای کہ مالک ست
چنانکہ در روایت دیگر آمدہ است فی اہلہ پس تقدم نکند بر والی تا ترتیب کہ در ولاۃ است مثل امام اعظم وخلفا وحکام وی

خصوصاً در اعیان و وجهات و نه بر امام حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفضی میگردد و به سست گردانیدن امر سلطنت و عزت و موذی می شود به تباغض و تقاطع و ظهور خلاف که شرعیت جماعت برای رفع و دفع آن ست مروی ست که ابن عمر با آن فضل و شرف که وی داشت در پس حجاج نماز میگزارد که بی شبهه ظالم و فاسق بود - ولا یقعد - بجزم دال و رفع آن - فی بیته علی تکرمته - و نه نشیند مرد در خانه مرد دیگر بر تکرمه وی که مراد بدان فراشته و سجاده و وساده ایست که برای خود انداخته و نهاده و اصلش از تکریم و اکرام ست و بعضی از تکرمه مائده مراد داشته اند و اول صواب تر ست - الا باذنه - مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم ست که لا یؤمن و لا یقعد ست - رواه مسلم و فی روایة له و لا یؤمن الرجل الرجل فی اهله - و امامت نکند مرد مرد را در اهل خانه وی و درین روایت بجای فی سلطانه فی اهله آمده و باین جهت تفسیر کرده اند سلطان را بانچه در ملک و حکم اوست چنانکه گفته شد - وعن ابی سعید قال قال رسول الله - گفت ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم - وقتیکه باشند قوم سه کس پس باید که امامت کند ایشانرا یکی از ایشان قید ثلثة اتفاقی ست اگر کمتر یا بیشتر باشند نیز حکم همین ست - و احقهم بالامامة اقرؤهم - و سزاوار ترین ایشان بامامت خواناترین ایشان ست - رواه مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث - بضم حای مهمله و فتح واو و کسر را - فی باب بعد باب فضل الاذان - و در وی امر ست که اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگرے امامت کند پس مؤلف

ذکر این حدیث را در انجا مناسب دیده و در مصابیح این جا ذکر کرده ست

الفصل الثانی - عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم - باید که اذان گویند برای شما نیکان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات برای نماز و روزه بدست ایشان ست پس باید که امین و متدین باشند و نیز اذان بر جاهای بلند میگویند و بر درون خانه های مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بر محارم و اسرار ایشان پرهیز کنند - ولیؤمکم قراؤکم - و باید که امامت کند شما را قاریان شما که قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید میکنند - رواه ابوداؤد - وعن ابی عطیة العقیلی قال - ابو عطیه عقیلی بضم عین و فتح قاف که از طبقه ثالثه تابعین ست گفت - کان - بود - مالک ابن الحویرث - که از صحابه است و در ملازمت آنحضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت گذرانیده - یاتینا الی مصلانا - می آمد مارا مالک بن الحویرث بجای نماز گزاردن ما که مسجد بود یا جای دیگر که متعین ساخته بودند برای نماز - یتحدث - در حالتیکه سخن می کرد مالک با یاران و صحبت میداشت - فحضرت الصلوٰة یوما - پس رسید وقت نماز روزی - قال ابو عطیة فقلنا له تقدم فصله - پس گفتیم ما مالک را پیش آ و امام شو پس بگزار نماز - قال لنا قدموا رجلا منکم یصلی بکم - گفت مالک بن الحویرث مارا پیش کنید و امام سازید مردے را از میان خود که بگزارد نماز با شما و امامت کند - و ساحدثکم لم لا اصلی بکم - و سرانجام ست که حدیث کنم شمارا و خبر دهم که چرا نماز نمی گزارم بشما و امامت نمی کنم شمارا سمعت رسول الله - شنیده ام پیغمبر خدارا - صلی الله علیه وسلم یقول - می گفت - من زار قوما فلا یؤمهم -

کسیکہ زیارت کند قومے را و بیاید بدیدن ایشان پس باید کہ امامت نکند ایشان را۔ ولیؤمہم رجل منہم۔ و باید کہ امامت
کند ایشان را مردی از ایشان اگرچہ ایشان اذن کردہ بوند و نہی مقید بعدم اذن ست اما مالک او را امر مطلق حمل کردہ
مصلحت را او در ترک امامت خود دید۔ رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی الا انہ اقتصر علی لفظ النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔
مگر آنست کہ ترمذی کوتاہی کردہ بر لفظ آنحضرت کہ من زار قوما الی آخرہ وقصۂ آمدن مالک در مصلای بنی عقیل و تکلیف کردن
ایشان او را بامامت و ابا آوردن او از ایشان ذکر نکردہ۔ وعن انس قال۔ گفت انس استخلف رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ابن ام مکتوم یؤم الناس وہو اعمی۔ خلیفہ گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را کہ از مشاہیر صحابہ و قدیم الاسلام واز مہاجرین
اولین ست و سبب نزول سورۂ عبس و تولی ست کہ امامت کند مردم را و حالانکہ ابن ام مکتوم نابینا بود و گفتہ اند کہ آں سیزدہ
بار بود یکبار از ان وقتیکہ بغزوۂ تبوک رفت با آنکہ امیر المومنین علی رض در مدینہ بود و خلیفہ بود بر اہل و عیال و باعث بر استخلاف
ابن ام مکتوم برای امامت ہمین بود تا علی را رضی اللہ عنہ اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ اہل و عیال نباید۔
رواہ ابوداؤد۔ و در یں حدیث دلیل ست بر جواز امامت اعمی بے کراہیت و در روایات فقہیہ در مذہب ما نیز آمدہ است
کہ اگر اعمی مقتدای قومی باشد جائز ست امامت وی و بعض گفتہ اند کہ اگر اعلم باشد پس وے اولی ست کذا فی شرح
الکنز نقلا عن المبسوط و ہمچنین ست در کتاب اشباہ و نظائر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبدالوہاب متقی مکی را کہ رفتہ بود
بصروی در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی از ان و بسر نمی شد مرا سوال بجہت تادب و اعتماد
بر آنکہ ہرچہ ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواہد بود پس یافتم در فقہ چیزے کہ حکم میکند بجواز آن و نیز در حدیث دلیل ست
بر جواز امامت مفضول با وجود افضل کہ با وجود امیر المومنین علی رض ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجہت عذریکہ مذکور شد۔ وعن
ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لاتجاوز صلوتہم اذانہم۔ سہ کس اند کہ در نمیگذرد نماز ایشان گوشہای
ایشان را و نمیرسد بمصعد قبول و نمیگردد متلقی بسمع رضای حق۔ العبد الآبق حتی یرجع۔ یکے بندۂ گریختہ تا آنکہ باز گردد یعنی بسوے
مالک۔ وامرأۃ باتت وزوجہا علیہا ساخط۔ دوم زنی کہ شب کرد در حالتیکہ شوہر وے بروے غضب کنندہ و ناراضی ست
بحق و اگر غضب بناحق باشد امر بر عکس خواہد بود۔ وامام قوم وہم لہ کارہون۔ سوم امام گروہی و حالانکہ اکثر ایشان مر او را
ناپسند دارندہ اند و ناخوش اند از جہت امر مذموم شرعی کہ در وست۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب۔ وعن
ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لاتقبل منہم صلوتہم۔ سہ کس اند کہ پذیرفتہ نمیشود از ایشان نماز ایشان۔ من تقدم
قوما وہم لہ کارہون۔ کسیکہ امامت کند قومے را و حالانکہ ایشان مر او را ناخوش دارندہ اند۔ ورجل اتی الصلوٰۃ دبارا۔ و دیگر
مردی کہ بیاید نماز را آخر وقت۔ والدبار ان یاتیہا بعد ان تفوتہ۔ و دبار بکسر دال آمدن مرد است نماز را بعد از در گذشتن وقت
آن یعنی وقت کامل مستحب۔ ورجل اعتبد محررۃ۔ و دیگر مردے کہ بندہ گرفت نفس آزاد کردہ شدہ را چنانکہ آزاد کردہ بندہ
را و مستمر شد بر استخدام وی باکراہ یا باخفای اعتاق از وے یا بادعوی عبودیت کند جبرا و مالک گرداند او را و تصرف کند در وے

تصرف مالکانہ - رواہ ابوداؤد و ابن ماجۃ - **وعن سلامۃ** - بفتح سین و تخفیف لام - بنت الحر - بضم حاے مہملہ ازدیہ و بعض گفتہ اسدیہ صحابیہ است حدیث او نزد اہل کوفہ است - قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت ست از سلامہ کہ گفت گفت آن حضرت - ان من اشراط الساعۃ ان یتدافع اہل المسجد - بدرستیکہ از علامتہاے قیامت ست کہ تدافع کنند امامت را از نفس خود اہل مسجد و بینداز ند بر دیگرے - لایجدون اماما یصلی بہم - نیابند امامی را کہ بگذارد نماز با ایشان بجہت جہل و نا اہلیت ایشان امامت را کنایت ست از شیوع جہل و فسق در آخر زمان -

رواہ احمد و ابوداؤد و ابن ماجۃ - **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الجہاد واجب علیکم مع کل امیر براکان او فاجرا - کارزار کردن با کافران فرض ست بر شما ہمراہ ہر امیرے کہ باشد نیکوکار باشد یا بدکار - و ان عمل الکبائر - و اگرچہ بکند گناہان کبیرہ را - والصلوٰۃ واجبۃ علیکم خلف کل مسلم براکان او فاجرا - و نماز واجب ست بر شما بجماعت پس ہر مسلمانے بر یا فاجر - و ان عمل الکبائر - یعنی جائز ست کہ بوے اقتدا کنند اگرچہ مکروہ است با وجوب ست اعتقاد جواز آن و بعض استدلال کردہ اند باین بوجوب جماعت و این بر تقدیرے ست کہ فسق وے بسرحد کفر نہ کشد و مردے صالح حاضر نباشد - والصلوٰۃ واجبۃ علی کل مسلم - و نماز جنازہ واجب ست بر ہر مسلمان - براکان او فاجرا و ان عمل الکبائر - و آنکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز نکرد بر مدیون کہ چیزے نگذاشت کہ بدان دین ادا کردہ شود مقصود زجر و تشدید بود و ہم چنین بر محدود بحد زنا وغیرہ و الآن اتفاق ست علما را بر وجوب آن و امام احمد گوید خلیفہ نگزارد و دیگران بگزارند - رواہ ابوداؤد -

الفصل الثالث عن عمرو بن سلمۃ - بکسر لام صحابی صغیر ست کہ اختلاف ست در صحبت آن و سلمہ ہمہ جا بفتح لام ست مگر عمرو بن سلمہ و بنو سلمہ کہ نام قبیلہ از انصار ست - قال کنا بماء ممر الناس - گفت بودیم ما ساکن بر لب آبے کہ گذرگاہ مردم بود - یمر بنا الرکبان - می گذشتند بما سواران و پیادہ ہا نیز میگذشتہ باشند لیکن ذکر نکرد - نسالہم ما للناس ما للناس - می پرسیدیم سواران را چہ چیز پیدا شدہ است مردم را و چہ کار میکنند کنایت ست از ظہور دین اسلام و تکرار از غایت تعجب ست - ما ہذا الرجل - چیست صفت و شان این مرد کنایت ست از ذات شریف حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم - فیقولون - پس می گفتند مردم - یزعم - گمان می برد و میگوید این مرد ان اللہ ارسلہ - کہ خدا فرستادہ ست او را - اوحی الیہ او حی الیہ کذا - وحی فرستادہ است خدا بسوی وی وحی کردہ است بسوی وی چنین یا کنایت از قرآن عظیم ست کہ میخواندند سواران و وحی در لغت اشارت و پیغام و چیزی در دل افگندن - فکنت احفظ ذلک الکلام - پس بودم من کہ یاد میگرفتم آن کلام را یعنی از قرآن آنچہ میخواندند و آنچہ میگفتند از احوال و صفات آنحضرت - فکانما یغری فی صدری - پس گویا کہ می چسپید آن کلام در سینہ من و یغرا بالفتح غین معجمہ و کسر آن بمد و قصر سریشم - وکانت العرب تلوم باسلامہم الفتح - و بودند قبائل عرب کہ توقف میکردند و انتظار می بردند در اسلام خود

فتح مکہ را یعنی می گفتند اگر مکہ فتح شد ہم می درآییم در اسلام - فیقولون اترکوہ وقومہ - پس میگفتند عرب بگذارید آن مرد را با قوم خود کہ قریش اند و بزرگ ترین و رئیس ترین عرب اند و ساکن مکہ اند کہ عظیم ترین جاہای عرب بلکہ عالم است - فانہ ان ظہر علیہم فہو نبی صادق - پس بدرستیکہ وی اگر غالب آمد بر قوم خود و فتح کرد مکہ را پس وی پیغمبر راست گو ست - فلما کانت وقعۃ الفتح - پس ہرگاہ کہ شد واقعہ فتح مکہ در سال ہشتم از ہجرت - بادر کل قوم باسلامہم - شتابی کردند ہر قومے باسلام خود چنانکہ مضمون سورہ اذا جاء نصر اللہ والفتح مخبر است بدان - وبادر ابی قومی باسلامہم - وشتابی کرد پدر من قوم مرا در سبقت کرد ایشان را باسلام ایشان - و اختلاف کردہ اند کہ ابن عمرو بن سلمہ ہم ہمراہ پدر آمدہ یا نہ و ہم ازینجا اختلاف است در صحبت وی کہ صحابی ست یا نہ و ظاہر سیاق حدیث در قول اول ست واللہ اعلم - فلما قدم - پس ہرگاہ کہ باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود - قال قد جئتکم واللہ من عند النبی حقا - گفت بتحقیق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پیغمبر بر حق - فقال - پس گفت پیغمبر - صلوا صلوۃ کذا فی حین کذا وصلوۃ کذا فی حین کذا - بگذارید نماز چنین در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین یعنی کیفیت نمازہا و تعیین اوقات آن ہمہ بیان نمود - فاذا حضرت الصلوۃ فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکثرکم قرآنا - پس چون حاضر شود و درآید وقت نماز پس باید کہ اذان گوید یکے از شما پس امامت کند شما را کسیکہ بیشتر یاد دارد از شما قرآن را - فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منی - پس نگاہ کردند پس نبود ہیچ یکی کہ بیشتر باشد قرآن او از من و من بیشتر از ہمہ یاد داشتم - لما کنت القی من الرکبان - از جہت آنکہ بودم من کہ پیش می آمدم قرآن را و یاد میگرفتم آن را از سواران - فقدمونی بین ایدیہم - پس پیش کردند و امام ساختند مرا میان خود - وانا ابن ست او سبع سنین - و حالانکہ من شش سالہ بودم یا ہفت سالہ - وکانت علی بردۃ کنت اذا سجدت تقلصت عنی - و بود بر بدن من چادرے کہ چون سجدہ میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن من تا آنکہ کشف می شد عورت از من - فقالت امرأۃ من الحی - پس گفت زنی از محلہ - الا تغطون عنا است قارئکم - آیا نمی پوشید از ما دبر قرآن خوانندہ و امام خود را - فاشتروا فقطعوا لی قمیصا - پس خریدند جامہ پس بریدند برای من پیراہنی را - فما فرحت بشیء فرحی بذلک القمیص - پس شادان نشدم من بچیزی ہیچ شادمان شدن من بآن پیراہن عجیب وغریب کہ ہرگز نپوشیدہ بودم از جہت خردسالی و اقتضاے طبیعت و از جہت حصول فضل و کرامت الٰہی کہ باین مرتبہ رسانید - رواہ البخاری - و باین حدیث استدلال کردہ اند شافعیہ بر صحت امامت صبی ولیکن بالغ اولی ست اگرچہ صبی مخصوص باشد بفقہ و قرأت از جہت اختلاف علماء در وی و این خلاف راجع میگردد بخلاف در اقتداء مفترض بمتنفل و در بالا در باب القراءۃ کلام دران گذشت و در باب من صلی مرتین نیز بیاید ان شاء اللہ تعالی - وعن ابن عمر قال لما قدم المہاجرون الاولون المدینۃ - گفت ابن عمر رضی اللہ عنہ ہنگامیکہ قدوم آوردند مہاجران کہ پیش از مقدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہجرت کردند مدینہ را بحکم آنحضرت و امیر المومنین عمر از ایشان بود - کان یؤمہم - بود کہ امامت می کرد ایشان را - سالم مولی ابی حذیفۃ - کہ فارسی بود از فضلای موالی و خیار صحابہ و معدود بود از قراء

واین حضرت امر فرمود کہ بگیرید قرآن را از چہار کس و یکے ازین چہار کس سالم را شمرد۔ وفیہم عمر وابو سلمۃ بن عبد الاسد مخالفہ
بود در میان ایشان عمر بن الخطاب وابو سلمہ کہ از کبار صحابہ اند و امامت کردن وی یا از جہت آن بود کہ اقرا بود یا باری
مصلحتی دیگر واللہ اعلم۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لاترفع لہم
صلوتہم فوق رؤسہم شبرا۔ سہ کس اند کہ برداشتہ نمیشود مر ایشان را نماز ایشان بالای سرہای ایشان یک بدست۔ رجل ام قوما
وہم لہ کارہون۔ مردے کہ امامت میکند قومی را وحالانکہ ایشان ناخوش دارند او را۔ وامرأۃ باتت وزوجہا علیہا ساخط
وزنے کہ شب کند و شوہر وے از وے ناراضی باشد۔ واخوان متصارمان۔ ودو مسلمانان کہ قطع کردہ باشند حقوق
اسلام را از سلام و کلام و جز آن یعنی زیادہ بر سہ روز و این مسئلہ را تفصیلے ست مذکور در موقع خود۔ رواہ ابن ماجۃ

باب ما علی الامام

باب در بیان حقوقے کہ بر امام ست مر مقتدیان را واہم انچہ بر امام ست تخفیف ست در نماز بجہت رعایت حال
مقتدیان از مریض وکبیر وحاجتمند در عدم تطویل چنانکہ مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست کہ مراد بہ تخفیف و
ترک تطویل آن نیست کہ ترک کند سنت قرأت و تسبیحات را و تہاون کند در رعایت سنن و آداب چہ جای واجبات
بلکہ مراد آنست کہ اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکہ بخواند بہ مفصل بانسا بیکہ مبین ست در فقہ واکتفا کند بر سہ بار گفتن تسبیح
بادا و رعایت قومہ و جلسہ واکثر انچہ مراد می اند بہ تخفیف در نماز کہ وارد ست در احادیث تخفیف قرأت ست
الفصل الاول عن انس قال ما صلیت وراء امام قط اخف صلوٰۃ ولا اتم صلوٰۃ من النبی۔ روایت ست
از انس کہ گفت نگزاردم نماز پس ہیچ امامے ہرگز کہ سبک تر بود نماز وے و تمام تر بود از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی نماز
انحضرت سبک می بود و باوجود آن تمام و کامل میبود چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخف الناس
صلوٰۃ فی تمام بعض گفتہ اند کہ معنیش این ست کہ تخفیف میکرد در قرأت و تمام می کرد رکوع و سجود و تعدیل را و بعض گویند
مراد آن ست کہ تطویل آن حضرت در نماز نسبت بنماز دیگران در غایت قلت و خفت می نمود یعنے اگر دیگرے این چنین
قرأت طویل میخواند گران می نمود و ملالت می آورد بخلاف از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم کہ استماع آن مورث ذوق
ونشاط و لذت و حضور می گشت بجہت حسن صوت وجودت ادا و بروز انوار و ظہور اسرار و نیز در قرأت آن حضرت
سر عجیبی وطی لسانی بود کہ در زمان لطیف کثیرے از قرأت را تمام می کرد و لہذا در نماز مغرب سورۂ اعراف و در روایتی
زیادہ بر آن خواندہ و بعض گویند تخفیف امر نسبی ست لیسا طویل کہ قصیر باشد نسبت باطول از خود و قصیر طویل بود نسبت
باقصر پس جمع میکرد تخفیف و تطویل باہم گفت بندۂ حقیر کاتب این سطور عبد الحق بن سیف الدین عفی عنہما کہ تواند کہ این مراد
باشد کہ گاہے تطویل می نمود نزد احساس شوق و اختیار تطویل از صحابہ و زمانے تخفیف می کرد نزد وجود عذری چنانچہ
بران و این معنی انسب ست بسیاق حدیث کہ در بیان تخفیف می گوید۔ وان کان لیسمع بکاء الصبی فیخفف مخافۃ

ان تفتتن امہ۔ بہ تحقیق بود آنحضرت کہ می شنید گریہ کودکے را پس سبک میگردانید نماز را از جہت ترس آنکہ در فتنہ افگندہ نشود مادر او بقطع صلوٰۃ یا بزوال خشوع و شغل خاطر متفق علیہ۔ وعن ابی قتادۃ صحابی مشہور است واز فضلاے صحابہ است عقبی بدری ست حاضر شد تمامہ مشاہد را و در غزوۂ احد یا بدر چشم وی از خانہ خود بیرون شدہ بر دست او افتاد و آنحضرت آنرا باز بجای وی نشاند و بہتر از چشم دیگر شد۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انی لادخل فی الصلوٰۃ وانا ارید اطالتہا۔ گفت ابو قتادہ کہ گفت آنحضرت بدرستیکہ من می در آیم در نماز و حالانکہ من میخواہم دراز کردن نماز را۔ فاسمع بکاء الصبی۔ پس می شنوم گریۂ صبی را۔ فاتجوز فی صلاتی۔ پس آسانی و مساہلہ و تخفیف میکنم در نماز بترک تطویل در قرأت واذکار و اسراع دران۔ مما اعلم من شدۃ وجد امہ من بکائہ۔ از جہت آنچہ میدانم و می دریابم از سختی حزن و تلہف مادر وی از گریۂ وی واین از غایت رحم و شفقت اوست برامت وضعفا کہ درچنان مقام عالی یاد میکند و رعایت می نماید صلی اللہ علیہ وسلم وجزاہ عنا خیر الجزاء شعر خواجہ رابین کہ در نشیمن راز۔ بندہ را یاد میکند بہ نیاز۔ قاصد از زیر آید از چرخ بلند۔ تا شکستہ پا بجان بردے تفند۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم للناس۔ چون نماز بگزارد یکے از شما برائے مردم یعنی امامت کند ایشان را۔ فلیخفف۔ پس باید کہ تخفیف کند در رعایت جانب ایشان نماید۔ فان فیہم السقیم والضعیف والکبیر۔ زیراکہ در میان ایشان بیمارست و ناتوان ست بحسب خلقت و پیرست۔ واذا صلی احدکم لنفسہ فلیطول ما شاء۔ وچون نماز بگزارد یکے از شما برای خود یعنی تنہا پس باید کہ تطویل کند ہر مقدار کہ خواہد۔ متفق علیہ۔ وعن قیس بن ابی حازم۔ بجای مہملہ و زای از کبار تابعین ست کہ جاہلیت و اسلام ہر دو را دریافتہ۔ قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال۔ گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری کہ مردے گفت۔ واللہ یا رسول اللہ انی لاتاخر عن صلوٰۃ الغداۃ من اجل فلان۔ بدرستیکہ ہر آئینہ من پس می نمایم از نماز بامداد و بہ جماعت نمی آیم از جہت فلان نام شخصی را بر دو گفتہ اند مراد ابی بن کعب ست و بعض گفتہ اند کہ معاذ بن جبل و قول اول صحیح تر است۔ مما یطیل بنا۔ از جہت دراز کردن وی قرأت را با ما۔ فما رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی موعظۃ اشد غضبا منہ یومئذ۔ پس ندیدم من آنحضرت را در ہیچ پندی دادنی سخت تر از روے غضب از خود کہ دران روز بود۔ ثم قال ان منکم منفرین۔ پس گفت آنحضرت بدرستیکہ بعضی از شما گریزانندہ اند مردم را از جماعت نماز و حضور مراسم خیرات۔ فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز۔ پس ہر کدام از شما کہ نماز بگزارد بمردم پس باید کہ تخفیف کند و آن چنان تطویل نکند کہ ملالت آرد و از حضور جماعت باز دارد۔ فان فیہم الضعیف والکبیر وذا الحاجۃ۔ پس بدرستیکہ میان ایشان ناتوان ست و پیر ست کہ بسبب ضعف و پیرے نشستہ اند ایستادہ و خداوند حاجت ست کہ کاری ضروری دارد۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم۔ نماز میکنند امامان برائے شما پس اگر راست و درست میگزارند برائے فائدہ شماست و فائدہ ایشان ہم ہست ولیکن ذکر ش نکرد بجہت فہم آن بقرینہ مقام و در بعض نسخ مصابیح ولہم موجود ست۔ وان

اخطأوا فلکم - واگر نماز راست و نادرست میگزارند پس مر شما راست اجر که راست و درست گزارید بنیت و قصد
جماعت کردید - وعلیهم - و بر ایشان است وبال بجهت نقص و تقصیر که نمودند و این وصیت ست از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که در وقت ابتلاء و افتتان بملوک و امرا که بعد ازین پیدا شوند و امامت نماز کنند و در اداء آن رعایت احکام
و آداب نقص و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را راست و درست بگزارید اگر ایشان نیز بر منهج صواب روند بهتر والا شما را
ازان ضرری نیست و شافعیه باین حدیث متمسک می نمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدیان نیست و ظاهرا
این جا سخن در ترک سنن و آداب ست نه فوت شرائط و ارکان والله اعلم - رواه البخاری وهذا الباب خال عن الفصل الثانی
و این باب خالی ست از فصل ثانی که در وی صاحب مصابیح احادیث حسان می آرد مؤلف فصل ثالث آورد و گفت

الفصل الثالث - **عن عثمان بن ابی العاص** ثقفی صحابی ست و عامل طائف بود در زمان آنحضرت
و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر و چون آن حضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرتد شوند وے گفت اے
گروه ثقیف شما پسترین مردم آمدید در اسلام پس پیشترین مردم مباشید در ارتداد و وی خردترین قوم خود بود قال
آخر ما عهد الیّ رسول الله - گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این بود که - اذا اممت قوما
فاخف بهم الصلوٰة - چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگزار با ایشان نماز را - رواه مسلم وفی روایة له ان رسول
الله - و در روایتی مر مسلم را همچنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال له - گفت عثمان بن ابی العاص را -
ام قومک - امامت کن قوم خود را - قال قلت - گفت عثمان گفتم - یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئاً - بدرستیکه من
می یابم در نفس خود چیزے را از عجب و کبر در امام شدن یا عجز از اداء حقوق امامت و شرائط آن یا وسوسه - قال ادنه
گفت آنحضرت نزدیک بیا - فاجلسنی بین یدیه - پس نزدیک آمدم پس بنشاند مرا پیش خود - ثم وضع کفه فی صدری بین
ثدیی - پس بنهاد کف دست خود را در میان سینه من میان دو پستان من - ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی - پس
گفت برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس بنهاد کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی برطرف شد آن
علت که مانع بود از اقامت امامت ببرکت دست مبارک آن حضرت و تصرف وی صلی الله علیه وسلم - ثم قال ام قومک
پس گفت امامت کن قوم خود را - فمن ام قوما فلیخفف - پس کسیکه امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند - فان فیهم الکبیر
وان فیهم المریض وان فیهم الضعیف وان فیهم ذا الحاجة فاذا صلی احدکم وحده فلیصل کیف شاء - ترجمه این الفاظ از شرح احادیث
سابق معلوم شد - **وعن ابن عمر** قال کان رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یامرنا بالتخفیف - امر
میکرد ما را بسبک گزاردن نماز و تخفیف قراءت - ویؤمنا بالصافات - و امامت می کرد ما را بسورة والصافات و مانند آن
یعنی تطویل میکرد و تطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بوجوهے که گفته شد - رواه النسائی

باب ما علی الماموم من المتابعة وحکم المسبوق

باب در بیان چیزے کہ بر مقتدی ست از متابعت امام در رفع وخفض وبیان حکم مسبوق کہ اول نماز را با امام در نیافتہ
الفصل الاول عن البراء بن عازب۔ بہ فتح عین مہملہ وزاے صحابی مشہور ست اول مشاہد وے خندق
است وپیش از وے او را صغیر داشتند وحاضر شد با امیر المومنین علیؓ در جمل وصفین ونہروان۔ قال کنا نصلی
خلف النبی۔ گفت بودیم ما کہ نمازے کردیم پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاذا قال۔ پس چون می گفت آن حضرت سمع
اللہ لمن حمدہ لم یحن احد منا ظہرہ۔ خم نمی کرد ہیچ یکے از ما پشت خود را بہ سجدہ نمی افتاد ولم یحن بفتح یا وسکون حا وضم نون
وکسر آن از نصر ینصر وضرب یضرب۔ حتی یضع النبی۔ تا آنکہ می نہاد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم جبہتہ علی الارض۔ پیشانی خود را
بر زمین تو کہ ہمراہ آنحضرت بسجدہ می افتادیم بلکہ بعد از سر برداشتن از رکوع ایستادہ می ماندیم وچون آنحضرت پیشانی شریف
بر زمین می نہاد آنگاہ می افتادیم۔ متفق علیہ۔ وعن انس قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم۔ نماز
گزارد با ما آنحضرت روزے۔ فلما قضی الصلوٰۃ اقبل علینا بوجہہ۔ پس ہرگاہ کہ تمام کرد آن حضرت نماز خود را پیش آمد بر ما
بروے مبارک خود یعنی روے بجانب ما کردہ نشست۔ فقال ایہا الناس انی امامکم۔ پس گفت آگاہ باشید اے مردم کہ من امام
وپیشواے شما ام۔ فلا تسبقونی بالرکوع ولا بالسجود ولا بالقیام ولا بالانصراف۔ پس پیشی مکنید مرا برکوع ونہ بسجود ونہ بالقیام
از رکوع ونہ باز برگشتن از نماز یعنی پیشتر از من برکوع وسجود نروید وسر از رکوع برندارید واز سجود برنہ خیزید ومراد بالانصراف
با سلام ست یا برخاستن از مکان نماز وبرآمدن از مسجد واول ظاہر تر است وندانید کہ من خبر دار نیستم از احوال شما۔ فانی اراکم
امامی ومن خلفی۔ زیرا کہ بدرستی من می بینم شما را از پیش خود واز پس خود۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تبادروا الامام پیشی مکنید امام را وشتابی مکنید۔ اذا کبر فکبروا۔ وقتیکہ تکبیر برآرد امام از پس وی متصل
تکبیر برآرید۔ واذا قال ولا الضالین فقولوا آمین۔ وچون بگوید امام ولا الضالین متصل او بگوئید آمین۔ واذا رکع فارکعوا۔
وچون رکوع کند از پس وی متصل برکوع بروید۔ واذا قال۔ وچون بگوید امام سمع اللہ لمن حمدہ فقولوا۔ پس بگوئید شما اللہم
ربنا لک الحمد۔ ازینجا معلوم شد کہ منصب امام تسمیع است ومنصب ماموم تحمید وہر دو مقسوم است میان ایشان وتحقیق این کلام
سابقا گذشت۔ متفق علیہ الا ان البخاری لم یذکر واذا قال ولا الضالین۔ این حدیث را بخاری ومسلم ہر دو روایت کردہ اند مگر

آنست کہ بخاری ذکر نکرد این کلام را کہ اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین۔ وعن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
رکب فرسا فصرع عنہ۔ روایت است از انس کہ آنحضرت سوار شد اسپی را پس افگندہ شد از پشت اسپ بر زمین وافعال
طبیعی بحکم بشریت از آنحضرت واقع میشد نہ بطریق اعجاز فجحش شقہ الایمن۔ پس خراشیدہ شد جانب راست وی چنانکہ قوت
قیام در نماز نماند جحش بتقدیم جیم است بر حا فصلی صلوٰۃ من الصلوات وہو قاعد۔ پس گزارد آنحضرت نمازے را از نماز ہا
وحالانکہ وی نشستہ است فصلینا وراءہ قعودا۔ پس بگزاردیم ما نیز پس آنحضرت نشستہ۔ فلما انصرف قال۔ پس ہرگاہ کہ گشت

آنحضرت از نماز گفت۔ انما جعل الامام لیؤتم بہ گردانیدہ نشدہ است امام مگر برای آنکہ اقتدا او اتباع کردہ شود بوی فاذا صلی قائما فصلوا قیاما۔ پس چون بگزارد امام ایستادہ بگزارید شما نیز ایستادہ۔ واذا رکع فارکعوا۔ وچون برکوع رود امام پس برکوع روید۔ واذا رفع فارفعوا۔ وچون سر بر دارد وی پس سر بر دارید شما۔ واذا قال۔ وچون بگوید امام سمع اللہ لمن حمدہ فقولوا۔ پس بگوئید شما۔ ربنا لک الحمد۔ ودر بعض نسخہ ہای مشکوٰة این ہم ہست۔ واذا سجد فاسجدوا۔ وچون بسجدہ رود پس بسجدہ روید شما ونوشتہ اند کہ در لفظ بخاری نیست۔ واذا صلی جالسا۔ وچون نماز بگزارد امام نشستہ فصلوا جلوسا اجمعون۔ پس بگزارید شما نیز نشستہ ہمہ۔ قال الحمیدی۔ گفتہ است حمیدی کہ از شیوخ بخاری است نہ حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین واین نیز عبارت بخاری است کہ نقل از حمیدی میکند کہ گفت۔ قولہ۔ قول آنحضرت کہ فرمود اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا ہو فی مرضہ القدیم۔ این قول در بیماری قدیم آنحضرت بود کہ عارض شدہ بود وی را بجہت افتادن از پشت اسپ با جزآن۔ ثم صلی بعد ذلک النبی۔ پستر بگزارد بعد از ان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم جالسا نشستہ۔ والناس خلفہ قیام۔ ومردم در پس وے ایستادہ بودند۔ لم یامرہم بالقعود۔ امر نکرد ایشان را بہ نشستن۔ وانما یوخذ بالآخر فالآخر من فعل النبی۔ وگرفتہ نمی شود وعمل کردہ نمی شود مگر بآخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ کہ ناسخ فعل اول است۔ ہذا لفظ البخاری۔ این لفظ بخاری است۔ واتفق مسلم الی اجمعون۔ واتفاق کردہ است مسلم بوی در روایت تا قول وی اجمعون وقال الحمیدی الی آخرہ روایت نکردہ۔ وزاد فی روایۃ۔ وزیادہ کردہ است مسلم در روایتی این عبارت را کہ فلا تختلفوا علیہ۔ پس اختلاف مکنید بر امام۔ واذا سجد فاسجدوا۔ وچون سجدہ کند پس سجدہ کنید از این عبارت معلوم میشود کہ آن در لفظ بخاری نیست چنانچہ گفتیم فتدبر۔ **وعن عائشۃ** قالت لما ثقل رسول اللہ۔ روایت است از عائشہ کہ گفت ہنگامے کہ گران شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی سخت شد بیماری وبنہایت رسید ضعف وی۔ جاء بلال یوذنہ بالصلوٰة۔ آمد بلال در حالیکہ می آگاہانید آنحضرت را بہ نماز وخبر دہد کہ وقت نماز شدہ ومردم ہمہ در مسجد گرد آمدہ اند عادت بود کہ بعد از اذان چون در بر آمدن آنحضرت تاخیرے راہ می یافت بلال بر در آمدہ خبر میکرد ودرین حالت نیز آمدہ کہ خبر کند واستکشاف نماید کہ خود بوجود شریف مسجد را منور میگردانند وامامت کنند یا کسے را از اصحاب امر می فرماید کہ امامت کند فقال مروا ابابکر ان یصلی بالناس۔ پس گفت آن حضرت امر کنید از جانب من ابوبکر را وبگوئید کہ نماز کند بر مردم وامامت کند ایشان را فصلی ابوبکر تلک الایام۔ پس نماز گزارد ابوبکر رضی اللہ عنہ با مردم دران روزہا۔ ثم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم وجد فی نفسہ خفۃ۔ پستر آن حضرت یافت در ذات شریف خود فی الجملہ سبکی وتندرستی۔ فقام یہادی بین رجلین۔ پس بایستاد آنحضرت در حالیکہ میبرد وتکیہ کردہ میان دو مرد ودستہا بر دوش این دو مرد نہادہ آہستہ ومائل۔ ورجلاہ تخطان فی الارض وہر دو پای مبارک وی خط می کشند در زمین بجہت بی قوتی بر پای بر داشتن تمام سالقا اشارت کردہ شد کہ انبیاء را صلوات اللہ وسلامہ علیہم در عوارض بدنی وصفات جسمانی واقف بر حد بشریت گذاشتہ اند تا مشاہدہ صفات جلالی

نمودہ حق بندگی بجا آرند مگر در رفتن اعجاز کہ قدرت الٰہی ظہور نمودہ خرق عادات می نماید فی الجملہ کمال مالکی ورائے
کمال بشری ست کہ مرتبہ جامع ناسوت و ملکوت و کمال جسمانی و روحانی ست مصرع یارما این دارد و آن نیز ہم
یارب مگر در رفتن اظہار معجزہ قدرت کاملہ ظہور نمودہ خرق عادات می نماید آن دیگر ست حتی دخل المسجد تا آنکہ
در آمد آن حضرت بایں روش مسجد را۔ فلما سمع ابوبکر حسہ ذہب یتاخر۔ پس ہرگاہ کہ شنید ابوبکر آواز در آمدن آنحضرت
را باین جانب رفت و خواست کہ پس رود تا آن حضرت پیش آید و امامت کند فی الصراح حس آواز نرم۔ فاوما الیہ
رسول اللہ۔ پس اشارت کرد بسوئے ابی بکرؓ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و ایما اشارت باعضا مثل سر و دست
و چشم و ابرو۔ ان لا یتاخر۔ کہ پس نرود و بجائے خود ایستادہ ماند۔ فجاء۔ پس آمد آنحضرت۔ حتی جلس عن یسار
ابی بکرؓ۔ تا آنکہ نشست بجانب دست چپ ابی بکرؓ۔ وکان ابوبکر یصلی قائما۔ و بود ابوبکر کہ می گزارد نماز ایستادہ
وکان رسول اللہ۔ و بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یصلی قاعدا۔ میگزارد نشستہ یقتدی ابوبکرؓ بصلوۃ رسول اللہ
اقتدا میکرد ابوبکر بنماز پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والناس یقتدون بصلوۃ ابی بکر۔ و مردمان اقتدا میکردند بنماز ابی بکر
یعنی افعال ابی بکر را دیدہ نمازے کردند والا امام دران نماز آنحضرت بود و ہمہ اقتدا بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم داشتند چون
مردم کہ دور بودند و افعال آنحضرت را نمی دیدند و تکبیرات نمی شنیدند و افعال ابوبکر و تکبیر او را دیدہ و شنیدہ نماز میکردند
گویا اقتدا بابوبکر میکردند۔ متفق علیہ وفی روایۃ لہما۔ و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمدہ۔ یسمع ابوبکر الناس التکبیر
میشنوانید ابوبکر مردم را تکبیر اگر گویند کہ چون ابوبکر امام نبود اہل سنت و جماعت را دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جوابش آنکہ
دلیل در محل امر کردن آنحضرت ست ابوبکر را بامامت و چندین ایام گذشت کہ ابوبکر امامت میکرد و ہمہ بوی اقتدا میکردند
اما امروز کہ آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شد خود امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق میبود چنانکہ شیعہ توہم میکنند بقول
نسخ میکرد و کسے دیگر را می فرمود و امامت ابوبکرؓ نزد عدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متعین بود و یکبار دیگر آنحضرت
باصلاح میان بنی عمرو بن عوف کہ ساکنان قبا بودند رفتہ بود چون وقت بآخر رسیدن گرفت بلال اذان گفت و صحابہ
ہمہ ابوبکرؓ را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید ابوبکر خواست کہ از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت
اشارت کرد کہ برجائے خود باشد و امام باشد پس اقتدا کرد در پس ابوبکرؓ و نماز گزارد کذا فی صحیح البخاری۔ وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما یخشی الذی یرفع راسہ قبل الامام ان یحول اللہ راسہ راس حمار۔ آیا نمی ترسد آن
کسیکہ بر میدارد سر خود را پیش از امام ازین کہ بگرداند سر او را ہمچو سر خر و در روایتی آمدہ است کہ بگرداند صورت او را مانند
صورت خر امام غزالی گفتہ کہ این کنایت ست از بلاہت و بی فہمی آنکس کہ تفہید معنی امامت را کہ ایتمام و اتباع و اتفاق
ست یعنی از خری ست کہ امام سازند و اتباع نکنند و گفتہ کہ متعین ست این تاویل والا ما ہنم بحس کہ نگشتہ است روی و
و صورت وی روی حمار و صورت حمار و پوشیدہ نماند کہ ثابت خشیت تحویل ست نہ وقوع آن و طیبی گفتہ است کہ مراد گردانیدن

او ست بر صفت حمار در بلادت والا مسخ غیر جائز ست درین امت و ممکن است کہ گفتہ شود مراد تحویل او ست در آخرت نہ در دنیا تا آنکہ اختلافی ہم ہست در عدم وقوع مسخ درین امت واللہ اعلم۔ متفق علیہ

الفصل الثانی **عن علی** و معاذ بن جبلؓ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی احدکم الصلوٰۃ والامام علی حال۔ وقتیکہ بیاید یکے از شما نماز را و امام بر حالے ست از احوال چنانچہ قیام در رکوع و سجود و جز آن فلیصنع کما یصنع الامام۔ پس باید کہ بکند چنانچہ میکند امام پس تحریمہ بہ بندد و در آید در ہمان فعل ولیکن رکعت حساب کردہ میشود بدخول در رکوع نہ بعد ازان۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب۔ **وعن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جئتم الی الصلوٰۃ ونحن سجود فاسجدوا۔ چون بیایید شما بسوے نماز و حالانکہ ما سجدہ کنندہ ایم پس سجدہ کنید ولا تعدوہ شیئا۔ و شمار نکنید آن را چیزے از نماز و رکعتے ازان چنانکہ بدر آمدن در رکوع میکنید۔ ومن ادرک رکعۃ فقد ادرک الصلوٰۃ۔ و کسیکہ دریابد رکعت را پس بہ تحقیق دریافت نماز را۔ این را دو معنی گفتہ اند یکے آنکہ مراد برکعت رکوع است و بصلوٰۃ رکعت یعنی کسے کہ امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و رکعت محسوب شد چنانکہ گفتیم دوم آنکہ مراد آن است کسیکہ دریافت رکعتے را پس بہ تحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن و در ہدایہ گفتہ است کسیکہ دریافت از ظہر رکعتے را و در نیافت سہ رکعت را نگزارد ظہر را بجماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد کہ وی ظہر بجماعت گزاردہ و لہذا حانث نمی گردد در یمین خود کہ لا اصلی الظہر بجماعۃ بلکہ دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعہ ست و اما در جمعہ مذہب ما آن است کہ ہر کہ امام را دریافت در نماز جمعہ دریافت جمعہ را و بنا کند بروی جمعہ را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیہ چنانکہ دریابد در رکوع و اگر دریابد اقل آن را بنا کند بروے ظہر و نزد شیخین بنا کند بروے جمعہ را و اگرچہ در تشہد و سجدہ سہو دریافت۔ رواہ ابوداؤد۔ **وعن انس** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی للہ اربعین یوما فی جماعۃ یدرک التکبیرۃ الاولی۔ کسیکہ نماز بگزارد نماز خالص لوجہ اللہ بی شائبہ بعرض چہل روز در جماعت در حالیکہ دریابد تکبیرۂ اولے را ظاہر ش دران ست کہ در حین تحریمہ حاضر باشد و گفتہ اند کہ ادراک در دعاے استفتاح نیز در حکم آن ست و نزد بعض ادراک در رکعت اولی کافی ست۔ کتب لہ براءتان براءۃ من النار و براءۃ من النفاق نوشتہ میشود برائے او دو خط بیزاری یکی خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق و ظاہر آنست کہ مراد بہ برائت از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا و کسل در نماز کہ در قرآن مجید اسناد آن بمنافقان کردہ اند و سائر صفات نفاق از دروغ گفتن و خلف در وعدہ کردن کہ در احادیث از علامات نفاق داشتہ اند و محتمل کہ در آخرت بود بخلاصی از عذاب مخصوص منافقان۔ رواہ الترمذی۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی ولیکن سخن کردہ است دران۔ **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فاحسن وضوءہ۔ کسیکہ وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر و تازہ و بسیار با رعایت شرائط و آداب و حضور دل۔ ثم راح فوجد الناس قد صلوا۔ پستر رفت بمسجد پس یافت مردم را کہ بتحقیق

نماز گزارده اند ونه یافت جماعت را۔ اعطاه الله مثل اجر من صلاها وحضرها۔ بدهد اورا خدای تعالی مانند
اجر کسیکه گزارده است نماز را وحاضر شده است آن را واین بر تقدیری که تاخیر بتقصیر وی نبود پس بحکم صدق
نیت خود اجر آن بیابد۔ لاینقص ذلک من اجورهم شیئا۔ کم نمی کند آن عطای اجر مر اورا از اجرهای این
کسانیکه گزارده اند وحاضر شده اند چیزے را زیرا که آنها اجر فعل خود یافته اند ووی اجر نیت خود۔ رواه ابوداود
والنسائی۔ وعن ابی سعید الخدری قال جاء رجل وقد صلی رسول الله۔ آمد مردی وحالانکه گزارده بود پیغمبر خدا۔
صلی الله علیه وسلم فقال الا رجل یتصدق علی هذا۔ پس گفت آن حضرت آیا نیست مردیکه تصدق کند واحسان نماید
برین مرد که میخواهد تنها بگزارد نماز را فیصلی معه۔ پس بگزارد نماز با وے تا وے ثواب جماعت ودرجات آن را یابد
این احسان است که این مرد با وے می کند۔ فقام رجل فصلی معه۔ پس برخاست مردے پس بگزارد نماز با وے و
گویند که در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه۔ رواه الترمذی وابوداود۔

الفصل الثالث عن عبید الله بن عبد الله۔ عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود الهذلی پسر برادر
زادهٔ عبد الله بن مسعود وفقیه اعمی یکے از اعلام تابعین وفقهای سبعهٔ مدینه است خلق کثیر از صحابه را دریافته
ثقه امام مامون بود ووے معلم عمر بن عبد العزیز مر اور است شعر چند مات سنة اثنین وتسعین وقیل سنة ثمان
وتسعین وعبد الله بن عتبه نیز از کبار تابعین ست وبعض او را در صحابه ذکر کرده اند واثبات رویت نموده اند وتحقیق آنست
که تابعی ست وابن سعد گفت که تابعی ثقه کثیر الفتیا والحدیث است مات سنة اربع وسبعین۔ قال دخلت علی
عائشة فقلت۔ گفت عبید الله در آمدم بر عائشه پس گفتم۔ الا تحدثینی عن مرض رسول الله۔ آیا حدیث نمی کنی مرا
از حال بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ که بنماز برآمد وچگونه برآمد۔ قالت بلی۔ گفت عائشه آری حدیث میکنم
ترا از بیماری آن حضرت پس شروع کرد در تحدیث بقول خود ثقل النبی۔ گران شد آن حضرت صلی الله علیه وسلم
فقال۔ پس گفت۔ اصلی الناس۔ آیا نماز گزارده اند مردم۔ فقلنا لا۔ پس گفتیم نگزارده اند یا رسول الله وهم
ینتظرونک۔ وایشان چشم دارند آمدن ترا۔ قال ضعوا لی ماء فی المخضب۔ گفت آن حضرت بنهید برائے من
آبے در مخضب مخضب بکسر میم وسکون خا وفتح ضاد معجمتین نام نوعے از ظروف ست۔ قالت۔ گفت عائشه ففعلنا
پس کردیم آنچه فرمود آن حضرت ونهادیم برائے آداب در مخضب۔ فاغتسل۔ پس غسل کرد۔ فذهب لینوء۔
پس رفت وخواست که برخیزد۔ فاغمی علیه۔ پس بیهوش شد وبرگماشته شد بیهوشی بروے واغما چون از جنس
مرض ست جائز ست طریان آن بر انبیاء عم بخلاف جنون که وے نقص است ومقید ساخته اند آنرا جمعے
از شافعیه بغیر تطویل۔ ثم افاق۔ پس هوشیار شد وبه هوش آمد۔ فقال اصلی الناس۔ پس گفت آیا نماز گزارده اند
مردم۔ قلنا لا هم ینتظرونک۔ گفتیم نگزارده اند ایشان انتظار می برند ترا۔ یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب

گفت بنهید برای من آبی در مخضب - قالت فقعد فاغتسل - گفت عائشہ پس نشست آن حضرت پس غسل کرد - ثم
ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلت لا هم ینتظرونک یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب فقعد فاغتسل
ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک یا رسول الله والناس عکوف فی المسجد ینتظرون النبی -
مردم مقیم اند در مسجد انتظار می برند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم لصلوٰۃ العشاء الآخرۃ - برای نماز عشای پسین احتراز است
از نماز مغرب که گاهی او را نیز عشای گویند - فارسل النبی صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر ان یصلی بالناس - پس فرستاد
آن حضرت کسی را بسوی ابوبکر که نماز بگزارد با مردم و امامت کند - فاتاه الرسول - پس آمد ابوبکر را فرستادۂ آنحضرت
فقال ان رسول الله - پس گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یامرک ان تصلی بالناس - میفرماید ترا که نماز بگزاری با مردم
فقال ابوبکر وکان رجلا رقیقا - پس گفت ابوبکر و بود وی مرد نرم دل - یا عمر صل بالناس - ای عمر بگزار نماز بمردم - فقال
له عمر انت احق بذلک - پس گفت مر او را عمر تو سزاوارتری بآن گویا که ایشان در اول امر ندانستند که تعیین ابی بکر برای
امامت بطریق الزام و امر برای وجوب ست و در آخر معلوم شد که امر برای وجوب ست چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد
فصلی ابوبکر تلک الایام - پس نماز بگزارد ابوبکر دران روزها که هفده روز بود - ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد من نفسه
خفة - پس یافت آنحضرت یافت از ذات خود و در بعض نسخ فی نفسه یافت در ذات خود سبکی - وخرج بین رجلین احدهما العباس -
و بیرون آمد تکیه کرده در میان دو مرد که یکی از آن دو مرد عباس بود - لصلوٰۃ الظهر - برای نماز پیشین - وابوبکر یصلی بالناس -
و حالانکه ابوبکر نماز میگزارد بمردم - فلما رآه ابوبکر ذهب لیتاخر - پس هرگاه که دید آنحضرت را ابوبکر خواست تا پس رود - فاوما الیه
النبی - پس اشارت کرد بسوی وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بان لا یتاخر - باینکه پس نرود بجای خود باشد - قال - گفت آنحضرت
بآن دو مرد که تکیه کرده با ایشان آمده بود - اجلسانی الی جنبه - بنشانید مرا در پهلوی ابوبکر - فاجلساه الی جنب ابی بکر - پس نشاندند آن
دو کس آنحضرت را در پهلوی ابوبکر - والنبی صلی الله علیه وسلم قاعد - و حالانکه آنحضرت نشسته است و ثابت و مستمر است بر آن - فقال -
پس گفت عبید الله که راوی این حدیث است از عائشہ - فدخلت علی عبد الله بن عباس - پس در آمدم بر عبد الله بن عباس
فقلت له الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشة عن مرض رسول الله - پس گفتم مر ابن عباس را آیا ظاهر نکنم بر تو حدیثی را که حدیث کرده
مرا عائشہ از بیماری پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فقال هات - پس گفت ابن عباس بیار و بده آن حدیث را - فعرضت علیه حدیثها
پس عرض کردم بروی حدیث عائشہ را - فما انکر منه شیئا - پس انکار نکرد ابن عباس از آن حدیث چیزی را - غیر انه قال -
جز آنکه گفت - اسمت لک الرجل الذی کان مع العباس - آیا نام برد عائشہ برای تو آن مردی را که بود با عباس تکیه
دهندۂ حضرت را در آمدن بمسجد - قلت لا - گفتم نه برد آن مرد را نام - قال هو علی رض - گفت ابن عباس که آن مرد که نام نبرد
او را عائشہ علی است رضی الله عنه سخن در آنست که چه بود سبب در نام نبردن عائشہ رض علی را با عباس رضی الله عنهم بعض
گفته اند عائشہ را با علی نزاعی بود از هنگام قضیۂ افک عائشہ رض که علی در انجا مبالغه نکرد در تبریت عائشہ از آن تهمت

چنانکہ صحابہ دیگر کردند چنانکہ از سیاق قصہ ظاہر میگردد وابن سخن ضعیف ست زیرا کہ عائشہ تحقیق نام بردہ است علی را در مواضع کثیرہ ومدح کردہ او را وابعد ازین قضیہ حاشا کہ سبب آن باشد ونزاکت بحدی رسد کہ نام بردن بزبان گران آید بلکہ بعض گفتہ اندکہ در روایتی در یں حدیث نیز نام بردہ است پس صواب آنست کہ بعض گفتہ اندکہ سبب نام نبردن بجہت آنست کہ در جانب دیگر مردی متعین نبود چنانکہ عباس در جانب دیگر بلکہ نوبت بنوبت بودند گاہی علی بود وگاہی اسامہ یا فضل بن عباس ولہذا در روایت دیگر آمدہ است کہ گفت عائشہ در جانب دیگر مردی بود از اہل بیت وی تا شامل باشد ہمہ را بطریق اجمال واللہ اعلم متفق علیہ **وعن ابی ہریرۃ** رضی انہ کان یقول من ادرک الرکعۃ فقد ادرک السجدۃ۔ کسیکہ دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بہ تحقیق دریافت سجدہ را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجدہ از جہت تمامی رکعت بوی۔ ومن فاتتہ قراۃ ام القرآن وکسیکہ فوت شد او را فاتحۃ الکتاب یعنی خواندن او۔ فقد فاتہ خیر کثیر۔ پس بہ تحقیق فوت شد او را نیکی بسیار ظاہر این حدیث در عدم فرضیت قراۃ فاتحہ است وشیخ در شرح خود میگوید کہ مراد آنست کہ کسی را کہ فوت شود فاتحہ خلف امام از جہت مسبوقیت وے واین حدیث درباب مسبوق است کہ خلف نبودہ وفاتحہ نخواندہ مقصود ترغیب وتاکید ست بر ادراک جماعت از اول تا این خیر کثیر فوت نگردد یعنی اگرچہ باوراک رکوع رکعت دریافت لیکن فوت شد از وی ثواب کثیر بفوت قرأت ام القرآن رواہ مالک۔ **وعنہ** انہ قال الذی یرفع راسہ ویخفضہ قبل الامام فانما ناصیتہ بید الشیطان۔ کسیکہ بر دارد سر خود را وپست کند سر خود را پیش از امام پس نیست موے پیشانی او مگر بدست شیطان کہ میگرداند او را بر خلاف شریعت وسنت۔ رواہ مالک

باب من صلی صلوٰۃ مرتین

باب در بیان حال کسیکہ نماز گزارد دوبار واین شامل صورتہای مختلف است ومقصود ازان اینجا چنانچہ در احادیث ذکر کردہ آنست کہ چون گزارد فرض یکبار پس ازان آمد مسجد جماعت را یا گزارد بجماعت بتفصیلے کہ مذکور ست در مذہب حنفی کہ واقع است میان ائمہ چنانچہ پارہ ازان درباب اوقات منہی عنہا گذشت واگر گزاردہ با امام یکبار بعد ازان امامت کند مردم را چنانکہ در حدیث معاذ بیاید واین موسوم ست نزد شافعیہ بتکرار فرض ودرحقیقت نہ تکرار فرض است بلکہ دوم نفل است غایت آنکہ نیت کند فرض را بر قول مشہور نزد ایشان ولازم می آید بر ایشان اقتدای مفترض بمتنفل واین جائز ست نزد ایشان

الفصل الاول عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی۔ گفت جابر بود معاذ بن جبل کہ نماز میکرد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم یاتی قومہ فیصلی بہم۔ پستر می آمد قوم خود را پس میگزارد نماز با ایشان ودر لفظ مسلم تلک الصلوٰۃ۔ یعنی میگزارد ہمان نماز را کہ ہمراہ آن گزاردہ بود ودر لفظ بخاری۔ الصلوٰۃ المکتوبۃ۔ یعنی میگزارد نماز فرض را کہ گزاردہ بود متفق علیہ۔ **وعنہ** قال کان معاذ یصلی مع النبی۔ وہم از جابر ست گفت بود معاذ کہ میگزارد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم العشاء۔ نماز عشاء را۔ ثم یرجع الی قومہ فیصلی بہم العشاء۔ پستر باز برمیگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگزارد با ایشان عشاء را۔ وہی لہ نافلۃ۔ وآن نماز کہ معاذ با قوم میگزارد برائے وی نفل بود وایشان فرض میگزارند پس اقتدای مفترض

متنفل درست باشد۔ رواہ البیہقی والدارقطنی۔ وگفتہ اند کہ وہی لہ نافلۃ در صحیحین نیست و در شرح شیخ گفتہ کہ عبدالرزاق وشافعی وطحاوی آن را روایت کردہ اند وبعض گفتہ اند این زیادت از کلام شافعی ست بنا بر اجتہاد وی ولہذا از غیر حدیث شافعی این زیادت یافتہ نشدہ ودر کتاب مشکوٰۃ اینجا بیاض ست پس مؤلف نیافتہ در طرقی از سنن وتوضیحی گفتہ کہ علمای حدیث گفتہ اند کہ قول وہی لہ نافلۃ غیر محفوظ است در حدیث جابر ودر حدیث امام احمد آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمعاذ گفت ای معاذ یا با ما نماز بگزار یا تخفیف کن بر قوم خود از ینجا معلوم می شود کہ اگر با حضرت بگزارد با قوم خود امامت نکند زیرا کہ برین تقدیر نماز وے نافلہ خواہد بود وامامت مفترض بمتنفل جائز نہ وا این حدیث منافی این زیادت ست وقصہ نماز معاذ در باب قرأت بتفصیل گذشتہ است فلینظر ثمہ

الفصل الثانی عن یزید بن الاسود۔ مر او را صحبت ست وعداد او از اہل طائف ست وحدیث او در کوفیین ست وبعض یزید بن ابی الاسود گفتہ اند۔ قال شہدت مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم حجتہ۔ گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را کہ آن را حجۃ الوداع گویند وگزاردم با وے حج فصلیت معہ صلوٰۃ الصبح فی مسجد الخیف پس گزاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف کہ در مناست خیف یعنی کہ در بیخ کوہ باشد واین مسجد در آنجاست۔ فلما قضی صلوتہ وانحرف پس ہنگامیکہ تمام کرد آنحضرت نماز خود را وبرگشت۔ فاذا ہو برجلین فی آخر القوم۔ پس ناگاہ آنحضرت ملابس ومقارن ست با دو مرد کہ نشستہ بودند در پایان قوم۔ لم یصلیا معہ۔ نگزاردند نماز با آنحضرت آن دو مرد۔ قال علی بہما۔ گفت آنحضرت بر من بیارید این دو کس را۔ فجیئ بہما ترعد فرائصہما۔ پس آوردہ شد بر آن حضرت آن دو کس را در حالیکہ میلرزد گوشتہای شانہ ایشان از خوف وہیبت رسول خدا کہ نزد غضب وجلال وی کہ بجای خود می ایستاد وفرائص جمع فریصہ بہ فتح فا وصاد مہملہ گوشت پارہ الیست میان پہلو وشانہ کہ میلرزد نزد خوف وگاہے مشاہدہ می افتد این حال انگاہ زدو ارادہ ذبح۔ فقال ما منعکما ان تصلیا معنا۔ پس گفت آنحضرت چہ باز داشت شما را از نماز گزاردن با ما۔ فقالا۔ پس گفتند آن دو مرد۔ یا رسول اللہ انا کنا قد صلینا فی رحالنا۔ بدرستیکہ ما بودیم کہ گزاردہ ایم بمنزلہا وجای رخت خود یا قال فلا تفعلا۔ گفت آنحضرت پس نکنید اینچنین یعنی کہ در وقت حضور جماعت دران داخل نگردید۔ اذا صلیتما فی رحالکما۔ چون بگزارید نماز در منزلہاے خود۔ ثم اتیتما مسجد جماعۃ۔ پستر بیائید مسجدے را کہ در وے جماعت میکنند۔ فصلیا معہم۔ پس بگزارید با ایشان کہ جماعت میکنند۔ فانہا لکما نافلۃ۔ پس بدرستیکہ این نماز کہ با جماعت میگزارید مر شما را نماز نفل است خواہ سابقا نماز با جماعت گزاردہ شد یا بی جماعت۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی

الفصل الثالث عن بسر۔ بضم موحدہ وسکون مہملہ۔ بن محجن۔ بکسر میم وسکون حاے مہملہ وبفتح جیم تابعی ست بر قول اصح وپدر او محجن صحابی است۔ عن ابیہ۔ روایت می کند از پدر خود۔ انہ کان فی مجلس مع رسول اللہ۔ کہ پدر او بود در مجلس با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاذن بالصلوٰۃ۔ پس اذان گفتہ شد برای

نماز۔ فقام رسول اللہ۔ پس بایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فصلی ورجع۔ پس نماز گزارد و برگشت۔ ومحجن فی مجلسہ۔ وحالانکہ
محجن در جاے نشست خود ثابت ماند و نگزارد نماز با آن حضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب و نگفت من نشستہ ماندم در جای
خود از جہت تحاشی نسبت این منصب بخود صریحاً و دور انداختن نفس خود را از مقام حضور۔ فقال لہ رسول اللہ۔ پس گفت محجن
را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مامنعک ان تصلی مع الناس۔ چہ باز داشت ترا از نماز گزاردن با مردم۔ الست برجل مسلم۔
آیا نیستی تو مرد مسلمان۔ فقال بلی۔ پس گفت محجن آرے مسلمان ام۔ یا رسول اللہ ولکنی کنت قد صلیت فی اہلی۔ ولکن من
کہ تحقیق گزاردہ ام نماز در اہل خانہ خود۔ فقال لہ رسول اللہ۔ پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا جئت المسجد
وکنت قد صلیت فاقیمت الصلوٰۃ۔ چون بیائی تو مسجد را و باشی تو کہ گزاردہ نماز یعنی در خانہ خود پس برپا کردہ شود نماز تکبیر
برآوردہ شود برای وی فصل مع الناس۔ پس بگزار نماز با مردم۔ وان کنت قد صلیت۔ و اگر چہ ہستی تو کہ تحقیق گزاردہ نماز
را۔ رواہ مالک والنسائی۔ وعن رجل من اسد بن خزیمۃ۔ روایت ست از مردے از قبیلہ اسد بلفظ حیوان
مشہور و اسد نام پدر قبیلہ ایست از مضر و سے اسد بن خزیمۃ بن مدرکۃ بن الیاس بن مضر ست انہ سأل ابا ایوب الانصاری
کہ آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را کہ از مشاہیر صحابہ ست و آن حضرت در ابتداے ہجرت خانہ اش را بالقدوم
مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود۔ قال۔ گفت آن مرد سائل یصلی احدنا فی منزلہ الصلوٰۃ ثم یاتی المسجد
نمازے گزارد یکے از ما در منزل خود بیشتر می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگزارم و می آیم۔ وتقام الصلوٰۃ
و برپا کردہ میشود در مسجد نماز۔ فاصلی معہم۔ پس میگزارم نماز با ایشان۔ فاجد فی نفسے شیئاً۔ پس می یابم در نفس خود چیزی
از خدشہ و کراہت۔ من ذلک۔ از جہت مکرر گزاردن من نماز را و از جہت مخالفت با امام در صفت نفل و فرض و بعضے
از شراح گفتہ اند کہ مراد چیزے از روح و راحت و انس و حضور ست۔ فقال۔ پس گفت۔ ابو ایوب سألنا عن ذلک
النبی۔ پرسیدہ ایم ما ازین حالیکہ تو می یابی پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم۔ کہ این چیست و از کجاست۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت
در جواب سوال ما۔ فذلک لہ سہم جمع۔ پس آن مر او را نصیب جماعت ست و ثواب آن پس باید کہ ہیچ خدشہ و کراہت
نیابد یا حصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاہر است یعنی آنچہ تو می یابی از روح و حضور از اثر جماعت
و نورانیت سنت۔ رواہ مالک وابوداؤد۔ وعن یزید بن عامر۔ یزید بتحتانیہ و زاء۔ بن عامر قال جئت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم وہو فی الصلوٰۃ۔ روایت ست از یزید بن عامر کہ صحابی ست حاضر شد حنین را با مشرکان بعد از ان اسلام آورد
گفت آمدم آنحضرت را و حالانکہ وے در نماز بود با مردم فجلست ولم ادخل معہم فی الصلوٰۃ۔ پس نشستم من و در نیامدم با
ایشان در نماز۔ فلما انصرف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رآنی جالساً۔ پس ہرگاہ کہ برگشت آن حضرت از نماز دید مرا نشستہ
فقال الم تسلم۔ پس گفت آیا اسلام نیاوردہ و مسلمان نیستی۔ یا یزید۔ کہ نماز نمی کنی۔ قلت بلی۔ گفتم بلی۔ یا رسول اللہ قد
اسلمت۔ تحقیق اسلام آوردہ ام۔ قال وما منعک ان تدخل مع الناس فی صلوٰتہم۔ گفت آنحضرت و چہ باز داشت ترا از در آمدن

تو با مردم در نماز ایشان۔ قلت انی کنت قد صلیت فی منزلی۔ گفتم بدرستیکہ من بودم کہ بتحقیق نماز گزاردم من در منزل خود۔ حسب
ان قد صلیتم۔ درحالیکہ گمان می بردم کہ بتحقیق گزاردہ اید شما۔ فقال اذا جئت الصلوٰۃ فوجدت الناس فصل معھم۔ پس گفت
آنحضرت وقتیکہ بیائی تو نماز را پس بیابی تو مردم را کہ گزاردہ اند نماز پس بگزار نماز با ایشان۔ وان کنت قد صلیت۔ واگرچہ
تو کہ بتحقیق نماز گزاردہ۔ تکن لک نافلۃ۔ باشد نمازے کہ دوم بار میکنی با مردم نفل مر ترا۔ وھذہ مکتوبۃ۔ وباشد این نماز کہ نخست گزاردی
فرض واین معنی موافق است بظاہر احادیث کہ دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جہت سقوط ذمہ باداء اولی وطیبی
گفتہ کہ ضمیر در تکن راجع است بنمازے کہ گزاردہ است نخست واشارت بھذہ بنمازی ست کہ گزاردہ ست باجماعت وگفتہ گردانیدہ
شد نمازے کہ واقع است در وقت ومسقط است مر قضا را نافلہ ونمازے کہ باجماعت است وغیر مسقط است مر قضا را فریضہ از
جہت دلالت بر آنکہ اصل در نماز آن ست کہ گزاردہ شود باجماعت وآنچہ نہ بجماعت گزاردہ شدہ است اعتبار واعتداد
بدان نیست نندبر۔ رواہ ابوداود۔ وعن ابن عمر ان رجلا سالہ فقال لہ انی اصلی فی بیتی۔ مردی سوال کرد ابن عمر را پس
گفت آن مرد مر ابن عمر را کہ من نماز میگزارم در خانہ خود۔ ثم ادرک الصلوٰۃ فی المسجد مع الامام۔ پس میبایم نماز را در مسجد با امام۔
افاصلی معہ۔ آیا پس بگزارم نماز را با امام۔ قال لہ نعم۔ گفت ابن عمر مر آن سائل را آری بگزار نماز را با امام۔ قال الرجل ایتھما
اجعل صلوتی۔ گفت آن مرد کدام یکی را ازین دو نماز نخست یا دوم بگردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز است۔
قال ابن عمر وذلک الیک۔ گفت ابن عمر آیا بطریق استفہام انکار داین گردانیدن یکی ازین نماز فرض مفوض بسوی تست و
در بعض نسخ وما ذلک الیک بکلمہ نفی۔ انما ذلک الی اللہ۔ نیست آن مگر بسوی خدای عزوجل یجعل ایتھما شاء۔ میگرداند ہر کدام
ازین دو نماز کہ میخواہد نماز تو درین باید ست مر چیزے را کہ رفتہ اند بدان بعض شافعیہ واختیار کردہ آن را غزالی کہ فرض یکی
ازان دو نماز ست لا بعینہا ولکن اکثر احادیث مصرح اند کہ ثانی نافلہ وفرض اولی وہمین موافق قیاس است زیرا کہ ذمہ بتحقیق
بری شدہ باداء اولی پس فرض ہمان باشد واللہ اعلم۔ رواہ مالک۔ وعن سلیمان مولی میمونۃ قال اتینا ابن عمر علی البلاط
گفت سلیمان کہ آزاد کردہ ام المومنین میمونہ است واز کبار تابعین است فقیہ فاضل ثقہ عابد ورع حجت ویکی از فقہای سبعہ و
سلیمان بن یسار نیز ہم او را گویند وبعض گفتہ اند کہ سلیمان مولای میمونہ سلیمان بن یسار نیست وفیہ نظر گفت آمدیم ما ابن
عمر را بر بلاط بفتح موحدہ وتخفیف لام کہ نام موضعی ست بمدینہ مطہرہ کہ امیر المومنین آن را بیرون مسجد ساختہ بود برای مردم تا
اگر خواہند بکدیگر حرف وحکایت گویند آنجا روند ونشینند ودر مسجد ازین باب سخن نکنند وبلاط نوعی ست از سنگ کذا فی
بعض الشروح وفی الصراح بلاط سنگہا کہ در صحن سرای گستردہ باشند۔ وہم یصلون۔ آمدیم ما درین موضع وحالانکہ مردم نماز میکردند
یعنی در مسجد۔ فقلت الا تصلی معھم۔ پس گفتم من با ابن عمر آیا نماز نمی گزاری تو با ایشان۔ قال قد صلیت۔ گفت ابن
عمر بتحقیق نماز گزاردہ ام من۔ وانی سمعت رسول اللہ۔ وبدرستیکہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔
میگفت۔ لا تصلوا صلوٰۃ فی یوم مرتین۔ نگزارید یک نماز در یک روز دو بار۔ رواہ احمد وابوداود والنسائی۔ وایں حدیث

بظاهر مخالف ست مر احادیث سابقه را و آنچه گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث بآن ست که این حدیث در باب کسے ست که گزارده است نخست بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکه تنها گزارده چنانکه مذهب حنفیه است یا محمول است بر کسیکه میخواهد تنها کند و مذهب شافعیه آن ست که نماز دومی تنها منعقد نمیگردد و صحیح نمی افتد چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیراکه اصل عدم اعاده است مگر در آنچه وارد شده است اعاده که ادا بجماعت باشد پس اقتصار کرده شود بران کذا قال الشیخ و این تاویل منافی ست بقول قوم الا فصلی معهم زیراکه وی ظاهر است در جماعت و گفته اند که سخن در صحت این حدیث و حسن او ست و احادیث اله برخلاف آن صحیح اند یا اصح اند ازان و توربشتی گفته که حمل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوة در مسجد دو بار ایثار آو اختیار گیا بر اعادهٔ صلوة بعد ازانکه گزارده شده است بجماعت تحقیق زعم کرده اند بعضے از اهل حدیث که حدیث یزید بن الاسود ناسخ است حدیث ابن عمر را زیراکه وی شنیده است در حجة الوداع و آن آخر ایام رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و گفته که این قول غیر سدید است زیراکه ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آن حضرت پس شاید که شنیده باشد بعد از یزید بن الاسود پس جزم بنسخ نتوان کرد والله اعلم

تنبیه اکثر احادیث عام اند در همه نماز ولیکن مجتهدان نظر بر احادیث دیگر که در کراهت نماز در بعض اوقات واقع شده آنهارا تخصیص نموده اند چنانکه این حدیث آینده تخصیص کرده - **وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یقول** - روایت است از نافع مولای ابن عمر که فقیه بود از کبار تابعین گفت که ابن عمر می گفت - **من صلی المغرب او الصبح ثم ادرکهما مع الامام فلا یعد لهما** - کسیکه گزارد نماز مغرب را یا نماز صبح را پس در یافت آنهارا با امام پس باید که باز نگرداند مر آنهارا و نگزارد با امام و یعد بفتح تحتانیه و ضم عین و این حدیث بظاهر موقوف ست بر ابن عمر و اگر مراد آن ست که می گفت بطریق روایت مرفوع می شود و این موئد مذهب مالک است که گوید درین دو نماز اعاده نیست و نزد ما عصر نیز همین حکم دارد و نزد شافعی جائز است مطلقاً و نیز درین حدیث ایماے ست بآنکه سابقاً به جماعت نگزارده است - رواه مالک

باب السنن وفضائلها

مراد نمازهای که ادا کرده می شوند با فرائض در روز و شب و آنحضرت بران مواظبت میفرمود بتاکید یا بغیر تاکید چنانکه سنت عصر و قسم اول را رواتب خوانند ماخوذ از رتوب بمعنی دوام و ثبوت و ترتیب نیز مشتق ازانست و ممکن است که رواتب اعم از موکد باشد والله اعلم

الفصل الاول عن ام حبیبة رض **قالت قال رسول الله** - روایت ست از ام حبیبه که از امهات المومنین ست و خواهر معاویه بن ابی سفیان رض ست گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم **من صلی فی یوم و لیلة ثنتی عشرة رکعة بنی له بیت فی الجنة** - کسیکه بگزارد در روز و شب دوازده رکعت بر آورده شود برای وے خانه در بهشت - **اربعا قبل الظهر** - چهار رکعت پیش از نماز پیشین - **و رکعتین بعدها** - و دو رکعت پس از وے - **و رکعتین بعد المغرب** - و دو رکعت بعد از نماز شام - **و رکعتین بعد العشاء** - و دو رکعت پس از نماز خفتن - **و رکعتین قبل صلوة الفجر** -

ودو رکعت پیش از نماز بامداد ذکر صلوٰۃ ظہر را مقدم آورد بجہت آنکہ وے اول نمازے ست کہ جبرئیل برای تعلیم اوقات
صلوٰۃ آمدہ با آن حضرت گزارد لہذا او را صلوٰۃ الاولی نام کنند و ترجمہ وے بفارسی نماز پیشین ست۔ رواہ الترمذی
روایت کرد اینحدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل اول آوردہ کہ موضوع ست برای احادیث شیخین۔ وفی روایۃ
لمسلم۔ و در روایتے مر مسلم را این چنین آمدہ کہ۔ انہا قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ام حبیبہ گفت شنیدم
آن حضرت را کہ۔ یقول۔ میگفت۔ ما من عبد مسلم یصلی للہ کل یوم ثنتی عشرۃ رکعۃ تطوعا غیر فریضۃ۔ نیست ہیچ بندۂ مسلمان
کہ بگزارد برای خدا ہر روز دوازدہ رکعت نفل جز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب ہست و غیر فریضۃ تاکید تطوع است۔
الا بنی اللہ لہ بیتا فی الجنۃ۔ مگر آنکہ بنا کند خدا تعالی برای آن بندہ خانۂ در بہشت۔ او۔ یا باین لفظ فرمود کہ۔ الا بنی لہ بیت
فی الجنۃ۔ بنا کردہ شود برای او خانۂ در بہشت۔ **وعن ابن عمر** قال صلیت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکعتین قبل الظہر و رکعتین
بعدہا۔ گفت ابن عمر گزاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظہر و دو رکعت بعد از ظہر و این حدیث متمسک شافعی ست کہ سنت
نزد ایشان پیش از پیشین دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمدہ با اختلاف الفاظ و نزد ما چہار رکعت است
و در وی نیز احادیث آمدہ از علی رض و عائشہ و ام حبیبہ و ترمذی گفتہ کہ برین است عمل نزد اکثر اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم ومن بعدہم و ہمین است قول سفیان و ابن المبارک و اسحٰق و از شافعی و احمد نیز چہار رکعت آمدہ ولیکن بدو سلام و ما نا کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم گاہی چہار میگزارد و گاہی دو و ہر کسی آنچہ دید روایت کرد و نیز شاید کہ در خانہ چہار رکعت میگزارد و
ازواج مطہرہ آنرا روایت کردند و چون در مسجد می آمد دو رکعت تحیۃ المسجد میگزارد و ابن عمر آن را سنت ظہر گمان برد یا
اعتقاد ابن عمر آن بود کہ سنت ظہر ہمین دو رکعت بود و چہار کہ میگزارد صلوٰۃ فی الزوال بود چنانکہ بیاید۔ و رکعتین بعد المغرب
فی بیتہ۔ و میگوید ابن عمر گزاردم با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانۂ آن حضرت مراد حجرۂ حفصہ است
کہ خواہر ابن عمر است۔ و رکعتین بعد العشاء فی بیتہ۔ و گزاردم دو رکعت بعد از عشا در خانۂ وے۔ قال وحدثتنی حفصۃ ان
رسول اللہ۔ و خبر داد مرا حفصہ کہ بتحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی رکعتین خفیفتین حین یطلع الفجر۔ بود کہ می گزارد
دو رکعت سبک را ہنگامے کہ می بر آمد صبح صادق و چون ابن عمر درین ہنگام در خانۂ حضرت حاضر نمی بود از حفصہ شنید
روایت کرد و در صحیح بخاری آمدہ است کہ گفت ابن عمر بود این ساعت کہ در نمی آمدم بر آن حضرت و از اینجا معلوم میشود
کہ این دو رکعت نیز در خانہ می بود و تصریح نیز در احادیث آمدہ چنانکہ در باب صلوٰۃ اللیل بیاید متفق علیہ **وعنہ** قال
کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یصلی بعد الجمعۃ حتی ینصرف۔ بود آن حضرت کہ نمی گزارد بعد از فرض نماز جمعہ تا آنکہ برمیگشت
از نماز و می در آمد در خانہ فیصلی رکعتین فی بیتہ۔ پس مے گزارد دو رکعت در خانۂ خود متفق علیہ۔ **وعن عبد اللہ**
بن شقیق۔ روایت است از عبد اللہ بن شقیق کہ از مشاہیر تابعین و ثقات ایشان است و شنید از عمر و عثمان و علی و عائشہ
و ابی ذر و دیگر صحابہ کبار مات سنۃ ثمان ومائۃ۔ قال سألت عائشۃ عن صلوٰۃ رسول اللہ۔ گفت پرسیدم عائشہ را

از نماز آن حضرت صلی الله علیه وسلم عن تطوعه - از نماز نفل آن حضرت - فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظهر اربعا - پس
گفت عائشه بود آن حضرت که میگزارد در خانه من پیش از ظهر چهار رکعت - ثم یخرج فیصلی بالناس - پس بیرون
می آمد پس میگزارد با مردم یعنی فرض ظهر را - ثم یدخل فیصلی رکعتین - پس در می آمد یعنی در خانه پس میگزارد دو رکعت را -
وکان یصلی بالناس المغرب - و بود که میگزارد با مردم مغرب را - ثم یدخل فیصلی رکعتین - پس در می آمد پس میگزارد دو
رکعت - ثم یصلی بالناس العشاء ویدخل فی بیتی فیصلی رکعتین - پس میگزارد با مردم نماز عشاء را و در می آمد خانه مرا پس میگزارد
دو رکعت - وکان یصلی من اللیل تسع رکعات فیهن الوتر - و بود که میگزارد از شب نه رکعت که در آنها وتر داخل بود یک رکعت
یا سه رکعت و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمده است شش و هشت و نه و ده و یازده و سیزده که در اوقات مختلفه
بهر کدام عمل می نمود و تحقیق آن در بابش بیاید - وکان یصلی لیلا طویلا قائما ولیلا طویلا قاعدا - و بود که میگزارد آنحضرت زمانی
دراز از شب ایستاده و زمانے دراز از شب نشسته - وکان اذا قرأ وهو قائم رکع وسجد وهو قائم - و بود چون قرائت
میکرد ایستاده رکوع و سجود هم میکرد ایستاده یعنی انتقال میکرد بآنها از قیام نه که می نشست و برکوع و سجود میرفت - وکان اذا
قرأ قاعدا رکع وسجد وهو قاعد - و بود چون میخواند نشسته میکرد رکوع و سجود هم نشسته و درین صورت رکوع و سجود ایستاده نیز آمده است
چنانکه قرائت می کرد نشسته پس بر می ایستاد و برکوع و سجود میرفت بعد از خواندن پارهٔ از قرائت ایستاده یا بسے آن
اما در صورت اولی نمی بود که بنشیند و برکوع و سجود برود پس بود نماز آن حضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قرائت
میکرد نشسته پس از آن می ایستاد و رکوع و سجود میکرد و آن چنان نبود که قرائت ایستاده کند پس از آن بنشیند و برکوع و سجود
رود - وکان اذا طلع الفجر صلی رکعتین - و بود آن حضرت چون طلوع می کرد صبح صادق میگزارد دو رکعت که سنت فجر باشد -
رواه مسلم وزاد ابوداود - و زیاده کرده است ابوداود این عبارت را که - ثم یخرج فیصلی بالناس صلوٰۃ الفجر - پس بیرون
می آمد پس میگزارد بمردم نماز فجر را - وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شیٔ من النوافل
اشد تعاهدا منه علی رکعتی الفجر - گفت عائشه نبود آن حضرت بچیزے از نوافل سخت تر از روی محافظت و مداومت چنانکه
محافظت و مداومت می نمود بر دو رکعت فجر که مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از همه سنتها موکد تر بود چنانکه در سفر و حضر آن را
ترک نکردی و در کتب فقه مذکور است که درست نیست گزاردن آن نشسته بے عذر - متفق علیه - وعنها قالت قال
رسول الله ﷺ و هم از عائشه روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا وما فیها - دو رکعت سنت
فجر بهتر است ازین عالم سفلی و هر چه در وست از متاع آن اگرچه آن را در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن ذکر آمده
است که بهتر است شما را از انفاق ذهب و فضه و برین وجه معنی بهتری راست و درست می آید که انفاق در راه خدا به است
ولیکن سنت فجر بهتر از ان ست و اما متاع دنیا که بدان بخل کنند و در راه دین صرف ننمایند اصلا بهی ندارد تا این را
بهتر از ان گویند و توجیهش آن می کنند که این بر زعم و اعتقاد اهل دنیاست که متاع دنیا را به می دانند پس فرمود بر تقدیری

کہ آن بہ باشد چنانکہ شاگمان می برید این عبادت بہتر ازان ست فافہم۔ رواہ مسلم۔ وگفتہ اند کہ اقوی و اوکد سنن سنت فجر ست پس ازان سنت مغرب و بعد ازوے سنت بعد از ظہر و بعد ازان سنت عشا و بعد از ہمہ سنت پیش از ظہر و بعض گفتہ اند کہ سنت پیش از ظہر و بعد از ظہر ہر دو برابر اند در رتبہ کذا ذکرہ الشمنی۔ **وعن عبد اللہ بن مغفل**۔ بضم میم و فتح فای مشددہ بعد از غین معجمہ صحابی ست از اصحاب شجرہ سکونت کرد مدینہ را پس ازان بصرہ و حسن بصری و غیر وی شنیدند از وی حدیث۔ **قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا قبل صلوٰۃ المغرب**۔ نماز بگزارید پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت این را سہ بار مکرر فرمود۔ **قال فی الثالثۃ**۔ گفت در بار سوم۔ **لمن شاء**۔ یعنی امر کردہ و گفتہ ام برائے کسیکہ بخواہد۔ **کراہیۃ ان یتخذہا الناس سنۃ**۔ معلل بمشیت ساختم این را از جہت مکروہ پنداشتن آنکہ بگیرند این نماز را مردم سنت موکدہ و شریعت لازمہ مستمرہ غایت آنکہ مستحب گرداینده ام آن را تا ہر کہ خواہد کہ ثواب آن دریابد بگزارد و اکثر سلف و خلف از صحابہ و تابعین برین اند و اکثر فقہا بر خلاف این اند کلام برین در باب فضل اذان گذشت و در شرح حدیث بین کل اذانین صلوٰۃ و در فصل ثالث نیز دران احادیث بیاید۔ متفق علیہ۔ **وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان منکم مصلیا بعد الجمعۃ فلیصل اربعا**۔ کسیکہ ہست از شما نماز گزارندہ بعد از جمعہ پس باید کہ بگزارد چہار رکعت۔ رواہ مسلم وفی اخرے لہ۔ و در روایت دیگر مر مسلم را این چنین آمدہ۔ **قال اذا صلی احدکم الجمعۃ فلیصل بعدہا اربعا**۔ گفت چون بگزارد یکے از شما جمعہ را پس باید کہ بگزارد بعد ازوے چہار رکعت را و در حدیث ابن عمر گذشت کہ میگزارد آن حضرت بعد از جمعہ دو رکعت و در فصل ثالث از عطا از ابن عمر بیاید کہ شش رکعت می گزارد و تحقیق این مقام در باب الجمعہ بیاید انشاء اللہ تعالی

الفصل الثانی

عن ام حبیبۃ قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من حافظ علی اربع رکعات قبل الظہر و اربع بعدہا۔ می گفت کسیکہ محافظت کند و مداومت نماید بر چہار رکعت پیش از ظہر و چہار بعد ازوے **حرمہ اللہ علی النار**۔ حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ۔ رواہ احمد والترمذی و ابو داؤد والنسائی و ابن ماجۃ و در بعض روایات آمدہ کہ بگزارد آن را بدو سلام و سخن دران ست کہ اینہا با رکعتین سنت اند یا ورای آن والظاہر الثانی۔ **وعن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع قبل الظہر لیس فیہن تسلیم تفتح لہن ابواب السماء**۔ فرمود چہار رکعت است پیش از نماز پیشین کہ نیست در انہا سلام دادن کشادہ میشود برای آنہا درہای آسمان و برسد بمصعد قبول و نازل میگردد از آسمان بسبب آنہا انوار رحمت و وصول۔ رواہ ابو داؤد وابن ماجۃ و درین جا نیز اختلاف ست کہ مراد باین چہار رکعت راتبہ ظہر است یا این نمازی دیگر ست مستقل کہ گزاردہ میشود درین وقت و نامیدہ میشود آن را صلوٰۃ فی الزوال پس آنہا کہ قائل اند بآن کہ راتبہ قبل ظہر دو رکعت است جزم دارند باین و آنہا کہ قائل اند باربع متردد اند دران و ثبوت این فضیلت منافات ندارد ببودن از رواتب و مختار آنست کہ غیر رواتب اند۔ **وعن**

عبد اللہ بن السائب۔ صحابی ست خواند قرآن را بر ابی بن کعب و گرفت ازوی مجاہد و اہل مکہ و عبد اللہ بن السائب تابعی ہم ہست وظاہر آن ست کہ مراد اینجا صحابی ست۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظہر۔ بود آنحضرت میگزارد چہار رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظہر۔ وقال انہا ساعۃ تفتح فیہا ابواب السماء فاحب ان یصعد لی فیہا عمل صالح۔ و گفت آن حضرت این ساعتی ست کہ کشادہ میشود درہای آسمان پس دوست میدارم کہ بالا رود برای من درین ساعت کار نیک۔ رواہ الترمذی۔ ازین حدیث معلوم میشود کہ این ساعت اجابت و قبول است ہر عمل نیک کہ درین وقت بکنند مقبول است و چون وقت نماز کہ افضل اعمال ست نماز گزاردن ارجح و افضل باشد و حدیث اول کہ فرمود کہ کشادہ میشود برای این رکعات درہای آسمان نیز محمول برین معنی است۔

وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ۔ گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ امرأ صلی قبل العصر اربعا۔ رحمت کند خدای تعالٰے مردے راکہ بگزارد پیش از نماز دیگر چہار رکعت و در عبارت رحم اللہ اشارت است باستحباب آن۔ رواہ احمد والترمذی وابو داود۔ و گفتہ است ترمذی ہذا حدیث حسن غریب و ابن خزیمہ و ابن حبان در صحیحین خود آن را روایت کردہ و ابن حبان تصحیح نمودہ است۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی قبل العصر اربع رکعات۔ روایت ست از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت بود آن حضرت میگزارد پیش از نماز عصر چہار رکعت یفصل بینہن بالتسلیم علی الملائکۃ المقربین ومن تبعہم من المسلمین والمومنین۔ جدائی میکرد میان این چہار رکعت بسلام دادن بر فرشتگان نزدیک و آنہا کہ تابع ایشانند در وجود در ذکر از مسلمانان و مومنان یعنے سلام کہ در نماز می دہند بنیت فرشتگان و حاضران جماعت میکنند۔ رواہ الترمذی۔ و ازینجا معلوم می شود کہ تسلیم در چہار رکعت کہ پیش از عصر بگزارند مستحب است و بعض اربع قبل الظہر را نیز بران قیاس کنند و بغوی گفتہ کہ مراد بہ تسلیم اینجا تشہد است نام کرد آن را تسلیم بجہت اشتمال وے بران۔ وعنہ۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی قبل العصر رکعتین۔ و ہم از علی رضی اللہ عنہ روایت ست کہ آن حضرت میگزارد پیش از عصر دو رکعت در سنت عصر ہر دو روایت آمدہ است چہار و دو و مصلی مخیر است دران و چہار افضل است۔ رواہ ابو داود۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینہن بسوء۔ کسیکہ بگزارد بعد مغرب شش رکعت کہ سخن نکند در میان آنہا ببدی یعنی سخن بد کہ دران اثمی باشد نگوید و بذکر و تسبیح مشغول باشد۔ عدلن لہ بعبادۃ ثنتی عشرۃ سنۃ۔ برابر کردہ میشوند این شش رکعت برائے مصلی بعبادت دوازدہ سالہ ہر رکعت را ثواب دو سال۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب لا نعرفہ الا من حدیث عمر بن ابی خثعم۔ و گفتہ است ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آن را مگر از حدیث عمر بن ابی خثعم بفتح خای معجمہ و سکون مثلثہ۔ وسمعت محمد بن اسمعیل یقول ہو منکر الحدیث۔ و گفت ترمذی شنیدم بخاری را کہ میگفت عمر بن ابی خثعم منکر الحدیث است و معنی حدیث منکر در مقدمہ معلوم شد۔ وضعفہ جدا۔ و ضعیف گردانیدہ است بخاری او را

البتہ در میزان الاعتدال گفته است که عمر بن عبد الله بن ابی خثعم روایت می کند موضوعات را روانیست ذکر وے مگر بر سبیل قدح وانکار روایت کرده است وے از یحیی) از ابی سلمه از ابی هریرة من صلی بعد المغرب الحدیث و مردم این شش رکعت را صلوٰة الاوابین گویند و در حدیث این نام یافته نشده است واگر یافته شده است در باب صلوٰة الضحی است چنانکه در کتاب شمائل آمده ۔ **وعن عائشة** رضی الله عنها **قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی الجنة**۔ کسیکه بگزارد بعد مغرب بیست رکعت برآرد خدائے تعالی برائے او خانه در بهشت ۔ **رواه الترمذی**۔ روایت کرده است این حدیث را ترمذی (اما بطریق تعلیق) کرده و در بعض شروح گفته اند روایت کرده است او را ابن ماجه مسنداً و محدثان این را تضعیف کرده اند و گفته اند که در اسناد او یعقوب بن الولید است و وی کذاب و وضاع است چنانکه امام احمد وغیر الشیبانی گفته اند والله اعلم ۔ **وعنها قالت ما صلی رسول الله** ۔ و هم از عائشه است که گفت نگزارد پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم العشاء قط** ۔ نماز عشا را هرگز ۔ **فدخل علی** ۔ پس در آمد بر من ۔ **الا صلی اربع رکعات او ست رکعات** ۔ مگر آنکه او گزارده چهار رکعت یا شش رکعت آنچه در مشهور از روایات آمده بعد از عشا دو رکعت آمده و در بعض روایات چهار نیز آمده اما شش رکعت جز درین حدیث نیامده والله اعلم و در بعض حواشی نوشته که مراد بعشا اینجا مغرب است وگویا باعث برین قول حدیث ترمذی ست که در باب شش رکعت بعد از مغرب آمده با تردد در آن که آنها با رکعتین سنت اند یا ورای آن فافهم اما در استحباب چهار رکعت پیش از عشا چنانکه در کتب فقه مذکور است حدیثی بنظر نه در آمده و اهل حرمین سنتے گزارند بلکه نمی شناسند کذا فی سفر السعادۃ ۔ **رواه ابو داود** ۔ **وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادبار النجوم الرکعتان قبل الفجر وادبار السجود الرکعتان بعد المغرب** ۔ گفت ابن عباس مراد به تسبیح ادبار النجوم بکسر همزه که در قرآن مجید که در آخر سورۂ طور واقع شده است دو رکعت سنت فجر است که در وقت غیبوبت کواکب میگزارند و به تسبیح ادبار السجود بفتح همزه که در سورۂ ق آمده است سنت مغرب مراد است و از سجود فریضه مغرب ۔ **رواه الترمذی** ۔ و در تفسیر قاضی بیضاوی گفته که مراد بادبار السجود نوافل است که بعد از مکتوبات گزارده می شود و بعض گفته اند و تر بعد از عشا و گفته اند که ادبار در سورۂ ق جمع دبر و نافع و ابن کثیر و خلف حمزه بکسر خوانده اند و ادبار در آخر سورۂ طور بکسر است و بفتح همزه نیز خوانده شده است در قرأت شاذه

الفصل الثالث

عن عمر رضی الله عنه ۔ **قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اربع قبل الظهر بعد الزوال** ۔ روایت است از امیر المومنین عمر گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت چهار رکعت پیش از نماز ظهر بعد زوال احتمال دارد سنت ظهر را و سنت زوال را تحسب بمثلهن من صلوٰة السحر ۔ حساب کرده می شوند و برابر داشته مے شوند در فضل و ثواب بچهار رکعت که در هنگام سحر گزارده شوند که وقت مشهود است بفضل عظیم ست یعنی نماز گزاردن درین وقت مشابه نماز گزاردن در وقت سحر است و بعضی صلوٰة سحر را بر سنت و فرض فجر حمل کرده و تکلف نیست که حمل بر نماز تهجد اظهر و انسب است بلفظ سحر و ما نا که باعث بر حمل نماز فجر اربع رکعت است و صلوٰة تهجد بیشتر ازان ست و در سفر السعادة

آوردہ کہ عبداللہ بن مسعود میگزارد ہشت رکعت بعد از زوال ومیگفت کہ این رکعات برابری میکنند مانند خود را از قیام لیل واین
در حکم مرفوع است چہ مقادیر رکعات وثواب جز بسماع از شارع نتوان دانست کما تقرر فی موضعہ وبا نجہ حدیث ابن مسعود محمل صلوۃ سحر
بر قیام لیل استیناسی میتوان یافت وظاہر آنست کہ مراد باین ہشت رکعت مجموع فی الزوال وسنت ظہر باشد وبعض مشائخ
گفتہ اند کہ شاید سر درین آن باشد کہ این ہر دو وقت زمان نزول رحمت وحصول قربت اند زیرا کہ گشادہ می شوند ابواب
رحمت وقبول بعد از انتصاف نہار ونزول میکند رحمت الٰہی در نصف اخیر شب چنانکہ در احادیث آمدہ است وچون این
دو وقت متناسب بود نماز درین دو نیز متعادل ومتوازی باشد وچون نزول رحمت در آخر شب اظہر واشہر بود نماز وقت
زوال را عدیل وشبیہ بدان ساخت بعد از ان اشارت فرمود بفضیلت وقت زوال بقول خود۔ وما من شئی الا وہو یسبح اللہ
تلک الساعۃ۔ ونیست ہیچ چیزی مگر آنکہ وی بپاکی یاد میکند خدا را در ان ساعت۔ ثم قرأ پس خواند آنحضرت برای ترغیب
نماز درین وقت این آیت یتفیؤ ظلالہ عن الیمین والشمائل۔ میل میکند ومیگردد سایہ ہا از جانب راست وچپ۔ سجدا للّٰہ
وہم داخرون۔ در حالیکہ سجدہ کنندہ اند مر خدا را وحالانکہ ایشان خرد وخوار اند واول آیت این ہست کہ (اولم یروا الی
ما خلق اللہ من شئی) آیا نمی بینند ونظر نمی کنند آدمیان کہ تسلیم وانقیاد وبندگی نمایند امر پروردگار را وعبادت نمی کنند مر او را
بسوی مخلوقات کہ مر آن را سایہ ہا است میل کنندہ وبرگردندہ از ایمان وشمائل ایشان سجدہ کنندہ وخرد وخوار شوندہ ومراد
بسجدہ انقیاد واستسلام است خواہ بالطبع بود ویا باختیار وہمہ منقاد امر ارادی اویند در آنچہ خلق کردہ وتدبیر نمودہ است تعالیٰ
شانہ۔ رواہ الترمذی والبیہقی فی شعب الایمان۔ **وعن عائشۃ**۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت ما ترک رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم رکعتین بعد العصر عندی قط۔ گفت عائشہ ترک نکرد آن حضرت دو رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانہ من ہرگز متفق
علیہ وفی روایۃ للبخاری قالت والذی ذہب بہ ما ترکہما حتی لقی اللہ۔ ودر روایتی مر بخاری را این چنین آمدہ کہ گفت عائشہ
سوگند بآن خدای کہ برد آن حضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکہ ملاقات کرد خدا را ورفت بآن عالم در
باب اوقات منہی سخن درین گذشتہ است مجمل آنکہ بعض گویند کہ این دو رکعت سنت ظہر است کہ بجہت اشتغال وافدان فوت
شدہ بود کہ الآن قضا کرد وعادت شریف چنان بود کہ چون عمل کردے بران مداومت نمودی واین سخن خالی از بعدی
نیست وبعض میگویند کہ این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود بعد از اذان وے واین نیز بعید است زیرا کہ ظاہر حدیث آنست
کہ گزاردن آنہا بعد از عصر است پیش از مغرب ونیز گزاردن دو رکعت بعد از مغرب از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
مروی نیست وبعضے از اصحاب می گزاردند پس نہ امر کرد ایشان را بدان ونہ نہی کرد از ان چنانچہ در احادیث آیندہ بیاید
وگفتہ اند کہ در احادیث بطرق متعددہ آمدہ کہ این دو رکعت راتبہ عصر نبود وبسببے عارض بود وبالجملہ اخبار وآثار
در نہی از صلوۃ بعد از عصر بسیار است وجمہور ہم بر آنند پس احسن آنست کہ گفتہ شود کہ گزاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص
آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم کذا ذکرہ بعض المتأخرین واللہ اعلم۔ **وعن المختار بن فلفل**۔ بضم فائین وسکون لام اولی

کوفی تابعی ثقہ است شنید از انس و روایت کرد از وے ثوری وغیر وی۔ قال سألت انس بن مالک عن التطوع بعد العصر۔ گفت مختار پرسیدم انس را از نفل گزاردن بعد عصر۔ فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوٰۃ بعد العصر۔ پس گفت انس بود عمر میزد دستہای کسے را کہ عقد می بست این نماز را و برمیداشت دستہا را بہ تکبیر بعد عصر یعنی منع می کرد از ان۔ وکنا نصلی علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلوٰۃ المغرب۔ و بودیم ما کہ میگزاردیم در زمان آن حضرت دو رکعت بعد از فرو نشستن آفتاب پیش از گزاردن نماز مغرب۔ فقلت لہ اکان رسول اللہ۔ مختار میگوید پس گفتم مر انس را ابا بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یصلیہما۔ کہ میگزارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز مغرب۔ قال کان یرانا نصلیہا فلم یامرنا ولم ینہنا۔ گفت انس بود آن حضرت کہ میدید ما را کہ میگزاردیم این دو رکعت را پس نہ امر میکرد ما را بآن و نہ نہی میکرد ما را از ان پس بتقریر آن حضرت مشروعیت نماز بعد از عصر ثابت شد۔ رواہ مسلم۔ اینجا گفتہ اند کہ مگر عمر رضی اللہ عنہ از قول عائشہ کہ گفت ماترک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واقف نبود و نہ از قول انس کنا نصلی علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وبعض گفتہ اند کہ سبب ضرب عمر مردم را از صلوٰۃ بعد عصر خوف وقوع نماز ست وقت غروب و بی آن مکروہ نیست و این مذہب عمر است و مذہب غیر وے کراہت است مطلقاً و بالجملہ مسئلہ کراہت نماز بعد از عصر و حدیث آن خالی از اختلافی و اضطرابے نیست واللہ اعلم۔ وعن انس قال کنا بالمدینۃ۔ گفت انس بودیم ما بمدینہ۔ فاذا اذن المؤذن لصلوٰۃ المغرب۔ پس چون اذان میداد مؤذن مر نماز مغرب را۔ ابتدروا السواری۔ می شتافتند و پیش می رفتند صحابہ بسوے ستونہاے مسجد و می ایستادند پس ستونہا۔ فرکعوا رکعتین۔ پس میگزاردند دو رکعت را۔ حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد۔ تا آنکہ مردے غریب مسافر ہر آئینہ می درآمد مسجد را۔ فیحسب ان الصلوٰۃ قد صلیت۔ پس گمان می برد آن مرد غریب کہ نماز فرض بتحقیق گزاردہ شدہ است و این مردم نماز سنت بعد از مغرب میگزارند من کثرۃ من تصلیہما۔ از بسیاری کسانیکہ میگزاردند این نماز را گویا ایشان نہی از صلوٰۃ قبل الغروب فہمیدند نہ بعد آن۔ رواہ مسلم۔ وعن مرثد۔ بفتح میم وسکون را و فتح مثلثہ۔ بن عبد اللہ۔ تابعی ست مفتی اہل مصر بود و عبد العزیز بن مروان برادر عبد الملک بن مروان او را حاضر می کرد برائے فتوی پیش خود می نشاند ابن حبان او را در ثقات ذکر کردہ ست۔ قال اتیت عقبۃ الجہنی۔ گفت آمدم عقبہ بضم عین وسکون قاف ابن عامر جہنی را بالضم جیم وفتح ہا کہ از صحابہ ست۔ فقلت الا اعجبک من ابی تمیم۔ پس گفتم آیا تعجب نکنم و در عجب نیندازم ترا از ابی تمیم کہ تابعی کبیر بود و در زمان آن حضرت اسلام آوردہ۔ یرکع رکعتین قبل صلوٰۃ المغرب۔ میگزارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب۔ فقال عقبۃ انا کنا نفعلہ علی عہد رسول اللہ۔ گفت عقبہ بدرستیکہ بودیم ما کہ میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قلت فما یمنعک الآن۔ گفتم پس چہ باز میدارد ترا اکنون و چرا نمی کنی۔ فقال الشغل۔ بضم شین گفت باز میدارد کارہاے دیگر و نیز سنت موکدہ نیست و نووی گفتہ است کہ مختار استحباب آنہا است از جہت احادیث صحیحہ صریحہ در ان۔ رواہ البخاری

وعن کعب بن عجرۃ - بضم عین وفتح جیم صحابی ست از اصحاب شجرہ واحوال وی در مواضع دیگر ذکر کردہ شدہ - قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اتی مسجد بنی عبد الاشہل فصلی فیہ المغرب - گفت آنحضرت آمد مسجد بنی عبد الاشہل کہ نام قبیلہ ایست پس بگزارد دروی نماز مغرب را - فلما قضوا صلوتہم رآہم یسبحون بعدہا - پس ہر گاہ کہ تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایشان را کہ نماز نفل مے گزارند کہ مراد بوے سنت مغرب است بعد از فرض یعنی در مسجد - فقال ہذہ صلوٰۃ البیوت - پس گفت آن حضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانہا ست کہ در خانہا باید گزارد نہ در مسجد - رواہ ابوداؤد وفی روایۃ الترمذی والنسائی قام ناس یتنفلون فقال النبی - ایستادند مردم در حالیکہ نفل می گزاردند پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بہذہ الصلوٰۃ فی البیوت - لازم گیرید بر خود گزاردن نماز را در خانہا بدانکہ افضل آن ست کہ نماز نفل غیر فرض در خانہ بگزارند وچنین بود عمل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مگر بسببے یا عذری خصوصا سنت مغرب کہ ہرگز در مسجد نگزاردہ وبعضی از علما گفتہ اند کہ اگر سنت مغرب را در مسجد بگزارد سنت واقع نمیشود وبعض گفتہ اند کہ عاصی میگردد از جہت مخالفت امر کہ ظاہرش در وجوب است وجمہور برانند کہ امر برای استحباب است واولی آنست کہ در خانہ باشد ودر حاشیہ ہدایہ از جامع صغیر نوشتہ کہ اگر نماز مغرب در مسجد گزارد اگر میترسد کہ بعد از رجوع بہ بیت شغلی پیش خواہد آمد کہ مانع خواہد شد از سنت گزاردن پس در مسجد بگزارد واگر این ترس نیست افضل آنست کہ در خانہ برود وبگزارد واگر رفتن بخانہ میسر نباید بر در مسجد بیرونی بگزارد واگر امام در داخل گزاردہ است واگر امام در مسجد خارجی گزاردہ است در داخلی بگزارد واگر مسجدی ست کہ داخل وخارج ندارد بپہلوی ستونی یا در گوشہ بگزارد - وعن ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یطیل القراءۃ فی الرکعتین بعد المغرب - گفت ابن عباس بود آنحضرت کہ دراز می کرد قرأت را در سنت مغرب حتی یتفرق اہل المسجد - تا آنکہ جدا میشدند مردم کہ در مسجد بودند از یکدیگر یعنی بیرون میرفتند - رواہ ابوداؤد - این حدیث اشعاری دارد کہ آن را در مسجد می گزارد پس محمول بر عذری وسببے خواہد بود کہ مانع آمدہ باشد از دخول بیت واحتمال دارد کہ در خانہ گزاردہ باشد وابن عباس آن را دریافتہ زیرا کہ خانۂ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متصل بمسجد بود ودر میان حجرہ دیواری نبود ودر دیوار درے بود بجانب مسجد کہ آغا لوا و بنیز ظاہر آنست کہ این تطویل قرأت در سنت مغرب در بعض احیان بودہ باشد زیرا کہ ثابت شدہ است کہ آنحضرت دریں دو رکعت قل یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ احد خواندہ - وعن مکحول یبلغ بہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین - روایت ست از مکحول شامی کہ از مشاہیر تابعین وکبار ثقات ایشان ست میرساند حدیث را بآنحضرت ورفع میکند آن را کہ آن حضرت گفت کسیکہ بگزارد بعد از نماز مغرب پیشتر از آنکہ تکلم کند دو رکعت - وفی روایۃ اربع رکعات - ودر روایتی آمدہ کہ بگزارد چہار رکعت - رفعت صلوٰتہ فی علیین - برداشتہ میشود نماز او در علیین کہ مقامے ست بالاے ہفتم آسمان وبعض گویند نام آسمان ہفتم است وگفتہ اند نام دیوان ملائکہ است کہ برداشتہ مے شود در ان اعمال صالحان وبعض گویند

مراد اعلیٰ امکنہ و اشرف و اقرب مراتب است بجناب عزت حق جل وعلا- مرسلاً- روایت کردہ است مکحول بطریق ارسال و بود وی رضی اللہ عنہ کثیر الارسال- وعن حذیفۃ نحوہ- و روایت کردہ شدہ است از حذیفہ کہ از صحابہ است مانند این حدیث- و زاد- و زیادت کردہ است حذیفہ این عبارت را کہ- فکان یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب- پس بود کہ میگفت آن حضرت شتابی کنید این دو رکعت را کہ بعد از مغرب اند متصل بفرض بگزارید- فانہما ترفعان مع المکتوبۃ- زیرا کہ این دو رکعت برداشتہ میشوند بعلیین با فرض پس زود تر بگزارید بے فاصلہ تا ملائکہ کہ بردارندہ اعمال اند منتظر نباشند وظاہر آن ست کہ قرات دعائی یا ذکری کہ بصحت رسیدہ است ورود آن بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گویند کہ خواندن آن بعد از رکعتین منافی بعدیت کہ اینجا مراد است نیست وسابقاً در باب الذکر بعد از صلوٰۃ مثل این سخن گذشتہ است ولیکن در دل میخلد کہ افضلیت ادای این دو رکعت در خانہ ثابت شدہ است پس اگر خانہ دور باشد مخل باستعجال چہ کار کند درینجا دو وجہ است وظاہر آنست کہ بیت اختیار کند کہ تاکید دروی بسیار ست واللہ اعلم- رواہما رزین- روایت کرد این ہر دو حدیث را رزین- وروی البیہقی الزیادۃ عنہ نحوہا- و روایت کردہ بیہقی ہمین زیادت را از حذیفہ مانند آن- فی شعب الایمان

وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبیر ارسلہ الی السائب- روایت ست از عمرو بن عطا کہ از تابعین ست گفت کہ نافع بن جبیر بن مطعم کہ وے نیز از تابعین ست فرستاد او را بسوی سائب کہ صحابی ست- یسالہ عن شئ رآہ منہ معاویۃ فی الصلوٰۃ- در حالیکہ سوال کند عمرو یا نافع سائب را از چیزیکہ دید آن را از سائب معاویہ و نہی کرد از ان در نماز- فقال نعم- پس گفت سائب آری- صلیت معہ الجمعۃ فی المقصورۃ- گزاردم با معاویہ جمعہ را در مقصورہ جامع مکانیکہ بنا کردہ میشود مر تکبیر گویندگان را و امرا را از خوف بمعنے کوشک- فلما سلم الامام قمت فی مقامی- پس ہرگاہ کہ سلام داد امام ایستادم من در جاے کہ ایستادہ بودم بر نماز فضلیت- پس نماز گزاردم- فلما دخل ارسل الیّ- پس ہرگاہ کہ در آمد معاویہ خانۂ خود را کس فرستاد بسوی من- فقال لا تعد لما فعلت- پس گفت باز مگرد مر این فعلے را کہ کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض- اذا صلیت الجمعۃ فلا تصلہا بصلوٰۃ- چون بگزاری تو نماز جمعہ را پس وصل مکن آن را بنماز- حتی تکلم او تخرج- تا آنکہ سخن کنی یا بیرون آئی- فان رسول اللہ- زیرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم امرنا بذلک- امر کردہ است ما را بآن- ان لا توصل صلوٰۃ بصلوٰۃ حتی نتکلم او نخرج- آن چیز این ست کہ وصل نکنیم نمازی را بہ نماز دیگر تا آنکہ سخن کنیم یا بیرون آئیم و در بعض نسخ صلوٰۃ نیست پس ظاہر عبارت این باشد کہ وصل نکنیم جمعہ را بہ نمازی تا آنکہ سخن کنیم یا بیرون آئیم- رواہ مسلم- وعن عطاء- نام چند کس است از تابعین- قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعۃ بمکۃ تقدم- بود ابن عمر چون می گزارد نماز جمعہ را بمکہ پیش میرفت از جای کہ میگزارد در وے جمعہ پس ہمین رفتن از مکانی بمکانی موجب فصل بود بمنزلۂ تکلم یا خروج مذکور در قول معاویہ- فصلی رکعتین- پس میگزارد ابن عمر پیش رفتہ دو رکعت- ثم یتقدم- پس تر پیش میرفت از ین مکان نیز- فصلی اربعا- پس میگزارد چہار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد کہ بعد از نماز جمعہ

میگزارد و در مکہ همچنین میکرد - واذا کان بالمدینۃ صلی الجمعۃ ثم رجع الی بیتہ - و چون می بود بمدینہ میگزارد جمعہ را پس بر میگشت بسوی
خانہ خود فیصلی رکعتین - پس میگزارد دو رکعت - ولم یصل فی المسجد - ونمی گزارد در مسجد فقیل لہ - پس گفتہ شد مر ابن عمر را
کہ چرا در خانہ گزاری نہ در مسجد - فقال کان رسول اللہ - پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یفعلہ - میگزارد آنرا -
رواہ ابوداؤد - و گفتہ اند شاید کہ فرق میان مکہ و مدینہ آن باشد کہ خانہ ابن عمر رضی اللہ عنہما در مدینہ نزدیک بمسجد بود
و متصل بود بدان و در مکہ مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را قائم مقام رجوع بہ بیت ساخت و اما زیادت
صلوۃ در مکہ تا شش رکعت از جہت مضاعفت ثواب درو ست و ترمذی از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ آوردہ است
کہ وی امر میکرد بدو رکعت بعد از جمعہ و پس وی چہار و مؤلف نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آوردہ و گفتہ - وفی روایۃ
الترمذی قال رایت ابن عمر صلی بعد الجمعۃ رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا - گفت عطا دیدم ابن عمر را کہ گزارد بعد از جمعہ دو رکعت
پس تر گزارد بعد از وی چہار رکعت چنانکہ از امیر المومنین علی آوردہ و سنت نزد ابی حنیفہ بعد از جمعہ چہار است و نزد ابی یوسف شش
نخست چہار بعد از وی دو این حکم نماز بعد از جمعہ است اما سنت قبل الجمعۃ نیز ثابت است و بعضی از محدثین آن را انکار کردہ و
مبالغہ نمودہ اند و بعض گفتہ اند کہ ہر کہ اثبات سنت پیش از جمعہ نمودہ است بقیاس بر ظہر نمودہ و اثبات سنت بقیاس جائز
نباشد کذا قیل و حق آنست کہ سنت قبل الجمعۃ ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعادۃ آنرا ذکر کردہ ایم فانظر ثمہ

باب صلوۃ اللیل

بدانکہ در نماز شب از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روایات مختلفہ آمدہ و در ہر وقتی بنوعی گزاردہ و متعبد مخیر ست در آن بہر
نوعی کہ تمسک کند شرف اتباع دریابد و اگر در اوقات متعددہ بہر نوعی از آن دست زند اوفق و انسب باشد سیزدہ و یازدہ و نہ
و ہفت آمدہ و بعض علما پنج نیز گفتہ اند و از سیزدہ اکثر نشد و پس بعض با سنت فجر گفتہ و بعض بے آن و این اصح و اصوب است و
گاہی وتر بیک رکعت کردہ و گاہے بسہ رکعت و در بعض روایات عدد وتر داخل آن شمردہ و در بعض خارج و در بعض اطلاق
کردہ وتر را بر یک رکعت و در بعض بر سہ تا پنج و ہفت و در بعض روایات تمام نماز شب را وتر گفتہ چنانچہ در روایت ام سلمہ
آمدہ کہ بود آنحضرت کہ ایتار میکرد بسیزدہ رکعت و چون ضعف پیری شد ایتار میکرد بہفت و در حدیث آمدہ است وترکنید ای
اہل قرآن و مراد بدان نماز شب داشتہ و وجہش آنست کہ نماز شب بضم وتر بدان وتر میگردد چنانکہ نماز روز بضم نماز مغرب
وتر میگردد و وارد شدہ است کہ نماز مغرب وتر روز ست و کلام در آنکہ نماز تہجد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرض بود یا بر ہمہ
است بعد از آن منسوخ شد مشہور ست و مختار آنست کہ از امت منسوخ شد و بر آنحضرت باقی ماند تا آخر عمر و قد حقق ذلک فی موضع

الفصل الاول عن عائشۃ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلوۃ العشاء
الی صلوۃ الفجر احدی عشرۃ رکعۃ - روایت است از عائشہ گفت بود آن حضرت کہ میگزارد در میان فارغ شدن آنحضرت
از نماز عشا تا نماز فجر یازدہ رکعت را یسلم من کل رکعتین - سلام میداد بعد از ہر دو رکعت - و یوتر بواحدۃ - و وتر میکرد بیک رکعت

فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة- پس سجده میکرد از ان و ز مقدار انچه بخواند یکی از شما پنجاه آیت- قبل ان یرفع رأسه- پیش از انکه بردارد آنحضرت سر خود را در شرح این عبارت توجیهات کرده اند ظاهر آنست که مراد آنست که سجده میکرد سجده از سجدات وتر را یا همه سجده های او در اطول آنقدر که کسی پنجاه آیت تواند خواند و بعضے از شافعیه بران حمل کرده اند که مراد سجده شکر است که میکرد بشکرانه وقوع این فعل از وی و توفیق صدور عبادت و در جواز سجده منفرده خارج از صلوٰة خلاف است چنانکه در باب سجود الشکر بیاید اما انچه واقع شده است عمل بران در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده کنند بکیفیت معروفه و واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقهیه ضعیفه مرجوحه اصلی ندارد از اخبار و آثار و وارد نشده است بآن روایت فقهیه مختار و عمل بنسبت بران در حرمین شریفین بلکه در سائر دیار عرب و حدیثی درین باب روایت کرده شده است که حکم کرده اند بران بوضع و آثار وضع بران لائح ست و نرفته است هیچ یکے از ائمه مذاهب اربعه بسنیت و نه باستحباب آن و اکثر حنفیه و دیار عرب آن را نمی شناسند و بعض نقل مے کنند کراهت آن را کذا قالوا- فاذا سکت المؤذن من صلوٰة الفجر- در اکثر روایات سکت بتای فوقانیه است از سکوت یعنی چون خاموش می شد مؤذن از نماز فجر و بعض سکب بیای موحده نیز روایت کرده اند از سکب بمعنی ریختن و این نیز راجع بمعنی سکوت ست یعنی چون میریخت مؤذن اذان را در گوشها- و تبین له الفجر- و ظاهر می شد مر آن حضرت را طلوع فجر اشارت ست بآنکه آن حضرت اکتفا نمی کرد در اداء سنت فجر باذان مؤذن شاید که خطا کرده باشد در شب گفته باشد بلکه تحقیق می کرد وقت را- قام- می ایستاد آنحضرت- فرکع رکعتین خفیفتین- پس میگزارد دو رکعت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در ان میخواند- ثم اضطجع علی شقه الایمن- پستر می خفت بر پهلوی راست شرح این در حدیث ثالث بگذشت- حتی یاتیه المؤذن للاقامة- تا آنکه می آمد او را مؤذن بجهت اقامت نماز و اعلام می نمود بحضور جماعت- فیخرج- پس بیرون می آمد آنحضرت- متفق علیه- وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر- گفت عائشه بود آنحضرت چون میگزارد سنت فجر را- فان کنت مستیقظة حدثنی- پس اگر می بودم من بیدار سخن میکرد با من- و الا اضطجع- و گرنه می خفت- رواه مسلم- و بخاری نیز در باب الحدیث بعد رکعتی الفجر و در باب من یحدث بعد الرکعتین و لم یضطجع روایت کرده و از ین حدیث جواز تکلم بعد از سنت فجر معلوم شده و ترمذی برای تکلم بعد از سنت فجر بابی عقد کرده و حدیثی از عائشه درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت له الی حاجة کلمنی و الا خرج الی الصلوٰة و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته مکروه داشته اند بعضے از علما از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و غیرهم کلام بعد طلوع فجر تا گزاردن نماز فجر را الا انچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا انچه که چاره نیست از ان و همین ست قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آن حضرت صلی الله علیه وسلم از ین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت له الی حاجة کلمنی مشعر ست بدان و فرضاً اگر نه از ین قبیل باشد هم مبطل سنت و موجب اعاده نیست یا رب مگر بجهت شدت کراهت تکلم درین وقت احتیاطاً و تکمیلاً- وعنها قالت کان النبی- بود پیغمبر- صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر- چون میگزارد دو رکعت سنت فجر را اضطجع

علی شقہ الایمن - خواب می کرد بر پہلوے راست خود - متفق علیہ - بدانکہ کلام درین حدیث از دو وجہ است یکی اضطجاع بعد
سنت فجر دوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضے از ظاہریہ بوجوب اضطجاع رفتہ اند غریب تر آنکہ بعض شرط صحت فرض
داشتہ اند کہ اگر نکند باطل گردد فرض وے وجماعۃ بکراہت آن رفتہ اند وآن را بدعت شمردہ پوشیدہ نماند کہ قول بہ بودن او
بدعت بعید است از جہت ورود احادیث صحیحہ دران پس یا گویند بود وبعد ازان منسوخ گشت یا از خصائص آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نہ بر وجہ تعبد وہمچنین قول بوجوب نیز بعید است از جہت
اختلاف روایات در وے ودر بعض روایات ذکر اضطجاع نیامدہ وہمین قدر آمدہ کہ گزارد و برآمد پس قول مختار آن باشد
کہ مستحب سنت نہ مکروہ و نہ واجب وامام ابوحنیفہ گفتہ کہ اگر براے استراحت باشد ورفع ثقل وتعب کہ حاصل شدہ است
از نماز شب نیکوست وفعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز ازین قبیل بودہ است وامام مالک ہم برین ست واما ثانی عادت کریمہ
اضطجاع بر شق ایمن بود در جمیع احوال وگفتہ اند کہ حکمت دران آن ست کہ تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا کہ قلب
کہ مضغہ صنوبرے ست در جانب چپ بسیار است واگر بر شق ایسر بخسپد قرار میگیرد قلب وغالب می آید استراحت ومستغرق
مے گردد بہ نوم وبر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمی شود استراحت ومستغرق نمی گردد در نوم ومیسر
می گردد انتباہ واستیقاظ ولہذا اطبا نوم بر شق ایسر قرار دادہ اند از برای طلب راحت قلب وہضم طعام از جہت
توجہ حرارت غریزیہ بداخل بدن در حالت نوم وہر چند نوم غالب تر وعرق تر راحت بیشتر وہضم طعام وافر تر وصاحب
شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خفت نوم وتیسر قیام لیل ولازم است این را تقلیل طعام بعد ازان بدانکہ در
احادیث صحیحہ آمدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نوم میکرد درین اضطجاع کہ بعد از رکعتین فجر میکرد تا شنیدہ میشد آواز خواب
بعد ازان برمیخاست وبنماز میرفت بے آنکہ وضوی تازہ کند وعدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت است بحکم تنام
عینای ولا ینام قلبی بعض گویند از خصائص انبیا صلوات اللہ علیہم اجمعین ودر باب اذان در قصہ لیلۃ التعریس کلامی باین
مقام گذشت فتذکر - وعنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرۃ رکعۃ - گفت عائشہ بود آن
حضرت میگزارد از شب سیزدہ رکعت - منہا الوتر - از جملہ آن سیزدہ رکعت وتر بود یک رکعت یا سہ رکعت - ورکعتا الفجر
واز انجملہ دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزدہ رکعت کہ در نماز شب گفتہ اند دو رکعت فجر نیز دران شمردہ اند از جہت قرب
واتصال وانتہای آن بدان اصل نماز شب آن حضرت یازدہ بود چنانکہ در روایات دیگر آمدہ است وصاحب سفر السعادت
گفتہ است کہ صواب آن ست کہ سیزدہ رکعت وراے رکعتین فجر بود واما وتر داخل است دران - رواہ مسلم -
وعن مسروق قال سألت عائشۃ عن صلوۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم باللیل - روایت ست از مسروق
کہ از مشاہیر تابعین است اورا در خردی دزدیدہ بودند ازینجہت مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشہ را از نماز
آن حضرت در شب - فقالت - پس گفت عائشہ - سبع وتسع واحدی عشرۃ رکعۃ - بود نماز آن حضرت در شب گاہے ہفت

وگاہے نہ وگاہے یازدہ۔ سوی رکعتی الفجر۔ ورای دو رکعت سنت فجر ظاہر این ست کہ این متعلق باحدعشرۃ است ودروی اشارت است بآنکہ روایت سیزدہ رکعت بارکعتین فجر است۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشۃ قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل لیصلی۔ بود آن حضرت چون برمیخاست از شب برای آنکہ نماز کند۔ افتتح صلوتہ برکعتین خفیفتین آغاز می کرد نماز خود را بدو رکعت سبک کہ مراد بدان دو رکعت است کہ بعد از وضوی گزارد وتخفیف دروی مستحب ست ودر روایات تخفیف آن وارد شدہ قولاً وفعلاً۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوٰۃ برکعتین خفیفتین۔ گفت آن حضرت چون برخیزد یکے از شما از شب پس باید کہ شروع کند بدو رکعت سبک۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونۃ لیلۃ۔ گفت ابن عباس شب کردم نزد خالۂ خود کہ ام المومنین میمونہ است یعنی وبود وی رضی اللہ عنہ دران زمان خرد۔ والنبی صلی اللہ علیہ وسلم عندہا۔ وبود آنحضرت نزد میمونہ در نوبت او۔ فتحدث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مع اہلہ ساعۃ۔ پس سخن کرد آن حضرت با اہل خود کہ میمونہ است ساعتی ودر اینجا دلیل است بر اباحت کلام بعد از عشا اگر مصلحتے باشد دران چنانکہ در باب اوقات الصلوٰۃ نیز گذشت۔ ثم رقد۔ پستر خواب کرد آن حضرت فلما کان ثلث اللیل الآخر۔ پس ہنگامیکہ باقی ماند بعضے از ثلث اخیر از شب۔ او بعضہ۔ یا باقی ماند بعضے از ثلث اخیر کہ سدس اخیر باشد۔ قعد۔ بیدار شد ونشست۔ فنظر الی السماء فقرأ۔ پس نگاہ کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را۔ ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنہار لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورۃ۔ تا آنکہ ختم کرد سورۃ را یعنی تا آخر سورہ خواند ودر بعض روایات پنج آیت تا انک لا تخلف المیعاد نیز آمدہ ونیز خواندن این آیت بعد از ایستادن ونظر کردن بآسمان ودر بعض روایات نیز نزد مسواک کردن آمدہ است۔ ثم قام الی القربۃ۔ پستر ایستاد آنحضرت ورفت بسوی مشک آبی کہ در انجا بود وقربہ بکسر قاف وسکون را مشک۔ فاطلق شناقہا۔ پس بکشاد بند مشک را وشناق بکسر شین وتخفیف نون وقاف در آخر رشتہ یا دوالی کہ بدان دہن مشک را بندند۔ ثم صب فی الجفنۃ۔ پستر ریخت آب از مشک در کاسہ وجفنہ بفتح جیم وسکون فا ونون کاسۂ بزرگ۔ ثم توضأ وضوءاً حسنا بین الوضوئین۔ پستر وضو کرد آن حضرت وضوئے نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان اسراف وتقتیر نہ بسیار آب ریخت کہ بسر حد اسراف کشد ونہ چندان کم کہ اعضا تر وتازہ وسیراب نگردد چنانکہ گفت۔ لم یکثر وقد ابلغ۔ بسیار نکرد در ریختن آب وبہ تحقیق رسانید آب را ہر جا کہ باید رسانید ونیکو رسانید۔ فقام فصلی۔ پس شروع کرد در نماز وایستاد بنماز۔ فقمت وتوضأت فقمت عن یسارہ۔ پس برخاستم من نیز از خواب ووضو کردم پس ایستادم در نماز جانب دست چپ آن حضرت۔ فاخذ باذنی فادارنی عن یمینہ۔ پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا وایستادہ کرد بجانب راست خود۔ فتتامت صلوتہ ثلث عشرۃ رکعۃ۔ پس تمام شد وکامل شد نماز آن حضرت سیزدہ رکعت واین سیزدہ با وتر خواہد بود ولیکن دو رکعت سنت فجر خارج از ان ست پس این مخالف است بحدیث عائشہ کہ گفت رکعتان فجر داخل آن سیزدہ بود وچون مقرر شدہ است کہ نماز آن حضرت در شب مختلف بود گاہے چنان خواہد بود وگاہے چنین ومدار وقطب

احادیث نماز شب حدیث عائشه و ابن عباس است - ثم اضطجع - و بعد از گزاردن سیزده رکعت نماز شب خفتید بر پهلو -
فنام - پس خواب کرد - حتی نفخ - تا آنکه دم کرد چنانکه در خواب می باشد - و کان اذا نام نفخ - و بود آن حضرت چون
بخواب میرفت دم می کرد و آوازی هم می کرد چنانکه آن آواز شنیده می شد و این علامت کشادگی مجرای نفس
و سلامت وی از سده و صفائی قوای جسمانی ست - فآذنه بلال بالصلوٰة - پس اعلام کرد او را بلال بنماز و رسیدن وقت
معتاد و حضور مردم و جمع شدن ایشان در مسجد و این اعلام دیگر بود از بلال و رای اذان بوقتیکه تا خبر راه می یافت
و امتداد وی می شد در خواب - فصلی - پس برخاست آن حضرت از خواب و گزارد نماز سنت را - و لم یتوضأ - و وضوی
دیگر نکرد بجهت خواب از جهت عدم نقض نوم وضوی آن حضرت را چنانکه معلوم شد - و کان فی دعائه - و بود در دعای
آن حضرت که میان سنت فجر و فرض وی می خواند و عمل اکثر مشائخ برین ست و خواندن آن دعا بعد از تهجد نیز آمده است
و در این حدیث نیز ممکن است حمل بر آن و آن از دعای طویل می گوید شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف
گفته است که ندیدیم ما کسی را که مواظبت نموده باشد برین دعا مگر آنکه نزد وی برکتی و نورانیتی هست و این دعا
در دست و در آخر وی این کلمات است که - اللهم اجعل فی قلبی نورا - خداوندا بگردان و پیدا کن در دل من نور - و فی
بصری نورا - و بگردان در بینائی من نور - و فی سمعی نورا - و بگردان در شنوائی من نور - و عن یمینی نورا - و بگردان در جانب
راست من نور - و عن یساری نورا - و بگردان در جانب چپ من نور - و فوقی نورا - و بگردان بر زبر من نور - و تحتی نورا -
و بگردان در زیر من نور - و امامی نورا - و پیش من نور - و خلفی نورا - و پس من نور تا از هر شش جهت نور ایمان و یقین و
شهود در گیرد و تمامه وجود مرا نورانی بلکه فانی گرداند - واجعل لی نورا - و بگردان و پیدا کن برای من نور بیرون از دائره
حواس و جهات - و زاد بعضهم و فی لسانی نورا - و زیاده کرده اند بعضی از راویان این را که و فی لسانی نورا و پیدا کن در
زبان من نور تا بر دیگران که اراده اقتباس انوار شهود و استفاضه اسرار وجود نمایند بزبان نورانی سالم از اختلاط
ظلمت ابهام و ایهام تعبیر نمایم و بتائید نور وحی و الهام بی شوب شبهه اکاذیب وهم براه راست هدایت کنم - و ذکر -
و ذکر کرده است آن بعض - و عصبی و لحمی و دمی و شعری و بشری - و پی و گوشت و خون و موی و روی و پوست را و بعض گفته
(اجعل فی عصبی نورا و لحمی نورا و دمی نورا و شعری نورا و بشری نورا) متفق علیه و فی روایة لهما - و در روایتی مر بخاری
و مسلم را این نیز زیاده آمده - واجعل فی نفسی نورا - و بگردان در نفس من که عبارت از روح حیوانی و برزخ است
میان روح و جسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت و کثافت تا بنور احکام روحانیت متصف گردد و جهت نورانیت
غالب آید و همه خیر و طاعت زاید چنانکه گفت - و اعظم لی نورا - و عظیم و بزرگ گردان برای من نورا - و فی اخری لمسلم -
و در روایتی مر مسلم را این نیز آمده که - اللهم اعطنی نورا - خداوندا بده مرا نور و این مجمل تمامه تفصیلات مذکوره است یعنی
آن نورانیت خود را آن چنان نصیب من کن که ظاهر و باطن و جسم و روح و زیر و زبر و پیش و پس و چپ و راست مرا در گیرد

تا چنان شوم که گفته است شعر از درونم نمی رزی بیرون * ور گرفتی درون و بیرون را * و چون نور اسم خاص
الٰہی و مصداق ذات مقدس اوست در پیشے حاصل این دعا را این مصرع خوانده است که ع سر تا پایم فدائے
سر تا پایت * اِنَّهٗ لِكُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ ۔ وعنه انه رقد عند رسول الله صلی الله علیه وسلم ۔ وہم از ابن عباس است ظاہر
آن ست که این ہم در خانہ میمونہ است که وے خواب کرد نزد آن حضرت و آن حضرت نیز خواب کرد ۔ فاستیقظ ۔ پس
بیدار شد آن حضرت ۔ فتسوک وتوضأ ۔ پس مسواک کرد و وضو ساخت ۔ وهو یقول ۔ و حالانکه وے میگوید و میخواند
این آیت را ۔ ان فی خلق السموات والارض حتی ختم السورة ۔ تا آنکه ختم کرد سوره را ۔ ثم قام ۔ پستر ایستاد برائے
نماز ۔ فصلی رکعتین ۔ پس گزارد دو رکعت ۔ اطال فیهما القیام والرکوع والسجود ۔ دراز کرد درین دو رکعت قیام را و
رکوع را و سجود را ۔ ثم انصرف فنام حتی نفخ ۔ پستر برگشت از نماز پس خواب کرد تا آنکه دم کرد ۔ ثم فعل ذلک ثلث مرات ۔
پستر کرد مجموع آن را سه بار ۔ ست رکعات ۔ تا مجموع آن شش رکعت شد ۔ کل ذلک یستاک ویتوضأ ویقرأ هؤلاء الآیات ۔
در ہر بار ازان مسواک میکرد و وضو می ساخت و میخواند این آیت ہا را ۔ ثم اوتر بثلث ۔ بعد ازان وتر کرد بسه رکعت
رواه مسلم ۔ این حدیث دلیل است بر شرعیت وتر بسه رکعت و در بسیاری از روایات وتر بیک رکعت آمده و شافعیه حنفیه
مبالغه کرده اند در تشنیع قول بثلث و حالانکه احادیث و آثار صحیحه دران آمده و حق آن ست که ایتار بسه رکعت
و بیک رکعت واحد مختلف فیه است میان علما از صحابه و من بعدہم و ہر دو مشروع و سنت چنانکه در باب وتر بیاید و
این اختلاف در اولی و افضل است و الا خلاف نیست ہیچ کس را در ایتار بثلث ۔ وعن زید بن خالد الجهنی
بضم جیم و فتح ہا ۔ انه قال لارمقن صلوٰة رسول الله صلی الله علیه وسلم اللیلة ۔ روایت ست از زید بن خالد که از
مشاہیر صحابه است و روایت کرد از ان حضرت و از عائشه و ابی طلحه و روایت کرد از وے ابوسلمه و عطاء بن یسار
و غیر ایشان مات بالکوفه سنة ثمان وسبعین که وے می باخود گفت ہر آئینه نگاه کنم بتامل و درنگرم نماز آن حضرت را امشب
که چگونه می گزارد ۔ فصلی رکعتین خفیفتین ۔ پس رفت باین قصد پس دید که گزارد آن حضرت دو رکعت سبک را ۔ ثم
صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین ۔ بعد ازان بگزارد دو رکعت دراز دراز دراز یعنی در غایت درازی ۔ ثم صلی
رکعتین وهما دون اللتین قبلهما ۔ پستر گزارد دو رکعت و حالانکه این دو رکعت فرود این دو رکعت بودند که پیش گزارد
ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما ۔ پستر گزارد دو رکعت و آن دو رکعت فرود آن دو رکعت بودند که پیش گزارد
ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما ۔ پستر گزارد دو رکعت به ہمین صفت که دون دو رکعت پیش بودند ۔ ثم صلی
رکعتین وهما دون اللتین قبلهما ۔ این پنج دوگانه شد باین ترتیب که ہر دوگانه متاخر کوتاه تر از دوگانه متقدم بود
ثم اوتر ۔ پستر وتر خواند ۔ فذلک ثلث عشرة رکعة ۔ پس آن سیزده رکعت ست اگر دو رکعت خفیفه را داخل این نماز ندارند پس
این مبنی ست بر ایتار بسه رکعت و اگر داخل دارند ایتار بیک رکعت باشد و اول اظهر است زیرا که آن برای وضو است

نہ نماز شب۔ رواہ مسلم۔ و گفت مؤلف کہ۔ قولہ ثم صلی رکعتین وہما دون اللتین قبلہما اربع مرات۔ یعنے این قول چہار
بار است تا مجموع آن ہشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین کہ در غایت طول گزاردہ دہ رکعت گردد۔ بکذا فی
صحیح مسلم۔ ہمچنین است در صحیح مسلم۔ و افرادہ من کتاب الحمیدی۔ و در افراد مسلم از کتاب حمیدی کہ جمع بین
الصحیحین کردہ و در وے سہ قسم احادیث است یکے متفق علیہ کہ بخاری و مسلم ہر دو روایت کردہ اند دوم افراد
بخاری کہ مخصوص است بہ بخاری و متفرد است وے بروایت آن سوم افراد مسلم کہ متفرد است مسلم بروایت آن و بخاری
آن را روایت نکردہ پس این عبارت در متن صحیح مسلم چہار بار واقع شدہ است و در کتاب حمیدی نیز ہمچنین ست۔ و موطا
مالک و سنن ابی داؤد و جامع الاصول ہمچنین است در موطا کہ کتاب امام مالک است و در سنن ابی داؤد و در جامع
الاصول کہ جمع میان صحاح ستہ کردہ است و این کلام باین مبالغہ رد است از مؤلف بر صاحب مصابیح کہ این قول را سہ
بار ذکر کردہ است تا مجموع یازدہ رکعت گردد و بعض شراح توجیہ کردہ اند کہ طویلتین طویلتین طویلتین سہ بار محمول است
بر شش رکعت بحذف حرف عطف و رکعتین خفیفتین خارج اند و وتر یک رکعت پس مجموع با این توجیہ سیزدہ رکعت باشد
و این توجیہ تکلف است و ظاہر آن ست کہ تکریر طویلتین برائے تاکید و مبالغہ در تطویل است چنانکہ گفتیم۔ **وعن
عائشۃ** رضی قالت لما بدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وثقل۔ ہر گاہ کہ مسن و معمر شد و در رسید آن حضرت و گران شد
بدن مبارک بجہت ضعف پیری۔ کان اکثر صلوتہ جالسا۔ بود بیشتر نماز شب وے یا مطلق نوافل نشستہ متفق علیہ۔
بدانکہ بدن در حدیث بہ تخفیف دال و ضم آن روایت کردہ اند از بدانت بمعنے فربہی و تن وارے و بفتح دال و تشدید
آن نیز روایت است از تبدین بمعنے کبر سن و بعض علما این روایت را بہ رضے نہ داشتہ اند زیرا کہ در حلیہ شریف
آن حضرت معتدل الخلق متماسک البدن نوشتہ اند و تسمن و فربہی منافی آن ست و بعض ترجیح روایت اولی نمودہ
اند بحدیث عائشہ کہ در روایت دیگر آمدہ است فلما اسن و اخذہ اللحم و اخذ لحم بر وجہ اعتدال منافی اعتدال خلق و تماسک
بدن نیست واللہ اعلم۔ **وعن** عبد اللہ بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرن بینہن۔
گفت ابن مسعود بتحقیق شناختہ ام من سورہا را کہ نظیر و مثل یکدیگر اند در قدر و منزلت و طول و قصر کہ نزدیکی میکرد آنحضرت میان
آن سور۔ فذکر عشرین سورۃ من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود۔ پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سورہ را از اول مفصل
و معنے مفصل در باب القراۃ معلوم شد کہ بر قول مشہور ابتدای آن از سورہ حجرات است تا آخر اما این سور کہ نظائر
یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند کہ مصحف راجع کردہ بود و بعض صحابہ قرآن را موافق بعض مصالح ترتیبے دادہ بودند
چنانکہ ابی بن کعب و عبد اللہ بن مسعود و مے گویند کہ امیر المومنین علی رضی نیز ترتیبے دادہ بود بر وفق نزول کہ ناسخ و منسوخ
از ان معلوم مے شد اما بعد از ان کہ ثابت شدہ است کہ ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز منزل است و جبرئیل در وقت
انزال میگفت کہ این سورہ را بعد از فلان سورہ باید نہاد و این آیت را در فلان موضع باید نہاد و اجماع نیز بران

یعنی ہمین مقدار شب برخاستن و قرآن خواندن این فائدہ کند کہ باری نام غفلت از فاعل آن بردارند و از غفلت
موسوم ندارند و از حضیض غفلت برآرند و این ادنی درجات است - ومن قام بمائۃ آیۃ کتب من القانتین - و کسیکہ
قیام نماید بصد آیت نوشتہ می شود از جملۂ قانتان و مطیعان و بامر الٰہی قیام کنندگان و نماز و راز گزارندگان و این اوسط
مراتب است و قنوت بمعنی طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آید - ومن قام بالف آیۃ کتب من المقنطرین - و کسیکہ
قیام کند بہزار آیت نوشتہ مے شود از بسیار گرد کنندگان ثواب را و مانند آنہائے کہ اموال کثیر گرد آرند و قنطار مال
کثیر را گویند و گویند کہ اقل آن ہفتاد ہزار دینار است و این اعلی مقامات است و فوق آن مراتب مقامات بسیار است
رزقنا اللہ - رواہ ابو داؤد - وعن ابی ہریرۃ قال کانت قراءۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم باللیل - گفت ابو ہریرہ
بود قرات آن حضرت در نماز شب یا عام تر مختلف - یرفع طورا - بلند می خواند گاہے - ویخفض طورا - و پست میخواند
گاہے ہر طور کہ وقت اقتضا می کرد - گفتہ اند کہ اگر تنہا می بود بلند می خواند و اگر در انجا خواب کنندہ میبود پست میخواند
رواہ ابو داؤد - وعن ابن عباس قال کانت قراءۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی قدر ما یسمعہ من فی الحجرۃ وھو
فی البیت - گفت ابن عباس بود قرات آن حضرت بر اندازہ آنکہ می شنید آن را کسیکہ در صحن خانہ مے بود و
حالانکہ آن حضرت در درون خانہ مے بود و حجرہ را تفسیر بصحن خانہ و ایوان خانہ کردہ اند و بعضے از شارحان گفتہ اند
کہ مراد بہ بیت و حجرہ یکی ست یعنی چون در خانہ مے خواند آنکہ در خانہ می بود می شنید و در بعض روایات آمدہ است
کہ چون آن حضرت در نماز بہ مسجد میخواند می شنید آنکہ بیرون مسجد می بود - رواہ ابو داؤد - وعن ابی قتادۃ قال ان
رسول اللہ - روایت است از ابی قتادہ گفت بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خرج لیلۃ فاذا ھو بابی بکر یصلی -
بیرون می آمد شبے پس ناگاہ کہ وے ملابس و ملاقی ست با ابو بکر کہ نماز میگزارد - یخفض من صوتہ - و حالانکہ
ابو بکر پست می کرد چیزے از آواز خود را - و مر بعمر وھو یصلی رافعا صوتہ - و گذشت آن حضرت بعمر و عمر نماز می گزارد و بلند
کنندہ آواز خود را - قال - گفت ابو قتادہ - فلما اجتمعا عند النبی - پس ہنگامیکہ جمع شدند ابو بکر و عمر نزد پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم قال - گفت آن حضرت - یا ابا بکر مررت بک وانت تصلی تخفض صوتک - ای ابو بکر گذشتم بتو و تو نماز می کر
دری حالیکہ پست می کردی آواز خود را سبب پست کردن آواز چیست - قال - گفت ابو بکر - قد اسمعت من ناجیت
بہ تحقیق می شنوانیدم کسے را کہ مناجات می کردم او را و راز گفتم با وے - یا رسول اللہ - یعنی باری تبارک و تعالی -
وقال لعمر مررت بک وانت تصلی رافعا صوتک - و گفت آنحضرت مر عمر را گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کنندہ آواز خود را
سبب بلند کردن آواز چہ بود - فقال - پس گفت عمر - یا رسول اللہ اوقظ الوسنان - بیدار می کنم خوابناکان را
و غافلان را کہ در وقت عبادت بیدار نمی شوند و می خواہند کہ بیدار باشند و لیکن گرانی خواب و تلبیس شیطان نمیگذارد
کہ بیدار شوند - واطرد الشیطان - و می رانم شیطان را تا بشنیدن قرآن بگریزد و گرد دائرہ وسواس نگردد و خود شیطان

از سایۂ عمر میگریخت و چون قرآن بشنود گرد آن مکان نگردد و ہر یکے ازین ہر دو بزرگ نیت خود را بیان کرد و ہر دو صحیح ست مانند آنکہ میگویند کہ در جامی کہ کسے در خواب باشد ذکر بلند نباید گفت و قرآن بلند نباید خواند پس قول عمر اوقظ الوسنان چہ باشد و در تقریر ترجمہ اشارتے بجواب ازین سخن کردہ شدہ و نہ کہ آنجا کہ عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسے خفتہ بود و بلکہ مقصود تنبیہ غافلان ست و از بعض مشائخ شنیدہ ام کہ ہر کہ نماز میکند و بجد ست او را بیدار باید کرد و ہر کہ نہ آنچنین باشد نباید کرد تا دران یک ساعت مکلف نباشد و خود اہل آن زمان ہمہ نماز گزار و بجد در کار بودند۔ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا بکر ارفع من صوتک شیئا۔ بلند کن از آواز خود چیزے یعنی ہمہ پست مخوان۔ وقال لعمر اخفض من صوتک شیئا۔ گفت مر عمر را پست کن از آواز خود چیزی را این ہدایت است بطریق وسط و اعتدال و تقریر ست تغییر آنچہ ایشان بران بودہ اند چنانچہ عادت مرشدان و تصرف ایشان ست۔ رواہ ابو داؤد و روی الترمذی نحوہ۔ وعن ابی ذر قال قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی اصبح بآیۃ۔ قیام لیل کرد آن حضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی ہمین آیت را در نماز تکرار میکرد و تفکر و تدبر میفرمود وبعضی از شافعیہ گفتہ اند کہ درین دلالت ست کہ تکرار فاتحہ در قیام واحد مبطل صلوٰۃ است و تکرار سورہ ضرر ندارد بلکہ مستحب ست نزد نشاط از حضرت شیخ پیر سید ام رحمۃ اللہ علیہ کہ گاہی تکرار اہدنا الصراط تا آخر سورہ خوش می آید و ذوق می بخشد چہ کار باید کرد فرمود در نماز فرض خود نباید کرد و در نماز نفل مختار آید۔ والآیۃ۔ و آیتی کہ آنحضرت تمام شب تا صبح میخواند این آیت ست۔ ان تعذبھم فانھم عبادک وان تغفر لھم فانک انت العزیز الحکیم۔ و این آیت قول عیسی است علیہ السلام در حق قوم خود کہ بدرگاہ حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بندگان تو اند چہ چارہ دارند و بتقصیرات خود مستحق آنند و محل رحمت و مغفرت اند و اگر می بخشی و می آمرزی مر ایشان را با وجود استحقاق عذاب پس تو غالبی کسے را مجال نیست کہ گوید چرا کردی و لابد دران حکمتی و مصلحتی خواہد بود گویا کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حال امت خود را بدرگاہ عزت عرض کرد و آمرزش خواست۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم رکعتی الفجر فلیضطجع علی یمینہ۔ چون بگزارد یکے از شما دو رکعت سنت فجر را پس باید کہ بخسپد بر جانب دست راست خود شرح این گذشت و درین حدیث امر واقع شدہ بفعل آن و از ینجاست کہ بعض اہل ظاہر حکم بوجوب آن کردہ۔ رواہ الترمذی وابو داؤد

الفصل الثالث

عن مسروق قال سألت عائشۃ ای العمل کان احب الی رسول اللہ۔ گفت مسروق پرسیدم عائشہ را کدام عمل بود دوست تر داشتہ تر بسوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قالت الدائم۔ گفت عائشہ محبوب ترین عملہا نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم عملی بود کہ مواظبت کند و استمرار نماید عامل بران و در بعض روایات آمدہ است کہ اگرچہ آن عمل قلیل بود۔ قلت فای حین کان یقوم من اللیل۔ گفتم پس در کدام ہنگام برمیخاست از شب قالت۔ گفت عائشہ۔ کان یقوم اذا سمع الصارخ۔ بود آن حضرت کہ برمیخاست وقتیکہ مے شنید آواز کنندہ را مراد مرغ سحر است کہ آواز میکند دران وقت و گفتہ اند کہ عادت بر آن رفتہ کہ آواز مرغ بعد از نیم شب می باشد یا نزدیک

بآن این مگر باختلاف عادت در بلاد باشد و در بلاد ما غالب فریاد وے در ثلث اخیر بلکہ سدس اخیر میباشد متفق علیہ
وعن انس قال ما کنا نشاء ان نری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اللیل مصلیا الا رأیناہ۔ گفت انس نبودیم ما کہ
میخواستیم کہ ببینیم آن حضرت را در شب نماز گزارندہ مگر آنکہ وے را دیدیم نماز گزارندہ۔ ولا نشاء ان نراہ نائما الا رأیناہ
و نبودیم ما کہ میخواستیم کہ ببینیم آن حضرت را خواب کنندہ مگر آنکہ می دیدیم او را خواب کنندہ یعنی در شب منام ہم میکرد و قیام ہم
مینمود نہ تمام شب بیداری بود و نہ تمام شب خواب میکرد پس ہم در خواب می دیدیم او را و ہم بیداری می دیدیم۔ رواہ النسائی
وعن حمید بضم حا۔ بن عبد الرحمن بن عوف۔ از کبار تابعین است قال۔ گفت۔ ان رجلا من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم
قال قلت وانا فی السفر مع رسول اللہ۔ یک مردی از اصحاب آنحضرت گفت کہ گفتم باخود و قرار دادم و حالانکہ بودم من
در سفری با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم واللہ لارقبن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للصلوۃ۔ بخدا سوگند ہر آئینہ نظر کنم و تامل نمایم و
نگاہ دارم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم برائے نماز یعنی می خواہم کہ نماز آن حضرت را ببینم و تامل نمایم و محفوظ دارم حتی اری
فعلہ۔ تا ببینم فعل او را کہ چہ طور می کند۔ فلما صلی صلوۃ العشاء۔ پس ہر گاہ کہ گزارد آنحضرت نماز عشاء را۔ وہی العتمۃ۔ و آن نماز
عشا کہ او را عتمہ می خوانند احتراز است از نماز شام کہ او را ہم عشای گویند و در اوائل اعراب نماز مغرب را عشای گفتند و عشا
را عتمہ یعنی تاریکی بعد از آن نہی از آن واقع شد و تحقیق این معنی سابقا در باب اوقات صلوۃ گذشتہ است۔ اضطجع ہویا من اللیل
پہلو نہاد و بخفت آن حضرت زمان دراز از شب و ہوی بفتح ہا و کسر واو و تشدید یا زمان طویل و بعض گفتہ اند کہ مخصوص است
بشب۔ ثم استیقظ۔ پستر بیدار شد۔ فنظر فی الافق۔ پس نگاہ کرد در کرانہ آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء
واقع شدہ و گویا ذکر افق درین روایت بجہت آنست کہ ستارہا در افق و نزدیک بآن روشن تر و تابان تر میباشند۔ فقال۔ پس
خواند این آیت را۔ ربنا ما خلقت ہذا باطلا حتی بلغ الی انک لا تخلف المیعاد۔ تا این آیت و در روایات دیگر ابتدا از ان فی خلق
السموات والارض تا آخر سورہ یا تا انک لا تخلف المیعاد است۔ ثم اہوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی فراشہ فاستل منہ سواکا۔ میل
کرد آنحضرت بسوی جامہ خواب خود پس بکشید از جامہ خواب مسواک را و سل کشیدن چیزی بنرمی چنانکہ شمشیر از نیام۔ ثم افرغ فی
قدح من اداوۃ عندہ ماء۔ پستر ریخت در قدحی از مطہرہ کہ نزد وے بود آب را۔ فاستن۔ پس مسواک کرد۔ ثم قام فصلی۔ پستر
ایستاد پس نماز بگزارد۔ حتی قلت قد صلی قدر ما نام۔ تا آنکہ گفتم من تحقیق نماز گزارد مقدار آنچہ خواب کرد۔ ثم اضطجع۔ باز خسپید
حتی قلت قد نام قدر ما صلی۔ تا آنکہ گفتم بتحقیق خواب کرد مقدار آنچہ نماز بگزارد۔ ثم استیقظ ففعل کما فعل اول مرۃ۔ پستر بیدار
شد پس کرد چنانکہ کرد اول بار۔ وقال مثل ما قال۔ و گفت مانند آنچہ گفت اول بار از ادعیہ و اذکار۔ ففعل رسول اللہ۔ پس کرد
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثلث مرات قبل الفجر۔ سہ بار پیش از فجر۔ رواہ النسائی۔ وعن یعلی۔ بفتح تحتانیہ و سکون
مہملہ و فتح لام۔ بن مملک۔ بفتح میم اول و سکون ثانیہ و فتح لام از طبقہ ثالثہ است از تابعین روایت میکند۔ انہ سال ام
سلمۃ زوج النبی۔ کہ وے پرسید ام سلمہ را کہ جفت پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم عن قراءۃ النبی۔ از قراءت پیغمبر صلی اللہ

علیه وسلم وصلوته - واز نماز وے که چه کیفیت می خواند قرآن را و بچه طریق میگزارد نماز را - فنعتت - پس گفت ام سلمه - و مالکم وصلوته - چه کار میکنید شما با نماز او وچه می پرسید از ان وکجا می توانید کرد مانند آن وبعض شارحان گفته اند که مراد ام سلمه تحسر و تاسف است از تذکر احوال آنحضرت بجهان ذکر وی صلی الله علیه وسلم پس نخست ذکر صلوة کرد وبیان آن نمود که اهم وافضل است پس گفت - کان یصلی ثم ینام قدر ما صلی - بود آنحضرت که بر میخاست ونماز میکرد پستر خواب میکرد باندازه آنچه نماز می کرد - ثم یصلی قدر ما نام - پستر بر میخاست ونماز میکرد باندازه آنچه خواب کرد - ثم ینام قدر ما صلی - پستر خواب میکرد باندازه آنچه نماز گزارد - حتی یصبح - تا آنکه صبح میکرد - ثم نعتت قرائته - پستر وصف کرد ام سلمه قرائت آن حضرت را وبیان نمود کیفیت آنرا - فاذا هی تنعت قراءة مفسرة حرفا حرفا - پس ناگاه ام سلمه نعت میکند قرائتے را که مفسر ست یعنے بیان کرده شده حرفا بعد حرف جدا جدا - رواه ابوداود والترمذی والنسائی

باب ما یقول اذا قام من اللیل

ذکر ودعا حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دائم ومستمر بود در جمیع اوقات واحوال خصوصا در قیام لیل که افضل اوقات واحوال ومحل نزول رحمت ربانی وسطوع انوار رحمانی وظهور آثار قربت واجابت وبروز نور وحضور ست

الفصل الاول - عن ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یتهجد - گفت ابن عباس بود آن حضرت چون بر میخاست بعضے از شب که نماز تهجد کند وهجود وتهجد در لغت بمعنی نوم واستیقاظ هر دو آمده بعد از ان غالب آمد بر نماز بعد نوم وبعض گویند تهجد بمعنی ترک هجود ست چنانکه تاثم بمعنی ترک اثم میگویند که چون آنحضرت برای نماز تهجد برمے خاست میخواند این دعا را - اللهم لک الحمد انت قیم السموات والارض - خداوندا مر تراست حمد توئے برپا دارنده آسمانها وزمین - ومن فیهن - وبرپا دارنده کسانیکه در آسمان وزمین اند از ملائکه وجن وانس یعنی توئی قائم بحفظ خلق ومدبر امور ایشان وبرپا دارنده ایشان علی الدوام که اگر یکدم حصول این فیض انقطاع پذیرد وهمه عالم از پا در افتد ملیت اگر ز سد قافله بر قافله ÷ فیض تو برهم فتد این سلسله ÷ وتخصیص قیومیت لعقلا که کلمه من مفید آنست بجهت شرف واهتمام بذکر قیومیت ست مر ایشان را چه وجود عقل موهم قیام بنفس واستبداد بتدبیر امور ست وقیم وقیوم وقیام هر صیغه مبالغه اند ودر روایت هر سه لفظ آمده ومناسب ست ذکر آن در مقام قیام لیل باز سے فرماید - ولک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن - ومر تراست حمد توئی روشن کننده وموجود گرداننده آسمان وزمین وهر کسیکه در آسمان وزمین ست کنایت ست از تمامه خلق ونور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود وظاهر گرداننده غیر خود باشد وتحقیق این معنے از تفسیر کریمه الله نور السموات والارض باید جست وکاتب حروف نیز ذکر آن در رساله مفرده توفیق یافته است ووجه ذکر نور درین مقام روشن ست - ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن - وتوئی پادشاه آسمان وزمین وهر که در آسمان وزمین ست وذکر ملک نیز درینجا مناسب ست که یاد از ملک نیم شب می دهد که پادشاه پادشاهان بحکم تؤتی الملک من تشاء بگدایان کوے خود عطا می نماید چنانکه یکے از اعاظم اولیا گفته است بیت از آنگه که یافتم خبر

از ملک نیم شب + صد ملک نیم روز بیک جو نمی خرم + ولک الحمد انت الحق - و مر تراست ستایش بر جمیع کمالات و توئی موجود
و ثابت و محقق بے توہم عدم و بطلان و ہر چہ غیر تست در حد ذات باطل و معدوم ست و حلیہ ثبوت و وجود رعایت ست
بر وے - و وعدک الحق - و وعدہ تو کہ بندگان خاص بنصر و عون در دنیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصًا دولت دیدار
کردہ حق ست و نامرادان دل بدان بسینہ شاد مانند و اگر نہ زحمت اغیار و محنت این دار چہ جفا کہ بر جان این مسکینان میکند
بیت مرا امید وصال تو زندہ میدارد + وگرنہ صد رہم از ہجر تست بیم ہلاک - و لقاؤک حق - و برگشتن بدار آخرت
و پیش آمدن بدرگاہ عزت و کبریائے تو و دیدار تو حق است - و قولک حق - و کلام تو صادق و ہر چہ بدان خبر دادہ حق ست
این مجمل ست و تفصیلش آن ست کہ فرمود - والجنۃ حق والنار حق والنبیون حق و محمد حق والساعۃ حق اللہم لک اسلمت - خداوندا
مر ترا انقیاد می نمایم و فروتنی مے کنم و احکام تشریعیہ و ارادی ترا امتثال و تسلیم می کنم - و بک آمنت - و بتو ایمان می آرم -
و علیک توکلت - و بر تو ہمہ کارہا باز مے گزارم - و الیک انبت - و بسوی تو در ظاہر و باطن بازگشتن میکنم و توبہ و انابت
ہر دو بمعنے رجوع اند و مقام انابت اعلے و ارفع است - و بک خاصمت - و بحجت تو و قوت و نصرت تو پیکار میکنم با اعدای دین
و الیک حاکمت - و بسوے تو بری دارم امر خود را کہ مر تراست حکم نہ غیر ترا و می گردانم ترا قاضی و حکم میان خود و میان کسیکہ
مخالفت مے کند مرا در دین و دنیا و محاکمہ رفع امر بسوی قاضی - فاغفرلی ما قدمت و ما اخرت - پس بیامرز مرا گناہان کہ
پیش فرستادہ ام و پس خواہم کرد - و ما اسررت و ما اعلنت - و چیزیکہ پنہان کردہ ام و چیزیکہ آشکارا کردہ ام از گناہان -
و ما انت اعلم بہ منی - و گناہان کہ تو دانا تری بدان از من - انت المقدم و انت المؤخر - توئی پیش کنندہ و پس افگنندہ ہر کرا
خواہی - لا الٰہ الا انت - نیست ہیچ معبودے بحق مگر تو - و لا الٰہ غیرک - و نیست الٰہ جز تو این تاکید و تصریح ست بنفی الوہیت غیر
بعد از علم بدان بحصر الوہیت در وے سبحانہ متفق علیہ - **وعن عائشۃ** - رضی اللہ عنہا - قالت کان النبی صلی
اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلاتہ فقال - گفت عائشہ بود آن حضرت چون برمیخاست بشب شروع می کرد
در نماز پس مے گفت - اللہم رب - ای خدا اے پروردگار - جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات والارض - اے
پیدا کنندہ و از عدم بوجود آرندہ آسمانہا و زمین - عالم الغیب والشہادۃ - ای دانای آنچہ ناپیدا است بر خلق و آنچہ
پیدا است بر ایشان - انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیہ یختلفون - تو حکم مے کنی میان بندگان خود در چیزے کہ ہستند
ایشان کہ اختلاف می کنند در ان - اہدنی لما اختلف فیہ من الحق - راہ نما مرا بچیزے کہ اختلاف کردہ شدہ است در وی
از حق و ثابت دار بران و زیادہ کن در ان چہ مقامات قرب و انوار تجلی بیحد و بے نہایت ست و لہذا امر کردہ شد
آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ گفتن رب زدنی علما - باذنک - بدستوری تو و تیسیر و توفیق تو - انک تہدی من تشاء
الی صراط مستقیم - بدرستیکہ تو راہ می نمائی ہر کرا می خواہی بسوی راہ راست - رواہ مسلم - **وعن عبادۃ** بضم عین و تخفیف
موحدہ - بن الصامت - صحابیہ مشہور ست از نقبائے انصار حاضر شد عقبہ اولی و ثانیہ را و حاضر شد بدر را و ہمہ مشاہد را و

رجل طویل، بجیم بلی۔ فقال۔ گفت۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تعار من اللیل۔ کسیکہ بیدار شود و از پہلو بہ پہلو گردد و
غالب در انتباہ استعمال مے یابد کہ با وی آوازی ست چنانچہ عادت ست در وقت بیدار شدن مشتق ست از تعار کہ
نام آواز شتر مرغ ست۔ فقال۔ پس بگوید در رفتن بیدار شدن۔ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی
کل شیء قدیر و سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ ثم قال۔ پستر بگوید۔ رب اغفر لی او قال۔
یا گفت۔ ثم دعا۔ شک راوی ست کہ آن حضرت خصوص این دعا کہ اللہم اغفر لی ست فرمودہ یا مطلق دعا فرمودہ کسیکہ ہر چہ خواہد۔
استجیب لہ۔ قبول کردہ میشود از ان کس این دعا و بعضے از علما گفتہ اند کہ این دعا را کہ درین وقت بکند درہم الکیس نام ست چنانچہ
کسے در کیسہ خود درہم دارد ہر وقت کہ بخواہد تیار ست ہمچنین این دعا اجابت وی مہیا و قریب ست۔ فان توضأ وصلی قبلت
صلوتہ۔ این دعا خود بالفعل باجابت رسیدہ پس از ان اگر وضو سازد و نماز کند قبول کردہ میشود نماز وے۔ رواہ البخاری۔

الفصل الثانی۔ عن عائشۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا استیقظ من اللیل قال۔ گفت
عائشہ بود آن حضرت چون بیدار مے شد از شب میگفت لا الہ الا انت سبحانک اللہم وبحمدک۔ بپاکی یاد میکنم ترا و تنزیہ می کنم
ترا تنزیہی کہ لائق است بجناب قدس تو ای خدا و تنزیہ میکنم ترا ملابس بحمد و ثنای تو۔ استغفرک لذنبی۔ طلب آمرزش میکنم ترا
مر گناہان خود را۔ واسألک رحمتک۔ و سوال مے کنم ترا رحمت خاص ترا۔ اللہم زدنی علما۔ خداوندا زیادہ کن مرا علم را کہ مراتب
آن را نہایت نیست مر خود چون صفات و افعال الٰہی را نہایتی نیست و تجلیات وے تعالی غیر متناہی علم بندہ کہ دائم در ترقیات
ست ہمیشہ در زیادتی خواہد بود۔ ولا تزغ قلبی بعد اذ ہدیتنی۔ و مائل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از اطاعت بمعصیت
و از حق بباطل پس از انکہ راہ نمودی مرا بدان۔ وہب لی من لدنک رحمۃ۔ و بخش مرا از نزد خود و مقام قرب خاص خود
رحمتی عظیم۔ انک انت الوہاب۔ بدرستیکہ تو بخشندۂ کاملی کہ وہب ترا پایان نیست و از حد و عد بیرون ست۔ رواہ ابو داؤد۔
وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر۔ نیست ہیچ مسلمانیکہ شب گذارد یعنی بخواب
کند بذکری از اذکار۔ طاہرا۔ در حالتیکہ پاک ست یعنی بوضو ست۔ کذا قالوا فیتعار من اللیل۔ پس بیدار گردد در جزوی از شب
فیسأل اللہ خیرا۔ پس سوال کند خدا را نیکی را۔ الا اعطاہ اللہ ایاہ۔ مگر آنکہ بدہد او را خدای تعالے آن نیکی را۔ رواہ
احمد و ابو داؤد۔ **وعن شریق** بفتح شین معجمہ و کسر را و بقاف۔ الہوزنی۔ بفتح ہا و سکون واو و فتح زای از تابعین ست روایت
میکند از عائشہ۔ قال دخلت علی عائشۃ۔ گفت در آمدم بر عائشہ۔ فسألتہا بم کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یفتتح اذا ہب من اللیل۔ پس پرسیدم او را کہ چہ چیز بود آن حضرت کہ آغاز می کرد وقتیکہ بیدار مے شد از شب۔ فقالت سألتنی
عن شیء ما سألنی عنہ احد قبلک۔ پس گفت عائشہ پرسیدی تو مرا از چیزے کہ نپرسیدی مرا از ان بہ چیز ہیچ کسے پیش از تو۔
کان اذا ہب من اللیل کبر عشرا۔ بود آن حضرت چون بیدار می شد از شب اللہ اکبر میگفت دہ بار۔ وحمد اللہ عشرا۔ و الحمد للہ میگفت
دہ بار۔ وقال۔ و می گفت۔ سبحان اللہ وبحمدہ عشرا وقال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر عشرا۔ و میگفت استغفر اللہ

ده بار - وہلل اللہ عشرا - ومیگفت لا الٰہ الا اللہ ده بار - ثم قال - پستر سے گفت - اللّٰهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمۃ
خداوندا من پناه می جویم بتو از تنگی دنیا و از تنگی روز قیامت - عشرا - ده بار - ثم یفتتح الصلوٰۃ - پستر آغاز می کرد نماز را و این
ورد را معشرات سبع می گویند بر طبق مسبعات عشر که نام ورد مشہورست آنجا ده چیز ست که ہر یکے را ہفت بار بخوانند و این
جا ہفت چیز ست که ہر یک را ده بار میگویند - رواه ابوداؤد

الفصل الثالث عن ابی سعید قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول - بود
آن حضرت وقتیکه بر مے خاست از شب تکبیر میگفت پستر میگفت - سبحانک اللّٰهم وبحمدک وتبارک اسمک - و بزرگ ست نام تو
وتعالیٰ جدک - و بلند ست بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو - ولا الٰہ غیرک - و نیست خدای جز تو - ثم یقول اللہ اکبر کبیرا ثم
یقول اعوذ باللہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من ہمزہ - از وسوسۂ وی - ونفخہ - و کبر وے که می اندازد آدمی را در ان
و برباد می سازد - ونفثہ - و دمیدن وے مراد بدان شعر مذموم است یا سحر - رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی وزاد ابوداؤد
بعد قولہ غیرک - و زیاده کرده است ابوداؤد بعد از قول وے لا الٰہ غیرک این را که - ثم یقول - پستر میگفت - لا الٰہ الا اللہ ثلثا
سہ بار - وفی آخر الحدیث - و زیاده کرده است در آخر حدیث این کلمہ را - ثم یقرأ - پستر میخواند یعنی فاتحۃ الکتاب را و شروع میکرد
در قرأت - **وعن ربیعۃ بن کعب الاسلمی** - روایت ست از ربیعۂ اسلمی که از اصحاب صفہ بود و از قدمای صحابہ بود و ملازم
آن حضرت بود در سفر و حضر - قال کنت ابیت عند حجرۃ النبی - گفت بیتوتت مے کردم من نزد حجرۂ پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم
فکنت اسمعہ اذا قام من اللیل - پس بودم من که مے شنیدم آن حضرت را چون قیام لیل مے کرد - یقول - میگفت - سبحان
رب العالمین - پاکی پروردگار جہانیان - الہوی - می گفت این کلمہ را زمانے طویل بفتح ہا و کسر واو و تشدید یا - ثم یقول -
پستر میگفت - سبحان اللہ وبحمده الہوی - زمان طویل - رواه النسائی وللترمذی نحوه وقال ہذا حدیث حسن صحیح

باب التحریض علی قیام اللیل

تحریض در لغت بر غلانیدن و گرم کردن کسے را بر چیزے و معنے تحریض بر قیام لیل ترغیب و ترہیب کردن و بیان
کردن فضائل عمل بدان و نقائص ترک آن ست و فضائل قیام لیل بسیارست و عمدۂ آن نزول رحمت حق بر عباد و
تقریب ایشان بفضل و کرم و اجابت دعا و عطای مسئول و مغفرت ذنوب و تحقیق وعده کرده است وی جل علا حبیب خود
را بر تہجد برانگیختن وے صلی اللہ علیہ وسلم در مقام محمود لا بد تابعان او را نیز پرتوی از ان مقام و نورانیت نصیبہ باشد مشائخ
گفته اند که درین دنیا که نمونۂ لذات بہشت و لذتے و آرامے ست که در وقت سحر بجہت تملق در مناجات حاصل می گردد

شعر رو بر در دل نشین کان دلبر خرگاہی ❊ وقت سحری آید با نیم شبی باشد

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعقد الشیطان علی قافیۃ رأس
احدکم اذا ہو نام ثلث عقد - می بندد شیطان بر قفای سر یکے از شما وقتیکه خواب میکند سہ گره چنانکه ساحران می بندند کسے را

که سحری کنند و گفته اند که این محمول بر حقیقت ست یا مجاز ست و تصویر و تمثیل ست زیرا که هر که می خواهد که کسے را محکم بندد
سه بند می بندد تا نه جنبد و نگریزد و مگر بعد از کشادن آن بند ها مقصود و وست گردانیدن شیطان ست خواب را نزد نائم و
آراستن وے آرام و راحت را بر وے و تنگ گردانیدن مجال حرکت بر وے - یضرب علی کل عقدۃ - میزند بر
هر گره یعنی مے اندازد در دل نائم - علیک لیل طویل - بر تو شب دراز ست - فارقد - پس خواب کن - فان استیقظ
فذکر الله انحلت عقدۃ - پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید خدا را مے کشاید یک گره - فان توضأ انحلت عقدۃ - پس اگر وضو
کند مے کشاید گره دیگر - فان صلی انحلت عقدہ - پس اگر نماز بگذارد می کشاید گره دیگر و در بعض روایات عقده در ینجا
بلفظ جمع است یعنی می کشاید همه گره های وی - فاصبح نشیطا طیب النفس - پس صبح میکند شادمان پاک نفس - والا اصبح
خبیث النفس کسلان - و اگر نه بیدار شود و ذکر نکند و وضو و نماز نکند صبح میکند پلید نفس کاهل - متفق علیه - وعن المغیرۃ
قال قام النبی صلی الله علیه وسلم حتی تورمت قدماہ - روایت می کند مغیره بن شعبه که صحابی مشهور ست گفت ایستاد آنحضرت
در نماز شب تا آنکه آماسید هر دو قدم مبارک وی - فقیل له لم تصنع هذا وقد غفرلک ما تقدم من ذنبک وما تأخر - پس گفته
شد مر آنحضرت را برای چه میکنی اینهمه ریاضت و می کشی اینهمه تعب و عنا و حالانکه آمرزیده شده است برای تو همه گناهان تو
آنچه پیش رفته و آنچه پس آمده - قال افلا اکون عبدا شکورا - گفت اگر گناهان همه بخشیده باشند آیا پس نباشم من بنده شکر
گوینده بر نعمتهای حق خصوصا این نعمت عظیم که مغفرت ذنوب ست و تحقیق این معنی در موضع دیگر کرده شده است متفق علیه
وعن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل - گفت ابن مسعود که ذکر کرده شد نزد آن حضرت مردے فقیل
مازال نائما حتی اصبح - پس گفته شد مستمر ماند آن مرد خواب کننده تا آنکه صبح کرد - ما قام الی الصلوٰۃ - نه ایستاد برائے نماز
شب - فقال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه - گفت آن حضرت آن مردے ست که شاشه کرد شیطان در گوش او - او قال
فی اذنیه - شک راوی ست که فی اذنه گفت یا فی اذنیه یعنی در هر دو گوش وی یا در یک گوش وی - متفق علیه - بدانکه
علم حقیقت آن موکول است بعلم شارع و ممکن ست حمل آن بر ظاهر زیرا که نسبت کرده شده است اکل و شرب و قی و ضراط و مانند آن بشیطان
پس ممتنع نباشد نسبت بول نیز و گاهی تاویل مے کنند بنا بر ملابسات مناسبه پس بعض میگویند که این تمثیل ست که زده است آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن وی آواز مؤذن را و تشبیه داده بحال کسیکه افتاده است بول
در گوش او پس گران شده بسبب آن شنوائی او و تباه گشته حس او و بعض گفته اند که مراد آنست که پر کرده است شیطان
گوش او را بکلام باطل و باحادیث لغو و حادث شده بسبب آن گرانی در سمع وے از استماع دعوت حق و این دو وجه
ناظر در آن ست که برائے نماز صبح نیز برنخاسته و اذان آن نشنیده و ظاهر آن ست که مراد نماز شب باشد والله اعلم و این
کنایت ست از استخفاف و اهانت زیرا که عادت ست که هر که استخفاف کند چیزے را بول کند بر وے و بعض گفته اند
که کنایت ست از ضرب نوم در وجود وے و تخصیص اذن بجهت بودن اوست محل انتباه والله اعلم - وعن ام سلمة

قالت استیقظ رسول الله - گفت ام سلمہ رض بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة فزعا - یک شب ترسان - یقول - در حالیکه
می گوید بطریق تعجب از عظمت قدرت حق و کبریائی او - سبحان الله ماذا انزل اللیلة من الخزائن - پاکی خدا را چه چیزها
فرو فرستاده شده امشب از خزائن رحمت - وماذا انزل من الفتن - و چه چیزها فرو فرستاده شد از فتنها و عذابها - من یوقظ
صواحب الحجرات - کیست که بیدار کند زنان را که صاحب حجرها اند - یرید ازواجه - مراد میدارد آن حضرت بصواحب حجرات
ازواج مطهره خود را - لکی یصلین - تا نماز بگزارند - رب کاسیة فی الدنیا عاریة فی الآخرة - بسا زن یا نفس صاحب کسوت
پوشیده یا پوشانده انواع حلی و حلل را برهنه در آخرت کسوت پوشانیدن کسے را جامه پس کاسیه اینجا بمعنے لابسه باشد
بصیغه نسبت بقرینه عاریت یا محمول بر معنی خود بقصد مبالغه یعنی در دنیا دیگران را می پوشانید و در آخرت خود برهنه است
رواه البخاری - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلة الی السماء
الدنیا - فرود می آید پروردگار ما یعنے رحمت خاص و فضل مخصوص او هر شب بآسمانے که فرود ترین یا پایان ترست از آسمانها
و نزد محققین نزول صفتے ست از صفات الٰهی مثل ید و استوا و جز آن از متشابهات که ایمان بدان باید آورد و از کیفیت
آن ایستاد یعنے تجلی میکند وی تعالے باین صفت در وقت سحر - حین یبقی ثلث اللیل الآخر - هنگامیکه باقی میماند سوم حصه
شب که آخرست یعنی وقت سحر - یقول - می گوید وی سبحانه - من یدعونی فاستجیب له - کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم
دعاے او را - من یسألنی فاعطیه - کیست که درخواست کند و طلبد از من تا بدهم آنچه می خواهد و می طلبد بدانکه دعا
خواندن ست چنانچه بنده گوید یا رب و در برابر وے اجابت و قبول ست چنانکه گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و
سوال طلبیدن ست و در برابر آن اعطاے مطلوب ست چنانچه در وصف اسم اعظم واقع شده است که چون دعا کرده شود
بوے اجابت کرده شود و چون سوال کرده شود داده می شود و گاهے دعا و سوال بجاے یکدیگر نیز واقع می شوند
من یستغفرنی فاغفر له - کیست که آمرزش خواهد از من پس بیامرزم او را - متفق علیه وفی روایة لمسلم - و در روایتی مسلم را
این زیادت آمده است - ثم یبسط یدیه - پس فراخ مے کند پروردگار تعالے هر دو دست خود را - ویقول من یقرض غیر
عدوم ولا ظلوم - و می گوید وے تعالی کیست که قرض دهد کسے را که نه فقیر ست که مال ندارد تا از ان قرض ادا کند و نه
ظلم کننده که با وجود غنا و مال ظلم کند حق کسے ندهد مانعے از اداے قرض همین دو چیز ست یا فقر یا ظلم و وے تعالی
از هر دو منزه است - حتی ینفجر الفجر - حق تعالے اینها را بزبان لطف و کرم میگوید تا میکشاید فجر و می در آید وقت صبح - وعن
جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ان فی اللیل لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله خیرا من امر الدنیا والآخرة
الا اعطاه ایاه - گفت جابر ابن عبد الله شنیدم آن حضرت را که می گفت بدرستیکه در شب ساعتے و زمانے لطیف ست
که موافق نیفتد در نیابد آن را مردے مسلمان در حالے که سوال مے کند ندارا نیکی از کار دنیا و آخرت مگر آنکه میدهد وی
تعالے آن مرد را آن نیکی را - و ذلک کل لیلة - و این ساعت در زمان در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه

وماننند آن مانند آنکه آن ساعت متعین است یا مبهم بعضی مے گویند که مبهم ست مثل شب قدر و ساعت جمعه و در بعض روایات آمده
است که آن ساعت میانه شب است - رواه مسلم - وعن عبد الله ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الصلوٰة
الی الله تعالی صلوٰة داؤد - دوست داشته شده ترین نماز ها به سوے خدا نماز داؤد پیغمبر ست علیه السلام - واحب الصیام
الی الله تعالی صیام داؤد - ودوست داشته شده ترین روزه ها به سوے خدا روزهٔ داؤد پیغمبر ست - کان ینام نصف اللیل
بود داؤد که خواب مے کرد نیمه و دانگ شب - ویقوم ثلثه - و بر می خاست و نماز میکرد دو دانگ شب - وینام سدسه - و باز
خواب مے کرد یک دانگ تمام شب وے علیه السلام مقسوم بود باین قسمت که اول شب تا نیم شب خواب می کرد و ثلث
شب نماز می کرد و سدس اخیر باز خواب می کرد پس دو حصهٔ شب خواب می کرد و یک حصه نماز - ویصوم یوما - و روزه
میداشت داؤد یک روز - ویفطر یوما - و روزه می کشاد روز دیگر - متفق علیه - مشکل در اینجا آنست که عمل سید انبیا صلی الله علیه
وسلم دائم نه برین وجه بود پس احب الی الله چون باشد و آنحضرت ترک احب چون کند جوابش آنکه احبیت فعل مذکور از
بعضی وجوه است نه بجمیع وجوه از جهت بودن او اقرب باعتدال و حفظ صحت مزاج و بجهت آنچه در نوم سدس اخیر شب از دفع
کلف وملال و عدم ظهور اثر عبادت از صفرت لون و شکستگی آن و این در نماز ست و وجه احبیت صوم داؤد در باب صیام
بیاید ان شاء الله تعالی و فعل سید انبیا علیه من الصلوٰة افضلها و اکملها بر مقتضیات اوقات و احوال بر اطوار مختلفه بود و
متضمن حکم و مصالح لا یعد و لا یحصی که راجع به نفس کریم وی و امت مرحومه وی بود از اقویا و ضعفا فافهم و بالله التوفیق -
وعن عائشة رضی الله عنها - قالت کان - گفت عائشه بود - یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخره -
خواب میکرد آن حضرت اول شب و زنده میداشت آخر شب را یعنی بیداری بود در وی و از بیداری تعبیر بزندگانی شب
میکنند زیرا که حیات زمان در عبادت کردن ست در وے و زمانیکه در وے عبادتے واقع نشود گویا مرده است یا مراد از زنده
گردانیدن نفس ست در شب به بیداری و عبادت چه خواب در حکم مرگ است چنانکه گفته اند النوم اخ الموت و هر دو
معنے در لفظ احیاء اللیل گفته آید و معنی اول ظاهر تر ست و لفظ حدیث نیز ظاهر در آنست فافهم باید آنکه بیان نکرد که چه مقدار از
اول شب خواب می کرد و از آخر شب بیداری بود و ظاهر در مناصفه است و گفته اند که نیم شب آنحضرت بخواب میگذشت
و نیم بنماز اگر چه خواب و بیداری تارة فتارة می بود والله اعلم - ثم ان کانت له حاجة الی اهله قضی حاجته - پستر اگر می بود مر
آنحضرت را حاجتی بسوی زنان خود می پرداخت حاجت خود را - ثم ینام - پستر خواب میکرد بی آنکه غسل کند لیکن وضو
میکرد که آن طهارت نوم است - فان کان عند النداء الاول جنبا - پس اگر میبود نزدیک بانگ نخستین جنب بر تقدیر اشتغال
بقضای حاجت - وثب فافاض علیه الماء - برے جست پس میریخت بر بدن مبارک خود آب و مراد به نداء اول
اذان است و اولیت یا بنسبت اقامت است یا بنسبت ایذان و اعلام که موذن بر در آنحضرت آمده هم میکرد - وان لم یکن
جنبا توضأ للصلوٰة ثم صلی رکعتین - و اگر نمی بود جنب وضو می کرد برائے نماز پستر مے گزارد دو رکعت سنت فجر - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی امامة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بقیام اللیل - برشما باد برخاستن
شب برای نماز - فانه داب الصالحین قبلکم - پس بدرستیکه قیام لیل عادت وکار نیکوکاران ست که پیش از شما بوده اند -
وهو قربة لکم الی ربکم - وقیام لیل سبب نزدیکی ست مرشما را بسوی پروردگار شما - ومکفرة للسیئات - وسبب پوشیدن ست
مر بدیها را مکفرة بفتح میم وسکون کاف وفتح فا بمعنی سترکفارت گناهان که میگویند هم باین معنی ست - ومنهاة - بفتح میم و
سکون نون - عن الاثم - وبازدارنده است از گناهان وحسنات همه کفارت سیئات اند وصلوٰة مطلق ناهی ست از فحشا ومنکر و
صلوٰة لیل بجهت زیادت فضلی که دارد اتم واکمل ست دران - رواه الترمذی - وعن ابی سعید الخدری قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثة یضحک اللہ الیهم - سه کس اند که می خندد خدا بتعالی برای ایشان کنایت ست از رضا ولطف
واقبال بروح ورحمت واطلاق ضحک واسناد آن حضرت رب العزت دراحادیث آمده است واز جمله متشابهات ست -
الرجل اذا قام باللیل یصلی - یکے ازان سه کس مردیست چون برخیزد برای نماز شب - والقوم اذا صفوا فی الصلوٰة - ودوم قوم
چون صف بندند در نماز ومتوجه شوند وروے آرند بجناب قرب وتعالی - والقوم اذا صفوا فی قتال العدو - وسوم قوم
چون صف بندند در کشتن دشمنان دین وهمت بندند بر نثار کردن روح به محبت مولے تعالے واعلای دین وی - رواه
فی شرح السنة - وعن عمرو بن عبسة - بفتحات - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یکون الرب من العبد
فی جوف اللیل الآخر - نزدیک تر بودن پروردگار تعالے از بنده درمیان شب ست درجانب آخر که بعد از نیم شب ست و
این قرب اتم واکمل ست از قربے که اشارت ست بسوی قول وے صلی اللہ علیہ وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد
نزدیک تر بودن بنده از پروردگار در وقتی ست که بنده ساجد ست آنجا بنده تقرب میجوید بسجده واینجا پروردگار تعالی
وتقدس نزول مے کند برحمت وقرب بسوے بنده وصلوٰة لیل جامع قربین ست - فان استطعت ان تکون ممن یذکر اللہ فی
تلک الساعة فکن - فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی که باشی تو ای عمرو بن عبسة ازان کسانیکه یاد می کنند خدای را دران ساعت
ومشاهد اند حضور مولی ونزول قرب او را پس باش تو ازان کسان وعمرو بن عبسه از مقربان حضرت ومحبوبان درگاه ست
در مبدا ظهور نور نبوت که آنحضرت در مکه بود وے در وطن خود بود ودر دل وی یکبارگی نور توحید وکراهت بت پرستی
وشرک انداختند پس شنید که در مکه مردے پیدا شده است که مردم را بتوحید میخواند واز عبادت اصنام منع میکند بمکه آمد وخبر
آن حضرت پرسید آن حضرت دران وقت بحکم الٰهی تعالی از نظرهای اعدای دین مختفی بود پرسید که درمیان شما کسے پیدا شده
است که از راه وروش شما برآمده بدین دیگرے خواند گفتند بلے دیوانه ایست که طریقه آبا واجداد گذاشته رسمے نو
درمیان آورده است شعر دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ❊ دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند ❊ گفت اورا کجا توان یافت
گفتند نیم شبی باشد که برآید گرد این خانه بگردد عمرو بن عبسه نیم شبے برآمد ودر استار کعبه پنهان شد ناگاه مردی را
دید که پیدا شد مردے وچه مردے که همه مردان خاک آستان اویند که لا اله الا اللہ لا اله الا اللہ میگوید گرد خانه مے گردد

عمرو بن عبسہ بر آمد و سلام کرد و پرسید کہ چہ کسی تو و دین تو چیست آن حضرت گفت کہ من رسول خدا ام و دین من لا الٰہ الا اللہ است عمرو
بن عبسہ گفت من نیز این دین را دوست میدارم پس ایمان آورد و دوے سوم یا چہارم ست در دین پس آن حضرت او را وداع
کرد و گفت کہ پروردگار من با من وعدہ کردہ است چون آن وعدہ را بسر برد نزد ما بیا پس عمرو بن عبسہ بمدینہ آمد و صحبت
داشت و بکمال رسید و مرد بود این حدیث در دین وقت ست - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا

وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ رجلا قام من اللیل فصلی و ایقظ امرأتہ - رحمت کند
خدای تعالی بندہ را کہ برخاست بنماز شب پس گزارد نماز را و بیدار کرد زن خود را - فصلت - پس نماز بگزارد آن زن نیز
فان ابت نضح فی وجہہا الماء - پس اگر کاہلی کند و سر باز زند زن از برخاستن پاشید در روی وی آب - رحم اللہ امرأۃ
قامت من اللیل فصلت وایقظت زوجہا فصلی فان ابی نضحت فی وجہہ الماء - رحمت کند خدای تعالی زنے را کہ برخاست
بنماز شب پس گزارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گزارد آن مرد نماز پس اگر ابا آورد مرد بپاشید آن زن در روی وی
آب یعنی مرد و زن باید کہ مدد و معاون یکدیگر باشند بطاعت و عبادت ہمچنین ہر جا کہ یاران و رفیقان اند - رواہ ابوداود والنسائی

وعن ابی امامۃ قال قیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ ای الدعاء اسمع - کدام دعا مسموع تر ست بسمع اجابت و
قبول - قال جوف اللیل الآخر - فرمود آن حضرت دعای کہ در درون شب کنند جانب آخر با تقدیر کلام آن ست کہ پرسیدہ شد
کدام وقت مستجاب ست دعا در وے گفت وقت درون شب - و دبر الصلوات المکتوبات - و پس نمازہای فرض شامل
ست دعا را در آخر تشہد در آخر نماز متصل یا بعد از ذکر دعای کہ ماثور ست و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوٰۃ گذشتہ
است - رواہ الترمذی - وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی الجنۃ غرفا یری
ظاہرہا من باطنہا و باطنہا من ظاہرہا - بدرستیکہ در بہشت غرفہ ہاست کہ دیدہ می شود آنچہ بیرون آنہاست از درون
آنہا و دیدہ می شود آنچہ درون آنہاست از بیرون آنہا از غایت صفا و لطافت وغرف بضم غین معجمہ و فتح را جمع غرفہ
بضم غین و سکون را منزل رفیع و خانہ بالاے خانہ - اعدہا اللہ لمن الان الکلام - مہیا و آمادہ ساختہ است آنہا را خدای
تعالی برای کسیکہ نرم گوید سخن را و درشتی نکند و با مردم بخوی نیک زندگانی کند - واطعم الطعام - و بخوراند طعام را و غمخواری
کند گرسنگان و صالحان را - وتابع الصیام - و پیاپے دارد روزہ ہا را مراد کثرت صیام ست نہ دوام آن - وصلی باللیل
والناس نیام - و نماز بگزارد بشب و حالانکہ مردم در خواب باشند کہ این وقت اقرب ست بصدق عبودیت و خلاص
عمل اشارت ست باتصاف بصفت تواضع در وجود و عبادت بلیت شرف مر وجود ست و کرامت بسجود ۔ ہر کہ این ہر دو دارد
خدمش نہ زوجود دہر زیر قنا اللہ تعالی - رواہ البیہقی فی شعب الایمان وروی الترمذی عن علی رضی اللہ عنہ نحوہ و فی
روایتہ - در روایت ترمذی بجائے لمن الان الکلام لمن اطاب الکلام - آمدہ و مراد از طیب کلام لین کلام گی ہست -

الفصل الثالث - عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت ست

از عبد اللہ بن عمرو گفت گفت مرا آنحضرت - یا عبد اللہ لا تکن مثل فلان - مباش مانند فلان نام شخصے را برده باشد و شیخ در مقدمہ فتح الباری مے گوید کہ واقف نشدم بر نام آن فلان شخص و ہیچ یکے از طرق این حدیث - کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل - بود کہ بر میخاست آن فلان بنماز شب پس بگذاشت برخاستن شب را مقصود و تنبیہ عبد اللہ بن عمرو ست بر منع وے از کثرت قیام لیل و افراط در آنکہ مورث ملالت و سآمت گشتہ منجر بترک آن گردد چنانچہ از قصہ وے رضی اللہ عنہ معلوم شدہ است کہ تمام شب قیام مینمود و قطعا خواب نمیکرد و پدرش از ان منع میکرد پس پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آورد پس حضرت او را منع کرد چنانکہ در احادیث آمده است فافہم متفق علیہ - وعن عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول کان لداؤد علیہ السلام من اللیل ساعۃ یوقظ فیہا اہلہ گفت شنیدم آنحضرت را کہ میگفت بود مر داؤد پیغمبر را از شب ساعتی کہ بیدار میکرد در ان ساعت اہل و عیال خود را - یقول میگفت داؤد علیہ السلام - یا آل داؤد قوموا فصلوا - برخیزید پس نماز کنید - فان ہذہ ساعۃ یستجیب اللہ عز وجل فیہا الدعاء - زیرا کہ بدرستیکہ این ساعتی ست کہ قبول میکند خدا تعالی در وی دعا - الا لساحر او عشار - مگر مر ساحر را و عشر ستاننده را از اموال ناس و این عشاران موذی میباشند بناحق اموال و اشیای مردم را میربایند و در حدیث شب نیمہ شعبان نیز واقع شده است کہ ہمہ را درین شب می آمرزند الا عشار و مدمن خمر و عاق والدین و مسبل ازار را - رواه احمد - وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت ابو ہریره شنیدم آنحضرت را کہ می گفت - افضل الصلوۃ بعد المفروضۃ صلوۃ فی جوف اللیل - افزون ترین نماز در ثواب نماز ست در درون شب این باعتبار زمان ست و نماز در خانہ افضل ست باعتبار مکان سید الطائفہ جنید بغدادی رضی اللہ عنہ را بعد از رفتن وی از دار فنا در خواب دیدند پرسیدند چہ کرد پروردگار تعالے با تو گفت (تاہت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا الا رکعات صلیناہا فی جوف اللیل) سرگردان شد و رفت آن ہمہ عبارتہا و سخنہا کہ در حقائق و معارف می گفتیم و فانی شد آن اشارتہا کہ میکردیم و سود نکرد مارا جز آن رکعت چند کہ میان شب می کردیم ترغیب کرد مر طالبان را باہتمام و جد بعبادات و ریاضت و عدم اغترار و اعتبار بر طامات و ترہات صوفیہ بیت کار کن کار بگذر از گفتار ٭ کاندرین راه کار دارد کار ٭ رواه احمد - وعنہ قال جاء رجل الی النبی - و ہم از ابی ہریره است کہ گفت آمد مردی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق - پس گفت آن مرد کہ فلان شخص نماز میکند بشب چون صبح میکند دزدی میکند - فقال انہ سینہاه ما تقول - پس گفت آنحضرت بدرستیکہ زود باشد کہ باز دارد او را از دزدی آنچہ میگوئی تو از نماز کردن وی در شب بتوفیق توبہ و سرایت نورانیت و برکت نماز در وی چنانچہ در قرآن مجید مبشر نا بدان ان الصلوۃ تنہی عن الفحشاء والمنکر - رواه احمد و البیہقی فی شعب الایمان - وعن ابی ہریرۃ و ابی سعید قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ایقظ الرجل اہلہ من اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا - ابو ہریره و ابو سعید ہر دو روایت می کنند کہ گفت آن حضرت چون بیدار گرداند مرد زن خود را پاره از شب پس بگزارند دو رکعت ہر دو و او صلی شک راوی ست کہ فصلیا گفت بلفظ تثنیہ یا فصلی گفت

بلفظ افراد و مراد ہر دو احدیث - کتبا فی الذاکرین والذاکرات - نوشتہ میشوند ہر دو در ذکر گویندگان مرد در مردان و گویندہ
زن در زنان ذکر گوینده که مداومت دارند و مبالغه مینمایند در ذکر از جهت خصوصیت فضیلت قیام در اینجا - رواه ابو داؤد
و ابن ماجۃ - وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اشرف امتی حملۃ القرآن - بزرگ قدران
امت من بردارندگان قرآن اند یعنی حافظان آن و عمل کنندگان بدان و بشب خوانندگان آن در نماز و غیر نماز چنانکه
فرمود و اصحاب اللیل - و آنہا یکہ ملازم و مداوم اند بر بیداری شب و نماز کردن و قرآن خواندن در وی - رواہ البیہقی
فی شعب الایمان - وعن ابن عمر ان اباہ عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہما کان یصلی من اللیل ما شاء اللہ - روایت است
از ابن عمر که پدر وی عمر بن الخطاب میگزارد نماز شب آنچه خواسته بود خدا از مقدار شب و عدد رکعات - حتی اذا کان
من آخر اللیل ایقظ اہلہ للصلوٰۃ - تا آنکه چون می شد آخر شب بیدار میکرد اهل خود را برای نماز شب - یقول لہم الصلوٰۃ
میگفت عمر مر اهل خود را وقت نماز است بگزارید نماز را - ثم یتلو ہذہ الآیۃ - پس میخواند عمر این آیت را که - وامر اہلک
بالصلوٰۃ واصطبر علیہا - و امر کن اہل خود را بنماز و مبالغه کن در صبر کردن بر نماز - لا نسئلک رزقا - طلب نمیکنیم ما که پروردگاریم
از تو رزق ترا برای خود تعالی شانہ یا سوال نمیکنیم که در طلب رزق در وجه معیشت سعی کنی و تعب نمائی چنانکه باز دارد ترا از نماز
نحن نرزقک والعاقبۃ للتقوی - ما روزی میرسانیم ترا و عاقبت کار و خوبی آن مر متقیان راست - رواہ مالک

باب القصد فی العمل

قصد و اقتصاد توسط میان طرفین افراط و تفریط و فی الصراح قصد و اقتصاد میانہ رفتن در ہر چیزے فلان قصد و
اقتصاد میکند در انفاق یعنی نه اسراف می نماید و نه تقتیر و قصد در عمل محمود است بجهت آنکه موجب دوام اوست و اسلم است از
عروض ملال که مفضی بترک گردد و اد خل است در ادای حق نفس و اہل و عیال چنانکه در احادیث آمده است

الفصل الاول عن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یفطر من الشہر حتی یظن ان لا یصوم منہ شیئا - بود
آن حضرت که گاہی افطار می کرد و روزه نمیداشت از ماه تا آنکه گمان برده می شد که وی روزه نخواهد داشت
از آن ماه چیزے را از بس که افطار می کرد - و یصوم حتی یظن ان لا یفطر منہ شیئا - و گاہی روزه میداشت تا آنکه گمان
برده می شد که وے افطار نخواهد کرد از ماه چیزے را از بسکه روزه میداشت یعنی نبود که ہمیشه روزه دار باشد و افراط کند
و نه آنکه دائم افطار کند تا تفریط لازم آید از ہر ماه گاہے روزه میداشت و گاہی افطار می کرد و یظن بضم مثناۃ تحتانیہ و
فتح ظاء است چنانکه ترجمه کردیم و لو در اکثر روایات بفتح نون و بعضے نیز روایت است یعنی گمان می بردیم ما - وکان لا تشاء
ان تراہ من اللیل مصلیا الا رأیتہ - و بود آن حضرت بدین حال که نمی خواستی تو ای مخاطب که ببینی تو او را از شب نماز گزارنده
مگر آنکه میدیدی نماز گزارنده - و لا نائما الا رأیتہ - و نمی خواستی تو که ببینی او را خواب کننده مگر آنکه میدیدی خواب کننده
یعنی در شب ہم نماز می کرد و خواب ہم می کرد نه تمام شب نماز می گزارد و نه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آن حضرت قصد

نه افراط و نه تفریط چنانکه در باب قیام اللیل گذشت - رواه البخاری - وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الاعمال الی الله ادومها وان قل - فرمود دوست داشته شده ترین عملها بسوی خدای تعالی همیشه ترین آنها بود اگرچه کم می بود چه عمل قلیل که دائم باشد موثرتر و کارگرتر افتد از عمل کثیر که گاه گاه بود بر مثال قطره قطره از آب که دائم چکید رخنه کند بخلاف آب بسیار که گاه گاه بریزد - متفق علیه - وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خذوا من الاعمال ما تطیقون - و هم از عائشه رضی الله عنها روایت ست که گفت گفت آنحضرت بگیرید از عملها چیزی را که طاقت دارید و امکان باشد بر شما تا دائم باشد و دائم گردد بدوام آن ثواب آن - فان الله لا یمل حتی تملوا - زیرا که خدای تعالی ملول نمیگردد از ثواب دادن و قطع نمیکند ثواب را تا آنکه شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را و ملال انتقال شئ و نفور نفس از وی بعد از محبت و میل بدان و بفارسی بستوه آمدن و یمل بفتح تحتیه و تملوا بالفتح فوقیه و میم در هر دو مفتوح ست - متفق علیه - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصل احدکم نشاطه - باید که نماز بگزارد یکی از شما تا مدت خوش داشتن آن و ذوق گرفتن بدان و نشاط بالفتح نون شادمانی نمودن - واذا فتر - بالفتح تا - فلیقعد - و چون سست گردد و مانده شود پس باید که بنشیند و ترک دهد نماز را و در آن القعود و نه الاضطجاع ایمائی ست بآن که باید منتظر نشیند شاید که شوق و نشاط باز حادث گردد و باعث عمل پیدا آید و تمام تا فارغ شده بخسپد بدانکه در تنشیط و ترغیب نفس بعمل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقع شده و گرانی عمل بر نفس مر آخر شب ترک عمل و نقصان آن گردد ولیکن طالب را باید که کوشش کند و نفس را بر کثرت عمل معتاد گرداند و مشقت و ریاضت خوگیر و مانند ارباب کسل و استراحت نباشد که باید که عمل فی الحال مانده شوند و بگذارند و بسیار باشد که باعتبار صد رکعت نماز و ده جزو از قرآن در زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا اگر دو بعد الله آنکه دو رکعت گزاردن و یک جزو خواندن گران مینمود و ملالت می افزود و بالله التوفیق - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد - چون خواب کند و پنکی زند یکی از شما در حالیکه نماز میکند پس باید که بخواب رود یعنی سبک کند نماز را و تمام گرداند نماز را حتی یذهب عنه النوم - تا آنکه برود ازوے خواب و نعاس بضم نون گرانی خواب و اول آن و آن را در تجربه و سنه بکسر نیز گویند قوله تعالی لا تاخذه سنة ولا نوم و آن باد لطیفی ست که از جانب دماغ می آید و چشم را می پوشاند و بدل نمیرسد و چون بدل رسید آن را نوم گویند و رقود و رفاد بالضم بمعنی نوم است و اگر برخیزد و کاری کند که دفع خواب کند نیز میشود مگر آنکه نوم غالب باشد و دفع آن بمبالغ زیان کند و موجب ثقل بدن گردد و این باختلاف اوقات و احوال معلوم میگردد - فان احدکم اذا صلی وهو ناعس - پس بدرستیکه یکی از شما چون بگزارد نماز و حالانکه وے نعاس کننده است - لا یدری لعله یستغفر فیسب نفسه - نمی داند باید که چه میکند و چه میگوید از افعال و اقوال نماز شاید که وے استغفار و دعا کند پس غلط کند و تغلیط و دشنام کند نفس خود را و بجای (اللهم اغفرلی یا اللهم ارحمنی اللهم عذبنی والعنی) مثلا بر زبان آورد - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین یسر - بدرستیکه دین مسلمانی مبنی بر آسانی ست پس سخت نگیرید آن را بر نفوس خود بطریقه رهبانیت

ولن یشاد — بضم یا وتشدید دال — الدین احد الا غلبہ — وسخت نگیرد دین را ہیچ کسے و قصد غلبہ نکند بروی مگر آنکہ چیرہ گردد دین
بروی و عاجز آید وی از عمل بدان و ایفاے حق آن چنانکہ در حق رہبان فرمود فما رعوہا حق رعایتہا۔ فسددوا۔ پس
چون دانستید کہ با دین مغالبت نمی توانید کرد و تمام حق آن نمی توانید بجاے آورد و آن موجب فترت عمل است لازم گیرید
طریقہ مستقیمہ را و اقتصاد در عمل و اعتدال را بی افراط و تفریط۔ وقاربوا۔ تاکید سددوا است و مقاربت بمعنی سداد و قصد است
آید فی القراح سداد بالفتح درستی و راستی کردار و گفتار و بہ تشدید بہ توفیق سداد رسانیدن و بعض گویند معنے آن است کہ اگر سداد
نتوانید کرد قریب بسداد کنید و گویند قاربوا بمعنی طلب کنید قربت خدا را و قربوا بتشدید نیز روایت است یعنی نزدیک
گردانید دیگران را بدرگاہ حق۔ وابشروا۔ و شاد شوید و مژدگانی دہید نفسہای خود را بالخیر و خوبی۔ واستعینوا بالغدوۃ
والروحۃ — و یاری جوئید در سیر و سلوک طریق حق بسیر در اول روز و در آخر روز۔ وشیء من الدلجۃ — و سیر در پارۂ از تاریکے
اگرچہ اندک باشد و غدوۃ روایت کردہ شدہ است بضم و فتح و بضم بمعنی بامداد یا میان نماز بامداد تا برآمدن آفتاب و غدات
نیز گویند بفتح بمعنے سیر در اول نہار و این روایت اظہر است در معنی و روحہ بفتح سیر بعد از زوال و دلجہ بفتح دال و ضم آن اسم
است یا از ادلاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از ادلاج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب و حمل بر معنی اول مناسب
است تا اشارت بقیام لیل و نماز تہجد گردد و این سہ وقت خوشترین اوقات مسافر است و مراد آن است کہ بسیار مبالغہ
و افراط نکنید در عمل چنانچہ جمیع اوقات را استیعاب نمائید بلکہ غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی را کہ اول روز و آخر است
و بعضے از شب و در میان اینہا رفق و نرمی کنید بنفس تا منقطع نگردد و سیر و ماندہ نشوید و براحت و خوشی بمقصد رسید و مسافر
چون شب و روز متصل راہ رود ماندہ شود و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و عنایتے دیگر از حکیم مطلق بنگر کہ عبادات
و طاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نگردد و ہر ساعت بندۂ خود را بعملی کار فرماید و در ہر عملی نور ایمنی خاص و بہرہ و تجلی
مخصوص کند کہ غذاے روح سالک گردد تعالی شانہ و عمت نعمتہ۔ رواہ البخاری — **وعن عمر** — رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نام عن حزبہ او عن شیء منہ — کسیکہ خواب کند و غافل گردد از ورد شب خود و حزب بکسر حا
و سکون زاے ورد اصل نوبت در ورود آب چنانکہ ورد نیز باین معنی آید نامیدہ شد بآن آنچہ بر نفس خود گرفتہ است بندہ از نماز
یا قراءۃ یا ذکر کہ ہر وقت بران می آید چنانچہ برای خوردن آب بر حوضے یا نہری میرسد و حزب بمعنے طائفہ و جماعہ از آدمیان
نیز آید و مناسبت این معنے نیز ظاہر است غرض کہ شخصے مثلاً وردی داشت کہ بشب بجای می آورد و فوت شد — فقرأہ فیما بین
صلوٰۃ الفجر و صلوٰۃ الظہر — پس بخواند آن ورد را یعنی بجا آورد در وقتیکہ میان نماز بامداد و نماز پیشین است یعنی پیش از زوال
و تخصیص بقراءۃ بجہت آن است کہ در وے اکثر از قبیل مقرو است از قرآن یا دعا یا ذکر — کتب لہ کانما قرأہ من اللیل — نوشتہ
میشود برای وی آن حزب شب کہ در روز خواند گویا کہ خواندہ است آن را در شب و حکم در ورد روز کہ فوت شود در شب ہم
نیز ہمین است در روز و شب خلیفۂ یکدیگر اند و تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب است یا اشارت است بقیام لیل و نماز شب

که ازین جهت این حدیث را درین باب آورده - رواه مسلم - وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
صل قائما - بگزار نماز ایستاده - فان لم تستطع فقاعدا - پس اگر نمی توانی گزارد ایستاده بگزار نشسته - فان لم تستطع فعلی جنب -
پس اگر نمی توانی گزارد نشسته پس بگزار بر پهلو این را اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاهر ست و اگر مراد نماز نافله دارند بیان افضل
و اکمل ست چنانکه در حدیث آینده بیاید و قول او علی جنب دلالت دارد بر قول مختار از فقها و قول دیگر استلقا است
متوجه قبله - رواه البخاری - وعنه انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوٰة الرجل قاعدا - و هم از عمران بن حصین
است که وی پرسید آن حضرت را از نماز گزاردن نشسته - قال ان صلی قائما فهو افضل - گفت اگر بگزارد ایستاده
پس آن افزون تر است از روی ثواب - ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم - و کسیکه بگزارد نماز نشسته پس مر او راست
نصف اجر ایستاده نماز گزارنده - ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد - و کسیکه بگزارد نماز بر پهلو افتاده پس مر او راست
نصف اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل ست زیرا که صلوٰة فرض نشسته اگر بی عذر باشد درست نیست پس حکم
کرده نشود برای او بادای ایستاده که آن افضل ست و اگر بعذر باشد قیام ساقط است پس افضل بودن و بودن قاعد نصف
اجر قائم نباشد و این حدیث دلالت دارد بر جواز صلوٰة نفل نائما با قدرت بر قیام یا قعود و قومی از علما بآن رفته اند
و امام حسن بصری رحمة الله علیه هم با ایشان ست کذا نقل الطیبی - رواه البخاری -

الفصل الثانی

عن ابی امامة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اوی الی فراشه طاهرا - کسیکه
پناه آورد در شب بالش کند یعنی بسوی جامهٔ خواب خود در حالتیکه پاک ست و با وضو است و آوردی بعد جنبی مذهب رود
آمده است در بعضی ماشهورست و فراش بالکسر و فرش بساط افگنده - و ذکر الله - و یاد کند خدا را - حتی یدرکه النعاس -
تا آنکه دریابد او را خواب - لم یتقلب ساعة من اللیل - برنگردد از پهلو به پهلو در هیچ ساعتی از شب - یسال الله فیها خیرا
من خیر الدنیا والآخرة - در حالتیکه می خواهد از خدا در ان ساعت نیکی از نیکی دنیا و آخرت - الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدا تعالی
آنکس را آن نیکی - ذکره النووی فی کتاب الاذکار بروایة ابن السنی - وعن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من رجلین - عجب میدارد پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم و کبیر اند آن دو مرد نزد وی و بعض گفته
اند مرضی و ثواب اند - رجل ثار عن وطائه و لحافه - یکی از ان دو مرد مردی که بجست و شتاب برخاست از فراش نرم خود
که بروی خفته است و از لحاف خود که خود را بدان پوشیده است و وطا بکسر واو و فتح آن و لحاف بکسر لام است - من بین حبه
و اهله - بر جست از میان محبوب خود و اهل خود - الی صلوته - بسوی نماز خود حب بکسر حا بمعنی محبوب - فیقول الله لملائکته -
پس میگوید خدا تعالی مر فرشتگان خود را - انظروا الی عبدی ثار عن فراشه و وطائه من بین حبه و اهله الی صلوته - نگاه کنید
بسوی بندهٔ من که بر جست از فراش خود و وطای خود از میان محبوب خود و اهل خود بسوی نماز خود - رغبة فیما
عندی و شفقا مما عندی - از جهت میل و خواهش نمودن در چیزی که نزد من است از ثواب و از جهت خوف و هراس

از چیزیکه نزد من ست از عقاب و شفق بفتحتین خوف ـ ورجل غزا فی سبیل اللہ ـ دوم ازان دو مرد مردے ست که جنگ کرد با کافران در راه خدا ـ فانهزم مع اصحابه ـ پس شکست خورد با یاران خود که در جنگ با وے بودند ـ فعلم ما علیه فی الانهزام و ماله فی الرجوع ـ پس دانست آن مرد آنچه دو مضرری که بروست در شکست خوردن و گریختن و فضلی و نفعی که مراد راست در باز گشتن بجنگ ـ فرجع حتی هریق دمه ـ پس برگشت و جنگ کرد تا آنکه ریخته شد خون وی ـ فیقول اللہ لملائکته انظروا الی عبدی رجع رغبة فیما عندی وشفقا مما عندی حتی هریق دمه ـ پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنید بسوی بندهٔ من که برگشت بجهت رغبت در ثوابی که نزد من ست و از جهت ترسیدن از عقابی که نزد من ست تا آنکه ریخته شد خون وی ـ رواه فی شرح السنة

الفصل الثالث ـ عن عبد اللہ بن عمرو قال حدثت ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم قال ـ روایت ست از عبد اللہ ابن عمرو بن العاص گفت حدیث کرده شدم من که آن حضرت گفت ـ صلوٰة الرجل قاعدا نصف الصلوٰة ـ نماز مرد نشسته ثواب وے نصف ثواب صلوٰة است یعنی که ایستاده گزارد ـ قال فاتیته فوجدته یصلی جالسا ـ پس آمدم آنحضرت را پس یافتم او را که می گزارد نشسته ـ فوضعت یدی علی راسه ـ پس نهادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفته اند که این بر عادت عرب ست در جائے که اعتماد دارند یا استغراب و تعجب نمایند و نظیر آن ست که بعض اعراب لحیهٔ شریف او را می بوسیدند شیخ در شرح خود میگوید با وجود آن خلاف ادب نه تجارست و بعض گفته اند شاید که این فعل از عبد اللہ بن عمرو بجا یک بے قصد واقع شد از جهت تعجب و استغراب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کرده باشد نه در عین نماز و اللہ اعلم ـ فقال ـ پس گفت آنحضرت ـ مالک ـ چه شده است ترا و چه میکنی تو ـ یا عبد اللہ ابن عمرو ـ و گویا که آنحضرت را نیز غریب نمود این فعل و تعجب کرد ـ قال حدثت ـ گفت عبد اللہ خبر داده شده ام من ـ یا رسول اللہ انک قلت صلوٰة الرجل قاعدا علی نصف الصلوٰة ـ که تو گفتهٔ نماز مرد نشسته واقع است بر نصف صلوٰة مرد ـ وانت تصلی قاعدا ـ و حالانکه تو میگزاری نشسته ترک افضل و اکمل از تو که افضل و اکمل فاضلان و کاملانی چون واقع شود محل تعجب ست ـ قال ـ گفت آنحضرت ـ اجل ـ آری همچنین ست نماز قاعد نصف نماز قائم ست ـ ولکنی لست کاحد منکم ـ ولیکن من نیستم مانند یکے از شما یعنی اینکه گفتم حکم غیر من است از امت و من خارج ام ازین حکم قبول میکند پروردگار من نماز نشسته مثل نماز من ایستاده از جهت فضل و لطف و کرم که بمن دارد یا این مخصوص من ست از جهت غایت توجه و حضور و معرفت و قرب که من دارم مرا بر دیگران قیاس نکنید و دیگران را بر من ـ رواه مسلم ـ وعن سالم بن ابی الجعد ـ بفتح جیم و سکون عین مهمله از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان ست در عهد عمر بن عبد العزیز وفات یافت ـ قال قال رجل من خزاعة لیتنی صلیت فاسترحت ـ گفت سالم که مردے از اصحاب که از قبیلهٔ خزاعه بود گفت کاشکے نماز میکردم پس راحت می یافتم ـ فکانهم عابوا ذلک علیه ـ پس گویا که مردم دیگر از صحابه و غیر هم که حاضر بودند عیب کردند این سخن را بر ان مرد که گران آمد بر فهم ایشان ـ فقال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول ـ پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بر من باین سخن زیرا که من شنیده ام آن حضرت را که میگفت ـ اقم الصلوٰة یا بلال ارحنا بها ـ ای بلال راحت ده ما را بنماز و تکبیر بر آر تا نماز بگزاریم و

راحت یابیم۔ رواه ابوداود- بدانکه در معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگو ای بلال تا نماز کنیم و با دای آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و باداى آن و مناجات حق از تعب اعمال دنیویه و مباشرت خلق خلاصی می یافت ولهذا فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرق است با آنکه راحت در اول یا برای ذمه و وجود طاعت و امتثال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب بدوست و در ثانی بوجود صلوة و ذوق مناجات و شهود ے که حاصل میشد دران و شک نیست که حمل بر معنی ثانی انسب و الیق است بمقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول رجل خزاعی ناظر در معنی اول است و لهذا عیب گرفتند بروی و ممکن است که مراد وے همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز بکنیم و استراحت یابیم بوی از اشتغال بما سوے الله فافهم و بالله التوفیق —

باب الوتر

اختلاف در وتر میان علما از دو وجه است اول آنکه سنت است یا واجب اکثر ائمه و ابو یوسف و محمد از اصحاب ما برانند که سنت است و نزد امام ابوحنیفه رض واجب است نه بمعنی فرض و بروایتی از وی فرض و بروایتی سنت نیز آمده و صحیح قول اول است و گفته اند که با وجود سنیت وے قضا واجب است و اختلاف ثانی آنکه وتر یک رکعت است یا سه رکعت و پنج و هفت رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمه یک رکعت است و نزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش ازوے بگزارند و سلام دهند و اگر نگزارند مکروه است از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من هم باین جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند گفت سلام دهد در دو رکعت و اگرنه و هم زیان ندارد و بعضے از شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول بسه رکعت و حق آن است که احادیث کثیره و آثار صحیحه در وے آمده است و کلام در باب وتر بسیار است و دلائل وجوب آن و بودن او یک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادت بتفصیل مذکور است

الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی- نماز شب دوگان دوگان است- فاذا خشی احدکم الصبح- پس چون بترسد یکے از شما طلوع صبح را- صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلے- بگزارد یک رکعت را که وتر گرداند این یک رکعت برائے وی چیزے را که بتحقیق گزارده است از نماز شب و وتر بمعنے طاق است مقابل جفت از عدد و چون دو دو گزارده است همه جفت واقع می شود یک رکعت که با وی ضم کند وتر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله وتر یحب الوتر سبب مشروعیت وتر این است و گاهے تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاهر مفهوم این حدیث همین است و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارت است بتطویل نماز شب تا نزدیک دمیدن صبح والا ادائے وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم- متفق علیه- **وعنه** - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر رکعة من آخر اللیل - وتر یک رکعت است از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت پیش ازوی بگزارد و سلام دهد

ولیکن باز وی یک رکعت بگزارد و این حدیث متمسک بودن وتر است یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت بر سه رکعت دارد
نیز بیاید و قول وی من آخر اللیل اشارت است بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز بیاید۔ رواه مسلم
وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة۔ بود آن حضرت که می گزارد
از شب سیزده رکعت۔ یوتر من ذلک بخمس۔ وتر می کرد از میان سیزده رکعت به پنج رکعت متصل۔ لا یجلس فی شیء الا فی آخرها
نمی نشست در هیچ رکعتی برای تشهد از آن پنج رکعت مگر در آخر آن۔ بتحقیق معلوم شده است که نماز آن حضرت در شب بوجوه
متعدده بوده است یکی از آن وجوه این است که هشت رکعت می گزارد دوگان دوگان بچهار سلام و پنج رکعت می گزارد
متصل به نیت وتر بیک تشهد و بیک سلام و این حدیث صحیح صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس و این مختلف فیه
است میان فقها و آنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام می کنند و می گویند مراد بجلوس اینجا سلام است یعنی
سلام نمی داد مگر در آخر و در بعض روایات آمده است لم یسلم الا فی آخرهن و وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز است
باتفاق و نزد ما جائز است تا هشت رکعت۔ متفق علیه۔ وعن سعد بن هشام۔ انصاری تابعی جلیل القدر حسن
بصری از وی روایت دارد حدیث و وی نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان بیرون آمد بهند و غزا کرد و
شهید شد بمکران و وی ابن عم انس بن مالک است۔ قال انطلقت الی عائشة فقلت۔ گفت رفتم بسوی عائشه
پس گفتم۔ یا ام المؤمنین انبئینی عن خلق رسول الله۔ ای مادر مومنان بیاگاهان مرا از خوی و سیرت پیغمبر خدا۔
صلی الله علیه وسلم قالت الست تقرأ القرآن۔ گفت عائشه آیا نیستی تو که می خوانی قرآن را۔ قلت بلی۔ گفتم آری
میخوانم قرآن را۔ قالت فان خلق نبی الله۔ گفت عائشه پس بدرستیکه خلق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان القرآن۔ بود
قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده مبین و مذکور است آن حضرت بدان متخلق و متصف بود و بعض
گویند مراد آن است که خلق او مذکور است در قرآن در قول وی سبحانه و انک لعلی خلق عظیم۔ قلت۔ گفتم۔ یا ام المؤمنین
انبئینی عن وتر رسول الله۔ بیاگاهان مرا از وتر یعنی نماز شب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ و کیفیت آن و عدد آن۔
فقالت۔ پس گفت عائشه۔ کنا نعد له سواکه و طهوره۔ بودیم ما که اهل خانه آن حضرت ایم مهیا و تیار می داشتیم برای
وی مسواک او را و آب وضوی او را و طهور بفتح طا است۔ فیبعثه الله ما شاء ان یبعثه من اللیل۔ پس می برانگیخت
و بیدار میگردانید آن حضرت را خدا تعالی آن قدر که میخواست که بیدار کند او را از شب۔ فیتسوک ویتوضأ و
یصلی تسع رکعات۔ پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میگزارد نه رکعت را۔ لا یجلس فیها الا فی الثامنة۔ نمی نشست
درین نه رکعت مگر در رکعت هشتم۔ فیذکر الله ویحمده ویدعوه۔ پس ذکر میکرد خدا را و حمد می گفت او را و دعا می کرد
او را یعنی تشهد میخواند و در تشهد ذکر و حمد و دعا است۔ ثم ینهض ولا یسلم۔ پس برمیخاست و سلام نمیداد۔ ثم یقوم فیصلی التاسعة
پس میگزارد رکعت نهم را۔ ثم یقعد۔ پس بر می نشست برای تشهد۔ فیذکر الله ویحمده ویدعوه۔ این طریق دیگر است از طریق

تہجد آن حضرت و درین طریق متعین است کہ لا یجلس محمول بر ظاہر ست و از جلوس سلام مراد نیست و الا یحکم استثنا لازم آید کہ در تامنہ سلام می داد و بہ تحقیق تصریح کردہ کہ در روے می نشست و سلام نمیداد - ثم یسلم تسلیما یسمعنا - پس تر سلام میداد سلام دادنی کہ میشنوانید ما را - ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم و ہو قاعد - پس ترے گزارد دو رکعت بعد از سلام دادن و حالانکہ وی نشستہ ست فتلک احدی عشرۃ رکعۃ یا بنی - پس آن یازدہ رکعت است ای پسرک من - فلما اسن - پس ہرگاہ کہ بزرگ سال شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اخذ اللحم - و گرفت گوشت را و تن دار شد و ضعیف شد و سا آخر عمر و شیخ ابن حجر گفتہ کہ پیش از رحلت بیک سال - اوتر بسبع - و تر کرد بہفت رکعت - و صنع فی الرکعتین مثل صنیعہ فی الاولی - و کرد در دو رکعت مانند فعل او در صورت نخستین - فتلک تسع یا بنی - پس آن مجموع نہ رکعت بود ای پسرک من چنانکہ در صورت اولی یازدہ بود - و کان نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی صلوٰۃ احب ان یداوم علیہا - و بود آنحضرت چون میگزارد نمازی را دوست میداشت کہ ہمیشگی کند بران و اکثر می گزارد آنرا از جہت محبتی کہ بفعل صلوٰۃ داشت و این منافات ندارد با آنکہ گفتہ اند کہ فعل نوافل از ان حضرت تارۃ فتارۃ بود و لازم نمی گرفت تا بر امت واجب نگردد - و کان اذا غلبہ نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النہار ثنتی عشرۃ رکعۃ - و بود آن حضرت چون غلبہ مے کرد او را خواب یا دردے و بیماری و مانع می آمد از برخاستن بنماز شب میگزارد در پارہ از روز دوازدہ رکعت و در روز بآن تفصیل بنود کہ گاہے سیزدہ میگزارد و گاہی یازدہ یا نہ یا ہفت - ولا اعلم نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قرأ القرآن کلہ فی لیلۃ - و نمی دانم پیغمبر خدا را کہ خواندہ باشد قرآن را تمام در یک شب - ولا صلی لیلۃ الی الصبح - و نمیدانم کہ نماز گزاردہ باشد شب تمام تا وقت صبح - ولا صام شہرا کاملا غیر رمضان - و نمیدانم کہ روزہ داشتہ باشد ماہ تمام جز رمضان عائشہ صدیقہ اسناد بعلم خود کردہ احتیاطا و گفت نمیدانم و شاید کہ در غیر نوبت او یا در بعض احیان مانند سفر و غیرہ میکردہ باشد واللہ اعلم - رواہ مسلم تنبیہ بدانکہ گزاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمدہ است ولیکن این با حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بظاہر معارض می افتد و تحقیق مشکل شدہ است ابن بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شدہ حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفتہ صحیح نشدہ است این حدیث و امام احمد گفتہ من نمی گزارم این دو رکعت را و منع نیز نمی کنم کسے را از ان و جماہیر علما قائل اند بدان از جہت ورود آن در احادیث صحیحہ و میگویند کہ آنحضرت بہمین جہت گزارد تا بدانند کہ تنفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم وترا محمول بر استحباب بود نہ بر وجوب باز اختلاف ست کہ آیا گزاردن دو رکعت بعد از وتر اول لیل بود یا آخر پس حدیث ابو امامہ مطلق واقع شدہ و ہمین مقدار گفتہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت بعد از وتر میگزارد و نگفتہ کہ اول شب یا آخر شب و حدیث ثوبان دلالت میکند کہ آن بر تقدیر گزاردن وتر ست در اول لیل و این ہر دو حدیث در آخر باب بیاید و حدیث بخاری و مسلم و موطا دلالت دارند کہ بر تقدیر قیام لیل بود و ہو الصحیح و بعض علما گفتہ اند کہ این دو رکعت ملحق بوتر اند و جاری و مجری سنت راتبہ و تراند خصوصا بر قول کسیکہ قائل است بوجوب آن و چنانکہ وتر نہار کہ نماز مغرب است

مشفوع است بدو رکعت وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد ازان بدانکه نیت تشفیع وتر بر تقدیر ایتار اول لیل چنانکه بعض
مردم میکنند بگردانیدن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزے نیست و ناقض و مبطل وتر نیست بے ضرورت با وجود ثبوت
جواز صلوٰة بعد الوتر و برین تقدیر اگر وتر در اول شب بگزارند بعد ازان بقیام لیل توفیق یابند و نماز تهجد بگزارند حاجت
باعادت وتر نبود و قول مختار همین است صرح به الشیخ ابن الهمام و تحقیق وارد شده است لا وتران فی لیلة واحدة فتدبر۔ وعن
ابن عمرؓ عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا آخر صلوٰتکم باللیل وترا۔ بگردانید آخر نماز خود را بشب وتر شرح این در ضمن بیان
حدیث سابق حاصل شد۔ رواه مسلم۔ و گفته اند که بخاری نیز در باب وتر این روایت کرده است۔ وعنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال بادروا الصبح بالوتر۔ شتابی کنید و دریابید صبح را مسبوق بوتر یعنی بگزارید وتر را پیش از طلوع صبح و در
حدیث ترمذی آمده است وتر کنید پیش ازانکه صبح کنید و در حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس
بگزارید وتر پیش از فجر و در روایتے آمده است که نیست وتر بعد صلوٰة صبح و مراد ازان ادای آن خواهد بود و بالا قضا جائز است
در وقت صبح چنانکه در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید و خود قضا جائز ست در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب
رواه مسلم۔ وعن جابرؓ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اوله۔ کسیکه میترسد
که نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید که بگزارد وتر اول شب بخسپد۔ ومن طمع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل۔ و کسیکه امید
دارد که میتواند برخاست آخر شب اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب۔ فان صلوٰة آخر اللیل مشهودة۔ زیراکه
بدرستیکه نماز آخر شب گواهی داده شده است بفضل و کرامت وی و حاضر میشوند در وی ملائکه رحمت و در روایتی مشهودة
محضورة۔ وذلک افضل۔ و وتر در آخر شب فاضل تر است از وتر اول شب ازین حیثیت که مذکور شد که مشهود است و تواند که چیزی
عارض گردد که در حق خصوص شخصی وتر اول شب اولی و احوط و الیق بحال باشد و در حدیث ابی داؤد از ابی قتاده آمده است
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت مر ابوبکر صدیق را توچه وقت وتر میکنی گفت اول شب گفت مر عمر را تو کی میکنی گفت آخر شب
پس گفت مر ابوبکر را اخذ کرد این بحذر و گفت مر عمر را گرفت این بقوت و میفرمود آنحضرت مر ابوهریره را که وتر اول شب بگزارد
و بخسپد زیراکه اول شب بیدار می بود و احادیث که از حضرت می شنید یاد میگرفت۔ رواه مسلم۔ وعن عائشةؓ
قالت من کل اللیل اوتر رسول الله۔ گفت عائشهؓ از همه شب وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اوله و
اوسطه و آخره۔ اول شب و میانه شب و آخر شب۔ وانتهی وتره الی السحر۔ و منتهی گشت و ثابت و مقرر شد وتر وے در آخر
عمر تا وقت سحر و آخر شب۔ متفق علیه۔ وعن ابی هریرةؓ قال اوصانی خلیلی۔ گفت ابوهریره اندرز کرد مرا دوست
جانی من که محبت وی در درون دل من جای گرفته است صلی الله علیه وسلم بثلث۔ بسه خصلت۔ صیام ثلثة ایام من کل
شهر۔ یکے روزه داشتن سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد و در اکثر روایات از میانه شهر واقع شده که آنرا ایام بیض خوانند چنانکه
در کتاب الصوم بیاید۔ و رکعتی الضحی۔ و دوم دو رکعت بعد از برآمدن آفتاب و بلند شدن وے و در باب صلوٰة الضحی بیاید که

این افضل صلوٰة الضحی است واکثرش ثنا دو از ده است گویا که این مخصوص بابی هریره بوده - وان اوتر قبل ان انام - سوم آن که نگذارم وتر پیش از انکه خواب کنم وگفته اند که سببش آنست که وی رضی الله عنه مشغول می بود اول شب بحفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم واستحضار محفوظات خود که بیشتر از صحابه بوی گرد داشت و چیزی کثیر از شب بروی میگذشت که قیام آخر شب بآن متعسر بود وهمین است سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نیز باوده والله بنجا معلوم می شود که اشتغال بعلم دینی افضل است از عبادت حکایت یاد دارم از بعض اساتذه خود که می فرمود در بعض از روایات فقهیه آمده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که میگزارد اول شب و ظاهر نشد در آن وقت وجه تخصیص این حکم بطالب علم واکنون که برین حدیث اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بتکرار علم وحفظ آن چنانچه حال ابو هریره بود واین دو رکعت قایم مقام نماز شب میگردد چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید متفق علیه

الفصل الثانی - عن غضیف - بضم غین وفتح ضاد معجمتین وفاء - بن الحارث - زمان آن حضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته، در صحبت وے اختلاف ست و وی گفته که بودم در عهد آن حضرت وبیعت کردم باوی ومصافحه کرد آن حضرت مرا روایت کرد از عمر وابی ذر و عائشه - قال قلت لعائشة ارأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من الجنابة فی اول اللیل ام فی آخره - آیا دیدی تو آن حضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از جماع متصل بآن یا در آخر شب که جماع میکرد ومیخسپید وچون برائے نماز تهجد برمیخاست غسل میکرد - قالت - گفت عائشه - ربما اغتسل فی اول اللیل وربما اغتسل فی آخره - گفت عائشه بسا بودی که غسل میکرد آنحضرت در اول شب وبسا که غسل میکرد در آخر شب - قلت - غضیف میگوید گفتم من - الله اکبر - خدا بزرگ ست از انکه گران سازد بار بندگی را بر بندگان خود - الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة - سپاس وستایش مر خدائے را که گردانید در کار دین کشادی وفراخی را - قلت کان یوتر اول اللیل ام فی آخره - گفتم وتر میکرد آنحضرت اول شب یا آخر آن - قالت ربما اوتر فی اول اللیل وربما اوتر فی آخره - گفت عائشه بسا بود که وتر میکرد در اول شب وبسا که وتر میکرد در آخر شب - قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة قلت کان یجهر بالقراءة ام یخفت - گفتم بود آنحضرت که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق - قالت ربما جهر به وربما خفت گفت عائشه بسا که بلند میخواند وبسا که پست میخواند وخفت آرامیدن آواز و نهان گفتن راز - قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة تنبیه کرد بیان که سعت امر در تکالیف نعمتے عظیم ورحمتی واسع است که واجب ست بر بندگان شکر آن گفتن وچنانکه فرموده اختلاف امتی رحمة واختلاف اکثر از تعدد وتنوع افعال پیغمبر آمده است صلی الله علیه وسلم وتضمن وی شفقت برامت وتوسیع امر بر ایشان واز اختلاف مجتهدین در استنباط احکام وهمه خیر محض وموجب زیادت وکمال در دین وسبب مزید انوار وتحقیق احوال واسرار است - رواه ابو داؤد وروی ابن ماجه الفصل الاخیر - روایت کرد تمام این حدیث را ابو داؤد وروایت کرد ابن ماجه فصل اخیر را یعنی آنچه متعلق است بقرأت - وعن عبد الله بن ابی قیس - نام ابو موسے اشعری است غالب آمده بروی کنیت - قال

سألت عائشة بكم كان رسول الله - گفت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوتر - وتر می کرد - قالت گفت عائشه - كان يوتر باربع وثلث - بود آن حضرت وتر می کرد بچهار و سه رکعت یعنی چهار رکعت می گزارد و بعد از وی سه رکعت وتر پس مجموع وے هفت رکعت باشد - وست وثلث - و وتر به شش و سه که مجموع وی نه باشد - وثمان وثلث - و بهشت و سه که یازده باشد - وعشر وثلث - و بده و سه که سیزده است - ولم یكن یوتر بانقص من سبع - و نبود که وتر کند بکمتر از هفت که چهار و سه است - ولا باكثر من ثلث عشرة - و نمی گزارد بیشتر از سیزده که ده و سه است - و این حدیث ظاهر و صریح است در وتر بسه رکعت و احادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است - رواه ابوداؤد

وعن ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر حق علی کل مسلم - وتر ثابت و لازم است بر هر مسلمان فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل - پس کسیکه دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که بکند و باین رفته است سفیان ثوری و بعضی از ائمه دیگر - ومن احب ان یوتر بثلث فلیفعل - وکسیکه دوست دارد که وتر کند بسه پس باید که بکند و این مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب اوست - ومن احب ان یوتر بواحدة فلیفعل - وکسیکه دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند و این مذهب شافعی و دیگر ائمه است - رواه ابوداؤد والنسائی وابن ماجة -

وعن علی رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وتر یحب الوتر - خدا وتر است دوست میدارد وتر را - فاوتروا یا اهل القرآن - پس وتر کنید یعنی بگزارید نماز خود را در شب، وتر بضم یک رکعت یا سه رکعت بدان ای اهل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متولی حفظ و تلاوت اوید تنبیه است بر ملازمت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانچه امر فرمود حق سبحانه و تعالی امر حبیب خود را بقول خود ورتل القرآن ترتیلا بدانکه وتر بکسر واو و فتح آن عدد فرد را گویند و اطلاق کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمیکند آن انقسام را و در صفات بمعنے بیمثل و مانند و در افعال بمعنی آنکه شریک و معین ندارد پس وتر در وی سبحانه معنی وتریت است بمعنی فردانیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدهد بران اگر از قبیل افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد آن را و این را امثله بسیار است در شرع کما لا یخفی علی المتتبع - رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی -

وعن خارجة بخای معجمه و جیم - بن حذافة - صحابی قرشی عدوی است معدود است در فرسان قریش و او را با هزار سوار برابر می نهادند یکباری عمرو بن عاص از امیرالمؤمنین عمر سه هزار سوار کمک طلبید پس عمر سه کس را فرستاد خارجه بن حذافه و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود را - قال خرج علینا رسول الله - گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال - گفت - ان الله امدکم بصلوٰة - بدرستیکه خدا تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرده است بر نماز پنجگانه نماز دیگر را و امداد در پی فرستادن یکی است بر دیگری برای تقویت و تاکید و در روایتی زادکم آمده و در بعض امدکم - هی خیر لکم من حمر النعم - آنچنان نمازیکه بهتر است شما را از چارپایهای سرخ مراد شتران سرخ است که

اعز و انفس اموال ست نزد عرب یعنی بهتر است از متاع دنیا و زینت آن که محبوب ست نزد شما و حمر بضم حا و سکون میم جمع احمر و بضم میم جمع حمار ست الوتر ۔ آن نماز کدام ست وتر ست ۔ جعله الله لکم فیما بین صلوٰة العشاء الی ان یطلع الفجر ۔ گردانیده و مشروع ساخته است آن را خدای تعالی برای شما در وقتی که میان نماز عشاست تا آنکه طلوع کند فجر باین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر ۔ رواه الترمذی وابوداؤد ۔ وعن زید بن اسلم ۔ از اکابر تابعین ست مولای عمر بن الخطاب ثقه عالم فقیه عابد می نشستند در مجلس وے زیاده بر چهل از فقها امام مالک و سفیان ثوری و ابن عیینه و ایوب سجستانی از وے روایت کرده اند و امام علی زین العابدین پیش او می رفت و حدیث می شنید گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین مردم و فاضل ترین ایشان باشی و نزد زید بن اسلم که از موالی ست میروی فرمود علم باید طلبید هر جا که باشد ۔ قال ۔ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن وتره فلیصل اذا اصبح ۔ کسیکه خواب کرد و غافل شد از وتر خود پس باید که بگزارد وتر را و قضا کند آن را وقتیکه صبح کند ۔ رواه الترمذی مرسلا ۔ وعن عبد العزیز بن جریج ۔ بضم جیم اول و فتح را و سکون یا ۔ قال سألنا عائشة بای شیء کان یوتر رسول الله ۔ گفت پرسیدیم عائشه را بکدام سوره بود که وتر می کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت کان یقرأ فی الاولی ۔ گفت عائشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین ۔ بسبح اسم ربک الاعلی و فی الثانیة ۔ و میخواند در رکعت دوم ۔ بقل یا ایها الکافرون و فی الثالثة ۔ و در رکعت سوم ۔ بقل هو الله احد و المعوذتین ۔ بکسر واو مشدده نام قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است ۔ رواه الترمذی و ابوداؤد و رواه النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی ۔ بفتح همزه و سکون موحده و بزای صحابی صغیر ست و والی خراسان بود از جانب امیر المومنین علی رضی الله عنه ۔ و رواه احمد عن ابی بن کعب و الدارمی عن ابن عباس لم یذکرا المعوذتین ۔ و ذکر نکرده اند احمد و دارمی معوذتین را بلکه تنها قل هو الله احد و ترمذی گفته عمل اکثر علما از صحابه و من بعدهم برین ست که تنها قل هو الله احد بخوانند و شیخ ابن الهمام گفته که اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی اما آنچه بعض مردم از اهل دیار ما در رکعت اولی سوره انا انزلنا میخوانند آن را روایتی در اخبار و آثار یافته نشده است و میگویند در بعض روایات قویه آمده است وعن الحسن بن علی ۔ روایت ست از امام حسن بن علی رضی الله عنهما ۔ قال ۔ گفت حسن ۔ علمنی رسول الله ۔ تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کلمات اقولهن فی قنوت الوتر ۔ دعای مشتمل بر چند کلمه که میگویم و میخوانم آنرا در قنوت وتر احتمال دارد که تعلیم آنحضرت آن بود که آن را در قنوت وتر بخواند و احتمال دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر در همین معنی ست ولیکن میگویند که در بعض روایات آمده ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اجعله فی وترک و این روایت غریب ست و قنوت شافعیه همین ست در وتر و فجر و نزد ما اللهم انا نستعینک است و گفته اند افضل آن ست که هر دو بخواند و در باب قنوت به تفصیل بیاید ۔ اللهم اهدنی فیمن هدیت ۔ خدایا راه راست نما مرا در میان آن کسانیکه راه راست نموده ۔ وعافنی فیمن عافیت ۔ و عافیت ده مرا در ضمن آن

کسانیکہ عافیت دادۂ ایشانرا و مراد بعافیت سلامت ست از جمیع آفات دنیا و آخرت - وتولنی فیمن تولیت - و دوست دار مرا و متولی امر من باش در زمرۂ لطف و کرم خود گیر ہمہ کارہای مرا - وبارک لی فیما اعطیت - و برکت و زیادتی دہ مرا در چیزیکہ دادۂ از نعمتہا - وقنی شر ما قضیت - و نگاہدار مرا از بدی آنچہ قضا کردہ ست وتقدیر نمودہ طلب وقایت ازین باعتبار ظاہر اسباب و آلات است کہ در لائحہ از محو و اثبات دران جاری ست - فانک تقضی ولا یقضی علیک - پس بدرستیکہ تو حکم میکنی بہرچہ میخواہی و حکم کردہ نمیشود بر تو - انہ لا یذل من والیت - بدرستیکہ شان این ست کہ خوار نمیشود کسیکہ دوست داری تو اورا - ولا یعز من عادیت - و گرامی و غالب نمیشود کسیکہ دشمن داری تو اورا - تبارکت ربنا وتعالیت - بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی تو و در بعضی این کلمات را نیز زیادہ کردہ فلک الحمد علی ما قضیت نستغفرک اللھم ونتوب الیک رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین) و در روایات ختم وی بدرود نیز آمدہ است بصیغۂ وصلی اللہ علی النبی محمد و آلہ وسلم - رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ والدارمی - **وعن ابی بن کعب** قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم فی الوتر قال - بود آنحضرت چون سلام میداد در وتر میگفت - سبحان الملک القدوس رواہ ابوداؤد والنسائی وزاد - و زیادہ کردہ است نسائی این لفظ را کہ - ثلث مرات یطیل - یعنی میگفت سبحان الملک القدوس را سہ بار در حالیکہ دراز می کرد و بلندی کرد آواز خود را یعنی در بار سوم چنانکہ بیان میکند آن را در روایت دیگر کہ مے گوید - وفی روایۃ النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیہ قال کان یقول اذا سلم سبحان الملک القدوس ثلثا ویرفع صوتہ بالثالثۃ سہ بار میگفت و بلندی کرد آواز خود را در مرات ثالثہ یا بکلمۂ ثالثہ و درین حدیث دلیل ست بر مشروعیت جہر بذکر وآن ثابت است بی شبہہ لیکن خفی افضل است در غیر آنچہ وارد است در وے جہر - **وعن علی** رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فی آخر وترہ - روایت ست از امیر المومنین علی کہ آنحضرت میگفت در آخر وتر خود یعنی در اعتدال بعد از رکوع و امام احمد باین قائل ست و بعض گفتہ اند مراد بعد از سلام ست و بعض گفتہ اند پیش از سلام در تشہد و بعض گفتہ اند در سجود - اللھم انی اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک - ترجمۂ این در باب السجود بوضوح پیوستہ است - رواہ ابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ

الفصل الثالث

عن ابن عباس قیل لہ - گفتہ شد مر ابن عباس را - ہل لک فی امیر المومنین معاویۃ آیا ہست ترا میل و رغبت و محبت در معاویہ با وجود صدور این فعل نامشروع از وی کہ - ما اوتر الا بواحدۃ - وتر نکرد مگر بیک رکعت ظاہر این قائل بنید آنست کہ وتر بیک رکعت مشروع ست - قال - گفت ابن عباس - اصاب - صواب کردہ است معاویہ و درست رفتہ است - انہ فقیہ - بدرستیکہ وی فقیہ و عالم است بشریعت - وفی روایۃ - و در روایتی چنین آمدہ است کہ - قال ابن ابی ملیکۃ - بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیہ کہ تابعی ثقہ است - اوتر معاویۃ بعد العشاء برکعۃ - وتر گزارد معاویہ بعد از نماز عشا بیک رکعت - وعندہ مولی لابن عباس - و نزد معاویہ مولی بود مر ابن عباس را - فاتی ابن عباس پس

آمد آن مولای ابن عباس نزد ابن عباس - فاخبره - پس خبر داد ابن عباس را بآنچه دیده بود از معاویه از گزاردن وی وتر بیک رکعت - فقال دعه فانه قد صحب النبی - پس گفت ابن عباس بگذار معاویه را و تخطیه و اعتراض مکن او را زیرا که وی صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاری - بدانکه این یک رکعت واحده یا مستقل بود بی تقدیم شفع بر وی پس بیشک محل انکار ست و آنرا بتیرا میگویند که منهی عنه است باتفاق یا با تقدیم شفع ست چنانچه جماعه ائمه بدان قائل اند و ظاهر احتمال ثانی ست چنانکه از تصویب ابن عباس معاویه را بجهت صحبت وی مر حضرت را صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت است همین ست و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهت فقاهت ناظر در سنت یعنی ممکن ست که رای او بآن رفته باشد و از موارد سنت آنرا استنباط کرده باشد و ابن عباس تلمیذ امیر المومنین علی است و اخذ علم از وی کرده با وجود آن مراعات جانب معاویه مینمود و مدارات میکرد بارها بادی در وقت نزاع وے با علی گفتیکه شتابی مکن اگر از ان حضرت صلی الله علیه وسلم وعدی و اشارتی داری صبر کن و منتظر باش و اگر نه نزاع و خلاف چه لائق ست چنانچه بشارت داده اند مار انجاف در اعقاب ما و منتظر وعده نشسته ایم تا وقت در رسد و الله اعلم و از ینحدیث مفهوم میشود که متعارف دران زمان و در مردم وتر بسه رکعت بود - وعن بريدة قال سمعت رسول الله - گفت بریده اسلمی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يقول - میگفت - الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا - وتر حق ست و ثابت پس کسیکه وتر نکند پس نیست آنکس از تابعان ما و بر طریقه ما - الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا - سه بار مکرر فرمود با این وعید و این دلیل است بر وجوب وی - رواه ابوداؤد - وعن ابی سعيد قال قال رسول الله - گفت ابوسعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من نام عن الوتر او نسیه - کسیکه خواب کرد از وتر یا فراموش کرد آنرا فليصل اذا ذكر او اذا استيقظ - پس باید که بگزارد و قضا کند آنرا وقتیکه یاد آرد آنرا یا بیدار گردد - رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه - اینحدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافی ست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض - وعن مالك بلغه ان رجلا سال ابن عمر عن الوتر اواجب هو - روایت ست از امام مالک که رسیده است او را که مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر آیا واجب است آن - فقال عبد الله قد اوتر رسول الله - پس گفت عبد الله بن عمر رض بتحقیق وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و اوتر المسلمون - و وتر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر - فجعل الرجل يردد عليه - پس گردانید آن مرد که تکرار میکند این سوال را بر ابن عمر - و عبد الله يقول - و در اثنا و عبد الله که میگوید همین سخن را که - اوتر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اوتر المسلمون رواه فی الموطا - روایت کرده است مالک اینحدیث را در موطا و ظاهر اینحدیث تردد ست میان وجوب و عدم وجوب یعنی آنچه ثابت شده است فعل آن ست و آن احتمال وجوب و سنیت هر دو دارد و احتمال دارد که اشارت باشد ببودن او فرض عملی که دلیل او قطعی نیست و معنی وجوب در ینجا همین است والله اعلم - وعن علی رض قال كان رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بثلٰث - گفت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بود آنحضرت کہ وتر میکرد بسہ رکعت - یقرأ فیہن تسع سور من المفصل - میخواند دران سہ رکعت نہ سورہ از مفصل - یقرأ فی کل رکعۃ بثلٰث سور آخرہن قل ہو اللہ احد - میخواند در ہر رکعت سہ سورہ آخر این ہمہ سور نہا قل ہو اللہ احد میبود و در بعض روایات تفسیر این مجمل باین طریق آمدہ کہ میخواند در رکعت اولی القدر و الہٰکم و زلزلت و در ثانیہ والعصر والنصر والکوثر و در ثالثہ الکافرون و تبت و اخلاص - رواہ الترمذی - وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکۃ والسماء مغیمۃ - گفت نافع بودم من با ابن عمر بمکہ و حالانکہ در آسمان ابر بود و این لفظ را بوجوہ متعددہ روایت کردہ اند مغمأۃ بضم میم و سکون غین و تخفیف میم و مغماۃ بضم میم و فتح غین و تشدید میم و مغیمۃ بضم میم و فتح غین و تشدید یا و مغیمۃ بضم میم و کسر غین و سکون یا - فخشی الصبح - پس ترسید طلوع صبح را بجہت اشتباہ - فاوتر بواحدۃ - پس وتر کرد ابن عمر بسبب ترس صبح بیک رکعت - ثم انکشف فرأی ان علیہ لیلا - پس کشادہ ابر پس دید ابن عمر کہ باقی ست بروی شب - فشفع بواحدۃ - پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر وارد و تریت بر آورد - ثم صلی رکعتین رکعتین - پس بگزارد دو رکعت دو رکعت - فلما خشی الصبح اوتر بواحدۃ - پس ہر گاہ ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت - رواہ مالک - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی جالسا فیقرأ وہو جالس - روایت ست از عائشہ کہ آنحضرت بود کہ نماز میگزارد نشستہ پس قرأت میکرد حالانکہ وی نشستہ است - فاذا بقی من قرائتہ قدر ما یکون ثلٰثین او اربعین آیۃ - پس چون باقی میماند از قرأت او اندازہ آنکہ میبود سی یا چہل آیت - قام وقرأ وہو قائم - می ایستاد آنحضرت و میخواند حالانکہ وی ایستادہ است - ثم رکع ثم سجد - پس برکوع میرفت و سجود میکرد - ثم یفعل فی الرکعۃ الثانیۃ مثل ذلک - پس میکرد در رکعت دوم مانند آن و عکس اینحال مروی نیست کہ ایستادہ نماز میکردہ باشد بعد ازان نشیند و قرأت کند پس نشستہ برکوع رود و شبہہ نیست در اصل جواز آن اگرچہ خالی از کراہتی نبود اگر بلی عذر کند و ذکر این سابقا در باب السنن از حدیث عبد اللہ بن شقیق گذشتہ است - رواہ مسلم - وعن ام سلمۃ - رضی اللہ عنہا - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین - روایت است از ام سلمہ کہ آنحضرت میگزارد بعد از وتر دو رکعت - رواہ الترمذی - روایت کردہ است این حدیث را ترمذی - وزاد ابن ماجۃ - و زیادہ کردہ است ابن ماجہ این لفظ را کہ خفیفتین وہو جالس - یعنی میگزارد دو رکعت سبک و حالانکہ وی نشستہ است و شرح این در اول باب در حدیث سعد بن ہشام گذشت - وعن عائشۃ رض قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوتر بواحدۃ ثم یرکع رکعتین یقرأ فیہما وہو جالس - گفت عائشہ بود آنحضرت وتر میکرد بیک رکعت پس میگزارد دو رکعت و میخواند درین دو رکعت و حالانکہ وی نشستہ است - فاذا اراد ان یرکع قام فرکع - پس چون میخواست کہ رکوع کند می ایستاد پس برکوع میرفت شرح این نیز گذشت - رواہ ابن ماجۃ - وعن ثوبان عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان ہذا السہر جہد و ثقل - فرمود این بیخوابی مشقت ست و گرانی ست سہر بفتحتین بیداری و بیخوابی و جہد بفتح جیم و سکون ہا مشقت و بضم جیم

نیز آمده است فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین - پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که بگزارد دو رکعت - فان قام من اللیل والا کانتا له - پس اگر برخاست یکی از شما بنماز شب پس آن افضل و اکمل است و اگر برنخاست میباشد این دو رکعت مر او را بسنده از نماز شب در حصول اصل ثواب آن - رواه الدارمی - وعن ابی امامة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلیهما بعد الوتر وهو جالس - روایت است از ابی امامه که آنحضرت میگزارد این دو رکعت را بعد از وتر و حال آنکه وی نشسته است یقرأ فیهما - میخواند درین دو رکعت - اذا زلزلت و قل یا ایها الکافرون رواه احمد -

باب القنوت

قنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوٰۃ آمده و مراد اینجا دعای مخصوص است و از بعض مشائخ و از امام محمد نیز روایت کرده اند که دعای در قنوت وتر و غیر آن معین نیست و گویند که تعیین دعا مزیل رقت قلب و مورث سامت است و اکثر بر توقیت و تعیین اند تا از زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس بود و نماز بدان فاسد گردد و این خلاف در جای معقول است که تعیین و توقیت در شرع وارد نشده است نه در جای که وارد شده خواه بطریق وجوب یا استحباب و در محیط و ذخیره از ان اللهم انا نستعینک و اللهم اهدنا را استثنا کرده است و در مذهب حنفیه موقت در قنوت اللهم انا نستعینک است و گویند که صحابه اتفاق دارند بران و اولی آنست که اللهم اهدنا فیمن هدیت نیز با وی بخواند و بعضی از ابی اللیث اللهم اغفر لی سه بار نیز آورده و بعض گفته ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار نیز بخواند و گفته اند هر که دعای قنوت نداند اللهم اغفر لی و ربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی اکتفا کنند با اللهم اهدنا و اللهم انا نستعینک را از قنوت نشمارند و گویند که روایت آن در صحیحین و سنن معروفه نیست و لیکن علمای با اثبات کرده اند آنرا بطریق صحیح از طبرانی و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داود آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد بر مضر آمد او را جبرئیل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا سباب و لعان نیافریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا درینجا کاری نیست هر کرا حق تعالی لعنت کرده وارا ده او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد از ان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انا نستعینک الخ و شیخ جلال الدین سیوطی از شافعیه در عمل الیوم و اللیلة ابن سنی آورده با اختلاف الفاظ فی الجملة که در روایات آمده است و اختلافی که علما را در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع و خواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر و جز آن نیز آمده و خواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان یا اوائل آن در شرح کتاب و شرح سفر السعادة مذکور است و مذهب اشق اولی ازین ترددات است فتدبر

الفصل الاول

عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد - بود پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند مر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی - قنت بعد الرکوع - دعا میکرد بعد از رکوع - فربما قال اذا قال - پس بسا بود که میگفت و دعا میکرد چون میگفت - سمع الله لمن حمده

ربنا لک الحمد - برای نجات بعض اصحاب خود که گرفتار بند عذاب و نکال کفار بودند دعا میکرد و برای هلاک و لعن بعض قبائل و احیای
عرب - اللهم انج الولید بن الولید - خداوندا نجات و خلاص ده ولید بن ولید قرشی مخزومی را که برادر خالد بن ولید بود
اسیر کرده بود او را عبد الله بن جحش روز بدر کافر بود پس قدوم آوردند دو برادر وی خالد و هشام و فدیه دادند چهار
هزار درم و چون فدیه دادند او را بمکه بردند اسلام آورد و گفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی و تو در میان مسلمانان
بودی تا ترا هم مال هیچ و دهم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که از اسیری صبر نکرد و اسلام از بی صبری آورد پس برادرانش
او را در مکه حبس کردند و ایذا مینمودند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت به نجات و خلاص از دست آن ظالمان
پس بگریخت وی از دست ایشان و لحق شد به رسول خدا صلی الله علیه وسلم - وسلمة بن هشام - و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت
و میگفت که خداوندا نجات ده سلمة بن هشام بن مغیرة مخزومی را که برادر ابوجهل بود و قدیم الاسلام بود و از خیار صحابه
و فضلای ایشان بود او را کافران در مکه حبس کرده بودند و عذاب میکردند و وی نیز از دست ایشان گریخت و به رسول
خدا لحق شد و در زمان عمر رضی الله عنه در جهاد روم شهید شد - وعیاش بن ابی ربیعة - و نجات ده خداوندا عیاش بتحتانیه
مشدده و شین معجمه بن ابی ربیعه را این نیز برادر ابوجهل بود و لیکن از مادر قدیم الاسلام بود پیش از دخول آنحضرت بدار
ارقم ایمان آورده و هجرت کرده بود بحبشه پس از ان هجرت آورد و بمدینه در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس
ابوجهل که برادر وی بود بمدینه آمد و گفت که مادر تو سوگند خورده است که در سایه ننشیند تا ترا نه بیند پس بیامد در همراه ایشان بمکه
آمد پس ابوجهل او را ببست و بند کرد پس بگریخت و بمدینه آمد و در تبوک شهید شد و امثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای
مومنان دعا میکرد و در دعای بر کافران میفرمود - اللهم اشدد وطاتک علی مضر - خداوندا سخت گردان و پایمال گردان
و هلاک گردان کفر مضر بن نزار که نام قبیله ایست - واجعلها سنین کسنی یوسف - و بگردان وطات را و ایامی را که ایشان
در وی کفر میکنند و عناد میورزند قحطها مانند قحط که هفت سال بر اهل مصر در زمان یوسف علیه السلام شده بود و سنین
جمع سنه است در اصل بمعنی سال و غالب آمد بر قحط سال و اهل مکه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قهر الهی تعالی
هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند و در ان مدت استخوانها و مردارها میخوردند نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله -
یجهر بذلک - جهر میکرد و بلند میخواند آنحضرت این دعا را در قنوت - وکان یقول فی بعض صلوته - و بود آنحضرت که
میگفت در بعض احیان در نماز خود - اللهم العن فلانا و فلانا - خداوندا لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت
خود فلان و فلان قبیله را - لاحیاء من العرب - میگفت این را برای قبیله ها از عرب که کافر و معاند حق بودند - حتی
انزل الله - تا آنکه فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را که - لیس لک من الامر شیء الآیة - تا آخر آیه که او یتوب
علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون میفرماید نیست مر ترا ای محمد تصرفی در کارخانه خداوندی و اعتراضی بکار وی جل وعلا
تصرف و اختیار همه بدست قدرت او ست و او ست مالک امر ایشان که هلاک گرداند طائفه را از ایشان و گرفتار

گرداند بقهر و غضب خود یا توبه کند بر ایشان و رجوع کند به فضل و رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگر هم بر کفر خود
ظلم خود باشند یعنی تو مگر بندهٔ مامور بانذار و جهاد ترا آنچه ما فرموده ایم و حکم کرده ایم بکن باقی هرچه ما دانیم بکنیم و در
روایت آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دعا را میخواند و لعنت میکرد جبرئیل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت
یا محمد ما ترا سباب و لعان نفرستاده ایم ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر برانند که نزول
این آیت روز احد بود در هنگامیکه سر مبارک آنحضرت مجروح شد و میخ مغفر در رخسارهٔ شریف فرو رفت و گوشه
از دندان شریف بشکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت (کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم
چگونه رستگاری یابند گروهی که رنگ کردند روی مبارک پیغمبر خود را بخون و گویند بحکم حصه از بشریت و طبیعت که
برای حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ایداع نموده بودند غضبی از وی ظهور نمود پس نازل شد این آیت
و این در حقیقت تادیب و تهذیب خلق شریف وی بود که پروردگار تعالی او را بوی میگذاشت و در جمیع اوقات
مولی احوال و مهذب اخلاق او بود صلی الله علیه وسلم و قول عائشه را که فرمود کان خلقه القرآن باین معنی آورده اند
یعنی قرآن مهذب اخلاق او بود و این معنی را در شرح فتوح الغیب بیشتر ازین شرح کرده شده است والله اعلم متفق علیه

وعن عاصم الاحول قال سألت انس ابن مالک عن القنوت فی الصلوٰة - روایت است از عاصم احول که از
ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز - کان قبل الرکوع او بعده - بود پیش
از رکوع یا بعد از رکوع و سر برداشتن از آن - قال - گفت انس - قبله - قنوت پیش از رکوع بود - انما قنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا - قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر یک ماه - انه کان بعث اناسا یقال لهم القراء
بدرستیکه شان این است که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خوانده میشدند و نام کرده میشدند ایشان را قرا یعنی خوانندگان قرآن که
تلاوت قرآن بسیار میکردند و بعبادت مولی تعالی مشغول می بودند قتاده در روایت خود آورده که روز هیزم میکشیدند
میکردند و شب نماز میگزاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که هیزم میکشیدند و طعامی برای اهل
خانهٔ خود می خریدند و در شب مدارست قرآن میکردند رضی الله عنهم سبعون رجلا - هفتاد تن بودند این قرا و بروایتی چهل
تن و بروایتی سی - فاصیبوا - پس رسیده شدند بلا و کشته شدند و قصه کشته شدن ایشان از غرائب واقعات و اعجب
قصص است در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است (ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند
ربهم یرزقون فرحین الآیه) فقنت رسول الله - پس قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا - بعد از
سر برداشتن از رکوع یکماه - یدعو علیهم - در حالیکه دعا میکرد بر کشندگان قرا و در روایتی ثلثین صباحا یا اربعین صباحا اینجا
معلوم شد که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در همین قضیه بود فقط نه که دائمی بود چنانکه شافعیه میکنند متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابن عباس قال قنت رسول الله گفت قنوت خواند پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم

شهراً متتابعاً - یک ماه پی در پی یعنی هر روز - فی الظهر و العصر و المغرب و العشاء و صلوٰۃ الصبح - در هر پنج وقت - اذا قال
وقتے که میگفت - سمع الله لمن حمده من الرکعة الاخیرة - از رکعت پسین و در بعض نسخ الآخرة - یدعو علی احیاء من بنی سلیم
دعا میکرد بر ضرر چند قبیله از بنی سلیم - علی رعل - بکسر را و سکون عین - و ذکوان - بفتح ذال معجمه و سکون کاف - و عصیة
بضم عین و فتح صاد و تشدید یا و اینها همه قبائل بنی سلیم اند که بر اینها دعا میکرد آنحضرت - و یؤمّن من خلفه - و آمین میگفتند
آن کسانیکه پس او بودند از مقتدیان - رواه ابو داؤد - وعن انس ان النبی - روایت ست از انس که پیغمبر
صلے الله علیه وسلم قنت شهراً ثم ترکه - قنوت خواند یکماه بعد از آن بگذاشت قنوت را و نخواند چنانکه گذشت و اکثر اهل
علم بر آنند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز و تر و مالک و شافعی میگویند که قنوت کند در نماز صبح و الحاد در
همه نماز ها اگر واقع شود واقعه - رواه ابو داؤد و النسائی - وعن ابی مالک الاشجعی قال قلت لابی یا ابت انک
قد صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی - رضی الله عنهم گفت گفتم مر پدر خود را ای پدر من
بدرستیکه تو بتحقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس خلفاء اربعه - ههنا بالکوفة - اینجا یعنی بکوفه این متعلق بعلی ست رضی الله
عنه زیرا که نماز بکوفه پس علی بود نه خلفای ثلثه - نحواً من خمس سنین - یعنی نزدیک به پنج سال - اکانوا یقنتون - آیا بودند
ایشان یعنی آنحضرت و خلفاے اربعه که قنوت میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن در نماز پنجگانه چنانکه حالا میخوانند بعض مردم
قال ای بنی محدث - گفت پدر من ای پسرک من اینکه میخوانند و مواظبت بران مینمایند بدعت ست نو پیدا آمده در دین
و خواندن آن حضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح خواند بعد از ان ترک کرد چنانکه گذشت - رواه الترمذی و النسائی و
ابن ماجة - و این حدیث اول دلیل ست بر مذهب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند ازین ائمه
ما که آن کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند و بسیار اند و اجب ست تقدیم
ایشان بر خبر کسانیکه نفی کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ
نمازی ضعیف ست و همچنین انچه روایت کرده شده است از ابن عباس که گفته بدعت ست و همچنین انچه روایت کرده شده
است از ام سلمه که آن حضرت نهی کرده از قنوت این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست و الله اعلم

الفصل الثالث - عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس علی ابی ابن کعب - روایت است از
حسن بصری که عمر رض گرد آورد مردم را بر ابی بن کعب که یکے از اینها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان
آن حضرت و اقرأ صحابه بود و او را سید القراء میگفتند یعنی فرمود که وے امام شود مردم همه پس او اقتدا کنند و این در قیام
رمضان بود - فکان یصلی بهم عشرین لیلة - پس بود ابی بن کعب که نماز میگزارد برای مردم و امامت میکرد ایشان را
بست شب - ولا یقنت بهم الا فی النصف الباقی - و قنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان - فاذا
کانت العشر الاواخر - پس هر گاه که شد ده شب اخیر یعنی عشرۂ اخیر - تخلف فصلی فی بیته - تخلف نمود ابی از آمدن بمسجد و

نماز گزاردن با مردم و گزارد در خانه خود و تخلف پس آمدن از کسے۔ فکانوا یقولون ابق ابی پس بودند مردم میگفتند
بطریق تعجب و تشکی گریخت ابی۔ رواه ابوداود۔ وسئل انس بن مالک عن القنوت۔ و پرسیده شد انس رضی اللہ عنه از
خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع۔ فقال قنت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم بعد الرکوع۔ پس گفت انس قنوت
خوانده است آنحضرت بعد از رکوع۔ وفی روایة قبل الرکوع وبعده۔ و در روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع
رواه ابن ماجه۔ این هر دو حدیث از حسن بصری دلیل است مر شافعیه را اما اول بر تخصیص نصف اخیر از رمضان و مشایخ ما میگویند
که احادیث در قنوت وتر مطلق آمده و بی تخصیص برمضان بسیار آمده و وتر خود دائمی است مخصوص برمضان نیست پس قنوت نیز دائم باشد و
چون احادیث بسیار است عمل بدان اولی و ارجح باشد و اما ثانی بر بودن قنوت بعد از رکوع و ما اینجا هم میگوئیم که احادیث در قنوت
قبل الرکوع بسیار است و عمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع واقع شده است مخصوص بهیک شهرست نه دائم واللہ اعلم

باب قیام شهر رمضان

مراد بدان تراویح است و سبب تسمیه آن بتراویح آن است که مردم که در اول اجتماع میگزاردند می نشستند بعد از
هر دو سلام و راحت میگرفتند از این جهت تراویح نام آن افتاد و کلام در تراویح بسیار است و جمله از ان در رساله مسمی بما
ثبت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم و از حیثیت آن است که آنحضرت مواظبت نکرده بران شبی چند بگزارد و چون مردم
بسیار اجتماع و ازدحام نمودند ترک کرد از جهت شفقت بر امت که مبادا فرض گردد و صحیح آن است که آنچه آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم
گزارد همان نماز تهجد وی بود که یازده رکعت باشد و ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که آنچه آنحضرت گزارد بیست رکعت
بود و نیز بعد از ان حضرت تا خلافت عمر رضی اللہ عنه حال هم بران منهج بود که هر کسی برای خود در خانه یا مسجد میگزارد و چون
صدری از خلافت عمر گذشت مردم را جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید و اهل مدینه مطهره بر بیست رکعت شانزده رکعت
دیگر میگزاردند و سببش آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند و دو رکعت طواف میگزاردند اهل مدینه چون از این
فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند و الآن نیز درین مقام شریف متعارف است و آن را ستة عشر
می گویند و در آخر شب بعد از گزاردن تراویح که در اول شب میگزارند از خانه های آیند و میگزارند

الفصل الاول — عن زید بن ثابت ان النبی صلی اللہ علیه وسلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر۔ روایت است از
زید بن ثابت که از فقهای صحابه است و قائم بود بفرائض و کاتب وحی بود که آن حضرت ساخت حجره را در مسجد از شاخ
خرما چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف و حجر بمعنی منع است و آن منع میکند و باز میدارد مردم را از درآمدن و
در روایتی حجره نیز آمده برای و حجر نیز بمعنی باز داشتن است فصلی فیها لیالی۔ پس نماز بگزارد آنحضرت در ان حجره چند شب
حتی اجتمع علیه ناس۔ تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار۔ ثم فقدوا صوته لیلة۔ پس گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز
آنحضرت را شبی۔ وظنوا انه قد نام۔ و گمان بردند که آنحضرت بتحقیق خواب کرد۔ فجعل بعضهم یتنحنح لیخرج الیهم۔ پس گشتند

بعض که بگلو آواز کردند تا بیرون آید بسوی ایشان - فقال ما زال بکم الذی رأیت من صنیعکم - پس گفت آن حضرت همیشه بود
با شما آنچه دیدم از کار شما که شدت حرص شماست بر اقامت نماز شب با جماعت - حتی خشیت ان یکتب علیکم - تا آنکه ترسیدم
که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گویا حق عز و جل وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی برین نماز فرض
میگردانم آن را بر ایشان یا افتاد در دل آن حضرت اتفاقاً چنانکه در بعض عبادتها بیکه مداومت کرد آن حضرت صلی الله علیه
وسلم پس فرض کرده شد و بعض میگویند که عادت الله جاری بود بران که هر چه آنحضرت بران مداومت نماید فرض گردد و
این مشکل میشود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بران مواظبت می نمود و فرض نشد - ولو کتب علیکم ما قمتم به - و
اگر نوشته میشد بر شما بر پا نمیتوانستید کرد آن را - فصلوا ایها الناس فی بیوتکم - پس بگزارید ای مردمان در خانه های خود - فان افضل
صلوٰة المرء فی بیته الا الصلوٰة المکتوبة - زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش مگر نماز فرض - متفق علیه - **وعن ابی هریرة**
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرغب فی قیام رمضان - بود آنحضرت که ترغیب مینمود صحابه را در گزاردن نماز شب در
رمضان - من غیر ان یأمرهم فیه بعزیمة - بی آنکه امر کند ایشان را در قیام رمضان بجد و تاکید در ایجاب - فیقول من قام رمضان
ایمانا واحتسابا - پس میگفت کسیکه قیام کند رمضان را بجهت ایمان و بقصد طلب ثواب و طلب اجر آخرت بی ریا و سمعه -
غفر له ما تقدم من ذنبه - آمرزیده شود مر او را آنچه یکه پیش رفته است از گناهان صغیره وی - فتوفی رسول الله - پس
قبض کرده شد روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والامر علی ذلک - وحالانکه شان و کار قیام رمضان همچنین بود
که هر که میخواست بطلب اجر و ثواب آن را بطور خود میگزارد و جماعت در وی معهود و مقرر نبود - ثم کان الامر علی ذلک فی
خلافة ابی بکر - پیشتر بود امر برهمین روش در زمان خلافت ابوبکر - وصدرا من خلافة عمر علی ذلک - و بود امر در زمان
اول از خلافت عمر نیز بران بعد از ان اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشان آن و امر کرد مردم را باجتماع و گزاردن آن بجماعت
چنانکه در حدیث بیاید - رواه مسلم - **وعن جابر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوٰة فی مسجده
چون بگزارد یکی از شما نماز را در مسجد خود - فلیجعل لبیته نصیبا من صلوته - پس باید که بگرداند مر خانه خود را بهره از نماز خود و بگزارد
نماز نفل در ان - فان الله جاعل فی بیته من صلوته خیرا - بدرستیکه خدا تعالی گرداننده است در خانه وی از نماز
وی نیکی آوردن این حدیث درین باب گویا اشارت است بآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گزارد - رواه مسلم -
الفصل الثانی - عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله - گفت ابوذر روزه داشتیم ما با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر - پس قیام ننمود با ما چیزے از ماه رمضان یعنی نگزارد بجماعت از نماز نفل چیزی جز
نماز فرض - حتی بقی سبع - تا آنکه باقی ماند هفت شب - فقام بنا - پس قیام نمود با ما - حتی ذهب ثلث اللیل - تا آن که
رفت سوم حصه از شب - فلما کانت السادسة - پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب - لم یقم بنا - قیام نمود با ما
فلما کانت الخامسة - پس هرگاه که شد شب پنجم یعنی باقی ماند پنج شب - قام بنا - قیام نمود با ما - حتی ذهب شطر اللیل - تا آنکه رفت

نصف شب - فقلت - ابوذر میگوید پس گفتم من - یا رسول الله لو نفلتنا قیام هذه اللیلة - کاشکی زیاده میکردی بار اقیام
این شب را - فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام - پس گفت آنحضرت بدرستیکه مرد چون بگزارد نماز را با امام - حتی ینصرف
تا آنکه برگردد از نماز - حسب له قیام لیلة - حساب کرده میشود مر او را برخاستن شب تمام در ثواب - فلما کانت الرابعة
لم یقم بنا - پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما - حتی بقی ثلث اللیل تا آنکه باقی ماند سوم حصه شب - فلما کانت
الثالثة جمع اهله ونساءه والناس - پس هرگاه که شد شب سوم جمع کرد آنحضرت اهل بیت خود را و زنان خود را و مردم
را - فقام بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح - پس قیام نمود با ما تا آنکه ترسیدیم ما که فوت گردد ما را فلاح - راوی یا ابوذر میگوید -
قلت وما الفلاح - گفتم من یا بی ذر چیست مراد بفلاح - قال السحور - گفت ابوذر مراد بفلاح طعام سحر است زیراکه وی معین است
بر اتمام صوم که سبب فلاح است و در وی اقامت سنت است و تمام فلاح دران است - ثم لم یقم بنا بقیة الشهر - پس قیام
نه نمود با ما باقی شهر - رواه ابوداود والترمذی والنسائی و روی ابن ماجه نحوه الا ان الترمذی لم یذکر - لیکن این است
که ترمذی ذکر نکرده این عبارت را که - ثم لم یقم بنا بقیة الشهر - **وعن عائشة** رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیلة - گفت عائشه گم کردم و نیافتم نزد خود در نوبت خود آنحضرت را در شبی - فاذا هو بالبقیع - پس
ناگاه دیدم که آنحضرت ببقیع است که مقبره مدینه مطهره است - فقال اکنت تخافین ان یحیف الله علیک ورسوله - پس گفت
آنحضرت آیا بودی تو که می ترسیدی که جور و ستم میکند خدا تعالی بر تو و پیغمبر وی و گمان بردی که نوبت ترا غیر ترا
بدهم - قلت - عائشه میگوید گفتم من - یا رسول الله انی ظننت انک اتیت بعض نسائک - من گمان بردم که تو آمدی
بعضی از زنان خود را این سخن را عائشه پیش از قول آنحضرت اکنت تخافین الخ گفته باشد یا آنحضرت بقرینه و حال روی
فهمیده و شاید که بعد از این قول نیز گفت بجهت اعتذار و اظهار ما فی الضمیر - فقال - پس گفت آنحضرت برای بیان موجب
بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه - ان الله تعالی ینزل لیلة النصف من شعبان الی السماء الدنیا - بدرستیکه خدا تعالی
نزول میکند بفضل و رحمت در شب نصف از شعبان بسوی آسمانی که فروتر از آسمانها است - فیغفر لاکثر من عدد شعر غنم
کلب - پس می آمرزد بیشتر از شمار موهای گوسفندان قبیله کلب که بیشترین عرب بود از روی غنم یعنی پس میخواستم که قیام
این شب کنم و بر بقیع بروم و مرده ها را استغفار کنم و این محل ست قصه آن را تفصیل در شرح ذکر کرده شده است و ذکر
این حدیث درین باب بمناسبت قیام رمضان است - رواه الترمذی وابن ماجه وزاد رزین - و زیادت کرده است رزین
که از اکابر محدثین است این لفظ را که - ممن استحق النار - یعنی می آمرزد مردم را از انهای که مستحق نار و عذاب شده اند - وقال
الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری - گفت ترمذی شنیدم محمد یعنی بخاری را یضعف هذا الحدیث - ضعیف میگفت این حدیث را
وعن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجدی هذا - نماز مرد در خانه
خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برابر هزار نماز است در غیر وی - الا المکتوبة -

مگر نماز فرض که وی در مسجد افضل ست این را در انجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد بعد از ان ترک کرد و عذر
نمود پس فرمود که بروید و در خانه های خود مشغول باشید و نماز کنید و تمسک کردند مالک و ابو یوسف و بعض شافعیه و غیر ایشان
که افضل در صلوة تراویح آنست که در خانه ها بگزارند تنها و آنحضرت که در مسجد میگزارد برای بیان جواز بود و از جهت آنکه
معتکف بود و ابو حنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وی و بعض مالکیه و غیر ایشان برانند که افضل صلوة او ستبجماعت در مسجد چنانکه
عمر بن الخطاب و صحابه بعد از وی کردند و مستمر است بر ان عمل مسلمانان زیرا که وی شعار دین است و مشابه نماز عید است و باین
مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است در بیت و مختار آنست که اگر مردی باشد
مقتدا که بوجود وی سبب تکثر جماعت گردد باید که در مسجد بگزارد و اگر اینچنین نیست روا ست که در خانه بگزارد کذا ذکر فی کتب الفقه

روواه ابو داود والترمذی

الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عبد القاری نسبت بقاره است که نام قبیله ایست و این بیای
مشدده است و قاری بمعنی قرآن خوان بهمزه است ولادت وی در زمان رسالت پناه است و بعضی او را صحابی در روایت
نسبت دو واقدی او را در صحابه ذکر کرده و مشهور آن است که وی تابعی ست عامل عمر بن الخطاب بود بر بیت المال
قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلة الی المسجد گفت بیرون آمدم با عمر رضی الله عنه یک شبی یعنی از رمضان بسوی
مسجد - فاذا الناس اوزاع متفرقون - پس ناگاه مردم پریشان و جدا جدا نشسته اند یصلی الرجل لنفسه - نماز
میگزارد مردی برای نفس خود یعنی تنها - ویصلی الرجل فیصلی بصلوته الرهط - و نماز میگزارد مردی و میگزارند با نماز وی قومی
یعنی بجماعت و رهط نام جماعت کم از ده - فقال عمر انی لو جمعت هؤلاء علی قاری واحد لکان امثل - پس چون دید
عمر این تفرق گفت بدرستیکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آئینه باشد افضل قاری اینجا بهمزه است - ثم عزم
پس چون عمر این رای و این نیت دست داد قصد کرد فجمعهم علی ابی بن کعب - پس جمع کرد مردم را بر ابی ابن کعب
و او را امام قوم ساخت - قال - گفت عبد الرحمن بن عبد القاری - ثم خرجت معه لیلة اخری - پس بیرون آمدم با عمر بمسجد
شب دیگر - والناس یصلون بصلوة قارئهم - و حالانکه مردم نماز میگزاردند با نماز امام خود که ابی بن کعب است - قال عمر نعمت
البدعة هذه - گفت عمر نیکو بدعتی ست این بدعت بدعت گفتن آن را باعتبار حدوث این هیئت و اجتماع ست
واما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و آنحضرت چند بار بجماعت گزارده چنانکه گذشت و حق
آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنت ست و داخل است در عموم من سن سنة حسنة الحدیث - والتی تنامون عنها
افضل من التی تقومون یرید آخر اللیل - و آن صلوتی که خواب میکنید و غفلت می ورزید شما از ان فاضل ترست از انچه
قیام میکنید میخواهد عمر آخر شب را یعنی گزاردن آن آخر شب فاضل ترست از ان نماز که قیام میکنید در اول حصه لیل
اشارتست بافضلیت قیام تراویح در آخر شب از جهت فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطیبی و این معنی اظهر

او فوق ہست بقول وی کہ یرید آخر اللیل اما قول طیبی کہ تحقیق اخذ کردہ اند بدان اہل مکہ زیرا کہ ایشان میگزارند تراویح را بعد از نوم این مگر عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الآن خود در اول شب میگزارند و تمام شب زندہ میدارند و در آخر شب برای تسحر بخانہ میروند و بعض گفتہ اند کہ معنی این عبارت این ست کہ آن نمازی کہ فارغ میشوید از ان و خواب میکنید بعد از ان بہتر است از آنچہ برخیزید برای آن بعد از خواب یعنی گزاردن در اول شب افضل ست و آن باعتبار احتیاط تا فوت نگردد و برین معنی آخر اللیل متعلق بہ تقومون خواہد بود و بعض فرق کردہ اند میان کسیکہ وثوق دارد بانتباہ و استیقاظ و کسیکہ ندارد چنانکہ در افضلیت اختیار اول لیل یا آخر آن گفتہ اند کذا قال الکرمانی - وکان الناس یقومون اولہ بودند مردم کہ قیام میکردند در اول شب - رواہ البخاری - وعن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب و تمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان باحدی عشرۃ رکعۃ - امر کرد عمر ابی بن کعب و تمیم داری را کہ وی نیز از مشاہیر صحابہ است و اول نصرانی بود و مسلمان شد کہ قیام نمایند این ہر دو صحابی برای مردم در رمضان بیازدہ رکعت چنانکہ آنحضرت نیز بیازدہ رکعت کہ عادت وی در تہجد بود قیام مینمود و گفتہ اند کہ این روایت وہم ست زیرا کہ بصحت رسیدہ است کہ قیام میکردند در عہد عمر بہ بیست رکعت و جواب دادہ اند کہ سند این حدیث صحیح ست و تواند کہ در بعض اوقات گاہی بست میکردہ باشند و گاہی یازدہ و بعض گفتہ اند تواند کہ در بعض لیالی قصد تشبہ بآنحضرت صلعم میکردہ باشند و بعد از ان قرار بر عشرین یافتہ باشد چنانکہ از ان حضرت ہم روایتی ہست و در روایت بست و سہ کہ آمدہ است باعتبار سہ رکعت وتر است - وکان القاری یقرأ بالمئین - جمع مائۃ و بود امام می خواند سورتہا را کہ ہر یکی از انہا زیادہ بر صد آیت ست - حتی کنا نعتمد علی العصا من طول القیام - تا آنکہ بودیم ما کہ تکیہ میکردیم بر عصا از جہت درازی ایستادن و اتکا در نماز نفل درست ست خصوصا از ضعف و عدم طاقت - فما کنا ننصرف الا فی فروع الفجر - پس نبودیم ما کہ بر می گشتیم از نماز مگر در اوائل فجر و اعالی آن و فرع ہر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچہ فرع شجر و در حدیث آمدہ است کہ آن حضرت بر میداشت دستہارا تا فروع اذنین یعنی اعلای گوشہا - رواہ مالک - وعن الاعرج قال ما ادرکنا الناس الا وہم یلعنون الکفرۃ فی رمضان - روایت ست از عبد الرحمن اعرج کہ از مشاہیر تابعین و ثقات ایشان ست کہ گفت در نیافتیم ما مردم را مگر آنکہ ایشان لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنی در قنوت وتری از جہت تعظیم نکردن ایشان چیزی را کہ تعظیم کردہ است آن را حق سبحانہ و عدم اہتدا بخیر بلکہ فرستادہ ست در وے از قرآن - وکان القاری یقرأ سورۃ البقرۃ فی ثمان رکعات - و بود قاری کہ امام بود میخواند سورۂ بقرہ را در ہشت رکعت - فاذا قام بہا فی ثنتی عشرۃ رکعۃ پس چون قیام میکرد بدان در دوازدہ رکعت رای الناس انہ قد خفف - اعتقاد میکردند مردم کہ وی تخفیف کرد در قرأت - رواہ مالک - وعن عبد اللہ بن ابی بکر - از اکابر اولاد صدیق ست و قدیم الاسلام ست - قال سمعت ابیا یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام - گفت شنیدم ابی بن کعب را میگفت بودیم ما کہ بر می گشتیم در رمضان

ازقیام

از قیام شب فنستعجل الخدم بالطعام - پس شتابی می کردیم خادمان را بحاضر آوردن طعام - مخافۃ فوت السحور - از جہت ترس گذشتن
وقت طعام سحر بجہت طلوع فجر - وفی اخری مخافۃ الفجر - و در روایت دیگر بجای مخافۃ فوت السحور این لفظ واقع شدہ است
کہ مخافۃ الفجر از جہت ترس طلوع فجر و مآل ہر دو یکی ست - رواہ مالک - وعن عائشۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال -
روایت ست از عائشہ کہ روایت کرد آنحضرت کہ گفت ہل تدرین ما فی ہذہ اللیلۃ - آیا در می یابی تو ای عائشہ کہ چہ
چیز ست درین شب از برکات و غرائب امور - یعنی لیلۃ النصف من شعبان - بیان ہذہ اللیلۃ ست - قالت ما فیہا - گفت عائشہ
چہ چیز ست درین شب - یا رسول اللہ فقال فیہا ان یکتب کل مولود من بنی آدم فی ہذہ السنۃ - پس گفت آنحضرت درین شب یکی
این ست کہ نوشتہ میشود ہر کہ زائیدہ میشود از اولاد آدم درین سال - وفیہا ان یکتب کل ہالک من بنی آدم فی ہذہ السنۃ - و دیگر
درین شب این ست کہ نوشتہ میشود ہر کہ ہلاک کردہ میشود و میرانیدہ میشود از اولاد آدم درین سال - وفیہا ترفع اعمالہم - و دیگر درین شب
این ست کہ برداشتہ میشود کردارہای اولاد آدم طیبی گفت یعنی نوشتہ میشوند اعمال بنی آدم کہ برداشتہ میشوند در سال روز بروز چنانکہ
نوشتہ میشود کہ خواہد مولود شد کہ خواہد مرد پس نوشتن درین شب ست و برداشتن در ایام تمام سال و اینمعنی از عبارت دور ست
زیرا کہ گفت رفع کردہ میشوند در وی اعمال نہ نوشتہ میشوند و تواند کہ اعمال تمام سال کہ روز بروز برداشتہ و نوشتہ شدہ است
درین شب نیز یکبارگی تمام دفتر رفع میکردہ باشند از برای مقابلہ چنانکہ اہل حساب میکنند از جہت تکریم این شب و حکم الٰہی بدان
واللہ اعلم - وفیہا تنزل ارزاقہم - و درین شب فرو فرستادہ میشود رزقہای بنی آدم مراد بانزال ارزاق ست چنانکہ کتابت اعمال
میکنند چنانکہ در احادیث آمدہ ست نوشتہ میشود در وی اجلہا و رزقہا و نوشتہ میشوند حاجیانی کہ درین سال حج خواہند کرد و
توفیق آن خواہند یافت و چون عائشہ ذکر رفع اعمال صالحہ کہ موصل اند بجنت شنید و شنید کہ نوشتہ میشوند پیش از عمل کہ
بندگان آنرا میکنند فہمید کہ پس مرآمدن جنت بتقدیر الٰہی ست و بفضل وی نہ بتنہا بعمل - فقالت - پس گفت عائشہ یا رسول اللہ
ما من احد یدخل الجنۃ الا برحمۃ اللہ تعالی - آیا ہیچ یکی در نمی آید بہشت را مگر برحمت خدا تعالی - فقال - پس گفت آنحضرت - ما من
احد یدخل الجنۃ الا برحمۃ اللہ تعالی نیست ہیچ یکی کہ در آید بہشت را مگر برحمت خدا تعالی - ثلثا - یعنی گفت آنحضرت این سخن
را سہ بار یا سوال عائشہ و جواب آنحضرت ہر دو سہ بار بود و در بعض نسخ لفظ ثلثا نیست - قلت ولا انت - عائشہ میگوید کہ گفتم
من و تو نیز کہ پیغمبر خدائی و محبوب اوئی یا رسول اللہ نیز در نمی آئی بہشت را مگر برحمت وی تعالی - فوضع یدہ علی ہامتہ پس
نہاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود - فقال ولا انا - پس گفت آنحضرت و نہ من می در آیم - الا ان یتغمدنی اللہ
منہ برحمۃ - مگر آنکہ بپوشد مرا خدا تعالی برحمت خود کہ صادر ست از جناب فضل و لطف وی و خود وجود شریف وی سراسر
رحمت ست برای عالمیان چہ جای خود وی - یقولہا ثلث مرات - در حالتیکہ میگوید آنحضرت این کلمہ را سہ بار و معنی دست
بر سر نہادن اظہار ذلت و افتقار ست در پیش درگاہ حق و علا اشارت بشمول رحمت وی تعالی مرا و را از فرق تا قدم و تعظیم
نعمت رحمت و مغفرت و ہامہ بتخفیف میم بمعنی سر - رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر - وعن ابی موسی الاشعری عن رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ لیطلع فی لیلة النصف من شعبان - فرمود بدرستیکہ خدا تعالیٰ ہر آئینہ مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و برین معنی لیطلع بتشدید طا و کسر لام است و لیطلع بسکون طا و فتح لام نیز روایت است از طلوع و مراد بدان نزول است کہ در حدیث تہجد واقع شدہ کہ ینزل ربنا و در بحدیث نیز در روایت بیہقی ینزل واقع شدہ کہ در حدیث تہجد است یا زیادت آنکہ نزول درین شب از وقت غروب ست چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید و حاصل آنکہ تجلی بصفت رحمت و مغفرت است - فیغفر لجمیع خلقہ - پس می آمرزد مر تمامہ خلق خود را - الا لمشرک او مشاحن - مگر کافر را و دشمن دارندہ را و کینہ ورزندہ مسلمان را بی جہت شرعی نہ برای خدا - رواہ ابن ماجۃ و رواہ احمد عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص وفی روایتہ - و در روایت احمد ابن حنبل واقع شدہ - الا اثنین مشاحن و قاتل نفس - می بخشد ہمہ را مگر دو کس را مشاحن را و کشندہ نفس را و خون ریزندہ بناحق و در بعض احادیث زیادہ کردہ قاطع رحم را و در بعض مسبل ازار و عاق و مدمن خمر نیز زیادہ کردہ و در بعض عشار و ساحر و کاہن و عریف و جابی و صاحب کوبہ یا عرطبہ نیز آمدہ و کوبہ و عرطبہ بمعنی طنبور است - وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کانت لیلة النصف من شعبان فقوموا لیلہا وصوموا یومہا - چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا و روزہ دارید روز آنرا - فان اللہ ینزل فیہا لغروب الشمس الی السماء الدنیا - زیرا کہ خدا تعالیٰ نزول میکند برحمت درین شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان پایان - فیقول الا من مستغفر فاغفر لہ - پس میگوید آیا نیست ہیچ طلب آمرزش کنندہ پس بیامرزم او را - الا مسترزق فارزقہ - آیا نیست طلب روزی کنندہ پس روزی دہم او را - الا مبتلی فاعافیہ - آیا نیست بلا رسیدہ پس برہانم او را از بلا الا کذا الا کذا - کنایت ست از انواع ارباب حاجات و مطالب چنانچہ آیا نیست گناہگاری پس بیامرزم او را آیا نیست محزونی کہ شاد کنم او را آیا نیست کذا و کذا - حتی یطلع الفجر - میگوید حق تعالیٰ اینہا را تا طلوع مے کند فجر - رواہ ابن ماجۃ -

باب صلوٰۃ الضحیٰ

ضحو و ضحوت بلند شدن روز و ضحی بالضم و قصر فوق آن بمعنے چاشت و بمعنے شعاع آفتاب نیز آید چنانکہ قول وے سبحانہ والشمس وضحہا و متعارف میان مردم در اول روز دو نماز ست یکی پس از بر آمدن آفتاب یک دو نیزہ و آن را نماز اشراق خوانند دوم ہنگام بر آمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیم روز و آن را صلوٰۃ ضحی گویند و در بسیارے از احادیث اسم صلوٰۃ ضحی شامل نماز ہر دو وقت آمدہ و در بعض اطلاق صلوٰۃ اشراق نیز آمدہ چنانچہ سیوطی از حدیث طبرانی آوردہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا ام ہانی ہذہ صلوٰۃ الاشراق و حالانکہ نمازیکہ در بیت ام ہانی گزارد وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانہ بالعشی والاشراق گفتہ کہ وقت اشراق در وقتیکہ روشن گردد آفتاب و صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی است و بالجملہ بر نماز اول روز اطلاق صلوٰۃ ضحی آمدہ و بر نماز در وقت ارتفاع نہار اطلاق اشراق آمدہ پس ہر دو را اسم نماز ضحی میتوان گفت و ہم نماز اشراق و متعارف آنست کہ گفتہ شد و تحقیق یک

وقت ست ویک نماز اول وقت آن برآمدن آفتاب است وآخر وی تا نزدیک نیم روز وچون وبعض احیان درہر دو
وقت گزاردہ شد گمان بردہ شد کہ اینجا دو وقت ست ودو نماز وبعض ضحوت صغری وضحوت کبری نیز میگویند واحادیث
وآثار در نماز چاشت بسیار آمدہ واکثر علما بر استحباب وی اند ومختار نیز ہمین قول است ودر مواہب لدنیہ میگوید کہ شیخ ولی الدین
بن العراقی گفتہ کہ احادیث صحیحہ مشہورہ در باب صلوٰۃ ضحی بسیار آمدہ تا آنکہ گفتہ است محمد بن جریر الطبری کہ اخبار درین باب واصل
بدرجۂ تواتر معنوی ست ورسیدہ است بحد یقین وقاضی ابو بکر بن العربی مالکی گفتہ است کہ این صلوٰۃ سابقین ست از انبیاء ومرسلین
وسیوطی از دیلمی از حدیث ابی ہریرہ آوردہ کہ صلوٰۃ ضحی اکثر صلوٰۃ داود علیہ السلام است واز ابن النجار از حدیث ثوبان
آوردہ کہ صلوٰۃ ضحی صلوتی ست کہ محافظت میکردند بران آدم ونوح وابراہیم وموسیٰ وعیسیٰ صلوات اللہ علیہم اجمعین ودر بعض احادیث
نفی آن نیز آمدہ وبعض صحابہ بران اطلاق بدعت کردہ وجمعی از علما بکراہت آن رفتہ وگفتہ کہ آن بدعتی است کہ بعد از زمان آن
حضرت در زمان خلفای راشدین پیدا شدہ وصواب آنست کہ اطلاق بدعت وکراہت بجہت مواظبت بران در مساجد ست
وآنحضرت آنرا گاہ گاہ گزاردہ ودر خانہ گزاردہ وسلف را نیز ہمین عمل بود وآنچہ اختلاف در نمازی ست کہ بعد از ربع نہار
بگزارند اما آنکہ بعد از نماز فجر مستقبل قبلہ بنشینند وبعد از بلند شدن آفتاب بگزارند آنرا بعضے از موکدات گفتہ اند واللہ اعلم ودر روایات
در عدد رکعات صلوٰۃ ضحی از دو تا دوازدہ آمدہ ومختار نزد اکثر علما چہار است زیرا کہ احادیث آن اصح اخبار وآثار وران اکثر است

الفصل الاول- عن ام ہانی قالت ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل بیتہا یوم فتح مکۃ- روایت است از
ام ہانی بنت ابی طالب ہمشیرہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ ونام او فاختہ بود وبعض گویند عاتکہ گفت کہ آنحضرت درآمد
خانہ او در روز فتح مکہ- فاغتسل وصلی ثمانی رکعات- پس غسل کرد آن حضرت وبگزارد ہشت رکعت- فلم ار صلوٰۃ قط
اخف منہا غیر انہ یتم الرکوع والسجود- پس ندیدم من ہیچ نمازی را ہرگز سبکتر ازان وہیچ یکے از ارکان آن را بر وفق معہود
ومعتاد نکرد جز آنکہ وی تمام میکرد رکوع وسجود را- وقالت فی روایۃ اخری- وگفت ام ہانی در روایت دیگر این لفظ
را کہ- وذلک ضحی- وآن نماز در وقت چاشت بود- متفق علیہ- بدانکہ عمدہ ومشہور در باب صلوٰۃ ضحی حدیث ام ہانی
است امام احمد گفتہ کہ صحیح ترین حدیثی کہ در صلوٰۃ ضحی آمدہ حدیث ام ہانی است وبعض گفتہ اند کہ این نماز ازان حضرت در
خانہ وی بجہت شکرانہ فتح بود وامرا بعد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را نماز فتح نامیدہ اند وبعد از فتوح میگزارند وبعض
گویند کہ آن قضای حزبی بود کہ ازان حضرت دران شب بجہت اہتمام بمہمات فتح فوت شدہ بود وتحقیق آن ست کہ بجہت
وقت ضحی بود زیرا کہ ابو داود ومسلم آن را بلفظ سبحۃ الضحی روایت کردہ اند واضافت بوقت دلالت بر سببیت آن
دارد چنانکہ صلوٰۃ الظہر وصلوٰۃ العصر ودر مواہب لدنیہ از ابن عبد البر آوردہ کہ ام ہانی گفت پرسیدم از آنحضرت صلی
اللہ علیہ وسلم کہ این چہ نماز بود فرمود کہ این نماز ضحی بود- وعن معاذۃ بضم میم عدویہ بصریہ تابعیہ است وثقہ از طبقہ
ثالثہ- قالت سألت عائشۃ کم کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی صلوٰۃ الضحی- گفت پرسیدم عائشہ را کہ چند رکعت میگزارد

آن حضرت نماز چاشت را- قالت اربع رکعات ویزید ماشاء الله- گفت عائشه میگزارد چهار رکعت را و زیاده میکرد چیزی
راکه خواسته بود خدا و در روایات زیاده بر دوازده نیامده- رواه مسلم- وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یصبح علی کل سلامی من احدکم صدقة ثابت میگردد بر هر بند استخوان اندامهای یکی از شما صدقه وسلامی بضم سین تخفیف لام
و فتح میم عضو و بعض گفته هر استخوان که بند دارد و در هر استخوان که تکیه کند بران آدمی نزد حرکت و مختار آن ست که
سلامی نام بند هر استخوان ست چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم ست بر آدمی که تصدق کند بر هر مفصل از وی
صدقه یعنی هر عضو و هر استخوان و بند استخوان از صحت و سلامت آن در آدمی نعمتی ست که شکر آن بر وی لازم است و چون
وجود شکر که حقیقت آن صرف عبدیت هر چیزی را که داده شده است بوی بسوی چیزیکه پیدا کرده شده است برای
او دشوار ست گردانید وی سبحانه تعالی آنچه صادر میشود از بنده از ذکر خدا و ثنای وے و جز آن از خیرات و امر
معروف و نهی منکر از جمله صدقات که واجب ست بروی در مقابله هر سلامی و فرمود فکل تسبیحة صدقة وکل تحمیدة صدقة و
کل تهلیلة صدقة وکل تکبیرة صدقة یعنی یکبار سبحان الله گفتن والحمد لله گفتن و لا اله الا الله گفتن والله اکبر گفتن هر کدام صدقه
ایست که شکرانه آن نعمت می گردد- وامر بالمعروف صدقة- وامر کردن کسے را بکار مشروع صدقه است- ونهی
عن المنکر صدقة- و باز داشتن کسے را از نامشروع صدقه است- ویجزیء من ذلک رکعتان یرکعهما من الضحی-
و بسندگی میکند یا جزا میدهد از شکرانه تمام سلامی و صدقه بران دو رکعت که بگزارد آن دو رکعت را از ضحی و فی الحقیقت
نماز شکرانه تمامه نعمتهای ظاهره و باطنه ست زیرا که هر عضو و هر جزو از آدمی از بدن همه مشغول بذکر و خدمت مولی تعالی است
و مخصوص گردانیده شد باین فضیلت صلوة ضحی از جهت وقوع آن در اول نهار که مبدء فتح نوم است و یجزی بضم تحتانیه
بهمزه و بفتح آن بی همزه هر دو روایت است اول از اجزاست بکسر همزه بمعنی کفایت و ثانی از جزا بمعنے پاداش- رواه مسلم
وعن زید بن ارقم انه رای قوما یصلون من الضحی- روایت ست از زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است و هفده غزوه
با آنحضرت حاضر شد و از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنه که وی دید گروهی را که میگزارند نماز ضحی- فقال- پس
گفت- لقد علموا ان الصلوة فی غیر هذه الساعة افضل- هر آئینه بتحقیق دانسته اند ایشان باخبار و احادیث که نماز در
جز این ساعت زیاده تر ست از روی ثواب- ان رسول الله- بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال- گفته است- صلوة
الاوابین حین ترمض الفصال- نماز آن جماعة که رجوع کنندگان اند بتوبه و توجه بدرگاه حق سبحانه در هنگامی است که گرم میشوند و میسوزند
بچه های گاو و شتر بگرمی آفتاب و رمض محرکت سخت افتادن آفتاب بر ریگ و مانند آن سخت گرم شدن ریگ و سوختن پای
از زمین گرم و فضیلت نماز درین وقت بجهت آن ست که این وقت میل کردن نفوس است بفراغ و استراحت پس
نماز میکند درین وقت کسیکه رجوع دارد بدرگاه حق سبحانه و دل میگیرد بذکر وے جل و علا چنانکه در میانه شب- رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی الدرداء و ابی ذر قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الله تبارک و تعالی

انہ قال - ابوالدرداء و ابوذر رضی اللہ عنہما کہ از عظمای صحابہ اند گفت آنحضرت روایت کنندہ از حضرت حق سبحانہ کہ تعالی
گفت - یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من اول النہار اکفک آخرہ - ای آدمی بگزار برای من در طلب رضای من
باخلاص چہار رکعت در اول روز بسندہ می شوم در کار گزاری ایکفیم ترا در آخر - و از قضای حوائج تو و دفع مکروہات از تو یعنی
دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ میدارم من دل ترا از حوائج تو چنانکہ وعدہ کردہ است بمتقیان و متوکلان - رواہ
الترمذی - روایت کردہ است این حدیث را ترمذی از ابوالدرداء و ابی ذر - و رواہ ابوداؤد والدارمی عن نعیم - و روایت
کردہ اند آن را ابوداؤد و دارمی از نعیم بضم نون ابن ہمار بفتح ہا و تشدید میم و بہ را و در اکثر نسخ مشکوٰۃ بزا است صحابی
شامی است و درین اسم اختلاف بسیار است و در شرح ذکر کردہ ایم - الغطفانی - بفتح غین و فتح طای مہملہ و فا نسبت ست
بغطفان نام پدر قبیلہ - واحمد عنہم - و روایت کردہ است امام احمد از ہر سہ - وعن بریدۃ - بضم با و فتح را صحابی ست
اسلام آوردہ در وقتیکہ آن حضرت بہجرت می رفت و در راہ بر قول مشہور و او را مساعی جمیلہ است در حضرت نبی صلی اللہ
علیہ وسلم و خلفای راشدین و قبر او در مرو است کہ بغزا آنجا آمدہ بود و بمزار وی متبرک بہ - قال سمعت رسول اللہ - گفت
شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - می گفت - فی الانسان ثلثمائۃ وستون مفصلا - در آدمی سہ صد و شصت بند
است - فعلیہ ان یتصدق عن کل مفصل منہ بصدقۃ - پس بر آدمی باد کہ تصدق کند از ہر بندی از خود بصدقہ - قالوا ومن
یطیق ذلک - گفتند صحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین کہ طاقت دارد آن را کہ از ہر بند صدقہ دہد و خیر کند - یا نبی اللہ قال
النخاعۃ فی المسجد تدفنہا - گفت آن حضرت آب دہن و حلق و بینی کہ در مسجد افتادہ است گور کنی آن را - والشیئ تنحیہ
عن الطریق - و چیزے از جنس موذیات مانند نجاست و سنگ و خار کہ یکسو کنی و دور کنی آن را از راہ مردم و تنحیہ بکسر حای
مہملہ مشددہ است - فان لم تجد فرکعتا الضحی تجزئک - پس اگر نیابی و نکنی آن را پس دو رکعت ضحی بسندگی می کند
ترا ازین سہ چیز از صدقہ و شکرانہ سہ صد و شصت بند کہ کار می فرمائی آنہا را در چیزے کہ در وے تعظیم شعائر اسلام و
دفع ایذای انام است اگرچہ ادنی چیز باشد و در حدیث دلالت ست کہ دفن و تنحیہ مذکور درین باب افضل از عین
ست کہ متضمن تعظیم مسجد و دفع اذی از خلق خدا است زیرا کہ نماز گزاردن بر نفس آسان ست ازین کارہا چنانکہ
تجربہ بدان شاہد است - رواہ ابوداؤد وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی الضحی اثنتی عشرۃ رکعۃ
بنی اللہ لہ قصرا من ذہب فی الجنۃ - کسیکہ بگزارد نماز ضحی را دوازدہ رکعت برآرد خدا تعالی برای وی کوشکی از طلا
در بہشت و این اکثر عددی است کہ در صلوٰۃ ضحی آمدہ - رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب
لا نعرفہ الا من ہذا الوجہ - و گفت ترمذی این حدیث غریب ست نمی شناسیم ما او را مگر ازہمین وجہ یعنی اسناد کہ ذکر کردہ
است آن را ترمذی در کتاب خود - وعن معاذ بن انس الجہنی - بضم جیم و فتح ہا نسبت بجہینہ کہ نام قبیلہ ایست
صحابی انصاری معدود ست در اہل مصر و حدیث وی نزد ایشان ست - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من

قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوٰة الصبح - کسیکه بنشیند یعنی تا برآمدن آفتاب و بلند شدن وی در جای که نماز کرده است
چون برگردد و فارغ شود از نماز بامداد - حتی یسبح رکعتی الضحیٰ - تا آنکه بگزارد دو رکعت ضحی را - لا یقول الا خیرا - نگوید مگر
سخن نیک را و چیزی که در ان ثواب آخرت از ذکر و تلاوت و مانند آن و اگر سخنی گوید که در ان نفع مسلمانی ست نیز
حکم آن دارد - غفر له خطایاه - آمرزیده شود مر او را گناهان او - وان کانت اکثر من زبد البحر - و اگرچه باشد گناهان
او مانند کف دریا در بسیاری - رواه ابو داود - اینجا مراد بصلوٰة ضحی نماز اشراق ست و در احادیث دیگر احتمال اشراق
و چاشت هر دو دارد و ماند آنکه ظاهر حدیث در ان ست که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز ست و اگر برخیزد و در
خلوت رود و مشغول گردد این ثواب بران مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمده است که هر که بعد از نماز در جای خود نشست
بماند و ذکر کند و حامی کنند او را فرشتگان برحمت و مغفرت و در وصایای مشائخ مذکور ست که اگر ترس تفرقه و پریشانی
باشد یا ریا راه یابد در خلوت خود برود و مشغول گردد و بعض میگویند که ثواب ذکر و مشغولی بحال خود است هرجا که بنشیند اما جزای
صبر و حمل نفس بران دیگر ست و گفته اند که استقبال قبله درین وقت از دست ندهد و اگر خواب آید هم پس پا برود و دفع کند
شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی گفته که عملی که جزای هم آن در دنیا فی الحال بشود در نورانیت باطن میشود این
عمل ست کاتب حروف گوید عفا الله عنه که همچنانکه آفتاب آفاق از اول صبح طلوع کرده می آید و بسیط زمین را روشن میگرداند
همچنین آفتاب ذکر و حضور در النفس بلند شده میرسد و ساحت سینه را روشن میگرداند و این معنی نزد دریافت محسوس و مشهور است

الفصل الثالث - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حافظ علی شفعة الضحیٰ -
کسیکه محافظت کند بر دو رکعت ضحی - غفرت له ذنوبه وان کانت مثل زبد البحر - آمرزیده میشود مر او را گناهان او و
اگرچه باشند مثل کف دریا شفعه بضم شین و فتح نیز آمده و بهر دو روایت ست از شفع بمعنی زوج مقابل وتر - رواه احمد
والترمذی وابن ماجة - **وعن عائشة** انها کانت تصلی الضحی ثمانی رکعات - روایت ست از عائشه که وی می گزارد نماز
ضحی را هشت رکعت - ثم تقول - پس میگفت - لو نشر لی ابوای ما ترکتها - اگر زنده گردانیده شوند برای من پدر و مادر
من ترک نمیکنم من آنرا این تعلیق بمحال عادی ست بقصد مبالغه یعنی این لذات را بآن لذت از دست نمی دهم - رواه مالک
وعن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها ویدعها حتی نقول لا یصلیها - بود
آن حضرت می گزارد چندگاه نماز ضحی را تا آنکه می گفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آن را و ترک می کرد گاهی تا آنکه می گفتیم
ما که هرگز نخواهد گزارد چنانکه آن را عادت شریف در نوافل بود که همیشه نمیکرد از جهت شفقت امت تا بر ایشان لازم نگردد
و در مشقت نیفتند و حکم بفرضیت آن نازل نگردد و این حکم فعل آنحضرت ست و اگر امت الآن التزام نمایند مستحب ست
و بعض علما میگویند که هنوز سنت در نماز چاشت گاه گاه گزاردن است - رواه الترمذی - **وعن مورق** بضم میم و
فتح واو و کسر رای مشدده و در آخر قاف - العجلی - بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن اللجیم تابعی بصری ثقه عابد است - قال

قلت لابن عمر تصلی الضحی گفت گفتم مر ابن عمر را کہ تو میگزاری نماز چاشت را۔ قال لا گفت ابن عمر میگزارم من۔ قلت فعمر گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگزارد۔ قال لا گفت ابن عمر میگزارد عمر۔ قلت فابو بکر قال لا گفتم پس ابوبکر میگزارد گفت نمیگزارد۔ قلت فالنبی گفتم پس میگزارد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال لا اخالہ گفت گمان ندارم کہ میگزارد آنحضرت اینجا ابطال بن ظن لغی کرد باحتمال آنکہ میگزارده باشد اما در ابوبکر و عمر جزم کرد تاویل آن فی معلوم شد کہ دوام و مواظبت در مسجد گزاردن سنت دالا اصل گزاردن صحیح و ثابت ست بی شبہہ و لا اخالہ بکسر ہمزہ و فتح آن ہر دو صحیح ست رواہ البخاری

باب التطوع

از طوع و طاعت ست بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافلہ را التطوع گویند و ہمی متنفل بجیز را متطوع خوانند و اکثر اطلاق او بر غیر رواتب آمدہ و صیغۂ تفعل یا برای تکلف ست یا برای مبالغہ کہ بندہ بی تکلیف شارع آن را بجای می آرد و مبالغہ در طاعت و فرمانبرداری مینماید

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لبلال عند صلوٰۃ الفجر۔ روایت ست از ابی ہریرہ گفت گفت آنحضرت مر بلال را نزد نماز بامداد۔ یا بلال حدثنی بارجی عمل عملتہ فی الاسلام ای بلال خبر دہ مرا بعملی کہ امید وارنده شده ترا ست ثواب و صعود او بدرگاہ حق کہ کردۂ تو آن عمل را در دین مسلمانی یعنی بگو بمن کہ کدام عملی ست نزد تو کہ امید بآن بیشتر داری۔ فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنۃ۔ زیرا کہ من شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا بر زمین پیش خود در بہشت و دف بدال مہملہ و فای مشددہ در اصل رفتار نرم شتر در راہ رفتن و سبک رفتن پرندہ بالای زمین و جنبانیدن بازوہا درحالیکہ پایہای او بر زمین باشد و دیدی نشنیدہ یا بلفظ تثنیہ و این امری ست کہ کشف شدہ بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خواب یا در بیداری و احتمال دارد کہ در شب معراج دیدہ باشد یا در بعض معاریج دیگر کہ مر آن حضرت را بود دیدہ واللہ اعلم۔

قال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطہر طہورا فی ساعۃ من لیل ولا نہار۔ گفت بلال رضی اللہ عنہ عمل نکردہ ام من ہیچ عملی را کہ امید وارنده شده تر است نزد من ازین عمل کہ من طہارت نکردہ ام ہیچ طہارتی از غسل و وضو و تیمم در ہیچ ساعتی از شب یا روز الا صلیت بذلک الطہور ما کتب لی ان اصلی۔ مگر آنکہ نماز گزاردم بآن طہارت چیزے کہ نوشتہ شدہ و تقدیر کردہ شدہ و واجب گردانیدہ شدہ بر من بواجب گردانیدن من آن را بر نفس خود بمواظبت و التزام بر خود کہ بگزارم آنرا درین حدیث فضیلت نماز بعد از وضو ست کہ مردم آنرا تحیۃ الوضو و شکر وضو گویند و تحقیق آن ست کہ نیت مطلق نفل کند او تحیۃ الوضو و شکر الوضو گفتن چیزی نیست متفق علیہ۔ وعن جابر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا الاستخارۃ فی الامور کما یعلمنا السورۃ من القرآن گفت جابر بود آن حضرت کہ تعلیم می کرد مارا دعای استخارہ را و نماز آن را چنانکہ تعلیم میکرد مارا سورۃ از قرآن را یقول اذا ہم احدکم بالامر می گفت آنحضرت چون قصد کند یکے از شما بکارے یعنی کاری کہ نادر باشد و وجود آن را عنا می باشد بحصول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن بمانند اکل و شرب معتاد بعد از آنکہ از قبیل مباح باشد و تردد ے

باشد در خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخارہ در وے باعتبار تعین وقت خاص یا حالے مخصوص خواہد بود- فلیرکع رکعتین من غیر الفریضۃ- پس باید کہ بگزارد دو رکعت از غیر فریضہ یعنی دو رکعت نماز فرض چنانکہ نماز بامداد یا جز آن در سفر کفایت نمیکند و اگر سنت راتبہ باشد کفایت ست و اگر دو رکعت علیحدہ بہ نیت استخارہ بگزارد بہتر و در حدیث دیگر آمدہ کہ بخواند از قرآن انچہ میسر شود و در بعض روایات تخصیص نقل یا ایہا الکافرون و قل ہو اللہ احد نیز آمدہ و ماثور از سلف نیز ہمین ست- ثم لیقل- پستر باید کہ بخواند این دعا را- اللہم انی استخیرک بعلمک- خداوندا من طلب خیر میکنم از تو باستعانت علم تو- و استقدرک بقدرتک- و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیلۂ قدرت تو- و اسألک من فضلک العظیم- و سوال میکنم از تو چیزے از فضل تو کہ بزرگ ست و بحد و نہایت آن نتوان رسید- فانک تقدر و لا اقدر- پس بدرستیکہ تو قادری و من قدرت ندارم- و تعلم و لا اعلم- و تو میدانی و من نمیدانم- و انت علام الغیوب- و تو دانندۂ غیبہائی- اللہم ان کنت تعلم ان ہذا الامر- خداوندا اگر ہستی تو کہ میدانی کہ این کار من کہ قصد آن دارم- خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبۃ امری- بہتر ست مرا در دین و ایمان من و در زندگانی و زیست من و در پایان کار من- او قال شک راوی ست یعنی یا گفت آنحضرت بجای تمامۂ این الفاظ یا بجای فی معاشی و عاقبۃ امری- فی عاجل امری و آجلہ- در این جہان و در ان جہان- فاقدرہ لی و یسرہ لی- پس تقدیر کن آن را برای من و آسان گردان آن را برای من و توفیق دہ مرا بدان کار- فاقدرہ بضم دال و کسر آن ہر دو روایت ست مشتق از قدر- ثم بارک لی فیہ- پستر برکت دہ و افزونی دہ مرا در ان کار- و ان کنت- و در بعض نسخ- اللہم ان کنت تعلم ان ہذا الامر شر لی- و اگر میدانی تو کہ این کار بدست مرا- فی دینی و معاشی و عاقبۃ امری او قال فی عاجل امری و آجلہ فاصرفہ عنی و اصرفنی عنہ- پس بگردان آن را از من و برگردان مرا ازوی- و اقدر لی الخیر حیث کان- و تقدیر کن برای من نیکی را ہر جا کہ باشد- ثم ارضنی بہ- پستر راضی گردان مرا بہر چہ واقع شود و ارضنی بفتح ہمزہ و سکون را از ارضا و بفتح را و تشدید ضاد بے ہمزہ نیز روایت ست- قال و یسمی حاجتہ- گفت آنحضرت یا راوی و نام برد حاجت خود را نزد قول وے ہذا الامر و ظاہر آنست کہ ان ہذا الامر کہ در حدیث واقعشدہ است عنوان حاجت ست بطریق عموم و در عبادت مستخیر خصوص ہمان امر خاص خواہد بود مثل ہذا السفر او ہذہ الاقامۃ و نحو و لک و ہست کہ ان ہذا الامر گوید و بیان کند آنرا یعنی کہ حاجت خود و اللہ اعلم- رواہ البخاری

الفصل الثانی- عن علی رضی اللہ عنہ- قال حدثنی ابوبکر رضی اللہ عنہ و صدق ابوبکر- روایت ست از علی کہ گفت حدیث کرد مرا ابوبکر و راست گفت ابوبکر- قال سمعت رسول اللہ- گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما من رجل یذنب ذنبا- می گفت نیست ہیچ مردے کہ بکند گناہے را- ثم یقوم فیتطہر ثم یصلی ثم یستغفر اللہ- پستر برخیزد پس طہارت کند پستر نماز بگزارد پستر آمرزش خواہد از خدا آن گناہ را- الا غفر اللہ لہ- مگر آنکہ بیامرزد خدائے تعالیٰ مرا او را و این را صلوٰۃ الاستغفار گویند- ثم قرأ- پستر خواند آن حضرت این آیت را- والذین اذا فعلوا فاحشۃ او ظلموا انفسہم

ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم رواه الترمذی وابن ماجة الا ان ابن ماجة لم یذکر الآیة - ترمذی و ابن ماجه هر دو روایت
کرده اند این حدیث را ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد خواندن آنحضرت این آیت را - وعن حذیفة قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا حزبه امر صلی - گفت حذیفه بود آنحضرت چون میرسید او را مصیبتی و سخت می شد و تنگ می گشت بروی کاری
نماز میکرد و استعانت میجست بدان در کشاد کار و خلاصی از غم و هم از جهت امتثال امر وی سبحانه واستعینوا بالصبر والصلوة
رواه ابوداود - و گفته اند که چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف می گردد بروی عالم ربوبیت و چون منکشف شد
عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر نمود پس آسان گشت بر دل فقدان آن و وجدان آن پس متوحش نمیگردد بنایافت
آن و شاد نمی شود بیافت آن چنانکه گفته اند اگر هست غم نیست و اگر نیست غم نیست و بعض گفته اند که چون فرود آید
بر بنده مصیبتی و مکروهی میگریزد بسوے طاعت گویا میگوید پروردگار تعالی ای محبوب گردان برمن عبادت خود را و مراد مرا
بده یا مه و شاد دار یا در محنت انداز و میتوان گفت بنور طاعت و مناجات و حضور و شهود مولی تعالی نوری در باطن پیدا
میگردد که ظلمت غم و هم را می زداید و زنگی را می برد و سینه را میکشاید چنانکه آمده است که اذا دخل النور انفسح القلب - وعن
بریدة قال اصبح رسول الله - صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا بلالا - پس خواند بلال را - فقال بما سبقتنی الی الجنة -
پس گفت بلال را بچه چیز و کدام عمل پیشی کردی تو مرا بسوی بهشت و پیشتر از من رفتی در ان موطن - ما دخلت الجنة
قط الا سمعت خشخشتک امامی - نه در آمدم من بهشت را مگر آن که شنیدم آواز ترا یا آواز نعلین ترا بقرینه حدیث سابق
و خشخشه آواز سلاح و مانند آن - قال - گفت بلال - یا رسول الله ما اذنت قط الا صلیت رکعتین - اذان نگفتم
من هرگز مگر آن که گزاردم دو رکعت بعد از اذان - وما اصابنی حدث قط الا توضأت عنده - و نه رسید مرا
بیوضوئی هرگز مگر آن که وضو ساختم نزد آن - در روایت ان لله علی رکعتین - دانستم و اعتقاد کردم که مر خدا راست بر من
دو رکعت کنایت است از التزام و ادامت مواظبت وے بران - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بهما - پس گفت
آنحضرت بلازم گیرانیدن دو رکعت یا باین دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این درجه را - رواه الترمذی - وعن عبدالله
ابن ابی اوفی - صحابی است او را دیده را در صحبت است حاضر شد حدیبیه را و خیبر را و ما بعد آن را از مشاهد بعد از ان
بکوفه آمد و همانجا رفت از عالم و وے آخر کسے است که مرد بکوفه از صحابه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
کانت له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم - کسیکه باشد مر او را حاجتی بسوے خدا یا بسوی یکی از آدمیان فلیتوضأ
پس باید که وضو کند فلیحسن الوضوء پس باید که نیک کند وضو را و خوب سازد آن را - ثم لیصل رکعتین - پستر باید که
بگزارد دو رکعت را - ثم لیثن علی الله - پستر باید که ثنا گوید بر خدائے تعالی - ولیصل علی النبی - و باید که درود
بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم لیقل - پستر بگوید - لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم والحمد
لله رب العالمین اسألک موجبات رحمتک - سوال مے کنم ترا علمها را که موجب رحمت و سبب نزول آن شوند -

وعزائم مغفرتک - وسوال مے کنم ترا خصلتہا را کہ حاصل گردد ومنا کہ شود بآن آمرزش تو وعزم قصد بر فعل وعقد قلب بر آن - والغنیمۃ من کل بر - وسوال مے کنم ترا حاصل از ہر نیکے وغنیمت در اصل مال کہ از حرب کفار حاصل شود - والسلامۃ من کل اثم - وسوال مے کنم بے گزندے از ہر بزہ - لاتدع لے ذنبا الا غفرتہ - مگذار برائے من ہیچ گناہی را مگر آن کہ بیامرزے آن را - ولا ہما الا فرجتہ - ومگذار ہیچ اندوہی را مگر آن کہ بکشائی وبرداری آن را - ولا حاجۃ ہے لک رضی الا قضیتہا - ومگذار ہیچ حاجتے را کہ آن حاجت مر ترا مرضی است مگر آن کہ بپردازی آن حاجت را وبدہی آن را - یا ارحم الراحمین - ای مہربان ترین از مہربانان - واین نماز را صلوٰۃ الحاجۃ خوانند - رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب - وگفتہ اند کہ در اسناد وے سخن است واللہ اعلم

صلوٰۃ التسبیح - عن ابن عباس - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال للعباس بن عبد المطلب - روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت گفت مر عباس را - یا عباس یا عماہ الا اعطیک الا امنحک الا اخبرک - ای عباس ای عم من آیا ندہم ترا آیا عطا نکنم ترا آیا خبر ندہم ترا - الا افعل بک عشر خصال - آیا نکنم بتو دہ خصلت یعنی چیزے کہ مکفر دہ خصلت ست یعنی بیاموزم ترا چیزے کہ کفارت دہ نوع از ذنوب گردد کہ اولہ وآخرہ الی آخرہ بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال برین وجہ انواع ذنوب باشد کہ معدود اند وبعضی گفتہ اند کہ مراد بعشر خصال تسبیحات ست وآن در غیر قیام دہ دہ بار ست - اذا انت فعلت ذلک غفر اللہ لک ذنبک - وقتیکہ تو بکنی آن را بیامرزد خدا مر گناہان ترا - اولہ وآخرہ - گناہان را کہ پیش ازین کردہ وگناہان کہ پس ازین خواہی کرد یا ہمہ گناہان کہ پیش وپس یکدیگر کردہ - قدیمہ وحدیثہ - گناہان کہنہ ونو - خطاءہ وعمدہ - وگناہان کہ بے قصد ونادیدہ وناد انستہ کردہ وگناہان کہ بقصد کردہ صغیرہ وکبیرہ گناہان خرد وکلان - سرہ وعلانیتہ - گناہان پوشیدہ وآشکارا - ان تصلی اربع رکعات - وآن این ست کہ بگزاری چہار رکعت را - تقرأ فی کل رکعۃ فاتحۃ الکتاب وسورۃ - میخوانی در ہر رکعت فاتحہ وسورہ از قرآن را ہر سورہ کہ باشد وشیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیلۃ گفتہ کہ بخواند در وے الہکم التکاثر والعصر والکافرون والاخلاص - فاذا فرغت من القراءۃ فی اول رکعۃ وانت قائم قلت - پس چون فارغ شوی از قراءت در رکعت اولی وحالانکہ تو ایستادہ می گوئی - سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر خمس عشرۃ مرۃ - پانزدہ بار ودر روایتے لاحول ولا قوۃ الا باللہ زیادہ آمدہ - ثم ترکع - پستر رکوع می کنی - فتقولہا وانت راکع عشرا - پس مے گوئی این کلمات مذکورہ را وحالانکہ تو رکوع کنندۂ دہ بار بعد از تسبیح رکوع - ثم ترفع راسک من الرکوع فتقولہا عشرا - پستر برمیداری سر خود را از رکوع پس می گوئی این کلمات را دہ بار بعد از سمع اللہ لمن حمدہ ربنا لک الحمد - ثم تہوی ساجدا - پستر پایان می آئی برائے سجدہ - فتقولہا وانت ساجد عشرا - پس میگوئی این کلمات را در سجدہ دہ بار بعد از تسبیح سجود - ثم ترفع راسک من السجود فتقولہا

عشرا - پستر برمیداری سر خود را از سجدہ پس میگوئی آن را دہ بار - ثم تسجد فتقولہا عشرا - پستر سجدہ میکنی پس میگوئی آنرا دہ بار - ثم ترفع راسک فتقولہا عشرا - پستر برمیداری سر خود را پس میگوئی ان را دہ بار بعد از ہر دو سجدہ - فذلک خمس وسبعون فی کل رکعۃ - پس مجموع آن ہفتاد و پنج بار میشود در ہر رکعت - تفعل ذلک فی اربع رکعات - میکنی آن را در چہار رکعت در تشہد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمدہ است - اللہم انی اسالک توفیق اہل الہدی واعمال اہل الیقین ومناصحۃ اہل التوبۃ وعزم اہل الصبر وجد اہل الخشیۃ وطلب اہل الرغبۃ وتعبد اہل الورع وعرفان اہل العلم حتی القاک اللہم انی اسالک مخافۃ تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق بہ رضاک وحتی اناصحک بالتوبۃ خوفا منک وحتی اخلص لک النصیحۃ حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور حسن ظن بک سبحان خالق النور - ان استطعت ان تصلیہا فی کل یوم مرۃ فافعل - اگر میتوانی کہ بگذاری این نماز را در ہر روز یکبار پس بکن آنرا - فان لم تفعل ففی کل جمعۃ مرۃ - پس اگر نکنی تو ہر روز پس بکن در ہر ہفتہ یکبار - فان لم تفعل ففی کل شہر مرۃ - پس اگر نکنی تو در ہر جمعہ پس بکن در ہر ماہ یکبار - فان لم تفعل ففی کل سنۃ مرۃ پس اگر نکنی تو در ہر ماہ یکبار پس بکن در ہر سال یکبار - فان لم تفعل ففی عمرک مرۃ - پس اگر نکنی تو در ہر سال پس بکن در عمر خود یکبار رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ والبیہقی فی الدعوات الکبیر وروی الترمذی عن ابی رافع نحوہ - بدانکہ مشہور ومعمول در صلوٰۃ تسبیح ہمین طریق است کہ مذکور شد و در روایت ترمذی از عبد اللہ ابن المبارک پانزدہ بار بعد از ثنا پیش از تعوذ وتسمیہ و دہ بار بعد از قرأت تا آخر ارکان و بعد از سجدتین تسبیح نیست ومخیر ست کہ بیک سلام بگزارد یا بدو سلام وموافق مذہب امام اعظم بیک سلام ست بدانکہ حدیث صلوٰۃ تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد وترمذی آوردہ و در روایتی نہایت در ہر سال داشتہ و در تمام عمر یکبار ذکر نکردہ ومؤلف از حدیث ابن ماجہ وبیہقی نیز آوردہ و در حصن حصین برمز ابی داؤد وابن ماجہ ومستدرک حاکم وصحیح ابن حبان ذکر کردہ وبعض محدثان را در ین حدیث سخن ست وابن جوزی کہ در نسبت وضع از مستعجلان ست آن را در موضوعات آوردہ ونزد اہل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است وبسیاری از علمای محدثین آن را تصحیح نمودہ اند و از زمان سلف از تابعین ومن بعدہم الی یومنا ہذا معمول ومشہور شدہ ومشائخ طریقت بدان وصیت کردہ اند وشیخ ابن حجر در تقویت واثبات آن مبالغہ نمودہ وجملہ از ان در شرح مذکور ست اینجا این مقدار کافی ست واللہ الموفق - وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اول ما یحاسب بہ العبد یوم القیمۃ من عملہ صلاتہ فرمود نخستین عملی کہ حساب کردہ می شود بدان بندہ روز قیامت از اعمال وے نماز ادست - فان صلحت فقد افلح وانجح پس اگر نیک بود نماز وی پس بتحقیق رستگار و پیروز شد بندہ و برآمد حاجت وی - وان فسدت فقد خاب وخسر - واگر تباہ باشد نماز وی پس بتحقیق نا امید و زیان زدہ شد آن بندہ - فان انتقص من فریضتہ شیٔ - پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزے از سنن وآداب - قال الرب تبارک وتعالی انظروا ہل لعبدی من تطوع - میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا ہست مر بندہ مرا از نماز نفل فیکمل بہا ما انتقص من الفریضۃ - پس تکمیل وتتمیم کردہ می شود بآن چیزے کہ کم شدہ است

از فرض - ثم یکون سائر عمله کذلک - پس تر میباشد باقی عملهای آن بنده از زکوة و صیام و جز آن برین وجه که اگر چیزے از تکملات فرائض کم شده تمام کرده می شود بنوافل - و فی روایة - و در روایتی همچنین آمده که - ثم الزکوة مثل ذلک پس تر زکوة مانند نماز ست در تکمیل بنوافل - ثم تو خذ الاعمال علی حسب ذلک - پس تر گرفته میشوند تمامه عملها بر اندازهٔ آن و درین روایت ذکر زکوة بعد از صلوة صریح آمده بعد از وی ذکر باقی اعمال علی العموم کرده - رواه ابوداود - روایت کرد این حدیث را از ابوهریره ابوداود - ورواه احمد عن رجل - و روایت کرد آن را امام احمد از مردی غیر معین از اصحاب و خصوص از ابی هریرة نکرده - **وعن ابی امامة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد فی شیء افضل من رکعتین یصلیهما - گوش نمی نهد خدا تعالی و اقبال نمیکند برحمت و رافت مر بنده را در عمل فاضل تر از دو رکعت که میگزارد آنها را یعنی نماز فاضلتر از همه عملهاست و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بنده در وی بیشتر از عملهای دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن و جه خاص بجهت آن ست که عمده در نماز و فاضلترین ارکان و اذکار وی قرآن ست اگر چه افعال و اذکار دیگر هم دارد - وان البر لیذر علی راس العبد مادام فی صلوته - و بدرستیکه نیکی و رحمت نثار کرده میشود بر سر بنده مادام که بنده در نماز خود است و بعض لیذر را بدال مهمله خوانده اند از ذر بمعنی ریختن آب و شیر و مانند آن اگر چه معنی دارد اما چون مخصوص بمایعات ست یعنی چیزهای که سیلان میکنند مثل اشیای مذکوره از مناسبت مقام دور است و گفته اند که آن تصحیف ست و صحیح بذال معجمه است - وما تقرب العبد الی الله بمثل ما خرج منه یعنی القرآن - و نزدیکی نجست بنده بسوی خدا بمانند چیزیکه بیرون آمده از وے سبحانه که قرآن ست و بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم ست یا از لوح محفوظ و تواند که مراد بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وی میرود بقراءت و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارت ست بوجه فضیلت نماز از اعمال دیگر - رواه احمد والترمذی

باب صلوة السفر

بدانکه خلاف نیست مر هیچ یکے از ائمه و علماے امت را در جواز قصر مسافر را ولیکن نزد ما قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست و قصر عزیمت است اگر چه اطلاق رخصت بران نیز میکنند مجازا و اگر مسافر چهار رکعت بگزارد درست نیست مگر آنکه در قعدهٔ اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگر چه آثم گردد بترک سلام و مذهب مالک چنانکه مفهوم میگردد از رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب ایشان ست موافق مذهب ماست و از بعض شروح مفهوم میشود که مذهب وی موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت ست و مصلی مخیر ست میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گزارده باشد و نه خلفای اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از گذشتن چند سال از دور خلافت وی در منا چهار رکعت گزارد و در آن را تاویلات و محامل ست و سخن درین باب و دلائل طرفین طویل است و در شرح آن را ذکر کرده ایم

الفصل الاول - **عن انس** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا - روایت ست از انس که آن حضرت گزارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت - وصلی العصر بذی الحلیفة رکعتین - و گزارد نماز عصر در ذی الحلیفه دو رکعت

وذوالحلیفه بضم حاء مهمله و فتح لام و سکون تحتانیه و فا موضعی ست بر پنج و شش میل از مدینه و این در وقت قصد آنحضرت
ست صلی الله علیه وسلم بحج پس نماز ظهر بمدینه گزارد و برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه ست مسافر شد و
نماز عصر دو رکعت گزارد و احرام بست و بمکه متوجه گشت - متفق علیه - وعن حارثة بحای مهمله و ثای مثلثه بن وهب
بفتح واو و سکون ها الخزاعی بضم خای معجمه و زای برادر عبید الله بن عمر از یک مادر مراد را صحبت ست روایت می کند
از آنحضرت از حفصه ام المومنین - قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن اکثر ما کنا قط وآمنه بمنیٰ رکعتین - گفت
گزارد با ما آنحضرت وحالانکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز بآن جمعیت نبودیم و ایمن تر بودیم از فتنه و فساد
کافران بمنا دو رکعت - آمنه بفتحات جمع آمن بر وزن طلبه جمع طالب نیز روایت ست و این در حجة الوداع بود و جمعیت صحابه
دران از حد حصر و احصا خارج بود و این را برای این گفت که شرعیت قصر موقوف بر خوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر قرآن
دلالت دارد بران نیست چنانکه در حدیث آینده بصریح واقع شده است - متفق علیه - وعن یعلی بفتح مثناة و سکون عین بن
امیه بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی ست اسلام آورد روز فتح و حاضر شده حنین را و طائف و تبوک و عامل عمر
بن الخطاب بود بر نجران کشته شد بصفین همراه امیر المومنین علی رض - قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تقصروا
من الصلوٰة - روایت ست از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن خطاب را که نیست جز این نیست که گفته است خدایتعالی گناهی
نیست بر شما در قصر کردن شما نماز را - ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا - قصر کنید اگر بترسید شما که در فتنه و فساد می اندازد شما را
آن کسانیکه کافر اند - فقد امن الناس - پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که مائیم پس چگونه قصر کنیم - قال عمر رضی الله عنه عجبت
مما عجبت منه - گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت از آنچه عجب کردی تو - فسألت رسول الله - پس پرسیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنیم - فقال صدقة تصدق الله بها علیکم - این قصر کردن صدقه و احسانی
ست که تصدق کرده ست خدایتعالی بآن بر شما - فاقبلوا صدقته - پس بپذیرید شما صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار
تعالی تخفیف و آسانی کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی ست که مناسب بمقام عبودیت
نیست و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سبحانه وتعالی روزه را در سفر اسقاط ننموده و بافطار
تخفیف فرموده است آنجا چرا صوم را جایز می دارید و عزیمت می شمارید و افطار را محض رخصت می انگارید و چنانکه
اینجا چهار رکعت گزاردن جرأت و سخت گرفتن ست بر خود آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز
مسافر و روزه وی جوابش آنکه همچنانکه در افطار آسانی ست در روزه داشتن در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی
و در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار می افتد و اما در نماز آسانی در جانب قصر متعین ست
فافهم و اما تقیید در آیت بقول وی سبحانه ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت و اغلب ست که غالب بر حال
مسافران خوف ست خصوصاً در آن زمان که کافران در صدد ایذا و اهلاک مسلمانان بوده اند - رواه مسلم - وعن انس قال خرجنا

مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة۔ گفت انس بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینه بمکه و این در حجة
الوداع بود۔ فکان یصلی رکعتین رکعتین۔ پس بود آنحضرت که میگزارد دو رکعت دو رکعت بجهت مسافرت۔ حتی رجعنا الی المدینة
تا آنکه باز برگشتیم ما بمدینه۔ قیل له اقمتم بمکة شیئا۔ گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه چیزی یعنی مدتی۔ قال اقمنا بها
عشرا۔ گفت انس اقامت کردیم بمکه ده روز زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس
معلوم شد که باقامت ده روز مقیم نمیشوند و نماز چهارگانی میگزارند۔ متفق علیه۔ **وعن ابن عباس** قال سافر النبی صلی
الله علیه وسلم سفرا فاقام تسعة عشر یوما یصلی رکعتین رکعتین۔ گفت ابن عباس سفر کرد آن حضرت سفری پس اقامت کرد
نوزده روز میگزارد نماز دو رکعت دو رکعت۔ قال ابن عباس فنحن نصلی فیما بیننا و بین مکة تسعة عشر رکعتین رکعتین۔ گفت ابن
عباس پس ما میگزاریم در مانند منزلی که میان ما و میان مکه است نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت می کردیم
در منزلی که میان مکه و مدینه نوزده روز میگزاردیم دو رکعت و این در غزوهٔ فتح بود و یا مراد آنست که چون سفری میکردیم دراز
چنانکه میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه نیست۔ فاذا اقمنا اکثر من ذلک صلینا اربعا۔ پس چون
اقامت میکردیم بیشتر از آن میگزاردیم چهار رکعت۔ رواه البخاری۔ بدانکه مذهب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند
پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال باشد قصر کند و این تقدیر مروی ست
از ابن عباس و ابن عمر و طحاوی آن را روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در
آذربایجان شش ماه ایستاده که امروز و فردا بر آید مسافرانه میگزارد و صحابهٔ دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبدالملک بن مروان
در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگزارد و مذهب شافعی آنست که اگر به نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و
چهار رکعت میگزارد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امروز فردا زیاده از هژده روز باشد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر باربعه
را از عثمان رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر بپانزده را بالقیاس بمدت طهر که بر پانزده است و نیز اقامت
آنحضرت در مکه ده روز با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیرا که ایشان برای
حج آمده بودند و آن تا تاریخ هژدهم میکشد و اعتبار نوزده روز منافی ست بآنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن
عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر تا هژده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر
گفته باشد و این بعید است والله اعلم و در بعض روایات ثمانیة عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است
و دو وجه تطبیق در شرح مذکور است والله اعلم۔ **وعن حفص** بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از اجلهٔ تابعین و ثقه
مجمع علیه و کثیر الحدیث است۔ قال صحبت ابن عمر فی طریق مکة فصلی لنا الظهر رکعتین۔ گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه
مکه پس بگزارد برای ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت۔ ثم جاء رحله و جلس۔ پس آمد ابن عمر رخت و جای باش خود را و نشست
فرائی تا ساقیا ما۔ پس دید مردم را ایستاده۔ فقال ما یصنع هؤلاء۔ پس گفت ابن عمر چه میکنند ایشان۔ قلت یسبحون گفتم

نماز ہای نفل میگزارند واین احتمال سنن رواتب وجز آن ہر دو دارد۔ قال لو کنت مسبحا۔ گفت ابن عمر اگر می بودم من کہ نماز نفل میکردم۔ اتممت صلوتی۔ تمام میگزاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گزاردن نوافل میبود اتمام فریضہ اہم واولی میبود پس ہرگاہ کہ فرائض قصر کردہ شد ترک نوافل اولی باشد زیرا کہ تکمیل فرض اولی ست از نفل صحبت رسول اللہ صحبت داشتم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین۔ پس بود آنحضرت کہ زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمیگزارد نوافل را۔ وابا بکر وعمر وعثمان کذالک۔ وصحبت داشتم ابابکرؓ وعمرؓ وعثمانؓ را ہمچنین یعنی زیادہ نمیکردند در سفر بر دو رکعت متفق علیہ بدانکہ این حدیث دلالت دارد بر انکار ومنع ابن عمر نوافل را در سفر وعدم منع وانکار نیز از وی منقول ست چنانچہ در آخر فصل ثالث بیاید کہ وی رضی اللہ عنہ پسر خود را می دید کہ نفل میگزارد وانکار نمیکرد وجمہور صحابہ ومن بعدہم رضی اللہ عنہم بر جواز اند وبعض گفتہ اند کہ اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقہ واختلاف در رواتب ست وآنہا کہ تجویز کردہ اند قیاس کردہ اند آنہا را بر نوافل مطلقہ وبعض فرق کردہ اند در حالت سیر ونزول وبعض فرق کردہ اند در نوافل پیش از نماز وبعد از نماز باینکہ آنچہ پیش از نماز است منفصل است از وی پس گمان بردہ نمیشود کہ آن از فرائض ہست پس گویا کہ خارج است از حکم رواتب بخلاف آنچہ از نماز است متصل است بوی صورۃ ومعنی وتحقیق ثابت شدہ است کہ آنحضرت رواتب را گزاردہ ونماز چاشت را در فتح مکہ گزاردہ وطیبی گفتہ کہ شاید آنحضرت میگزارد رواتب را در جای رحل وجای باش خود وابن عمر آن را نمیدید وشاید کہ در بعض احیان ترک ہم میکرد از برای تعلیم جواز واللہ اعلم پس گویا مراد بقول ابن عمر لا یزید فی السفر عدم زیادت در غالب احوال ست ومروی از حنفیہ در سنن سہ قول ست اتمام وقصر وترک ومختار قول اول ست۔ وعن ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یجمع بین صلوٰة الظہر والعصر اذا کان علی ظہر سیر ویجمع بین المغرب والعشاء۔ گفت ابن عباس بود آنحضرت کہ جمع میکرد میان نماز پیشین ودیگر وقتیکہ میبود بر پشت سیر یعنی در سفر یا مراد حالت سیر است نہ حالت نزول وجمع میکرد میان نماز مغرب وعشا واین شامل جمع تقدیم وتاخیر ہر دو ست جمع تقدیم آنکہ نماز عصر را در وقت نماز ظہر بگزارد وعشا را در وقت مغرب وجمع تاخیر آنکہ نماز ظہر را در وقت عصر ونماز مغرب را در وقت عشا بگزارد چنانکہ در احادیث آیندہ بیاید۔ رواہ البخاری وعن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فی السفر علی راحلتہ حیث توجہت بہ۔ بود آنحضرت کہ میگزارد در سفر بر شتر خود بہر سو کہ روی می آورد شتر لیکن روی می آورد بہ قبلہ وقت تحریمہ چنانکہ در حدیث انس آمدہ۔ یومی ایماء۔ اشارت میکرد آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع وسجود واشارت سجود پست تر از رکوع میکرد۔ صلوٰة اللیل۔ میگزارد نماز شب را۔ الا الفرائض۔ میگزارد ہمہ نماز ہا را مگر نماز ہای فرض را۔ ویوتر علی راحلتہ۔ ومیگزارد وتر را بر راحلہ خود متفق علیہ در این حدیث دو حکم مذکور شد یکی آنکہ جواز صلوٰة بر راحلہ مخصوص بنوافل ست ومراد بدان شامل رواتب وتہجد است ودر این حدیث تخصیص بذکر صلوٰة اللیل واقع شدہ ودر احادیث دیگر عام آمدہ ودر ترجمہ اشارت بتعمیم کردہ شد ومروی از امام ابوحنیفہ آن ست کہ مستحب ہست نزول برای سنت فجر ودر روایتی واجب ولہذا جایز نیست گزاردن آن نشستہ

بیفتد و اما گزاردن فرائض بر دابه درست نیست مگر بعذر چنانکه در بادیه باشد که غالب در وی خوف هلاک بر نفس یا مال از دزد و یا درنده یا دور افتادن از قافله یا گم کردن راه یا دابه سرکش باشد که میسر نگردد بروی سواری بعد از فرود آمدن یا مصلی پیر و ضعیف باشد که سوار نتواند شد و کسی را نیابد که بردارد و سوار کند یا گل و لای چنان باشد که نماز بر آن ممکن نباشد و بعذر مطر نیز جائز است و ضروریات مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شروح الهدایه و آورده است امام محمد در موطای خود آثار کثیره از صحابه و تابعین که ایشان نزول میکردند برای وتر و مروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین است و مخفی گفته که نماز جنازه و منذور و سجدهٔ تلاوت که بر زمین خوانده نیز جائز نیست حکم دیگر آنکه جواز صلوة بر دابه بشرط سفر است و جمهور ائمه برین اند و در روایتی از ابی حنیفه و ابی یوسف نیز همچنین است و صحیح از مذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نه و مسافر اگر داخل مصر باشد جائز نیست مراد از تنفل بر دابه نزد ابی حنیفه و نزد محمد جائز است اما مکروه و ابو یوسف گفته لا باس به بعد از آن اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جائز باشد بعض گفته اند دو فرسخ و بعض سه فرسخ و نزد بعض یک میل

بس است و صحیح آن است که جائز است بعد از مفارقت بیوت مصر چنانچه در جواز قصر

الفصل الثانی عن عائشة قالت کل ذلک قد فعل رسول الله - همه آن را کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قصر الصلوة و اتم - قصر کرده است نماز را و تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم قصر و هم تمام صاحب سفر السعادة گفته است که این حدیث بصحت نرسیده است و از آنحضرت اتمام بوجود نیامده است و دارقطنی صحت این حدیث را ادعا کرده است و حدیثی دیگر آورده است از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده والله اعلم رواه فی شرح السنة - وعن عمران بن حصین قال غزوت مع النبی - گفت غزا کردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و شهدت معه الفتح - و حاضر شدم با آنحضرت فتح مکه را - فاقام بمکة ثمانی عشرة لیلة - پس اقامت کرد در مکه هژده شب لا یصلی الا رکعتین - نمیگزارد مگر دو رکعت - یقول یا اهل البلد صلوا اربعا - میگفت ای اهل مکه بگزارید چهار رکعت فانا سفر - زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت کند و دو رکعت نکند و متابعت نکند او را و اما مسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند و چهار رکعت بگزارد و سفر بفتح سین و سکون فا جمع مسافر مثل رکب و راکب و اصل سافر است و مسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر با یکدیگر میباشد - رواه ابو داود - وعن ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم الظهر فی السفر رکعتین و بعدها رکعتین - گفت ابن عمر که گزاردم با آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت - و فی روایة قال صلیت مع النبی - گفت نماز گزاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی الحضر و السفر - در حضر و سفر فصلیت معه فی الحضر الظهر اربعا و بعدها رکعتین - پس گزاردم باوی در حضر ظهر را چهار رکعت و پس وی دو رکعت - و صلیت معه فی السفر الظهر رکعتین و بعدها رکعتین - و گزاردم باوی در سفر ظهر را دو رکعت و پس وی دو رکعت - و العصر رکعتین و لم یصل بعدها شیئا - و گزاردم در سفر عصر را دو رکعت و نگزارد آنحضرت پس وی

چیزی بیان عصر حضر نکرد اکتفاء - والمغرب فی الحضر والسفر سواء ثلث رکعات - و گزاردم نماز مغرب را در حضر و سفر برابر سہ رکعت - ولا ینقص فی حضر ولا سفر - و کم نمی شود نماز مغرب نہ در حضر و نہ در سفر و لا ینقص بفتح تحتانیہ و ضم قاف تصحیح کردہ اند فقد بر پس معلوم شد کہ قصر مخصوص رباعی ست - وہی وتر النہار - و نماز مغرب وتر روز ست چنانکہ نماز وتر وتر شب است پس وتر ثابت است در شب و روز بحکم ان اللہ وتر یحب الوتر - و بعدہا رکعتین - و گزارد بعد مغرب دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرد و بر مقالیسہ گذاشت - رواہ الترمذی - و ازین حدیث ابن عمر معلوم می شود کہ گزاردن سنن رواتب در سفر آمدہ است و از حدیث حفص بن عاصم از ابن عمر کہ گذشت خلاف این معلوم شد ظاہر اغالب احوال آن بود کہ نمیگزارد و گاہی می گزارد و ابن عمر از ان مردم جدی و اجتہادی در گزاردن دید پس انکار کرد و در شرح سفر السعادت کلام سیر ترازین واقع شدہ است واللہ اعلم

وعن معاذ بن جبل قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی غزوة تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظہر والعصر بود آنحضرت در غزوۂ تبوک کہ آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب و میگشت پیش از کوچ کردن جمع میکرد ظہر و عصر و عصر را در وقت ظہر میگزارد و این جمع تقدیم است - وان ارتحل قبل ان تزیغ الشمس - و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب و برگشتن وی - اخر الظہر حتی ینزل للعصر - تاخیر میکرد ظہر را تا آنکہ فرود می آمد برای عصر و ہر دو را در وقت عصر میگزارد و این جمع تاخیر ست - وفی المغرب مثل ذلک - و میکرد در مغرب مانند آن یعنی - اذا غابت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب والعشاء چون ناپدید می شد و غروب میکرد آفتاب پیش از انکہ کوچ کند جمع میکرد میان مغرب و عشاء و عشاء را با مغرب میگزارد - و ان یرتحل قبل ان تغیب الشمس اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم جمع بینہما - و اگر کوچ میکرد پیش از غایب شدن آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکہ فرود می آمد برای عشا پس جمع میکرد میان مغرب و عشا بدانکہ وارد شدہ است احادیث صحیحہ در جمع بین الصلوتین در سفر بعض احادیث مطلق و بعض مقید بحالت سیر و بعض بحالت جد در سیر و بعض بتعجیل سیر و ازانجا اختلاف کردہ اند علما پس بعض قائل شدہ اند بجواز جمع علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان ست و بعض تخصیص کردہ اند بحالت سیر نہ نزول و بعض مخصوص گردانیدہ اند بصورت جد در سیر و تعجیل در ان و در فتح الباری گفتہ کہ مشہور از مذہب مالک این ست و صاحب سفر السعادة گفتہ کہ جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبود بلکہ چون تعجیل میکرد در سیر جمع میکرد اما جمع در حالت نزول و قرار اصلا مروی نیست و تخصیص کردہ اند بعض بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعض جائز است جمع تاخیر نہ تقدیم و این مروی ست از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشہور از مذہب وے جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنیفہ جائز نیست مطلقا و میگوئیم با در اثبات مذہب وی رضی اللہ عنہ و بخدا توفیق کہ تعیین اوقات صلوٰة قطعی ست و ثابت است بتواتر کہ شک و شبہہ را بدان راہ نیست تا کہ شمردہ اند تاخیر صلوٰة را از وقت از جملہ کبائر و امام محمد در موطای خود گفتہ است کہ بتحقیق رسیدہ است بما کہ عمر بن الخطاب بجانب حکام خود در آفاق می نوشت و نہی میکرد ایشان را از جمع بین الصلوتین در وقت واحد و خبر میکرد ایشان را کہ جمع بین الصلوتین در وقت واحد کبیرہ است از کبائر و چون تعیین اوقات صلوٰة قطعی و متواتر باشد معارض نگردد بدان خبر

احاد بخلاف انطار وقصر در سفر کہ ہر دو ثابت اند بنص قرآن و در روایت کرد بخاری و مسلم از عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ کہ گفت
ندیدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم کہ گزارده باشد نمازی را در غیر وقت خود مگر مغرب و عشا را کہ جمع کرد بمزدلفہ و تحقیق آمده است جمع
میان ظہر و عصر در عرفات و آن از جہت مناسک حج بود نہ بسبب سفر و جمع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دائمی نبود بلکہ آنچہ روایت کرده
اند از ان دو واقعہ شده است تصریح بدان در احادیث نیست جز در غزوۂ تبوک و ثابت نشده دران غزوه نیز دوام و تحقیق آنست کہ کلمۂ
کان بر دوام و استمرار دلالت ندارد چنانکہ پوشیده نیست بر متدبر و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از ابن عمرؓ آورده کہ
گفت جمع نکرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز میان مغرب و عشا در ہیچ سفرے مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده کہ وی رضی اللہ عنہ جمع
نکرد مگر یک شب ہنگامیکہ شنید خبر فوت زوجہ خود صفیہ بنت ابی عبید را پس بیرون آمد بسوی وی و جمع کرد و در روایتی جمع
نکرد مگر یکبار یا دو بار و از حدیث ترمذی آورده کہ پرسیده شد سالم بن عبید اللہ بن عمر آیا جمع میکرد عبد اللہ در یک شب دو نماز را در سفر
گفت نمیکرد مگر بمزدلفہ و احادیث در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح و مختلف آمده روایات بخاری دران و لہذا رفتہ اند بسیاری
از ائمہ بعدم جواز جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر بجمع تاخیر در بعض احیان و تاویل آن نزد ما آنست کہ مراد بجمع بین الصلوٰتین آنست
کہ تاخیر کرده شود صلوٰۃ اولی و ادا کرده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود صلوٰۃ ثانی و ادا کرده شود در اول وقت و تسمیہ کرده اند بعض
این را بجمع صوری یعنی این جمع در صورت و در ظاہر است نہ در معنی و حقیقت اطلاق جمع بر مثل اینصورت کہ حمل کرده اند بران حنفیہ
جمع را در سفر آمده است در باب استحاضہ در حدیث حمنہ بنت جحش چنانکہ گذشت و لفظ حدیث اگرچہ در بعض روایات
ہمچنین آمده کہ جمع کرد و گزارد ظہر و عصر را در وقت عصر بر تقدیر صحت این روایت محمول است برہمین معنی از جہت دلائل کہ ذکر کرده
شده و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از علی رضی اللہ عنہ آورده کہ چون سفر میکرد وی رضی اللہ عنہ سیر میکرد بعد از غروب
شمس تا قریب غیبوبت شفق پس فرود می آمد و میگزارد مغرب را بعد از ان طعام مطلبید و میخورد و پس میگزارد عشا را و کوچ میکرد و
میگفت ہمچنین میکرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و امام محمد در موطای خود گفتہ کہ رسیده است ما را از ابن عمر کہ وی میگزارد مغرب را در
آخر وقتش تا قبیل غروب شفق برخلاف روایت مالک کہ گفتہ است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد
از نافع و عبد اللہ ابن واقد آورده کہ گفت موذن ابن عمر الصلوٰۃ پس گفت ابن عمر سیر کن و برو تا نزدیک شد غروب شفق
پس فرود آمد و گزارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گزارد عشا را و گفت ہمچنین میکرد رسول خدا صلی اللہ علیہ
وسلم ہنگامیکہ در شتابی می آورد وی را کاری چنانچہ من کردم و در روایت نسائی آمده کہ چون آخر شد شفق این روایات
سنت کہ ناظر است بسوی جمع بطریقہ کہ امام ابو حنیفہ اعتبار کرده و ظاہر آنست کہ روایات در عدم جمع در وقت واحد و جمع یعنی
تاخیر تا آخر وقت ہمہ وارد شده و اختیار کرده امام عدم جمع را یا جمع بمعنی اخیر را احتیاطا بجہت محافظت بر وقت نہ بجہت رد
و انکار روایات احادیث جمع شیخ ابن حجر در فتح الباری گفتہ کہ نزد شافعیہ نیز ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده جمع مکروه
است و فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای بیان جواز بود دانسته کہ میسر شد ما را از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام و نیافتم ہیچ

یکی از شارحین را که تکلم کرده باشد این قدر حنفی شیخ ابن الهمام والله اعلم این کلام در جمع بین الصلوتین بود مر مسافر را اما جمع مقیم
را پس ترمذی گفته که بعض از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند واحمد واسحق بدان قائل شده وبعض بجمع از جهت مطر نیز
رفته وباین قائل شده شافعی واحمد واسحق وقائل نشده شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت کسیکه جمع کند بین الصلوتین
بعذر پس بتحقیق در آمد بابی از ابواب کبائر را وعمل برین ست نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر یا بعرفه این عبارت
ترمذی ست ونزد ما جائز نیست جمع بهیچ وجه اگر چیزی ازان ثابت وصحیح شود تاویلش همان ست که گفته شد والله اعلم۔ وعن
انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر واراد ان یتطوع۔ بود آنحضرت چون مسافرت میکرد ومیخواست که نماز نفل بگزارد
استقبل القبلة بناقته فکبر۔ روی می آورد قبله را بشتر ماده خود پس تکبیر میگفت۔ ثم صلی حیث وجهه رکابه۔ پس نماز میگزارد بهر سو که
متوجه میگردانید او را مرکوب وی ورکاب بکسر را شتر۔ رواه ابوداؤد۔ وعن جابر قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی حاجة۔ گفت جابر فرستاد مرا آنحضرت در کاری فجئت وهو یصلی علی راحلته نحو المشرق۔ پس آمدم من وحالانکه آنحضرت
میگزارد نماز بر راحله خود بجانب مشرق۔ ویجعل السجود اخفض من الرکوع۔ ومیگردانید سجده را پست تر از رکوع۔ رواه ابوداؤد۔

الفصل الثالث۔ عن ابن عمر قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنا رکعتین۔ گفت ابن عمر گزارد آنحضرت
بمنا دو رکعت را۔ وابوبکر بعده وعمر بعد ابی بکر۔ وگزارد ابوبکر بعد از آنحضرت وگزارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت یعنی در
وقتیکه آنحضرت وابوبکر وعمر بحج آمدند وبمنا رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانه گزاردند۔ وعثمان صدرا من خلافته۔
وبگزارد عثمان نیز در اوائل خلافت خود تا شش یا هشت سال بمنا دو رکعت۔ ثم ان عثمان صلی بعد اربعا۔ پس بدرستی عثمان
بگزارد بعد ازان بمنا چهار رکعت۔ فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا۔ پس بود ابن عمر چون میگزارد با امام یعنی با عثمان رضی
الله عنه میگزارد چهار رکعت۔ واذا صلی وحده صلی رکعتین۔ وچون میگزارد تنها یعنی نه همراه عثمان رض میگزارد دو رکعت۔ متفق علیه۔ ودر
سبب گزاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت وجوه بسیار گفته اند در شرح آن را ذکر کرده ایم واقرب وجوه آن ست که در
موسم حج مردم بسیار از اعراب اهل بدو وغیرهم که عالم بتفاصیل احکام نبودند جمع میشدند پس باینها مینمود که فرض صلوة چهار ست
واگر دو میگزارد شاید که همین دو رکعت شریعت خیال میکردند ونمی دانستند که آن بسبب سفر است وبعض گفته اند که شاید مذهب
عثمان آن بود که اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند وقصر مقید بحال خوف است چنانکه ظاهر قرآنست یا آنکه عثمان آخر موافق
عائشه شد که قصر واتمام هر دو جائز است وقصر رخصت ست وآنحضرت اختیار رخصت میکرد برای تیسیر امت۔ وعن
عائشة رضی الله عنها قالت فرضت الصلوة رکعتین۔ گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان نبوت دو رکعت در
سفر وحضر۔ ثم هاجر رسول الله صلی الله علیه وسلم ففرضت اربعا۔ پس هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت۔ وترکت
صلوة السفر علی الفریضة الاولی۔ وگذاشته شد نماز سفر بر فریضه اولی که دو رکعت است وزیادت کرده شد در حضر ودر روایت
مسلم آمده که وزید فی الحضر وزیادت کرده شده دو رکعت دیگر در نماز حضر واز بحدیث معلوم میگردد که دو رکعت در سفر رخصت نیست

بعد از شرعیت چہار رکعت بلکہ اصل مشروع دو رکعت است پس عزیمت باشد نہ رخصت و این مؤید مذہب حنفی ست۔ قال الزہری
قلت لعروۃ۔ گفت زہری گفتم مر عروہ را۔ ما بال عائشۃ تتم۔ چیست حال عائشہ کہ تمام میکرد و چہار رکعت میگزارد در سفر قال
تاولت کما تاول عثمان۔ گفت تاویل کرد عائشہ چنانکہ تاویل کرد عثمان در گزاردن چہار رکعت و در تاویل عثمان وجوہ متعددہ
است و صحیح در تاویل عائشہ و عثمان آنست کہ ایشان قصر را و اتمام را ہر دو جائز داشتند چنانکہ گفتہ شد متفق علیہ۔ **وعن ابن**
عباس قال فرض اللہ الصلوٰۃ علی لسان نبیکم صلی اللہ علیہ وسلم فی الحضر اربعا۔ گفت ابن عباس فرض کرد خدا تعالی نماز را بر زبان
پیغمبر شما در حضر چہار رکعت۔ وفی السفر رکعتین۔ و فرض گردانید در سفر دو رکعت۔ وفی الخوف رکعۃ۔ و در حالت خوف یک رکعت اخذ کردہ
اند بظاہر این طائفہ از سلف و حمل کردہ اند آنرا جمہور بر آنکہ چون با امام یک رکعت گزاردہ میشود ہمان را اعتبار کرد و فرمود و فرض
در وی یک رکعت است و ثمرہ خلاف در اینجا ظاہر خواہد شد کہ اگر از یکی صلوٰۃ خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو بظاہر قول جمہور زیرا کہ
فرض اگر یک رکعت ست چہار رکعت دیگر میگزارند و تفصیل این در باب صلوٰۃ خوف بیاید۔ رواہ مسلم۔ **وعنہ وعن ابن عمر** روایت ست
از ابن عباس و از ابن عمر۔ قالا۔ گفتند سن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ السفر رکعتین۔ سنت کرد و شرعیت بنہاد آنحضرت نماز
سفر را دو رکعت۔ وہما تمام غیر قصر۔ و آن دو رکعت تمام ست بی قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست کہ مشروع در سفر ہمین دو رکعت
است نہ آنکہ چہار بود بر دو رکعت کوتاہ ساختند چنانکہ حدیث عائشہ ناطق ست بدان اگرچہ در قرآن لفظ قصر بظاہر بران اطلاق
یافتہ۔ والوتر فی السفر سنۃ۔ و وتر در سفر سنت ست یعنی طریقہ مسلوکہ در دین ست ترک کردہ نشود در سفر چنانکہ ترک کردہ میشود
نوافل الا وتر اگر واجب ست سنت نیست و اگر سنت ست در سفر و حضر سنت است تخصیص بسفر چیست۔ رواہ ابن ماجہ۔ **وعن**
مالک بلغہ ان ابن عباس کان یقصر الصلوٰۃ فی مثل ما یکون بین مکۃ والطائف۔ روایت کرد مالک کہ رسیدہ است او را کہ بود ابن
عباس کہ قصر میکرد نماز را در مانند مسافتیکہ میان مکہ و طائف است مراد طریق قریب ست کہ سیر میکنند در وی اہل و اما طریق وادی
نعمان کہ راہ کوہ است قریب ست۔ وفی مثل ما بین مکۃ وعسفان۔ و قصر میکرد در مانند مسافتیکہ میان مکہ و عسفان ست و عسفان
بضم عین و سکون سین مہملہ موضعی ست در راہ مکہ و مدینہ قریب مکہ۔ وفی مثل ما بین مکۃ وجدۃ۔ بضم جیم و مشہور میان عوام بکسر جیم شدہ
است۔ قال مالک وذلک اربعۃ برد بضمتین گفتہ است مالک و آن مسافت چہار برید ست کہ شانزدہ فرسخ باشند و فرسخ سہ میل و میل تا
آنجا کہ نظر کار کند و بعض گفتہ اند تا آنجا کہ در زمین ہموار نظر بر شخصی افگند و در نیابد کہ مرد ست یا زن و میرود یا می آید و بعض شش ہزار
ذراع گفتہ و بعض چہار ہزار ذراع یا سہ ہزار ذراع و ذراع بیست و چہار انگشت بر ہمین و بعض گفتہ اند دوازدہ ہزار قدم آدمی کذا فی
فتح الباری ظاہر این حدیث در انست کہ این سہ مسافت کہ در حدیث مذکور شدہ برابر باشند اما واقع آنست کہ مسافت میان مکہ و
طائف دراز ترست از ہمہ مگر آنکہ اشارت باخیر باشد کہ مسافت میان مکہ و جدہ است۔ رواہ فی الموطا۔ بعد از ان بدانکہ بعضی از
علما گفتہ اند کہ ثابت نشدہ در کتاب و نہ در سنت مسافت در حد سفر بلکہ آنچہ ثابت شدہ است مطلق سفر ست و مسافرت
و سفرہائیکہ واقع شدہ است در وی قصر متفاوت ست بعض قریب و بعض بعید چنانچہ ظاہر میشود از احادیث واردہ در باب و صحابہ

وتابعین ومن بعدهم در تعیین آن اجتهادها نموده واستنباطها کرده مختلف شده اند اما شافعی تعیین بیک روز ودر روایتی بدو روز
نموده چنانکه در هدایه گفته است ودر حاوی که در مذهب ایشان ست تعیین بشانزده فرسخ کرده ومذهب امام مالک وامام
احمد این ست زیرا که در احادیث اربع برد واقع شده وآن شانزده فرسخ ست ولیکن در صحت این احادیث سخن ست
وامام ابوحنیفه بمسافت سه شب وروز بسیر ابل ومشی اقدام تعیین نموده وامام ابویوسف دو روز واکثر روز سوم اعتبار کرده
زیرا که اکثر حکم کل دارد ومذهب ایشان احوط ست واصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته دراز باشد یا کوتاه ودر شرح
تحقیق آن کرده شد والله اعلم - **وعن البراء** قال صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمانیة عشر سفرا - براء بن
عازب گفت صحبت داشتم با آن حضرت در هژده سفر - فما رأیته ترک رکعتین اذا زاغت الشمس قبل الظهر - پس ندیدم من
آن حضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتیکه می گشت آفتاب پیش از ظهر ظاهر آن ست که این دو رکعت سنت
پیش از ظهر باشد وانکار ابن عمر گزاردن رواتب را معتبر نیست از جهت اختلاف روایات واضطراب آن از وی
وتواند که آن حضرت گاهی میگزارد وگاهی نی پس از براء بن عازب دیدن گزاردن اتفاق افتاد واز ابن عمر نا
گزاردن وبعض فرق کرده اند در قبلیت وبعدیت چنانکه گذشت وبعض گفته اند که این دو رکعت از مطلق نوافل بود نه
رواتب واین قول بعید ست وبالجمله روایات در گزاردن جز فرض در سفر مختلف آمده والله اعلم - رواه ابوداود والترمذی
وقال هذا حدیث غریب - **وعن نافع** قال ان عبد الله بن عمر کان یری ابنه عبید الله یتنفل فی السفر ولا ینکر علیه - گفت
نافع که ابن عمر میدید پسر خود را که عبید الله نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر وانکار نمیکرد بروے سابقاً گذشت که ابن
عمر گروهی را دید که نفل میگزارند در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهرا نزد وے رضی الله عنه هر دو جائز بود در مقامی
انکار مصلحت دید ودر مقامے تسلیم یا فرق میکرد در رواتب ونوافل والله اعلم - رواه مالک -

باب الجمعة

مشهور در جمعه ضم جیم ومیم است وبسکون میم نیز آمده وآن قرائت اعمش ست واز فراء بفتح میم واز زجاج کسر آن نیز آمده و
این روز را در زمان قدیم عروبه میخواندند بر فتح عین وتسمیه بجمعه گفته اند بجهت آن ست که اجتماع آفرینش عالم وتمامی
او درین روز بود وابتدای آن روز یکشنبه بود واین وجه دلالت دارد بر تعیین ایام واسمای آن پیش از پیدا کردن
آسمانها وتعقل این خالی از اشکالی نیست فافهم وبعض گفته اند بجهت اجتماع خلق آدم وتمامی وی درین روز یا بجهت
اجتماع امور عظام در وے از پیدا شدن آدم وافتادن او بر زمین وقیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد
وبعض گفته اند که کعب ابن لوی جمع میکرد درین روز مردم را وتذکیر میکرد ایشان را وامر میکرد بتعظیم حرم خدا وخبر میداد به بر
آمدن نبی آخر الزمان از حرم وبعض گفته اند که قصی جمع میکرد وبعض گفته اند تسمیه وی بجمعه از جهت اجتماع ناس ست در وی
برای نماز واین اسم اسلامی ست ونام او در جاهلیت عروبه بود وتحقیق آنست که عروبه اسم قدیمی جاهلی ست وهم در جاهلیت

تغییر دادند و جمعہ نام نہادند چنانکہ باقی نامہای ہفتہ را و نام ایام ہفتہ در جاہلیت اول اہون جبار دبار مونس عروبہ شیار
دا این روز را در جاہلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری بود و در اسلام بزیادت شرف و فضائل و خواص و کرامات مخصوص شد

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نحن الآخرون۔ ما پسینانیم در دنیا باعتبار زمان و خلقت۔ السابقون یوم القیامۃ۔ پیشینانیم در آخرت در شرف و منزلت لسبقت در حشر و نشر و حساب و حکم در آمدن بہشت یا در احراز فضیلت روز جمعہ۔ بید انہم اوتوا الکتاب من قبلنا۔ جز اینکہ ایشان یعنی اہل کتاب دادہ شدہ اند یعنی انبیای ایشان را کتاب پیش از ما۔ واوتیناہ من بعدہم۔ و دادہ شدہ است ما را کتاب پس از ایشان و تحقیق این نیز موجب تفضل ماست چہ کتاب متاخر ناسخ متقدم ست و باین ظاہر شد کہ قول او نحن الآخرون نیز برائے بیان فضل ست نہ مجرد توطیہ ذکر قرین اوست و بید بفتح با و سکون یا بمعنی غیر و میند بمیم نیز لغتی ست دروی ثم ہذا یومہم الذی فرض علیہم۔ پس این روز یہود و نصاری ست کہ فرض کردہ شد بر ایشان۔ یعنی یوم الجمعۃ۔ مراد باین روز روز جمعہ ست۔ فاختلفوا فیہ۔ پس اختلاف کردند ایشان در وی بدانکہ شراح اختلاف کردند در بیان مراد بفرض گردانیدن پروردگار تعالی روز جمعہ را بر یہود و نصاری و اختلاف کردن ایشان در آن بعض گفتہ اند کہ وی تعالی فرض گردانید بر ایشان عبادت را در روز جمعہ بعینہ و امر کرد ایشان را باجتماع در وی برائے عبادت چنانکہ ظاہر لفظ حدیث ست پس مخالفت کردند ایشان امر الٰہی را و تمرد ورزیدند در آن چنانکہ عادت ایشان بود در تمرد و عصیان و اختیار کردند یہود یوم السبت را و تعلل کردند بآنکہ این روز انتہای آفرینش عالم ست و نصاری یوم الاحد را کہ روز ابتدائے آفرینش ست و اکثر بر آنند کہ مراد بفرض گردانیدن امر کردن ایشان ست باستخراج آن روز بافکار خود و تعیین و دریافت آن برائے اجتہاد و گفتہ شد مر ایشان را کہ حق تعالی فرض گردانیدہ است بر شما در علم خود روزے را کہ فارغ شوید در وے برای فکر و ذکر و عبادت و دریابید آن را باجتہاد خود و این ابتلائے است از حق سبحانہ مر ایشان را کہ حق را در می یابند یا نہ پس تعیین نمودند یہود یوم السبت را و گفتند کہ این روزے ست کہ پروردگار تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس ما را نیز باید کہ فارغ شویم برای عبادت از شواغل و صنائع و ترک کنیم اعمال دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالے و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا کہ پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی آفرینش را پس این روز مبدا کمالات و نعم ست در روزے کہ وی سبحانہ و تعالی اقبال کرد بر خلق با فاضہ و انعام پس وی احق است بتعظیم و عبادت و شکرگزاری نعمت و ہر دو طائفہ خطا کردند و نیافتند آنچہ در علم الٰہی بود و آن روز جمعہ است و گمراہ شدند در طریق اصابت۔ فہدانا اللہ لہ۔ پس راہ نمود و دانا نید ما را اللہ تعالی مر آن روز را و در ینجا نیز ہر دو وجہ بیان کردہ اند و اول ظاہر تر ست کہ حق سبحانہ و تعالی امر کرد این امت را بعبادت در روز جمعہ بقول خود یا ایہا الذین آمنوا اذا نودی للصلوٰۃ من یوم الجمعۃ فاسعوا الی ذکر اللہ و ہدایت کرد ایشان را بامتثال امر و گمراہ نگردانید با با و تمرد و تعلل چنانکہ عادت این خیر الامم ست و بعض گفتہ اند کہ جمع کردند اہل مدینہ کہ بشرف اسلام مشرف شدہ بودند پیش از قدوم شریف حضرت مصطفی

صلی اللہ علیہ وسلم وپیش از نزول آیت جمعہ مردم را گفتند کہ چون یہود را روزی ست کہ جمع میشوند دروی برای عبادت و ہمچنین نصاری را روزی ست ما نیز روزے تعیین کنیم کہ جمع شویم دران برای عبادت پس گردانیدند یوم عروبہ را پس نازل شد بدان قرآن این مضمون حدیثی ست کہ شیخ ابن حجر از ابن سیرین ذکر کردہ ووجہ تعلیل نیز ذکر کردہ کہ حق تعالی خلق کرد آدم را برای عبادت وخلق آدم روز جمعہ بود پس عبادت دروی اولی وانسب باشد واز جہت آنکہ پروردگار پیدا کرد در سائر ایام چیزہا را کہ منتفع گردد بدان انسان ودر روز جمعہ ایجاد کرد ذات انسان را وشکر بر نعمت وجود کہ اصل نعمتہاست اہم واحری ست از شکر بر نعم خارج از ذات واللہ اعلم۔ والناس لنا فیہ تبع۔ ومردم یعنی یہود ونصاری ما را در روز جمعہ تابع اند۔ الیہود غدا والنصاری بعد غد۔ یہود فردای جمعہ کہ شنبہ است ونصاری پس فردا کہ یکشنبہ است وتبعیت آنجا باعتبار فضل وقبول طاعت است کہ محروم شدند ازان آن مردم وبعض گفتہ اند کہ این حدیث دلالت وارد بر آنکہ جمعہ اول ہفتہ باشد شرعا ولیکن زبان زد عرف برخلاف آن شدہ است ودلالت میکند بران تسمیہ اسبوع بجمعہ چنانکہ یہود نام می کنند ہفتہ را السبت وسیوطی گفتہ کہ اگرچہ جمعہ مسبوق بسبت واحد میباشد ولیکن متصور نیست اجتماع این سہ روز بر سبیل توالی مگر آنکہ جمعہ سابق باشد فافہم۔ متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم۔ ودر روایتی مر مسلم را از ابی ہریرہ اینچنین آمدہ کہ۔ قال نحن الآخرون الاولون یوم القیامۃ۔ بجای السابقون الاولون ذکر کردہ دیگر این زیادت ست کہ۔ ونحن اول من یدخل الجنۃ۔ وما اول کسانیم کہ می درآیند بہشت را۔ بید انہم۔ جز آنکہ ایشان یعنی یہود ونصاری دادہ شدہ ایشان را کتاب پیش از ما۔ وذکر نحوہ الی آخرہ۔ وذکر کرد درین روایت مانند آنچہ مذکور شد در حدیث متفق علیہ باختلاف در بعض الفاظ تا آخر آن۔ وفی اخری لہ عنہ وعن حذیفۃ۔ ودر روایتی دیگر مر مسلم را از ابی ہریرہ واز حذیفہ اینچنین آمدہ۔ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی آخر الحدیث۔ گفت آنحضرت در آخر حدیثی کہ مذکور شد۔ نحن الآخرون من اہل الدنیا والاولون یوم القیامۃ المقضی لہم قبل الخلائق آن کسانیم کہ حکم کردہ شدہ ست آن کسان را بتقدیم حساب ودخول جنت پیش از خلقان دیگر درین ودر روایت معنی سبقت در روز قیامت تبیین شدہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر یوم طلعت علیہ الشمس یوم الجمعۃ۔ بہترین روزیکہ برآمدہ بروے آفتاب یعنی ظاہر شدہ بظہور آفتاب یا طلوع کردہ آفتاب بر اہل آن روز جمعہ است ومقصود از ذکر این صفت تعمیم ست چہ ہیچ روزے نیست کہ آفتاب بران نتافتہ۔ فیہ خلق آدم علیہ السلام۔ درین روز پیدا کردہ شدہ است آدم یعنی تمام شد خلقت وی۔ وفیہ ادخل الجنۃ۔ ودر روز جمعہ در آوردہ شد آدم در بہشت۔ وفیہ اخرج منہا۔ ودر روز جمعہ برآوردہ شد آدم ازان ودر روایات آمدہ است کہ آدم صباح جمعہ پیدا شد ودر وقت پیشین در بہشت در آوردہ شد ودر وقت دیگر برآوردہ شد ازان۔ ولا تقوم الساعۃ الا فی یوم الجمعۃ۔ وبرپا نمی شود قیامت مگر در روز جمعہ مراد نفخہ اولی ست کہ برای صعق وہلاک ست یا نفخہ ثانیہ کہ برائے بعث ونشور ست ہر دو در روز جمعہ اند چنانکہ بیاید۔ رواہ مسلم۔ پوشیدہ نماند کہ بیان فضیلت روز جمعہ بہ پیدا کردن آدم ودر روے ودر آوردن وی در بہشت ظاہر است اما بیرون

آوردن وی از بهشت ازجهت بودن آن سبب وجود انبیا و اولیا ست متضمن وی حکمتها و برکتها راکه از شمار بیرون ست و همچنین موت آدم در روز جمعه که سبب وصول بجوار رب العالمین ست و لهذا ابراهیم خلیل الله علیه السلام در مقام امتنان از نعم الٰهی سبحانه و تعالی فرمود — والذی یمیتنی ثم یحیین و همچنین قیام ساعت سبب دخول جنت و ظهور مواعید حق ست مر متقیان را یا مقصود بیان امور عظام ست که واقع میشوند درین روز و درین حدیث دلیل ست بر فضیلت جمعه از روز عرفه و بعض گویند عرفه افضل است و در فصل ثانی از حدیث اوس بن اوس بیاید که جمعه از جمله افضل ایام ست و برین تقدیر احتمال دارد که روز عرفه افضل باشد از جمعه یا مساوی یا ادنی والله اعلم — وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا — بدرستیکه در روز جمعه ساعتی ست که موافق نشود اورا یعنی در نیابد اورا بنده مسلمان در حالیکه سوال میکند خدا را در ان ساعت نیکی را و چیزی را که حرام و نامرضی نباشد — الا اعطاه ایاه — مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن نیکی را یعنی دعا در ان ساعت البته مستجاب ست — متفق علیه و زاد مسلم — و زیاده کرده است مسلم این عبارت را که — قال — گفت آنحضرت — وهی ساعة خفیفة — و آن ساعت ساعتی سبک است یعنی کوتاه است و دراز نیست — وفی روایة لهما — و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده است — قال — گفت — ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها مسلم قائم یصلی — در جمعه ساعتی ست که در نیابد اورا مسلمانی که ایستاده است میگزارد نماز یا دعا میکند و مواظبت و ملازمت مینماید بر دعا پس مراد بصلوٰة نماز ست یا دعا — یسأل الله خیرا — سوال میکند خدا را نیکی را — الا اعطاه ایاه — مگر آنکه میدهد خدا او را آن خیر را — وعن ابی بردة بضم با و سکون را ابن ابی موسی — قال سمعت ابی یقول سمعت رسول الله — گفت ابو موسی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول فی شأن ساعة الجمعة هی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوٰة — میگفت آنحضرت در شان ساعة الجمعه که آن ساعت میان نشستن امام ست بر منبر تا گزاردن نماز طیبی از جلوس نشستن میان دو خطبه مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از بر آمدن بر منبر مراد باشد والله اعلم — رواه مسلم — بدانکه اقوال در تعیین این ساعت بسیار ست تا قریب چهل میرسد در شرح سفر السعادت آنرا نقل کرده ایم و راجح تر و قوی تر ازین اقوال دو قول ست یکی میان نشستن خطیب تا گزاردن نماز دوم آخر ساعت از روز در فتح الباری گفته که هر قولی که جز این دو قول ست یا راجع بیکی ازین دو یا ضعیف الاسناد است یا مستند باجتهاد قائل ست بی سماع و توقیف و اکثر علما بر ترجیح قول اخیر اند امام احمد گفت اکثر احادیث درین جانب اند ابن عبد البر گفت ثابت ترین احادیث درین باب حدیث عبد الله بن سلام ست و ترجیح کرده اند او را اکثر ائمه و نص کرده شده است بران و حدیث ابی موسی اگرچه در صحیح مسلم مذکور ست ولیکن در اسناد وی سخن است و این از جملهٔ آن ساعتی ست که در بعض احادیث مسلم واقع شده است گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وی می گماشت خادمهٔ خود را تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت را از روز جمعه و خبر کند تا ذکر و دعا کند در وی والله اعلم و بعض گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله علیه وسلم پس از ان برداشته شد یعنی برطرف کرده شد خاصیت وی نقل

کرده است ابن عبد البر این قول را از قومی و تزییف کرده و صحیح آن ست که باقی ست ولیکن مبهم است مثل لیلة القدر

الفصل الثانی - عن ابی هریرة قال خرجت الی الطور - گفت ابوهریره بیرون آمدم بسوی کوه طور فلقیت کعب الاحبار
پس دریافتم کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود و تابعی بود بر دست عمر بن الخطاب ایمان آورده و در زمان عثمان بن
عفان از عالم درگذشته و احبار جمع حبر بفتح حای مهمله و کسر آن دانشمند یهود فجلست معه - نشستم و صحبت داشتم با وی - فحدثنی
عن التوریة - پس حدیث کرد مرا کعب احبار از توریت - وحدثته عن رسول الله - وحدیث کردم من او را از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فکان فیما حدثته - پس بود از جمله آنچه حدیث کردم من او را - ان قلت - اینکه گفتم - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم - بهترین روزیکه تافته است بروی آفتاب روز جمعه است و در روز جمعه پیدا کرده
شد آدم - وفیه اهبط - و درین روز فرود آورده شد آدم از بهشت و ذکر دخول جنت نکرد از جهت شهرت و استلزام هبوط
مر آن را - وفیه تیب علیه - و درین روز توبه و رجوع برحمت کرده شد بروی توبه در آخر همان روز هبوط شد یا در جمعه دیگر و دوم
موافق اول ست - وفیه مات - و در روز جمعه مرد آدم این خود متعین ست که در روز هبوط نیست و اگر روز آن عالم گیرند که - و
ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون - اشارت باوست همه در یک روز گنجایش دارد فافهم والله اعلم - وفیه تقوم
الساعة - و درین روز برپا می شود قیامت - وما من دابة الا وهی مصیخة یوم الجمعة من حین تصبح حتی تطلع الشمس - و نیست
هیچ جنبنده بر زمین مگر آنکه وی گوش نهنده است و انتظار برنده است در روز جمعه از آن هنگام که صبح میکند تا آنکه می برآید آفتاب
مصیخه بضم میم و کسر صاد و سکون یا و خای معجمه از اصاخه بمعنی استماع و صاخه بسین نیز روایت است و هر دو بیک معنی ست - شفقا
من الساعة - گوش می نهند دواب از جهت ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قائم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس هر روز جمعه
انتظار آن میبرند باحتمال آنکه شاید در همین جمعه قائم گردد و گویا حق تعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت درین روز
در آن وقت و عظمت و شدت هول آن و این معنی در باطن آنها نشسته و مضمر شده است یا حق تعالی احداث میکند روز جمعه در زمین
از عظائم امور و جلائل آنکه بسبب آن زمین می لغزد و میگردد و دواب آن را می دریابند و مدهوش میگردند - الا الجن والانس
مگر پریان و آدمیان که ایشان را غافل و ذاهل از آن ساخته اند و بر ایشان مکشوف نمیگردانند تا قاعده تکلیف و ابتلا برهم نیفتد و ایمان
بالغیب باشد - وفیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی یسال الله شیئا الا اعطاه ایاه - ترجمه این ظاهر شده است و لا یصادفها بجای
لا یوافقها ست و شیئا بجای خیرا و مصادفت بمعنی یافتن - فقال کعب ذلک فی کل سنة یوم - و گفت کعب احبار آن ساعت در
هر سالی و در روزی از روزهای جمعه است - قلت بل فی کل جمعة - ابوهریره میگوید گفتم من در رد کعب که اینچنین نیست که آن ساعت
در سالی باشد بلکه در هر جمعه است - فقرأ کعب التوریة - پس خواند کعب توریت را که ناطق ست ببودن آن ساعت در هر روز
جمعه - فقال - پس گفت کعب صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم - راست گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آن ساعت در
هر روز جمعه است - قال ابوهریرة لقیت عبد الله بن سلام - گفت ابوهریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که از صحابه است

ودوے نیز از علمائے یہود بود - فحدثتہ مجلسی مع کعب الاحبار - پس خبر دادم او را بمجلسے کہ مرا بہ کعب الاحبار واقع شدہ بود
وما حدثتہ فی یوم الجمعۃ - وخبر دادم بچیزے کہ تحدیث کردم کعب الاحبار را در روز جمعہ - فقلت لہ قال کعب ذلک فی
کل سنۃ - پس گفتم مر عبد اللہ بن سلام را کہ گفت کعب آن ساعت جمعہ در ہر سال ست - قال عبد اللہ بن سلام کذب
کعب - دروغ گفت کعب احبار درین خبر کہ آن ساعت در ہر سال ست - فقلت لہ ثم قرأ کعب التوراۃ فقال بل ہی فی
کل جمعۃ - پس گفتم مر عبد اللہ را کہ بیشتر خواند کعب احبار توریت را پس گفت بلکہ آن ساعت در ہر جمعہ ست - فقال عبد اللہ
بن سلام صدق کعب - پس گفت عبد اللہ بن سلام راست گفت کعب - ثم قال عبد اللہ بن سلام قد علمت ایۃ ساعۃ ہی -
بتحقیق دانستہ ام من بسماع از حضرت یا بقراءت از توریت وظاہر اول ست کہ کدام ساعت ست آن ساعت - قال ابو ہریرۃ فقلت
اخبرنی بہا ولا تضنن علی - پس گفتم من بعبد اللہ خبر دہ مرا بآن ساعت وبخل مکن بر من - فقال عبد اللہ بن سلام ہی آخر ساعۃ
فی یوم الجمعۃ - آن ساعت آخر ساعتی ست در روز جمعہ - قال ابو ہریرۃ فقلت کیف تکون آخر ساعۃ فی یوم الجمعۃ وقد قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یصادفہا عبد مسلم وہو یصلی فیہا - گفت ابو ہریرہ پس گفتم بعبد اللہ بن سلام چگونہ باشد آخر ساعت در روز
جمعہ وحالانکہ بتحقیق گفتہ است آنحضرت در نیابد او را بندہ مسلمان وحالانکہ وی نماز میکند در وی ونماز خود در آخر روز
نمی باشد زیرا کہ نماز بعد از نماز دیگر ممنوع ومکروہ است - فقال عبد اللہ بن سلام الم یقل رسول اللہ - آیا نگفتہ است پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم من جلس مجلسا ینتظر الصلوۃ فہو فی صلوۃ حتی یصلی - کسیکہ بنشیند نشستنی یا در نشستگاہے کہ انتظار مے برد
نماز را پس آنکس در نماز ست تا وقتیکہ بگزارد نماز را کہ منتظر نشستہ بود برای وی - قال ابو ہریرۃ فقلت بلی گفت
ابو ہریرہ پس گفتم من آرے گفتہ است این را آنحضرت - قال فہو ذلک - گفت عبد اللہ بن سلام پس آنچہ گفتہ است آن
حضرت وہو یصلی ہمان معنی ست کہ منتظر نماز نشستہ است در این در آخر روز میباشد پس اگر درین وقت دعا کند مستجاب ست و
بعض گفتہ اند کہ مراد بصلوٰۃ دعا ست - رواہ مالک وابو داؤد والترمذی والنسائی وروی احمد الی قولہ صدق کعب روایت
کردہ است احمد تا قول وے صدق کعب وقول وے ثم قال عبد اللہ بن سلام قد علمت تا آخر ذکر نکردہ - وعن انس قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التمسوا الساعۃ التی ترجی فی یوم الجمعۃ - طلب کنید ساعتی را کہ امید داشتہ می شود اجابت
دعا در وی در روز جمعہ - بعد العصر الی غیبوبۃ الشمس - بعد از نماز دیگر تا غائب شدن آفتاب وغروب وی از ظاہر
این حدیث مفہوم میشود کہ نماز دیگر در آخر روز است نہ چنانکہ ائمہ دیگر میگویند بعد از بلوغ ظل مثل را کہ ربع نہار باقی ماندہ
در حدیث دیگر واقع شدہ است کہ وے آخر ساعتی ست از روز جمعہ فافہم - رواہ الترمذی - **وعن اوس**
بفتح ہمزہ وسکون واو - بن اوس - صحابی ست کہ در دمشق سکونت داشت وہم در آنجا از عالم رفت - قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعۃ - بدرستیکہ فاضلترین روزہای شما روز جمعہ است - فیہ خلق آدم وفیہ قبض
در وے پیدا کردہ شد آدم ودر وے قبض کردہ شد روح وی - وفیہ النفخۃ وفیہ الصعقۃ - ودرین روز ست نفخہ ودرین

روز ست صعقه و صعقه بمعنی هلاک ست و اشارت ست بقول وی سبحانه (ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض) پس مراد به نفخه که در مقابله این مذکور ست نفخه ثانیه باشد که برای احیا و بیرون آمدن مرده هاست از قبور چنانکه فرمود (ونفخ فی الصور فاذا هم قیام ینظرون) و نفخه دیگرست که سبب فزع و اهوال و ترس ست چنانکه فرمود (ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض) و این مقدمه نفخه صعق ست پس دو نفخه باشد و بعض قائل به سه نفخه شده اند ولیکن مشهور دو نفخه است یکی برای اهلاک و دیگری برای احیا - فاکثروا علی من الصلوٰة فیه - و چون روز جمعه روزی فاضل و عظیم الشان ست بسیار بگوئید بر من از درود درین روز - فان صلوتکم معروضة علی - زیرا که درود شما عرض کرده میشود بر من بر دست ملائکه سیاحین چنانکه در حدیث آمده است - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله وکیف تعرض صلوتنا علیک وقد ارمت - و چگونه عرض کرده شود درود ما بر تو حالانکه بتحقیق استخوان پوسیده شدی تو کنایت ست از موت و زوال ادراک - قال یقولون بلیت - این قول راوی ست یعنی میگویند صحابه و میخواهند بقول خود ارمت بلیت بفتح با و کسر لام و فتح تا یعنی کهنه شدی و پوسیده شدی و در تحقیق لفظ ارمت و ضبط آن اختلاف بسیار است و آنچه در اکثر نسخ مصححه مشکوٰة ضبط کرده اند دو وجه است یکی ارمت بفتح همزه و کسر را و اسکان میم و فتح تای مخففه بلفظ معلوم و دیگر ارمت بضم همزه و کسر را و فتح تا بلفظ مجهول یعنی پوسیده گردانیده شدی و تفسیر به بلیت موافق وجه اول ست مگر آنکه بلیت بلفظ مجهول با ساکن تا خوانده شد - قال ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء - گفت آنحضرت صلعم بدرستیکه خدا حرام گردانیده است بر زمین تنهای پیغمبران را کنایت ست از حیات چنانکه صریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء بیاید و حیات انبیا متفق علیه است هیچکس را در وی خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی چنانکه شهدا راست و درین حدیث که فرمود ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارت ست بدان اگرچه درین باب که عرض صلوٰة و حصول علم و ادراک است حیات روحانی نیز کافی ست ولیکن مذهب همانست که گفته شد و تحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که مسمی ست بجذب القلوب الی دیار المحبوب ذکر کرده شده است از انجا باید جست - رواه ابوداؤد والنسائی وابن ماجة والدارمی والبیهقی فی الدعوات الکبیر -

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیامة و یوم المشهود یوم عرفة و الشاهد یوم الجمعة - در قرآن مجید میفرماید والیوم الموعود و شاهد و مشهود آنحضرت میفرماید که مراد بیوم موعود روز قیامت ست که حق سبحانه و تعالی خبر داده است به آمدن وی و وعده کرده است مومنان را بعد از آمدن وی نعمتهای بهشت و مراد بیوم مشهود عرفه ست زیرا که مومنان حاضر می شوند دران از آفاق و حاضر می شوند ملائکه و مشهود بمعنی حضور است و مراد بشاهد روز جمعه است که حاضر می شود بر خلق و می آید گویا که تسمیه روز عرفه بمشهود و تسمیه روز جمعه بشاهد بجهت آن ست که خلائق میروند بسوی عرفه و حاضر میشوند در مکانی که نسبت بان روز دارد پس وی مشهود باشد و در روز جمعه ایشان بر جای خود اند و یوم حاضر می آید بر ایشان پس وی شاهد باشد و مفسران شاهد را بخلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می آیند روز قیامت

ومشهود را چیزی که مشاهده کرده میشود در روے از عجائب امور یا مراد بشاهد پیغمبر ست و بمشهود امت خصوصاً او عموماً یا شاهد این امت
است و مشهود امم دیگر یا خالق و خلق یا عکس زیرا که خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شاهد اند بر وجود وی
وصفات وے یا یوم عرفه و حجاج یا روز جمعه و اهل آن یا هر یوم و اهل وے کذا فی تفسیر البیضاوی و ظاهر آن ست
که این تاویلات از محتملات لفظ اند که ممکن ست حمل آن بر ان و تفسیر همان ست که مسند است بآن حضرت صلی الله علیه
وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن والله اعلم - وما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منه - و طلوع نکرد آفتاب و نه غروب کرد بر روزے
که فاضل تر از روز جمعه باشد - فیه ساعة لا یوافقها عبد مؤمن یدعو الله بخیر الا استجاب الله له - درین روز ساعتے
است که موافق نیفتد و در نیابد آن ساعت را بنده که دعا کند بامر خیر مگر آنکه قبول کند خدای تعالے دعای او را - ولا
یستعیذ من شیئ الا اعاذه - و پناه نجوید از چیزے از شر مگر آنکه پناه دهد خدای تعالے و نگاهدارد او را از ان شر -
رواه احمد والترمذی وقال - و گفت ترمذی - هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث موسے بن عبیدة - شناخته نمیشود
این حدیث مگر از حدیث موسے بن عبیده بضم عین و فتح با - وهو یضعف - و این موسے بن عبیده ضعیف گردانیده میشود
و نسبت بضعف کرده مے شود او را در حدیث او را اما تحقیق آن ست که در وے اختلاف ست نسائی و غیر او گفته اند که وی
ضعیف ست و ابن سعد گفته است که وے ثقه است اما حدیث او حجت نیست بجهت بعضے از رواة وی و حدیث او را
ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند وفات وی سنه اثنین و خمسین و مائة و گفته اند که از قبر وے بوی مشک و عنبر فائح
بود و در ربذه که بلد وی بود و در ان وقت اصلا مشک و عنبر نبود

الفصل الثالث عن ابی لبابة بضم لام و تخفیف بائے موحده اولی نام او رفاعه بکسر را - بن عبد المنذر -
صحابی مشهور ست احوال او در آخر در ذکر اهل بدر یا ره ذکر بکنیم انشاء الله تعالی - قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان یوم
الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله - بدرستیکه روز جمعه مهتر روز ها و بزرگ تر آنهاست نزد خدا - وهو اعظم عند الله من یوم الاضحی
و یوم الفطر - و روز جمعه بزرگ تر ست نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان این حدیث صریح است در فضیلت یوم الجمعه بر سائر
ایام و لیکن تصریح بیوم عرفه نکرد گویا ذکر یوم الاضحی متضمن ذکر او ست یا یوم اضحی را افضل از عرفه داریم والله اعلم - فیه خمس
خلال - در روز جمعه پنج خصلت ست - خلق الله فیه آدم و اهبط الله فیه آدم الی الارض و فیه توفی الله آدم - در روز جمعه پیدا کرد
خدا آدم را و فرود افگند در وی آدم را و در وی بمیرانید خدا آدم را - و فیه ساعة لا یسأل العبد فیها شیئا الا اعطاه - و در روز
جمعه ساعتی ست که نطلبد بنده در ان ساعت چیزے را مگر آنکه بدهد او را - مالم یسأل حراما - مادام که نطلبد چیزی را که حرام
است و نا مرضی حق است - و فیه تقوم الساعة - و در روز جمعه برپا می شود قیامت - ما من ملک مقرب - نیست هیچ فرشته
نزدیک گردانیده شده بجناب حق - ولا سماء ولا ارض - و نیست هیچ آسمانی و نه هیچ زمینی - ولا ریاح ولا جبال ولا بحر - و نه بادها
و نه کوه ها و نه دریا ها - الا هو مشفق من یوم الجمعة - مگر آنکه آن ترسنده است از روز جمعه یعنی از ناگهان برپا شدن قیامت درین

معلوم می شود که باد و دریا و کوه و زمین و آسمان همه را علم بوجود قیامت و آمدن وی در روز جمعه داده اند و همه
ازین قبیلست خاک و آب و باد و آتش بنده اند ٭ با من و تو مرده با حق زنده اند ٭ رواه ابن ماجة و روی احمد عن سعد
روایت کرد این حدیث را از ابی لبابه ابن ماجه و روایت کرده است احمد از سعد بن معاذ همچنین که - ان رجلا من
بنی - که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعة ماذا فیه من الخیر - پس گفت آن مرد خبر ده
جمعه که چه چیزست در وی از خیر و خوبی - قال فیه خمس خلال وساق الی آخر الحدیث - گفت آنحضرت در وی پنج
ست و راند کلام را تا آخر حدیث که مذکور شد - وعن ابی هریرة قال قیل للنبی صلی الله علیه وسلم لای شیء سمی یوم الجمعة
هریره گفته شد مر آنحضرت را که از چه چیز و بچه جهت نامیده شد روز جمعه - قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم - گفت
آنحضرت از جهت این نامیده شد جمعه که در وی ساخته شد گل پدر تو که آدم است و سرشته شد یعنی خلقت وی و گفته اند
که مراد بطبع طینت آدم راست کردن وی و گردانیدن وی بر صورت مخصوصه مبدعه - وفیها الصعقة والبعثة - و در روز جمعه
هلاک شدن و مردن جانوران است و برانگیختن ایشان بعد از مردن از اینجا معلوم میشود که مراد نفخه که در حدیث اوس با صعقه مذکور
شد بعث و احیاست - وفیها البطشة - و در روز جمعه است بطشه و گفته اند که مراد بآن روز قیامت است چنانکه فرمود (یوم نبطش
البطشة الکبری) و ذکر این بعد از صعقه و بعثه برای تاکید است و بطش بمعنی اخذ قوی شدید است و اگر مراد بآن اخذ و بطش الله
تعالی مر بندگان را بعد از بعث و حشر مراد دارند و در بنا شد و بعض گفته اند که مراد اخذ و بطش مشرکان مکه است روز بدر که آن نیز در روز
جمعه بود - وفی آخر ثلث ساعات منها ساعة - و در آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتی است که - من دعی الله فیها استجیب له - کسیکه
دعا کند خدای تعالی را در آن ساعت قبول کرده می شود دعا برای او پس چون این امور عظام درین روز جمع شده آنرا جمعه
خواندند - رواه احمد - وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة - بسیار
گوئید درود بر من بروز جمعه - فانه مشهود تشهده الملائکة - زیرا که بدرستیکه روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر می شوند اورا
فرشتگان برحمت و برکت - وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوته - و بدرستیکه هیچ یکی درود نمی فرستد بر من مگر آنکه
عرض کرده می شود و ظاهر گردانیده می شود بر من درود آنکس همیشه پس درین روز جمعه که افضل و اشرف ایام است بطریق
اولی و احتمال دارد که در روز جمعه عرض واجب لازم باشد و بر درجه کمال بود و این مخصوص همین روز باشد والله اعلم - حتی
یفرغ منها - تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی تا آن زمان که درود می فرستد و چندانکه میفرستد عرض میکنند تا خود از آن فارغ شود
و ترک کند - قال - گفت ابو الدرداء - قلت وبعد الموت - گفتم بطریق استفهام و استبعاد و پس از موت عرض میکنند - قال گفت
آنحضرت - ان الله تعالی حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء - بدرستیکه خدای تعالی حرام گردانیده است بر زمین خوردن
تنهای پیغمبران را - فنبی الله حی یرزق - پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده می شود
روزی حی این تتمه کلام آنحضرت یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات و

برای ترغیب صلوٰۃ بر آن حضرت و اکثار آن - رواه احمد - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة - شک راوی ست یا برای تنویع ست و این اظهر ست میفرماید نیست هیچ مسلمانی که بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه - الا وقاه الله فتنة القبر - مگر آنکه نگاه دارد او را خدای تعالی از عذاب قبر - رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بمتصل - و این اسناد حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد و بیهقی از بشیر ازے در القاب از ابن عمرو از ابی نعیم در حلیه از جابر آورده باین لفظ کسیکه بمیرد در روز جمعه خلاص کرده می شود از عذاب قبر و بیاید در روز قیامت و حالانکه بروست مهر شهیدان - وعن ابن عباس انه قرأ - روایت ست از ابن عباس که وے خواند این آیت را - الیوم اکملت لکم دینکم الآیة - که در روز عرفه در حجة الوداع نازل شد که امروز کامل گردانیدم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام را این آیت را ابن عباس خواند - وعنده یهودی - و نزد ابن عباس یهودی بود - فقال لو نزلت هذه الآیة علینا لاتخذناه عیدا - پس گفت یهودی اگر فرود می آمد این آیت بر ما هر آئینه میگرفتیم ما نزول این آیت و آن روز را که فرود آمد در وی عید از جهت غایت سرور و شکر آنکه این نعمت یعنی عجب که شما عید نگرفته اید آن را - فقال ابن عباس فانها نزلت فی یوم عیدین - پس گفت ابن عباس گرفته ایم ما آن را عید زیرا که این آیت فرود آمده است در روز دو عید یعنی در روزیکه در وی دو عید ست - فی یوم جمعة و یوم عرفة - در روز جمعه و در روز عرفه زیرا که حجة الوداع در روز جمعه بود پس یک عید چه باشد دو عید گرفته ایم یا مراد آنست که بگرفتن عید حاجت نداریم بے آنکه یکیوم در روز عید بود که جمعه و عرفه است فافهم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب - وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رجب قال - بود آنحضرت چون می در آمد ماه رجب می گفت - اللهم بارک لنا فی رجب وشعبان وبلغنا رمضان خداوندا افزونی ده ما را و خیر و رحمت در ماه رجب و شعبان و برسان ما را برمضان - قال - گفت انس - وکان یقول لیلة الجمعة لیلة اغر و یوم الجمعة یوم ازهر - و بود آنحضرت که میگفت شب جمعه شبی ست سفید و روز جمعه روزی ست سفید و در روز روشن و از امام احمد منقول است که گفت شب جمعه فاضل تر ست از شب قدر که در وے حلوق آنحضرت در رحم آمنه در آمده و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد عد و حصر خارج ست گشته - رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب وجوبها

جمعه فریضه محکمه است به کتاب و سنت و اجماع کافر میشود منکر وی و مراد بذکر در قول حق سبحانه فاسعوا الی ذکر الله صلوٰۃ جمعه ست یا خطبه وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست که مراد خطبه و صلوٰۃ هر دو است چه ذکر هر دو را شامل ست بهر بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر ست و آنحضرت چون مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة

الفصل الاول

عن ابن عمر و ابی هریرة انهما قالا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره روایت ست از ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم که ایشان می گفتند شنیدیم ما آنحضرت را که می گفت بر چوبهائے منبر خود

یعنی بر منبر خود و تعبیر باین عبارت ظاہر البجہت آن ست کہ در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را و متعارف نبود در ایشان جز چوبی چند برهم نهاده و ترکیب داده یا تصریح بدان کہ منبر شریف از چوب بود نہ از سنگ و خشت لینتہین اقوام عن ودعہم (او عن ترکہم)
الجمعات - باید کہ البتہ باز آیند گروہ ہای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعہ ہا را و عادت گرفتن بترک آنها و لهذا بلفظ جمع آورد
و اکثر آن ترک سہ جمعہ است چنانکہ در احادیث بیاید - او لیختمن اللہ علی قلوبہم - یا بتحقیق مهر میکند خدای تعالی بر دلهای ایشان
ثم لیکونن من الغافلین - بعد از ان ہر آئینہ می باشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان مشهود و محکوم بدان در دوام بلان یعنی
ازین دو امر البتہ ثابت و واقع ست یا باز آمدن از ترک جمعہ یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کردہ نمیشود و اگر باز نیایند مهر کردہ
میشود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت ست از نهایت غفلت و انسداد باب کر و قبول موعظت و نصیحت رواہ مسلم

الفصل الثانی

عن ابی الجعد - بفتح جیم و سکون عین مہملہ - الضمیری - بضم ضاد معجمہ و فتح میم و سکون یا این چنین ست در نسخ مشکوٰۃ و صواب ضمری ست بفتح ضاد و سکون میم نسبت بضمرہ بن بکرہ بن عبد مناۃ لہ صحبۃ کذا فی جامع الاصول - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ترک ثلث جمع تهاونا بہا - کسیکہ ترک کند سہ جمعہ را از جہت آسان و سبک و خرد و حقیر پنداشتن آن را و ظاہر امر او تهاون اینجا تکاسل و عدم جد در ادای اوست نہ اہانت و استخفاف چہ آن کفر ست بیشک و مراد اینجا بیان بودن اوست معصیت عظیم کہ مفضی بطبع درین و کفر ست - طبع اللہ علی قلوبہ - مهر کند خدای تعالے بر دل وے و در روایت رزین آمدہ کہ بری اللہ تعالی منہ بیزار می شود خدای تعالے از وی و از ابن عباس آمدہ کہ ہر کہ ترک کند جمعہ ہا پیاپی پس بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجۃ و الدارمی
و رواہ مالک عن صفوان بن سلیم - بضم سین صحابی مشهور است - و احمد عن ابی قتادۃ - کہ تابعی جلیل القدر ست از اہل مدینہ مشهور ست بعبادت از خیار بندگان صالح امام و مقتدا کسیکہ استسقا کردہ شود بذکر وی و گویند کہ در جبہ و پیشانی وی سوراخ افتادہ بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمی کرد جائزہ سلطان را و گویند کہ وی سوگند خوردہ بود کہ تا چهل سال پہلو بر زمین ننهد چون سی سال گذشت بیمار شد و بحالت نزع رسید دخترش گفت کہ ای پدر پہلو بر زمین بنہ کہ وقت نازک ست نهاد ہم نشستہ جان داد و میگویند قائل بود بقدر و اللہ اعلم - وعن سمرۃ بن جندب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ترک الجمعۃ من غیر عذر فلیتصدق بدینار فان لم یجد فنصف دینار - کسیکہ ترک کند جمعہ را یعنی اکتفا کند بظہر از ان بی عذر از ان اعذار کہ ساقط میگردد بدان فرضیت جمعہ پس باید کہ تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند بنصف دینار رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجۃ - اگر گفتہ شود کہ این علامت عدم فرضیت جمعہ است زیرا کہ فرض بکفر نمی گردد و تصدق جواب آنست کہ جمعہ فرض ست اما اصل فرض ظہر ست لیکن ما مورہم باسقاط وی از ذمہ باداء جمعہ بر تقدیر اجتماع شرائط معتبرہ درین باب و اکتفا بظہر از جمعہ حرام ست و تصدق کفارت ارتکاب باین فعل حرام ست و تقصیر در ادائے مامور با وجود ادای فرض فی الجملہ فافہم - وعن عبد اللہ بن عمرو عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الجمعۃ علی من سمع النداء - جمعہ فرض ست بر کسیکہ

بشنود بانگ نماز جمعہ را یعنی سعی بسوی جمعہ واجب است در وقت سماع ندا و اختلاف دارند کہ مراد بندا اذان اول ست یا اذان خطبہ مختار اول ست و بعض گویند ثانی زیرا کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہمین اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبہ و صلوۃ بیاید۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الجمعۃ علی من اواہ اللیل الی اہلہ جمعہ فرض ست بر کسیکہ جاے دہد و راجع گرداند او را شب بسوی اہل خانہ وی یعنی جمعہ واجب ست بر کسیکہ باشد میان وطن او و میان جای کہ گزاردہ میشود جمعہ این قدر مسافت کہ بعد از ادای جمعہ بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و می تواند باز آمد و شب در خانہ خود کرد و این را مسافت عدوی میگویند بر خلاف مسافت قصر کہ بوی مسافر می گردد و طیبی گفتہ کہ باین قائل ست امام ابوحنیفہ و اصحاب وی بشرط آنکہ وطن وی داخل دیوان مصری بود کہ گزاردہ می شود در وی جمعہ و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان آن مصر واجب نگردد آمدن۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث اسنادہ ضعیف۔ و گفتہ است ترمذی کہ این حدیثی ست کہ اسناد وی ضعیف است۔ وعن طارق بن شہاب۔ احمسی کوفی ست دریافت جاہلیت و دید آنحضرت را و نشنید از وی صلی اللہ علیہ وسلم مگر نادر و غزا کرد در خلافت ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما سی و سہ یا سی و چہار غزوہ و سریہ روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما مات سنۃ اثنین وثمانین وقیل ثلث وثمانین قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الجمعۃ حق واجب علی کل مسلم فی جماعۃ۔ جمعہ حق واجب ست بر ہر مسلمان در جماعت یعنی جماعت شرط جمعہ فرض ست جمعہ بے جماعت درست نیست۔ الاعلی اربعۃ۔ مگر بر چہار کردہ واجب نیست۔ عبد مملوک۔ یکی بندہ کہ در ملک کسی است و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعہ را از وی ساقط گردانیدند۔ او امرأۃ۔ دوم زن بجہت حق زوج و وجود نامحرم اگر چہ زنان در زمان آن حضرت برای نماز جماعت می آمدند ولیکن فرضیت جمعہ از ایشان ساقط کردند از جہت کثرت ازدحام مردم۔ او صبی۔ سوم کودک نابالغ از جہت عدم تکلیف بروی۔ او مریض۔ چہارم بیمار از جہت ضعف و ناتوانی و مرفوع ضرر و بر مسافر و اعمی و اعرج نیز جمعہ فرض نیست چنانکہ در احادیث دیگر واقع شدہ است ظاہر اسقاط فرضیت ازین طوائف بطریق ترتیب واقع شدہ۔ رواہ ابوداؤد وفی شرح السنۃ بلفظ المصابیح عن رجل من بنی وائل۔ روایت کرد این حدیث را بالفظ مذکور ابوداؤد و در شرح السنۃ بلفظی دیگر کہ در مصابیح بآن لفظ مذکور ست از مردی از بنی وائل کہ بخصوص نام او ذکر نکردہ

الفصل الثالث

عن ابن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لقوم یتخلفون عن الجمعۃ۔ روایت است از عبد اللہ بن مسعود کہ آن حضرت گفت مر گروہے را کہ پس میمانند از نماز جمعہ و حاضر نمیشوند آنرا۔ لقد ہممت ان آمر رجلا یصلی بالناس۔ ہر آئینہ بتحقیق قصد کردم من کہ بفرمایم مردی را کہ بگزارد نماز جمعہ را بمردم و امامت کند ایشان را۔ ثم احرق علی رجال یتخلفون عن الجمعۃ بیوتہم۔ پس تر من باین کار مشغول شوم کہ بسوزم بر سر مردانی کہ حاضر نمیشوند جمعہ را خانہ ہای ایشان را مثل این حدیث در شان متخلفین از نماز عشا نیز در باب سابق گذشت و احرق بتشدید و تخفیف از تحریق و احراق ہر دو روایت است رواہ مسلم۔ درین حدیث دلیل است بر آنکہ امام را میرسد کہ اگر مہم ضروری باشد یکی را خلیفہ سازد و خود بآن مہم مشغول

گردد چنانچہ در حج در سال اول فرضیت آن کردند۔ **وعن ابن عباس** ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من ترک الجمعۃ من غیر ضرورۃ
کتب منافقا۔ کسیکہ ترک کند نماز جمعہ را بی ضرورت نوشتہ شود از جملہ منافقان و داشتہ شود در حکم ایشان۔ فی کتاب لایمحی ولا
یبدل۔ نوشتہ میشود در کتابی کہ سودہ نمیشود و تغییر دادہ نمی شود یعنی حکم بنفاق وی ہمیشہ ثابت و دائم ست تا جزای آن دہد
یا بیامرزد وی سبحانہ۔ وفی بعض الروایات ثلثا۔ و در بعض روایات ثلثا واقع شدہ یعنی کسیکہ ترک کند جمعہ را سہ کرت۔ رواہ
الشافعی۔ **وعن جابر** ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من کان یؤمن باللہ والیوم الآخر فعلیہ الجمعۃ یوم الجمعۃ۔ کسیکہ
ایمان دارد بخدا و بروز آخر از روزہای دنیا کہ مراد بدان روز قیامت ست پس فرض ست بروی نماز جمعہ در روز جمعہ یا بروی
باد کہ لازم گیرد روز جمعہ و ترک نکند آن را۔ الا مریض او مسافر او امراۃ او صبی او مملوک۔ فمن استغنی بلھو او تجارۃ استغنی اللہ
عنہ۔ پس کسیکہ بی نیاز شود از نماز جمعہ و عبادت مولی تعالی ببازی کردن و بازرگانی کردن بی نیاز میگردد از وی خدا تعالی
و عنایت نمیکند و نمیخواہد او را۔ واللہ غنی حمید۔ و خدا تعالی بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان و باز نمی گردد بسوی
وے سودے از آن و ثنا گوینده است و تعالی مر کسے را کہ بندگی مے کند و شکر می گوید او را۔ رواہ الدار قطنی

باب التنظیف والتبکیر

نظافت پاکیزگی و تنظیف پاک کردن و مراد اینجا پاک کردن بدن ست بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبلت
و قلم اظفار یعنی چیدن ناخنان و حلق عانہ یعنی ستردن موی زہار و نتف ابط یعنی برکندن موے بغل و پاک کردن
جامہ ہا و بکار بردن بوے خوش و مانند آن کہ این ہمہ بروز جمعہ سنت ست و تفصیل آن در اول کتاب در بیان فطرت گذشتہ و
تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل بمعنی وقت بامداد آمدن و بمعنی شتافتن بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت وی ہر وقت
کہ باشد چہ بامداد و چہ جز آن نیز آید و مراد اینجا این معنی ست کہ در اول وقت نماز جمعہ برسند از سہل بن سعد رضی اللہ عنہ منقول
ست کہ میگفت طعام چاشت نمیخوردیم ما و قیلولہ نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعہ گزاردن از جہت ترس فوت شدن تبکیر جمعہ و اول
ہر چیزی را باکورہ گویند چنانکہ نو بادہ را باکورہ گویند و در حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب و بہر نماز آمدہ پس حقیقت تبکیر جمعہ مبادرت
و مسارعت ست بحضور در اول وقت و این را مراتب متفاوت ست چنانکہ در حدیث بیاید و اگر در اول نہار بیاید اکمل و
افضل خواہد بود چنانکہ امام غزالی در احیا از بعض سلف نقل کردہ کہ ایشان وقت بامداد می آمدند آن نہ از جہت آن ست
کہ تبکیر بمعنی بامداد حمل کردہ اند بلکہ مقصود مبادرت و مسارعت ست و ایشان مبالغہ در آن می نمودند و در وقت
بامداد می آمدند فافہم و حادث در مسجد شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم الآن آن ست کہ می آیند و احراز امکنۂ شریفہ میکنند و
سجادہ ہا میگسترانند و میروند و نمی نشینند و بعض علما درین فعل تکلم کردہ اند و گفتہ اند کہ این تنگ گردانیدن جای است
بر مردم نعم اگر بنشینند و بہ نوع مشغول شوند خوب الا مجرد احراز مکان کہ مستلزم تضییق ست غیر مستحسن ست

الفصل الاول عن سلمان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یغتسل رجل یوم الجمعۃ۔ غسل نکند

مرد می روز جمعه برای نماز جمعه - ویتطهر ما استطاع من طهر - و مبالغه کند در پاکی آنقدر که تواند از پاکی بی آنکه به درجه وسواس و
اسراف برسد - ویدهن - بتشدید دال - من دهنه - و روغن بمالد از روغن خود یعنی از انچه میسر گردد در خانه بی تکلف و دهن
بفتح دال و سکون ها و ادهان بتشدید دال طلا کردن روغن بر خود و درین اشارت ست بآنکه باید که خانه از دهن و طیب خالی نباشد تا که
مستحسن ست استعمال آن برای جمعه وجز آن از مجالس و مجامع خیر - او یمس من طیب بیته - و اگر روغن نیابد بساید از بوی خوش
هر چه در خانهٔ وی باشد یا کلمهٔ او بمعنی واو ست یا شک راوی ست و مراد بروغن خوشبو داشته اند و نزد امام ابوحنیفه روغن گند
داخل طیب ست حتی که جائز نیست مس آن محرم را - ثم یخرج - بعد از آن بیرون آید بسوی مسجد - فلا یفرق بین اثنین - و
چون درآید در مسجد پس جدائی نیفگند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه درمیان ایشان جای باشد و ایذا یکشند یا مراد تفرقه
بگام زدن و درگذشتن ازانجا و رفتن به بالاست بلکه هرجا که برسد و خالی بیند بنشیند و اگر بی تفریق و تخطی بالا رفتن و در صف اول
و نزدیک بآن نشستن میسر گردد بهتر ست و در حقیقت این اشارت ست به تبکیر در برآمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت
نیفتد - ثم یصلی ما کتب له - پس تر نماز بگزارد انچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل و بعض این را بر سنت جمعه حمل کرده
اند و علما را در سنت قبل الجمعه سخن است و قومی آنرا منکر شده اند و گفته که هرکه آن را ثابت کرده است بقیاس بر ظهر ثابت کرده
است و سنت بقیاس ثابت نمیگردد و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح سفر السعادت آنرا اثبات کرده و اطالت کلام
در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواتب استعمال
کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع گذشت - ثم ینصت اذا تکلم الامام - پس تر خاموش نشیند و گوش دارد وقتیکه تکلم کند
امام یعنی خطبه خواند و ینصت بضم یا از انصات بمعنی سکوت یا استماع و فتح یا نیز جائز ست و انصات در وقت خطبه واجب ست نزد
ما و اکثر علما و تفصیل آن در شرح حدیث دیگر بیاریم - الا غفر له ما بینه وبین الجمعة الاخری - این کارها را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود
مر او را گناهان که میان اوست و میان جمعهٔ دیگر که گذشت چنانکه احادیث دیگر بران دلالت دارد - رواه البخاری - وعن
ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ من خطبته ثم یصلی معه - هرکه
غسل کند پس تر بیاید جمعه را پس بگزارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او پس تر انصات کند تا آنکه فارغ گردد امام از خطبهٔ خود
پس تر نماز جمعه بگزارد با امام - غفر له ما بینه وبین الجمعة الاخری - آمرزیده شود برای او چیزیکه میان او و میان جمعهٔ دیگرست از
گناهان - وفضل ثلثة ایام - یا زیادت سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند اوست و از جمعه تا جمعه هفت روز
است سه دیگر که می افزایند ده می شود و فضل برفع و نصب هر دو روایت ست - رواه مسلم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء - کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را - ثم اتی الجمعة فاستمع وانصت - پس تر بیاید جمعه را پس بشنود و
خاموش نشیند - غفر له ما بینه وبین الجمعة وزیادة ثلثة ایام - آمرزیده شود انچه گذشته میان او و میان جمعه و زیاده سه روز - ومن
مس الحصی فقد لغی - وکسیکه مساس کند و بساید سنگریزه را پس بتحقیق لغو کرد و لغو سخن لایعنی و کلام باطل کردن و کلام در وقت خطبه ممنوع ست و مس حصی را

در حکم لغو داشت بجهت مشاغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاغل است از آن و مراد بمس حصی بازی کردن است بدان بعبث یا برابر و هموار کردن آنهاست بر زمین بی ضرورت تا سجده کند بر آن و بعض گفته اند مراد گردانیدن سنگریزه ها و شمار کردن تسبیح است بدان و این تسبب است نهی از تکلم نزد خطبه. رواه مسلم. **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم الجمعة وقفت الملائکة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول. چون میباشد روز جمعه می ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعه می نویسند نام هر که پیشتر می آید بترتیب. ومثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة. و قصه و حال مهجر همچو حال کسی است که میفرستد شتری را بمکه برای قربانی که از همه فاضل تر است مهجر بضم میم و فتح ها و کسر جیم مشدده آنکه بیرون رود در گرمای سخت یعنی در اول وقت وی بر آینده است و بدنه بفتحات نام آنچه میفرستند بمکه و جمع وی بدن بضمتین. ثم کالذی یهدی البقرة. پستر حال آنکس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستد گاوی را و بدنه نزد جماعه از علماء شافعی از ایشان است نام شتر است و این حدیث مؤید آنست که البقرة مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمهور اهل لغت و بعضی از فقهاء ابوحنیفه از ایشان است شامل است شتر را و گاو را و جوهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقره ایست که ذبح کرده میشود بمکه و بدنه بجهت آن می گویند که فربه می سازند و تن دار میشود و مراد در حدیث شتر است بقرینه مقابله به بقره. ثم کبشا. بعد از آن هر که پستر از آن می آید حال او همچو کسی است که میفرستد قچقار را یعنی شاة را و ذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة. ثم دجاجة. پستر آنکه تصدق میکند ماکیان را و دجاجه بفتح دال و کسر آن و بعض بضم نیز گویند و فتح افصح است. ثم بیضة. پستر آنکه تصدق میکند بیضه را. فاذا خرج الامام. پس چون بیرون می آید امام برای خطبه. طووا صحفهم ویستمعون الذکر. می پیچند فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه او و در روایتی مسلم است فاذا جلس الامام چون می نشیند امام بر منبر تا آنکه ابتدای طی نزد خروج است و انتهای او نزد جلوس و درین مقام سخن از روی سوال و جواب بسیار است در شرح ذکر کرده شده است. متفق علیه. **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت. وقتیکه بگوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است روز جمعه خاموش باش و سخن مکن و حالانکه امام خطبه میخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون است و از اینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است و تکلم عبث است. متفق علیه. و از اینجا معلوم میشود که انصات واجب است و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصات واجب است نزد اکثر علماء و امام ابوحنیفه از ایشان است و نزد بعض مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در مواهب لدنیه گفته که شافعی را درین مسئله دو قول است و همچنین از امام احمد دو قول آمده و ابن عبدالبر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و این قول غریب است انتهی و ترمذی گفته مکروه پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعضی بکراهت اند و بعض متردد اند در آن انتهی و مذهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلاة و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باک نیست بکلام بعد از خروج

امام پیش از شروع در خطبہ و بعد از نزول از منبر پیش از انکہ تکبیر احرام بر آرد زیرا کہ کراہت از جہت منع استماع بودہ و نیست محل حرمت استماع درین دو وقت و ترمذی حدیثی آوردہ در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوۃ کہ ادرا امتداد است و شاید کہ میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبہ وامام ابوحنیفہ را دلیل بر حرمت ہر دو حدیثی ست کہ وارد شدہ است در شان ہر دو و کلام نیز گاہی میسر نگردد قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کردہ است اذا خرج الامام فلا صلوۃ ولا کلام و اقوال صحابہ نیز برین ست و قول صحابی حجت ست نزد ما و واجب ست تقلید آن و گفتہ اند کہ مراد نماز نفل ست و قضای فائتہ مکروہ نیست و اختلاف کردہ اند در کسیکہ دور نشستہ است چنانکہ خطبہ نمیشنود و مختار وجوب سکوت ست و بعض گفتہ اند احسن آنست کہ مشغول گردد بذکر و تسبیح و تہلیل و حرام ست اکل و شرب و کتابت و مکروہ است تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتی از ابی یوسف مکروہ نبود زیرا کہ اینہا فرض اند جواب میگویند کہ اینہا فرض اند در ہر وقت مگر نزد سماع خطبہ از جہت عدم اذن در آنہا و در رود در نفس خود بفرستد تا شاغل از سماع خطبہ نگردد و ہو الصواب و ہمچنین حمد نزد عطسہ و رد منکر باشارت چشم و دست مکروہ نیست و ہو الصحیح و در نظر بکتاب و اصلاح آن بقلم روایتی آمدہ است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الہمام و کلام در تحیۃ المسجد در آخر باب خطبہ بیاید انشاء اللہ تعالی - **وعن جابر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یقیمن احدکم اخاہ یوم الجمعۃ ثم یخالف الی مقعدہ فیقعد فیہ باید کہ برنخیزاند یکے از شما برادر خود را روز جمعہ پس تر قصد کند و باید بسوی نشستگاہ وے پس نشیند در روے - ولکن یقول افسحوا - ولیکن بگوید کشادہ کنید جائے را چنانچہ در قرآن مجید امر بدان واقع ست - رواہ مسلم

الفصل الثانی

عن ابی سعید وابی ہریرۃ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اغتسل یوم الجمعۃ کسیکہ غسل کند روز جمعہ و در بعض طرق آمدہ غسل الجنابۃ و مراد بآن نزد اکثر آن ست کہ غسل کند غسلی کامل مجمع جمیع ارکان و شرائط و سنن و آداب چنانکہ برای جنابت غسل میکند و بعض گفتہ اند کہ این اشارت ست باستحباب جماع درین روز از برای تخلیہ باطن و تسکین نفس از خواطر ردیہ و سد باب نظر حرام و موید این ست روایت غسل بتشدید در حدیث آیندہ - ولبس من احسن ثیابہ - و بپوشد از نیک ترین جامہ ہای خود و ظاہر آنست کہ مراد نفیس تر و آراستہ تر و دوست تر نزد وی بعد از انکہ نامشروع نباشد و بعض گویند مراد جامہ سفید ست کہ محبوب ترین جامہ ہا بود نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم - ومس من طیب ان کان عندہ - و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وے - ثم اتی الجمعۃ فلم یتخط اعناق الناس - پس تر بیاید جمعہ را پس نگذرد گردنہای مردم را و پامال نکند آن را - ثم صلی ما کتب اللہ لہ - پس تر نماز بگزارد آنچہ نوشتہ و تقدیر کردہ است خدا تعالی برای وی از نماز نفل و سنت - ثم انصت اذا خرج امامہ حتی یفرغ من صلوتہ - پس تر خاموش شود و گوش دارد وقتیکہ بیرون آید امام وے برای خطبہ تا آنکہ فارغ شود از نماز خود - کانت کفارۃ لما بینہا وبین الجمعۃ التی قبلہا - باشند این اعمال پوشندہ مر گناہان را کہ میان این جمعہ اند و میان جمعہ کہ پیش ازین جمعہ بود - رواہ ابوداود - **وعن اوس بن اوس** صحابی ثقفی ست نزول کرد و شام را و مرد در وی روایت کرد از انحضرت در فضل جمعہ و اغتسال آن حدیثی - قال قال رسول اللہ

صلى الله عليه وسلم من غسل يوم الجمعة - بتشديد وتخفيف هر دو روايت ست وتشديد احتمال دارد مبالغه را واحتمال دارد حمل بعث
مرأة را بر غسل بجماع وتخفيف با وجود قول او - واغتسل - يا براى تاكيد ست يا مراد بغسل شستن سر ست بخطمى وجز آن زيرا كه عرب
را موى سر بسيار ست كه در شستن آن كلفتى ست در اغتسال شستن تمام بدن - وبكر - بتشديد - وابتكر - وبيايد نماز را در اول وقت
و ادراك كند اول خطبه را يا تكرار ست براى تاكيد وبعض گفته اند بكر يعنى تصدق كند پيش از بر آمدن بخير مى و گفته اند بكر يعنى رفت
در ساعت اولى وابتكر يعنى كرد فعل مبكران را از اشتغال بصلوة و ذكر و بعض گفته اند بكر يعنى ديگرى را حامل و باعث شد بر بامداد
بيرون آمدن - ومشى ولم يركب - و بپاى رفت و سوار نشد - ودنا من الامام - ونزديك شد از امام بى تخطى رقاب - فاستمع -
پس شنيد خطبه را - ولم يلغ - ولغو نكرد و سخن لايعنى نگفت يعنى انصات كرد - كان له بكل خطوة عمل سنة - باشد او را بهر گام ثواب
عبادت يكسال - اجر صيامها وقيامها - پاداش روزه يكسال ونماز شب يكسال يعنى اينچنين عمل كه صيام دهر و قيام ليل ست
واين خاصيت مخصوص نماز جمعه است باين شرائط كه مذكور شد و در در آمدن مسجد براى نماز پنجگانه نيز در هر گام رفع درجه و كفارة
جنة و محو سيئة ست اما در جمعه در هر گام اجر ثواب يكسال قيام ليل و صيام نهار ست و در كتاب سفر السعادت خاصيتهاى روز
جمعه جمع كرده است با زيادتى هاى ديگر كه در شرح ذكر يافته آنجا بايد ديد - رواه الترمذى وابوداود والنسائى وابن ماجة - و
عن عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما على احدكم ان وجد ان يتخذ ثوبين ليوم الجمعة - نيست بر يكى از
شما باكى و نقصى اگر بيابد وميسر گردد كه بگيرد و بسازد دو جامه براى روز جمعه - سوى ثوبى مهنته - وراى دو جامه خدمت خود
ومهنته بفتح ميم وكسر آن وسكون ها بمعنى خدمت وابتذال مراد جامه هاست كه ميباشد بر روى هميشه در خانه كه بآن خدمت خانه
وكاروبار آن ميكند و درين دليل ست بر آنكه اگر كسى چيزى زائد بر حاجت گيرد براى غرضى كه راجع بكمال دينى گردد منافى و مخل
بزهد نبود و آورده اند كه آنحضرت را نيز دو جامه بود كه مخصوص براى جمعه پوشيدى - رواه ابوداود وابن ماجة و رواه مالك عن يحيى بن
سعيد - روايت كرد اين حديث را امام مالك از يحيى بن سعيد انصارى تابعى - **وعن سمرة** بن جندب - بفتح سين وضم ميم وجندب
بضم جيم وسكون نون وضم دال وفتح آن صحابى مشهور ست وكثير الحديث ست روايت ميكند از وى حسن و ابن سيرين مات بالبصرة
سنة تسع وخمسين وقيل سنة ستين والى بود بر آن از جانب معاويه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احضروا الذكر - حاضر
شويد ذكر را يعنى خطبه را - وادنوا من الامام - ونزديك شويد از امام و بايستيد در صف اول نزديك بآن - فان الرجل لايزال
يتباعد حتى يؤخر فى الجنة وان دخلها - زيرا كه مرد هميشه دور و پس مى افتد از مواضع فضائل و مواقع خيرات تا آنكه پس افگنده
ميشود در بهشت از اعالى درجات اگرچه مى در آيد بهشت را - رواه ابوداود - و درين ترغيب ست بر طلب اعالى امور
و زجر ست از سكون و آرام با دنى آن **ابيات** همت بلند دار كه نزد خدا و خلق ✤ باشد بقدر همت تو اعتبار تو ✤ ترا ز كنگره
عرش مى زنند صفير ✤ ندانمت كه درين دامگه چه افتادست ✤ **وعن معاذ** بن انس الجهنى عن ابيه - اينچنين واقع شده است در نسخ
مشكوة و صواب آنست كه گويد عن سهل بن معاذ بن انس الجهنى زيرا كه معاذ صحابى ست و پدر وى صحابى نيست پس معاذ عن ابيه درست

میاعنہ وا ما سہل بن معاذ تابعی ست روایت از پدر خود دارد و گفته اند که سہل بن معاذ لین الحدیث ست و احادیث او حسان
اند در فضائل در غایب - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعۃ اتخذ جسرا الی جہنم - کسیکہ
بیگذرد بر گردنہای مردم روز جمعہ گرفته میشود آنکس پل بسوی دوزخ و درین مجازات بمثل ست چنانکه وی مردم را گذرگاه
خود گرفت او را نیز گذرگاه مردم ساختند و اتخذ بلفظ معلوم و مجہول ہر دو روایت ست و معنی مجہول ظاہر تر ست اگرچه روایت
معلوم قوی تر ست - رواه الترمذی وقال ہذا حدیث غریب - **وعن معاذ بن انس** ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن الحبوة
یوم الجمعۃ والامام یخطب - نہی کرد آنحضرت از احتبا روز جمعہ و حال آنکه امام خطبه میخواند و احتبا نوعی از جلوس ست و آن جمع
کردن پشت و ساقہاست بسوی شکم بدو دست یا بجامه یعنی متکا زده نشستن چنانکه عادت عرب ست والآن در اہل حرمین متعارف
است و حبوه بفتح حا و ضم و کسر نیز آمده اسم است ازان و آنحضرت نیز باین جلسه در حرم پیش کعبه نشسته است ولیکن در وقت
خطبه ازان نہی فرموده زیرا که خواب می آرد و از استماع خطبه باز میدارد و یا انتقاض وضو میکند - رواه الترمذی وابوداؤد - و
عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا نعس احدکم یوم الجمعۃ فلیتحول من مجلسه ذلک - چون نیکی زند یکی از
شما روز جمعه پس باید که بگردد و برخیزد از نشستنگاه خود که در انجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبه خواب - رواه الترمذی
الفصل الثالث - عن نافع قال سمعت ابن عمر یقول - روایت ست از نافع مولای ابن عمر گفت شنیدم
ابن عمر را که میگفت - نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعده ویجلس فیه - نہی کرد آن حضرت از
برخیزانیدن مردی مردی دیگر را از جای نشست وی و نشستن در جای وی - قیل لنافع فی الجمعۃ - گفته شد مر نافع را
این نہی در روز جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده است - قال فی الجمعۃ وغیرہا - گفت نافع نہی کرده است ازان در جمعه
و غیر جمعه چه موجب نہی آیذاست تخصیص بجمعه ندارد - متفق علیه - **وعن عبد اللہ بن عمر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یحضر الجمعۃ ثلثۃ نفر - حاضر میشود جمعه را سه مرد - فرجل حضرہا بلغو - پس مردیست که حاضر میشود جمعه را بلغو یعنی سخن لا یعنی و کلام
باطل و آنچه در حکم آنست - فذلک حظه منہا - پس آن لغو نصیب اوست از جمعه و از ثواب جمعه و از کمال آن محروم ست - ورجل
حضرہا بدعاء - و مردی دیگر ست که حاضر میشود جمعه را بدعا و سوال مطالب و مقاصد از درگاه حق - فہو رجل دعا اللہ ان شاء
اعطاه وان شاء منعه - پس آن مردی ست که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر خواہد خدا تعالی میدہد او را مطلوب او را و اگر
خواہد منع میکند و نمیدہد پس امر او متردد است در رد و قبول - ورجل حضرہا بانصات وسکوت - و مردی ست حاضر شده جمعه
را باستماع و خاموشی - ولم یتخط رقبۃ مسلم - و لگد مال نکرده است گردن مسلمانی را - ولم یوذ احدا - و ایذا نکرده است
ہیچ یکی را بتخطی و اقامت و جز آن - فہی کفارۃ الی الجمعۃ التی تلیہا وزیادۃ ثلثۃ ایام - پس این جمعه یا این خصال کفاره ست
ازین جمعه تا جمعه که متصل ست و را زیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدده گذشت که مکفر ازین جمعه تا جمعه گذشته است و
جمعه گذشته را متصل اینجمعه گفتن درست ست اگرچه ظاہر مفہوم تلیہا در متاخر ست فافہم - وذلک بان اللہ یقول - و این کفارت تا جمعه دیگر

باز یادت سه - و بسبب این ست که خدای تعالی میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها - کسیکه بیارد و بکند نیکی را پس مراورا ست
ده باشند آن پوشیده نماند که لغو و دعا و انصات هر سه در وقت خطبه ست و دعا در وی یا بدل و بباطن مراد دارند یا بزبان آنگو
خود مکروه است یا حرام پس منع در وی غالب ست پس مرد اول بدکارست جز ناو دوم متردد ست در نیکی و بدی و مرد سوم
طالب خدای حق ست و منقطع ست از ما سوی الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه ست یقیناً احتمال دارد که دعا در غیر وقت
خطبه مراد دارند فافهم - رواه ابوداود - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب
فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا - کسیکه سخن کند و حالانکه امام خطبه میخواند پس حال آن مرد بچو حال خر ست که بر میدارد کتابها را بر پشت
خود کنایت ست از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن - والذی یقول له انصت لیس له جمعة - و آنکسیکه
میگوید مر اورا انصت دام مکن بخاموشی نیست مر اورا ثواب جمعه از جهت وجود لغو از ارتکاب منهی عنه چنانکه در حدیث ابی هریره
گذشت - رواه احمد - وعن عبید بن السباق بفتح سین و تشدید با - مرسلا - روایت ست از عبید بن سباق که از تابعین حجاز ست
بطریق ارسال - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع - گفت آنحضرت در جمعه از جمعها - یا معشر المسلمین ان هذا یوم
جعله الله عیدا - ای گروه مسلمانان این روزی ست که گردانیده است اورا خدا تعالی روز جشن و اجتماع و سرور - فاغتسلوا ای پس
غسل بیارید - ومن کان عنده طیب فلا یضره ان یمس منه - و هرکسیکه باشد نزد وی بوی خوش پس زیان ندارد اورا که مساس کند
از ان و عبارت زیان ندارد بجهت آن گفت که کسے توهم کند که طیب عادت زنان ست مردرا نشاید استعمال آن کردن قیل - و
علیکم بالسواک - و بر شما باد که مسواک کنید درین روز - رواه مالک و رواه ابن ماجة عنه وهو عن ابن عباس متصلا - روایت کرد این
حدیث را مالک از عبید بن سباق مرسل و ابن ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این مرسل ست
که متصل شده است بمسند و آن مقبول ست قطعاً - وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حقا علی المسلمین ان
یغتسلوا یوم الجمعة - حق و ثابت ست بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه - ولیمس احدهم من طیب اهله - و باید که مساس کند یکی از ایشان
از بوی خوش زوجه خود و آیین را بجهت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشارت ست بآنکه اگر خود ندارد از زن طلبد
آخر نفع این هم بوی راجع خواهد شد و تواند که تمام اهل بیت مراد باشند - فان لم یجد فالماء له طیب - پس اگر نیابد طیب پس
آب برای وے طیب ست که سبب نظافت ست و میبرد بوی بد را - رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن -

باب الخطبة والصلوٰة

خطبه بضم مصدر ست اطلاق کرده میشود بر کلامیکه خطاب کرده میشود بدان و در عرف شرع عبارت ست از کلام مشتمل بر ذکر و تشهد و
صلوٰة و دعا و خطبه شرط ست در نماز جمعه و فرض ست و در وی ادای مقدار فرض نزد امام ابی حنیفه ادنی چیز یکه مشتمل ست بر ذکر
خدا از تسبیحه و تحمیده از جهت قول حق تعالی (فاسعوا الی ذکر الله) که ذکر مطلق آورده در هیچ فرق نکرده میان طویل که آن را
خطبه گویند و قصیر که آن را خطبه نمی نامند پس شرط ذکر مطلق باشد لیکن ماثور از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر مسمی بخطبه است و صلوات

بران ست پس آن یا واجب باشد یا سنت نه شرط که جزوی کفایت نکند وصاحبیه میگویند که لابد ست از ذکر طویل که آنرا خطبه میگویند واز
عرف تسبیح وتحمید را خطبه نمیگویند وشافعی گفته که جائز نیست تا نخواند دو خطبه وازامیر المؤمنین عثمان رض آورده اند که چون بخطبه ایستاد
گفت الحمد لله دیگر بسته شد پس فرود آمد ونماز بگزارد وهیچکس بروے انکار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن وقصه وی رضی الله
عنه آن ست که چون باول خطبه بعد از خلافت خود برخاست ومنبر برآمد گفت الحمد لله وبسته شد وگفت ابوبکر وعمر رض مر این مقام
را مقالی مهیا می ساختند وشما بامام فعال محتاج ترید از امام قوال وزود یک ست که بیاید شمارا خطبه ها بعد خطبه ها وبیامرزد
خدای تعالے مرا وشمارا وشیخ ابن الهمام گفته که قصه عثمان شناخته نشده است در کتب حدیث ونه در کتب فقه والله اعلم
الفصل الاول عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة حین تمیل الشمس۔ بود آنحضرت که می گزارد نماز
جمعه را هنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال واین بر تقدیر عدم اشتداد حر وبر تقدیر اشتداد حر تبرید
میکرد چنانکه در حدیث دیگر از انس بیاید مقصود آن ست که پیش از زوال نمیگزارد ودر روایتی از امام احمد آمده که وی
تجویز کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید وهیچ کسے از علما موافقت نکرده است او را درین قول۔ رواه
البخاری۔ وعن سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة۔ روایت است از سهل بن سعد ساعدی انصاری
که از مشاهیر صحابه وآخر کسیکه وفات یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه اوست سنة احدی وتسعین ودر وقت رحلت
آنحضرت صلعم پانزده ساله بود گفت نبودیم ما که قیلوله میکردیم ونه طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعه وآنکه نصف نهار را گویند
وقیلوله خواب نصف نهار را گویند کذا فی القاموس وازهری گفته که قیلوله مقیل استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه ودر تیسیر
ودر اقامت سنت نیز همین ست واین حدیث فی الجمله تائید مذهب امام احمد میکند ولیکن مقصود بیان اهتمام بشان جمعه وتبکیر
بدان ست تا اول وقت بدان برسد۔ متفق علیه۔ وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوة واذا
اشتد الحر ابرد بالصلوة۔ بود آنحضرت صلعم چون سخت میشد سردی یعنی چون سخت نبود گرمی شتابی میکرد برای نماز ودر اول وقت
میگزارد وچون سخت میشد گرمی سردی میکرد بنماز وپس از اول وقت میکرد۔ یعنی الجمعة۔ میخواهد بنماز جمعه را گویا این حدیث در
نماز جمعه وارد شده است والا حکم ظهر نیز همین ست چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت۔ رواه البخاری۔ وعن
السائب بن یزید۔ صحابی صغیر ست حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش ووی هفت ساله
بود روایت میکند از پدرش قلیل الحدیث ست گردانید او را عمر رضی الله عنه عامل بر سوق مدینه مات سنة ثمانین وقیل ست
وثمانین وهو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قول۔ قال کان النداء یوم الجمعة اوله اذا جلس الامام علی المنبر علی عهد
رسول الله صلعم بود اذان روز جمعه اول وی وقتیکه مے نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وابی بکر
وعمر فلما کان عثمان وکثر الناس۔ پس هرگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان وبسیار شدند مردم۔ زاد النداء الثالث
علی الزوراء۔ زیاده کرد اذان سوم را بر زوراء که نام جاے بلند ست در بازار مدینه نزدیک مسجد شریف۔ رواه البخاری

بدانکه در زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم می آمد و بر سر منبر می نشست اذان
می گفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذانی نبود و همچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و چون
امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و تباعد و تفرق و اشتغال ایشان بکارها ملاحظه نمود و در زمان آن حضرت همه
در مسجد در ملازمت شریف حاضر می بودند استحسان نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذانی گفته شود تا مردم از دور بشتابند
و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف ست فقهاء را که معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان وقت خطبه است زیرا که
اوست اصل در شرع یا این اذان اول مستحدث اگر در وقتش گفته باشند اصح آن ست که همین معتبر ست زیرا که مقصود
که اعلام ست بوی حاصل شده کذا فی الهدایة بدانکه ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگرچه
اول ست باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی ست و ثانی اول و در بعض احادیث ثالث
نیز گفته چنانچه در حدیث کتاب و آن باعتبار تسمیهٔ اقامت ست باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان ست و باین اعتبار
واقع شده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود و در بعض روایات آمده است که اذان اول در زمان
امیر المؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته ولیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان امر کرد که به
لفظ اذان گویند و بر هر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بران آمده است چنانکه
سنت ابی بکر و عمر و سنة الشیخین واقع شده است و در کلام بعض اطلاق بدعت بران واقع شده باعتبار آنکه امری محدث ست
که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تقبیح و تذمیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود کذا
قالوا بعد ازان بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی ست که ذکر کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که
در وقت سنت میگویند نه در زمان نبوت بود و نه در زمن صحابه و نه بعد از ایشان و عمل نیست بران در اکثر دیار اسلام
و معلوم نیست که از کی باز حادث شده و که کرده پس بهتر آنست که سنت هم باذان اولی ادا کنند و اگر بقصد اعلام الصلوٰة الصلوٰة
سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند کافی ست — وعن جابر ابن سمرة قال کانت للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان یجلس بینهما۔
بود مر آنحضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آن مقدار که قرار می یافت هر عضو بجای خود و بصحت رسیده است ورود
دعای از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه سنت ست نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه
خواند و نه نشست۔ یقرأ القرآن ویذکر الناس۔ میخواند قرآن را در خطبه ها و پند میداد مردم را و یاد میداد آخرت را و احوال آن
جهان را از ثواب و عقاب۔ فکانت صلوته قصدا وخطبته قصدا۔ پس بود نماز آنحضرت میانه و بود خطبهٔ او میانه یعنی نه بسی دراز
و نه کوتاه و این منافات ندارد کوتاهی خطبه را نسبت بنماز چنانکه در حدیث آینده بیاید۔ رواه مسلم۔ وعن عمار روایت
ست از عمار بن یاسر که از اکابر صحابه است و احوال وی در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید۔ قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه۔ میگفت آنحضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی علامت و دلیل فقه

وفہم اوست و نشانی ست از ان و بعض تفسیر مئنۃ بمظنہ کردہ اند و تحقیق این در شرح کردہ شدہ است۔ فاطیلوا الصلوٰۃ واقصروا الخطبۃ۔
پس دراز گردانید نماز را و کوتاہ بخوانید خطبہ را و وجہ بودن آن مظنۂ فقہ و علم طیبی گفتہ کہ نماز اصل ست و خطبہ فرع ست بیان
و از جملہ تفقہ یا می تفقیہ است کہ اصل را بر فرع ایثار کنند و اہتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بندۂ ضعیف عفا اللہ عنہ کہ شاید وجہ
در قصر خطبہ آنست کہ کفایت ست در اتفاظ یک کلمہ خصوصاً از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ منصدر جوامع کلم و منظر غرائب حکم بود
ع در خانہ اگر کس است یک حرف بس ست و در امر بدان تنبیہ است از حضرت وی مر امت را بر آنکہ سعی کنند در تکثیر طاعت و
عبادت نمایند و مشغول شوند بتہذیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنۂ عجب و عدم موافقت قول بفعل ست و محل آنکہ گفتہ شود لم
تقولون ما لا تفعلون پس ارشاد کرد امت را بآن قولاً و فعلاً۔ فان۔ و در روایتی وان۔ من البیان سحراً۔ زیرا کہ بدرستیکہ از جملہ بیان
سحر ست و این قول مناسب ست بآن معنی کہ گفتیم گویا این دلیل ست بر قصر خطبہ یعنی خطبہ باید کہ بالفاظ وجیزۂ قلیلہ و المہ بر معانی جزیلہ
باشد چنانکہ میگویند خیر الکلام ما قل و دل و زیادت اطالت نکند شاید کہ موہم معانی لاطائل کہ مذموم ست گردد و این قول ہم
متضمن مدح بیان ست و ہم مفید ذم زیرا کہ بیان را تاثیر عظیم ست در دلہا بصرف و امالت بجانبی چنانکہ سحر را تاثیر ست پس اگر
صرف بجانب حق کند ممدوح باشد و اگر بسوی باطل کند مذموم بود و بیان سخن بیدا و کشادہ گفتن و تفصیل کلام در روی در باب
بیان و شعر بیاید ان شاء اللہ تعالی۔ رواہ مسلم۔ **وعن جابر قال** کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا خطب احمرت عیناہ بود
آنحضرت چون خطبہ میخواند مائل بسرخ میشد ہر دو چشم وی۔ وعلا صوتہ۔ و بلند میشد آواز وی۔ واشتد غضبہ۔ و سخت میگشت
خشم وی بسبب آنچہ تجلی میکرد بروی از بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضوای ابلاغ و انذار۔ حتی کانہ منذر جیش۔ و
حالت آنحضرت در خطبہ چنان میشد گویا کہ وی خبر دہندہ است از آمدن لشکر بر قومی و ترسانندہ است ایشانرا بہ نزول آن بر ایشان
یقول صبحکم ومساکم۔ میگوید آن منذر جیش مر آن قوم را صبح کرد شما را و شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک ست کہ در وقت صبح و در وقت
شام بر شما در آید و غارت کند و دمار از روزگار شما برآرد۔ ویقول۔ و می گفت آن حضرت بقصد آن انذار و بیان قرب قیام
ساعت۔ بعثت انا والساعۃ کہاتین۔ برانگیختہ شدہ ام و فرستادہ شدہ ام من با قیامت ہمچو این دو انگشت۔ ویقرن بین اصبعیہ
السبابۃ والوسطی۔ و مے پیوست آن حضرت برائے بیان تشبیہ میان دو انگشت خود کہ انگشت شہادت ست و انگشت میانہ
و معنی سبابہ در کتاب الصلوٰۃ در باب التشہد دانستہ شدہ است و اختلاف کردہ اند در تاویل این بعض گفتہ اند کہ مراد
باقتران سبابہ است بوسطی از جہت اشارت باقتران ساعت بعث وے صلی اللہ علیہ وسلم و بعض میگویند کہ مراد آن ست
کہ دوری کہ میان بعث و ساعت ست مقدار دوری ست کہ میان سبابہ و وسطی ست یعنی وسطی از سبابہ اندکے بیشتر
رفتہ است و سبابہ عقب وسطی اندکی پس تر ہمچنین من پیشتر از قیامت آمدہ ام و قیامت از عقب من رسیدہ می آید میگویند
لفظ یقرن ناظر در معنی اول ست زیرا کہ بعد میان سبابہ و وسطی ثابت ست پیوستہ کنند یا نکنند جوابش آنست کہ بہ پیوستن ظاہر میگردد
وجود بعد و در کشادہ داشتن ظاہر نیست فافہم۔ رواہ مسلم۔ **وعن یعلی بن امیۃ**۔ بضم ہمزہ و فتح میم و تشدید تحتانیہ ابن منیۃ

نیز مے گویند بضم میم وسکون نون وفتح تحتانیہ مخفف حلیف قریش صحابی ست اسلام آوردہ روز فتح وحاضر شد حنین وطائف وتبوک را و بود وے رضی اللہ عنہ عامل عمرؓ برنجران معدود ست در اہل حجاز۔ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ علی المنبر۔ میخواند آن حضرت برمنبر این آیت را۔ ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک۔ و فریاد میکنند و بانگ میزنند دوزخیان ای مالک کہ نام خازن دوزخ ست گو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانیدن یعنی درخواہ از پروردگار خود کہ بمیراند ما را تا از عذاب خلاص شویم و در قرآن مے گوید کہ جواب میدہد مالک انکم ماکثون این آرزوے شما باطل ست شما درنگ کنندگانید درآتش وہمیشہ خواہید بود در وے پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را میخواند از برای انذار۔ متفق علیہ۔

وعن ام ہشام بنت حارثۃ بن النعمان قالت ما اخذت ق والقرآن المجید الا عن لسان رسول اللہ۔ روایت ست از ام ہشام کہ صحابیہ انصاریہ است گفت یاد نگرفتم من سورۂ ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقرأہا کل جمعۃ علی المنبر اذا خطب الناس۔ میخواند آنحضرت این سورہ را ہر جمعہ بر منبر چون خطبہ میخواند برای مردم ظاہر آنست کہ مراد از خواندن در ہر جمعہ چندگاہ خواہد بود کہ این امرأۃ حاضر شدہ وشنیدہ نہ آنکہ ہمیشہ در مدت عمر در خطبہ میخواند وگفتہ اند کہ مراد اول این سورہ است زیرا کہ تمام سورہ را در خطبہ نخواندہ است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام ہشام را نیز اول سورہ خواہد بود واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔

وعن عمرو ابن حریث۔ بضم حای مہملہ وفتح را۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خطب وعلیہ عمامۃ سوداء۔ روایت است از عمرو بن حریث کہ صحابی قرشی ست کہ آن حضرت را در خردی دیدہ واز وے حدیث شنیدہ وآن حضرت دست مبارک خود را بر سر وی مالیدہ ودعا بہ برکت کردہ ودر وقت وفات آن حضرت دوازدہ سالہ بود کہ آنحضرت خطبہ خواندہ وبر سر وے دستار سیاہ بود۔ قد ارخی طرفیہا بین کتفیہ۔ درحالیکہ بہ تحقیق فرو ہشتہ بود ہر دو طرف عمامہ را میان دو شانۂ خود و تحقیق این مسئلہ در باب اللباس بیاید ان شاء اللہ تعالے وکتفیہ بلفظ تثنیہ است در جمیع نسخ مسلم وہمچنین ست در جمع بین الصحیحین حمیدی وکتفہ بلفظ افراد نیز آمدہ است واول اظہر ست روایۃ ودرایۃ۔ یوم الجمعۃ۔ این حال در روز جمعہ بود۔ رواہ مسلم۔

وعن جابرؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہو یخطب۔ گفت جابر گفت آن حضرت وحالانکہ وے خطبہ می خواند۔ اذا جاء احدکم یوم الجمعۃ والامام یخطب۔ چون بیاید یکے از شما یعنی در مسجد روز جمعہ و حالانکہ امام خطبہ میخواند۔ فلیرکع رکعتین۔ پس باید کہ بگزارد دو رکعت۔ ولیتجوز فیہما۔ وباید کہ تخفیف کند درین دو رکعت شافعیہ این را حمل کردہ اند بر تحیۃ المسجد کہ نزد ایشان واجب ست اگرچہ نزد خطبہ باشد وہمچنین نزد امام احمد وباین حدیث استدلال مے کنند بر تاکد وجواب آن کہ در وقت خطبہ نیز بآن امر فرمود ونزد حنفیہ ہرگاہ کہ تحیۃ المسجد در غیر وقت خطبہ واجب نیست در وقت خطبہ بطریق اولے واجب نخواہد بود وہمین ست مذہب مالک وسفیان ثوری و برین اند جمہور صحابہ وتابعین کذا قال النووی وتاویل این حدیث نزد ایشان آن ست کہ مراد بخطبہ ارادہ خطبہ است یعنی میخواہد امام کہ خطبہ بخواند نہ آنکہ بالفعل میخواند بقرینہ احادیث صحیحہ کہ دال اند بر حرمت صلوٰۃ در وقت خطبہ ودر صحیحین

از حدیث جابر بطریق متعدده آمده که مردے بمسجد در آمد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطبہ میخواند پس گفت آن حضرت آیا نماز کردۂ یا فلان گفت نکردہ ام فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در آنها و تاویل کرده اند این را که ورود این واقعہ پیش از منع صلوٰة در وقت خطبه بود یا این مخصوص بآن مرد داخل بود و بعض گویند این قضیہ پیش ازان بود که آن حضرت شروع در خطبہ کند و گفتہ اند که این نه در خطبۂ جمعه بود و اللہ اعلم و شیخ ابن الہمام گفتہ معارضۂ اینحدیث احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید که آنحضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شده آن مرد از نماز و دافع ما بین سنت چنانکه دارقطنی در سنن خود روایت کرده که گفت مراورا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بگزار دو رکعت پس آن حضرت امساک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن درینجا بسیار است جملۂ ازان در شرح ذکر کرده ایم و استیفای آن در فتح الباری ست فلینظر ثمہ رواہ مسلم

وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرک رکعۃ من الصلوٰۃ مع الامام فقد ادرک الصلوٰۃ۔ کسیکه دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام ست شامل بجمیع صلوٰة تخصیص بجمعه ندارد ولیکن ایشان تقیید کرده اند آنرا بجمعه بقرینۂ حدیث آینده در آخر باب۔ متفق علیه۔ و در ہدایه گفته است کسیکه دریافت امام را روز جمعه بگزارد با وی آنچه دریافته است و بنا کند بر وی جمعه را بدلیل قول وے صلی اللہ علیہ وسلم ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا ہر چه دریابید یعنی با امام بگزارید و آنچه فوت شد قضا کنید آن را و اگر دریافت امام را در تشہد یا در سجود سہو بنا کند بر وی جمعه را نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند بر وے جمعه را و اگر دریافت اقل آن را بنا کند بر وی ظہر را انتہی و مراد با دراک اکثر رکعت ثانیه ادراک اوست در رکوع نه بعد از برداشتن سر از ان و شیخ ابن الہمام گفته که دلیل شیخین را اطلاق حدیث مذکور ست و آنچه روایت کرده شده است که کسیکه دریافت رکعتے از جمعه را اضافه کند رکعت را و الا بگزارد چهار رکعت را ثابت نشده

الفصل الثانی۔ عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یخطب خطبتین کان یجلس اذا صعد المنبر حتی یفرغ۔ بود آن حضرت خطبه میخواند دو خطبه و بود که می نشست چون بر مے آمد منبر را تا آنکه فارغ میشد اراه المؤذن۔ این قول راوی ابن عمر ست که گفت گمان میبرم که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن و چون این لفظ یاد نداشت گفت اراه بضم ہمزه بمعنے اظن۔ ثم یقوم پس بر میخاست فیخطب۔ پس خطبه میخواند۔ ثم یجلس۔ پس می نشست۔ ولا یتکلم۔ و تکلم نمیکرد نه به دعا و نه بغیر آن۔ ثم یقوم۔ پس می ایستاد فیخطب۔ پس خطبه مے خواند خطبۂ دوم را۔ رواه ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا استوی علی المنبر استقبلناه بوجوهنا۔ بود آن حضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما در او را بروے ہای خود پس سنت آن ست که مردم متوجه بجانب امام بنشینند و خطبه را استماع نمایند و ازینجا این نیز لازم می آید که خطبه پشت بقبله می خواند و اگر مقصود بیان این معنے دارند نیز درست ست ولیکن آنچه ذکر کردیم نیز مطلبے صحیح ست۔ رواه الترمذی وقال ہذا حدیث لا نعرفه الا من حدیث محمد ابن الفضل۔ روایت کرد این حدیث را

ترمذی

ترمذی وگفت این حدیثی ست که نمی شناسیم آن را مگر از حدیث محمد بن فضل - و وے ضعیف و ذاہب الحدیث - و در حج ضعیف ست رفتہ است حدیث وی کنایت ست از سوء حفظ وے

الفصل الثالث عن جابر بن سمرة - وے و پدر وی ہر دو صحابی اند و وی خواہر زادہ سعد بن ابی وقاص است و مادر وے خالدہ بنت ابی وقاص روایت می کند از آن حضرت و از پدر خود و از عمر و علی رضی اللہ عنہم - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما - بود آن حضرت کہ خطبہ میخواند ایستادہ پس می نشست پس می ایستاد پس خطبہ میخواند ایستادہ - فمن نبأک انہ کان یخطب جالسا فقد کذب - پس کسیکہ خبر دہد ترا کہ وے خطبہ میخواند نشستہ پس بتحقیق دروغ مے گوید - فقد واللہ صلیت معہ اکثر من الفی صلوٰۃ - پس بتحقیق بخدا سوگند گزاردہ ام با آنحضرت بیشتر از دو ہزار نماز از آنچہ زود بفہم می آید آن ست کہ مراد بنماز جمعہ باشد و این درست نیست زیراکہ آن حضرت نگزاردہ مگر نزدیک بپانصد جمعہ چہ اول جمعہ کہ گزاردہ بعد از قدوم بمدینہ بود و مدت اقامت بمدینہ دہ سال ست پس مراد نماز پنجگانہ است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت ست بآن حضرت - رواہ مسلم - وعن کعب بن عجرة - بضم عین و سکون جیم از مشاہیر صحابہ حلیف انصار ست و از اصحاب شجرہ است آوردہ اند کہ او را بتی بود کہ در خانہ نگاہ میداشت وی بپرستید عبادہ بن الصامت یار او بود روزے درون خانہ او در آمد و بت را بشکست وی بغضب در آمد نزدیک بود کہ دشنام کند عبادہ را پس بفکر در رفت و با خود گفت کہ اگر این بت فائدہ و قدرتے داشت باز میداشت خود را از شکستن پس بیزار گشت از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی اللہ عنہ - انہ دخل المسجد - روایت میکند کعب کہ وے درآمد مسجد را - وعبد الرحمن بن ام الحکم - کہ از بنی امیہ و ابناء الشبان ست - یخطب قاعدا - خطبہ میخواند نشستہ - فقال انظروا الی ہذا الخبیث - پس گفت کعب ابن عجرة نگاہ کنید بسوے این پلید - یخطب قاعدا - خطبہ میخواند نشستہ - وقد قال اللہ تعالیٰ - و حالانکہ بتحقیق گفتہ است خدای تعالیٰ - واذا رأوا تجارة او لہوا انفضوا الیہا وترکوک قائما - چون می بینند التیشان بازارگانی را یا بازے را میروند و گریز مے کنند بسوے آن و میگذارند ترا ایستادہ قصہ آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطبہ میخواند ناگاہ قافلہ از شام آمد و ایام قحط بود پس صحابہ بی طاقت شدند برای دیدن قافلہ بدر رفتند مگر نزدیک بدوازدہ کس پس این آیت نازل شد پس ازینجا معلوم میشود کہ آنحضرت ایستادہ خطبہ میخواند و قیام در خطبہ نزد ابی حنیفہ و مالک و احمد سنت ست و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمہ قیام در خطبہ شرط ست مگر کسے را کہ قدرت ندارد چنانکہ نماز را شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفتہ اول کسیکہ نشستہ خطبہ خواند معاویہ بود ہنگامیکہ بسیار شد پیہ شکم وی و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ابو بکر و عمر و عثمان ہمہ ایستادہ خطبہ میخواندند و عثمان چون شاق شد بروی ایستادہ میخواند و چون ماندہ می شد می نشست و خاموش میبود و باز برمیخاست و میخواند و معاویہ خطبہ اولی نشستہ میخواند و خطبہ دوم ایستادہ و آن بحکم ضرورت بود پس حجت نباشد مرکسے را کہ تجویز میکند نشستہ خطبہ خواندن کذا ذکرہ الشیخ - رواہ مسلم - و درین حدیث دلیل ست بر جواز

تغلیظ و تشدید بر کسیکه ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزیکه مداومت کرده بران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بی ضرورت مبنی از خبث باطن ست - وعن عمارة - بضم عین و تخفیف میم - بن رویبة - بضم را و فتح وا و سکون یا - انه رای بشر بن مروان علی المنبر رافعا یدیه - روایت ست از عماره که از صحابه است که وی دید بشر بن مروان را بر منبر بردارنده هر دو دست را از خطبه خواندن چنانکه عادت بعض جهال و عاظ و خطبا ست - فقال پس گفت عماره - قبح الله هاتین الیدین - زشت گرداند خدا تعالی این دو دست را - لقد رایت رسول الله - هر آئینه دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما یزید علی ان یقول بیده هکذا - زیاده نمیکرد آنحضرت برینکه اشارت میکرد بدست خود چنین - واشار باصبعه المسبحة - واشارت کرد عماره بانگشت خود که مسبحه ست برای نمودن صورت اشارت کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آن حضرت یک اشارتی بانگشت شهادت خود میکرد گویا که خطاب میکرد بمردم و تنبیه میکرد ایشانرا بر استماع و تامل در آنچه ذکر میکرد - رواه مسلم - وعن جابر قال لما استوی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة علی المنبر قال اجلسوا - روایت ست از جابر گفت هنگامیکه نشست آنحضرت روز جمعه بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا که مردم به بر آمدن آنحضرت بایستادند فاهم - فسمع ذلک ابن مسعود فجلس علی باب المسجد - پس شنید این امر حضرت را ابن مسعود که بر در مسجد ایستاده بود و همانجا نشست از جهت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع - فرآه رسول الله - پس دید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال تعال - پس گفت آنحضرت پیش آی - یا عبد الله ابن مسعود - از غایت شفقت و رحمت بجهت مبادرت او بامتثال و بحقیقت هر که امتثال امر کند محل کرم و عنایت گردد و محبوب مجبوب و مطلوب مطلوب گردد و بلیت هر که او در عشق صادق آمده است ٭ بر سرش معشوق عاشق آمده است ٭ رواه ابو داؤد - و درین حدیث دلیل ست بر جواز تکلم بر منبر یا این قبل از شروع در خطبه بود یا آنحضرت اشارت کرد و راوی ازان تعبیر کرد بقول صحیح و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است مر خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر آنکه امر معروف باشد چنانکه قصهٔ عمر با عثمان رضی الله عنهما در وضو آمده است و آن مشهور است و در باب الغسل مذکور شده است و در سفر السعادة گفته است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد می در آمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک من الجمعة رکعة فلیصل الیها اخری - کسیکه دریافت با امام از جمعه یک رکعت را پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را و جمعه را اتمام کند - ومن فاتته الرکعتان فلیصل اربعا - و کسیکه فوت گردد او را دو رکعت پس باید که بگزارد چهار رکعت - او قال الظهر - یا گفت بجای اربعا - فلیصل الظهر - یعنی چون جمعه نیافت نماز ظهر بگزارد چهار رکعت و در فصل اول هم در حدیث ابی هریره کلام درین معنی گذشت - رواه الدار قطنی -

باب صلٰوة الخوف

صلٰوة خوف ثابت ست بکتاب و سنت و بروایتی از ابو یوسف و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه مخصوص بود بر زمان نبوت از جهت قصد احراز فضیلت صلٰوة با رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از وے مشروع نیست و ظاهر

مفهوم آیۂ کریمہ فاذا کنت فیهم نیز همین ست ومختار نزد جمهور جواز اوست بعد از زمان نبوت نیز وگزاردن بعضے از صحابہ مثل علی مرتضیٰ وابو موسی اشعری وحذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم حجت ایشان ست وبعض گفته اند که صلوٰة خوف بصفت مذکوره بر تقدیری لازم ست که نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام واگر نزاع نه کنند بگزارد امام بیک طائفه تمام نماز را وبگزارد بطائفه دیگر امام دیگر ونزد بعض ائمه مثل امام مالک مخصوص ست بحالت سفر ونزد ما جائز است در سفر وحضر وصلوٰة خوف روایت کرده شده است بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان ومکان برانچه مصلحت بیند امام در حراست وپرهیز از عدو وهر یکی از ائمه وجهی را اختیار کرده وامام ابوحنیفه روایت ابن عمر را گرفته که ثابت ست در کتب سته وبعضی گفته که صلوٰة خوف از آنحضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع وبطن نخل وعسفان وذی قرد واز اینجا ظاهر میشود که در سفر بوده است پس تجویز فقها از اینجا در حضر بقیاس بوده باشد والله اعلم

الفصل الاول - عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابیه - سالم بن عبد الله بن عمر از فقهای مدینه است از سادات تابعین وعلما وثقات ایشان امام مالک گفت نبود در زمان سالم هیچ یکے مشابه تر بگذشتگان در فضل وزهد وزندگانی درشت سلیمان بن عبد الملک او را در کعبه دید گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانه خدا از غیر خدا وسالم بن عبد الله بر حجاج درشت گفتے ومردم میگفتند رحمت بر مادر او که او را سالم نام کرد - قال ابن عمر غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل نجد - گفت ابن عمر غزا کردم من با آنحضرت بجانب نجد بفتح نون وسکون جیم نام شهرها است اعلای آن تهامه و یمن واسفل تا عراق وشام ونجد در اصل بمعنی زمین بلند وراه روشن بلند آید واین بلاد نیز مرتفع اند ومراد اینجا نجد عراق ست نه نجد یمن - فوازینا العدو پس مقابل ومواجه شدیم ما دشمنان را - فصاففنا لهم - پس صف بستیم ما برای جنگ دشمنان - فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی لنا - پس ایستاد آنحضرت در حالیکه نماز میکند برای ما یعنی امامت میکند ما را - فقامت طائفة معه واقبلت طائفة علی العدو - پس ایستادند گروهے با آن حضرت واقتدا کردند بوے وروی آوردند گروهی دیگر بر دشمنان وایستادند در مقابل ایشان - ورکع رسول الله - وبگزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمن معه - با گروهی که با وی بودند - وسجد سجدتین - وسجده کرد آن حضرت دو سجده یعنی گزارد یک رکعت - ثم انصرفوا مکان الطائفة التی لم تصل - پس بر گشتند ورفتند این گروه که یک رکعت با آن حضرت گزاردند بجای آن گروه که نگزاردند نماز وایستاده بودند مقابل عدو - فجاؤا - پس آمدند آن گروه - فرکع رسول الله صلی الله علیه وسلم بهم رکعة - پس رکوع کرد آن حضرت با ایشان یک رکوع - وسجد سجدتین وسجده کرد دو سجده - ثم سلم - پس سلام داد آن حضرت - فقام کل واحد منهم - پس ایستاد هر یکی از قوم - فرکع لنفسه رکعة وسجد سجدتین - پس رکوع کرد برای خود یک رکوع وسجده کرد دو سجده پس دلالت کرد حدیث بر آنکه هر طائفه اقتدا کردند به رسول خدا صلی الله علیه وسلم در یک رکعت وگزاردند برای خود رکعت دیگر تنها واین مذهب ابی حنیفه است وگفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن چنانکه پوشیده نماند که سبیل نیست بآنکه هر دو طائفه یکبارگی بگزارند رکعت باقیه را چه در وی

تضییع امر حرب و تفویت مصلحت اوست و از حدیث معلوم نشد که کدام یکے پیشتر بگزارد پس گفت اشہب که صاحب مالک است
طائفه دوم پیشتر بگزارد که اسلم ست از کثرت مخالفت و حدیث آینده بران دلالت دارد و امام ابوحنیفه گفت طائفه
اولی پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح این روایت سالم ست از ابن عمر. و روی نافع نحوه. و روایت کرد نافع از
ابن عمر مانند آن. و زاد. و زیاده کرده است نافع این را که. فان کان خوف هو اشد من ذلک. پس اگر یافته شود
ترس از دشمنان که آن سخت ترست ازان خوف که با وے نماز بجا ست توان کرد بر وجه مذکور صلوا رجالا قیاما علی
اقدامهم بگزارند پیاده ایستاده بر پایهای خود اگر توانند پیاده ایستاده. او رکبانا. یا بگزارند سواره اگر نتوانند پیاده
شد مستقبلی القبلة. روی آرنده بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال. او غیر مستقبلیها. یا بگزارند نه استقبال کننده قبله را
اگر ممکن نباشد استقبال بر هر تقدیر تا ممکن ست نماز از دست نه هند طلبیت برون انتم از خود بے پراگندگی. نه افتم برون با تو
از بندگی ولنگ و لوک وحیفه شکل ربی ادب. سوے اوی خیر خدا در امی طلب. قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذلک
الا عن رسول الله. گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را که ذکر کرده باشد این شقوق و این تفصیلات را مگر از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم رواه البخاری. وعن یزید بن رومان. بضم را و سکون واو که تابعی ست و ثقه کثیر الحدیث. عن صالح
ابن خوات. بفتح خاے معجمه و تشدید واو و تاے فوقانیه نیز تابعی ثقه است عزیز الحدیث و خوات صحابی ست جلیل
اول مشاهدها احد ست. عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ذات الرقاع صلوة الخوف صالح روایت
میکند از کسیکه نماز گزارده است با آن حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را و ذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست
که در سنه خامسه از هجرت بود که ملاقی شد آن حضرت کفار را و گزارد این نماز را بی آنکه جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع
از جهت آن گویند که مسلمانان پاے برهنه بوده و پایها سوده شده و ناخنان پاهی افتاده پس جامه پاره ها بر پاها پیچیده
بودند مشهور این وجه است و بعض گویند که درانجا کوهی بود که پاره او سرخ بود و پاره او سفید و پاره او سیاه و پاره
او زرد بود در رنگ برنگ گویا رقعه هاست بر هم دوخته بعد ازان بیان صلوة آنحضرت که در روز ذات رقاع کرد میکند بقول خود
ان طائفة صفت معه وطائفة وجاه العدو. گروهی صف بستند با آنحضرت و گروهی صف بستند و ایستاده شدند در مقابله دشمنان
وجاه بضم واو و کسر آن و در روایتی تجاه العدو بتا. فصلی بالتی معه رکعة. پس گزارد آن حضرت با آن طائفه که با او بودند
یک رکعت. ثم ثبت قائما. پس بر جاے خود ماند آن حضرت ایستاده. واتموا لانفسهم. و تمام کردند ایشان نماز را برای
خود. ثم انصرفوا. پس نماز کرده برگشتند و برفتند. فصفوا وجاه العدو. پس صف بستند در مقابله دشمنان. وجاءت
الطائفة الاخری. و آمدند طائفه دیگر که نخست در مقابله دشمنان صف بسته ایستاده بودند. فصلی بهم الرکعة التی بقیت
من صلوته. پس گزارد آن حضرت با ایشان رکعتے را که باقی مانده از نماز وی. ثم ثبت جالسا. پس بر جای خود ماند آنحضرت
نشسته. واتموا لانفسهم. و تمام کردند این طائفه نماز براے خود. ثم سلم بهم. پس سلام داد آنحضرت با ایشان متفق علیه

واخرج البخاری بطریق آخر عن القاسم - و بیرون آوردہ و روایت کردہ است بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق - عن صالح بن خوات عن سہل - بفتح سین و سکون ہا - بن ابی حثمہ - بفتح حای مہملہ و سکون مثلثہ صحابی صغیر ست در سال سوم از ہجرت ولادت یافتہ و او مراد است و در روایت یزید بن رومان کہ گفتہ عمن صلی مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعض گفتہ اند اینجا پدرش سہل را مراد داشتہ کہ خوات ست و وی صحابی ست - عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم - و این وجہ دیگر از وجوہ صلوٰۃ الخوف و درین وجہ نیز ہر یک طائفہ یک رکعت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گزارد و رکعتی دیگر تنہا و لیکن در وقت صلوٰۃ آنحضرتؐ نہ قضای آن بعد اتمام صلوٰۃ وے صلی اللہ علیہ وسلم و باین اخذ کردہ اند مالک و شافعی - و عن جابر قال اقبلنا مع رسول اللہ - پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حتی اذا کنا بذات الرقاع تا آنکہ بودیم ما بذات رقاع - قال کنا اذا اتینا علی شجرۃ ظلیلۃ - گفت جابر بودیم ما چون مے آمدیم بر درخت سایہ دار کہ خوب میبود سایہ او - ترکناہا لرسول اللہ - می گذاشتیم ما آن درخت سایہ دار را برای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تا استراحت کند و آفتاب نخورد - فجاء رجل من المشرکین و سیف رسول اللہ - پس آمد مردی از مشرکان و حالانکہ شمشیر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم معلق بشجرۃ - آویزان بود بدرختے - فاخذ سیف النبی - پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فاخترطہ - پس برکشید آن مرد شمشیر را از نیام - فقال لرسول اللہ - پس گفت مر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم اتخافنی - آیا میترسی از من قال لا - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمیترسم - قال فمن یمنعک منی - گفت آن مرد پس کہ باز میدارد ترا از من - قال اللہ یمنعنی منک - گفت آن حضرت خدا باز میدارد مرا از تو - قال - گفت جابر - فتہددہ اصحاب رسول اللہ - پس ترسانیدند آن مرد را یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فغمد السیف و علقہ - پس گردانید شمشیر را در نیام و آویخت او را بران درخت چنانچہ بود - قال فنودی بالصلوٰۃ - گفت جابر پس آواز دادہ شد و اذان گفتہ شد برای نماز فصلی بطائفۃ رکعتین پس گزارد بیک طائفہ دو رکعت - ثم تاخروا - پستر پس رفتند این طائفہ و صلی بالطائفۃ الاخری رکعتین - و گزارد آن حضرت بطائفہ دیگر دو رکعت - قال فکانت لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع رکعات - گفت جابر پس بود مر آنحضرت را چہار رکعت - وللقوم رکعتان - و مر قوم ہر کدام را دو رکعت - متفق علیہ - و اختلاف کردہ اند در توجیہ گزاردن آنحضرت چہار رکعت را پس بعض گفتہ اند کہ قصر رخصت ست چنانکہ مذہب بعض ائمہ است و درینجا چہار رکعت گزارد و لیکن این سخن مخالف ست بانچہ ذکر کردہ اند بعض محققین کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز در سفر چہار رکعت نگزاردہ واللہ اعلم و بعض گفتہ اند کہ این از خصائص صلوٰۃ الخوف ست تا ہر طائفہ پس آنحضرتؐ تمام نماز بگزارند و شاید کہ نزاعے واقع شدہ باشد درین وقت نہ در اوقات دیگر و بعض گفتہ اند این از جہت تکرار صلوٰۃ است چنانکہ شافعیہ بدان قائل اند و صحیح ست اقتدای مفترض بمتنفل نزد ایشان و بعض گفتہ اند کہ این صلوٰۃ درینجا الت در حضر بود و اقتصار قوم بدو رکعت از خصائص ضرورت خوف بود و در روایتی مرا بے دارد . و نسائی را آمدہ است کہ آن حضرت در بعض احیان با ہر طائفہ یک رکعت میگزارد

وقوم اکتفا بر یک رکعت میکردند و قضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد کہ حالت خوف خواص دارد کہ در غیر آن نیست
واللہ اعلم۔ وعنہ قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ الخوف فصففنا خلفہ صفین۔ وہم از جابر روایت
ست گفت گزارد با ما آنحضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وے دو صف پس و پیش۔ والعدو بیننا وبین القبلۃ۔ و
دشمنان میان ما و میان قبلہ بودند فائدۂ این قید معلوم خواہد شد۔ فکبر النبی۔ پس تکبیر برآورد پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم وکبرنا۔
و تکبیر برآوردیم ما نیز۔ جمیعا۔ ہمہ یعنی ہر دو صف۔ ثم رکع ورکعنا جمیعا۔ پستر رکوع کرد آنحضرت و رکوع کردیم ما ہمہ۔ ثم
رفع راسہ من الرکوع ورفعنا جمیعا۔ پستر برداشت آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما نیز ہمہ تا اینجا آنحضرت و ما ہمہ موافق بودیم
ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیہ۔ پستر فرو رفت بہ نشیب آن حضرت ؐ برای سجدہ و صف پیشین کہ متصل بود او را۔ وقام
الصف المؤخر فی نحر العدو۔ وایستادہ ماند صف پائین در مقابلہ دشمنان و در برابر ایشان۔ فلما قضی النبی صلی اللہ علیہ وسلم
السجود وقام الصف الذی یلیہ۔ پس ہرگاہ کہ تمام کرد آنحضرت سجدہ را و بایستاد صفی کہ متصل بود با آنحضرت یعنی برداشتند سر از
سجدہ۔ انحدر الصف المؤخر بالسجود۔ پائین افتادند صف پسین برای سجدہ۔ ثم قاموا۔ پستر برخاستند از سجدہ۔ ثم تقدم
الصف المؤخر وتاخر المقدم۔ پستر پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین۔ ثم رکع النبی صلی اللہ علیہ وسلم ورکعنا جمیعا
پستر رکوع کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما ہمہ۔ ثم رفع راسہ من الرکوع ورفعنا جمیعا۔ پستر برداشت
آنحضرت سر خود را از رکوع رکعت دوم و سر برداشتیم ما نیز ہمہ۔ ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیہ الذی کان مؤخرا فی
الرکعۃ الاولی۔ پستر انحدار کرد آنحضرت برای سجود و صفی کہ متصل بود آن حضرت را آن صفی کہ مؤخر بود در رکعت اولی۔ و
قام الصف المؤخر فی نحر العدو۔ وایستادہ ماند صف پسین در مقابلہ دشمنان۔ فلما قضی النبی صلی اللہ علیہ وسلم السجود والصف
الذی یلیہ انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم النبی صلی اللہ علیہ وسلم وسلمنا جمیعا۔ پستر سلام داد آنحضرت وسلام دادیم
ما ہمہ۔ رواہ مسلم۔ این طریق دیگر است مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاہداشت از عدو و چون عدو اینجا
در مقابل بود بجانب قبلہ ہمہ یکجا در مقابل ایستادند و تا رکوع ہمہ اتفاق نمودند و در وقت سجدہ یک طائفہ ایستادہ
ماندند و دیگری بسجدہ رفت چنانچہ تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبلہ نبود احتیاج بفرستادن جماعۃ بآن طرف نشد

الفصل الثانی۔ عن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی بالناس صلوۃ الظہر فی الخوف ببطن نخل فصلی
بطائفۃ رکعتین ثم سلم۔ گفت جابر بود آنحضرت کہ میگزارد نماز ظہر در حالت خوف ببطن نخل کہ نام موضعی ست میان مکہ
و طائف پس بگزارد بطائفہ دو رکعت پستر سلام میداد۔ ثم جاء طائفۃ اخری فصلی بہم رکعتین ثم سلم۔ پستر آمد طائفہ دیگر
پس بگزارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد۔ رواہ فی شرح السنۃ۔ در بعض صورت سلام با ہر دو طائفہ جدا جدا داد و در اینجا
نیز مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم چہار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکہ در حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا
ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آن حضرت چنانکہ مؤلف آوردہ و در سفر السعادت میگوید کہ آنحضرت ؐ توقف کرد در تشہد

تا آنکہ گزارد طائفۂ دوم پس سلام داد آن حضرت و قوم بالاتفاق

الفصل الثالث عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل بین ضجنان۔ بفتح ضاد معجمہ و سکون جیم و نونین نام موضعی یا کوہے ست قریب مکہ۔ وعسفان۔ بضم عین مہملہ و سکون سین نام جای مشہور ست بر دو مرحلہ از مکۂ شریفہ۔ فقال المشرکون لہؤلاء صلوٰۃ ہی احب الیہم من آبائہم و ابنائہم۔ پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آنحضرت ﷺ و صحابۂ او را نمازی ست کہ وی محبوب ترست بسوی ایشان از پدران ایشان و پسران ایشان و در روایتی من ابنائہم و اموالہم۔ و ہی العصر۔ و آن نماز کہ محبوب ترست نزد ایشان نماز عصر ست۔ فاجمعوا۔ بفتح ہمزہ و سکون جیم و کسر میم۔ امرکم۔ پس اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و عزم جزم کنید۔ فمیلوا علیہم میلۃ واحدۃ۔ پس حملہ کنید بر ایشان یک حملہ کردن و یکبارگی بر ایشان بریزید و ہلاک کنید مشرکان باخود این قرار داده اند۔ وان جبرئیل اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فامرہ ان یقسم اصحابہ شطرین۔ و بدرستیکہ جبرئیل آمد نزد آنحضرت ﷺ پس بیاموخت تدبیر برای دفع شر مشرکان امر کرد آنحضرت ﷺ را کہ قسمت کند یاران خود را دو طائفہ۔ فیصلی بہم۔ پس نماز بگزارد بیک طائفہ۔ و تقوم طائفۃ اخری وراءہم۔ و بایستد طائفۂ دیگر پس ایشان یا پیش ایشان جدا یعنی در مکانی مقابل دشمن دور آنمعنی پس و پیش ہر دو آید۔ ولیاخذوا حذرہم و اسلحتہم۔ و باید کہ بگیرند پرہیز خود را یعنی چیزیکہ بدان پرہیز و احتراز کنند و سلاحہای خود را حذر بکسر حای مہملہ و سکون ذال پرہیز کردن و سلاح بکسر سین ساز حرب۔ فتکون لہم رکعۃ۔ پس باشد مر قوم را یک رکعت۔ و لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکعتان۔ و مر آن حضرت را دو رکعت و مراد بودن یک رکعت قوم را بودن آن با امام در رکعتی و دیگر را تنہا خواہند کرد و بعض بر ظاہر حمل کنند و آن را از خصائص صلوٰۃ خوف دارند چنانکہ گذشت و اللہ اعلم۔ رواہ الترمذی والنسائی

باب صلوٰۃ العیدین

گفتہ اند عید را بجہت آن عید خوانند کہ عود میکند ہر سال و مکرر می آید در اوقات خود و این معنی صادق ست بر ہمہ مواسم کہ عود میکنند و مکرر میشوند پس زیادہ کردند بعض قید دیگر را و گفتند عود میکند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام ست و در اضحیٰ تمامی نعمت حج بوقوف عرفات کہ عمدۂ ارکان حج ست چنانکہ وارد شدہ است الحج عرفۃ و جمعہ عید ہر ہفتہ و شکر نعمت صلوٰۃ ہفتہ است پس وضع کردند شکر نعمت ہر طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب مزید آن گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم و اما زکوٰۃ ہر گاہ کہ ادای آنرا وقتی معین نبود و اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد واقع نشد شکر تمام آنرا عیدے مناسب آن کذا قالوا و بعض گفتہ اند کہ از جہت آن عید گفتند کہ تفاؤل شود برای عود او چنانکہ قافلہ را در ابتدای خروج آن قافلہ گفتند کہ از قفول بمعنی رجوع ست یعنی باز گردد و بیاید و صلوٰۃ عیدین فرض ست بر قول امام ابوحنیفہ مثل جمعہ و در روایتی واجب ست و تسمیۂ او بسنت از جہت ثبوت او بسنت نہ کتاب و نزد صاحبیہ سنت ست و نزد شافعی نفل سنت دگردانیدہ اند او را افضل نوافل و در قولی سنت موکدہ است و مالک گفتہ است کہ

سنت واجبه است وشاید که وجوب بمعنی تاکد ست واحتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذهب ابو حنیفه گفته شد ومشهور نزد امام احمد
فرض عین ست چنانکه مذهب ابو حنیفه است وصحیح نزد وی فرض کفایه است مثل صلوة جنازه وجهاد ودر روایتی از ابو حنیفه نیز همین آمده والله اعلم

الفصل الاول

عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی بود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بیرون می آمد روز عید فطر وروز عید قربان بسوی مصلی که جای مشهور است در مدینه بیرون شهر که آنجا نماز عید
میگزارند والان چهار دیواری گرد آن کشیده اند ومیگویند مسافت از حجره شریف تا آنجا هزار قدم ست ونماز عید در مسجد شریف
میگزارند. فاول شیء یبدأ به الصلوة. پس نخست چیزیکه آغاز میکرد آنحضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبه
تقدیم میکرد. ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس. پس تر بر میگشت از نماز پس می ایستاد روبروی مردم نه آنکه بر منبر بایستد ودر زمان
شریف منبر در مصلی نبود. والناس جلوس علی صفوفهم. وحالانکه مردم نشسته بودند در صفهای خود. فیعظهم ویوصیهم ویأمرهم. پس
پند میکرد مردم را واندرز میکرد ایشانرا بخیر وامر میکرد ایشانرا این سه معانی نزدیک هم اند بطریق تاکید وتقریر ذکر کرده شده
طیبی گفته است یعظهم یعنی اندرز میکرد وتخویف مینمود ویوصیهم یعنی در حق غیر تا ناصح وخیرخواه مردم باشند ویأمرهم یعنی امر میکرد
ایشانرا بحلال ونهی میکرد از حرام. فان کان یرید ان یقطع بعثا قطعه. واگر میخواست که جدا کند وبفرستد لشکر را جدا میکرد ومیفرستاد
آنرا. او یأمر بشیء امر به. یا اگر میخواست که بفرماید کاری را میفرمود آنرا این تعمیم بعد تخصیص ست شامل قطع بعث وغیر آن. ثم
ینصرف. پس تر بر میگشت از وعظ وتوصیت وجز آن بسوی خانه متفق علیه. وعن جابر بن سمرة قال صلیت مع رسول
الله صلی الله علیه وسلم العیدین غیر مرة ولا مرتین بغیر اذان ولا اقامة. گفت جابر گزاردم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو عید را نه یکبار
ونه دو بار بلکه بارها بسیار بی اذان وبی اقامت یعنی برای نماز عید اذان واقامت نبودی چنانکه برای نمازهای پنجگانه میباشد
رواه مسلم. وزیاده کرده است در روایتی ولا الصلوة جامعة یعنی این هم نبود که گویند الصلوة جامعة. وعن ابن عمر
قال کان رسول الله. بود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم وابو بکر وعمر یصلون العیدین قبل الخطبة. میگزاردند نماز هر دو عید
پیش از خطبه وتخصیص ابو بکر وعمر از برای تاکید سنت ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر وعمر
اقتدا واتباع کنید بآن دو کس که بعد از من باشند که ابو بکر وعمر است رضی الله عنهما ومیگویند که عثمان رضی الله عنه آنرا تغیر داد خطبه
پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا دریابند نماز را وبرسند بآن تمام کلام ودر بین بیاید. متفق علیه. وعن ابن عباس
اشهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العید. پرسیده شد ابن عباس را آیا حاضر شده تو با آنحضرت نماز عید را. قال نعم. گفت
ابن عباس آری حاضر شده ام. خرج رسول الله. بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی ثم خطب. پس بگزارد نماز عید
را پس تر خطبه خواند. ولم یذکر اذانا ولا اقامة. وذکر نکرد ابن عباس اذان را ونه اقامت را. ثم اتی النساء فوعظهن وذکرهن
بعد از آن آمد آنحضرت زنان را که بحکم آنحضرت نماز عید را حاضر میشدند پس پند کرد ایشانرا ویاد داد ایشانرا احکام دین
واحوال آخرت از ثواب وعقاب. وامرهن بالصدقة. وامر کرد زنان را بتصدق کردن. فرأیتهن یهوین الی آذانهن

وحلوقهن - پس دیدم زنان را که دراز میکردند دستهای خود را بسوی گوشهای خود و گلوهای خود تا آنچه در گوش و گلو بود از زیور
یدفعن الی بلال - می انداختند بسوی بلال و می سپردند بوی - تهوین بضم یا و فتح آن هر دو روایت است - ثم ارتفع
هو و بلال الی بیته - پس بر رفت و شتابی کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بلال بسوی خانهٔ آنحضرت ﷺ فی الصراح رفع شتابی و دنبا
کردن ستور در رفتن - متفق علیہ - وعن ابن عباس رضی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی یوم الفطر رکعتین - روایت است
میکند ابن عباس رض که آنحضرت ﷺ گزارد در روز عید فطر دو رکعت - لم یصل قبلها ولا بعدها - نگزارد آنحضرت ﷺ پیش از ان دو رکعت
و نه بعد از ان - متفق علیہ - این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید و بعد از وی نمازی نیست ترمذی گفته است
که درین باب حدیث از عبداللہ بن عمر و عبداللہ بن عمرو و ابی سعید نیز آمده است حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است
و عمل برین ست نزد بعضی از اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و غیرهم و تحقیق گفته اند بعضی از اهل علم نماز بعد از نماز عیدین
و پیش از ان و قول اول اصح ست انتهی و زهری گفته است که نشنیدم هیچ یکی را از علمای ما که ذکر کرده باشد از سلف این امت
که گزارده باشد پیش از نماز عید و نه بعد از وی و در هدایه گفته است که تنفل نکند در مصلی پیش از صلوٰة عید زیرا که آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نگزارده با کمال حرص وے بر نماز پس بعضی گفته اند که کراهت در مصلی ست خاصه و بعض گفته اند در مصلی
و در غیر مصلی زیرا که آنحضرت نگزارده انتهی و در بعض شروح هدایه گفته که اگر بگزارد اشراق و ضحی پیش از خروج بمصلی مکروه
نیست و در فتح الباری گفته که کوفیان میگویند که بگزارد بعد از ان و نه پیش از ان و بصریان میگویند بگزارد پیش از ان
نه بعد از ان و مدنیان میگویند نه پیش و نه پس باول قائل ست اوزاعی و ثوری و حنفیه و بثانی قائل ست حسن بصری و جماعه
و بثالث زهری و ابن جریج و احمد و شافعی و جماعه از سلف گفته اند که کراهت نیست در نماز نه قبل و نه بعد بعد از ان اختلاف
کرده اند که چون فوت شود نماز عید قضا کرده شود یا نه و ظاهر مذهب آنست که چون فوت گردد با امام قضا نکند زیرا که نماز باین
صفت ساخته نشده است بودن او عبادت مگر بشرائط مخصوصه که تمام نمیشود آن شرائط بمنفرد و کذا فی الهدایة و در بعض
شروح مذکور ست که اگر خواهد دو رکعت بگزارد یا چهار مثل صلوٰة ضحی که در سائر ایام گزارده میشود و نقل کرده از محیط و قاضی
خان که هر که بمصلی بیاید و نماز با امام در نیابد وی مخیر ست اگر خواهد باز گردد بخانه بی آنکه بگزارد نماز را و اگر خواهد بگزارد و
بر گردد و افضل آنست که چهار رکعت بگزارد تا حاصل گردد او را نماز ضحی و همچنین ست مذهب احمد - وعن ام عطیة قالت امرنا
ان نخرج الحیض یوم العیدین - ام عطیه که از کبار صحابیات و عاقلات نساء ست و همراه آنحضرت ﷺ غزا میکرد و در غزا بیماران را تیمار دار
میکرد و مجروحان را مداوی میکرد گفت امر کرده شدیم ما طائفهٔ زنان که بیرون آریم زنان حائض را روز هر دو عید - وذوات الخدور
و بیرون آریم زنان پرده نشین را الحیض بضم حا و فتح یای مشدده جمع حائض و خدور جمع خدر بکسر خای معجمه پرده که کشیده میشود
مر زنان بکر را در گوشهٔ خانه که می نشیند در وی مقصود آنکه امر کرد آنحضرت ﷺ که زنان همه در روز عید بر آیند - فیشهدن جماعة
المسلمین و دعوتهم - پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را و دعاهای ایشان را - وتعتزل الحیض عن مصلاهن - و گوشه گیرند و یکسو نشینند

زنان حائض از جای نماز خود۔ قالت امرأة۔ گفت زنی۔ یا رسول الله احدنا لیس لها جلباب۔ بکسر جیم یکی از ما نیست
مر او را چادر که بپوشد و برآید۔ قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها۔ گفت باید که بپوشاند آن زن را که چادر ندارد زنیکه
یار و مصاحب وست از چادر خود یعنی زنیکه قدرت دارد و چادرهای متعدده دارد چادری برای زنیکه عاجز ست بعاریت
دهد یا مراد آنست که گوشهٔ از چادر خود بپوشاند و دو زن در یک چادر بنشینند و اگر عاجزه از قادره استعارت نماید و سوال
کند نیز جائز است که وسیلهٔ امر خیرست۔ متفق علیه۔ وعن عائشة رضی الله عنها۔ قالت ان ابابکر دخل علیها وعندها جاریتان
فی ایام منی۔ گفت عائشه که ابوبکر حضور آمد بروی و نزد وی دو دخترک بودند از دخترکان انصار در روزهای منا که روز
عید ضحی و ایام تشریق اند۔ تدففان وتضربان۔ یعنی سرود میکردند و دف میزدند و تضربان گویا تاکید تدففان ست و بعض گفته
اند که تضربان بمعنی ترقصان ست یعنی رقص میکردند از ضراب ارض بمعنی پی سپر کردن آن و دف بضم دال و فتح نیز آمده و در
زدن وی سه قول ست بعض مباح دارند مطلقاً و بعض حرام علی الاطلاق و صحیح آنست که در عرائس و ولائم و آنچه در حکم آنست
مباح ست و بعض فرق کرده اند در آنکه جلاجل دارد و آنکه ندارد و درین نیز خلاف ست۔ وفی روایة تغنیان بما تقاولت
الانصار یوم بعاث۔ و در روایتی آمده است که سرود میکردند آن دو جاریه باشعاریکه گفت وگو کرده بودند میان یکدیگر و تفاخر
میکردند بدان از اشعار حرب و شجاعت انصار چنانکه عادت شجاعان ست روز بعاث بضم موحده و عین مهمله مخففه که نام
موضعی ست قریب مدینه بمسافت دو شب یا نام قلعه الیست که میان اوس و خزرج که نام دو قبیلهٔ انصار ست در انجا جنگ
بود تا صد و بست سال میان یکدیگر معادات و محاربت میکردند و بدور اسلام آن جنگ و دشمنی برطرف شد و بدوستی مبدل گشت
و آیهٔ کریمه (یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم) الآیة اشارت بآن میکند
پس این زنان آن اشعار میخواندند و آن همه در وصف حرب و شجاعت بود و ذکر آن معونت ست در امر دین و تحریص ست مر مومنان
را بر جهاد و قتال کفار نه ذکر فواحش و منکرات که حرام ست ذکر آنها و حاشا که در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر آن رود و
در روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفته اند ولیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند و ذات آنها مغنی نبود که غنا حرفت آنها
باشد و غنا را خوب توانند گفت و مشهور و معروف بدان باشند و تشویق بفاحشه و تعریض بهوا کنند که داعی بفتنه و فساد
بود بلکه دخترکان بودند از اهل خانه چنانکه در خانه با چیزی میگویند۔ والنبی صلی الله علیه وسلم متغش بثوبه۔ و آنحضرت صلعم پوشیده
و پیچیده بود خود را بجامهٔ خود و در روایتی از صحیح بخاری آمده که پهلو زد آنحضرت و بگردانید روی خود را۔ فانتهرهما ابوبکر
پس منع کرد و زجر نمود آن دو جاریه را ابوبکر رضی الله عنه از غنا کردن و دف زدن در حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم و در صحیح بخاری آمده که گفت ابوبکر رضی الله عنه آیا مزمار شیاطین میزنید نزد پیغمبر و مزمار آلتیست که میزنند آن را
اهل غنا مثل نی و رباب و دف و مانند آن و اضافت بشیطان بجهت آن کرد که وی مشغول مے گرداند دلها را
بلهو و لعب و باز میدارد از یاد خدا۔ فکشف النبی صلی الله علیه وسلم عن وجهه۔ پس بکشاد آنحضرت پرده از روی مبارک خود

فقال دعهما یا ابا بکر- پس گفت بمان و بگذار ایشان را ای ابوبکر- فانها ایام عید- زیرا که این روزها روزهای ماست که
ایام عید و اکل و شرب و ایام ضیافت الله است و فرح و سرور دران اگرچه به تدفیف و تغنی باشد مباح ست- وفی روایة
و در روایتی این چنین از مسلم آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم- یا ابا بکر ان لکل قوم عیدا- ای ابا بکر
مر هر قومی را عیدی ست- وهذا عیدنا- و این روز عید ماست و در روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آنحضرت
اشارت کرد عائشه آن دخترکان را و بدر رفتند- متفق علیه- بدانکه این حدیثی ست که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت
غنا و شنیدن آن با آله و آنچه ازین حدیث بنظر انصاف بی شوب تعصب و اعتساف متبادر میگردد آنست که ابوبکر صدیق انکار
کرد تغنی و تدفیف را و منع و زجر کرد ازان بجهت آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت و کراهت آن و گمان برد که منع ناکردن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان از جهت عدم علم بود بدان بجهت نوم یا غفلت یا میخواست که منع کند و فرصت آن نشد
و ندانسته که آن حضرت آن را تقریر نموده و روا داشته است درین روز چیزی ازان را و لهذا فرمود فانها ایام عید
و ابوبکر را این فرق و تفصیل علم نبود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت مقداری ازان در روز عید و غیر آن از مواضعی
که مباح ست دروی فرح و سرور و شک نیست که این در مادهٔ مخصوص بر وجه مخصوص ست و ازین جا اباحت علی
الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بران و آن جائز ست مگر بر تقدیر عدم نص در فرع و آن محل نزاع ست و انصاف
آن ست که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است و تحقیق تصریح
کرده اند بعضی از متاخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علما گفته اند که یافته نشده است و دلیل
قطعی نه بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در اشیا اباحت ست و باوجود آن شک نیست که دوام اعتیاد بدان
و استدامت آن برخلاف طریقهٔ اتباع ست و فقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار ست مگر مقصود ایشان حسم ماده
و سد ذرائع ست و صحیح آن ست که قول امام اعظم کراهت آن ست و الله اعلم- **وعن انس** قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات- بود آنحضرت که نمی رفت بمصلی روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما
ویاکلهن وترا- و میخورد تمرات را طاق- رواه البخاری- و در روایت حاکم از عتبه بن حمید آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا اکثر
ازان یا زیاده بران و رعایت وتر محمود است در همه امور ان الله وتر یحب الوتر و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در
وقت حاضر بود و بعض گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود و حلاوت نافع است در تقویت بصر که
صوم مضعف آنست و حلاوت موافق مزاج ایمان ست و گفته اند که هر که در خواب بیند که چیزی شیرین میخورد تاویلش
آنست که حلاوت ایمان نصیب او شود و حلاوت نرم میگرداند دل را و لهذا افطار بشیرین افضل ست- **وعن جابر**
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عید خالف الطریق- بود آنحضرت که چون میبود روز عید مخالفت میکرد در راه
یعنی بیرون می آمد از راهی و برمیگشت از راه دیگر- رواه البخاری- بدانکه اقوال در بیان حکمت و قصد در این فعل از

مادهٔ مخصوص
بوجه مخصوص

آنحضرت بسیارست بعض گفته اند که حکمت درین آن بود که تا گواهی شوند مر اورا بقاع و مواضع متکثره مختلفه از هر دو راه سالکان
آن از جن و انس و بعض گفته اند حکمت اظهار شعائر اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و اشاعت آن در هر دو یا از غیظ
و غم انداختن و ترهیب کافران باظهار شوکت اسلام و رفعت اعلام دین و دعوت و کثرت اهل آن یا شامل گردانیدن
مسلمانان هر دو راه را و تعمیم ایشان به برکت و دیدن جمال شریف وی صلی الله علیه وسلم و قضای حوائج ایشان در استفتاء
تعلم و استرشاد و صدقه و سلام بر ایشان و بعض گفته اند میکرد این را از برای تخفیف هجوم و ازدحام خلق و بعض گفته اند که در رفتن
رفتن راه دور را اختیار میکرد و در برگشتن راه نزدیک را بقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات و ذهاب و درین سخن نظر است
زیراکه اجر خطوات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تا رسیدن بخانه اجر ثابت است و تصریح کرده اند بعض علما بعدم اختصاص
آن بحج و مشهور در مردم آنست که آن از جهت حذر از کید اعدای دین بود تا در کمین نباشند و نیز شنیده اند که اگر قصد این
میبرد مکر میکرد و آنرا زیراکه برین تقدیر مترصد میشدند در طریق رجوع بر تقدیر علم بعادت شریف در اختلاف طریق خروج
و عود و حق آنست که این همه احتمالات است که هر کس بفهم خود استنباط نموده وی سبحانه داناترست باسرار و مصالح افعال
رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان - وعن البراء قال خطبنا النبي صلی الله علیه وسلم
یوم النحر فقال ان اول ما نبدأ به في یومنا هذا ان نصلي ثم نرجع فننحر - روایت است از براء بن عازب که از مشاهیر صحابه
است گفت خطبه خواند مارا آنحضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکه اول چیزیکه آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است
اینکه نماز کنیم پیشتر باز گردیم پس نحر کنیم - فمن فعل ذلك فقد اصاب سنتنا - پس کسیکه کرد آنرا پس به تحقیق دریافت سنت
مارا - ومن ذبح قبل ان نصلي فانما هو شاة لحم عجله لاهله - وکسیکه ذبح کرد پیش از آنکه نماز بگزاریم ما پس نیست این مگر گوسفند
گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانه خود - لیس من النسك في شيء - نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسك
بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک عابد نسیکه قربانی نسك بضمتین جمع نسیکه منسك بفتح سین و کسر آن جای قربان
متفق علیه - وعن جندب بن عبد الله البجلي - بفتح باء موحده و جیم صحابی است و او را جندب بن سفیان
نیز می گویند نسبت بجد روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من ذبح قبل الصلوٰة فلیذبح مکانها اخری - کسیکه ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را
ومن لم یذبح حتی صلینا فلیذبح علی اسم الله - وکسیکه ذبح نکند تا آنکه نماز بگزاریم ما پس گو که ذبح کند بر نام خدا یعنی
درست است ذبح وی و واقع است از عبادت - متفق علیه - وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من ذبح قبل الصلوٰة فانما یذبح لنفسه - کسیکه ذبح می کند پیش از نماز پس ذبح نمیکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است
که برای خود حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه - ومن ذبح بعد الصلوٰة - وکسیکه ذبح کرد بعد از نماز
فقد تم نسکه و اصاب سنة المسلمین - پس به تحقیق تمام شد عبادت وی و یافت سنت و طریق مسلمانان را متفق علیه

وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذبح وینحر بالمصلی - بود آنحضرت ﷺ که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی ذبح در گاو و گوسپند ست و صورت آن معلوم ست و نحر مخصوص بشتر ست و صورت وی آنست که شتر را ایستاده میکنند و نیزه میان هر دو پای پیش او میزنند تا خون از وی برود و بر زمین می افتد و ذبح در شتر نیز جائز ست اما نحر فضلت در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است - رواه البخاری

الفصل الثانی عن انس قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة ولهم یومان یلعبون فیهما - قدوم آورد آنحضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حالانکه مر اهل مدینه را دو روز بود که بازی میکردند در ان دو روز معلوم نشد که آن کدام دو روز بود بعض گفته اند که این دو روز نیروز و مهرجان بود و استبعاد کرده شده است این قول بآنکه نیروز و مهرجان از عادات فرس و خصائص ایشان ست والله اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت صلعم - ما هذان الیومان - چه چیز ست این دو روز که شما مقید اید بآنها و بازی میکنید در ان - قالوا کنا نلعب فیهما فی الجاهلیة - گفتند چیزی نیست که ما را بحقیقت آن علم باشد و بدانیم که از کجاست و که ساخته اینقدر میدانیم که ما و پدران ما بازی میکردیم درین دو روز در زمان پیش که زمان جاهلیت ست و درین عبارت هم بیان عذر خود میکنند و هم اشارت مینمایند که از امور جاهلیت ست محل تعبد و جد نیست اگر پیغمبر خدا فرماید ترک می کنیم چنانکه دیگر امور جاهلیت را ترک کردیم - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی و یوم الفطر - بتحقیق بدل گردانیده است شما را خدای تعالی بآن دو روز که شما داشتید در جاهلیت دو روز دیگر بهتر از ان دو روز آن دو روز که بدل گردانیده کدام ست روز عید قربان و روز عید فطر پیغمبر باید که عید حقیقی و فرح و سرور مر مومن را باید که در عبادت باشد پس در حدیث نهی ست از لهو لعب با اشارت خفی بجواز چیزی از ان در روز عیدین از انچه در روی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد و نهی ست از تعظیم اعیاد مشرکین و [illegible] اسم ایشان و سرور بدان و حضور در ان تا آنکه بعضی از علما براه مبالغه رفته حکم بکفر کرده اند بقصد زجر و تشدید بر سد ذرائع و اتقا از مظان کفر کذا فی فتح الباری فافهم - رواه ابوداود - وعن بریدة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم - روایت ست از بریده اسلمی که صحابی مشهور ست و احوال او در مواضع متعدده ذکر کرده شده است گفت بود آنحضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه میخورد چیزی - ولا یطعم یوم الاضحی حتی یصلی - و نمیخورد روز عید اضحی تا نماز میگزارد و گفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم ستها دوست داشت آنحضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار در هرچه فرماید و حکم کند و اگر نه قصد مجرد امتثال امر بودی همه پیغمبر میخوردی و حالانکه اکتفا بچند خرما میکرد و بعض گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که مخصوص ست بهر یکی و چون اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن نماز بود خورده برآمد و اخراج صدقه اضحی بعد از نماز بود که ذبح سنت نماز گزارده و ذبح کرده و تصدق نموده بخورد - رواه الترمذی و ابن ماجة و الدارمی - وعن کثیر بن عبدالله عن ابیه

عن جده - روایت ست از کثیر بن عبد الله از پدرش از جدش که عمرو بن عوف مزنی باشد که صحابی ست و کثیر ضعیف الحدیث ست و بعض گفته اند لیس بشیء و منکر الحدیث و اکثر ائمه طعن بر وی کرده اند - ان النبی صلی الله علیه وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة و فی الآخرة خمسا قبل القراءة - که آنحضرت صلعم تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قرائت و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قرائت - رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - وعن جعفر بن محمد مرسلا - روایت ست از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضی الله عنهما بطریق ارسال - ان النبی صلی الله علیه وسلم وابا بکر و عمر کبروا فی العیدین والاستسقاء سبعا و خمسا - که آنحضرت صلعم و ابو بکر و عمر تکبیر گفتند در نماز هر دو عید و در نماز استسقا هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه - وصلوا قبل الخطبة - و نماز گزاردند پیش از خطبه - وجهروا بالقراءة - و بلند خواندند قرائت را - رواه الشافعی - وعن سعید بن العاص - روایت ست از سعید بن العاص اموی که یکی از اشراف قریش بود جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنها که نوشتند مصحف را برای عثمان و گفته اند که اشبه الناس بود در لهجه به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و عکة العسل لقب اوست و ولادت او در سال هجرت ست و بعض گفته اند بعد از وی پیش از بدر - قال سألت ابا موسی و حذیفة کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبر فی الاضحی والفطر - گفت پرسیدم ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان را چگونه بود آنحضرت که تکبیر میگفت در نماز عید اضحی و فطر - فقال ابو موسی - پس گفت ابو موسی - کان یکبر اربعا - بود آنحضرت که میگفت چهار تکبیر - تکبیره علی الجنائز - مانند تکبیر گفتن او بر جنازه ها - فقال حذیفة صدق - پس گفت حذیفه راست گفت ابو موسی - رواه ابو داؤد - بدانکه احادیث در تکبیرات عید مختلف آمده و ازین جهت مختلف آمده اقوال ائمه مذاهب پس نزد ائمه ثلثه هفت تکبیر ست در رکعت اولی و پنج ست در رکعت ثانیه ولیکن نزد مالک و احمد شمار کرده میشود با هفت تکبیره احرام و شمار کرده نمیشود با پنج تکبیره قیام و نزد شافعی شمار کرده نمیشود با هیچ چیزی از آن هر دو تکبیره احرام و نه تکبیره قیام و نزد امام ابو حنیفه سه در اولی و سه در ثانیه زاید بر تکبیره افتتاح و قیام این مذهب ابن مسعود ست و آنچه رفته است بآن شافعی مذهب ابن عباس و کلام در اسانید این احادیث و تصحیح و تحسین و تقویت و تضعیف آنها بسیار ست جمله از آن در شرح مذکور ست و مشائخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیر و رفع ایدی خلاف معهود ست پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایة بعد از آن بدانکه متعارف در بلاد اسلام از عمل عامه مذهب ابن عباس ست و سببش آنست که چون منتقل شد دولت به بنی عباس نوشتند بحکام و ولاة روی زمین که عمل کنند بمذهب جد ایشان که ابن عباس ست و شرط کردند که بغیر مذهب وی عمل نکنند بعد از آن مستمر و مستقر شد عمل بدان در سائر بلاد همچنین و در بلده ما حضرت دهلی عمرها الله و عصمها و اهلها عن الآفات بمذهب ابن مسعود ست و در نواحی آن و در سائر بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس والله اعلم - وعن البراء ان النبی صلی الله علیه وسلم نُوِّل یوم العید قوسا فخطب علیه - روایت ست از براء بن عازب که آنحضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بر کمان - رواه ابو داود - و در بعض کتب فقه مذکور ست که اتکا بقوس و عصا مکروه ست و صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت بدان و از رد همه العلما نقل کرده اند که هر بلده که فتح کرده شد

به قهر و غلبه و محاربه تکیه کرده شود در ان بلده بسلاح و آنکه فتح کرده شد بی آن تکیه کرده شود در ان بعصا و لهذا تکیه میکنند شافعیه
بمکه بر شمشیر زیرا که فتح مکه نزد ایشان بمحاربه است و نزد حنفیه بعصا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح ست و اما در مدینه مطهره اعتماد
نیست بسلاح باتفاق زیرا که فتح وے بمحاربه نیست۔ **وعن عطاء** مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خطب یعتمد علی
عنزته اعتمادا۔ روایت ست از عطا که از کبار تابعین ست بطریق ارسال که آنحضرت بود که چون خطبه میخواند تکیه میکرد بر عنزه خود
تکیه کردنی۔ و عنزه بفتح عین و نون و زای نیزه خرد که مر آنحضرت را بود که خادمان می برداشتند و بدان ستره میکرد چنانکه در
احادیث آمده است۔ رواه الشافعی۔ **وعن جابر** قال شهدت الصلوٰة مع النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم عید فبدأ بالصلوٰة
قبل الخطبة بغیر اذان ولا اقامة۔ گفت جابر حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز پیش از خطبه بی اذان و اقامت
فلما قضی الصلوٰة قام متکئا علی بلال۔ پس هرگاه که تمام کرد نماز را ایستاد آن حضرت یعنی برای خطبه تکیه زده بر بلال۔
فحمد الله واثنی علیه۔ پس حمد گفت خدا را و ستایش کرد بر وے تعالی و تقدس۔ ووعظ الناس۔ و پند کرد مردم را وعظ
منع و زجر و تخویف۔ وذکرهم۔ و تذکیر کرد ایشان را و یاد دهانید ثواب و عقاب آخرت را۔ وحثهم علی طاعته۔ و برانگیخت
ایشان را بر فرمانبرداری وی سبحانه۔ ومضی الی النساء ومعه بلال۔ و گذشت و برفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته
بودند و حالانکه بود با وی بلال۔ فامرهن بتقوی الله ووعظهن وذکرهن۔ پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت و تذکیر
کرد۔ رواه النسائی۔ **وعن ابی هریرة** قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیره۔
بود آنحضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز بر میگشت در راه دیگر چنانکه گذشت بیان اسرار حکم
دران در فصل اول۔ رواه الترمذی والدارمی۔ **وعنه** انه اصابهم مطر فی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه وسلم صلوٰة
العید فی المسجد۔ و هم از ابی هریره روایت ست که شان این ست که رسید مردم را باران در روز عید پس بگزارد آن
حضرت نماز عید را در مسجد ظاهر ازین عبارت آنست که نماز اعیاد در جبانه افضل ست از نماز در مسجد مگر بعذرے و الآن
جاری شده ست عادت اهل مدینه طیبه و همچنین مکه معظمه بنماز گزاردن در مسجد شریف و حرم منیف۔ رواه ابو داود و
ابن ماجه۔ **وعن ابی الحویرث** بضم حاء و فتح واو و سکون تحتانیه و کسر را و در آخر ثای مثلثه۔ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کتب الی عمرو بن حزم وهو بنجران۔ ابو الحویرث که از تابعین ست روایت کرده است که آنحضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم
بفتح حای مهمله و سکون زای که صحابی انصاری ست اول مشاهد وی خندق ست و وی دران زمان پانزده ساله بود
و عامل گردانید او را آنحضرت در نجران بفتح نون و سکون جیم نام شهریست به یمن و بود وے دران زمان هفده ساله و
کتابی نوشته بوی سپرد که در وی فرائض و سنن و دیات بود و نوشت عجل الاضحی شتابی کن نماز عید اضحی را۔ واخر الفطر
و دیر کن نماز عید فطر را۔ وذکر الناس۔ و تذکیر کن مردم را و گفته اند شاید که حکمت در تعجیل اضحی و تاخیر فطر آنست که هرگاه
که ادا کرده شد صدقه فطر و خورده شد طعامی و باقی نماند هیچ مهمی تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آن که ضعفی و فتورے

بصوم راہ یافتہ است کہ مانع می شود از اسراع و استعجال بخلاف اضحی کہ بعد از صلوۃ تصدق است و اکلی ہست پس استعجال مناسب آن باشد۔ رواہ الشافعی۔ **وعن ابی عمیر** بضم عین۔ ابن انس عن عمومۃ لہ من اصحاب النبی ﷺ روایت است از ابی عمیر بن انس از اعمام کہ مر او را اند از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ان رکبا جاؤا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم یشہدون انہم راوا الہلال بالامس۔ بدرستیکہ سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالیکہ گواہی میدہند آن سواران کہ ایشان دیدہ اند ہلال عید را دیروز۔ فامرہم ان یفطروا۔ پس امر کرد آن حضرت اصحاب را کہ افطار کنند واذا اصبحوا ان یغدوا الی مصلاہم۔ وامر کرد کہ چون صبح کنند بروند بسوی مصلا زیرا کہ آمدن این سواران بعد از زوال بود کہ وقت نماز گذشتہ بود و در روایت ابن ماجہ و دارقطنی صریح آمدہ است کہ قدوم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینچنین آمدہ است کہ صحابہ گفتند کہ پوشیدہ شد بر ما ہلال شوال پس برخاستیم با روزہ وا پس آمدند سواران در آخر نہار پس گواہی دادند نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ما دیدیم ہلال را دیشب و در روایتی بعد از زوال آفتاب و مذہب نزد ما ہمین ست چنانچہ در ہدایہ گفتہ است۔ رواہ ابوداؤد والنسائی۔

الفصل الثالث عن ابن جریج۔ بضم جیم اولی و فتح را و سکون تحتانیہ و در روایت جریج بجیم و حاے مہملہ نہ بفتح جیم و نہ بضم آن اصلا نیست و ابن جریج نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج فقیہ مکی قرشی مولای قریش در اصل رومی ست یکے از اعلام ائمہ مشہور و معدود و وی اول کسے ست کہ تصنیف کرد در اسلام در قولی و گفتہ اند کہ وی ثابت تر و قوی تر ست از امام مالک روایت کردند از وے ثوری و جزوی و گویند کہ متعہ را مباح میداشت و میکرد آنرا توفی بمکہ سنۃ خمسین ومائۃ و پدر وے عبد العزیز تابعی مشہور ست امام وی افقہ و اوثق از پدر ست۔ قال اخبرنی عطاء عن ابن عباس و جابر بن عبد اللہ قالا لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی۔ گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از جابر گفتند این ہر دو صحابی نبود کہ اذان گفتہ شود در روز عید فطر و نہ روز عید اضحی۔ ثم سألتہ یعنی عطاء بعد حین عن ذلک۔ جریج میگوید کہ بعد از ان سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از زمانی از ان مسئلہ مذکورہ۔ فاخبرنی۔ پس خبر داد مرا عطا۔ قال۔ گفت عطا۔ اخبرنی جابر بن عبد اللہ ان لا اذان للصلوۃ یوم الفطر۔ خبر داد مرا جابر کہ نیست اذان مر نماز را در روز عید فطر و درین بار عطا تخصیص کرد روایت از جابر بن عبد اللہ و ہمین نماز عید فطر را بیان کرد و چیزہای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت حین یخرج الامام ولا بعد ما یخرج۔ ہنگامیکہ بیرون آید امام برای نماز و نہ بعد از بیرون آمدن برائے خطبہ۔ ولا اقامۃ ولا نداء ولا شیء۔ و نہ بود اقامت و نہ آواز دادن چنانکہ گویند الصلوۃ الصلوۃ و مانند آن و نہ بود چیزے تاکید است برای نفی مطلق باز تاکید کردہ میگوید۔ لا نداء یومئذ ولا اقامۃ۔ نبود آواز دادن در آن روز و نہ اقامت۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابی سعید الخدری** ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یخرج یوم الاضحی و یوم الفطر۔ بود آن حضرت کہ بیرون مے آمد در عید اضحی و روز عید فطر۔ فیبدأ بالصلوۃ۔ پس آغاز میکرد بنماز۔ فاذا صلی صلوتہ۔ پس چون میگزارد آن حضرت نماز خود را

فارغ میشد از ان - فيقوم فيقبل على الناس وهم جلوس فى مصلاهم - می ایستاد پس روی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند
در جای نماز خود - فان كانت له حاجة ببعث ذكره للناس - پس اگر میبود مر آنحضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجای ذکر میکرد آنرا
برای مردم بدان و میفرستاد - او كانت له حاجة بغير ذلك امرهم بها - یا میبود مر آنحضرت را حاجتی بکاری دیگر غیر فرستادن
لشکر بجای امر میکرد مردم را بآن کار - وكان يقول - و بود آنحضرت که میگفت - تصدقوا تصدقوا تصدقوا - صدقه کنید صدقه
کنید صدقه کنید مکرر سه بار - وكان اكثر من يتصدق النساء - و بودند بیشترین کسیکه تصدق میکرد بفرمودهٔ آنحضرت و تاکید وی صلی
الله علیه وسلم زنان - ثم ينصرف - پستر برمیگشت آنحضرت بمنزل خود - فلم يزل كذلك - پس همیشه بود تقدیم صلوة بر خطبه در زمان
خلفای اربعه و بعد از ایشان - حتى كان مروان بن الحكم - تا آنکه شد امارت مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویه بن ابی
سفیان فخرجت مخاصرا مروان - میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدم من و دست در دست گرفته مروان را و مخاصرت بخای معجمه
دستهای یکدیگر گرفتن از خاصره بمعنی تهیگاه زیرا که درینحالت دست یکی بر خاصرهٔ دیگری باشد - حتى اتينا المصلى - تا آنکه آمدیم
من و مروان بمصلی را - فاذا كثير بن الصلت قد بنى منبرا من طين ولبن - پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلی بنا
کرده از گل و خشت خام و خانهٔ او هم در آنجا بود و لبن بفتح لام و کسر با بروزن کتف و لبن بروزن ابل نیز آمده و این کثیر بن الصلت
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آنحضرت او را کثیر نام کرده و بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابه
باین بیان ذکر کرده و ذهبی در کاشف گفته که قیل له صحبة و بعض گفته اند وی تابعی ست و کثیر نام وی عمر بن الخطاب نهاده
و ظاهر این حدیث آنست که اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان بود و از مدونهٔ مالک نقل کرده اند که اول کسیکه خطبه در مصلی
بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ابو سعید خدری میگوید - فاذا مروان ينازعني يده - پس ناگاه مروان کشاکش
میکند مرا دست خود را یعنی میکشد مرا بدست خود - كانه يجرني نحو المنبر وانا اجره نحو الصلوة - گویا که وی میکشد مرا بجانب منبر تا
خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گزارد چنانکه سنت ست - فلما رأيت ذلك منه قلت اين
الابتداء بالصلوة - پس هرگاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از
خطبه که فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلفای او بود - فقال لا يا ابا سعيد - پس گفت مروان نزاع مکن درینباب ای ابو سعید - قد
ترك ما تعلم - تحقیق مانده شد و گذاشته شد چیزیکه تو میدانی از ابتدا بالخطبه یعنی ترک کردم من آن را از جهت مصلحتی که دیدم و
آن اینست که اگر تقدیم صلوة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار نمیبردند - قلت كلا والذي نفسي بيده لا تأتون بخير مما
اعلم - ابو سعید میگوید گفتم من نه چنین ست سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما بهتر از آنچه
میدانم من - ثلث مرار - گفتم این کلمه را سه بار - ثم انصرف - پستر برگشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و محتمل که
معنی این باشد که برگشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و نشنید
سخن ابی سعید را که نماز پیشتر از خطبه باید گزارد و این معنی از روی عبارت ظاهر ترست والله اعلم - رواه مسلم - بدانکه سنت در عیدین

گزاردن نماز است پیش از خواندن خطبه باتفاق کرده اند اصحاب کتب سته بروایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزارد نماز پیش از خطبه وعمل کرد ابوبکر وعمر بعد از وی همچنین وترمذی گفته که برین ست عمل نزد اهل علم از صحابه وغیرهم وگفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم بود در مدینه که امیر مدینه بود از قبل معاویه ودر فتح الباری میگوید که بعض گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود بعد از مدتی از خلافت خود چون دید جماعت از مردم که بنماز رسیدند چنانچه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است واین علت غیر علتی ست که مروان قصد کرده چه مصلحت عثمان رضی الله عنه رسیدن مردم بود بجماعت وقصد مروان استماع خطبه بود ومردم ترک داده بودند در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب وشتم وی کسانی راکه مستحق نبودند آن را وافراط در مدح بعض مردم واحتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً آن را بجهت مصلحت صحیح که وی دیده کرده باشد که مروان بجهت غرض فاسد خود بران مواظبت نموده وبعض گفته اند که اول کسیکه تغییر داد معاویه بود ومروان در مدینه وزیاد به بصره که عمال او بودند متابعت ومطاوعت وی کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ وبر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قد ترک سنة ترکت محمول بر ظاهر خواهد بود فافهم

باب الاضحیة

اضحیه بضم همزه وکسر آن وتشدید یا وتخفیف آن وجمع وے اضاحی بتشدید یا وتخفیف آن نام چیزیست که ذبح کرده میشود بروجه تقرب از شتر وگاو وگوسفند در وقت مخصوص که آنرا قربانی گویند وتضحیه بمعنی ذبح کردن وقربانی کردن ویوم نحر را یوم الاضحی از اینجا نام شده یا از ضحوست بمعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همین ست واضحیه هم ازوست که اول وقت تضحیه است وبدانکه تضحیه واجب ست در مذهب امام ابوحنیفه واصحاب وی بر هر حر مسلم مقیم موسر ونزد شافعی ودر روایتی از ابی یوسف سنت موکده است ومشهور ومختار در مذهب امام احمد همین ست ودر روایتی از وی واجب ست بر غنی وسنت ست بر فقیر ودر رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک ست گفته که وی سنت واجبه است بر کسیکه استطاعت دارد وآنرا یا مراد بسنت طریقه مسلوکه در دین ست یا مراد بوجوب تاکد ست ومعنی اول قریب تر ست ودلیل وجوب حدیثی ست که روایت کرده است آنرا ترمذی وابوداود ونسائی که روایت کرده اند از محبق بضم میم وفتح حای مهمله وتشدید بای موحده وقاف در آخر بن سلیم گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعرفات پس شنیدیم که میگفت بر اهل بیت در هر سال اضحیه است واین صیغه وجوب ست ونیز مروی ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه بیابد سعت وتضحیه نکند باید که قریب نگردد مصلای ما را ومثل این وعید لاحق نمیگردد مگر بترک واجب کذا فی الهدایة

الفصل الاول - عن انس قال ضحی رسول الله - روایت ست از انس که گفت قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بکبشین - بدو کبش بفتح کاف وسکون با گوسفند نر که سر رمه میباشد بفارسی قچقار - املحین - املح آنکه سیاهی وی آمیخته بسپیدی باشد وبعض گفته اند که بیاض وی بیشتر از سواد او باشد وملحه بضم میم وسکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد اقرنین شاخدار یعنی دراز شاخ والاقرن کبش شاخدار ست یا مراد وسالم القرنین است - ذبحهما بیده - ذبح کرد آنحضرت آن دو کبش را

بدست مبارک خود۔ وسمی وکبر۔ ونام خدا برد وتکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکه شرط ذبح ست۔ قال رأیته واضعا
قدمه علی صفاحهما۔ گفت انس دیدم آن حضرت را نهنده پای مبارک خود را بر پهلوی وی یا بر روی وی وصفاح بکسر
جمع صفح بفتح وسکون بمعنی پهلو وجانب و روے و پهناے روے۔ ویقول۔ وی گفت بسم الله والله اکبر متفق علیه۔ و
عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بکبش اقرن۔ روایت ست از عائشه که آنحضرت صلعم فرمود باوردن
قوچقار شاخدار۔ یطأ فی سواد۔ که پی سپری کند زمین را در سیاهی یعنی پایهاے او سیاه باشد۔ ویبرک فی سواد۔ ومیخسپید
در سیاهی یعنی سینه وشکم وی سیاه باشد و بروک خسپیدن و سینه بر زمین نهادن و اصل وضع در شتر است۔
وینظر فی سواد۔ و نگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد کذا قال الطیبی وبعض گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود فاتی
به لیضحی به۔ پس آورده شد اینچنین کبش را تا ذبح کند و قربانی کند بدان۔ فقال یا عائشة هلمی المدیة۔ گفت آنحضرت صلعم ای
عائشه بیار و بده مرا کارد را و مدیه بتثلیث المیم ست۔ ثم قال اشحذیها بحجر۔ پس گفت بعائشه تیز کن کارد را بسنگی شحذ بشین وحای
مهمله و ذال معجمه تیز کردن کارد و مانند آن المشحذ سان۔ ففعلت۔ عائشه میگوید پس تیز کردم۔ ثم اخذها۔ پس گرفت آنحضرت صلعم
کارد را۔ واخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه۔ و گرفت آنحضرت صلعم کبش را و بر پهلو خوابانید آنرا پس ذبح کرد آنرا یعنی خواست که ذبح
کند۔ ثم قال۔ پس گفت۔ بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد۔ خداوندا بپذیر از محمد صلعم واز آل محمد صلعم۔ ومن امة محمد۔ واز سائر امت
محمد صلعم۔ ازین جا بعض استدلال کرده اند که قربانی بر فقرا نیز نباشد چه آنحضرت صلعم از جانب تمام امت قربانی کرد فقرا و اغنیا و این سخن
ضعیف ست زیراکه مراد اشتراک در ثواب ست و این بفضل و کرم آنحضرت صلعم است با امت که شریک میگرداند ایشانرا در ثواب
عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبیا عن امته۔ ثم ضحی به۔ پس طعام چاشت خورانید بدان مردم را تضحیه چنانکه بمعنی
ذبح کردنست بمعنی خورانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده این جا بانمعنی ست۔ رواه مسلم۔ وعن جابر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا تذبحوا الا مسنة۔ بضم میم وکسر سین ونون مشدده فرمود ذبح نکنید مگر مسنه را۔ الا ان یعسر علیکم فتذبحوا
جذعة من الضأن۔ مگر آنکه دشوار شود بهم رسانیدن مسنه بر شما پس ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم وذال۔ رواه مسلم
شرح این حدیث تفصیلی دارد آنرا موافق مذهب حنفی بیان کنیم و در شرح موافق مذاهب اربعه کرده شده است بدانکه اضحیه
جائز نیست مگر از ابل و بقر و غنم و روایت کرده نشده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونه از اصحاب وی رضی الله عنهم
جز اصناف ثلثه از ذبائح و غنم دو صنف ست معز که آنرا بز گویند و ضأن که آنرا میش خوانند و جاموس بسین مهمله که معرب گاؤمیش
است نوعی از بقر ست و جائز ست از جمیع این اقسام ثنی بثای مثلثه و همین مراد است بمسنه که در حدیث مذکور ست و آن از ابل
آنچه تمام کرده پنج سال کامل را و پا نهاده در ششم و در خلاصه گفته آنچه تمام شده بر وی چهار سال و از بقر آنچه استکمال کرده دو سال
را و از غنم خواه ضأن باشد یا معز یکساله کذا فی الهدایة و مذهب امام احمد نیز موافق مذهب ما ست و وجه تسمیه بمسنه آنست
که وی می اندازد دندان پیش را که آنرا ثنایا گویند درین عمر و مسنه از سن ست بمعنی دندان یا بمعنی سال پس در

جمیع این اقسام ثنی شرط است مگر از ضأن کہ جذعہ ہم درست است و در ہدایہ گفتہ است کہ جذع از ضأن در مذہب فقہا
آنچہ تمام شدہ باشد بروی شش ماہ و زعفرانی گفتہ ہفت ماہ و این بر تقدیری کہ عظیم الجسم باشد چنانکہ اگر خلط شود با ثنی مشتبہ
گردد بر نظر از دور و اگر صغیر و حقیر باشد جائز نیست مگر آنکہ تمام شدہ سنہ او و درست نیست جذعہ از معز۔ **وعن عقبۃ**
بن عامر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اعطاہ غنما یقسمہا علی صحابتہ ضحایا۔ روایت است از عقبۃ بن عامر کہ از مشاہیر صحابہ است
کہ آنحضرت داد او را گوسپندان کہ قسمت کند آنہا را بر صحابہ آن حضرت بطریق قربانی پس قسمت کرد فبقی عتود پس باقیماند
بعد از قسمت عتود بفتح عین بعد از وی تای مثناۃ یکسالہ از اولاد معز و بعض گفتہ اند آنچہ گذشتہ بر وی اکثر حول در خلاصہ
گفتہ عتود از معز مثل جذع از ضأن آنچہ گذشتہ بر وی اکثر سال۔ فذکرہ لرسول اللہ پس ذکر کرد عقبہ آن عتود را کہ
باقی ماندہ بود مر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را و گفت غنم ہمہ قسمت یافت و عتودی باقی ماندہ است چہ حکم می شود
فقال۔ پس گفت آنحضرت ضح بہ انت۔ تضحیہ کن بدان عتود تو۔ وفی روایۃ۔ و در روایتی این چنین آمدہ است کہ۔
قلت۔ گفتم۔ یا رسول اللہ اصابنی جذع۔ رسید مرا جذع یعنی از معز۔ قال ضح بہ۔ گفت آنحضرت تضحیہ کن تو بدان اگر عتود
تمام نہ یکسالہ است خود درست است نزد ما مطلق و اگر کمتر از ان ست میگویند کہ کفایت آن مخصوص بعقبہ بن عامر ست چنانکہ
در حدیث ابی بردہ در جذع معز آمدہ است کہ ذبح کن تو آنرا و کفایت نمیکند از ہیچ یکی مگر از تو و آنحضرت را میرسد کہ تخصیص کند
بعض احکام را بہ بعض احکام و احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح متفق علیہ۔ **وعن ابن عمر** قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
یذبح وینحر بالمصلی۔ بود آنحضرت کہ ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی از جہت اول وقت و سابقا معلوم شد کہ نحر مخصوص است
بابل و ذبح عام و نحر ابل افضل است از ذبح وی۔ رواہ البخاری۔ و این حدیث در باب صلوٰۃ العیدین در آخر فصل
اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاری و ظاہر این ست کہ ہمین جا ذکر میکرد نہ آنجا۔ **وعن جابر** ان النبی صلی اللہ علیہ
وسلم قال البقرۃ عن سبعۃ۔ گاو دافع میشود در قربانی از ہفت کس کہ شریک شوند در ان۔ والجزور عن سبعۃ۔ و شتر
نیز دافع میشود از ہفت کس۔ رواہ مسلم و ابو داؤد واللفظ لہ۔ و این لفظ حدیث مر ابی داؤد راست این اعتراض
ست بر صاحب مصابیح کہ چون لفظ حدیث مر ابی داؤد راست میبایست کہ آن را در فصل ثانی ذکر کردے۔ و
عن ام سلمۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل العشر و اراد بعضکم ان یضحی۔ چون در آید دہہ ماہ
ذی الحجہ و خواہد بعضی از شما کہ قربانی کند۔ فلا یمس من شعرہ و بشرہ شیئا۔ پس باید کہ مساس نکند و نگیرد آن کس از موے خود
و از پوست خود چیزے را۔ وفی روایۃ فلا یاخذن شعرا ولا یقلمن ظفرا۔ پس باید کہ نگیرد موے را و نچیند ناخن را
و یقلمن بتشدید و تخفیف ہر دو روایت ست از تقلیم و قلم ہر دو بیک معنی ست۔ وفی روایۃ من رای ہلال ذی الحجۃ
و اراد ان یضحی فلا یاخذ من شعرہ ولا من اظفارہ۔ کسیکہ ببیند ہلال ذی الحجہ را و خواہد کہ تضحیہ کند پس باید کہ نگیرد از
موی خود و نہ از ناخنان خود۔ رواہ مسلم۔ اگر گوئی کہ گرفتن مو و ناخنان معقول و متصور ست لیکن گرفتن از بشرہ کہ بہ

معنی پوست ست کہ زیر موی نباشد چہ معنی دارد جوابش آنکہ متصور ست کہ کسے قول جلد خود لبسبی از اسباب با تغیر آن کند پس نہی می کند کہ نباید کرد شیخ در شرح می گوید کہ تصریح کردہ اند ائمہ بہمین معنی ومیگوید کہ شارح مطلع نگشتہ برین معنی پس گفت کہ مراد بہ بشرہ اینجا ظفر ست بقرینہ روایت دیگر وگفتہ اند کہ حکمت در نہی از گرفتن موی وناخن یا تشبیہ است بحجاج بیت اللہ کہ محرم اند در رنگ تعریف کہ نزد بعض مستحب ست یا بجہت آنکہ تا تضحیہ از ہر جزو حتے موی وناخن واقع شود ولہذا فریح قبل حلق ست در روز نحر مبنا و موید این معنی ست کہ اگر مقصود تشبیہ بحجاج بودی شامل وعام بودی تمامہ محظورات احرام را مثل لبس مخیط ومس طیب وغیر آن واین نہی برائے تحریم ست نزد قومی وبرائے تنزیہ است نزد جماعت ودر جامع الاصول از حدیث مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار اللیثی می آرد کہ گفت بودیم ما در حمام نزدیک بیوم اضحی پس نورہ کردند جمعی از اہل حمام وبعض گفتند کہ منع میکنند علما ازین باز چون ملاقات کردم سعید بن المسیب را ذکر کردم این را نزد وی گفت یا ابن اخی این حدیثی ست کہ فراموش کردہ اند مردم وترک کردہ اند آنرا حدیث کردہ است ام سلمہ زوجہ نبی۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رأیتم ہلال ذی الحجۃ الحدیث۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من ایام العمل الصالح فیہن احب الی اللہ تعالی من ہذہ الایام العشر۔ نیست ہیچ روزہا کہ کار نیک در وی دوست وانشتہ تر باشد نزد خدا ازین دہ روز کہ دہہ از ذی الحجہ است۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ ولا الجہاد فی سبیل اللہ۔ ونہ کارزار کردن در راہ خدا با کافران کہ در غیر این ایام واقع شود۔ قال۔ گفت آنحضرت ۔ ولا الجہاد فی سبیل اللہ ونہ کارزار کردن در راہ خدا آن نیز برابر عملہای دیگر نیست کہ درین روزہا کنند اگرچہ عملہای قلیل وآسان باشند۔ الا رجل خرج بنفسہ ومالہ فلم یرجع من ذلک بشیٔ۔ مگر جہاد از مردے کہ بیرون آید بنفس خود پس باز برنگشت از نفس ونہ از مال خود بچیزے اگر باین سرحد کہ رسد آن چیزی دیگر ست واین فضل شہادت ست۔ رواہ البخاری

الفصل الثانی

عن جابر قال ذبح النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم الذبح کبشین املحین اقرنین۔ ذبح کرد آنحضرت روز ذبح یعنے روز نحر دو کبش املح اقرن معنے این دو لفظ معلوم شد۔ موجوئین۔ کوفتہ شدہ رگہای خصیتین آنہا یعنے خصی اگرچہ خصاد رلغت بیرون کشیدن خصیتین ست اما مراد اینجا ہمین ست اگر گفتہ شود کہ خصا نقصانست بکمی بعض اجزاو ہرگاہ گوش وشاخ شکستہ درست نباشد بجہت نقصان خصی چون درست باشد جوابش آنکہ خصا در حیوان نقصان ست در صورت لیکن کمال ست در معنے کہ لحم خصی اطیب والذ ست وقیمت وی اعلی واغلی ست۔ فلما وجہہما قال۔ پس ہرگاہ کہ روی بقبلہ گردانید آن دو کبش را برائے ذبح گفت۔ انی وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض علی ملۃ ابراہیم حنیفا۔ بدرستیکہ من متوجہ گردانیدم روی خود را بسوی آن کسیکہ شگافتہ واز عدم بوجود آوردہ آسمانہا وزمین را ودر حالتے کہ بر کیش ابراہیم مائل از باطل بحق وقربانی کردن نیز سنت ابراہیم وکیش اوست۔ وما انا من المشرکین۔ ونیستم من از مشرکان کہ در عبادت ودر ذبح کردن غیر خدا را شریک گردانند وبنام بتان ذبح کنند

ان صلوتی ونسکی - بدرستیکه نماز من و همه عبادات من و بیشتر اطلاق نسک برین عبادت مخصوص آید که قربانی
کردن ست - ومحیای ومماتی - وزیستن من ومردن من - لله رب العالمین - مر خدای راست که پروردگار جهانیان
لاشریک له - نیست هیچ انباز مر او را - وبذلک امرت - وبهمین یعنی بتوحید وترک شرک امر کرده شده ام من - وانا
من المسلمین - ومن از جمله اسلام آرندگان ام وتسلیم کننده که قضا وقدر را وبهم وگاهی میگفت وانا اول المسلمین ومن
اول مسلمانان این امت ام چه هر پیغمبر اول مسلمانان ست نسبت باست خود بلکه اول تمامه مسلمانانم علی الاطلاق
بحسب ذات ورتبه واین دعا در کتاب الصلوة در باب مایقول بعد التکبیر گذشته است - اللهم منک - خداوندا این قربانی
از عطای تو وفضل تست - ولک - ومر تراست وبرای ثواب تو ورضای تو می کنم - عن محمد وامته - قبول کن از محمد وامت
وے در اینجا ذکر آل نکرد زیرا که آل نیز داخل امت اند وگفت - بسم الله والله اکبر ثم ذبح - پستر ذبح کرد همین دو کلمه در ذبح
کافیست باقی فضیلت ست - رواه احمد وابوداؤد وابن ماجه والدارمی وفی روایة لاحمد وابی داؤد والترمذی ذبح
بیده - آمد بزیادت لفظ بیده واین نیز آمده که - وقال - وگفت آن حضرت ﷺ - بسم الله والله اکبر اللهم هذا عنی وعمن لم
یضح من امتی - خداوندا این قربانی از من ست واز کسیکه قربانی نکرده از میان امت من - وعن حنش بجای مهمله ونون
مفتوحتین وبشین معجمه کوفی تابعی ست روایت میکند از امیر المومنین علی وور احادیث وے سخن ست وابوداؤد
می گوید ثقه است - قال رأیت علیا یضحی بکبشین - گفت دیدم علی را رضی الله عنه که قربانی می کرد بدو کبش - فقلت له
ماهذا - پس گفتم مر او را چیست اینکه بدو کبش قربانی میکنی وتنها یک کبش کفایت ست - فقال - پس گفت علی رضی الله
عنه - ان رسول الله - بدرستیکه پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اوصانی ان اضحی عنه - وصیت کرد مرا که تضحیه کنم از جانب
وے - فانا اضحی عنه - پس من تضحیه مے کنم از جانب وی صلی الله علیه وسلم اما وصیت که آن حضرت فرموده بود که یکبارے
از من تضحیه کن پس علی رضی الله عنه تضحیه کرد ووصیت آن حضرت را بجای آورد یا وصیت کرده بود که همیشه از جانب
من تضحیه می کرده باشی پس وے رضی الله عنه دائم از جانب ایشان تضحیه می کرد وظاهر لفظ حدیث ناظر درین معنی
است والله اعلم واز این جا معلوم مے شود که تضحیه از میت جائز ست وبعض علما جائز نمی دارند تضحیه از میت و
از ابن المبارک نقل می کنند که گفت محبوب تر نزد من آن ست که تصدق کند بتضحیه واگر تضحیه کند خود از وے
چیزے نخورد وهمه تصدق کند - رواه ابوداؤد ودر وے الترمذی نحوه - وعن علی رضی الله عنه قال امرنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نستشرف العین والاذن - امر کرد مرا آن حضرت که تامل کنیم ونیک درنگریم از اضحیه
چشم را وگوش را که دران نقصانے نباشد که بدان تضحیه نتوان کرد - وان لا نضحی بمقابلة - وامر کرد مارا با آن که
تضحیه نکنیم بمقابله بفتح با آن که بریده شده است از بالاے گوش وے - ولا مدابرة - ونه تضحیه کنیم بمدابره نیز بفتح
با آنکه بریده شده است از پایان گوش وی - ولا شرقاء - بفتح شین وسکون را بروزن حمرا آنکه شگاف دارد گوش او

دراز۔ ولا خرقاء۔ نہ آنکہ شگاف دارد گوش وی گرد۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجۃ و
انتہت روایتہ ومنتہی شدہ است روایت ابن ماجہ۔ الی قولہ والاذن۔ تا قول وی والاذن۔ وان لا نضحی۔ تا آخر در حدیث
وی نیست۔ وعنہ قال۔ وہم از علیؓ است رضی اللہ عنہ کہ گفت۔ نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نضحی باعضب
القرن والاذن۔ نہی کرد آنحضرتؐ کہ تضحیہ کنیم بہ شکستہ شدہ شاخ وشکستہ شدہ گوش وعضب بعین مہملہ وضاد معجمہ مفتوحہ شکستہ
شدن شاخ وعضباء گوسپند شاخ شکستہ واکثر استعمال عضب در شاخ ست وگاہی در گوش نیز استعمال یابد چنانکہ درین
حدیث آمدہ است ومراد بآن قطع اذن ست۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعن البراء بن عازب ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم سئل ماذا یتقی من الضحایا۔ پرسیدہ شد آنحضرت کہ چہ چیز است کہ پرہیز کردہ شود از ضحایا یعنی کدامہا ست کہ بآن تضحیہ
نتوان کرد۔ فاشار بیدہ فقال اربعا۔ پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرہیز کنید چہار را۔ العرجاء البین ظلعہا
لنگ کہ پیدا ست لنگی او۔ والعوراء البین عورہا۔ ویک چشم کور کہ پیدا است کوری او کل یا اکثر۔ والمریضۃ البین مرضہا۔ وبیمار
کہ پیدا ست بیماری او چنانکہ امید صحت او نماند۔ والعجفاء التی لا تنقی۔ ولاغر کہ مغز در استخوان ندارد وتنقی بضم تا وسکون نون وکسر
قاف۔ رواہ مالک واحمد والترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ والدارمی۔ وعن ابی سعید قال کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یضحی بکبش اقرن فحیل۔ گفت ابوسعید خدری بود آنحضرتؐ کہ قربانی می کرد بقچقار شاخدار قوی ہیکل گوشتدار
فحیل بروزن کریم این جا بایں معنی ست واصل معنی وی نر است قوی بر جہندہ بر مادہ وگفتہ اند کہ اولی ترک نری ست
کہ بسیار می جہد بر مادہ ومراد اینجا قوی وبزرگ است۔ ینظر فی سواد۔ سیاہ چشم۔ ویاکل فی سواد۔ سیاہ دہان ویمشی فی
سواد۔ سیاہ پای۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ۔ وعن مجاشع بضم میم وجیم وشین معجمہ مکسورہ من
بنی سلیم۔ بضم سین وفتح لام۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول ان الجذع یوفی مما یوفی منہ الثنی۔ روایت ست از مجاشع
کہ صحابی ست واز قبیلۂ بنی سلیم است واز مہاجرین است کہ بود آنحضرت میگفت کہ جذع بفتح جیم وذال تمام میکند حق را از چیزی کہ
تمام میکند ازان چیز ثنی ومراد از جذع ضان است چنانکہ در اول باب گذشت واگر جذع را تفسیر کنند بآنچہ تمام شدہ مراد او یکسال
جذع از معز نیز درست باشد چہ ثنی از معز یکسالہ را گویند ویوفی بتشدید بہاست از توفیہ۔ رواہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ
وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول نعمت الاضحیۃ الجذع من الضان۔ میگفت آنحضرتؐ نیکو اضحیہ
است جذع از ضان یعنی جائز است برخلاف جذع از معز۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابن عباس قال کنا مع رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم فی سفر فحضر الاضحی۔ گفت ابن عباس بودیم ما با آنحضرتؐ در سفری پس حاضر شد روز عید اضحی۔ فاشترکنا فی البقرۃ سبعۃ
وفی البعیر عشرۃ۔ پس شریک شدیم ما در گاو ہفت کس ودر شتر دہ کس اشتراک دہ کس در شتر عمل بعضے از علما است وجمہور بر آنند کہ این
منسوخ ست وگاو وشتر یک حکم دارند۔ رواہ الترمذی والنسائی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب۔ ودر کفایت
یک شاۃ از اہل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کردہ است وحکم او نزد جمہور نیز ہمین ست کہ گفتہ شد۔ وعن عائشۃ قالت قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب الی الله من اهراق الدم - نکرد آدمی هیچ کاری بروز نحر دوست داشته
شده تر از ریختن خون یعنی تضحیه و اگرچه ثمن اضحیه را تصدق کند ثواب وی با ضحیه نرسد اما درین روز تضحیه افضل از تصدق ست چه اگر
گوشت آنرا تصدق نکند اگرچه تصدق بثلث مستحب ست واین آنچنان که آفاقی را در مکه طواف افضل ست از نماز - وانه لیاتی
یوم القیمة بقرونها واشعارها واظلافها - و بدرستیکه آن جانور خون ریخته شده می آید بشاخهای شان و موهای شان و سمهای
شان و ظلف سم شگافته را گویند چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی می آید در میزان اعمال و گران میگرداند میزان را - وان الدم
لیقع من الله تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض - و بدرستیکه خون هر آئینه می افتد نزد خدا در مرتبه قبول پیش از انکه افتد بر زمین فطیبوا بها
نفسا - پس خوشحال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید بدان از روی نفس و طیبوا بتشدید و تخفیف از تطییب و تطیب هر دو روایت ست معنی
اول بر وجه اول و ثانی بر ثانی - رواه الترمذی و ابن ماجة - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام احب
الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة - نیست هیچ روزها که دوست داشته تر باشد نزد خدا عبادت کردن مر خدا را دران روزها از
دهه ذی الحجه یعنی عبادت کردن درین ده روز محبوب تر ست از عبادت در روزهای دیگر هر عمل که باشد خصوصاً تضحیه که فاضل تر و
محبوب تر از عملهای دیگر ست - یعدل صیام کل یوم منها بصیام سنة - برابر است روزه هر روز در ان روزها بروزه یکسال - وقیام کل
لیلة منها بقیام لیلة القدر - و برابر است برخاستن و گزاردن نماز هر شب از شبهای آن روزها بنماز شب قدر و علما را اختلاف ست در
افضلیت عشر ذی الحجه و عشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی الحجه افضل ست از جهت وجود روز عرفه در وی و شبهای عشره
رمضان افضل ست بسبب وجود شب قدر دران عشره - رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی اسناده ضعیف و گفته است ترمذی اسناد این حدیث ضعیف

الفصل الثالث - عن جندب بن عبد الله صحابی بجلی ست کنیت وی ابو عبد الله و گاهی جندب بن سفیان نیز گویند
نسبت بجد وی و را البجلی و علقمی و العلمی گویند نخست در کوفه بود پس به بصره رفت و از انجا نیز آمد و در فتنه ابن الزبیر بعد از چهار سال
از ان از عالم رفت روایت میکنند از وی حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما - قال شهدت الاضحی یوم النحر مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم - گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی که روز نحر است با آنحضرت - فلم یعد ان صلی وفرغ من صلوته وسلم
پس تجاوز نکرد و باز نگشت آنحضرت صلعم از نماز گزاردن و فارغ شدن از ان و سلام دادن - فاذا هو یری لحم اضاحی قد ذبحت
قبل ان یفرغ من صلوته - پس ناگاه آنحضرت صلعم می بیند گوشت قربانیها را که بتحقیق ذبح کرده شده اند پیش از انکه فارغ گردد از نماز خود
فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی - پس گفت آنحضرت صلعم کسیکه ذبح کرده است پیش از انکه نماز گزارده شود یا پیش از آنکه
نماز بگزارد آنحضرت یا پیش از انکه ما نماز بگزاریم شک راوی ست که یصلی بیاست مجهولاً و معلوماً یا نصلی بنون - فلیذبح مکانها
اخری - پس باید که ذبح کند بجای وی اضحیه دیگر را - وفی روایة - و در روایتی چنین آمده است - قال گفت جندب صلی
النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم خطب ثم ذبح - نماز گزارد آنحضرت صلعم روز نحر پس خطبه خواند پس ذبح کرد - وقال - و گفت -
من کان ذبح قبل ان یصلی فلیذبح مکانها اخری ومن لم یذبح فلیذبح باسم الله - و کسیکه ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید

که ذبح کند بنام خدا یعنی درست ست ذبح وی که بکند. متفق علیه - وعن نافع ان ابن عمر قال الاضحی یومان بعد یوم الاضحی قربانی نهاد و روز ست بعد از روز عید اضحی جمع اضحاة است که لغت ست در اضحیه پس تضحیه جائز است در سه روز روز عید و دو روز دیگر بعد از وی یا زده و دوازده این مذهب ماست و مذهب مالک و احمد و نزد شافعی سه روز ست بعد از روز عید در هدایه گفته است که دلیل ست ما را انچه روایت کرده شده است از عمر و علی و ابن عباس رضی الله عنهم که ایشان گفته اند ایام نحر سه است افضل آن روز نخستین ست و بیشک آنرا از حضرت شنیده گفته اند زیرا که رای را در مقادیر دخلی نیست و اگر در اخبار تعارضی و تخالفی باشد ما اختیار اقل کردیم از جهت احتیاط - رواه مالک وقال بلغنی عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مثله - وعن ابن عمر قال اقام رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة عشر سنین یضحی - اقامت کرد آنحضرت بمدینه ده سال تضحیه میکرد ظاهر ازین عبارت آن ست که تضحیه در مدت ده سال بود اما ارباب سیر ذکر کرده اند که شریعت اضحی در سنه ثانیه است فتدبر - رواه الترمذی - وعن زید بن ارقم - قال قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است که گفتند اصحاب آنحضرت - یا رسول الله ما هذه الاضاحی - چیست این قربانیها و چیست اصل آن - قال - گفت آنحضرت - سنة ابیکم ابراهیم - این اضاحی سنت پدر شماست که ابراهیم است علیه السلام قالوا فما لنا فیها گفتند صحابه پس چیست ما را در ان از اجر و ثواب - یا رسول الله قال بکل شعرة حسنة - گفت در مقابل هر موی نیکی ست و این در معز و بقر ست که موی دارند - قالوا فالصوف - گفتند پس ثواب در انچه پشم دارد چنانکه ضان و ابل چیست - یا رسول الله قال بکل شعرة من الصوف حسنة - گفت در مقابل هر موی از پشم حسنه است ازینجا معلوم میشود که شعر در صوف نیز استعمال می کنند - رواه احمد و ابن ماجه

باب العتیرة

عتر بکسر عین و عتیره بر وزن ذبیحه گوسپند قربانی جاهلیت ست که در ماه رجب برای بتان ذبح کردندی و در ابتدای اسلام نیز میکردند بعد از ان منسوخ شد توربشتی گفته که بسیارے از علما عتیره را مکروه پنداشته اند و نفی مشروعیت آن می کنند از جهت حدیث ابی هریره که بیاید و بعض مباح میدارند و بود ابن سیرین که ذبح میکرد عتیره در ماه رجب و آنانکه تجویز میکنند میگویند که نهی مخصوص ست بصنع جاهلیت که برای بتان می کردند اما مسلمان که برای خدا ذبح می کند تنگ نیست کار بروی و دلالت میکند بر جواز حدیث نبیشه که روایت کرده است آن را ابو داؤد که گفت مردی یا رسول الله ما عتیره می کردیم در جاهلیت در ماه رجب اکنون چه مے فرمائی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در هر ماه که باشد انتهی

الفصل الاول - عن ابی هریرة رضی الله عنه - عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا فرع - نیست فرع بفتح فا و را - ولا عتیرة - و نیست عتیره - قال - گفت راوی - والفرع اول نتاج کان ینتج لهم - فرع اول ولدی که زاییده میشد از ناقه یا غنم برای ایشان - کانوا یذبحونه لطواغیتهم - بودند ایشان که ذبح میکردند ایشان آنرا برای بتان خود - والعتیرة فی رجب - و عتیره انچه ذبح میکنند در رجب متفق علیه - این حدیث دلیل نفی و حرمت عتیره است

الفصل الثانی - عن مخنف بکسر میم و سکون خای معجمه بنون و فا - بن سلیم - بضم سین وفتح لام صحابی ست والی گردانیده
بود او را امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بر اصفهان روایت کرده است از ان حضرت حدیث در اضحیه و عتیره - قال کنا وقوفا مع
رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرفة فسمعته یقول - گفت بودیم ما وقوف کننده با آنحضرت در روز عرفه پس شنیدم من آنحضرت را
که میگوید - یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل عام اضحیة و عتیرة - ای مردمان بدرستیکه بر هر اهل خانه در هر سال اضحیه و عتیره است
هل تدرون ما العتیرة - آیا می دریابید که چیست عتیره - هی التی تسمونها الرجبیة - عتیره آنست که مینامید شما آنرا رجبیه بجهت ذبح
او در ماه رجب - رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب ضعیف الاسناد وقال
ابوداؤد والعتیرة منسوخة - و گفته است ابوداؤد که عتیره منسوخ ست و تورپشتی در نسخ وی سخن کرده است که خطبهٔ آنحضرت بعرفه
در حجة الوداع بود و آن پیش از فوت آنحضرت بدو سه ماه بود که ثابت کرد نهی را بعد از ان والله اعلم

الفصل الثالث - عن عبد الله بن عمرو - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت بیوم الاضحی عیدا جعله الله
لهذه الامة - گفت آنحضرت امر کرده شده ام بروز اضحی درحالیکه آن عیدی ست که گردانیده است آن را خدای تعالی برای
این امت - قال له رجل - گفت مر آنحضرت را مردی - یا رسول الله ارأیت ان لم اجد الا منیحة انثی - خبر ده مرا که اگر نیابم من
مگر منیحه که انثی ست - افاضحی بها - آیا پس قربانی کنم بوے - و منیحه بحای مهمله بر وزن کریمه از منح است بمعنی عطا و عرب را عادت بود که
ناقه شیر دار یا غنم شیر دار را بمحتاجان میداد نه که ببخشد وے بلکه به بستم وی و ولد وی تا مدتی که احتیاج باشند منتفع شوند و بعد از قضای
حاجت باز گردانیده بدهند و از تقیید بانثی معلوم میشود که ذکر را نیز منیحه میگویند و تای انثی تای حمامه خواهد بود که بر نر نیز اطلاق
میکنند یا این قید اتفاقی ست برای تاکید آورده یعنی که انتفاع وی بوے بیشتر ست پس گفت اگر جز منیحه نداشته باشم آیا او را هم
تضحیه کنم - قال لا - فرمود آنحضرت نه - ولکن خذ من شعرک واظفارک - ولیکن بگیر از موی خود و ناخنان خود - وتقص شاربک
و می بری و کوتاه میکنی بروتهای خود را - وتحلق عانتک - و می ستری موے زهار خود را - فذلک تمام اضحیتک عند الله تعالی
پس آن تمام افعال قربانی تست و در حکم قربانی ست در اجر و ثواب نزدیک خدای تعالی - رواه ابوداؤد والنسائی

باب صلوة الخسوف

مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است و رواة احادیث بعض بکاف روایت کرده اند در هر دو و بعض بخا
در هر دو و جماعه بخا در قمر و بکاف در شمس و احادیث که مذکور ست درین باب مخبر ست از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه در
کسوف شمس ست جز حدیث ثانی که محتمل ست و شیخ در شرح خود آنرا بر خسوف قمر حمل کرده و بجزم ری که در حدیث ابن عباس واقع شده
که ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله و در حدیث عائشه فادعوا الله وکبروا وصلوا وتصدقوا اما فعل آنحضرت
درین دو حدیث معلوم نشد و شیخ ابن الهمام از دارقطنی از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت در کسوف شمس و قمر میگزارد هشت رکعات در
چهار سجدات و از حدیث عائشه نیز آورده که آنحضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر چهار رکعات و چهار سجدات ولیکن در اسناد این هر دو حدیث

مقال ست والله اعلم و بدانکه نزد ما صلوٰة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه متعاوت در نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها میگذارد و نزد شافعی برای هر دو جماعت و خطبه و دو رکوع در هر رکعت بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس و همچنین نزد امام احمد در مشهور از مذهب وی و جائز است نزد اکثر اصحاب وی تنها نیز و برکوع واحد و بی خطبه و دلیل برای ما حدیث ابن عمر ست که ناطق ست بآنچه مذهب ماست و حال اکشف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نسا و صبیان که موقف ایشان صف پسین ست پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الهدایه و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بر روایات صحیحه و حسنه که مثبت مذهب حنفیه اند و تکلم کرده اند بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند رواة آن بعضی دو رکوع روایت کرده اند و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که معهود است و موافق است در روایت اطلاق را مثل قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاذا کان ذلک فصلوا و بجهت همین اضطراب کثیر گفته اند بعضی از مشائخ ما که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده و ظاهر آنست که کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچ کس تعدد وقوع آن را روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادت ست لیکن قول صاحب هدایه که حال اکشف ست مر رجال را بر تقدیری تمام ست که غیر عائشه از رجال کسے موافق وی روایت نکرده باشد والله اعلم بحقیقة الحال

الفصل الاول - عن عائشة رضی الله عنها - قالت ان الشمس خسفت علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه که آفتاب گرفت در زمان آن حضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه - فبعث منادیا - پس برانگیخت ندا کننده و آواز دهنده را که فریاد کرد - الصلوٰة جامعة - پس جمع شدند مردم - فتقدم - پس پیش رفت آن حضرت برای امامت - فصلی اربع رکعات فی رکعتین - پس بگزارد آن حضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع چنانکه صورت آن بیاید بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع می باشد - واربع سجدات - چنانکه معهود ست - قالت - عائشة ما رکعت رکوعا قط ولا سجدت سجودا قط کان اطول منه - گفت عائشه رکوع نکرده ام من هیچ رکوعی را هرگز و سجده نکردم هیچ سجده را هرگز که درازتر باشد ازین رکوع و سجود که در نماز خسوف کردم که این از همه درازتر بود متفق علیه

وعنها - قالت جهر النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوٰة الخسوف بقرائته - گفت عائشه بلند خواند آن حضرت در نماز خسوف قرائت خود را یعنی خسوف قمر کذا قال الشیخ فی شرحه و گویا که ثابت شده است روایت آن والا استعمال خسوف در شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شد والله اعلم - متفق علیه -

وعن عبد الله بن عباس قال انخسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس معه - گفت ابن عباس گرفت آفتاب در زمان آنحضرت همچنین ست در روایت بخاری و در روایت مسلم انکسفت و در شرح السنة خسفت پس نماز گزارد آنحضرت و نماز گزاردند مردم با وے یعنی آن حضرت امامت کرد و ایشان اقتدا کردند با وے - فقام قیاما طویلا نحوا من قراءة سورة البقرة - پس قیام کرد آن حضرت قیام دراز نزدیک از قراءة سوره بقره یعنی آن مقدار از زمان که در

سوره بقره بخوانند وازینجا بیقین معلوم نمی شود که سورهٔ بقره خوانده باشد والله اعلم - ثم رکع رکوعاً طویلاً - پس رکوع کرد رکوعی دراز ودر
بعض روایات آمده که مانندی از قیام - ثم رفع - پس برداشت سر از رکوع - فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاول - پس ایستاد
ایستادنی دراز واین ایستادن فرود قیام اول بود ودون بمعنی قریب نیز می آید از حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قرأت کرد یا تسبیح
خواند ظاهر ثانی ست والله اعلم - ثم رکع رکوعاً طویلاً - بعد از ان باز رکوع کرد بار دوم رکوعی دراز - وهو دون الرکوع الاول - واین
رکوع دوم فرود یا قریب رکوع نخستین بود - ثم رفع راسه - پس برداشت سر از رکوع دوم - ثم سجد - پس سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معهود ست
دو سجده وجلسه اینجا بیان طویل نکرد - ثم قام قیاماً طویلاً وهو دون القیام الاول - پس قیام کرد قیامی طویل برای رکعت دوم و
این قیام فرود یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود - ثم رکع رکوعاً طویلاً وهو دون الرکوع الاول - پس رکوع کرد در
رکعت دوم رکوع دراز واین رکوع دون رکوع اول بود که در رکعت اولی کرده بود - ثم رفع فقام قیاماً طویلاً وهو دون القیام
الاول - پس ایستاد ایستادنی دراز واین ایستادن دون ایستادنی اول بود که درین رکعت ثانیه کرده بود - ثم رکع رکوعاً طویلاً وهو دون
الرکوع الاول - پس رکوع کرد رکوع طویل واین دون رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود - ثم رفع ثم سجد - پس برداشت
سر پس دو سجده کرد - ثم انصرف - پس برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد وتسلیم وذکر نکرد این را از جهت ظهور - وقد تجلت الشمس
وحالانکه بتحقیق آشکارا وروشن شده آفتاب - فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله - پس گفت آنحضرت که آفتاب
وماه دو نشان اند از نشانهائے که دلالت می کنند بوجود خود وخسوف وکسوف خود بر کمال قدرت وسلطنت باری تعالی
وموجب حیرت اند مر اهل دانش را که دریک ساعت با آن نورانیت ووجاهت مظلم ومکسوف شدند همچنین قادرست تعالی
والعیاذ بالله که نور علم وایمان از آدمیان کسف کند وتاریک گرداند - لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته - نمیگیرند از جهت حیات
کسے ونه از جهت ممات کسے این دفع ست مر اعتقاد اهل جاهلیت را که خسوف وکسوف بسبب حادثهٔ عظیم مانند موت
شخصے بزرگ وضرر عام میباشد ودران روز موت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اتفاق افتاده ومیگفتند
مردم که مگر بجهت آن باشد وازینجا معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت در موت عظیم وضرر عام بود پس ذکر حیات بادی بجهت
اتباع واستطراد موت باشد والله اعلم - فاذا رایتم ذلک فاذکروا الله - پس چون به بینید شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را
قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله رایناک تناولت شیئاً فی مقامک هذا - ودیدیم ترا که گرفتی تو چیزی را یا قصد گرفتن آن
کردی در جای ایستادن تو که این ست یعنی دریجا که نماز میگزاردی یا دریجا که پند ونصیحت میکردی ما را زیرا که آنحضرت بعد از نماز
خطبه نیز خواند چنانکه در احادیث آمده است - ثم رایناک تکعکعت - پس دیدیم که باز ایستادی وپس آمدی - فقال انی رایت
الجنة فتناولت منها عنقودا - پس گفت آنحضرت بدرستیکه دیدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را ودر صراح گفته عنقود خوشهٔ انگور
وظاهر مراد آنست که قصد گرفتن آن کردم بقرینهٔ قول وے صلی الله علیه وسلم - ولو اخذته لاکلتم منه ما بقیت الدنیا - واگر میگرفتم
آنرا هر آئینه میخوردید شما از وی تا مدت بقای دنیا یا مراد آنست که گرفتم برای خود واگر میگرفتم برای شما ومیدادم شما را میخوردید شما از ان

همیشه باین طور که هر دانه که ازان میخوردید دانه دیگر بجای آن پیدا میشد چنانکه خاصیت میوه های بهشت ست و مانند زیادت
طعام و ثمر و روغن بمعجزه آنحضرت صلی الله علیه وسلم - ورایت النار فلم ارکالیوم منظرا قط افظع - و دیدم آتش را پس ندیدم هیچ منظر را
مثل منظر یکه امروز دیدم هرگز شنیع تر و رسواتر - ورایت اکثر اهلها النساء - و دیدم بیشترین اهل آتش زنان را - فقالوا بم - پس
گفتند صحابه بسبب چه چیز زنان بیشترین اهل آتش اند - یا رسول الله قال بکفرهن - گفت آنحضرت بسبب کفر ایشان - قیل یکفرن بالله -
گفته شده آیا بسبب آنکه کفر می ورزند بخدا - قال - گفت - یکفرن العشیر - کفران نعمت میکنند زوج را - و یکفرن الاحسان - و کفران میکنند
نیکی را از هر که باشد - لو احسنت الی احدٰهن الدهر - اگر نیکی کنی تو بسوی یکی از زنان تمام روزگار - ثم رأت منک شیئا - پس ببیند
یکی از ایشان از تو اندک چیزی را از بدی - قالت ما رایت منک خیرا قط - میگوید ندیدم از تو هیچ نیکی هرگز - متفق علیه - وعن عائشة
نحو حدیث ابن عباس - روایت ست از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس - وقالت - و گفته است عائشه - ثم سجد - پس
سجده کرد آنحضرت و زیادت کرده است عائشه بیان این عبارت را که - فاطال السجود - پس دراز کرد سجود را و نیز زیادت کرده ابن
خطبه و دعا و تکبیر و صلوة و تصدق و زیادت دیگر را که بیاید - ثم انصرف وقد انجلت الشمس - پس برگشت آنحضرت از نماز و حالا
تحقیق آشکارا شده آفتاب - فخطب الناس - پس خطبه کرد آنحضرت مردم را - فحمد الله واثنی علیه - پس سپاس گفت خدا را و ستایش
کرد بروی - ثم قال - پس گفت - ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته واذا
رایتم ذلک فادعوا الله وکبروا - پس چون ببینید آن را پس دعا کنید خدا را و به بزرگی یاد کنید - وصلوا وتصدقوا
و نماز بگزارید و تصدق کنید - ثم قال - پس گفت - یا امة محمد والله ما من احد اغیر من الله ان یزنی عبده او تزنی امته - ای امت محمد بخدا سوگند
نیست هیچ یکی غیرت ناک تر از خدا از این که زنا کند غلام وی یا زنا کند داه وی معنی غیرت کراهت مخصوص است از اشتراک غیر دروی را در
چیزی که حق او ست مراد بغیرت خدا کراهت مخالفت امر و نهی وی ست و غیرت تعالی در همه معاصی ست و ذکر زنا بطریق تمثیل ست و تخصیص
ذکر وی بجهت زیادت غیرت ست در وی - یا امة محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا - ای امت محمد بخدا سوگند اگر بدانید
شما آنچه میدانم من از احوال آخرت و اهوال قیامت و صفات جلالیه حق و احکام قهریه وی تعالی و تقدس هر آئینه کم میخندید و بسیار
میگریستید - متفق علیه - وعن ابی موسی قال خسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه وسلم فزعا - گفت ابو موسی اشعری
گرفت آفتاب پس برخاست آنحضرت ترسان - یخشی ان تکون الساعة - در حالیکه میترسید از پیدا شدن قیامت یعنی چنان ترسید که
گویا که قیامت برپا خواهد شد و این از تخییل راوی ست و تمثیل ست الا آنحضرت عالم است بآنکه تا وی در میان مردم ست قیامت
قائم شدنی نیست و هنوز آن مواعید که حق سبحانه بادی کرده تمام کرده نشده - فاتی المسجد - پس آمد آنحضرت در مسجد - فصلی باطول
قیام و رکوع و سجود ما رایته قط یفعله - پس نماز گزارد بدرازترین قیام و رکوع و سجود که ندیدم من آنحضرت را هرگز که میکرد آنرا - وقال هذه
الآیات التی یرسل الله لا تکون لموت احد ولا لحیوته ولکن یخوف الله بها عباده - و گفت این نشانها که میفرستد الله تعالی نه پیدا میشد از
جهت موت هیچ یکی و نه از جهت حیات وی لیکن میترساند خدا تعالی بدان بندگان خود را بقدرت بر تغییر حالت و سلب نعمت

وحلول نقمت و نزول بلیت اعاذنا اللہ چنانچہ سابقاً تقریر کردیم۔ فاذا رأیتم شیئاً من ذلک فافزعوا الی ذکرہ ودعائہ واستغفارہ۔
پس چون بہ بینید شما چیزی را ازان پس بترسید از خدا و پناہ جوئید بسوی ذکر وی و دعا و استغفار وی و فی الصراح فزع
بالتحریک ترس و پناہ جستن۔ متفق علیہ۔ وعن جابر قال انکسفت الشمس فی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم مات ابراہیم
بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت جابر گرفت آفتاب در زمان آنحضرت روز موت ابراہیم پسر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ از ماریہ
قبطیہ کہ در مدینہ سنہ ثمان متولد شدہ بود و در سنہ عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم می گفتند کہ گرفتن آفتاب بسبب
موت اوست فصلی بالناس ست رکعات پس گزارد بمردم شش رکوع یعنی در ہر رکعت سہ رکوع۔ باربع سجدات۔ بچہار سجدہ در
ہر رکعت دو سجدہ چنانکہ معہود است۔ رواہ مسلم۔ و در روایات آمدہ است کہ موت ابراہیم روز عاشورا یا دہم ربیع الاول
بود و درین رد است مر قول منجمین را کہ میگویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سہ روز آخر ماہ نعم عادت چنین ست و این برخلاف عادت
بود و اگر گویند در غیر این سہ روز محال ست این سخن باطل ست ان اللہ علی کل شئی قدیر۔ وعن ابن عباس قال صلی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات۔ گزارد آنحضرت ہنگام گرفتن آفتاب ہشت رکوع یعنی در ہر رکعت چہار رکوع۔ فی
اربع سجدات۔ در چہار سجدہ۔ وعن علی مثل ذلک۔ و از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ نیز مانند این مرویست یعنی ایشان نیز روایت
کردہ اند کہ آنحضرت اینچنین گزارد یا از ایشان نیز آمدہ است کہ ہمچنین گزاردند۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد الرحمن بن سمرۃ۔
از اولاد عبد شمس بن عبد مناف ست و کنیت وی ابو سعید عبشی گویند نسبت بعبد شمس و نام اصلی وی عبد الکعبہ بود آنحضرت
عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد در روز فتح و بود از طلقاء فتح کرد سجستان و کابل را برای عثمان رضی اللہ عنہ۔ قال کنت ارتمی
باسہم لی بالمدینۃ فی حیوۃ رسول اللہ۔ گفت بودم من کہ تیر اندازی میکردم بہ تیرہای کہ بود مرا بمدینہ در حیات پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم اذ کسفت الشمس۔ ناگاہ گرفت آفتاب۔ فنبذتہا۔ پس انداختم تیرہا را از دست۔ فقلت واللہ لانظرن الی ما حدث
لرسول اللہ۔ پس گفتم بخدا سوگند ہر آئینہ نظر کنم و بہ بینم حالیکہ نو پیدا شدہ مر پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فی کسوف الشمس۔ در
گرفتن آفتاب یعنی بہ بینم کہ آنحضرت چہ حال وارد و چگونہ است درین وقت۔ قال۔ گفت عبد الرحمن بن سمرہ فاتیتہ وہو قائم
فی الصلوۃ۔ پس آمدم آنحضرت را و حالانکہ وی ایستادہ است در نماز۔ رافع یدیہ۔ بردارندہ است ہر دو دست خود را۔ فجعل
یسبح ویہلل ویکبر ویحمد ویدعو۔ پس شروع کرد در تسبیح و تہلیل و تکبیر و تحمید و دعا۔ حتی حسر عنہا۔ تا آنکہ دور کردہ شد و بر داشتہ
شد از آفتاب کسوف۔ فلما حسر عنہا۔ پس ہنگامیکہ دور کردہ شد از آفتاب کسوف۔ قرأ سورتین۔ خواند آن حضرت دو سورہ
را۔ وصلی رکعتین۔ و گزارد دو رکعت و تمام کرد آنرا صورتش چنانکہ طیبی ذکر کردہ آنست کہ در آمد آنحضرت در صلوۃ و ایستاد
در قیام اول و تطویل کرد در تسبیح و تہلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکہ رفت خسوف بعد ازان خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و ایستاد
باز ایستاد در رکعت ثانیہ و خواند درو سے قرآن و رکوع و سجود کرد و تشہد خواند و سلام داد فافہم۔ رواہ مسلم فی صحیحہ عن عبد الرحمن بن
سمرۃ وکذا فی شرح السنۃ عنہ و فی نسخ المصابیح عن جابر بن سمرۃ۔ اگرچہ صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر

سمرۃ

بن سمرۃ کردہ است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرۃ آورد و تائید کرد آن را بروایت مسلم و شرح السنۃ کہ آن نیز از کتاب مصابیح ست وہم از جہت تاکید و تائید خود رواہ مسلم فی صحیحہ گفت و اگر نہ ذکر فی صحیحہ حاجت نیست کما لا یخفی۔ وعن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہا۔ قالت لقد امر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالعتاقۃ فی کسوف الشمس بتحقیق امر کرد آنحضرت بآزاد کردن بندہ در گرفتن آفتاب عتاقت بفتح عین بمعنی اعتاق ست۔ رواہ البخاری

الفصل الثانی عن سمرۃ بن جندب قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی کسوف لا نسمع لہ صوتا۔ گفت سمرہ بن جندب نماز گزارد با ما آنحضرت در گرفتن آفتاب در حالیکہ نمی شنویم ما مر آنحضرت را آواز یعنی قرأت پست خواند و شیخ در شرح خود گفتہ کہ مذہب شافعیہ اخفای قرأت ست در صلوٰۃ کسوف الشمس از جہت بودن وی نہاریہ انتہی و از ین جہت حمل کرد شیخ در حدیث عائشہؓ کہ حدیث دوم باب ست خسوف را بر گرفتن قمر کہ گفت جہر کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در صلوٰۃ خسوف قرأت را و ہمین ست قول ابی حنیفہ و نزد صاحبیہ جہر ست و بروایتی قول محمد مثل قول ابی حنیفہ است زیرا کہ آنہا بہیئت نوافل میگزارند چنانکہ گذشت۔ رواہ الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجۃ۔ وعن عکرمۃ قال قیل لابن عباس ماتت فلانۃ لبعض ازواج النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ عکرمہ کہ مولای ابن عباس ست و یکی از فقہای مکہ و تابعین او ست و شعبی گفت ہیچ یکی ندیدیم کہ اعلم بود بکتاب اللہ از عکرمہ اصل او از بربر ست گفت کہ گفتہ شد مر ابن عباس را کہ مرد فلان زن کہ بعضی از ازواج مطہرہ آنحضرت ست و مراد باین فلانہ صفیہ است رضی اللہ عنہا۔ فخر ساجدا پس بر روی افتاد ابن عباس سجدہ کنان فقیل لہ تسجد فی ہذہ الساعۃ۔ پس گفتہ شد مر ابن عباس را آیا سجدہ میکنی درین ساعت یعنی بی وجود موجب سجدہ و سجدہ بی موجب ممنوع ست کذا فی شرح الشیخ و ازانکہ وقت کراہت نماز باشد و قیاس کردہ باشند سجدہ را بر نماز و تواند کہ مراد بہ سجدہ نماز باشد چنانکہ بعض علما در سجدہ شکر بدان تاویل کردہ اند فافہم۔ فقال۔ پس گفت ابن عباس۔ قال رسول اللہ گفتہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا رأیتم آیۃ فاسجدوا۔ وقتیکہ بہ بینید نشانی از نشانہای نزول بلایا و محن کہ میترساند خدای تعالے بندگان را بدان پس سجدہ کنید از برای تضرع و استغفار و استظہار و ای آیۃ اعظم من ذہاب ازواج النبی۔ و کدام آیت ست بزرگ تر و شدید تر و ترسانندہ تر از رفتن ازواج پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ از عالم زیرا کہ ایشان را فضل صحبت ست با فضل خاص از جہت اختلاط و ارتباط کہ ہیچکس از صحابہ را آن نیست پس در رفتن ایشان ذہاب برکت و خیر کثیر باشد یا آنکہ برفتن ایشان رفتن علمی ست کہ منفرد بودند ایشان بدان از علم باحوال درونی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ رواہ ابو داؤد والترمذی

الفصل الثالث۔ عن ابی بن کعب قال انکسفت الشمس علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلی بہم فقرأ سورۃ من الطول۔ گرفت آفتاب در زمان آنحضرت پس خواند سورہ را از سورہ ہای دراز طول بضم طاء و فتح واو مخففہ جمع طولے بر وزن طوبی مونث اطول کذا فی القاموس و در بعض نسخ بکسر طاء نوشتہ و وجہ آن ظاہر نیست۔ و رکع خمس

رکعات - و رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت - وسجد سجدتین - و سجده کرد دو سجده چنانکه معهود است - ثم قام الی الثانیة - پس برخاست
ایستاد بسوی رکعت ثانیه - فقرأ - پس خواند - سورة من الطول ثم رکع خمس رکعات - پس رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت نیز
وسجد سجدتین - و سجده کرد دو سجده - ثم جلس کما هو مستقبل القبلة یدعو - پس نشسته ماند بعد از نماز چنانکه بود مستقبل قبله درحالیکه دعا
میکند - حتی انجلی کسوفها - تا آنکه آشکارا شد و روشن شد و زائل گشت گرفتن آفتاب - رواه ابوداؤد - **وعن نعمان**
بن بشیر قال کسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین - پس شروع کرد در گزاردن نماز دو دو
رکعت احتمال دارد که دو رکعت گزارد و چون منجلی نشد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد - ویسأل عنها - و سوال میکند از آفتاب
وکسوف وی از مردم یا دعا و سوال میکند از پروردگار تعالی - حتی انجلت الشمس - تا آنکه روشن شد آفتاب - رواه ابوداؤد
وفی روایة النسائی ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی حین انکسفت الشمس مثل صلوتنا یرکع ویسجد - آنحضرت گزارد هنگام
که گرفت آفتاب مانند نماز ما که رکوع مے کند و سجود مے کند یعنی بے تکرار رکوع و این حدیث دلیل حنفیه است وامثال
این حدیث بسیار است که شیخ ابن الهمام ذکر کرده است - وله فی اخری ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج یوما مستعجلا الی المسجد وقد
انکسفت الشمس - و مر نسائی را در روایت دیگر اینست که آنحضرت بیرون آمد یعنی از خانه شتابان بسوی مسجد وحالانکه بتحقیق
گرفته بود آفتاب فصلی حتی انجلت - پس بگزارد نماز تا آنکه بکشاد و روشن شد آفتاب درین حدیث مطلق صلوة واقع شده
بی خصوصیات دیگر از طول رکوع و تکرار آن - ثم قال ان اهل الجاهلیة کانوا یقولون ان الشمس والقمر لا ینخسفان الا لموت عظیم من
عظماء اهل الارض - پس گفت آنحضرت بودند اهل جاهلیت که میگفتند که آفتاب و ماه نمیگیرند الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان
اهل زمین - وان الشمس والقمر لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوته - و اینچنین نیست که اهل جاهلیت میگویند - لکنهما خلیقتان من خلقه -
بلکه آفتاب و ماه هر دو مخلوق اند از پیدایش حق تعالی - یحدث الله فی خلقه ما یشاء - نو پدید می آرد خدای تعالی در
مخلوقات خود هر چه می خواهد - فایهما انخسف فصلوا - پس هر کدام که از آفتاب و ماه که بگیرد پس نماز بگزارید - حتی ینجلی
او یحدث الله امرا - تا آنکه روشن گردد هر کدام یا نو پدید آرد خدای تعالی امری را یعنی عذابی را یا قیامت را

باب فی سجود الشکر

وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث - اختلاف کرده اند علما در سجدهٔ تنها بیرون نماز که آیا جائز و مسنون و موجب
تقرب بدرگاه الٰهی است یا نه بعض گفته اند که آن بدعت است و حرام و در شرع آنرا اصلی نیست و برین بنا میکنند حرمت سجدتین
بعد الوتر را و نزد بعض جائز و مشروع باکراهت و تفصیل کلام آنست که سجدهٔ خارج صلوة چند قسم است یکی سجدهٔ سهو و آن در حکم
سجدهٔ صلوة است دوم سجدهٔ تلاوت و درینجا خلافی نیست سوم سجدهٔ مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است
چهارم سجدهٔ شکر بر حصول نعمت و دفع بلیت و درینجا اختلاف است نزد امام شافعی و امام احمد سنت است و قول محمد نیز همین است
و در وے احادیث و آثار در وی بسیار است و نزد امام ابی حنیفه و مالک مکروه است و ایشان میگویند که نعم الٰهی تعالی لا تعد ولا تحصی

است بندہ عاجز ست از اداے شکر آن پس تکلیف بدان اگرچہ بطریق سنت و استحباب باشد مؤدی بتکلیف ما لا یطاق ست ولیکن آنہا کہ قائلند میگویند کہ مراد نعمتہای متجددہ حادثہ اند کہ احیاناً واقع میشوند نہ دایماً ثابتاً متصل وجود و توابع و لوازم آن و از آنحضرت مروی ست کہ نزد وصول خبر قتل ابی جہل لعین سجدہ کرد و ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بقتل مسیلمہ کذاب و علی مرتضی کرم اللہ وجہہ بقتل ذی الثدیہ خارجی و کعب بن مالک ببشارت قبول توبہ او از تخلف غزوہ تبوک و قصہ وی از احاسن قصص ست و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردہ ایم و اینجا قسمی دیگر ست از سجدہ کہ آنرا سجدہ تحیت گویند و رخصتی در ان در بعض روایات قویہ آمدہ ست واللہ اعلم

الفصل الثانی عن ابی بکرۃ ابوبکرہ بتا در آخر کہ صحابی مشہور ست و احوال وے و وجہ تسمیہ وی باین اسم در مواضع نوشتہ شدہ است۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاءہ امر سرورا۔ گفت بود آنحضرت چون مے آمد اورا امرے از امور کہ موجب سرور و شادی ست۔ او یسر بہ۔ شک راوی ست کہ بجای سرورا یسر بہ بلفظ مجہول گفتہ یعنی امریکہ خوشحال و شاد گردانیدہ میشد آنحضرت بآن امر۔ خر ساجدا شکرا للہ تعالی۔ بر روی می افتاد سجدہ کنان بجہت شکر کردن مر خدا ایتعالی را۔ رواہ ابوداؤد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب۔ وعن ابی جعفر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم رای رجلا من النغاشین۔ آنحضرت دید مردی را از نغاشیان۔ فخر ساجدا۔ پس بر روی افتاد سجدہ کنان و نغاش و نغاشی بضم نون و تخفیف غین معجمہ مرد بغایت کوتاہ قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یاست یا و نون جمع ست در آخر وی و اگر بیاست یا محذوف شدہ و در بعض نسخ نغاشیین بتشدید غین و تشدید یای اولی نوشتہ و آنچہ از قاموس مفہوم میشود تخفیف غین بی یا و بیا ست و از سنت ست کہ چون مبتلائی را بہ بیند از خدا عافیت خواہد گوید الحمد للہ الذی عافانی مما ابتلاک بہ لیکن اگر مبتلا ببلاے ظاہر را بہ بیند مانند مرض و زشت روے آہستہ بگوید چنانکہ نشنود تا ایذا نکشد و شکستہ دل نگردد و اگر فاسقی را بہ بیند آشکارا گوید تا بشنود و توبہ کند و باز آید۔ رواہ الدارقطنی مرسلا و فی شرح السنۃ لفظ المصابیح۔ و در شرح السنۃ لفظ مصابیح است یعنی این حدیث بلفظی کہ در مصابیح مذکور ست روایت کردہ است و مغایرت لفظی کہ مذکور شد وارد۔ وعن سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من مکۃ نرید المدینۃ۔ گفت سعد بن ابی وقاص کہ از عشرہ مبشرہ است بیرون آمدیم ما با آن حضرت از مکہ در حالیکہ می خواہیم مدینہ را و میرویم بسوی آن۔ فلما کنا قریبا من عزوراء نزل ثم رفع یدیہ فدعا اللہ ساعۃ۔ پس ہرگاہ کہ بودیم نزدیک بعزوراء بفتح عین مہملہ و سکون زای اولی و فتح واو و زاے ثانیہ ممدودہ یا مقصورہ نام موضعی ست میان مکہ و مدینہ فرود آمد آن حضرت یعنی از ناقہ پس بر داشت ہر دو دست خود را پس دعا کرد خدا را ساعتی۔ ثم خر ساجدا فمکث طویلا۔ پس بر روے افتاد سجدہ کنان پس درنگ کرد در سجدہ دراز۔ ثم قام پس بر خاست۔ فرفع یدیہ ساعۃ۔ پس بر داشت ہر دو دست خود را ساعتی۔ ثم خر ساجدا۔ پس بر روی افتاد سجدہ کنان۔ فمکث طویلا ثم قام فرفع یدیہ ساعۃ ثم خر ساجدا۔ سہ بار سجدہ کرد و بر خاست و بر داشت دستہا را و دعا کرد ظاہر اصحابہ پرسیدہ باشند کہ این چہ بود یا پیش از پرسیدن ایشان۔ قال انی سألت ربی و شفعت لامتی۔ گفت بدرستیکہ

من سوال کردم پروردگار خودرا و درخواستم آمرزیدن امت خودرا- فاعطانی ثلث امتی- پس داد مرا سہ یک امت مراد تخشید مرا ایشان را بمن- فخررت ساجدا لربی شکرا- پس بر روی افتادم سجدہ کنان مر پروردگار خودرا بجہت شکرگزاری این نعمت ثم رفعت راسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی- پستر برداشتم سر خودرا پس سوال کردم پروردگار خودرا از برای آمرزیدن امت من پس داد مرا سہ یک دیگر از امت من- فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت راسی فسألت ربی لامتی فاعطانی الثلث الآخر- پس داد مرا سہ یک دیگر یا ثلث اخیر را الآخر بفتح خاو کسر آن ہر دو خواندہ اند- فخررت ساجدا لربی شکرا- این بود سہ بار دست بدعا برداشتن و بسجدہ رفتن شعر چہ غم دیوار امت را کہ باشد چون تو پشتیبان ٭ چہ باک از موج بحر آن را کہ باشد نوح کشتیبان ٭ و اینجا اشکالی می آرند کہ چندین آیات و احادیث در وعید بکبائر وارد شدہ است کہ فردا عاصیان را عذابی خواہد بود و بوقوع خواہد آمد در جواب میگویند کہ مراد باین دعا شفاعت و اعطائی امن از خسف و مسخ و مانند آنست از عذابہای دنیا کہ بر امتان دیگر واقع شدہ نہ عذاب آخرت و بعض گویند کہ مراد امن از خلود عذاب ست در وصول اثر شفاعت آنحضرت بایشان و خروج از نار- رواہ احمد وابوداود-

باب الاستسقاء

استسقاء در لغت آب خواستن و در شرع نماز با دعا و سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصہ و نزد اکثر ائمہ صلوۃ در استسقاء سنت ست و نزد امام ابو حنیفہ استسقاء دعا و استغفار و سوال و تضرع ست از جناب کریم رزاق و بباب استغفار بحکم نص قرآن سبب ادرار امطار ست و ایشان می گویند کہ آنچہ واقع شدہ است از وجوہ استسقاء در اکثر احادیث صلوۃ دران مذکور نیست مگر در وجہ واحد و آن نیز بہ جمیع خصوصیات بہ صحت نرسیدہ است و آنچہ مذکور است ہمین دعا و تحقیق بصحت رسیدہ کہ امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ استسقاء کرد و اقتصار نمود بر دعا و استغفار و نگزارد نماز و اگر نماز مسنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بآن با عموم بلوی و قرب عہد زمان نبوت بعید ست در غایت بعد و ترک وی با وجود علم بدان ابعد ست با وجود آن کہ این در حضور صحابہ بود و تنبیہ ناکردن ایشان بران گنجایش ندارد و گفتہ اند کہ مراد بقول امام ابو حنیفہ لا صلوۃ فی الاستسقاء آن ست کہ جماعت و خطبہ و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط نہ و اگر ہر کسی نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بہتر باشد و احادیث مرویہ در باب استسقاء خالی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق کہ خصوصیات و کیفیات دران مذکور است خالی از ضعف نیستند پس امام ابو حنیفہ خلاصہ و مقصود اصلی آن اخذ کردہ اخذا بالمتیقن و ابو یوسف و محمد نیز موافق ائمہ دیگر اند درین باب و بعض گویند کہ محمد با ابی حنیفہ است و فتوے الآن نزد حنفیہ بر مذہب صاحبین است از جہت ثبوت فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بآنحضرت و اللہ اعلم

الفصل الاول عن عبد اللہ بن زید قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالناس الی المصلی یستسقی روایت ست از عبد اللہ بن زید انصاری کہ یکے از مشاہیر صحابہ است و وے عم اوزید ودیر برادر وی صحابی اند

گفت بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلی در حالیکه قصد استسقا دارد فصلی بهم رکعتین جهر فیهما بالقراءة پس بگزارد
با ایشان دو رکعت جهر کرد دران دو رکعت بقرائت - واستقبل القبلة یدعوا - و روی آورد به قبله در حالی که دعا میکند
ورفع یدیه - و برداشت هر دو دست خود را به مبالغه چنانکه در حدیث آینده بیاید - وحول رداءه حین استقبل القبلة
وگردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آن که بگرداند طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ
بر جانب راست و بگرداند ظاهر او باطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن انیست که بگیرد بدست راست خود گوشه پایان ردا را
از جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود تا آنکه باشد طرفے
که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب یمین و باشد طرفے که گرفته شده است بدست چپ بر کتف اعلا از
جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاول و تبدل حال امساک امطار و تنگی بفراخی ست و بعض گفته اند که
این امتثال امر پروردگارست که امر کرد آنحضرت را که بکند تا مبدل گردد حال یا آنحضرت باجتهاد خود بقصد تبدل حال نه مجرد تفاول
زیرا که تفاول بقصد و اختیار نمیباشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج بی این قصد پس تفاول گرفته میشود بدان و ظاهر آنست
که مراد قائل بتفاول اینجا همینست که آنحضرت این فعل کرد تا دلالت کند بظاهر بر تغیر حال و علامت باشد بران یا آنکه بودن
تفاول البته بی اختیار غیر مسلم است والله اعلم - متفق علیه - وعن انس رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی
شیء من دعائه الا فی الاستسقاء - گفت انس بود آنحضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود مگر در استسقا
یعنی برداشتن بلیغ بالاتر از مقابل سینه و روے - فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه - پس بدرستیکه بر میداشت یعنی در استسقا تا آنکه
دیده میشد سپیدی هر دو بغل آنحضرت یا بجهت آنکه در آنحال جامه در بدن شریف نبود یا ردائی میبود غیر ساتر آن موضع
یا مراد رویت موضع بیاض ابطیه است اگر پیراهنی بر بدن شریف میبود و ابط بکسر همزه و سکون با و کسر با نیز آمده باطن
دوشها گفته اند که دافعه هر چند صعب تر و مطلب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و بالاتر - متفق علیه - وعنه ان النبی صلی الله
علیه وسلم استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء - و هم از انس ست که آنحضرت استسقا کرد پس اشارت کرد به پشت هر دو کف دست
خود بسوی آسمان بعکس آنچه متعارف ست در دعا که بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال
چیزی از جنس نعما بود مستحب ست که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست
بجانب آسمان کند از برای اطفای نائره فتنه و بلا و پست کردن قوت حادثه و غلبه آن و طیبی گفته این نیز برای تفاول
ست بتقلب و تبدل حال مثل صنع وے در تحویل ردا و اشارت ست بمطلوب که بطون سحاب بجانب زمین گردد و بریزد آنچه
در وست از امطار والله اعلم - رواه مسلم - وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا
رای المطر قال - گفت عائشه بود آن حضرت چون می دید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت - اللهم صیبا نافعا - خداوندا
بفرست باران ریزان بسیار سودمند وصیب به فتح صاد و تشدید یای تحتانیه و بعض صبا بموحده مشدده روایت کرده اند بمعنی

رنجتن - رواه البخاری - وعن انس قال اصابنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطر گفت انس رسید مارا وحال آنکه
ما با آنحضرت بودیم بارانی - قال - گفت انس فحسر رسول الله - پس بگشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثوبه - جامه خود را از بدن
مبارک وحسر بفتح وسکون سین مهملتین در کردن و برداشتن جامه از بعض بدن - حتی اصابه من المطر - تا آنکه رسید او را چیزی از
باران - فقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله لم صنعت هذا - برای چه کردی این را مگر بر داشتن جامه و رسانیدن باران
ببدن چه حکمت است - قال لانه حدیث عهد بربه - فرمود زیرا که باران نو رسیده است از نزد پروردگار خود و آمده است از عالم قدس و
طهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف بیت ای نفس خرم باد صبا + از بر یار آمده مرحبا + وحکمت در دوست
داشتن آنحضرت وخوش کردن نو باده ها نیز همین بود که قریب العهدست از درگاه عزت جل جلاله - رواه مسلم

الفصل الثانی - عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی المصلی فاستسقی - بیرون آمد
آنحضرت به سوی مصلی پس استسقا کرد - وحول رداءه حین استقبل القبلة - و گردانید ردای خود را هنگام استقبال
قبله - فجعل عطافه الایمن علی عاتقه الایسر - پس راست گردانید جانب راست ردای خود را بر دوش چپ خود - وجعل
عطافه الایسر علی عاتقه الایمن - و گردانید جانب چپ ردای خود را بر کتف راست خود عطاف بکسر عین یعنی ردا است
و این جا جانب ردا مراد است - ثم دعا الله - بعد از آن دعا کرد خدای تعالی را - رواه ابو داود - وعنه قال استسقی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلیه خمیصة له سوداء - استسقا کرد آنحضرت و بر وی خمیصه بود مر او را سیاه خمیصه بفتح خای
معجمه وکسر میم کسای مربع از صوف یا غیر آن که مر او را دو علم است از دو طرف و بعض گفته اند جامه از خز یا صوف - فاراد ان
یاخذ بسفلها فیجعله اعلاها - پس خواست آنحضرت که بگیرد پایان او را پس بگرداند آن را بالای آن چنانکه معهود بود در
تحویل ردا - فلما ثقلت قلبها علی عاتقه - پس هرگاه که گران شد خمیصه یعنی دشوار شد گردانیدن اسفل آن اعلای آن بگردانید
آن را بر دوشهای خود و قلبها بتخفیف لام و تشدید آن هر دو روایت است - رواه احمد وابو داود - وعن عمیر مولی
آبی اللحم - آبی اللحم مردی است از قدمای صحابه که حاضر شد بدر را و شهید شد در حنین و از خوردن گوشت ابا کردی
بآبی اللحم گشت و بعض گفته اند که در جاهلیت از خوردن لحم آنچه ذبح میکردند بر اصنام ابا کرد و عمیر بضم عین وفتح میم مولای وی
بود وی نیز صحابی است و هر دو در فتح خیبر حاضر بودند پس ابن عمیر مولای آبی اللحم روایت میکند - انه رای النبی صلی الله
علیه وسلم یستسقی عند احجار الزیت - که وی دید آنحضرت را که استسقا میکرد نزد موضعی که نام او احجار الزیت است آن
موضع را باحجار الزیت بجهت آن نام کردند که در آنجا سنگهاست سیاه گویا که بزیت که روغن زیتونست طلا کرده اند قریبا
من الزوراء - نزدیک از زورا بفتح زای وسکون واو که آن نیز نام موضعی ست در میان بازار مدینه و ذکر این مواضع در اذان
جمعه گذشت - قائما یدعو یستسقی - ایستاده دعا میکرد در حالی که استسقا مینمود - رافعا یدیه قبل وجهه - بر دارنده هر دو
دست خود را مقابل روی خود - لایجاوز بهما راسه - در نمی گذراند دستها را از سر مبارک خود چنانکه متعارف است در

دعا وگاهی در برداشتن وسےتها مبالغه میکرد واز بالای سر میگذرانید چنانکه گذشت واگر مراد آن باشد که تا سر برداشت بالاتر از سر برنداشت هنوز متضمن نوعی از مبالغه می باشد چه منتها در دعای برداشتن دستها ست تا سینه و دوش - رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی نحوه - وعن ابن عباس قال خرج رسول الله - بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی فی الاستسقاء چون خروج در حدیث مطلق بود تفسیر کرد راوی که مراد خروج از برای استسقاست - متبذلا - ترک کننده زینت را در جامه وثیاب بذله بکسر با میگویند آن جامه ها را که سائر ایام در خدمت خانه بپوشند زیب و زینت در کار نمی کنند و آن را ثوب مهنة بفتح میم وکسر آن نیز میگویند چنانکه در باب جمعه گذشت واین تبذل بقصد تواضع واظهار غربت ومسکنت بود چنانکه گفت متواضعا - فروتنی ونرم گردنی کننده متخشعا - فروتنی کننده وچشم فرو خوابانده و تواضع وتخشع قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل باید کرد وثانی را بر باطن - متضرعا - زاری کننده - رواه ابوداؤد والنسائی وابن ماجه - وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استسقی قال - بود آن حضرت وقتیکه استسقا می کرد میگفت اللهم اسق عبادک - خداوندا آب ده بندگان خود را - وبهیمتک - وچارپایهای خود را - وانشر رحمتک - وپراگنده کن رحمت خود را بتر وتازه ساختن نباتات ورویانیدن کشت زار و پیدا کردن رزق جانوران - واحی بلدک المیت - وزنده گردان زمین مرده خود را بلد بمعنی شهر و زمین آید - رواه مالک وابوداؤد - وعن جابر قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یواکئی - بهمزه یعنی بر میداشت دستها را و دراز می کرد ما خود دست از تو کا بر عصا - فقال اللهم اسقنا غیثا مغیثا پس گفت خداوندا آب ده ما را وبنوشان ما را باران بس گردانده ورهائی دهنده از شدت ومغیث در حقیقت باری تعالی ست وباران بسبب آنست - مریئا - بفتح میم وکسر رای ممدود گوارا یعنی زیان نکننده مریعا - نیز بفتح میم حاصل زمین را پیدا کننده وفراخی سال پیدا آرنده نافعا غیر ضار - سودمند زیان نکننده - عاجلا غیر آجل - زود آینده دیر نکننده قال - گفت راوی - فاطبقت علیهم السماء - پس عام شد و در گرفت ایشان را باران وطبق بتحریک باران عام را گویند ومراد بسما سحاب ست واطبقت بلفظ مجهول - رواه ابوداؤد

الفصل الثالث

عن عائشة رضی الله عنها - قالت شکا الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قحوط المطر - گفت عائشه گله کردند مردم بسوی آن حضرت باز ایستادن باران را - فامر بمنبر فوضع له فی المصلی - پس امر کرد آن حضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون مدینه است - ووعد الناس یوما یخرجون فیه - ووعده داد مردم را بروزی که بیرون آیند دران روز - قالت عائشة فخرج رسول الله - گفت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین بدا حاجب الشمس - وقتیکه ظاهر شد یا آغاز کرد بر آمدن را کرانه آفتاب وبدا بالف وبهمزه هر دو روایت ست واول ظاهرتر ست - فقعد علی المنبر - پس نشست آنحضرت بر منبر - فکبر وحمد الله - پس تکبیر بر آورد وستایش کرد خدا را - ثم قال - پس گفت - انکم شکوتم جدب دیارکم - بدرستیکه شما گله کردید قحط شهر و دیار خود را ودیار جمع دار ست بمعنی سرای - واستئخار المطر عن

ابان زمانہ منکم۔ وگلہ کردید پس ماندن باران از وقت معین و معہود کہ برای اوست از شما و ابان بکسر ہمزہ و تشدید موحدہ بمعنی
وقت معین و معہود مر ہر چیزی را۔ وقد امرکم اللہ ان تدعوہ۔ و تحقیق فرمودہ است خدای تعالی شما را کہ بخوانید او را و درخواہید
از وی۔ ووعدکم ان یستجیب لکم۔ و نوید دادہ است شما را کہ قبول کند دعا و سوال برای شما۔ ثم قال۔ پس گفت آنحضرت الحمد
للہ رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین۔ جمیع سپاس و ستایش ثابت ست مر خدای را کہ پروردگار جہانیان ست و مہربان ست
در دنیا و آخرت و مالک ہمہ چیز در روز جزا۔ لا الہ الا اللہ یفعل ما یرید۔ نیست معبود برحق مگر خدا میکند آنچہ میخواہد۔ اللہم انت اللہ لا الہ
الا انت۔ خداوندا توئی معبود برحق نیست الہ برحق مگر تو۔ انت الغنی توئی بی نیاز۔ ونحن الفقراء۔ و ما نیازمندانیم و محتاجیم۔ انزل
علینا الغیث۔ فرود فرست بر ما باران را۔ واجعل ما انزلت لنا قوۃ وبلاغا الی حین۔ و بگردان چیزی را کہ فرود فرستادہ برای
ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی برسیم بمطالب خود و بکمال و تمام شود انتفاع ما بوی و بلاغ بفتح با چیزی کہ
بوی بمطلوب برسند۔ ثم رفع یدیہ۔ پس برداشت آنحضرت ہر دو دست خود را۔ فلم یترک الرفع حتی بدا بیاض ابطیہ۔ پس نماند
و نگذاشت برداشتن را و برداشتہ میبرد ہر دو دست را تا آنکہ ظاہر شد سپیدی ہر دو بغل آنحضرت۔ ثم حول الی الناس ظہرہ۔
پس بگردانید بجانب مردم پشت خود را۔ وقلب او حول رداءہ۔ و گردانید ردای خود را و قول او حول شک راوی ست در
لفظ کہ قلب گفت یا حول و معنی ہر دو یکی ست۔ وہو رافع یدیہ۔ در حالیکہ آنحضرت بردارندہ بود ہر دو دست خود را۔ ثم اقبل
علی الناس و نزل۔ پس روی آورد بر مردم و فرود آمد۔ فصلی رکعتین۔ پس بگزارد دو رکعت۔ فانشأ اللہ سحابۃ۔ پس پیدا کرد خدای
تعالی یک ابری را۔ فرعدت۔ پس غرید آن ابر۔ و برقت۔ و درخشید بفتح را و کسر آن ہر دو ست۔ ثم امطرت باذن اللہ۔ پس
ببارید آن ابر بدستوری خدا و امر وی۔ فلم یأت مسجدہ حتی سالت السیول۔ پس نیامد آنحضرت از مصلی مسجد خود را تا آنکہ روان
شد سیلہا و سیل رفتن آب و خون و جز آن۔ فلما رای سرعتہم الی الکن۔ پس ہرگاہ کہ دید آنحضرت شتاب رفتن مردم را بسوی
خانہ ہا و بناہا۔ ضحک حتی بدت نواجذہ۔ خندید آنحضرت تا آنکہ نمایان شد دندانہای درون دہن و کن بکسر کاف
و تشدید نون پوشش زیر جامہ و آنچہ دفع کند گرمی و سردی را از ابنیہ و مساکن و نواجذ جمع ناجذہ دندانہای پسین و
آن نام چہار دندان ست کہ منتہای دندانست کہ آنرا اضراس العقل و اضراس الحلم گویند کہ در زمان بلوغ و کمال عقل بیرون شود و ظہور
این دندانہا در خندہ بغایت بعید ست و لہذا این را بر مبالغہ حمل کردہ اند و بعض حمل بر مطلق اسنان کردہ اند و گویند کہ نواجذ
بر انیاب نیز اطلاق میکنند واللہ اعلم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت چون مشاہدہ ظہور اثر این دعا کرد بطریق معجزہ۔ اشہد
ان اللہ علی کل شیء قدیر وانی عبد اللہ ورسولہ۔ گواہی میدہم کہ خدا بر ہر چیز قادر ست و گواہی میدہم کہ من بندۂ خدا و فرستادۂ
اویم۔ رواہ ابوداود۔ وعن انس ان عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ۔ کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب
بود عمر بن الخطاب چون قحط کردہ میشدند مردم و امساک باران میشد استسقا میکرد بوسیلہ عباس عم رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم۔ فقال۔ پس میگفت عمر رض اللہم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا۔ خداوندا ما بودیم کہ وسیلہ میکردیم بسوی تو بہ پیغمبر ما پس آب

میداد می تو مارا وتسقینا بضم نا وفتح آن ہر دو روایت ست ومعنی یکی ست وسقی واسقی ہر دو لغت ست - وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا - و بدرستیکہ اکنون وسیلہ سے جوئیم بعم پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم پس آب دہ مارا - قال - گفت انس فیسقون - پس آب دادہ می شدند مردم وآوردہ اند کہ چون عمر رضی اللہ عنہ وصحابہ کہ با وی بودند دست تمسک وتوسل بعباس بنی زدند عباس میگفت خداوندا این قوم بسبب نسبت پیغمبر تو صلی اللہ علیہ وسلم بمن توسل کردہ اند خداوندا درین پیری مرا رسوا مساز ومرا از روی ایشان شرمندہ مکن پس باران می آید - رواہ البخاری - وعن ابی ہریرة قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت ابو ہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت - خرج نبی من الانبیاء بالناس یستسقی - بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران با مردم بقصد آنکہ استسقا کند وگفتہ اند کہ مراد سلیمان پیغمبر ست علیہ السلام - فاذا ہو بنملة رافعة بعض قوائمہا الی السماء - پس ناگاہ آن پیغمبر گذشت بمورچہ کہ برداشتہ است پا یہا ی خود را بسوی آسمان وظاہر مراد بہ بعض قوائم قوائم پیش باشد کہ بمنزلہ دستہا ست - فقال ارجعوا فقد استجیب لکم - پس گفت آن پیغمبر بمردم بازگردید پس تحقیق قبول کردہ شد دعا برای شما - من اجل ہذہ النملة - از بہر این مورچہ - رواہ الدارقطنی

باب

اینچنین واقع شدہ است در بعض نسخ مطلق بے تقیید بترجمہ بر عادت مؤلف کہ عقد می کند بابی را در لواحق وتتمات باب سابق ودر بعض باب ریح ہست باب در بیان باد ویکہ بوزد ودر بعض باب فی الریاح باب در بیان بادہا ودر بعض والسحب وابرہا

الفصل الاول - عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نصرت بالصبا - یاری دادہ شدہ ام من بباد صبا - واہلکت عاد بالدبور - وہلاک کردہ شدند عاد کہ نام قوم ہود ست بدبور بفتح دال صبا بادیکہ بیاید از جانب پشت تو چون روے آری بقبلہ ودبور مقابل آن و بعبارت دیگر چون تخص روی بمطلع آفتاب بایستد بادیکہ از مقابل روے آید صبا ست وانچہ از پس پشت آید دبور ست وانچہ از جانب دست راست آید جنوب وانچہ از جانب دست چپ آید شمال مشہور این ست ودر قاموس گفتہ است کہ صبا ریحی کہ مہب وی مطلع ثریا یا بنات النعش ست ودبور مقابل صبا ست وفرق ست میان ہر دو تفسیر زیرا کہ تفسیر اول شمال مشرق ومغرب ست تمام وثانی در ناحیہ البیت از وی ونصر آنحضرت بصبا در روز خندق بود کہ آنرا غزوہ احزاب گویند چنانکہ در کتب سیر مذکور ست وقرآن مجید بدان ناطق ست وقصہ اہلاک عاد بریح صرصر مشہور ست ومقصود با ترجیح وتفضیل صبا ست بر دبور یا بیان آنکہ ریح مامور امر الٰہی ست گاہی برای نصرت قومی ست وگاہی برای اہلاک گروہے - متفق علیہ - وعن عائشة رضی اللہ عنہا قالت ما رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ضاحکا حتی اری منہ لہواتہ - گفت عائشہ ندیدم من آن حضرت را خندان تا آنکہ ببینم من لہوات او را بفتح لام وہا جمع لہاة نام گوشت زائدہ کہ در سقف نہایت فم ست وبعض گفتہ اند کہ آنچہ ما بین آخر بیخ زبان تا آخر حلق از اعلای فم وبعض گفتہ اند قعر دہان ودر صراح گفتہ لہاة کام - انما کان یتبسم - بود آنحضرت مگر آنکہ تبسم میکرد ودر قاموس

گفته که تبسم اقل ضحک ومشهور آن ست که تبسم دندان سفید کردن ودر صراح گفته دندان شیرین کردن - فکان اذا رأى غيما
او ریحا عرف ذلک فی وجهہ - پس بود چون میدید آنحضرت ابر یا باد را اندوهگین میشد وشناخته میشد اثر آن در روی مبارک
وی جهت خوف آنکه مبادا از این بلا ها وزیانی بمردم برسد مقصود آنست که آنحضرت در شهود جلال حق دائم خائف واندوهگین
بود وهرگز بے غم وفارغ نبود وچون باد وباران میدید اندوهگین تر وغمگین تر می شد متفق علیہ - وعنها - قالت کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا عصفت الریح قال - بود آنحضرت چون سخت وتندمی وزید باد میگفت - اللهم انی اسألک خیرها وخیر ما فیها - ۵
خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این باد که در ذات اوست ونیکی آنچه در دست از آثار ومنافع - وخیر ما ارسلت به - ونیکی چیزیکه
فرستاده شده است این باد برای آن چیز - اعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما ارسلت به - وپناه میجویم بتو از بدی این باد
وچیزیکه در دست وبدی چیزیکه فرستاده شده است این باد برای آن چیز وارسلت بصیغه مجهول غائب ست وبلفظ معلوم
مخاطب نیز روایت ست - واذا تخيلت السماء تغیر لونه - وچون ظاهر میشد در آسمان ابر وآثار ونشانہ برای باران متغیر میشد رنگ
آنحضرت ومتخیلہ ابر باران دار را گویند زیرا که محل تخیل ومظنه است - وخرج ودخل واقبل وادبر - وبیرون می آمد آنحضرت ودرون
میرفت وپیش می آمد وپس میرفت - فاذا امطرت سری عنه - پس چون میبارید وبخیر میگذشت کشاده کرده میشد از وی خوف ودور برده
میشد از وی خوف وسری بلفظ مجهول بتخفیف وتشدید هر دو روایت ست وتشدید برای مبالغه ست - فعرفت ذلک عائشة
پس شناخت آن حالت را عائشه ودانست که بدیدن ابر وباران تغیری در آنحضرت پیدا می آید وچون بخیر میگذرد خوشحال میگردد
فسألته - پس پرسید عائشه آنحضرت را از علت آن - فقال لعله یا عائشة کما قال قوم عاد - پس گفت آنحضرت شاید که این ابر
باد ای عائشه مثل آن باشد که گفته است جماعه عاد ودر آنچه حکایت کرده است پروردگار تعالی از حال ایشان - فلما رأوه عارضا مستقبل
اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا - پس هرگاه که دیدند ایشان یعنی قوم هود که عاد نام ایشانست ابری را که ظاهر شد در کناره آسمان گفتند
که این ابری ست که باران آرنده است برای ما وآخر آیت این ست که بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم یعنی این ابر باران دهنده نیست
بلکه این عذابی ست که شتابی میکردید شما در طلب آن بادی ست که در وی عذاب دردناک ست - وفی روایة - ودر روایتی بجای
فاذا امطرت سری عنه چنین آمده است که - ویقول اذا رأی المطر رحمة - وعادت شریف آن بود که میگفت آنحضرت وقتیکه
میدید باران را خداوندا بگردان او را رحمت ودرین وجه رحمت بنصب ست یا معنی آنست که چون ابر میدید متغیر میشد وچون
میدید از وی باران می آمد میگفت این رحمت ست از خدا تعالی ودرین وجه رحمت مرفوع ست متفق علیہ - وعن ابن عمر
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفاتیح الغیب خمس - خزائن غیب پنج علم ست که نهیدانند آنرا جز خدا وگفته اند که مفاتح
جمع مفتح ست بفتح میم بمعنی مخزن ومفاتیح نیز روایت ست جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علومی که رسیده می شود بآن بسوی
مغیبات وطیبی گفته که مفاتیح ومفاتح هر دو جمع مفتح ومفتاح می آید - ثم قرأ - پس خواند آنحضرت برای بیان آن پنج علم
این آیت را - ان اللہ عنده علم الساعة وینزل الغیث الآیة - رواه البخاری - وعن ابی هریرة قال قال رسول

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیست السنۃ بان لا تمطروا۔ نیست قحط بانکہ باران دادہ نشوید شما۔ ولکن السنۃ ان تمطروا وتمطروا ولا تنبت الارض
شیئا۔ ولکن قحط باین ست کہ باران دادہ شوید یعنی بسیار ببارد و نروید از زمین چیزی را یعنی گمان نبرید کہ رزق و برکت در باران
از باران ست بلکہ از جناب حق ست و بقدرت اوست تعالیٰ و تواند کہ باران ببارد و چیزی نروید و قحط بوجود آید شعر ببارد ہوا تا
نگوئی ببار زمین نادرد تا نگوئی بیار۔ و سنہ بمعنی سال ست غالب آمدہ در قحط سال و مراد در حدیث این معنی ست۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول الریح من روح اللہ۔ گفت آنحضرت
باد از رحمت الٰہی ست یعنی غالب آنست کہ رحمت ست و عذاب کافر نیز رحمت ست بر مومنان یا مراد آن ست کہ
رحمت ست نسبت بیک قومی و عذاب ست نسبت قوم دیگر و در کلام حذف اختصار ست ای من روح اللہ ومن
عذابہ چنانکہ گفت۔ تاتی بالرحمۃ وبالعذاب۔ می آرد گاہے رحمت را و گاہی عذاب را و چون آمدن باد بقدرت
و ارادہ و رضای اوست۔ فلا تسبوہا۔ پس دشنام مکنید آن را۔ وسلوا اللہ من خیرہا وعوذوا بہ من شرہا۔ و سوال کنید خدا را
از نیکی باد و پناہ جوئید بخدا از بدی وے یعنی بندہ باید کہ راضی باشد بقضا و قدر الٰہی اگرچہ نسبت بوی بد باشد ولیکن از
خدا نیکی خواہد باقی از حاکم ست ہرچہ میخواہد میکند و میدہد۔ رواہ الشافعی و ابو داؤد و ابن ماجۃ والبیہقی فی الدعوات الکبیر

وعن ابن عباس ان رجلا لعن الریح عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ مردی لعنت و نفرین کرد و بلعنت و دشنام داد
باد را و اظہار کراہت کرد از وی۔ فقال لا تلعنوا الریح۔ پس گفت آنحضرت لعنت مکنید باد را۔ فانہا مامورۃ۔ زیرا کہ بدرستیکہ
باد امر کردہ شدہ است و مستحق لعن نیست۔ وانہ من لعن شیئا لیس لہ باہل رجعت اللعنۃ علیہ۔ و بدرستیکہ کسیکہ لعنت کند چیزی را کہ
نیست آن چیز مر لعنت را سزاوار باز برمیگردد لعنت بر آن کس۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب۔ وعن ابی
بن کعب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تسبوا الریح۔ دشنام مکنید باد را۔ فاذا رایتم ما تکرہون فقولوا۔ پس
چون ببینید بادی را کہ ناخوش میدارید شما پس بگوئید۔ اللہم انا نسألک من خیر ہذہ الریح۔ خداوندا ما سوال میکنیم ترا از نیکی
این باد۔ وخیر ما فیہا۔ و نیکی چیزے کہ در وست۔ وخیر ما امرت بہ۔ و نیکی چیزیکہ امر کردہ شدہ است این باد بدان چیز۔ ونعوذ بک
من شر ہذہ الریح وشر ما فیہا وشر ما امرت بہ۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابن عباس قال ما ہبت ریح قط الا جثا النبی صلی
اللہ علیہ وسلم علی رکبتیہ۔ گفت ابن عباس نوزید بادی ہرگز مگر آنکہ نشست آنحضرت بر دو زانوی خود۔ وقال۔ و گفت
اللہم اجعلہا رحمۃ ولا تجعلہا عذابا۔ خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را مادہ عذاب۔ اللہم اجعلہا
ریاحا ولا تجعلہا ریحا۔ خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح۔ قال ابن عباس فی کتاب اللہ تعالیٰ۔ گفت ابن
عباس کہ در کتاب خدا واقع شدہ است۔ انا ارسلنا علیہم ریحا صرصرا۔ بدرستیکہ ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت۔ وارسلنا
علیہم الریح العقیم۔ و فرستادیم بر ایشان باد نازایندہ کہ بار در نمی گرداند درختان را۔ وارسلنا الریاح لواقح۔ و فرستادیم بادہای آبستن
کہ درختان بوی باردار میشوند۔ وان یرسل الریاح مبشرات۔ و از آیات الٰہی ست کہ میفرستد بادہا را بشارت دہندہ بباران

رواه الشافعی والبیہقی فی الدعوات الکبیر بدانکہ مشہور آنست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال یافته چنانکه در دو آیت نخستین و ریاح بلفظ جمع
در رحمت و دعا می مذکور که در روایت ابن عباس آمده مبنی بر آنست و قول ابن عباس که مذکور شد نیز موید آن ساخته اند و خطابی توجیه
آن کرده که ریاح چون متکثر گردد سحاب بسیار پیدا آرد و امطار بسیار آید و زروع و ثمار پیدا گردد و چون یکبارگی و فرد عقیم میباشد همچنین ست
اعتقاد عرب و ابوجعفر طحاوی این را منکر شده و استشهاد آورده بقول حق سبحانه (وجرین بہم بریح طیبۃ) ریاح خیر و در بعض احادیث آمده از
استعمال مفرد در خیر و شر چنانکه در احادیث ابی ہریره گذشت الریح من روح اللہ تاتی بالرحمۃ والعذاب و قول آنحضرت انا نسالک من
خیر ہذه الریح و خیر ما فیہا و حدیث عائشه که مذکور شد و گفته اند که این حدیث که از ابن عباس مذکور شده ضعیف ست مقاومت با آن احادیث
صحاح نتواند کرد و طیبی گفته غالباً ریح و ریاح چون مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکه مقید بوصف گردد و درین جا سخن بسیارست
در شرح مذکور شده است۔ **وعن عائشة** قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا ابصر ناشئا من السماء۔ بود آنحضرت چون میدید
ابری را که پیدا میشد از آسمان۔ یعنی السحاب میخواهد از ناشی ابر را ناشی از ان گویند که پیدا میگردد از میان زمین و آسمان
و در صراح گفته ناشی نخست آنچه پیدا میشود از ابر۔ ترک عمله۔ میگذاشت آنحضرت کاری را که میکرد بجهت عروض خوف و خشیت۔
واستقبله۔ و رو می آورد بآن ابر۔ وقال۔ و میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من شر ما فیه۔ خدایا من پناه میجویم بتو از شر چیزی که
درین ابر است۔ فان کشفه اللہ حمد اللہ پس اگر کشاد خدا تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را۔ وان مطرت۔ و اگر میبارید۔ قال
اللهم سقیا نافعا۔ گفت خداوندا بده آب سود دهنده را و سقی بفتح سین و سکون قاف تنوین بمعنی آب نوشانیدن و بضم سین بی
تنوین نیز روایت ست و آن اسم ست از استقا بمعنی آب نوشیدنی۔ رواه ابوداود والنسائی وابن ماجة والشافعی واللفظ له۔
وعن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا سمع صوت الرعد والصواعق قال۔ بود آنحضرت چون میشنید آواز غریدن
ابر و آواز آتش که از آسمان بارد میگفت۔ اللهم لا تقتلنا بغضبک ولا تهلکنا بعذابک وعافنا قبل ذلک۔ خداوندا مکش ما را
بخشم خود و هلاک مکن ما را بعذاب خود و عافیت و سلامت بخش ما را پیش ازان۔ رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن عبد اللہ ابن الزبیر۔ انه کان اذا سمع الرعد ترک الحدیث۔ از عبد اللہ ابن الزبیر
آمده است که بود وی چون میشنید رعد را میماند سخن را و خاموش میشد از جهت ترس و هیبت۔ وقال۔ و میگفت۔ سبحان
الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته۔ پاکی آن خدای را که بپاکی یاد میکند رعد بثنای وی و فرشتگان از ترس وی
و رعد اگر بمعنی آوازست اسناد تسبیح بوی بمجازست زیرا که چون بسبب وی تسبیح کرده میشود گویا وی تسبیح می کند و اگر نام
فرشته است بحقیقت است واللہ اعلم۔ رواه مالک

کتاب الجنائز

جمع جنازه بفتح و کسر تخت که مرده را بر وی بر دارند و آنچه مرده بر روی نباشد آن را نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نهایه
گفته جنازه بکسر و فتح میت بر سریر و بعض گویند بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس و مشتق است از جنز بمعنی ستر

باب عيادة المريض وثواب المرض

عیادت وعیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن وعیاده بضم نیز آمده مشتق از عود ست بمعنی رجوع چه عاید رجوع میکند بسوی بیمار
گاه گاه وعود نیز بمعنے عیادت آمده است

الفصل الاول عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اطعموا الجائع - طعام دهید گرسنه را وطعام دادن گرسنه را سنت ست اگر بحد اضطرار نرسیده است وفرض ست اگر باضطرار کشیده فرض کفایه اگر متعین نگردد یکی وفرض عین اگر متعین گردد - وعودوا المریض - وعیادت کنید بیمار را این نیز سنت ست اگر کسے باشد که متعهد بیمار گردد وواجب ست اگر متعهد نبود وعودوا بضم عین وسکون واو - وفکوا العانی - وخلاص کنید اسیر را اگر بناحق بند کرده باشند یا حکم کرده باشند اسیر بفدا یعنی سربهای او وفکوا بضم فا وتشدید کاف وفک جدا کردن دو چیز باهم در شده از یکدیگر - رواه البخاری - **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم خمس حق مسلمان بر مسلمان پنج ست - رد السلام - جواب سلام دادن و سلام دادن نیز از حقوق اسلام ست چنانکه در احادیث آمده وتخصیص رد بذکر بجهت اهتمام ست که فرض ست بر وجه کفایت - وعیادة المریض - وبیمار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام ست نه حق صحبت واز بعض کتب مفهوم میگردد که حق صحبت است ولهذا در جامع الاصول باب العیادة در حقوق صحبت آورده وامام حجة الاسلام آن را در حقوق اسلام ایراد کرده واول مسامحه هست بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند - واتباع الجنائز - وپس روی کردن جنازه ها ودنبال جنازه رفتن ونماز جنازه کردن نیز داخل این ست وفرض کفایت ست وذکر اتباع بجهت اهتمام ست واشارت بآنکه می باید که توقف کند بعد از نماز وپس روی کند هر قدرے که تواند وتوقف تا دفن افضل ست - واجابة الدعوة وقبول کردن خواندن بطعام اگر بدعتے از ملاهی ومناهی در ان جا نباشد وامام غزالی گفته طعام که بجهت مفاخرت ومباهات بپزند وبرای نام وآوازه بسازند نیز مانع از اجابت دعوت ست وسلف مکروه می پنداشتند آن را - وتشمیت العاطس - تحیه از حق مسلم بر مسلم دعا کردن عطسه زننده را بیرحمک الله بشرط آنکه بگوید وی الحمد لله وتشمیت بشین معجمه ومهمله واول فصیح ترست ومشتق ست از آنچه مشتق ست شوامت بمعنی قوائم دابه وگویا دعاست مر عاطس را به ثبات قدم بر خیر وصحت یا از شماتت بمعنے شاد شدن ببلای دشمن گویا دعاست باز آنکه شماتت اعدا از عاطس وثانی از سمت بمعنی هدی وسیرت ونیک وتشمیت سنت عین ست بر واحد وسنت کفایت ست بر جمع وکلام بر وے در باب عطاس وتثاؤب از کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی متفق علیه **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم ست - حق مسلمان بر مسلمان شش ست - قیل ماهن - گفته شد چه چیز ست وکدام ست آن شش - یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه - گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام کن بروی ورد سلام لازم آنست ودر حدیث اول رد سلام گفت واکتفا کرد بوی از ذکر سلام - واذا دعاک فاجبه - وچون بخواند ترا الطعام اجابت کن او را - واذا استنصحک فانصح له - وچون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مر او را ونصیحت

در لغت خلوص ست عسل ناصح یعنی خالص از شوب موم و مراد اینجا خیر خواہی و حق گزاری مسلمانانست و این سنت ست
و نزد استنصاح واجب - واذا عطس فحمد الله فشمته - و چون عطسہ زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مر او را و یرحمک
الله بگو - واذا مرض فعده - و چون بیمار شود پس عیادت کن او را - واذا مات فاتبعه - و چون بمیرد پس روی کن جنازۂ او را
بعد از نماز گزاردن بروے نصیحت درین حدیث زیادہ کرد و مراد حصر نیست و حقوق مسلمانی بسیار ست و در ہر مقام چیزے
ازان بیان کرده تواند که نزول وحی بران بتدریج باشد - رواه مسلم - وعن البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله
علیه وسلم بسبع ونهانا عن سبع - امر کرد ما را آنحضرت بہفت چیز و نہی کرد ما را از ہفت چیز - امرنا بعیادة المریض واتباع الجنائز وتشمیت
العاطس ورد السلام واجابة الداعی - معانی این پنج لفظ معلوم شد - وابرار المقسم - و امر کرد ما را براست گردانیدن سوگند
خورنده را و مقسم بضم میم و سکون قاف و کسر سین مخففه و ابرار القسم بفتح قاف و سین بمعنی سوگند نیز روایت ست یعنی شخصی سوگند
خورد بر فعل تو که این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آن را تا سوگند وی راست گردد و حانث نشود یا سوگند خورد بر
فعلی خود که البته این کار بکنم پس باید که سعی کنی در تیسیر و تحصیل این کار و بہم رسانیدن اسباب آن و بعض گفته اند که معنی
آن آن ست که اگر کسی دیگرے را سوگند دہد و بگوید بخدا سوگند بر تو که این کار بکن مستحب ست بروی که بکند بجهت تعظیم اسم
پروردگار تعالی اگرچه لازم نیست و در دو صورت سابق بجهت برآوردن مسلمانان ست از معصیت که حنث ست - ونصر
المظلوم - و امر کرد ما را آنحضرت بیاری دادن کسیکه بروی ستمی رفته است مسلمان باشد یا کافر ذمی و مستامن - ونهانا
عن خاتم الذهب - و نہی کرد ما را از انگشتری طلا - وعن الحریر - و از پوشیدن جامہ ابریشمی - والاستبرق والدیباج بکسر
دال و از پوشیدن استبرق و دیباج و در صراح گفته استبرق دیبای سطبر و دیباج فارسی معرب دیبا و این ہمہ اقسام
حریر ست - والمیثرة الحمراء - و نہی کرد ما را از میثره سرخ و میثره بکسر میم و سکون یا و فتح مثلثه فراش صغیر پر کرده شده بہ پنبه
که بر زین نهند و بروی بنشینند و آن را نمد زین گویند و این از عادات عجم ست که برسم تکبر و رعونت از حریر دیبا و جز آن
بسازند و قید بحمرا ناظر دران ست که اگر سرخ نباشد حرام نیست و اگر بی قصد رعونت بجهت ضعف و آسودگی بود نیز حرام
نیست - والقسی - و نہی کرد از قسی بفتح قاف و تشدید سین مهمله نام جامه منسوب بقس که قریه است از مصر از کتان مخلوط
بحریر و بعض گفته اند قسی بمعنی قزی بزای نسبت بقز بمعنی ابریشم قزی را بسین بدل میکنند و ذکر این ثیاب و احکام آن
در کتاب اللباس بتفصیل بیاید - وآنیة الفضة - و نہی کرد از آوندہای نقرہ - وفی روایة عن الشرب فی الفضة - و در روایتی
آمده که نہی کرد از نوشیدن در آوند نقرہ و خوردن نیز ہمین حکم دارد - فانه من شرب فیها فی الدنیا لم یشرب فیها فی
الآخرة - پس بدرستیکه شان این ست که کسیکه نوشد در آوند نقرہ در دنیا نوشد دران در آخرت و این محروم گردانیده شود
ازان ہمیشه یا مدت طویل بجهت معاقبت بدین خطیه و آنیه ذهب نیز ہمین حکم دارد و تخصیص بفضه بجهت جریان عادتست
بشرب دران یا این چون ادنی است حرمت ذهب بطریق اولی خواهد بود و این منهیات مذکوره مخصوص بمردان ست

الا آنکه فضه که حرام ست بر مردان و بر زنان متفق علیه - **وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم** ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم یزل فی خرفة الجنة حتی یرجع - بدرستیکه مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه میباشد در چیدن میوه بهشت تا آن وقت که باز میگردد از عیادت وخرفه بضم خا وسکون را آنچه چیده شود از میوه ومخرف ومخرف بفتح میم وکسر را وفتح آن بستان وگاهے از خرفه نیز بستان اراده نمایند وگاهی بمعنی کوچه میان دو رسته نخیل آید وطیبی گفته که مناسب اینجا حمل برین معنی ست بدلیل روایت دیگر که گفته من مخارف الجنة یعنی در بستان بهشت ست و در طریق که موصل ست بدان فافهم - رواه مسلم - **وعن ابی هریرة قال** قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمة یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی - بدرستیکه پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیمار شدم من پس باز پرس نکردی مرا - قال یا رب کیف اعودک وانت رب العالمین - گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت کنم ترا وتو پروردگار جهانیانی ومنزهی از بیماری - قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده - گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو ای آدمی که بندهٔ خاص من فلانی بیمار شد پس نپرسیدی او را - اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده - آیا ندانستی تو اگر تو عیادت میکردی آن بنده را مییافتی مرا نزد وی یعنی رحمت ورضای مرا نزد وی - یا ابن آدم استطعمتک فلم تطعمنی - میگوید پروردگار در روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا - قال یا رب کیف اطعمک وانت رب العالمین - گوید آدمی پروردگار من چگونه طعام دهم ترا وتو پروردگار عالمیانی وپاک ومنزهی از گرسنگی واز خوردن - قال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه - گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو که طعام طلبید از تو بندهٔ من فلان پس طعام ندادی تو او را - اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذلک عندی - آیا ندانستی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را مییافتی تو ثواب وجزای آن طعام را نزد من - قال یا ابن آدم استسقیتک فلم تسقنی - میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا - قال یا رب کیف اسقیک وانت رب العالمین - گوید آدمی چگونه آب دهم ترا وتو رب عالمینی ومنزهی ومبرائی از تشنگی واحتیاج بآب - قال استسقاک عبدی فلان فلم تسقه - بگوید تعالی آب طلبید از تو بندهٔ من فلان پس آب ندادی تو او را - اما علمت انک لو سقیته وجدت ذلک عندی آیا ندانستی که اگر آب میدادی تو او را مییافتی جزای آن نزد من و در بعض نسخ اما علمت انک چنانچه در قرائن دیگر ست و بر تقدیر عدم علمت اما حرف تنبیه ست پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی مییافتی مرا نزد وی و در طعام وشراب گفت مییافتی جزای آن نزد من و در تفنن این عبارت مبالغه است در افضلیت عیادت از اطعام وسقی کما لا یخفی واین خبر را عارف رومی نظم کرده گفته است **مثنوی** آمد از حق سوی موسی این عتیب ٭ کای طلوع نور تو کرده زجیب ٭ مشرقت کردم بنور ایزدی ٭ من حقم رنجور گشتم نامدی ٭ گفت سبحانا که پاکی از زیان ٭ این چه رمز ست این بکن یا رب عیان ٭ باز فرمودش که من رنجوریم ٭ چون نپرسیدی تو از روی کرم ٭ گفت یا رب نیست نقصانی ترا ٭ عقل گم شد این گره را برگشا ٭ گفت ما را بندهٔ خاص گزین ٭ گشت رنجور او منم نیکو ببین ٭ هست رنجوریش رنجوری من ٭ هست معذوریش معذوری من ٭ هر که خواهد همنشینی با خدا ٭ گو نشیند در حضور اولیا ٭ رواه مسلم -

وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل علی اعرابی یعوده - روایت ست از ابن عباس کہ آنحضرت درآمد بر اعرابی
درحالیکہ عیادت میکرد اورا - وکان اذا دخل علی مریض یعوده - وبود عادت شریف آنحضرت کہ چون می درآمد بر مریض کہ عیادت
میکرد اورا - قال لہ - میگفت آنحضرت مرآن مریض را - لا باس طهور ان شاء اللہ - نیست باک یعنی غم مخور و اندوهگین مباش زانچہ میبابی
از درد وسختی بیماری زیرا کہ این پاک کننده ست گناہا نرا و دور کننده است آنہا را بلکہ تنقیہ و اصلاح کننده است مر بدن را نیز از اخلاط
ردیہ و اجزای کثیفہ - فقال لہ لا باس طهور ان شاء اللہ - پس باز گفت آنحضرت مرآن اعرابی را ہمین کلمہ - قال - گفت
اعرابی - کلا - نہ اینچنین ست - بل حمی تفور - بلکہ تپی ست کہ بجوش شد چنانکہ دیگ بجوش شد فور و فوران جوشیدن دیگ - علی شیخ کبیر
بر پیر بزرگ سال - تزیره القبور - زیارت میکناند این تپ آن پیر را گورہا را - فقال النبی - پس گفت نبی صلی اللہ علیہ وسلم
فنعم اذن - پس آری ہمچنین باشد اکنون کہ تو چنین میگوئی غضب کرد آنحضرت سوی کہ باوجود ارشاد بر طریق صبر و شکر از قبول
آن ابا آورد و سلوک نکرد طریق ادب را و بیرون رفت از حد اعتدال و براه کفران نعمت رفت و احتمال دارد کہ آن بیمار
کافر بود اما گفتہ اند کہ ظاہر آنست کہ از جفاة اعراب و اجلاف ایشان بود کہ از شدت وجع آن بیطاقتی کرد و بیتابی نمود و باوجود
آن تکلف کرد در سجع کہ نہ مقام آن بود و در غضب آمد آنحضرت و الزام کرد او را الفال بد و شوم کہ بر نفس خود کرد - رواه البخاری

وعن عائشة رضی اللہ عنہا - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتکی منا انسان مسحہ بیمینہ - بود آن حضرت
کہ چون بیمار می شد از ما آدمی مسح می کرد آن حضرت آن آدمی را بدست راست خود و میسود او را بدست مبارک خود و شکایت
معنے مرض و درد می آید و شاکی و مشتکی میگویند دردناک را کہ دردش بسیار باشد و اصل معنی راجع بشکایت ست بمعنی گلہ کردن - ثم
قال - پس میگفت آنحضرت و می خواند این دعا را - اذہب الباس رب الناس - ببر این درد را ای پروردگار آدمیان باس در اصل
بمعنے عذاب و سختی و حرب و سخت شدن آید - واشف انت الشافی - و تندرستی ده توئی تندرستی دہنده - لا شفاء الا شفاؤک -
نیست شفا مگر شفای تو - شفاء لا یغادر سقما - شفائیکہ نمیگذارد ہیچ بیماری را و سقم بفتحتین و بضم و سکون ہر دو لغت ست مثل حزن
و حزن و در روایت اکثر بفتحتین ست متفق علیہ - وعنہا قالت کان اذا اشتکی الانسان الشیء منہ - بود وقتیکہ شکایت میکرد آدمی
چیزے را یا عضو و جزوی را از خود - او کانت بہ قرحة او جرح - یا بود بآدمی ریشے یا خستگی کذا فی الصراح و گفتہ اند
کہ مراد بقرح بفتح قاف و سکون را چیزے کہ بیرون می آید از اعضا ہمچو دمل و مانند آن و بجرح آنچہ میرسد از زخم شمشیر و مانند آن
و قرحہ بضم قاف و فتح ہم روا آید - قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم باصبعہ - میگفت آنحضرت درحالیکہ میگذاشت انگشت را بر جائے
درد و گفتہ است نووی کہ میگرفت آنحضرت آب دہن مبارک خود را بر اصبع خود و می نہاد آنرا بر خاک بعد از ان می نہاد انگشت
خاک آلوده را بر جای درد و مسح میکرد آنرا بدان و می گفت - بسم اللہ - بنام خدا - تربة ارضنا بریقة بعضنا - خاک زمین ما
آمیختہ بآب دہن بعضی از ما - لیشفی سقیمنا - کردیم ما این فعل را تا تندرستی داده شود بیمار ما - باذن ربنا - بدستوری پروردگار ما و اہر
وی این سری ست از اسرار و در علاج قروح و جروح آنچہ میرسد در نمی یابد آنرا عقول و افہام و در رقیہ ہا و افسون ہا آثار عجیبہ ست کہ ظاہر

نمی گردد اسرار آن ومراد افعال آنحضرت را اسرار غامضه هست که موکول العلم اوست وافهام وعقول قاصرهٔ ما را ابدرک آن راه نیست
وگرفتاران تنگنای طبیعت وتفلسف خواهند که طلب حقائق آن کنند دوست وپا بزنند وبدان راه نیابند واز انچه درین مقام گفته اند
یکی آنست که قاضی بیضاوی که یکی از گرفتاران این بند ست گفته که تحقیق گواهی داده است مباحث طبیه که آب دهن را تاثیر ست
در نضج وتبدیل مزاج وتراب وطن را نیز تاثیری ست در حفظ مزاج اصلی حتی که گفته اند مسافر را باید که خاک از جای وطن خود با خود برداشته
و پارهٔ ازان در ظرف آب بنیدازد وازان آب بخورده باشد تا امین شود از تغیر مزاج وتورپشتی گفته که انچه سبقت میکند بفهم در تاویل
این حدیث آنست که تربت ارض اشارت ست بفطرت آدم وریقه بعضنا بنطفه که پیدا میگردد بوی آدمی پس گویا تضرع وزاری میکند
بزبان حال وقال که پروردگارا تو ای که ابداع کردی اصل اول را از خاک وبعد ازان پیدا کردی اولاد او را از آب حقیر خوار پس آسان ست
بر تو شفا دادن کسیکه شان وی این ست انتهی وبعضے از شارحان گفته اند که مراد بارض ارض مدینه است که ثابت شده است
مر آن را خاصیت در شفای مریض ومراد بعض ذوات کریم اوست صلعم واین وجه اخیر توجیهی دارد ونزدیک ست وحقیقت حال همانست
که گفته شد والله اعلم متفق علیه- وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات ومسح عنه بیده- عائشه
گفت بود آنحضرت وقتیکه بیمار میشد میدمید بر بدن مبارک خود معوذات به کسر واو مشدده که مراد بدان معوذتین ست وسورهٔ آخر قرآن
یا با سورهٔ قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون یا با آیات قرآنی ست که متضمن معنی تعوذ وتفویض اند ودور میکرد از بدن علت
را بدست خود یعنی دست را بر تمام بدن تا انجاکه برسد میگذرانید ومیسود- فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه پس هرگاه که بیمار شد آنحضرت
بآن دردی که وفات یافت دران- کنت انفث علیه بالمعوذات التی کان ینفث- بودم من که میدمیدم بروی معوذات که
میدمید بر خود- وامسح بید النبی- ومسح میکردم ومی مالیدم بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم- باین طور که میخواندم ودستهای آن حضرت
را میگرفتم ودروی میدمیدم وبعد ازان دست وی بدن او را مسح میکردم- متفق علیه وفی روایة لمسلم قالت کان اذا مرض احد من
اهل بیته نفث علیه بالمعوذات- گفت عائشه بود آنحضرت چون بیمار میشد یکی از مردمان خانه وی میدمید بروی معوذات را-
وعن عثمان بن ابی العاص صحابی ست عامل گردانید او را آنحضرت بر طائف روایت کرده از وی حسن بصری وابن المسیب
وجز ایشان- انه شکی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وجعا یجده فی جسده- روایت ست از عثمان که شکایت کرد نزد آنحضرت دردی
را که می یافت آن را در تن خود- فقال له رسول الله- پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ضع یدک علی الذی
یألم من جسدک- بنه دست خود را بر آنجای که درد می کند از تن تو- وقل- وبگو- بسم الله ثلثا- سه بار- وقل سبع مرات
وبگو هفت بار- اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر- پناه می جویم بغلبه وبزرگی خدای تعالی وتوانائی وی
از بدی چیزے که می یابم از درد در حال وسے ترسم از زیادت وسرایت آن در مآل- قال- گفت عثمان ففعلت
فاذهب الله ما کان بی- پس کردم انچه فرموده بود آنحضرت پس ببرد خدای تعالی انچه بود بمن از درد- رواه مسلم- وعن ابی
سعید الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد اشتکیت- روایت است از ابی سعید خدری که جبرئیل آمد آنحضرت

را پس گفت بطریق پرسش یا محمد بیمار شدی - فقال - پس گفت آنحضرت - نعم - آری بیمار شدم - قال - گفت جبرئیل و خواند
این دعا را برای علاج آنحضرت - بسم الله ارقیک - بنام خدا افسون میکنم ترا - من کل شیء یؤذیک - از هر چیز که رنج و درد و آزار
کند ترا - من شر کل نفس - از بدی هر ذات - او عین حاسد - و از شر هر چشم حاسد و کلمہ او بمعنی واو است و احتمال دارد که برائے
شک راوی باشد - الله یشفیک - خدا تندرستی دهد ترا - بسم الله ارقیک - بنام خدا افسون میکنم ترا - رواه مسلم - وعن ابن عباس
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ الحسن والحسین - بود آنحضرت که در پناه خدا میکرد حسن و حسین را رضی الله عنهما و عن سائر اهلبیت
النبوة باین دعا که - اعیذکما بکلمات الله التامة - در پناه میگیرم شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان را بذیل عز و جل آن بنا راه نیست
و مراد بکلمات یا معلومات الٰهی ست تعالی یا اسمای وی عز اسمه یا کتب منزله - من کل شیطان - از هر شیطان و شیطان نام هر متمرد
و هر سرکش که از حد گذرنده است از جن و انس و دواب - و هامة - و از هر هامه بتشدید میم هر جانور زهردار کشنده چنانچه مار و اگر
نکشد آنرا سامه گویند مانند کژدم و زنبور و گاهی دواب را که بجنبند بر زمین و قصد آدمیان کنند مثل حشرات نیز هوام گویند
و من کل عین لامة - و از هر چشم خداوند لمم که فرود آید بر آدمی و برسد او را مثل دیوانگی و فساد قوی و اعضا و سحر و حسد و
جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند - و یقول ان اباکما کان یعوذ بها اسمعیل و اسحق - و میگفت آنحضرت خطاب با این هر دو
که پدر شما که عبارت از ابراہیم خلیل ست تعوید میکرد باین کلمات اسمعیل و اسحق را - رواه البخاری - و در روی کان یعوذ بها ست
بضمیر مفرد - و فی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظ التثنیة - و در اکثر نسخ مصابیح یعوذ بهما ست بضمیر تثنیه راجع بدو کلمه
که مدخول من اند یا بدو جمله مستعاذ و مستعاذ منه و این تکلف ست و لهذا گفته اند که ظاهر آن ست که این سهو قلم ست
والله اعلم - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یصب منه - کسیکه بخواهد
خدای تعالی بآن کس نیکی را گرفته می شود یا میگیرد حق تعالی از وے یعنی از نفس و مال و اولاد وے تا موجب اجر و ثواب
و کفارت ذنوب و رفع درجات گردد یعنی مصیبت همیشه از قهر نیست گاهے متضمن لطف نیز میباشد اگر صبر ورزد و راضی
گردد و داخل لطف ست و اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر ست و مصیبت امر مکروه ناخوش بر طبیعت آدمے که برسد
و بگیرد او را و یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن بر صیغه مجهول و معلوم هر دو روایت ست چنانچه در ترجمه اشارت بدو کرده شد
رواه البخاری - وعن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المسلم من نصب - نمیرسد مسلمان را از هیچ رنج
و تعب و مشقت و درماندگی - و لا وصب - و نمیرسد درد و رنجوری و بعض گویند درد و بیماری دائم - و لا هم - و نه اندوه و
گداختن بیماری تن را - و لا حزن - و نه غم و اندوه خلاف سرور - و لا اذی - و نه آزار و رنجش - و لا غم - و نه اندوه در اندرون
شدن و اکثر این معنی نزدیک یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آنست که هم در مستقبل میباشد
چنانکه کارے و محنتی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد و غم در ماضی بود و مکروهی و ناخوشی بر دل رسیده است
که بجهت آن تیرگی و بے ذوقی بر دل نشسته است که پوشیده است دل را و بالجمله هر چه بر مسلمانان از غم و محنت و آزار میرسد

حتی الشوکۃ یشاکہا۔ تا آن کہ خاری کہ خلانیدہ می شود آدمی آن را۔ الا کفر اللہ بہا من خطایاہ۔ مگر آن کہ می پوشد و می بخشد خدای تعالے بایں مذکورات از مصائب چیزی از گناہان مسلمانان کہ صغائر باشند کذا قالوا متفق علیہ وعن عبد اللہ بن مسعود۔ قال دخلت علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم وہو یوعک۔ گفت ابن مسعود درآمدم بر آن حضرت و حالانکہ وی تپ زدہ شدہ بود و عک حرارت تپ و تیزی وی و شکستہ بدن۔ پس لمس کردم آن حضرت را بدست خود فقلت پس گفتم یا رسول اللہ انک لتوعک وعکا شدیدا۔ بدرستیکہ تو ہر آئینہ تپ زدہ میشوی تپ زدہ شدن سخت۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اجل انی اوعک کما یوعک رجلان منکم۔ آری من تپ زدہ میشوم چنانکہ تپ زدہ میشوند دو مردان شما۔ قال فقلت ذلک لان لک اجرین۔ ابن مسعود میگوید پس گفتم من آن یعنی تپ زدہ شدن تو مثل تپ زدہ شدن دو مرد بسبب آنست کہ مر ترا دو اجر است بر ہر عمل و مضاعف است اجر و ثواب تو۔ فقال اجل۔ پس گفت آنحضرت آری بسبب این است ثم قال ما من مسلم یصیبہ اذی من مرض فما سواہ۔ پس گفت آنحضرت نیست ہیچ مسلمان کہ برسد او را آزاری از بیماری پس چیزیکہ جز بیماریست۔ الا حط اللہ بہ سیاتہ کما تحط الشجرۃ ورقہا۔ مگر آنکہ فرو می افگند خدای تعالی بدیہای او را چنانکہ فرو می افگند درخت برگہای خود را متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت ما رأیت احدا الوجع علیہ اشد من رسول اللہ۔ ندیدم من ہیچ یکی را کہ درد و بیماری سخت تر بود از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ از جہت صفائی جوہر و قوت حس وی و در این رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتہای دیگر ست کہ جز علام الغیوب آنرا نداند متفق علیہ۔ وعنہا قالت مات النبی صلی اللہ علیہ وسلم بین حاقنتی و ذاقنتی۔ گفت عائشہ رحلت کرد آنحضرت سر بر سینۂ من و حاقنہ مغاک درمیان چنبر گردن و کتف و ذاقنہ طرف حلقوم کہ زیر زقن ست یعنی تکیہ کردہ بود بر من و مطلع بودم شدت موت وی را۔ فلا اکرہ شدۃ الموت لاحد ابدا بعد النبی۔ پس مکروہ نمیدانم سختی مرگ را برای ہیچ یکی ہرگز بعد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ پوشیدہ نماند کہ شدت موت کہ نسبت بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود مناسب بعلو مقام اوست و متبادر ورد افہان چنان مے درآید کہ آنحضرت را اصلا کلفتی در موت نبود و غایت شدت آن بود کہ حرارتے بود و آب برروی مبارک می پاشید و میفرمود ان للموت سکرات چنانکہ در فصل ثانی بیاید۔ رواہ البخاری۔ وعن کعب بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل المومن کمثل الخامۃ من الزرع تفیئہا الریاح۔ قصہ و حال مسلمان ہمچو قصہ و حال شاخ تر و نرم از کشت ست کہ مائل و راجع می گردانند آن را بادہا و خام بخای معجمہ و تخفیف میم گیاہ تازہ و تر و تفی بضم تا و فتح فا و کسر یای مشددہ و ہمزہ تصرعہا مرۃ و تعدلہا مرۃ اخری۔ می افگنند و می اندازند بادہا آنرا یکباری و راست و برابر میگردانند بار دیگر ہمچنین مسلمان گاہی می اندازد او را حوادث ضعف و بیماری و گاہے راست و درست میگرداند صحت و تندرستی حتی یاتیہ اجلہ۔ تا آنکہ بے آید او را وقت موت و تمام میگردد مدت حیات او۔ و مثل المنافق کمثل الارزۃ المجذیۃ۔ و حال منافق ہمچو حال درخت صنوبر ست کہ محکم و ثابت و برپاست۔ التی لا یصیبہا شئ۔ آن درختے کہ نمیرسد آن را چیزی از بادہا و آفتہا ارزہ بفتح ہمزہ و سکون را

و برا همین ست روایت و ابوعبیده گفته که وے آرزه است بمد و کسر را و بفتح آن نیز آمده یعنی درخت ثابت بیخ دی در زمین و مجذبه بضم میم و سکون جیم و کسر ذال معجمه و جذیه بکسر بیخ درخت را گویند - حتی یکون انجعافها مرة واحدة - تا آنکه میباشد افتادن آن درخت بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست ست بے ضعف و بیماری ناگاه بیکبارگی می افتد و می میرد - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المومن کمثل الزرع لاتزال الریح تمیله - حال مومن همچو حال کشت ست که همیشه باد مائل می گرداند و می جنباند آن را - ولا یزال المومن یصیبه البلاء - و همیشه است مومن که میرسد او را بلاء و مثل المنافق کمثل شجرة الارزة لاتهتز حتی تستحصد - و حال منافق همچو حال درخت صنوبر ست که نمی جنبد تا آنکه درو ده نشود و بریده نگردد - متفق علیه - وعن جابر قال دخل رسول الله - گفت جابر در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی ام السائب - بر ام سائب که صحابیه است و آنحضرت بدیدن وے در خانه ادمی در آمد - فقال مالک تزفزفین - پس گفت آنحضرت بام السائب که تپ لرزه داشت چه شده است ترا که می لرزی تزفزفین ماخوذ ست از زف الطائر وقتیکه فراخ میکند هر دو بازوی خود را و میجنباند برای درا هر دو آمده است - قالت الحمی لا بارک الله فیها - گفت ام السائب سبب لرزیدن من تپ است برکت نه کند خدای در وی و حمی بضم حاء و تشدید میم حرارت عارضه در بدن - فقال پس گفت آنحضرت - لا تسبی الحمی فانها تذهب خطایا بنی آدم - دشنام مکن تپ لرزه را که بدرستیکه تپ میبرد گناهان فرزندان آدم را - کما یذهب الکیر خبث الحدید - چنانکه میبرد دمه آهنگری چرک و پلیدی آهن را - رواه مسلم - وعن ابی موسیٰ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب له بمثل ما کان یعمل مقیما صحیحا - وقتیکه بیمار میشود بنده یا سفر میکند و چیزی از عبادات وا وراد که در حالت صحت و اقامت داشت فوت میگردد نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد درحالیکه مقیم و تندرست بود - رواه البخاری - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون شهادة کل مسلم - طاعون سبب شهادت هر مسلمانست یعنی هر که در طاعون صبر کند و نگریزد و بمیرد شهید مرده باشد در حق اجر و ثواب متفق علیه - خلیل گفته است که طاعون وباست و ابن اثیر گفته طاعون مرض عام و وبا که فاسد میگردد بوی هوا پس فاسد میگردد بوی مزاجها و بدنها و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفای روح میکند تسمیه کردند بطاعون از جهت سرعت قتل وی و در قاموس طاعون و با را بیکدیگر تفسیر کرده و اطبا تفسیر کرده اند طاعون را بالورم مؤلم سیاه سوزنده زهردار که بیرون می بر آید در بعض اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاه میگرداند گرد خود را و گاهی سبز و سرخ میباشد و فاسد میگرداند عضو را اما آنچه در احادیث مذکور شده بر گریختن از ان و بیرون رفتن از شهری که واقع شده باشد دران نهی کرده و وعید نموده و تشبیه بفرار از زحف داده و بر صبر بران بشهادت حکم کرده مراد وبا و موت عام و مرض عام ست نه مخصوص بانچه اطبا تعیین نموده اند نیست و لهذا در احادیث بلفظ وبا و موت عام مذکور شده و اگرچه بلفظ طاعون نیز واقع شده اما مراد معنی وباست و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطبا حمل کرده و در غیر آن فرار مباح داشته و اگر فضا بر همین معنی

محمول باشد فردی از دو یا خواهد بود مخصوص بآن و این قائل آن احادیث را که در وے لفظ وباء و موت عام واقع شده
چنانچه خواهد گفت نسأل الله العافية - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهداء خمسة شهیدان
پنج قسم اند - المطعون - یکے آن که بعلت طاعون مرده و بر صبر برآن جان سپرده - والمبطون - دوم آنکه بعلت اسهال یا
استسقاء و انتفاخ بطن جان داده و بعض مطلق علت بطن را از درد حله و غیر آن مراد داشته و بعض گفته اند که مراد بمبطون
کسے ست که نگاه داشته بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی گرسنه باشد که
بعلت گرسنگی بر تیغ فقر و مجاهده جان داده و الله اعلم - والغریق - سوم آنکه در آب غرق شده بشکستن کشتی و جز آن بود آن
که عمداً بحبل القای نفس در تهلکه نکرده - وصاحب الهدم - چهارم آنکه در زیر دیواری و بنائی که افتاده مرده بشرط مذکور
و هدم بسکون دال ویران کردن و انداختن بنا و بفتح دال بنای افتاده و هدم بکسر دال میت بهدم - والشهید فی سبیل الله - پنجم
کشته شده در راه خدا در جنگ اعدای دین و آنکه بظلم کشته شده بی جنگ داخل وے ست و شهید حقیقی کامل همین ست و اقسام
دیگر در حکم او بند و شریک اند در اجر و ثواب و لهذا اطلاق اسم شهید بر وی کرد و گفت الشهید فی سبیل الله یعنی قسیم مانند آن
یعنی دیگران قسم که مشهور و متعارف ست باسم شهید فانهم - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت سألت رسول الله صلی
الله علیه وسلم عن الطاعون - گفت عائشه پرسیدم من از آن حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن - فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله
علی من یشاء - پس خبر داد آنحضرت مرا که طاعون عذابی ست که میفرستد آن را پروردگار تعالی بر هر که میخواهد از امم سابقه و لاحقه
فان الله جعله رحمة للمؤمنين - و خبر داد که خدای تعالی گردانیده است طاعون را مهربانی بر مسلمانان را که صبر کنند و نگرند
و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود - لیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلده صابراً محتسبا - نیست هیچ یکی که
در تقع شود طاعون پس درنگ کند در شهر خود و نه برآید در حالیکه صبر کننده و چشم دارنده ست بر اجر و ثواب - یعلم انه
لا یصیبه الا ما کتب الله له - در حالیکه میداند و یقین میدارد که نمی رسد او را از مصیبت مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است
خدای تعالی برای او - الا کان له مثل اجر شهید - مگر آنکه باشد مراو را مانند پاداش شهید - رواه البخاری - وعن
اسامة بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل - طاعون
عذابی ست که فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل رجز بکسر را و سکون جیم در آخر زای عذاب و گاهی زای را سین
بدل کنند - او علی من کان قبلکم - یا بر کسانیکه بودند پیش از شما شک راویست که علی طائفة من بنی اسرائیل فرمود یا علی من
کان قبلکم - فاذا سمعتم بارض فلا تقدموا علیه - پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینی و شهرے جز شهرے که شما در آنجا اید
پس قدوم نیارید در آن زمین و در روید در ان و تقدموا بفتح تاء و سکون قاف و فتح دال از قدوم و در بعض روایات
فلا تقدموا بضم تا و کسر دال بمعنے اقدام نیارید و پیش نیائید آن زمین را تا القای نفس در تهلکه لازم نیاید - واذا وقع بارض
وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه - و چون بیفتد و فرود آید طاعون بر زمینی و حالانکه شما در ان زمین باشید پس بیرون نیائید

بہشت گریختن از طاعون متفق علیہ - ضابطہ در دیں ست کہ در انجا کہ ہست نباید رفت و از انجا کہ باشد نباید گریخت و اگرچہ گریختن
در بعض مواضع مثل خانہ کہ در روے زلزلہ شدہ یا آتش گرفتہ یا نشستن در زیر دیوارے کہ خمشدہ و نزد غلبۂ ظن بہلاک آمدہ است
اما در باب طاعون جز صبر نیامدہ و گریختن تجویز نیافتہ و قیاس این بر آن مواد فاسد ست کہ آن از قبیل اسباب
عادیہ اند و این از اسباب وہمی و بر ہر تقدیر گریختن از انجا جائز نیست و ہیچ جا وارد نشدہ و ہر کہ بگریزد عاصی و مرتکب کبیرہ
و مردود ست نسأل اللہ العافیہ - وعن انس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت انس شنیدم آن حضرت
رامی گفت - قال اللہ سبحانہ وتعالی اذا ابتلیت عبدی بحبیبتیہ ثم صبر - می گوید حق سبحانہ چون مبتلا گردانم بندہ خود را بدو محبوبہ
وی یعنی بدو چشم وی یعنی بستانم چشمان وے یا کور سازم او را پس صبر کند آن بندہ درین ابتلا و در ظاہر و باطن ناسزا
نشنید یشنود نہ گوید و بداند کہ ابتلائے از روے سخط و غضب الٰہی نیست بلکہ از برای دفع مکروہی ست کہ بہ بصر واقع می شود
واز برای تکفیر ذنوب و رفع درجات ست و شیخ ما کہ در آخر عمر اعمی شدند می فرمودند کہ خلوتی کہ در تمام عمر می خواستم الکنون حاصل
شدہ - عوضتہ منہا الجنۃ - عوض دہم آن بندہ را از ان حبیبتین بہشت را - یرید عینیہ - مے خواہد بحبیبتین بندہ دو چشم بندہ
اگر این کلام آن حضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم ضمیر یرید عائد بحضرت عزت ست جل جلالہ و اگر کلام راوی ست ضمیر بحضرت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ست - رواہ البخاری -

الفصل الثانی - عن علی رضی اللہ عنہ - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما من مسلم یعود مسلما غدوۃ -
گفت علی مرتضی رضی اللہ عنہ شنیدم آن حضرت را کہ می گفت نیست ہیچ مسلمانے کہ بیمار پرسے کند مسلمانی را در وقت
بامداد و انجا پیش از زوال ست و غدوہ بضم بامداد و بفتح یکسر کردن و رفتن در وقت بامداد - الا صلی علیہ سبعون الف ملک
حتی یمسی - مگر آنکہ صلوۃ بفرستند و دعا رحمت کنند بروی ہفتاد ہزار فرشتہ تا آنکہ شام کند - وان عادہ عشیۃ الا صلی علیہ سبعون
الف ملک حتی یصبح - و عیادت کند او را شبانگاہ کہ مراد بدان بعد از زوال ست مگر آنکہ صلوۃ بفرستند بروی ہفتاد ہزار
فرشتہ تا آنکہ صبح کند - وکان لہ خریف فی الجنۃ - و باشد مر او را البستانی در بہشت یا خریف بمعنی مخروف ست یعنی آنچہ چیدہ شود از
میوہای بہشت - رواہ الترمذی وابوداود - وعن زید بن ارقم - قال عادنی النبی صلی اللہ علیہ وسلم من وجع کان بعینی
زید بن ارقم انصاری کہ از مشاہیر صحابہ است و در ہفدہ غزوہ حاضر شدہ و از خواص علی ابن ابیطالب بود و در تصدیق وے
نازل شدہ در سورۂ منافقون ان المنافقین لکاذبون میگوید کہ عیادت کرد مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از جہت درد یکہ بود بدو
چشم من و در روایتے بعینی بلفظ افراد - رواہ احمد وابوداود - ازینجا معلوم میشود کہ عیادت در چشم سنت ست و
قول آنکسیکہ گوید کہ رمد را عیادت نیست مردود ست و اسناد این حدیث صحیح ست و آنچہ بیہقی و طبرانی روایت کردہ اند کہ سہ
چیز اند کہ در آنہا عیادت نیست دمل و چین و ضرس صحیح آن ست کہ موقوف ست بر ابن کثیر چنانکہ بیہقی تصحیح کردہ است
واللہ اعلم - وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فاحسن الوضوء وعاد اخاہ المسلم محتسبا - کسیکہ وضو کند

پس نیک کند وضوی او و عیادت کند برادر مسلمان را بقصد ثواب و اقامت سنت - بوعد من جهنم مسیرة ستین خریفا - دور گردانیده
شود از دوزخ بمقدار راه رفتن شصت سال و خریف سال را گویند و از ان تفسیر خریف بسال در نفس حدیث آمده است که پرسیده
شده با ابا حمزه خریف کدام ست گفت سال و وجهش آن ست که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف اعتبار کنند که اول
بریدن خرما و انگور و رسیدن غلات ایشان در خریف ست - رواه ابوداود - وعن ابن عباس قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یعود مسلما فیقول سبع مرات - نیست هیچ مسلمانی که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کرت
اکثر عدد و تکرار دعا تا سه است و در بعض ادعیه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام از برای
دفع بلا از سبع اعضا باشد والله اعلم - اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک - سوال میکنم خدای بزرگ را که
پروردگار عرش بزرگ ست که تندرستی دهد ترا - الا شفی - مگر آنکه تندرستی داده شود آن مسلمان - الا ان یکون قد حضر
اجله - مگر آنکه باشد که بتحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آن را علاجی نیست - رواه ابوداود
والترمذی - وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم من الحمی ومن الاوجاع کلها ان یقولوا - و هم از ابن عباس ست
که آنحضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تب بلکه از جهت همه دردها اینکه بگویند - بسم الله الکبیر - بنام خدای بزرگ -
اعوذ بالله العظیم - پناه میجویم بخدای بزرگ - من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار - از بدی هر رگ پر شده از خون یا رزنده
خون و از بدی گرمی آتش - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث ابراهیم ابن اسمٰعیل وهو یضعف
فی الحدیث - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب ست شناخته نمیشود مگر از حدیث ابراهیم بن اسمٰعیل
و وی نسبت بضعف کرده میشود در حدیث - وعن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من اشتکی منکم
شیئا میفرمود آنحضرت کسیکه شکایت کند از شما چیزی را از درد و بیماری - او اشتکاه اخ له - یا شکایت کند برادری مر او را یعنی
مسلمانی فلیقل - پس باید که بگوید و بخواند این دعا برای خود یا برادر خود - ربنا الله الذی فی السماء - پروردگار ما خدای ست
که در آسمان ست مقصود تبری ست از خدایان زمین که بتان اند و لهذا حکم کرد آنحضرت بایمان زنی که پرسیده شد از وی
خدا کجا ست گفت در آسمان و تاویل این همان ست که در تاویل قول حق سبحانه وهو الله فی السموات وفی الارض و قول
وی وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله گفته اند - تقدس اسمک - پاک ست نام تو ای پروردگار از تهمت نقصان و عدم
تاثیر - امرک فی السماء والارض - امر تو در آسمان و زمین ست که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرمود و
اوحی فی کل سماء امرها و فرمود و یتنزل الامر بینهن - کما رحمتک فی السماء - چنانکه رحمت تو در آسمان ست و عام و شامل ست
اهل آنرا که همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل وی که رحمت خاص مختص ست به بعض و دون بعض که مومنان اند نه کافران
اگرچه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آن ست شامل ست همه را بقوله تعالی ورحمتی وسعت کل شیء - فاجعل رحمتک
فی الارض - پس بگردان رحمت خاص خود را نیز در زمین - اغفر لنا حوبنا - بیامرز ما را گناه ما را و حوب بضم حاء و فتح آن بمعنی

انجم ست وبعض گفته اند که فتح لغت اہل حجاز ست وضم لغت بنی تمیم بمعنی حزن وحشت رجهد ورجع وہلاک وبلا نیز آمده
وپوشیده نماند که همه این معانی صالح اراده اند ومراد وموجب حوب واسباب آن ست - وخطایانا - وبیامرز گناہان ما وخطایا
گناہانیکه بطریق خطا بوجود آیند وگاہی بر مطلق گناہان نیز اطلاق یابد - انت رب الطیبین - تو پروردگار پاکانی ازعلت
طلب مغفرت گناهان ست یعنی بیامرز ما را تا از گناہان پاک شویم وقابل تربیت ورحمت خاص تو شویم - انزل رحمة من رحمتک
فرود فرست رحمتے خاص عظیم را از جنس رحمتهای تو - وشفاء من شفائک - وبفرست شفائی از شفاهای تو - علی هذا الوجع
برین درد مندی ورنجوری - فیبرأ - پس بہ شود ودور گردد این وجع - رواه ابو داود - وعن عبد الله بن عمرو قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء الرجل یعود مریضا فلیقل - چون بیاید مرد در حالیکه پرسش میکند بیمار را پس باید که
بگوید - اللهم اشف عبدک - خداوندا شفا ده بنده خود را - ینکا لک عدوا - تا جراحت کند وقتل کند برای تو وتقویت دین
واعلای کلمه تو دشمنان دین را ونکایت بمعنی جراحت کردن ست وقتل بسیار کردن وبمعنی ایلام را نیز آمده است وہمزه
وبے ہمزه ہر دو آمده وبہمزه پوست باز کردن از ریش وجراحت وجراحت بر جراحت کردن نیز آمده - او یمشی لک الی جنازة
یا برود برای رضای تو وادای حق دین تو بسوی جنازه - وتخصیص نکایت عدو ومشی جنازه بذکر از میان سائر
افعال بمناسبت آنست که چون مریض بود در برشرف موت بود بعد از ان ذکر کرد آنچه متعلق بموت ست از اماتت اعدا
ودعا وامداد موتے وطیبی گفته که جمع میان نکایت وتشییع جنازه بجهت آنست که در اول انزال عقاب ست بر دشمنان خدا
ودر ثانی ایصال رحمت ست بر دوستان وے - رواه ابو داود - وعن علی بن زید - روایت ست از علی بن زید
بن عبد الرحمن بن جدعان قرشی تیمی بصری که از تابعین بصره است - عن امیة - بضم همزه وفتح میم وتشدید تحتانیه تابعیه است
روایت دارد از عائشه - انها سالت عائشة عن قول الله عز وجل - که امیه پرسید از عائشه از حقیقت معنی قول حق جل و
علا که این آیت ست - ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله - اگر پیدا کنید چیزی را که در نفسهای شماست یا پنهان
دارید آنرا حساب می کند شما را بآن خدای تعالے - وعن قوله - وپرسید از قول وی تعالی - من یعمل سوءا یجز به - ہر که
بکند بدی را بپاداش داده می شود بوے باعث بر پرسیدن معنی این دو آیت آن ست که آیت نخستین دلالت دارد که
بندگان حساب کرده می شوند بر آنچه مضمر دارند در انفس خود از خطرات ذنوب واندیشهای بد وآیت دوم حکم میکند که
آدمیان جزا داده میشوند بهر عمل بد قلیل یا کثیر پس مشکل شد بر ایشان ومتحیر شدند که چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب
از ان - فقالت عائشة ما سألنی عنها احد منذ سألت رسول الله - پس گفت عائشه سوال نکرد مرا ازین محاسبه ومجازات
هیچ یکی از ان گاه که پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم از تفسیر این دو آیت - فقال - پس گفت آنحضرت - هذه معاتبة
الله العبد - این محاسبه وجزا که مذکور ست درین دو آیت عتاب کردن خداست بنده را - بما یصیبه من الحمی - بآنچه میرسد
بنده را از تپ وبیماری - والنکبة - واز نکبت بفتح نون عتاب وخشم گرفتن وملامت کردن وپیدا کردن درد ست بر دوست خشم را

از جهت بے ادبی که از وی بوجود آمده با وجود محبت ولی ولطف بر وی در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن وخشمگینی
پیدا کردن ونکبت آنچه برسد آدمی را از حوادث و رنجها - حتی البضاعة یضعها فی ید قمیصه - تا این مصیبت که پاره از مال می نهد
بنده آن را در دست پیراهن خود که عبارت از آستین ست وعادت ست بر نهادن پاره مال دران - فیفقدها پس گم
میکند وی آن بضاعت را - فیفزع لها - پس متحیر میشود ومتغیر میگردد و فریاد میکند ومیطلبد آن بضاعت گم شده را یعنی این
محاسبه وجز او مواخذه وخشم وعتاب ست در دنیا نه مواخذه عذاب وعقاب ست در آخرت پس باید که بنده دل بد نکند و اندوهگین
نگردد بلکه خوشحال گردد ومسرور باشد که سبب تکفیر ذنوب ورفع درجات ست نظم من ترا غمگین وگریان زان کنم * تا کنت از
چشم بدان پنهان کنم * زان بجوشانم که مکروه منی * بلکه تا گیری تو ذوق چاشنی * زان حدیث تلخ میگویم ترا * تا ز تلخیها فرو شویم
ترا * تو ز تلخی چون همه پر خون شوی * پس ز تلخیها همه بیرون شوی * حتی ان العبد لیخرج من ذنوبه کما یخرج التبر الاحمر من الکیر -
تا آنکه بنده هر آئینه بیرون می آید از گناهان خود چنانکه بیرون می آید زر سرخ از بوته در قاموس گفته تبر بکسر زر ونقره و یا آنچه از کان
می آید پیش از زدن ودر کار برده ودر مجمع البحار گفته که تبر ذهب خالص ونقره پیش از ان که سکه زده شود و چون سکه زنند نام وے
عین ست - رواه الترمذی - وعن ابی موسیٰ ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یصیب عبدا نکبة - نمیرسد هیچ بنده را مصیبتی
ورنجی قلیل و حقیر - فما فوقها او دونها - پس آنچه بالای اوست یا فرود اوست احتمال دارد فوق در عظم ودون در حقارت یا عکس و
اول ظاهر تر ست - الا بذنب - مگر بسبب گناهی که کرده است وخطائی که از وی رفته است درویشی را بند نعلین موشی برید
می نالید ومیگفت آه چه گناه کرده ام که جزای آن این یافته ام - وما یعفو الله عنه اکثر - وآنچه عفو ومحو میکند ودر میگذراند خدای
تعالیٰ از وی بیشتر ست و قرأ - وخواند آن حضرت موافق اینحال این آیت را که - وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
ویعفو عن کثیر - وهر چه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزے ست که کرده است آن را دستهای شما یعنی ذاتهای شما وعفو
مے کند خدای تعالے از بسیاری ازان - رواه الترمذی - وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان العبد اذا کان علی طریقة حسنة من العبادة ثم مرض - بدرستیکه بنده چون میباشد بر حالت نیک از عبادت
پس بیمار شود قیل للملک الموکل به - گفته می شود مر فرشته را که گماشته شده است بر وی - اکتب له مثل عمله اذا کان طلیقا -
بنویس برای وی مانند عمل وی در وقتیکه بود رها غیر مقید باین بیماری یعنی عملے که در حالت صحت میکرد - حتی اطلقه - تا آنکه رها کنم
او را و تندرست گردانم او را - او اکفته الی - یا ضم کنم او را وگرد آرم او را بسوی خود یعنی بمیرانم - وعن انس ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال اذا ابتلی المسلم ببلاء فی جسده قیل للملک - چون مبتلا گردانیده میشود مسلمان وآزموده میشود ببلای
در تن او گفته میشود مر فرشته را - اکتب له صالح عمله الذی کان یعمل - بنویس برای وی عمل نیک وی را که میکرد پیش از
ابتلا - فان شفاه غسله وطهره - پس اگر شفا میدهد می شوید او را خدای تعالی بمبالغه و پاک میگرداند او را - وان قبضه غفر له ورحمه
واگر قبض می کند او را وے میراند می آمرزد مر او را ورحمت میکند او را - رواهما رزین - روایت کرده است این هر دو حدیث را.

فی شرح السنۃ - وعن جابر بن عتیک - بروزن کریم انصاری معاوی ست منسوب ست بمعاویہ کہ یکے از اجداد
او بود حاضر شد بدر را و مشاہد ہمہ راکہ بعد از وست و در تقریب گفتہ صحابی جلیل ست و خلاف کردہ شد در شہود وے
بدر را - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الشہادۃ سبع سوی القتل فی سبیل اللہ - شہادت ہفت قسم ست جز کشتہ شدن
در راہ خدا کہ فرد کامل متعارف ست ازان - المطعون شہید - آنکہ مرد بطاعون شہید ست - والغریق شہید و صاحب
ذات الجنب شہید - و خداوند ذات الجنب کہ بیماری مشہورست و آن قرحہ ست کہ حادث می گردد در داخل پہلو
نزدیک بدل و سینہ و نشان او تنگی نفس و تپ است و او را اقسام و احکام و اسباب و علامات ست کہ در کتب
طب مذکورست و در شرح سفر السعادۃ مجملی ازان ذکر کردہ شدہ است - والمبطون شہید - معنی مبطون معلوم شدہ - و
صاحب الحریق شہید - و خداوند آتش کہ بناگہان در آتش افتد و بسوزد - والذی یموت تحت الہدم شہید - و آنکہ میرد زیر
بنای افتادہ کہ بیفتد بر وی و سابقاً فرق میان ہدم بسکون دال و فتح آن معلوم شد و اینجا بفتح مناسب ترست -
والمرأۃ تموت بجمع شہید - و زن کہ بمیرد بجمع بضم جیم و بعضی بکسر جیم گفتہ اند و سکون میم بمعنی مجموع یعنی آنکہ بہ میرد نزد ولادت
و بیرون نیاید ولد وے و آنکہ عقب ولادت بمیرد نیز ہمین حکم دارد و بعض تفسیر کردہ اند ببکر زیرا کہ بکارت مجموع ست
در وے مثل ولد و در حدیث دیگر آمدہ است و ہر زنی کہ بجمع مرد و بردہ نشد و خرجی او می در آید در بہشت - رواہ مالک
و ابو داؤد و النسائی - وعن سعد قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت ست از سعد بن ابی وقاص رض
کہ پرسیدہ شد آن حضرت - ای الناس اشد بلاء - کدام از آدمیان سخت ترست از روے بلا و آزمائش - قال الانبیاء ثم
الامثل فالامثل - گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند بیشتر ہر کہ فاضلتر مرتبہ بمرتبہ چنانکہ اولیا و علما و صلحا بر تفاوت
مراتب و درجات - یبتلی الرجل علی حسب دینہ - مبتلا گردانیدہ میشود مرد بر اندازہ دین وی - فان کان فی دینہ صلبا
پس اگر باشد مرد در دین خود سخت و درشت - اشتد بلاؤہ - سخت میشود بلاے وے زیرا کہ وے صاحب یقین ست
پس صبر میکند بران و میداند کہ بلی حق ست و در اینجا الطاف خفیہ است پس کامل میگردد ایمان وی و قوی میگردد محبت
وی و بکفر میگردد سیآت وے و بلند میگردد درجات وے - وان کان فی دینہ رقۃ - و اگر باشد در دین وی نرمی و تنگی
ہون علیہ - آسان و سبک کردہ می شود بر وے تا بے صبری نکند و بیرون نیاید از ربقہ دین باز جہت عدم قوت ایمان
و یقین پس تالیف قلب وی میکند بہ نعمت و قول وی - فما یزال کذلک - پس ہمیشہ است مرد ہم چنین و ہم برینحال حتی
یمشی علی الارض مالہ ذنب - تا آنکہ میرود بر زمین و حالانکہ نیست مرا و را گناہی بیان حال مردی ست کہ صلب ست
در دین - رواہ الترمذی و ابن ماجۃ و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح - وعن عائشۃ قالت ما اغبط احدا
بہون موت بعد الذی رأیت من شدۃ موت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت عائشہ رشک نمیبرم ہیچ یکی را بآسانی و
سبکی مردن بعد از آنچہ دیدم از سختی مردن آنحضرت یعنی پیش ازین رشک میبردم بر ہر کہ بآسانی می مرد و بعد از آنکہ دیدم از سختی موت

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم دیگر رشک برکسی بآسانی موت نبردم واعتقاد کردم کہ خیریت در سختی موت است نہ آسانی۔ رواہ الترمذی والنسائی۔ وبیان سختی در حدیث آیندہ بیاید۔ وعنہا قالت رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم وھو بالموت وعندہ قدح فیہ ماء۔ گفت عائشہ دیدم آن حضرت را وحالانکہ آن حضرت در حالت موت بود ونزدوی قدحی بود کہ دروی آب است۔ وھو یدخل یدہ فی القدح۔ وآن حضرت می درآورد دست خود را در قدح۔ ثم یمسح وجہہ پس مسح میکرد بروی مبارک خود را واز قدح می برآورد دست ترا برروی از جہت حرارتی کہ مییافت۔ ثم یقول۔ پس می گفت اللھم اعنی علی منکرات الموت۔ خداوندا یاری دہ مرا بر حالتہای سخت مرگ۔ او علی سکرات الموت۔ یا گفت یاری دہ بر سکرات موت شک از راوی است وسکرات جمع سکرۃ بسکون کاف این نیز بمعنی سختی ومحنت وبی ہوشی ست وتسکیر بمعنی خفہ کردن آید۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ۔ وشیخ ما اجل اکرم اوحد محمد البکری المصری رحمۃ اللہ علیہ در سبب سکرات موت مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم وجوہ متعددہ ابراز نمودہ یکی آنکہ مزاج شریف نبوی اعدل امزجہ بود پس احساس وتالم اکثر ودریافت اثر آن اکبر بود چنانچہ فرمودانی لاوعک کما یوعک رجلان منکم چنانچہ گذشت دیگر آنکہ تعلق روح بجسد لطیف وے وتعشق وی بوی اقوی واوفی بود پس تالم وی بمفارقت وی بیشتر وقوی تر باشد دیگر آنکہ درانجا تسلیہ امت ست کہ چون ببینند کہ نقل روح پاک وی بایں صورت است آسان گردد بر ہریکی حال نفس وی دیگر آنکہ حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود پس فراق روح وی از جسد شریف گویا فراق تامہ ارواح ست از تامہ اجساد دیگر آنکہ آنحضرت متولی امور مملکت الہیہ وگماشتہ درگاہ عزت بود کہ تامہ امور واحکام کون ومکان بوے مفوض بود وکدام دائرہ مملکت واسع تر از مملکت وسلطنت وی بود وعادت مستمرہ گماشتگان ست کہ چون رجوع بدرگاہ سلطان نمایند بجہت استعداد سوال وحساب ہیبی وہراسی بحال شان راہ یابد کہ چہ طور برآید وشیخ ما شیخ عبدالوہاب متقی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمۃ اللہ علیہما نقل میکردند کہ در وقت وفات میفرمودند اگر شدت سکرات از مشاہدہ کنید اندر گمان نشوید کہ آن لازم مقام ومنصب قطبیت ست دیگر آنکہ نازل گردانیدہ شد بروی دران وقت از تنزلات احدیت وتجلیات صمدیت اسرار انوار عزت ربوبیت کہ در زمان وحی نازل میشد وابن آخر آن اوقات واتم واکمل آن حالات بود واین سکرات مشاہدات وافاضات بود کہ بسبب ضیق نطاق جسمانیت از تحمل آن درصورت سکرات ومجاہدات مینمود واین وجہ اوجہ وجوہ است واوفق بمقام وحال شریف اوست واللہ اعلم دیگر آنکہ ادراک احساس بلقای خاص مناسبت بانچہ نزدوی بود از خوف وخشیت وہیبت واجلال ومعرفت جناب حق واسکانت وعبودیت در حضرات قرب چنانچہ فرمودہ اعرفکم باللہ واخوفکم منہ ہر کہ عارف تر ترسان تر از این جہت ظاہر شد بروی آنچہ ظاہر شد دیگر استطارت شوق بآن لقای روح طبیعت حاصل بود برا سراع واضطراب گویا میخواست روح شریف وی کہ زود برآید وبرود بسرعت در نہضت وزمان قرب خاص مندرج گردد پس مانعی میشد بقہر عالم طبیعت وضعط حضیض مزاج بشریت حالتیکہ قوی میشد بوی انفعال وظاہر میشد بوی سلطان آن حال دیگر تخلق اہل این عالم بذات شریف وی صلی اللہ

علیه وسلم از آنها که علاقهٔ محبت بحضرت علیه وی وارند وتمثل صور این تعلقات در مرآت جوهر وی که ساطع تر وصاف تر از همه مرایاست پس ظاهر شد از اینجا فاقتی والتفاتی پس حاصل شد آنچه حاصل شد دیگر آنکه پروردگار جل وعلا جاری گردانید وباقی داشت رسول خود را صلی الله علیه وسلم بر اوصاف عبودیت که اشرف اوصاف واجل محامد اتصاف ست واین کمالی ست خاص مر آنحضرت را ومقتضای معراج مقام عبودیت منازلهٔ مکاره ومعانات ومقاسات شدائد ست ولهذا گفت نزد موت ولد شریف وی ابراهیم العین تدمع والقلب یحزن وانا علی فراقک لمحزونون یا ابراهیم انتهی این ست آنچه گفته اند وامثال این نیز میتوان گفت در رنگ حقیقت حال شریف وی اجل واعلی وارفع ست از آنکه عقول وافهام وعلوم ومعارف عقلا وعلما وعرفا حاصر وضابط وحاوی آن توانند بود ع او برتر از آنست که آید بخیال * وهرچه گویند حکم تاویل متشابهات دارد وما یعلم تاویله الا الله والله اعلم - وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا - چون خواهد خدای تعالی به بنده خود نیکی را شتاب دهد مر او را سزای گناهان او را در دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل ست ومدت دنیا قصیر ومنقطع که باشد میگذرد - واذا اراد الله بعبده الشر امسک عنه بذنبه - وچون خواهد خدا به بندهٔ خود بدی نگاه میدارد از وی عقوبت را ومیگذارد او را بگناه وی - حتی یوافیه به یوم القیمة - تا آنکه تمام میدهد وی تعالی بنده را آنچه مستحق ست آنرا از عذاب بسبب آن گناه روز قیامت عرب می گویند اوفی فلانا حقه یعنی داد حق وی را تمام وافی - رواه الترمذی - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء - بدرستیکه بزرگی پاداش با بزرگی بلاست هرچند بلا بیشتر وسخت تر جزا تمام تر ووافر تر وعظم بضم عین وسکون ظا اسم است از تعظیم - وان الله - وبدرستیکه خدای عز وجل - اذا احب قوما ابتلاهم چون دوست میدارد گروهی را مبتلا میگرداند وآزمایش میکند ایشانرا همچنین چون دشمن میدارد گروهی را مبتلا می گرداند ایشان را واین شق را ذکر نکرده از جهت فهم وی از سیاق که گفت - فمن رضی فله الرضی - پس کسیکه خوشنود بود از خداوند تعالی در بلا پس مر او راست خوشنودی از وی تعالی - ومن سخط فله السخط - وکسیکه خشم گیرد وراضی نگردد پس او راست خشم وی رضائی ست پس رضا وسخط بنده سبب علامت رضا وسخط پروردگار ومحبت وعداوت او ست صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر سوال میکردند که بچه معلوم گردد رضا وسخط آلهی از بنده جواب میدادند اگر بنده از خدا راضی ست خدا نیز از بنده راضی ست واگر ساخط ست ساخط - رواه الترمذی وابن ماجه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال البلاء بالمؤمن او المؤمنة - همیشه میباشد بلا بمرد مسلمان یا بزن مسلمان - فی نفسه - در ذات هریکی بآلام وامراض وافات - و ماله - ودر مال هریکی بهلاک ونقصان - وولده - ودر اولاد بمرض وموت واینها همه سبب کفارت ذنوب ومحو خطایای وے میشوند - حتی یلقی الله وما علیه من خطیئة - تا آنکه پیش می آید وی خدای را در روز جزا وحالانکه نیست بر وی هیچ گناهی - رواه الترمذی وروی مالک نحوه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - وعن محمد بن خالد السلمی بضم سین وتخفیف لام مفتوحه عن ابیه عن جده - از پدرش از جدش وجد او صحابی ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة

لم یبلغها بالعمل - بدرستیکه بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدا مرتبه دو درجه بلند یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی مرتبه که
نمی تواند رسید بنده بآن منزلت بعمل صالح خود - ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده - مبتلا میگرداند او را خدا تعالی در تن
وی یا در مال وی یا در اولاد وی - ثم صبره علی ذلک - پس شکیبا میگرداند او را بر آن بلا حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله
تا آنکه میرساند او را بآن بلا و صبر کردن بران یا میرساند خدا تعالی بسبب این بلا و صبر آن بنده را بمرتبه که در گذشته است مراو را از خدا - رواه احمد
و ابوداود - ازینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا بمرتبه و مقامی میرسد که بطاعت و عبادت نمیرسد شیخ امام اجل ابو عبد الله محمد بن علی
حکیم ترمذی رحمه الله قدس سره میگوید که بیمار شدم من در ایام گذشته بیماری سخت پس چون شفا داد مرا الله تعالی تصور کردم و اندازه کردم در
نفس خود آنچه تدبیر کرد مرا وی سبحانه ازین علت در مقدار این مدت و میان عبادت ثقلین درین مدت پس گفتم با خود اگر مخیر گردانیده
میشدم من در وجود این علت و در آنکه مرا عبادت ثقلین میبود درین مدت بکدام ازین دو میل میکردم و کدام یکی را اختیار میکردم پس
صحیح شد عزم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد پروردگار من برای من اکثر است از روی شرف و عظم
از روی اجر و النفع از روی عاقبت و آن علتی و مرضی که تدبیر کرد لطف پروردگار تعالی برای من بندگی است خالی از شائبه عجب
و ریا و دانستم که این قول که بلا را اختیار کرده اند چه سبب است و این مسئله را در رساله تسلیة المصاب لنیل الاجر و الثواب بتفصیل بیان
کرده شده است - وعن عبد الله بن شخیر بکسر شین معجمه و تشدید خای معجمه مکسوره در آخر را صحابی است در بصره نزول کرده قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل بضم میم و کسر مثلثه مکسوره مشدده یعنی تصویر کرده شد و پیدا کرده شد - ابن آدم - آدمی زاد -
و الی جنبه تسع و تسعون منیة - و حال آنکه بجانب پهلوی وی است یعنی نزدیک باو و متصل با وست نود و نه مرگ یعنی آفات و بلاها که اسباب
مرگ و هلاک اند - ان اخطأته المنایا وقع فی الهرم حتی یموت - اگر خطا میکند او را و نمیرسد بوی مرگها و اسباب آن می افتد در پیری
تا آنکه میمیرد یعنی آدمی مشمول و محاط است ببلایا و مصائب بی اندازه که خلاصی ندارد از انها و اگر نادرا خلاص یافت از ان
می افتد در پیری که دردی دوا و بلای بی منتها ست و دردی از مردن چاره نیست و البته میباید مرد - رواه الترمذی و قال
هذا حدیث غریب - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یود اهل العافیة یوم القیمة حین یعطی اهل البلاء الثواب -
دوست میدارند و آرزو میبرند اهل عافیت که در دنیا از بلایا و مصائب سالم بودند در روز قیامت در وقتیکه داده شود اهل بلا را
ثواب این را که - لو ان جلودهم کانت قرضت فی الدنیا بالمقاریض - کاشکی پوستهای ایشان بریده و پاره پاره کرده میشد در دنیا
بکارد ها - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب - وعن عامر الرام مخفف رامی یعنی تیر انداز و عامر ابن الرام نیز میگویند
و صحیح اول است صحابی است که یک حدیث دارد و این نیز بسند مجهول مرویست - قال ذکر رسول الله - گفت ذکر کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الاسقام - بیماری ها را - فقال ان المومن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله - پس گفت که مسلمان چون میرسد او را
بیماری پس صحت می بخشد او را خدا تعالی - کان کفارة لما مضی من ذنوبه - میباشد بیماری پوشنده مر چیزی را که گذشت
از گناهان وی - و موعظة له فیما یستقبل - و می باشد پند مر او را در آنچه پیش می آید از زمان - و ان المنافق اذا مرض

ثم اعفی- و بدرستیکہ منافق چون بیمار شود و پس عافیت داده شود- کان کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه- ببیا شد مانند شتری کہ ببستند اورا کسان او پس رها کردند او را نمیداند کہ برای چه بستند او را و برای چه گشادند او را همچنین منافق بخلاف مؤمن کہ می دریابد کہ بیمار کردن وی برای تادیب و تهذیب وی بود و عافیت برای پند پذیر شدن و تفکر گزاردن و قدر نعمت شناختن است- فقال رجل- پس گفت مردی- یا رسول الله وما الاسقام- چه چیز است بیماریها و کدام است من نمی شناسم آن را- والله ما مرضت قط- بخدا سوگند بیمار نشده ام من هرگز- فقال قم عنا- پس گفت آنحضرت برخیز و دور شو از پیش ما- فلست منا- پس نیستی تو از ما ظاهر آنست کہ آن مرد منافق بود کذا فی شرح الشیخ و الا باین شدت و درشتی نمی فرمود- رواه ابو داود- وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلتم علی المریض فنفسوا له فی اجله- چون در آئید شما بر بیمار برای پرسش وی پس گشاده و سعید او را و بسر برید غم او را در درازی مدت حیات او چنانکہ گویند غم مخور باکی نیست شفا خواهی یافت و دراز خواهد بود عمر تو فی الصراح تنفیس آسایش دادن و رهائش دادن از غم- فان ذلک لایرد شیئا ویطیب بنفسه- زیرا کہ بدرستیکہ تنفیس باز نمیگرداند چیزی را کہ مقدر است و خوش میگرداند نفس وی و لیطیب تخفیف است و با زائده است و در بعضی نسخ یطیب نفسه بتشدید یه بدون باء یعنی خوش میگرداند نفس او را- رواه الترمذی و ابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب-

وعن سلیمان بن صرد- بضم صاد و فتح را صحابی ست خیر فاضل عابد شریف عمر دراز یافته و از کشندگان امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده و شهید گشته و عمر وی نود و سه بوده رضی الله عنه- قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قتله بطنه- کسیکه کشت او را شکم وی معنی وی در تفسیر مبطون در فصل اول معلوم شد- لم یعذب فی قبره- عذاب کرده نه شود او را در گور ش

رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب

الفصل الثالث عن انس قال کان غلام یهودی یخدم النبی- بود پسری از قوم یهود کہ خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم- شیخ ابن حجر گفته کہ واقف نه شدم بر اسم او و بعض گفته اند کہ نام او عبدالقدوس بود- فمرض فاتاه النبی- پس بیمار شد آن غلام پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده- در حالیکہ عیادت میکند آنحضرت او را فقعد عند رأسه- پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام- فقال له اسلم- پس گفت مر او را مسلمان شو- فنظر الی ابیه وهو عنده پس نگاه کرد آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود- فقال- پس گفت پدر- اطع ابا القاسم- فرمانبرداری کن ابو القاسم را ابو القاسم کنیت شریف آنحضرت است و یهود بیشتر آنحضرت را باین کنیت ذکر میکردند و باسم مبارک کہ محمد است کمتر یاد میکردند تا ملزم نشوند بذکر این اسم شریف در توریت- فاسلم- پس مسلمان شد آن غلام- فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول الحمد لله الذی انقذه من النار- پس بیرون آمد آنحضرت و حالانکہ وی میگوید شکر مر خدای را کہ برهانید او را از آتش دوزخ- رواه البخاری- و درین حدیث جواز استخدام کافر ست و جواز عیادت وی با امیدداری اسلام وی گفته اند کہ اگر خویشی یا همسائگی داشته باشد نیز می توان کرد- وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من عاد مريضا نادى مناد من السماء۔ کسیکہ عیادت میکند بیمارے را آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان یعنی فرشتہ طبت وطاب ممشاك۔ خوشی باد ترا در دنیا وخوش باد بر پائے رفتن تو یا جائے مشی تو در آخرت یا ہر دو در دنیا یا ہر دو در آخرت و درینجا اشارت ست بافضلیت عیادت پیادہ۔ وتبوأت من الجنة منزلا۔ وبگیری تو از بہشت منزل را و گویند کہ این ہر سہ جملہ خبر باشد از جانب پروردگار تعالے از حال عیادت کنندہ۔ رواہ ابن ماجة۔ وعن ابن عباس ان عليا۔ رضى الله عنهم خرج من عند النبى صلى الله عليه وسلم فى وجعه الذى توفى فيه۔ روایت ست از ابن عباس کہ علی بر آمد از نزد آن حضرت در درد وبیماری وی کہ وفات یافت آنحضرت دران درد۔ فقال الناس پس گفتند مردم۔ یا ابا الحسن كيف اصبح رسول الله۔ چگونہ صبح کرد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال اصبح بحمد الله بارئا گفت صبح کرد بشکر خدا بہ شوندہ از بیماری یعنی الحمد لله کہ بہتر است امروز وادب آن ست کہ چون از حال بیمار بپرسند جواب بہی وخوبی گویند۔ رواہ البخاری۔ وعن عطاء بن ابى رباح۔ بفتح را وتخفیف با تابعی یکے از اعلام علماء واجلۂ فقہا امام ابو حنیفہ گفت ندیدم من از انہا کہ دیدم فاضل تر از وے وبود اسود اعور اشل اعرج بعد ازان اعمى اشد روزی قرأت کرد از دراعے گفت مات ارضى اهل الارض۔ قال قال لى ابن عباس۔ گفت عطا گفت مرا ابن عباس۔ الا اريك امرأة من اهل الجنة۔ آیا بنمایم ترا زنی از اہل بہشت۔ قلت بلى۔ گفتم بلی بنما۔ قال هذه المرأة السوداء۔ گفت این زن سیاہ در نام وی اختلاف ست بعضی سعیرہ گفتہ بضم سین وفتح عین وبعض سقیرہ وسکیرہ و بقاف وکاف بدل عین وبعض ماشطہ وبعض خدیجہ والله اعلم۔ اتت النبى آمد این زن پیغمبر را صلى الله عليه وسلم فقالت۔ پس گفت۔ یا رسول الله انى اصرع۔ بدرستیکہ من صرع زدہ میشوم نام بیماری مشہور۔ وانى اتكشف۔ بتای فوقانیہ وبدرستیکہ من برہنہ میشوم یا میترسم وملاحظہ میکنم از کشف عورت پس تکشف بمعنی اجتناب از کشف باشد چنانکہ تاثم بمعنے اجتناب وخوف از اثم۔ فادع الله لى۔ پس دعا کن خدا را برای من کہ عافیت دہد۔ فقال ان شئت صبرت ولك الجنة۔ پس گفت آنحضرت اگر میخواہی صبر کنی وباشد مر ترا بہشت۔ وان شئت دعوت الله ان يعافيك۔ واگر میخواہی دعا کنم خدا را کہ عافیت دہد ترا۔ فقالت اصبر۔ پس گفت آن زن صبر میکنم وبہشت میخواہم۔ فقالت انى اتكشف فادع الله ان لا اتكشف۔ پس گفت من برہنہ میشوم ومیترسم از برہنگی پس دعا کن خدا را کہ برہنہ نشوم۔ فدعا لها۔ پس دعا کرد مر آن زن را۔ متفق عليه۔ ودرین حدیث دلیل ست بر جواز ترک تداوی بامید ثواب آخرت وبر علاج امراض بدعا والتجا بحق۔ وعن يحيى بن سعيد قال ان رجلا جاءه الموت فى زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم۔ روایت است از یحیی بن سعید انصاری کہ از تابعین ست روایت میکند از انس وغیر وی از صحابہ وقدما کہ گفت کہ مردی آمد او را موت در زمان آن حضرت۔ فقال رجل هنيئا له مات ولم يبتل بمرض۔ گوارا باد مر او را کہ مرد ومبتلا کردہ نشد بہ بیماری۔ فقال رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ويحك۔ وای تو عجب از تو۔ ما يدريك۔ چہ دانا کند ترا۔ لو ان الله ابتلاه بمرض فكفر عنه من سيئاته۔ اگر میبود این کہ خدا تعالی می میرانید

وی آزمائید او را بہ بیماری پس کفارت میکرد از وی از بدیہای وی بہتر میبود مراد را۔ رواہ مالک مرسلا۔ وعن شداد
بن اوس صحابی ست و پدر وی۔ والصنابحی۔ بضم صاد نسبت ست بصنابح بن زاہر نام او عبد اللہ ست اختلاف ست
کہ صحابی ست یا تابعی روایت ست ازین دو کس۔ انہما۔ کہ ایشان۔ دخلا علی رجل مریض یعودانہ۔ در آمدند بر مردی
درحالیکہ عیادت می کنند آن مرد را۔ فقالا لہ۔ پس گفتند مر آن مرد را۔ کیف اصبحت۔ چگونہ صبح کردی و چہ حال داری۔
قال اصبحت بنعمۃ۔ گفت آن مرد صبح کردہ ام متلبس و مصحوب بنعمت و حال خوش دارم۔ قال شداد ابشر بکفارات السیئات
خوش خبر و خوشحال باش بخصلتہای کہ پوشندہ بدیہاست۔ وحط الخطایا۔ و بفرود افگندن گناہان۔ فانی سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ عز وجل یقول۔ زیرا کہ من شنیدہ ام آن حضرت را کہ میگفت کہ خدا تعالی
میگوید۔ اذا انا ابتلیت عبدا من عبادی مومنا۔ وقتیکہ من مبتلا گردانم یعنی بہ بیماری بندہ از بندگان خود را کہ مومن است
فحمدنی علی ما ابتلیتہ۔ پس ثنا کند آن بندہ مرا بر مبتلا گردانیدن من او را۔ فانہ یقوم من مضجعہ ذلک۔ پس بدرستیکہ آن
بندہ بر میخیزد از ان خوابگاہ خود کہ در انجا بیمار افتادہ است۔ کیوم ولدتہ امہ من الخطایا۔ ہمچو روز زائیدن مادر او را یعنی
پاک منزہ از گناہان۔ ویقول الرب۔ و میگوید پروردگار۔ تبارک وتعالی۔ بملائکہ کہ کاتب اعمال اند۔ انا قیدت عبدی
وابتلیتہ۔ من بند کردم بندۂ خود را بہ بند بیماری و مبتلا گردانیدم و آزمایش کردم او را۔ فاجروا لہ ما کنتم تجرون لہ وہو
صحیح۔ پس اجرا کنید و بنویسید و ثابت گردانید برای وی از اعمال چیزیکہ می بودید کہ می نوشتید و اجرا می گردید
برای وی درحالیکہ وی تندرست بود و اجروا بالفتح ہمزہ و سکون جیم امر ست از اجرا بمعنی راندن و مجری دادن وظیفہ
و مہم۔ رواہ احمد۔ وعن عائشۃ رضی قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کثرت ذنوب العبد ولم یکن لہ ما یکفرہا
من العمل۔ چون بسیار میگردد گناہان بندہ و نمی باشد مر او را عملہای نیک کہ بپوشند آن گناہان را و ببرند آنہا را
ابتلاہ اللہ بالحزن لیکفرہا عنہ۔ مبتلا میگرداند آن بندہ را خدا تعالی باندوہ تا تکفیر کند آنہا را از ان بندہ۔ رواہ
احمد۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من عاد مریضا لم یزل یخوض الرحمۃ۔ کسیکہ پرسد بیماری
را ہمیشہ می در آید و شنا میکند دریای رحمت را و غرق میگردد دران خوض بآب در آمدن۔ حتی یجلس۔ تا آنکہ می نشیند
فاذا جلس اغتمس فیہا۔ پس چون می نشیند فرو میرود در دریاے رحمت و غرق میگردد دران۔ رواہ مالک واحمد۔
وعن ثوبان مولای آنحضرت ست و ہمیشہ در خدمت می بود در سفر و حضر۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا
اصاب احدکم الحمی۔ روایت میکند کہ آن حضرت گفت وقتیکہ برسد یکی از شما را تپ۔ فان الحمی قطعۃ من النار۔ پس
بدرستیکہ تپ پارہ ایست از آتش۔ فلیطفہا عنہ بالماء۔ پس باید کہ بمیراند آن آتش را از خود بآب گفتہ اند کہ این مخصوص ست
ببعض انواع تپ کہ حادث ست از حرارت چنانکہ معتاد اہل حجاز ست و چون بیان آنحضرت علاج جسمانی را تبع و طفیل ست
و مقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی ست استقصا نکرد در تعمیم انواع امراض و اقتصار نمود بر بیان علاج انچہ

اکثر واغلب ست وقوع آن در آن بلاد واللہ اعلم وتحقیق این در کتاب طب ورتے بیاید در شرح قول آن حضرت الحمی من فیح جہنم الحدیث ومناسب آن بود کہ مصنف این حدیث راہم در ان کتاب ذکر میکرد زیرا کہ درین حدیث ذکر عیادت مریض وثواب مرض نیست بعد ازان بیان اطفای نار حمی فرمود بقول خود - فلیستنقع فی نہر جار - پس باید کہ بخفتد در جوے روان - ولیستقبل جریتہ - وباید کہ پیش آید روان شدن جوے را یعنی ہمان جانب بخفتد کہ آب میرود وجریہ بفتح جیم وکسر آن - فیقول - پس میگوید - بسم اللہ - بنام خدا افتادم درین جوی - اللہم اشف عبدک - خداوندا شفا بدہ بندۂ خود را - وصدق رسولک - وراست گو گردان پیغمبر خود را کہ این علاج فرمودہ است وخبر دادہ است کہ ہر کہ این علاج کند شفا می باید - بعد صلوٰۃ الصبح قبل طلوع الشمس - بکند این غسل را بعد از نماز بامداد وپیش از بر آمدن آفتاب - ولیغمس فیہ ثلث غمسات ثلثۃ ایام - وباید کہ غوطہ زند دروی سہ غوطہ سہ روز این بیان فلیستنقع والیغاح اوست ودرین عبارت احتمال دارد کہ سہ غوطہ در سہ روز باشد ہر روز یک غوطہ واحتمال دارد کہ ہر روز سہ غوطہ باشد - فان لم یبرا فی ثلث فخمس - پس اگر بہ نشود در سہ روز پس پنج روز ست علاج آن - فان لم یبرا فی خمس فسبع - پس اگر بہ نشود در پنج روز پس ہفت روز - فان لم یبرا فی سبع فتسع - پس اگر بہ نشود در ہفت روز پس نہ روز - فانہا لاتکاد تجاوز تسعا باذن اللہ - پس بدرستیکہ آن حمی نزدیک نیست کہ بگذرد نہ روز را بدستوری خدای عز وجل - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب - وعن ابی ہریرۃ قال ذکرت الحمی عند رسول اللہ - گفت ابو ہریرہ ذکر کردہ شد تپ را نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فسبہا رجل - پس دشنام کرد آن را مردی - فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لاتسبہا فانہا تنفی الذنوب دشنام مکن تپ را زیرا کہ وی دور می کند گناہان را - کما تنفی النار خبث الحدید - چنانکہ دور میکند آتش چرک آہن را بگداختن ومقتضای این شکر گزاری ست بر آن ولہذا مشائخ گفتہ اند کہ وظیفہ در بلا شکر ست چنانکہ در نعمت از جہت تضمن او الطاف خفیہ را ولیکن چون بندہ ضعیف ست وناتوان صبر را بدل شکر ساختند - رواہ ابن ماجۃ وعنہ قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عاد مریضا فقال ابشر فان اللہ یقول - وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت کہ آنحضرت عیادت کرد بیماری را کہ تپ داشت پس گفت خوش باش زیرا کہ بدرستیکہ خدا تعالی میگوید - ہی ناری اسلطہا علی عبدی المؤمن فی الدنیا - تپ آتش منست می گمارم آنرا بر بندۂ من کہ مومن ست در دنیا - لیکون حظہ من النار یوم القیمۃ - تا باشد تپ بخش آن بندہ از آتش دوزخ روز قیامت عوض آن - رواہ احمد وابن ماجۃ والبیہقی فی شعب الایمان - وعن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الرب سبحانہ وتعالی یقول - روایت ست از انس کہ آنحضرت گفت کہ پروردگار تعالی میگوید - وعزتی وجلالی - سوگند بعزت ذات من وجلال صفات من - لا اخرج احدا من الدنیا - بیرون نمی آرم ہیچ یکی را از دنیا - ارید اغفر لہ - کہ میخواہم بیامرزم مراد را - حتی استوفی کل خطیئۃ فی عنقہ - تا آنکہ تمام میگیرم جزای ہر گناہی را کہ در گردن اوست - بسقم فی بدنہ واقتار فی رزقہ - بسبب بیماری در تن ی

و تنگی در رزق و می و سقم بضم سین و بفتحتین و اقتار بکسر ہمزہ و سکون قاف یعنی گناہان کہ از وی بوجود آمدہ جزای آنرا ہم در دنیا بہ بیماری و فقر میدہیم پس مغفور میگردد و از عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکہ نفرت بیماری و بلا مکفر ذنوب اند۔ رواہ رزین۔ وعن شقیق قال مرض عبد اللہ فعدناہ شقیق کہ از کبار ثقات تابعین و از علمای عاملین ست و زمان شریف آن حضرت را دریافتہ اما بشرف رویت مشرف نشدہ و از یاران مخصوص ابن مسعود ست گفت بیمار شد عبد اللہ بن مسعود پس عیادت کردیم اورا فجعل یبکی۔ پس گریستن گرفت ابن مسعود و شروع کرد در آن۔ فعوتب۔ پس ملامت کردہ شد و خشم گرفتند بروے حاضران بگمان آنکہ از الم بیماری و محبت حیات دنیا می گرید۔ فقال انی لا ابکی لاجل المرض۔ پس گفت ابن مسعود نمی گریم از جہت بیماری۔ لانی۔ زیرا کہ من و در بعض نسخ انی بے لام بدرستیکہ من سمعت رسول اللہ۔ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ المرض کفارۃ۔ بیماری کفارت ست گناہان را وانما ابکی انہ اصابنی علی حال فترۃ۔ و نمی گریم مگر از جہت آن کہ رسید بیماری مرا بر حال فتور و ضعف کہ حال پیری ست فترت بفتح فا و سکون تا سستی۔ ولم یصبنی فی حال اجتہاد۔ و نرسید مرا مرض در حال قوت و کوشش کہ وقت جوانی بود لانہ یکتب للعبد من الاجر اذا مرض۔ زیرا کہ نوشتہ می شود مر بندہ را از مزد وقتیکہ بیمار می شود۔ ما کان یکتب لہ قبل ان یمرض چیزے کہ بود کہ نوشتہ می شد مر اورا پیش از انکہ بیمار گردد۔ فحبستہ منہ المرض۔ پس باز داشت بندہ را از ان عمل بیماری پس چون در وقت جوانی و قوت در حال صحت عمل بسیار بود در مرض نیز بسیاری نوشتندی و در وقت پیری ضعف کم ست کم می نویسند کاشکے در جوانی بیمار می شدم کہ عمل بسیار می نوشتند اینجا می گویند کہ چون در مرض ہمان عمل می نویسند کہ در صحت میکرد پس فضیلت در تمنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چہ باشد جوابش آنکہ تمنی میکند کتابت عمل و اثبات آنرا بے تعب و مشقت در عمل پس اگر مرض در زمان کثرت عمل می بود نوشتہ میشد عمل کثیر بی تعب در عمل یا از جہت آنکہ عملی کہ در مرض نوشتہ می شود خالی ست از شائبہ ریا و سمعہ و عجب فافہم۔ رواہ رزین۔ وعن انس قال کان النبی روایت ست از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یعود مریضا الا بعد ثلث۔ عیادت نمیکرد بیماری را مگر پس از سہ شب۔ رواہ ابن ماجۃ والبیہقی فی شعب الایمان۔ بدانکہ بعضے از محدثان گفتہ اند این حدیث موضوع ست و سنت نزد ایشان عیادت ست در اول مرض نہ بعد از گذشتن سہ روز کذا فی شرح الشیخ و جمہور علما بر انند کہ عیادت مقید بزمانی نیست زیرا کہ امر بوے مطلق ست ہر وقت کہ کند خواہ اول خواہ آخر و گفتہ اند کہ این حدیث ضعیف ست چراکہ راوی او کہ مسلمہ بن علی ست متروک ست و ابو حاتم گفتہ کہ این حدیث باطل ست و در احیاء العلوم گفتہ کہ عیادت کردہ نہ شود مریض مگر بعد از سہ روز باین حدیث و گفتہ کہ در استعجال شماتت ست و فیہ ما فیہ۔ وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخلت علی مریض فمرہ یدعو لک۔ چون در آئی بر بیماری پس بفرما اورا کہ دعا کند ترا۔ فان دعاءہ کدعاء الملائکۃ۔ زیرا کہ بدرستی دعای بیمار مانند دعاے فرشتگان ست و شاید کہ از این جہت آنست

که بنده در مرض قریب ست از درگاه حق و مبراست از احکام بشریت از اکل و شرب و حصول صفا و طهارت باطن
بریاضت نفس و توجه بعالم غیب والله اعلم۔ رواه ابن ماجة۔ وعن ابن عباس قال من السنة تخفیف الجلوس
وقلة الصخب فی العیادة عند المریض۔ گفت ابن عباس از سنت ست سبکی کردن در نشستن و کم کردن بانگ و فریاد در
عیادت نزد بیمار صخب بصاد مهمله و خای معجمه مفتوحتین سختی آواز و در نسخ بتحریک و تسکین هر دو ضبط کرده اند و بسین و
صاد هر دو لغت ست بمعنی فریاد کردن و اضطراب اصوات۔ قال گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب
وقال رسول الله۔ و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما کثر لغطهم واختلافهم۔ هرگاه که بسیار شد آواز صحابه و اختلاف
ایشان۔ قوموا عنی۔ برخیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد که آواز و فریاد نزد بیمار مکروه است لغط بفتح لام و
غین معجمه و طای مهمله صوت یا اصوات مبهمه که مفهوم نگردد معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه
وسلم بیاید انشاء الله تعالی۔ رواه رزین۔ وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العیادة فواق ناقة۔
بیمار پرسی مقدار زمانی ست که میان دو دوشیدن شتر ماده است و مراد بدو دوشیدن آنست که چون یکبار دوشیدند اندکی
صبر می کنند چنانکه پستانهای ناقه را مساس میکنند و بدست میفشارند یا بچه او را میگذارند تا شیر فرود آید فواق بضم فا و فتح
نیز روا است۔ وفی روایة سعید بن المسیب مرسلا۔ و در روایت سعید ابن المسیب که از کبار تابعین ست بطریق ارسال آمده
است۔ افضل العیادة سرعة القیام۔ فاضل ترین عیادت شتاب برخاستن ست و سبب در وی خوف ملال و کوفت
بیمار ست و اگر یکی دوست او ست و او را خوش می آید نشستن و حکایت کردن آن دیگر ست این داخل عیادت نیست
صحبتی است که باوی میدارد حق عیادت علی العموم همان قدر ست فافهم۔ رواه البیهقی فی شعب الایمان۔ وعن
ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهی۔ روایت ست از ابن عباس که آنحضرت عیادت کرد
مردی را پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهد دل تو از جنس طعام۔ قال اشتهی خبز بر۔ گفت میخواهم
نان گندم را۔ قال النبی۔ گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عنده خبز بر فلیبعث الی اخیه۔ کسیکه باشد نزد وی نان گندم
پس باید که بفرستد بسوی برادر خود۔ ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئا فلیطعمه۔ و چیزیکه بخواهد و
میل کند بیماری از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را مراد اشتهای صادق ست و آن نشان صحت ست و نیز گاهی
زیان نمیکند بعض بیماران را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت او را و صحت می آرد و لیکن چیزی
که ضرر او غالب نباشد و بالجمله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی ست و طیبی گفته که این مبنی ست بر توکل یا نومیدی
از حیات و در حدیث آمده است که بزور ندهید بیماران خود را طعام و شراب زیرا که خدای تعالی میخوراند و مینوشاند
ایشان را۔ رواه ابن ماجة۔ وعن عبد الله ابن عمرو قال توفی رجل بالمدینة ممن ولد بها۔ گفت مردی مرد
بمدینه از آن کسانیکه زائیده شده بودند بمدینه یعنی در مدینه زائیده و هم در مدینه مرد فصلی علیه النبی۔ پس نماز گزارد

بروی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت - یالیته مات بغیر مولده - ای کاش می مرد این مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد - قالوا ولم ذلک گفتند صحابه و چرا ست این حکم و این آرزو - یا رسول الله قال گفت - ان الرجل اذا مات بغیر مولده قیس له من مولده الی منقطع اثره - بدرستیکه مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازه گرفته میشود مراو را از مولد وے تا بریده شدن نشان پاے وی یعنی تا آنجا که منتهی شده است سفر وی و مرده است و طیبی گفته که مراد باثر مدت حیات ست یعنی تا موضع قطع اجل وے و معنی اول که ما گفتیم ظاهر تر ست و مآل این معنی هم بدان ست - فی الجنة - اندازه کرده می شود این مسافت در بهشت ظاهر لفهم این می در آید که بقدر این مسافت او را در بهشت جای میدهند اما این مراد نخواهد بود چه این مقدار از مکان در جنب سعت جنت اعتبار ندارد اگرچه در حدیث آمده است که جای یک تازیانه در بهشت بهتر از دنیاست اما مراد اینجا مبالغه در ثواب ست مگر آنکه گفته شود مراد ثواب عملی ست که کرده باشد در مقدار این مسافت و مخصوص بنیت تعلقی که در مولد کرده و طیبی گفته که مراد آنست که کشاده شود در قبر او مقدار ما بین قبر وی و مولد وی و کشاده می شود دری به سوے بهشت فافهم - رواه النسائی وابن ماجة - وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غربة شهادة - مردن در غربت حکم شهادت دارد و فی الصراح غربت دوری از جای خود اهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم ست غربت بجسم و غربت بدل که مشار الیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور و این حاصل میگردد بتحصیل موت ارادی و ترک تعلق بما سوی الله و تفصیل وی چنانکه در رساله حضرت شیخ عبدالوهاب متقی که در فضل غربت و غربا نوشته مذکور ست - رواه ابن ماجة - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضا مات شهیدا اینچنین واقع شده در نسخ و تغییر داده اند آنرا بعض من مات غریبا و بعض گفته اند که الصواب مرابطا و نوشته اند که در سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فیمن مات مرابطا آورده و مرابط آنکه در سرحد اسلام بغزای کافران نشسته و اصل آن از رباط الخیل ست یعنی اسپان بستن و مستعد جنگ کافران نشستن - و وقی فتنة القبر - و نگاهداشته می شود از فتنه قبر و عذاب وی و در بعض نسخ او وقی و کلمه او یا بمعنی واو ست یا برای شک یا تنویع ست - و غدی و ریح علیه برزقه من الجنة - و داده شود در بامداد و شبانگاه یعنی شب و روز رزق وے از بهشت و مراد دوام ست یا کنایه از تنعم است چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا - رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان

وعن العرباض بکسر عین و بای موحده و ضاد معجمه بن ساریة - بسین مهمله و را و یای تحتانیه از اصحاب صفه است از آن کسانیکه نازل شده است در شان ایشان وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ الآیة - ان رسول الله - روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال - گفته است یختصم الشهداء والمتوفون علی فرشهم - پیکار می کنند شهیدان و آنها که میرانیده شده اند بر فکندنیها و بساطهاے خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند و شهید نشده - الی ربنا خصومت میکنند

بسوی پروردگار ما عزوجل فی الذین یتوفون من الطاعون - درکسانیکه میرانیده شده اند از طاعون فیقول الشهداء من اخواننا - پس میگویند شهیدان که این بطاعون مردگان از جمله برادران ما اند واز ما اند - قتلوا کما قتلنا - کشته شده اند چنانکه کشته شده ایم ما بجراحت که از دست جن خورده اند ومیگویند که اهل طاعون گاهی می دریابند که کسی ایشان را به نیزه زده است ولهذا طاعون نام کرده اند از طعن بمعنی نیزه زدن اینجا حمل طاعون بمعنی متعارف میان اطبا مناسب ترینماید فافهم ویقول المتوفون اخواننا - ومیگویند میرانیده شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند - ماتوا علی فرشهم کما متنا - مردند بر فرشهای خود چنانکه مردیم ما - فیقول ربنا - پس میگوید پروردگار ما تبارک وتعالی - انظروا الی جراحهم - نگاه کنید بر ریشهای مرده شدگان بطاعون - فان اشبهت جراحهم جراح المقتولین - پس اگر مانند است ریشهای ایشان ریشهای کشته شدگان را - فانهم منهم ومعهم - پس ایشان از کشته شدگان اند وبا ایشان اند در مرتبه - فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم پس ناگاه جراحتهای بطاعون مردگان تحقیق مانند است جراحتهای کشته شدگان را از ینجا معلوم میشود که هر که بطاعون مرد از شهیدان وبا شهیدان است - رواه احمد والنسائی - وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الفار من الطاعون کالفار من الزحف - روایت است از جابر که آنحضرت فرمود گریزنده از طاعون همچو گریزنده از جنگ کافران است وزحف در اصل بمعنی غیژیدن کودک است ونام لشکر رونده سوی دشمن بجنگ گویا ایشان نیز بجهت ازدحام وهجوم غیژنده میروند - والصابر فیه له اجر شهید - وصبر کننده در طاعون ونگریزنده از ان مر اورا اجر شهیدیست از ینحدیث معلوم میشود که گریختن از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرار از زحف واگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته می میرد واگر بگریزد بسلامت می ماند آن خود کفر است وظاهر حدیث در آنست که صابر در طاعون را اجر شهیدیست اگرچه نمیرد - رواه احمد

باب تمنی الموت وذکره

باب در بیان آرزوی مرگ وبیاد کردن آن بدانکه آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکروه است زیرا که آن علامت بی صبری وبستوه آمدن از تقدیر الهی وناراضی بودن از آنست اما از جهت محبت وشوق بلقای الهی تعالی وخلاص از تنگنای این سرای محنت آن ووصول بملک آخرت ونعیم آن نشان ایمان وکمال اوست وهمچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی وذکر موت کنایت است از خوف وخشیت حق وعمل بمقتضای آن وتوبه واستغفار وتقدیم وترجیح نفع در آخرت والا ذکر موت وبیاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که بسبب قساوت قلب گردد چنانکه ذکر حق سبحانه تعالی بغفلت نسال الله العافیة

الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنی احدکم الموت - آرزو نکند یکی از شما مرگ را - اما محسنا - یا آنکه میباشد آن یکی نیکوکار - فلعله ان یزداد خیرا - پس شاید که زیاده کند نیکی بزیادت حیات - واما مسیئا - یا آنکه میباشد بدکار - فلعله ان یستعتب - پس شاید که وی طلب کند رضای خدای تعالی بتوبه وتلافی این حاصل معنے عبارت است وتحقیق الفاظ آن در شرح کرده شده است - رواه البخاری - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنی احدکم الموت

ولا یدع به من قبل ان یاتیه - آرزو نکند یکی از شما موت را و دعا نکند بموت پیش از آنکه بیاید موت او را - انه اذا مات انقطع
امله - بدرستیکه وی وقتیکه می میرد بریده میشود امید و طمع وی از ثواب و در بعض روایات عمله و این ظاهر تر ست و آمال هر دو
یکیست زیرا که مراد بامل اینجا طمع ثواب عمل ست و امل مذموم آنست که باعث بر فتور و قصور در عمل صالح گردد - وانه لا
یزید المؤمن عمره الا خیرا - و بدرستیکه شان این ست که زیادت نمی کند مسلمان را عمر وی مگر نیکی را - رواه مسلم - وعن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنین احدکم الموت من ضر اصابه - باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را از گزندی که
برسد او را - فان کان لا بد فاعلا فلیقل - پس اگر هست البته آرزو کننده موت را پس باید که بگوید - اللهم احینی ما کانت الحیوة
خیرا لی - خداوندا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا - وتوفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی - و بمیران مرا وقتیکه باشد
مردن بهتر مرا - متفق علیه - وعن عبادة بن الصامت - بضم عین و فتح موحده صحابی مشهور است از انصار و احوال
او مکرر نوشته شده است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه - کسیکه دوست
دارد لقای خدا را دوست دارد خدای تعالی لقای او را - ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه - و کسیکه ناخوش دارد لقای
خدای تعالی را ناخوش دارد خدای تعالی لقای او را - مشهور آن ست که مراد بلقای خدا موت ست و تحقیق آنست
که مراد بلقای خدا بازگشت بدار آخرت و طلب آنچه نزد اوست تعالی و عدم رکون بدنیا و رضا بحیات دنیا و اطمینان بدان
و موت اگرچه قول عائشه رضی الله عنها وانا لنکره الموت موهم آنست پس محبت لقای خدای تعالی مستلزم محبت موت باشد که
وسیله اوست - فقالت عائشة - پس گفت عائشه - او بعض ازواجه - یا گفت بعض از ازواج مطهره آنحضرت شک راوی ست
انا لنکره الموت - بدرستیکه ما هر آئینه مکروه و ناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت - قال لیس ذاک - گفت آنحضرت نیست
مراد آنچه تو فهمیدی که مراد بلقاء الله موت ست و بحکم طبیعت محبوب باشد و بالفعل تمنی وی باید کرد بلکه هر که طالب رضای
حق و مشتاق لقای اوست تعالی شانه محبت موت همیشه بلا خلل توسل و وساطت محبت ارادی اختیاری بدان دارد
و اثر آن در آن وقت بحکم طبیعت نیز پیدا میگردد چنانکه فرمود ولکن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وکرامته
و لیکن مسلمان وقتیکه نزدیک شود او را موت بشارت داده میشود او را برضای خدا از وی و گرامی داشتن در حق وی
او را چنانکه کریمه اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلٰٓئِکَةُ الآیة ناظر در آنست - فلیس شیء احب
الیه مما امامه - پس نیست هیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزیکه پیش اوست یعنی موت و رفتن بآن عالم - فاحب لقاء
الله واحب الله لقاءه - پس دوست میدارد مومن لقای خدا را و دوست میدارد خدای تعالی لقای او را پس محبوب
محبوب راضی مرضی از عالم میرود - وان الکافر اذا حضر - بلفظ مجهول - و بدرستیکه کافر وقتیکه حضور کرده میشود یعنی حاضر
میشود او را موت - بشر بعذاب الله وعقوبته - خبر داده میشود بعذاب خدا و سزا دادن وی تعالی مر او را - فلیس شیء اکره
الیه مما امامه - پس نیست هیچ چیزی مکروه تر بسوی وی از چیزیکه پیش اوست - فکره لقاء الله وکره الله لقاءه - پس ناخوش میدارد

کافر لقای خدای تعالی را و ناخوش میدارد خدای تعالی لقای او را پس مکروه و ممقوت و مغضوب و مبغوض باآن
جهان میرود متفق علیه وفی روایة عائشة رضی الله عنها والموت قبل لقاء الله - و موت پیش از لقای خداست
و وسیله و مقدمه اوست و ازین کلام معلوم میشود که موت غیر لقاء الله است چنانکه گفتیم - **وعن ابی قتادة**
انصاری است از فضلای صحابه و از اهل بدرست آورده اند که چشم او روز بدر یا احد از زخم جدا شد و در دست او افتاد
پس آنحضرت باز بجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود - انه کان یحدث ان رسول الله - روایت است از ابی قتاده که
وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر علیه بجنازة - گذرانیده شد بروی جنازه مر بفتح میم - فقال مستریح او مستراح
منه پس گفت آنحضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است از وی - فقالوا پس گفتند صحابه
یا رسول الله ما المستریح والمستراح منه - چیست معنی مستریح و مستراح منه و کدام اند اینها - فقال پس گفت آنحضرت
العبد المؤمن یستریح من نصب الدنیا واذاها الی رحمة الله - بنده مؤمن صالح راحت می یابد بمرگ از تعب و رنج دنیا
و آزار دنیا و اهل آن و میرود و میرسد بسوی رحمت خدا - والعبد الفاجر یستریح منه العباد والبلاد والشجر والدواب
و بنده فاسق راحت می یابند از وی بندگان و شهرها و درختان و بر زمین جنبندگان و خلاص میشوند از شر وی
استراحت عباد خود ظاهر است که بایشان از وی آزار میرسید و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب جهت آنست
که بوجود فجور و ظلم حاصل میگردد فساد در عالم و اختلال در ارکان اجزای آن و فاجر مبغوض میدارد الله تعالی اورا
پس ایذا میکند بوجود وی زمین و هر که و هرچه بر زمین است و نیز باز داشته میشود بشومی گناهان وی باران را و چون
میمیرد وی باز زنده میگردد زمین و هر که و هرچه در زمین است متفق علیه - وعن عبد الله بن عمر قال اخذ رسول
الله صلی الله علیه وسلم بمنکبی - گفت ابن عمر گرفت آنحضرت دوش مرا و در بعض نسخ منکبی بتشدید بلفظ تثنیه یعنی گرفت
هر دو دوش مرا - فقال پس گفت - کن فی الدنیا کانک غریب - باش در دنیا گویا که تو غریبی و از جای خود دور
افتاده - او عابر سبیل - بلکه راه گذری و مبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غربت و مقیم
میگردد دران - وکان ابن عمر یقول - و بود ابن عمر میگفت - اذا امسیت فلا تنتظر الصباح - چون شام کنی پس انتظار
مبر صباح را که تا وقت صباح زنده خواهم بود - واذا اصبحت فلا تنتظر المساء - و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را که
تا وقت شام زنده خواهم ماند بیت غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه ٭ که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند ٭ وخذ من صحتک
لمرضک - و بگیر از تندرستی تو توشه برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام تندرستی را و عمل کردن دران -
بیت غنیمت دان جوانا دولت حسن و جوانی را ٭ نه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد - ومن حیوتک لموتک
و بگیر از زندگانی خود توشه برای مرگ خود - رواه البخاری - وعن جابر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل
موته بثلثة ایام یقول - گفت جابر شنیدم آنحضرت را پیش از موت وی بسه روز میگفت - لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله

میباید کہ نمیرد یکی از شما مگر آنکہ نیک دارد گمان خود را بخدا و امیدوار زود کرم و مغفرت او رباو اعتماد کند بر وعدۂ کرم وی رو اہ مسلم
گفتہ اند کہ نشان سعادت آن ست کہ در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در رسد نشان امید پیدا آید و گفتہ اند
کہ مراد بہ نیک داشتن گمان نیک کردن اعمال ست یعنی نیک کنید اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما بخدا نزد موت
چہ کسیکہ بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد گمان او نزد موت و نیز گفتہ اند کہ حقیقت رجا آن ست کہ عمل کند و امید دارد
و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد اما امید در ورع کہ باز دارد صاحبش را از عمل و باعث گردد بر گناہان آن امید
نیست بلکہ آرزو و غرور ست و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارم گمان خود بہ پروردگار خود و دروغ میگوید
اگر نیک میداشت گمان خود را بہ پروردگار نیک میکرد عمل را و عمر بن منصور بہ بعضی از برادران خود نوشت کہ تو دراز داری

امل خود را بد رازی عمر خود و آرزو داری بہشت بفعل خود آن سرو میکوبی کار نیک کن و امیدوار باش

الفصل الثانی

عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان شئتم انبأتکم ما اول ما یقول اللہ
للمؤمنین یوم القیمۃ - اگر بخواہید شما خبر دہم شمارا کہ چیست نخستین چیزیکہ میگوید خدا تعالی مر مومنان را روز قیامت - وما
اول ما یقولون لہ - و چیست نخستین چیزیکہ میگویند مومنان مر خدا تعالی را - قلنا نعم - گفتیم آری میخواہیم کہ خبر دہی ما را
یا رسول اللہ قال - گفت آنحضرت - ان اللہ یقول للمؤمنین - بدرستیکہ خدا تعالی میگوید مر مومنان را ہل احببتم
لقائی - آیا دوست میداشتید شما لقای مرا و پیش آمدن شما مرا - فیقولون نعم یا ربنا - پس میگویند مومنان آری دوست
میداریم لقای ترا ای پروردگار ما - فیقول لم - پس میگوید پروردگار تعالی برای چہ چیز دوست میدارید لقای مرا و
در بعض نسخ مصابیح لم احببتم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید لقای مرا پس چرا گناہ کردید - فیقولون
رجونا عفوک و مغفرتک - پس میگویند مومنان امیدوار شدیم در گذشتن ترا از گناہان ما و پوشیدن تو بدیہای ما را - فیقول قد
وجبت لکم مغفرتی - پس میگوید پروردگار تعالی بتحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت من چون حاصل معنی
عفو و مغفرت یکی بود اکتفا بیکی کرد فافہم - رواہ فی شرح السنۃ وابو نعیم فی الحلیۃ - وعن ابی ہریرۃ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثروا ذکر ہاذم اللذات الموت - بسیار کنید یاد ویران کنندہ و قطع کنندۂ لذتہا را کہ موت ست
مفہوم از کلام طیبی آنست کہ ہادم از ہدم ست بدال مہملہ بمعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنای خانہ چنانکہ
مشہور ست بر زبان مردم و لیکن اسنوی در مہمات گفتہ کہ ہاذم بذال معجمہ است بمعنی قاطع چنانکہ جوہری گفتہ و تحقیق تصریح
کردہ است سہیلی کہ روایت بذال معجمہ است و زعفرانی گفتہ کہ جائز ست بذال معجمہ کذا فی حاشیۃ الکتاب - رواہ الترمذی
والنسائی وابن ماجہ - وعن ابن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ذات یوم لاصحابہ روایت ست از ابن
مسعود کہ آنحضرت گفت روزی بیاران خود - استحیوا من اللہ حق الحیاء - شرم دارید از خدا چنانکہ واجب ست و سزاوار ست کہ
شرم باید داشت - قالوا انا نستحیی من اللہ - گفتند صحابہ بدرستیکہ ما شرم میداریم از خدا یا نبی اللہ یعنی کہ بجا می آریم اوامر و نواہی او را

فی الجملہ۔ والحمد للہ۔ و سپاس و ستایش ست مر خدای را بر توفیق دادن وے ما را بدان و چیست حق استحیا کہ طلب میکنی
از ما دامر میکنی ما را بدان۔ قال لیس ذلک۔ گفت آنحضرت نیست حق استحیا این کہ شما گمان می برید و میکنید بلکہ مقام آن
اعلی و ارفع ست و آن این ست کہ تمامہ اعضا و حواس ظاہر و باطن را از نا فرمودہ نگاہدارید و بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
این را بکلام مختصر جامع و فرمود۔ ولکن من استحیی من اللہ حق الحیاء فلیحفظ الراس وما وعی۔ ولیکن کسی کہ شرم دارد از خدا حق شرم
داشتن پس باید کہ نگاہدارد سر را از خضوع و تواضع کردن مر غیر حق را و تکبر و سرکشی کردن بر وے و بر خلق وے تعالیٰ و نگاہدارد
چیزے را کہ حفظ کردہ و جمع کردہ است مر آن را سر از حواس آلات مانند سمع و بصر و لسان و اندیشہ و تفکر و حز آن ولیحفظ البطن
وما حوی۔ و باید کہ نگاہدارد شکم را از اکل حرام و شبہہ و نگاہدارد چیزے را کہ گرد آوردہ و جمع کردہ است شکم آن را
کہ دل ست بنگاہداشت وے از جہل بدانچہ گنجایش ندارد جہل بدان از معرفت حق و احکام دین و از دیاد گرفتن ماسوای
حق و بعض گفتہ اند آنچہ جمع کردہ است و را البطن و متصل ست بدان فرج ست و دست و پا ہمہ را از نا فرمودہ نگاہدارد۔ ولیذکر الموت
و باید کہ یاد آرد مرگ را۔ والبلی۔ و یاد دارد پوسیدہ شدن استخوان و خاک شدن آن را و بلی بکسر کہنہ شدن و ہر کہ بداند
کہ دنیا فانیست زہد کند در وے و ترک دہد لذات و شہوات آن را چنانکہ فرمود۔ ومن اراد الآخرۃ ترک زینۃ الدنیا۔
و کسے کہ خواہد ثواب آخرت و نعیم آن را ترک دہد آرایش دنیا را۔ فمن فعل ذلک فقد استحیی من اللہ حق الحیاء۔ پس کسے کہ
بکند این مذکور را پس بتحقیق شرم داشت خدا را حق شرم داشتن و حاصل وے مضمون قول حق سبحانہ است واتقوا اللہ حق
تقاتہ۔ رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث غریب۔ شیخ امام عالم ربانی علی المتقی رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ تبیین الطرق
میفرماید کہ قرب سالک بحق تعالیٰ بعد اوست از غیر وے سبحانہ و وصل وے قطع وے از غیر حق سبحانہ و غیر منحصر ست
در محظور و مباح و مراد بمحظور اینجا جمیع اقسام منہیات ست از حرام و مکروہ و شبہہ و مراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان
و زمین و کوہ و درخت و اسباب معیشت و جز آن پس بعد سالک از محظورات بے ذہول از مباحات قرب ناقص ست
و با ذہول از مباحات قرب تام و ہر مقدار کہ بعید ست سالک از غیر قریب است بخدا و ہر مقدار کہ منقطع ست از غیر واصل ست
بوے فافہم وباللہ التوفیق۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحفۃ المؤمن الموت
تحفہ مسلمان موت ست در صراح گفتہ تحفہ ہدیہ و در قاموس گفتہ تحفہ بسکون حا و فتح آن بر و لطف و طرفہ و ہم در قاموس
گفتہ طرفہ بضم مال نو و غریب از ثمر و غیرہ و در صراح گفتہ طرفہ شگفت و مراد آن ست کہ موت لطف ست از خدا بمومن و نیکی
و نعمت نو و شگفت و گوار ست از وے تعالیٰ بوے کہ موصل بجنت و قرب اوست و رہانندہ است ادرا از مشقت دنیا
و شدت و محنت آن۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن بریدۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المؤمن
یموت بعرق الجبین۔ مسلمان می میرد بخوے پیشانی بعض گفتہ اند کہ این کنایت ست از شدت سکرات موت کہ موجب
تکفیر و تمحیص ذنوب و رفع درجات ست و بعض میگویند کنایت از کد و مشقت اوست در طلب حلال در ریاضت در عبادت

تا در وقت موت و بعض گفتہ اند کہ عرق جبین علامتے ست کہ ظاہر میشود از مومن نزد موت نقل کردہ اند این را از محمد بن سیرین و بعض
گفتہ اند کہ مراد آن ست کہ مشقتے و شدتے نیست بر مومن از موت مگر عرق جبین واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی والنسائی وابن ماجہ
وعن عبید اللہ بن خالد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موت الفجاءۃ اخذۃ الاسف۔ مرگ ناگہانی
گرفتن خشم ست مجاءۃ بضم فا بمد و قصر و بفتح فا بالقصر بمعنی بغتۃ یعنی ناگہانی و اخذۃ بفتح ہمزہ و سکون خا بمعنے یکبار
گرفتن و اسف بفتح ہمزہ و سین مہملہ بمعنی غضب و بکسر سین بمعنی غضبان و مراد آن ست کہ مرگ ناگہانے از آثار غضب
الٰہی ست تعالے شانہ بر بندہ زیرا کہ نگذاشت او را تا استعداد آخرت کند بتوبہ و عمل صالح و گفتہ اند کہ این مرگ فاجرات
و کسے را کہ بر طریقہ محمودہ و سیرت صالح نیست چنانکہ در روایت دیگر آمدہ و گفتہ اند کہ یکایک مردن نیکان را نیک ست
و بدان را بد۔ رواہ ابوداؤد وزاد البیہقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابہ۔ روایت ابی داؤد ہمان قدر ست کہ
مذکور شد و زیادہ کردہ است بیہقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود این را کہ۔ اخذۃ الاسف للکافر ورحمۃ للمومن
گرفتن غضب ست مر کافر را و مہربانی حق تعالے مر مومن را و ذکر فاسق نکرد و ظاہر دخول او در مومن ست اما دلیلی کہ گفتہ اند
ناظر در جانب خلاف آن ست واللہ اعلم بالصواب۔ وعن انس قال دخل النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی شاب وہو
فی الموت۔ در آمد آنحضرت بر جوانی و حال آنکہ آن جوان در حال مردن بود۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت بآن جوان
کیف تجدک۔ چگونہ می یابی و میدانی خود را۔ فقال ارجو اللہ۔ پس گفت آنجوان امید میدارم خدا را۔ یا رسول اللہ انی اخاف
ذنوبی۔ بدرستی کہ من می ترسم گناہان خود را۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت آنحضرت۔ صلی اللہ علیہ وسلم لا یجتمعان فی قلب
عبد فی مثل ہذا الموطن۔ جمع نشوند خوف و رجا در دل ہیچ بندہ در مانند اینجا۔ الا اعطاہ اللہ ما یرجو وآمنہ مما یخاف۔ مگر آنکہ
بدہد آن بندہ را خدائے تعالے چیزیکہ امید دارد کہ فضل و کرم اوست و ایمن گرداند از انچہ می ترسد از مواخذہ و عقاب
بر گناہان وے خصوصاً کہ از تعلیق رجا بخدا و تعلیق خوف بذنوب غلبہ و قوت رجا مفہوم میشود یا آنکہ آن را از جہت رعایت
ادب کرد فافہم۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تمنوا الموت فان ہول المطلع شدید
آرزو مکنید مرگ را زیرا کہ بدرستی کہ ترس مطلع سخت ست و مطلع بضم میم و تشدید طا و فتح لام جائے اطلاع
از مکان عالی و مطلع جبل میگویند موضعے را کہ از انجا بر جبل بر آیند و مراد اینجا چیزے ست کہ مطلع خواہد شد بندہ
از احوال آخرت و در مواقف قیامت یا امورے کہ مطلع گردد بران از احوال برزخ یعنی فائدہ در آرزوے موت نیست
مگر آرزوے شدائد و آلام و از شان عاقل آن ست کہ تمنی نکند چیزے را کہ واقع شود بسبب آن در شدت و بلا کہ البتہ
واقع شدنی ست و طیبی گفتہ کہ مراد بہول مطلع چیزے ست کہ مشرف میگردد بندہ بران از سکرات موت یعنی تمنی موت
کہ میکند بندہ از جہت قلت صبر و اندوہ و دل تنگی میکند و چون متمنائے وے واقع شود اندوہ و دل تنگی بیشتر خواہد شد

ومستحق مزید سخط وغضب خواہد گشت وازینجا معلوم میشود کہ نہی از تمنی موت بطریق بے صبری وتنگدلی ست وآنکہ بجہت شوق لقاے حق ومحبت آن عالم باشد دیگر ست۔ وان من السعادۃ ان یطول عمر العبد ویرزقہ اللہ عزوجل الانابۃ۔ وبدرستی از نیکبختی کہ دراز شود عمر بندہ وروزی گرداند اورا خداے تعالے رجوع وتوجہ بجناب خود این علت دیگر ست ازبراے نہی از تمنے موت یعنی موت خود آمدنی ست چندروزے در دنیا بودن وکار کردن وتوشۂ راہ آخرت بدست آوردن غنیمت ست کہ الدنیا مزرعۃ الآخرۃ۔ رواہ احمد۔ وعن ابی امامۃ قال جلسنا الی رسول اللہ۔ گفت ابوامامۂ باہلی نشستیم روے آرندہ بسوے پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فذکرنا۔ پس تذکیر کرد آن حضرت مارا ویاد دہانید احوال آخرت واہوال قیامت را۔ ورققنا ونرم وتنک گردانید دلہاے مارا۔ فبکی۔ پس گریہ کرد سعد بن ابی وقاص۔ فاکثر البکاء۔ پس بسیار کرد گریہ را۔ فقال یا لیتنی مت۔ پس گفت ای کاشکے بمیرم من واز محنت وشدت دنیا خلاص شوم۔ فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یا سعد اعندی تتمنی الموت۔ یا سعد آیا نزد من حضور من آرزو میکنی موت را۔ فردد ذلک ثلث مرات۔ پس بازگردانید وتکرار کرد آنحضرت این سخن را سہ بار یعنی تمنی موت منہی عنہ ونامرضی حق ست پس در حضور من آن را چون میکنی یا مراد آنست کہ در حضرت من وحیات من آرزوے موت میکنی وحال آنکہ مشاہدہ جمال من وشرف صحبت من بہتر ست از ہر نعمتی کہ تصور توان کرد اگرچہ حاصل گردد ترا بعد از موت از نعیم ودرجات کہ آن ہمہ بانظر بروجہ کریم برابر نتواند شد کہ این در دنیا بہشت نقد ست در دیلمی را پرسیدند کہ مومن را حیات بہتر ست یا ممات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر وبعد از وے ممات بہتر ست۔ ثم قال پس تر گفت آنحضرت۔ یا سعد ان کنت خلقت الجنۃ۔ اگر ہستی تو کہ پیدا کردہ شدہٗ براے بہشت۔ فما طال عمرک وحسن من عملک فہو خیر لک پس آنچہ دراز شود عمر تو ونیک باشد عمل تو پس آن بہتر ست مر ترا کہ استعداد واستحقاق مراتب ودرجات آن جہان حاصل میکنی اگر گفتہ شود کہ کلمۂ آن در عرف کلام عرب از براے شک وتردد ست وسعد بن ابی وقاص از عشرۂ مبشرہ است پس وجہ قول ان کنت خلقت الجنۃ چہ باشد جوابش آنکہ شاید کہ صدور این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمۂ تردد واشارت بعظم شان این امر باشد کہ جزم بدان نتوان کرد۔ رواہ احمد۔ وعن حارثۃ بن مضرب بضم میم وفتح ضاد معجمہ وکسر راے مشددہ تابعی مشہور ست۔ قال۔ میگوید۔ دخلت علی خباب۔ درآمدم بر خباب بفتح خاے معجمہ وتشدید موحدہ اول کہ صحابی قدیم الاسلام ومہاجر وبدری ست نزول کرد بکوفہ ووفات یافت در وے سنۃ سبع وثلثین ونماز گزارد بروی علی بن ابی طالب۔ وقد اکتوی سبعًا۔ وحال آنکہ داغ سوختہ بود خباب را بر ہفت جاے از بدن خود۔ فقال پس گفت خباب۔ لولا انی سمعت رسول اللہ۔ اگر نمی بود کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ لا یتمنین احدکم الموت۔ باید کہ آرزو نکند یکے از شما مرگ را۔ لتمنیتہ۔ ہرآئینہ آرزو میکردم آن را مانا کہ وے رضی اللہ عنہ مضطر گشت بآرزوے موت نہ از سبب ضرر دنیاوی کہ رسیدہ بود بلکہ از جہت شدت این مرض کہ داغ بسبب آن کرد ودر شریعت کراہت آن اختلافی ست چنانکہ تحقیق آن در باب الطب بیاید یا از جہت توانگری ومالداری کہ ترسید از سوء عاقبت آن ولہذا گفت۔ ولقد رایتنی مع رسول اللہ

وتحقیق دیدم و دانستم من خود را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما املک درهما۔ که مالک نبودم یک درهم را۔ وان فی
جانب بیتی الآن لاربعین الف درهم۔ و بدرستیکه در گوشه خانه من الکنون چهل هزار درهم ست۔ قال۔ گفت حارثه که راوی
این حدیث است۔ ثم بکی۔ بعد ازان آورده شد نزد خباب کفن او و او را که قماش نفیس بود۔ فلما رآه بکی و قال۔ پس هرگاه که دید
کفن را بگریست و گفت اگرچه جائز ست در شرع۔ لکن حمزة لم یوجد له کفن۔ لیکن حمزه بن عبد المطلب که سید الشهداء و عم
رسول خدا بود صلعم و رضی الله عنه یافته نشد برای او کفن۔ الا بردة ملحاء۔ مگر چادر زبون که در روی خطهای سیاه
و سپید بود و آن هم کفن تمام و درست نبود بلکه۔ اذا جعلت علی راسه قلصت عن قدمیه واذا جعلت علی قدمیه قلصت عن راسه
چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه پیدا شد بر سر وی کوتاه می آمد از پایهای وی و چون گردانیده می شد
بر پایهای او کوتاه می آمد از سر وی۔ حتی مدت علی راسه وجعل علی قدمیه الاذخر۔ تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه
و گردانیده شد بر پای های او اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه گیاه مشهوری ست که بوی سقف خانه
میسازند و در قبرها بکار برند۔ رواه احمد والترمذی الا انه لم یذکر ثم اتی بکفنه۔ روایت کردند این حدیث را احمد و ترمذی لیکن
ترمذی ذکر نکرد این قول را که ثم اتی بکفنه تا آخر حدیث۔ والبیهقی فی شعب الایمان

باب مایقال عند من حضره الموت

باب در بیان چیزی که گفته میشود نزد کسی که حاضر شده او را موت و نزدیک رسیده چنانکه بحکم عادت یقین گردد که
می میرد و گفته اند علامت احتضار آن ست که سست شدن پای های وی ست که اگر ایستاده کنند پا های را نایستد و کج
گشتن بینی و فرو رفتن صدغها یعنی میان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین
و مراد بما یقال عام ترست از تلقین لا اله الا الله و استرجاع با نا لله و انا الیه راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن یٰس
و آنچه میگویند ملائکه برای مومن و کافر در وقت انزهاق روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیاید

الفصل الاول۔ عن ابی سعید و ابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله۔ تلقین
کنید مرده های خود را یعنی آنها که نزدیک بمردن رسیده اند کلمه طیبه را و تلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فهم
و تلقین فهمانیدن و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند
او را بخواندن آن رواه مسلم۔ وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضرتم المریض۔ وقتیکه حاضر شوید
شما بیمار را۔ او المیت۔ یا میت را یعنی آنکه نزدیک بموت رسیده و کلمه او برای شک راوی ست اگر مراد بمریض محتضر دارند و اگر
مطلق مراد دارند برای تنویع بود۔ فقولوا خیرا۔ پس بگوئید خیر را یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض و میت بشفا و مغفرت
فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون۔ زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر آنچه میگوئید شما و دعا میکنید۔ رواه مسلم۔ وعنها قالت
قال رسول الله۔ وهم از ام سلمه است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما من مسلم تصیبه مصیبة۔ نیست هیچ مسلمانی که برسد

ادرا مصیبتی و مصیبت سختی و اندوه رسنده بکسی - فیقول ما امره الله به - پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدای تعالی بگفتن
آن نزد رسیدن مصیبت و بیان فضیلت آن کرده و آن کدام ست - انا لله وانا الیه راجعون - بدرستی که وجود ما و اموال ما و اولاد ما
و تمامه احوال ما برای خدای ست و ما بسوی خدا و سوال و حساب و ثواب و عقاب وی باز گردندگانیم - اللهم اجرنی
این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه بمد و کسر جیم و معنی هر دو یکی ست یعنی اجر ده امرا فی مصیبتی
در مصیبت من - واخلف لی خیرا منها - و خلیفه و بدل گردان برای من بهتر ازین مصیبت یعنی از انچه رفته از من درین
مصیبت و اخلف بفتح همزه و سکون خا و کسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن چیزی بجای چیزی گرفته و فوت شده و مراد ثواب ست
یا بدل از جنس انچه فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث ست میفرماید نگوید این را هیچ مسلمانی در مصیبت - الا اخلف الله له خیرا
منها - مگر آنکه خلیفه و بدل میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از انچه فوت شده - فلما مات ابو سلمة قلت ای المسلمین خیر من
ابی سلمة - ام سلمه میگوید که من این حدیث از آنحضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرد بقصد امتثال
امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر ست از ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی
بمن خواهد رسانید بعد از ان در تفضیل ابی سلمه میگوید - اول بیت هاجر الی رسول الله - اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت
کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و گفته اند که مراد هجرت ابو سلمه است از حبشه بمدینه زیراکه وی رضی الله عنه هجرت کرد
از مدینه بحبشه پس از ان از حبشه بمدینه و ام سلمه با وی بود درین هر دو هجرت و ابو سلمه پسر عمه آن حضرت بود و بره بنت
عبد المطلب و برادر رضاعی آنحضرت بود - ثم انی قلتها - پس بدرستی که من با وجود این استبعاد و این خلجان گفتم این کلمه را اللهم
اجرنی الی آخره - فاخلف الله لی رسول الله - پس خلیفه و بدل گردانید خدای تعالی برای من از ابو سلمه پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم که در نکاح وی در آمدم و داخل ازواج مطهره وی گشتم - رواه مسلم - وعنها - قالت دخل رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره - در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابو سلمه و حال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابو سلمه
بهم نمی آید یعنی چنانکه در حالت احتضار میباشد و شق بفتح شین رفع بصره و ضم شین غیر مختار ست - فاغمضه - پس فرو خوابانید
آنحضرت بصر او را - ثم قال ان الروح اذا قبض اتبعه البصر - پس گفت آنحضرت که جان چون قبض کرده میشود پس رد میکند او را نظر
و نگاه میکند بجانب وی و باین جهت باز میماند و چون این سخن از حضرت شنیدند فهمیدند که وی فوت کرد - فضج ناس من اهله
پس بانگ و فریاد کردند مردمان از اهل خانه ابی سلمه - فقال - پس گفت آنحضرت - لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر - دعا نکنید بر ذاتهای
خود مگر به نیکی و نگوئید واویلاه و مانند آن - فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون - زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر چیزی که میگوئید شما
و دعا میکنید - ثم قال - پس گفت آنحضرت - اللهم اغفر لابی سلمة - خداوندا بیامرز مر ابی سلمه را - وارفع درجته فی المهدیین و بلند
گردان پایه او را در ان کسانی که راه راست نموده شده اند - واخلفه فی عقبه فی الغابرین - و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ
مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وی و برین تقدیر فی الغابرین بیان فی عقبه ست یا در باقی ماندگان از مردم

یعنی اولاد او کہ کائن و باقی اند در مردم باقی ماندہ و برین معنی فی الغابرین صفت عقبہ است واخلفہ بوصل ہمزہ وضم لام وعقبہ بکسر قاف و در صحاح گفتہ عقب بسکون وکسر ولد و ولد ولد۔ واغفر لنا ولہ یا رب العالمین۔ و بیامرز مارا و مراو را اے پروردگار جہانیان وافسح لہ فی قبرہ۔ و فراخی کن مراو را در قبر او۔ ونور لہ فیہ۔ و روشن گردان مراو را در قبرش۔ رواہ مسلم ○ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حین توفی سجی ببرد حبرۃ۔ گفت عائشہ کہ آن حضرت وقتیکہ وفات یافت پوشیدہ شد بجامۂ حبرہ بکسر حا و فتح موحدہ بردیمانی مخطط۔ متفق علیہ

الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان آخر کلامہ۔ کسے کہ باشد آخر سخن وے۔ لا الٰہ الا اللہ دخل الجنۃ۔ در مے آید بہ بہشت درین حدیث رمزے بہ تلقین میت نیز ہست کہ اثر آن این ست فافہم۔ رواہ ابوداؤد ○ وعن معقل۔ بفتح میم و سکون عین و کسر قاف۔ بن یسار۔ بتحتانیہ و سین مہملہ صحابی ست از اہل بیعت شجرہ سکونت کرد بصرہ را و نہر معقل کہ در بصرہ است منسوب باوست روایت میکنند از وے حسن بصرے وغیر وے باقی ماند تا آخر دولت معاویہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرأوا سورۃ یٰس علی موتاکم۔ بخوانید سورہ یٰس را بر مردہ ہاے خود و ظاہر آن ست کہ مراد محتضر باشد و عمل نیز ہم برین ست و احتمال دارد کہ مراد بعد از موت در خانہ یا بر سر قبر و سر در تخصیص این سورہ موکول بعلم نبوت ست واشتمال بر اصول دین و طیبی گفتہ مشترک ست میان وے و سورہ دیگر و ظاہر آن ست واللہ اعلم کہ آن سر مکتوم در فاتحہ این سورہ است کہ متضمن تصدیق رسالت ست یا در وجوہ خاتمۂ وے کہ مشتمل ست بر رجوع بدرگاہ صمدیت عز کہ مناسب این وقت و حال ست کہ فرمود فسبحان الذی بیدہ ملکوت کل شیء والیہ ترجعون) ابن عباس گفت رضی اللہ عنہ کہ من نمیدانستم کہ اینہمہ فضل این سورہ کہ وارد شدہ بجیست آخر دریافتم کہ بجہت این آیت ست۔ رواہ احمد وابوداؤد وابن ماجۃ ○ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل عثمان بن مظعون وہو میت۔ گفت عائشہ کہ رسول خدا بوسہ داد عثمان بن مظعون را بظاے معجمہ و حال آنکہ وے مردہ بود۔ وہو یبکی۔ و آنحضرت گریہ میکرد۔ حتی سال دموع النبی۔ تا آنکہ روان شد اشکہای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علی وجہ عثمان بر روی عثمان و عثمان بن مظعون اول کسے ست کہ از مہاجران بمدینہ فوت کردہ و اول کسے کہ در بقیع دفن کردہ شد و بقیع بعد از وے مقبرہ شد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سنگے بنفس شریف خود برداشتہ بر قبر وی نہاد تا علامت باشد بران آوردہ اند کہ مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشتہ بر قبر عثمان بن عفان نہاد و درین حدیث دلیل ست بر طہارت میت خلافا للبعض و وے این را از خصائص میداند و کلام درین در غسل میت بیاید۔ رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ۔ وعنہا قالت ان ابابکر قبل النبی۔ و ہم از عائشہ است کہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بوسہ داد پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم وہو میت و حال آنکہ آن حضرت رحلت کردہ بود۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ۔ وعن حصین بضم حا و فتح صاد مہملتین۔ بن وحوح بضم واوین و بعض بفتح ہر دو گفتہ و این اشہر و اصوب ست و سکون حاے مہملہ اولے صحابی انصاری ست معدود در اہل مدینہ

اورا ہمین یک حدیث است۔ ان طلحۃ بن البراء مرض۔ روایت میکند کہ طلحہ بن البراء کہ صحابی انصاری ست معدود در اہل حجاز بیمار شد۔ فاتاہ النبی۔ پس آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بعود وے۔ درحالے کہ عیادت میکند اورا۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت انی لااری طلحۃ الا قد حدث بہ الموت۔ بدرستیکہ من گمان نمی برم طلحہ را مگر آنکہ بتحقیق کہ پیدا شدہ است بوی مرگ و اری بضم ہمزہ بمعنی اظن می آید۔ فآذنونی بہ پس بدانانید وخبر کنید مرا بموت وے تا حاضر شوم ونماز کنم بروے۔ وعجلوا۔ وشتابی کنید در تجہیز وتکفین ودفن وے۔ فانہ لاینبغی لجیفۃ مسلم ان تحبس بین ظہرانی اہلہ۔ پس بدرستیکہ شان انیست کہ نمی باید وسزاوار نیست مردہ مسلمان را کہ باز داشتہ شود میان اہل خانۂ وے از جہت ترس آنکہ مبادا گندیدہ شود ومکروہ وپلید شمارند اورا مردم ومومن عزیز ومکرم است نزد خدا ولہذا تعبیر بجیفہ کرد کہ بمعنی مردار ست یعنی تواند کہ جیفہ گردد وگندہ شود وجیفہ جثہ میت را گویند ہمین ملاحظہ ولفظ ظہرانی مقحم ست وتحقیق این در شرح کردہ شدہ است وطلحہ بن البراء انصاری از کبار صحابہ است وچون مرد وے گفت آن حضرت اللہم الق طلحۃ وانت تضحک۔ الہی خداوندا ملاقات کن طلحہ را درحالیکہ خندہ میکنی تو بسوے آن ودر روایتے زیادہ کردہ وہو یضحک الیک واو خندہ میکند بسوے تو۔ رواہ ابوداؤد

الفصل الثالث عن عبداللہ بن جعفر۔ عبداللہ بن جعفر بن ابی طالب قرشی ہاشمی صحابی ست جواد ظریف حلیم عفیف بود واورا بحر الجود میگفتند وگفتہ اند کہ در اسلام از وے سخی تر نبودہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتاکم۔ تلقین کنید وبفہمانید مردہ ہاے شما را این کلمہ۔ لا الہ الا اللہ الحلیم الکریم۔ توصیف باین دو وصف بشارت بعفو وکرم الہی ست تا امیدوار جان دہد۔ سبحان اللہ رب العرش العظیم۔ اشارت بعظمت وکبریاے حق ست تا بشوق حضور درگاہ ہیبت عزت وعظمت برود۔ والحمد للہ رب العالمین۔ برفتن ازین محنت آباد شاکر وراضی باشد تا بتصور وحضور معنی ربوبیت مستعد فیض وفضل حق گردد۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ کیف للاحیاء چگونہ است این اذکار مر زندگان را اگر بیاموزانیم وتلقین کنیم۔ قال اجود واجود۔ گفت بہتر ونیکوتر کہ ذکر حق سبحانہ زندہ ومردہ را شفای قلب وجلاے روح اوست واحضار این صفات ومعانی مورث ذوق وحیات جاودانی ست ع مردہ وزندہ من در قدمت خواہد بود۔ رواہ ابن ماجہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المیت تحضرہ الملائکۃ۔ شخصے کہ می میرد حاضر میشوند اورا در وقت مردن فرشتگان۔ فاذا کان الرجل صالحا قالوا۔ پس چون میباشد مرد میرندہ نیکوکار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کردہ۔ اخرجی ایتہا النفس الطیبۃ کانت فی الجسد الطیب۔ بیرون آے ای جان پاک کہ بودہ است در تن پاک۔ اخرجی حمیدۃ۔ بیرون آے ستودہ نزد خدا وخلق۔ وابشری بروح وریحان ورب غیر غضبان۔ وخوش شو بخبر راحت ورزق پاک در بہشت یا در برزخ نیز وپروردگار خشم نکنندہ۔ فلا تزال یقال لہا ذلک حتی تخرج۔ پس ہمیشہ است آن نفس کہ گفتہ میشود مر اورا آن سخن مذکور از مدح وبشارت تا آنکہ بیرون می آید۔ ثم یعرج بہا الی السماء پس برداشتہ می شود اورا بسوے آسمان۔ فیفتح لہا۔ پس کشادہ میشود براے وے در آسمان۔ فیقال من ہذا۔ پس گفتہ میشود

یعنی میگویند دربانان آسمان کیست این۔ فیقولون۔ پس میگویند فرشتگان کہ بردہ اند اورا۔ فلان۔ ابن فلانی ست یعنی ذکر میکنند
نام ونشان او چنانکہ می شناسند اورا۔ فیقال مرحبا بالنفس الطیبۃ کانت فی الجسد الطیب۔ فراخی جای بجان پاک کہ بود در تن پاک
ادخلی حمیدۃ وابشری بروح وریحان ورب غیر غضبان۔ درآے ستودہ وخوش باش براحت ورزق وپروردگار خشم نکنندہ
فلا تزال یقال لہا ذلک۔ پس ہمیشہ است آن نفس کہ گفتہ میشود مراورا آن کلام وبردہ می شود از آسمانی بآسمان دگر حتی ینتہی الی السماء
التی فیہا اللہ۔ تا آنکہ میرسد بآسمانے کہ در وے خدا است یعنی قدرت ورحمت خاص وے۔ فاذا کان الرجل السوء۔ پس
چون میباشد مرد بد۔ قال۔ میگوید یکے از فرشتگان حاضر۔ اخرجی ایتہا النفس الخبیثۃ کانت فی الجسد الخبیث۔ بیرون آے
ای جان پلید کہ بود در تن پلید۔ اخرجی ذمیمۃ۔ بیرون آے نکوہیدہ۔ وابشری بحمیم وغساق۔ وخوش شو بآب گرم وزرداب
کہ میچکد از تن دوزخیان وروان میگردد وغساق بتشدید وتخفیف ہر دو آمدہ است در صراح گفتہ غساق آب سرد گندہ۔ وآخر
من شکلہ ازواج۔ وبعذاب دیگر مشابہ بعذاب مذکور چند جنس بعذاب یا مذوقات دیگر از جنس غساق چند جنس۔ فما تزال
یقال لہا ذلک حتی تخرج ثم یعرج بہا الی السماء فیفتح لہا فیقال من ہذا فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثۃ کانت فی الجسد الخبیث ارجعی
ذمیمۃ۔ برگرد بجسد نکوہیدہ۔ فانہا لا تفتح لک ابواب السماء۔ زیرا کہ کشادہ نمیشود برائے تو درہائے آسمان۔ فترسل من السماء
پس فرستادہ میشود وانداختہ میشود از آسمان بر زمین۔ ثم تصیر الی القبر۔ پستر بر میگردد بسوے قبر۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعنہ
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا خرجت روح المومن تلقاہا ملکان یصعدانہا۔ چون بیرون می آید جان مسلمان پیش می آیند
اورا دو فرشتہ کہ بالا می برند آن را۔ قال۔ گفت۔ حماد۔ کہ راوی حدیث ست از ابی ہریرہ۔ فذکر من طیب ریحہا و
ذکر المسک۔ پس ذکر کرد ابوہریرہ یا آن حضرت از خوشبوے آن روح وذکر کرد مشک را یعنی گفت کہ می آید از وے بوے
مشک واین عبارت برائے آن ست کہ راوی خصوص لفظے کہ شنیدہ یاد ندارد۔ قال۔ گفت ابوہریرہ یا آن حضرت
ویقول اہل السماء۔ ومیگویند آسمانیان۔ روح طیبۃ۔ جانے پاک ست۔ جاءت من قبل الارض۔ کہ آمدہ است از جانب
زمین بعد ازان بروح خطاب کردہ میگویند۔ صلی اللہ علیک وعلی جسد کنت تعمرینہ۔ درود فرستد خداے تعالے بر تو و بر
تنے کہ آباداں وزندہ میداشتی تو آن تن را۔ فینطلق بہ الی ربہ۔ پس بردہ میشود او را بسوی پروردگار وے۔ ثم یقول
انطلقوا بہ الی آخر الاجل۔ پستر میگوید ببرید او را بسوے آخر مدت کہ مراد بآن قیامت ست یعنی مدتے کہ روز قیامت برای وے
نہادہ شدہ است ومراد بدان برزخ ست یعنی ببرید او را بمکانے کہ آمادہ کردہ شدہ است برائے او تا روز حشر واز ینجا
معلوم میشود کہ ہر کس را دو اجل است اول وآخر اول اجل موت وآخر اجل قیامت وکریمہ ثم قضی اجلا واجل مسمی عندہ محتمل
ہر دو ست۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ وان الکافر اذا خرجت روحہ۔ وبدرستیکہ چون کافر بیرون می آید روح او۔ قال
حماد وذکر من نتنہا۔ وذکر کرد ابوہریرہ یا آنحضرت از بوے ناخوش آن روح۔ وذکر لعنا۔ وذکر کرد لعنت را۔ ویقول اہل السماء
روح خبیثۃ جاءت من قبل الارض فیقال انطلقوا بہ الی آخر الاجل قال ابوہریرۃ فرد رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ پس باز گردانید

ونہاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ریطۃ کانت علیہ علی انفہ۔ چادرے راکہ بود بروے بر بینی خود۔ فی الصراح ریطہ بالفتح چادر یک لخت کہ زنان بر سر افگنند۔ ہکذا ہمچنین اشارت ست بفعلے کہ ابو ہریرہ کرد چادر خود بر بینی نہاد برائے نمودن

صورت نہادن آن حضرت ریطہ را بر انف۔ رواہ مسلم وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حضر المومن۔ وقتیکہ حضور کردہ میشود مومن یعنی حاضر میشود او را موت۔ اتت ملائکۃ الرحمۃ بحریرۃ بیضاء۔ مے آیند فرشتگان رحمت بافریشم پارۂ سپید۔ فیقولون اخرجی راضیۃ مرضیا عنک الی روح اللہ۔ پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آئے خوشنود از خدا خوشنودی کردہ شدہ از تو بسوئے راحت کہ از جانب خدا است۔ وریحان۔ وبسوئے رزق روحانی از رحمت وعنایت وتواند کہ خبر از عاقبت کار باشد کہ نعمتہائے بہشت ستا۔ ورب غیر غضبان۔ وپروردگار خشم نکنندہ۔ فتخرج کاطیب ریح المسک۔ پس بیرون می آید روح میت ہمچو بہترین بوئے مشک یعنی می برآید روح باین بوئے خوش حتی انہ لیناولہ بعضہم بعضا۔ تاآنکہ ہر آئینہ میدہند آن روح را بعضے از فرشتگان بعض را یعنے دست بدست مے برند۔ حتی یاتوا بہ ابواب السماء۔ تاآنکہ می آرند او را نزد درہائے آسمان۔ فیقولون۔ پس میگویند فرشتگان۔ ما اطیب ہذہ الریح التی جاءتکم من الارض۔ چہ عجب خوش ست این بوئے کہ آمدہ است شما را از زمین۔ فیاتون بہ ارواح المومنین۔ پس می آرند او را نزد ارواح مومنان۔ فلہم اشد فرحا بہ۔ پس ہر آئینہ ارواح مومنان سخت تراند از روے شادمانی وخوشحالی بآمدن این روح۔ من احدکم بغائبہ یقدم علیہ۔ از یکے از شما کہ خوشحال میشود بغائب خود کہ باز مے آید از سفر بروے۔ فیسألونہ ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان۔ پس می پرسند او را چہ کرد فلان چہ کرد فلان یعنی چہ حال دارد وچگونہ است فلان وفلان نامہائے آشنایان کہ در دنیا گذاشتہ رفتہ اند آنہا را نام می برند واحوال ایشان می پرسند۔ فیقولون دعوہ فانہ کان فی غم الدنیا۔ پس میگویند بگذارید او را پرسید ودر تعب جواب نیندازید زیراکہ وے بود در غم دنیا واز آنجا غمزدہ می آید تا راحت یابد وبحال خود بیاید آنگاہ پرسید۔ فیقول قدمات اما اتاکم۔ پس میگوید بعد از آنکہ بحال خود می آید تحقیق مردہ است آن فلان کہ شما از احوال وے می پرسید آیا نیامدہ است پیش شما۔ فیقولون۔ پس چون خبر میدہد کہ وے مردہ است ودرمیان خود او را نمی بینند میگویند ارواح مومنان بیکدیگر۔ قد ذہب بہ الی امہ الہاویۃ۔ تحقیق بردہ شد او را بسوئے مادر وے کہ آتش دوزخ ست وآتش دوزخ را در قرآن نسبت بدوزخی ام خواندہ است کہ فرمود فامہ ہاویۃ باعتبار احاطہ واشتمال قرب واتصال۔ وان الکافر اذا احتضر۔ وبدرستی کافر وقتیکہ احتضار کردہ میشود وحاضر میشود او را موت۔ اتتہ ملائکۃ العذاب بمسح۔ می آیند او را فرشتگان عذاب بپلاس درشت چنانکہ برائے مومن حریر سپید مے آرند مسح بکسر میم وسکون سین پلاس فیقولون اخرجی ساخطۃ مسخوطا علیک الی عذاب اللہ۔ پس میگویند فرشتگان بروح کافر بیرون آئے ناخشنود وناخشنودی کردہ شدہ بر تو بسوئے عذاب خدائے عز وجل فتخرج کانتن ریح جیفۃ۔ پس بیرون می آید روح ببوئے ناخوش ہمچو گندہ ترین بوئے مردار بوی گرفتہ۔ حتی یاتون بہ الی باب الارض۔ تاآنکہ می آرند او را نزدیک در زمین یعنے در آسمان زمین

چنانکہ دلالت کرد بران حدیث سابق واحتمال دارد کہ از آسمان بر زمین یا بسفل سافلین می آوردہ باشند کذا قال الطیبی فیقولون
ما انتن ہذہ الریح۔ پس میگویند چہ عجب گندہ است این بو۔ حتی یاتون بہ ارواح الکفار۔ تا آنکہ مے آرند او را نزد ارواح
کافران۔ رواہ احمد والنسائی۔ وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ رجل من الانصار
گفت بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازۂ مردے از انصار۔ فانتہینا الی القبر ولما یلحد۔ پس آخر رسیدیم تا قبر
و ہنوز در لحد کردہ نشدہ یعنی دفن کردہ نشدہ۔ فجلس رسول اللہ۔ پس نشست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وجلسنا حولہ و نشستیم
ما گرد آن حضرت۔ کان علی رؤسنا الطیر۔ با این ہیئت وادب ووقار سر فرو افگندہ وساکن کہ گویا کہ بر سرہاے ما پرندہ ہا نشستہ اند
کہ اگر سر بجنبانیم وچپ وراست بنگریم آن پرندہ ہا می پرند واین ہیئت در نشستن صحابہ در حضرت رسول صلعم در احادیث
بسیار آمدہ ومذکور است۔ وفی یدہ عود ینکت بہ فی الارض۔ ودر دست آن حضرت چوبے بود کہ میکاوید وخط میکشید
با آن چوب در زمین چنانکہ عادت متفکر وغمگین میباشد۔ فرفع راسہ۔ پس برداشت سر مبارک خود را۔ فقال استعیذوا
باللہ من عذاب القبر۔ پس گفت آنحضرت پناہ جوئید بخدا از عذاب قبر۔ مرتین۔ دو بار گفت این سخن را۔ او ثلثا۔ یا سہ بار
ثم قال۔ پستر گفت آنحضرت صلعم۔ ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرۃ۔ بدرستیکہ بندہ مسلمان
وقتے کہ میباشد در بریدگی از دنیا ومیباشد در روے آوردن بآخرت۔ نزل الیہ ملائکۃ من السماء بیض الوجوہ۔ فرود می آید
بسوے وے فرشتگان از آسمان کہ روے ہاے ایشان سپید است۔ کان وجوہہم الشمس۔ گویا کہ رویہای ایشان
آفتابہا است۔ معہم کفن من اکفان الجنۃ۔ با ایشان کفنے ست از کفنہاے بہشت۔ وحنوط من حنوط الجنۃ۔ وحنوط است از حنوط
بہشت وحنوط بفتح حا طیب میت کہ کفن وتن او را بدان خلط کنند۔ حتی یجلسوا منہ مد البصر۔ تا آنکہ می نشینند این فرشتگان از میت
دور تا باندازہ رسیدن بصر۔ ثم یجیء ملک الموت علیہ۔ پستر می آید فرشتہ موت کہ عزرائیل ست بران میت۔ حتی یجلس عند راسہ
تا آنکہ می نشیند نزد سر میت۔ فیقول ایتہا النفس الطیبۃ اخرجی الی مغفرۃ من اللہ ورضوان۔ پس میگوید ملک الموت ای جان پاک
بیرون آی بسوے آمرزش از خدا ورضاے عظیم از وے۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فتخرج تسیل کما تسیل القطرۃ من السقاء
پس بیرون می آید روح در حالے کہ روان میشود چنانکہ روان میگردد آب از مشک۔ سقا بکسر سین مشک۔ فیاخذہا۔ پس میگیرد
ملک الموت آن را۔ فاذا اخذہا لم یدعوہا فی یدہ طرفۃ عین۔ پس چون بگیرد ملک الموت آن را نمیگذارند آن فرشتگان آن روح را
در دست ملک الموت یک پلک زدن یعنی چون ملک الموت روح بندہ را قبض کرد با عوان خود کہ در دست ایشان کفن بود
میسپارد حتی یاخذوہا فیجعلوہا فی ذلک الکفن وفی ذلک الحنوط۔ پس میگیرند فرشتگان روح را در آن کفن ودر آن حنوط ویخرج
منہا کاطیب نفحۃ مسک وجدت علی وجہ الارض۔ وبیرون می آید از آن روح رائحہ ہمچو خوشبوترین دمیدن بوے مشک کہ
یافتہ شدہ است بر روے زمین۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فیصعدون بہا۔ پس بالا می برند فرشتگان آن را۔ فلا یمرون
یعنی بہا علی ملاء من الملائکۃ۔ پس نمیگذرند فرشتگان یعنی با آن روح بر ہیچ جماعتے از فرشتگان۔ الا قالوا ما ہذا الروح

الطیب۔ مگر آنکہ میگویند کہ چیست این روح پاک وکیست صاحب وے فیقولون فلان بن فلان۔ پس میگویند فلان بن فلان ست
باحسن اسمائہ التی کانوا یسمونہ بہا فی الدنیا۔ میخوانند ورا بہ نیکوترین نامہائے وے کہ میخواندند ورا بدان نامہا در دنیا چنانکہ
لقبہا کہ دلالت بر مدح دارد۔ حتی ینتہوا بہا الی السماء الدنیا۔ تا آنکہ میرسند باوے تا آسمان کہ فروترین آسمانہاست۔
فیستفتحون لہ۔ پس طلب درکشادن میکنند فرشتگان برائے وے۔ فیفتح لہم۔ پس کشادہ میشود برائے ایشان فیشیعہ
من کل سماء مقربوہا۔ پس مشایعت میکنند اورا و در پے او میروند از ہر آسمان مقربان درگاہ حق کہ دران آسمان اند۔ الی السماء
التی تلیہا۔ تا آسمانے کہ متصل ست آن آسمان را۔ حتی ینتہی بہ الی السماء السابعۃ۔ تا آنکہ باخر رسیدہ میشود بآن روح
تا آسمان ہفتم۔ فیقول اللہ۔ پس میگوید خدائے۔ عزوجل اکتبوا کتاب عبدی فی علیین۔ بنویسید نامۂ بندۂ مرا در علیین کہ
نام موضعے ست در آسمان ہفتم۔ واعیدوہ الی الارض۔ وباز گردانید اورا بسوئے زمین یعنی بسوئے بدن وے کہ
مدفون ست در زمین۔ فانی منہا خلقتہم۔ زیرا کہ من از زمین پیدا کردہ ام آدمیان را۔ وفیہا اعیدہم۔ ودر زمین باز میگردانم
ایشان را۔ ومنہا اخرجہم تارۃ اخری۔ واز زمین بیرون می آرم ایشان را بار دیگر چنانکہ نخستین بار برآوردہ بودم از ان۔
قال۔ گفت آن حضرت۔ فتعاد روحہ فی جسدہ۔ پس بازگردانیدہ می شود روح وے در تن وے۔ فیاتیہ ملکان۔
پس می آیند میت را دو فرشتہ۔ فیجلسانہ فیقولان لہ۔ پس وے نشانند اورا پس میگویند مر اورا من ربک۔
کیست پروردگار تو۔ فیقول ربی اللہ۔ پس میگوید وے پروردگار من خداست۔ فیقولان لہ ما دینک۔
پس میگویند مر اورا چیست دین تو۔ فیقول دینی الاسلام۔ پس میگوید دین من اسلام است۔ فیقولان
لہ ماہذا الرجل الذی بعث فیکم۔ پس میگویند چیست حال این مرد کہ برانگیختہ شدہ است در شما وفرستادہ شدہ است
بسوئے شما کنایت از ذات شریف آن حضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم۔ فیقول ہو رسول اللہ۔ پس میگوید
میت وے پیغمبر خداست وفرستادۂ اوست بحق۔ فیقولان لہ وما علمک۔ پس میگویند آن دو فرشتہ مر اورا
چیست دلیل دانستن تو رسالت وے را واز کجا میگوئی وبچہ حجت میگوئی۔ فیقول قرأت کتاب اللہ۔ پس میگوید خواندم
کتاب خدا را کہ قرآن ست ومعجز است۔ فآمنت بہ وصدقت۔ پس ایمان آوردم بوے وراست گو دانستم او را اینجا دو طریق
یکے اثبات نبوت بمعجزہ واثبات قرآنیت قرآن بقول وی صلی اللہ علیہ وسلم دیگر اثبات قرآن باعجاز واثبات نبوت بقرآن
وتقریر حدیث ناظر در وجہ ثانی ست۔ فینادی مناد من السماء۔ پس آواز مید ہد آواز دہندہ از آسمان۔ ان صدق عبدی
کہ راست گفت بندۂ من۔ فافرشوہ من الجنۃ۔ پس فرش گردانید بندہ مرا وبنید از ید برائے وے فرشے از بہشت وافرشوا
بفتح ہمزہ وقطع اوست وفرش افگندنی۔ والبسوہ من الجنۃ۔ وبپوشانید اورا لباسے از بہشت این ہمزہ بفتح ہمزہ وقطع اوست
وافتحوا لہ بابا الی الجنۃ۔ وبکشائید برائے وے درے بسوئے بہشت۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فیاتیہ من روحہا وطیبہا۔
پس می آید ورا از راحت بہشت وخوشبوی وے۔ فیفسح لہ فی قبرہ مد بصرہ۔ پس کشادہ کردہ میشود برائے وے در گور وی

تا درازی بینائی وے یعنی تا آنجا کہ نظر کار میکند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ ویاتیہ رجل حسن الوجہ۔ و می آید او را مردے نیکو روی
حسن الثیاب۔ نیکو جامہ ہا۔ طیب الریح۔ خوشبوے۔ فیقول ابشر بالذی یسرک۔ پس میگوید آن مرد مژدہ باد ترا بآنچہ شادمان
گرداند ترا و ابشار بمعنی مژدہ دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمدہ۔ ہذا یومک الذی کنت توعد۔ این روز تست کہ وعدہ کردہ
می شدی تو۔ فیقول لہ۔ پس میگوید میت مر او را۔ من انت۔ کیستی تو۔ فوجہک الوجہ۔ پس روے تو روے کامل در حسن
و جمال و کمال است۔ یجئی بالخیر۔ می آرد روے تو نیکی را و بشارت میدہد بدان و مے سزد این چنین روے را کہ
بیارد نیکی را و بشارت دہد بدان۔ فیقول۔ پس میگوید آن مرد۔ انا عملک الصالح۔ من عمل نیک توام کہ تمثل کردہ ام باین
صورت۔ فیقول رب اقم الساعۃ۔ پس میگوید میت پروردگارا برپا کن قیامت را۔ حتی ارجع الی اہلی ومالی۔
تا آنکہ باز برگردم بسوے اہل خانہ خود و بسوے مال خود یعنی زندہ گردان مرا تا باز گردم بسوے دنیا و زیادہ کنم عمل صالح را
تا زیادہ کند ثواب و درجہ را و لیکن چون دانست کہ احیا بعد از موت نیست مگر بعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را
کنایت از احیا کذا قالوا و احتمال دارد کہ قول او حتی ارجع الی اہلی ومالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آرزوے وی
رجوع بسوے ایشان تا خبر دہد ایشان را بدان چنانکہ میگوید و تمنی میکند مسافری کہ حاصل شدہ است او را تنعم در بلاد غربت
فانہم۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرۃ۔ و بدرستی کہ بندہ کافر وقتیکہ
می باشد در بریدگی از دنیا و در روے آوردن بآخرت۔ نزل الیہ من السماء ملائکۃ سود الوجوہ۔ فرود می آیند بسوی وی
فرشتگان سیاہ روے۔ معہم المسوح۔ با ایشان پلاسہا است۔ فیجلسون منہ مد البصر۔ پس می نشینند از میت تا آنجا کہ
نظر کار میکند۔ ثم یجئی ملک الموت حتی یجلس عند راسہ فیقول۔ پس می آید فرشتہ مرگ تا آنکہ مے نشیند نزد سر وے
پس میگوید۔ ایتہا النفس الخبیثۃ اخرجی الی سخط من اللہ۔ اے جان پلید بیرون آے بسوے خشم و ناخوشنودی
از خدا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فتفرق فی جسدہ۔ پس پریشان میشود روح در تن کافر و پراگندہ میگردد در سر و در اعماق آن تا نکشید
میداند برآمدن را و نمیخواہد کہ برآید از جہت ترس آنچہ می بیند از قہر بخلاف روح مومن کہ میخواہد زود برآید بہ نشاط و سرور و خوشی
بمشاہدہ انوار و آثار لطف و کرم۔ فینتزعہا۔ پس میکشد ملک الموت آن روح را۔ کما ینزع السفود من الصوف المبلول۔
چنانکہ کشیدہ می شود سیخ گرم از پشم تر کہ نزد کشیدن چیزے از ان پشم بوے میچسپد ہمچنین روح کافر چون کشیدہ میشود
از اقصاے عروق بشدت و قوت چنانکہ بیرون می آید با وی چیزے از ان عروق چنانکہ در روایت آیندہ بیاید و درین غایت
ایلام و انزعاج ست و سفود بفتح سین مہملہ و تشدید فا بروزن تنور آہنی کہ کباب کردہ میشود بوے گوشت و باقی می ماند بادے
بقیہ از گوشت سوختہ و چون او را از پشم تر شدہ بکشند لابد چیزے از ان خواہد چسپید۔ فیاخذہا۔ پس میگیرد ملک الموت روح را
فاذا اخذہا لم یدعوہا فی یدہ طرفۃ عین حتی یجعلوہا فی تلک المسوح وتخرج منہا کانتن ریح جیفۃ وجدت علی وجہ الارض فیصعدون بہا
فلا یمرون بہا علی ملاء من الملائکۃ الا قالوا ما ہذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائہ التی کان یسمی بہا فی الدنیا حتی ینتہی

بہ الی السماء الدنیا فیستفتح لہ فلا یفتح لہ۔ ترجمہ این عبارت از انچہ گذشت ظاہر شدہ است مجملاً آنکہ حال کافر برعکس حال مومن ست
مگر آنجا فیجعلونہا فی ذلک الکفن بود و اینجا حتے یجعلوہا فی تلک المسوح یعنی میگردانند آن را دران پلاسہا آنجا کاطیب نفحۃ مسک
بود اینجا کانتن ریح جیفۃ آنجا ماہذا الروح الطیب بود اینجا ماہذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائہ بود اینجا باقبح اسمائہ۔ ثم قرأ رسول اللہ
پس تر خواند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ این آیت را۔ لا تفتح لہم ابواب السماء ولا یدخلون الجنۃ۔ کشادہ نمیشود مر کافران را درہای
آسمان و در نمی آیند بہشت را۔ حتی یلج الجمل فی سم الخیاط۔ تا آنکہ در آید شتر با آن ضخامت در سوراخ سوزن با آن تنگی فیقول اللہ
پس میگوید خدائے عز وجل اکتبوا کتابہ فی سجین فی الارض السفلی۔ بنویسید نامۂ او را در سجین کہ نام جائے ست در تحت زمین ہفتم
کہ پایان ترین زمین ہاست برخلاف علیین کہ بر آسمان ہفتم ست۔ فتطرح روحہ طرحا۔ پس انداختہ میشود روح وی انداختنی سخت
ثم قرأ۔ پس تر خواند آن حضرت این آیت را۔ ومن یشرک باللہ۔ وکسیکہ شرک آرد بخدا۔ فکانما خر من السماء۔ پس گویا بر روے
افتاد از آسمان یعنی از جائے بلند در غایت بلندی کہ از اوج ایمان و توحید در حضیض کفر و شرک افتاد۔ فتخطفہ الطیر پس
می ربایند او را پرندگان و ہلاک میگردانند تمثیل ست اہواے مرویہ را کہ پریشان میگردانند افکار را و ہلاک میگردانند در وادی
خذلان۔ او تہوی بہ الریح۔ یا می اندازد او را باد۔ فی مکان سحیق۔ در جائے دور اشارت ست باند اختن شیطان او را در ضلالت
و دور افتادن از مقام قرب و وصول در تمثیل اول محض فنا و ہلاک ست و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم اند طائفہ
کہ اصلا خلاص و نجات در حق ایشان متوقع نیست و جماعہ دیگر آنانند کہ ممکن ست خلاص ایشان بتوبہ ولیکن بعید ست کذا قال
البیضاوی۔ فتعاد روحہ فی جسدہ ویأتیہ ملکان فیجلسانہ فیقولان لہ من ربک فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فیقولان لہ ما دینک
فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فیقولان لہ ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب
فافرشوہ من النار وافتحوا لہ بابا الی النار فیأتیہ من حرہا وسمومہا ویضیق علیہ قبرہ حتے تختلف فیہ اضلاعہ ویأتیہ رجل قبیح الوجہ
قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک ہذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجہک الوجہ یجئ بالشر فیقول انا
عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعۃ۔ ترجمہ این عبارت بر وجہ مقابلہ از عبارات سابقہ کہ در بیان حال مومن مذکور شد
ظاہر میگردد ہاہ ہاہ کلمہ تحسر و تحیر ست و در حال مومن ان صدق عبدی بود اینجا ان کذب بی ذکر عبدی و آنجا من روحہا وطیبہا
بود و اینجا من حرہا وسمومہا و سموم بفتح سین باد گرم و اضلاع استخوانہاے پہلو تنگ گردانیدہ میشود بر کافر گور وے تا کہ
در ہم شکنند اضلاع او را و توعد اینجا از وعید باشد چنانکہ آنجا از وعد بود و تواند کہ اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استہزاء و تہکم
چنانکہ ابشر۔ وفی روایۃ نحوہ۔ و در روایتے دیگر مانند انچہ مذکور شدہ چنانکہ معنی یکے ست و لفظ دیگر۔ وزاد فیہ۔ و زیادہ
کردہ است در روے در مومن این را کہ۔ اذا خرج روحہ صلی علیہ کل ملک بین السماء والارض وکل ملک فی السماء
چون بیرون می آید روح مومن درود می فرستد بر وے ہر فرشتہ کہ میان آسمان و زمین ست و ہر فرشتہ کہ در آسمان ست
وفتحت ابواب السماء۔ وکشادہ میشود و در بعض نسخ لہ یعنی کشادہ میشود براے وے درہاے آسمان لیس من اہل باب

الا وہم یدعون اللہ ان لا یعرج بروحہ من قبلہم - نیستند ہیچ جماعہ از اہل ہیچ درے از درہائے آسمان مگر آنکہ ایشان میخوانند خدا را
و دعا میکنند کہ برداشتہ شود روح وے از جانب ایشان - وتنزع نفسہ یعنی الکافر مع العروق - و کشیدہ میشود جان وے
یعنی جان کافر با رگہائے وے چنانکہ در روایت سابق مذکور شد - فیلعنہ - پس لعنت میکنند اورا - کل ملک بین السماء والارض
وکل ملک فی السماء وتغلق ابواب السماء - وبستہ میشود درہائے آسمان - لیس من اہل باب الا وہم یدعون اللہ ان لا یعرج روحہ
من قبلہم رواہ احمد وعن عبد الرحمن بن کعب - روایت ست از عبد الرحمن بن کعب کہ از کبار تابعین ست
و در زمان آن حضرت ولادت یافتہ - عن ابیہ - از پدرش کہ کعب بن مالک ست از مشاہیر صحابہ و شعراء اسلام و قصہ او بود
در تخلف از غزوہ تبوک مشہور و در نص قرآن مذکور است - قال - گفت عبد الرحمن - لما حضرت کعبا الوفات - ہنگامے کہ
حاضر شد کعب را وفات - اتتہ - آمد اورا - ام بشر بنت البراء بن معرور فقالت - پس گفت ام بشر دختر براء بن معرور بفتح
میم و سکون عین و بضم راء اولی کہ از انصار است اول کسے کہ بیعت کردہ در لیلۃ العقبہ و پیش از قدوم آن حضرت بمدینہ
فوت کردہ و در صحبت ام بشر خلاف ست - یا ابا عبد الرحمن - کنیت کعب بن مالک ست - ان لقیت فلانا فاقرأ
علیہ منی السلام - اگر ملاقات کنی فلان را در ان عالم نام یکے از دوستان خود را بر دلیس بخوان بروے از من سلام -
فقال - پس گفت کعب بن مالک - غفر اللہ لک یا ام بشر - بیامرزد ترا خدائے تعالے اے ام بشر این عبارت را در جائے
میگویند کہ قائل چیزے گفتہ کہ نمی باید گفت یعنی این چہ سخن ست کہ تو میگوئی - نحن اشغل من ذلک - ما مشغول تریم از ینکہ
آن جا کسے را بشناسیم و سلام و پیام کسے برسانیم یعنی مارا کارہا و شغلہا از عجز و درماندگی و گرفتاری بحال خود پیش خواہد آمد
کہ خبر از خود نخواہیم داشت چہ جائے دیگران و این شامل حال آن کسانے کہ بایشان سلام برسانند نیز ہست یعنی آنجا
کجا کسی را از خود خبر ست کہ سلام بوے برساند و باز وی جواب سلام وی بگوید - فقالت - پس گفت ام بشر - یا ابا عبد الرحمن
اما سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - آیا نشنیدہ تو آنحضرت را کہ میگفت - ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنۃ -
بدرستیکہ روحہائے مسلمانان نہادہ میشود در درون پرندگان سبز کہ می چرند درختان بہشت را و علق بالقاف چریدن
شتر سبزہ ہارا و تعلق بضم لام ست - قال بلی - گفت کعب بن مالک آرے شنیدہ ام از پیغمبر خدا این را - قالت گفت
ام بشر - فہو ذاک - پس این آن فضل و کرامتے ست کہ امید داشتہ میشود ترا و ترا از کمل مؤمنانے کہ در غایت سرور و حضور
خواہی بود نہ مشغول و مخذول - رواہ ابن ماجہ والبیہقی فی کتاب البعث والنشور - وعنہ عن ابیہ - وہم از عبد الرحمن
ابن کعب از پدرش - انہ کان یحدث ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انما نسمۃ المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنۃ نیست
روح مؤمن مگر طیر یعنی در جوف طیر کہ می چرد در درختان بہشت و نسمہ نفیحات انسان گاہے اطلاق کردہ میشود بر جسد
و گاہے بر روح و اینجا مراد روح ست - حتی یرجعہ اللہ فی جسدہ - تا آنکہ باز میگرداند خدائے عز وجل اورا در تن وی یوم
یبعثہ - روزے کہ برانگیزد اورا از خاک - رواہ مالک والنسائی والبیہقی فی کتاب البعث والنشور - بدانکہ روایات درین حدیث

مختلف آمده و در روایتے فی طیر آمده و در روایتے فی حواصل طیر و در روایتے فی جوف طیر خضر و در روایتے کطیر و در روایتے فی صورة طیر و در روایتے طیر و این محمول بر یکے ازین تقدیرات خواہد بود و در اکثر روایات انحصر یا خضر ست و در روایتے طیر ابیض آمده و بر ہر تقدیر فہم این از قیاس عقل بعید ست و قدرت حق شامل ست ہمہ چیز ہا را و تعلق روح بطیر نہ بطریق تعلق روح ست ببدن بہ تدبیر و تصرف در ان تا قلب حقیقت لازم آید و تنزل مرتبۂ ایشان کہ از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی برائے تعلق و تصرف روح انسانی در ان بلکہ ایداع جوہر روح ست در آن مثل وضع جواہر در صنادیق و نگاہداشت آن در ان و این نوع تکریم و تنعیم ست مر ایشان را و نیز بدانکہ بعض این را تخصیص بشہدا کنند و بعض عام دارند تمامہ مؤمنان را و ظاہر احادیث ہمین ست و درین احادیث دلیل ست بر بقاے ارواح و تنعیم و تعذیب آن واللہ اعلم۔

وعن محمد بن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبداللہ وھو یموت۔ محمد بن المنکدر بضم میم و سکون نون و کسر دال کہ از تابعین ست گفت در آمدم بر جابر کہ از مشاہیر صحابہ است درحالیکہ وے می میرد فقلت اقرء علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السلام۔ پس گفتم من بخوان بر آنحضرت یعنی از جانب من سلام۔ رواہ ابن ماجہ

باب غسل المیت و تکفینہ

باب در بیان غسل میت و در کفن در آوردن وے بدانکہ غسل میت فرض ست باجماع و نیز اجماع است بر انکہ ایجاب غسل بجہت ادای حق میت ست و ازین جہت فرض کفایہ شد کہ در ادای حق وے فعل بعض کافی ست و اختلاف کرده اند در سبب وجوب آن اکثر بر انند کہ غسل میت نہ از جہت نجاست ست کہ حلول میکند بموت بلکہ از جہت حدث ست زیراکہ موت سبب استرخائے مفاصل و زوال عقل ست زیراکہ انسان نجس نمیگردد از جہت کرامت وے ولیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضاے اربعہ از جہت حرج کہ سبب حدث متکرر است از وی و ہر بار شستن تمام بدن حرجے دارد و چون در میت حرج نبود عائد شد باصل کہ شستن تمام بدن ست و بعض گفتہ اند سبب غسل نجاست میت ست زیراکہ آدمی حیوان دموی ست پس متنجس گردد بموت چنانکہ سائر حیوانات ولہذا اگر کسی میت را نجو و بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وے و اگر از جہت حدث بودے درست بودی ہمچو برداشتن محدث غایت آنکہ آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست مرتبہ موتیہ بغسل بہ جہت تکریم بخلاف کافر کہ پاک نمیگردد بغسل و صحیح نمیگردد نماز حامل وے بعد از غسل و در روایتے از ابی ہریرہ آمده است کہ ان المؤمن لاینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول بانکہ سبب وجوب غسل میت حدث ست و اختلاف ست در غسل میت کہ نیت شرط ست یا نہ ظاہر آنست کہ شرط ست کذا قال الشیخ ابن الہمام و مضمضہ و استنشاق در غسل میت نیست نزد امام ابی حنیفہ و ہمچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل صوف رستن و کفن بفتحتین جامۂ مرده

الفصل الاول عن ام عطیۃ قالت دخل علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ونحن نغسل ابنتہ۔ روایت ست از ام عطیہ انصاریہ کہ از کبار صحابیات ست و با آن حضرت غزا میکرد و مجروحان را مداوی میکرد و بیماران را تمریض میکرد

گفت درآمد بر ما آنحضرت و ما غسل میدادیم دختر او را کہ زینب باشد زوجہ ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجہ عثمان رضی اللہ عنہما و قول اول اصح و اشہر است۔ فقال اغسلنہا ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک۔ پس گفت آن حضرت غسل دہید او را سہ غسل یا پنج غسل یا بیشتر ازان کہ وتر باشد چنانکہ در روایات آمدہ است۔ ان رأیتن ذلک۔ اگر مصلحت می بینید شما دیگر وانید و احتیاج باشد بدان و باسراف نکشد۔ بماء و سدر۔ بشوئید بآب و برگہائے درخت کنار کہ در آب بجوشانید کہ آن ادخل ست در تطہیر و تنظیف۔ واجعلن فی الآخرۃ کافورا۔ و بگردانید در مرۃ آخرے کافور را۔ او شیئا من کافور یا چیزے از کافور شک راوی ست در لفظ کہ کافورا گفتہ یا شیئا من کافور گفتہ شیخ گفتہ کہ مراد گردانیدن کافورست در آب جمہور باین قائل اند و کوفیان میگویند کہ کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بہ بدن بمالند و گفتہ اند کہ اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثے نیز درین باب روایت کردہ کہ آن حضرت را از مشک پرسیدند کہ آیا جائز ست استعمال آن پس گفت ہو اطیب طیبکم و گفتہ کہ عمل برین ست نزد بعض از اہل علم و این قول احمد و اسحٰق ست و بعضے از اہل علم مکروہ داشتہ اند مشک را برائے میت۔ فاذا فرغتن فآذننی۔ پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید۔ فلما فرغنا آذناہ۔ پس ہرگاہ کہ فارغ شدیم با اعلام کردیم آنحضرت را۔ فالقی الینا حقوہ پس انداخت آن حضرت بسوے ما تہ بند خود را و حقو بفتح حائے مہملہ و کسر نیز آمدہ و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی بند ازار ہر دو آمدہ و مراد اینجا ازارست۔ وقال اشعرنہا ایاہ۔ گفت آنحضرت شعار گردانید برائے وے این ازار را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوے برسد و شعار جامہ کہ در درون جامہ ہا بپوشند از جہت اتصال وی بشعر یعنی موے و ازانجا استحباب تبرک ست بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکہ قبل از موت نیز ہمچنین بودہ۔ وفی روایۃ و در روایتے این چنین آمدہ کہ۔ اغسلنہا وترا ثلثا او خمسا او سبعا۔ بشوئید او را طاق سہ بار یا پنج بار یا ہفت بار و زیادہ از ہفت بار نیامدہ اگر بکنند مکروہ ست و اسراف۔ وابدأن بمیامنہا۔ و آغاز کنید در غسل اعضا از جانبہای راست وے و مواضع الوضوء منہا۔ و ابتدا کنید بجاہائے وضو یعنی اعضای آن از وے۔ وقالت فضفرنا شعرہا ثلثۃ قرون۔ و گفت ام عطیہ پس بافتیم موہائے او را سہ گیسو۔ فالقیناہا خلفہا۔ پس انداختیم آن گیسوہا را پس پشت وی شاید کہ این نیز بامر آنحضرت یا اذن وے بودہ باشد صلی اللہ علیہ وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرع واللہ اعلم۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کفن فی ثلثۃ اثواب۔ گفت عائشہ کہ آنحضرت کفن کردہ شد در سہ جامہ کہ ازار و ردا و لفافہ است۔ یمانیۃ۔ بتخفیف یا منسوب بیمن۔ بیض۔ جامہای سپید جمع ابیض۔ سحولیۃ۔ بفتح سین منسوب بسحول کہ نام قریہ است از یمن و بعض سحول قصار را گویند و سحل بمعنی شستن ست یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامہ ہا و بضم سین نیز گفتہ اند جمع سحل کہ جامہ سفید پاک ست از پنبہ اما نسبت بجمع شاذ ست و بعض گفتہ کہ بضم نیز نام قریہ است۔ من کرسف۔ از پنبہ بودند آن جامہ ہا کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی پنبہ۔ لیس فیہا قمیص ولا عمامۃ۔ نبود در ان سہ جامہ پیراہن و نہ دستار ظاہر این

عبارت درین ست کہ قمیص وعمامہ درکفن آن حضرت نبود وبعض تاویل میکنند بآنکہ مراد آنست کہ قمیص وعمامہ دران سہ جامہ نبود بلکہ خارج ازان سہ جامہ بودند پس مجموع اکفان آنحضرت پنج باشد واول اصح ست زیراکہ بتحقیق ثابت شدہ است کہ نبود کفن آنحضرت مگر سہ جامہ وباین اخذ کردہ شافعی ونزد ما نیز سنت کفن سہ جامہ است لیکن ذکر کردہ است ازان درہدایہ قمیص نہ عمامہ واستحسان کردہ اند آن را بعض متاخرین برائے اشراف وگفتہ اند کہ دم عمامہ بجانب روی اندازند نہ بہ پشت چنانکہ درحالت حیات ومراد ثلثہ لفائف ست وہمچنین ست نزد امام احمد وتحقیق آن درکتب فقہ است متفق علیہ۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کفن احدکم اخاہ فلیحسن کفنہ۔ چون تکفین کند یکے از شما برادر خود را پس باید کہ نیک کند کفن او را مراد بتحسین کفن آن ست کہ تمام باشد ونظیف وسفید وبے اسراف وتبذیر ولو شستہ دران برابرست اما آنچہ مسرفان کنند بریا وتکبر حرام ومکروہ است اشد حرمت وکراہت۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی گفت ابن عباس کہ مردے بود با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فوقصتہ ناقتہ وہو محرم۔ پس انداخت او را ناقہ وشکست گردن او را وحال آنکہ وے محرم بود۔ فمات۔ پس مرد آن مرد۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اغسلوہ بماء وسدر بشوئید او را بآب وبرگ کنار۔ وکفنوہ فی ثوبیہ۔ وتکفین کنید او را در دو جامہ وے کہ در احرام پوشیدہ بود۔ ولا تمسوہ بطیب ونسائید او را ببوئے خوش۔ ولا تخمروا راسہ۔ ونپوشید سر او را چنانکہ حکم محرم ست۔ فانہ یبعث یوم القیمۃ ملبیا پس بدرستیکہ وے برانگیختہ می شود از قبر لبیک گویان۔ متفق علیہ۔ وازین حدیث معلوم می شود کہ محرم را ہم برحال احرام تکفین کنند وامام احمد وشافعی ہم برین اند ونزد امام ابوحنیفہ ومالک حکم محرم مثل حکم سائر موتے ست وآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ آن محرم را در دو جامہ تکفین کرد بجہت ضرورت بود کہ جز آن جامہ نداشت وآنا عدم مس طیب وتخمیر راس مخصوص وے بود وآن را امر کلی بطریق تشریع نکرد واللہ اعلم۔ وسنذکر حدیث خباب۔ وباشد کہ ذکر کنیم حدیث خباب بخاے معجمہ وتشدید موحدہ کہ دران حدیث این ست کہ قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب۔ کہ در آخر کتاب در مناقب صحابہ مذکور ست۔ ان شاء اللہ تعالے

الفصل الثانی

عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم البسوا من ثیابکم البیاض۔ بپوشید از جامہ ہاے خود سپید را۔ فانہا من خیر ثیابکم۔ زیراکہ جامہ ہاے سفید از جملہ بہترین جامہ ہاے شما اند۔ وکفنوا فیہا موتاکم۔ وتکفین کنید دران مردہ ہاے خود را۔ ومن خیر اکحالکم الاثمد۔ واز بہترین سرمہ ہاے شما اثمد ست بکسر ہمزہ ومیم سنگ سرمہ۔ فانہ ینبت الشعر۔ زیراکہ وے میرویاند موے مژگان را۔ ویجلو البصر۔ وروشن میکند بینائی را۔ رواہ ابوداؤد والترمذی وروی ابن ماجۃ الی موتاکم۔ وروایت کردہ است ابن ماجہ بالفظ موتاکم وذکر کحل واثمد نکردہ است۔ وعن علی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تغالوا۔ بفتح تا ولام۔ فی الکفن گران بہا نکنید درکفن۔ فانہ یسلب سلبا سریعا۔ پس بدرستیکہ کفن ربودہ میشود یعنی کہنہ میگردد در گور زود بی شتاب

یعنی زود کہنہ وخراب میشود پس چہ حاجت نفاست وگرانی بہاست مقصود نہی از تبذیر واسراف در کفن ست۔ رواہ ابوداؤد
واز ابوبکر صدیق رضی آوردہ اند کہ وصیت کرد بتکفین وے در دو جامہ کہ پوشیدہ بود وگفت کہ بشوئید اینہا را وتکفین کنید
مرا دران زیرا کہ زندہ محتاج ترست بجامہ نو وگفت اینہا برائے ریم وزرداب وتراب اند۔ وعن ابی سعید
الخدری انہ لما حضرہ الموت دعا بثیاب جدد فلبسہا۔ واز ابی سعید خدری آمدہ است کہ ہنگامیکہ حاضر شد
اورا موت طلبید جامہ ہائے نو را پس پوشید آنہا را۔ ثم قال سمعت رسول اللہ۔ پستر گفت شنیدم پیغمبر خدا را
صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ المیت یبعث فی ثیابہ التی یموت فیہا۔ مردہ برانگیختہ میشود در جامہ ہائے
وے کہ می میرد در وے۔ رواہ ابوداؤد۔ وظاہر این حدیث آن ست کہ ابو سعید کہ جامہ ہائے نو پوشید بجہت
امتثال امر این حدیث پوشید ومراد باین حدیث ظاہر اوست کہ بعث در جامہ میباشد واین مشکل ست زیرا کہ در حدیث
صحیح وارد شدہ است کہ حشر کردہ میشوند مردم برہنہ تن وبرہنہ پا وکلام درین باب بسیار ست وجملہ ازان در شرح
مذکورست وغایت آنچہ درین مقام توان گفت آن ست کہ گفتہ اند کہ مراد بثیاب در حدیث اعمال ست کہ می میرد میت
بران اعمال وعرب کنایت میکنند از اعمال بہ ثیاب از جہت ملابست مرد با اعمال چنانکہ بہ ثیاب ودر تاویل قول حق سبحانہ
وثیابک فطہر گفتہ اند ای اعمالک فاصلح وابو سعید رضی اللہ عنہ جامہ ہائے نو کہ پوشید از برائے نظافت وطہارت پوشید
ودرین میان ناگہان این حدیث او را خطور کرد کہ ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ بود وتاویل حدیث ہمان ست
کہ کردہ اند کہ ثیاب کنایہ از اعمال ست نہ آنکہ بجہت استشہاد لبس ثیاب جدید آورد ومقصود ابی سعید ایہام حمل بر ظاہر نیز
می تواند بود بجہت کمال حرص بر امتثال ظواہر اگرچہ حقیقۃ مراد دیگرست فافہم واللہ اعلم۔ وعن عبادۃ بن الصامت
عن رسول اللہ صلعم خیر الکفن الحلۃ۔ بہترین کفن حلہ است کہ عبارت از ردا وازارست از برد یمن وظاہر امر
آن ست کہ نمی باید بر ثوب واحد اقتصار کرد ودو جامہ بہتر اند واگر سہ جامہ کنند آن سنت است ومرتبہ کمال وتمام ست
وخیر الاضحیۃ الکبش الاقرن۔ وبہترین قربانی کبش شاخدار کہ آن را قچقار گویند زیرا کہ جثہ وے عظیم میباشد
ودر اغلب فربہ میباشد ودر روایات آمدہ است کہ فدائے ولد ابراہیم علیہما السلام بآن بود وظاہر اسوال در مجلس در
کفن واضحیہ بتقریب افتادہ باشد ازین جہت جواب ہر دو گفت وحاجت نیست کہ احداث مناسبتی درین دو وغیرہ
کنند چنانچہ تکلف کردہ اند واللہ اعلم۔ رواہ ابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ عن ابی امامۃ۔ وعن ابن عباس قال امر
رسول اللہ۔ گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بقتلی احد ان ینزع عنہم الحدید والجلود۔ بکشتگان غزوہ
احد کہ کشیدہ شود از ایشان آہن وپوستینہا کہ از جنس پوست باشند۔ وان یدفنوا بدمائہم وثیابہم۔ وامر کرد کہ دفن
کردہ شوند بخونہائے ایشان وجامہ ہائے ایشان۔ رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ

الفصل الثالث

عن سعد بن ابراہیم عن ابیہ ان عبدالرحمن بن عوف اتی بطعام وکان صائما

روایت ست از سعد بن ابراہیم از پدرش ابراہیم بن عبدالرحمن بن عوف کہ عبدالرحمن بن عوف آوردہ شد نزد وے طعامی
و بود وے روزہ دار۔ فقال۔ پس گفت عبدالرحمن۔ قتل مصعب ابن عمیر و ہو خیر منے۔ کشتہ شد مصعب بن عمیر در غزوۂ احد
و حال آنکہ وے بہتر بود از من۔ کفن فی بردۃ۔ تکفین کردہ شد در یک چادرے کوتاہے کہ۔ ان غطی راسہ بدت رجلاہ
اگر پوشیدہ میشد سر وے پیدا میشد ہر دو پاے وے۔ وان غطی رجلاہ بدا راسہ۔ و اگر پوشیدہ میشد ہر دو پاے وے
پیدا میشد سر وے۔ و اراہ قال۔ و گمان می برم اورا یعنی عبدالرحمن بن عوف را کہ گفت این را نیز۔ وقتل حمزۃ و ہو خیر منی
و کشتہ شد حمزہ بن عبدالمطلب و حال آنکہ وے بہتر بود از من و کفن وے نیز باین حالت بود تا آنکہ بستہ شد بر پای او
کاہ و پوشیدہ شد بدان چنانکہ در فصل ثالث از باب تمنی الموت از حدیث حارثہ بن مضرب گذشت۔ ثم بسط لنا من الدنیا
بستر فراخ کردہ شد مارا از دنیا آن قدر کہ فراخ کردہ شد چنانکہ از حال عبدالرحمن بن عوف مشہور ست۔ او قال اعطینا
من الدنیا ما اعطینا۔ یا گفت دادہ شد مارا از دنیا آنچہ دادہ شد شک راوی ست در عبارت۔ و لقد خشینا ان تکون
حسناتنا عجلت لنا۔ و بتحقیق ترسیدیم ما کہ باشد ثواب نیکیہاے ما کہ بشتاب دادہ شدہ است درین جہان و دران جہان
مارا چیزے نباشد۔ ثم جعل یبکی۔ پس در ایستاد عبدالرحمن بن عوف کہ میگریید۔ حتی ترک الطعام۔ تا بماند طعام را و نخورد با آنکہ
روزہ دار بود۔ رواہ البخاری۔ و درین حدیث دلیل ست بر آنکہ نزد ضرورت ہر چہ از کفن میسر گردد سنت ہمان ست و مصعب
ابن عمیر رضی اللہ عنہ از اجلۂ صحابہ و فضلاے ایشان بود و از اہل بدر بود و از شہداے احد است و در جاہلیت از متنعم
ترین مردم بود در طعام و لباس و چون مسلمان شد بغایت زہد ورزید و فقر اختیار کرد و روایت ست کہ یکبارے نزد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد پوست گوسپند در کمر بستہ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با صحابہ نظر کنید باین
مرد کہ روشن گردانیدہ است خداے تعالے دل اورا بایمان دیدم اورا بمکہ کہ مادر و پدر وے اورا از خوشترین طعام
میخورانیدند و بر وے حلہ میدیدم کہ بدویست درہم می ارزید محبت خدا و رسول خدا اورا باین حال گردانیدہ و حمزۃ
بن عبدالمطلب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رضی اللہ عنہ کہ اورا سید الشہدا خوانند نیز از اہل بدر و شہداے
احد ست پس عبدالرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ ہر دو را بہتر از خود خواند و گفت کہ آنہا باین حال از دنیا رفتند و ما این
چنین تنعم میکنیم و این یا ترحم ست بر حال ایشان یا حسرت ست بر حال خود فافہم و درینجا بحث میکنند کہ عبدالرحمن
بن عوف از عشرۂ مبشرہ است کہ افضل صحابہ اند پس چون مصعب بن عمیر را بہتر از خود خواند جواب میگویند کہ این
تواضع است از عبدالرحمن بن عوف نسبت بایشان یا خیریت عام تر از افضلیت ست چنانکہ بعض گفتہ اند و شیخ ابن حجر
در شرح خود گفتہ کہ احتمال دارد کہ این قرار داد کہ عشرۂ مبشرہ افضل اند نسبت بکسے باشد کہ شہید نشدہ در زمان آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و اللہ اعلم۔ وعن جابر قال اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عبداللہ بن ابی بعد ما ادخل حفرتہ
روایت ست از جابر گفت آمد آن حضرت عبداللہ ابن ابی را کہ ظاہر النفاق و رئیس منافقین بود بعد از آنکہ درآوردہ شد

این منافق در گورے کہ براے وے کندہ بودند عبارت از قبر ست و قبر نگفت از برای اہانت وے۔ فامر بہ۔ پس امر کرد آن حضرت بہ برآوردن او از حفرہ۔ فاخرج۔ پس بیرون آوردہ شد۔ فوضعہ علی رکبتیہ۔ پس نہاد آن حضرت اورا بر دو زانوے خود۔ فنفث فیہ من ریقہ۔ پس دمید آن حضرت در کفن وے و انداخت در روے از آب دہن خود والبسہ قمیصہ و پوشانید اورا پیراہن خود۔ قال وکان کسا عباسا قمیصا۔ و بود کہ عبد اللہ بن ابی پوشانیدہ بود عباس را کہ عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود پیراہنی را از خود در وقتے کہ عباس را روز بدر بند کردہ آوردند برہنہ بود و پیراہن ہیچکس بر بدن وے راست نمی آمد بجہت طول قامتی کہ داشت و عبد اللہ ابن ابی نیز طویل القامت بود پس عباس را پیراہن خود پوشانید پس آنحضرت پیراہن خود را بوے پوشانید از براے مکافات تا منافق را نزد وے نعمتے نماند مکافات ناکردہ متفق علیہ و درین حدیث نیز اشکال می آرند کہ چون آنحضرت بر سر گور آن منافق آمد و دمید در کفن او و حال آنکہ در قرآن مجید ست (ولا تصل علی احد منہم مات ابدا ولا تقم علی قبرہ) دعا مکن بر ہیچ یکے از ایشان کہ مردہ است و مایست بر قبر وے جواب میگویند کہ شاید کہ این واقعہ پیش از نزول این آیت بودہ و بعض میگویند کہ پیش از اعلام حق تعالے بود بکفر وی و بعض گفتہ اند کہ این را از براے تالیف قلب پسر وے و اکرام وے کرد کہ از مومنان مخلص بود و پس گویا کہ آنحضرت فرمود کہ ما کردیم انچہ در وسع ما بود ولیکن حکم خدا نافذ و ماضی ست و بعض گفتہ اند کہ پسر وے التماس کرد از آن حضرت پس آنحضرت بالتماس وے بر سر قبر بدو می آمد پس عمر رضی اللہ عنہ دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خدا نہی نکردہ است ترا ازان پس آن حضرت گفت مرا مخیر ساختہ اند دران کہ استغفر لہم او لا تستغفر لہم پس نازل شد قول حق تعالے ولا تصل علی احد منہم مات ابدا الآیۃ و گویا کہ عمر فہمیدہ بود نہی از جای دیگر کذا فی بعض الشروح و در کتب سیر آمدہ است کہ چون آن حضرت این را کرد ایمان آوردند از قوم ابی ہزار کس واللہ اعلم

باب المشی بالجنازۃ والصلوٰۃ علیہا

بدانکہ پیادہ رفتن و سوارہ رفتن ہمراہ جنازہ ہر دو جائز است و مشی افضل ست و سوارہ را باید کہ در پس جنازہ رود و پیادہ را پیش و پس رفتن ہر دو روا ست و پس رفتن افضل ست و نماز جنازہ فرض کفایت ست زیرا کہ غرض از نماز کہ ادائے حق میت ست حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طہارت اوست و نہادن جنازہ پیش مصلی پس باین قید جائز نیست بر غائب و نہ بر حاضر محمول بر دابہ و نہ موضوع بر خلف مصلی و چون دفن کردہ شد بے غسل و ممکن نیست بیرون آوردن وے بے قبر کندن ساقط میگردد شرط طہارت و نماز گزاردہ نشود بر قبر بے غسل او و اگر برآوردن ممکن است برآرند و غسل دہند و نماز کنند و اگر نادانستہ بے غسل نماز کردند و بے قبر کندن برآوردہ غسل دادند اعادہ کنند نماز را و نماز بر غائب جائز ست نزد شافعی و کلام دران بیاید در نماز گزاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بنجاشی

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسرعوا بالجنازۃ۔ شتاب کنید

بجنازہ یعنی بہ برداشتن او بسوے قبر وایں مستلزم پویہ رفتن نیست وبعضے گفتہ اند مراد شتابی بتجہیز وتکفین ست وسیاق
حدیث ناظر در اول ست چنانکہ فرمود۔ فان تک صالحۃ فخیر تقدمونہا الیہ۔ پس اگر باشد جنازہ یعنی میت نیکوکار پس شتابی کردن
ورزود بقبر رسانیدن آن را نیکی ست کہ پیش میفرستید جنازہ را بسوے آن نیکی۔ وان تک سوے ذلک فشر تضعونہ عن رقابکم
واگر ہست جنازہ غیر صالح پس زود بردن سبب دفع شرے ست کہ مے نہید آن را از گردن خود۔ متفق علیہ۔ وعن ابی سعید
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وضعت الجنازۃ فاحتملہا الرجال علی اعناقہم۔ وقتیکہ نہادہ میشود جنازہ یعنی میت
بر نعش پس برمیدارند او را مردان بر گردنہاے خود۔ فان کانت صالحۃ قالت قدمونی۔ پس اگر باشد میت نیکوکار میگوید پیش فرستید
مرا بثواب عمل صالح کہ من کردہ ام۔ واسناد قول بجنازہ کہ جثہ میت ست مجاز ست وقائل روح ست وتواند کہ روح را دران
حال بجثہ میفرستادہ باشند واللہ اعلم۔ وان کانت غیر صالحۃ قالت لاہلہا یا ویلہا این تذہبون بہا۔ واگر باشد بدکار میگوید
جنازہ مر کسان خود را یعنی آنہا کہ برمیدارند او را اے واے کجا می برید او را ظاہر آن بود کہ گوید یا ویلی کجا مے برید مرا
ولیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گویا کہ غیر اوست وتواند کہ این از تصرف راوی باشد بجہت کراہت نسبت
ویل بخود و ویل بمعنے وای سختی و نام وادی در جہنم آید۔ یسمع صوتہا کل شیء الا الانسان۔ میشنود آواز او را ہر چیز از
حیوانات بلکہ نباتات وجمادات نیز مگر آدمی کہ بمقتضیہ تکلیف ستر وکتمان آن از وے مطلوب ست تا ایمان بغیب باشد
ونیز میفرماید کہ۔ ولو سمع الانسان لصعق۔ اگر میشنید آدمی ہر آئینہ ہلاک میشد بجہت فضاعت ودہشت۔ رواہ البخاری
وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رأیتم الجنازۃ۔ چون بہ بینید جنازہ را کہ بیرون مے آرند از درون
واحتمال دارد کہ مراد رویت جنازہ باشد در وقتے کہ نشستہ باشید وجنازہ در نظر افتد وظاہر سیاق این حدیث در اول ست
فافہم۔ فقوموا۔ پس بایستید از براے ترحیب وتکریم میت وتعظیم ایمان وے یا بجہت ہول ودہشت شان وی چنانکہ
در حدیث آئندہ مفہوم میگردد۔ فمن تبعہا فلا یقعد حتی توضع۔ پس کسے کہ پیروی میکند جنازہ را وہمراہ وے میرود
پس باید کہ نہ نشیند تا آنکہ نہادہ شود جنازہ یعنی بر زمین یا در لحد واول اصح واوفق ست باحادیث۔ متفق علیہ۔ وعن
جابر۔ قال مرت جنازۃ فقام لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقمنا معہ۔ گفت جابر بن عبد اللہ گذشت جنازہ پس ایستاد
براے او آن حضرت وایستادیم ما نیز با آن حضرت۔ فقلنا۔ پس گفتیم ما۔ یا رسول اللہ انہا یہودیۃ۔ بدرستی کہ این
جنازہ زن یہودیہ است نہ مسلمان کہ براے تکریم وتعظیم ایمان وے بایستید۔ فقال ان الموت فزع۔ بفتح زاے
پس گفت آن حضرت کہ مرگ جاے ترس ودہشت ست۔ فاذا رأیتم الجنازۃ فقوموا۔ پس چون بہ بینید شما جنازہ را
پس بایستید اگرچہ جنازہ کافر باشد۔ متفق علیہ۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال رأینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قام فقمنا وقعد فقعدنا یعنی فی الجنازۃ۔ گفت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ دیدیم ما آن حضرت را کہ ایستاد یعنی
در جنازہ پس ایستادیم ما نیز بمتابعت وے ودیدیم وے را کہ نشست پس نشستیم ما این را دو معنے ست یکے آنکہ

ایستاد آن حضرت بدیدن جنازه پس ایستادیم و چون گذشت و دور رفت از نظر بنشست ما نیز نشستیم دوم آنکه آنحضرت
چندگاه بایستاد و بعد ازان نشست و سنے ایستاد پس ایستادن امرے واجب نبود یا واجب بود معلوم شده است
که منسوخ گشت بفعل اخیر۔ رواه مسلم وفی روایۃ مالک وابی داود قام فی الجنازۃ ثم قعد بعد۔ ایستاد آن حضرت بجہت
دیدن جنازه بعد ازان بنشست این روایت نیز محتمل دو معنی ست وظاہر در ثانی ست۔ وعن ابی ہریرۃ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتبع۔ بتشدید و در بعض من تبع۔ جنازۃ مسلم ایمانا واحتسابا۔ کسے که
پیروی کند جنازه مسلمانی را بجہت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب۔ کان معہ حتی یصلی علیہا۔ و باشد
با وے تا آنکه بگزارد نماز بروے و بفتح لام یصلی نیز روایت ست یعنے تا آنکه گزارده شود نماز بروے و اول اقوی واظہر ست
ویفرغ من دفنہا۔ و تا آنکه فارغ گردد یا فارغ کرده شود از دفن وے۔ فانہ یرجع من الاجر بقیراطین پس بدرستی که وی
باز میگردد بدو قیراط از اجر یعنی اجرا و مضاعف ست و قیراط دوازدہم حصه از دنیار باین حساب نصف دانق باشد
که نام ششم حصه از دنیار است و بعض بیست و چہارم حصه از دنیار گفته اند پس ربع دانق باشد۔ کل قیراط مثل احد
ہر قیراط ازآن جہان مانند کوه احد ست این تصویر و تمثیل ست برای عظمت فضل و ثواب آن۔ ومن صلی علیہا ثم رجع
قبل ان تدفن فانہ یرجع بقیراط۔ و کسے که نماز گزارد و بستر برگردد پیش ازانکه دفن کرده شود پس بدرستی که وے برمیگردد
بیک قیراط از اجر یعنی اجر وے نصف اجر اول ست متفق علیہ۔ وعنہ۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نعی للناس النجاشی
الیوم الذی مات فیہ۔ وہم از ابی ہریره است که آن حضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشی که بادشاه حبشه بود و بردین نصاری بود
پس ایمان آورده بحضرت و ہجرت کردند صحابه بنزد وی و خدمتہا کرد ایشان را و نجاشی لقب بادشاه حبشه است و نام این نجاشی
اصحمه بود و مشہور در نجاشی فتح نون و تخفیف جیم و تخفیف یاست پس چون در حبشه مرد آنحضرت بمردم خبر داد از مردن وے
ہمان روزے که مرد نجاشی دران روز۔ وخرج بہم الی المصلی۔ و بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوے مصلاے عید۔
فصف بہم۔ پس صف بست بمردم۔ وکبر اربع تکبیرات۔ و تکبیر بر آورد چہار تکبیر۔ متفق علیہ۔ و این حدیث متمسک شافعی ست
در جواز صلوۃ جنازه بر غائب و ما میگوئیم که نجاشی نسبت بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غائب نبود بلکه برداشته شد سریر وے
و آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد و برداشته شد پرده از وے و رویت امام کافیست و از آنحضرت در غیر نجاشی
مثل معاویه مزنی که در مدینه مرد و آن حضرت به تبوک بود و بر زید بن حارثه و جعفر ابن ابی طالب که در غزوۂ مونه شہید شدند نیز نماز
غائبانه روایت کرده اند و در اسناد آن احادیث سخن ست و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت ست صلی اللہ علیہ وسلم
والآن در حرمین شریفین زادہما اللہ تشریفاً و تعظیماً متعارف ست و بعض حنفیه نیز میکنند۔ وعن عبد الرحمن
ابن ابی لیلی۔ از کبار تابعین ست صد و بیست از صحابه را در یافته روایت میکند از علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان
و غیر ایشان و وے از تابعین کوفه است و بے نظیر وقت بود۔ قال۔ گفت۔ کان زید بن ارقم یکبر علی جنائزنا اربعا

بود زید بن ارقم کہ از مشاہیر صحابہ است تکبیر میگفت بر جنازہ ہاے یا چہار تکبیر۔ وانہ کبر علی جنازة خمسا۔ و بدرستیکہ وی تکبیر گفت
بر یک جنازہ پنج تکبیر۔ فسألناہ۔ پس پرسیدیم او را کہ تو ہمیشہ چہار تکبیر میگفتی امروز چرا پنج تکبیر گفتی۔ فقال کان رسول اللہ
پس گفت زید بن ارقم بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یکبرہا۔ میگفت پنج تکبیر یعنی احیانا تا پنج ہم میگفت وائمہ اربعہ اتفاق دارند
بر چہار تکبیر و از حضرت رسول اللہ صلعم و اصحاب وے زیادہ ازان مروی و ماثور ست و گفتہ اند کہ آنچہ ثابت شدہ است
از آنحضرت آخر الامر چہار است و بر ہمین ست قرار و در شرح زیادہ ازین کلام کردہ شدہ است۔ رواہ مسلم۔ وعن طلحة
ابن عبد اللہ بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة الکتاب۔ روایت ست از طلحہ بن عبد اللہ
بن عوف کہ از مشاہیر تابعین ست و برادر زادہ عبد الرحمن بن عوف ست گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازہ پس
خواند ابن عباس فاتحة الکتاب را۔ فقال۔ پس گفت ابن عباس۔ لتعلموا انہا سنة۔ یعنی خواندم فاتحہ را در نماز جنازہ
تا بدانید کہ آن سنت است۔ رواہ البخاری۔ بدانکہ علمای حنفیہ رحمہم اللہ تعالی گفتہ اند کہ در صلوٰة جنازہ قرأت فاتحہ نیست
مگر آنکہ بہ نیت ثنا و دعا بخواند و میگویند کہ ثابت نشدہ است از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خواندن آن و این مذہب ابی حنیفہ
و مالک و ثوری ست و عمل صحابہ دران مختلف آمدہ و طحاوی گفتہ شاید کہ خواندن بعض صحابہ فاتحہ را در صلوٰة جنازہ
بطریق ثنا و دعا بود نہ بر وجہ قرأت و نزد شافعی بخواند فاتحہ را و از کلام فتح الباری ظاہر میشود کہ مراد وے باین مشروعیت
قرأت ست نہ وجوب آن و کرمانی گفتہ است کہ واجب ست و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقہ مسلوکہ در دین ست
و طیبی نیز ہمچنین گفتہ واللہ اعلم۔ وعن عوف بن مالک قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی جنازة۔ گفت عوف بن
مالک اشجعی کہ صحابی ست و اول مشاہد او خیبر ست نماز گزارد آن حضرت بر جنازہ۔ فحفظت من دعائہ۔ پس یاد گرفتم
من چیزے از دعاے آن حضرت۔ وہو یقول۔ و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را۔ اللہم اغفر لہ وارحمہ۔ خداوندا بیامرز
او را و رحمت کن او را۔ وعافہ واعف عنہ۔ و عافیت دہ و سلامت بخش او را و عفو کن از وے۔ واکرم نزلہ۔ و گرامی دار مہمانی
او را و نزل بضم نون و سکون زاے و بضم زاے نیز آمدہ آنچہ پیش مہمان فرود آرند و بنہند از طعام۔ ووسع مدخلہ۔ و فراخ
گردان جاے در آمدن او را کہ قبر او ست۔ واغسلہ بالماء والثلج والبرد۔ و بشوے او را بآب و برف و ژالہ یعنی بانواع
مطہرات کنایت ست از کمال مغفرت و تمام آن۔ ونقہ من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس۔ و پاکیزہ گردان
او را از گناہان چنانکہ پاکیزہ گردانیدہ جامہ سپید را از چرک و ریمناکی۔ وابدلہ دارا خیرا من دارہ۔ و بدل کن او را سرای
دران عالم بہتر از سراے او درین جہان۔ واہلا خیرا من اہلہ۔ و اہل خانہ بہتر از اہل خانہ وے فی الصراح اہل کسان
و کسان سرای و جاے۔ وزوجا خیرا من زوجہ۔ و جفتے بہتر از جفت وے و زوج بر مرد و زن ہردو اطلاق کنند۔ وادخلہ
الجنة واعذہ من عذاب القبر۔ و در آر او را در بہشت و پناہ دہ او را از عذاب قبر۔ او من عذاب النار۔ او برای شک ست
یا بمعنی واو۔ وفی روایة وقہ فتنة القبر وعذاب النار۔ و بہ پرہیزان او را از فتنہ و ابتلای قبر و از عذاب آتش این روایت

دلالت دارد بران کہ کلمۂ او در روایت سابق بمعنی واو ست۔ قال حتی تمنیت ان اکون انا ذلک المیت۔ راوی حدیث کہ عوف
بن مالک ست میگوید کہ چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بردم بر وے تا آنکہ آرزو کردم کہ کاشکے من بودم
آن میت کہ آن حضرت این دعا در حق من میکرد۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی سلمۃ بن عبدالرحمن ان عائشۃ رضی اللہ عنہا لما
توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا بہ المسجد حتی اصلی علیہ روایت ست از ابی سلمہ بن عبدالرحمن بن عوف کہ ہرگاہ کہ مرد سعد
ابن ابی وقاص نزد عائشہ رضی اللہ عنہا برای نماز آوردند گفت عائشہ در آرید او را در مسجد تا آنکہ نماز گزارم من بر وی فی چون
مسجد نزدیک بحجرۂ وے رضی اللہ عنہا بود گفت عائشہ در مسجد در آرید تا من نیز ہم بر وے نماز گزارم۔ فانکر ذلک علیہا پس
انکار کردہ شد این سخن بر عائشہ کہ گفت نماز جنازہ در مسجد میگزارم۔ فقالت پس گفت عائشہ در رد انکار ایشان واللہ لقد صلی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابنی بیضاء فی المسجد بخدا سوگند ہر آئینہ بتحقیق گزارد آن حضرت بر دو پسر زنے کہ نامش
بیضا ست در مسجد۔ سہیل واخیہ۔ آن دو پسر کدام اند سہیل و برادر وی کہ اسمش سہل ست ہر دو صحابی اند مشہور بہ نسبت
مادر شدہ اند و نام پدر ایشان وہب بن ربیعہ است و در روایتے آمدہ است کہ گفت عائشہ عجب ست زود فراموشی مردم عمل
آن حضرت را صلعم۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ علما را اختلاف ست در گزاردن صلوۃ جنازہ در مسجد پس نزد ما مکروہ است خواہ میت
وقوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد وقوم در مسجد یا امام یا بعضے از قوم خارج مسجد باشند ومیت وباقے قوم در مسجد
یا میت در مسجد وامام وقوم خارج مسجد واین اطلاق د کراہت بنا بر آن ست کہ مسجد بنی برائے نماز فرض و توابع اوست
از نوافل وذکر وتدریس علم وبعض گفتہ اند مکروہ نیست وقتیکہ میت خارج مسجد باشد واین بنا بر آن ست کہ کراہت از جہت
خوف تلوث مسجد ست واول موافق تر ست اطلاق حدیث را باز اختلاف کردہ اند کہ کراہت تنزیہی ست یا تحریمے واول
ظاہر تر ست ونزد شافعی جائز ست بے کراہت ومذہب مالک موافق ما است واز امام احمد نصے نیافتیم وظاہر آن ست
کہ با شافعی ست ودلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است وتمسک ابی حنیفہ ومالک بحدیث ابی ہریرۃ است کہ ہر کہ نماز بگزارد
بر میت در مسجد اجر نیست مر او را واما حدیث عائشہ روایت واقعۂ مخصوص ست نہ عام وانچہ ثابت میشود ہمین مقدار ست کہ آنحضرت
این را یکباری کردہ تواند کہ از جہت ضرورتے باشد کہ باعث بران شدہ باشد ودر روایتے آمدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم معتکف بود از جہت در مسجد گزارد ونیز در روایتے آمدہ است کہ جنازہ خارج مسجد بود ودرین صورت اختلاف ست میان
حنفیہ ونیز گفتہ اند کہ مصلاے مسجد مکانے متصل مسجد بود پس احتمال دارد کہ روایت صلوۃ در مسجد باعتبار قرب وے از مسجد
بود وانچہ در روایت مسلم آمدہ است کہ نہادہ شد جنازۂ سعد بن ابی وقاص نزد حجرہ ہائے ازواج مطہرہ ایضا مبنی بر آن ست
وظاہر میشود کہ این ست مبناے انچہ روایت کردہ شدہ است از ابی یوسف کہ اگر مسجدے باشد معد برائے آن جائز است
در وے بے کراہت ونیز انکار صحابہ وتابعین باکثرت ایشان دلیل ست بران کہ امر قرار یافتہ بود بعد از ان بر ترک ونسخ واز اینجا
معلوم شد کہ نسبت عائشہ مردم را بنسیان محل سخن ست بلکہ وی رضی اللہ عنہا فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل واللہ اعلم

و در شرح در اینجا سخن بسیار ست فلینظر ثمہ۔ وعن سمرۃ بن جندب قال صلیت وراء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
علی امرأۃ ماتت فی نفاسہا گفت سمرہ بن جندب نماز گزاردم پس آں حضرت بر جنازہ زنے کہ مرد در حالت زچگی۔
فقام وسطہا۔ پس ایستاد آنحضرت در وسط آں روایت مشہور بتحریک سین ست و بسکون نیز روایت کردہ ست و وسط
بتحریک بمعنی میانہ و بسکون میان چنانکہ بعض ظرفا گفتہ اند کہ متحرک ساکن ست یعنی یکے ست کہ نمی جنبد و از جائے
بجائے نیرود و ساکن متحرک ست کہ می جنبد و مواضع متعدد ست و این متمسک شافعی ست کہ میگوید کہ مستحب ست وقوف
امام نزد عجزہ امرأۃ و مذہب نزد ما آن ست کہ بایستد مقابل سینہ خواہ مرد باشد یا زن شیخ ابن الہمام گفتہ کہ این حدیث
منافی صدر نیست زیرا کہ صدر وسط ست باعتبار توسط اعضا زیرا کہ فوق آن دست و سر است و تحت وے بطن و رانہا
ویحتمل کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم محاذی صدر ایستادہ باشد مائل بعجزہ و راوی گمان برد کہ مقابل بعجزہ ایستاد
از جہت تقارب ہر دو محل و شمنی گفتہ کہ روایت ست از ابی حنیفہ و ابی یوسف کہ بایستد امام از زن مقابل عجزہ چنانکہ مذہب
جماعت ست متفق علیہ۔ وعن ابن عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر بقبر دفن لیلا۔ روایت ست از
ابن عباس کہ آن حضرت گذشت بقبرے کہ دفن کردہ شدہ بود مردہ در وے در شب۔ فقال متی دفن ہذا۔ پس پرسید
و گفت آن حضرت کے دفن کردہ شد این مردہ۔ قالوا البارحۃ۔ گفتند دفن کردہ شد دی شب۔ قال افلا آذنتمونی۔
گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بمردن وے تا نماز میکردم بر جنازہ وے۔ قالوا دفناہ فی ظلمۃ اللیل
گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب۔ فکرہنا ان نوقظک۔ پس ناخوش داشتیم کہ بیدار کنیم ترا۔ فقام۔ پس ایستاد
آن حضرت۔ فصففنا خلفہ۔ پس صف بستیم ما پس آن حضرت۔ فصلی علیہ۔ پس نماز بگزارد بر قبر بعد ازان کہ مردم بر جنازہ
او گزاردہ بودند متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ ان امرأۃ سوداء کانت تقم المسجد۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ زنی سیاہ
بود کہ جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آن حضرت را تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم و مقمہ بکسر میم مکنسہ یعنی جاروب
و قمامہ کناسہ یعنی خاک روبہ۔ او شاب۔ شک راوی ست کہ زنے بود یا جوانے بود کہ جاروب میداد۔ ففقدہا۔ و در بعض
نسخ او ففقدہ۔ رسول اللہ۔ پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضر ندید در خدمت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فسأل عنہا او عنہ۔ پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان کہ چہ شد و کجا رفت۔ فقالوا مات۔ پس گفتند مرد وے
قال افلا کنتم آذنتمونی۔ گفت آیا پس چرا خبر نکردید مرا۔ قال فکانہم صغروا امرہا او امرہ۔ این قول راوی از ابی ہریرہ است یعنی
گفت ابوہریرہ گویا کہ صحابہ خورد پنداشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند کہ لائق نیست
کہ تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم
فقال دلونی علی قبرہ۔ پس گفت آنحضرت راہ نمائید مرا و ببرید بر قبر آن زن یا آن شخص۔ فدلوہ۔ پس راہ نمودند آنحضرت
را بر قبر وی۔ فصلی علیہا پس نماز گزارد بر قبر وے۔ ثم قال ان ہذہ القبور مملوۃ ظلمۃ علی اہلہا۔ پس گفت آن حضرت کہ این

قبرہا پر کردہ شدہ اند بتاریکی بر اہل خود کہ مردہ باند - وان اللہ ینورہا لہم بصلوٰتی علیہم - وبدرستی کہ حق تعالیٰ روشن میگرداند آن قبرہا را
بسبب نماز گزاردن من برایشان - متفق علیہ ولفظہ لمسلم - بدانکہ اختلاف ست در نماز گزاردن بر قبر جمہور علما برانند کہ مشروع ست
خواہ گزاردہ باشند پیش ازان یا نہ و ابراہیم نخعی و ابوحنیفہ و مالک برانند کہ اگر پیش ازین نگزاردہ اند درست ست و در روایتے
از احمد نیز ہمچنین آمدہ است و در روایتے از مالک آمدہ است کہ آن کس کہ گزاردہ است یکبار نگزارد و آنہا کہ نگزاردہ اند اگر
بگزارند روا است و نیز امام ابوحنیفہ گفتہ کہ درست ست بر تقدیرے کہ ریزیدہ نشدہ است میت در قبر و تقدیر کردہ آنرا
بعض بسہ روز و در سوال آنحضرت کہ فرمود متی دفن اشارتے باین معنی میتوان یافت و امام ابوحنیفہ و ابویوسف میگویند
کہ آنچہ وارد شدہ است در احادیث بروجہ صلوٰۃ نیست بلکہ بروجہ دعا و استغفار ست و لہذا ذکر کردہ نشدہ است در بعض
آن روایات تکبیرات و آن روایت کہ ذکر کردہ شدہ است دران تکبیرات صحیح نیست و چنانکہ روایت کردہ شدہ است
ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر شہدائے احد بعد از ہشت سال و آن بطریق تودیع بود نہ نماز یا آن از خصائص آنحضرت
بود صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ بعضے از علما بران رفتہ اند کہ نماز بر قبر مطلقاً از خصائص حضرت نبوت ست صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ
از حدیث وان اللہ ینورہا لہم بصلوٰتی علیہم مفہوم میگردد - وعن کریب مولےٰ ابن عباس عن عبد اللہ بن عباس
انہ مات لہ ابن بقدید او بعسفان - روایت ست از کریب بضم کاف و فتح را و سکون تحتانیہ کہ مولائے ابن عباس و از تابعین ست
از عبد اللہ بن عباس کہ مرد پسرے مر ابن عباس را بقدید بضم قاف و فتح دال مہملہ و سکون یا نام موضعے ست یا در عسفان بضم
عین و سکون سین مہملہ و بفا نیز نام موضعے ست قریب تر از مکہ نسبت بقدید - فقال یا کریب انظر ما اجتمع لہ من الناس پس گفت
ابن عباس اے کریب نگاہ کن آنچہ فراہم آمدہ اند مردم برای نماز وے - قال فخرجت فاذا ناس قد اجتمعوا لہ گفت کریب
پس بیرون آمدم من پس ناگاہ مردمان بتحقیق جمع شدہ اند از جہت پسر ابن عباس کہ مردہ بود - فاخبرتہ پس خبر دادم من ابن عباس را
کہ مردم جمع آمدہ اند - فقال تقول ہم اربعون - پس گفت ابن عباس میگوئی تو کہ ایشان چہل اند - قال گفت کریب و ظاہر آن بود
کہ گوید - فقلت نعم - آرے چہل کس باشند - قال اخرجوہ - گفت ابن عباس بیرون آرید جنازہ آن پسر را - قال فانی سمعت
رسول اللہ گفت ابن عباس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازتہ
اربعون رجلا - نیست ہیچ مردے مسلمان کہ بمیرد پس بایستند بر جنازہ وے چہل مرد و درین اشارت ست کہ مجرد ایستادن
مسلمانان بر جنازہ و دعاے ایشان موثر ست و اگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست کہ فرمود - لا یشرکون باللہ
شیئا - کہ شریک نمیگردانند آن چہل مرد بخدا چیزے را - الا شفعہم اللہ فیہ - مگر آنکہ قبول کند شفاعت ایشان را خدائے تعالیٰ
در حق وے - رواہ مسلم - وعن عائشۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من میت تصلی علیہ امۃ من المسلمین یبلغون مائۃ
نیست ہیچ میتے کہ نماز بگزارند بر وے گروہے از مسلمانان کہ برسند عدد صد را و در حدیث سابق اربعون فرمود گویا چہل
اقل عدد وے ست کہ امید شفاعت شان توان داشت و صد اکثر و توربشتی گفتہ ظاہر آن ست کہ عدد اقل متاخر باشد

درو رود از جہت فضل و کرامت حق بر بندگان خود۔ کلہم یشفعون لہ۔ ہمہ ایشان شفاعت کنند و دعا کنند مراو را بمغفرت
الا شفعوا فیہ۔ مگر آنکہ مقبول الشفاعة گردانیدہ شوند در حق وے۔ رواہ مسلم۔ وعن انس۔ قال مروا بجنازة فاثنوا
علیہا خیرا۔ گفت انس گذشتند جماعہ از مردم بجنازہ پس ثنا کردند بروے بنیکے را۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم وجبت۔ واجب شد۔ ثم مروا باخری فاثنوا علیہا شرا۔ بعد ازاں گذشتند بجنازہ دیگر پس ذکر کردند بروے بدی را۔
فقال وجبت۔ پس گفت آن حضرت واجب شد۔ فقال عمر۔ پس گفت عمر۔ ما وجبت۔ چہ چیز واجب شد
فقال ہذا اثنیتم علیہ خیرا فوجبت لہ الجنة۔ پس گفت آنحضرت این میت کہ یاد کردید او را بہ نیکے پس واجب شد
برائے وے بہشت۔ وہذا اثنیتم علیہ شرا۔ و این میت دیگر کہ یاد کردید او را بہ بدے۔ فوجبت لہ النار۔ پس
واجب شد مراو را آتش۔ انتم شہداء اللہ فی الارض۔ شما گواہان خدائید در زمین برائے ہر کہ گواہے دہید
بہ بہشت بہشتی ست و برائے ہر کہ گواہے دہید بدوزخ دوزخی ست۔ متفق علیہ۔ وفی روایة المومنون شہداء اللہ
فی الارض۔ مسلمانان گواہ خدااند در زمین و باید دانست کہ مراد ثناے اہل خیر و صلاح و صدق و تقوے
بے بدخلیت غرض نفسانی ست کہ آن علامت بودن مرد ست از اہل جنت والا اگر بعضے از فساق و فجار بغرضی
از اغراض یکے از اہل فسق را بستائید یا یکے صالحے را نکوہش کنند قطع بدان نتوان کرد و آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کہ حکم بوجوب جنت و نار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد واللہ اعلم۔ وعن عمر۔ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایما مسلم شہد لہ اربعة بخیر ادخلہ اللہ الجنة۔ ہر مسلمانے کہ گواہے دہند
مراو را چہار مرد بہ نیکے و مسلمانے می در آرد او را خداے تعالے بہشت را۔ قلنا وثلثة۔ گفتیم ما و اگر سہ کس ہم
گواہے دہند۔ قال وثلثة۔ گفت آن حضرت و اگر سہ کس ہم گواہی دہند بخیرے در آرد او را خداے تعالے
در بہشت۔ قلنا واثنان۔ گفتیم ما و اگر دو کس ہم گواہی دہند۔ قال واثنان۔ فرمود و اگر دو کس ہم گواہی دہند
ثم لم نسألہ عن الواحد۔ بعد ازیں نپرسیدیم ما آن حضرت را از یک کس و شاید کہ اگر از یک کس ہم مے پرسیدند
میفرمود و اگر یک کس ہم گواہی دہد و این خبر و بشارت ست از ان حضرت بکمال وسعت رحمت حق و رجاو
فضل و کرامت وے تعالے بر بندگان و توقع بندگان از درگاہ رحمت و مانا کہ در وقتے کہ ایشان التماس
سہ و دو کردند آن حضرت توجہ والتماس بجناب حق کرد و وحی آمد کہ چنین باشد کہ تو میگوئی اے حبیب من
و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم راضی و مرضی جناب عزت و محب و محبوب آن درگاہ است و کریمہ ولسوف یعطیک
ربک فترضی طغراے این نشان ست۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشة۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تسبوا الاموات۔ و دشنام مکنید و بد مگوئید مردہ ہا را۔ فانہم قد افضوا الی ما قدموا
زیرا کہ ایشان بتحقیق رسیدند بسوے چیزے کہ پیش فرستادند یعنی یافتند جزاے عملے کہ کردند اگر خیر ست بہ بدی یاد کردن

نشاید و اگر شر ست شاید کہ ببخشند و اگر نہ بخشند و گردن شما آن را وقوع در مالا یعنی ست۔ رواہ البخاری۔ وعن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد۔ روایت ست از جابر رضی اللہ عنہ کہ آنحضرت بود کہ جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوۂ احد در یک جامہ و بعض گفتہ اند کہ مراد بثوب واحد قبر واحد ست زیرا کہ جائز نیست برہنہ کردن آنہا چنانکہ ملاقی گردد بشرہ ہر دو و خطابی گفتہ جائز ست بحکم ضرورت جمع کردن در یک جامہ چنانکہ در یک قبر۔ ثم یقول۔ بعد ازان میگفت و می پرسید آن حضرت۔ ایہما اکثر اخذا للقران۔ کدام یکے ازین دو بیشتر ست از روے گرفتن مر قرآن را و یاد داشتن مر آن را۔ فاذا اشیر لہ الی احدہما قدمہ فی اللحد پس چون اشارت کردہ میشود مر آن حضرت را بسوے یکے ازان دو کہ بیشتر ست اخذ وے مر قرآن را پیش میکرد او را در لحد یعنی در جانب قبلہ گویا وے امام ست از جہت بودن او اقرأ۔ وقال انا شہید علی ہولاء یوم القیامۃ۔ و فرمود من گواہم بر اینہا روز قیامت کہ در راہ خدا کشتہ شدہ اند۔ وامر بدفنہم بدمائہم۔ و امر کرد آن حضرت بدفن کردن ایشان با خونہاے ایشان۔ ولم یغسلوا۔ و غسل دادہ نشدند۔ ولم یصل علیہم۔ و نماز نگزارد بر ایشان۔ رواہ البخاری۔ و ازین حدیث معلوم میشود کہ شہید را غسل نیست و بر وے نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیہ است و در ترک صلوۃ اختلاف ست و نزد ما بر شہید نماز میگزارند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شہید نیست و از امام احمد دو قول ست و مشہور و مختار در مذہب وے عدم صلوۃ است و بقولے مخیر ست در گزاردن و ناگزاردن از جہت تعارض ادلہ و در مواہب لدنیہ میگوید کہ اختلاف ست میان شافعیہ کہ منع صلوۃ بر شہید نزد شافعی بمعنی حرمت ست یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاہر می شود کہ مستحب ست نہ واجب و تمسک آن ائمہ درین باب باین حدیث ست کہ در کتاب مذکور ست و دلیل امام ابو حنیفہ احادیث کثیرہ است کہ در باب صلوۃ بر شہید آمدہ است خصوصا در قصۂ احد و میگویند کہ آن احادیث مثبت آمد و حدیث جابر نافی و مثبت مقدم ست بر نافی گویند کہ جابر دران روز مشغول بود باآنکہ پدر و خال وے کشتہ شدہ بودند و بدینہ آمدہ بود تا تدبیر کند و ایشان را بمدینہ برداشتہ آورد و آنہا کہ در حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودند و فعل آن حضرت را مشاہدہ کردہ اند اثبات آوردند و شمنی گوید کہ حاکم از جابر آوردہ و حکم بصحت کردہ کہ چون آن حضرت بر سر حمزہ آمد و حال او را ازانچہ اعداے دین بوے کردہ بودند دید فریاد زد و بگریست و مردے از انصار کہ حاضر بود جامۂ خود را بر وے انداخت و نماز گزارد و شیخ ابن الہمام زیادہ کردہ کہ پیغمبر نماز گزارد بر شہدا و نہادہ میشدند ایشان در جانب حمزہ و نماز گزاردہ میشد بر ایشان پس برداشتہ میشدند و بجاے خود گذاشتہ شد حمزہ تا بگزارد نماز بر شہیدان و گفت کہ حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر و وے صحیح الاسناد ست و بالجملہ روایات در جانب صلوۃ بر شہید راجح تر و غالب تر ست واللہ اعلم۔ وعن جابر بن سمرۃ قال اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بفرس معرور گفت جابر بن سمرۃ کہ از مشاہیر صحابہ است کہ آوردہ شد نزد آن حضرت اسپ بے زین۔ فرکبہ حین انصرف من جنازۃ

ابن الدحداح - پس سوار شد آن حضرت آن اسپ را ہنگام برگشتن از جنازۂ ثابت بن الدحداح کہ از صحابہ بہت و اما در وقت رفتن ہمراہ جنازہ سوار نشد و فرمود کہ ملائکہ پیادہ میروند سوار شدن مناسب نیست و جابر بن سمرہ روایت میکند کہ وقت برگشتن سوار شد - ونحن نمشی حولہ - وحال آنکہ ما پیادہ میرفتیم گرد آنحضرت - رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن المغیرۃ بن شعبۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازۃ والماشی یمشی خلفہا وامامہا وعن یمینہا وعن یسارہا قریبا منہا - کسے کہ سوار ست میرود پس جنازہ وآنکہ پیادہ است میرود پس جنازہ و پیش جنازہ و میرود جانب راست وے و جانب چپ وے نزدیک از وے - والسقط یصلی علیہ - و بچہ ناتمام کہ از شکم افتادہ باشد نماز گزاردہ میشود بروے سقوط افتادن و افتادن بچہ ناتمام از شکم و سقط بکسر سین و بضم و فتح نیز آمدہ - ویدعی لوالدیہ بالمغفرۃ والرحمۃ - و دعا کردہ میشود در نماز برائے مادر و پدر وے بآمرزش و رحمت و نماز بر سقط نزد ما و نزد شافعی بر تقدیرے ست کہ آواز کند و ظاہر گردد از وے چیزے کہ دلالت کند بر حیات مانند جنبش یا آواز چنانچہ در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد بے استہلال و ظہور علامت حیات نیز گزاردہ شود از جہت این حدیث کہ مطلق ست از قید حیات و از جہت حدیث ابن عمر کہ درین معنی آمدہ است و گفتہ است کہ چون چہار ماہ بگذرد در شکم اگرچہ در وقت خروج زندہ نہ برآید نماز کردہ شود بروے زیرا کہ درین مدت روح در وے دمیدہ میشود غایت آنکہ وے مردہ برآمد و نماز جنازہ بر مردہ می باشد و ائمہ دیگر میگویند کہ در عرف مردہ آن را میگویند کہ زندہ از شکم برآید بعد از ان بمیرد - رواہ ابو داؤد وفی روایۃ احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ - لفظ حدیث این چنین واقع شدہ - قال الراکب خلف الجنازۃ والماشی حیث شاء منہا والطفل یصلی علیہ - سوار میرود پس جنازہ و پیادہ ہر سو کہ خواہد پس یا پیش چپ یا راست و طفل نماز گزاردہ شود بروے و درین روایت بجائے سقط طفل واقع شدہ ظاہرا مراد ہمان سقط ست والا در نماز گزاردن بر طفل چہ سخن ست و تواند کہ طفل محمول بر حقیقت باشد و ذکر او برائے آن باشد کہ کسے توہم نکند کہ چون وے مرحوم و مغفور ست نماز گزاردن بروے حاجت نباشد واللہ اعلم -

وفی المصابیح عن المغیرۃ بن زیاد - و در مصابیح روایت کردہ این حدیث را از مغیرہ بن زیاد و گفتہ اند کہ این تحریف دور یافتہ نمی شود کہ از کجا واقع شدہ زیرا کہ شناختہ نمی شود مغیرہ بن زیاد اصلا نہ در صحابہ و نہ در تابعین و این حدیث مروی است از مغیرہ بن شعبہ و در سنن ابی داؤد از زیاد بن جبیر عن ابیہ عن المغیرۃ ابن شعبۃ واقع شدہ و گویا بعض نساخ دران خبط کردہ و بعد از ان اقتدا کردہ بوئے کسی کہ اعتنا نیست مرا در العلم حدیث کذا قال التوربشتی واللہ اعلم - وعن الزہری عن سالم عن ابیہ قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وابابکر وعمر یمشون امام الجنازۃ - روایت ست از زہرے از سالم از پدرش کہ ابن عمر ست گفت دیدم آن حضرت را و ابو بکر و عمر را کہ پیادہ میرفتند پیش جنازہ - رواہ احمد وابو داؤد والترمذے والنسائی وابن ماجۃ وقال الترمذی واہل الحدیث کانہم یرونہ مرسلا

گفت ترمذی و محدثان گویا کہ میدانند این حدیث را مرسل کہ راوی آن زہری ست یا سالم کہ از تابعین اند اما ورود واقع
این حدیث مرفوع ست کہ از ابن عمر ست کہ صحابی ست۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الجنازۃ متبوعۃ۔ جنازہ پس روے کردہ شدہ است کہ مردم در پس وے روند۔ ولا تتبع۔ جنازہ پس روے نمیکند
این تاکید ست در رفتن پس جنازہ باز تاکید دیگر میکند و میفرماید۔ لیس معہا من تقدمہا۔ نیست ہمراہ جنازہ و نمی یابد
ثواب ہمراہی آن کسے کہ پیش رود جنازہ را۔ رواہ الترمذی وابو داؤد وابن ماجۃ قال الترمذی وابو ماجد الراوی
رجل مجہول۔ ترمذی این حدیث را تضعیف کردہ و گفتہ کہ ابو ماجد کہ راوے اوست مردے مجہول ست کہ کسے او را نمی شناسد
و مجہول دو قسم ست مجہول العین و مجہول الحال و در مقدمہ معنی آن معلوم شدہ است و نسائی گفتہ است کہ وے منکر الحدیث ست
و بخاری گفتہ کہ وے ضعیف ست و حدیث وے در مشی مع الجنازۃ است بدانکہ علما اختلاف کردہ اند در مشی مع الجنازۃ
و امام ابو حنیفہ و اوزاعی بر آنند کہ مشی پس جنازہ احب ست و ثوری و طائفہ دیگر میگویند کہ پس و پیش ہر دو برابر ست و مالک
و شافعی و احمد بن حنبل رحمہم اللہ میگویند کہ پیش رفتن افضل است کذا قال الشمنی و دلیل پس رفتن احادیثے ست کہ درین باب
متعدد وارد شدہ و نیز پس رفتن اظہر و ادخل ست در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب ست بمعاونت نزد احتیاج بدان و روایت
کردہ است ابن ابی شیبہ از عبد الرحمن ابن ابزی گفت بودم در جنازہ و ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما پیش جنازہ میرفتند
و علی رض پس جنازہ میرفت پس گفتم من بہ علی تو پس جنازہ میروے و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند
کہ فضل مشی خلف جنازہ بر مشی امام وے ہمچو فضل صلوۃ جماعت ست بر صلوۃ منفرد و لیکن ایشان دوست داشتند
کہ آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند راہ بر مردم انتہی و دلیل ائمہ ثلثہ حدیث زہری از سالم ست کہ مذکور شد و نیز میگویند
کہ قوم شفعا اند و تشفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداختہ می برد و آنہا کہ پس و پیش ہر دو برابر
میدارند می گویند کہ دلائل متعارض اند پس ہر دو جائز باشد و حدیث مغیرۃ بن شعبہ نیز حکم بہ تسویہ میکند در حق ماشے
و مروی از قول انس رضی اللہ عنہ نیز ہمین ست و در کتب فقہ از ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ مذکور ست کہ گفت باک نیست
برفتن پیش از جنازہ و چپ و راست وے۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تبع جنازۃ
وحملہا ثلث مرار کسے کہ پس روی کند جنازہ را و بردارد او را سہ بار۔ فقد قضی ما علیہ من حقہا پس بتحقیق پرداخت چیزی را
کہ بر او است از حق جنازہ۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وقد روی فی شرح السنۃ ان النبی۔ و بتحقیق روایت
کردہ شدہ است در شرح السنۃ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حمل جنازۃ سعد بن معاذ بین العمودین۔ برداشت جنازۂ سعد بن
معاذ رض را میان دو عمود کہ عبارت اند از دو چوب پیش و سنت در حمل جنازہ نزد شافعی این ست کہ بردارد این دو چوب را
بر دو دوش خود و چوب را کہ عریض ست بر گردن و بردارند موخر نعش را دو کس یکے از جانب راست و دیگرے از جانب
چپ و درین جانب توسط خشبتین ممکن نیست کہ موضع قدمین مرئی نمیگردد و نظر بر راہ نمی افتد پس سہ کس حامل جنازہ میشوند

وگفته اند که اگر مستقل نباشد مقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند و رأس جنازه محمول بر پنج کس میگردد و همچنین گفته است
در حاوی و شرح وے که در مذهب شافعی ست و در هدایه گفته است که قول شافعی آنست که بر می دارند جنازه را
دو کس می نهد آن را سابق بر اصل عنق خود و ثانی بر اعلاے سینه زیرا که جنازه سعد بن معاذ همچنین برداشته شد این
اگر قول دیگر ست از شافعی و در بعض شروح هدایه گفته است که این نزد برداشتن جنازه ست از زمین بعد ازان باکی نیست
اگر معاونت کند هر که خواهد و سنت نزد ما آنست که بردارند آنرا چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت
از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این را امام محمد در آثار از ابی حنیفه بسندی تا ابن مسعود و همچنین
روایت کرده است ابوداؤد طیالسی و ابن ابی شیبه و عبدالرزاق از شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل
بین العمودین آثار از صحابه و حدیثے مرفوع که تضعیف کرده آن را و در حمل بجوانب اربع آثار و احادیث مرفوعه صحیحه و گفته که آن
آثار وقائع احوال مخصوصه است احتمال دارد که از جهت سنت باشد و احتمال دارد که از جهت عارضے باشد که تقاضا کرده
در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین والله اعلم۔ وعن ثوبان قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم
فی جنازة۔ روایت ست از ثوبان که مولاے آن حضرت بود و در سفر و حضر در خدمت می بود گفت بیرون آمدیم با آنحضرت
بجهت مشایعت جنازه۔ فرأی ناسا رکبانا۔ پس دید آنحضرت بعض مردم را سوار۔ فقال الا تستحیون ان ملائکة الله علی
اقدامهم۔ پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایهاے خود میروند۔ وانتم علی ظهور الدواب۔ وشما بر پشتهاے
چارپایه ها میروید و در حواشی نوشته اند که سواران را نزدیک بجنازه دید یعنی اگر سواران دور تر از جنازه روند باکے نیست
و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جائز ست بے کراهت۔ رواه الترمذی وابن ماجه و روے
ابوداؤد نحوه قال الترمذی وقد روی عن ثوبان موقوفا۔ گفته است ترمذی وبتحقیق روایت کرده شده است این حدیث
از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان ست و بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع نشده ولیکن در معنی مرفوع ست
چه بر رفتن ملائکه پیاده ناشنیده از حضرت نبوت خبر نتوان داد۔ وعن ابن عباس ان النبی۔ روایت ست از ابن عباس
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرأ علی الجنازة بفاتحة الکتاب۔ ظاهر آن ست که مراد قرأت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه
از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و احتمال دارد که بر جنازه بعد از نماز یا پیش ازان بقصد تبرک خوانده باشد
چنانکه الآن متعارف ست والله اعلم۔ رواه الترمذی وابوداؤد وابن ماجه۔ و ترمذی گفته است که اسناد این حدیث
قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث ست منکر الحدیث ست و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس ست
که قرأت فاتحه سنت ست و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت۔ وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم المیت فاخلصوا له الدعاء۔ چون نماز گزارید بر میت پس خالص کنید برای وے
دعا را و اخلاص بے آمیغ کردن وے بے ریا و سمعه آوردن طاعت خدا را۔ رواه ابوداؤد وابن ماجه۔ وعنه

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی علی الجنازۃ قال - وہم از ابی ہریرۃ است گفت بود آن حضرت چون میگزارد
نماز بر جنازہ میگفت - اللہم اغفر لحینا ومیتنا وشاہدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللہم من احییتہ منا فاحیہ علی
الاسلام ومن توفیتہ منا فتوفہ علی الایمان - خداوندا کسے کہ زندہ داری او را از ما پس زندہ دار او را بر اسلام وکسے کہ
بمیرانی او را از ما پس بمیران او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد ودر ممات ایمان زیرا کہ اسلام نام اعمال ظاہرہ است وآن
در حالت حیات ست ودر حالت موت جز تصدیق قلبی ہمراہ نیست - اللہم لا تحرمنا اجرہ - خداوندا محروم مگردان ما را
اجر او را یعنی اجرے کہ بہ مصیبت وے بما رسیدہ وتحرمنا بفتح تاء وضم آن ہر دو روایت ست حرم واحرام نومید کردن از چیزے
ولا تفتنا بعدہ - ودر فتنہ میندار ما را پس از وے - رواہ احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجۃ ورواہ النسائی عن ابی ابراہیم
الاشہلی عن ابیہ - ابو ابراہیم الاشہلی انصاری را مسلم در کتاب کنی ذکر کردہ وترمذی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابراہیم
پس نشناخت او را وابو حاتم گفت او وپدر وے ہر دو مجہول اند - وانتہت روایتہ عند قولہ - وتمام شدہ است روایت نسائی
نزد قول او - وانثانا واللہم من احییتہ منا الی آخرہ - در روایت وے نیست - وفی روایۃ ابی داؤد فاحیہ علی الایمان و
توفہ علی الاسلام - یعنی در حیات ایمان ذکر کردہ ودر ممات اسلام یعنی بر عکس آنچہ در روایت اولے ذکر کردہ ووجہ مناسبت
در انجا معلوم شد وچون اسلام وایمان در حقیقت ومآل یکے ست ہر دو درست ست - وفی آخرہ - ودر آخر حدیث
ابی داؤد - ولا تضلنا بعدہ - وگمراہ مگردان ما را بعد وے - وعن واثلۃ - بکسر مثلثہ - بن الاسقع - بفتح ہمزہ وسکون سین مہملہ
وفتح قاف - قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی رجل من المسلمین - گفت نماز گزارد با ما آن حضرت بر مردے
از مسلمانان فسمعتہ یقول - پس شنیدم من آن حضرت را کہ می گفت - اللہم ان فلان بن فلان - خداوندا فلان
ابن فلان نام او را ونام پدر او را گرفت - فی ذمتک - در عہد وامان وزنہار تست - وحبل جوارک - ودر عہد
ہمسائگی تست حبل در اصل بمعنی رسن ومراد اینجا عہد وپیوند ست - فقہ من فتنۃ القبر - پس نگاہدار او را از ابتلاے
گور - وعذاب النار - واز عذاب آتش دوزخ - وانت اہل الوفاء والحق - وتو خداوند وفائی کہ ہر عہد ووعدہ کہ بہ بندگان
خود کردہ وفا میکنی بآن ووفا بسر بردن دوستی وعہد وسخن وتو خداوند حقی کہ ہرچہ میگوئی ومیکنی حق ست - اللہم اغفر لہ
وارحمہ - خداوندا بیامرز او را ومہربانی کن او را وبخشائے بر وے - انک انت الغفور الرحیم - بدرستی کہ تو بسیار آمرزندہ
وبسیار مہربانی - رواہ ابوداؤد وابن ماجۃ - وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذکروا محاسن
موتاکم - یاد کنید وبگوئید نیکیہاے مردہ ہاے خود را - وکفوا عن مساویہم - وباز ایستید از ذکر کردن بدیہای ایشان واین
مخصوص ست بمسلمانان وصالحان وآنکہ آشکارا فسق نکنند وظلم نکنند - رواہ ابوداؤد والترمذی - وعن نافع ابی غالب
در روایت ست از نافع کہ او را ابو غالب گویند واز تابعین ست نہ نافع کہ مولاے ابن عمر ست - قال صلیت مع انس بن مالک
علی جنازۃ رجل فقام حیال راسہ - گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازہ مردے پس بایستاد انس

مقابل سر آن مرد۔ ثم جاؤا بجنازۃ امرأۃ من قریش۔ پس آوردند جنازہ زنے را از قریش۔ فقالوا۔ پس گفتند۔ یا ابا حمزۃ۔ کنیت انس ست۔ صل علیہا۔ نماز بگزار بر جنازہ این زن۔ فقام حیال وسط السریر۔ پس بایستاد انس مقابل میانہ سریر۔ فقال لہ العلاء بن زیاد۔ پس گفت مر انس را علاء بن زیاد کہ از تابعین ست۔ ہکذا رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قام علی الجنازۃ۔ آیا ہمچنین دیدۂ تو آن حضرت را کہ ایستاد بر جنازہ۔ مقامک منہا۔ در جائے ایستادن تو از آن زن۔ ومن الرجل مقامک منہ۔ وایستاد از مرد جائے ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم ہم دیدۂ کہ بایستاد بر جنازہ مقابل سر مرد و مقابل وسط سریر زن۔ قال نعم۔ گفت انس آری ہمچنین ایستاد آن حضرت ہم۔ رواہ الترمذی وابن ماجۃ وفی روایۃ ابی داؤد نحوہ مع زیادۃ۔ و در روایت ابی داؤد مانند این ست با زیادت۔ وفیہ۔ و در حدیث ابی داؤد زیادت کردہ شدہ است بعد از قول وے فقام حیال وسط السریر این قول را کہ۔ فقام عند عجیزۃ المرأۃ۔ پس ایستاد انس نزد سرین زن۔ و عجیزہ مخصوص بزن ست و عجز بفتح عین و ضم جیم آخر چیزے و سخن درین در فصل اول در حدیث سمرہ بن جندب گذشت

الفصل الثالث۔ عن عبد الرحمن ابن ابی لیلی۔ از کبار تابعین ست و از طبقۂ اولے از تابعین کوفہ است و منکلم و مجمل ست نزد ایشان روایت میکند از پدر خود و از علی و عثمان و ابو ایوب انصاری و غیر ایشان گفت صد و بست از صحابہ را دریافتم کہ ہمہ از انصار بودہ اند عبد اللہ بن حارث گفت گمان ندارم کہ زنان مثل وی زائیدہ باشند ولادت وے در زمان عمر ست کہ شش سال از خلافت او ماندہ بود و در سماع او از عمر خلاف ست و صحیح عدم سماع ست

قال کان سہل بن حنیف۔ بضم حائے مہملہ۔ وقیس ابن سعد قاعدین بالقادسیۃ۔ بودند این دو صحابی نشستہ بقادسیہ بقاف و تشدید یا کہ نام موضعے ست بر پانزدہ میل از کوفہ۔ فمر علیہما بجنازۃ۔ پس گذشتہ شد بر ایشان بجنازہ۔ فقاما۔ پس بایستادند بدیدن جنازہ۔ فقیل لہما انہا من اہل الارض۔ پس گفتہ شد مر ایشان را کہ این جنازہ از زمینداران ست ای من اہل الذمۃ۔ یعنی مراد از اہل ارض اہل ذمہ اند ایشان را اہل ارض بجہت سفالت و رذالت ایشان گفتند کہ مائل و راغب بزمین گشتند یا از جہت آنکہ مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بزمین و خراج۔ فقالا ان رسول اللہ۔ پس گفتند آن دو صحابی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مرت بہ جنازۃ فقام۔ گذشت بوے جنازہ پس بایستاد۔ فقیل لہ انہا جنازۃ یہودی۔ پس گفتہ شد مر آن حضرت را کہ این جنازہ یہودی ست۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ الیست نفسا۔ آیا نیست جاندار کہ بود ست وے میتوان ترسید و عبرت گرفت۔ متفق علیہ۔ وعن عبادۃ بن الصامت۔ قال کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا تبع جنازۃ لم یقعد حتی توضع فی اللحد۔ کہ چون میرفت در پے جنازہ نمی نشست تا آنکہ نہادہ میشد در لحد۔ فعرض لہ حبر من الیہود۔ پس پیش آمد مر آن حضرت را دانشمندے از یہود۔ فقال لہ۔ پس گفت آن حبر مر آن حضرت را۔ انا ہکذا نصنع۔ بدرستی کہ ما ہمچنین میکنیم۔ یا محمد۔ یعنی ایستادہ می باشیم و نمی نشینیم تا نہادن میت در لحد۔ قال۔ گفت راوے۔ فجلس رسول اللہ۔ پس نشست

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی بعد ازاین و نہ ایستاد تا لحد کردن۔ وقال خالفوہم۔ وگفت مخالفت کنید یہود را ظاہرا وحی آمد که نشنید و الا آن حضرت دوست میداشت موافقت اہل کتاب را در انچه وحی کرده نشده است بسوے وے۔ فانہم پس این ناسخ گشت حکم سابق را۔ رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجة وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وبشر بکسر با بن رافع الراوی لیس بالقوی۔ گفت ترمذی این حدیث غریب ست وبشر بن رافع که راوی این حدیث ست نیست قوی۔ وعن علی رضی اللہ عنہ۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یامرنا بالقیام فی الجنازة۔ بود آن حضرت که امر مے کرد مارا بایستادن در وقت دیدن جنازه۔ ثم جلس بعد ذلک وامرنا بالجلوس۔ پستر نشست بعد از ان وامر کرد مارا بنشستن رواہ احمد۔ وعن محمد بن سیرین۔ قال ان جنازة مرت بالحسن بن علی وابن عباس۔ روایت ست از محمد بن سیرین که از مشاہیر تابعین ست گفت جنازهٔ گذشت بامام حسن بن علی وابن عباس رضی اللہ عنہم۔ فقام الحسن ولم یقم ابن عباس پس ایستاد امام حسن ونہ ایستاد ابن عباس۔ فقال الحسن الیس قد قام رسول اللہ۔ پس گفت حسن بطریق اعتراض بر ابن عباس آیا نیست که بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بجنازة یہودی۔ مر جنازه را باوجود آنکہ جنازهٔ یہودی بود۔ قال نعم ثم جلس۔ گفت ابن عباس آرے می ایستاد پستر بنشست یعنے نخست آن چنان بود کہ آن حضرت بدیدن جنازه بر میخاست بعد از ان نشسته می ماند و بر نمی خاست پس حکم سابق منسوخ شد واین نسخ در جنازهٔ یہود باشد یا مطلق واللہ اعلم وظاہر ثانی ست۔ رواہ النسائی۔ وعن جعفر بن محمد عن ابیہ۔ روایت ست از امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر۔ ان الحسن بن علی کان جالسا فمر علیہ بجنازة۔ که امام حسن بن علی بود نشسته پس گذشته شد بروے بجنازه۔ فقام الناس حتی جاوزت الجنازة۔ پس بایستادند مردم تا در گذشت جنازه از پیش ایشان فقال الحسن انما مر بجنازة یہودی۔ پس گفت امام حسن گذشته نشده مگر بجنازهٔ یہودی یعنی پس بر نخیزید۔ وکان رسول اللہ و بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی طریقہا جالسا۔ بر راه جنازه نشسته۔ وکره ان تعلو راسہ جنازة یہودی فقام۔ و ناخوش داشت که بلند شود سر مبارک آن حضرت را جنازهٔ یہودی پس بایستاد آنحضرت یعنی آنحضرت کہ بدیدن جنازهٔ یہودی بایستاد بجہت آن بود که نخواست که سر شریف او را جنازهٔ یہودی بلند گردد واین بعد از علم امام حسن بود بعدم قیام بر جنازه ونسخ حکم بقیام یا ذکر توجیہ برائے قیام که از انحضرت صادر شد واین حدیث منقطع ست زیرا که امام محمد در نیافته است امام حسن را رضی اللہ عنہم اجمعین۔ رواہ النسائی۔ وعن ابی موسے۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا مرت بک جنازة یہودی او نصرانی او مسلم۔ گفت آنحضرت چون بگذرد بتو جنازه ہر که باشد یہودی یا نصرانی یا مسلمان و در بعض مرت بکم چون بگذرد بشما واین انسب ست بقول وے فقوموا لہا۔ پس بایستید برائے آن جنازه۔ فلستم لہا تقومون پس نیستید شما که می ایستید بحقیقت برائے جنازه۔ انما تقومون لمن معہا من الملائکة۔ می ایستید شما مگر برائی کسانی که ہمراه جنازه اند از فرشتگان یا فرشتگان رحمت اگر جنازهٔ مسلمان ست یا فرشتگان عذاب اگر جنازهٔ کافر ست پس اسباب قیام مختلف آمد

گاہی بجہت فزع وعبرت جنازہ برخاست وگاہی بجہت کرامت ملائکہ کہ با وے اند وگاہی بسبب کراہت ارتفاع جنازہ برسر
مبارک وے صلی اللہ علیہ وسلم وگاہی اعتبار نکرد ہیچ یکے را بجہت اختلاف مقامات وحالات واگر ثابت گردد کہ آخر
امر عدم قیام بود ہرچہ سابق بود منسوخ باشد واللہ اعلم۔ رواہ احمد۔ وعن مالک بن ہبیرة۔ بضم ہا
وفتح با وسکون یا صحابی ست وامیر معاویہ بود بر لشکرہائے وے ودر زمان مروان از عالم رفت۔ قال سمعت رسول اللہ
گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ ما من مسلم یموت فیصلی علیہ ثلثة صفوف من المسلمین نیست
ہیچ مسلمانے کہ بمیرد پس نماز بگزارد بروے سہ صف از مسلمانان۔ الا اوجب۔ مگر آنکہ واجب گرداند یعنی خدای تعالی
باین فعل برائے وے بہشت ومغفرت را۔ فکان مالک اذا استقل اہل الجنازة۔ پس بود مالک بن ہبیرة وقتی کہ
کم می دید اہل جنازہ را یعنی مردم را کہ حاضر آمدہ بودند۔ جزاہم ثلثة صفوف بخش می کرد وقسمت میکرد ایشان را
ومیساخت سہ صف۔ لہذا الحدیث۔ از برائے عمل کردن باین حدیث۔ رواہ ابوداؤد وفی روایة الترمذی قال
گفت راوی۔ کان مالک ابن ہبیرة اذا صلی علی جنازة فتقال الناس علیہا۔ بود مالک ابن ہبیرة چون میگزارد نماز
برجنازہ پس کم می پنداشت مردم را برجنازہ۔ جزاہم ثلثة اجزاء۔ میساخت مردم را سہ پارہ یعنی سہ صف۔ ثم قال
پستر میگفت۔ قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من صلی علیہ ثلثة صفوف اوجب کسی کہ نماز
گزارد بروی سہ صف واجب میگرداند بہشت را۔ ورودے ابن ماجة نحوہ۔ وعن ابی ہریرة۔ عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی الصلوٰة علی الجنازة۔ روایت میکند ابوہریرہ از آن حضرت در گزاردن نماز آن حضرت بر جنازہ کہ میخواند
این دعا را۔ اللہم انت ربہا۔ خداوندا توئی پروردگار او۔ وانت خلقتہا۔ وتو پیدا کردی او را۔ وانت ہدیتہا
الی الاسلام۔ وتو راہ نمودی او را بدین اسلام۔ وانت قبضت روحہا۔ وتو قبض کردی روح او را وقبض در اصل گرفتن
پنجہ۔ وانت اعلم بسرہا وعلانیتہا۔ وتو داناتری بہ نہان وے وآشکار وے۔ جئنا شفعاء فاغفرلہ۔ آمدیم
ما خواہش گر برائے آمرزیدن گناہ وے پس بیامرز مر او را۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن سعید بن المسیب۔
قال صلیت وراء ابی ہریرة علی صبی لم یعمل خطیئة قط۔ گفت نماز گزاردم در پس ابی ہریرہ بر کودکے کہ نکردہ بود
گناہے را ہرگز چون صبی بود غیر مکلف۔ فسمعتہ یقول۔ پس شنیدم ابوہریرہ را کہ میگفت در دعا۔ اللہم اعذہ من عذاب القبر
خداوندا پناہ دہ مر او را از عذاب گور از ظاہر این حدیث معلوم می گردد کہ کودکان را در گور رسوائے ست وعذابے
وعلما را اختلاف ست در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعدہ شرع ست وتوجیہات این در باب الایمان
بالقدر گذشت فتذکر۔ رواہ مالک وعن البخاری تعلیقا۔ ودر روایت ست از بخاری بطریق تعلیق کہ در ترجمہ باب
گفتہ است۔ قال یقرأ الحسن علی الطفل فاتحة الکتاب۔ میخواند حسن بصری بر طفل در نماز جنازہ سورۂ فاتحہ را۔ ویقول
ومیگفت۔ اللہم اجعلہ لنا۔ خداوندا بگردان او را برائے ما۔ سلفا وفرطا وذخرا واجرا۔ سلفا بتحریک آنکہ پیش گذشتہ

در موست و فرط نیز بتحریک آنکه پیش رود تا اسباب را آب خورد دلو و رسن و پاک کردن چاه و جز آن راست کند و ذخر بضم ذال و سکون خاے معجمتین مالے که ذخیره کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت بکار آید و اجر مزد۔ وعن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الطفل لایصلی علیہ یعنی طفل سقط نماز جنازه گزارده نشود بروے۔ ولا یرث۔ و دارث نشود از غیر۔ ولا یورث۔ و دارث گردانیده نشود دیگرے از وے۔ حتی یستھل۔ تا آنکه آواز کند وقت ولادت یعنی تا ظاہر نشود از وے نشان زندگی چنانکه گذشت۔ رواه الترمذی وابن ماجة الا انه لم یذکر ولا یورث۔ لیکن ترمذی ذکر نکرده است لفظ ولا یورث را۔ وعن ابی مسعود الانصاری۔ صحابی مشہور ست و بعض او را از اہل بدر شمرده اند و تحقیق آن ست که نسبت او به بدر بجهت سکونت او ست در آنجا نه بجهت حضور غزوه آن واللہ اعلم۔ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یقوم الامام فوق شئی والناس خلفه یعنی اسفل منه۔ نہی کرد آن حضرت از آنکه بایستد امام یعنی تنہا بالاے چیزے و بایستند مردم پس او یعنی پایان تر از وے این حکم در ہمه نماز ہاست خصوصیت بنماز جنازه ندارد و لفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما حمل بروے کرده درین باب آورده اند گویا که در ورود حدیث در وے بود شاید که مردم را عادت بر آن بود که در نماز جنازه این چنین میکردند پس نہی کرده شدند از ان واللہ اعلم۔

رواه الدارقطنی فی المجتبی فی کتاب الجنائز

باب دفن المیت

دفن بمعنی ستر ست غالب آمده در ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن ست غالب آمده در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان ست و مقبره موضع قبور مفتوح المیم و مثلث الباء و بکسر میم با فتح با نیز آمده و نخست کسے که دفن کرده شد در زمین ہابیل ست از جہت بودن وے اول کسے که مرد و قبر دو نوع ست بلحد و بشق و ہر دو مشروع ست ولیکن لحد افضل ست و اوفق بسنت چنانکه بیان آن در شرح احادیث بیاید

الفصل الاول۔ عن عامر بن سعد بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص قال فی المرض الذی ہلک فیه روایت ست از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از مشاہیر تابعین ست که پدر وے سعد بن ابی وقاص ست گفت در بیماری که مرد در آن بیماری۔ الحدوا لی لحدا۔ بسازید براے دفن من لحد ساختنی و لحد بفتح لام و ضم نیز داده میشود و سکون حا در لغت بمعنی میل و در شرع شگافے که کنده میشود در قبر در جانب قبله و الحدوا بکسر ہمزه و فتح حا و فتح ہمزه و کسر حا ہر دو روایت ست۔ وانصبوا علی اللبن نصبا۔ و ایستاده کنید بر من خشتہاے خام ایستاده کردنے۔ کما صنع برسول اللہ۔ چنانچه ساخته شد و کرده شد به پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ولبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و واحد وے لبنه بر وزن کلمه و لبن بکسرتین نیز آمده۔ رواه مسلم۔ وعن ابن عباس۔ قال جعل فی قبر رسول اللہ۔ گردانیده شد و نہاده شد در قبر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قطیفة حمراء۔ قطیفه سرخ و قطیفه کسائی که او را

ریشہ وریزہ ہا باشد و آن را خمیلہ نیز گویند و محتمل ہم باین معنی ست و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند کہ شقران بضم
شین و سکون قاف کہ مولاے آن حضرت بود بے امر صحابہ و رضاے ایشان آن را انداخت تا کسے بعد آنحضرت نپوشد
و علما جامہ در تہ مردہ انداختن را مکروہ میدارند زیرا کہ تضییع و اسراف ست و بعض میگویند کہ آن از خواص نبوت ست
زیرا کہ وے صلی اللہ علیہ وسلم زندہ است در قبر واللہ اعلم۔ وعن سفیان التمار۔ بفتح فوقانیہ و تشدید میم از کبار علماست
کہ زمان صحابہ را دریافتہ اما روایت از ایشان ندارد۔ انہ رای قبر النبی۔ روایت میکند کہ دی دید قبر پیغمبر را۔ صلی اللہ
علیہ وسلم مسنما۔ مسنم بر شکل کوہان شتر۔ رواہ البخاری۔ و در مصنف ابن ابی شیبہ می آرد کہ گفت سفیان تمار درآمدم
در خانہ کہ در وے قبر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و قبر ابوبکر و عمر بود رضی اللہ عنہما و دیدم قبور ایشان را مسنم و سنت در قبر تسنیم ست
و اخبار و آثار صحیحہ در وے آمدہ و افضل آن ست کہ بلندی قبر مقدار شبر بود و گفتہ اند کہ بلندی قبر شریف نیز ہمین
مقدار ست و در قبر ہمین قدر کہ از زمین پیدا بود کافی ست و درین دیار ما اگرچہ تربیع میکنند اما بر بالاے آن مسنم صغیر
میسازند از جہت رعایت سنت و نزد شافعی مسطح ساختہ میشود قبر و در حاوی کہ در مذہب ایشان ست گفتہ کہ تسطیح اولی ست
از تسنیم و در شرح وے گفتہ زیرا کہ آن حضرت مسطح گردانید قبر پسر خود را کہ ابراہیم ست و از قاسم بن محمد آرند کہ وے آن
قبور متبرکہ را مسطح دید و شیخ ابن الہمام از جماعہ از تابعین و صحابہ آوردہ کہ مسنم اند و ہو الصحیح واللہ اعلم۔ وعن ابی الہیاج
بفتح ہا و تشدید تحتانیہ در آخر جیم۔ الاسدی۔ از قبیلہ بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث ست۔ قال قال لی علی گفت گفت
مرا امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ۔ الا ابعثک علی ما بعثنی علیہ رسول اللہ۔ آیا بر نہ انگیزم و نفرستم ترا بر کارے کہ برانگیخت
و بفرستاد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان لا تدع تمثالا الا طمستہ۔ و آن کار این ست کہ نگذارے ہیچ صورت را مگر
آنکہ محو و ناپدید کنی آن را و در صراح گفتہ تمثال بکسر پیکر نگاشتہ۔ ولا قبرا مشرفا الا سویتہ۔ و نگذاری گور بلند را مگر آنکہ بزمین
برابر و ہموار کنی یعنی پست کنی چنانکہ نزدیک بزمین باشد آنقدر کہ پیدا و نمایان بود مقدار یک شبر چنانکہ سنت ست
رواہ مسلم۔ وعن جابر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجصص القبر۔ نہی کرد آن حضرت از گچ کردن گور
و گفتہ اند کہ اگر گل کنند تا ویران نشود درست ست۔ وان یبنی علیہ۔ و نہی کرد از آنکہ بنا کردہ شود بر گور بعض گفتہ اند
کہ مراد بنا کردن ست بسنگ و مانند آن و بعض گفتہ کہ مراد بہ بنا خیمہ زدن و مانند آنست کہ آن نیز مکروہ و منہی عنہ است
وان یقعد علیہ۔ و نہی کرد از آن کہ نشستہ شود بر قبر کہ آن منافی عبرت و اکرام مومن ست و بعض گفتہ اند کہ مراد نشستن براے
قضاے حاجت ست و از بعض سلف خواب کردن بر قبر منقول ست واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی مرثد۔ بفتح
میم و سکون را و فتح ثاے مثلثہ۔ الغنوی۔ بفتح غین معجمہ و نون از کبار صحابہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا تجلسوا علی القبور۔ منشینید بر گورہا۔ ولا تصلوا الیہا۔ و نماز نگزارید بجانب آن کلام درین بتفصیل در باب المساجد
و مواضع الصلوٰۃ گذشتہ است۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان یجلس احدکم علی جمرۃ

ہر آئینہ آنکہ بنشیند یکے از شما بر اخگر سوزان فتحرق ثیابہ۔ پس بسوزاند جمرہ جامہ ہای او را فتخلص الی جلدہ
پس برسد آن جمرہ و اثر سوختن وے تا پوست وے وخلوص پیوستن بچیزے وتخلص بضم لام ست خیر لہ من ان یجلس علی قبر
بہتر ست مر او را از نشستن وے بر قبر۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی عن عروۃ بن الزبیر قال کان بالمدینۃ رجلان احدہما یلحد۔ بودند در مدینہ دو مرد کہ حفر قبر میکردند
یکے ازان دو مرد لحد میکرد در قبر و آن ابو طلحہ انصاری بود۔ والآخر لا یلحد۔ و دیگرے لحد نمیکرد بلکہ شق میکرد در میانہ
قبر و آن ابو عبیدہ بن الجراح بود و ہر دو صحابی مشہور اند و این دلالت میکند بر مشروعیت شق و اگر نامشروع میبود
ابو عبیدہ بن الجراح چون میکرد۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ بعد از انکہ اختلاف کردند کہ آنحضرت را لحد باید کرد یا شق
ایہما جاء اولا عمل عملہ۔ ہر کدام ازین دو کہ بیاید نخست کار کند کار خود را فجاء الذی یلحد۔ پس آمد آن کسی کہ لحد میکرد فلحد لرسول اللہ
پس لحد کرد برائے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رواہ فی شرح السنۃ۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اللحد لنا والشق لغیرنا۔ لحد بسکون حا برائے ماست وشق بفتح شین برائے غیر ماست و اگر مراد بلنا مسلمانان اند و لغیرنا یہود
و نصاری مثلا پس شک نیست کہ این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق بلکہ بر کراہت شق و اگر مراد لغیرنا امم سابقہ دارند
نیز دروی اشعاری بافضلیت ہست و بر ہر تقدیر لحد واجب نیست و شق منہی عنہ نے و اگر منہی عنہ بودی ابو عبیدہ آن را نکردے
و ظاہر آنست کہ آن بامر آنحضرت یا تقریر وی صلی اللہ علیہ وسلم بود و ایضاً اتفاق دارند بر آنکہ ہر کہ اول بیاید عمل خود کند
دلالت بر جواز ہر دو عمل دارد و پس آنچہ فرمودند اللحد لنا از جملہ اختیارات ست نہ سنن یعنی ما لحد را اختیار کردیم و دیگران شق
کذا قیل و بعض گفتہ اند کہ مراد لغیرنا غیر اہل مدینہ اند زیرا کہ زمین مدینہ سخت و محکم است و قابل لحد ست بخلاف بلاد دیگر و طیبی
گفتہ کہ این حدیث اخبار از کائن و واقع ست کہ ہمچنین خواہد شد پس از معجزات ست۔ رواہ الترمذی وابو داؤد والنسائی
وابن ماجہ ورواہ احمد عن جریر بن عبد اللہ۔ وعن ہشام بن عامر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یوم احد۔
روایت ست از ہشام بن عامر کہ مر او را و پدر او را صحبت ست و حدیث او در بصریین ست روایت میکنند از وے
حسن بصری و غیر وے کہ آن حضرت گفت روز غزوہ احد کہ جماعہ از صحابہ شہید شدند۔ احفروا واوسعوا۔ بکنید قبرہا را
و فراخ کنید۔ واعمقوا۔ و مغاک کنید و ازینجا معلوم میشود کہ اعماق در قبر سنت ست زیرا کہ در وے صیانت میت ست
از ضیاع و مر وے از امام محمد آنست کہ مقدار اعماق تا سینہ مرد میانہ بالا ست و ہر چہ زیادہ بران کنند افضل ست
و اگر مقدار قامت آدمی کنند احسن ست کذا فی مطالب المومنین نقلا عن المحیط۔ واحسنوا۔ و نیک کنید عمل در ہموار
کردن قبر و تنظیف از خاک و خس و خاشاک و مانند آن و بعض گفتہ اند کہ احسان کنید بسوی میت بمبالغہ در رفق در
شستن و شوے وے و تجہیز و تکفین و برداشتن و فرود آوردن در قبر کذا فی شرح الشیخ۔ وادفنوا الاثنین
والثلثۃ فی قبر واحد۔ و دفن کنید دو کس و سہ کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت ست و بی ضرورت درست نیست

وقدموا اکثرہم قرآناً ۔ و تقدیم کنید در قبر بجانب قبلہ کسے را کہ بیشتر ست قرآن وے ۔ رواہ احمد والترمذی والبوداؤد والنسائی
وروی ابن ماجۃ الی قولہ ۔ و روایت کرد ابن ماجہ تا قول وے ۔ واحسنوا ۔ وعن جابر قال لما کان یوم احد جاءت
عمتی بابی لتدفنہ فی مقابرنا ۔ گفت جابر ہرگاہ کہ بود روز جنگ احد و کشتہ شدند در وے بعض مسلمانان و پدر من ہم
در میان کشتگان بود آورد عمہ من مردہ پدر مرا تا گور کند در گورستان ما کہ در بقیع بود ۔ فنادی منادی رسول اللہ
پس آواز داد آواز دہندہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ردوا القتلی الی مضاجعہم ۔ باز گردانید کشتگان را بخوابگاہ
ایشان یعنی بجائے کہ در انجا کشتہ شدہ اند در ہمانجا دفن کنید ۔ رواہ احمد والترمذی والبوداؤد والنسائی والدارمی
ولفظہ للترمذی ۔ و درین حدیث دلیل ست بر آنکہ مردہ را از انجا کہ مردہ است بجائے دیگر نقل نکنند و از خصوص قصہ جابر
و پدرش معلوم میشود کہ اگر نقل کردہ باشند باز بہمان موضع برگردانند مگر آنکہ مراد باآوردن عمہ جابر پدرش را ارادہ آوردن باشد
ولیکن بصحت رسیدہ کہ جابر بعد از شش ماہ ازین واقعہ پدر خود را بہ بقیع آورد و دفن کرد و طیبی گفتہ ظاہر آن ست کہ
اگر ضرورتے باشد جائز ست و بے ضرورت روا نبود و در کتب فقہ تفصیلے ست مر آن را و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ اگر ارادہ کنند
نقل او را پیش از دفن و تسویہ لبن باکے نیست تا یک دو میل زیرا کہ مسافت در مقابر باین مقدار میسر ست مستحب آنست
کہ دفن کردہ شود در مقبرہ ہر بلدے کہ مردہ است در وے و عائشہ رضی اللہ عنہا در وقتے کہ زیارت کردہ برادرش را
عبدالرحمن بن ابی بکر رضی اللہ عنہ و مردہ بود وے در یک مرحلہ از مکہ پس نقل کردہ شد بمکہ گفت اگر می بودم من حاضر
در وقت موت تو نقل نمیکردم ترا و دفن می کردم در ہمانجا کہ مردہ بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست
نبش در مدت قصیرہ نہ طویلہ مگر بعذر و عذر آن ست کہ ظاہر شود کہ ارض مغصوب بود یا بگیرد او را شفیع و چندین اصحابہ
در زمین حرب دفن کردہ شدند و از انجا نقل نکردند ۔ و اگر مالک زمین خواہد کہ زمین را ہموار کند و زراعت کند میرسد او را
زیرا کہ حق مردہ در باطن ست نہ در ظاہر و از جملہ اعذار ست کہ در لحد مال کسے یا جامہ کسے افتادہ باشد و گفت شیخ ابن الہمام
کہ متفق ست کلمہ مشائخ در زنے کہ دفن کردہ شد پسر وے در غیر بلد خود و وے غائب بود پس بے صبرے می کند
و میخواہد کہ نقل کند گنجایش ندارد کہ نقل کند پس تجویز بعض متاخرین آن را اعتبار ندارد و اگر بے غسل دفن کردہ شد
یا بے نماز بر آوردہ نشود باتفاق و دفن کردہ نشود در خانہ کہ میبود در ان زیرا کہ آن خاصہ انبیاست صلوات اللہ
وسلامہ علیہم اجمعین بلکہ نقل کردہ شود بمقابر مسلمین و دفن کردہ نشوند دو کس در یک قبر مگر بضرورت انتہی وعن ابن
عباس قال سل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قبل راسہ ۔ کشیدہ شد آن حضرت یعنی در وقت نہادن در قبر
از جانب سر وسل در لغت کشیدن چیزے و بیرون آوردن آن بنرمی چنانچہ کشیدن شمشیر و کارد و جز آن از نیام و کشیدن میت
از جانب سر چنان بود کہ نہادہ شود جنازہ در پایان قبر بستر بیرون آوردہ شود و از جانب سر در آوردہ شود در قبر و مذہب
شافعی این ست و سنت نزد ما آن ست کہ نہادہ شود جنازہ بجانب قبلہ از قبر چنانکہ باشد پایان جنازہ بجانب پایان قبر

وسر وے بجانب سر قبر وبرداشتہ شود میت ونہادہ شود در قبر وہمچنین می درآورد آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مردہ را در قبر چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید ودر حجرۂ آنحضرت آں قدر سعت نبود کہ از جانب قبلہ درآوردہ شود زیراکہ قبر شریف ملصق بجدار است رواہ الشافعی۔ وعنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل قبرا لیلا۔ وہم از ابن عباس ست کہ آں حضرت درآمد قبری را در شب گویند کہ آں قبر عبداللہ ذوالبجادین ست کہ از اصحاب صفہ است واسلام او را قصۂ غریب ست کہ از قوم خود گریختہ آمد وایمان آورد۔ فاسرج لہ السراج۔ پس افروختہ شد برائے آں حضرت چراغے۔ فاخذہ من قبل القبلۃ۔ پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبلہ۔ وقال۔ وگفت۔ رحمک اللہ۔ رحمت کند ترا خدائے تعالےٰ۔ ان کنت لاواہا تلاء للقرآن۔ بتحقیق بودی تو اواہ بسیار خوانندۂ قرآن را واواہ بمعنی متضرع کثیر البکا کثیر الدعا مہربان نرم دل اندوہگین دردمند رواہ الترمذی وقال فی شرح السنۃ اسنادہ ضعیف۔ وترمذی گفتہ است کہ درین باب حدیث از جابر ویزید بن ثابت کہ برادر زید بن ثابت ست آمدہ وحدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح ست وازین حدیث معلوم میشود کہ دفن در شب درست ست وبعض مکروہ پنداشتہ اند۔ وعن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا ادخل المیت القبر۔ بود آں حضرت چون درآوردہ میشد میت یا چون می درآورد میت را در قبر ادخل بصیغۂ مجہول ومعلوم ہر دو روایت ست قال۔ میگفت این کلمات را۔ بسم اللہ وباللہ وعلی ملۃ رسول اللہ وفی روایۃ وعلی سنۃ رسول اللہ۔ بذکر سنت بجائے ملت رواہ احمد والترمذی وابن ماجۃ۔ روایت کردہ اند این جماعۃ این حدیث را باین دو روایت۔ وروی ابوداؤد الثانیۃ۔ وروایت کرد ابوداؤد روایت ثانیہ را۔ وعن جعفر بن محمد عن ابیہ مرسلا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم حثی علی المیت ثلث حثیات۔ روایت ست از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال کہ آں حضرت خاک انداخت بر میت سہ انداختن۔ بیدیہ جمیعا۔ بہر دو دست وحثو خاک زدن بروے کسے وحثی بروزن رمی آنچہ یکبار بدست بردارند۔ وانہ رش علی قبر ابنہ ابراہیم۔ ودر روایت کرد کہ وے صلی اللہ علیہ وسلم آب پاشید بر گور پسر خود کہ ابراہیم بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ست۔ ووضع علیہ حصباء۔ ونہاد بر قبر ابراہیم سنگ ریزہائے خرد را رواہ فی شرح السنۃ وروی الشافعی من قولہ۔ وروایت کردہ است شافعی از قول وے۔ رش۔ یعنی ابتدائے حدیث شافعی از رش علی قبر ابنہ است تا آخر واول حدیث کہ حثی علی المیت ست تا آخر در روایت شافعی نیست۔ وعن جابر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجصص القبور۔ نہی کرد آنحضرت از آنکہ گچ کردہ شوند قبرہا از جہت آنچہ در وے از تکلف وتزیین در روا داشتہ حسن البصری گل کردن را وشافعی گفتہ مستحب ست گل کردن ودر خانیہ گفتہ کہ تطیین قبور را باس نہ بخلاف مرکرخی را کذا فی مطالب المومنین۔ وان یکتب علیہا۔ ونہی کرد از آنکہ نوشتہ شود بر قبور یعنی نام خدائے تعالےٰ یا قرآن ونام رسول تا خوار وپایمال نگردد وبول نکنند بروے حیوان ونیز گفتہ اند کہ مکروہ است بنا کردن الواح مکتوبہ کہ بیفائدہ است مگر آنکہ دران غرض صحیح باشد۔ وان توطا۔ ونہی کرد از آنکہ پایمال کردہ شود قبور

و نیز مستحب است کہ در قبور برہنہ پا در آیند کذا فی شرعة الاسلام۔ رواہ الترمذی۔ وعنہ۔ قال رش قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم
وہم از جابر است گفت باب پاشیدہ شد قبر آن حضرت۔ وکان الذی رش الماء علی قبرہ بلال بن رباح۔ وبود آنکس کہ پاشید
آب بر قبر آن حضرت بلال ابن رباح بفتح را۔ بقربۃ۔ پاشیدہ آب بمشک۔ بدأ من قبل رأسہ حتی انتہی الی رجلیہ
شروع کرد از جانب سر آنحضرت تا آنکہ رسید بسوے ہر دو پاے او۔ رواہ البیہقی فی دلائل النبوۃ۔ وعن المطلب
بن ابی وداعۃ۔ بفتح واو صحابی است اسلام آوردہ در روز فتح مکہ واین حدیث را از صحابی دیگر روایت میکند از جہت عدم
حضور او دران وقت۔ قال لما مات عثمان بن مظعون واخرج بجنازتہ فدفن۔ ہرگاہ کہ مرد عثمان بن مظعون بظاء
معجمہ و وے اول کسے است کہ مرد از مہاجرین بمدینہ وبیرون آوردہ شد جنازۂ او وپس دفن کردہ شد۔ امر النبی صلی اللہ
علیہ وسلم رجلا ان یأتیہ بحجر۔ امر کرد آن حضرت مردے را کہ بیارد او را سنگے را۔ فلم یستطع حملہا۔ پس نتوانست آن مرد
برداشتن آن حجارہ را۔ فقام الیہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس برخاست آن حضرت ورفت بجانب آن سنگ
وحسر عن ذراعیہ۔ وبرداشت آستینہاے خود را از ہر دو ذراع خود وبیرون آورد دستہا را از آستین حسر بحا وسین
مہملتین برہنہ کردن۔ قال المطلب۔ گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعہ کہ۔ قال الذی یخبرنی عن رسول اللہ
گفت آن کسے کہ خبر میدہد مرا از پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم کانی انظر الی بیاض ذراعی رسول اللہ۔ گویا کہ من الآن نظر
میکنم بسوے سفیدی ہر دو ذراع پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم حین حسر عنہما۔ ہنگامے کہ کشاد دستہا را از آستین
ثم حملہا فوضعہا عند رأسہ۔ پستر برداشت آن حجارہ را پس نہاد آن را نزد سر عثمان ابن مظعون۔ وقال اعلم بہا قبر اخی
وگفت آن حضرت میدانم ونشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون وگویند کہ بعد از آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم مروان بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت وبر قبر عثمان بن عفان نہاد۔ وادفن الیہ من
مات من اہلی۔ ودفن میکنم بجانب وے کسے را کہ بمیرد از اہل وعیال من ولہذا از وے اول کسے کہ دفن کردہ شد ابراہیم
بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود وچون زینب بنت رسول اللہ صلعم فوت کرد آن حضرت فرمود لاحق شو بسلف
خیر ما عثمان بن مظعون۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا فقلت
یا اماہ اکشفی لی عن قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصاحبیہ۔ روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق کہ
از اکابر تابعین و افاضل عصر و از فقہاے سبعۂ مدینہ است گفت در آمدم بر عائشہ پس گفتم اے مادر من در
بکشا پردہ بردار براے من از قبر آن حضرت ودو یار وے کہ ابوبکر وعمر است رضی اللہ عنہما این قبور در حجرۂ عائشہ
بودند وتا آن وقت بدان راہ بود وپردہ بر در فرو ہشتہ بودند چون میخواستند کہ بزیارت مشرف شوند پردہ بر میداشتند
ودر می آمدند۔ فکشفت لی عن ثلثۃ قبور لا مشرفۃ ولا لاطئۃ۔ پس پردہ برداشت عائشہ براے من از سہ قبر
نہ بلند ونہ متصل بزمین وگفتہ اند کہ بلندی آنہا یک شبر بود۔ مبطوحۃ ببطحاء العرصۃ الحمراء۔ سنگ ریزہ چیدہ شدہ بود

بسنگ ریزہ ہاے سرخ عرصۂ وبطحا رود فراخ کہ در وے سنگ ریزہ ہاے خرد بود و مراد اینجا نفس سنگ ریزہ ہاست و عرصہ دراصل صحن سراے واطلاق کردہ میشود بر ہر موضع فراخ لبعد ازان غالب آمدہ بر جاے مخصوص کہ در حوالی مدینہ مطہرہ است رواہ ابوداؤد۔ وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ رجل من الانصار گفت براء بن عازب کہ بیرون آمدیم ما باآن حضرت در جنازۂ مردے از انصار۔ فانتہینا الی القبر پس رسیدیم ما تا قبر۔ ولما یلحد بعد۔ و دفن کردہ نشدہ بود آن مرد ہنوز و در لحد نہادہ نشدہ۔ فجلس النبی۔ پس نشست پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مستقبل القبلۃ وجلسنا معہ۔ ونشستیم ما با وے۔ رواہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ وزاد فی آخرہ۔ وزیادہ کردہ است ابن ماجہ در آخر این حدیث این لفظ را۔ کان علی رؤسنا الطیر۔ گویا کہ بر سرہاے ما پرندگان نشستہ از غایت خضوع وسکون واین حدیث در فصل ثالث در باب مایقال عند من حضرہ الموت ہم از براء ابن عازب گذشتہ است با زیادتیہاے دیگر کہ در انجا مذکور است وازین حدیث معلوم میشود کہ متابعت جنازہ تا قبر وانتظار جلوس تا دفن سنت است۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کسر عظم المیت ککسرہ حیا۔ شکستن استخوان مردہ ہمچو شکستن استخوان اوست در حالت حیات ابن عبدالبر گفتہ است کہ ازینجا مستفاد می گردد کہ میت متالم میگردد بجمیع آنچہ متالم میگردد بدان حی ولازم این ست کہ متلذذ گردد بتمام آنچہ متلذذ میشود بدان زندہ انتہی۔ رواہ مالک وابوداؤد وابن ماجہ۔

الفصل الثالث

عن انس قال شہدنا بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تدفن ورسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جالس علی القبر۔ گفت انس حاضر شدیم ما دختر آن حضرت را در حالے کہ دفن کردہ میشود وآن ام کلثوم بود کہ زوجہ عثمان بود وحال آنکہ آن حضرت نشستہ بود نزد قبر۔ فرأیت عینیہ تدمعان۔ پس دیدم من ہر دو چشم آن حضرت را کہ اشک میریختند۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ ہل فیکم من احد لم یقارف اللیلۃ۔ آیا ہست در میان شما ہیچ یکے کہ گناہے نکردہ است یا جماع نکردہ است با زن امشب اقتراف ومقارفت بتقدیم قاف بر فا بہر دو معنی آمدہ است وبر ہر دو معنی حمل کردہ اند وگفتہ اند کہ اولے وارجح معنی ثانی ست وگفتہ اند کہ عثمان درین شب یکے از کنیزکان خود را پیش خود طلبیدہ بود وجماع کردہ پس آن حضرت تعریض بوے کرد در منع کردن وے از نزول وناخوش داشتن آن فعل را از عثمان وگفتہ اند کہ عذر عثمان دران فعل آن بود کہ بیماری ام کلثوم دراز کشیدہ بود وگمان نداشت عثمان کہ امشب فوت خواہد کرد وبیطاقت شدہ کرد وچون آن حضرت این سخن گفت۔ فقال ابوطلحۃ انا۔ پس گفت ابوطلحہ انصاری کہ زوج مادر انس بود من جماع نکردہ ام امشب۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فانزل فی قبرہا پس فرود آے تو در قبر وے۔ فنزل فی قبرہا۔ پس فرود آمد ابوطلحہ در قبر ام کلثوم وشیخ در شرح خود گفتہ کہ مشکل نشود این حدیث بآنچہ گفتہ اند کہ زوج ومحارم اولے اند از صالحان بیگانہ از جہت احتمال آنکہ آن حضرت را وعثمان را عذرے بود در فرود آمدن در قبر ہمچنین گفتہ است توربشتی وگفتہ کہ ازین حدیث این ماخوذ میشود کہ اگر یکے بعید العہد از جماع بود وے اولی ست

فلیفہم۔ رواہ البخاری۔ وعن عمرو بن العاص قال لابنہ وہو فی سیاق الموت۔ روایت ست از عمرو بن العاص
کہ صحابی مشہورست گفت مر پسر خود را و حال آنکہ عمرو در شروع موت و نزع روح بود۔ اذا انا مت فلا تصحبنی نائحۃ ولا نار
دستیکہ من بمیرم پس باید کہ ہمراہ نشود مرا زنے نوحہ گر و نہ آتش عادت اہل جاہلیت بود کہ آتش ہمراہ میت میفرستادند
تا براے بخور و جز آن کار آید۔ فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا۔ پس چون دفن کنید مرا پس بریزید بسہولت
بیندازید بر من خاک را یعنی اندک اندک اندازید و این اشارتست بآنکہ میت احساس مے کند و دردناک میشود
بانچہ دردناک میشود بآن زندہ و شنوا بالضم شین و تشدید نون و شن بشین معجمہ و تشدید نون در اصل پاشیدن
آب و پراگندہ کردن و اینجا در تراب استعمال کردہ۔ ثم اقیموا حول قبری قدر ما ینحر جزور۔ بایستید گرد گور من اندازہ
آنچہ ذبح کردہ شود شترے جزور بفتح جیم شتر کشتنی۔ ویقسم لحمہا۔ وبخش کردہ شود گوشت آن۔ حتی استانس بکم۔ تا آنکہ
آرام گیرم بشمائی الصراح انس بے ترمانی و آرام یافتن۔ واعلم ماذا اراجع بہ رسل ربی۔ و بدانم کہ چہ چیز باز میگردانم
وجواب میگویم فرستادہ ہاے پروردگار خود را یعنی فرشتہاے کہ در گور می آیند و می پرسند۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ
بن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوہ۔ میگفت آن حضرت چون بمیرد یکے
از شما پس در بند مکنید و نگاہ ندارید او را در خانہ۔ واسرعوا بہ الی قبرہ۔ و شتاب ببرید او را بسوے قبر وے۔
ولیقرأ عند رأسہ فاتحۃ البقرۃ۔ و باید کہ خواندہ شود نزد سر وے یعنی بعد از دفن اول سورہ بقرہ کہ از الم تا ہم المفلحون ست۔
وعند رجلیہ بخاتمۃ البقرۃ۔ و نزد پایہاے وی خاتمہ بقرہ کہ از آمن الرسول تا آخر سورہ است۔ و در آثار قراءۃ فاتحۃ الکتاب
ومعوذتین و قل ہو اللہ احد و گردانیدن ثواب براے اہل مقابر آمدہ است و اختلاف کردہ اند در گردانیدن ثواب قرآن
براے میت و وصول ثواب آن بدو و صحیح وصول اوست شیخ عبد اللہ یافعی در روض الریاحین آوردہ کہ شیخ عز الدین
عبد السلام را در خواب دیدند کہ گفت تا کہ ما در دنیا حکم کردہ بودیم کہ ثواب قرآن بمیت نمیرسد درین عالم بر خلاف
آن ظاہر شد و دریافتم کہ میرسد و مکروہ نیست قراءۃ قرآن بر قبر وہو الصحیح ذکرہ الشیخ ابن الہمام۔ رواہ البیہقی فی
شعب الایمان۔ روایت کرد این حدیث را بیہقی بطریق رفع در شعب الایمان۔ وقال والصحیح انہ موقوف علیہ۔
صحیح آن ست کہ موقوفست بر عبد اللہ بن عمر و قول اوست۔ وعن ابن ابی ملیکۃ۔ بضم میم و فتح لام و سکون
تحتانیہ از مشاہیر تابعین ست و قاضی مکہ بود در عہد عبد اللہ بن الزبیر۔ قال۔ گفت۔ لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر
بالحبشی وہو موضع۔ ہرگاہ کہ وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق کہ از صحابہ است در حبشی بضم حا و سکون موحدہ
و شین معجمہ و یاے مشددہ موضعے ست در اسفل مکہ قریب بوے و بعض گفتہ اند بر یک برید۔ فحمل الی مکۃ۔ پس برداشتہ
شد و آوردہ شد بسوی مکہ۔ فدفن بہا۔ پس دفن کردہ شدہ بمکہ در معلاۃ۔ فلما قدمت عائشۃ اتت قبر عبد الرحمن بن ابی بکر۔ پس
ہرگاہ کہ قدوم آورد عائشہ بمکہ برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را کہ برادر عائشہ بود و مادر ایشان ام رومان بود

فقالت۔ پس گفت عائشہ و خواند این دو بیت را کہ تمیم بن نویرہ راست در مرثیہ برادر خود مالک بن نویرہ در وقتے کہ کشت
او را خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق بجہت قول او عن النبی صاحبکم شعر و کنا کندمانی جذیمۃ حقبۃ من الدہر۔ جذیمہ
بجیم مفتوحہ و کسر ذال معجمہ چنانکہ در نسخ مقرر و تصحیح کردہ اند و بضم جیم و فتح ذال چنانکہ در صحاح گفتہ نام پادشاہے کہ
عراق داشت و جزیرۂ عرب را نیز با آن ضم کردہ بود و این پادشاہ دو ندیم داشت مالک و عقیل کہ تا مدت چہل سال ندیم و جلیس
وے بودند و ایشان را النعمان کشت و در قتل ایشان قصۂ عجیبہ طویلہ است کہ در شرح مقامات حریری مذکور است
و حقبہ بکسر حا و سکون قاف مدتے از زمان و بضم ہشتاد سال یا بیشتر و دہر و در صراح گفتہ حقبہ بکسر سالہا و حقب
بضم و بضمتین ہشتاد سال یا بیشتر چنانچہ در قول سبحانہ او امضی حقبا و قولہ تعالیٰ لابثین فیہا احقابا میگوید بودیم ما مانند
دو ندیم جذیمہ کہ جدا نبودند از یکدیگر مدتہاے مدید از روزگار۔ حتی قیل لن یتصدعا تا آنکہ گفتہ شد ہرگز متفرق نخواہند شد
فلما تفرقنا کانی و مالکا پس ہرگاہ جدا افتادیم گویا کہ من و مالک۔ لطول اجتماع لم نبت لیلۃ معا بعد از درازی اجتماع
و اتصال شب نکردہ بودیم با یکدیگر و لام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشہ خواند ثم قالت۔ پس تر گفت۔
واللہ لو حضرتک ما دفنت الا حیث مت۔ بخدا سوگند اگر حاضر می بودم من دفن کردہ نمی شدی تو مگر آنجا کہ مردہ بودی
زیرا کہ عدم نقل از مکان موت سنت است و افضل است۔ ولو شہدتک ما زرتک۔ و اگر حاضر میشدم من ترا در وقت فوت تو
تو زیارت نمی کردم ترا زیرا کہ زیارت امرے واجب نیست با آنکہ امہات المومنین حکم معتدات دارند کہ باید لازم
مساکن و بیوت خود باشند و بیرون نیایند مگر بضرورتے و حاجت مانند حج و غیرہ نہ برآیند با وجود آنکہ ظاہر حدیث
نہی النساست از زیارت اگرچہ باول منسوخ میدارند و نقل تو از مکان موت نیز نزد من مکروہ است و لیکن
چون بلقاے تو نزد موت از من فوت شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام لقا باشد و الا اولے ترک زیارت بود
فافہم۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابی رافع قال سل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سعدا۔ کشید آن حضرت سعد بن
معاذ را یعنی از جنازہ دور آورد در قبر۔ ورش علی قبرہ ماء۔ و پاشید بر قبر وے آب را و خود متعہد شد بجہت تکریم وی
و اظہار عنایت بحال وے۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی علی جنازۃ
ثم اتی القبر فحثی علیہ من قبل راسہ ثلثا۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ آن حضرت نماز گزارد بر جنازہ پس تر آمد
قبر را پس انداخت بر وے خاک بہر دو دست از جانب سر وے سہ بار۔ رواہ ابن ماجۃ وعن عمرو بن حزم
بفتح حا و سکون زا صحابی ست و پانزدہ سالہ بود کہ ایمان آورد و عام خندق و ہفدہ سالہ بود کہ آنحضرت
او را عامل نجران فرستاد۔ قال رانی النبی صلی اللہ علیہ وسلم متکئا علی قبر گفت دید مرا آن حضرت تکیہ
زنندہ بر قبرے۔ فقال پس گفت آن حضرت۔ لا توذ صاحب ہذا القبر۔ آزار مکن صاحب این قبر را۔
او لا توذہ۔ شک از راوی ست کہ لا توذ صاحب ہذا القبر گفت یا لا توذہ گفت و بجاے صاحب ہذا القبر ضمیر آورد و شاید کہ مراد آنست

که روح وی ناخوش میدارد و راضی نیست بتکیه کردن بر قبر وے از جہت تضمن وی اہانت و استخفاف را بوے واللہ اعلم۔ رواہ احمد

باب البکاء علی المیت

گریستن بر مرده بے نوحه و بلند کردن آواز لا باس به است و مکروه است ندبه و نوحه و ستایش کردن میت را با فراط تشبیه بمحال چنانکه عادت جاہلیت است اما اصل ثنا و ذکر محاسن نه بر وجه ندبه مکروه نیست و مکروه است تجدید مصائب زیاده بر سه روز و بر سر مقابر و مستحب است تعزیت پیش از دفن و بعد از وے تا سه روز و معنی تعزیت صبر و شکیبائی فرمودن مصیبت زده را و عزا بمعنی صبر است و مکروه است نشستن بر در و نزد بعض مشائخ مکروه نیست و نشستن برائے ماتم سه روز است و زیاده بر آن مکروه است و بعض تا ہفت روز گفته اند و از عطائے خراسانی که از تابعین است منقول ست که گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلائق تا ہفت روز بر وے بگریستند و بسیارے از متاخرین گفته اند که مکروه است اجتماع بر صاحب میت و مکروه است که بنشیند بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه ہرگاه از دفن فارغ شوند و برگردند متفرق شوند و صاحب میت باید که بکار خود مشغول گردد و مردم نیز بکارہای خود مشغول شوند و تعزیت زیاده بر یکبار نباید کرد و بعض مشائخ بخارا گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غائب یک روز و بعض گفته اند که باک نیست به نشستن تا سه روز در خانه یا در مسجد که آن حضرت صلی اللہ علیه وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد اللہ بن رواحه در مسجد نشست و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از تکلفات کنند ہمه بدعت و شنیع و نامشروع ست و اگر معزی بگوید بزرگ مصیبتے یا سخت مصیبتے ترا رسید بعض گفته اند که کفر است و بعض گویند که کفر نیست و لیکن خطائے عظیم است و بعض فتوے بجواز آن داده اند و اگر گوید ہرچه از جان او بکاست در جان تو زیاده باد بیم کفر ست و اگر گوید عمر تو زیاده باد این نیز خطا و جہل ست ذکر ہذا کله فی مطالب المومنین

الفصل الاول عن انس قال دخلنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم علی ابی سیف القین۔ گفت انس در آمدیم ما ہمراه آن حضرت بر ابی سیف آہنگر۔ وکان ظئرا لابراہیم۔ و بود وے دایه یعنی شوہر دایه ابراہیم بن رسول اللہ و مرضعه وے و نام وے براء بن اوس بود و نام زوجه او خوله بنت المنذر و معنی ظئر در لغت مہربانی کننده بر فرزند دیگری فاخذ رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ابراہیم فقبله وشمه۔ پس گرفت آنحضرت ابراہیم را پس بوسه داد او را و بوی کرد او را۔ ثم دخلنا علیه بعد ذلک۔ پستر در آمدیم ما بر وے بعد ازان یعنی ہمراه آن حضرت۔ وابراہیم یجود بنفسه۔ و حال آنکه ابراہیم جود و سخاوت می کرد بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن و بود ابراہیم رضی اللہ عنه دو ساله و بعض گفته اند شانزده ماہه و ہشت روزه و در روایتے یک ساله و ده ماہه و شش روزه و بالجمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت۔ فجعلت عینا رسول اللہ۔ پس در ایستاد ہر دو چشم پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیه وسلم تذرفان۔ که روان شد اشکہا ازان ذرف بذال معجمه و را و فا رفتن اشک از چشم۔ فقال له۔ پس گفت مر آنحضرت را عبد الرحمن بن عوف

وانت۔ و تو گریه میکنی و اشک میریزی با این معرفت و جلالت شان۔ یا رسول اللہ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ یا ابن عوف
انها رحمة۔ اے پسر عوف این اشکها اثر رحمت و رقت ست بر مقبوض بشاہدهٔ حال وی که مبتلی است بشدت
با این ضعف بنیت نه از جهت جزع و بے صبرے و ناشکیبائی ست چنانچه تو خیال کرده۔ ثم اتبعها باخرى۔
پس در پے گردانید آن اشکها را با اشکهاے دیگر یا این کلمه را با کلمهٔ دیگر۔ فقال۔ پس گفت۔ ان العین تدمع
والقلب یحزن۔ بدرستے که چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میگردد۔ ولا نقول الا ما یرضی ربنا۔ و نمیگوییم مگر آنچه
خوشنود است پروردگار ما را۔ وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون۔ و بدرستیکه ما بجدائی تو اے ابراهیم هر آئینه اندوهگینانیم
متفق علیه۔ و تحقیق درین باب آن است که کمال آن حضرت کمال بشری ست علی الاطلاق که شامل تمام لطائف
و قواے ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف
حال ملائکه و بود آن حضرت که حق داد هر چیز را حق وے و ظاهر میشد از وے آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه
مقدور بود صادر میشد بقدرت و اختیار و آنچه غیر مقدور بود صادر میشد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد
نقصان لازم آید و همه موافق حق و حکمت ست و این دلیل سلامت حواس و قوی ست پس مر آن حضرت را در هر
مرتبه تمام و کمال ست و این یکے از وجوه وجود سکرات موت ست در حق وی صلی اللہ علیه وسلم محققین صوفیه گفته اند
که تمامه لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر در ارباب تمکین جدا جدا بے مزج و خلط میان این لطائف
در عمل و کار خود اند و آثار و نتائج هر یکے بر آن مترتب و صادر بذات حق تعالے و تقدس متصل و روح در محبت
وے تعالے مستغرق و قلب بذکر وے مشغول و نفس بخدمت وے عامل و طبیعت بحظوظے که سبب قوام بدن است
آخذ و همه مطیع و منقاد حق اند در آنچه پیدا شده اند براے آن واللہ اعلم۔ وعن اسامة بن زید قال ارسلت ابنة
النبی صلی اللہ علیه وسلم الیه۔ گفت اسامه بن زید که فرستاد دختر آن حضرت که زینب زوجهٔ ابی العاص بن الربیع
بود کسے را بسوے آن حضرت۔ ان ابنا لی قبض۔ که پسرے ست مرا که در حالت نزع است و نزدیک ست که قبض روح
وے کرده شود۔ فائتنا۔ پس بیا مارا و پرسش حال ما کن و بفریاد ما رس و به بین که چه حال داریم۔ فارسل یقرئ السلام
و یقول۔ پس فرستاد آن حضرت کسے را بسوے وے در حالتے که میخواند سلام را و میگوید آن حضرت ان للہ
ما اخذ وله ما اعطی۔ بدرستی که مر خدا راست چیزے که گرفت و مر او راست چیزے که داد۔ و کل عنده باجل مسمی۔ و همه نزد
او بمدت معین است و حیات آن پسر تا این مدت مقدر بود۔ فلتصبر ولتحتسب پس باید که صبر کند و طالب ثواب
وے گردد۔ فارسلت الیه تقسم علیه لیأتینها۔ پس باز فرستاد زینب کسے را بسوی آنحضرت در حالتے که سوگند میخورد بروے
که البته بیاید آن حضرت او را۔ فقام ومعه۔ پس برخاست آنحضرت و حال آنکه با وی بود۔ سعد بن عبادة و معاذ بن جبل
و ابی بن کعب و زید بن ثابت و رجال۔ و مردان دیگر از صحابه۔ فرفع الی رسول اللہ۔ پس برداشته آورده شد بسوے

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الصبی - آن کودک که جان میداد - ونفسه تتقعقع - وحال آنکه جان وے حرکت میکرد
وی لرزید وتقعقع حکایت آواز سلاح وآواز دندان از جهت سختی واقع شدن در اکل وجنبانیدن چیزی خشک با آواز
کذا فی القاموس ودر صراح گفته آواز سلاح ورفتن در زمین - ففاضت عیناه - پس اشک بسیار ریخت هر دو چشم
آن حضرت - فقال سعد - پس گفت سعد بن ابی وقاص - یا رسول الله ما هذا - چیست این گریستن از تو واشک
ریختن که تو با آن قوت وکمال حال میگریی - فقال - پس گفت آنحضرت - هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده - این اثر
مهربانی ونرمی ست که گردانیده ونهاده است آن را خدای تعالی در دلهای بندگان خود - فانما یرحم الله من
عباده الرحماء - پس رحمت ومهربانی نمیکند الله تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان ومهربانان را - متفق علیه وعن
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال اشتکی سعد بن عبادة شکوی له - گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عباده بیماری
که مر او را بود مشخص نیست نزد وی چه که بیماری بود - فاتاه النبی - پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده - در حالیکه
عیادت میکند آن حضرت او را - مع عبد الرحمن بن عوف وسعد ابن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل
علیه - پس هرگاه که درآمد آن حضرت بر سعد بن عباده - وجده فی غاشیة - یافت او را در حادثه که پوشیده واحاطه
کرده بود او را کنایت از شدت مرض واندوه ودرد ست وغاشیه کار سخت ودشوار که احاطه کند ودر گیرد مرد را از مرض
وغیره واز این جهت قیامت را غاشیه گفته اند ودر صراح گفته غاشیه قیامت ودرد وبیماری شکم وبعض گفته اند که مراد از غاشیه
در حدیث جماعه ایست که احاطه کرده بودند او را وگرد وے نشسته - فقال - پس گفت آنحضرت بمشاهده سختی حال وے
بالطریق استفهام - قد قضی - بتحقیق بسر آمده شد وبه داخته شد کار حیات وی ولفظ معلوم نیز روایت کرده شده است
چنانکه در کریمه وقضی نحبه است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را - قالوا - گفتند - لا - نمرده است - یا رسول الله - وموت سعد بن
عباده بعد از آن حضرت است در خلافت عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما - فبکی النبی - پس بگریست پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما
رای القوم بکاء النبی - پس هرگاه که دیدند آن گروه گریه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بکوا - بگریستند ایشان نیز - فقال - پس
گفت آنحضرت - الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین - آیا نمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی که خدای تعالی
عذاب نمیکند باشک چشم - ولا بحزن القلب - ونه باندوه دل - ولکن یعذب بهذا - ولیکن عذاب میکند بفعل این -
واشار الی لسانه - واشارت کرد بلفظ هذا بسوے زبان خود - او یرحم - یا رحم میکند باین یعنی عذاب الهی ورحمت
وی همه مترتب بر فعل زبان میگردد اگر نوحه کرد درین باب یا سخنی ناشایسته گفت مستحق عذاب گردید اگر حمد خدا گفت وترجیع کرد
مستوجب رحمت وثواب شود - وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه - وبدرستی که مرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وے
بر وی تحقیق این در شرح حدیث عائشه بیاید متفق علیه وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعی بدعوی الجاهلیة - نیست از اهل طریقه ما کسے که بزند رخساره ها را وپاره کند

گریہا نمارا و بخواند بخواندن جاہلیت چنانکہ نوحہ و دعا بویل و ثبور۔ متفق علیہ۔ وعن ابی بردۃ بضم با و سکون را الیسرا
ابو موسی اشعری ست از تابعین۔ قال اغمی علی ابی موسی۔ گفت بیہوش شد ابو موسی کہ پدر اوست غمی بفتح و قصر
بیہوشی اغما بیہوش گردانیدن غمی علیہ و اغمی علیہ ہمچنین استعمال کردہ میشوند بلفظ مجہول۔ فاقبلت امراتہ ام عبداللہ تصیح برنۃ
پس پیش آمد زن وے کہ کنیت او ام عبداللہ بود در حالتے کہ آواز میکند بیکار و برنۃ بفتح را و تشدید نون آواز با گریہ
کہ در وے ترجیع است یعنی گردانیدن آواز در حلق۔ ثم افاق۔ پستر بہوش آمد۔ فقال الم تعلمی۔ پس گفت ابو موسی
مر زن را آیا نمیدانی تو۔ وکان یحدثہا ان رسول اللہ۔ و بود ابو موسی کہ تحدیث میکرد و خبر میداد آن زن را کہ پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفتہ است۔ انا بریٔ ممن حلق و صلق و خرق۔ من بیزارم از کسے کہ بسترد موی سر را
یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریہ و پارہ کند گریبان را۔ متفق علیہ و لفظہ لمسلم۔ وعن ابی مالک الاشعری
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع فی امتی من امر الجاہلیۃ لا یترکونہن۔ چہار خصلت اند در امت من از کار جاہلیت
کہ نمیگذارند آنہا را۔ الفخر فی الاحساب۔ یکے نازیدن و مدح کردن نفس در حسبہا و حسب آنچہ بشمارد مرد از صفات و
خصال و شرف و مجد کہ در وے و پدران اوست۔ والطعن فی الانساب۔ دوم طعن کردن و عیب گرفتن در نسبہائے
مردم چنانچہ فخر و تمدح بنسب خود میکنند و حاصل این ہر دو خصلت تعظیم نفس و تحقیر مردم است و ہر دو مذموم است
مگر با سلام و کفر۔ والاستسقاء بالنجوم۔ و طلب آب باران کردن بستارہ ہا یعنی توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل
خود چنانکہ گویند وقتے کہ کوکب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است مطرنا بنوء کذا
و این منع و زجر ست از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد باحکام آن۔ والنیاحۃ۔ چہارم نوحہ کردن در ماتم۔ وقال۔ و گفت
آنحضرت۔ النائحۃ اذا لم تتب قبل موتہا تقام یوم القیمۃ۔ زن نوحہ گر چون توبہ نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم بتوبہ نبرد
ایستادہ کردہ میشود در روز قیامت یعنی در موقف یا برانگیختہ میشود۔ وعلیہا سربال من قطران۔ و حال آنکہ بر آن زن پیراہنی
از قطران قطران بفتح قاف و کسر طا و سکون نیز آمدہ روغنے ست کہ دوشیدہ و کشیدہ میشود از درختے کہ معروف ست
بعد از آن پختہ میشود و سوختہ میشود در چراغ و طلا کردہ میشود بدان شتران گرگین را و این سخت ترست در اشتعال نار و احراق
و درع من جرب۔ و پیراہنی است پیراہن از جرب و جرب بفتح جیم و را کہ نام مرضی ست مشہور کہ آن را گر گویند و درع پیراہن زنان
و سربال پیراہن خواہ از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیدہ میشود بر تن وی گر و خارش پس از آن طلا میکنند بقطران تا زیادہ گردد
الم و سوزش و بعض در بیان مناسبت عمل نیاحت و جزاے آن بجرب گفتہ اند کہ چون نائحہ خراش میکرد روی را و
پارہ میکرد جامہ را مبتلا گردانیدہ شد بچیزے کہ صبر نمیتواند کرد بر آن بخراشیدن و پارہ کردن و نیز خراش میکرد بسخنان
رقت انگیز خود دلہاے مصیبت زدگان را و جراحت میکرد درونہاے ایشان را پس عقاب کردہ شود بانچہ مناسب
آن باشد واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن انس قال مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بامراۃ تبکی عند قبر۔ روایت ست

از انس گفت گذشت آن حضرت بزنے کہ گریہ میکرد نزد گوری۔ فقال پس گفت آنحضرت بآن زن۔ اتقی اللہ واصبری پرہیز کن ای زن از ناخوشنودی خدا و شکیبائی کن۔ قالت۔ گفت آن زن بآنحضرت۔ الیک عنی فانک لم تصب بمصیبتی۔ یکسو شو از من زیرا کہ تو مصیبت زدہ نشدۂ بمصیبت من۔ ولم تعرفہ۔ ونشناخت آن زن آن حضرت را فقیل لہا انہ النبی۔ پس گفتہ شد مر آن زن را کہ این سخن کہ گفت پیغمبر بود صلی اللہ علیہ وسلم فاتت باب النبی۔ پس آمد آن زن بدر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلم تجد عندہ بوابین۔ پس نیافت آن زن نزد آن حضرت دربانان را چنانکہ بر در ملوک و امراء می باشند و مانع میافت از در آمدن گویا در نفس خود خوفے و ہیبتے یافتہ بود وگمان بردہ بود کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مثل ملوک و سلاطین خواہد بود و او را مجال در آمدن بروے نخواہد بود تا در آید و اعتذار نماید فقالت لم اعرفک۔ پس گفت آن زن و عذر خواہی نمود کہ من نشناختم ترا کہ تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم وبے ادبی نمی نمودم۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ انما الصبر عند الصدمۃ الاولی۔ معتبر و محمود نیست صبر مگر نزدیک وقت نخستین کہ اول زمان مصیبت رسیدن وکوفت اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود بضرورت صبر میکند و صدم چیزے سخت را بر چیزے سخت زدن چنانکہ اینجا زدن مصیبتے کہ سخت ست بر دل کہ وے نیز سخت ست و در تحمل شدائد و بلایا پس میزند بروے و مے شکند آن را و صدم بمعنی رسیدن امرے نیز آید چنانکہ رسیدن بلا و این معنی اظہرست ولیکن معنی اول ابلغ است۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یموت لمسلم ثلثۃ من الولد فیلج النار۔ نمی میرد مر مسلمانے را سہ کس از فرزندان پس در آید آتش دوزخ را۔ الا تحلۃ القسم۔ مگر برائے حلال گردانیدن و کشادن سوگند کہ حق سبحانہ وتعالیٰ در قرآن مجید در ورود بندگان آتش را یاد کردہ و فرمودہ کہ (وان منکم الا واردہا) و ہیچ یکے از شما نیست مگر آنکہ در آید دوزخ را اگرچہ در آمدن باشد مثل برق جہندہ و باد پرندہ و عرب میگویند کردم این کار بجہت تحلۃ القسم یعنی ہمان قدر کردم کہ بیرون آیم از عہدۂ سوگند بر آیم و در وے ادنے فعل کہ یکبار در ان لطیف کنند کفایت دارد پس ہر کہ سہ فرزندان وے مرد در دوزخ نمی در آید مگر ہمان قدر کہ سوگند راست گردد۔ متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لنسوۃ من الانصار۔ و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آن حضرت مر جماعت زنان را از قبیلہ انصار لا یموت لاحداکن ثلثۃ من الولد فتحتسبہ۔ نمی میرد مر یکے از شما را سہ کس از اولاد پس صبر کند و طلب ثواب دارد۔ الا دخلت الجنۃ۔ مگر آنکہ در آید بہشت را۔ فقالت امراۃ منہن او اثنان۔ پس گفت زنے از میان این زنان یا دو کس ہم بمیرند یا رسول اللہ۔ یعنی اگر مادر را سہ کس بمیرند یا دو کس مخصوص بسہ کس مدار۔ قال۔ گفت آن حضرت او اثنان۔ یا دو کس بمیرند و این احتمال دارد کہ ہمین ساعت وحی فرود آمدہ باشد بتوجہ آن حضرت بدرگاہ صمدیت حق یا آن حضرت دعا کردہ باشد و بوقف اجابت رسیدہ۔ رواہ مسلم و سنے روایۃ لہما۔ و در روایتے مر بخاری

ومسلم را این چنین آمد کہ۔ ثلثۃ لم یبلغوا الحنث۔ بمیرند سہ کس کہ نرسیدہ اند بزہ وگناہ را یعنی بالغ نشدہ اند کہ فعل آنہا گناہ باشد وبران بزہ مترتب گردد وصغیر بمیرند زیراکہ زنان باطفال مہر وشفقت زائد دارند والم ایشان مفرط واطفال تابع وملحق وملصق اند بایشان بخلاف کبار۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہم ازابی ہریرہ است کہ گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی۔ یقول اللہ مالعبدی المومن عندی جزاء میگوید خدائے تعالے نیست مر بندۂ مسلمان رانزد من پاداش۔ اذا قبضت صفیہ من اہل الدنیا۔ چون قبض کنم وبمیرانم دوست خالص او راکہ بے شائبہ تکلف اورا دوست میدارد چنانکہ پسر وجز آن از اہل دنیا چہ جائے آنکہ از اہل آخرت باشد۔ ثم احتسبہ۔ پس صبر کند ونظر بر ثواب آخرت دارد۔ الا الجنۃ مگر بہشت۔ رواہ البخاری۔

الفصل الثانی۔ عن ابی سعید الخدری قال لعن رسول اللہ۔ گفت لعنت کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم النائحۃ۔ زن نوحہ کنندہ را۔ والمستمعۃ۔ وگوش دارندہ بنوحہ وشنوندہ آن را بوجہ رضا ولفظ تانیث را بجہت آن آورد کہ نوحہ اکثر کار زنان ست یا مراد جماعۃ نائحہ ونفس نائحہ است تا مردان را نیز شامل باشد ووجہ اول ظاہر تر ست۔ رواہ ابوداؤد وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عجب للمومن ان اصابہ خیر حمد اللہ وشکر۔ کارے شگرف است مر مسلمان را اگر برسد او را نیکی از نعمت ومال ومنال وعافیت ستائش میکند خدا را وسپاس میگوید او را۔ وان اصابتہ مصیبۃ حمد اللہ وصبر۔ واگر برسد او را سختی واندوہ ثنا میگوید وشکیبائی می ورزد بشہود صفات جمال وجلال ولطف وقہر زیراکہ مقصود وے سبحانہ از ایراد نوازل وحوادث بر بندہ تعرف ست وچون معرفت حاصل شد حمد لازم آن ست۔ فالمومن یوجر فی کل امرہ۔ پس مسلمان مزد دادہ میشود در ہمہ کار ودر ہمہ حال وے چہ نعمت وچہ مصیبت وچہ شکر وچہ صبر حتی فی اللقمۃ یرفعہا الی فی امرأتہ۔ تا آنکہ در لقمہ کہ بر میدارد ومی نہد آن را در دہن زن خود بجہت مودت ورحمت باداے نفقہ واجبہ اگرچہ بظاہر از قسم شہوت وحظ نفس ست ولیکن در حقیقت اداے حق ست ولہذا فرمودان لزوجک علیک حقا قول مشائخ شاذلیہ است المقصود موافقۃ الحق لا مخالفۃ النفس ودرین اشارت بتاکید وتاکید ثبوت اجر است در جمیع احوال چہ حقوق وعبادات وچہ حظوظ وعادات باعتبار تضمن وے نیت را چہ مباحات اگرچہ در ظاہر از قبیل شہوات باشند لیکن باعتبار اشتمال آن بر نیت تقرب حکم مستحبات میگیرند وعادات عبادات میگردند۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مومن الا ولہ بابان۔ نیست ہیچ مسلمانے مگر آنکہ او را دو در است۔ باب یصعد منہ عملہ۔ درے ست کہ بالا میرود از راہ آن عمل او ودر محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین۔ وباب ینزل منہ رزقہ۔ ودرے ست

کہ فرود می آید ازان در رزق و بر دز سے وے و میرسد بمستقر ارزاق از زمین۔ فاذا مات بکیا علیہ۔ پس چون بمیرد مرد مسلمان میگریند آن ہر دو در بر وے بحقیقت یا مراد گریہ اہل آنہاست از ملائکہ و ظاہر آیت و حدیث در معنی اول ست والله اعلم اما بکائے باب صعود از جہت آنکہ مشرف میشد بدان و گریہ در رزق بسبب آنکہ رزق عون بود بر عمل صالح پس ہر دو میگریند بجہت حرمان از ین سعادت و فقدان این نعمت فذلک قولہ تعالےٰ پس این گریہ در صعود و رزق بر مومن مراد است بقول حق تعالےٰ کہ از کافران نفی کردہ است و فرمودہ۔ فما بکت علیہم السماء والارض پس نگریست بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافران ست و در مقابل آن وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان مفہوم میگردد اگر گفتہ شود کہ در صعود و در رزق ہر دو در آسمان اند پس گریۂ زمین از چیست و از کجاست جوابش آنکہ رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام کہ محل وصول ارزاق ست می گرید چنانکہ در ترجمہ اشارت بدان کردیم۔ رواہ الترمذی۔

وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم من کان لہ فرطان من امتی ادخلہ الله بہما الجنۃ۔ کسے کہ باشد او را دو فرط از امت من سے در آرد او را خدائے تعالےٰ بسبب آن دو فرط و جزائے مصیبت و بشفاعت ایشان در بہشت فرط بفتحتین پیش روندہ بآب خوار از برائے اصلاح حوض و دلو باد پیش روندہ از قافلہ تا تیار سازد آب را و منزل را و آنچہ محتاج اند بدان در منزل و مراد اینجا فرزند کسے کہ بمیرد گویا پیشتر میرود کار او را دران جہان در بہشت آمادہ میگرداند۔ فقالت۔ پس گفت۔ عائشۃ۔ رضی الله عنہا فمن کان لہ فرط من امتک۔ پس کسے کہ باشد مر او را یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفتہ باشد پس او را چہ حال ست و شما این بشارت را بر دو فرط دادید۔ قال فمن کان لہ فرط۔ گفت آن حضرت پس کسے کہ باشد او را یک فرط نیز می در آرد او را در بہشت ما دو گفتیم زیرا کہ اول حکم ہمچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد یکے را نیز حکم شد۔ یا موفقۃ۔ ای توفیق دادہ شدہ بخیرات و حرص بر تعلیم شرائع و احکام و سوال ازان نداست بعائشہ و تشریف ست مر او را باین لقب جامع فضائل و کمالات و عائشہ را در حضرت وی صلی الله علیہ وسلم راہ سوال و علمے در شرائع بود کہ ہیچ یکی از ازواج مطہرہ را نبود و چون آنحضرت او را برین صفت مدح کرد و برین فعل ترغیب نمود زیادہ کرد در سوال باظہار تحسر و تاسف بر فوت این نعمت کہ وجود فرط است از وے رضی الله عنہا۔ فقالت۔ پس گفت عائشہ۔ فمن لم یکن لہ فرط من امتک۔ پس کسے کہ نباشد برای او فرطے از امت تو چہ کار کند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فانا فرط امتی۔ پس من فرط امت خودم کہ پیشتر میروم و کارسازی ایشان دران جہان میکنم و این جزا و ثواب ایشان را کہ بمردن فرزند است بجہت درد مصیبت است کہ بایشان میرسد لن یصابوا بمثلی۔ ہرگز مصیبت زدہ نمیشوند ایشان بمانند مصیبت موت من زیرا کہ من محبوب ترم نزد ایشان از پدران و پسران و از ہر چہ تعلق دارند بدان۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالی لملئکتہ چون می میرد فرزند بندہ میگوید خدای تعالےٰ مر فرشتگان خود را

ومی پرسد از ایشان ۔ قبضتم ولد عبدی ۔ قبض کردید شما روح فرزند بندۂ مرا ۔ فیقولون نعم ۔ پس میگویند فرشتگان آرے
قبض کردیم پس مہربانی میکند وے تعالے بر بندۂ خود ۔ فیقول ۔ پس میگوید وے تعالے قبضتم ثمرۃ فوادہ ۔ قبض کردید
میوۂ دل او را و حاصل عمر و زندگانی او را ۔ فیقولون نعم ۔ پس میگویند آرے کردیم ۔ فیقول ۔ پس میگوید ۔ اللہ تعالے
ماذا قال عبدی ۔ چہ چیز گفت بندۂ من در وقت قبض روح فرزند وے ۔ فیقولون ۔ پس میگویند فرشتگان حمدک
واسترجع ۔ حمد گفت واسترجاع کرد یعنی گفت انا للہ وانا الیہ راجعون فیقول اللہ ۔ پس میگوید خدائے تعالے
ابنوا لعبدی بیتا فی الجنۃ ۔ برآرید برائے بندۂ من خانہ در بہشت کہ چون درین جہان بدردی بمصیبت و محنت غمگین
شدہ است دران جہان بہ تنعم بہشت و حور و غلمان آن بنا گردد چون بمردن فرزند خانۂ جمعیت و سرور وی ویران
شدہ است خانۂ بہتر ازین در بہشت بنا کنید اینہمہ ظہور صفت جلال و جمال اوست تعالی و تقدس منیر باید و میمیراند
و میگریاند و می خنداند بیت گہے میزند تا شود دردناک ✦ گہے میکند آبش از دیدہ پاک ۵ گہ بلطفم مے نوازد گہ بنازم
می کشد ✦ زندہ می سازد مرا آن شوخ بازم می کشد ✦ وسموہ بیت الحمد ۔ ومی فرماید وی سبحانہ تعالے بفرشتگان کہ برای
آن بندہ خانہ بنا کنید و نام نہید آن خانہ را خانۂ حمد کہ این جزائے حمد و رضا و تسلیم اوست کہ در مصیبت کردہ ۔ رواہ احمد
والترمذی ۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من عزی مصابا فلہ مثل اجرہ ۔
کسے کہ تعزیت کند و صبر فرماید و تسلی دہد مصیبت زدہ را پس مر او راست مانند اجر وی بر مصیبت و صبر برآن ۔ رواہ الترمذی
وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب لا نعرفہ مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی ۔ وگفت ترمذی این حدیث
غریب ست نمی شناسیم آن را بطریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم کہ راوی این حدیث ست و در کاشف گفتہ کہ او را
تضعیف کردہ اند ائمہ ۔ وقال ورواہ بعضہم عن محمد بن سوقۃ بہذا الاسناد موقوفا ۔ گفت ترمذی و روایت کردہ اند
آن را بعض محدثین از محمد ابن سوقہ بضم سین مہملہ و سکون واو و بقاف بہمین اسناد موقوف بر عبد اللہ بن مسعود
گفتہ اند کہ محمد بن سوقہ ثقہ مرضی ست ۔ وعن ابی برزۃ ۔ روایت ست از ابی برزہ بفتح موحدہ و سکون را و بزا
اسلمی کہ از صحابہ است و ہمیشہ ہمراہ آن حضرت در غزا بود ۔ قال قال رسول اللہ ۔ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
من عزی ثکلی کسی بردا فی الجنۃ ۔ کسیکہ تعزیت کند و صبر فرماید ثکلی را پوشانیدہ شود مر او را جامہ در بہشت و ثکلی بفتح مثلثہ
و سکون کاف زنے کہ فرزندش مردہ و در قاموس گفتہ کہ ثکل بضم موت و ہلاک و فقد حبیب یا ولد و مرد را ثاکل و ثکلان
گویند و زن را ثکلی و ثکلانہ و ثکلانہ قلیل است و برد بضم ثوب مخطط و آن معروف است ۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث
غریب ✦ وعن عبد اللہ بن جعفر قال لما جاء نعی جعفر ۔ روایت ست از عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب گفت ہرگاہ آمد
خبر موت جعفر کہ در غزوۂ موتہ شہید شدہ و نعی بفتح نون و سکون عین خبر موت و نعی بفتح نون و کسر عین و تشدید یا
نیز روایت ست بمعنی خبر موت رسانندہ و اول ظاہر تر است ۔ قال النبی ۔ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما

بسازید برائے اولاد جعفر طعامے را۔ فقد اتاہم ما یشغلہم۔ پس تحقیق آمدہ است ایشان را چیزے کہ باز میدارد ایشان را از طعام پختن کہ خبر موت او باشد۔ رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجۃ۔ ودرین حدیث دلیل است برآنکہ مستحب است خویشان وہمسایگان ودوستان را تہیہ طعام مراہل میت را وبعض گفتہ اند کہ فرستادن طعام برای اہل مصیبت روز اول غیر مکروہ است از جہت شغل تجہیز میت ودر روز دوم مکروہ است اگر زنان نوحہ گر جمع شوند زیراکہ این اعانت است براثم وعدوان واختلاف کردہ اند در اکل غیر اہل مصیبت آن طعام را وابوالقاسم گفتہ کہ باک نیست مرکسے را کہ مشغول ست بجہاز میت کذا فی مطالب المؤمنین

الفصل الثالث۔ عن المغیرۃ ابن شعبۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من نیح علیہ فانہ یعذب بما نیح علیہ یوم القیمۃ۔ گفت مغیرہ شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کسے کہ نوحہ کردہ شود بروے پس بدرستیکہ آنکس عذاب کردہ میشود بچیزے کہ نوحہ کردہ میشود بروے روز قیامت ومراد بچیزے کہ نوحہ کردہ می شود بروے آن سخنے ست کہ میگوید آن را نائحہ برائے میت وگفتہ میشود بوے بطریق استہزاو سخریت چنانکہ در حدیث نعمان بن بشیر بیاید گویا کہ وے ظاہر میکرد نفس خود را متصف بآن صفات وراضی بود بآن پس محل زجر وتوبیخ باشد متفق علیہ۔ وعن عمرۃ بفتح عین مہملہ وسکون میم بنت عبدالرحمن انہا قالت سمعت عائشۃ رضی اللہ عنہا روایت ست از عمرہ بنت عبدالرحمن بن سعد بن زرارۃ کہ صحابیہ است ودر کنار عائشہ ام المومنین پروردہ شدہ روایت میکند احادیث عائشہ را بسیار کہ وے گفت شنیدم عائشہ را۔ وذکر لہا ان عبداللہ بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیہ۔ وحال آنکہ ذکر کردہ شد مر عائشہ کہ عبداللہ بن عمر میگوید کہ میت عذاب کردہ میشود بگریستن زندہ بروے۔ تقول۔ میگفت عائشہ۔ یغفر اللہ لابی عبدالرحمن۔ بیامرزد خدائے تعالے مر ابی عبدالرحمن را کہ کنیت ابن عمر است واین کلمہ در جائے میگویند کہ کسے سخنے گفتہ وخطا کردہ میگویند کہ خدا او را رحمت کند وبیامرزد باز عائشہ میگوید۔ اما انہ لم یکذب۔ آگاہ باشید بدرستیکہ وے یعنی ابن عمر دروغ نگفتہ است وچون گوید وشان وے اعلی وارفع است ازان۔ ولکنہ نسی۔ ولیکن وے فراموش کردہ است آنچہ از حضرت شنیدہ۔ او اخطاء۔ یا خطا کردہ است در شنیدن وفہمیدن بعد ازان بیان خطاے ابن عمر میکند بقول خود۔ انما مر رسول اللہ۔ این ست وجز این نیست کہ گذشت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم علی یہودیۃ یبکی علیہا۔ بر زن یہودیہ کہ مردہ بود گریستہ میشد بروے۔ فقال انہم لیبکون علیہا۔ پس گفت آنحضرت بدرستیکہ ایشان میگریند بروی۔ وانہا لتعذب فی قبرہا۔ وحال آنکہ تحقیق وے ہر آئینہ عذاب کردہ میشود در قبرش پس آنحضرت در خصوص یہودیہ این را گفت وکفار دیگر در حکم وے خواہند بود ودر خصوص وی ہم نگفت کہ وی بسبب بکای ایشان معذب است بلکہ وی در عذاب ست چنانکہ شان کافران ست وایشان میگریند واو را عزیز میدارند ومرحوم میدانند ووی خوار وملعون ست ازینجا ابن عمر فہمید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق

کلیه فرمود که میت بسبب گریهٔ زندگان بروے در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آینده بیاید متفق علیه
وعن عبد الله بن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون یا که از مشاهیر تابعین است ـ قال توفیت ابنة لعثمان بن
عفان رضی الله عنه بمکة ـ مرد دختری مر عثمان بن عفان را بمکه فجئنا لنشهدها پس آمدیم ما تا حاضر شویم جنازهٔ او را ـ وحضرها
و حاضر شد او را ـ ابن عمر و ابن عباس فانی لجالس بینهما پس بدرستی که من هر آئنه نشسته ام میان ابن عمر و ابن عباس و
در بعض نسخ وانی بواو و در صحیح بخاری نیز همچنین است و این اظهر است در معنی ـ فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان وهو مواجهه
پس گفت ابن عمر مر پسر عثمان را که نام او عمرو ست و حال آنکه وی روبروی وے بود ـ الا تنهی عن البکاء ـ آیا باز نمی داری
یعنی زنان را از گریستن ـ فان رسول الله ـ زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال ـ گفته است ـ ان المیت لیعذب ببکاء
اهله علیه ـ بدرستیکه مرده هر آئنه عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بروی ـ فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک
پس گفت ابن عباس بتحقیق بود عمر رضی الله عنه میگفت بعض این سخن را که ابن عمر میگوید بعض بجهت آن گفت که شاید در
عبارت کم و بیش واقع شده باشد یا عمر این چنین میگفت که ببعض بکاء اهله چنانکه ابن عباس خواهد گفت ثم حدث پس تر
حدیث کرد ابن عباس ـ فقال صدرت مع عمر من مکة ـ بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت وے از مکه بسوے مدینه
و این دران سال ست که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته خواهد شد ـ حتی اذا کنا بالبیداء ـ تا آنکه بودیم ما به بیداء که بر وزن
صحرا بفتح موحده و سکون تحتانیه نام موضعے ست میان مکه و مدینه ـ فاذا هو برکب تحت ظل سمرة ـ پس ناگاه عمر ملابس
و ملاقی ست بسواران در زیر سایهٔ درختے که نام وے سمره است بفتح سین و ضم میم ـ فقال اذهب فانظر من هؤلاء الرکب
پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو پس به بین کیستند این سواران ـ فنظرت فاذا هو صهیب ـ پس نگاه کردم
من پس ناگاه آن صهیب رومی ست و سواران دیگر نیز همراه اویند ـ قال فاخبرته ـ گفت ابن عباس پس
خبر کردم عمر را که صهیب ست ـ فقال ادعه ـ پس گفت عمر بخوان او را و بطلب ـ فرجعت الی صهیب پس باز آمدم بسوے
صهیب ـ فقلت ارتحل فالحق امیر المومنین ـ پس گفتم کوچ کن از اینجا پس برس و دریاب امیر المومنین را یعنی عمر را
رضی الله عنه ـ فلما ان اصیب عمر دخل صهیب یبکی ـ پس هرگاه بمدینه رسیدند و رسید عمر را مصیبت قتل در آمد صهیب
در حالے که میگوید بر مصیبت عمر ـ یقول ـ میگوید وا اخاه وا صاحباه ـ واے برادر و واے یار ـ فقال عمر یا صهیب اتبکی علی
پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت ای صهیب آیا گریه میکنی بر من ـ وقد قال رسول الله ـ و حال آنکه بتحقیق گفته است
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه ـ ذکر بعض بکاء برائے آن خواهد بود که ممنوع گریه است
که با ندبه و تفزع و جزع بود یا مراد آن ست که بکاء مظنهٔ تعذیب است اگر خواهد خدای تعالے عذاب میکند بران فافهم
فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشة ـ پس گفت ابن عباس هرگاه که مرد عمر ذکر کردم آن را یعنی گفت و گوی
عمر و صهیب را و قول عمر را که (ان المیت لیعذب الی آخره) مر عائشه را ـ فقالت یرحم الله عمر ـ پس گفت عائشه رحمت کند

خدائے تعالے عمر را چنانکہ با بن عمر گفتہ بود یغفر اللہ اینجا ذکر مغفرت نکرد کہ مبنی از سبق گناہ است بخلاف رحمت کہ مورد وے عام است۔ لا واللہ۔ نہ این چنین است بخدا سوگند۔ ما حدث رسول اللہ۔ حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان المیت لیعذب ببکاء اہلہ علیہ۔ یعنی بران وجہے کہ عمر فہمیدہ زیرا کہ حدیث صحیح است بے شبہ واختلاف در تعیین مراد است عمر وابن عمر میگویند کہ عذاب بسبب بکاست مومن را وکافر را وعائشہ میگوید کہ این در بارۂ کافرست وا ودر عذاب است گریہ کنند یا نکنند وبر تقدیر گریہ عذاب مقارن گریہ است پس عذاب با گریہ است نہ از گریہ واین مضمون را اگر بزبان علم ادا کنند واضح تر می گردد کہ کلمہ با نزد ابن عمر برائے سببیت است ونزد عائشہ برائے ملابست است واگر فرضاً مسلمانے را در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گریہ خواہد بود اما عائشہ میگوید کہ ورود این حدیث در کافرست واین ست معنی قول عائشہ کہ گفت۔ ولکن ان اللہ تعالے یزید الکافر عذابا ببکاء اہلہ علیہ۔ ولیکن بدرستیکہ خدائے تعالے افزون میکند کافر را عذاب با بکائے اہل وے بروے واین عبارت دلالت میکند کہ در مادۂ کافر گریہ نیز سبب افزونی عذاب میگردد واین بسبب آن خواہد بود کہ کافر راضی ست بگریہ بلکہ بعض وصیت میکردند بگریہ ونوحہ ونامشروعات دیگر سببیت گریہ مرعذاب را جہت این ست وبعض ہمین توجیہ میکنند کہ عذاب بسبب گریہ در انجاست کہ میت وصیت کردہ باشد بدان وراضی شدہ چنانکہ رسم جاہلیت بود فتامل بعد ازان عائشہ رضی اللہ عنہا استدلال میکند بر عدم سببیت گریہ اہل بیت مرعذاب او را چنانکہ میفرماید۔ وقالت عائشہ رضی اللہ عنہا حسبکم القرآن۔ بس است شمارا قرآن کہ میفرماید۔ ولا تزر وازرۃ وزر اخرے۔ وبرنمیدارد ہیچ نفس بار بردارندہ بار نفس دیگر را یعنی گناہ یکے بر دیگرے نمی نویسند وچون گریہ ونوحہ گناہ اہل میت است بر میت برائے چہ نویسند وے چہ گناہ کردہ است کہ او را بدان عذاب کنند۔ قال ابن عباس عند ذلک۔ گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت قرانی را کہ۔ واللہ اضحک وابکی۔ وخدائے خنداند وگریاند واین تقریرے ست برائے نفی مذہب ابن عمر کہ میت عذاب کردہ میشود ببکائے اہل وے بروے زیرا کہ بکائے آدمی وضحاک وے باندوہ وشادی وے از خداست کہ پیدا میکند وظاہر میگرداند در وے آن را پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیرے خواہد بود کہ ضحک وبکائے اختیاری باشد وتکلف واختیار را دران واسباب آن مدخلے نباشد فافہم واللہ اعلم۔ قال ابن ابی ملیکۃ فما قال ابن عمر شیئا۔ پس نگفت ابن عمر در برابر این سخن چیزے را وملزم گشت وقبول کرد متفق علیہ ودرین حدیث دلیل ست بر آنکہ مجتہد اسیر دلیل ست ہر داورا میرسد کہ بدلیل خود تخطیۂ مجتہد دیگر کند اگرچہ بزرگ تر وعالی شان وعالم تر از وے باشد چنانکہ عمر نسبت بعائشہ رضی اللہ عنہا وچون حق ظاہر گردد قبول کند وساکت گردد تا نزاع وجدال زیادہ نگردد۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت لما جاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم قتل ابن حارثۃ وجعفر وابن رواحۃ۔ گفت عائشہ ہرگاہ کہ رسید آنحضرت را خبر کشتہ شدن زید بن حارثہ وجعفر ابن ابی طالب وعبد اللہ

ابن رواحہ در غزوۂ موتہ چنانکہ قصۂ آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است۔ جلس۔ نشست آن حضرت۔ یعنی
در مسجد برای عزای ایشان۔ یعرف فیه الحزن۔ شناختہ میشود در آن حضرت غم و اندوہ۔ وانا انظر من صائر الباب۔
و من نگاہ میکردم از شگاف در چنانکہ تفسیر کردہ است او را راوی۔ یقول یعنی شق الباب۔ میخواہد عائشہ بصائر باب
شگاف باب را ظاہرا نزد آنحضرت در آن وقت کسی بیگانہ نبود۔ فاتاہ رجل۔ پس آمد آنحضرت را مردی۔ فقال
پس گفت آن مرد۔ ان نساء جعفر۔ بدرستیکہ زنان جعفر۔ وذکر بکاءہن۔ و ذکر کرد آن مرد گریہ زنان جعفر را کہ
بسیار میکنند۔ فامرہ ان ینہاہن۔ پس امر کرد آن حضرت آن مرد را کہ باز دارد زنان را از گریہ۔ فذہب۔ پس رفت
آن مرد پیش زنان تا منع کند۔ ثم اتاہ الثانیة۔ پس آمد آن مرد نزد آن حضرت بار دوم۔ لم یطعنہ۔ اطاعت نکردند
زنان آن مرد را و باز نیامدند از گریہ بگفتۂ او۔ فقال انہہن۔ پس باز گفت بآن مرد کہ برو باز دار ایشان را از گریہ۔
فاتاہ الثالثة۔ پس آمد آن مرد نزد آن حضرت سوم بار۔ قال۔ گفت۔ واللہ غلبننا۔ بخدا سوگند غالب آمدند زنان
ما را۔ یا رسول اللہ فزعمت۔ پس گمان برد عائشہ و در بعض نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کردہ اند پس این قول عائشہ است
کہ گفت پس دانستم۔ انہ قال۔ کہ آن حضرت گفت بآن مرد۔ فاحث فی افواہہن التراب۔ پس بینداز در دہن ہای
ایشان خاک را مبالغہ است در منع ایشان از بکا و زور آوردن بر آن۔ عائشہ میگوید۔ فقلت۔ پس گفتم با دل خود خطاب
بآن مرد۔ ارغم اللہ انفک۔ بر خاک مالد خدای تعالی بینی ترا کنایت است از خواری و اہانت۔ لم تفعل ما امرک
رسول اللہ۔ نکردی تو آنچہ امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ باز داشتن زنان است از گریہ۔ ولم تترک رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من العناء۔ و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر منع مگر کہ ہر بار آمدی و
گفتی کہ آنہا باز نمی آیند تا بار دیگر امر کرد آن حضرت و تعب کشید۔ متفق علیہ۔ وعن ام سلمة قالت لما مات
ابو سلمة قلت۔ گفت ام سلمہ کہ چون مرد ابو سلمہ کہ زوج اول وی بود پیش از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفتم من۔
غریب وفی ارض غربة۔ غریب است ابو سلمہ و در زمین غربت است زیرا کہ از مکہ بحبشہ ہجرت کردہ بود و از حبشہ بمدینہ آمدہ
و غریب بود و با ہیچکس گفت و گوی نداشت۔ لابکینہ بکاء یتحدث عنہ۔ البتہ بگریم او را گریہ کہ حکایت کردہ شود از آن
در مردم کہ این چنین گریہ کرد کہ ہیچکس نکردہ است۔ فکنت قد تہیأت للبکاء علیہ۔ پس بودم من کہ بتحقیق آمادہ شدم برای
گریہ کردن بر ابو سلمہ و خود را بر آن آوردم۔ اذ اقبلت امرأة ترید ان تسعدنی۔ ناگاہ پیش آمد زنی میخواہد آن زن کہ
یاری دہد مرا و موافقت کند با من در گریہ کردن۔ فاستقبلہا رسول اللہ۔ پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ اتریدین ان تدخلی الشیطان۔ آیا می خواہی تو ای زن کہ در آری
شیطان را۔ بیتا اخرجہ اللہ منہ مرتین۔ در خانہ کہ بیرون آوردہ است او را خدای تعالی از آن خانہ دو بار
یکبار بدر آمدن در اسلام و بار دیگر بہجرت یا یکبار بہجرت از مکہ بحبشہ و بار دیگر از حبشہ بمدینہ یا در روز در آمدن در اسلام

دور رود و لا بیرون رفتن از دنیا و تواند که مراد این متعلق به قال باشد. وکففت عن البکاء فلم ابک. ام سلمه میگوید چون
آن حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از گریه پس گریه نکردم بعد از آن. رواه مسلم. وعن النعمان بن بشیر صحابی است
که بود وقت رحلت آن حضرت هشت ساله بود. قال اغمی علی عبد الله بن رواحة گفت نعمان بیهوشی انداخته شد
بر عبد الله بن رواحه و وقتیکه بیمار بود و وی خال نعمان است بمراد آن رسیده اگرچه وی رضی الله عنه در بیماری نمرده است
بلکه شهید شد در غزوه موته فجعلت اخته عمرة تبکی پس شروع کرد خواهر او که عمره نام داشت که میگریست و می گفت
واجبلاه ای کوه من واکذا واکذا است چنین است چنین. تعدد علیه در حالتیکه می شمارد بر وی اوصاف
وی را چنانکه می ستایند زنان مرده را در نوحه و تفجع. فقال پس گفت عبد الله بن رواحه یعنی بعمره حین افاق
هنگامیکه بهوش آمد ما قلت شیئا الا قیل لی ءانت کذلک نگفتی تو هیچ چیزی از آن اوصاف را مگر آنکه گفته شد
مرا بطریق سخریت و استهزاء آیا تو چنانی که تو گفتی. زاد فی روایة زیاده کرده است در روایتی این عبارت را که فلما مات لم تبک
پس چون مرد ابن رواحه نگریست عمره بروی و نوحه نکرد. این باب ترجمه ایست مر قول عمر و ابن عمر را که در حدیث سابق
ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه گذشت. رواه البخاری. وعن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول ما من میت یموت. گفت ابو موسی شنیدم آن حضرت را که میگفت نیست هیچ مرده که میمیرد فیقوم باکیهم
پس می ایستد گریه کنندگان قوم. فیقول پس میگوید آن گریه کننده. واجبلاه واسیداه ونحو ذلک یا مانند آن
الفاظ دیگر که در ندبه و تفجع میگویند. الا وکل الله به ملکین مگر آنکه میگمارد خدای تعالی بروی دو فرشته را
و بسپارد کار او را بایشان. یلهزانه که مشت زنند وی را و دفع میکنند آن میت را و لهز مشت بر سینه زدن ارباب
فتح لغت و یقولان. و میگویند بطریق انکار اهکذا کنت آیا همچنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است.
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب حسن. وعن ابی هریرة قال مات میت من آل رسول الله
مرد میرنده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجتمع النساء یبکین علیه. پس جمع شدند زنان در حالتیکه گریه
میکنند بر آن میت. فقام عمر پس بایستاد عمر رضی الله عنه ینهاهن ویطردهن. در حالتیکه باز میداشت این
زنان را و می راند ایشان را. فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعهن بگذار ایشان را
یا عمر فان العین دامعة زیرا که چشم اشک ریزنده است. والقلب مصاب. و دل مصیبت زده و اندوهگین است
والعهد قریب. و زمان مصیبت نزدیک و تازه است و ما دام که گریه آن زنان بی نوحه و تفجع بوده است
چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بر آن و عمر رضی الله عنه گریه را مطلقا مکروه میداشت و این زنان بزور
غلبه گریه میکردند. رواه احمد والنسائی. وعن ابن عباس قال ماتت زینب بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات یافت
دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که زوجه ابی العاص بن ربیع اموی بود. فبکت النساء پس گریستند

زنان۔ فجعل عمر یشیر بعن بسوطہ۔ پس در ایستاد عمر کہ میزند ایشان را تا باز باید خود۔ فاخرہ رسول اللہ۔ پس از افگند دور
کرد عمر را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیدہ۔ بدست خود۔ وقال۔ وگفت آن حضرت۔ مہلا۔ آہستہ شو یا عمر۔ ثم قال
پس گفت آن حضرت مر زنان را۔ ایاکن ونعیق الشیطان۔ دور دارید خود را ای زنان از آواز شیطان کہ نوحہ وندبہ
است ونعیق در اصل بانگ کردن زاغ وشبان مر گوسپندان را۔ ثم قال۔ پس گفت آن حضرت۔ انہ مہما کان
من العین ومن القلب فمن اللہ۔ بدرستیکہ شان این ست کہ ہرچہ باشد از چشم کہ گریہ است واز دل کہ غم واندوہ است
پس از خدا است عزوجل یعنی راضی ست از ان خدا۔ ومن الرحمۃ۔ واز مہربانی ست۔ وما کان من الید ومن اللسان
وچیزے کہ باشد از دست واز زبان۔ فمن الشیطان۔ پس از شیطان ست وخوش میشود شیطان بدان کہ در معصیت
می افتد آدمی از ان۔ رواہ احمد۔ وعن البخاری تعلیقا قال لما مات الحسن بن الحسن بن علی۔ بخاری در صحیح
خود بطریق تعلیق آوردہ است کہ چون مرد حسن بن امام حسن کہ او را حسن مثنی گویند ومعنی تعلیق در مقدمہ معلوم شدہ است
ضربت امراتہ القبۃ علی قبرہ سنۃ۔ زد زن حسن خیمہ بر قبر وے یک سال کہ دران یک سال بر سر گور وے نشستہ بود
در ومصیبت واندوہ وفراق وے ہر روز تازہ میداشت۔ ثم رفعت۔ بعد از یک سال چون درد فرو نشست
برداشت خیمہ را۔ فسمعت صائحا یقول۔ پس شنید آواز کنندہ را کہ میگوید۔ الا ہل وجدوا ما فقدوا۔ دانا واگاہ باشید
آیا یافتند چیزے را کہ گم کردند۔ فاجابہ آخر۔ پس جواب داد این آواز کنندہ را آواز کنندہ دیگر۔ بل یئسوا فانقلبوا۔ بلکہ
نومید شدند پس برگشتند۔ شعر۔ وعوضت اجرا من فقید فلا تکن ٭ فقیدک لا یاتی واجرک ذاہب ٭ وعن عمران بن
حصین وابی برزۃ۔ بتقدیم را بر زا۔ قالا۔ روایت ست ازین دو صحابی کہ گفتند۔ خرجنا مع رسول اللہ۔ بیرون آمدیم
ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ۔ در مشایعت جنازہ۔ فرای قوما قد طرحوا اردیتہم۔ پس دید آن حضرت
گروہے را از اہل میت کہ بتحقیق انداختہ اند رداہائے خود را۔ یمشون فی قمص۔ میروند در پیراہنہا بے رداہا این ہم
جاہلیت بود کہ چون پس جنازہ میرفتند ردی نپوشیدند اشارت بہ پریشانی بال و بے سروسامانی حال۔ فقال
رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ افبفعل الجاہلیۃ تاخذون۔ آیا بکردار اہل جاہلیت عمل میکنید۔ او بصنع
الجاہلیۃ تشبہون۔ یا بکار وپیشہ جاہلیت مانند می شوید یا مانند میکنید خود را وکلمہ او یا برائے شک راوی ست یا برائے
تنویع وتشبہون بفتح تا وتشدید موحدہ وبضم تا وکسر موحدہ نیز روایت است۔ لقد ہممت ان ادعو علیکم۔ بتحقیق قصد کردم کہ
دعائے بد کنم بر شما۔ دعوۃ ترجعون فی غیر صورکم۔ این چنین دعائے کہ برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتہائے
خود یعنی مسخ شوید وخنازیر وقردہ شوید یا برگردید بسوئے خانہ ہائے خود حالے کہ در غیر صورت خود باید یعنی چون
وضع ولباس خود را نہ بجہت حق تغییر دادید صورتہائے شما کہ لباس ارواح شما ست نیز برگردد۔ قال فاخذوا
اردیتہم ولم یعودوا لذلک۔ گفت راوی پس گرفتند رداہائے خود را وباز برنگشتند بآن فعل ورسم جاہلیت را

ابن ماجۃ وعن ابن عمر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان تتبع جنازۃ معہا رانۃ۔ گفت ابن عمر نہی کرد
آن حضرت ازان کہ پس روی کردہ شود جنازہ کہ با وے نوحہ گری باشد یعنی رفتن با جنازہ سنت است ولیکن ترک
دادہ میشود بوجود رانہ چنانکہ اجابت دعوت سنت است ولیکن ترک دادہ میشود بوجود ملاہی و منکرات۔ رواہ احمد و ابن ماجہ
وعن ابی ہریرۃ ان رجلا قال لہ مات ابن لی فوجدت علیہ۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ مردے گفت
مرا او را مرد پسرے کہ مرا بود پس اندوہگین شدم بر مردن وے۔ ہل سمعت من خلیلک۔ آیا شنیدہ تو از دوست
جانی خود یعنی محمد رسول اللہ صلوات اللہ وسلامہ علیہ۔ درودہاے خدا و سلام بروے باد۔ شیئا یطیب بانفسنا عن
موتانا۔ چیزے کہ خوش سازد نفسہاے ما را از جانب مردہاے ما کہ از جنس اولاد اند کہ آنہا بعد از مردن نفع میکنند
ما را۔ قال نعم سمعتہ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت ابوہریرہ آرے شنیدہ ام آن حضرت را کہ گفتہ است۔ صغارہم
دعامیص الجنۃ۔ خردان مسلمانان کہ می میرند دعامیص بہشت اند و دعامیص جمع دعموص است بضم دال آن کرمکی ست
کہ غوطہ میزند در آب و می برآید و نیز بمعنی شخصے کہ دخال ست در امور و پیش آیندہ است ملوک و امرا را نیز می آید یعنی این
خردان میگردند در بہشت و می درآیند ہر جا کہ میخواہند و دخل میکنند در ہر کار کہ باشد چنانکہ حال صبیان ست در دنیا
یلقی احدہم اباہ۔ پیش می آید یکے ازین خردان پدر خود را۔ فیاخذ بناحیۃ ثوبہ فلا یفارقہ۔ پس میگیرد کنارہ جامۂ پدر را
پس جدا نمیشود از وے۔ حتی یدخلہ الجنۃ۔ تا آنکہ وے درآرد او را در بہشت و تخصیص بہ پدر بذکر یا ازان جہت ست کہ وے
اصل و متبوع است و مادر تابع و فرع اوست یا از جہت آنکہ صبر از مردان بیشتر می آید کہ از زنان و در بعض احادیث مادر مذکور شدہ
و در بعض مادر و پدر ہر دو ظاہرا بجہت اختلاف مقام و وجود تقریب کلام ست واللہ اعلم۔ رواہ مسلم و احمد واللفظ لہ
وعن ابی سعید قال جاءت امرأۃ الی رسول اللہ۔ آمد زنے بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقالت۔ پس گفت
آن زن۔ یا رسول اللہ ذہب الرجال بحدیثک۔ بردند مردان حدیث ترا کہ خبر میدہی تو ایشان را بدان و گرفتن نصیبے
تمام از مواعظ و نصائح تو۔ فاجعل لنا من نفسک یوما نأتیک فیہ۔ پس بگردان برائے ما از ذات شریف خود نصیبے
در روزی کہ بیائیم ما ترا دران روز۔ تعلمنا مما علمک اللہ۔ تا بیاموزانی ما را ازان چیزے کہ آموزانیدہ است ترا
خداے تعالے۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ اجتمعن فی یوم کذا و کذا۔ فراہم آئید از جماعت زنان در روز چنین و چنین
فی مکان کذا و کذا۔ و در جاے چنین و چنین۔ فاجتمعن فاتاہن رسول اللہ۔ پس فراہم آمدند پس آمد زنان را پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فعلمہن مما علمہ اللہ۔ پس تعلیم کرد ایشان را ازانچہ تعلیم کردہ است او را خداے تعالی ثم قال پس گفت
آن حضرت۔ ما منکن امرأۃ تقدم بین یدیہا من ولدہا ثلثۃ۔ نیست از شما زنے کہ بفرستد پیش خود از فرزندان خود سہ کس
الا کان لہا حجابا من النار۔ مگر آنکہ باشد این پیش فرستادن برائے آن زن پردہ و مانع از در آمدن در آتش دوزخ۔ فقالت
امرأۃ منہن۔ پس گفت زنے ازین زنان۔ یا رسول اللہ او اثنین۔ یا دو فرزند فرستد۔ فاعادتہا مرتین پیغمبر

باز گردانید و مکرر گفت آن زن این کلمه را دو بار۔ ثم قال۔ پستر گفت آن حضرت۔ واثنین واثنین واثنین۔ مکرر
سه بار۔ رواه البخاری ۔ وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ما من مسلمین یتوفی لهما
ثلثة۔ نیستند هیچ دو مسلمان یعنی والدین که بمیرد برای ایشان سه کس از فرزندان۔ الا ادخلهما اللہ الجنة بفضل
رحمته۔ مگر آنکه در آورد آن دو مسلمان را خدای تعالی در بهشت بفزونی مهربانی خود و در بعض نسخ بفضله ورحمته
ایاهما۔ آن هر دو را تا که پهارست۔ فقالوا۔ پس گفتند۔ یا رسول اللہ او اثنان۔ یا دو کس بمیرند۔ قال او اثنان گفت
آن حضرت یا دو کس۔ قالوا او واحد قال او واحد ثم قال۔ پستر گفت آن حضرت۔ والذی نفسی بیده۔ سوگند آن خدای
که بقای ذات من در دست قدرت اوست۔ ان السقط لیجر امه بسرره الی الجنة۔ بدرستیکه بچه نا تمام افتاده از شکم
چه جای مولود تمام هر آئینه می کشد مادر خود را بسر رخود بسوی بهشت۔ اذا احتسبته۔ چون صبر کند بر وی و نگرید
و نظر بر ثواب دارد و سرر بفتحتین آنچه بریده شود از ناف کودک اشارت است بعلاقه که میان او و مادرست گویا مثل
ریسمانی میشود که میکشد بدان او را به بهشت۔ رواه احمد وروی ابن ماجه من قوله و روایت کرده است این حدیث را
ابن ماجه از قول وی والذی نفسی بیده تا آخر و اول حدیث را که ما من مسلمین الخ ذکر کرده۔ وعن عبد اللہ
بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم من قدم ثلثة من الولد لم یبلغوا الحنث۔ کسیکه پیش بفرستد سه کس را
از اولاد که نرسیده اند حد بلوغ را۔ کانوا له حصنا حصینا من النار۔ باشند این سه ولد برای آن کس پناه استوار از آتش
دوزخ۔ فقال پس گفت ابوذر۔ قدمت اثنین پیش فرستاده ام من دو کس را۔ قال گفت آن حضرت واثنین۔ اگر دو کس را
هم پیش فرستد می باشند پناه از آتش دوزخ۔ قال ابی ابن کعب ابو المنذر سید القراء۔ گفت ابی که کنیت وی ابو المنذر است
و در شان وی سید القراء واقع شده است یعنی مهتر قرآن خوانندگان و آن حضرت او را سید الانصار گفته و عمر بن الخطاب
سید المسلمین خوانده۔ قدمت واحدا۔ پیش فرستاده ام من یکی را۔ قال وواحدا۔ گفت آن حضرت یکی را هم اگر پیش
فرستد توجیه این سابقا گذشته است که یا بتوجه آن حضرت همین ساعت وحی نازل شد یا آنحضرت دعا کرد و قبول افتاد۔
رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب ۔ وعن قرة۔ بضم قاف و تشدید را المزنی بضم میم و فتح
زای۔ وی بنون از صحابه است۔ ان رجلا کان یاتی النبی صلی اللہ علیه وسلم ومعه ابن له بود مردی که می آمد نزد آنحضرت
و حال آنکه با وی پسری بود مر او را۔ فقال له النبی۔ پس گفت مر آن مرد را پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم اتحبه۔ آیا دوست
میداری تو این پسر را۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ احبک اللہ کما احبه۔ دوست دارد ترا خدای تعالی
آن چنانکه دوست میدارم من او را یعنی سخت دوست میدارم من او را۔ ففقده النبی۔ پس گم کرد و ندید آن پسر را پیغمبر
صلی اللہ علیه وسلم فقال ما فعل ابن فلان۔ پس گفت آنحضرت چه کرد پسر فلانی یعنی چه شد و کجا رفت و چه حال دارد۔ قالوا
گفتند۔ یا رسول اللہ مات۔ مرد آن پسر گویا که آن مرد هم در مجلس حاضر بود بدلیل خطاب که با وی کرد و لیکن او را نپرسید از جهت

شدت مصیبت و در بشارت با وے خطاب کرد۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اما تحب
ان لا تاتی بابا من ابواب الجنۃ الا وجدتہ ینتظرک۔ آیا دوست نمیداری تو کہ نیابی تو ہیچ درے از درہاے بہشت را
مگر آنکہ یابی تو او را کہ انتظار میبرد ترا و می درآرد ترا در بہشت۔ فقال رجل۔ پس گفت مردے۔ یا رسول اللہ لہ خاصۃ
ام لکلنا۔ مر او راست این بشارت یا ہمہ ما راست۔ قال بل لکلکم۔ گفت آن حضرت بلکہ مر ہمہ شما راست۔ رواہ احمد
وعن علی رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان السقط لیراغم ربہ۔ بدرستیکہ بچہ افگندہ ہر آئینہ حجت
میکند و جدل میکند پروردگار خود را و اصل مراغمت در خشم آوردن کسے را و مراد اینجا محاجہ و مجادلہ است۔ اذا ادخل
ابویہ النار۔ وقتیکہ می درآرد پروردگار تعالے پدر و مادر او را در آتش۔ فیقال ایہا السقط المراغم ربہ۔ پس گفتہ میشود
ای سقط مراغمت کنندۂ پروردگار خود را۔ ادخل ابویک الجنۃ۔ درآر پدر و ما در خود را در بہشت۔ فیجرہما بسررہ۔ پس میکشد
آن سقط پدر و ما در خود را بسر رخود۔ فیدخلہما الجنۃ۔ پس می درآرد ایشان را در بہشت۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعن ابی امامۃ
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یقول اللہ۔ گفت آن حضرت میگوید خدا سے تبارک وتعالے۔ ابن آدم ان صبرت واحتسبت
عند الصدمۃ الاولی۔ ای فرزند آدم اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول کوفت مصیبت لم ارض لک ثوابا دون الجنۃ
راضی نمیشوم من مر ترا از روے ثواب غیر بہشت یعنی البتہ بہ بہشت می درآرم ترا۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعن الحسین
بن علی رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمۃ یصاب بمصیبۃ نیست ہیچ مرد مسلمان و نہ زن
مسلمان کہ رسیدہ میشود بہ مصیبت۔ فیذکرہا پس یاد میکند آن مصیبت را۔ وان طال عہدہا۔ واگرچہ دراز بود زمان آن مصیبت
فیحدث لذلک استرجاعا۔ پس نو پدید میکند مر آن واقع را از مصیبت استرجاع یعنی قول انا للہ وانا الیہ راجعون۔ الا جدد اللہ
تبارک وتعالے لہ عند ذلک۔ مگر آنکہ نو میکند خدا سے تعالے ثواب را نزد احداث استرجاع۔ فاعطاہ مثل اجرہا یوم
اصیب بہا۔ پس میدہد خدا سے تعالے او را مانند اجر و سے در روزیکہ رسیدہ شدہ است آن مسلمان بآن مصیبت
رواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انقطع
شسع احدکم فلیسترجع۔ وقتیکہ بگسلد دوال نعل یکے از شما پس باید کہ استرجاع کند شسع بکسر شین معجمہ وسکون مہملہ
دوال نعلین۔ فانہ من المصائب۔ زیرا کہ گسستن دوال نیز از مصیبتہا ست۔ وعن ام الدرداء قالت
سمعت ابا الدرداء یقول سمعت ابا القاسم صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ تبارک وتعالے قال گفت ام الدرداء
کہ زوجۂ ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را کہ میگفت شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کہ خدای تعالے بہ عیسی گفت
یا عیسی انی باعث من بعدک امۃ اذا اصابہم ما یحبون حمدوا اللہ۔ ای عیسی بدرستیکہ من برانگیزندہ ام پس از تو
گروہے را کہ چون برسد ایشان را چیزے کہ دوست میدارند آن را از نعمت شکر میگویند خدا را۔ وان اصابہم ما یکرہون
احتسبوا وصبروا۔ و چون برسد ایشان را چیزے کہ ناخوش میدارند آن را از بلیت امید ثواب میدارند و صبر میکنند

ولا حلم ولا عقل۔ وحال آنکہ نیست ایشان را بردباری و آہستگی و عقل و تدبیر این تاکید مفہوم احتسبوا و صبروا است زیراکہ معنی احتساب آن ست کہ باعث بر عمل اخلاص و طلب رضای حق تعالے باشد نہ حلم و عقل و در ینجا متوجہ میشود کہ چگونہ صبر و احتساب کند کسی کہ او را حلم و عقل نیست چنانکہ فرمود۔ فقال۔ پس گفت عیسی۔ یارب کیف یکون ہذا لھم ولا حلم ولا عقل۔ اے پروردگار من چگونہ باشد صبر و احتساب مرایشان را و حال آنکہ نیست حلم و عقل۔ فقال۔ پس گفت پروردگار تعالے اعطیہم من حلمی و عقلی۔ میدہم من مرایشان را از حلم خود و عقل خود کذا قیل و ممکن ست کہ گفتہ شود کہ معنی لا حلم ولا عقل آن ست کہ مدہوش شدند و رفت عقل ایشان از جہت صدمۂ مصیبت و با وجود آن صبر میکنند و احتساب مینمایند و این عبارت را معنی دیگر خیال کردہ شدہ است کہ در شرح مذکور ست فلینظر ثمہ

واللہ اعلم۔ رواہما۔ روایت کرد این ہر دو حدیث را۔ البیہقی فی شعب الایمان

باب زیارۃ القبور

زیارت قبور مستحب است باتفاق زیراکہ سبب رقت قلب و تذکر موت و بوسیدگی استخوان و فنائے دنیا ست و جز آن از فوائد و عمدہ دران دعا مر اموات را و استغفار برائے ایشان ست و باین وارد شدہ است سنت و بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بہ بقیع میرفت و سلام میداد بر اہل آن و استغفار میکرد برائے ایشان و اما استمداد باہل قبور در غیر نبی صلی اللہ علیہ وسلم یا غیر انبیا علیہم السلام منکر شدہ اند آن را بسیارے از فقہا و میگویند نیست زیارت مگر برائے دعاے موتے و استغفار برائے ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کردہ اند آن را مشائخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم و بعض فقہا رحمۃ اللہ علیہم و این امری محقق و مقرر است نزد اہل کشف و کمال از ایشان تا آنکہ بسیارے را فیوض و فتوح از ارواح رسیدہ و این طائفہ را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفتہ است قبر موسی کاظم تریاق مجرب ست مر اجابت دعا را و حجۃ الاسلام امام محمد غزالی گفتہ ہر کہ استمداد کردہ شود بوی در حیات استمداد کردہ میشود بوے بعد از وفات و یکے از مشائخ عظام گفتہ است دیدم چہار کس را از مشائخ کہ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفہاے ایشان در حیات خود یا بیشتر و شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمردہ و مقصود حصر نیست انچہ خود دیدہ و یافتہ است گفتہ و سیدی احمد بن مرزوق کہ از اعاظم فقہا و علما و مشائخ دیار مغرب ست گفت کہ روزے شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید کہ امداد حی اقوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند کہ امداد حی قوی تر است و من میگویم کہ امداد میت قوی تر ست پس شیخ گفت نعم زیراکہ وے در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طائفہ بیشتر ازان است کہ حصر و احصار کردہ شود و یافتہ نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح کہ منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شدہ است بآیات و احادیث کہ روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قربے و مکانتے در جناب حق ثابت ست چنانکہ در حیات بود

یا بیشتر ازان و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی ست و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدے را چیزے بوساطت یکے از دوستان حق و مکانتے که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بران در شرح شیخ ابن حجر هیثمی مکی در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصارے اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است که این بر تقدیرے ست که نماز گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام ست بالاتفاق واما اتخاذ مسجد در جوار نبی یا صالحے و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد از وے تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قبر و مجاورت مر آن روح پاک را حرجے نیست دران و در آخر باب چیزے بیاید متعلق باین سخن و تمام کرده این بحث ان شاء الله تعالے در کتاب جهاد در قضیه قتلاے بدر والله اعلم و از جمله آداب زیارت است که روی بجانب قبر و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را بدست و بوسه ندهد آن را و منحنی نشود و روی بخاک نمالد که این عادت نصارے ست و قرأت قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکروه نیست و صدر الشهید که یکے از مشائخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده و فتوے هم برین ست و شیخ امام محمد بن الفضل گفته که مکروه قرأت قرآن بجهر است واما مخافت لا باس به است اگرچه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سوره تبارک الملک بلند یا پست و فرقے نیست درمیان جهر و مخافت در ظاهر روایت از جهت ورود اثر بدان و نقل کرده شده است از شیخ ابی بکر بن سعد که مستحب ست نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص هفت بار و به بخشد ثواب آن را براے میت و اصح آن ست که میرسد بمیت و در بعض روایات آمده که بخواند ایستاده یازده بار قل هو الله احد بعد ازان بنشیند و زیارت روز جمعه فاضل ترست از روزهاے دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و همین ست متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظیماً و تشریفاً بیرون می آیند در اول روز جمعه بمعلا و بقیع براے زیارت و در روایات آمده ست که داده میشود براے میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر ازانچه داده میشود در روزهاے دیگر تا آنکه می شناسد زائر را بیشتر از روزهاے دیگر وانچه مشهور شده است در دیار ما در عامه ناس از منع زیارت روز جمعه و اثرے که دران نقل میکنند اصلے صحیح ندارد و مکروه است سیر کردن قبور بے ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او از عالم تا هفت روز و تصدق از میت نفع میکند او را بے خلاف میان اهل علم و وارد شده است دران احادیث صحیحه خصوصاً آب و بعضے از علما گفته اند که نمی رسد به میت مگر صدقه و دعا و در بعض روایات آمده است که روح میت می آید خانه خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق میکنند از وی یا نه والله اعلم

الفصل الاول عن بریدة بضم با و فتح را که از مشاهیر صحابه است۔ قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم نهیتکم عن زیارة القبور۔ نهی کرده بودم من شمارا یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبور۔ فزوروها۔ پس زیارت بکنید الآن وآن حکم اول را منسوخ داشته گفته اند که سبب نهی قرب عهد بجاهلیت بود وخوف آنکه بگویند وبکنند آنچه در جاهلیت میگفتند ومیکردند اما الآن پس تحقیق مقرر وثابت شد قواعد اسلام واختلاف کرده اند در نسا وبعض گفته اند که رخصت مردان راست وزنان باقی اند بر نهی مگر در زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم وبعض گفته اند که رخصت شامل ست رجال را ونسا را همه ودر حدیث آمده است که لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کننده قبور را وآنها که قائلند باباحت میگویند که ورود این حدیث پیش از رخصت است والله اعلم۔ ونهیتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث ونهی کرده بودم شمارا از نگاه داشتن گوشتهای قربانیها بالای سه روز۔ فامسکوا ما بدالکم۔ پس نگاهدارید الآن تا وقتیکه ظاهر شود مر شمارا یعنی تا آنکه خوش آید شمارا وقرار گیرد رای شما بران وسبب نهی از نگاهداشتن لحوم اضاحی زیاده بر سه روز احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تضحیه نداشتند پس باید تصدق کرد ونگاه نداشت بعد ازان چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم واحتیاج نماند رخصت کردند که نگاهدارند تا آن وقت که خوش آید۔ ونهیتکم عن النبیذ الا فی سقاء۔ ونهی کرده بودم شمارا از انداختن نبیذ مگر در مشک۔ فاشربوا فی الاسقیة کلها۔ پس بنوشید الآن در همه ظرفها چه مشک وچه غیر آن پس مراد باسقیه ظروف ست وسبب در نهی کردن نبیذ جز در مشک آن بود که مشک سرد میدارد آب را پس گرم نمیشود وتیز وتند نمیگردد نبیذ دران ودر ظروف دیگر گرم میشود وسخت وتند میگردد پس شاید که خمر گردد حرام شود وبودند مردم قریب العهد از تحریم خمر وهنوز لذات خمر وهوای آن از سر ایشان نرفته شاید که دران افتند وبعد ازان که امر تحریم خمر مقرر شد واحتراز واجتناب ازان لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در هر ظرف که بکنند مختار اند اگر تیز وتند نیست ومسکر نشده خواهند خورد والا اجتناب خواهند نمود ازان چنانکه فرمود۔ ولا تشربوا مسکرا۔ ونوشید هیچ مستی آرنده را ونیز در ابتدای کار ظروف خمر باقی بود پس نهی کرده شد ازان وجائز داشته نشد مگر در مشکها ودر آخر تجویز کرده شد در همه ظروف واین نزد امام مالک واحمد است ونزد دیگران هنوز دران ظروف حرام ست چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد ومعنی نبیذ آن ست که خرما یا انگور را کوفته در آب انداخته نگاهدارند تا اندک تیزی در وے پیدا گردد بنوشند واین حلال ست واگر تیزی بیشتر گردد وسخت ومسکر شود حرام است ودر کتاب الاشربه بتفصیل تر ازین معلوم خواهد شد۔ رواه مسلم وعن ابی هریرة قال زار رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر امه فبکی وابکی من حوله۔ زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد وبگریانید کسے را که گرد آن حضرت ایستاده بودند یعنی چندان گریه کرد که در دیگران نیز تاثیر کرد وبگریه او در گریه در آمدند فقال استاذنت ربی فی ان استغفر لها۔ پس گفت طلب اذن کردم پروردگار خود را در آنکه طلب آمرزش کنم برای مادر خود فلم یؤذن لی پس اذن کرده نشد مرا۔ فاستاذنته فی ان ازور قبرها۔ پس طلب اذن کردم پروردگار را در آن که زیارت کنم قبر مادر را۔ فاذن لی۔ پس اذن داده شد مرا۔ فزوروا القبور۔ پس زیارت کنید

قبرہا را۔ فانہا تذکر الموت۔ زیراکہ قبرہا یاد میدہند موت را۔ رواہ مسلم۔ بدانکہ آنچہ ذکر کردہ شد درین حدیث و امثال وے طریقہ متقدمین است و بعضے از ایشان میگویند کہ درینباب نازل شدہ است قول وے سبحانہ و تعالے ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولے قربیٰ و قول وے سبحانہ و تعالے ولا تسال عن اصحاب الجحیم بر قرأت معلوم و اما متاخرین پس تحقیق اثبات کردہ اند اسلام والدین بلکہ تمامۂ آبا و امہات آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم تا آدم عم و ایشان را در اثبات آن سہ طریقہ است یا ایشان بر دین ابراہیم بودہ اند یا آنکہ ایشان را دعوت نرسیدہ و مردہ کہ در زمان فترت بودہ و مردند پیش از زمان نبوت یا آنکہ زندہ گردانید خدائے تعالے ایشان را بر دست آن حضرت و بدعائے وے پس ایمان آوردند و حدیث احیائے والدین اگرچہ در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کردہ اند آن را بتعدد طرق و این علم گویا مستور بود از متقدمین پس کشف کرد آن را حق تعالے بر متاخرین واللہ یختص برحمتہ من یشاء بما شاء من فضلہ و شیخ جلال الدین سیوطے رحمۃ اللہ علیہ رسائل تصنیف کردہ اند و آن را بدلائل اثبات نمودہ و از شبہہ مخالفان جواب دادہ و اگر آن را نقل کنیم سخن دراز گردد و مسئلہ دراینجا باید نگریست واللہ اعلم۔ وعن بریدۃ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعلمہم اذا خرجوا الی المقابر۔ بود آن حضرت کہ تعلیم میکرد صحابہ را چون بیرون می آمدند بسوے مقبرہا این کلمات السلام علیکم اہل الدیار من المومنین والمسلمین۔ سلام بر شما ای اہل سراہا از مومنین و مسلمین و گفتہ اند کہ السلام اینجا بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار است و دار نام بنائے کہ آن را عرصہ و فضائی باشد و استعمال دو منازل احیا آمدہ و در اموات نیز اطلاق کردند۔ وانا ان شاء اللہ بکم للاحقون۔ و ما اگر خواستہ است خدا البتہ رسندگان و پیوستہ گانیم و استعمال ان شاء اللہ یا بجہت تبرک و رغبت است چنانکہ بیمار را بگویند ان شاء اللہ صحت خواہی یافت یا بجہت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت جمعیت گرنہ تقضا بود کہ باہم رویم بمیر سد آن وقت کہ باہم رویم نسال اللہ لنا ولکم العافیۃ۔ می طلبیم از خدا برائے خود و برائے شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت۔ رواہ مسلم

الفصل الثانی عن ابن عباس قال مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بقبور بالمدینۃ۔ گذشت آن حضرت بقبرہا کہ در مدینہ بود۔ فاقبل علیہم بوجہہ۔ پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود۔ فقال پس گفت۔ السلام علیکم یا اہل القبور یغفر اللہ لنا ولکم۔ بیامرزد خدائے تعالے ما را و شما را۔ انتم سلفنا ونحن بالاثر۔ شما پیش گذشتگان اید و ما در پے شما میرسیم۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب

الفصل الثالث عن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلما کان لیلتہا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت عائشہ بود آنحضرت ہرگاہ کہ می بود شب نوبت عائشہ از آنحضرت یخرج من آخر اللیل الی البقیع۔ بیرون می آمد آنحضرت در پایان شب بسوے بقیع بقیع بموحدہ و قاف نام مقبرۂ مدینہ است فیقول۔ پس

می گفت السلام علیکم دار قوم مومنین۔ سلام باد بر شما ای اہل سرائے مومنان۔ و اتاکم ما توعدون غدا مؤجلون۔ و آمد شمارا
چیزی کہ وعدہ کردہ شدید شما فردائے قیامت مدتے متعین مہلت دادہ شدہ اید شما۔ و انا ان شاء اللہ بکم لاحقون و ما اگر خواستہ است
خدا بشما رسندگانیم۔ اللہم اغفر لاہل بقیع الغرقد۔ خدایا بیامرز مر اہل بقیع غرقد را و بقیع الغرقد بجہت آن گویند کہ بقیع نام زمینی
کہ در روئے درختان باشند و غرقد بغین معجمہ و قاف نام نوع درختے ست کہ درین زمین کہ مقبرہ شدہ است در زمان پیشین بسیار بود
رواہ مسلم۔ وعنہا قالت کیف اقول۔ و ہم از عائشہ است کہ گفت در سید از آنحضرت چگونہ گویم وچہ گویم وچہ خوانم یا رسول اللہ
تعنی فی زیارۃ القبور میخواہد عائشہ ازین پرسیدن کہ چہ گویم در زیارت قبور و این دلالت دارد بر جواز زیارت
مر نساء را و بر آنکہ حدیث لعن پیش از رخصت بود۔ قال قولی۔ گفت آنحضرت بگو۔ السلام علی اہل الدیار من المومنین
والمسلمین و یرحم اللہ المستقدمین منا والمستاخرین۔ و رحمت کند خدائے تعالیٰ پیش روندگان را از ما و پس ماندگان را۔ وانا
ان شاء اللہ بکم للاحقون رواہ مسلم وعن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی۔ روایت است از محمد بن نعمان کہ از
ثقات تابعین است در حالتے کہ میرساند حدیث را بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت آنحضرت من زار قبر ابویہ او احدہما
فی کل جمعۃ۔ کسے کہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکے ازین دو را ہر ہفتہ غفر لہ و کتب برا۔ آمرزیدہ شود مر آنکس را و نوشتہ
شود در دیوان اعمال نیکی کنندہ بہ پدر و مادر و بر کسبہ بانیکی کردن بہ پدر و مادر ضد عقوق و بر کفتح و ہمچنین بار نیکی کنندہ با ایشان
ضد عاق و در بعض روایات فقہیہ بوسہ دادن بر قبر پدر و مادر را نیز آوردہ است۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان مرسلا۔
وعن ابن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور فزوروہا فانہا تزہد فی الدنیا وتذکر الآخرۃ
پس بدرستی کہ قبور و دیدن آنہا بے رغبت میگرداند در دنیا و نفرت می بخشد از آن کہ چون عاقبت کار این ست این ہمہ تعلق بدنیا
چیست و یاد میدہد آخرت را کہ جز این عالم عالمے دیگر ہست کہ آنجا باید رفت ازینجا معلوم میشود کہ در قبور بصفت عبرت
و حیرت باید بود در غافل و ذاہل نباید بود بر زمینے کہ ہمی میگذری ساکن رو چو کہ عیونست و خطوط است و قدود است
و خدود و این ہمہ چشمہ خورشید جہان افروز ست چو کہ ہمے تافت برآرا ملکہ عاد و ثمود رواہ ابن ماجۃ وعن ابی
ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لعن اللہ زورات القبور۔ روایت است از ابوہریرہ کہ آنحضرت گفت
لعنت کناد خدائے تعالیٰ زنان زیارت کنندہ را کہ در زیارت جزع و فزع و نوحہ و بکا وند و بہ بسیار میکنند۔ رواہ احمد
والترمذی و ابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح وقال قد رای بعض اہل العلم ان ہذا کان قبل ان رخص النبی
و گفت ترمذی کہ این حدیث بود پیش از آن کہ رخصت کند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی زیارۃ القبور۔ در زیارت قبور۔
فلما رخص دخل فی رخصتہ الرجال والنساء۔ پس ہرگاہ کہ رخصت کرد آنحضرت در آمدند در رخصت او مردان و زنان
وقال بعضہم انما کرہ زیارۃ القبور للنساء۔ و گفتہ اند بعضے از اہل علم کہ آنحضرت مکروہ میداشت زیارت قبور مر زنان را
لقلۃ صبرہن وکثرۃ جزعہن۔ از جہت کمی صبر زنان و بسیاری بے صبری ایشان پس رخصت نزد این بعض مخصوص

بردان خواهد بود. تم کلامه. تمام شد کلام ترمذی وتا اینجا همه کلام او بود. وعن عائشة رضی الله عنها. قالت کنت ادخل بیت الذی فیه رسول الله. گفت عائشه بودم من که مے درآمدم خانهٔ خود را که در وے مدفون بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. وابوبکر نیز مدفون شده بود در وے. وانی واضع ثوبی. وحال آنکه من نهنده وافگننده بودم جامهٔ خود را یعنی ردا را از بدن. واقول انما هو زوجی وابی. ومیگفتم بدل خود آیا اگر مے پرسید ند از ان کسی نیست مدفون مگر شوهر من که آنحضرت صلی الله علیه وسلم است وپدر من که ابوبکر است رضی الله عنه. فلما دفن عمر. پس هرگاه که دفن کرده شد عمر رضی الله عنه. فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علی ثیابی. پس بخدا سوگند نه درآمدم آن خانه را مگر آنکه من بسته شده است بر من جامه هاے من. حیاء من عمر. از جهت شرم داشتن از عمر که بیگانه بود. رواه احمد. ودرین حدیث دلیلے واضح است بر حیات میت وعلم وے وآنکه واجب ست احترام میت نزد زیارت وی خصوصاً صالحان ومراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صالحان را مدد بلیغ است مر زیارت کنندگان خود را باندازهٔ ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ

خاتمة الطبع

بحسن توفیق خدای برتر کتاب برکت خطاب جلد اول ترجمه فارسی مشکوة شریف مسمی به اشعة اللمعات که شامل ست بر احادیث نبوی از کتاب الایمان تا کتاب الجنائز ترجمهٔ فاضل جزیل عالم نبیل شیخ عبدالحق محدث دهلوی طاب ثراه حسب خواهش طالبان وین بار چهارم بصحت تام وفکر خائر بمقام لکهنو در مطبع نامی منشی نول کشور سی. آئی. ای بماه اپریل سنه ۱۹۱۳ء مطابق ماه شوال المکرم سنه ۱۳۳۱ هجری لباس پوشش انطباع شد خدا اے تعالے مرغوب دلهای اهل عالم کناد بمنه وکرمه

تفسیر بے نقط فیضی - سے سواطع الالہام - علم
کے سر کا تاج سمجھیے جو کتاب خزانہ اکبری شہنشاہ اکبر
مین گوہر نایاب مخفی تھی اپنے خزانہ کی منزلت سمجھیے
عجب صنعت ہر بالکل بے نقط اسپر عجیب بلاغت و
سلاست مبتدا و خبر اور شرط و جزا کی اصطلاح
بے نقط - روایات کا ترجمہ بے نقط شہنشاہ ہند کا عزت
کرنا واقعی بجا تھا اور فیضی مصنف کا فخر زیبا ویسا ہی
پایا جیسا سنا تھا مطبع کی تمام کوشش سے نہایت
نفیس نسخہ ملا جسکو جواہر رقم خوشنویس نے لکھا
بہت عمدہ چھپا -

تفسیر جلالین فی شرح الجلالین - تفسیر جلالین
پارہ عم پر شرح مولانا تراب علی مرحوم -

در النظیم - خواص و تاثیرات آیات و سور بہاے
قرآنی مولفہ قاضی ابوالحسن المصری -

توریت - بزبان عربی ترجمہ بطور اصل کے اُسکے
نیچے فارسی ترجمہ موجود تھا اور اردو ترجمہ بصرف
زر خطیر مطبع ہذا کی طرف سے اضافہ ہوا - تاکہ اردو خوان
بھی اس سے مستفیض ہون -

فقہ فارسی

ہدایہ - پیشانی پر اصل عربی اور تحت مین ترجمہ فارسی
مع شرح از علماے کلکتہ جو مدت سے متداول ہے
دو مجلد کامل -

شرح سفر السعادت - از مولانا عبدالحق دہلوی معروف -

نہج الحج - سے ابہ غایۃ الشعور از ملا محمد شاہ -

تذکرۃ الجمعہ - احکام جمعہ از مولوی عبدالسلام -

تبیان - در حکم تنباکو و حقہ از طاسین الدین -

عین العلم منظوم - مسائل فقہ نظم فارسی از ملا ناظم علی -

نام حق - مشہور درسی از شیخ شرف الدین بخاری -

مائۃ مسائل - سو مسائل از مولانا احمد اللہ رحمہ اللہ -

شرح وقایہ فارسی - مع حاشیہ ملتقی الابحر از شاہ عبدالحق
محدث دہلوی -

مسالک المتقین - مرغوب علماے ولایت از مولوی اکرم یار خان -

فتاوی برہنہ - جامع ابواب فقہ از مفتی نصیر الدین -

قدوری - مترجمہ مولانا ابوالقاسم جدید الطبع -

شرح فارسی مختصر وقایہ - از عبدالرحمن جامی -

کنز فارسی - از مفتی نصیر الدین کرمانی محشی مع فرہنگ -

مالابد منہ - از قاضی ثناء اللہ رحمہ اللہ مع وصیت نامہ -

شرح مختصر وقایہ کو رسیری - از مولانا جلال الدین سمرقندی -

رسالہ تنبیہ الانسان - در حلت حرمت جانوران -

رسالہ قاضی قطب - ذکر ایمان و ارکان -

فقہ اردو

غایۃ الاوطار - ترجمہ اردو در مختار مترجمہ مولوی خرم علی و
مولوی محمد احسن کامل چار جلد مین -

راہ نجات - ضروری مسائل نماز روزہ وغیرہ -

مفتاح الجنۃ - از مولوی کرامت علی جونپوری -

حقیقۃ الصلوٰۃ - مع رسالہ بے نمازان -

ترجمہ فتاوی عالمگیری - کامل ہر چہار جلد مع مقدمہ جلد اول
مترجمہ مولانا احتشام الدین و باقی ہر سہ جلد مع مقدمہ
مترجمہ مولانا امیر علی - یہ ترجمہ نہایت فصیح و بلیغ ہوا ہے -

کشف الحاجات - ترجمہ اردو مالابد منہ از مولوی محمد نور الدین -

ہزار مسئلہ شامل ہفت رسالہ (۱) ہزار مسئلہ (۲) مسائل
(۳) صد وسی مسئلہ (۴) مناجات بدرگاہ باریتعالے
(۵) حلیہ شریف (۶) نور نامہ (۷) چہل مسائل مولفہ
مولوی عبد اللہ بن عبد السلام۔
شرع محمدی منظوم۔ مسائل فقیہ از محمد خان قندھاری۔
تنبیہ الغافلین۔ مسائل دینیہ۔
سیرت الفقہ۔ مسائل مشکلہ فقہ از مولوی ابراہیم حسین بنگلوری
جواب السائلین۔ بطور استفتا۔
کنز الدقائق مسمی بتحفۃ النعیم۔ اردو ترجمہ از مولوی محمد سلطان خان
چہل مسائل فقہ۔ از مولوی ابراہیم حسین بنگلوری۔
اشرف المسائل۔ از مولوی اشرف علیخان۔
رسالہ تجہیز و تکفین میت۔ از محمد عمر۔

فقہ عربی

ابو المکارم۔ شرح مختصر وقایہ از عبد اللہ بن محمد معروف
برجندی۔ شرح مختصر وقایہ از مولانا عبد العلی برجندی معتبر شرح۔
جامع الرموز۔ شرح مختصر وقایہ از ملا شمس محمد قہستانی متداول۔
فتح القدیر۔ متن خط نسخ میں اور شرح خط نستعلیق میں کامل در یکجا
از امام کمال الدین بن الہمام نہایت مستند و باعظمت
شرح مشہور و معروف اور آخر میں تکملہ زین الدین آفندی
شرح الیاس۔ شرح مختصر وقایہ۔ از شیخ محمود بن الیاس
عینی۔ یعنی بنایہ شرح ہدایہ از قاضی القضاۃ بدر الدین
عینتابی معروف بعینی نہایت معتمد کامل شرح چہ مجلدات ضخیم۔
ہدایہ۔ حاشیہ جدیدہ عمدہ زوائد و فوائد محشی مولوی
محمد حسن سنبھلی مرحوم کامل دو مجلدات میں
(مجلد اول) دو نون جلدین عبادات۔

(مجلد دوم) دو نون جلدین آخرین معاملات۔
در المختار شرح تنویر الابصار۔ مختصر شیخ از علامہ علاء الدین
حصکفی معروف متداول ہر چہار مجلدات کامل
فتاوائے عالمگیری۔ ہر چہار جلد کامل درسہ جلد
ہدایہ مع الکفایہ۔ از سید جلال کرلانی نہایت مستند
شرح مشہور معروف حامل المتن۔
اسکے مجلدات اربعہ میں سے جلد اول و دوم تا کتاب النکاح
و جلد سوم و چہارم تا آخر کتاب۔
فتاوی قاضیخان مع سراجیہ۔ از امام قاضی حسن بن منصور
قاضیخان مستند معتمد معروف متداول دو مجلد کامل۔
شرح وقایہ۔ از امام صدر الشریعہ جلی قلم مع کامل حاشیہ
ذخیرۃ العقبی ابن جنید چلپی داخل درس تقطیع کلان۔
شرح وقایہ خرد۔ مع دائرہ ہندیہ متوسط قلم۔
ذخیرۃ العقبی۔ حاشیہ شرح وقایہ از یوسف بن جنید
چلپی متداول معروف
اشباہ والنظائر مع شرح حموی معروف مستند و متداول۔
نامشہد۔ از سیوع تا دہنا یا محشی جدید۔
کنز الدقائق محشی متداول درسی کتاب۔
مستخلص الحقائق۔ شرح کنز الدقائق مشہور و متداول۔
عینی شرح کنز الدقائق بخط مستند معروف و متداول دو مجلد
میں یعنی جلدین اولین عبادات میں و جلدین آخرین معاملات میں
مختصر وقایہ محشی۔ از امام صدر الشریعہ درسی متداول۔
عمدۃ الصناعۃ فی مسائل الرضاعۃ از مولوی تراب علی مرحوم
قدوری محشی۔ از امام ابو الحسن درسی متداول۔